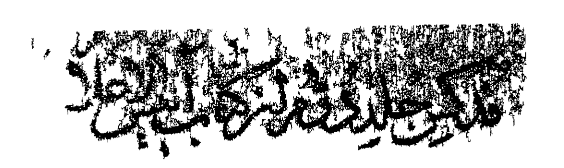
فهرست مطالب کتاب انیس الاعلام



فهرست جلد ثانی از کتاب انیس الاعلام

فهرست جلد ثانی از کتاب انیس الاعلام

فہرست جلد دوم از کتاب تنبیہ الاعلام

فذلکه جلد دوم از کتاب مستطاب

صفحه ۴۶۵ سطر ۱۵ غلط لطف صحیح نعمت

در بعض کتابت فصل اول دوم نوشته شده

در بعض کتابت فصل دوم نوشته شده

در کتابت فصل چهارم نوشته شده

در کتابت فصل سیم نوشته شده



تمت الفهرست الفذلکه بعون الملک المقدس

تنبیه مکرر مصنف حقیر این کتاب را با جمیع مستنطقات
شرع ما یعده العلماء الاطیاب [illegible] عبد الوهاب [illegible]
الاسلام عفی الله له و لوالدیه [illegible] الاصل [illegible] طهران [illegible]
[illegible] عبد الله الانصاری [illegible]

و مرحوم [illegible] در [illegible] اغلاط
[illegible] و فهرست [illegible] اول [illegible] مغلوط [illegible]
مرحوم و مطبوع کرد [illegible] تصحیح [illegible]
اغلاط [illegible] دوم شهر ذی الحجه الحرام سنه ١٣١٩



انه من سليمان و انه

بسم الله الرحمن الرحيم

الا تعلوا علي واتوني مسلمين

من ازدان صحائف مجد وسنن شواهد

مؤيد كتب بسيادات في اصطلاحات ومعانيات في قرب عبارات تاشير

وسائل الى الله تعالى نشر كتب ورسائل علمية ومصنفات ومؤلفات نسبة كمستعمل ناشد آثار سوية

وعبر هادية بهدية سيما اصول وعقائد دينية كمحيي قلوب مؤمنين ومسلمين وممتثل قلوب صافية وكافرين

وصالحين ومصلين ومحرزين دين مبين وشرع متين امتنت بركتها بخيرات ومبرات وصدقات جاريات كمستعملة

دينية باسنت [illegible] نعمت ونشائد الكتب علمية ونشر آثار محمدية [illegible]

كما روي ان الى يوم المعاد تبشير [illegible] الى مجاهد نودعو الله تبارك وتعالى لهذا موفق [illegible] ونشر [illegible]

بما بين الاعلام في نصرة الاسلام كمشغول [illegible] تعالى وتقدس [illegible]

[illegible] واسكار [illegible] كلام الله [illegible]

عرب [illegible] سلطان اعدل اكرم افخم اعظم مجمع المحاسن والمحامد منبع المكارم والفواضل حامي الشريعة

الغراء ومحيي الطريقة المستقيمة والمتصف بالعزة الاسلامية والساعي في تشييد اركان الايمانية و

المخلص في عقيدته والصادق في نيته الانسان المعتدل والشخص الكامل الذي ليس كمثله في المجد والشرف

ولا يوجد له شبه في السلف ولا في الخلف مؤسس قواعد عدل وانصاف وماحي آثار جور واعتساف الامير

الكبير والمولى الجليل والعقيل النبيل والحسيب النسيب حامي ملك وحرز جواهر دولت ذو المجد والاحسان حضرت

اشرف مركز الملك [illegible] سلطان ادام الله تأبيد دولته ودوام شوكته واجلاله ولما كان ادام الله

توفيقه واجلاله حريصا في نصرة الدين وتشييد قواعد شرع شريف سيد المرسلين عليه وآله افضل صلوات

المصلين ونشر آثار الحق واليقين ومحو خرافات الملحدين والمشركين ولم يكن غرضه دام اقباله من طبع

الكتب وكلام الله المبين الا حفظ الدين ونشر هذه الحدقة متوسلا باهل بيت العصمة ومستشفعا بهم في

عرصة القيامة ومستمدا بهم في الدنيا والآخرة وفقه الله الملك العلام لنيل ذلك المرام فامر حسبة لله وطلبا

لمرضات الله وتقربا الى الله تعالى بطبع هذا الكتاب المستطاب لينتفع به في يوم لا ينفع مال ولا بنون

الا من اتى الله بقلب سليم ونرجو مؤلف هذا الكتاب وفقه الله تعالى ممن سطر وطالع هذا الكتاب

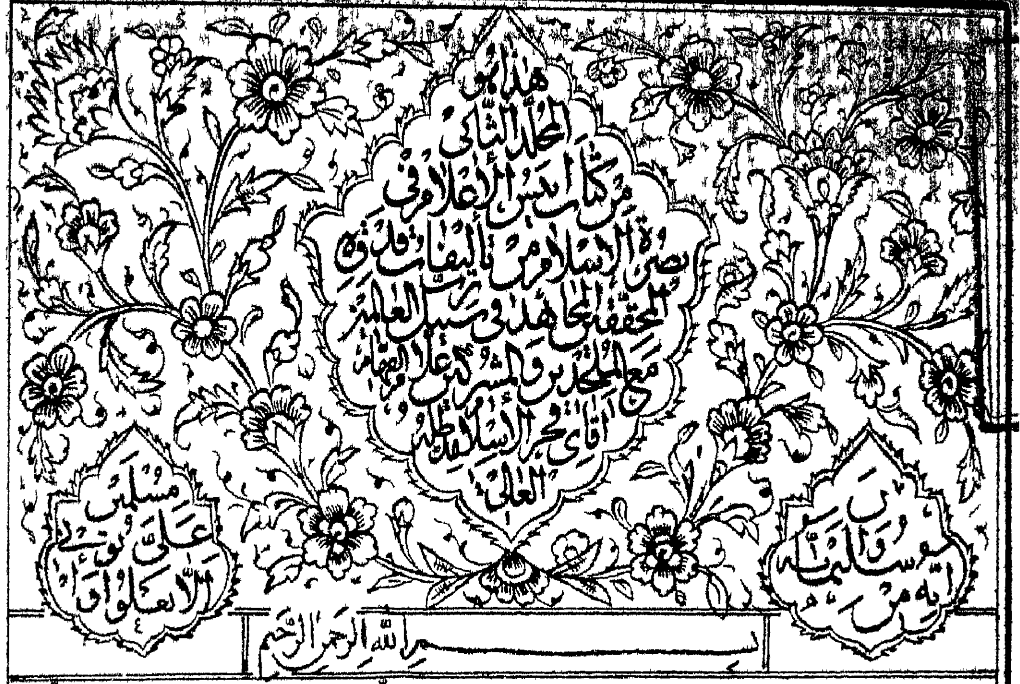
ان يدعو دعاء الخير لهذا الشخص الجليل لانه عن صالح دعائهم من طلب العفو والرحمة والمغفرة

من الله سبحانه وتعالى ونرجو ايضا ممن اراد طبعه ثانيا ان يذكره في اول الكتاب نحو

المذكور ليبقى على الايام والازمنة والدهور الى يوم البعث والنشور وانا

ادعو لمن دعا له اللهم وفقه لما تحب وترضى آمين يا رب

العالمين وصلى الله على محمد وآله اجمعين





بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا مبدء الاركان والاصول وثنا واهب النفوس والعقول ومسخر الشمس والقمر والنجوم والافول نستعينك اللهم
في جميع الاحوال ونستهديك لافضل الاعمال ونصلي ونسلم على نبيك محمد سيد الاولين والآخرين والمبعوث رحمة
للعالمين وعلى اهل بيته الاعاظم المنتجبين والسادات الاكرمين واصحابه وخلفائه الراشدين **و بعد** چنین گوید
مؤلف این کتاب المدعو محمد صادق والمنعوت بفخر الاسلام چون از جزو اول ارکان مستطاب انیس الاعلام فی نصرة الاسلام موفق
گردیدم بحمد الله فراغت و اتمام حاصل امد اکنون بی تامل و توقف شروع میشود بمطالب مجلد دوم و ثانی **بدانکه** چون در این کتاب
مستطاب طرف ما مسیحیین میباشند و ایشان بحسب ظاهر مقر بوجود صانع عالم تعالی و تقدس میباشند و گفتگوئی در این
باب با مسلمانان ندارند مگر در توحید و تثلیث لهذا در مجلد اول در باب اثبات صانع گفتگوئی ننمودیم بلکه فقط باب ششم را در اثبات
توحید و ابطال تثلیث قرار دادیم و اگر بعضی ادله در باب غیر توحید مذکور گشت مقصود بالاصاله نبود و بعد ملاحظه نمودیم دیدیم
جمع کثیری از مسیحیین در دیار یوروپا بجهة اطلاع ایشان بر قبح طریقه حالیه مسیحیه و عدم وثوق ایشان بر محاسن اسلامیه از دین مسیح
برگشتند و منکر جمیع ادیان و کتب شرایع انبیاء شده حتی وجود صانع و یوماً فیوماً جمعیت ایشان کثرت بهم میرساند و
کتابها در رد شرایع نوشته و طبع نموده در اکناف و اطراف عالم منتشر نمودند و کتابهای ایشان در جزو علم طبیعی در مدارس دولتیه
خوانده میشود حتی در ایران و عقاید فاسده ایشان در ذهنها اثر نموده حتی در بعضی اطفال ساده لوح از مسلمانان و خوف
احتمال شیوع این مطلب دادیم حاجت از علامات و آثار شدید لهذا برخود لازم و واجب شمرده که در این مجلد ثانی مقدمه قرار
بدهیم در اثبات صانع و رد بعضی شبهات و شبهات شکوکیه ایشان که لااقل جلوگیری از ایشان کرده باشیم که جمله را ملزم و
اسلامیان باور نمایند و انکار معارف حالی از این مطلب عمده باشند و ایضا بعضی از اخوان ایدهم الله تعالی نیز از حقیر خواهش
والتماس نمودند که چند کلمه مختصر در این باب گفتگو شود تا مقدمه باشد از برای ابواب و فصول اینه وها انا اشرع فی المقصود
واقول بالله التوفيق وبه نستعين لانه خير معين **مقدمه** در بیان اثبات صانع و در این مقدمه چند مقاله است

مقالهٔ اول در اثبات صانع از کلمات علماء و در آن ده برهان است **برهان اول** و آن اینکه ما را هیچ شکی و
ریبی نیست در وجود موجودات پس گوئیم عدم بر همه اینها روا باشد یا نباشد و هر موجودی که عدم بر او روا نباشد او را واجب
الوجود گوئیم و اگر عدم بر وی روا باشد او را ممکن الوجود خوانیم و دانیم پس معلوم شد که هر چه موجود است یا واجب الوجود است
و یا ممکن الوجود پس اگر واجب الوجود باشد ثبت المطلوب وظهر المقصود و اگر ممکن الوجود است هر آینه وجود او را مرجحی باید چرا
که هر چه حقیقت او قابل هستی و نیستی باشد هر دو نسبت بحقیقت وی مساوی باشد و هر چه چنین باشد بجانب هستی او را نسبی

باشد الا مرجح پس ثابت شد که هرچه ممکن الوجود باشد او را مرجحی باید پس گوییم که مرجح یا واجب الوجود بود یا ممکن الوجود
چرا که ثالثی ندارد پس اگر مرجح واجب الوجود است مطلوب ثابت شد و اگر ممکن الوجود باشد دور یا تسلسل لازم آید که در ممکن الوجود
سابق گفته شد پس از سه حال بیرون نبود یا منتهی به تسلسل و یا دور و یا به واجب الوجود منتهی شود و اما تسلسل پس آن محالست چرا که
مجموع آن اسباب و مسببات غیر متناهی مفتقر باشد به آحاد آن مجموع و هر یکی از آحاد آن مجموع ممکن الوجود است و هرچه محتاج ممکن
باشد اولی بامکان خواهد بود پس این مجموع من حیث المجموع ممکن و من حیث الافراد هم ممکن و هرچه ممکن باشد او را مرجحی باید غیر او
پس لازم آید که مجموع سلسله محتاج باشد به مؤثری که مغایر او باشد من حیث المجموع و من حیث کل واحد از افراد سلسله و هرچه
چنین باشد او واجب الوجود است پس ثابت شد که جمیع ممکنات منتهی میشوند به وجود واجب الوجود بدین طریق دور نیز باطل
باشد پس چون دور و تسلسل هر دو باطل شد ثبت المطلوب و صحیح این مطلب در جواب از شبهات اصحاب مادّه خواهد آمد ان شاء
الله تعالی **برهان دوم** کلیهٔ اجسام عالم ممکن الوجود است و هرچه ممکن الوجود باشد او را مؤثری باید پس جمله
اجسام عالم را مؤثری باید و اما مقدمهٔ اول و آن اینست که کلیهٔ اجسام عالم ممکن الوجود است برهان بر آن اینست که هرچه متحیز
بود او را جهات قابل حس و اشاره بود زیرا که هرچه متحیز باشد او را یمین و یسار و فوق و تحت بود و معلوم است که یمین غیر یسار است
و فوق غیر تحت است و هرچه ذو جهات بود منقسم بود و هرچه منقسم باشد مرکب بود و هرچه مرکب باشد ذو الاجزاء بود و او محتاج
جزء خود باشد و جزء او غیر او است و هرچه محتاج غیر بود ممکن بود لذاته پس ثابت شد که کلیهٔ اجسام عالم ممکن الوجود است لذاته
و اما مقدمهٔ دوم و آن اینست که هرچه ممکن الوجود لذاته باشد او را مؤثری باید چرا که نسبت هستی و نیستی نسبت بذات و علی التسویه
و برابر باشد پس اگر ذات او مقتضی رجحان باشد لازم آید که هم مقتضی استوا و هم مقتضی رجحان باشد و این محالست
پس ثابت شد که هرچه ممکن الوجود باشد او را مؤثری باید پس درست شد که کلیهٔ اجسام عالم ممکن الوجود است و هرچه ممکن
الوجود است او را مؤثری باید پس کلیهٔ اجسام عالم را مؤثری و موجدی باید **برهان سیم** بر اثبات صانع عالم و صانع عالم
تعالی و تقدس و آن اینست که کلیهٔ عالم جسمانی مرکب بود از کثرت و هرچه مرکب باشد از کثرت او ممکن الوجود بود و هرچه ممکن
الوجود باشد او حادث بود و هرچه محدث بود او را محدثی باید پس جملهٔ عالم جسمانی را محدثی باید و این برهان مبنی بر چهار مقدمه است
مقدمهٔ اول اینکه این عالم مرکب از کثرت بود و این مقدمه بدیههٔ عقل و حس مبرهن و معلوم است چرا که شکی نیست
که آفتاب غیر از ماه است و هر دو غیر آسمان و زمین و اینها غیر از چهار ارکان باشد **و اما مقدمهٔ دوم** و آن اینست که
هرچه مرکب باشد از کثرت واجب الوجود لذاته نباشد و برهان این مقدمه اینست که اگر دو واجب الوجود فرض شود از راه وجوب
وجود متساوی باشند و از راه تعیّن و تشخّص متمایز باشند پس لازم آید که هر یکی مرکب باشد از وجوب و تعیّن و این هر دو
در مفهوم وجوب برابر و مساوی باشند و در حقیقت برابر و مساوی باشند پس لازم آید که هر یکی از این دو جزو باز دیگر مرکب
باشد از دو جزو دیگر همچنین پس لازم آید که ذات هر یک مرکب باشد از اجزاء غیر متناهیه و این محالست و اگر این هر دو جزو مفتقر
باشند پس مجموع اولی بامکان وجود خواهد بود لان المفتقر الی الممکن لذاته اولی بالامکان الذاتی پس معلوم شد که هرچه مرکب
باشد از کثرت واجب الوجود نبود بلکه ممکن الوجود بود **و اما مقدمهٔ سیم** و آن اینست که هرچه ممکن لذاته بود او محدث باشد
و برهان بر این مقدمه اینست که هرچه ممکن لذاته بود او را مؤثری باشد و احتیاج او به مؤثر در حال بقا و وجود نبود و الا تأثیر مؤثر
در تحصیل حاصل و ایجاد موجود باشد و این محالست پس باید که احتیاج ممکن به مؤثر در حال حدوث و یا در حال عدم باشد و بر هر دو
تقدیر لازم آید که محدث باشد پس معلوم شد که هرچه ممکن الوجود بود محدث باشد **اما مقدمهٔ چهارم** اینست که هرچه
محدث باشد او را محدثی فاعلی باید و این بدیهی است چرا که هر که روا دارد که خانه خود بخود ساخته و کتاب خود بخود نوشته
شود بی هیچ کاتب و بانی او کامل العقل نباشد پس ثابت شد که این عالم مرکب است و هرچه مرکب باشد ممکن بود و هرچه ممکن

مقالهٔ اوّل در اثبات صانع تعالی و تقدّس

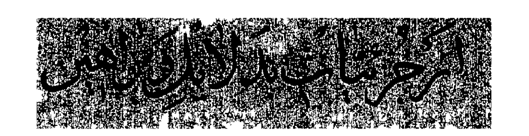
باشد او محدث بود و هرچه محدث بود او را محدثی و فاعلی باید **برهان چهارم** آنکه جملهٔ اجسام عالم از ذات جسمیّت برابر و مساوی باشند و هرگاه اشیاء مساوی و برابر باشند در تمام حقیقت و ماهیّت هرچه بر یکی روا بود بر دیگری هم روا باشد و چون این صحیح شد گوئیم آسمان که فوق ماست روا باشد که در نشیب بود و زمین که در نشیب است روا باشد که در فوق بود و آتش که گرم و خشک است جایز است که سرد و تر باشد و آب که سرد و تر است جایز است که گرم و خشک باشد پس چون این معلوم شد گوئیم که اختصاص هر یک از این اجسام به صفت و شکل و حیّز و حجم و مقدار معیّن از باب جایزات باشد و هرچه جایز بود او را مرجّحی باید پس جملهٔ اجسام عالم محتاجند در حصول صفت معیّن و حیّز مشخّص و شکل و مقدار و حجم معیّن به مؤثّر و مدبّر و مقدّر و این مؤثّر یا جسم باشد یا جسمانی و یا نه جسم بود و نه جسمانی و جایز نیست که جسم باشد چرا که اختصاص این جسم به صفت مؤثّر نیز از جایزات باشد و کلام در وی چون کلام در سایر اجسام بود و جایز نیست که جسمانی باشد زیرا که چون جسمانی بود هر آینه محتاج باشد حال در جسم معیّن و عین کلام سابق باز آید پس باید که مدبّر عالم نه جسم باشد و نه جسمانی و فرق میان این برهان و برهان سابق آنست که در این برهان اعتماد بر امکان صفات کردیم و در برهان سابق بر امکان ذات **برهان پنجم** آنکه اجسام عالم متناهیند در حجم و مقدار و هرچه چنین باشد جایز الوجود بود و هرچه چنین باشد محتاج به فاعل و موجد باشد و این برهان مبنی بر سه مقدّمه است **مقدّمهٔ اوّل** آنکه اجسام عالم متناهیند و برهان آنست که هر مقداری که فرض کرده شود نصف او کمتر باشد از همهٔ او و هرچه از غیر کمتر بود متناهی بود و هرچه نصف او متناهی بود همهٔ او متناهی باشد لابد پس معلوم شد که اجسام عالم متناهیند **مقدّمهٔ دوّم** و آن اینست که هرچه متناهی بود جایز الوجود باشد و برهان آنست که هرچه در مقدار متناهی باشد هر آینه بدیههٔ عقل حکم میکند که روا بودی که این مقدار از آنچه هست مقداری کمتر یا زیادتر باشد و تخصیص به جواز آن به بدیههٔ عقل معلوم چه وجود او نیست و کذا این وهم جاری بر همه روا است پس معلوم شد که وجود او بدین مقدار معیّن از جایزات باشد **مقدّمهٔ سیّم** آنکه هرچه از جایزات بود او را مؤثّری باید چنانکه در براهین گذشته تقریر یافت و چون مقدّمات ثلاثه صحیح شد معلوم و مشخّص گردید که جملهٔ اجسام عالم مفتقرند در وجود خود به ایجاد صانع و خالق خالق تعالی و تقدّس **برهان ششم** آنکه اجسام عالم همه محدث شد و هرچه محدث باشد او را محدثی باید و این برهان مبنی بر دو مقدّمه است **مقدّمهٔ اوّل** آنکه اجسام همه محدث شد و برهان چنانست که اگر جسم ازلی بودی هر آینه در ازل حاصل بودی در حیّز معیّن چرا که جسم مادامی که جسم است معقول نبود که در هیچ حیّزی نباشد و چون جسم در ازل موجود باشد هر آینه در ازل حاصل باشد در حیّزی و آن حیّز معیّن بود زیرا که هرچه موجود بود فی نفسه معیّن باشد زیرا که هر چیز موجود فی نفس الامر و غیر معیّن فی نفس الامر محال عقلی باشد پس معلوم شد که اگر جسم ازلی باشد حصول او در حیّز معیّن هم ازلی باشد لکن این محالست زیرا که هرچه ازلی باشد روا نبود که فعل فاعل مختار باشد زیرا که ازلی آن بود که مسبوق بغیر نبود و فعل فاعل مختار آن باشد که مسبوق بغیر بود و جمع میان هر دو قضیّه محالست چون این باطل شد لاجرم هرچه ازلی باشد یا واجب الوجود لذاته بود یا معلول چیزی بود که او واجب الوجود لذاته بود و بهر دو تقدیر عدم بر وی محالست پس ثابت شد که هرچه ازلی باشد زوال نپذیرد پس اگر حصول جسم در حیّز معیّن ازلی بودی زایل نشدی و اگر چنین بودی بایستی که هیچ جسم متحرّک نشود و چون این باطل شد معلوم و مشخّص گردید که حصول جسم در حیّز ازلی نباشد و چون حصول او در حیّز ازلی نباشد وجود فی نفسه هم ازلی نباشد پس معلوم شد که اجسام عالم همه محدث شدند و این برهان بس روشن و مختصر است امّا **مقدّمهٔ دوّم** و آن اینست که چون اجسام عالم محدث باشند هر آینه حدوث بعد عدم روا و جایز باشد پس اختصاص حدوث به وقت معیّن از برای فاعل و موجد باشد پس معلوم گردید که جملهٔ اجسام عالم محتاج باشند به فاعل مختار و موجد **برهان هفتم** آنکه ذوات اجسام محتاجند به غیر خود و هرچه چنین باشد ممکن الوجود بود و محتاج به فاعل و امّا مقدّمهٔ اوّل از آنست که ذوات اجسام عالم محتاجند به غیر خود و برهان آنکه حاصل شدن جسم در حیّز معیّن هر دو از جسم

از کتاب براهین عشره

زیرا که تا ذات جسم را نتوانیم دانستن خود حالت حصول او در حیّز معیّن آن و معلوم است که شیء هم معلوم و هم مجهول نباشد پس حاصل آنکه
جسم در حیّز معیّن غیر ذات جسم است و روا نبود که ذات جسم علت حصول او باشد در حیّز معیّن و الّا بایستی که تا ذات جسم بود
باشد حصول او در آن حیّز معیّن باقی باشد و این باطل است بالضروره و ظاهر نیست که حصول او در آن حیّز علت ذات باشد زیرا که
حصول در حیّز صفت ذات است مر اجسام را و صفت محتاج موصوف باشد و اگر صفت علت موصوف باشد دور لازم آید و این محال
پس معلوم و محقق گردید که ذات جسم و حصول او در حیّز شیئان متغایران و انفکاک ایشان از همدیگر محال و علت همدیگر هم نیستند
پس معلوم شد که ذوات اجسام محتاج‌اند بغیر و هر چه چنین باشد ممکن الذات باشد و هر چه ممکن الذات بود او را مؤثری باید پس ثابت
شد که جمله اجسام عالم محتاج بمؤثر و فاعلی باشند و هذا هو المطلوب **برهان سیم** آنکه حرکت افلاک از دو بیرون نیست یا
ازلی است و یا زمانی را سر اول متناهی و چون چنین باشد هر آینه فاعلی و مدبّری باید که محرّک افلاک و یا زمین باشد امّا مقدمهٔ
اول و آن اینکه حرکت افلاک و یا زمین ازلی نباشد و ما را بر این مطلوب سه وجه است **وجه اوّل** آنکه حرکت عبارتست
از انتقال حالی بحالی دیگر چه هر آینه حقیقت و ماهیت حرکت اقتضاء آن کند که او مسبوق باشد بحال دیگر و حقیقت ازلی آنکه او
مسبوق نباشد بحال دیگر و جمع میان این هر دو محال است پس معلوم شد که حرکت ازلی محال است پس هر آینه حرکت را اولی باشد و
اما حرکت ازلی را اصحاب مادّه از برای مادّه محال است و چون حرکت ازلی از برای مادّه محال شد پس جمیع بطون ذات و شئونات که
از برای مادّه ثابت میکنند لاجل الحرکه محال و باطل خواهد بود چنانچه عنقریب ان شاء الله خواهد آمد **وجه دوم**
آنکه اگر جسم در ازل متحرک باشد از حرکت مسبوق بغیر بود یا نبود و اگر مسبوق بغیر باشد در ازل نبوده چه ازلی آنست که مسبوق
بغیر نبود و اگر مسبوق بغیر باشد نقل میکنیم در آن حرکت بحرکت دیگری سابق پس آن حرکت اول نبود تا باشد پس حرکت ازلی
حادث است که او را اول و آخری باشد **وجه سیم** آنکه چون هر یک از اجزاء حرکت حادث و مسبوق بغیر بود عدمات هم
ازلی باشد و چون عدمات هم جمع باشد در ازل اگر در ازل حرکتی موجود شود اجتماع سابق و مسبوق لازم آید و این محال است
پس بدین سه وجه قاطع معلوم شد که حرکات را اولی باشد امّا مقدمهٔ دوم آنکه چون حرکات افلاک و یا زمین را اولی باشد هر آینه
محرکی و مدبری باید و برهان آنکه چون حرکات را اولی باشد از دو حال بیرون نیست یا گوییم که جسم پیش از آن موجود بود لکن ساکن
بود پس محرک شد یا گوییم که خود ذات جسم پیش از آن موجود نبود و هر دو صورت ابتدای خود و محرکات در آن بسبب
علت فاعله از خارج باشد عقلا پس هر آینه مدبری و مخصصی و مرجحی باید و این برهان بسی ظاهر است بر احتیاج عالم بمؤثر و فاعل مدبر
و این برهان را خدای تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است حیث قال يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ **برهان چهارم** آنکه هر کسی که عاقل باشد میداند که هر گاه در دریا با کشتی در بلائی آید بعضی او را
و راهی در اندر کسی که قادر باشد بر یاری دادن او و هر کسی را که عقل کامل باشد در احوال خود در اضطرار ماند در حال
بحار یکی را بمعنی ناظر خود سازد همه عقل میباید پس معلوم شد که بدیهه عقل جمیع عاقلان گواهی دهنده است بر اینکه او را
حافظی و ناصری و مدبری میباشد و عاقل را در این معنی شکی و ریبی نیست و این نوع برهان را حق تعالی در مواضع متعدده از قرآن
مجید یاد فرموده است و در حقیقت این برهانیست روشن و بنائیست ظاهر **برهان پنجم** آنکه افلاک و کواکب و علویات
و سفلیات و ترکیب نباتات و حیوانات و انواع معادنی که آثار حکمت در روی ظاهر است و هر چه بیش تأمل کنی آثار حکمت را
بیشتر مشاهده کنی چنانکه قدری از آنها گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بدیهه عقل میدانیم که ظهور آثار حکمت بر سبیل اتفاق
محال است بلکه لابد باشد از اقرار و اعتراف بوجود حکیم قادر و کاملی که بقدرت و حکمت خود این غرایب و عجایب را در عالم علوی و
سفلی ظاهر کرده است پس ظهور این احوال دلیل باشد بر وجود مدبّر و حکیم و چون این صفات ثابت شد ذات لا محاله ثابت است
پس بدین ده برهان قاطع ثابت و محقق گردید که عالم را خالق و مدبّر و مقدّری است حکیم تعالی و تقدّس تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ

مقالهٔ دوّم در اثبات صانع عالم

مقالهٔ دوّم در اثبات صانع عالم است از برای اثبات عالم بدانکه ائمهٔ طاهرین و علمای ماضین هر یک برای اثبات
صانع دلایل بسیار آورده‌اند و ما بعضی از آنها را بجهت اختصار ادا نموده بر سبیل ... **دلیل اوّل** قیل لعلیّ بن ابی طالب علیه السلام
هل رأیت ربّک حین عبدته یعنی خدای خود را دیده تا شناسی او را فرمود لا اعبد ربّا لم اره یعنی نمی‌پرستم خدایی که ندیده باشم و
فرمود لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن رأته القلوب بحقائق العرفان یعنی او را بچشم سر ندیدم ولکن بچشم دل او را
بحق و برهان دیدیم گفتند یا امیر المؤمنین صف ربّک یعنی صفت معبود خود را بگوی فرمود انّ ربّی لطیف اللّطافة یعنی بدرستی او
با لطافت است کبیر الکبریاء بزرگواری و بچند و بها است جلیل الجلالة جلال او بی نهایت و غایتست قبل کلّ شیء و لیس قبله شیء
هستی او پیش از همه چیزهاست و هیچ هستی پیش از هستی او نه و بعد کلّ شیء و لا بقاء لشیء بعده و بعد از همه چیزها باقی ماند و هیچ
چیزی بعد از او باقی نه ظاهر لا بتأویل المباشرة ظاهر است بی آنکه حسّ و وهم و خیال باطن عن الاتّصال و المجاورة باطن از
بی آنکه اتّصال و مجاورت سمیع بلا آلة شنواست بی گوش بصیر بلا حدقة بیناست بی حدقه لا تحیطه الصّفات صفات او از محدود
منزّه است و لا تأخذه السِّنات علم او از جوانب مقدّس است القدیم وجوده قدیم و ازلی است ... و لا بدء لاوّلیّته و
همیشگی او عین ذات اوست والّذی أیّن الأین لا یقال له أین آنکه جا را جایگاه بود و او را جایگاه نیست والّذی کیّف الکیف
و لا یقال له کیف آنکه ... کیفیّت بود و او را کیفیّت نیست **دلیل دوّم** آنکه روات آورده‌اند
که یکی از زنادقه از حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام پرسید که دلیل چیست بر اینکه این عالم را صانعی هست آن
حضرت فرمود هرگز در کشتی نشسته گفت بلی فرمود هول دریا دیده گفت بلی یکبار در دریا سوار بودم موجی برآمد و کشتی
شکست من بر تخته ماندم و بادهای سخت می‌آمد و آن تخته هر جانب در دریا می‌افتاد ناگاه آن تخته هم از دستم ... بگشت
موج سخت برآمد و مرا بکنار دریا انداخت حضرت فرمود آن ساعت که در کشتی بودی امید تو بر که بود بر کشتی بود و آن ساعت که تو
... امید تو بر تخته بود و آن ساعتی که هیچ نماند امید تو بر که بود زندیق خاموش شد حضرت فرمود خدای تو آن بود که دست
توکّل بود در آن ساعت او بود و امید تفضّل و رحمت او داشتی در حال زندیق مسلمان شد **دلیل سیّم** آنکه در کتاب ...
العرب آورده است که عمران بن الحصین پیش از آنکه مسلمان شود در رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم او را گفت یا عمران چند خدا را
می‌پرستی عمران عرض کرد ده رسول خدا فرمود اگر در بلائی سخت ... [illegible] ... خدای آسمان ... عالم
صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت چون چنین است معبود تو خدای آسمان خواهد بود **دلیل چهارم** آنکه ابو شاکر الدّیصانی
... [illegible] ... ابو جعفر محمّد ... ابو عبد الله فرمود اجلس فإذا غلام صغیر
فی کفّه بیضة یلعب بها فقال ابو عبد الله ناولنی یا غلام البیضة فناوله ایّاها فقال ابو عبد الله یا دیصانی این قلعه است حصین
... [illegible] ... غلیظ و ... رقیق ... کالذّهب ... فضّة ...
وهی علی حالها لم یخرج منها خارج مصلح فیخبر عن صلاحها و لم یدخل فیها داخل مفسد فیخبر عن فسادها و لا یدری للذّکر خلقت
ام للانثی ناگاه دیوارهای این قلعه خراب شد ... طاهر شد ... [illegible] ... ملّا ... اشهد
ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا رسول الله و انّک امام و حجّة من الله علی خلقه و انا تائب ممّا کنت فیه ... مسلمان
شد و توبه کرد **دلیل پنجم** سیّد عالم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربّه یعنی هر کس که نفس
خود را شناسد هستی پروردگار خود را شناسد ... [illegible] ... معرفت نفس دلیل است بر معرفت ربّ امّا از راه مخالفت یا از
راه موافقت ... [illegible] ... هر کس که ذات خود را شناسد ... خدا ... خود را ... شناسد ... قدیم
و هر که خود را ... شناسد ... واجب الوجود ... و هر که نفس خود را ... شناسد
خدای خود را ... شناسد و هر که نفس خود را ... شناسد خدای خود را بکمال و جلال و جمال شناسد و هر که نفس



خود را بنقص بشناسد خدا را بجود و امثال و بقدم بشناسد و هر که نفس خود را بذلّ بشناسد خدای خود را بفضل بشناسد و هر که نفس خود را بتغیّر و فنا بشناسد خدا را بجود دوام و بقا بشناسد و هکذا پس معلوم شد که معرفت نفس دلیلست بر معرفت رب لکن از راه مخالفت نه از راه موافقت و امّا آنکس که گوید معرفت نفس دلیلست بر معرفت رب از راه موافقت این سخن بدعت و تشبیه بود زیرا که گوید جان اعضا و اعضا مقتضی سیاست جان اند و همچنین باشد و این معرفت ثمره است و جان را مکان نیست و نباید او هم مکان نداشته باشد و جان بوم و سیه مشابه شد او هم باید چنین باشد و هکذا و معلوم است که این سخن عین بدعت و ضلالت باشد **دلیل ششم** آنکه از حضرت امیر المؤمنین علیه افضل صلوة المصلّین پرسیدند که چه دلیلی است بر آنکه عالم را صانعی است گفت بنقض العزائم و فسخ الهمم یعنی هر چه عزم کردم بر خلاف آمد و هر چه خواستم ضد آن در وجود آمد پس معلوم شد که احوال عالم بسته بتقدیر و مشیّت و قضا و قدرت و اکمل از قدرت ماست که جمیع اشیاء این عالم مقهور و مغلوب قدرت او می باشند و هو القاهر فوق عباده منصوص از رؤیت و وقت و مکان که بما نسبت دارد و حق سبحانه منزّه از مکانست **دلیل هفتم** آنکه از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که دلیل چیست بر هستی صانع تعالی و تقدّس فرمود بزرگترین دلیل بر هستی صانع تعالی هستی من است زیرا که هستی من اگر از من است از دو حال بیرون نباشد یا من خود را آنگاه موجود کردم که موجود بودم و یا آنوقت که معدوم بودم و اگر خود را آنوقت موجود کردم که موجود بودم این محال باشد زیرا که ایجاد موجود محال عقلی باشد و اگر آنوقت موجود کردم که معدوم بودم این هم محال باشد زیرا که از نیست هست کردن محال باشد و چون هر دو باطل شد معلوم شد که مرا ایجاد کرده موجودی هست که عدم بر وی محالست **دلیل هشتم** از ذو النون مصری پرسیدند که خدا را بچه دانستی گفت خدا را بخدا دانستم اگر نه خدای بودی هرگز خدا را نمیدانستم و در دعای صباح منسوب بحضرت امیر ع یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته و بیان آنکه گفت خدای را بخدا دانستم و خدا خود دلالت بذات خود میکند مراد او آنست که خدا را بتوفیق خدا شناختم و بهدایت و عصمت و رحمت او شناختم و این سخن حق و صدق وارد است که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود لولا الله ما اهتدینا و لا تصدّقنا و لا صلّینا یعنی اگر رحمت خدا تعالی نبودی هرگز دل ما بمعرفت او راه نیافتی و جوارح و اعضای ما بطاعت و عبودیّت او راست نگشتی **دلیل نهم** وقتی مردی بزرگ درختی [illegible] بود و در درخت مسکن [illegible] از درخت [illegible] و بروی [illegible] کرم [illegible] و بروبان او مسکند شد من الذی اسأل اللون [illegible] آنکس که برگ درخت برویاند [illegible] دیگر از درخت [illegible] سده بود الذی اسأل اللون علی الشجر هو الذی سوّی و جعل [illegible] برگ درخت [illegible] گرداند و از آنکه در سجده تلاوت [illegible] سجد وجهی للذی خلقه و صوّره و شقّ سمعه و بصره **دلیل دهم** آورده اند که الموفق بالله که پدر معتضد خلیفه بود بحج رفت و بر کار منجمان [illegible] و چون [illegible] دعوی میکنند که اندیشه و خیالات مردم را استخراج مینمائیم [illegible] اکنون من اندیشه کرده ام بگوئید که آن چه چیز است هر کسی در آن باب سخنی گفت و همه خطا آمد ابو معشر بلخی گفت [illegible] خدا تعالی اندیشه کردی موفق گفت راست گفتی لیکن مرا بگو که بچه دلیل معلوم کردی ابو معشر گفت آن ساعت که تو ضمیر کردی من با اسطرلاب ارتفاع گرفتم طالع رأس را در وسط السماء یافتم و طالع رأس جز [illegible] ذات [illegible] و وسط السماء بلندترین مواضع است پس دانستم که تو اندیشه از چیزی کرده که او اعلی الوجود است [illegible] خدا تعالی موفق [illegible] را تحسین [illegible] **دلیل یازدهم** آنکه یکی از ابو نواس شاعر پرسید که دلیل چیست بر هستی حق تعالی و او در جواب این شعر را انشاد کرد تأمل فی نبات الارض وانظر الی آثار ما صنع المليك [illegible] الزبرجد شاهدات بان الله ليس له شريك یعنی در نگر و اندیشه کن و تأمل نما در این نباتها که بر زمین رسته شده است با شاخهای آنها از زبرجد سبز و بر سر هر یک ازهار و انوار و ثمار مختلفه ظاهر شده با عقل گواهی میدهند بر هستی و یکتائی صانع حکیم و مدبّر رحیم جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه

مقالهٔ دوم در اثبات صانع

دلیل دوازدهم نیز بیتی اعرابی را گفت دلیل چیست بر هستی آفریدگار اعرابی گفت البعرة تدل علی البعیر یعنی پشکل دلیل است بر وجود اشتر و آثار الاقدام تدل علی المسیر و این قدمها دلیل است بر رونده و سماء ذات ابراج والارض ذات فجاج آیا آسمانها با این برجهای عجیب و زمین با این راههای غریب و بحار ذات امواج و دریاها با موجهای هایل اما تدل علی العلیم القدیر دلیل سیزدهم طبیبی را گفتند دلیل چیست بر هستی صانع علیم گفت [illegible] دیگر جا [illegible] دانستم که صانعی است که [illegible] دلیل چهاردهم طبیب دیگر را گفتند دلیل چیست بر صانع حکیم گفت هلیله سرد و خشک است و اسهال آورد و [illegible] است و امساک آورد دانستم که [illegible] بر فاعل مختار و صانع حکیم است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید دلیل پانزدهم آورده اند که روزی ابو حنیفه در مسجد نشسته بود جماعتی از زنادقه در آمدند و قصد کردند که او را هلاک کنند ابو حنیفه گفت که یک مسئله از من بشنوید آنگاه هر چه خواهید بکنید گفتند آن مسئله چیست گفت من سفینه دیدم پر از بار گران و آن سفینه بر آب دریا روان است میگویند که آن سفینه را هیچ ملاح و مدبری نباشد بلکه خود بخود راست میگذرد این سخن در عقل روا باشد یا نه گفتند این سخن محال است در آنکه اگر ملاح نباشد حرکت سفینه بر سبیل صواب امکان ندارد ابو حنیفه گفت یا سبحان الله پس جمله افلاک و کواکب و نظام عالم علوی و سفلی از سفینه عجب تر است چون در عقل روا نیست که حرکت سفینه بی مدبر و حافظ باشد پس نظام عالم افلاک و عالم خاک بی هیچ مدبری و حافظی در عقول بگنجد زنادقه [illegible] و همه در حال مسلمان شدند دلیل شانزدهم امام شافعی را گفتند دلیل چیست بر اثبات صانع گفت [illegible] برگ توت را نام همه بطعم و طبع و خاصیت برابر می بینیم که اگر ابریشم خورد ابریشم آید و اگر زنبور عسل خورد از وی عسل آید و اگر آهوی تاتاری خورد از وی مشک آید و اگر گوسفند خورد از وی سرگین آید پس طبیعت و خاصیت برگ یک جنس است و از وی در هر موضعی چیزی دیگر حاصل شود پس معلوم است که این بسبب حکیم و قادر رحیم است دلیل هفدهم جماعتی از ابو حنیفه همین مسئله را پرسیدند گفت پدر و مادر خواهند که فرزند پسر باشد دختر آید و خواهند دختر باشد پسر آید و خواهند حسن باشد قبیح آید پس مدبری باید که خود [illegible] دلیل هجدهم [illegible] الرشید [illegible] دلیل خواست بر اثبات صانع گفت دلیل بر اثبات صانع صورتهای مختلفه و اختلاف آوازهاست مؤلف گوید بر این سخن اینکه [illegible] روی شخص کوچک است و در آن رقعه کوچک جای چشم موضعی است معین و جای بینی موضع معین و جای دهن موضع معین است با اینکه رقعه روی بسیار کوچک است و جای هر عضوی از اعضاء که بر روی باشد موضعی است معین مع هذا در شرق و غرب عالم روی هیچ کس بر روی دیگری نماند پس در این رقعه بدین کوچکی چندین هزار هزار اختلاف پیدا کردن و ظاهر نمودن دلیل باشد بر کمال علم و قدرت و حکمت و همچنین [illegible] و هکذا آواز و رفتار و گفتار و طبایع و حرکات و سکنات هیچ کس به دیگری نماند و این امر عجیب است [illegible] قال الله تعالی و تقدس و من آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین دلیل نوزدهم آنکه آورده اند که پادشاهی بود غافل [illegible] و وزیری بود عاقل و دیندار [illegible] خواست که او را از این اعتقاد باطل باز گرداند و به حق دلالت کند و عادت چنین بود که سالی یکبار پادشاه مهمان وزیر [illegible] و چون موعد ضیافت رسید وزیر گفت که میباید که پادشاه مهمانی من آید [illegible] موضع صحرائی بود که هیچ درخت و عمارت و باغ و آب نبود پادشاه گفت ای وزیر [illegible] امکان دارد گفت پادشاه آن موضع همچنان بود که [illegible] جاری میشود ولیکن خود بخود در آن موضع [illegible] و قصور و عمارتهای [illegible] بستانها و باغات و خیابانهای مستقیم و گل و بلبل پدید آمده بی آنکه هیچکس عمارت کرده باشد بلکه خود بخود موجود شده [illegible] گفت ای وزیر مگر دیوانه [illegible] عقل [illegible] کدام مجنون [illegible] است که [illegible] بی بانی موجود شود

و دیگر گفت ای پادشاه چون حاصل شدن این رای بدین مختصری فی الحال معقول باشد حاصل شدن عالم علوی و سفلی با چندین
غرایب و عجایب بنائی که معقول و متصور باشد پادشاه مستبصر و مسلمان شد کما لیلة نسیم حدیث مفصل است و چون
خیلی مشروح و مفصل است و ترجمه فارسی هم شده است و در مجلد علیحده بطبع رسیده است لهذا ذکر ایراد آن بموضع لازم
ندانستم چه موجب تطویل کلام و تکدر خاطر ناظر است و اگر خواسته باشی رجوع کن و از این قبیل دلایل حکمیه در کتب اخبار و
آثار بسیار است که بعضی از آنها اعاجیبه که موجب سکون و آرام نفس شود و بعضی خیلی مبسوط باشد ذکر هر یک مجلدات کثیره میخواهد
مثلا از دلایل کلی و جزوی فارسی دلیل نیست **مقالهٔ نسیم** در شرح مجمل و مختصری از عقاید حکمای اروپا میگوید
از رای قدماء حکماء در اصل اسفل و مکون شدن عالم از سماوات و ارضیات و حیوانات و نباتات مذاهب شتی و آراء و اقوال
مختلفه میباشد و هر طایفه از انسان شیئی طایفهٔ دیگر بوده و هر فرقه ابطال مذاهب و آراء و اقوال فرقهٔ دیگر نموده است
نقل آراء و اقوال هم موجب تطویل کلام و تکدر خاطر ناظر است و فایده مهمه هم ندارد و اما اعصار الآن متفق علیه است نزد حکماء
و طبیعیین و مادیین فرنگستان است که بحسب کشف و اختبار و دلیل ایشان که از برای انسان حاصل شده است این است که اصل
این عالم از سماوات و ارضیات و نباتات و حیوانات از علویات و سفلیات از دو امر است اول ماده دوم قوت و مقصود از قوه
ماده حرکت است و ماده و حرکت هر دو قدیم اند مثلا زمان من الازل لا یتصور انفکاک احدهما عن الآخر اما المادة فهی الاجسام
المالئة الخلاء و هو الهیولی البسیط ما یمکن تصورها و اما القوة فهی حرکة اجزائها الفردیة المماثلة فی الذات المختلفة فی الصفات
المتغیرة فی الاشکال و انسان گویند شیئی است در برای حرکت ماده مگر بعضی از ایشان بود در میان جسم از مقاله اولی ذاتی که اساس حرکت
اره جالس بوجوه بلکه در ابحاث مذکور کردند و بعد گویند که اجرام سماویه یعنی کواکب و کائنات ارضیه از جمادات و حیوانات و نباتات
از ماده مکون شده بواسطه حرکت و اگر حرکت نبود از برای ماده حدوث هیچ جزئی را امکان نداشت و بدین واسطه این اشیاء
حادث شدند بعد از آنکه نبودند ما به حدوث معلول از علت خود شد بمقتضای ضرورت و از برای ماده و حرکت ادراک و شعوری
و قصدی نمیباشد بلکه بر حسب جریان پس بسبب اجتماع اجزاء مواد قدیمه مرکبات مخصوصه ماده شد که حاصل شد یعنی اجسام صغار
و این اجتماع ناموس حادث شد بود متصل اجزاء هر یک را جذب نمودند تا گوی حاصل شد و دائر علی محورها و پس گردش ملتهب
مشتعل گردید و آن کوره شمس بود پس در اعصار ابتدا حادث اول شمس است که مذکور و بعد ما هی کواکب را مانند متصل شد
بمقتضای حرکت و گرمی شعله مکون شد بسبب جذب و دفع و انجماد کره اینجا است ارضی که مسکن ما است و بعد از انفصال از
از کره خود دور و این مجموعه مدتی از زمان که گرم سرد شد قشور و طبقات در روی او حاصل شد رودها و بعد معادن و حیوانات
نباتات بسبب حرکت اجزاء ماده مولد شد و مجتمع بعضی از آن بر بعض دیگر بر نسبت و کیفیات مخصوصه و اکتشافات علم طبقات
ارض در برای انسان ثابت شده است حدوث حیوان و نبات در اکثر از اکتشافات ایشان ظاهر شده است در برای انسان اینکه از جنس
از طبقات زمین کره و رسیده اند خالی از حیوانات و نباتات و تا ایشان نامه اند و زمان طویلی بر زمین گذشت که اجسام زنده در وی
نبود و بعد از آن اکتشافات و مشاهدات اعمال کیمیائی انسان را بخیالات رسانیده که گویند مجتمع شدن اجزاء ماده بواسطه حرکت
عناصری مکون شد که عدد آنها زیاده بر شصت میباشد و منحصر در این چهار عنصر معروفه نیست و نسبت مجتمع شدن بعضی
بر بعض و امتزاج بر نسبت و نسبت مخصوصه معادن و اجسام زنده مکون شد و مکون اول ماده زلالیه بود که مکون شد از علة
عناصر مانند جامد و سایل و به قوه داشت قوه اغتذاء و انقسام و توالد و تناسل بروتوپلاسما گویند یعنی مکون اول و بعد از آن
حلیات را و مکون شدند که اجسام عضویه از او مرکب شده بواسطه اجتماع ابسط حیوانات و ابسط نباتات حادث شد و حیات
نیست الا ظاهر ترکیبها از عناصر مذکوره و امتزاجات کیمیاوی و نه و جای دیگر نیست که خیال کند در جسم حیا ماکه حیات بود
از انسان گویند و از برای حیوان روحی نیست غیر از آن حیات و بعد شروع تولد و تکاثر نمودند یعنی ابتدا حیوانات و نباتات بسیطه



مقالهٔ سیّم در شرح مجلی

لازمهای مزبور را ... نیست بلکه لازمهٔ انها و ماست چهار ناموس **ناموس اوّل** ناموس بقای افراد پس هر نوع
از افراد مشابهه تا مدتی بقا دارد تا اصل وجود و جمله مشابهات ذکور و اناث است **ناموس دوّم** انتقال شباهات از اصول بفروع
تا آحاد بهمین مشابهات ذکور و اناث بقا این الافراد قوی بضعیف متحمل گوارد خارجیه و غیر متحمل و مناسب ظروف و غیر مناسب حاصل شده
ناموس سیّم تنازع بقا ما بین افراد بهلاک الضعیف و غیر المتحمل والذی لا یناسبه الظروف و بقی ما هو بخلاف ذلک یعنی
قوی و متحمل و مناسب ظروف باقی ماند و غیر متصف بصفات مذکوره هلاک میشود **ناموس چهارم** انتخاب طبیعی است و
آن اختیار طبیعت و حفظ اوست مر احسن و اکمل را در بکر و در ملیانات از سنوات حیوانات و نباتات رسیدند بجائیکه نباید برسند
از درجهٔ کمال بواسطهٔ حرکات اجزاء مادّه اضطراراً بمقتضای نوامیس اربعهٔ مسطوره حتی اینکه بعضی وجود انسان نیست مگر حیوان
از جملهٔ حیوانات ترقی کرده بحسب انتخاب طبیعی حتی بلغ ما هو علیه الآن بمقتضای مشابهت حاصله بینهما بین قرد و انسان بعد
پس گر انسان و میمون باصل واحد منتهی گردند بلکه انسان شروع بترقی کرد حتی از میمون ها بر آمد و انسان از احدث انواع
حیوانات است یعنی وجود او متاخر از همه است و عقل و ادراک انسانی نیست مگر جلی از افعال مادّه که بتفاعل اجزاء متحرکه مادّه در
عناصر مغز حاصل شود اگر چه اصل مادّه و حرکات از حالی از عقل و ادراک و شعور میباشد لکن این مادّه بی شعور انسان را عقل و
شعور داد و عقل انسان مخالف نمیکند با عقول سایر حیوانات مگر بکمیت و الا مخالفت در ذات و حقیقت ندارد بلکه عقل انسانی
و حقیقت مجرّد نباشد اسمی مختصاً **مؤلف گوید** که مفهوم از کلمات مسطوره سه قضیه باشد **قضیهٔ اوّل** انکه قول بقدم
مادّه و عدم حرکت اجزاء فردیه آن که باشد و ملازم همدیگر میباشد که انفکاک هر کدام از دیگری از جمله محالات و ممتنعات میباشد
قضیهٔ دوّم انکه قول بحدوث تنوعات مادّه است از سماویات و ارضیات لا سیما انواع حیوانات که اکتشافات ایشان
طبقات زمین را ملزم میسازد نمود ما است بحکم باینکه انواع حیوانات و نباتات حادث شدند در زمین بعد از اینکه نبودند و حدوث اینها
ملیانات از سنوات میباشد و نیز حکم نمودند که انسان حادث شده است مگر در طبقه علمای ارض چون آثاری از انسان در طبقات سفلی
ارض یافت نمیشود و از اینجهة حکم کردند بتاخر حدوث انسان از جمیع سایر حیوانات و در تعیین مدت حدوث انسان اختلاف کثیر
دارند چنانچه در کتابهای ایشان مسطور و مزبور گشته **قضیهٔ سیّم** انکه انسان گوید که جمیع تنوعات و تطورات مادّه حاصل
و حادث شده است از او بواسطهٔ حرکت اجزاء ملازمه مادّه از ازل بر وجه ضرورت و مقتضای نوامیس که مذکور گردید و ابداً از برای مادّه
و حرکات اختیاری و اراده در این تنوعات و تطورات نمیباشد **وبعد ذلک** مثل از شروع بجواب جلی از این کلمات واهیه
او هر ارسطو گوئیم از برای تقریب ذهنی مثلی ذکر و بیان میشود و امیدوارم از همین مثل از برای لبیب منصف حق ظاهر و آشکار
گردد و لله الاسماء الحسنی و الامثال العلیا دو نفر همسفر بودند که یکی از انسان مادّی بود و دیگری موحّد و فرزند
از افراد مسلمانان بود در اثنای سفر داخل قصر مشیّد منقّش و محکم البناء گردیدند که این قصر و عمارت در وسط باغ واقع و مشتمل بر
حجره های محکم و مقاعد مرتفعه و مرتبه با ابواب و شبکه ها و مدارج و مداخل و پله های محکم بغایت استحکام و مخادع که مزیّن بود
بفرشهای فاخره و بگلهای مزیّن و صحنهای بلند و ظروف و اوانی مرتفع در رفعهای آن گذاشته شده و جدران و دیوارهاش مزیّن بنقاشیهای
و صور جاریه و مربوطه و صور نقل و حمل هوا و مجوّی بود و در مرتفعات لازمه از برای سکنا و در وسط قصر صندلیها و سریرها و بانواع
مشتمل بر اشجار و اثمار و گل و ریاحین چمنها و بیانهای مرتب و منظم و مستقیم و استوار و حوضهای مشتمل بر فوارهای محکمه متصل بنهرهای
زلال از اطراف حوضها در حوضها و حمامها بهای جاری و در اندرون قصر هر چه از لوازم معیشت است مهیّا بطوریکه ناظر بگوید که این وضع و انوار
از روی حکمت و قصد و روی وضع و اتفاق است بلکه بداهت حکم میکرد باینکه وضع این اوضاع را ملاحظه و مشاهده نمود که این وضع التئام و وجود
بوجود واقع نشده است و این قصرها و عمارتها و حوضها و چمنها و فوّارها را صانعی میباشد و لابد صانع اینها قادر و مخترع و عالم بطرز
تالیف و ترکیب بود لهذا این باغ و قصرها را بغایت استحکام و اتقان بنا کرده لوازمات و راموها (?) و ادوات و امکنه اجاصره (?) و مهیّا

ساخته است با صانع و قائل باشد برای اقامت و صفای چمن و صنایع این صنع و عمارت این عمارت اگرچه غایت دقت نظر بر و
او را نبرده‌ام و حقیقت او را درک نکرده و خود تصور ننموده‌ام مع هذا سلب درک وجود او را نتوان در صفات کمالیه صانع علیم قصر او قدرت
و علم و حکمت ندارم و درک تحصیل شرط نیست در اعتقاد من به وجود و اتصاف صانع به صفات کمال و مراتب آن قدر مسلم دارم این قصر و این باغ
را بیش مشتمل بر اوضاع و اتقان و عقل من هم بی‌نهایت ندرت‌ها باعث می‌شوند که وجود و علم و قدرت و حکمت او و نعت کنم اگرچه در
مسئله‌ای بسا قصر بعضی اشیاء نمی‌فهمم و حکمت‌های آن را برای من ظاهر نیست ولکن اجمالاً اذعان دارم که آنها مصلحت و حکمت می‌باشند اگرچه
از حکمت و مصلحت بر من مخفی است لکن از آنجا که حکمتش بر من ظاهر شد دانستم که صاحب این قصر حکیم است و هیچ شیء را وضع
نماید بدون حکمت و مصلحت و همان اعتقاد مجمل بر علم و حکمت و قدرت صانع مرا کافی است خواه که در هر جزئی از آثار حکمت و تسمیه کرد
حکم و مصالح کبیر یافتم و در حق دیگر که چون من به حکمت صانع راه ندیدم هذا اعتقاد به وجود و حکمت و علم او کردم خواه اگر ندانم از اسرار که
هر چیز را ندیدم به وجود او اعتقاد تمام و الا فلا و لکن وجود این قصر دلالت بر اتقان و استحکام لا بد است خواه او را از مصنوعات و او صادر
شده باشد پس شروع به تأمل و تفکر و تعمق نموده تماشا و سیر از اول اماماً و خلفاً نظر و تأمل می‌کرد فکر بر معانی منتهی شد تا دم خود را اصلاً
رد کرده دوربین و ذره‌بین برداشت و با دوربین در کمال دقت در اطراف و جوانب نظر می‌کرد تا اینکه در سمت جنوب قصر و باغ از جانب شمال
کوه بلندی در مقابل این قصر و باغ دید و در دامنه کوه چشمه‌ها دید که منتهی آب به این قصر و باغ می‌رسد پس در کمال دوربینی قصد در جمیع
این قصر و این باغ و هر چه در اوست برای من ظاهر و آشکار گردید اما از برای شرح بدهم و دوربین را اگر به سمت شمال نگاه کرد
کوه را دید ملاحظه نمای و هم چنین اینکه از دامنه کوه جاری می‌شود که منتهای این قصر و باغ است که بلندی کوهی والی بیشتر بعد که حال
که این کوه را دیدی کوس کن از عظیم الاجسام از سرانه کوه و بالای این جبل باد مجد و موجود است و سوی این بعضی که باغ و قصر در آن واقع شده است
در این چند هزار سال دائماً با دم موجود حال و ... جمع می‌کند بر اشکال و اوضاع مختلفه و ... در
اشکال بصری می‌ساید گاهی جمع و گاهی تفریق و خراب می‌نماید و حال آن در تحول بود و اشکال مختلفه پیدا شد تا به منظم و آخر عمر
منظم شده و بارها تا اینکه مرور و کرور از دهور این شکل‌ها منتظم شد از مخادع و مقاعد و ابواب و سماک و مدارج و مرافق و ظروف
و حیاض و انهار و اشجار و سقوف و امثال آنها دیگر ... و سبک بازار بر قصر خود نمود ساخته شده با این وضع که
می‌بینی از در و پنجره و غیر ذلک از وضع که در اوست و اما انتهای این قصر و این باغ از آن چشمه‌ها است که در دامنه آن کوه واقع شده
که از سال‌های دراز آب به طرق مختلفه گاهی منظم و گاهی غیر منظم است تحلیل خاک و مس از جهت باران و باد در راهها و طرق این آب
تا اینکه به مرور و حدوث کرور از زمان این حوض‌ها و این فواره‌ها و مجاری انهار منظم و مرتب شد و به حالت رسید که تصادف و
باران و حرکات و اما ظروف و فروش و ساعات و موازین و اوزان و مرودات و ثقل و خفت هوا اینها هست که از بعضی بر مسافرین
نشسته که در این کوه و بیابان منزل کرده‌اند که باد اینها را حرکت داده و از جایی به جای دیگر منتقل نموده و به تصادف باد گاهی ... مکرر
دور شده و گاهی نزدیک تا اینکه کم کم باد اینها را داخل باغ کرده و داخل اطاق‌ها و عمارت نموده و به مرور زمان فرش‌ها منظم و ظروف
مصفف و ساعات و موازین بالای دیوارها بلند و از دیوارها آویزان شده و نقش‌ها شاید از نعل اسب و پاره‌های ... پادارند
بر دیوارها بدون قصد و شعور ... شده و اما اشجار و ازهار و گل و ریاحین تخم‌های اشجار را باد آورده در اینجا سبز شده گاهی منظم
و مرتب و گاهی غیر منظم و غیر مرتب و گاهی باد و گاهی خراب تا اینکه به مرور زمان اشجار مرتب و منظم و خیابان‌ها مستقیم و برقرار گردید
و حاصل اینکه به سبب حرکت باد و تصرفات مطر و کون هر حرکت و تصرف گاهی موافق با شانی و گاهی مخالف و صفی هم می‌رسید غیر از
وضع شانی تا اینکه وضع به درجه اتقان و استحکام رسید و قوی شد برای ثبات در مقابل باد و باران و اوضاع معتبر شد و تغییر
اوضاع ما اشتمل علیه القصر و الباغ و بعد از طلوع و رسیدن به درجه کمال اوضاع شانی معتبر و از آنها زایل شد برای آنکه
اوضاع محکم و متقنه و قوی الثبات در مقابل باد و باران بود و ... از صدور این قصر و باغ و مسئله ... اثبات اراد

آنچه ذکر شد بر آنکه تا دو نادان اگرچه غیر عالم و عاقل‌اند و افعال‌شان از روی قصد و شعور نیست لکن کثرت حرکتها و تغیرات
ایشان بمرور زمان این قصر و این باغ را آنچه در آنهاست باین درجه رسید که دیدی و دلیل بر این مطلب است که پاره‌ای چیزها
که در این باغ و قصر یافت میشود که حکمت آنها معلوم نیست و از قصد و شعور دور است و اذا قرر ذلك پس گوئیم تا اصحاب المادة
والطبیعة اول این دو مرد مثال اتباع محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است که قائل باین هستند که موجد این عالم و صانع و
مشید این قصر احمر خدای مرید و قادر مختار و علیم و حکیم است هر چند که ذات او را ندیده‌اند لکن از مصنوعاتش استدلال بوجود
وجود و وجود صفاتش نموده‌اند و اگرچه حکمت بعضی ما فی الکون بر ایشان ظاهر نشده لکن تسلیم و انقیاد نموده‌اند که ما برای آنها
حکمت حقیقیه میشناسد که ما ضعیفان بی بهره‌ایم از آنچه مشاهده نموده‌اند از حکمتهای غیر محصوره دقیقه کائنات و ثانی ایشان مثال
شما است که قائل بحرکت ماده میباشید که بمرور زمان یکون آنکه است که از آنچه احداث شده از ازل از بسایط اجزاء و اوضاع مرجوح
ستی تا اینکه امر منتهی شد بر ما هو علیه الکائنات الآن و بانتخاب طبیعی تمام شد بلوغش بدرجه فوق ترتیبات که حفظ نظام تا است
از لسعب قوی و حسن را نگاه داشت و ضعیف و سمج را هلاک کرد و استدلال میکنید بعدم وجود حکمت و قصد در این عالم باینکه
بعضی اشیاء یافت میشود که از قصد و حکمت دور و آنها معلوم نیست و غافل شده‌اید از حکمتهای کثیره که مشاهده میکنید آنها را
دانا و صانع است اگرچه صریحاً دلالت دارد بر اینکه موجد آن حکیم و علیم و قادر و مختار است پس حال تأمل کنید که کدام یک از این دو
مرد سزاوار است که قول او قبول شود و عقول سلیمه تسلیم و اذعان نماید قول او را و افکار او را دخالی از تعصبات نفسانیه و اهواء
شیطانیه شهادت میدهند بر اینکه قول مرد اول مقبول و ثانی مردود است و امید دارم از افکار آزادگان همین مثال حق
از برای ایشان ظاهر و آشکار گردد و تالله ثم بالله العار علی ذوی العقول ان تترك الحق بعد وضوحه و یکابر فی المحسوسات بعد ظهوره
والله هو الهادی و چون از مثل مطلب قدری روشن و واضح شد اکنون بتأمل و توقف شروع بجواب نموده و گوئیم بواسطه
تاله دانستی که تنوعات حادث شده است از ماده و حرکات ماده و معلول از علت خود است پس تنوعات معلولند ماده
و حرکت علت و در حقیقت و نفس الامر همان حرکت علت تنوعات و تطورات است و لکن چون حرکت از ماده منفک نمیشود و هکذا
ماده از حرکت هذا تصور احدهما بدون الاخر امکان ندارد بلکه کشیء واحد اعتبار شده‌اند که علت است و جایز گوئیم شیء واحد
از برای ملازم حاصل است فهما سیاست ما اگر ماده را ثابت کنیم بحول و قوه الهی که مؤثر در وجود نمیدانیم غیر او و جمیع مطالب شما
اصحاب ماده باطل خواهد بود چه ماده اصل و اساس است و چون اصل و اساس خراب و فاسد و ضایع شد دیگر فروعات باقی نمانده و دیگر
نظر دارم که انشاء الله بطریق علوم شما حدوث ماده را ثابت کنم و مرجو از شما استماع و رفع تعصب است و اذا قرر جمیع ذلك
پس بدان که هر صاحب عقل سلیم صریحاً حکم میکند باینکه شیء مختلف نمیکند از علت مسلم موجود البته پس اگر علت شیء حادث شده باشد
شیء نیز حادث خواهد بود عقلا و بدون تأخر حتی لحظه و اگر قدیم باشد پس قدیم خواهد بود تا بعالها فی العدم و هر گرا او مقام
ممسود و الّا لازم میآید وجود علت بدون معلول و این محال است و چون این ثابت شد پس گوئیم قول بقدم ماده و حرکت آن که علت
تنوعات گفته است رجاداته و ساقطه و خواسه مسلم قدم این تنوعات معلوله است از برای ماده و حرکت آن و جود نمانا
تقدم تنوعات نماسبه ثابت شده است در علوم طبیعته و کشف طبقات ارضیه حدوث تنوعات اگر گوشد که لزوم این معلول
از برای علت مسلم است کمال و جود نیست بلکه واحده بجهار ساط علل و معلولات بعضی بر بعض و تحول اشیاء از حالی بحال
دیگر پس ظهور حیات مثلا محال است قبل از وجود آب و وجود آب محال است قبل از تکون دو عنصر یعنی الهیدروجین والاکسیجن
و ظهور این دو عنصر ما نیز محال است قبل از اجتماع اجزاء ماده با اشکال دو عنصر او ما ألف شر پس وجود حیات موقوف بر
وجود آب است و لو لحظه و وجود آب موقوف است بر وجود الهیدروجین و الاکسیجن و وجود این دو موقوف بر اجتماع اجزاء ماده است
جواب گوئیم بما شکر علت و لتراز این علل یعنی ماده و حرکت اجزاء از حادث باشد ما تنها لازم دارد بحث نوامیس شوارز برای

استعداد و اجتماع اجزاء تا عناصر از او متألف شوند ثم المعادن ثم النباتات ثم الحیوانات و در نهایت عقل بر حسب این نوامیس صحیح نیست و حدوث
حیوانات قبل از نبات و حدوث نبات قبل از عناصر و وجود عناصر قبل از اجتماع اجزاء ماده بر حسب مجاری عقول شما اگرچه در عقول
مسلم است این امر صحیح است که این نقل و تحول مستند به قدرت خدای قادر باشد این امر غیر از آن که دفعة واحدة ایجاد ممتزج نماید و اثبات نماید
علت اولی قدیمه باشد چنانچه مزعوم شماست این مطلب صحیح و مستند حکم باینکه معلولات علت قدیمه حادث باشد و حال آنکه علت
اینها موجود باشد در ازل پس باید امکان علت موجب حصول معلولات باشد بالاضطرار کالشمس فی اشراقها و النار فی احراقها پس
موجب تأخر حدوث معلولات در مدت بسیار کرورات و سنوات چه بوده است و برای چه قبل از این زمان معتبر موجود نشده اند و اگر
گوئید علت تأخر عدم استعداد علت بود از برای حدوث معلولات پس حال مقتضی این شد که کرورات و سنوات نگذرد تا
علت مستعد شود در جواب گوئیم چرا استعداد قبل از مدت بسیار معین کرده حاصل شد و حال آنکه علت اولی قدیم است
وجود مقتضی استعداد می باشد پس چه دیگر سبب تأخر استعداد چه بوده و علت حدوث استعداد بعد از همه این مدت چه بوده و همین
زنجیر کشید در طول مدت حدوث معلولات و مدت استعداد از برای حدوث خواهیم گفت چرا مدت استعداد و حدوث [illegible]
آن بسد و هلم جرا خلاصه کلام اینکه شکی و ریبی نیست در اینکه استعداد ناشی شده است از علت اولی بالاضطرار پس استعداد
کالمعلول خواهد بود از برای علت قدیمه و لازم می آید که او هم قدیمه باشد و تابع استعداد خواهد بود در قدم نوعات معلوله و الا
لازم می آید وجود علت در ازل بدون معلول و این مخالف است و یا اینکه قائل شوید به عدم نوعات معلوله و یکدفعه [illegible]
شده در علوم طبیعیه شما و مخصوصاً اخیراً ثابت شده است ژئولوژی و شما قائل باین هستید چه در علم ژئولوژی از برای تکوین
الارض هفت ادوار و بعضی ادوار قرار داده اند در دور اول گویند معدنیات مکوّن شد و بس و در دور ثانی حیوانات عجیبه و اجسام [illegible]
و در دور ثالث حیوانات بریه و در دور رابع آدم ایجاد شد و در تتمه حیوانات مکوّن شد و مابین هر دوری از ادوار اربعه
چندین کرور سنوات فاصله قرار میدهید و گوئید زمین غیر از برای این ترتیب مستعد و مهیا نبود پس معلوم شد که تقدم نوعات
قائل نمی باشید بحسب دلایل و براهین که در علوم شما ثابت و یا قائل شوید باینکه ماده و حرکات فاعل مختارند پس [illegible]
داده اند از برای حدوث نوعات و شما قائل باین هم نمی باشید و باشد انکار منکر آن هستید چنانکه در کتب شما ثبت و ضبط است
و هرگاه فرض شود که بعضی از شما قائل شوید باینکه ماده و حرکات فاعل مختارند باز لازم است قول باینکه هر جزو از اجزاء
ماده صاحب علم و ادراک باشند و چون می خواهند نوع فلان و یا فلان از او حادث شود تا بدنبال اجزاء را خبر کند که در یکجا جمع شوند
تا کره فلان از آن اساس حاصل شود تا اطاعت بکنند [illegible] از برای اجتماع محل اعیان و [illegible]
علم سیاسی و کشف بعضی معضلات و اشکالات دیگر بر وارد است که شرح اینها در این مقام موجب طول کلام است و یا اینکه ثابت
کنید نسبت نوعات را از علت چون بعد هزار ملیان سال و از آن سال در نزد شما معین و اثری و خبری نیست و در اثنا [illegible]
در مدارس شما درس میخواندیم [illegible] اسماع نمودیم و دو شرط الصادر و یا اینکه قائل شوید مجدد و ماده
حرکات و هو المطلوب [illegible] ازمنه مذکوره مفری ندارید و ظاهر نیست دلیل بجز انحصار باین نحو است که هرگاه علت نوعات ماده
و حرکت قدیمه باشد هر آینه استعداد در قدم خواهد بود و اگر استعداد قدیم باشد نوعات هم قدیم خواهد بود لکن نوعات
قدیم نیست پس استعداد هم قدیم نخواهد بود و چون استعداد قدیم نیست علت مذکوره قدیم نخواهد بود ثبت المطلوب و ظهر
المقصود پس بکمال صفا معلوم و مشخص گردید که ماده و حرکات حادث می باشند اول اگرچه شما را این نحو جری و جسور
نمائیم ولکن اگر گوئید که استعداد و نوعات هر دو حادث می باشند و اما ماده و حرکات قدیم می باشند در جواب گوئیم که قبل
از استعداد حال ماده و حرکات چه بود و چه کار میکردند در ازل و چه [illegible] ماده از آنکه در حال سکون [illegible]
[illegible] از استعداد [illegible]

وهکذا تنوعات حوادث نمی بینم در بدو نظر اما از این اشکالات غیر از سکوت نیست حق بعد از رفع آنها آنکه ماده و حرکت اجزاء آنکه
مرقوم شما است و او را اثبات میکنید با تمهید کمیت تنوعات انواع حادثه از هر دو حادث مناسب موجود شدند بعد از اینکه
بود چنانکه در سابق تعریف یافت و در اینموقع ادله و براهین دیگر هم داریم برهانیه که دلالت میکند بر حدوث ماده لکن
نسبت بر اکتفا به شما مثل دلیل سابق و در دیگری از آنها را برای حصر حرفی مبنا شد و بنا بر رأی شما و مطویا بر اصل نظر
حس در حق شما اینکه عقول ناصر نباشد در فهم و ادراک حقیقت و مدلول آن بخصوص ماسکه و اکتفا کند نوعا خوبان نعوذ
بعضی که مأمول و مرجو از شما ست و آن برهان اینست برهیچ عاقلی مخفی و مستور و پوشیده نیست که ماده خالی از صورت نمی تواند
باشد چه صورت وجود ماده خالی از جمیع صور امکان ندارد چنانکه امکان ندارد تصور وجود آن خالی از حیز واحد نظیر تداخل
بر لابدا ست از اینکه ماده صاحب صورت باشد خواه لمیزیه و خواه شدیه و خواه عنصریه و خواه معدنیه و خواه نباتیه و خواه
حیوانیه و لابدا ست از اینکه دارای یکی از صور مذکوره باشد و لذلک گوییم که ماده در وجود اول یعنی قبل از تنوع انواع از آن در
ابسط حالات که تصور آن ممکن باشد بود و صورتیکه ماده با آنها همپوستانند باشی از حرکت است که دارد و اینکه حرکت و ماده از هم
منفصل نمیشوند بر این حکم صحیح است اینکه ماده منفک از جمیع صور نمیشود چرا که عقول شما این مطلب را قبول میکند و اذا قررنا ذلک
پس گوییم هر صورتیکه قائم به ماده باشد بدون شک و شبهه حادثه خواهد بود زیرا که زایل میشود و عدم بر او طاری میگردد و حتی
که ابسط صور باشد مثل صوریکه از کلام شما مفهوم شد که از برای ماده حاصل بود قبل از تنوع انواع از آن زیرا که عدم آن مشهود
شد چرا که صور نوعیه قائم مقام او شد بعد از زوال آن و هر چه عدم و زوال بر او طاری شود قدم آن محال است چه قدیم آنست که زائل
نشود چنانکه عنقریب خواهد آمد زیرا که سبب قدم شیء یا ذات شیء است که مقتضی وجود او است یعنی شیء از برای وجود او مستقل
مگر غیر ذات و آن قدیم قدیم دائم است و یا اینکه علت قدیمه غیر ذات او است و هو مقتضی الوجود و آن قدیم غیر ذاتی است و علت
این دو قسم قدیم متصور نمیشود بر ماده ایکه مقتضی وجودش خواه ذات او باشد و یا شیء آخر قائم و حاصل باشد در او طریان عدم
و زوال بر آن شیء قدیم هر دو نوع امکان ندارد چه طریان عدم بر او محال است از جهت حرفی زوال و عدم را نمی پذیرد پس گوییم
مادامیکه صور لازمه ماده حادثه باشد امکان ندارد که خود ماده قدیمه باشد هر چند که بر فرض گفته شود ابسط صورتیکه بر ماده
که در عقل امکان ندارد قدیمه باشد که قبل از آن صورت و یا ابسط از آن باشد نیست صورت حادث شد بدلیل قبول او مر عدم را نیست قبلا
حدوث صورت حادثه حال ماده چه بود باید بگوییم که بدون صورت بود و این محال است زیرا که تعریف اینها را استحاله وجود
ماده بدون صورت و یا اینکه بگوییم قبل از آن صورت دارای صورت بسیطتر از این بود و هو خلاف المفروض من ان هذه
الصورة هی ابسط ما یمکن من الصور و لیس فوقها ابسط منها و مادامیکه قائل شویم باینکه ماده با این صورت حادث شد پس
ماده حادثه خواهد بود نه قدیمه و هو المطلوب و بعبارة اخری نقول ان المادة ملزومة لتلک الصورة او لما خلفها من الصور
النوعیة التی اتت بعدها و تلک الصور و ما خلفها لازمة لا تنفک عن المادة کانفکاک العلة و المعلول پس گوییم هرگاه ماده
ملزومه قدیمه باشد بر اینصورت لازمه قدیمه خواهد بود بجهت عدم انفکاک لازم از ملزوم لکن صورت قدیمه نیست بدلیل
قبولی او مر عدم و این ماده هم قدیم خواهد بود چه رفع تالی مستلزم و مقتضی رفع مقدم است چنانکه در علم منطق مرهونست
و هر صاحب عقل سلیم بر دلیل مذکور متأمل نیست و محقق گردید که ماده حادثه و مناسب نیست قدیمه و اذا قرر ذلک پس گوییم که
هر حادثی لابدا است مر او را از محدثی که مرجح وجود او باشد بر عدمش و از طلب عدم اخراجش نموده داخل بوجود کند و الا ترجیح
بلا مرجح لازم میاید از محالات بدیهیه است و اگر گوئید که ترجیح بلا مرجح چه ضرر و عیبی دارد در جواب شما گوییم اگر شما بشنوید
از کسی که بگوید من مرابح دیدم از ادوم موازین مختلف نسبت متساوی الکفتین بود در یکطرف و در اینکه کفتان او متساوی بود
آنگاه یک کفه بسری ... بلند شد و یا بالعکس البته خواهید گفت که علت و سببی لاحدهما علی الاخر

مادیین و ابطال ایشان

بوده و اگر قائلی گوید بدون مرجّح این امر واقع شد به قوّه خود ایجاد و واقع شد و مصادم هوا شد و به جسم دیگر برخورد
و به شیء دیگر او موجب ترجیح نشد اگر ما این قائل را تصدیق کنیم از روی جزم و یقین خواهیم دانست که شما عقلهای خود را
از دست داده اید که مجاورت با ما در این صورت مشروع و مجوّز نباشد و اگر تصدیق نکنید و گوئید این محال است خواهیم گفت که
ترجیح بلا مرجّح که مثل آن در رأی شما معتبر شده همین است که از محالات بدیهیه و ضروریه است و فرقی نیست میان این مثال
و جمیع امور متصوّره میشود از جهت خصوصیت و عقلیه در اینکه ترجیح بلا مرجّح محالست چنانچه ظاهر و روشن است در رأی متأمّل
و اگر شما ملتفت و متنبّه نشوید بمجاورات خودتان در علوم خواهید دید که در اکثر اوقات مضطر میباشید باین اصل یعنی
استحاله ترجیح بلا مرجّح در وقت مجاورت و محاجّه با خصمای خودتان و اگر شخصی مدعی شود که فلان حادث طبیعی بدون جهت و سبب
موجود شده است بعلتی از علات طبیعیه البته خواهید گفت که این غیر ممکن است و محض در نزد ما آنکه ایجاد مسمّی بعلت میشود مجسّم ظاهر
امر است چون سبب و ثانی دائم است پس را علت میگذاریم و اگر چه در حقیقت لابد است در وجود و حدوث از رسمی و ناموسی از نوامیس
طبیعت مقتضی سبب و ماهی است و این کلام از سماع اعتماد است در استحاله ترجیح بلا مرجّح پس ظاهر و روشن گردید که شما قائل
باین اصل هستید و منکر آن نمیباشید و علت اطاله کلام در تقریر این مطلب با وجود بداهت و وضوح آنست که چون دیده ام در بعضی از
اوقات بعضی از ضعفاء شما را که منکر استحاله ترجیح بلا مرجّح گویند مانع ندارد و همچنین بعضی اطفال ایران که متعلّم شده در مدرسه طبیعی
میگویند مانعی نیست از قول بجواز ترجیح بلا مرجّح و این وقاحت و ماحی است از سهای جهل که مرتکب آن میشوند مگر بلند و قرار
در قوای عقلیه و اسم الناس بسوفسطائیه که منکر جمیع اشیاء میباشند حتی مشاهدات و محسوسات بگمان اینکه اینها خیالات
و غیر ذلک چون در نزد مسلمانان بادلّه کثیره که بعضی از آنها گذشت بدرجه ثبوت و وضوح رسیده است حدوث ماده و استحاله
ترجیح بلا مرجّح پس گفته اند لابد است از شیئی که این ماده از او حادث شده باشد و این شیئی لابد باید موجود باشد چرا که معدوم ایجاد
موجود نمیکند بداهتاً و باضطرار و اذعان عقل شاهد اند بدین سبب اعتقاد کرده اند بوجوب وجود شیئی که ماده از او وقوع
کرده است که آن اصل عالمست و با اعتقاد تمام و جزم حکم کرده اند باستحاله عدم آن بجهت امتناع حدوث موجود از معدوم و امتناع
اجتماع وجود و عدم و شیئی که مسمّی الاشیاء است در نزد اهل اسلام مسمّی بالله میباشد و بعد گفته اند لابد است از اینکه خدا ابد
باشد چه اگر حادث باشد محتاج بمحدث خواهد بود بجهت امتناع ترجیح بلا مرجّح و بعد نقل کلام مینمائیم بشیء ثانی و هلمّ جرّاً پس دور و
تسلسل لازم آید و دور و تسلسل محالست و هر چه مؤدّی بدور و تسلسل باشد آنهم محالست پس حادث بودن خدا محالست و چون حدوث
محال شد پس لابد باید قدیم باشد **فائده** این مادیین دور و تسلسل و بیان بطلان آنها را [illegible] و اگر چه بنحو اجمال در
ضمن دلائل کلیه از مقاله اوّل اشاره به بطلان دور و تسلسل شد مع هذا در این مقام توضیح کلام لازم دارد و امّا الدور عبارت
از توقف وجود هر کدام از دو شیء است بر وجود دیگری پس تقدم شیء علی نفسه و تقدم شیء بر نفس لازم میاید و این ظاهر البطلان و
واضح الفساد است پس اگر گوئیم جائیکه وجود ماده موقوف بر شیئی است و نفس وجود او موقوف بر وجود ماده است بلاواسطه و
یا مع الواسطه باین نحو که وجودش موقوف باشد بر وجود شیئی آخر و وجود آن شیء آخر موقوف باشد بر وجود ماده پس لازم میاید که ماده
موجود باشد قبل از وجود شیئی که سبب وجود او باشد و لازم آن اینست که ماده موجود باشد قبل از وجود خود و این ظاهر البطلان
و عاقل قائل باین قول نمیشود و این است دور حقیقی که شکی در بطلانش نیست و امّا در معنی و اوضح آنست و محل گفتگوی ما نیست
و امّا تسلسل عبارتست از ترتّب و تعاقب امور است لا الی نهایه چنانچه سابقاً اول دانستی و چون مسلّم محالات که وارد است بجهت عقل باستحاله
آن حکم میکند جمیع مسلّم محالست بنا و علمای اعلام و حکمای عظام از اهل اسلام ادلّه کثیره و براهین معضله بر بطلان تسلسل در
کتب خود ضبط نموده اند و لکن ما در این موضع اختصار میکنیم بدو دلیل مختصری مناسب عقل شما گوئیم که این را [illegible]
و هر عقل سلیم حکم میکند باینکه عدد ناقص مساوی نمیشود در عدد افراد با عدد زائد بر خود و این ظاهر الاستحاله است و نیز

مقاله سیم در بیان ابطال عقاید

عقل حکم میکند براینکه هرچه محصور باشد بین الحاصرین البته متناهی خواهد بود و اجتماع حصر بین الحاصرین و قول بعدم
تناهی محال است و چون تسلیم و معتقد شدید باین دو حکم والتزام تسلیم خواهید کرد چرا که بدیهی میباشند پس گوئیم اولاً هرگاه
جایز باشد وقوع تسلسل یعنی تعاقب امور لا نهایة لها جایز است لا اول لها جایز است در این ما که دو سلسله فرض کنیم از امور متکوّنه و ابتدای یکی
از سلسلتین را از این زمان بگیریم و ابتدای سلسله دیگر را مثلاً از هزار سال قبل از این و بدون شک سلسله اول زیادتر از ثانی است بعدد
عدد مخصوص و بعد شروع باسقاط مینمائیم یعنی یک عدد از سلسله اول اسقاط میکنیم یکی از ثانی میاندازیم و هکذا پس یا یکی از
سلسلتین تمام میشود دون الاخری و هو خلاف المفروض و یا اینکه هر دو معاً فانی میشوند پس عدم تناهی در جانب ازل باطل شد و هو المطلوب
و یا اینکه هیچکدام فانی نمیشود پس در این صورت مساوات عدد ناقص با زاید بر وجود لازم آید و گفتیم که مساوات عدد ناقص با زاید محال
پس واضح و آشکار گردید که عدم تناهی امور در جانب ازل که تسلسل عبارت از اوست مستلزم محال است و مستلزم المحال محال است ثانیاً
هرگاه تسلسل جایز باشد جایز است در این ما که دو خط فرض کنیم که از نقطه بیرون بیایند بصورت ساقی مثلث ذاهبین الی غیر النهایه
و اجزای آن دو خط مثل امور متعاقبه باشد در جانب ازل غیر متناهیه و بعد مسافات که ما بین این دو خط واقع شده است خطوطی بدر
او فرض کنیم که متعدد شوند بعدد امتداد خطان مانند این شکل و چون بعدم تناهی خطین قائل شویم عدم تناهی امتداد مسافات
ما بین خطین لازم میآید که خطوط در ما بین مسافات فرض کرده ایم پس لابد باید قائل شویم بوجود خط غیر متناهی از این خطوط و حال آنکه
محصور بین الحاصرین است چه بدون شبهه مسافات محصور بین الحاصرین است یعنی بین الخطین و عرض شد که هرچه محصور بین الحاصرین
شد متناهی است و جمع کردن میانه محصور و غیر متناهی محال است و مستلزم محال هم محال است چنانکه در پیش دانستی پس بطلان دور و تسلسل
واضح و آشکار گردید و چون دور و تسلسل باطل گردید معلوم و مشخص شد خدائیکه مقصد ما ماده است حادث و شئ آخر خواهد بود
والا دور لازم میآید فیما لو رجعنا و قلنا ان وجوده موقوف علی وجود المادة و یا تسلسل فیما اذا قلنا ان وجوده موقوف علی شئ آخر
والشئ الآخر موقوف علی آخر و هلم جرّاً الی غیر النهایه وکل من الدور والتسلسل محال کما تقدّم فما ادی الیهما و هو کون ذلک الاله حادثاً
یکون محالاً و چون حدوث محال شد تعین القدم اذ لا واسطة بین الحدوث والقدم و قدمه هو المطلوب ثم نقول بعد از ثبوت قدم محقق
الخالق و مبدئ الاشیاء یعنی خدای تعالی اهل اسلام گویند مقصود از قدم خدا نیست مگر اینکه مقتضی وجود او باشد در ازل
آن امر ذات او است تعالی شأنه پس او قدیم لذاته میباشد و یا امر خارج است غیر از ذات و آن قدیم لغیره است و دلیلی نداریم بر اینکه
قدیم لغیره باشد و داعی هم بر این مطلب نداریم بلکه باطل صرف است چه اگر کسی از روی جهل ادعای چنین باطلی را نماید نقل کلام
در غیر میکنیم و استفسار مینمائیم که آیا این غیر قدیم لذاته میباشد یا قدیم لغیره و هکذا پس یا تسلسل لازم میآید و هو محال و یا انتهاء بقدیم
لذاته دیگر مفرّی نیست پس حق اینکه بگوئیم خدا تعالی قدیم لذاته میباشد یعنی ذات او که مقتضی وجود خودش است در ازل و اگر
بفهمی و بدهی بی یکجا و از تصور و تعقل بیرون نیست مثالی از حدوث سابق و مگر فراموش کردی از دو ... که
گفتیم که مقتضی حرکت اجزاء ماده نفس حرکت است و مقتضی بذاته سوای خود و اگر این قول را فراموش کرده دوباره رجوع کن که تا
حدوث نیز این قول را غریب نشمار بدار مسلماً بها که بگوئید خدا قدیم لذاته میباشد یعنی ذات او که مقتضی وجود است پس گوئیم
ما دامت الذات التی تقتضی وجود الاله فانه جاری است که قبول عدم و زوال نکند والا لازم میآید عدم و فنای شئ با وجود تمام
مقتضی وجود و این محال است پس با این دلیل مختصر ثابت و محقق گشت که زوال و فنا و عدم بر خدای قدیم محال است و چون این محال شد
پس بقاء دائم ثابت و محقق گردید پس خدا لا اوّل له و لا آخر له میباشد و جز هذا و بعد اهل اسلام گویند این خدائیکه مقصد ما ماده است
یعنی خالق و موجد پس حدوث ماده از او یا بطریق علیت و صدور است بدون اراده و اختیار و یا بطریق اراده و اختیار از او صادر شده
یعنی او اراده کرد وجود ماده را و وقتی در برای حدوث پس معین فرمود و موافق خواست و مشیت الهی در آن وقت ماده موجود شده و جایز
نیست که بگوئیم حدوث ماده از او بطریق علیت است چه قدم او تعالی ثابت شد و از قدم او قدم ماده لازم میآید و با قدم ماده مستوی

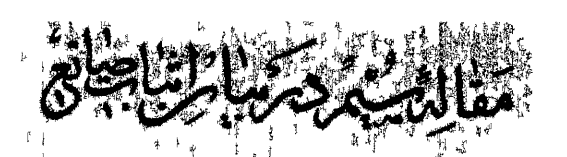
دو قدم تطورات و تنوعات ماده پس قدم جمیع حیوانات و نباتات و غیرها لازم میاید و حال آنکه بطلان همه اینها ثابت شده
پس چون حدوث ماده بطریق علیت یعنی بدون اراده و اختیار باطل شد ناچار میباید که اقرار بکنیم که باراده و اختیار ماده را ایجاد
فرموده و قوی هم از برای ایجاد آن قرار داده پس باین دلیل ثابت شد که خدای ازلی و ابدی قادر و مرید و مختار است و استحاله صفات
مذکوره که کراهت و اضطرار باشد برای او بسیار محقق و معلوم گردید و بعد میگوئیم که خدای جهان باراده و مشیت و خواهش خود ماده را
آفرید و وجود آن را ترجیح داد بر عدم در وقتیکه مصلحت بود و اما احداث نفس وجود و ابراز آن از عدم باراده نمیشود الا کیفیت بطوری
علت و صورت هم نمیشود پس باید بطریق صنع و فعل باشد پس ماده موجود شد لا بفعل الله و صنعه تعالی بطوری که قابلیت نوع
برای تنوعات که موجب تحیر عقل و فکر بود پس در این هنگام اهل اسلام و با تعالیم ائمه علیهم الصلوة والسلام گویند خدائی که موجد این ماده
قابله است که متنوع شود بانواع تنوعات عجیبه غریبه از سمائیات و ارضیات و جمادیه و نباتیه و حیوانیه و متطور شود از طوری بطور
دیگر و منتقل شود از صورتی بصورت دیگر بدون شک و شبهه قادر است باکمل قدرت و قائل است باتم علم اعم از اینکه بگوئیم متنوع تنوعات
ماده از نوعی بنوعی و تطور تطورات آن از طوری بطور دیگر اوست تعالی شانه تا آنکه ایجاد فرموده او را و این کائنات غریبه را با استحکام
عجیبه چنانکه معتقد اهل اسلام است و یا اینکه بگوئیم که ماده را بطوری ایجاد فرموده که قابله و صالحه باشد برای تنوعات و تطورات را
بوجه نوامیسی که در او قرار داده است از ترکیب اجزاء فردیه او چنانکه بعضا مادیون میگویند تا اینکه تنوعات حاصل شود از ترکیب اجزاء
آن در حالت جریان بر نوامیس مخصوصه اتفاقا کان دلالت قاطعه حاصل میشود بر کمال قدرت و علم خدائیکه این بسیطی جلوه کند
بعد او را بقلب و بجهت کند بانواع لا تعد و لا تحصی و عجایب و غرایب را او را و استخراج نماید تا غایات اتقان و استحکام و یا اینکه
این بسیطی موجود نماید که بمقتضای نوامیس مقرره و موضوعه در او منقلب شود از نوعی بنوعی که هر و جل العزله متقنه و محکم
عاقل بلا شک و شبهه حکم میکند بوجوب قدرت و علم او و استحاله عجز و جهل بر او تعالی شانه مثلا هرگاه ما ساعتی ببینیم از این ساعات
که نفیس اوقات میباید و هرگاه ما عالم باشیم بر اینکه محتوی بر اسباب و ترکیبات عجیبه متقنه بر قواعد هندسیه و ما شابه آن
و نوامیس میکانیکیه در غایت ضبط و نهایت استحکام پس چنانکه یقین داریم که این ساعت صانعی دارد که صنع او دقیق و محکم
بود بر سبیل قطع و جزم میدانیم که صانع آن صاحب قدرت کامله است بر صنع او و صاحب علم کافی است بر اتقان و استحکام
آن اعم از اینکه بگوئیم که اجزاء آنرا ساخته و مرکب نموده و عمل او را تمام کرده پس ساعت شروع بکار کرده و یا اینکه بگوئیم که اجزاء او را بطوری
صنع کرده اجزا خود بخود مرکب و عملش تمام شد پس چنانکه ساعت دلالت دارد بوجود و علم و قدرت صانع در صورت اول و ثانی همچنین
ساعت عالم دلالت دارد بر وجود و علم و قدرت صانع و مدبر و هرگاه ما را خبر دهند که استاد و صانع این ساعت یکمرد کور و کر و
دست و پا بریده و جاهل و اسیری بود و از علم هندسه ابدا وقوفی نداشت و از فن میکانیک مطلقا بهره و نصیب نداشت البته
قائل را تکذیب مینمائیم و او را دروغگو میشماریم و میگوئیم این نسبتها بصانع این ساعت البته کذب و افترا است و عقول ابدا قول این قائل
تصدیق نمینماید و بر حکم میکنیم بر اینکه این قائل کاذب و مفتری و احمق و سفیه میباشد و بعد از اینها المادیون نیز میگوئیم که شما هم
باشید و علم حاصل بکردید بوجود موجد و صانع ماده اضطرارا معتقد شدید هم از او بعد تنوعات و تطورات او را حادث دیدید
علم پیدا کردید بوجود محدث آنها هم احتیاج شدید پس و کیف کوار موجب و سبب تنوعات جز علم شما اما عین بکردید که اینها حادث شده
باشد از ماده در حالت انفراد آن چرا که هر حادث را لابد است از سبب صالح و قابل از برای حدوث آن و مجرد ماده صالح و قابل بود از
برای حدوث تنوعات پس بعد از تجربه زیاد کشف شد که اجزاء ماده مفرده مختلف الاشکال متحرک بحرکات ذاتیه و بسبب آن حرکت
اجزا جمع شدند بر کیفیات و اوضاع شتی پس منتج تنوعات گردیدند و عقول خود را قانع کردید با اینکه حرکت سبب تنوعات و تطورات
و حدوث ارضیات و سماویات و غیرها میباشد و حال اینکه آن اجزا را نه بچشم دیده اید و نه بذره بین و دوربین های بزرگ و نخواهید
دید و ادنی احساسی از حرکات اجزاء آن از برای شما حاصل نشده و نخواهد شد لکن بسبب قول شما بحرکت ماده احتیاج و اضطرار بسیار بود



مقاله پنجم در ابطال عقاید

که همه فهم کیفیت شوقات و نطورات را نیز هم اکتفا نموده‌اند تا اینکه گفتید که اجزاء دارای اشکال مختلفه و متغایره بوده‌اند تا اینکه
نتوانستید بگوئید که محض اجتماع اجزاء و انفعالات اینها انواع و صور مختلفه ظاهر شد و حال شما اصل ماده را ندیدید تا چه رسد به شکل
آن بلکه همه اینها فرضیات و تقدیرات است که احتیاج و اضطرار شما را وادار به آن کرده است تا که بفهمید کیفیت حصول انواع مختلفه را و حتی
شما را به آن کردید آن قاعده عمده و بزرگ را که در رساله‌های دیگرتان در صفحات کتب شما می‌بینیم و از لسان‌ها و رسائل شما می‌شنویم که شما تسلیم
نمی‌کنید و اقرار و اعتراف نمی‌نمائید مگر با چیزی که ببینید و مشاهده کنید بحواس ظاهره ولکن در این موضع می‌بینیم که ملحد شده‌اید یا استدلال
به دلیل نظری و عقلی بدون احساس و رؤیت و مشاهده پس قاعده کلیه که لا نسلم الا بما نری کلیت از میان رفت **مؤلف گوید**
که مقصود من به انکار اصل نظری است و نیز بعضی استدلال عقلی چه این طریقه اهل اسلام و حکماء عظام است ولکن متذکر می‌شوم شما را
و به خاطر شما می‌آورم که قول شما را اگر ما اعتماد نمی‌کنیم مگر بر محسوسات مرئیات و مشاهدات و این قول تمام نشد و اگر تمام بخواهد
شد پس [illegible] شما اگر من بعد این ادعای را تمام نکنید و مردم را [illegible] وجودتان را هم [illegible] نکنید قواعد را
تمام را استقرا قاعده کلیه نگذارید و اگر معتقد شوید باینکه موجب این قاعده کلیه در این موضع اضطرار است چون که ما اجزاء
و حرکت را اگر عیان [illegible] شوقات و نطورات به چشم بدون [illegible] و به عقل خود [illegible] پس ما را استدلال بود هم
[illegible] در جواب گوئیم و [illegible] ما مسلمانان و سایر اهل ملل استدلال نمائیم بر وجود خدای جهان به مشاهده [illegible] کائنات
پس چرا نمی‌فهمید استدلال ما را [illegible] و مشکل کردید بر ما و فهم استدلال خود را سهل [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار
و از منصفین جهان انصاف می‌خواهم و حال آنکه دلایل ارباب ملل معقول و مطبوع است در نزد عقل [illegible] شما [illegible] خواهد
ان شاء الله تعالی [illegible] ولا [illegible] خلاصه کلام [illegible] عالم
صلی الله علیه و آله و سلم چون حدوث ماده در نزد ایشان ثابت [illegible] و محقق گردید [illegible] برای ایشان که ماده را خالق
و موجد [illegible] که اگر عدم [illegible] وجود [illegible] علی ما هی علیه [illegible] نطورات [illegible] اراده
و قدرت و علم موجد [illegible] و بعد ذلک [illegible] شوقات و نطورات [illegible]
صور و اشکال مختلفه در این عالم [illegible] ماده است علی ما هی علیه [illegible] ماده و علم
[illegible] انواع [illegible] بدایع و صور که عقل و فکر در اینها متحیر [illegible]
[illegible] هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و موقع انواع مختلفه و مشکل اشکال [illegible] و نطورات
اطوار عجیبه و غریبه و [illegible] قلوب و [illegible] احوال [illegible] در عالم [illegible] در نزد [illegible]
[illegible] حرکت اجزاء ماده [illegible] اجتماع اجزاء [illegible]
[illegible] عقل [illegible] صورت [illegible] امکان عقل [illegible]
[illegible] فروع [illegible] در اصول [illegible] و صور [illegible]
[illegible] عقل [illegible] اصول [illegible]
[illegible] فروع [illegible] اصول [illegible] اصل [illegible]
[illegible] عقل است که فروع موافق با [illegible] اصول [illegible] حرکت ماده [illegible]
[illegible] مخالف فروع [illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله [illegible]
[illegible]

مناسبست و آن اینست که هرگاه ما آن بنا را که از اجزاء و آلات تشبیه کردیم و سقف بخودی ساخته و بعد از ملتفت شدیم آن اجزاء مرکب شده
و تعمیر شده افتاده و مشغول عمل خاص خود میباشد که آن ما بنا را امری معقول و است در نزد عقل اما اگر بگوئیم که صانع اجزاء این انشاء بنا
مرکب کرده و تعمیر نزد آن افتاده و تا اسکه بگوئیم اجزا را ساخت ولکن آن اجزاء بواسطه آن حرکت کرده و بسبب طول زمان خود بخود
مرکب شده و تعمیر خود بخود نزد آن افتاده و بحیطه بهم حرکت میکند تا میرود بسر منزل و دوباره معاودت میکند خود بخود الی
سر منزل اول و هکذا الی الابد و هیچ شک و شبهه عقل اول را قبول میکند و از ثانی اعراض نموده و رد میکند و هکذا در ما نحن فیه
عقل اول را قبول میکند که بگوئیم حق ماده را آفرید در حالتیکه ماده صالح بود از برای تنوعات و بعد انواع را از او استخراج نمود نه اینکه
ماده بسبب حرکت اجزاء و ما ... و آثار و ناموس تنازع بقاء بدون اینکه از برای بوجود آمده صنعی باشد در تنوع انواع که محتاج است به
قدرت و علم و حکمت فاعتبروا یا اولی الالباب و بعد از جمع ما تقدم از اثبات اراده و علم و قدرت اهل اسلام نصرهم الله علی کفرة
اللئام قائل بامری میباشند که در این دو اینها ما حاجت و آن اینستکه ایشان انهم الله تعالی گویند که اراده و قدرت حق تعالی
متعلق نمیشود مگر بامری که جایز باشد عقلاً یعنی امریکه عقل تصدیق نمیماید که ان موجود باشد و یا اینکه معدوم پس حق تعالی
بارادهٔ خود مخصص و مرجح میشود وجود او را بر عدم و بعد از این ارشویات و احوال و بعد از وجود او بنوعی از انواع ممتاز طبق
تخصیص اراده و اما امریکه واجب باشد عقلاً یعنی عقل عدم او را تصدیق نمیکند مانند ملازمت حیز از برای جسم و جرم و همچنین
امر مستحیل عقلاً یعنی عقل وجود او را تصدیق نمیکند مانند جمع بین النقیضین پس اراده و قدرت حق تعالی متعلق نمیشود به حال
السبب ایجاد او بناء علیها ملتوا اگر ایجاد واجب عقلاً تحصیل حاصل است و ترجیح او امکان عقلی بنا رد پس قدرت حق تعالی متعلق نمیشود
ایجاد از برای که تحصیل حاصل است و بناء علیها چرا که عدم او محال است و ترجیح از او وجود و امریکه محال باشد معدوم است حالی و حیز
آن در وجود متصور نیست پس اراده و قدرت حق تعالی و علاوه بر این که بناء علیها چرا که تحصیل حاصل است و نه محال چرا که وجود او محال
و دخول آن در وجود غیر ممکن و اما علم حق تعالی بجمیع امور متعلق میشود متعلق انکشافی خواه آن امر جایز باشد عقلا و یا واجب و یا محال
پس حق تعالی جهان علم خود جمیع اسما را امداد اسماء از برای او منکشف خواه حاضر باشد و خواه غایب خواه ماضی و خواه مستقبل
و اما حاضر پس تعلق علم الله بان ظاهر و روشن است خواه امر هستی حاضر باشد یا غایب حاضر باشد و یا واجب و یا محال چرا که امر محال در صفت
حاضر است پس حق او را میداند و محال بودن او هم میداند و اما ماضی منقطع الوجود و حضور او از خواد نیست که از احداث و ایجاد او
موجود شد بود و یا عدام او هم معدوم گردید و هیچ غرابت در این نیست که شخص بنی را سابق در بعد او را معدوم نماید و تعلق علم برای او
نماید و اما مستقبل که هنوز موجود نشده است پس تعلق علم الله با او ایضا ظاهر است زیرا که هر وقت خود خارجی پیدا کند موجود نمیشود
مگر بتعلق اراده و تخصص بمقتضای مصالحی از برای وجود و بقدرت کامله خود او را برقرار خواهد کرد چرا که جمیع حوادث از افعال الحق است
پس لابد است از اینکه عالم بمخصصات و اسباب ارجوی چرا که وجود او را خواسته است و تقول ربنا سمی تعلیق چون این الارم است مثلا
انسان عزم کرده که خانه و عمارتی بسازد بعد از یکسال بوضع و کیفیت مخصوصه البته انسان قبل از اینکه این خانه را خواهد ساخت و لکن
تا الان پس تعلق علم انسان بوجود این خانه هیچ غرابت ندارد و از هر جهت است تعلق علم حق تعالی با شیائیکه موجود نشده و حالا نیستند ولکن
فرقست میان علم الهی و علم انسان بسیار چرا که انسان ممکن است که این انسان بخیر وجود مانعی پیدا کند و خانه را نسازد پس علم او مطابق واقع
نخواهد بود و اما خدای جهان فلا مانع له بمعه من افعاله التی یرید ان یفعلها پس لابد است از اینکه هر چیزیکه حق اراده کرده است او را
واقع بسازد پس علم الهی لا یزال مطابق واقع میباشد و تخلف علم الله از معلوم ابدا امکان ندارد پس از اینجا مفهوم میشود معنی این کلام که
وارد شده است در شرع مقدس که ان کل شیء من الحوادث قضاء و قدر و هیچ شیء در اسماء الوقوع نمیشود مگر بقضاء و قدر الهی چرا که ایجاد
در کون بصنع خدای عالم است علی وفق ما سبق من علمه پس لابد است از اینکه قدرت او متعلق شود بایجاد علی وفق ما سبق من علمه و هو القضاء
و لابد ان یتعلق من علمه از لا و یحدده الذی یوجد علمه و هو القدر و این یکمعنی بود از معانی قضاء و قدر و این معنی اقرب بصواب است و الله اعلم



خالی از عیب است ما اصحاب الماده نیز بدانید معنی این امر را که در شرع اقدس نبوی وارد گردیده است که رسل و اوصیاء و انبیاء
و اولیاء اخبار از غیب مینمایند و امورات مستقبله را میدانستند و بر اینکه چون خدا عالم بغیب باشد و حوادثات مستقبله را بداند [illegible] که حادث
میشوند مگر بصنع او و تعلق اراده و علم تعالی پس چه مانعی دارد که از غیب و امر مستقبل را تعلیم [illegible] بعضی از انبیاء و رسل و اولیاء
خود و هر چند که میگوئیم که از طبیعت علم انسان نیست که عالم شود بامری از امورات مستقبله لذا لکن از اعلام الهی مانعی ندارد پس انبیاء
و اولیاء هر چیز را که میدانند از امور مستقبله با اعلام الهی است و برای اینان امر ایشان با ایشان تعلیم داده واحدی از انبیاء و اولیاء ادعای
علم غیب نکرده [illegible] مراد ادعای علم غیب بالذات او اگر [illegible] تمرد و واحد میکند که [illegible] علم غیب را و لکن
تعلیم الهی را هیچ مانعی نیست شدید اگر ما بعضی از آیات و اخبار استخراج نموده ذکر نمائیم که در آنها اخبار شده است از امورات مستقبل
و [illegible] بعد واقع گردید و هر دو امر را اثبات کردیم یعنی هم خبر دادن و هم مطابقت و وقوع شما منکر نشوید و نگوئید نعوذ
طبیعیه [illegible] اخبار را از خاصه خدا [illegible] باید و خبر دهنده را امر رسل و خاصان [illegible] شد و مبطل باشد که انشاء الله
[illegible] اخبار ذکری خواهد شد در بیان آیات [illegible] متعول که چون در نزد مسلمانان ائمهم الله تعالی به رحمة
تحقیق و ثبوت پیوست وجود و قدم و بقاء و قدرت و اراده و علم خدای جهان [illegible] واجب است که [illegible] باشد چه اتصاف
[illegible] علم و قدرت و اراده [illegible] معقول نیست [illegible] در صفت حیات از برای خدای جهان ثابت شد و چون
حیات ثابت شد اتصاف بصفت موت محال است وَهُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ و بعد از ثبوت و تحقق مراتب مسطوره مذکوره که گفته شد
که خدا باید که [illegible] ماده باشد [illegible] از خواص آن که از طبیعت [illegible] ماده [illegible] خاصه لازمه آن ماده باشد و از آن
[illegible] صفات عاقله لازمه برای جمیع انواع ماده و یا از طبیعت [illegible] ماده [illegible] و اصول [illegible] در جمیع
انواع ماده یافت نشود و یا در بعضی از مرکبات و [illegible] صفات عاقله [illegible] جوهریت و جسمیت و عرضیت
و تحیز و ترکب و تجزی و [illegible] و تولد و [illegible] و انفصال و اتصال و [illegible] و جاذبیت و [illegible] و [illegible] از حیزی
بحیز دیگر و ادراک بحواس و انفعالات [illegible] دلالت [illegible] شیء دیگر باشد در خاصه از خواص [illegible]
ذات و طبیعت [illegible] خواهد بود و هرگاه خدای جهان [illegible] ماده باشد [illegible] خواهد بود [illegible] ماده [illegible]
حدوث و غیره [illegible] احد المسلمین [illegible] و حال اینکه برهان قائم شده است [illegible] و [illegible] حدوث
او تعالی شأنه [illegible] ثابت و محقق گردید که [illegible] خدا [illegible] ماده باشد [illegible] واجب است که مخالف [illegible] باشد و این [illegible]
معنی [illegible] مسلمانان که واجب است که خدا مخالف باشد با جمیع حوادث و [illegible] محال است [illegible] ماده
[illegible] و اتصاف [illegible] از خواص ماده [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اکبر خواهی [illegible] است که ما نمودیم و [illegible] اوردیم و [illegible]
بود که [illegible] و حال [illegible] عاقل [illegible] ظاهر [illegible] که خدا جوهر
جسم [illegible] محتاج بمکان نخواهد بود [illegible] و چون معلوم شد که عرض [illegible] محتاج [illegible] که در او حلول نماید
و [illegible] و هرگاه خدا عرض و محتاج بمحل باشد و [illegible] صفت باشد [illegible] بصفات که
یعنی قدرت و علم و اراده و حیات [illegible] خواهد بود و حال اینکه برهان قائم شد با اتصاف بصفات مذکوره [illegible]
[illegible] خدا عرض و محتاج بمحلی [illegible] که در او حلول نماید و [illegible] و هو المطلوب و چون ثابت و محقق گشت که خدا [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] خواهد بود [illegible] یعنی عدم احتیاج خدا بمحل و مکان و موجه [illegible] اهل اسلام [illegible] است که
[illegible] واجب است که خدا قائم بنفسه باشد و [illegible] و [illegible] محال است و [illegible] دلیل دیگر [illegible] است و [illegible]
[illegible] خدا محتاج بمکان باشد و یا محلی که در او حلول نماید [illegible] واجب است [illegible] مذکورات [illegible] موجود باشد و معلوم است

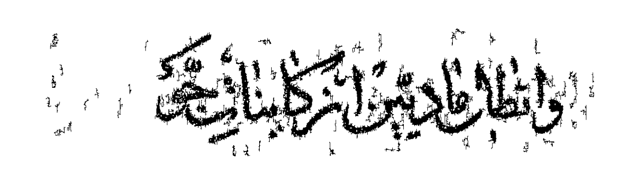
در این صورت مصنوع او نخواهد بود چرا که مثل او را نها بود و حال اینکه ما برهان اقامه کردیم که او سبب قدیم قبل کل شیء و جمیع اشیاء
مصنوع او هستند پس حلول بعد ذلک محتاج میشود بشیئی از آنها پس صورتیکه میگویند خدا حلول کرده در فلان شیء بلکه در جمیع اشیاء
حتی اشیاء خبیثه بالقطع والیقین خدا را انشاء احتیاج است و اکثر الکفره میباشند فرادکنند ار ابطال مذهب حلولیه و مسئله فراق
من الله و اتحاد اراء اینکه در کافی مذهب تشیع راست از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است حدیث معتبر در مذمت اعتقاد
و از جمله کلمات شریفه حدیثی است که زیارت و اغاثه نها یا رب و اغاث رب من معا و براست رستند الشهداء علیهم السلام و هکذا
مسیحیین که اعتقاد میکنند که خدا در مسیح حلول کرده نفیاً کافر محض میباشند و هکذا کتاب نصاری بختیم میباشند و در این جا
مکان ایمان میباشد مثل عیسی و تا عمر تمامی ابتها در زمره کفار محسوب بسویه الحمد المجد ... طوایف ... و لکن اینها طائع
الطریقه الحاصل و چون مسلمین اند هم الله رب العالمین است لا لشان بوجود خدای جهان و الزام ایشان به ... بوجود
حق بمعنای ما تقدم از دلایل تمام شد دیگر محتاج نخواهد بود اقامه دلیل و برهان در مقابل شما اصحاب مادّه و طبیعه که
خدای جهان واحد لا شریک له میباشد در الوهیت و خالقیت چه شما وجود خدا را منکر بودید و ما آن را ملزم نمودیم مقصود خدا
واحد در خارج است شما مطلقاً و مأمور نخواهد بود که شما ادعا نمائید وجود خدای دیگر را که شریک او باشد در الوهیت و ایجاد چرا که
از جمله واضحات است که شما نخواهید گفت بعد از ثبوت وجود خدای جهان بدلایل ما چه لزومی کرده است و چه داعی دارد بر اثبات
وجود غیر او و ابطال اینکه خدای واحد است برای ایجاد این کون کافی است چرا که او متصف بصفات تامه کامله است برای ایجاد و لا میباشد
پس در برای مسلمانان گفتگو نمی‌باشد اثبات توحید هیچ لزومی ندارد لکن چون مبنای دین اسلام بر همین و اهم مرهم است برای
اینکه هر طایفه‌ای چون مقابل ... میشود ... که ایشان را برای خدا شریک ثابت میکنند اقامه برهان مینمائیم تا کوتاه
است ... اول ... که انسان قابل ... میباشد ... کثیره برای اثبات توحید و ابطال
... مودم و اکثر ... زیاده ... برهان ... اثبات توحید و ابطال حلول ...
اثبات و موجود است الحمدلله رب العالمین ... که ... اسلام ... برای
وجود ... خوادث ... علم ... وحدانیت ...
برای اثبات وجود خدای ... متصف بصفات مذکوره برای ایجاد این اکوان کافیست و عقل هر عاقلی ...
... حاصل ... و لکن ما ... آن را ... در شئونات الله ... تعالی ...
و ... راست ... استحکام و کمال ... محسوسات و ... کمال ... عقل ...
او سبحانه و تعالی ... است ... بصفات ... اشیاء ... محکم ... در جمیع مصنوعات ...
ایجاد کند ... الناقص ... الکامل و تا اینکه کامل اکمل را ایجاد کند ... ملاحظه میکنیم که هر نوعی ...
... میکنم که ... خود در حیوان ... بلکه ... ایشان ... علم ...
حیوانات ... صناعت و ... آثار ... عقل و شعور ... صناعت میکند ... کامل ... خود او
مصنوعات او ... اکمل از خود ...
... حیوان و تا انسان ... مصنوع انسان است که ... حادثه ... حیات ... و شعور
... مرکب ... عناصر ... نمیشود و ... ملائکه ...
مرکب میکند ... متحرک میکند و لکن ... حیاتی دارد ... هر کدام از اینها در صورت
مذکوره پیدا میشود و چون ... انسان ... حیوان و نبات ... صورت ...
که قدرت ندارد مگر باستعمال ... موضوع ... حیات ... صنع انسان

مقاله ششم در بیان اثبات صانع

نیست و از برای او در این امر نیست مگر اطلاع بر ناموس که موجب تعمیر است و مسلط بودن او نیست بر امر بلکه تعمیر او وا میخواهد
هرگاه این موضع مخالف نسبت باشد بوده هر آینه لازم بود که بتوانست وا از مثل از ظهور بیرون ببرند و مقدار و کیفیت وا فاعل نشود
شخص تام و بد شوم الاکلام و حال آنکه امر چنین است و بیان آنکه چون انسان خواست تا شخص رع از میان بجم اخص تا صحت
الطلعه و سوی البدن بیرون بیاید در بعضی از مواضع بدن حرارت را مسلط میکند بر یکجا تا در خواست بقصه بقوت تامه و تضعیف میکند
از جاهای دیگر این خوشه شوه مخصوص بیرون آمد پس این تشویه و ضعف نقصان در جاهای نقل وضع انسان نیست و الا هر آینه لازم
بود که قدر و کیفیت و تحدید اثر ابدان مثل از بیرون آمدن خوشه و همچنین مشخص و معلوم نماید که کدام موضع از مواضع بدن این خوشه
و قرح ناقص و ضعیف خواهد بود و حال آنکه امر چنین نیست بلکه اطلاع ندارد غایت ما فی الباب بگذر یه با عصاره مطلع شده است
بر ناموس و قانون تعمیر قرح در قصه و تشویه آن بر قانون را استعمال کرده است و این تعمیر مثل آنست که کسی مانند کتاب دفع عطش میکند
پس هر وقت که تشنه میشود آب میخورد چون بمعده میرسد پس سیراب میشود و تشنگی برود اما نباید گفت که این عمل آب معده سیرابی را
ایجاد کرده و تشنگی را برده است این امر از مصنوعات حاشا و کلا غایت ما فی الباب میگوید این شخص آب را بمعده میرساند و چون آب بمعده رسید
سیرابی حاصل شد و تشنگی رفت و از برای این عمل در این ایجاد هیچ تاثیری نمیباشد بلکه اثر از جانب حق تعالی است چنانکه خواهد آمد
در جمیع و نفس الامر و اما ایجاد طریق اولی ظاهر میشود که زارع زرع سعی خود را مینماید در بیرون آوردن و تمرات را باستعمال نوامیس
و این ثمره و از برای زارع نباید گفت که موجد زرع و مبدع ثمرات و مکون میوه جات زارع میباشد تا این ترکیب عجیب و خواص
غریب که در این ثمرات و محصول زراعت است نتیجه زارع باشد زارع نیست و بر سبیل حقیقت أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ
در اخبار وارد است که بعد از قرائت این آیه شریف بگوید بل الله الزارع ما هم امتثال کرده میگوییم بل الله الزارع بلی طریق
مجاز منع است و عیب ندارد و همین نحو قائل میشویم در جمیع امورها زیرا که انسان سبب وجود آنها میشود باستعمال نوامیس اکوان
لا صنع له فیها الا تسخیر النوامیس فی سبلها و ابداع ایجاد ما نمی شود و صاد در مکرر در تنرجون ملمس برای انسان ظاهر و آشکار
گردید از ما تقدم که شیء مثل خود را صنع نمیکند فضلا از صنع اکمل از خود لهذا اکتفا بهمانکه موجد ما ذات است در نوامیس عجیبه
که از برای آنها اطوار لا تعد و لا تحصی و انواع بدایع مبهم ما انواع بدایع را که خارج از استقصا است واجب است که در مرتبه
کمال باشد در صفات مگر از برای او باشد مثل بلکه در جمیع صفات کامل است که لایق ربوبیت و الا مثل مصنوعات خود یا ادنی
خواهد بود نعوذ بالله و این برخلاف تعلیم و نص و عقل است لهذا اعتقاد نمود که علاوه بر صفات مذکوره خدا سمیع و بصیر و
متکلم و صادق و متصف بجمیع صفات کمالیه است که لایق او است تعالی شانه عقل قبول نمیکند که اصم و اعمی و ابکم یعنی کر و کور و
لال باشد و حال آنکه مبدع سمع و منور بصر و مطلق لسان بکلام اوست و هکذا عقل قبول نمیکند که او ناقص باشد در صفات کمالیه
و حال آنکه نظر آن موجود است در مصنوعات او بطریق وجه اکمل لکن صفات او شبیه صفات مخلوقات و موجودات نمیباشد
مشارکت ندارند با او مگر در اسم این صفات پس سمع او و بصر او نیست مانند مخلوقات بلکه عبارت از علم اوست بمسموعات و بصر
او بحدقه جسم نیست بلکه مقصود علم اوست بمبصرات و کلام او مثل کلام ما حروف و صوت نمیباشد بلکه معنی متکلم است که خدا
قادر است بر ایجاد کلام در جسمی از اجسام و از قبیل تنزل در حقیقت واقع از صفات راجع میشود بعلم و قدرت و مشکل کفی الله تعالی
عالم مثل اینکه گفته اند سمیع بصیر و قادر یعنی متکلم چرا که کلام راجع بقدرت میشود پس جهت شمردن و عدا اینها صفات علیحده
ضرور است فعلی مدعی صحیح است ولکن چونکه در شریعت عادله که صفات او مجزوم است این صفات علیحده شمرده شده است
از جانب شارع در خصوص رسیده است لهذا ما ملتزم این متابعت میکنیم و در باب ششم از جزو اول به وجه شوق و تحقیق
رسید با دلایلی که مسطور در آن موضع که صفات کمالیه عین ذات او میباشد و الا تعدد قدماء لازم میشود و باطل است
معتزله بهمه اینها بخلاف جماعه فرقه از اسلام یعنی اهل سنت و جماعت گویند و چون کائنات این مستلزم حوادث و هم نمودی فهمان

از برای بود سؤال خواهد بود و اگر غیر این را قایل شوی باید لابد برای آن کرم از خواهی شد و تو حدوث محل گفتگو و سؤال و جواب
خواهد گردید والسلام علی المؤمنین والمسلمین الی یوم الدین و رحمة الله و برکاته **مقالهٔ چهارم** در ابطال نظر مکنند مواد و خفا
اشیاء و در این مقاله چند مسئله می باشد **مسئلهٔ اول ایها المادیون** باید از روی انصاف نظر و تأمل کنیم در این ماده این
عالم و انواع آن و آنچه مشتمل بر آنست از صور غریبه و اطوار عجیبه تا بدانیم که قیام این اشیاء در اینجا از صنع ماده و حرکت اجزاء
است یا از ارباب سراب بعضی از آنها است در بعض دیگر و یا از صنع خدای دانا و علیم و مرید حکیم است که این عالم را ایجاد فرموده است پس
ساء و ارادات اول نظر کنیم بعالم کواکب معقول با تصریح کتب هیئت شماره یکی از کواکب و ستاره ها مخصوص نیست هستند که در عرض
او سدا بمسود نیز بعضی از آنها بسیار کوچکند و بعضی بسیار بزرگ حتی این زمین که مسکن ما است با این بزرگی ستاره بزرگ مثل
دانه ریگی است با آن نسبه مگر زمین هر چند که قطر زمین ما هفت هزار و هشتصد و دوازده میل است و محیط استواء آن بیست و چهار هزار
و هشتصد و نود و نه میل است و قطر آفتاب هشتصد و پنجاه و دو هزار و پانصد و هشتاد میل است و محیط آن دو ملیان و هشتصد و
هشتاد و هشت هزار و پانصد میل است و حجم آن یک ملیان و دویست و پنجاه و سه هزار و هفتصد مقابل زمین ما است لعظمة الله و بعضی از
آنها بزرگتر از آن و بعضی چند ملیان دور می باشد و بعضی از آنها روز و سالشان کمتر از روز و سال ما است و برخی روز و سالشان
زیادتر از روز و سال ما است حتی سال زحل سی سال از سالهای ما است و سال اورانوس که از ستاره های جدید الاکتشاف
است هشتاد و چهار سال از سالهای ما است و سال نپتون یکصد و شصت و چهار و کسری از سالهای ما است و بعضی از آنها
سریع السیر بود در فلک خود و بعضی بطیء السیر تا اینکه مشتری در هر ساعتی سی هزار میل راه میرود ... هر نفس از آنها ...
نه میل راه میرود و سرعت اجزاء استوائیه آن در دوران بر محور در هر ثانیه چهار صد و شصت و هفت میل است و بعضی از آنها
نورشان احمر و برخی اصفر و بعضی ابیض و بعضی غیر ذلک و بعضی از آنها نورشان اصلی است کالشمس والثوابت و بعضی از آنها نورشان
مکتسب از غیر است کالقمر و باقی سیارات و بعضی خالی از حرارت و بعضی دارای حرارت تا اینکه حرارت و ... عظمی ... شمس
شمس ... بعضی از منجمین ... که حرارت جمع شود در یک جا خواهد بود از برای بدن در یوم واحد مقداری ذوب و حل شدن اگر تمام ... از روی
زمین را پوشانده باشد و اجزاء حرارت آن که بر زمین میرسد بر بیست و دو هزار و ... و هشتاد و یک ملیان از اجزاء حرارت آن و بعضی
از آنها ثوابت می باشند و آنها شموسی هستند که اضواء آنها دائم است مثل شمس ما اگر روشنائی بعضی از آنها بسرعت ... که تعلق بآنها دارد
شمس در واقع است بیست ملیون میل کسب لکن بسبب بُعد جرمش ظاهر نمیشود مگر بعد از قرون کثیره و بعضی از آنها دور میشوند از شمس
بزوال ایام و بعضی نزدیک میشوند بر نهج مذکور و بعضی متغیر بود که گاهی نورشان زیاد میشود و گاهی کم و بعضی از آنها وقتی می باشند
بعضی در زمان معینه ظاهر میشوند و بعد مخفی میگردند و عود میکنند اصلاً و ابداً و بعضی نورشان تمام میرسد مگر بعد از چند سال
و یا چند صد سال و حال اینکه نور آفتاب در هشت دقیقه و چند ثانیه بما میرسد و حال اینکه گاهی قریب به نود ملیان میل آفتاب از ما دور
میشود و بعضی از ستاره ها هستند که مطوق میباشند یعنی اینکه طوقی دارند و در حق بعض دیگر این طور ... و بعضی از آنها
شمالی و بعضی جنوبی و بعضی متوسط و بعضی لیلی و بعضی نهاری می باشند و بعضی کاسف و بعضی منکسف و بعضی ...
ناموس و قانون حادثه عامه و حال اینکه تمام آنها ... دیگر باشد که ... قرار داد تا
اینکه دائماً ساری و جاری باشند در بروج و منازل خود در غایت ضبط و نهایت استحکام بحرکات مختلفه و دوام متنوعه که بسبب آنها اوقات
مضبوط و سنوات و شهور معلوم و ایام و ساعات مشخص و فصول ممتاز شود بر نسقی که عقول عقلا در آن حیران و سرگردان است و مرجع
جمیع آنها بایک مختار و قادر قهار است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ و منافع کثیر از برای مخلوقات در آنها وضع نموده که
سبب تربیت معادن و نبات و حیوان می باشد ... آنها ... و منکر ... از برای
حیوان معین میکنند ... ایها الملحد ... ایها العاقل در صور ...

در اصل مادّه همه اینها مساوی باشند و مادّه اینها مقتضی تخصیص هر کدام بما اختص به نمی‌شود پس باید بعد از همه اینها بگوئیم
اختصاص هر کدام بصفتی و ترتیب اینها بر نظام عجیب و استعمال اینها در منافع بحسب مصلحت مخلوقات تا این زمان و استحکام از حرکت اجزاء
در به مادّه که خالی از معرفت و اراده و تدبیر است و یا اینکه بگوئیم که مدبّر و مخصّص هر کدام از اینها بخاصه از کبر و صغر و بطء و سرعت
حرکت و ظهور و خفاء و زیاده و نقصان نور و شمالی و جنوبی بودن و غیر ذلک شد سر علیم مدبّر و حکیم خبیر است سُبحانَ الّذی بِیَدِهِ
مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ وَ اِلَیهِ تُرجَعُونَ و اگر خواسته باشی قدری دایرهٔ بیان را وسعت دهیم مجلدات کثیره لازم دارد خود دست بگوی
سر تا خود بخود هر یکی از این ستاره‌ها مخصّص بصفتی شده است یا از طبیعت بی‌شعور و یا مخصّص قادر لازم دارد پس باید بعد
از رفض تعصّب [illegible] حقیقة هدایت بخواهی و من هم هدایت تو را از خدا می‌خواهم **مسئلهٔ دویم** قدری در جوّ
کائنات جوّ باید نظر و تامل کنیم پس در جوّ هوائی می‌بینیم که موجب حیات ما است چرا که هوا را [illegible] طفل [illegible] در
خود را حیات حیوان منظور نبود و چون او سبب تنفس ما است و دخول هوا در ریه او و چون احتیاج به هوا از همه اشد است چه
حیات هیچ حیوان بدون او ممکن نبود لهذا موجد او را اکثر و وافر قرار داده و سهل المأخذ و [illegible] اکل
ماکول [illegible] مهما [illegible] بوده است و هکذا حکمت را جاری می‌بینیم در جمیع اشیاء که هر چه حاجت بآن زیادتر است شیئ
وافر و زیاده و سهل المأخذ است و این امر ظاهر می‌شود از تامل در این هوا ثم در آب ثم در طعام در [illegible] و قوام در احتیاج در سبب و بهاء
رتبه و [illegible] بقدر مرتبه بود که هر چه که حاجت باو کمتر است در عالم وجود کمتر است و در هوا تصریف ریاح و منافع و اختلاف اینها
می‌بینیم و هر کدام از اینها مخصوص بخاصیّه ایست بعضی از اینها شرقی و بعضی غربی و بعضی شمالی و بعضی جنوبی می‌باشد و بعضی
ما بین ذلک و بعضی رطب و یابس و بعضی حار و بارد و بعضی ضعیف و بعضی شدید و لیلی و نهاری و مطلع و اوقات مخصوصه
در مطلع و بعضی بطی در سیر و بعضی سریع در آن تا اینکه در هر ساعتی از همه [illegible] بوده [illegible] بعضی از
اوقات در یک ساعت [illegible] و اگر حرکت بکند و لکن این نادر است و بعضی از اینها [illegible] و اعصار است و تمام منافع
مکان ارض سوای امر ابر و انواع مطر ملقح اثمار و سبب [illegible] ماده تلقیح از اعضای ذکر با اعضای انثی و مروّج ارواح و ملطّف
حرارت و کسب اینها [illegible] دریاها [illegible] و زارع و [illegible] که جمیع نباتات و کلها [illegible] بوده و منافع الی
غیر ذلک از منافع که عد و احصاء همه اینها موجب تطویل است و در جو سحاب و ابر می‌بینیم که مشتمل بر وضع عجیب و تکون
غریب که هوا محمول و مرکوب او است و باد ساربان او است که او را نقل می‌نماید از مکانی بمکان دیگر از برای دفع احتیاج آن امکنه از رطوبت
این حرکات [illegible] حرکت [illegible] و امر [illegible] که [illegible] صدا و [illegible] حرکت می‌کند و این هم رعد و برق
همراه دارد که از جمله منافع رعد و برق تحلیل اینها [illegible] حرارت [illegible] و حرکت [illegible] و حرکات رعد و [illegible]
[illegible] دلالت کننده در [illegible] و [illegible] حرکت و غیر ذلک از منافع [illegible]
[illegible] واقع مسود [illegible] زمین [illegible] دو [illegible] زمین
[illegible] احتیاج [illegible] زمین [illegible] و [illegible] آسمان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



غیر آن جسمی بر شما ماند چون صحیح مانده است هذا در تفسیر مضطرب مانده اند و اکثر مشاهیر بیما گفته اند که نور و دوائی
بسیار صغیره که منتشر بود از جسم منیر و متاثر بر شما باد له واصحاب این قول دارد که کرده اند و گفته اند که نور عبارت را هتزاز و حرکت
اجزاء ماده اثیریه بسیار سریع تا زیرده در کوست پس نور در نزد شما عبارت از حرکت اجزاء مذکور است و معنی جمهور الان بر تفسیر
سطور است ولعل لک ان تقول ما بال تلک الاجزاء الاثیریه تحرک حرکتها لو حاملو و انما اکثر من الاذرع و اذا طال احد و جههم بطمعه
رفیعه من الحجر الاسود فلا تحرک تلک الحرکه عن حرفها کانها سدت بالسوا رحاب ا و حال بحملانا هلاحر تلک الطمعه الرقیعه عن
الصلبه کما حرمها اللوح السمیک الصلب و اگر گوئید که لون با لطبع ابطال حرکت بود در جواب گوئیم مانع نداردکه این تخلف البته
باشد ولکن بیان کنید از برای ما که بنا بر تفسیر شما چطور این حرکت لوح سمیک صلبه را شکست و با خود سلب طمعه رقیقه عن صلبه
و اگر گوئید که لون شرط نور منکند گوئیم که بیان کنید شان واضح که معقول باشد در رد عمل که خطور لون شرط نور منکند و حال
آنکه نور عبارت از حرکت اجزاء اثیریه است و ایضا اینهادان شما روغن احتراع کرده اید چون نور آفتاب با عرض منشود در چند
دقیقه در تمامی سیارات روغن نور منتشر دو تمامی شب ابحر رو بتابی منبد هد این خطور منیسا رد تا تفسیر شما نور و ا اگر گوئید
که حرکت منبعثه از دهن در ظلمت لیل از انعکاس نور است در جواب گوئیم که خطور در وا اینکه اگر حرکت منبعثه از دهن و حال آنکه
حرکت اصلیه منبعثه از شمس منقطع شد و حدت ساعت کارا و مقاومت کرده است و این خلاف معهود است از نا موس ابعکاس
و اگر خلاف و عرابت بیان کنید و بعد از همه اینها بر جا م سطلان تفسیر شما نسبتم لکن حار الصحیا است و از جمله مخلوقات الهی و بر
محبت قوه بصر است و تعالی شانه منباسه الله نور السموات والارض ای منورهما ولکن مقصود من نسبه بما بود و اسکه اعظم
مخلوقات شما مطلع و محروم به در دوابع نمیباشد و بعد از جمع ما تقدم گوئیم اسکه مخصص داد است هر یک از کائنات حق تا یا محسم
داده است و احکم بها المبانع علی اکمل صنع و اتم ابداع فاحیی به الارض بعد موتها و ای سکانها واظهر الانصار مزیتها انا یا علی
این امور حرکت اجزاء ماده است باصدق و با صرورت و با صر دلک از کلمات المبهم المعنی الغامضه التفسیر و با جدا ای علم بسیر و
مریدید فریاست فاعتبروا یا اولی الابصار مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ رابس مسئله رمین و ما اشتملت علیه از عجائب و غرائب بطرحوا هم
کرد از جمله امارات طبیعیه این و کائنات جمادیه و نباتیه و حیوانیه بیش شیم بحر آنکه محیط است بر رمین که مساحت ان سه ربع سطح
زمین است یعنی یکصد و چهل و چهار ملیان و هفصد ر دوار هر آن میل مربع است و این مسکن ام مائیه است و مصدر جواهر
بحریه از هر چیز بکه عدد و باد و او بارث باشد و مشتمل میباشد بر آنچه مشتمل بر انسا رجان اسرار جانی واوده و سهول و تلال و فضا
و آکام و صحاری و انهار و حدائق و محلقه الاشجار و حیوانات صحاری که بار بمو ارند و ساکن مسوند در اماکن مخصوصه حسب حاجات و انواع
و اصناف خود کل علی حسب طبیعته مکانی از برای مکانی خود اختیار کرده است و حال فضل او را معتست و از درهان مکان رای او
مهیا فرموده است خواه در قعر دریا باشد و یا در سر کوه و از برای ریا اعمای مناسب و عمق او را از روی محقق بدانسته اند بتا عمیق
و غایب انچه ما بر شما بیان رسیده است این مرحله است هو دارا و با سی بر رسیده اند و از غرائب و عجایب بحر رسید و جزر و ساوات منظمه
و ساوات سطحیه است و امواج کالجبال و حال بزرگ و ملوحت که این ارا حکم بدان اسبحه اگر او ساکنات دریا در مدت کمی نشید و
موجب هلاک حیوان و نسل میکرد سبحان من له التدبر و التقدیر کل شئ و بحر یکه عمیق باشد است مجرا انسان بر موده است
سیاران منسوب و در بحرهای او خوض میکنند و طرفها او را راه میبرند و زیر روابح او را می بینند و اسباطات او را منکسد و با سکه محسه
عرصه میرسند و ارض باسه را نه سحر یعنی ربع مسکون او را بحر که مسکون در است و از ابها حاله السکه محار بما است که حوار و
ساز امر رب منتاند علی یا مر علیه الاسار و ماوای طیور و وحوش است و منبع انهار صلبه سایحه است که ماده احتیاج وجود است
و جواهر است برای بقاع مسکونه که حفظ انهار را در راه بارد زجار منتاند ثم مهاد و المناظر الشهیر سابات مطهر و منها الاخدود الوعر
کوها این برت و حال انواره است و سکها ماند است که سه شکل اسحوار حجر دو حالی از کوست سر این سکها ماد و ساى

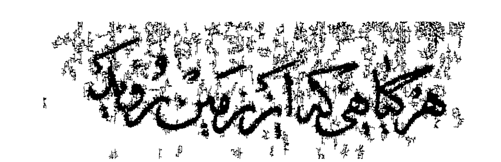
مقالهٔ چهارم در اثبات صانع عالم

عمارت ساختن بناها و قلعه‌ها و بعضی از اینها جبال ناریه هستند که شعلهٔ جهنم مشتعل و منبع آتش است در ظلم و بعضی از اینها از کثرت
نباتات کاشتن منبع اخضر است و بعضی از لاله و گل کاسنی و ثوب احمر است و بعضی معدن احجار نفیسه هکذا منها و منها که ذکر همه
موجب کلال و ملال است و معادن شریف نمی‌آید مگر از جبال که بحر معادن است و میاه جاریه نمی‌برد و وادیها را سیراب نمی‌کند
مگر جبال و ثانی اینها اودیه و سهول است که از منبت اشجار و مجاری انهار و اثمار و منشأ اثمار و اسباب صدور است و بعضی
از ارتفاع زمین بحسب نعم است بی سیر در او مگر ظل ظلیل و ماء سلسبیل و نمی‌شود مگر سفر بلبل و هدهد و حمام و نعام و ظباء و [illegible]
اطراف این اراضی و باغات سامان مطهره و اشجار مثمره و جداول منحدره از هر جانب که موجب سرور و روشنائی چشم است و بعضی
از اینها پست مگر دار جحیم پیدا نمی‌شود در او مگر [illegible] زقوم و بالثالث عظام و این مانند وادی موسی که در قرب جاوه است و این وادی
که در آن [illegible] پیدا نمی‌شود مثل اخگرهای آتش و این وادی بحر و بلقع مانند که نباتی در او پیدا نمی‌شود و نه حیوان و نه هیچ طایری از آن
طیران نمی‌کند و هیچ جنبنده در آن نمی‌جنبد و هیچ وحشی از وحوش در او جا نمی‌سپارد مگر اینکه مثل از تمام اینها عمرش تمام نمی‌شود
خلاصهٔ کلام منفعتی در او یافت نمی‌شود بلکه نبات هم مگر [illegible] صحیح شده است دور چشمها درازی است که مکونش
در قرب کوه [illegible] واقعه است که از [illegible] هوای سام سموم آید که حیوان را می‌کشد و نبات را فاسد می‌کند الحاصل کیف اینکه
بعضی از زمین دار النعیم و برخی از آن دار الجحیم قرار داده اند این از حرکت اجزاء ماده است و یا از فعل و صنع مرید علیم و حکیم است
که بخصوص ما شاء نمایش است و ثالث اینها کهوف کوهها که مأوی و مسکن حیوانات شاید و منقش جمال از نجار اسکنه و بواطن اینها
از عجایب کهوف اینکه در تابستان سرد می‌شوند و هر که داخل می‌شد بعضی اینکه در خود کهوف است و در زمستان گرم می‌شود
بطوری که اکثر حیوانات که طاقت سرمای زمستان ندارند تمام اینها پناه می‌برند و معیشت می‌کنند فسبحان اللطیف الخبیر و از عجایب کهوف
کهف الموتست که هیچ حیوانی داخل نمی‌شود مگر اینکه فی الفور می‌میرد چرا که محل گوگردهای آتشی است که منجمد شده است و هوای سمّا
در اینها مانده است و هر کس نفس در آن کشد فی الفور بمیرد پس بعضی از کهفها محل معیشت و بعضی جای مرگ پس کهف دو قسم
بعضی حصون و بعضی از اینها موت است فسبحان الفاعل المختار آیا این از اجزاء حرکت ماده است و یا از فعل و صنع خالق ماده
و رابع اینها سهول است که محل منبت نباتات و غذای حیوانات است و حاکی انواع و اقسام [illegible] و هر یکی از اینها مناسب نوع
بعضی از نباتاتست و با بعض دیگر مناسبت ندارد بلکه نبات در آن فاسد می‌شود پس اگر تمامی روی زمین یکنوع حال بود نشو
از نباتات ماکول ناقص میشد و [illegible] زمین را مانند صلابت و رخاوت می‌بینیم پس اگر همه زمین صلب بود مانند سنگ
سنگی بود و صلاحیت برای حرث و زرع و دفن اموات و بنای عمارات [illegible] بود و اگر رخوه بود بطوری که پای حیوان و انسان فرو
میرفت و قابل سکنی نبود پس مخصوص گردید بصلابت برای ماده و بنای عمارت و مخصوص گردید اینها بوسط بین الصلابة و الرخاوة برای
مصلحت زرع و حصول غذای حیوان اما حکیم [illegible] و مدبّر علیم نمی‌باشد الحاصل از جملهٔ کاینات زمین جماد است و در علم ژئولوژی یعنی
علم کشف طبقات الارض ثابت و محقق گردیده که مکون اول در اراضی اولیه همان اجسام معروفهٔ معدنیه است و ما اجسام معدنیه المختلفة
الخواص و متباینة الانواع و الاصناف می‌بینیم و با وجود اختلاف و [illegible] قابل است برای منافع سکان ارض پس بعضی از اینها
جامد و سائل مانند [illegible] و برخی صلب و غیر صلب بعضی قابل انطراق و برخی غیر قابل و بعضی قابل ذوبان و بعضی غیر قابل و منها الثقیل
و منها الخفیف و الاصفر و الابیض و الاحمر و الاسود [illegible] و غیر ذلک و چه فواید و مصالح و منافع موضوع و مودوع شده است
از برای بشر در اینها که از اینها آلات می‌سازند برای طعام و شراب و اسلحه و ثوب و ملابس و زراعت و ادویه و [illegible] و غیر ذلک [illegible]
منافع اینکه از اینها را بعضی می‌کنیم که در اینها [illegible] است و آن آهن است و [illegible] کافی بجالست جلب منفعت و دفع مضرت
موقوف بوجود اوست **تنبیه** مطلوب انسان جلب منفعت است و یا دفع مضرت و اما جلب منفعت پس بر سه قسم است اوّل
طعام دوم جامه سوم خانه و اما صلاح طعام [illegible] ساختن بشود [illegible] اول [illegible] مطعوم [illegible] نباتی است و یا حیوانی [illegible]

بیانی است معلوم است که زراعت حاصل شود و زراعت و حراثت جز با آلهای آهنین راست نیاید و اگر چه حیوانی است که مدفع او را
برای اکل صالح نباشد و الدهر بالحدید بوجه دویم آنکه جمله اغذیه انسانی محتاج طبخ است و طبخ بنار است و نار در اغلب و اکثر بحصول
در آن میسر نگردد مگر بسنگ و آهن حاصل نشود پس معلوم شد که انسان در تحصیل غذا محتاج با آهن است باسته احتیاج و اما مصلحت
جامه آن هم با آهن است چه اگر جامه بافتنی است محتاج بزراعت است و زراعت به آلهای آهنین ساخته شود چنانکه گفته شد و نیز اگر
حاصل شده باشد بریدن و دوختن شود تفصیل و وصل هر دو با آلهای آهنین میسر شود و اما مصلحت خانه او پس قابل سکنی است که مواد
مصلحت باشد و مواد مصلحت نمیشود مگر بچوب و در و پنجره و ابهام میسر نیست مگر با آلات آهنین پس معلوم شد که احتیاج
انسان با آهن و دفع مضرت سر موقوف بوجود آهن است و نیز اگر دشمن دفع نمیشود مگر باسلحه و سلطان الاسلحه آهن است پس دفع مضرت
و جلب منفعت موقوف با آهن است و چون آهن از انفع اجسام معدنیه بود و استخفاء نباشد در ارض و هیچ معدن نیست معدن
آهن نیست در جهان چنانکه در کتب معادن بیان مذکور است لهذا مخصوصاً خداوند عالم در قرآن ذکر آن آهن فرموده و اشاره نموده است
بعث هدایت بسوی او حیث قال وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و معادن دیگر را باین نحو ذکر نفرموده‌اند
را خواص این غرایب و عجایب منتسم و عقول ما از تصور و درک علت بعضی از برای این عاجز است بلکه عاجز است بحر ما سوای کون
هیچ قدر است که نگوییم خاصیتش است و اگر بما اصحاب ماده بگویند ما اسطوره‌ای گوییم بلکه لا بدیم از وقوف بر تعلیل بعضی
در جواب شما میگوییم که این مغناطیس معدن غریب و صاحب خاصیت عجیب است جذب ثقل حدید و آهن و فولاد و بیان میگویم شد که
سبب جذب حرکت اجزاء فردیه آن و ربط و صنایع مناسبه و علت دیگر غیر ما ذکر ندارد و ما در جواب گوییم اگر چه وقوع این تعلیل
جایز است مخالف حکمای و لکن بیان مطلب اصلی مهم ذکر نمودیم که از برای عمل سکون حاصل شد و سؤالات بیان جاست مثلثون
والمتون ربما وارد مناسب **سؤال اول** چرا این حرکت و وضع جذب ما ذکر لازم آمد یعنی فولاد و آهن و مغناطیس و ما نحن
معادن واحده نگردد و اگر علت حرکت اجزاء فردیه و ربط و وضع آن باشد بالنسبه بجمیع معادن علی التسویه است اختصاص جذب
بما ذکر چه جز است که احدی طلا و نقره و نحاس و غیره را بیان با جواب و توجیه این سؤال را واضح بیان نماید **سؤال دویم**
انکه چون مغناطیس ملصق شود بقطعه آهن او را جذب میکند و خاصیت جذب پیدا میکند بدون انکه جزئی از قوه او کم شود
بر قطعه آهن خاصیت جذب پیدا میکند مثل خود مغناطیس و لکن ما دام که متصل باشد بمغناطیس و چون از او منفصل شود خاصیت
جذب باطل میگردد و بیان اسم آنها لیکن طاری شد بر آهن بسبب التصاق او بمغناطیس بمغنط موقت میگذارند و اما چون مغناطیس
ملصق و چسبیده نشود بقطعه فولاد پس این قطعه خاصیت این جذب را کسب میکند و قوه در او میماند حتی بعد از انفصال
از مغناطیس هم و اسم این بمغنط صناعی است و حال نه بسوال است در صور سکه ذلک و ما لیده شود قطعه فولاد بمغناطیس
پس واضح بیان کنید برای ما کیفیت حصول این اکتساب را بمجرد ملاصقت و ملامست مغناطیس بقطعه حدید و فولاد تا اوضاع
اجزای آن دو تغییر یابد و هر چند که ممکن شود طول آن باشد و اگر کان الامر کذلک آیا وضع اصلی در قطعه آهن برمیگردد بعد از
انفصال و لو بعد خطر من الزمان و در قطعه فولاد باقی میماند و یا حال غیر از است پس فرق ما بین آهن و فولاد در کمال وضوح
بیان کنید و ملکه جذب مستحکم او حکم فولاد است که کسب خاصیت جذب و دوام و بقاء آن تا او حین بعد الانفصال **سؤال سیم**
انکه بیان میگویم شد که قوه جذب در مغناطیس در دو طرف قطعه او مناسبند و هر چند رو بوسط نزدیک شود قوت ضعف پیدا
میکند تا انکه چون بوسط حقیقی میرسیم کان قوه از او سلب شده کلیه و چون مغناطیس را قطع میکنیم وسط را سر و سرای او بهم قوت
پیدا میکند مانند سر اصلی بیان کنید علت ضعف قوه را در وسط و قوت آن را در دو طرف و حدوث قوت بعد از کرد دو طرف مفصول
و مقطوع بعد از قطع آیا نسبت قطع وضع اجزا تغییر یافت و حال انکه وضع اجزا با قوای عوامل خارجیه تغییر نماید کیفیت تغییر
اوضاع را واضح بیان کنید و انصاف چون لمس نماید مغناطیس قطعه از حدید و یا فولاد را از یک طرف چرا لازم است که

در طرف دیگر و سر اجزاء نصف آن قرار باشد و اما در وسط در غایت ضعف است تا آنجا که می‌گویند که حرکت و تغییر وضع اجزاء
از طرفین سر و وسط تا آن سر می‌رسد و تا از وسط عبور می‌کند و چون به وسط رسید ضعیف شد و چون به سر رسید قوی گردد مانند
و علت عود قوت بعد از ضعف چه بوده **سؤال چهارم** اگر گویند که وجه خاصیت معاطیس سلب مسدود در وقت حصول
زلزله و عود می‌کند بسوی او بعد از زلزله و همین قاعده صحت شده است الی آخره جواب از مهم حصول زلزله برای قرار داد
نیست تغییر وضع اجزاء و تبدل حرکت و سلب قوت زاد بوده زلزله شان که بیک که چطور شد و چرا چنین شد و انحطاط مناسبت یابد
اینست که سماعا جواب نتوان داد جوابهای سابق و کافی از سؤالات دیگر معروض و غایب است انحطاط مناسبت است که مگویند خاصیت معاطیس
همین است و اما جواب از این سؤال مناسب است و ما هم می‌گوییم یعنی ملتوی والمهوی که خاصیت معاطیس و امثال همین است که مشهود و محسوس
ولکن این سماعا این که بشکند که مخصوص معاطیس و خواص مذکوره کسب ... اجزاء و ترتیب وضع است که این اعمال ظاهر از اوضاع
مکرر ... سماعا جواب است ... که موجب سکون عقل باشد برای این و تا اینکه مخصوص معاطیس به خواص معرفی
در عالم ... کلام ... است برای مولف العقل ... جهان ... الحق والانصاف که
از احتمالات است و ... و اکل و اهل ... مناسب است که ... معاطیس ... انسان در بحار و
سر ... اسفار احطار امر مسدود ... هادی ... هدی الانسان ... الارشاد
... الجهاد ... کامات الارض عالم ... که سار حکم علم ... مکونات ... و العین ... مناسب
... مشکل ... کره ... که موجب ... است ... ارطام
عکر و اسرار ... که در ... احراء ... و ما ... هوا ... اطوار
در اشکال اسماء مذکوره یعنی اجزاء ... عدم النمو ... مسدود
نامی معدی ... خواص ... که در ... طرف ... و چون ...
و نامی ... من وجه ... عدم الادراک والشعور ... اسماء ... جمادی ... و
از ... که ... وجود ... در ... طالب ...
که وجه و اسطار ... در باطن ... حواس ... وصول ... است
می‌بینیم که اعضای ... در ... برای استماع ... حیوانی که ...
طلبا للانماء ... که نبات معدنی مسدود ... حیوان ... یعنی ... که ...
... نبات و ... بعضی ... که ... مکرر ...
نبات ... اوراق ... رطوبت ... وکل ... نبات که ...
... نبات ... احساس ... مسدود ... رطوبت ... و چون ...
خالی ماند ... مسدود برای نبات دیگر ... سلطان ... عالم نباتات ... حیوانات ... و
عجایب ... کاهی گلهای ایشان ... مناسب ... انواع نبات و حیوان
کل ... حرکت ... که ... زاده ... نبات ... که سعی می‌کند ... عسل ...
و بعضی از گلها ... مناسب ... و بعضی ... تسبیه ... صورت ... و گل چشم ...
در صورت مرغ ... و چشم و منقار و گردن ... و بال ... ایستاده مثل خروس و در
... سکم ... علی است ... که ... اسم مرغ ... و چرا ...
چشم و پست ... مناسب ... بال ... دارد از اصل ... صورت مرغ و این دو بال ... مرغ ...

و تمامی اعضا در کمال صنایع و خوبی دیده میشود بکمتر ناظر منصف شهادت میدهد بوحدانیت خالق و قدرت و حکمت مصور
این صورت و این نوع گل در بیابان تگروب شام در محلیکه ظهور الاشرقیه میکوید کثیر الوجود است و اندیشه عمل مینماید مثل گل
واسم این گل را بعضی از سکنه انجا زهره الظهر میکویند و بعضی زهره التمثال مینامند و دیده ام بعضی از شما اصحاب ماده را که علل
ذکر میکنید برای وقوع این ازهار و صورت حیوانات تعلل را همه عبرت نامه ولکن حجیرعلت تامه نمیکند که موجب تمامیه هستی تامه
میخواهم برای وقوع این ازهار صورت مذکوره و هر که کمان ندارم که شما بتوانید چیزی علی دیگر کسید جز اراده این تکوین و صنع فادر
مرید حکیم علیم موحد قدیم بر حرکت اجزاء ماده و بر نوامیس و قانون نباتات و بر امثال این امور کور و کر و لال و چاره برای شما نمی
بینم و در اشیائیکه بعضی از نباتات را میبینم که ادراک حس و شعور دارد و حکم میکنیم با شکار و جمله فوارد و میان نبات و حیوان است که چیز
دارای دو صفت است میباشد دون النبات بعضی از نباتات را صاحب حس می بینم از این جمله است سط که این نبات حساس است که
چون او را لمس مینماید برگهای خود را می پیچد و از این جمله نبات معترس حیوان است که دیگران گفته است که وقوع دانه را احساس میکند تا او را
حس کرده رطوبتهای او را میمکد و بعضی از نباتات دیده شده است که چون در قرب او آتش روشن میشود بمجرد احساس حرارت
خود را عقب میکشد گویا فرار میکند و بعضی از اشجار صغیره که در بین اشجار کبیره سر میشوند همانکه قدری ارتفاع پیدا کرد بدنگا
احساس میکند که بسبب اغصان شجره کبیره راه ارتفاع برای او مسدود داشت رخود را کج کرده از طرف دیگر که راه مفتوحست
بلند میکند سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون و در اشیائیکه می بینیم که نبات حرکت ندارد مگر بعامل خارجی
مثل هوا و حیوان با کمال بعضی از نباتات را می بینیم که بسیار حرکت نسبت بدر هوا و محیط هم هستند و بسم میکند پس و دو او میل
از سرور مینماید و در برولعه در یا لا واقع شده است و دو ورق کوچک دارد و حاشیه او را در بر و ما دام الحیات حرکت میکند لیلا و نهارا
خواه هوا ساکن باشد و طلا صحو او مطرا ای سکون ندارد متصلا یکی از این دو برگ تا لا امر و دیگری نائم علی التوالی بحرکت هستند
و بعضی از اینها برگ وسطی از حرکت نمیکند مگر صبح و شام بخلاف حاشیه که علی الدوام یکی تا لا امر و دیگری نائم و شما ادعوی
کوشید که در کنار برگهای هند و ستان نباتی مینامند که برگهای او در هر دقیقه بسیار حرکت میکند پس این در واقع ساعتی
میباشد که نامه کمال او قوف و اساسی و ارکان را ما دین ندارد و هیچ حرج برای صاحبش ندارد و مشرکین هند این نبات را
مقدس میدانند ما نند خود به حرکت او را نفوه الهیه میدانند و این در کنار های سماوی نامیده شده است و بعضی از نباتات میباشد
که حرکت گل او نسبت بحرکت شمس است در فقه فلک و این در جمیع بلاد بسیار است بخصوص در ایران و نبات آفتاب و او را مینامند
تعاند الشمس و فلک و کمان در لغت ترکی بمعنی آفتاب نگاه کن و در فارسی آفتاب گردان مینامند چه دایما بطرف آفتاب است و گل او
مولف اردو امرند بعد الاطلاع بحکمة الصنع مخاطره باحداث عمل ضوط هر و در مبان نوع از ان حیری هست که نسبت بعض نباتات
و این گل مستعمل شمس است در اول سر و ق و حرکات و موط و مربوط بحرکات آفتاب است هر جا سمت میکند آفتاب او هم میل میکند
و در اول ظهر در کبد السماء است این گل مسطح مسدود و راست می ایستد و چون آفتاب میل بمغرب میکند این هم گردن کج کرده میل
بمغرب مینماید تا غروب آفتاب در اثار شرح مذکور ایضا سبحان المبدع الحکیم بمر یقول کن در نباتات و اختلافات نباتات
چیزها مشاهده میشود که موجب تحیر افکار و قصور عقل است از ادراک حقیقت اسرار اینها و عقل سلیم صریحا شهادت میدهد
بر اینکه فاعل و مبدع اینها فاعل مختار میباشد بس بعضی از نباتات را می بینم که در کثرت و ارتفاع بغایت قصوی رسیده اند مانند اشجار
ارز لبنان وام الاجمه که در امریکا سبز میشود که طول آن سیصد الی چهارصد قدم است و قطر بعضی از اینها در بلندی بیست
قدم است سمک و کلفتی پوست اینها هجده قراط است و بعضی از اشجار انجوف ساقش مجوف است بطوری که بر کسی که سواره نا دستش داخل میشود در حالت سواری و بیرون میاید و بعضی اشجار در اسکاتلند نامیده میشود که محیط اینها بود
وبحسب اشجار صغار اینها عمر کنار را ملاحظه کرده اند که سحر ارسال رسیده است و در کنار لفربا سحره صوتی شد متسود که



طول آن سیصد قدم و محیط آن سی قدم است و عمرش شش هزار سال و اغرب و اعجب از همه اینها شجرهٔ عظیم میباشد که در
یکی از جزایر کناریا میباشد در اقیانوس اتلانتیک طوری بزرگ و کلفت است که اگر ده مرد دستها را دراز کرده و سر انگشت
همدیگر را گرفته آن را احاطه نکنند و قریب چهار صد سال است که این جزیره منکشف شده است و در اینمدت ابداً تغییری
در منظر این شجره پیدا نشده است و از احاطهٔ جوار و انبساط کرده اند و از صغار نوع این درخت جوان معلوم و مشاهده
میشود حکم کرده اند که تا چند قرن را از گذشته باشد و بعضی از نباتیون حکم کرده اند که قریب به معقده قبل از خلقت انسان
این شجره بوده است و بعضی از نباتات را می‌بینیم که بطوری صغیر و کوچکند که ادراک اینها بچشم امکان ندارد و اظهار آنها مگر
میکروسکوپ مثل طحلب که در روی آبها سبز میشود و عفونتی که ملصق میشود بدیوارها و غیر اینها از نباتات صغیره که در دوربین میکروسکوپ
شبیه باغی میباشد در عجایب گلهای که اشجار سر همدیگر پیچیده و بوی همدیگر رسانیده و با این کوچکی دارای گل و تخم میباشد و تخم آن در
هوا منتشر و فضا مشحون میگردد و در دیوار و غیر دیوار واقع میشود و اگر احوال هوا موافق باشد منتشر شده و نمو میکند و گل و تخم میدهد
و چشم بی دوربین او را اصلا غبار سبزی می‌بیند البته در بزرگی اینها و کوچکی اینها اسرار و حکمی میباشد و هر چند تا اکنون برای بشر آن
اسرار واضحاً معلوم نشده اند و بعضی از نباتات جامع من الاضداد میباشند پس در اختلاف اشکال و اوراق و ازهار و اثمار
و بذور و روایح و طعوم و الوان و منافع و مضار عقول متحیر و خارج از اندازه احصاء و شمار میباشد بعضی از اینها شجر بیدند و بعضی
و بعضی عشب و بعضی صیفی و بعضی شتوی و برخی ربیعی بعضی خریفی و سهلی و جبلی میباشند و بعضی اکتفا میکنند با آب باران و بعضی
محتاج باب دیگر هم میباشد و بعضی مخصوص بیک اقلیمند که در اقلیم دیگر پیدا نمیشوند و بعضی در جمیع اقالیم موجودند و تأمل با ملکه در
اوراق و برگهای نباتات که بعضی پهن و بعضی مستطیل و مثلث و عریض و رفیع میباشد و از جمله عجایب است که با اسراف اوراق
اینها در حصر و تتبع هیچ احصاء و شیء هیچ نوعی شبیه حصر و تتبع نوع دیگر نمیباشد و ازهار و گلهای نباتات اکثر اختلافا و از هر نباتی با
در اشکال و الوان بعضی پهن و برخی مستطیل میباشند و بعضی مفرد و برخی مضاعف و دارای اشکال شتی میباشند که بر الاحصا
بعضی ابیض و بعضی احمر و اصفر و ازرق و اخضر و منقش متلون مختلف و بعضی دارای یک لون مثل سفیدی یا سرخی تنها و بعضی دارای
دو لون یک طرفش سفید است و طرف دیگر سرخ و نمیشود گفت که از آن بهتر اما است که یک طرفش تماماً سرخ سفید و طرف دیگر بعضاً
حمرا این در عجایب لطافت است و بعضی دارای سه لون میباشد سرخ و سفید و سیاه و بعضی دارای چهار لون با الوان مذکوره و زرد هم
هست و هکذا تا همه لون در یک گل دیده شده است و همچنین دارای صفات و اضداد میباشد از الوان و روایح و انواع خواص و بعضی
خوشبو هستند که موجب تربیت دماغ و سرور قلبند و بعضی بعکس بدبو و سمومی هستند و کتاب یکند در بیان اختلاف اینها که بوی
هیچ نوع از گلها شبیه بوی نوع دیگر نمیباشد شباهت تام و بلکه هر نوع از انواع گلها و ریاحین دارای بوییست که در نوع دیگر یافت
نمیشود و چون در اختلاف اثمار نگری و تأمل کنیم از اختلاف اشکال و الوان و روایح و طعوم و اقدار و مخزن بار افزوده میشود که بعضی
از آنها سرخ و بعضی سفید و زرد و ازرق و منقش و غیر ذلک از الوان و بعضی از آنها دارای روایحی میباشد که در اصل درخت و برگ و
گل یافت نمیشود بلکه از مختصات خود میوه است و از عجایب است که اصل درخت بوی مخصوصی دارد و برگش بوی و گلش بوی دیگر و میوه اش
بوی علیحده و هیچکدام شبیه همدیگر نیستند شباهت تامه بعضی از آنها شیرینند و بعضی ترش و بعضی ترش و شیرینند و بعضی تلخ
مره و بعضی تلخند و بعضی متوسطند میان این حالات و بخود للا طعوم مختلفه که اسامی ندارند و از غرایب اثمار اینکه در یک ساق
طعم و رنگ و بوی مخصوص میدهیم که هیچکدام از اینها در مغز نیست و آنچه در لب است از طعم و لون و آنچه در قشر یافت نمیشود و آنچه در
تخم است در هیچکدام از اینها یافت نمیشود و آنچه در اینهاست در تخم نیست و آنچه در هسته و با بعضی از اینهاست در اصل شجره نیست و بعضی
از اثمار مستعمل رنجی میباشند که در اشکال و روایح و طعوم و الوان مختلفند و بعضی تخم ندارند و بعضی پلی و بادو بالاپوش و بادام و
بعضی بی بالاپوشند و بعضی در جنس درخت دو رنگ و میوه این درختها کوچکی است چون نخود و بعضی بعکس چون بطیخ و هندوانه و

از نباتات درختانند و اکثر میوه میدهند و بعضی میوه نمیدهند مگر بعد از چند سال و بعضی از اینها آنست که مغز در باطن و قشر
پوستش در خارج میباشد چون جوز و لوز و برخی از آن فاکههٔ مطلوبش در خارج و پوست در باطنست چون زردآلو و آلو و غیره و بعضی
نواة و حصه شان مغز دارد مثل زردآلو و هلو که مغز اول مطلوب و مغز دوم غیر مرغوبست و بعضی هیچ مغز ندارد چون خرما و بعضی
میوه‌ها نه در ظاهر و نه در باطن پوست ندارد چون انجیر و انگور و بعضی از اینها از برگ و اصل انتفاع برده میشود و بعضی از جهت
و گل منتفع میشوند و بعضی از جهت میوه و تخم و بعضی از جهت پوست و بعضی از جهت عصاره و برخی از دو جهت یا سه جهت منتفع میشوند و بعضی از
سه جهت و اکثر و بعضی از جمیع اجزاء آن انتفاع برده میشود یعنی از اصل عروق شجره و ساقش و اوراق و ازهار و ثمار و بعضی اصلش
نافع میباشد و ثمره از ضار و یا اوراق و ازهار که یکی نافع و دیگری ضار است و بعضی بعکس است در تمامی مراتب مسطوره و بعضی در
نبات واحد داء و دوا هر دو جمع میشود بخلاصه کلام شجره واحد را می بینیم که خواص اجزاء آن مخالف یکدیگرند که عروق یک خاصیت
دارد و ساقه درخت یک خاصیت دیگر و پوستش خاصیت دیگر و برگش خاصیت اخری و گلش خاصیت غیر از خواص مذکوره و همچنین میوه و تخمش
که هیچکدام از خواص مذکوره شباهت به همدیگر ندارند بلکه من جمیع الجهات مختلف الخواص میباشند و حال آنکه جمیع انواع نباتات
از یک آب سیراب میشوند و از یک خاک متغذی میباشند و یک هوا را استنشاق میکنند پس لازم بود که من جمیع الجهات متحد باشند و اعضاء
این نباتات بر دو قسم است یک قسم برای نمو است و قسم دیگر برای تناسل و از این اعضاء بسیطه قلیل العدد چندین هزار از نباتات متولد
گردید که بحسب شمار [illegible] نزدیک به صد هزار نوع نباتات در روی زمین داریم که اینها کوههای ما را میپوشانند و ساحلهای
ما را ملوّن میکنند و باغات ما را سبز با انواع و اقسام گل و ریاحین مزین میسازند و صحراها و بیشه‌های ما را از زمرد و حیوانات می
نمایند و ابدان ما را [illegible] میپوشانند و جامه‌های ما را آماده میکنند و کشتیهای ما را در روی دریا راه میبرند و امراض ما را معالجه
میکنند و اسبهای ما را پرورش میدهند و امعاء معده ما را حفظ میکنند گرسنه‌های ما را و حیوانات ما را سیر میکنند و چون
و جان ما [illegible] که علم در صدد شمارش منافع اینها [illegible] بیان کلیات [illegible] جمیع [illegible] تطویل
[illegible] منافع و [illegible] اسرار و اتحاد اصل نبات و [illegible] و [illegible] ماده [illegible] و
[illegible] و [illegible] حکیم [illegible] علم [illegible] و الاصناف که جمع
[illegible] عجایب صنع [illegible] علیه [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] و الکبریاء و له المنة و الآلاء [illegible] اکثر [illegible] از انواع نباتات [illegible]
[illegible] اعظم [illegible] جمله [illegible] در عالم [illegible]
است که [illegible] اسپ [illegible] که [illegible] قراطیس و [illegible]
قراط و [illegible] که هر سالی [illegible] که طعام اهل [illegible]
و جا [illegible] ما در [illegible] اینها [illegible] و [illegible]
انسان مهمان [illegible] میوه است و منافع دیگر [illegible] و [illegible] ولباس [illegible] و پوست
و از [illegible] شجره الحلب است و از [illegible] که [illegible] میشود که اسم آن [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] شجره است [illegible] و [illegible] کل [illegible] که [illegible]
[illegible] میباشد و [illegible] شجره
[illegible] که منافع [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible] و از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] میباشد

و از جیحون طبقات نبات و سواحل و قلوع و جبال می‌باشد یعنی تمام رو آن است و عرنال و صاف کوه و ریسمان و از دهن حوزان ریب
تعالی و اوره از سایه حشیهای آن جهت برای کتابت می‌باشد و ابتدا از برگهای او کاغذ برای کتابت و درخت جو نادر سامع چندان
کثرت در رحب مذکور می‌باشد که کل میوه آن از و میکند کل است تا آخر که بر است ما کول است ریسه و رطب و عبر قالب پس هم میوه است
و هم قوت و هم ذخیره و از حسب و حرایت و عرایض آن منافع برده میشود حتی از حصه آن چه او را طبخ کرده روت شتر قرار میدهند
و از آنجمله درخت نارگیل است یعنی درخت نار ممون علمای علم نبات او را نارگیل دبسون کویند و در افریقا و جزایر مکسیکا
میروید و بلندی نیز درخت مسهاشش درع و دو وجب از سه الی سه درع شاخهای او ارد و ارده تا هجده درع طول شده و از آنها
شاخها طولانی سه درع رویشده چون سد معلق سر از برشده مثل چتر دوره درخت را مکیرند و برگهای او سوه وگلهای او اکثر
تا الا و سیری بطول شصت و ارتفاع ده درع احداث مشود و برگهاش سرکی تا دری بزرگست و شبیه برگ شاهلوط میوه اش
بدرشتی جزیره مسعار و طعش میوهش شیبه محبوبند و میر نبات میرده درست میکند و اجزا پوسیده و فال اکل نیست اهالی
از آنها صابون خوبی میبرند و نا و خود حفت و رنجی و لطافت چوب او عجیب است صابون علم سوات الاماراتیه الی ششهزار سال
مشخص و معین شده و برگهایش هر سال از اول نو میکند میوه او را مجدد حوارات میشود و سال دیگر اول خوردن او پاره ملک او ورده کل
و میوه میدهد و مثال درخت از اسماء ایام زیجه و مجوف میشود و بعد از ملّی بعاری شمانده‌ها هر شخص محترم را که خواهند
در مقبره اموات عرفی حرمت مانده او ورده از مثال این درخت نارگیل معلوم میباید و دور تلمرد حدا تا اختیار محکم میکنند بعد
از مدتی منه که مثل اموات مومیائی مصر میشکند و سالهای دراز میماند و درخت عکسیفا از درخت افریقی کو میکند است
صانع عالم او را حسن اغذیه طعام و شربت میوه و صابون از برای عموم اشیاء قرار داده و مقرر برای اموات مخصوص صحیح
المنعم المتفضل علی عباده بعز اسباب نعمه و عجائب صنعه انها در طی نوع الانواع و نطور الاطوار کیف شاء و اراد تا منوع الانواع
و مطور الاطوار بوع و بتدارکالی من الذی کیف هدا الان انی ما هو احسن مبرّی حیر و عامه و اوصر و جهه و دنیا ذا الجلال و الاکرام
بحرمه و جهله الکرم امین یا رب العالمین خلاصه کلام در این مقام است که تو ثم احق ناس و سزاوار ترین مردم برای استدلال بشیون
نباتات بر وجود صانع قادر و علم و حکمت علماء نباتیه میباشند که مجلدات کثیره در شرح احوال نباتات مدون و بالمعرفه تصنیف نموده اند
و بدر اقطار عالم منتشر کرده اند شکر الله سعیهم و هداهم الی الحق المبین که اینها برای سیم که خوص میناسه در نحب و کمکوار کمبت سال
و موجودات نباته من حال الی حال از اول نمو آن با عاسه موت و نوسر از کیفیت تناسل و تلقیح حس مادد لقاح که مرا له می
میباشد برای حیوان و از تشریح اسماء آن از ریشه و پوست و مغز و ساق و شاخ و برگ و گل و میوه و تخم و از اعضاء و از حقیقت هر یکی
از اینها و از اصطاماب و منافع و مقد حیات و اختلاف انواع و نباتات و اصناف و اجناس اینان و غیر ذلک از حرمها سکه موجب
عقول میباشد که سلالت و احصر میخورد که لت میکنند بر عظمت قدرت خالق و حکمت صورت ایشان و علاقه تبارک الله رب
العالمین پس مرد نکسی که عقل صحیح و نیکند بوجود طبیعتی که منکر خالق باشد در میان این علماء و حکماء کیف و حال آنکه مطلع
بر حاصل اعنی عالم نباتات و دانای صحیح درایها که مجاحس صانع قادر و مدتر حکیم و علیم و از جمله سکه ربیعی حیوانات
میباشند که یا علی‌ای دهر است و استحکام و اتقان رسیده اند که از مکونات دور تالیف و رابع میباشند ما ابحر در علم بدیری
بدرجه تحقق نرسیده است یعنی حیوانات در دور تالیف و انسان که بکمر دست از افراد اینها در دور رابع مکون شده‌اند
بدانکه حوزین حیوان جسمی است کرم و تر و معلومست که هرگاه حرارت در رطوبت اثر کند بخارات از روی متصاعد شود ذاتماو رطوبتها
تحلیل میرود و در صورت دوام تحلّل اگر بدل برای آن حاصل نشود معلومست که جسم باطل و فانی شود پس خالق چیزی تقدیر فرموده
که حیوانات غذا تحویل بکار و سال الدان بدل ما تحلل حاصل شود لکن از و فتا اکل غذا تا وقتیکه بدل ما تحلل شود چهار مرتبه در هضم
روی میدهد مرتبه اول چون غذا خورده شود تا ندانها مسیقوی میکرد و با رطوبت دهن جمع میشود و داخل معده میگردد

و آب بر آن تابیده می‌شود و با غذا آمیخته می‌گردد و در معده طبخ می‌شود و صحیح می‌باشد و غذا الآن آن را و می‌گرداند که بیان آنها
ناساست بمقام نیست اختلاف آن باشد که اگر آید و اگر کثیف آن آمد با معده هضم شود با آنکه صحیح تمام شود مرتبهٔ دوم
آنکه چون صاف آن غذا که در معده طبخ شود و چون متولد گردد و کیلوس بر هم آید و آن صفراست و از آن هر دوان بگذرد و در دیگر بیند
آید و آن سوداست که مجد و مخال است و مطرود آن میباشد و زیاد نیکو آمیخته باشد و با غذا آمیخته شده است از وی جدا
شود و کیلوس او را حد است می‌باید مانند صورت مشابه در آید و بقیه خون که در آنست غذای کلیه می‌شود و آن خالص از کدر الحال
جدا شود مرتبهٔ ششم چون از جگر برگها در آید و در رگها صحیح تمام حاصل می‌شود و آنچه فضل این صحیح است عرق شود و از مسامات
بدن و شوکات آن بیرون رود مرتبهٔ چهارم آنست که چون از رگهای بزرگ برگهای کوچک برود که مثل موی باشد و محو و هم شده
و چون داخل آنها شد و تمامی بدن احاطه نمود چون شبنم بر روی اعضا منتشر شد آنگاه تو به حکمت اعضا آن اجزا را بخود روئیده
کشد که قائم مقام جزو متحلل گردد و هر عضوی که رسید حاصل آن عضو در روی بدن آید و طبیعت مدبر از آن ماده نبات و حیوان
می‌دارد و در او را اصل حیوان کرده‌اند و آنکه حصول می‌دارد آنست با در و صحاری مهبوب باید که نیکو شود پس از آن تحلیل اسرار است
و بعد از طبخ آن ماده از دگر باره صور مختلفه پیدا می‌کند که شرح آن مجلدات لازم دارد و تو حاصل می‌کند و اعضا متصل می‌گردد
و حیات پیدا می‌کند و حیوانی حاصل می‌شود از طور اصلی بمعنا صوراً تا مادامی که لا اسما چون بدن و قابل این عالم شد از اصل
خود منفصل می‌گردد و بعد از انفصال نفسی که دارد در طلب روانست بر حسب نوعی و قوهٔ ادراک دارد و هدایت بدو رساند تا
آنکه در طلب معیشت و باز از حیوانات از یکدیگر فرق می‌کند و بالاخره بدان که این حیوان عاقل عالم و حکیم و بعلم و حکمت و علو و مدارج
مکرر می‌گردد و مکر خود را تحویل در مساوی و در همه اشیاء تصرف می‌کند در اکثر کائنات تعالی فتبارک الله احسن الخالقین الذی یستی
هذا المصنوع من الماء و الطین و این مخلوق عجیب و حیوان غریب با وجود اسم اکثر با ما بات در بعضی از خواص چون نمو و اعدا
و توالد مشارکت می‌کند از آنها صاحب ادراک و احساس است بحواس ظاهره و باطنه که مثل آنها در نباتات نیست و بلکه در دل عظم
از همه آنها اکثر از وجوه عاقل است که مقصد از مسقط و اسند لالست و بعد از همه آنها منقسم می‌شود با حساس و انواع و اصناف و صفات
مختلفه با شدت اختلاف و تفاوت در صفات و خواص پس بعضی از آنها به غایت عظم جثه می‌رسند چون فیل که مثل دو برابر آن دوازده
ذراع است و بعضی از آنها بسیار صغیر و کوچک می‌باشند تا بحدی از صغر می‌رسند که چشم مجرد آنها را ادراک نمی‌کند بلکه محتاج به
شیشه مکبر و مکرسکوب می‌باشند که عوالم آنها را اظهار نمایند و علی در صغر بود اند و این مخلوقات حقیره از ما غشا مکوسند
چرا که اول اکتشاف آنها در زمان عمل الاعصاب بود یعنی بالای برگهای سبز مثل غبار با بستر و سط مکرسکوب مرئی شده‌اند
تا آنکه حد هر از عدد آنها در یک قطره آب مشهود شد و هیچ مکر مزاحمت و مصادمت نمی‌باشند و با ایحال برای آنها رجحان
زندگانی می‌باشد و جمیع الات و ادوات که لازم تعیش و زندگانی هستند مثلا هر جمل دارد آنها هم دارند و اسها انواع و
اجناس و صنوف و صور مختلفه هستند پس بعضی از آنها به هیئات صور تقسیم می‌شوند که حلق کثیری از آنها که خارج از بدن ایشان
و سایر می‌باشند بر روی دریاچه مشهود و مد رحمت دارد و در مثل این می‌باشند و هر کدام از آنها لیلا و نهارا در حرکت اند
و هرگز یکی آنها را در حال سکون ندیده‌اند بلکه دائم الحرکه می‌باشند مگر بمثل از خروج از جزائر خود و از بحث و تفکر علماء خواستند
معلوم و مشخص کرده‌اند است که مکعب و نصف مثقال از صفاوات آنها سکنی انسان پس مکنی یک کدم بمر هند و در قطره واحد
از آب سعد از آنها جمع هستند که عدد ایشان زیادی می‌کند بر تمامی عدد سکنه روی زمین از بشر و بعضی مراقب کرده اند احوال
انقسام آنها را و دیده‌اند که در زمان قصیری و وقت نسبتی چند هزار از عدد از هر کدام از آنها متولد می‌شوند و هر کدام از آنها دارای عصر
و اجزاء کثیره مختلفه می‌باشند و معروف و ادراک و شعور دارند در طلب معیشت و در روی و مثل تمام اشیا مستقر از مضرات و دشمنان خود فرار
می‌کنند و بدو نسب میل می‌نمایند و از مواضع خطر بالحضور فرار دارند و مصادمت و مزاحمت هم دیگر نمی‌باشند و حال آنکه چند

هزار ملیان از ایشان در یک قطره از آب ساخت ذاریه و سوم یکسد چنانچه مذکور گردید و بسیار سریع الحرکه میباشند
بعضی در غایت صغر نوعی از انواع ایشان که اند که اگر یک بعد دیگر دو هزار جزو نمائی هر جزئی از یکی از ایشان بزرگتر است و برای هر یکی
از ایشان اعضای جداگانه جدا جدا مناسب فتبارک الله احسن الخالقین الخالق القدیر والرازق العلیم که روزی این حیوانات را نیز اسباب و لوازم
معیشت برای ایشان مهیا فرموده است **فائده** معلوم است که طیور و امثال این حیوانات دیده است مگر در ازمنهٔ متأخره
بوسیلهٔ دوربین و مکرسکوب وجود ایشان ظاهر و وجود ایشان برای خلق منکشف گردیده و مخفی است که این آلات در ازمنهٔ سابقه نبوده است
که مردم اینگونه از اشیاء و سیاحت بنماید مع هذا سید عالم و سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم با امت خود امر و مقرر فرموده که
کسی از انسان در آب بول نکند چرا که برای اهل معنی باشد و یا ایشان اذیت میرسانند و از اشارت مکنید نیست بول کردن در آب و...
مضمون حدیث در اعلی و اکثر کتب مهتمه از اصحاب مسطور و مروی است از جمله در کتاب طهارة از شرح لمعه ... که پیش از انکشاف
این حیوانات برای ایشان بوده مگر بطریق وحی و الهام پس چون این بلد دلیلی است بر حقیت صاحب و بعضی از علمای حیوانشناس
گفته اند که بول برای ایشان سم است و نیست یک قطره از بول جمع کرده و از ایشان تلف میشود در آن واحد تأمل و تعمق کن و بفهم که چه کلام
حاصله کلام بروم بر سر سخن بگویم که بعضی از حیوانات عمر طویلی بعد از ... میکنند و بعضی عمر قصیر بخلاف میکنند در مدت حیات و
زندگانی خود بخلاف جثه عرضه و هر کدام از ایشان مخصوص بکرم الهی از عمر که لا تصل العقل الی علمه بوده له علی وجه قطعی که عقل
از روی جزم و یقین نتوانند بگویند که چرا عمر این کم است و آن یکی زیاد پس حیوانات حتی اگر عمر ایشان مثل فرباء و خرس اگر عمر
هست از چهار صد و ماته ... اگر عمر ایشان از هوا ... ولکن وجه ... و غراب نقد عمر انسان عمر مناسب و از مشهور است که
شیر دهی دویست سال عمر میکند و ... دویست و بیست سال و فیل زیاد از دویست سال و ... و نباتات طول
حیات مناسب از حیوانات دیگر که مثل ایشان ... و بعضی از حیوانات ... صفدع را از اقسام کرده است الی صد و سی سال و علاما
سری اند دراوی بده است و عمر اسب ... سی سال است و اسب تا کنون سی ... است در دنیا اگر سیصد سال عمر بکند و عمر معدل
گوسفند پانزده سال است و عمر معتدل ... بیست سال و هکذا هر یک از حیوانات صغیره و کبیره هر کدام یک عمر دارد که مخصوص او است
و کمی و زیادتی عمر موقوف بر ... و کثرت و صغر جسم و عمر ایشان بمناسبت حال که دیدی و شنیدی پس در حسن موقع گوئیم
لا انّها من مخصص یخصص کلّ منها بعمره الّذی جعله له و هو الخالق الّذی ابرزها من العدم و خصصها من القدم بفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید بمعنی است که عمل خود بر میکند که عمر یکی از حیوانات قصیر باشد و دیگری طویل بدون هیچ جهت و سبب و اسباب
ظاهر ... مثلا ایشان حالی و مقرر دارند که برای هر کدام بحسب مصلحت عمری مقرر فرموده و زمانی برای معیشت قرار داده و بعضی
از حیوانات نفس ایشان در هوا است و بعضی در آب و ... بر سطح غبار و بعضی در دو ... ایشان و بعضی بر دو قدم راه میروند و دو
دست برای او بمنزلهٔ آلت مناسب که غذا و سایر اشیاء را بر دارد و قضاء حوائج شخصیه و نوعیه نماید تا بمنزلهٔ دو بال هستند برای
او و بعضی از ایشان چهار دست و پا راه میروند و بعضی بر پا دارند از ایشان تا عدد بعض ... میرسد چون ... الاذن کدام اربع و اربعین
و هزار پا نیز میگویند و بعضی از ایشان بر بطن و شکم راه میروند بواسطهٔ فلوسی که بر شکم دارد و بدون دست و پا از درخت و دیوار صعود
بالا میروند مثل مار و بعضی غذا را ... و بعضی با دهن و بعضی با منقار و بعضی با دماغ چون فیل و بعضی با لسان چون
حرباء که زبان خود را دراز میکند بواسطهٔ رطوبتی لزجه که در زبان دارد ... و امثال ایشان را از هوا جمع میکند و از حوایج ... دائما
سر باز ... دارد ... مثل ... و بعضی از حیوانات جنس خود را در شکم ... میدهند
تا اینکه خلقت او تمام میشود آن وقت ... اگر حیوانات ... و بعضی از ایشان ... جنس خود را ... هد
و غذای لازم او در میان ... است و چون خلقت تمام شد ... میشکند و ... بیرون میآید چون مرغ و غیره و بعضی از ایشان ...
مذکر ... تمام ... که ... محفوظ از هوا باشد و اگر هوا ... فاسد میشود و بعضی ...

هر قسم غیر از قسم دیگر بعد از زائیدن در خارج از جسد مثل بعضی از اسماک پس بیضها و زاهو از آب باشد بعمل آورند بخلاف اوّل و بعضی اولاد
خود را سیر نمی‌بیند تا چه حالی در دو پستان و پا مادر قرار داده که غالبا تربیت عدد اولاد است و بعضی است و عدد را از چیزهای دان
خود ترمیم کرده اند تحصیل دانی از اولاد چون کبوتر و بعضی با اولاد خود کردن میکنند تا اسکه اینها از دلالت نمایند از قوت خود و غذا نشان
میکنند و چون دانه پیدا کرد غذای مخصوص اینها را اصلا میکنند و مدد و بدبختانه و میل دجاج و بعضی از اینها بر ماده شراکت دارند
در تربیت اولاد ما دام اسکه اولاد قادر در حرکت نشسته بعد از قول ولادت چون عصافیر و حمام و پستان چهار عدد واحد نه تا اولاد ما خود
لزوم سعی برای طلب روزی اینهم جهتها اینها کلمه لا یطاق است و بعضی ابله معمر داشته تربیت اولاد و این در وقت دیگر قادر بر حرکت
باشند ما مادر که حاجت بر غایت مثل انسان و حمام و عصفور و بچه شاخ سیاه برای تربیت اولاد و اسیر اجتماع خود و اعاده علفه
و مواد مکار و استعمال میکنند و بعضی از اینها با شاخه‌های نازک در یکدیگر داخل میکنند مشکی برنت میبینند و بعضی دیگر
از تنه های نازک حصیر میسازند و برخی دیگر با سامانی از ریسمان و نخ از پشم و لیکن باشند چیزی میمالند و اسامی منازل
و بعضی دیگر مصالح بنائی را بر هم داده با حالات و کل تربیت میدهند و بعضی با منقار خود در بدن درختان سوراخها میکنند و برخی
دیگر زمین را نقر میکنند و بچه خود را تربیت میدهند و بچه شاخ جز خارجی استاره هر طائفه بنوع مواد استعمال میکنند
و پشکل طیور مشار دارند اما داخل اشیاء مرهم اینها بطور ساخته مسدود و بسترگی از برای اطفال خود تربیت میدهند از پشم و برخی
احیانا میکنند قابل هدایت کرامت ساخته مسدود و بچه اسکه حرارت بچه‌های غریزی خود را نگه دارند تلف شود در همانجا هنر و علم دارند
و از ادراک حیوانات الحاصل هر کدام بنوع حرارت را بخود احیانا میکنند و بعضی از حیوانات اطفال خود را در تربیت سواره میکنند مثل
اکل النمل که در طرف امریکا نامیده مسدود و داخل اشیائی میکنند که در زیر شکم اوست و در وقت خطر برای تحصیل قوت و تربیت پستان مادر
و در وقت خواب داخل اشیا میکنند و این حیوان است در اسیر الثا و بعضی دیگر برای تحریک مناسبند که وصله و بصیرت کم حرج سرور الله
و بعضی جنس است و بعضی حیوان بهوت و بروت معنی است که از ابوت عاوره میکنند و بعضی وقت معین ندارند و بعضی سوراخی
مسدود و بعضی بهو سهلوی و ملحو میکنند و اسکال حاصل مسدود تا اسکه این سوراخ خود را القا میکنند و می‌خورد از آن سوراخ
القا میکند در خارج مثل بعضی از انواع ماهی و بعضی از حیوانات بعضه انسان معمور خود حکایت عجائب النصر میکند از الوار چون
حمل طیر احمر نیست بعد دکور و بعضی دماغهای هندی که بنی الناس مسمی بدجاج فرعون مناسبند بعضه از محیط است و حکایت
از بر میکند و بعضی تحمل شان نمیکند و بعضی بریک دیگر عمر نسبت و حکایت از مال و برید از دو سوص انسان بخلقه الاشکال والهیات
والمقادیر مناسبند بعضی کروی و مستطیل و کبیر و صغیر مناسبند و بعضی با شکم مراید و بعضی دو و بعضی زیاد در یا بملع عظیمی
مرسند و بعضی بدن او پوسیده است با پر و کرک که او را حفظ کند از حرارت و برودت و مناسب او باشد در طیران سکون محکم و درر
طوری با ملاحظه عوض هدایت حرارت رکال خوبی کرده شده و در ما بین آن پرها شکر و سر درسر هستند معلّا از زیادی از هوا
محبوس است و پرهای خارجی اینها سخت و در روی یکدیگر خوبی منطبق مسدود و بنوع سقاف در خارج اینها موجود است که سبب او
بنوع ورم چربیست محض منع نفوذ آب شود در تحت این پرهای نازک بستان نرم است که مسمی با دردن مناسبند که حالو اینها تا بهار حجم
فرموده است نظر و تأمل باید کرد در دو بال مرغ که قابل امتداد و انتشار و اجتماع مناسبند که محمول خود را بسهولت بلند میکنند
هر جا که مراد و مقصود است میرساند تحمل شان اسکه چون لازم است برای اینها از امتداد بمقدار کافی برای حمل جسد در طیران
و بروازهذا اوائل پرها سخته معرعم مناسبند با سلک و خفیف باشد در وقت طیران ولکن با وجود تفرع ماده اینها صلب مناسبند
با اسکه قوّاعل را حامل باشند و بسهولت بشکنند و او اخر پرها است ماده لسه حقیقه که هیچ حال سکمی ندارد و این بدبرست عجیب
و صنعت غریب و در وقت مشاهده این عقول حکم میکند بحکمت صانع تعالی و تقدس و با وجود این برای طیران و پرواز الهی
داده است عزاد پرواز برای حیوانست بنوع کور و طیران میکنند و بال میکوشد از جلد دمی و پوست نازک و اینها همه الفت مسمان

تا نقبه از طیور تا اینکه هوا را برای چهاران و دندان می‌باشد و آن خفاش است که برای او خواص حیوانات لبونیه می‌باشد پس شبیه
آنهاست در هیکل و می‌زاید و تولید و ارضاع و مخالفت میکند با آنها یعنی حیوانات تا اینکه طیران میکند در هوا مثل سایر طیور
سبحان من لا یحکم علیه فی مصنوعاته ناموس و لم یقتصر قدرته علی طریقة واحدة من طرق العمل فیلزمها و لا یتجاوز الی غیرها بل یفعل
ما یشاء و یحکم ما یرید و بنوع مخلوقات ترکیب ... و از آن و بعضی از حیوانات بدنشان مکسو بصوف یعنی پوشیده بپشم و بعضی
بموی و بعضی با پر و بعضی با استخوان و سنگ و با قشور ... چون سنگ پشت می‌باشد و بعضی بدن ایشان مکر پوست و ستره
مثل بشر و در اختلاف هیاکل و اشکال حیوانات عقل متحیر و در دهشت می‌باشد بعضی از اینها طویل و مستدیر و بعضی کروی
و بعضی طویل الیدین و قصیر الرجلین است چون زرافه و بعضی بعکس چون ارنب و بعضی قصیر العنق و کوتاه گردن می‌باشد
بعضی طویل الرقبه اینکه گردن خود را ... چون ... و بعضی ... و بعضی صاحب دو چشم و بعضی
صاحب چشمها می‌باشد چون بعضی عنکبوت و بعضی صاحب دم و برخی صاحب سم می‌باشد و بعضی مستطیل الاذنین و برخی
مستدیر است و بعضی صاحب سم و بعضی صاحب ... می‌باشد و طایفه دارای ... می‌باشد کالابل و بعضی ذوالقدم
و بعضی ذوالبراثن می‌باشد یعنی کف و اصابع ... و چنگال و بعضی دارای اسنان صالحه برای ... که غذای او ... و بعضی
صاحب دندان که قابل نباشد برای خائیدن ... غذای او ... و دیگری اسنان لا ... دارا نیست و ترتیب و صغر آن
غیر بسیاری صاحبان عقول و اذهان چه قواطع اینها که تحدید و پهن است در مقدم دهان وضع و نهاده شده است برای قطع و
بریدن اشیائیکه محتاج الیها است و طواحن برای شکستن و خورد کردن در اواخر دهان قرار داده شده‌اند و اگر ترتیب غیر از این بود
مصلحت باطل میشد و تناول غذا دشوار و دهان کریه المنظر میگردید بحال نظر و تامل باید کرد در سلاح حیوانات که بعضی از آنها
دارای مخالب و انیاب یعنی چنگال و دندان تیز می‌باشند و بعضی دارای شاخ و برخی دارای خرطوم و منقار و برخی دارای نیش سم ناقع مثل
و سم اسلحه او ... و در اختلاف تحصیل روزی آنها و احتیال الانسان لا سیما در حیوانات علم عقل
مدهوش است چه بعضی از آنها مخصوص صید میکنند بتزویر ... که از ... و کاهی از آن ... بعض حیوانات
تخم خود ... بسیار چون ... و این ... کرده‌اند ... بشکنهای ... برای صید ... میکند
و تجرد و وقوع صید در شبکه او و امید چون عنکبوت و بعضی ... یعنی چاه حفر مینماید و خود در پائین آن مستتر و
پنهان میشود و چون حیوانی از حس صید او در آن واقع میشود فی الفور او را میدرد و برای خود قوت و غذا قرار میدهد و برخی حیوان
که غیر از حس صید او در چاه مذکور مانند تحرکات حقیقیه او را دفع مینماید و از چاه بیرون میکند و این حیوان صغیر نیست که در
ریگستانها پیدا میشود و بعضی از مردم اسد النمل میگویند و بعضی حیوانات صغیره که در هوا طیران دارند صید ایشان میکنند
چون خطاف و بعضی دیگر احتراز میکند برای تحصیل روزی و بعضی بر اشجار بالا میروند و بعضی ... و بعضی در سطح
آبها و صید ماهی میکنند و بعضی ... و بعضی ... و منتظر صید بنشیند و چون صیدی از قرب
آن مکان عبور میکند بسرعه ... صید را میکشند ... چون ... و در اختلاف ... های آنها و کیفیت تناول
و ذخیره نهادن از عجایب کثیره می‌باشد بعضی از آنها دانه را میچیند و بعضی برگهای نباتات و بعضی اثمار و بعضی با گوشت ...
میشوند و بعضی بحشرات الارض و بعضی ... چون ... اهلی و بعضی ... خود را بلع ... و بعضی
مضغ میکنند و بعضی قوت را ذخیره میکنند از اوقات ... چون ... و بعضی ... جمع میکنند برای ...
میکنند و در ذخیره نهادن هم بعضی ... چون نحل و نمل و این ... و مسکه هوا صاف است
بیرون میآورد و بحرارت شمس میخشکاند و دانه را قطع میکند تا سبز نشود و بعضی از دانه‌ها را چهار قطعه میکند چونکه
میدانند دو قطعه آن سبز میشود مثل تخم کشنیز سبحان الهادی المبین و در اختلاف الوان اینها چیزها است که نظر را ... میآورد

ومکرر امتحان نمودم بعضی ابیض وبعضی احمر و برخی اصفر و شطری ازرق و طایفهٔ اسود میباشند و بعضی منقش
و ملوّن و مختلط نقوش و خطوط مختلفه هستند و پارهٔ از انواع اینها را می بینیم که نوع واحد از اینها متساوی الافراد است و الوان
واحد و نا متساوی اند در نفس واحد چون غراب و نحل و انواع عصافیر و نوع آخر مختلف الافراد می بینیم چون اسب و بعضی
نقوش چون دجاج و بعضی نقوششان و الوانشان منتظم است در کیفیت واحد چون بلبل و طاووس و بعضی چنین نیستند
الوان و خطوط و نقوششان منتظم در نمط واحد و لون واحد نیست چون دجاج و حمام ایّها الملاحدة تو ان بعضی از شما ها [illegible]
شده است که علت ذکر میکند برای نقاش و ملوّن بودن پوست بلبل در نمط واحد این نحو که بلبل در فصلی مناسب در مکانی
که شمس در روی درختهای سایه دار می نشست پس اشعه آفتاب در زمان ساخ و برگهای درختان بر او میتابید لهذا حاله پوست
او منقش و ملوّن باین نقوش و الوان گردید پس هر جوابی از معلّل است که علت ذکر نمایند برای انتقاش و ملوّن بودن طاووس
بلون ذهبی و احمر و ازرق و عسلی و اسود و کحلی و سفید با اشکال منتظم و خطوط محکم و هر جواب شما است که علت بیان کنید برای
انتقاش پر خروس بصفتهای عربیه و عجیبه که نقوش یکی از اینها مر جمیع الجهات نسبة و نظیر خطوط دیگری است و همچنین از برای
دیگر که افرادشان از نوع واحد و مختلفه در الوان و نقوش میباشند و مع ذلک حرم [illegible] بطلان تعلیل این معلّل برای انتقاش
پوست بلبل همانست که [illegible] اسم شما باشد که مسئله را ذکر کرد ولکن [illegible] کتاب عادة الله خارق است در بیت
متشابه را ستایش ظاهر به بعضی [illegible] [illegible] وهمان [illegible] لکن اعتذار این معلّل [illegible] است که امر [illegible]
لکنه جمع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هذا [illegible] عند المحاوره لطلع [illegible] المذکور
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پوست بلبل است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکر نمایند برای نقوش طاووس
خروس و امثال آنها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعضی از اصوات انسان [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون طاووس [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که علل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اشاره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بعضی از [illegible] [illegible] انسان محمد [illegible]
[illegible] [illegible] بعضی [illegible] [illegible] است و بعضی از انسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
هر نوع است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعضی اینها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که [illegible] اول
و بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارند و [illegible] و علم همراه دارند و اختلاف [illegible] انسان [illegible] است که [illegible]
در [illegible] اخلاق [illegible] [illegible] [illegible] کرده است بعضی از ایشان [illegible] [illegible] [illegible] بعضی [illegible] هستند و
بعضی [illegible] [illegible] و بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میباشند و بعضی [illegible]
القبر [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انسان [illegible]
و عدم [illegible] انسان [illegible] بعضی از ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در حق [illegible] [illegible] است و بعضی از انسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعد [illegible]
مع هذا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است و هر کدام حیوان [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اشیا که کوچکی است پس جمیع مذکورات از اختلافات دلائل قاطعه و براهین ساطعه میباشد بر اینکه صانع عالم حیوانات قادر
مختار و مربی حکیم میباشد که صرف وجود و ذات مصطفی میکند بر الزام نظر به هیئت واحده در صنع ابداع ملکها و واسع القدرة والعلم والید
میباشد که نوع از حیوانات را بطوری انشاء و ایجاد میفرماید که کافی باشد برای او در قیام معاش و نظام خود و کامل در زینت هر نوع و نوع
دیگر را ترکیبات دیگر برحسب اقتضای ایجاد میفرماید که کافی و کامل است تحیرا للعقول و ایماضا للاوهام اشرافا علی عجائب لا یحصره شیء ولا یعزب عن
علمه شیء سبحانه و تعالی عما یقول الجاهلون و بعد از همه اینها در حیوانات ترکیبات عجیبه و غریبه میبینیم از تکوین اعضا و حواس ظاهره و
باطنه ایشان و وظیفه هر عضوی از اعضای اینها و وجود اختلاف در وظایف ایشان که منطوی بر حکم و مصالح که موجب دهشت
الناس و تحیر اوهام است که عقول انسانیه از ادراک آنها عاجز است و با اینکه برای اثبات صانع علیم و مدبر حکیم میباشد قادر علی ما یشاء مبدع
ما یرید و بعضی اینها را محض اجمال در اینجا ذکر میکنیم که علمای تشریح و فن فیزیولوجیا بحث و گفتگو کرده‌اند از جمله اعضای
حیوان و انسان و وظایف و منافع اینها مطلع و مستحضر گردیده‌اند فنقول بالله التوفیق و علیه التکلان وهو الحافظ من الخطاء والسهو
و انسان چون نظر و تأمل میکنیم در حواس خمسه ظاهره حیوان لاسیما انسان اینها را می‌یابیم در اعلی درجه اتقان و منتهای مرتبه احکام
از استحکام که وضع شده است مگر برای حکمت باهره و فواید ظاهره و حصول حواس برای حیوان مقاصد ضروریه و حاجات واقعیه است
این بدیهی عقل معلوم است بدانکه در میان اعضا و حواس انسانی بسیار است و اگر اینها را تماماً شرح بدهیم مجلدات کثیره تمام
شود ولکن ما مراتب را محض طلبا للاختصار یکی از حواس و یکی از اعضا را در ضمن دو فایده ذکر میکنیم و بقیه را از او حکم میکنیم **فایده**
اول در اینستکه هیچ عضوی در انسان از انگشتان حقیرتر نیست و ما قلیلی از منافع اینها را شرح میدهیم تا اینها را قیاس کرده شود
و معلوم گردد که حکمت خدا تعالی در آفرینش هر ذره از ذرات عالم بی نهایت است و عقل عاجز است از اینکه احاطه کند مصالح آن را و این
چند نوع است **نوع اول** در کیفیت خلقت انگشتان بدانکه صانع حکیم و علیم در خلقت انگشتان انواع حکمت را رعایت فرموده
حکمت اول اینستکه مقصود از خلقت دست اینکه او جمیع حرکات مطلوبه را بتمامها بجا آورد تا تمام مقصود که انگشتان هر یکی مرکب باشد از
سه استخوان مرکب و به ترتیب دو مفصل باشد زیرا اینستکه مردم محتاج میشوند باینکه انگشتان را است بدارند و بلوی باشد که
خم باشد که تمامی کف دست از جسم بپوشد پس اگر انگشتان را کرده باشند بهم متصل میشوند و گاهی باشد که
حاجت بدان باشد که انگشتان را کج کند و آن در وقتی است که چیزی را میخواهد بگیرد پس اگر انگشتان از یک استخوان خلق شده باشد این
مقصود باطل میشد پس معلوم شد که مصلحت انسان اینستکه انگشتهای او مرکب باشد از استخوانهای متعدده و جایز نیستکه مرکب از
دو استخوان باشد زیرا که چون خواسته باشد چیزی را بگیرد لابد باید انگشتان را کج کرده بچیزی دور آورده مثال دایره و اگر انگشتان مرکب
باشد از دو استخوان این معنی میسر نشود و همچنین باشد که انسان محتاج شود که کف را چون قدح کرده آبی از او بنوشد و گاهی هر دو
کف را با یکدیگر ترکیب کند مثل کاسه بزرگ جائیکه در آن آب و غیر آن ریخته میشود و اگر انگشتان مرکب از دو استخوان بودی این معنی میسر نشدی
و همچنین اگر استخوان انگشتان دو قطعه بودی جمع کردن اینها در وقت ضرورت متعسر میشد پس معلوم شد که انگشت باید از سه استخوان
و یا دو استخوان مرکب باشد و اصلح آن نیست که ترکیب آن زیاده بر سه استخوان باشد چرا که هر چه ترکیب آن زیادتر شود ضعف
در او بیشتر گردد و دست برای اینستکه اعمال کثیره از او میسر شود و این با ضعف میسر نشود پس معلوم شد که مصلحت در این نیست که هر یک
از انگشتان مرکب از سه استخوان باشد لا قلیلا ولا کثیرا و چنانکه هر یکی از انگشتان مرکب از سه استخوان است تمامی دست هم مرکب از سه
پاره میباشد بازو و ساعد و کف سبحان من له الصنع المتقن والتألیف المحکم **نوع دوم** در خلقت اصابع انگشتان انگشت
ضعیف و بهم پیوسته دیگران یعنی دو انگشت اینرو و مقابل از چهار است و از اینستکه اگر بجمیع منفعتها برسد اگر و اعمال دست مختل
شود و اما اگر یکی از چهار انگشت دیگر معیوب شود خللی از اعمال پیدا نشود و از برای همین حکمت است که فرمان ابهام زیادتر از فرمان اعمال
زیاد نیست زیرا چهار انگشت جدا از هم در یک جانب است و انسان چون چیزی را میخواهد بگیرد چهار را از یک طرف میگذارد و یکی را از طرف دیگر و دایره

در اطراف سختی حاصل و بلند شود و اگر آن چیز بزرگ باشد هر دو دست را گرد او در آورد و اگر هر یک از دستها از گرد او نرسد استخوانها را
و اگر کوچک باشد دو انگشت گرد او در آید و هر یک از اینها به استخوان است و این جمله شش استخوان باشد و اگر بزرگ باشد که دو دست
از هم شش استخوان است فتبارک الله احسن الخالقین **نوع ششم** در خلقت اصابع آنکه مشتمل در کوتاهی و بلندی و دو طرف
دو حکمت اول آنکه وجه آن باشد که انسان محتاج شود که از کف دست خود کاسه سازد و هو عند شرب الماء و این در وقتی متیسر شود که در
میان کف مغاکی حاصل شود و این معنی مندرج گشت میشود تا چون کف دست مرسلها نکرد داندرون کاسه مغاکی باشد و در این حاصل
میشود که انگشتان مختلف باشد در طول و قصر تا چون کف دست را مثال کاسه کنی لابد باشد سر انگشتان را برابر
شوند و الا کاسه حاصل نشود پس معلوم شد که از کف کاسه ساختن موقوف بر این است که انگشتان در طول و قصر مختلف باشند
حکمت دوم آنکه وجه انگشتان راست ایستاده باشد سر انگشتان بر مثال نصف دایره بود و اشرف اشکال دایره است **نوع
چهارم** آنکه صانع در خلقت اصابع چه نوع حکمت از عجایب فرمود **حکمت اول** آنکه استخوانها در غایت صلابت است
چرا که اکثر اعمال باید با اصابع کرده شود پس باید اصابع در غایت صلابت باشد **حکمت دوم** آنکه استخوانها را گرد آفرید چرا که
اشرف اشکال دایره است **حکمت سیم** آنکه استخوانها را مجوف آفرید چونکه اکثر اعمال با سر انگشتان کرده میشود پس باید سبک
باشد لهذا مجوف باید باشد **حکمت چهارم** آنکه اکثر اعمال با انگشتان است پس در اکثر اوقات باید متحرک باشد و حرکت
موجب حرارت است و حرارت موجب خشکی لهذا خالق تعالی در مجاوف این استخوانها مغز آفرید تا دفع خشکی کند و چربی آن مغز
صرف خشکی حرکت را باز دارد سبحان الملک العلیم الحکیم **حکمت پنجم** چون هر یکی از اصابع مرکب از سه استخوان است استخوان اول
حامل دوم و دوم حامل سیم لابد باید حامل اقوی باشد لهذا اول اقوی از دوم و سیم آمد و دوم اقوی از سیم سبحان من له القدرة
نوع پنجم در کیفیت خلقت عظام اصابع صانع حکیم و مدبر علیم در انتساب ده نوع حکمت رعایت فرمود **حکمت اول**
آنکه سر کف عظام بر وجهی باید که یکی متحرک و دیگری ساکن باشد و این در وقتی متیسر باشد که در یکی از عظام نقره و در دوم لقمه
لقمه در آن نقره قرار گیرد مفصل چنین باشد که با حرکت یکی سکون دومی آسان باشد **حکمت دوم** آنکه نقره مغاکی است
ضعیف است و لقمه زیادتیست و این موجب قوتست و ما دیدیم که استخوان حامل اقوی از محمول است لاجرم عکس این نشد اگر نقره
در حامل باشد و لقمه در محمول **حکمت سیم** آنکه چون مفصل این استخوانها مفصلی است که غالبا باید در حرکت باشد و دو سر استخوان
چون غالب باید بر یکدیگر سوده شود سست و شکستگی در آن دو استخوان ظاهر شود و برای این معنی صانع حکیم و خالق رحیم
جل جلاله نقره و لقمه را اعصاب آفرید از عصب و چرا که عصب نرم باشد پس عند الحرکه حاصل شود **حکمت چهارم**
آنکه عصب بارد و رطب است و حرکت مفصل موجب حرارت و یبوست است پس عصب و اعتدال حاصل شد **حکمت پنجم**
آنکه در میان مفصل رطوبت دهنی آفرید که باعث سهولت حرکت باشد و موجب تدارک حرارت و یبوست شود همچنانکه در ماشین
تا و سایر مفاصل برای سهولت حرکت **حکمت ششم** آنکه در اطراف استخوانها رباطات عصبی خلق فرمود و آن رباطات را تا یکدیگر
وصل نمود یعنی تمام باید و واسطه مفصل تا قوی نماید و سهولت زیاد نکرده باشد **حکمت هفتم** آنکه نقره را احداث فرمود
آفرید که از لقمه بیرون رود و چنان تنگ هم خلق نفرمود که حرکت کردن دشوار باشد بلکه لقمه و نقره مناسب هم و مناسب حرکت
سهل قرار داد **حکمت هشتم** آنکه چون استخوان فوق را از استخوان تحت قرار داد و استخوانهای کوچک دیگر و اطراف مفصل
آفرید همچنانکه چون نگین در انگشتر بر گشت کند دندانهای بسیار کرد نگین در آورد تا نگین درست محفوط و ثابت نماید تعالی
در اطراف مفصل استخوانهای کوچک قرار داد تا مفصل بواسطه این ثابت و محکم نماید **حکمت نهم** آنکه برای اینکه استخوانهای
مفصل از هم باز نشود یعنی از یکدیگر دور نشود لاجرم استخوانها سکرد در گرد مفصلند پس اگر در بین واقع شده
سر دیگر است باشد بر گرد آن استخوان انگشت بسر بود و این در بین است در غایت صغر تا انگشت اصابع شود از آنکه

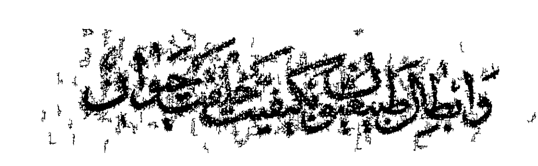
حکمت دهم اگر بعد از همه این احتیاطها عشائی پرده روی زاگشده و تا لای عشاء امداد گوشتی و تا لای گوشت
پوست ملتئم تا متصل عضو بر روی مصلحت باقی بماند تلک عشرة کاملة فی ترکیب المفاصل وما اوتیتم من العلم الا قلیلا ای عاقل مثل این
مگوید که اینها از حرکت اجزاء مادّه و صورت و صدفه و بتوانستند دیگر از کور و کر واقع کردید ندا یا امکان دارد که شخص عاقل گوید که این
کتاب با این نظم و ترتیب و جوده خط و استقامت سطور و توالی حروف و مرکبهای مختلفه مثلا ثلث کلماتش مرکب سیاه کلمه دیگر مرکب سرخ
و کلمه دیگر آبی و اخری سبز و دیگری زرد مثلا تا آخر کتاب همین ترتیب شد خود بخود شده است و با اینکه اجزاء این کتاب در عالم
متفرق بودند نشستند و بتوانستند دیگر در این مدت بیکجا جمع شدند و یکجا چسبیدند حروف و کلمات و سطور منظم و مرتب کردند و بعد
بوسیله باد و باران متفرق در یکجا جمع شدند و تا لای هم دیگر پیوستند و شیرازه کتاب بسته شد و بعد از هم آمد و با حرکات مناسب
و پوست هم خود بخود دباغی شد و مواد اجزاء متفرق بودند در یکجا جمع شدند و با سطرها و اطراف کتاب ملحق کردند و جلد هم با لا
مقوا و صف و سریشم هم با اینکه دلایل ناموس کور و کر هم بکر مخلوط کردیدند و بسبب حرکت باد میان پوست و مقوا رفتند و پوست بمقوا
چسبید و کتاب درست شد و باد او را جلد کرد و در کتابخانه گذاشت و باد هم قصد و شعور ندارد **فائدة ثانیة** در تحقیق چشم است
اعلم ان البصر هو القوة المودعة فی العصبة المجوفة فی العین المتصلة بالدماغ لتؤدی الیه صور المرئیات فتدرکها النفس ثم العین هی آلة
رسم الصور بواسطة النور وهی اکمل الآلات البصریة لانها لا تزال ما یعتریها الخطاء الذی یعتری سواها من الآلات البصریة ویحکم بعضها
بعضا لتحصیل الابصار جلیا وهی موضوعة فی تجویف من العظم یسمی الحجاج ومؤلفة من ثلاث طبقات وثلاث رطوبات مع ما یلزم لها
من الرباطات والاوردة والشرائین والاعصاب والعضلات فالطبقات اولها الصلبة وهی غشاء لدن متین ظلیل ای لا ینفذه النور ولا
یری ما وراءه ویحیط بباقی الطبقات وجمیع الرطوبات لوقایتها وحفظ نظام ترتیبها واوضاعها الا ان فی مقدمه قطعة شفافة کزجاجة
الساعة فی شکلها فی التحدب من الخارج والتقعر من الداخل وبازائه فیکانت زجاجة الساعة فی حلقتها النحاسیة وهذه القطعة تسمی
القرنیة وثانیها المشیمیة وهی ناعمة کالمخمل سوداء اللون ومتوسطة بین الصلبة والشبکیة وثالثها الشبکیة وهی مکونة من انبساط
العصبة التی تاتی من الدماغ وتدخل العین من مؤخرها والرطوبات اولها المائیة وهی سائل صاف شفاف موضوع فی مقدمه وراء
القرنیة ویحد هذا العرق من ورائها حجاب مثقوب من وسطه یسمی القزحیة ولونها اسود او ازرق او اشهل او غیر ذلک ویسمی الثقب
الذی فی وسطها الحدقة وثانیتها البلوریة وهی جسم لدن املس شفاف کالعدسیة المحدبة من وجهیها وهی اکثف فی الوسط منها فی الحواشی
وموضوع وراء القزحیة وثالثتها الرطوبة الزجاجیة وهی جسم شفاف کالزجاج کسائر البصر وتشغل ما هی من الخلاء وراء البلوریة
داخل العین حتی تصل الی الشبکیة خلاصه کلمات مذکوره اینکه چشم مؤلف از سه طبقه و سه رطوبت مناسب با اینها لازم است
از رباطات و اورده و شرائین و اعصاب و پرده و عضلات و اما طبقات اول صلبیه است دوم مشیمیه و سیم شبکیه و هر کدام از
طبقات بشکل و وضع و کیفیت مخصوصی دارند برای منافعی که خدای تعالی و تقدس در اینها قرار داده که مذکور خواهد شد و اما رطوبات
اول اینها مائیه است دوم بلوریه سیم زجاجیه بوضع و کیفیتی که مذکور شد چون اینها دانستی پس بدانکه عامل در رسم صور مرئیات
نور است که واقع میشود در مرئیات و منعکس میشود از اینها بداخل و باطن چشم و برای نور نوامیس و قوانین میباشد که مقرر است
در اینها و بسبب اینها تمثل میکند صور را و مرتسم مینماید ولکن از مقتضیات بعضی نوامیس و قوانین اینست که هر گاه نور منتشر بوده باشد
در ترکیب چشم هر اینه ابصار تمام نمیشود و بلکه هر اینه صورة منتشر میباشد در چشم بدون ترتیب و مشوش میشود و سابق معلوم شد که چون نور
واقع میشود بر جسم کثیف و در سطح منعکس میشود از آن و صورت آن جسم کثیف را رسم مینماید بر مقابل آن خصوصا اگر ما بین جسم
مقابل متصل باشد ولکن چون نور دور و منفصل بشود بر مقابل بر خطوط مستقیم صورت را از او غیر واضح مرتسم میسازد چرا که اشعه هر نقطه
که منعکس میشود منتشر میگردد خطوط آن از هم دیگر دور می‌افتد پس در ارتسام صورت بطریق واضح بر جسم متصل مقابل محتاج است
که خطوط در وقت رسیدن بچشم مقابل جمع باشد و اجتماع خطوط نور بعمل نمیشود مگر بواسطه جسمی که بر جسم شفاف عدسی الشکل

یعنی محدب از دو طرف مثل عدس و یا از یک جهت محدب باشد و از جهت دیگر مستوی و یا از یک طرف محدب و از طرف دیگر مقعر
در این صورت خطوط جمع می‌شود و بعد خطوط مجتمعه بسبب مرور آنها از اشکال مذکوره محل اجتماع آنها در وسط واقع می‌شود
و اطراف از اشکال مسطوره مساوات نمی‌کند در اجتماع خطوط با وسط بخصوص وقتی که وسط کثیف‌تر از اطراف باشد و هکذا
خطوط نور جمع می‌شوند وقتی که مرور کنند بر جسم شفاف کثیف بعد از مرور آنها بر جسم لطیف‌تر از آن بخلاف وقتی که مرور کنند بر جسم
کثیف و بعد مرور کنند بر جسمی که از اول کثافتش کمتر باشد از اول پس در این صورت خطوط منتشر گردیده و از همدیگر دور می‌شوند و عند ذلک
گوییم که نور منعکس می‌شود از جمیع الوان و رنگها مگر رنگ سیاه و لون اسود که او ساترتر است که نور از او منعکس نمی‌شود چنانکه
نفوذ نمی‌کند از جسمی که رنگش سیاه باشد مثلاً اگر بسیار زیاد در مرکب تماماً نور را اصلاً از او نفوذ نمی‌کند و همچنین از رنگی که
مایل بسیاهی باشد پس همه این الوان نور را منعکس می‌کند و کم می‌کند و اکمل الوان در امتصاص نور لون اسود است و نور در همین صورت واضح
رسم می‌نماید بعد از اجتماع خطوط که مرسوم علیه در نقطه مخصوص بوده باشد از جسمی که نور از او منعکس گردیده و یا از جسمی که نور از او
نفوذ کرده است و چون جمیع ذلک مقرر گردید و غالب رسیدی بر آنچه مذکور کردیم [illegible] پس اکنون کیفیت ابصار را شرح
بدهیم و گوییم چون نور واقع می‌شود بر مرئیات منعکس می‌شود از آنها و خطوط آن داخل چشم می‌شوند و صورت مرئیات را بر طبقه شبکیه
رسم می‌نمایند و طبقه شبکیه مجرد احساس [illegible] ماع می‌نماید لکن بسبب انعکاس نور از مرئی خطوطش منتشر می‌شود و اگر
اجتماع طبقه شبکیه می‌رسید منتشر و متباعد بود از همدیگر پس صورت واضح رسم نمی‌کردند پس [illegible] در حکمت الهیه که
نور در اول دخولش با قرنیه ملاقات می‌نماید و گفتیم که قرنیه بالای صلبیه است قطعه شفافی است مثل شیشه ساعت و از نفوذ
می‌کند و چون قرنیه از سمت بیرون محدب و از اندرون مقعر است و بدین سبب خطوط نور را جمع می‌کند و لکن نه کاملاً و بعد خطوط نور نفوذ
می‌کند در رطوبت مائیه و از جهت کافی نبودن در خطوط را اتصالاً جمع می‌کند و همدیگر ملصق نموده و متصل می‌نماید برای اینکه وقت پیدا کنند
بر رسم صورت و لکن چون طبقه شبکیه [illegible] مسدود مقعره می‌باشد پس هرگاه جمیع خطوط [illegible]
از اجتماع بر شبکیه برسد هر آینه صورت را هم بر وسط و هم بر اطراف رسم می‌نماید پس در آن وقت صورت منبسطه و مستویه خواهد بود
لاستما [illegible] نبوده باشد پس بدین جهت در حکمت باری تعالی در این امر که برای دفع این [illegible] پرده قزحیه را است رطوبت مائیه
قرار داده و وسط آن سوراخی است مثل حلقه [illegible] و بتوسع و تضییق آن سوراخ [illegible] ناظر قرار داده است
عضلات این پرده مربوط به آنها است [illegible] ناظر نور زیاد [illegible] داخل [illegible] رطوبت مائیه [illegible]
[illegible] در صورتی که نور کم باشد و تضییق می‌کند [illegible] اسد [illegible] اینکه [illegible] و بعد از همه اینها اطراف
قزحیه مذکوره و الوان اسود و یا ازرق و یا اشهل و یا غیر ذلک [illegible] اینکه مانع نفوذ [illegible] منعکس [illegible]
برای اینکه نفوذ نکند خطوط واقعه بر اطراف قزحیه [illegible] و صورت منطبق [illegible]
سبحان من له القدرة الغالبة و من له الصنع المتقن و حکم [illegible] نفوذ [illegible] خطوط نور از رطوبت بلوریه [illegible]
مثل عدس و این هم خطوط را از ابتدا علی ما ینبغی جمع می‌کند [illegible] خطوط [illegible] وسط زیاد [illegible] بلوریه کثیف
از اطراف [illegible] حکم [illegible] بلوریه [illegible] ناظر [illegible] است [illegible]
می‌کند و اگر [illegible] خطوط [illegible] اجتماع [illegible] اجتماع هم [illegible] دو [illegible]
می‌کند در [illegible] احتیاج [illegible] خطوط [illegible] رطوبت زجاجیه [illegible] خطوط را جمع
می‌کند علی ما قالوا تا اینکه اجتماع کافی [illegible] کافی است برای [illegible]
نور از اول دخول آن [illegible] که متصل [illegible] اجتماعات
صورت [illegible] رسم می‌کند [illegible] برای اینکه [illegible]

نگردد تا اشعهٔ وارده از خارج و صورت را مشوش بکند بعد ای حکیم حلبه مدرنه لون ناظر صلبه را سیاه قرار داده است تا اینکه کثرت
خطوط نافذه را از شبکیه او شرب نماید دیگر از او منعکس نشود ثم این وسائط که جمع میکند خطوط نوریه را جمعا بعد جمع و خلاصه میکند
آنها را اکثره بعد اخری دمره بعد اولی بطوریکه کافی باشد برای رسم صورت و اصغر نسبت کافیست جود و شکل محدب و بعض مسافت
مماس جسمیکه نور از او صادر میشود سکند و شبکیه و تسلط اراده ناظر بر توسیع طرح مردمک و تصغیر آن و یکسر و سفتی عدسیه جامع
از نسوس ابصار با واسطهٔ الوان علاوه بر حکم مذکوره برای تعدد وسائط حکمت ناهره دیگر نیز میباشد چنانکه بعضی گفته اند الوان است
که چون نور نفوذ میکند از جسم شفاف محدب منحل میشود با لوان معروفه مشهوره چنانکه در قوس قزح طبیعیات و الوان قوس السماء است
پس ظاهر میکند صورتیرا که نقل میکند بسبب نفوذ خود از جسم محدب ملونه با لوان مذکوره یعنی صورت را ملونه نقل میکند و ملونه
اظهار مینماید و این را اسمی خطای لونی میکنند و صانعان الات بصریه از قبیل دوربین و عینک و امثال ذلک این خطا را رفع میکنند
بضم جسم شفاف محدب بجسم اول پس نور بعکس حلول میکند یعنی لون او سفیدی میگردد و صورت را غیر ملونه میرساند پس خطای
لونی رفع میشود پس بنا بر قول اینطایفه از جملهٔ حکمتهای خالق در تعدد وسائط مذکوره و عدم اکتفاء بامر واحد آنها دفع خطای
لونیست چه اگر وسائط یک شده و واحد جمع میشود پس هرگاه نور نفوذ میکند از قرنیه مثلا و منحل میشود با لوان معروفه خود مانند
وسائط جامعه خطوط از مائیه و بلوریه و زجاجیه منحل میکنند بعکس قرنیه پس لون اصل عود میکند و خطای مذکور رفع میشود مطوی
بعضی از مردم این بود که ذکر شد و دور نیست که این قول اقرب بصحت باشد و مؤلف حصر گوید که انسان گمان اند که بمقتضای اجتماع خطوط
نوریه بواسطهٔ مرور آنها از قرنیه و مائیه و بلوریه و زجاجیه اینکه شبکیه برسد مگر مقطوع و اشعهٔ منعکس را اعلای مرئی بر طرف اسفل
شبکیه و منعکس از اسفل مرئی بر طرف اعلای شبکیه واقع شود پس در این هنگام صورت مرئی مقلوب خواهد بود و تحریر منهو
در تعلیل اینکه عکس صورت مرئی را خطور قائم و واسطه میرسد و حال آنکه در شبکیه مقلوب مرتسم گردیده است و اشهر تعلیلات اینست
اینکه عکس عادت کرده است بر رویت اشیاء مرئیه قائمه و این تعلیل را بکلام رکیکی ذکر نموده اند که قابل نقل نیست و اینجا ازاله خطوط
مینماید در این باب اینکه اشعهٔ نور بعد از نفوذ آنها از هوا و قرنیه و مائیه و بلوریه که نه اند لکن قریبا نشده در وسط خطوط را جمع
میکند بطوریکه کافی باشد برای رسم صورت و اصغر قبل از تقاطع و بعد از نفوذ در زجاجیه و بعد از آنکه تامه باشد از بلوریه پس
شروع در افتراق مینماید در مسافت سیر خود در زجاجیه چنانکه در مقابل دانستی که اشعهٔ نور منتشر میشود در صورت شبکیه بر زر کند جسم
الطف از مقابل پس شبکیه میرسد پس صورت اجسام مرتسم مینماید در آنکه وصول بر شبکیه بر کیفیتی میشد که بر آن کیفیت بود بعد از اول نفوذ
در قرنیه یعنی اشعهٔ منعکس را اعلای مرئی واقع شد بر طرف اعلای شبکیه و اشعهٔ منعکس از اسفل مرئی واقع میشود بر طرف اسفل از آن
چرا که قبل از تقاطع صورت مرتسم گردید پس لازم است این شبکیه صورت بر شبکیه راست و مستقیم واقع شده باشد هذا ما اراه علی وجه
الاحتمال و به یرتفع الاشکال و یظهر للرجاحه فایده لم یخطر ببال هذا الناظر و ما قیل که بعضی مشاهده نمود ... صورت را
در شبکیه مقلوبه این کلام نیست که ... و ثبوت نرسیده است و چون ثابت شد ... ما گفتیم ... با اینجا
رسیده ... در کیفیت ابصار ... نماید شبکیه صور مرئیات را رسانده ... و گفتند که شبکیه
صور را بدماغ میدهند لکن در کیفیت ادراک نفس یا عقل یا دماغ ... اکنون کلام شافی و وافی از انسان بما
نرسیده است بلکه اگر از انسان ... در کیفیت ادراک نفس یا عقل یا دماغ و چون با مثل ... در جمیع اینها
گذشت ... که وضع شده است برای اتمام ابصار پس ... صورت را برای ادای ... که در ... بصر
باشد محال هست که تصدیق نماید باینکه این صنع عجیب غریب در جسم حادث شده است بدون قصد و بدون شعور و حکمت بلکه ضرورت
مقتضی آن بوده و صدفه او را ایجاد کرده است و اینها طبعی ... و کلام ... که تصدیق باین امر میکند مگر ...
عقل ... و اما صاحب عقل کامل هرگاه مطلع شد بر این صنع بدیع اعتقاد مینماید مگر اینکه این صنع و اصانع با اراده حکیم و علیم علم که

مدبّر امور است روی حکمت و مسبّب الاسباب و محقق الحقایق اوست سبحانه و تعالی عمّا یقول الجاهلون والجاحدون علوّاً کبیراً
و هرگاه نظر و تأمل کنیم در قطر چشم که کمتر از دو قیراط است و با وجود این مرتسم می‌شود در آن تصاویر صورت زمین با آنچه در اوست از بیابانها
و کوهها و وادیها و سنگها و آبها و درختها و بناهای عالیه و حیوانات متنوعه متفرقه بغیر عام و شرح ما لا کلام که این شکم دریای پست
ساحل ندارد و امواج نور در او جاری می‌شود از هر جانب و صور بر او مرتسم می‌گردد هزار هزار در هزار هزار افکار ما متحیر می‌شود که چگونه
اگر با وجود صغر حجم حکایت می‌کند ارض واسعه را با آنچه مشتمل بر اوست و چیزی از آن باقی نمی‌گذارد پس چه قدر بزرگ است قدرت صانع و چه
قدر واسع است حکمت منشئ آن سبحانه ما اعظم شأنه و چون مراجعه می‌کنیم به تشریح عین و مطلع می‌شویم از آنچه مشتمل بر اوست از عضلات و
اعصاب که قائمند به وظیفه حرکت چشم و سرایت ورود مواد غذائیه در آن و غیر ذلک از رباطات و رطوبات هر است حرکت و بحث
می‌فرماییم و بی اختیار می‌گوییم سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا و چون نقل کلام نماییم به مخارج چشم می‌بینیم باری
تعالی در محافظت آن و تسهیل طرق او و وظایف آن احکم صنع و اتقن وضع را چه چشم نسبتاً لطیف است و تصادم اجسام بر آن باعث ضرر
که اجسام صغیره باشد لهذا حق تعالی آن را در میان استخوان وضع فرموده که محفوظ باشد من جمیع الجهات مگر جهتی که نور از آن داخل می‌شود
برای رسم صور و طبقه اولی از آن را پلکها قرار داده است تا حفظ داشته باشد برای تصادم اجسام و او را پوشانیده است و چشم را با اتصال
با وقایه باشد برای آن که اجسام وارد نشوند و ابصار برای رسیدن بر اطراف چشمان آنها است موی اسود رویانیده است مصالحی که اعلای
آن موقعی الی الفوق و اسفل آن پائین مثل آنکه و مژهای چشم را سپاه قرار داده برای سد برخی بعض نور وارد بر چشم لا سیما در ماسکو
موی با سبحانه که از بالای چشم برای سپاه و مثل است برای زینت و این حکمت یعنی سد بعض نور وارد بر چشم و لذلک می‌بینیم که اهل
گرمسیر و اهالی آن بلاد ابروان ایشان ضخیم‌تر و حاجب می‌شود و علت علم اکنها تعلیل که بسبب نور و یحصل مصدوق تو بوده
در چشم است که از دوام تصدیق چشم دوام بخارات و ساعات مطر لازم می‌آید و چشم و روی انسان و حیوان از خلف طبعی است و گریه
المطر مسدود چنانکه گفته شد و اما علت صحت پلک‌ها دلالت وراست و است با آنها با لذات نیز برای حفظ و مماست اجسام صغیره
وارده بر چشم مثلاً در ماسکه که بگذرد حال حرکت آنها و اوراد و داخل چشم بشود عالماً به هدف و اقع مسدود و بلک چشم با و مصادمت می‌کند و مانع
مسدود او را از وصول با اندرون چشم و بالذات وجود بعض می‌کند و دور می‌نماید و اما اینکه پلک هدف اعلی اندازه مثل اعلی بالا و
پلک هدف اسفل اندازه مثال اسفل شود پس از برای سهولت فراق آنها است از همدیگر وقتی که حیوان اراده باز کردن چشم دارد بجهت آنکه
راست بیان نهاده دارند با لا اسفل بالا و ازدیاد اسفل سایر مسدود شد و دروسته انطباق چشم منطبق می‌گردند و بسته شد چشم بلا صعوبت
شده و همدیگر را محکم بسته شد و جدا کردن آنها از همدیگر دشوار بود و اما اگر پلک بالائی مثل پائین و پائین مثل بالا مسدود و مشکل بود
مسدود اول است که پلکها داخل همدیگر می‌گردیدند و بسته شد چشم همدیگر را محکم بسته شد جدا کردن از همدیگر صورت اول اشکال بود
تا پیدا در راه مرور بود و موانع می‌کرد تا صور اشیاء در طبقه شبکیه مرتسم شد و صور مرئیات مشوش می‌گردید و هیچ چیز را انسان درست
درست نمی‌دید و نیز بر سلامت اعم مثلاً با پائین چشم بسته نمی‌شد که وضع پلکها بوضع حالیه یعنی تمایل از بالا و از پائین از پائین به بالا انهار عوض ابصار
و استحکام است و با این حکمت بطوری که در او ظاهر است که ما سوای او لازم و بی است و ما قطع نظر از فواید مذکوره در پلک‌ها اهدا
زینت برای انسان و حیوان حاصل است نسبت آنها بمحل حرف و کلیک نسبت و مکان مسدود مگر بلند بلند و اما عناوری که در جوف از چشم
مدفع مسدود موضع از در میان استخوان مسمی بحجاج و به نسبت هدایت بلک و اجفان در آنکه انسان و حیوان بحجاج ساز گرید چشم
برای حصول ادراک و گریه و عارهم صفات و صفا و جلای قرینه امسری و وظیفه شفافیت را معطل مانده اند دریا و وجود این بر اکرد
عادت چشم موجب زندگی است برای آن لهذا حکیم علیم تعالی شانه برای جلای چشم تدبیری نموده است و آن اینکه اسباب را قرار داده
ساخته و بریزند ما ورد از عدد دمعیه از جوف مقلد و اطراف آن یعنی از اطراف تمیمه چشم از داخل پلکها و پلکها را هم دائم الحرکه با انطباق
انفتاح قرار داده که متصل بهم می‌رسند و از همدیگر جدا می‌شوند در اجسام حیوان در عادت سرعت که صرف المثل است برای مکان اتصال

بعهده تعویق و تعطیل بیسند و ادراک متوقف شود پس اشک گرد و غبار و اقذار و فضله را می شوید و احفان بسبب حرکت مقله را صیقل نمود و جلا میدهد و اشکهای ممزوج بگرد و غبار را سر میدهد و این اشک که کثیف شده است بسی اسراع آن تا گرد و غبار لا تزال با او در چشم نماند و بر مسامات که موجب کراهت منظر بود بس اگر دائما از منابت پلکهای چشم بیرون میآمد یا از گوشه های چشم در صورت جاری میشد منظر ناخوش و کریه میشد چه دائما انها در اثر کثافت در صورت و جاری است کدام کثافت که اکثف از این باشد و کدام منافی است که اقبح از ماده کریه باشد پس جل و عز حکیم قدیم علیم بند سری [illegible] است از برای تسهیل اتصال این اشک و معلوم اند که اطراف اجفان را از داخل چشم شکل صالح و قابل امر نه است برای جریان این اشک بسوی دو و بینی مقدم العین و طرف بینی [illegible] سوراخی وضع قرار داده است از چشم بسوی که منتهی بمنافذ الدمعیه میباشد که این اشک از راه این ثقبه از چشم خارج شده و داخل بینی میگردد و در رطوبات مختلط و ممزوج میشود و بر رطوبات ... کرده و سیم میشود پس از راه بینی خارج میشود **مؤلف** این کتاب گوید که عقل من بصد بر ... ساکت که حصول ماده دمعه برای جریان ... صد ... و امور ... بوده نا ... فصلا ار جمع ... ساره ... ام که کدام ضرورت که موجب حصول ماده ... باشد یا این ماده ... و ... حرکت ... بهای ... دیگر ... مسئول الحکیم الخبیر فقط معلول ... العلوم ... توحید ... و هر ... عبر ... بر ... لمر ... مصنع ... برای تحقیق او ... اگر چشم ... مساله ... و ... ما ... و ... سبحانه ... الاحسان و واسع العطا ... صانع ... و امر ... اکمل المرید ... للاحمه ... الاهل الظاهر ... شرح ... اعضای ... بشر ... را ... با ... واسع العلم و سانی الحکمه و جزیل العطاء ... کلام ... کلام و ... ... است و هر که تامل نماید در ... اعضای ... سوائل و جوامد و منافع هر یک از انها ... ساحل ... حکمت ... کند ... حلی و حجم ... و مفاصل ... و عظام و ... و ... و ... و اعمال انها ... و ... و ... سیر ... ... شده است و ... و اعضای انسان ... سحر ... ... جمع اهل ... و حکمت ... و ... محل مسعود ... ... و ظاهر ... دیدن ... اسرار ... حکمت ... ... را ... الله ... و ... عالم ... ... و هر گاه کسی بگوید ... اما حاجت ... کلام که ... احوال ... ... بعضی ... ... صانع ... ... از مصنوعات ... ... انسان ... ... عقل ... مطلع ... گردد در ... انها ... ... طبیعت ... ... و حرکت و ... ... حواهد ... ... گردد ...



گفتگو میشود از علوم کائنات لاسیما علم نباتات و حیوانات برای توسل بعلم طب و نحو آن و چون از مدرسه بیرون میآیند بیشتر از مرید و سالک
می‌بینیم که ابدا اعتقاد بوجود خالق ندارند و منکر جمیع شرایع میگردند و اثبات معجزات و خارق عادات برای انبیاء عظام و اولیای کرام
از اقسام محالات میشود در نزد ایشان و نسبت میدهند وجود کائنات و آثار این موجودات را بماده متحرکه یا بقوای ... و طبیعت
و نوامیس و امثال اینها خصوص در صورتیکه علم طبیعی را بخوانند و مطلع گردند بر نوامیس و قوانین کائنات و کیفیت تأثیر اینها در مقتضیات
پس کو صحت این قول که کسیکه کتابی مطالعه میشود بر تفاصیل این علوم اولی و البته باید بقوه ایمان و اعتقاد بوجود خالق اکوان **جواب**
انشاء الله تعالی حضرت این سؤال مشکل را جواب کافی و شافی میگویم و لکن مستدعیم و خواهشمندم از عموم اهل اسلام و تابعان پیغمبر
علیه و آله الصلوة و السلام که از جهات بحقیر منت نهاده شوند و جلوگیری نمایند این بلا و مرض مسری اکثر حلول کرده است جوانان و اعقاب
ایشان که یوما فیوما این مرض در اشتداد و سرایت بدیگران است چه اگر این مرض را زایل نمایند و جلوگیری نکنند اولاد و احفاد ایشان
عنقریب می‌بینیم که این مرض بطوری سرایت کرده است که دین اسلام را بکلی از میان برده است و اسم الله الاعظم از السنه و افواه افتاده است
الحذر الحذر العلاج العلاج و الا عنقریب است که خواهید بود که دیگر بعد از این دارید سرانجامی و نه ملتی و نه دولتی بلکه دستها بهر کجا
گدائی میکنید و نکوهش که ما صاحب ... ایم چرا که خود صاحب داشتید بقساوت ایشان ظاهر از دین خدا و رسول از شما بیشتر بوده است
ولکن بسبب کفر و معصیت از دل ایشان سلب شد وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ شما هم بسبب کفر و معصیت دلیل و ارذال
یهود خواهید بود من بیان کردم احتیاجات شما را و شما صاحب شما است که ما علی صورت بدفرار بحدش میفرماید إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ
نصرت خدا امداد دین او است و ما هم امداد او نصرت دین خدا است تا می بینی که رؤسای دین اسلام از پیغمبر و امام علیهم السلام تا بعین و مخلصین ایشان
چقدر ساعی و جاهد بودند در نصرت دین خدا بلکه مال و جان ایشان صرف در راه خدا بود تا اینکه اعلای کلمه اسلام را نمودند إِنَّ اللَّهَ
اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ خدا خریده است جانها و مالهای شما را و در عوض جنت داده است اگر معتقد
این قول هستید چرا مال و جان را صرف نمیکنید در راه دین و اسعار را می درس بدهی ... بوجه فایده ندارد امروز اسعار و حفظ دین
نمیکنید چرا که قواعد او منسوخ کردید است با اینکه قواعد حکمت جدیده را از دیگر یاد گرفته اید حیوانات برای خیال ایشان دارید
که در جمیع مساجد و مجالس جماعات و عبادات سؤال و جواب از مسائل نمودن و حصر و استحضار از درس گفتن و اصول دین ختم نمودند
و حال آنکه احادیث ... در پیچ در اصول می آید که کار بشک و شبهه رسید پس از اینکه اصول دین از زمان پیغمبر
سلف تا دویست سال و مقصودم از اینکه ... یکی از پیچاندن و مقصودم از ارادات اسکنات مدتی بر طرف شده
رضوان الله علیهم نیست بلکه مقصودم است که عصر تمام رجالی است که عصرهم ... الحوطه العلوی تمام میشود پس مدتی
باید با اصول پرداخت هر مدرسی که بخواهد درس گوید بگوید درس اصول بگوید و بگذر من از عصر و مقصودم از اصول نه اصول فقه است
که چهار هزار و بر عادت برای او ذکر کرده اند که بعضی از اینها وقوع امکان ندارد و بعضی هم نادر الوقوع است بلکه مقصودم از اصول
اصول دین است که خلف برای اسلام ... الحاصل ... در جواب از سؤال مذکور میگوئیم که کسی و شبهه نیست در اینکه علوم سابق
الذکر از علم نبات و حیوان و علم حکمت طبیعیه و علم کیمیا و علم هیئت و علم کائنات الجو و علم زلزلی و طبقات الارض و علم تشریح و امثال
علوم طبیعیه که در اینها بحث و گفتگو میشود از نوامیس کائنات و نوامیس تور و هوا و کهربائیه و غیر ذلک که اقوی دلالت دال
بر وجود خالق این کائنات مبحوث عنها میباشد و اینکه او تام القدره و سامی الحکمه است چرا که اینها آثار حکمت و قدرت او است پس
منسوب بمؤثر میکنند آثار را بر صانع و گفتگو در این علوم اسرار و حکم برای عقول بشر منکشف میگردد و بر ظاهر و آشکار میشود که اینها
مصنوع صانع قاصد و موصوف باحکمت و لکن هرگاه طریق استدلال بر مؤثر عقیم بر کسی میباشد که بعضی از مبتدئین در آن علم وارد
میشوند و قطاع الطریق اینها راهنمایی و هادی میباشند چرا که عقیده جاهلی بر کسب و جود بر کسی مزلة الاقدام و مضلة الافهام است
و سازان محل اینکه عقل بشر چون آثار را می بیند و شروع در بحث و گفتگو از مصدر اینها میکند اگر دقت نظر نداشته باشد و عقلش قاصر

مقالهٔ چهارم در ذکر مآثر و مکارم

باشند نظر بحصول مقصد ظاهری از مقصد حقیقی کار میکنند و در همان جا توقف مینمایند چرا که نظر بر عمر دنیوی و عقلش قاصر است
پس از کسانیکه خوض نموده اند در این علوم و مطلع و متبحر گردیدند در این آثار که از ایشان گفتگو میشود پس شروع بحث و گفتگو نمودند
از مقصد از ایشان الکن بدون دقت خوض نمودند بحث موقوف انگاشتند و مرشد مقصد حقیقی همراه نداشتند پس چون بمقصد ظاهری رسیدند
از نمو ماده و نوامیس آن و حرکت اجزاء فرد بهمان نقطه نمودند و گفتند که این مقصد و مآل است و بنای اعتقاد باطل معتقد گردیدند
و از سند ثابت تصور نمودند بنظر عقولشان متفق شدند از اینکه ابا الحرکت و نوامیس صالح و قابل آن هست که مقصد باشد از این غرایب
و عجایب باهره اینکه ماده قابل آن هست که مقصد را اسباب بودند و بدون اینکه خود او ارتقی دیگر صادر شده باشد یا مرو با ملکه لابد داشت
از مقصد و رای از غیر چرا که حدوث آن واجب و بدون آن محال است و چون باین حد رسیدند از گفتگو توقف کردند دیگر پیش نرفتند و فریب
خوردند و منفعل کردیدند که مقصد این کائنات ماده و نوامیس و حرکات اجزاء آن هستند و منکر خدای عالم گردیدند و بر این انکار
اصرار نمودند پس هر امری که در این علوم بر ایشان ظاهر میشود منتسب بماده و نوامیس و حرکات آن میکنند و بعبارات شتی این مطلب را
تعبیر و بیان میکنند و عقول ناقصه و قاصره خود را ساکت مینمایند گاهی میگویند که این از فعل طبیعت است و گاهی قائل میشوند
که این از فعل نوامیس است و باره اخری میگویند که این جنس و نوع را انتخاب طبیعت است و هلم جرا تا اینکه دارای عقاید راسخ و قاطع
شدند و بسعی و جهد خود رسیدند و این قبیل اشخاص از استقامت حقی گردیدند بعضی از مردم در مدارس دولتی و خارجه معلم و
مدرس قرار رسیدند و بزرگان اولاد خود را که جوانان معروف و نورس هستند و درسهای درجه ... بنزد این اشخاص برای تعلیم این
علوم میفرستند و حال آنکه از عقاید حقهٔ اسلامیه هیچ اطلاع نداشته و نیاموخته اند که واجبست بر مؤمن که اعتقاد نماید بوحدانیت
الله و بگوید این کائنات مخلوق موجد ارضین و سموات است پس معلمین مذکوره در اثنای درس و گفتگو عقاید باطله سخیفه خود را بتعلیم
مرتبه القاء مینمایند و هرچند که مطلع گردیدند بر غرایب کائنات و سرّی از اسرار موجودات ... مصنوعات
در اثنای درس علوم مسطوره بعوض اینکه بگویند شاگردها نظر و تأمل کنند در صنع عجایب الهی و حکمت ... تعالی شأنه
از غرایب میگویند نظر و تأمل کنید در فعل طبیعت و بحث کنید از فلان ناموس و قانون و هلم جرا و همین قانون را تعلیم با متعلمین
رها میکنند تا اینکه رفته رفته این خیالات در قلوبشان رسوخ پیدا میکند و خیالات باطله در صحیفه افکار صافیه ایشان منطبع و
منقش و مرتسم میگردد و قبل از انقضاء مدت تعلیم ایشان در آن مدارس و مفارقت ایشان از آن مدارس قلوب ایشان مملو و مشحون
از اینکه فاعلی نیست در اکوان و خالقی نیست برای انسان و حیوان مگر طبیعت و حرکات اجزاء ماده و نوامیس آن و مهمل میشود عقاید
موروثه ایشان که اعتقاد بر خالق الهی و صانع میباشد پس از مدرسه بیرون میآیند در حالتیکه ... کرده اند از دین آباء و اجداد
و ترک نموده اند ملت اسلام خود را و تکفیر و تسفیه نمودند آباء و اجداد خود را و رجال اهل اسلام و یا تعارض الامام علیه السلام در
خوان جوانان قابل و مستعد این بود که ایشان میرفتند کسب علوم مینمایند و مردمان عارف و قابل از ایشان بیرون میآیند نصرت میکنند
دین را و حمایت میکنند شریعت سید المرسلین را و منفعت میرسانند عموم مسلمین را و سعی مینمایند در وسعت وطن خود و دین و حمایت
ایشان حیات و حاسر گردیده معروفی که از مدرسه بیرون آمدند از اعدای دین و دولت محسوب و واصل و وطن ایشان عارف شود بلکه
کمال سعی را در این باب دارند و بلکه لیلا و نهارا در خیال آنند که ملت و دولت اسلام را بشکست مخالف ... فَاِنّا لله وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعون
پس بر اهل حلّ و عقد از سلف حامیان دین و مروّجین شرع شریف سید المرسلین از فقهاء و سلاطین و وزرا و امراء و صدور و رؤسا و
و اعیان و اشراف و کسبه و تجار و مؤمنین اخیار واجب است که بمصالح آن التدارک نمایند باین نحو که سعی نمایند برای بدنی که مؤمنین را
که صاحب عقیده صحیحه بوده باشند و باطن و ظاهر او خالی از حشو و ضلال باشد و کاملا مؤمن حقا بلکه متجلی باشند بآداب شریعت و ...
باشند ادای تکالیف بقدر وسع و امکان خود بنمایند ... استاد است ... منطبع ... صورت ... کما
اگر استاد مؤمن است شاگرد مؤمن و اگر کافر است او هم کافر و اگر جاهل است او هم جاهل الحاصل هرچه استاد دارد شاگرد هم دارا

معلمین مدارس تعلیم و کیفیت آن

همان است که در آداب المتعلمین در حاشیه شدت و صحت شده است در انتخاب استاد مؤمن و متقی و معتبر از اهل اسلام است
که این تلامذه را داخل این مدارس نکنید مگر بعد از اقامت ایشان اولاً بمدت کامله در مدارس دینیه برای تصحیح عقاید اسلامیه در کمال
وجوه مرضیه و مدتی که تا محقق گردد که شبهه ایشان را متزلزل نسازد و مغالطات ایشان اثر نکند و نفوس ایشان صالح و قابل باشد برای فهم
تعبدات شرعیه و اگر این مطلب مشکل شود و وقت کفاف ندهد برای تحصیل آن و این نیز اوجب واجبات و الزم ضروریات است خواهد بود
که معلمین عقاید اسلامیه از مسلمین در این مدارس حاضر باشند برای تعلیم احکام دین و عقاید محکمه شرع شریف سید المرسلین علیه و آله افضل
صلوة المصلین و این معلمین اسلامیه دائماً باید مراقب باشند که اولاً استاد عقاید باطله تعلیم نکند و ثانیاً شاگرد شک و شبهه نماید و این
حس استاد باید همراه باشد از اول دخول تا [illegible] مدارس تا خروج از آنها و هر چند که روزی یک ساعت از زمان باشد و این معلمین مؤمنین باید
مواظب باشند در حفظ عقاید و آداب و عبادات ایشان در این مدت و جمیع باید تمامی احکام دین در صورت مخالف ظاهره با علوم عقلیه
پس با این دو شرط یعنی انتخاب معلم مؤمن و تعلیم تلامذه عقاید اسلامیه را و فقه احکام را قبل از دخول در این مدارس و با در مدت تمامی
اشتغال در آنها عقاید ایشان محفوظ میماند بلکه بر مراتب عقاید انسان فوق و متانت پیدا میکند چرا که مشاهده مینماید تفاصیل حکمت
جلال او می بیند عجایب مخلوقات او را تعالی شانه و هر وقتی که صنع عجیب خالق و شرع غریب را میداند و میبیند در علم مؤمن خود که انشاء آنکو بدانکه
نظر و تامل کند در صنع حق اوی و علو قدرت و سمو حکمت در آنهای مصنوع بدیع [illegible] صدای سبحان الله را بلند میکند
و آثار عظمت و قدرت حق در دلهای انسان جا گیر میشود و آنانکه او را تمجید مینمایند در اثنای درس پس قبل از مضی مدت اقامت ایشان
در این مدارس از احبار مؤمنین و افاضل موحدین میشوند و از میان ایشان مردهای بزرگ بیرون می آیند که حمایت میکنند حوزه دین اسلام
و قیام مینمایند بنصرت ملت و دولت و وطن و ارجاع آنها به سلف صالح که موفق باشند و لیاقت امور امت را تا محرک حرارت در ایشان است و
این اجزای حریت هم دارد واجب و رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع انسان باشد در تمامیت حالات این دین مبین و این مبین را نو
مقدس و باصر ناسخ بدست هر که محو اهی چرا که این دین دین تو است اِنَّ الدِّینَ عِندَ اللهِ الاِسلام فان للبیت ربا محافظا انشاء الله و جواد
و دلیل بکر دارن محرب این دین را امین باری العالمین حد هذا و لا تعمل و بعد زهیم اینها **مؤلف** این کتاب گوید با اصحاب المادة بعد از
جمیع ما تقدم از نظر در احوال محسوسات هر کجا خوض نمائیم در مجهولات و روح و عقل و قوای نفس را حتی مسیر [illegible] وهم و خیال و متخیله
و حافظه و متفکره و مذکره هر اینه حیران و سرگردان میشویم در بیابان این بیابان وسیع و عمق میکنیم در اعماق این بحر واسع و نمی‌بینیم مقصود
اختفای او در وی حجاب و واقعیت و بی فهمیم که چطور حفظ میکند و نگاه میدارد جمیع صور شما در مغز انسان و قوه واهمه
معانی را و خطور میدهد گم میشود بعد از آنسی و حکومت [illegible] ذکر زایل میشود و فکر تصور مینماید و فکر معقولات را تصویر میکند و تحقیقات کلمات
حرکات احکام ایشان در اذهان تمام مسائل و حق تحقیق ایشان مسدود و هر مسئله از مسائل اسباب غامض تر و مشکل بر او لیس در آنها
علما و افکار حکما و هنوز معنای مسائل مجمل بکر نده و پرده ها و معانی اینها تاکنون منکشف و ظاهر نکرده است غایت و منتهای
امید ما و نهایت معیار کشف این مسائل این خواهد بود که کلام مجمل و غامضی ذکر خواهد کرد که لا یشفی العلیل و لا یروی الغلیل و کان بس
این حقایق از عقول بشر به اعجاز است [illegible] جل و تعالی [illegible] و افکار ما قاصر باشد از ادراک جمیع
نفوس و عقول خود را و قواهای آنها از ادراک و تحقق [illegible] چگونه ادعا میکنیم مر ادراک حقیقت خالق و عجائب و غرایب این امر است که انسان
خوض میکند بعقل خود در بحار معارف و منتهای افلاک و سیارات را و مطلع میگردد در عوالم جمادات و نباتات و حیوانات و مع ذلک
عاجز است از معرفت نفس خود و قواهای آن علی ما هی علیه فسبحان من علم الانسان ما لم یعلم و جعل عینه معرفة نفسه و قواها قاصر عن ذلک
اعمی و اصم و ابکم فیا ایها المادیون انا بعد از اینکه شرح دادیم از اثبات دلایل حدوث کائنات و وجوب وجود خالق الارض و السموات [illegible]
خواهید کرد بر قدم ماده و حرکت اجزای آن و خواهید گفت که تکون الاکوان اوست و منکر میکنید وجود خالق و جبار را و حال آنکه اعتقاد دلایل
برای شما قائم بوده است بر وجوب وجود خود که العیان [illegible] است الی اعتقاد عقولکم من الاختلاط و افکارکم من الاختباط ای برادرهای

الثالث اینکه نظر کنید و انکار ننمایید اگر از دنیا رفته باشید دیگر بشبهه واهیه مغرور نشوید چه اگر شما را ابدا ضرری نباشد مذهب نجات نصیب است
و لغش بسیار و آل بد بر در صورت صحت اقوال مسلمانان و حال آنکه صحیح است شما باهوال عظیم گرفتار و مبتلاهای بزرگ دوچار
خواهید شد و اگر شما صادق باشید هیچ ضرری بایشان وارد نخواهد شد و عاقل آنست که طریق احتیاط را از دست ندهد و راههای
خطرناک و خوفناک را ترک نماید و هرچند که وقوع خوف و ضرر بطریق احتمال باشد سد طریق احتمال ضرر هم از واجبات است در
نزد عقلا و این حقیر حق اخوت را ادا ساختم و اوردم و در نصیحت و اتمام براهین تقصیر نکردم و حال خود دانید **مقاله**
پنجم و اما مقاله پنجم شبهات را ذکر میکند با جواب آنها پس گوییم بالله التوفیق یا اصحاب الماده چون دانستید که چندین وجوه
برای شما از دلائل ساطعه و براهین قاطعه بر وجوب وجود صانع عالم سبحانه و تعالی و اتصافش بصفات کمال و تنزهش از صفات نقص
و اینکه او سبحانه و تعالی سازنده العرش موجد مادیات و صانع جمیع کائنات از دلائل و براهین که موجب اطمینان قلوب و تمامیت عقول
شماست انشاء الله تعالی و مرجو اینکه شما را از اسفل ... و ارشاد رساند و لکن بعد از آنها جواب پاره شبهات در کتاب شما ما
دیده ام که اکثر آنها علاج نکنیم و از راه ایمان شما دور بمانیم براهین قاطعه نیست که عقیده باشد در راه ایمان شما و لیکن اگر کلام
مذکور ساختم را در مد نظر قرار دهید و بزرگی و عظمت خدای جهان را تصور نمایید و تسلیم کنید عجز خود را در راه معرفت و ادعای
تمام ساختن تصور عقول خود را از احاطه ذات او سبحانه و تعالی و بجمیع اعمال و افعال پس در تصور شبهات شما کلی از میان
میرود و اعتقاد شما بوجود خدای جهان و بحدوث و ایجاد او مر کائنات را امری خواهد بود در غایت سهولت و مسالک در غایت استواری و هیچ
ستمی و رجمی شما را نخواهد رساند و چون ذکر جمیع شبهات شما در این موضع و مقام موجب تطویل کلام است لهذا ذکر میکنیم
که وای از شبهات شما را و چون دعوی جواب دادم که اسحد جواب ضعف شان خواهد بود و اطمینان بر عقول شما شدید از
اینهاست و بالله استعین بالله **الشبهة الاولی** شما میگویید که امکان ندارد که عقول ما تصور کند بوجود شیء که جسم باشد
و نه ماده جسم و نه صورت جسم و نه ماده معقوله و نه صورت معقوله و از او اسمی نسبت نه در کم و نه در کیف و تعلق از وجود بر است و یکی
متصل باو نبود و فاعل باشد بدون آلات و ادوات و مقصود شما از این جمله است که مسلمانان میگویند **الشبهة الثانیة**
شما میگویید که عقول ما تصور نمیکند وجود شیء را از لاشیء و مقصود شما از این است که نمیتوانید تصور و تعقل کنید حصول ماده را
از عدم **الشبهة الثالثة** اینکه شما میگویید هرگاه نظام کائنات از روی قصد و حکمت بوده هر آینه علامات قصد و
حکمت باید در جمیع اشیاء ظاهر و هویدا میبود و حال آنکه ما در این عالم اشیائی می‌بینیم که هیچ جهة با حکمت و قصد مطابق و درست
نمی‌بود بلکه بخلاف حکمت و درست نمی‌آید مگر با ضرورت و قصد **جواب** لا بد هم در اینمورد از تقدیم دو امر قبل از جواب حلی
امر اول اینکه از جمیع ما تقدم دانستید که اهل اسلام استدلال میکنند بر وجود خدای جهان و صفاتش از این کائنات چرا که وجود
اینها خود بخود غیر ممکن است بعد از تمام دلیل بر حدوث و این کائنات بدرجه بسیار از نهایت عظمت و بزرگی و صنع غریب و اتقان و
استحکام رسیده بطوری که عقول بشر عاجز است از احاطه بجمیع اینها پس در تصور عظمت آنها دلالت میکند بر عظمت ذات و
صفات و سمو حکمت محیی و موجد و صانع اینها بطوری که عظمت او غیر محصور است و ابدا افکار باو احاطه نمیکند و سایر عقل انسان
همین استدلال کند بر مقدار عظمت موثر بمقدار عظمت آثار آگاه باشید و غفلت نکنید که شما و ما استدلال میکنیم بر عظمت
اسم سالم و سمو مقدار ... بعضا از رسان و چون شما نظر و تأمل کنید بمراتب خود در علم و کشف حقایق اشیاء خود را از دعای
تصور نخواهید دید و هرگاه شما تأمل کنید معلومات خود را از حقایق با آنچه در تحت حجاب جهل باقی مانده است هر آینه معلومات
در مقابل مجهولات قطره خواهد بود از بحر و ذره از ذرات السماء شما را انکار این امر را در روی ما نیست چرا که چون باز میکنیم کتابهای
شما را و در آنها نظر مینماییم از قبیل کتب طب و کیمیا و تشریح و نباتات و ... و حیوانات و ما بقی علوم که در آنها
بدرجه اعلی و غایت قصوی رسیده اند و کتابهای بزرگ بزرگ در اینها تألیف و تصنیف نموده اند و مسائل آنها را شرح و بسط داده اند

ومع هذا چون صحیح و با صفحه ای از آنها نظر میکنیم می بینیم شماها که میگوئید فلان امر حقیقت و مجهول بوده و هست و یا اینکه میگو[ئید]
علما آن شرح حقیقت فلان امر نرسیده اند و ملکه در او اختلاف دارند و رأی ایشان بر شیئ قطعی قرار نگرفته است در سایر امور فلانی و یا اینکه
میگوئید که شیئ فلانی و طبیعت او همیشه مجهول است و یا اینکه حقیقت و خاصیت فلان امر از ما مخفی است الی غیر ذلک از عبارات که دلالت
میکند بر کثرت مجهولات شما از حقایق این اکوان و همیشه مشغول سعی و اجتهاد در کشف حقایق کائنات و اگر حقایق همه اشیا را معلو[م]
کرده اید پس دیگر سعی و اجتهاد شما لازم نیست چرا که تحصیل حاصل است و اجتماع شما هم در مجامع علمیه لغو و باطل است و اکثری از شماها را
می بینیم که سالها در کشف حقیقت یک چیزی سعی و اجتهاد میکنند و حقیقت او را بیان میکنند و بعد از زمانی دیگر از رأی اول برمیگردند و
خطای خود اقرار و اعتراف مینمایند در کشف حقایق محسوسات و امورات مذکوره محسوس و معلوم میشود در میان شماها و در میان جمیع
علمای این زمان از غیر شما که اوقات خود را صرف مینمایند در استکشافات مسائل علمیه پس همه این امور دلالت میکند بر
جهل شما در محسوسات و شواهد مدعای ما غیر محصور است و لکن بیانات ما بر علاوه بر شواهد ماضیه اشاره داریم و چند شاهد
ذکر مینمائیم **شاهد اول** آنکه ماده که از تمام الکائنات مرئی و محسوس و ملموس شما است مع هذا هنوز حقیقت او را ندانسته اید
و اجماع ندارید بر سر آن تا حال و این امر ناشی از جهل بر ذات شما است **شاهد دوم** آنکه تا کنون حقیقت ادراک دماغ مرئیات
و مسموعات و مذوقات و ملموسات و مشمومات را کشف نکرده اید و واضح بیان ننموده اید و حکایت نحو میگوئید اینست که عصب
و لصوق اشیا آن را اهل دماغ میرسانند و دماغ آنها را ادراک میکند و اما آن حقیقت این ادراک بیان کافی تا کنون تمام نشده و نما
هم نخواهد شد **شاهد سیم** آنکه در حقیقت تمام سیارها هنوز نادان هستید که ظاهر نیست از ظواهر بعض الاجرام
و جهل شما از جملهٔ این ظواهر میباشد و اما آن حقیقت این ظواهر بیان شافی و کافی ظاهر نشده است **شاهد چهارم**
آنکه مسئلهٔ جرثومات و اینکه شما تصور فرموده اید که بر مقتضای سرایت و نفوذ آنها در طبقات جسم صور مرئیات در
شبکه ملونه مرتسم میشوند و اما احاطه و تعقل آنها ادراک میکنید صور اشیا را هنوز محقق نشده است و حصر یک احتمالی در این
مسئله ذکر کردیم تا مرجع اشکال نشود سایر شواهد مذکوره که مرآت عموم بیان شد و غیر آنها که مثل آنها است دلالت
صافی معلوم و محقق میکند ذکر جهل شما در مسائل علوم خودتان از محسوسات **امر دوم** آنکه چون تصور نمودید عظمت
و مرتبه حالیه را از طریق استدلال تا رسید نظر بنا بر آنچه نمودید جهل خودتان حقایق محسوسات را پس در جواب آن شبهه اولای شما گوئیم
که اولی و اسهل برای شما است که هرکه طالب و واقف شود بر ادراک حقیقت ازلیه تعالی و تقدس بر آن است که عاجز است از ادراک
جمیع اجزا ساعت مصنوعه برای اولاد و سزاوار نیست که تمرد نماید از ساعت که دلالت میکند بر اینکه او را صانعی میباشد که طالب
و واقف شود معرفت حقیقت صانع ساعت و صورت و شکل آن که آیا سازنده این ساعت سفید است و یا سیاه بلند است و یا کوتاه
فربه است و یا لاغر جوان است و یا پیرمرد است زن و عیال دارد است و یا بی عیال نادره سر از ساعت ساخته است و یا بی دریه
تا دست این آلات داده کرده و یا با مرج الی غیر ذلک چرا که هرکسی که طالب واقف شود معرفت کرده باشد
تا خواهد گفت که این مرد این امر از سخافت عقل تو است مگر نبود تو بنواز آنچه ساعت هم قدر دلالت دارد که او را صانعی میباشد
تا در صنع خود عالم و استحکام آن و امداد دلالت ساعت بر حقیقت و شکل و صورت ساعت سازنده دلالت طبیعت ساعت است
همچو دلالت این امر بلا رد و ساعت ساز هم اسم فعل او را بر تو خواهم است بلکه همسفید که اینکه او که این ساعت مصنوع
من است و از او سفید و اما ادراک حقیقت من از تو مخفی است و حال آنکه تو اسفید که اجزا این ساعت دائما من باشد
علی وجه الاتم با وجودیکه در حضور تو است محسوس و مشهود است و همیشه او در بغل داری با این حال میخواهی که حقیقت صانع را
بفهمی و حال آنکه از نظر تو غائب است پس این تکلیف را خود تو بر تو تکلیف شطط سلوک شایع غلط است و اگر گوید که ما طالب
حقیقت صانع جهان مجرد طرز آن کائنات نیستیم بلکه مسلم میکنیم که حقیقت این اشیا ما را حصر دلالت میکند و ماهیت او را



برای ما شرح نمیدهد ولکن میگوئیم که ما نمیتوانیم تصور و تعقل کنیم حقیقت خدا را بخواصی که شما ذکر میکنید لکن عقول ما حکم
بعین میکند براینکه امکان ندارد وجود شیئی که متصف شود باین خواص که جسم نباشد و ماده جسم نباشد و صورت جسم نباشد لکن
اجزاء ماتریه را که ما موجود برای میبینیم از جمیع اشیائیکه بر حقیقت آنها مطلع گردیده ایم که متصف است باوصاف مذکوره در جواب گوئیم
از عدم تمکن عقول شما از تصور حقیقت او سبحانه و تعالی عدم وجود وی در نفس الامر لازم نمی آید زیرا که تمکن ندارید از تصور بسیاری
از حقایق را علی ما هی علیه معهذا او در نفس الامر موجود است بجهة قیام دلیل بر وجود وی و این جزم از شما که نمیتوانید تصور نمائید
وجود شیئی را که متصف باشد بخواص مذکوره مثل این جزم و یقین قیاس تمثیلی است چنانکه ظاهر میشود از قول شما زیرا که ما موجودی را
نمیبینیم از جمیع اشیائیکه بر حقیقت آنها مطلع گردیده ایم که متصف باشد باوصاف و خواص مذکوره پس از این قیاس دعوی کرده اید
که هر موجودی لازم است فاقد این خواص باشد قیاسا علی ما شهدتم و این قیاس دلیل قاطع نیست بلکه بزرگان و دانشمندان شما اسم او را
دلیل خادع گذاشته اند و هو کذلک زیرا که در اکثر اوقات انسان را گول میزند و بغلطش میاندازد تا اینکه حکم میکند بر شیئی باحکام غائب
و حال اینکه آن احکام از برای او ثابت نیست بجهة فارقی که ما بین آن و غائب و مستدل بر وجود فارق مطلع و مستحضر نگردیده است پس
در این هنگام گوئیم که چه مانعی است از وجود خدائیکه جسم و ماده جسم الی اجزاء ماتریه نبوده باشد و عدم اقتدار شما از تصور حقیقتش افاده
استحاله وجود نمیکند و قیاس شما او را بر محسوسات خود در عالم مادی تا اینکه جزم نموده اید بر عدم امکان وجودش مغلوط و مع الفارق است

سؤال داعی چیست بر اعتقاد بوجود چنین خدائی **جواب** داعی دلالت آثار است بر وجود وی تعالی و تقدس **سؤال**
داعی بر تعیین چه چیز است که حکما باید جسم نباشد و ماده جسم نباشد و صورت جسم نباشد و صورت معقول در معقول نباشد و او را
معلوله گیرد و کیف نباشد تا آخر آنچه مذکور شد در تعیین **جواب** داعی بر این مطلب دلایل و براهینی است که قائم شده بر اینکه ما
و ما سبقها من المادیات و خواص آن تماما حادث باشند و امکان ندارد که ماده و مادیات قدیم باشند و او سبحانه و تعالی واجب است
که قدیم باشد و هر گاه ماده و یا مادی بود و یا اینکه دارای خواص ماده میشد هر اینه مثل اینها حادث بود و هو محال و شرح این مسائل
مفصل کتبیست که کلیه اجسام عالم از ماده و مادیات حادث میباشند **سؤال** ما دلیلی میخواهیم که موصل باشد بتصور
حقیقت خدا و اگر ندارید بیاورید **جواب** در ما تقدم گفتیم که وصول بحقیقت او و تصور ذات وی از جمله محالات است و گفتیم
که سائل محالات نباشد که شان بشر نیست و نصوص شریعت عادله ما را منع میکند از طلب چنین معرفتی زیرا که عقول
بشر در غایت حقارت است و او تعالی شانه در منتهی درجه از عظمت و رفعت است و حصر الادراک نمیرسد بحقیقت عظمت عالیه
و شریعت عادله ما را تعلیم میدهد که ما مکلف نیستیم بچنین معرفت بلکه مکلف باین هستیم که اذعان و اقرار و اعتراف نمائیم
باینکه خدا موجود و حی و قادر و مرید و علیم و حکیم الی آخر ما مر میباشد دیگر زیاده بر این مکلف نیستیم و اگر کسی از ما سؤال کند
که ما رب العالمین همان جواب حضرت موسی را خواهیم گفت که رب السموات و الارض الخ و نیز شریعت ما را نهی فرموده است از
بحث و خوض و گفتگو در حقیقت ذات و بجهة عجز ما از ادراک آن و نیز اینکه مبادا او را چنین تصور کنیم بر خلاف ما هو علیه
پس واقع شویم در جهل مذموم و در روایت در نهی از این مطلب این نحو منقول گردیده است که کلما میزتموه باوهامکم فهو
مخلوق مثلکم و مردود الیکم و نیز گفته اند کلما خطر ببالک فهو هالک والله بخلاف ذلک **و در جواب از شبهه ثانیه**
گوئیم همانکه خدای جهان در غایت عظمت و رفعت و کبریائی و بزرگیست همچنین اعمال و افعال او در غایت عظمت و رفعت
میباشد و این امر ظاهر و آشکار میگردد از تامل و تفکر در اکوان و آنچه که مشتمل بر آنست از عجایب و غرائبی که بعد دلیل از
آنها اشاره شد در نص و اینکه شما عاجز شده اید از ادراک کثیری از مصنوعات و اسرار و حقائق آنها شواهد این مطلب که هست
و در اینجا نیز گوئیم که شما در اکتشافات جدیده خود گوئید که حرکت زمین گرد نقطه کهربائیه و قوه کهربائیه مجهول میشود تا آن
و حرارت زمین گردشی در این موقع از شما سؤال میشود که آیا در وسع و طاقت شما هست که تصور کنید که چگونه مجهول میشود

بعضی از این مذکورات و غیر مذکورات را که بعضی دیگر و بعد تعبیر کنید از تصور خودتان بسیار تنگ در آن شرح داده باشید برای ما حقیقت این تحویلات را و کیفیت آن را که شما قادر باشید بر این شرح و بیان بلی هم بفهمند و خواهند گفت که تحویلات ناشی می‌شود از تغییر حرکت اجزاء مادّه و اوضاع آن و اما ایضاح این تغییر و کشف حقیقتش برای دهاة و بیان فرق میان تحویل اول و ثانی و میان تحویل ثانی و ثالث و هکذا الی ما بعد ذلک خرط القتاد و امثال این مثال بسیار است که عاجزید از تصور و ایضاح آن پس دانستید که عجز شما ثابت و محقق و آشکار باشد در تصور بسیاری از اعمال و افعال خدا و حقایق در مصنوعاتش پس چه غرابت و چه استبعاد دارد عدم تصور شما اگر چگونگی خدای قادر این عالم را احداث و ایجاد فرمود من لا شیء و اشیاء را از عدم نقل بوجود فرمود و حال آنکه عدم تصور شما حقیقتاً امر دلیل نمی‌شود بر عدم وجود شیء فی نفسه چنانکه در جواب اول شبهه سابقه عرض شد و اگر گفته شد که عقول ما امثال بسیار در حصول و وجود شیء از من لا شیء دیده زیرا که در جمیع مشاهدات و محسوسات خود ندیده‌ایم چیزی اگر حادث شود من لا شیء و موجود گردد از عدم و یکی از ما تا کنون نتوانسته است که احداث شیء نماید من لا شیء فلذلک حکم کردیم باستحاله این امر و گفتیم لابد است از برای حدوث هر چیزی از چیز دیگر در جواب گوییم که عدم مشاهده شما حدوث شیء را من لا شیء مستلزم این نمی‌شود که این امر در واقع محال باشد و عدم استطاعت و قدرت در عجز شما مستلزم عجز و عدم قدرت خدا نمی‌شود تا از عجز شما عجز خدا لازم می‌آید پس حکم از شما بامتناع این امر بمثل قیاس با شیء و صادر کرده‌اید است و گفتیم که قیاس در دلیل قطعی نیست بلکه دلیل کاذب خادع میباشد و در اکثر اوقات لسان از غلط و خطای آن اندازد پس شما قیاس کرده‌اید قدرت خدا را بر قدرت خود و علم خدا را بر علم خود و اعمال و افعال خدا را بر اعمال و افعال خود و اسم این را دلیل و برهان گذاشتید فما اجهلکم بحقیقة الدلائل والبراهین و این امر را خود بیان من و کاذب ظاهر و جلی البطلان است نسبت بما شیء مقدس و مفیض علیه فشتان ما بینکم و بین ذلک الاله الذی اوجد هذه الاکوان علی هذا الاتقان و شما الی الان از خود طنطنه که دارید و کمال علو که در حق خود دارید در صناعت کیمیا در نیست و تحلیل عناصر و ترکیب جسم جاوی که مشتمل باشد بر خواص جنات و صورت جاودیه و عجز شما از این امر و عمل و اعمال کثیره از اعمال الهیه محتاج بتطویل کلام و بحث دلیل و برهان نمی‌باشد و بعد از همه اینها احالت میکنید که خودتان را اساس میکنید خدا را با اینکه خدا را قیاس بخود نمائید و هکذا اعمال و افعال خود را با اعمال و افعال خدا قیاس میکنید و اعمال و افعال او را بخود چون ما نمیتوانیم چیزی را از عدم ایجاد نمائیم او هم باید نتواند دلیل شما نیست در این مورد مگر قیاس و استبعاد و علاوه بر این هرگاه شما تامل کنید در اعمال خودتان برای خود مصنع شده نظر کنید بتحلیلات معدنی فلانی مثلاً بعناصرش و یا ترکیب مرکب فلانی از دو عنصر و یا اکثر که از شما ظاهر و آشکار خواهد شد که اخری نکرده‌اند مگر اسباب ظاهره را در تحلیل و یا در ترکیب که مطلع شده‌اند بر اینکه فلان امر سبب فلان امر است مثلاً اشتعال مخلوط نمودن فلان چیز بفلان چیز و یا گرم کردن فلان و فرو بردن او را بفلان تا اینکه تحلیل و یا ترکیب حادث شود و اما پس حقیقت عناصر و کیفیت اتصال اینها از همدیگر و یا کیفیت حقیقت امتزاج اینها با اوضاع و اجزاء اینکه مطلوب از اینها موجود می‌شود در حقیقت واقع شما عاجز میباشید از تصور جمیع اینها و همچنین از شرح و بیان اینها بیان واضح تا چه رسد باینکه شما عامل این اعمال باشید و خلاصه نماشد و خداست او که اجزاء فرده هر عنصر را از اجزاء فرده عنصر دیگر بصورت تحلیل و مخلوط نماید اجزاء فرده هر عنصر را با اجزاء فرده عنصر دیگر با اوضاع لازمه در صورت ترکیب پس شما قادر بر تحلیل و ترکیب حقیقی هم نمی‌باشید و از اینجا معلوم شد عجز شما در صناعت و از مطالب سابقه عجز شما معلوم و مشخص گردید در ادراک و معرفت و بعد از همه اینها اگر دیگری نمی‌باشید و تطاول میکنید بر تنافی اعمال الهیه را با اعمال خود و قدرت او را بر قدرت خود و حکم میکنید باینکه چون شما عاجزید از احداث شیء من لا شیء او سبحانه و تعالی هم عاجز باید باشد از این امر اعوذ بالله من الغرور دیر از او واحاطت نماید که ایها المغرورون العاجزون در علم و عمل راه را بروید که مسلمانان رفتند زیرا که صراطی است مستقیم و منتهی است بقوم و خالی از جمیع تشابه و آن این است که دلیل قاطع قائم شده است بر وجود خدا بمشاهده آثار غریبه عظیمه داله بر عظمت او در ذات و صفات و عجز خودشان را بر معلوم و مشخص نمود اندازه تصور حقیقت

از جهة قصور مدارک ایشان بالنسبة بعظمت خالق سبحانه و تعالی و عجز انسان از تصوّر حقیقت باری تعالی مسلم نمی‌شود
است محقق بدلالت آثار می‌شود و هکذا مسائل ایمان بوجود باری از دلیل قطعی هم نیست و بعد از همه اینها دلیل قاطع و برهان جلی
قائم شده است بر اینکه اشیاء حادث و موجود شده است بعد از اینکه نبوده‌اند در اینصورت لابد است مر او را از محدث و موجد
و صانعی که از عدم احداث و ایجادش نماید ولکن عاجزند از کیفیّت تصوّر این احداث و مقرّ و معترف بعجز خود می‌باشند در مقابل قدرة
الله و اقرار دارند بانکه ما گفته حدوث را می‌فهمیم و عجز ایشان از ادراک و تصوّر این مطلب موجب استحاله آن نمی‌شود بسا و چنانکه
شما اکثر مطالب را ادراک نمیکنید و از عدم ادراک شما استحاله آنها لازم نمی‌آید شواهد ابهمه غائب شد و همچنین این عجز منافی
نمی‌باشد با ایمان حاصل از دلیل قطعی و از اینجا ظاهر شد سقوط قول بعضی از شما که در وقت ذکر اعتقاد اهل اسلام بوجود خدا
که جسم نیست و بصفات اجسام و اعتقاد ایشان باینکه عالم را از لاشیء احداث و ایجاد فرموده است که گوید این اعتقاد
با ایمان قوی لا دخل له فی سبیل العلم کامل این قائل گمان کرده که ایمان عبارتست از تصدیق بشیء بتسلیم ساذج و انقیاد کورکورانه
دلیل جازم و این بیچاره نفهمیده است که ایمان در شرع انور وقتی کامل میشود که از دلیل قاطع حاصل شده باشد و اینکه ایمان
کامل در این شریعت عبارتست از علم جازم حاصل از دلیل قاطع بجمیع ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مجیء محمد بآن هم
باید قطعی باشد باعتقاد نفس و خضوع آن برای این امر مجملا الایمان هو اعتقاد ثابت جازم و مطابق للواقع حاصل عن الدلیل
و برهان القاطع و همین بجوابست شان بوجود خدای جهان سبحانه و تعالی و ایجاد او این عالم را من لا شیء و لکن از ادراک
بعجز خود از ادراک حقیقت ذات او و کیفیت احداث و ایجاد این عالم را از عدم و عجز از تصوّر حقیقت شیء که دلیل قائم شده باشد
بر وجودش فی نفس الامر منافی اعتقاد جازم از راه دلیل و برهان بوجود باری نمی‌باشد بس محقق بوده است طول این
بعضی از شما و چه قدر جاهل بوده است در تعریف حقیقت جهل امر بدهد که الحمد لله و بعضی علم
امام الجواب عن شبهتکم الثالثة اکنون شروع میکنیم در **ذکر جواب شبهة ثالثه** و گوئیم که اهل اسلام بحمد
الله الملک العلّام بس از مشاهده اسرار الهی در مصنوعات بس حکم باهره را که فوق حد و احصاست و همیشه حکمی بعد حکمی
و یوما بعد یوم حکم و مصالح کثیره برای انسان ظاهر و هویدا میگردد لهذا در نزد انسان ثابت و محقق و روشن گردید که او سبحانه
و تعالی حکیم علی الاطلاق میباشد که عقول بحکمتهای او احاطه ندارد بس ما که چیزی را مشاهده نمائیم از کائنات و حکمت او
برای انسان مخفی و مستور باشد نمی‌گوئیم که وجود این عبث و لغو است و بدون حکمت و مصلحت خدا او را موجود فرموده است
بلکه میگوئیم که خالق سبحانه و تعالی حکیم است بدلیل اینکه دیدیم و ملاحظه نمودیم از حکمتهای کثیره او و اگر حکم و مصالح
ما مخفی و مستور بود بعد بمرور زمان ظاهر و آشکار گردید بس این شیء که حکمت او غیر ظاهر است بر ما نمیگوئیم که وجود این عبث
و لغو است بلکه نسبت جهل را بخود میدهیم بر اینکه نسبت لغو و عبث بخالق بدهیم و امید داریم که بمرور زمان حکم حضرت
عقول بشریه ظاهر و آشکار گردد و امر یکه موجب اطمینان قلب و سکون نفوس و قناعت عقول است در این باب اینکه خالق
تعالی در منتهی درجه عظمت و رفعت میباشد و عظمت صفات و اسرار و حکم او در خلق می‌شود و عقول بشریه هر قدر که ترقی
کند در تحصیل کمالات و کشف اسرار و رفع استار و ادراک حقائق باز در منتهای درجه حقارت نسبت بخالق و ادراکات
انها جاری شمرده نمیشود در مقابل عظمت و رفعت خالق و ما للتراب و رب الارباب تا ما حد ندارد که مانی که اوّلیان
نطفه کنده و اجوان حقیر نداررو و سلطان حرف دور کش که باید سکنیها برکشیم و در مثال حالی کنیم مثل جری که
با دوران زمان رشد میکند و درینا نا بها حالی میکنند و هکذا که در مقابل علم الهی اظهار علم و قدرت و اظهار قدرت و حکمت
و اظهار حکمت نمائیم ما فهم هذا الامر وما اجهلنا بمعرفة موساد اولی و انوسا انها المادیون که از
بر وتدکه اهل اسلام رسید و جاده مستقیم را سلوک نمائید که اهل اسلام سلوک داشته تحری طریقه عادله و صراط

مستقیم و منهج قویم پس ادعای وافر او نماید عقول شما بجهه اینکه ظاهر و آشکار گردیده است برای شما از حکمتهای کائنات
که بیرون از حدّ احصا و شماره است و علی الدوام برای ما ظاهر میشود و حال اینکه سالها بود که مخفی بود پس اینکه او صانع این
عالم بی حکمت نباشد و اینکه هیچ شیئی از اشیاء این عالم بر خلاف حکمت نیست و این امر او سلسله قرار دهید پس اینکه
لابد است برای این عالم از صانع حکیم و مدبّر علیم و هیچ شیئی از اشیاء این عالم بی صورت عبث و بدون قصد و ارادت حاصل و موجود
نشده است و اگر شیئی از اشیاء این عالم را ببینید از حیوانات صغیره در سیر کرمه الی اعظم الاجسام از خاکیات و آبیات
علویات و سفلیات و بسائط و مرکبات که آثار حکمت و قصد و ارادت در او ظاهر باشد برای شما بس عوض و بدل آنکه از شیء
دلیل قرار دهید پس اینکه حکمت و قصد و ارادت ملحوظ و منظور گردیده است در حصول و ایجاد کائنات از نباتات و حیوانات
و غیرها آنکه از او سلسله قرار دهید پس انکار خالق و موحّد تعالی و تقدّس نکوشید برای این شیء حکمتها پیدا شد مخفی که برما
مخفی و مستور است قیاساً علی جمیع ما ظهر لکم من الحکم التی لا تحصی چیزیکه موجب سکون نفس و اطمینان قلب و قناعت عقل است
در این باب برای شما اینست که تصوّر کنید عظمت و وسعت خالق را اولا و عظمت اعمال و افعال او را در ایجاد این کائنات و منظور
ندارید همه حکمتی را که بر آن مطّلع و مستحضر گردیده اید و آنها را که بنا بر اطلاعات شما افزوده میشود و بعد ذلک تصوّر کنید تصوّر
عقول بشریه را نسبت بصانع تعالی و اعمال و افعال و حکمتهای او تعالی شأنه البته در غایت ضعف و قصور در حدّ جزاف
و تفاوت و بلادت میباشد و خبری شمرده میشود و بعد از فراغت از جواب شبهات ثلاثه و تمیز شما میخواهم که مثلی برای شما ذکر
نمایم که از این مثل خطاهای شما درست واضح و مشخص میگردد وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ مثال
برای اظهار خطاهای شما در این باب اینست که اگر فرض کنید در حیوانات خورده در سیر که در یک قطره صغیره از آب کرد است و
ملیونها از انسان موجود شده اند ما مثل ایشان از ذرات و حجوری که دارد بعد از احتیاج در ادراک حقیقت انسان و تحقیق کند
حقیقت انسان را و سر نماید فاصل اعضاء و ظاهر ابدان از کیفیت سمع و ابصار و شمّ و ذوق و لمس او را و کیفیت تعدّد و اعمال
اعضای تعدّد او و قوه دمویّه و ادراک انسان و اعمال طباع او و از تصورات و افکار پس و اینکه ابدا اعمال انسانیه و مصنوعات عادیه
از آلات آهنیه و مدموجات و منظومات و از دو ها و اسبابی و مطبوعات و آلات کلامیه و قوه بصریه و بلوریه و قوه طرقیه و فلان
و فلان را و اینکه بنا بر اینکه خطور انسان اسبابها را اختراع کرده است و از جمله اسبابها را ایجاد و انشا نموده است و خطورات و ساوسها
از بطون و اعمال زمین بیرون میآورد و چطور این آلات و ادوات غریبه را میسازد و اینکه بنا بر حکمتهای او در هر جزوی از این
آلات مصنوعه و اینکه برای چه اینها را اختراع نموده و ساخته است و هکذا امثال چون این حیوان نظر نماید نمود بلغراف که راست مصنوع
و اگرچه نسبت هندی براو و اسود اسعده اند و اینکه بالای او رسم کشیده شد است ابا میتواند حکمت این عمل را تصور کند و بداند که
برای چه اسطور کرده اند و ماورا این از مکنات تلغرافیه هم مناسب و حال اینکه این حیوان مشاهده نکرده است مگر یک عمودی را است
و سیمی بالای او کشیده شده و هرگاه فرض شود اطلاع او بر اعمال و افعال عظیمه انسانیه و آنها اسفال نماید بر وجود و عظمت
و مخفی و مستور نماند بر او بسیاری از اعمال و افعال انسانی و کیفیت آنها و فرض شود اطلاع و استحضار او بر حکمتهای که در مصنوعات عادیه
و استکمال نماید از حکمتهای ظاهره بر او بر اینکه انسان حکیم و تام الحکمه است پس آیا از او حق و احتیاج و الزم لازمات نیست برای
او که بگوید این فقدان و قلیلی از ادراک و شعور یکه من دارم که لا شیء است در واقع بالنسبه بعظمت انسان و عظمت افعال و اعمال او
و وسعت حکمت این که از من نماند بی خبر و قصور خود از معرفت حقیقت ذات عظیمه انسان و بگوید که بر من واجب لازم است که اذعان
و اقرار نمایم بوجود انسان و قدرت و حکمت بی نهایت او که دیدم از اعمال و افعال و آثار و حکمتهای او و اقرار و اعتراف نمایم بعجز خود
از ادراک کثیری از کیفیات اعمال او و منکر آنها نشوم چرا که فکر من قاصر است و مسهای من در حدّ عجز و ورما سکه دیدم خیری از مصنوعات
او را که حکمت آن برمن ظاهر و آشکار نگردید نه بر من است که اقرار بعجز خود نمایم از ادراک حکمت چرا که حکمتهای او در اکثر اعمالش

دیدیم که اینها در کمال صافی دلالت میکنند که او حکیم است و بگوئیم که حکمت این چیز بر وهم قاصر من مخفی و مستور است نه اینکه بگوئیم
این شیء لغو و بی حکمت وضع و ساخته شده است مثلاً چون عمودی را بلند افراشته اند و سیمها را تا آنجا کشیده ملاحظه نمود بگوید که
این انسان عجب بی شعور است که این عمودها را این بناها و راهها و دیوارها و کوهها و جنگلها و دره‌ها و شهرها را بی بهره و بی فایده بعد بر سرپا کرده
برای یک دو روز بی حکمت و فایده وضع نموده و کذا بسیار است بلکه باید بگوید البته مناسب برای بعضی از حکمت و مصلحت و هر چیزیکه
بر من مخفی و مستور است چرا که من ابعد از ادراک و شعور بوده‌ام که جمیع اعمال و افعال و احوال انسان را تصور کنم بلکه بر من واضح و لازم است
که امر او بوجود و حکمت تمام برای این حکمتها شکر دارا و بر من ظاهر شد و تا تمام ظاهر میشود و من بعلم بر من واضح است که سعی
و اجتهاد تمام در وسع و طاقت خود در استکشاف حکمتهای حقه برای ادراک عظمت و جلال و کبریائی او در نظر من که بر هم
موما عظمت او در نظر من زیاد میشود و تجسس در دل من جاگیر و برقرار باشد پس ای ایها المادیون نسبهٔ این مثل بما است چه سلوک
و ادراکات ما بالنسبه بعظمت و رفعت و جلال و کبریائی خالق و عظمت اعمال و وسعت علم و حکمتش نسبت کرم با ادراک
حیوانات خورده ذره بین است بالنسبه بعظمت انسان و قدرت و علم و حکمتش در اعمال البته غلط کنیم ما اگر ترتیب و رود الا ربات جدا نا در من
مؤاخذه نمی‌نمائیم این نسبت و تمثیل چه قدر فرق و تفاوت است میان جلال و جبروت خدائی بالنسبه با انسان و میان عظمت انسانی
و اعمال خورده ذره بینیان پس پیش ما بعد از شنیدن این مثال خود را از ترک مذاهب و خواهش و معارف و علوم خودتان را
حصر نشمارید و در اعالم من شبهه برای شما نیم مگر طالع بیزار و مند عن ملت اسلامیه که خود شما را جاهل بر این میدانند در مقابل
بزرگی خدا و خود شما را عالم میدانند در مقابل علم الهی و حکیم میشمارید خود را در مقابل حکمتهای او تا اینکه بعضی از انسان بدرجه
از علو رسیدند در باب خود تا اینکه گفتند قال الله و انا اقول و بعضی دیگر خود را حکیم و متکلم میدانند برای خدا حدود و شروط
قرار میدهند که بر خدا لازم و واجب است که فلان کار را بکند و فلان کار را نکند و بعضی دیگر خود را شریک خدا میدانند و یقولون
ان یقولون لله ان بر ضد حکم خدا را تابع رأی خود میدانند هر رأی انسان قرار گرفت و حکم خدا خواهد بود و بعضی دیگر خالق
و مخلوق را متحد میدانند و میگویند که خدا و خلق یکی میباشند و بعضی دیگر خدا را محدود و محصور میدانند و میگویند که خدا در خلق
یا مخلوق که مخصوص حلول کرده است و تمامی اینها و غیر اینها که مثل اینها است از استعظام نفس و خودبینی حاصل شده است و حسنی و
کسی بیچاره که خدا با او متحد شود و یا در او حلول نماید و یا حکم خود را تابع حکم او قرار دهد و یا اینکه برای خدا حدود و شروط قرار
دهد که اگر از اینها تجاوز کند مقصر شود و یا اینکه عقلاء او را مدح کنند و یا اینکه در مقابل خدا و رسول گوید قال الله و انا اقول
و یا اینکه در مقابل حکم رسولش بگوید من سهم هم و از سهم انسان زیاد بر قرار میدهم او که کسی است که سواره دو سهم و پیاده یک سهم
بر دو غلط و خطاست بیچاره خود را اگر وجه مبانی و حال اگر بنویسی در مقابل عظمت خدا مگر از حیوان خورده ذره بینی که کرور آن
از ایشان در میان یک قطره آب معیشت میکنند و عقل و حکمت و قدرت و علمش در مقابل علم و قدرت و حکمت الهیه نیست مگر
بمقدار علم و قدرت و حکمت حیوانات خورده ذره بین در مقابل انسان پس بعد بر میگردیم بشما ای اصحاب المادة که اگر ان شاء الله مسلمان
شدید از این قبیل مسلمان نشوید که خود شما را اصحاب مال و جلال بدانید در مقابل جلال الهی و بزرگ مشمارید در مقابل بزرگی
خدا و کلام ما در الهیات با شما ختم شد و ان شاء الله بهمین مقدارها کافیست و باقی گفتگوئیکه با شما داریم اینستکه با بعضی از
شبهات شما را ذکر کنیم و رد نمائیم که متعلق بمقالهٔ خودتان میباشد و بعضی از ایرادات و شبهاتیکه بر دین اسلام دارید آنها را هم باید
ذکر نموده و جواب بدهیم و اگر بخواهیم بطور کشف میان علوم شما و مسائل و اگر بر ما دست خالی بر گردیم و حرجی برای ما و شما نخواهد
بود و در اینموقع چند مسئله باید ذکر شود که از مسائل مهمه مناسب است

مقالهٔ هفتم

و در این مقاله چند مسئله ذکر و بیان میشود از مسائل مهمه

مسئلهٔ اول طریق حدوث موجودات عالم از آسمانها و ثوابت و ارضیات و گفته شود آنها
بعضی از اجزاء آسمانها بودم نکون شد و بعد از آب و از آب کواکب منفصل گردید و از جمله آنها است زمین و بعد در زمین عناصر

مکوّن شد بعد مقادیر آنچه مکوّن اول البتّه نور بلاجسم بود و شروع بترقّی و توالد نمودند تا رسیدند بدرجهٔ نباتات و حیوانات و این
دو جنس بنوامیس و قوانین نباتات و حیوانات و بتنازع بقاء و انتخاب طبیعی ترقّی کردند و متنوّع گردیدند و انواعی از انواع دیگر
منشعب شدند تا بشکل رسیدند بدین جهت که الآن هستند و همه اینها نتیجه حرکت اجزاء مادّه اضطراری است و جریان بر نوامیس
و آیین مسائل اینها **مسئلهٔ دوّم** آنکه انسان نیست مگر حیوانی از جملهٔ حیوانات که بطریق نشو جانب شد در جنس و انتخاب
طبیعی ترقّی کرده تا بدین جا رسید که الآن مشهود است و بعضی از میمون‌ها حاصله میان انسان و میمون دور نیست که این و آن از
اصل واحد منشعب شده باشند و انسان ترقّی کرده تا اینکه از میمون غالب آمد **مسئلهٔ سوّم** آنکه حیات و عقل انسانی نیست
الّا ظاهری از ظواهر فاعل اجزاء مادّه متحرّکه و عناصر منتشره و هر چند که اصل مادّه خالی از ادراک و حیات است و اینکه عقل
انسانی مخالفت ندارد با عقول سایر حیوانات الّا بالکمّ و لا مخالفها فی الذّات والحقیقه **مسئلهٔ چهارم** آنکه بارهٔ نصوص
نصوص شرایع سابقه باعث مشتبه دلیل بر حقیقت اینها نیست در علوم شما بلکه ثبوت بعضی از اینها مخالف بعضی قواعد علوم شما و
بعضی از اینها را نفی میکند قواعد علوم شما مثل اثبات حساب بعد از موت و اثبات وجود سماوات و اثبات جسم دیگر سوی سماوات که مسمّی
بکرسی است و اثبات جسم دیگر بالای کرسی که موسوم است و مسمّی بعرش است و اثبات وجود ملائکه در سماوات که از برای هر کدام از اینها
شغلی معیّن کرده و سرعت حرکت برای اینها اثبات نموده و در علوم شما از برای سماء اثبات کرده است که باران نیست مگر از بخار اسکه از
زمین متصاعد میشود و چون طبقهٔ بارده از هوا رسید منجمد بر رطوبت و میگردد و در حقّ باران در قرآن مجید و در نصوص اهل اسلام
وارد شده است وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا و این نص در ظاهر دلالت دارد بر اینکه باران از آسمان نازل میشود و حال آنکه این غلط
و ثابت شده است که روشنی عالم مع هذا در قرآن سماوات ذکر کرده است که الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و در آیهٔ دیگر وَالْأَرْضَ
بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا و غیر ذلک از آیات و نصوص که ظاهر آن دلالت میکند بر اینکه زمین پهن و غیر کروی است و این منافی قواعد علوم
معلوم و متحقّق کرده است که اثبات در زمین غیر منفک بر حال آنکه در جمیع کتب در قرآن وارد شده است حَتَّى إِذَا بَلَغَ
مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ یعنی چون رسید اسکندر تا جای غروب آفتاب یعنی بلاد غربیه یافت آفتاب را
که غروب میکند در چشمهٔ گرم الی غیر ذلک از ایرادات و اشکالات و شبهات شما که نقل و تفصیل اینها ان شاء الله تعالی بیان
خواهد شد لیکن کلام با ساده دو ... محتاج بدو مقدّمه است **المقدّمة الاولی** اینکه مکشوف باد دعوی مسلّم
در شریعت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم وارد کرده و محلّ اعتقادات است در اعتقادات و اعمال و احکام منقسم بر دو قسم است
متواتر مشهور و اقسام متواتر آنکه ورود او در این شریعت قطعی باشد ثابت باشد اینکه موجب علم رضامند جزم مشهور است
که ورود او قریب بقطعی باشد نهایت اینکه موجب اطمینان قلب شود و این دو طریق درون النص نیست و هر یکی از متواتر و مشهور یا دلالت
آن بمعنی بطور نیست که احتمال دلالت بر غیر او باشد و قابل تأویل بهیچ وجه من الوجوه نباشد و از این قبیل اخبار در شریعت عادله
نایاب نمیشود که معنای آن نصّ صریح است باشد با دلیل عقلی قطعی با این قسم را مسمّی میسازیم بنصّ المعنی جمیع لفظا و معنا متواتر است
و دلالت لفظ بر معنای مقصود غیر محتمل الخلاف است و یا اینکه هر یکی از متواتر و مشهور دلالت میکند بر معنی ظاهر و متبادر از لفظ
ولکن احتمال دلالت بر غیر معنی ظاهر بر آن هم دارد و این کار بعد از این قسم اخبار در شریعت عادله نایاب نمیشود که معنای ظاهر اینها
منافات دارد با دلیل قطعی عقلی و این قسم را مسمّی میسازیم بظاهر المعنی و حکم نصّ منصوص المعنی در شرع اسلام هر گاه متواتر باشد
نفی لفظ آن را احتیاج تصدیق بورود آن و بمعنی منصوص و انکار ورود آن یا انکار معنای آن موجب کفر و خروج از دین اسلام است و
تأویل هم جایز نیست اگر قابل تأویل نباشد و معنی آن منافات با دلیل عقلی قطعی ندارد تا اینکه محتاج بتأویل باشد اگر چه
مشهور باشد واجب است که تصدیق بشود بورود و معنای آن و انکار ورود او یا تکذیب معنای آن ضلالت و فسق شمرده میشود و تأویل
آن بمعنی دیگر هم جایز نیست اگر معنی مشهور با دلیل عقلی قطعی هم منافات ندارد اگر لفظ آن متواتر باشد و معنی ظاهر و متبادر غیر

ضدین و وجود شیء لا بحقیقة معنای متبادر و ظاهر و انکار ورد آن و تأویلکه بی معنا نیش بدون تأویل کفر است و تأویل در هیچ جا جایز
نیست مگر اینکه دلیل عقلی قطعی منافات داشته باشد با معنی ظاهر و متبادر آن پس در این صورت تأویل میشود بغیر معنی متبادر
بسبیل احتمال بطوریکه صحیح باشد جمع و توفیق فیما بین آن معنی و دلیل قطعی عقلی و اگر مشهور باشد حکم آن حکم متواتر ظاهر المعنی
الا اینکه انکار ورد او و تکذیب معانیش موجب کفر نمیشود بلکه موجب ضلالت و فسق است خلاصهٔ کلام در این مقام اینکه نص متفق
المعنی از متواتر و مشهور و در ادلهٔ عقلیه چیزی نباشد که منافی معنای آن باشد و تأویل آنهم جایز نیست و نص ظاهر المعنی از
متواتر و مشهور تأویل آن هم جایز نیست مگر اینکه دلیل عقلی بر خلاف معنی ظاهر متبادر آن قائم شده باشد پس در این صورت تأویل
آن جایز است و صرف آن از معنای ظاهری حسن است چرا که جمود بر اعتقاد بر معنی متبادر و رد بعض دلالت عقلیهٔ قاطعه مقتضی هدم
اصل است و آن عقل است چه رسالت متکلم بنصوص شرعیه بدلالت عقلیه ثابت شده است پس دلیل عقلی اصل شد و هدم اصل
موجب هدم فرع است لا محاله پس بنص دلائل عقلیه و رجوع بتأویل نقلیه در صورت اختلاف خلاف محض و غیر جلاف است و
این حکم کلی است در جمیع نصوص ظاهر المعنی که منافات داشته باشند با دلیل عقلی قطعی که باید معنی ظاهر را ترک کرده و رجوع کرد
بتأویل و تطبیق با قواعد عقلیه و این قاعدهٔ کلیه است در نزد اهل اسلام و باتفاق حجر الاسلام در کتب کلامیه و تفاسیر و احادیث
تصریح باین قاعده شده است مثلاً در قرآن کریم وارد شده است در قصهٔ ذو القرنین قوله تعالی حتی اذا بلغ مغرب الشمس
وجدها تغرب فی عین حمئة پس معنای ظاهر از این نص متواتر اللفظ این است که ذو القرنین دید آفتاب را که غروب میکند
در چشمه از چشمهای پر گل سیاه دلیل عقلی قاطعی هم نبود بر خلاف معنی ظاهر آن ثابت نبود در شریعت که اعتقاد نمائیم
در معنی متبادر و تأویل آن جایز نیست و چنین است که خبر الصادق دال بمعناه الظاهر علی ان الشمس تغرب فی عین من عیون الارض
یجب الاعتقاد بذلک و لکن چون دلیل قطعی عقلی قائم شده است باینکه آفتاب چند مقابل زمین است و دخول و ولوج جسم کبیر
در صغیر با عظمه این دو مرتبه از وجود او جمله محالات است و ابعاد دلائل قاطع عقلی قائم شده است بر اینکه آفتاب دور زمین غروب
میکند پس تأویل این نص واجب است مثلاً والله اعلم مراده احتمال دارد که معنی چنین باشد که چون ذو القرنین رسید بمکانی
از بلاد مغرب تمام آفتاب را احساس و یقین نمائی که غروب میکند در چشمه از گرم و سیاه رنگ چرا که ناظر زمین در سواحل بلاد
غربیه خیال میکند که آفتاب در دریای غربی محیط غروب میکند و این دریا گرم و سیاه و تاریک است و این اشاره دارد باینکه دریای
سیاه مرجان غربی از زمین احاطه دارد هو الذی یسمی کولمبیا ایر لهامت ساحل افریقای غربی و با ساحل امریکای غربی و مراد
این نیست که آفتاب غروب میکند در چشمه از چشمهای زمین بنص الامر و کلام الهی بعد از دقت نظر دال بر این معنی است چرا که
خدا نفرموده که وجدها تغرب و نفرموده که تغرب بلی اگر که تغرب فرموده بود مدعی مطلب مشکل بود در تفسیر صافی
در شرح این مقام گوید بلغ ساحل المحیط فرآها کذلک اذ لم یکن فی مطمح بصره غیر الماء و در تفسیر و جلالین و تفسیر کواشی
و شیخ مرعی حنبلی و غیر ذلک از تفاسیر همین تأویل ذکر شده است و اما اینکه بعضی ضعفاء از اهل جهل گفته که
شمس حقیقة غروب میکند در چشمه از چشمهای مغرب زمین این کلام مبنی بر خلاف حس واقع و کلام الهی بری از این جهت است
و احتمال دارد که سیاحت نموده معانی غلط را در کتب بعضی احبار یهود دیده باشند لهذا این را در این تفسیر قرار داده باشند
این خلاف عدل و انصاف است و دین بری از امثال این چیزهاست الحاصل در سفرها و مرات عدیده بکرات از ما سکو بلکه من در طرابلس
بودم که دیدم آفتاب را غروب میکند در دریا و یا در فلان مکان و تا اینکه دیدم که غروب میکند در پس کوه و طلوع میبینم از پس
کوه و یا اینکه در فلان وادی دیدم آفتاب را حالت طلوع و در حالت غروب میکند و خیال اینکه اعتقاد من حسن است بلکه صورت
رویت خود را حکایت میکند خلاصهٔ کلام اگر چه هنوز در مقدمات هستیم و لکن جواب شبهه برای شماها داده شد و نفس که
جمیع شبهات شما بر دین اسلام از همین قبیل است چنانکه عنقریب انشاء الله خواهی دید و دانست و اما اگر دلیل عقلی قطعی بر

قطعی قائم شود بر خلاف معنای متبادر پس تأویل جایز نیست بلکه واجب است که بنا بر اعتقاد معنی ظاهر و اجمال معلوماً
که دلیل عقلی قطعی آنست که دلالتش بر مدلول خود دلالت یقینیه باشد غیر محتمل النقیض و اما دلیل عقلی ظنی آنست که دلالت
کند بر مدلول خود بدلالت راجحه و محتمل النقیض باشد ولو احتمالاً ضعیفاً پس بجهة این احتمال از درجه یقین بیافتد و محل اعتماد
نشود در معتقدات اسلامیه پس این مقدار سهم بکند با معنی ظاهر متبادر از نصوص متواتره و یا مشهوره شرعیه در چنین هنگام
تأویل ظاهر اخبار الشرع جایز نیست و در شریعت مقدسه آثار و نصوص یافت میشود که بتواتر و شهرت نرسیده اند بعضاً و اما تأویل در
نیست و اینها را اسمی میباشیم اخبار آحاد و این قسم از اخبار افاده یقین نمیکنند و معتبر المعنی و ظاهر المعنی حکمش
در شرع اسلام آنست که اعتماد میشود بر آنها در اعمال شرعیه چه ظن در حجیت کافی است و استعمال الاوراق محل اعتماد نیست در
معتقدات اسلامیه زیرا که همه آنها تامة القطعی است و بعضی منکر ورود و یا معنی آنها کافر شمرده نمیشود کما هو مصرح فی
کتب الاصول و لکن اخبار آحاد که سلسله آنها عدول و ثقات باشند معتمد فیها است در فروع پس انکار آن جایز نیست چه اکثر معا
مدار و مدارک معتبر عقلیه بل اکثر اخبار آحاد معروف هر این معنی قطعی باشد محل اعتماد است در معتقدات مثل متواتر
و مشهور و این مقام محتاج زیاده تحقیق است که در اول حالات کتاب خود بتفصیل خواهد آمد ان شاء الله از همین جهة **المقدمة**
الثانیة آنکه مقصود صاحب شریعت اسلام و بلکه جمیع شرایع حقه سوق انسان الی معرفة الخالق که اعتقاد بنماید بوجود
و هستیش و اتصافش بصفات کمالیه و بری بودنش از موجبات نقصان و دعوت بکنند بعبادت و ادای شکر و قیام باحکامش
که اساس امر دنیا بر نظام معاش و حسن معاد و اشاعه تعریف مناهج علوم کوشش از کیفیت خلقت عالم و ترتیب عناصر و تمدد
سماوات و یا ارضیات و امثال ذلک نیست و نبوده است پس امثال این امور از مقاصد شرایع نیست بلکه اینها مباحث
و معارف هستند که عقل معقول خود با نهایت رسید برای اسماعات در امور دو تراز آنها و ما هست که اسباب اسماع
در دنیا هم نمیشوند بلکه حظ مردم از اینها مجرد اطلاع است و شرایع اولا و بالذات التفات باینها ندارند و اعتنا بتفاصیل
اینها نمیکنند بلی بنا هست که بسبب محلی از آنها ذکر کنند هر جا که مدخلیت داشته باشد در مقصودش پس ذکر میکنند مثلا
خلقت سماوات و ارضین و ابراز آنها را از عدم و اختلاف انواع مخلوقات در موجودات و کیفیت تدبیر اکوان و اعطاء نظام
جمادات و نباتات و حیوان و انسان بر سبیل اجمال و اختصار تا اینکه اینها دلائل عقلیه باشند برای مردم بر وجود صانع عالم و بر
اتصافش بعلم و قدرت و حکمت الی غیر ذلک و مناسب نیست اظهار این مباحث را بتفصیل بعد از عدم اللزوم که راجع بمقصودشان
باشد و چون این دو مقدمه ممهد شد پس بدان که آنچه وارد شده است در شریعت اسلامیه از نصوص متواتره و یا مشهوره که محل
اعتماد است در اعتقادات در خصوص خلقت اکوان و تنوع انواع و تطور اطوار نصوص مجمله میباشند که تفاصیل خلقت
و کیفیات آن در آنها بیان نشده است بیان واضح چرا که مقصود شرایع اینها نبوده و نیست و لکن در قرآن مجید وارد گردیده که خلق
الله تعالی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ و اینکه تعالی ثُمَّ اسْتَوٰى اِلَى السَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَسَوّٰهُنَّ
سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ ای قصد لها و هی بخار و ماء کما فی التفاسیر و اهل اسلام اختلاف دارند در تفسیر ایام ستة پس اخبار و اقوال اکثر
علماء از شیعه و سنی آنست که مقصود از این ایام مثل و نظیر ایام ما است بحسب تقدیر زیرا که شمس و فلک نبوده است و بعضی
گفته مقصود از این ایام ایام آخرت بود در اصطلاح شرع وارد گردیده است که هر روزی از روزهای آخرت هزار سال است
روزهای دنیا چنانکه در روایت در مجمع البیان از ابن عباس منقول گردیده و بعضی گفتند که اطلاق شده بر پنجاه
هزار سال و حال آنکه اتفاق دارند بر اینکه خداوند عالم قادر است بر خلقت سموات و ارضین و ما بینهما در اقل و کمتر از لحظه
آن واحده کما قال ثم اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و به الاحتجاج عن امیر المؤمنین ع و لو شاء ان یخلقها فی
اقل من لمح البصر لخلق و لکن جعل الاناة و المداراة مثالا لامنائه و ایجابا للحجة علی خلقه و فی العیون عن الرضا ع و کان قادرا

علی ان یخلقها و طرفة عین لکنه عزّ وجلّ خلقها فی ستة ایام لیظهر علی الملائکة ما یخلقه منها شیئاً بعد شیء و یستدلّ بحدوث ما یحدث علی الله تعالی مرة بعد مرة پس حکم کثیره در امتداد مدت خلقت ملحوظ است هو العالم بها و بعضی از ان حکمتها هم نمود که اشاره شد که تعلیم عباد است که طریق التأنی خیر من طریق العجلة و لو علم العالم من نفسه العصمة من الخطاء فی العجلة و ایضا در قران مجید وارد گردیده است که إِنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا یعنی آسمانها و زمینها بودند بسته و بهم نهاده بدون فرجه و گشادگی در میان آنها پس باز گشادیم آنها را از یکدیگر با دخال هوا و باد در میان آنها یا از هم جدا کردیم ایشانرا و رفع السماء حیث هی و اقر الارض کما هی این نحو تفسیر را عکرمه روایت کرده است از ابن عباس و مثل این مروی است از عطا و ضحاک و حسن و این قول منسوب است بسعد بن جبیر و قتاده نیز مناسب کتاب احد الحمل علی الحلالین و التراضی و جعله الراضی اولی و حوه التأویل کما فی سورة الانبیاء و در ملخص منهج این قول منسوب کرده است بکعب الاحبار و اعتقاد یهود نیز چنین است چنانکه در ظاهر تورات و مشاییخ ایشان مسطور است و مختار فاضل ثانی در رد این نوسف و لمعات علماء یهود نیز همین است و لکن در کافی از الباقر سئل عن هذه الآیة فقال فلعلّك تزعم انهما کانتا رتقاً ملتزقتان ملتصقتان ففتقت احدهما عن الاخرى فقال نعم فقال استغفر ربك فان قول الله عزّ وجلّ کانتا رتقاً یقول کانت السماء رتقاً لا تنزل المطر و کانت الارض رتقاً لا تنبت الحب فلما خلق الله الخلق و بث فیها من کل دابة فتق السماء بالمطر و الارض بنبات الحب فقال السائل اشهد انك من ولد الانبیاء و ان علمك علمهم و فی الاحتجاج عمن نقرب منه عن الکاظم ان سئل عنها فقال ان الله تبارك و تعالی اهبط آدم الی الارض و کانت السماء رتقاً لا تمطر شیئا و کانت الارض رتقاً لا تنبت شیئا فلما ان تاب الله عزّ وجلّ علی آدم امر السماء فتقطرت بالغمام ثم امرها فارخت عزالیها ثم امر الارض فانبتت الاشجار و اثمرت الاثمار الحدیث و بعضی از مفسرین بر همین قول رفته اند و مؤید این قول قرار داده اند قول حق تعالی را است بر همین وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ و لکن دلالت این بر مقصود قدری دور می نماید و تطبیق اخبار مذکوره بر این باب علم ثانی قدری مشکل است مقصود ما از ذکر همه این روایات در فهم هر آیتی نیست بلکه اسماء الله و بعضی از اهل اسلام گفته اند که خلقت زمین قبل از آسمان بوده است و لکن زمین غیر مدحوه بوده یعنی غیر مبسوط و غیر قابل برای سکنی ثم استوی الله تعالی ای قصد الی السماء و هی دخان ای کان جسم قبل ذلك فسواهن سبع سموات ثم دحی الارض ای بسطها و جعلها صالح للسکنی و از جمله معلوم است که قائل این قول تاویل می نماید نصوص را که ظاهر بر خلاف این قول است و بعضی چنین می پندارند از نصوص بر همین که خلقت سموات قبل از خلقت ارض است و تاویل می نماید قولی را که ظاهر بر خلاف این قول است و هر یکی از صاحبان اقوال اعتماد می نمایند بوجهی که موافقت دارد باصول شریعت غراء محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم و مخبر در نصوص قطعیه وارد شده است که خداوند عالم خلقت عظیم کواکب و ستارهها را فرموده و آنها را زینت سماء دنیا قرار داده و مقصود از سماء دنیا سماء نزدیکتر بر زمین باشد پس بعضی از علماء گفته اند که کواکب مرکوزند در نفس سماء و این قول جمهور مفسرین است و بعضی دیگر گفته اند که ستارهها در زیر آسمانها شد که عادت باشند در ما بین زمین و آسمان بعضی از اخبار نیز دلالت بر همین مطلب دارند از جمله خبریست که در مجلد چهاردهم از بحار الانوار که مسمی بسماء العالم است شده درج و سوال است عبدالله السلام از حضرت خیر الانام علیه و آله السلام الله الملك العلام باین نحو مسطور گردیده است قال یا محمد اخبرنی عن النجوم کم جزء هی قال یا ابن سلام ثلاثة اجزاء جزء منها بارکان العرش یصل ضوءها الی السماء السابعة و الجزء الثانی بسماء الدنیا کامثال القنادیل المعلقة و هی تضیء بسکانها و یرمی الشیاطین شرّ رها اذا استرقوا السمع و الجزء الثالث معلقة فی الهواء و هی ضوء البحار و ما فیها و ما علیها الخ و مؤلف گوید از تعبیر دوام هم مستفاد می شود از این خبر اینکه ستاره ها مرکوز در سماء نمی باشند بلکه بعضی از آنها معلقند بسماء و بعضی از آنها معلقند در هوا اکثر را که مستوجب است اینکه جز و ستاره ها در میان زمین و آسمان جانکه آسمانها مکو شد کر ما گون همه عدد آنها است اگر چه آنهم در میان زمین آسمان در حد و هزار و سیصد سال بلکه

زیاده بر مثل این مدوّن دو زمین و در ته زمین مانند آنچه ذکر داده است از آنچه شما امروز میگوئید که تا دور زمین بزرگ دیده ایم و سیلا
کرده‌ام و در کنز الاسرار ماضی صنعا‌ها هی از مکی در تفسیر سورهٔ التکویر نقل شده است که ستاره‌ها بمنزلهٔ زمین و اسمانها
صاحب مجمع البحرین این قول را از وهب نقل کرده است و در مختصر الهیئة النشئة فرموده این قول را از بسیاری از مفسرین و غیر
ایشان نقل کرده است و شیخ مرتضای حسلی العقدسی در عجایب المخلوقات مثل قول صاحب مختصر الهیئة النشئة نقل نموده است
و اخبار و احادیثی که دال بر این مطلب است نقل نموده است و همچنین ابوجعفر محمد بن عبدالله الکسائی در کتاب الملکوت حدیثی نقل
نموده است دال بر این معنی و امام فخر رازی در تفسیر سورهٔ الصد حدیثی نقل نموده است از کعب که صریح دلالت دارد بر امکان
اثبات در یائین بر اسماء دنیاست و مؤلف حقیر گوید از بودن ستاره‌ها در پشت سماء دنیا لازم نمی‌آید که ستاره‌ها
مرکوز در او نباشد بجهت جواز بودن آن بجهت صیرورة اینها و نا بودن در پشت سماء مقصود حاصل است و لعل صاحبان این اقوال
مستند قول خداوند و جعل القمر فیهن نورا ای فی السموات و همچنین تاویل مینمایند قول حقتعالی را در سورهٔ مبارکهٔ یس
حیث قال کلّ فی فلک یسبحون بر اینکه مقصود از فلک جسمی است که حامل ستاره‌هاست و بعضی گفته‌اند که مدار ستاره‌ها
نه چیزی که ستاره‌ها را سیر میکند در فلک و سموات اینها عبارت از فراغ است که کواکب در او سیاحت مینمایند و مکتوب
باد که نصوص قاطعه دلالت دارند بر وجود سموات و اینکه سموات غیر کواکب است حاکم کلیات و سایر آن در کتب کوی ناسخ آمده
آمده‌ام بعضی از اهل اسلام گویند که ما اسمانرا نمی‌بینیم و مرئی ما نمیباشد و بعضی گویند که غیر مرئیست و لون ازرق مرئی هواست
بر سماء البته تاویل مناسب تاویل مینمایند نصوص را که ظاهر ادلالت دارد که اسمان مرئیست این بود ملخص نصوص معتبره
عادله محمدیه در اعتقاد در خلقت سموات و ارض و کواکب تا این اقوال علماء شریعت در فهم نصوص امّا متصل خلقت و کیفیت
تکوین اینها و تاکوین شمس و کواکب در مقر حالیکه مزعوم شماست که اصل اینها سدیم بوده و از آن سدیم اما تکوین شده و از
امات کواکب منفصل گردیده و از جملهٔ آن کواکب است ارض که مسکن ماست بر وجهی که در کتب شما مسطور است و ما طریقی
دیگر بنصّ صحیح معتمد به در شریعت اسلام وارد گردیده است بر نحوی اثبات کنیم که شما میگوئید در تکوین عالم الی اخبار احاد
وارد گردیده است در کیفیت خلقت عالم که بطریقی نبوده است بعضی خداوند عالم شیئ واحد را آفریده و بعد سایر اجزاء عالم را از
او اختراع نموده از جملهٔ خبریست که در بحار جلد دوم از کتاب القلوب از امیر المؤمنین علیه افضل صلوة المصلین منقولست که اول
ما خلق الله نور پاک حضرت خاتم الانبیاء بود صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از شش مدتی مصطفی نور آنحضرت
آفرید و از او آفرید و تقسیم کرد و در سهم آن طرف نظر کرد در آن و در دیگر بنظر نظر کرد
آفرید و عرش را بدون است کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و بسوی قلم
وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید تا رسید بکلام الهی پس چون هوش باز آمد گفت پروردگارا چه
فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله پس چون قلم نام محمد را شنید بسجده در آمد و گفت سبحان الواحد القهار سبحان
العظیم الاعظم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود مقرون ساختی و
کردانیدی حقتعالی وحی نمود بسوی قلم اگر او نبود نور را خلق نمیکردم و ما آفریدم خلق خود را مگر از برای او پس او بشارت دهنده
و ترساننده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست است پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله پس
حضرت در جواب فرمود که و علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن روز سلام دادن سنت و جواب دادن واجب شد
پس حقتعالی فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس خداوند ملکی چند آفرید که صلوات فرستند
بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا از نور محمد بهشت را آفرید و بچهار صفت آنرا
زینت بخشید تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرّر فرمود پس اسمانرا



بود که آسمان و سموات خلق کرد دیگر آنکه زمین را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها
خلق کرد تا زمین قرار گیرد و آدم را هم از خاک آفرید انتهی ملخصاً پس از این احادیث ظاهر میشود که خداوند تعالی اشیاء را از همدیگر
مشتق نمود و لکن بحر و امثال این اخبار الحاد در اهل اسلام جزم بمضمون اینها نمیکنند و میگویند که احتمال دارد استعاره باشد
و محتمل است که تعبیر این طریق باشد و در قرآن مجید اشاره وارد شده است بر همه تفاصیلی که خصوص نمانند در این بحث
چنانکه فرموده ما أشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم و چون بوده ام در خبر خلقت سموات و ارضین را
مختصراً و هم خبر مقطوع مفصل بعید نمیدانم وارد شده است هذا اولی و اسبق چه میماند که تفصیل علم او را تعالی لوازم ذاتی
عالم و ما نمیکنیم سطر انصاف نظر و تأمل مینمائیم در این تفاصیل که شما ماد[illegible] اینها را ذکر میکنید در کیفیت تکوین شمس و کواکب
و ارض ظاهر و آشکار میگردد که اینها نیست مگر فرض و تخمین و از امر ارکان مفصله و مشروحه شما نیست و اصح و رد
برای شما تأمل ناظر بعین انصاف علی هذا جایز است که بگوئیم خداوند عالم عالم [illegible] تکوین نمود نظر بعین که شما میگوئید و خبر است که
بگوئیم حال بخلاف است شما [illegible] که این فروض در درجه ظن و گمان شد پس اهل اسلام و ما نیز جز الا تمام در مقام تصحیح عقاید
جزم و یقین باینها نمی نمایند بلکه اکتفا و اقتصار میورزند بر آنچه وارد شده است در شریعت بر حدا و جه مفهوم از نصوص معتبره
کما نرجی تا ما بگیرم این فروض بدلایل قاطعه ثابت و محقق گردد بطوریکه احتمال خلاف در او نرود و عقل بتواند که اینها از فرض نیا
(ولکن هیهات ذلک) در صورت این تفصیل قابل منسوب این نحو که حق تعالی شمس را ایجاد فرمود و کواکب و زمین را از او
منفصل نمود بکیفیت و ترتیبی که شما ذکر میکنید و بنوامیسی که شما بیان قائل میشوید در تکوین و اینها اسباب عادیه خواهند بود
و خود الله مؤثر نیست مانند سایر نوامیسی که خداوند عالم وضع نموده است در تکوین بعضه عالم [illegible] اسباب تکوین بشوند
بواسطه [illegible] نور و حرارت و اینها مؤثر نیستند در [illegible] موثر حقیقی حق تعالی است [illegible] لکن عادة الله جاری
شده است در جمیع این اسباب و ایجاد مسببات عند وجدان الاسباب و از جمله واضحات است که در این هنگام نصوص متعدده
منافی قول ما در طور تکوین نخواهند بود کما لا یخفی علی المتامل و در هر صورت مقصود حاصل است و انصار دست از استدلال
از اثبات وجود موجود تعالی [illegible] العزیز ما اصحاب المادة والمدرسة الطاهرة والرشدیة والاسلامیة والاسماعیلیة والمرسه
والحرد و غیرها من المدارس الحادثه چون شما معتقد بدین اسلام نشوید و قائل نشوید بحدوث ماده و خلقت الله تعالی [illegible]
معتقد نیستید و معتقد نشوید بوجود سموات سبع که شما بیان خواهید نمود برای شما ثابت نشود در [illegible] ادله قاطعه [illegible]
ساطعه عن محل الخلاف که مکون اول شمس است و کواکب و زمین از او منفصل گردیده بطریقه که شما بیان میکنید و [illegible]
عقاید خودتان را با نصوص معتبره وارده در شریعت عادله محمدیه که معتمد علیها است در عقاید اهل اسلام بطوریکه بعضی
از علماء اران فهمیده اند و در بعضی از اخبار احاد وارد ذکر شده است کامر ذکره و حسن نیکو است که خداوند عالم اول ماده
عالم را آفرید شما و احد او در قرآن مجید اسم آن را دخان گذاشته و بعضی دیگر بخار [illegible] و این شبیه است که منتشر است در
خلاء و بعد از آن فوق و تحت [illegible] سموات ارض را یعنی جدا کرد ماده اسما را از ماده که محتوا است شمس و کواکب و ارض را
این تکوین نفرماید بعد ماده سموات را شکافته کرد و فوق مواد مذکوره قرار داد بعد شمس را مکون فرمود و کواکب و زمین را
از او جدا کرد لکن زمین بعد از انفصال از شمس [illegible] بود یعنی قابل سکنی نبود چنانکه در علم [illegible] ثم قصد
سبحانه الی السماء وهی دخان ای بخار من ماء و هو [illegible] فسویها سبع سموات والسماء لا تری و انما المرئی هو الجلد و بعد
این خوارص فرمود یعنی قابل سکنی قرار داد و همه اینها را از نوامیس مخصوصه جاری فرمود و این نوامیس اسباب عادیه
میباشند بود و از سر [illegible] خلقت تمام شد و مقصود از [illegible] همان ایام سته است که در قرآن مجید [illegible]
که [illegible] ان الله خلق السموات والارض فی ستة ایام [illegible] اسم [illegible] والله سبحانه و تعالی [illegible]



ترکیب همهٔ آنها مدون این نوامیس در اول از لحظهٔ واحده و علی هذا شمس و کواکب و زمین قائم خواهند بود در زیر
آسمان بناموس جاذبه که حقتعالی از اول وضع فرموده است و این سنت عادی خواهد بود وفاً علی حقیقی حق تعالی است
خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا و عمد غیر مرئیه را اختیار است برای سما که نفس قوه جاذبه نما شد پس با
این تقریر مذهب بطلمیوس باطل خواهد بود با ترتیب جاذبهٔ اسلامیه کاملتر و بسیطتر خواهد بود با بعضی از اخبار
و اقوال علماء در تکوین سماء و کواکب و ارض و سایر امکان دارد برای تمام اکر اسم مادّه عالم را خفیف محمد تکدر آنکه آسمان
و آسمان و زمین یعنی موادّ آنها را و شق کرده است چنانکه در حدیث است و علی هذا هیچ مخالفتی نیست فمامن هذ
سماوی در اسلام که موجب اخراج سماها باشد از عقاید اهل اسلام **واقعه** مخفی و مستور نماند که اهل اسلام ملزم نیستند
تفصیل مبانی شدند با دامنکه مراتب مستوره در حد تحقیق و ثبوت نرسد در نزد انسان با ادلهٔ قاطعه و براهین ساطعه
مکون اول شمس است و کواکب و زمین را او منفصل کرده الخ بلکه اختصار مینمایند بر آنچه که شئ از نصوص قطعیه کتاب
قرآن مجید وارد شده است و تابع میشوند رای جمهور علما را علی مافی ذلک من الاجمال و یفوّضون تفصیل علم ذلک الی
الله تعالی زیرا که مکلف بعلم باین تفصیل نیستند و نمیتوان از انسان سؤال کرد از این تفصیل و امثال این چیزها که
تفصیل او در شریعت بیان وارد نشده است و ادله عقلیه قطعیه بر آن قائم نگردیده است بلکه ادله ظنیه وارد شده است
پس اگر منافی نصوص وارده در شریعت باشد اعتنا باو نمیکنند و دست از ادلهٔ شرعیه بر نمیدارند زیرا که منافات با نصوص
قاطعه ندارند باشد گویند محتمل الصحة و الفساد فهو امر مظنون وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا الحاصل مدار اعتقاد
مسلمین و مؤمنین ایدهم الله رب العالمین در شأن عوالم کون است که اوراء علم با سحارم نباشد که این عوالم حادث میباشند
نه لا بدایه است از آنها از وجود ... هو الله تعالی که این عوالم را بعد از عدم احداث و ایجاد نمود و صنع آنها با نواع حکمت الا نفتاها
و محسوس است و سبحانه و تعالی مبا شد ... ناموس و نوا ... که مشاهده میشود در تکوین
بعضی کائنات ... و سود ... است ... اسباب عادیه ... که حق ... با سر وضع نموده است برای ایجاد حصول
مسببات و او سبحانه و تعالی غنی از این اسباب است و قادر است بر احداث این کائنات بدون این اسباب ظاهره
قدرا علم با سحارم کافی است برای انسان در استدلال بر وجود واجب الوجود و اتصاف بصفات ثبوتیه کامل و سائر
صفات ... دلالت با ... لابد از صحیح واحد است که ... باشد در نزد انسان ... اعتقاد نماید که الله
تعالی ایجاد نمود انواع این عوالم ... را از معدن و نبات و حیوان بطریق خلق با معنی که هر نوع از انواع ثلاثه را او مستقلا امر
نموده ... که مستوی ... دفعه واحده ایجاد نمود ... یا تدریج در زمان و با سکون ... مهمل ... داده ... است
از اسطماده بطور ... عدد ... حتی بلغ به ماهو علیه الان ... که ... و ... عقلا است و کل ما کان
جائز عقلا کان داخلا تحت تصرف قدرت الله تعالی و هو سبحانه قادر علی ... لاحرج علیه فی سلوک ای طریق ... واگر مصلحت
در حکمت الهی باشد دفعه واحده ایجاد میفرماید و اگر صلاح در تمهل باشد بمرور زمان ایجاد میفرماید یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ
مَا يُرِيدُ لا امر ... و ... اعتقاد نماید که الله تعالی انواع این عوالم را بطریق نشو ایجاد فرموده با معنی که اول
ماده بسیطه ایجاد فرمود و او را تدریجا داد بعناصر ثم الی معادن او الی اسطحسم حی که سماها دتون او را (النرینولاسم مکوسد)
ثم الی ذی نبات او حیوان ثم فرع من ذلک بقیه الانواع و اشتق بعضها من بعض را اختیار فرمود حیات بعضی او هلاک
بعض دیگر را و همه آنها از نوامیس اجزاء نمود که موضوع بود در ماده که نسبت بر ... و سوعات کردند با اسکر ... این
عوالم بحالتی که مشهود و محسوس ما است پس هر یکی از این دو اعتقاد یعنی اعتقاد بطریق خلق و اعتقاد بطریق نشو در ایجاد
عوالم مذکوره مادامیکه مستند بفعل الله و عز و سبحانه و تعالی میباشد کافی است برای مسلمین در استدلال بر وجود واجب

الوجود و اتصاف بصفات کمال که این آثار دلالت بر آنها دارند و بعبارة اخری هرگاه اعتقاد نمائید که الله تعالی ایجاد نمود
هر نوعی از انواع این عوالم را استقلالاً بدون اشتراک غیر جدا نموده باشد خواه دفعةً واحدة ایجاد نموده باشد یا متمهلاً و یا اعتقاداً
نمائید که خدا تعالی مادهٔ اجناس و اشیاء را اولاً در خارج ایجاد فرمود و بعد متدرجاً او را ترقی داد و انواع را از او متنوع نمود
اشیاء را از هم جدا کرد انواع فرمود مادهٔ وجودی را هم جدا کرد فرا رو داد و در ازمنهٔ متطاوله بدین درجه رسانید که الآن هست
از طریقین کافیست در استدلال بوجود واجب الوجود و اتصاف بصفات کمال و حال نقل آیاتی که محل وثوق هر اعتقاد
شریعت عادله بهر دو کیفیت خلقت عوالم ارض در اینجا لازم است اول در سورهٔ الانبیاء این نحو مسطور گشته است اَوَلَمْ
یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنٰاهُمٰا وَجَعَلْنٰا مِنَ الْمٰاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ یعنی آیا ندیدند و ندانستند
کافران که آسمانها و زمینها بودند بسته و بر هم نهاده بدون فرجه و گشادگی در میان آنها پس ما برگشادیم آنها را و بگذاشتیم
تا در حال هوا و باد در میان آنها از همدیگر جدا گردانیدیم یعنی آفریدیم از آب هر چیزی که زنده است یعنی حیوانات و نباتات را از آب
خلق کردیم دوم در سورهٔ النور این نحو مرقوم گشته وَاللهُ خَلَقَ کُلَّ دَآبَّةٍ مِنْ مٰاءٍ الخ یعنی خدای تعالی بیافرید هر جنبنده
که در زمین است از آب و در تبیان از ابن عباس نقل کرده که حقتعالی در بدو امر پیش جوهری بیافرید و بنظر هیبت در او نگریست
بگداخت و آب گشت و بعضی از آن آتش منقلب نمود و از او جن را بیافرید پس بعضی را منقلب کرد بباد و از آن ملائکه را خلق فرمود پس
منقلب نمود بعد از آن بخاک و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست و این دو نصّ ظاهراً موافق دارند با
قول کسی که مادهٔ حیات را آب میگویند سیم در سورهٔ مبارکهٔ البقره این نحو عیان و بیان گشته است وَبَثَّ فِیهٰا مِنْ کُلِّ دَآبَّةٍ
یعنی پراکنده کرد در زمین از هر جنبنده چون بهائم و سباع و وحوش و طیور و غیر اینها چهارم در سورهٔ مبارکهٔ الذاریات این نحو
مسطور است وَالْاَرْضَ فَرَشْنٰاهٰا فَنِعْمَ الْمٰاهِدُونَ وَمِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنٰا زَوْجَیْنِ یعنی و زمین را گسترانیدیم یعنی فراخ
سکنی قرار دادیم پس نیک گسترانندهایم ما و از هر چیزی از اصناف موجوده آفریدیم دو صنف که هر یکی زوج دیگریست از جهت
شکل چون مرد و زن و یا بجهت مخالف ذاتی چون نور و ظلمت و رطب و یابس و سهل و جبل و برّ و بحر و حق و باطل یا بطریق تخالف صفاتی
چون حلم و جهل و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و موت و حیات و حلاوت و حموضت الی غیر ذلک پنجم در سورهٔ مبارکهٔ الشوری
این نحو عیان و بیان گشته جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْوٰاجًا وَمِنَ الْاَنْعٰامِ اَزْوٰاجًا ای ذکوراً و اناثاً کما فی التفسیر و در این
نصوص ثلثه مسطوره اخیره احتمال تسویه و خلق هر دو مرحله دخل دارد یعنی با قطع نظر از اخبار وارده در تفاسیر اینها چه اینها
اخبار آحاد بد موجب قطع نمیشوند ششم در سورهٔ مبارکهٔ یس این نحو است خَلَقَ الْاَزْوٰاجَ کُلَّهٰا مِمّٰا تُنْبِتُ الْاَرْضُ یعنی آفرید
انواع اشیا را از آنچه در زمین روییده میشود هفتم در سورهٔ مبارکهٔ النجم این نحو است وَاَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالْاُنْثیٰ
یعنی از صنفین کما فی التفسیر هشتم در سورهٔ مبارکهٔ الرعد وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْاَرْضَ وَجَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ وَاَنْهٰارًا وَمِنْ کُلِّ
الثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِیهٰا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یعنی اوست که کشید زمین را در روی آب و آفرید در او کوههای محکم و پیدا کرد در زمین
جویهای آب و آفرید در زمین از میوهها دو صنف چون سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و گرم و سرد و بری و بوستانی
و زمستانی و تابستانی و دیمی و آبی الی غیر ذلک از اصناف و نصوص لا مذکوره اخیره معنای ظاهر متبادر از آنها اینست که
انواع اشیاء از طریق خلق ایجاد فرمود یعنی هر نوعی را مستقل آفرید بدون اینکه مشتق از غیر باشد خواه باتحاد دفعی یا
باشد یا باتحاد متمهل کما لا یخفی علی من یدری اسالیب کلام العرب لان من یقول مثلاً قد صنف صنفان من الاطعمة انواعا
بناءً من کلامه انه اصطنع کل نوع مستقلاً عن البقیة و قلّ من اتّهم واما لو انه اصطنع جملة الطعام جنساً واحداً ثم فرّع منه
الانواع بحسب فی صناعة الطبخ واشتقاق نوع من نوع فهو معنا بعید عن الارادة لا یخطر فی البال وان کان جائز الوقوع
و در بعض نصوص احادیث که دال بر مبدأ اعتقاد است بعض اخبار وارد مقصود که مؤید معنای ظاهر است تو مستفاد میشود

از آیات قرآنیه ولکن مع ذلک کلّ نصّ صحیح معتبر متواتر وارد شده است که هر نوع را خداوند تعالی مستقلاً ایجاد فرموده دفعةً
واحده یا بمهلت و مرور زمان ولی در بعضی از اخبار آحاد وارد شده است که خداوند تعالی در فلان روز از ایام سنه شجر را آفرید و
فلان روز سموات و ارض را و بعد از آن حیوانات را آفرید در یوم کذا از ایام سنه ولکن این افاده نمیکند مگر همان مقدار که خلقت حیوان
متأخر از شجر است و اما اینکه هر نوعی از این انواع را دفعةً واحدة یا بمرور زمان و مهلت آفرید از اخبار معتبره متواتره که دلیل بر لزوم
اعتقاد است و نصوص قرآنیه مستفاد نمیشود بنا بر ظواهر این نصوص و بحث قاعده که در پیش گذشت که واجب است در طریقه
اسلام که اعتقاد نماید باتیان جمیع الانام معانی متعیّنه را و با معانی ظاهره را از نصوص متواتره و یا مشهوره مادامیکه معارض نباشد
با معانی ظاهره دلیل عقلی قطعی که انسان ملجا باشد بتأویل واجب است که اعتقاد نماید باینکه خداوند تعالی هر نوعی از انواع عوالم
ارض را مستقلاً آفرید و نظر بنشو خلق نکرد و منتهی نفرمود این نوع را از نوع دیگر هر چند که جایز است بر هر دو صورت
اما اینکه هر نوعی را دفعةً واحدة خلق کرد و یا بمهلت و مرور زمان نسبت بوی معنی که خداوند تعالی پدر او قرار داد مثلاً مانند اینکه
خداوند تعالی پدر اول انسان را آفرید و در او خاصیتی قرار داد که مبدّل بخاک شود و در خاک اثری قرار داد که مبدّل بحیوان و نبات
شود پس در این مسئله برای مسلمانان توقّفی است چه در شریعت نصّی وارد نشده است که موجب قطع شود باحد الامرین و علی
هذا جایز است برای انسان بمقتضای حکم شریعت که عدول نماید از اعتقاد بظاهر بسوی اعتقاد بخلاف آن از قبیل نشو
و ارتقای بعض انواع از بعض دیگر چنانکه اصحاب مادّه میگویند زیرا که این خلاف ظاهر نصوص مقدّسه است و دلیل قاطع قائم
شده است بر این تفصیلی که شما میگوئید تا مضطرّ باشد بتأویل نصوص و ادلّه که شما ذکر مینمائید بر نشو نیستند آنها مگر ظنون
و فروض و هو وارد از احتمال برون نیامد اند که موجب سقوط استدلال است چنانکه این امر ظاهر و آشکار میگردد از اطلاع بر
ادلّه شما برای اصحاب که خالی از عرض مناقشه نیست پس مادامیکه حال بدین منوال است جایز نیست برای اهل اسلام که عدول نمایند
از ظواهر نصوص ولو با اعتقاد باینکه نشو هم فعل خدا باشد بلی اگر دلیل عقلی قاطع قائم شود بر خلاف ظاهر نصوص تأویل برای
انسان مناسب است برای جمع میان دلیل قاطع عقلی و نصوص شرعیّه بر حسب قاعده که سابقاً گذشت و من حال الحکم دون
ذلک خرط القتاد چه ادلّه شما در غایت ضعف است و امّا شما یا اصحاب المادّه بر فرض اینکه ادلّه شما تمام شود بعضی از این
و هذا ثبوت آیات الله بدین اسلام که اساس او نیست که لا مؤثّر فی الوجود الّا الله شما نادون محتاجیم که بتأویل
ظاهر نصوص بحسب قاعده که گذشت برای تطبیق میان ادلّه عقلیّه قاطعه که بر نشو در نزد شما قائم شده است با اعتقاد باینکه
خالق و مؤثّر در جمیع احوال خداست ولکن بعوث کسد طریق استدلال را از کائنات بر وجود مکوّن و کمال قدرت و علم و حکمت
او سبحانه و تعالی ولکن الحذر الحذر از توهّم غلط که دلیل ظنّی را قطعی فرض کنند و ظواهر نصوص را تأویل نمایند برای تطبیق
با دلیل ظنّی فعلیکم بالتدبّر والله هو الهادی و ولیّ التوفیق و این بود حال مکوّنات ارض با قطع نظر از انسان و امّا تکوین انسان
کلام مفصّل لازم دارد بجهه شرافت انسان بر آنکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ و علما در تفسیر این
کرامت اقوال بسیاری نقل کرده اند **قول اوّل** اینکه مراد از این کرامت صورت زیبا و شکل پسندیده است و اعتدال قامت
در باب دیگر حق تعالی فرموده حیث قال وَصَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ و جای دیگر میفرماید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی
أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ و در جای دیگر میفرماید صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً **قول دوّم** این کرامت است که قد و قامت
او را راست آفرید و سر او که محلّ عقل و فکر و نطق و صومعه حواسّ است بلندتر از همه اعضای او قرار داد و اینجا معلوم میشود که
ارتفاع درجه آدمی چون بعلم است چه چون محلّ علم سر آمد لاجرم از همه اعضا بلندتر آمد **قول سیّم** اینکه این کرامت است که اگر
خواهد بایستد اگر خواهد بنشیند و اگر خواهد بخوابد و لا یخفی که اجسام بر چهار قسم هستند یکی آنکه بدان مانند که بر پا ایستاده
چون نبات و اشجار دوم آنکه بدان مانند که در رکوع است چون بهائم و سیّم آنکه بدان مانند که در سجود است چون حشرات چهارم

آنکه بداند که تسبیح است چون جبال و جمادات و نبات را ذکر همه اینها تسبیح و بتسبیح خدا مشغولند وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ
بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ پس آدمی را جمیع آفرید که گاهی در قیام باشد و گاهی در رکوع و گاهی در سجود و گاهی
در جلوس و اوراد در صلوة این چهار حالت مرفرموده تا در ادای دو رکعت نماز با جمله مخلوقات برابر باشد و هر مرتبه که جمله را
حاصل است او را جمع باشد قول چهارم از کرامت آنست که آدمی را از آب و خاک آفرید هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ
بَشَرًا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ پس هم خاک و هم آب را طاهر و مطهر آفرید چنانچه در حق آب فرمود
وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا و در حق خاک فرمود فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا و چون اصل آدمی آب و خاک آمد و این
هر دو طاهر و مطهر اند لاجرم اگرچه نسیان گناه کرد چون بکار گوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا خباثت گناه او زایل و طهارت اصلیه
را باز حاصل شود قول پنجم از کرامت آنست که آدمی طعام بدست برگیرد و در دهان نهد اما حیوانات دیگر علف را بدهان
خورند و درین معنی دو کرامت حاصل است اول اینکه خوردن خلقت بهوست پس هر بار که سر فرود آورد برای خوردن سر او
حد نکار شهوت باشد و چون آدمی محل عقل و فکر بود لاجرم سر او مسجود شد سجادهم لهذا امر زیاد است که غذا بدهان نهد
و سر آدمی چون از عقل و فکر خالی نبود لاجرم سر او واجب نکار شهوت کرد چنانچه سر فرود نیاورد علف نتواند خوردن پس معلوم
شد که هر کس که علم بیشتر است او مجدودی ولی تر است و درین باب دقیقهٔ دیگر هم هست و هی هذه که تا ترجمه الی مسعر باید که
من بوده چنین آفریدم که سر بالا فرود آوری برای طعام خوردن و با وسعت خیال و جماعت فرو بریم ما آوری در بیرون
برای طلب طعام نوع دوم آنست که چرند و سیم علف بدهان برگیرد لعل علف آلوده بنجاست دواب والرد سماعا است اما آدمی
طعام خود را بدست خود پاک کند و در آن آب دهن نیست را و است که رحمت الهی روا داشت که طعام او تا بدور آب آلوده
باشد لاجرم او را دست داد تا بدست خود طعام خود را طهر نماید پس مرد عاقل باید که غذای روح خود را که معرفت و حقیقت
از قاذورات شک و سهو و شهوت پاک کرده دارد قول ششم از کرامت آنست که آدمی را عقل داد اثبات مسئله خواهد آمد
عنقریب ان شاء الله دلیل بر فضیلت عقل آنست که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اول ما خلق الله تعالی العقل ثم
کیف بعزتی وجلالی ما خلقت خلقا اکرم الی منک و بک اثیب و بک اعاقب و معاد بعقل است قول هفتم از کرامت آنست که هر چه
آدمیست برای اوست و آدمی برای بندگی خاص است دلیل بر اینکه هر چه آدمیست برای اوست آنست که هر چه در زمین است
برای آدمیست که هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر چه در آسمانست هم برای آدمیست وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ و زمین را از برای آدمی فراش آفرید جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا و آسمان را برای سقف آدمی آفرید وَجَعَلْنَا
السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا و آفتاب را برای موقتی اوقات آدمی آفرید أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ
الْفَجْرِ و ماه را از برای معرفت اوقات صوم و حج آدمی آفرید قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ و ستارگان را از برای دلالت آدمی
آفرید وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و انعام را از برای طعام و جامهٔ آدمی آفرید وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ
اسب و استر را از برای رکوب آدمی آفرید وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً انواع نباتات را از برای آدمی
آفرید كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ بعد از آن وعده فرمود که هر چه بخواهید بدهم وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ پس فرمود که
هر دعا بکنید که اجابت کنم وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ پس فرمود که بهشت عدن را برای تو آفریدم وَجَنَّةٍ
عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ و چون همه از برای آدمی آفریده شد و آدمی برای خدمت خاص
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و اگر خطا میکند بلکه معصیت کند چون بازگشت کند مغفور است
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا و چون این معانی معلوم شد پس مختصر کرده شد که کرامتهای حق تعالی در حق آدمی بی‌نهایتست
وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا قول هشتم از کرامت آنست که با آدم ابدا کرد و تاج کرامت خود تشریف

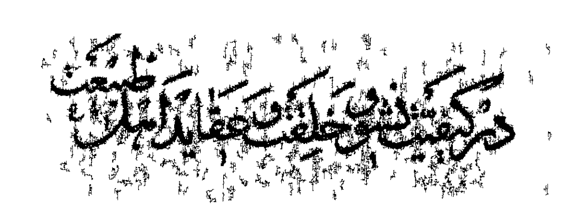
کرد و دل او را بمعرفت و محبت صمدیت خود آراسته کرده است و جوارح و اعضای او را بانواع طاعات و عبادات
پیراسته کرده لاجرم زبانش مشغول بذکر حق بوده و ذکر وی آدم کرده بود دلش غرق محبت و معرفت یُحِبُّهُم وَیُحِبُّونَه
اعضا و جوارح غرق عبودیت اَلَّذِینَ یَذکُرُونَ اللهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِهِم **قول نهم** از کرامات آنستکه
مدرما آدم را اصل نهاد مر فرشتگان بواسطهٔ علمش قَالَ یَا آدَمُ اَنبِئهُم بِاَسمَائِهِم و مسجود فرشتگان کرده است اُسجُدُوا
لِآدَمَ و اعزاز او را ابلیس را از بهشت بیرون کرد اُخرُج مِنهَا فَاِنَّکَ رَجِیمٌ و بسبب لعنت سنگسارش کرد وَاِنَّ عَلَیکَ لَعنَتِی
اِلَی یَومِ الدِّینِ و چون زلتی از آدم صادر شد توبه کرد توبه او را حق قبول فرمود فَتَابَ عَلَیهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ
آنگاه تاج اجتبا و اصطفا بر سرش نهاد اِنَّ اللهَ اصطَفَی آدَمَ و معلوم است هر کرامتی که در حق پدر موجود باشد نصیب
فرزند او نیز برسد **قول دهم** از کرامات آنستکه هر پیغمبری که برای آدمیان فرستاد از جنس ایشان بود وَمَا اَرسَلنَا
مِن رَسُولٍ اِلَّا بِلِسَانِ قَومِهِ و این از رعایت لطف و شفقت باشد **قول یازدهم** از کرامات آنستکه آدم را بعلم خط داد
عَلَّمَ بِالقَلَمِ و الحکمة بان آدم را مدرکات باشد که بسببها همه علوم را استنباط کند پس هر یکی از آدمیان مقداری از علم استنبا[ط]
میکند و آنرا مسوده میکند بعد از آن باشد او را تمام میکند و بدینواسطه علوم کامل میگردد **قول دوازدهم**
از کرامات آنستکه آدم را قادر کرده است بر سخن گفتن و او را قوت بیان و فصاحت داد چنانکه فرمود خَلَقَ الاِنسَانَ عَلَّمَهُ
البَیَانَ و فی موضع آخر آتَینَاهُ وَفَصلَ الخِطَابِ بلکه سخن را معجزه ساخته عالم کرده است فَاتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثلِهِ و رسول مکرم فرمود
اِنَّ مِنَ البَیَانِ لَسِحرًا **قول سیزدهم** از کرامات آنستکه آدم را از طعامهای پاکیزه لذیذ روزی کرده در حق شیر فرمود مِن بَینِ
فَرثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِینَ و در حق انگبین فرمود یَخرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُختَلِفٌ اَلوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ
لِلنَّاسِ پس جمله طیبات را او را حلال کرده است قُل مَن حَرَّمَ زِینَةَ اللهِ الَّتِی اَخرَجَ لِعِبَادِهِ و فی موضع آخر اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ
و فی موضع ثالث اَنفِقُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقنَاکُم و چون آدم را احتیاج طعام لذیذ کرده و در دل او دواعی
طعام آفریده باشد با احتیاج آن طعام لذیذ را ایثار کند در راه رضای حق وَیُطعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسکِینًا وَیَتِیمًا وَ
اَسِیرًا و در جای دیگر فرمود وَیُؤثِرُونَ عَلَی اَنفُسِهِم وَلَو کَانَ بِهِم خَصَاصَةٌ و آنگاه محمدت بر است ثواب ابدی و نعمت
سرمدی کرده است مَا عِندَکُم یَنفَدُ وَمَا عِندَ اللهِ بَاقٍ **قول چهاردهم** از کرامات آنستکه بار تکلیف بر هیچ مخلوقی چندان ننهاد
که بر آدمی نهاد چنانکه فرمود اِنَّا عَرَضنَا الاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ وَالجِبَالِ فَاَبَینَ اَن یَحمِلنَهَا وَاَشفَقنَ مِنهَا وَ
حَمَلَهَا الاِنسَانُ و آدم را واجبات است که چون سلطان زاده که اسمار باشد و یکی از جمیع خدمات کمره فرزند خود را بهر او ولا
رهبر وصلت داده باشد و فیه ما فیه اِلَّا اَنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا و چون سکه این بحث را ختم کنیم بقول خاتم الاوصیاء امیر المومنین علیه السلام
فرمود که این کرامات آنستکه همه را بهشت دعوت نمود وَاللهُ یَدعُوا اِلَی دَارِ السَّلَامِ پس چون انسان دارای این کرامتها و عنایت
باشد لهذا وصل سعل لازم دارد و باالله التوفیق بدانکه خداوند عالم خلقت عظیمه خلقت انسان را از چند نوع در قرآن مجید
یاد فرموده نوع اول است که فرمود آدم را از خاک آفریدم اِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ نوع دوم است
که خبر داد که خلقت آدم از آب است وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ المَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهرًا مکشوف باد که صفات حمیده در انسان آثار
محسن است که آن جوهر نیست صاف و نورانی لاجرم بدیده نور معرفت باشد دوم آنستکه بر رود و این صفت مر بان حضرت
باشد که انسان از سر قدم شایسته حقوق حضرت حق را سزاوار باشد صفت سیم آنستکه آب طاهر و مطهر باشد انسان باید اول طاهر
نفس باشد بعد طاهر غیر و تکمیل نفس بر تکمیل غیر مقدم است نوع سیم در بیان خلقت آدم آنستکه او را از گل آفرید اِنِّی خَالِقٌ
بَشَرًا مِن طِینٍ و مر حکم کثره حکمت اول آنستکه خاک کثیف است و آب لطیف خاک ساکن و آب متحرک خاک خشک و آب تر هر دو
ضد را بقدرت بی علت خود با همدیگر ممزوج کرد و آدم را از آن ترکیب ساخته تا ترکیب ذات آدم دلیل باشد بر قدرت و وحدانیت

مقالهٔ ششم در بیان کیفیت خلقت

خالق و من کل شیء خلقنا زوجین حکمت دوم آنست که هر خالق آن را فراموش کند و هم است بر آدم از خاک و آب مرید
خاک و آب از حرص و سهو و غضب را مطیع شمارد حکمت سیم آنست که آب و خاک تابع می‌باشد مخصوص در صورت ترکیب
کل شیء ... الی العبرة انسان تابع و محض باشد و اما انسان جان ... شریک من الشیطان حکمت چهارم آنکه
خاک امین است در صورت ... کند و پس دهد در انسان هم باید که امین باشد کاصلها و الانسان الحائن
لیس من الله فی شیء حکمت پنجم آنکه خاک و آب متواضع می‌باشد چون آب و خاک ... مثل ... پیکسند از هم باید
متواضع باشد کاصله حکمت ششم آنکه اگر کسی بر گل راه برود و پا بر ... باشد که خاک ... بوده شود ... العصیان
شکند و چون آدم عکس خلق الانسان من عجل ... بوده ... عصی آدم ربه فغوی و اگر ... شد
... نوع چهارم در شرح خلقت آدم که خالق عالم فرموده که آدم را از سلاله آفریدیم که لقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین و سلاله آن گل باشد که ... لطافت ... نوع پنجم در شرح آفرینش آدم فرموده انا خلقناهم
من طین لازب و لازب آن گل باشد که ... و لطافت ... و مقصود آنست که گل آدم ... خلقت
... نوع ششم ... الی خالق بشر من
صلصال من حمإ مسنون و درین آیه سه صفت یاد فرمود صفت اول آنکه صلصال است و صلصال آن گل باشد که
خشک شود که اگر چیزی ... صفت دوم ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس
واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء ...
[illegible]
... خلق الانسان من طین ... خلق انسان ...
[illegible]
[illegible]
... ولا ...
[illegible]
[illegible]
... خلق الانسان من طین ...
[illegible]

متحرک بوده اید بعد از ماده متحرکه امر شدید امر بلیغ و بعد شدید تا (الی نوع البشر) گردید اسدم بعد شما را ادنی شأنی قرار
دادم ثم حیوانات که حوّا با صحیفاتم تفضّل و احسان نمودم در حق شما و شما را میمون کردم و با لطف شما نمودم از میمونیت شما را
ترقی دادم انسان کردم تا اینکه رسانیدم شما را الی الغایة الترجیح صریح داشت اگر خدا و بدعا لیرانه منقرض شدند بمضمون در قرآن
و با در اصل و با در نوع بشر با در یکی از کتب شما و بهره بر این مضمون مذکور و حافظه عادی الهی جاری شده است در شرح تطورات و نوع
در ما انسان که میفرماید شما را از حالات امر بلیغ چه عدای پدران انسان که مستحیل می شده است اصل این حالات بوده است زیرا
که خدا با حوا است تا ثانی و اصل هر دو از خاک است تا اینکه مقصود اصل انسان است که آدم باشد و اصل او خاک است مجملا
میفرماید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ در مییابی که تطورات را جمعا نقل می
فرماید که اول سلاله طین بعد نطفه شد بعد علقه شد بعد مضغه شد بعد استخوان شد بعد گوشت بر او روئیده شد ثم
أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ و خروج طفل او نیست و شاید این تفصیل واقع است در تفسیر و دلالت بر قدرت خالق سبحانه و تعالی
لما فیه من نقل المادة من طور الی طور تفسیر نموده است اگر ملاحظه بفرمایید یا ایها الناس انا خلقناکم من مادة متحرکة ثم
جعلناها شدیدا ثم خلقناها الی نوع البشر ثم جعلناه ادنی حیوان ثم ارتقیناه الی القردة ثم الی انسان فخلقناکم من ذلک الانسان
لو کنتم تعقلون پس نصوص مذکوره از شأن نشو و ارتقاء انسان از نوع دیگر واضحا درمیابد آدم از شأن ظاهر و آشکار می
گردد که انسان را خدا و بتعالی مستقلا آفرید و از عدم خلق نمود چنانکه شما امکان شد و تمدن که هر دو امر خارج است عقلا و داخل
در تحت قدرت خدا است از طرفی و از طرفی برای خدا ممکن است و اما انسان اول را خدا و بتعالی از خاک دفعة واحدة آفرید
نمی‌دانیم و یا اینکه در طول مدت و در اوائل خلقت او الهی علامه مجلسی علیه الرحمه بارة احادیث نقل نموده است که از آنها
برمیآید که خداوند عالم خلقت آدم را در مدت طولانی تمام کرد مثلا در او در حالات و فلان ملک خمیر او را کرد و فلان ملک کار
کرد و ملک دیگر ... و خمیر او را در مدت ... و فلان مدت مستوی شده درست شد و روح او ...
در هفتصد سال از قرب تا قدم آمد و لکن اینها از قبیل اخبار آحاد بود در مقام تصحیح عقاید محل اعتنا نمیباشد و خلقت آدم
هم برای خدا ممکن است و چون خبر صحیح در دست نداریم لهذا با خاطر جمع بیکم بلی از ظاهر قرآن چنین مفهوم میشود که خلقت
آدم دفعة واحدة بوده چه میفرماید إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ در کن کن
طول زمان متصور نیست و بلکه لفظ کن هم دلالت دارد که از آن مقصود است و امام فخر رازی تصریح کرده است در تفسیر
این آیه کریمه وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ با اینکه خلقت انسان مسلم و مستقلا بود از ادنی ترقی
نکرد است تا رسید بدرجه حالیه قول او است که در این مقام عین عبارت و الفاظ او نقل میشود و فی الاية لطیفة احدها
قوله اذا وهی للمفاجأة فالحرکة فاذا السعة بالنسبة هو اشارة الی ان الله تعالی خلقه من تراب بکن فکان لا انه صار معدنا
ثم نباتا ثم حیوانا ثم انسانا وهذا اشارة الی مسئلة حکمیة وهی ان الله تعالی یخلق ان الانسان انه یحیی حیوانا و نباتا و غیر
ذلک لانه خلق او لا حیوانا ثم جعله انسانا فخلق الانواع هو المراد الاول ثم یکون الانواع فیها الاجناس بتلک الارادة الاولی
فالله تعالی جعل المرتبة الاخرة فی الشیء النفسه عنها عامة من غیر انتقال من مرتبة الی مرتبة من المراتب التی ذکرها ما اشتهی بالفاظه
فسبحان الله چه کتاب عجیب و غریبی است قرآن مجید که بلفظ (اذا) اینها جمیعا بهم و ساخته مکوم انسان و انکار نموده
هزاران مقصد و حقیقت بال بلطف این و خیال ایکه از زمان اعصم تلو و کنکوها الامعمول مرسوم میشود است و این در وقع
یکی از کرامتهای بزرگ قرآن است و عجب عالمی بوده است فخر الرازی که از این لفظ مختصر اینطالب مهمه را فهمیده و استخراج نموده
و خیال اینکه در زمان او این گفتگوها بود مجملا در تمام سرمیخ و کوئیم با صراحت قرآن مجید مستفاد میشود که تکوین انسان بطرزی

خلق بوده است مستقلاً و بعد تا امر بطریق نشو چنانکه مزعوم شماست فعلی هذا اهل اسلام و تابعین حضرت الامام علیه و آله
سلام الله الملک العلام بظواهر همین نصوص اعتماد نموده قایل بخلق میشوند و منکر نشو و برای ایشان تاویل جایز نیست و منصرف
نمیشوند این آیات را از معانی ظاهره مگر اینکه دلیل عقلی قطعی دلالت کند بر اینکه خداوند تعالی انسان را بطریق نشو آفریده که
مزعوم ولکن هیهات هیهات پس در آنهنگام مضطر میشوند بتاویل ظواهر نصوص چنانکه قاعده همین است در بین اشیا
در جمع و توفیق میان دلیل نقلی و دلیل عقلی که معارض باشند و بعد از همه اینها مکشوف باد که نشو اگر ثابت شود در نزد مسلمانان
عبارت خواهد بود از تنها فاعلیت حضرت باری صورت خواهم گفت نشو مخلوق الهی است زیرا که در نزد ایشان دلیل قائم شده است
بر اینکه لاخالق ولا مؤثر الا الله و تو امیدی که قائم شده است در نزد اسباب عادیه ما شد الله مؤثر نیستند مؤثر حقیقی
همان خداست و دیگر که موجد اسباب و مسببات است و اثبات شود در نزد شما بحسب گمان شما تاثیر تام است پس فساد [illegible]
المعتقدین و ملاحده یا اصحاب المادة والطبیعه ادله که شما ذکر میکنید در کتابهای خودتان بر نشو هرگز بنظر انصاف نظر نمایند
از روی جزم میدانند که ظنونی بیش نیستند که اهل اسلام را مضطر نمایند بتاویل ظواهر و قبول نشو زیرا که ادله ظنیه مثبت نشده که
منافی ایمان فرض است و اهل اسلام مضطر بتاویل نمیشوند مگر در صورت معارضه دلیل عقلی قطعی یقینی با دلیل نقلی
حاکمه ما که اکنون ما شما فرض و قبولتان با دله یقینیه قاطعه بر وجود انسان بطریق نشو انشاء الله اعتقاد نموده [illegible]
اسلام را که انسان اول است خلقت الهی خالق او است و غیر او موثر نیست پس ما نیم شما را منع میکنیم از تاویل این نصوص
صرف اینها از ظواهر برای توفیق و جمع میان اینها و دلیل عقلی که در نزد شماست و شما [illegible] و [illegible] دین اسلام از طریق
ولکن اعاده بکلم محمد بر شما را از وقوع در غلط نظر ادله ظنیه که اینها [illegible] [illegible] الدلیل و [illegible]
ودعوا [illegible] وحدوا البصر و [illegible] الفکر و [illegible] الدرر و اگر با تمام معارضه شما بقول بعضی از اهل اسلام که خدای
عالم انسان اول یعنی آدم را در جنت عدن آفرید که آن غیر ارض ماست و تا قول بعضی دیگر که [illegible] بوده است
که شو یا این دو قول موافق [illegible] او است که [illegible] ما است شما را [illegible]
قائل شوند که خلقت آدم در جنتی از جنان دنیا بوده است صحیح کثیر از علماء اسلام این قول [illegible]
همین دارد [illegible] قول شما [illegible] خواهد بود [illegible] دیگر از علمای اسلام [illegible]
خدای متعال انسان اول را آفرید و زوجه او را از او آفرید و اینها را ساکن جنت نمود و این جنت همان دار است که خداوند
عالم وعده داده بندگان مؤمن خود بعد از موت و بعضی [illegible] غیر ارض ماست و این قول جمعی از علمای اسلام است [illegible]
را فراهم [illegible] دیگر [illegible] انسان الاول [illegible]
و از بعضه [illegible] قول حالا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی [illegible]
وجماعت اینکه پس از اینکه خداوند عالم انسان اول یعنی آدم را و زوجه او حوا را از او آفرید یعنی از ضلعی از اضلاع ایسر او
کما ورد فی الاخبار ان المراة خلقت من ضلع اعوج فان ذهبت تقیمها کسرتها وان ترکتها [illegible]
عن امیر المؤمنین قال خلقت حوا من قصیری جنب آدم والقصیری هو الضلع الاصغر وابدل الله مکانها [illegible] خلقت حوا من
جنب آدم وهو راقد [illegible]
الهند [illegible]
[illegible]
مسعود و ابن عباس و بعض دیگر از صحابه و مع ذلک [illegible]
و اقوال علمای امامیه را و از علمای ابو مسلم اصفهانی اینکه [illegible] قول الله تعالی خلق منها زوجها [illegible]



جنس او و یا از فاضل طینت او بوده باشد ذکر وارد شده است که خلق لکم من انفسکم ازواجا ای من جنس انفسکم و فی العلل
عن الباقر علیه السلام خلق الله عز و جل آدم من طین و من فضلته و بقیته خلقت حوا و فی الفقیه و اما قول الله عز و جل یا ایها الناس
اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و الخبر الذی روی ان حوا خلقت من ضلع آدم الایسر صحیح
و معناه من الطینة التی فضلت من ضلعه الایسر فلذلک صارت اضلاع الرجال انقص من اضلاع النساء بضلع مجملا ما ملخصه
از این قبیل اخبار بسیار است پس این نحو شما موافق نموده اند با ظاهر دیگر از اهل اسلام و از دین اسلام بیرون نمی روند مادامی
که ضم نشود در عقاید تکذیب نکنند و مخالفت اجماع و ضروریات دین را نمایند الحاصل بعد از تلخیص این همه تحریر و ممر گرد
را بنما اینکه اعتماد اهل اسلام در عقاید بظواهر نصوص شریعت طاهره میباشد التی علیها مدار الاعتقاد لثبوت
ورودها قطعا اگر این قسم نصوص را تأویل بکنند و از معانی ظاهری منصرف نمی نمایند هرچند که معارض باشد این
ظاهر با ادله عقلیه ظنیه بلی در صورت معارضه با ادله عقلیه قطعیه ظاهر را تأویل و تصریف مینمایند برای تطبیق با ادله
عقلیه قطعیه با رجال منکم کرده سخن بکلی برای بنما مستور و شده است مجرد برای بنا است که بگوید سلمنا که برای اهل اسلام
جایز نیست ترک اعتماد معانی نصوص مفسرة المعنی و لکن نصوص ظاهرة المعنی مادام ممکن احتمال غیر معنی ظاهر در آنها میرود
و ان کان بعیدا لیس لها قطعی الدلالة خواهد بود بر معنی ظاهر هرچند که قطعی الورود باشند پس مساوی و برابر خواهد بود در
دلالت بمقصود با ادله ظنیه عقلیه مادامی که ترجیح ظواهر بر ادله ظنیه مانع خبر است و فعال اینکه هر دو ظنی الدلالة هستند
هرچند که نصوص شما قطعی السند و ثابت باشد و لکن در دلالت با ادله مساوات دارند در جواب این سؤال گوئیم که نصوص
قطعیة السند و ظاهرة المعنی هرچند که ظنیة الدلالة باشند بر معانی ظاهر از آنها فی حد ذاتها احتمال می رود که معانی
بعیده غیر ظاهره از آنها مراد و مقصود شده باشد و لکن اصل در مقام مخاطبات اراده معنی ظاهر است بغیر و خلاف آن مگر جهة
داعی بر اراده معانی بعیده از الفاظ بدون داعی موجب خلل در مقام افاده و استفاده و خروج از اصل است و فی ذلک من
المفاسد ما لا یخفی و لذلک اهل اسلام اجماع کرده اند بر اعتماد بر معانی ظاهره الفاظ و عدم التفات بر معانی غیر متبادره الا
لداع یدعو الیه و داعی عبارت از ادله عقلیه قطعیه است و این داعی گاه قرینه خواهد بود بر اراده معنی غیر متبادر از لفظ و این
معنی پس از داعی نص هو الظاهر و ارباب شریعت طاهره مکلف اند بر اعتماد بر معنی ظاهر و عدم التفات بخلاف آن الا
عند الداعی پس هرگاه فرض شود که اهل اسلام اعتقاد نموده اند بر معنی ظاهر از لفظ قبل از ظهور داعی بر انصراف از ظاهر که تکلیف
و مأمور به را بجا آورده اند آثم و معصیت بر ایشان نخواهد بود و هرگاه فرض شود که داعی بانصراف از ظاهر بعد از آن بر ایشان
ظاهر و آشکار گردید از ظاهر منصرف میگردند با رمکلف را بجا آورده اند حکم شرع ایشان همین است که بظواهر اگر بدیده
مادامی که خلاف آن بر ایشان ظاهر نشده است و چون خلاف ظاهر بر ایشان هویدا گشت از او منصرف می شوند در هر دو صورت
مأجور و مثاب هستند و آثم بر ایشان نخواهد بود پس داعی بر ترک ظاهر منحصر است بمعارضه دلیل عقلی قطعی در صورت
ارتکاب ظاهر عدول نکنند زیرا که رفض و طرح دلیل عقلی قاطع رفض و طرح اصل است که تصدیق رسول باو ثابت شده است
و هو العقل کما تقدم پس رفض و طرح عقل موجب رفض و طرح شرع است و اما معارضه با دلیل عقلی ظنی موجب و داعی
بر ترک ظاهر نمیشود زیرا که طرح ظنی و حفظ طرح عقل نیست کما هو الظاهر چرا که احتمال میرود که این دلیل ظنی عقلی فاسد
و باطل باشد پس هرگاه بر ترک ظاهر باشد و معتقد نشوند بمدلول دلیل ظنی عقلی احتمال این میرود که اعتقاد ایشان خطا
باشد و در این صورت [illegible] و ارباب شرع [illegible] لاضرر [illegible] عند دلیل القاطع
علاوه بر این متابعت ادله ظنیه و ترک ظواهر موجب احتیاط و احتیاط است در عقاید که ترتیب مظنون بسیار بد هرکه
در عالم ظن و تخمین گام دارد و معتمد در عقاید غیر است مظنون و مرضی و حسبان و ما لهم به من علم ان یتبعون الا

الظن وان الظن لا یغنی من الحق شیئا پس راه راست و صراط مستقیم و طریقة النجاة برای اهل اسلام ظواهر نصوص
شرع شریف است که قطعی الصدور باشند و از راه مصرف نصر نشوند بمجرد ظن والحمد لله رب العالمین که معلوم و محقق
گشت که انسان با همین نژاد و ترکیب بوده‌اند **مسئلهٔ پنجم** والان وقت آن رسید که بیان کنم برای شما بحول و قوة
الهی با اصحاب الماده والطبیعة که ادلهٔ شما که در کتاب مذکور و مسطور است رد شوند با توجیهات که در آن می‌نمایند که الآن حق
هستند که مضطرب می‌کنند اهل اسلام را در باب نصوص شریعة ظاهرة الظاهرة المعنی را اینکه وجود عوالم بطور خلق است
منطوی نشود در این مقام میخواهم که متصدی مناظره و مشاجره و گفتگوی با شما باشم در ابطال و رد جمیع مقررات و محررات
شما در اثبات مدعا زیرا که این موجب تطویل کلام و ملالت خاطر ناظر است و از حق و شأن نیست که کتاب جدا و علاحده
در اثبات تالیف و تصنیف شود و از جداً ضرب میخواهم در جمع و تالیف آن بعد از اتمام این کتاب مستطاب مبارک ولکن مطلوب
و مقصود این حقیر در این مقام آنست که واضح و آشکار سازم برای شما که ادلهٔ معتمد و موثق شما رد شوند با توجیهاتی که دارند هم بود
از مقام ظن و تخمین تجاوز ننموده و بدرجهٔ یقین و تحقیق نرسیده و همین مقدار از کلام برای منصف لبیب کافی است و اگرچه
حاکم کسی است که مجرد این است فاقول بالله التوفیق و علیه التکلان و هو الحافظ من الخطأ والسهو والنسیان با اصحاب المادة
اعظم و اکبر مستندات شما در استدلال بر تبدل انواع از اصل واحد این است که شما اعضای اثریه در بعض از حیوانات دیده
اید که مثل و تر در عالم ارحام مشاهده نموده و می‌بینید که اینها آثار اعضا نیست که نابت میشود در بعضی از حیوانات مثل
آثار پای عنکبوت مثلا که این ظاهر است از آن آثار که نمی‌دهد مکوّن و ظهور نباشد پس از اینجهت میگویند هرگاه هر نوع از انواع
حیوانات مستقلا خلق و ابداع شده بود چنانکه مذهب خلق است برای این آثار هیچ فائده نبود زیرا که مذهب خلق مقتضی
است که در هر نوع از انواع حیوانات اعضای لازمهٔ او موجود باشند و دارای فواید هم باشند پس کثرت و برپا دیدن و خیال آنکه
این اعضای اثریه که در بعض از حیوانات محسوس است هیچ فائده و ثمره بر او مترتب نیست الان پس ظاهر و آشکار می‌گردد که
اینها آثار اعضائی باشند که در نوع قدیم بوده اند و برای آن حیوان لازم و واجب بودند ولکن بعد از آن بر این نوع طاری
و عارض گردید تطوری که مستغنی از آن اعضا شد لهذا شروع بلاغر و انعدام و اضمحلال نمودند تا اینکه از آن الان باقی نمانده است
مگر این آثار و لعلو خواهد بود تا اینکه این نوع حیوان خالی از آن آثار بود اعراب و تبدلات بر او طاری و عارض گردیده
که میخواهد از این نوع خارج شود و بنوع دیگر داخل شود که آن نوع محتاج بآن اعضا نباشد که اثری از آن ظاهر و آشکار گردیده
و ابتدای ظهور اعضا است و حاصل کلام اینکه این آثار و علائم یا آنست که قدیم بوده که ملاشی و منعدم گردیده
و یا ابتدای ظهور اعضا است که بعد بتکمیل می‌شود در هر صورت بحسب تغیر انواع و انتقال نوع بنوع دیگر است و حصر
میگردد این دلیل با ادلال می‌کنند بر صحت نشو و ارتقاء و تغیر انواع و گرید این ادعا هم حق است که الان بر هر دو سوی
ماست و اجملة مستندات شما در استدلال بر نشو و تغیر انواع است که شما در استکشافات زلزله خود نامه و پیدا نموده اید
که انسان و اقدم در طبقات زمین ادنی نباتی و ادنی حیوانی بوده است در غایت ضعف و شباهتی در جنس و بعد
از آن الارقی فالارقی و الاقوی فالاقوی تا اینکه ارقی و اقوی جمیع متاخر است در زمان و حیوه [illegible] از طبقات علیا من
و ادنی و اضعف از حیوان و نبات ملاشی گردیدند بعد و بجهت آنکه اقوی پس اگر مذهب خلق صحیح بود هر آینه انواع
ارقی و ادنی و اقوی و اضعف با هم می‌بودند در ازمنه زلزله مقدمه [illegible] مشاهد و محسوس ما
میگردند در طبقات سفلی و وسطی و علیای از زمین ولکن هیچ چیزی در استکشافات زلزله پیدا نشده است پس
معلوم و مشخص میگردد که انواع بعضی از بعضی متشعب گردیده اند و ترقی نموده اند و اگر همه اصل موجود است ضعف و
[illegible] بعد که بر ترقی نمودند تا رسیدند بجائی که الان [illegible] هر نوعی و اقوی ادنی و ضعیف فانی میگردد [illegible]

بقاء این حال همین سؤال است که گذشت و بعد حواله مسئله شد از ارتقاء و تحول انواع از نوعی بنوع دیگر و مثلاً
شدن ادنی باعلی و لطف قوی بر چهار ناموس اول ناموس وراثت یعنی توارث فرع صفات اصل را دوم ناموس تباین
یعنی هر فرعی با وجود وراثتش صفاتی را که در اصل نبود مثلاً بنا بر اسباب مناسب در صفات دیگر یعنی علاوه بر صفاتی که در
اصل بوده باید دارای پاره صفات باشد بر خلاف صفات اصل خود سوم ناموس تنازع بقاء یعنی انواع تنازع مینمایند در بقاء
باسباب معیشت و طاری و عارض میشود بر انها کوارث خارجیه مانند حر و قر یعنی سرما و گرما این ضعیف میمیرد بسبب غلبه
قوی بر او و بالسبب کوارث یعنی عدم قدرت و استطاعت بر تحمل سرما و گرما و سایر حوادث روزگار و قوی متحمل باقی میماند
هکذا چهارم ناموس انتخاب طبیعی یعنی طبیعت انتخاب خود قوی و اصلح را ابقاء ضعیف و غیر اصلح را املاشی میکند پس نتیجه
انتخاب طبیعت منتهی شد بانواع حاضره و نشو و ارتقاء را مقرر نمودند بر وجود نوامیس اربعه مذکوره و گویند که موجود اول از اجسام
حاویه مکون اوّلست (الربوبلاسم) و این ربوبلاسم مکون شد از اجتماع بعض عناصر بسبب حرکت اجزاء ماده و بعد شروع کرد
بتکون اول بتوالد و فروع اصناف او و از تابت بر دند تا دارا شد پاره صفات که در اصول نبود و هکذا بتوالی جاری شد حال فروع
با اصول و ترقی در انها حادث شد بسبب مذکور تا رسید بمرتبه ادنی حیوان و نبات و هکذا حال مستدام کرد تا بر طریقه مسطوره
از وراثت فروع صفات اصول را و تفوت فرع با اصل در صفات دیگر تا مضی گردد دوار سنوات و کثرت سالیان طاری شد کار بجائی
رسید که انواع از هم دیگر متفرق گردیدند و بسبب تنازع در بقاء و سایر حوادث ضعیف هالک و قوی باقی ماند و انتخاب طبیعی
مرتب بودند پس نوامیس اربعه مذکوره سبب شد که انواع رسیدند با نچه که الان هستند و اگر چه در اصل شیء واحد بودند
چون دیدند که انسان شبیه میمون است و فرد کامل است در صورت و پاره اعمال لهذا گفتند که مانعی نیست در اینکه بگوئیم این
دو از اصل واحد منشعب گردیدند و بسبب نوامیس مسطوره انسان ترقی کرد تا اینکه رسید بحالت حالیه و میمون بحالت خود باقی
ماند و انحصر دیده ام بعضی از حکماء شما را در مذهب که متصدی ابطال مسئلهٔ شما گردیده اند بطوری که مورث سامه
بدون نتیجه کامله و شما هم متصدی اثبات مذهب مذکور گردیده اند و مناظره شما با ایشان بطول انجامیده و کتب و رسائل
از طرفین و حواشی مؤلف و مصنف و مدون گردیده است ولکن فعلاً مقصود حصر نیست طریقهٔ حکماء و اعدای شما نیست لکن
میخواهم بیان کنم که ادله معتمده شما در مقام استدلال بر ارتقاء و نشو و امور ظنیه است قابل اعتماد و اعتنا نیست در مقام تصحیح
عقاید که مضطر نماید اهل اسلام را بر تأویل ظواهر نصوص بلکه اگر اینها قابل معارضه با ظاهر نصوص شرعیه نمیباشند تا معارض
با ظواهر الفاظ بشود مگر دلیل قطعی کلام من از مسئلهٔ تسنیم اجمال جواب مذهب شما الی اینکه گفت بدان
وفقک الله تعالی هر وقتیکه احتمال در دلیل وارد شود و هر چند که احتمال بعید باشد استدلال نمیشود و ساقط میشود و قاعده
کلیه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال قاعده ایست غیر منکر و مطرد در جمیع عقلا و نظر نمائید که شما طبیعیون و اصحاب
ماده منکر این قاعده نشوید و اذعان بدلالت آن بنمائید که استدلال شما با عضای اثریه رجعی نشود اینکه این دلالت دارد
بر بعض انواع بر موافقت دارند با مذهب نشو تا مذهب خلق استقلال است علل و شما ندارید مگر ظن [illegible] لیس من العلم
بشیء محض طرد ورود احتمالات که سره بران و ما بعضی از انها را در این موضع ذکر مینمائیم اوّلاً قائلی را میرسد که بگوید که این
اعضای اثریه فائده و اسرار حکمتها دارد که ما ادراک نکرده ایم اینکه تو اینها را شما مجهول و مستور است چنانکه فوائد بسیاری که بر
شما مخفی و مستور ماند که در اجسام نباتات و حیوانات موجود است که هنوز شما بانها راه نبرده اند و بعد دانسته اید چنانکه این
امر ظاهر است [illegible] مکرر از [illegible] الرحمه شما [illegible] مجهوله العلة اند
اکثر اعضای جسد مگر در مقابله که حکمت و فائده آن در مقابله اختصاص بعضی از آنها نور است و همچنین الوان محلقه در
فواکه و ازهار و نباتات فوائد اکثر انها مجهولست و اما آلان بسیار است و شما علما احاطه ندیده اید فوائد کل اجزاء کائنات

مقالهٔ ششم در بیان کیفیت خلق

جا که در پیش گذشت تا اینکه جزماً حکم کنند بر اینکه این اعضای اثریه البته فائده ندارد تا اینکه حکم کنند که انگشت زائده
شتر مثلاً در دست ریباس عمر فی فائده است تا اینکه این را دلیل بگیرند بر اینکه هیچوقت از نوع انسان خارج شود و نوع
حیوانات داخل شود که آثار این انگشت زائده ذاتاً ظاهر میشود پس در صورت عدم احاطه علمی شما بر فواید اجزاء کل کائنات
این حکم خطا و غیر صواب خواهد بود ثانیاً سلمنا که اعضای اثریه در خلقت فائده ندارد و دلالت میکند بر تغییر نوع
که اینها دارا و موجود است لکن گوئیم که اعضای اثریه در بعضی از انواع یافت و پیدا میشوند نه در کل و بلکه نه در اغلب انواع
پس ما را این حق حصر و ممانعی دارد از اینکه بگوئیم که تغییر پیدا میشود در بعضی انواعیکه این اعضا و اجزاء در آنها یافت میشوند
پس مستقل میشوند از نوعی بنوع دیگر نیست تا اینکه خدا وند خلقت عظمت وضع نموده است برای این بعضی خروج از نوعی
و دخول در نوع دیگر و اما باقی انواع که این اعضا در آنها یافت نمیشوند مستقلاً خلق شدند و تغییر در آنها طاری و عارض
نگردیده است پس مذهب نشو که شما کشید بطریق عموم در جمیع انواع محقق و مثبت و منحصر و معلوم نشد بلکه اگر ثابت
شود در بعضی از انواع خواهد بود پس حکم شما علی الاطلاق بطریق عموم غلط و خطا خواهد بود ثالثاً ممکن است حال که تغییر حاصل
شده است در نوع از حیوانات که این اعضای اثریه در آنها [illegible] بوده اند پس اولاً مار مثلاً در اول خلقت مثل و مانند یکی از حیوانات
دارای دست و پا بوده است و بعد از آن انسان و غیر او از حیوانات دانستند و غالب شدند بر اینکه این حیوان موذی است
مسلط شدند بر او و قتل نمودند [illegible] در بیرجات و منحصر و مستور گردید و در بیرجات نسل و توالد نمود
و استعمال دست و پای او مهمل ماند بجهت استغنای از آنها پس بطول زمان خدا وند عالم خلقت او را تغییر داد باین سبب
عادی دست و پای او شروع بانهدام کرده است و ملاشی شد بخلقت خدائی منتقل شد این تغییر هر وقت او و ملاشی تا
از بار رسید تا رسید بدرجه که الآن هست که باقی نماند مگر از پاچها که در رواست دارد در کتب حاضر و غامر از حضرت صادق
سلام الله علیه بطریق سمع و از ابن عباس و ابن وهب و غیر اینها از مفسرین که مار از حیوانات خیر بوده است و واسطه ابلیس
شد بجهت تحول برای وسوسه آدم علیه السلام پس معوض جدا کردند و خدا او را بزمین فرستاد و صورتش را مسخ فرمود و اکثر
حسن الصوره و صاحب قوائم از بعیر بود و این حدیث منقول است در کنز الاسرار و حیات القلوب و بحار و تذکرة الابرار و تفسیر
کبیر فخر الرازی و غیر اینها از کتب اسلامیه و در باب ششم از سفر تکوین تورات بر این مطلب مرقوم و مسطور است و همین نحو
قائل میشوم در بقیه اشیا و حیوانات که اعضای اثریه در آنها مشهود و محسوس است و اما در بقیه انواع که اعضای
اثریه در آنها یافت نمیشوند که آنها اکثر و اغلب اند پس میگوئیم ادنی تغیری در آنها حاصل نشده است بلکه بر خلقت اصلیه
خود باقی هستند پس بنا بر این حکم شما بر جمیع انواع بغیر آنکه استقراء است حکمی خواهد بود مبنی بر ظن و گمان
که از استقراء ناقص برای شما حاصل شده است و بر واضح است که استقراء ناقص مفید یقین نیست تا بین بنیه
هرگاه فرض نمائیم که جمعی از مردم در سالهای بعیده از بحار و انهار و سکنی داشته باشند مگر حیوانات بری را
که نمیتوانند در میان آب تعیش کنند و بسبب این استقراء حکم کنند که تعیش حیوان در آب مخالف است بر استقراء ایشان پس
و حکم اینها خطا خواهد بود چون وارد شود در بسطوط بحار و انهار و [illegible] هر اینه خطای
ایشان در حکم ثابت بر ایشان ظاهر و آشکار خواهد گردید و همین منوال است حال [illegible] اعضای اثر در بعضی
از حیوانات دیده اند حکم تغییر عموم نموده اند حال شما [illegible] است حال اصحاب [illegible]
بحری [illegible] هدا و لا تعقل و علیک بالانصاف و اما [illegible] شما [illegible] والله در
طبقات ارض ادنی نباتی و ادنی حیوانی بوده بعد از آن الادنی فالادنی الاقوی فالاقوی تا اینکه ارتقی و اقوای جمیع متأخر است
در زمان وجود پس ممکن است از طبقات ارض و اینکه الادنی فالادنی ملاشی و هالک و باقی [illegible] تغییر آب

واستدلالات شما بر ترقی و نشو و اینکه این مواد نیست تا مدتی خلق بلکه نوامیس کلی دارد تا مدتی نشو پس در
جواب گوئیم که دلالت احتمال در استکشافات ژئولوژیه بعد از تسلیم و قبول بر ترقی و نشو دلالت ظنیه است نه قطعیه زیرا اکثر افاضل
این قول مانع چه حرج است زیرا که موجود اول در طبقات ارض ادنی نبات و ادنی حیوانی بود و بعد حدا و بدعا ارقی و اعلی
واصعد واقوی از اینها را مستقلا ایجاد نموده پس اگر این نوع را او نوع دیگر منسوخ نموده باشد و بعد ادنی را با اسباب گوناگون
هلاک کرد از مثل دوره ماسکه مناسب حال نبات و حیوان ضعیف اول بود و بلکه مناسب بود تا آنچه در بعد موجود شد و با اینکه
ارفع واقوی را اوعلیه کرد واو را فانی نمود و یا اینکه غیر اینها از اسباب ضعیف ودنی هلاک شد و بعد در دوره دیگر ارقی و
اقوی از آنها را ایجاد نمود مستقلا در جمیع انواع بدون اینکه از ماقبل ناشی و منشق شده باشد و بعد ثانیا هلاک کرد با اسباب
گوناگون دیگر همچنینکه بعد در دوره دیگر ارقی و اقوی را بنا بر استقلال در جمیع انواع آفرید و بعد ثالث را هلاک کرد
طور دیگر عرض شد تا اینکه دوار اربعه که شما در ژئولوژیه میگوئید تمام شد و نوبت رسید به نباتات و حیوانات موجوده الآن
و خلقت و ایجاد جمیع انواع مستقلا بوده بی اینکه از ماقبل منشق و ناشی شد مثلا ثانی از اول و ثالث از ثانی و رابع از ثالث
منشق گردید چنانکه شما گوئید و ماقبل را هلاک کرد بمثل اسبابی که مذکور شد پس آنچه ظهور آثار و بعضی اعضا و اجزاء
آثار اینها در طبقات زمین باقی ماند و حال در ژئولوژیه شما برای شما مکشوف گردید و چون این احتمال قائم است پس گوئیم و
استدلالات شما بر ترقی و نشو در انحطاطها رد شده است زیرا تنها استکشافات ژئولوژیه با اللحاظ از عقلاء چون در استکشافات
ژئولوژیه آثار و اجزاء واحافر ضعیفه می بینند حکم میکنند بطریق ثبوت و نفس را اینکه در این طبقه از زمین در دوره فلان حیوانات
و نباتات ضعیفه بوده اند که این آثار و آثار اینهاست و حال آنکه خود حیوان و نبات را ندیده اند مثلا و حال آنکه ادعا
میکنند که بنای ما بر روی محسوسات است و اما الطبیعیون اگر با ما در ترک استدلال بر ما بر واجب الوجود
بما سلک طریقه و از اثبات انکار مینمایند و میگویند که شما واجب الوجود را ندیده اید محض طور و ادعا ما و نفس بوجود او میکنند
حال بنای الطبیعیون بر استدلال از آثار است بر مؤثر و صراط مستقیم عقلی بر همین است مجملا این حکم از عقلاء مانند بحث است
و حال بر وهم بر سر سخن و بگوئیم بنسبت این احتمال استکشافات ژئولوژیه احتلاف ندارد تا مدتی خلق و بطور وجود حیوانات و
نباتات ادوار اربعه ژئولوژیه هو استقلال بدون اینکه از ماقبل ناشی و منشق گردیده باشند بلکه وجود هر یک از اینها بجهت
مناسبت دوره خاص بوده است چنانچه که مشهود و محسوس ماست در هر سال در توالد تناسل رسانات و حیوانات بعد
از فصلها فصل زمستان و آمدن ربیع و تابستان که جز اول آن سال که روئیده و بعد مفقود در اول ثانی است بنابر ضعیف و دنی
مثل طحالب که علف است سبز و سر در روی آبها میکند بعد روئیده مفقود و اعقاب که ارغاب ضعیف اعراب آنها احسن
گوشد و بعدها جا الادنی فالادنی الاقوی فالاقوی از نباتات سر در روئیده مفقود میشود بعد ز آن بعد حرارت و هلم جرا تا اینکه
از اول ثانی و ثانی ثالث مماند و همچنین اول حرکه متولد مفقود و بعد از وی حالا مفقود حیوان دنی و ضعیف است مثل الکتوریا
و حیوانات متولده در عفونت و زراعت و دواب و غیر اینها از کرمها تا الای برک درختها بعد بعد رجا الادنی فالادنی
الاقوی فالاقوی تا اینکه دوره میرسد و ظهور نباتات و حیوانات قویه علیای حلیه و هیچکدام از این انواع از همدیگر ناشی
نمیشوند و از کدیگر منشق نمیشوند این ثبات سات مستقل مفقود و حیوان از حیوان دیگر متحول نگردیده است و همینجنین
انواع اگر که در اول مدت مذکوره موجود شده بودند هر چند حرارت زیاد مفقود نشاری از اینها هلاک و فانی مفقود از نبا
و حیوان با اسباب گوناگون نمیشد از نبات اینها و بسطوت و علیه انواع دیگر که در بعد موجود شدند که ارقی و اقوی و اعلی
از ماقبل بودند و نحو دیگر و در اجزا نسبت عالیا باقی بمانند مگر انواع علیا و قویه که محتاج جمیع ماقبل بودند در مدت
مذکوره و اما آنکه هالک شدند آثار و بقایای اینها در زمین باقی بمانند مثل لانه و آشیانه و خانه و بعضی از اجزاء و اعضای اینها

مقالهٔ ششم در ذکر و بیان تتمّه

و خلقت و تکوین آنها از عبث و لغو نیست بلکه آنها قوت و غذای حیوانات و تربیت هستند چه هنوز بعد در ظهور و بروز دیگر
که فوق طور و عصر ما نباشد پس لابد تا باید آنها در اوّل بهار ظهور و بروز نمایند و مکوّن گردند تا کرمها شکر دنبالهٔ اعتنا
و نباتات موجود بدنند قوت و غذای عصافیر و امثال آنها نشوند تا ظهور و بروز خوب پس این است حال نبات ما که خالی از فضل
از حالات ثلاثه که شما را مطلع کرده است از آنها استکشافات شما که موجود اوّل ادنی و ضعیف بوده ثم الادنی فالادنی و هکذا
حال منتهی شده به انواع حاضره و تأمّل آنها هالك شده و آثار آنها باقی ماند پس از تنده لالات شما استکشافات ثلاثه
ربسوار در جمیع اعتنا و ساقط و هابط و هاول کردند چنانکه این امر در غایت ظهور است برای سبب مصنف و امثال این نوامیس
از بعد که ارتقاء و نشو آنها محوّل میباشد و قبل از شروع بمقصود گویم باید که نوامیس ادلّهٔ بیست تا اینکه دلالت کند
بر نشوء و ترقّی بلکه اسباب و وسائط برای توجیهات شما از کیفیت حرکات ترقّی و نشو در عالم نباتات و حیوانات این صحیح است و اما
وجود این نحو طریقه حکماء و اعلای شما را مسلوك و مشی میباشیم که ایشان اخذ کرده اند و شروع نموده اند در ابطال این
نوامیس و شما در صدد و مقام اثبات برآمده اند نزاع و جدل عظیمی فیمابین شما و ایشان برپا شده است و کتب و رسائل از
طرفین مدوّن و مؤلف و مصنّف و مطبوع گردیده و در اطراف و اکناف عالم منتشر شده است و لکن حقیر بجواهر مراتب آنها را
از ثبوت و منقولات و صحیح آنها را بعد از تحقیق و ثبوت شان بتمام شرح عرض مینمایم اما از ثبوت فروع صفات اصول را پس این امر ثابت
مشاهد و محسوس و اهل اسلام و اتباع حضرت خیر الانام علیه و آله سلام الله الملك العلّام هرگز منکر این امر نمیشوند بلکه
منکر سند خارج الحصول و وقوع است و لکن بخلقت خدا و ندی خواه با اسباب عادیه باشد خواه بغیر اسباب عادیه و همچنین تنازع
بقا را که مانع از حصول آن نباشد و سبب آن است که بعضی از انواع باقی و بعضی هالك میشوند و مرجع در این شرح تعالی
میباشد هو الحی و الممیت و ما سر تکوین این ناموس را مشاهده نموده و دیده ایم فیمابین الحلوحی در اصناف بشر هم که دائما
در تنازع و بکال میباشند در سر اسباب معیشت و لکن این دو ناموس صحیح الحصول نباشند و تا حلول حرمانع دارد که بگویم که
انواع مستقلا موجود شده اند و مع ذلك فروع صفات اصول را وارث میباشند و انواع باهم بکر نزاع مینمایند در بقاء پس
قوی باقی و ضعیف هالك و فانی میشود و حال اینکه هر نوع از آنها مستقلا آفریده شده است و از عمر خود از انواع ناسی فیمن
نگردیده است پس این دو ناموس هیچ قسم از اقسام دلالت دال بر نشوء و ترقی نمیباشد بلکه با نشو و خلق هر دو صحیح الحصول پس
آنها را دلیل نشو قرار دادن غلط است بدون شك و شبهه و اما ناموس نباتات و آن است که هر فرع با وجود وراثت صفات
اصل خود از الاقل است و از نباتات و تمام الامثال در صفات دیگر پس این ناموسی است که حکماء و اعلای شما از حیوانات
شمار داده اند که نباتات که حادث میشود در فروع عرضی است نه جوهری با اینکه موجب بعض نوع و استقلال نوع دیگر
باشد و شما در جواب آنها گفته اند که بعد از مرور چند ملیان از زمان و تکرار نباتات و ساع آنها عرض جوهر میشود و آن وقت
موجب بعض نوع و استقلال نوع دیگر میشود که نباتات و در این بحث فرو رفته اند با ایشان و منازعه بسیار نموده اند
و مسائل شده اند بطویل بلا طائل لکن حقیر میگویم که ناموس نباتات یعنی فرع از اصلش جدا میشود درباره صفاتش که از اصل
بوده و این مشاهد و محسوس است در نبات و حیوان و لکن بجعل جلالی که در مخلوقات قرار داده است برای تمایز ایشان مگر
هر اکراد از انواع بصورت واحده بودند در جمیع انواع هر آینه اشتباه حاصل میشد در میان آنها و اختلال در نظام عالم طور
سخت ناشی میشد که از طرفین باشد اشتباه که نشود بخود را بمصاحب پدر و مادر اولاد جز در تعلیم نماند و نه حکمی
است و اشر و چهار خود را بمصاحب و انموجب شاد معاملات و صنایع حقوق بشر ... از هم
محض تحوّل و نبات نیست و بفروع با اصول بلکه عام است در جمیع موجودات عالم هیچ جز آن نمی بیند که
مشابه نام خواه از فروعات و باشد تا برحی در صنایع بشر هم پس کتابی چند میشود که نسخه کتابی دیگر بود مشابه



تا هر چند که از صنایع و کاینات دقت کامل حاصل شده باشد در تکمیل مشابهت با احیا و ادوات و انطباع در مطبعه و احداث و
همچنین دیده نشده است که فلجی شبه فلج دیگر باشد من تمام الوجوه و همچنین جنین شبیه جنین دیگر بتمام المشابهه و هر چند که
صانع کامل احیا و قصد نماید لیکن اگر معصی نبوده باشد مشابهت تامه بلکه لا بد است در آن هر چند که در بادی
نظر ظاهر میشود در وقت تدقیق نظر و این حیثیت مکرم الطاف الهیه که وضع نموده است برای تمایز اشیاء از همدیگر چنانکه
سابق گفته شد پس این در موجودات ناموسی است که اعطا شده است از جانب حق سبحانه و تعالی و طبیعی نیست چنانکه توهم
نموده اند و ملکه طبیعت مقتضی است که فروع و اصول شبیه همدیگر باشند و حق فرق بمقتضای طبیعت این بود که فرع و اصل
موجود شود و وارث جمیع صفات اصل خود باشد و مباین و مغایر او نباشد در چیزی مگر در وقت عروض سببی که موجب تباین و
تغایر است ولکن هر چند سعی و کوشش شود در تطبیق و توحید اسباب مشابهت تامه نمیشود بین شیئین اصلا ما بین فرع
و اصلش و پدر و پسر و دو فرع متحد در جمیع اسباب تکوین و اتحاد مثل توامین که متولد میشوند در یک سن واحد و قسمت واحده و بعد
تربیت میشوند با وحدت اسباب تکوین در عادت و حالات دقت با تعدد مربی معهذا لا بد است از تباین فیما بینهما و التماس و تفحص
کردن از اسباب و همه برای تباین در این هنگام چنانکه گفته شد میشود از بعضی از شما ها تعبیر مگر باشتباه از دو جهت و خارج از
دایره انصاف و مشی در طریق اعتساف و چون امر اذا نسبی پس کوشش نمائیم چه حرا است و اینکه بگوییم که تباین فروع از اصول و اگر محل
و نوع و اعتماد نمیباشد در تمام نوع و تحول آن تغیر در طول زمان که محدود نباشد معهذا دیگر موجب خروج نوع بنوع دیگر باشد
و همین مقدار از این فایده تمام بین الافراد تمام شود ممکن که حلا و بدعا لیرقرار داده باشد فرع اول را که مباین باشد در صفا
و همچنین فروع فروع را که مباین باشند با اصول اصل و هکذا تا حد محدود از سلسله نسب در حد ملیون از افراد و صور باید
که نوع نسبتها از نوع خارج شود و داخل شود بنوع دیگر و بعد حدای مثال عود میشود بفروع بس صور اجداد دشاید
اینها را باینها مید هد و هکذا تا اینکه دوره بانی تمام میشود برای تشبیهای فروع صور اجداد بعد اعاده میشود این عمل یا در فرع
که بعد میباشد و همچنین این نوع و تا اسما الی مشهور میشود و بعد نیست که این حال امر هم بشود برای احتمال امر تشبیهای اسلاف چون
عکوس و صور شبیه اهل زمان بعد از انسان پر سید پس چون مثال میباشد باشها از اقربا و خودکه در اتمام این موجود باشد
پس مکرر صور اجداد ظاهر میشود اطوار در فروع اینها مراحل زمانیکه تصور نمائیم احتمال حاصل میشود از تکاثر صور و اشکال
نسبت دادن بعضی از الفروع بالاصول مباین که صور کثرت نما میکند در کیفیتی که ممر به بعضی یکرد فرع را خارج میکند و
مستعمل میماند بنوع دیگر چرا که محدود است چنانکه فرض شد پس نظر و تامل کنید در نوع انسانی و آنچه ناسر میشود از آن در
روی زمین از ملیونات کثیره و با وجود تباین افراد پس از همدیگر مثل سوفت رنجی و نبودی اما این تباین مقصر از نوع خود خارج
کرده و در نوع دیگر بین داخل نموده و انمدکند طولانی با اصحاب الماده و الطبیعه عرب شمار ند رجوع فروع را با اجداد همه جز سما
بمثل این ناموس هم قایل میباشند و این ناموس (الاتاویسم) یعنی رجوع بسوی جد و بعضی از تباینها امراضی میباشد و وارد
و با رجعت چنانکه گفتم اند که صفات معنی مستور و مکنون ماند در نسبها و بعد ظاهر میشود در یک نسل آنگه چون رنجی بر رخ
نماید و منتشر ادامه است که اولاد میشود نماند و در نسل ماند و بعد در نسلهای اسلاف است که ظاهر و اشکار میکرد در نسل
ان زن در بعضی از اولاد پس معنا میکند و جدید بخی انسان برده و همچنین است حال این ناموس در عوائد و امثالی و امراض موروثه مثلا
بعد از چند بطن مرض جد در پسر ظاهر میشود اینها از ال حکمهای تمام صور اجداد و احداد در اولاد ممکن نیست بعد احاصل
ایجم پس فرض شد ... نماید اما این فروع و اصول و تکرار از ساسات مر نسب حاصل الوقوع و منافی عقل نیست امکان او و امتنا
داشته باشد از قول آن و کل ما کان همین ماهو داخل تحت قدره الامر و در حضرت شرع شریعت محمدی صلی الله علیه و آله
سروارد شده است بر رجوع صور اجداد به فروع حضرت صاحب رجعت علیه صلوات الله و السلام در تفسیر قول حق تعالی در قرآن رجعات

انسان فی أیّ صورةٍ ما شاء رکّبک چون نظر مستغرق میشود در دریم پس خداوند عالم خاص میکند برای او هر چیزی را که
تمام را و آدم علیه السلام بوده است و صورتها را نام و نشانه هر کدام را که خواسته است به او میشود چنانکه در تفسیر روح البیان
و غیر آن محرّر و مرقوم شده است پس مادامیکه این احتمال قائم است در ناموس ثبات انواع که ممکن است بکون محدود دائمی کل نوع
الی درجة لا یخرج النوع الی نوع آخر و بقاعده ثبات الاصول فی الفروع و هلم جرا پس ثبات نوع ثابت باید حتی که عرض جوهر شود تا
اینکه تغییر نوع بنوع دیگر منتسب و منتسب نباشد و اسلام رسیده مظنون بل محتمل و حتی بسبب محتمل صدق و کذب پس قابل اعتماد
و اعتنا نیست پس این تقریر دلیل شما را در جملهٔ اعتبار ساقط کرد که مستمسک شما شد در ... تعبیر از ناموس
الحاصل ناموس ثبات غیر محدود داشت در زعم شما هر چند که عدم تحدید و تناهی ثبات جایز است عقلاً و حصول تغییر نیست
نیز جایز است و هر داخل در تحت تصرّف قدرت الهیه ولکن وقوع این ناموس مظنون و غیر یقینی بلکه محتمل است پس
حصول تغییر که عبارت باشد از تغییر انواع بعضها الی بعض هم مظنون و محتمل خواهد بود لهذا در دین اسلام اعتنا باین ناموس
نیست و مسلمانان معرض نمیشوند ... و مضطر نمیشوند بتأویل ظواهر نصوص شریعت که دلالت دارد بر خلق
وجود انواع مستقله بلکه مسلمان ... باعتقاد ... وجود اشیا محقق است ... مگر در صورت قیام دلیل
نصّی قاطع که دلالت داشته باشد بر خلاف آن نص بر خلاف ظواهر نص ولکن در شرط القاعدین در این احکام قاعده که گذشت را
جاری میشود در تطبیق دلیل عقلی قاطع و نقلی و اما ناموس انتخاب طبیعی که این در نزد شما بمنزلهٔ ستون است برای نوامیس
سابق الذکر و چون اینها مظنون بودند بدلائل که گذشت پس نتیجهٔ انتخاب طبیعی را نیز هم مظنون و بل محتمل خواهد بود پس قابل
اعتنا و اعتبار نیست و لا ثانیاً بعد از تسلیم حصولش فائده لازمه نیست که نگوییم ممکن است که ناموس انتخاب طبیعی با انواع باشد بطریق
خلق باین نحو که موجود اول ادنی و ضعیف بود و بعد ارقی و اقوی از او موجود شد مستقلاً بدون اینکه از ادنی و ضعیف ...
شده باشد و تنازع بقا واقع شد بمابین ادنی و ادنی ... شد و بعد ارقی و اقوی از مابین موجود شد مستقلاً بدون
استفاده و تنازع فیمابین اینها واقع شد ثانی هلاک گردید و هکذا تا اینکه حال منتهی شد بانواع موجوده الآن بدون اینکه نوعی
از نوع دیگر منتقل و ناشی شده باشد بلکه خلقت هم بطریق استقلال بوده است پس این تقریر واضح و لائح گردید که وجود احسن
و انسب الآن از لوازم خاصهٔ نشوء نیست بلکه ممکن است که بطریق خلق و استقلال انواع باشد پس حصول احسن و انسب
هم از اقسام دلالت دال بر صحّت نشو نمیباشد خلاصهٔ کلام اینکه ممکن است بر این نوامیس ... خلق و استقلال انواع
باین شأن که ممکن است که اوّلاً خداوند تعالی انواع پست و ضعیف را آفرید و بعد انواع قوی‌تر از اینها را ... استقلال ... فی الجمله
... که اینها را خلق کرد پس اولی را هلاک کرد باسباب گونه و تنازع بقا ... و بعد ما ...
انواعیکه الآن موجودند و اینها منتخبات ... احسن و هم ...
... و تنازع بقای احسن و انسب و با وجود این دو ناموس خداوند تعالی جاری بوده ...
و مناسب فروع با اصول در صفات دیگر ولکن این ثبات با تحدید محدود است ... نوع دیگر
باشد و حکمت ... اسماء است ... و هو خلق العالم و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف
السنتکم و الوانکم و ... الحمد لله الشکر ... و احتمال ...
ناموس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

ظاهر و روشن گردید که نسبت امور مطویه هم نیست در نظر عقل بلکه امریست مشکوک فیه ولکن اهل اسلام ترجیح میدهند
قول بحلول و استقلال انواع ارواح و بقای نفس میکنند بظواهر نصوص شریعت و اما شما اما دلیلی داعی بر ترجیح نشو
بر حلول و حرمان بعد از آنکه اظهار کردیم مراتب وزان شوب و تحقق فاصعقوا یا اهل الانصاف و بعد از آنکه بطلان
مذهب تسویات و محو کردید ما که ادعا استغنای انسان و میمون از اصل و لعلهم نائیست که اساس ثبات و دوام
ندارد پس قول شما بمقتضای مشاهده حاصله شما میمون و انسان ممتنع و محال نیست که بگوئیم این دو از اصل واحد مشتق
گردیدند شهر است در غایت سقوط و سستی و هی بلکه محتوا هم غرض کنیم که سهو عملاً ئی نیست و اگر جسارت شد ببعید
صدر مشاهده صور موحشا سعاف و مغصوب این بیشتر امر بسی ظاهر است و اگر گوشه بل مشاهده موحشا سعاف نیست
ولکن لا اقل از آنکه موجب حدوث ظن است با ستقاق هر چند که ظن [illegible] باشد در جواب گوئیم که اهل اسلام اعتنا و اعتما
نمیکنند در باب اعتقاد بظنون و او را معارض نمیدانند با ظواهر نصوص شرع اقدس مخصوص در صورتیکه امثال صورت
معارض باشد با امریکه دفع و رفع میکند حدوث ظن را و آن امریست که ما میبینیم انسان را در اول ولادتش در غایت ضعف
عقل و جسد و منتهای سستی است بطوریکه نادر نیست [illegible] و حلول [illegible] و همچنین قدرت ندارد بر ادنی حرکت [illegible]
مستقل و لکن در غایت بلادت و بلاهت فرق نمیگذارد ما بین دشمن و ما بین دوست و احسان نمیکند از مودت و احسان
نمیکند امتیاز و فرق نمیگذارد ما بین غذای صالح و فاسد و خوب و بد و بعد [illegible] عقل و شعور
ندارد [illegible] و فاسد و [illegible] نمیگذارد ما بین غذای صالح و فاسد
[illegible] طفل انسان که طوری لازم است که [illegible]
[illegible]
[illegible] و مستطر بود اما [illegible]
[illegible] انسان [illegible] اعمال و امثال والطاف الهی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اما [illegible]
[illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] موجود است که در [illegible] انسان [illegible]
ادراک [illegible]
انسان و احسان [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] انسان [illegible]

وقاهر میشود و او را مسخر و تابع خود میسازد باللّه اکنون تأویل میکنید و میگوئید که آثار دلالت بر عکس مطلب شما میکند پس تا این
حال اگر انسان و میمون مشتق از اصل واحد بودند حق این بود که در حالت مذکوره از ضعف و عجز ولادت مساوی باشند و لا اقل
از اینکه در وقت ولادت نسل میمون باشد در مراتب مسطوره و یا اینکه قضیه بعکس باشد یعنی انسان حال میمون و میمون حال
انسان داشته باشد عند الولاده چرا که میگوئیم سبب این انحطاط و تنزل در قوت و ادراک در طفل انسان چه چیز است و حال
آنکه شما بنا بر اینکه از اصل واحد منشعب گردیدند که انسان از او ترقی کرده اکمل از او می شد هم در قوت و ادراک و اگر گوئید که انسان
ترقی کرد از سر تا پا خود در حسن صورت و تنزل نمود از او در قدرت و ادراک مجهول است که موجب این امر بوده و در ما مجهول است
گوئیم هذه طفرة من الحق والانصاف تا رسوال میکنم که سبب تکمیل این دو صفت در انسان در وقت ترقی و برقی او در این دو از
میمون در مراتب محصوره چه چیز است پس حق و انصاف آنست که این امر موجب وهن و سستی قول شما است که میگوئید انسان
و میمون از اصل واحد منشعب گردیدند و بلکه موجب بطلان این قول است پس بعد از تحریر و تقریر مراتب مسطوره چون طرق
تامل نمائید بعین انصاف در کمال صافی و خوبی برای شما واضح و آشکار میگردد که مذاهب صوریه حاصله شما در انسان
و میمون فاسد است و تعارض میکند با این فروع عظیمه که شرح دادم برای شما که حاصل است میان این دو و هذا بالله تعالی و
انا اعلم بالصواب پس از تمامی مراتب مذکوره در کمال صافی ثابت و محقق گردید که ادله و معتقدات شما در اثبات نشوء و
طبیعت و تکون و بلکه کلی از درجه اعتبار ساقط و هابط میباشد و با معارضه میکنند با نصوص شرع اقدس انور و
مکرر عرض کردم و حالا هم عرض میکنم که بدیهم اعداء و حصاء شما را اگر چه از آیات بیرون بیاید بر شما در ابطال مذهب شما و
بعضی انواع و شما را هم دعوی کردید معاقل ایشان مکتسب و مذهب سوامر مکتسبه حتی [illegible] انواع و این است
محال است و انسان منکر نبود وجود طبقات و امثال این نوع و نوع دیگر و شما مدعی وجود طبقات میباشید در بعضی از انواع
و کمر [illegible] بعد [illegible] مسعود نیست [illegible] و این خبر است محتمل الصدق والکذب [illegible] کدام [illegible]
ار حیات [illegible] و همراه بوده [illegible] انسان مشاهده [illegible] و بعد از رسوب [illegible] احتمال [illegible]
در حصول انواع مستقله چنانکه گفته شد [illegible] شما موهوم است مختصر کلام و علاوه ادعی [illegible] اعلای شما
بلکه همه قد برای ما کافی است که ادله شما سست و باطل و بظواهر نصوص شرع انور معارضه میکند با ظواهر شرع
برای ما حجت است و اگر خواسته باشم [illegible] برای شما ظاهر و آشکار میشوم بفضل الهی که معتقدات و مستندات
شما ابداً قیمت ندارد و اساس آن وهم و ارکان او فروض و تخمین است و از قبیل یحتمل ان یکون کذا است و اگر انشاء الله خداوند
توفیق بدهد کتاب [illegible] علیحده در این باب برای شما خواهم نوشت و اما قول شما که حیات و عقل انسانی ظاهری میباشد
از ظواهر نیها علی اجزاء ماده متحرکه و عناصر ممتزجه ماده و هر چند که اصل ماده خالی از حیات و ادراک است و اینکه عقل انسانی
مخالف ندارد با عقول باقی حیوانات مگر بکمیت و اگر به درجات و حقیقت ابدا مخالف ندارند پس در این موضع گوئیم که بحول
الله تطبیق همه اینها با شرع اسلام ممکن است و اما جماعت اهل اسلام باین نحو تعریف کرده اند که انها صفة وجودیه زائده
علی نفس الذات مغایرة للعلم والقدرة مصححة للاتصاف الذات بهما فعلی هذا چون کلام شما را انسان عرضه [illegible]
که آن ظاهر میشد از ظواهر نیها بل اجزاء ماده الخ گوئید که حیات در نزد ما صفت عرضیه است میباشد پس این ظاهر بکه شما
میگوئید که آن حیات صفت عرضیه است ما نمی نیستیم زیرا که حیات عبارت از این ظاهرها [illegible] ولکن اهل اسلام میگویند که
خداوند حیات در حیوان مخلوق خالق است هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ بی واسطه [illegible] شما میگوئید که [illegible] اسناد [illegible]
نسبت حرکت اجزاء ماده مرحوم موهوم بلا دلیل چنانکه گفته شد هر چند که ثابت است که حرکت موجود باشد مخلوق خالق و
و موجب ظاهر باشد که عبارت از حیات است عادت الهی جاری شده است در ایجاد [illegible] عند الاسباب و اما عقل پس

اهل اسلام در بیان حقیقت آن اختلاف دارند بعضی توقف کرده اند از شرح حقیقت آن چرا که میگویند از معنای حقیقی که
شرع شریف حقیقت آن را برای ما شرح نکرده است بطوری که موجب جزم و یقین باشد در نصوص صحیحه صریحه پس اولی و انسب
و اقرب بادب کف است از خوض در بیان و شرح حقیقت عقل و علی هذا هر چه شما بگوئید در شرح عقل و منافات نداشته
باشد با نصوص شرعیه اهل اسلام گویند نفس شما محتمل صحت و صواب است چرا که ما نمی توانیم رد او بکنیم زیرا که ممکن است راست باشد پس قول
شما ظاهر نیست و ظواهر بما علی اجزاء ماده ممکن است که راست باشد ولکن بخلاف حقائق مر بطوری که شما میگوئید که
محض حرکت حادث شده است و بعضی از اهل اسلام خوض کرده اند در تفسیر عقل و اقوال اکثر ایشان مطابق است با اینکه
عرض باشد و سرحل آنها اینکه از قبیل علوم باشد ای ملکة تدرک بها العلوم النظریة و بعد گفته اند که عقل نور است
و بعضی از اخبار شریفه دلالت بر این مطلب دارد ولکن اخبار آحاد است و مقصود از نیست که نور معنوی نیز مخالف نمیکند با
قول اینکه از جنس علوم است و بعضی گفته اند که عقل جوهر است ولکن این قول مردود است در نزد افاضل چنانکه در محله
التسلام و خاصه امیر ... و همه این اقوال در عقل غریزی است و اما عقل مکتسب که غیر عقل غریزی است و آن عبارت از بها
معرفت و سیاست و لطافت فکر است که در ادب الدین و الدنیا هذا از جمله اصحاب است که منافات نیست ما بین قول
شما و عقل غریزی و قول شما اگر حاصل قول این است که عقل عرض است پس چون با اهل اسلام در وقت منافات اثبات
این قول و اگر عقل عرض است عرضی ندارم که عقل ظاهر نیست و ظواهر بما علی اجزاء ماده مانع نباشد و اینکه نمی گوید که این
امر نیست ممکن که نسبت آن ادراک علوم مستور و لکن وجود آن و وجود ادراک بمخالفت حقائق نیست و منافات با عقل ندارد
اختلافی که دارند نیست که اهل اسلام میگویند خالق عقل خداست و شما میگوئید که حرکت اجزاء ماده است و چون بطلان
اصل ماده و حرکت را اثبات و محقق نمودند با ادله که گذشت شما لابد ما را انکار کردید قول ایشان و اما قول شما که عقل
انسانی مخالفت ندارد با عقول حیوانات دیگر مگر بکثرت و اگر نه در ذات و حقیقت مخالف نیست این قول هم مصادم نصوص
ندارد با نصوص صحیحه شرعیه و دو عقل که عبارت از صور و معنی و سعادت مستود است که انسان ممتاز و مخصوص گردیده از
سایر حیوانات که ادراک و عقل و ... امتیاز و اختصاص بتکلیف بشرایع و مخاطب بخطاب الهی کرده است از
میان سایر [illegible] و اما انکار ادراک و عقول بتاتیر ادراک و شعور سایر حیوانات در ذات و حقیقت باید
در نصوص غیر صریح در این خصوص وارد شده است لا سیما و لا اشکال الهام انچه در حقیقت مخالف اینکه معتبر مشهور از اهل
اسلام و علمای اعلام در جواب گویند که مانع شرعی ندارم از اینکه بگوئیم ادراک که بحیوانات داده شده است برای بقای معاش
خود که با عقل انسان از مقوله واحده باشد یعنی هر دو از قبیل اعراض باشد که حاصل شده است برای انسان و حیوان
الهام و لکن عقل و ادراک و شعور در انسان زیاد است که نسبت آن زیاد است تا علوم میکند و فرق میگذارد ما بین
اخلاق حمیده و ردیه و غیر اینها از سایر الاشیاء و انسان از حیوان و این در حیوان نیست و خصوصیت و فضیلت که انسان
با آن مکلف شرعی گردیده است و آن عالی عقل میگذارد از اکثر انسان را اعمال میکند از ادراک بخلاف صواب پس قول
باینکه عقل انسانی مخالف ندارد با ادراک سایر حیوانات مگر در کثرت منافات ندارد با دین اسلام بلکه قائل اطلاق است با
نصوص شرعیه پس جمع اخبار وارد شده است در شریعت طاهره از تعظیم عقل و تجلیل عقل از جمله اینکه العقل عطاء
ای لسر القوت الصادره عن الانسان و در حدیث علی علیه السلام است العقل شرع من داخل و الشرع عقل من خارج و العقل
نور روحانی تدرک النفس به العلوم الضروریة و النظریة و در حدیث دیگر ما خلق الله خلقا هو احب الیه من العقل و در خبر اول
ما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل و ادبر فادبر ثم قال بک اخذ و بک اعطی و بک اعاقب و بک اثیب و در خبر دیگر العقل
... و الحکمة الی غیر ذلک از اخبار کثیره که همه آنها عظمت و بزرگی عقل ... در خبر ... ادراک [illegible]

معنا بر ادراک جواب آن نیست در اصل و حقیقت والله اعلم و علمه اتم و از حدیث سلیمان علیه السلام که پرسش کرد در مادهٔ مطلقه
مجمع البحرین منقول کرده صریحاً مستفاد و معلوم میشود که محل عقل و ادراک دماغ است و قول شما مادیون نیز همین است
از این تقریرات معلوم و محقق گردید که شما در این دو مسئله با دین اسلام مخالفت ندارید که موجب اخراج شما باشد از عداد مسلمانان
تلخیص خلاصهٔ کلام در این مقام این شد که مادهٔ عالم حادث شد بعد از آنکه معدوم بود و او را ایجاد نمود از عدم و انواع کائنات
از او مکون فرمود هر نوع را مستقلا بر طبایع که الآن هست و همین جاها در است بر اعلام این عوالم وجود چنانکه ابتدا را ایجاد
نمود از عدم و بر همین همه ابتدا مر هفا و مدتها و معطلا گذشت و ابتکر خدا و ندا عالم انسان را نوع مستقلی فرمود و دو جزو از این
از جنس و فصل طبیعت ایجاد کرده و خلق نمود و در جنتی ساکن نمود و بسبب ترک اولی و جهات و مصالح دیگر از جنت اخراج فرمود
نمود و بر همین اساطیر فرمود و آنکه هر چه در این عالم احداث میشود از اسباب و مسببات همه مصنوع قدرت الهیه است و بعضی چند
متوالد و متناسل علاوه بر تدابیر اسباب و مسببات از قدرت او سعی در وجود ایجاد میفرماید خالق عز اسمه سبحانه و تعالی به مشیت
حتی حرکت اوراق اشجار هم بخواست و ست و هرچند که مسبب از مرتبهٔ اسباب نمود ماست و اولی از آنکه ایجاد مسبب یابد و
خالق هر دو است اول سببی خلق میکند بعد مسبب و هر چه در این عالم می بینیم و تأثیرات هر دو میبینیم ثم مخلوق و ایجاد خالق است
و هیچ شیئی در عالم مؤثر طبع و بقوه مولد و عدد او بنا شد مگر اثر و مؤثر ظاهری هر دو از جدا هستند و با ایجاد او موجود هستند
الحاصل لا مؤثر فی الوجود الا الله و او سبحانه و تعالی موجودیست قدیم دائم ازلی و ابدی و سرمدی و عدم بر او محال است و
واحد است واحد در ذات و صفات و غنی از کل ما سوا است و جمیع ما عدا مفتقر و محتاج او نیند بر او شبیه ندارد است و
نه انبا ثی نه او سه لیس کمثله شیء و لم یکن له کفوا احد و مرید است باتم الارادة و عالم است باکمل العلم ما کان
و ما یکون و ما هو کائن در علم او علی التسویه است لا یعزب عن علمه شیء سر و جهار و خفی و آشکار ما فی اللیل و النهار هم سواء
عند الواحد القهار و قادر است بر جمیع اشیاء که خارج باشد عقلا و نسبت محال بوده باشد و لکن قدرت او تعلق بممکن
مگر محالی که عقلا جایز باشد برای کوچک باشتر بقدر مادی و بر این جای است و متصف است بصفات کمال که لایق او تعالی و تبرک
او باشد و منزه است از صفات نقصان و جمیع مسائل مذکوره مرقوم گذشت و وجود حضرت حق ثابت نمودیم و
حدوث ماده بر او ثابت و محقق گردید و بعضی از مسائل اهل اسلام را با علوم شما تطبیق نمودیم رجوع کنید و بعضی دیگر که
سهل و آسان بود در کتب اهل اسلام مقرر و محرر کرده اند اگر خواستید رجوع کنید **مسئلهٔ ششم** در بیان
مسائلی است که شما ابتدا را انکار میکنید از جمله مسئلهٔ نزول باران است از آسمان که در علوم شما ثابت و محقق کرده اند است
که باران متولد میشود از بخار آنکه از زمین و دریاها بلند میشود و صعود میکند طبقهٔ باردهٔ از هوا و در آنجا جمع میشود
بسبب برودت و بعد از اجتماع باران میشود در طبقهٔ علیای از هوا اگر برودت کم باشد بخارات بصورت باران نازل
میشود و اگر متوسط باشد بصورت برف و اگر برودت شدید باشد بصورت تگرگ نازل میشود و اگر بر مادهٔ و حقیقت
هم ابخرهٔ زمین و دریاها و نباتات و حیوانات است و این مسئله در علوم شما ثابت و محقق گردیده بطوری که بچهای و جهای شما
میدانند و خلاف این را نزول آب از آسمان قبول نمیکنند و مع هذا در قرآن وارد شده است وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا و غیر ذلک
از آیات و این خلاف علوم شما است و در جواب گوئیم که نصوص قرآنیه که سند است در مقام صحیح عقاید ما بسیار است که
ذکر میشود بطریق اختصار اول در سورهٔ مبارکهٔ الاعراف بایں نحو وارد گردیده وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ
رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی و اوست که میفرستد بادهای چهارگانه را از صبا و دبور و جنوب و شمال در حالتی که مژده دهنده
پیش از نزول رحمت او یعنی که باران است لطف حق مردار ندارد این بادها ابرهای گرانبار را میبرد سازان بر آسمان ابرها را

برای زنده کردن زمین مرده نیز فرو فرستیم تا زمین آب را بنوشد پس برویاند و بیرون آوریم بوسیلهٔ آن آب از هر نوع
میوه‌ها چنانکه زمین مرده را سیراب و زنده کردیم همچنین بیرون آوریم مردگان را شاید شما پند گیرید یعنی از استدلال زنده
شدن زمین مرده استدلال کنید بر زنده شدن مرده خود و در سورهٔ مبارکهٔ الروم باین مضمون فرموده اَللّٰهُ الَّذِی یُرْسِلُ
الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَیَبْسُطُهُ فِی السَّمَاءِ کَیْفَ یَشَاءُ وَیَجْعَلُهُ کِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ
بِهِ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ یعنی خدای برانگیزاننده است که برانگیزاند بادها را پس بگستراند خدا ابرها را
یعنی بهم متصل سازد گاهی که خواهد در سمت هوا چنانکه خواهد یعنی رونده یا ایستاده مطبق یا غیر مطبق و گرداند ابرها را
گاهی پاره پاره هر قطعهٔ از طرفی تا متراکم بالای هم پس بینی باران را که بحکم اله بیرون میآید از میان آن یعنی از میان
ابر در وقت اتصال و افتراق پس رساند خدا باران را ببلادیکه خواهد از بندگان خود و ایشان بسبب حصول باران مستبشر
و خوشحال میشوند و مقصود ما درین آیه مبارکه از سماء همان میان زمین و آسمانست چه خدا خبر داده که نزول باران از ابرا
وسط قرار ابر همان میان زمین و آسمانست چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ بقره مقرر نموده وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
پس مقصود از سماء درین آیه مبارکه همان جهت علویست و در سورهٔ مبارکهٔ الملائکه باین مضمون فرموده وَاللّٰهُ الَّذِی
أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا کَذَلِکَ النُّشُورُ مضمون این همان
مضمون آیه مقدم است که گذشت و در سورهٔ مبارکهٔ النبأ باین نحو عیان و بیان گشته است وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً
ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا یعنی فرو فرستادیم از ابرهای فشارنده باران آب ریزان تا بیرون
آوریم با آن دانه حبوب و نباتات و باغات مملو از اشجار پس از آیات مبارکات صریحه دانسته شد که نزول باران از
ابر است و ابر میان زمین و آسمان مسخر است ما بین زمین و آسمان پس این هیچ منافات با علوم شما ندارد و اگر کسی سؤال نماید که
از این آیات مستفاد میشود که خروج ثمرات و نباتات بسبب باران است حال چه باید اعتقاد کرد باین نحو که خدا در عالم
ذات طبیعت مؤثره قرار داده و در زمین طبیعت قابله چون این دو جمع میشوند باران در قوه حاصل میشود و یا اینکه خلق
خداست مستقلاً در جواب این سؤال گوییم که لا شک هر دو امر جایز است عقلاً و داخل است در تحت قدرت خدا
خدا قادر است بر خلقت این اثمار بدون این وسائط زیرا که ثمره معنی ندارد مگر جسم تام به طعم و لون و رایحه و رطوبت
معینه و غیر این چیز دیگر نیست و جسم قابل این صفات است و این صفات داخل در تحت تصرف خدا است پس
زیرا که صحیح معدوم و ثبت ماحد و است و با امکان و با هر دو هر چه بخواهد خدا قادر است بخلق این اعراض در جسم ابتداء بدون
این وسائط و از مؤکدات این دلیل عقلی از دلائل نقلیه است که در اخبار وارد شده است که خداوند عالم اختراع و ایجاد
نماید بعض اهل جنه و اند [illegible] این وسائط اگر بگوئیم که خدا تعالی مر خلقت اشیاء ابتداء [illegible]
بواسطهٔ خلقت [illegible] و انکار بعضی از متکلمین [illegible] معنی است [illegible] علم معرفت [illegible]
[illegible] عالم [illegible] است [illegible] ظاهر است [illegible]
[illegible] خدا [illegible] خلقت ثمرات و نباتات [illegible]
[illegible] وسائط [illegible] سؤال [illegible] اولا [illegible] یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیدُ لَا
یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْأَلُونَ [illegible] عادة الهی جاری شده است در عالم
[illegible] متکلمین [illegible] طلبا الامرات والسا
[illegible] مجمل [illegible]
[illegible] مجمل [illegible] اعظم

و آنچه هست و اگر بر حسب اتفاق در است و بدان شفا بدون شرب دوا لکن عادت را جاری کرده است که شخص متحمل شود
حرارت و تلخی دوا را برای دفع ضرر مرض تا از اینها فهمید که تا باید متحمل زحمت و مشقت تکلیف شود برای دفع ضرر
عقاب و آلام مترتبه بر گناه حق تعالی و خداوند قادر و مقتدر است که واسطه این اسباب را ایجاد نمی فرمود و بدون این وسائط هر آینه علم ضروری
حاصل میشد با سناد اینها نفاذ حکمت و مدت علم و این کار لائق با تکلیف و ابتلا است وجود واجب الوجود که تمام
و صفات ثابت میشد و معلوم است که تصدیق بوجود مدیهیات و ضروریات ثواب ندارد اما با ملاحظه اینها این وسائط
مکلف در اسناد اینها نفاذ حکم محتاج و مفتقر است بطرز تقوی و فکر و تامل از آنجهت مستوجب ثواب میشود و نعم
ما قیل بالعربیة لولا الاسباب لما ارتاب مرتاب از این قبیل دلائل در کتب اهل اسلام بسیار است و ذکر همه موجب
تطویل کلام است مجملاً رویم بر سر سخن و گوئیم چنانکه در آیات گذشته تصریح شده است که نزول باران از ابر است و در
آیات دیگر وارد شده است که نزول باران از سماء است چنانکه میفرماید وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً در سوره بقره و ابراهیم
وطه و در سوره مبارکه انعام وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و در سوره مبارکه النمل وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
در لقمان وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً الی غیر ذلک از آیات کثیره و لکن در لغت عرب که قرآن بآن لغت نازل شده است
چند معنی از برای سماء ذکر کرده اند از جمله مقصود از سماء مسکن ملائکه است و از جمله سقف هر شیئ و سقف
سماء میگویند از جمله جهت علوی یعنی هر چیزی که بالای سر باشد او را سماء میگویند و از جمله سماء بمعنی سحاب است
و از جمله مطر را سماء میگویند چنانکه در تمام کتب لغت عرب وارد کرده اند رجوع کن بمعنی هذا هیچ اشکالی در مسئله نمی
نماند و مکرر عرض شد و خلاصه عرض نمودیم که قاعده کلیه در نزد اهل اسلام اینست که ظواهر نصوص را تعبد
معانی متبادره از اینها را اعتقاد نمائیم مادامی که دلیل عقلی قطعی بر خلاف ظواهر نصوص قائم نشده باشد و چون
دلیل قائم شد نصوص را تأویل میکنیم و جمع میان ادله مینمائیم و دلیل عقلیه پس بحسب این قاعده گوئیم که مراد
از سماء در این نصوص جهت علوی و سقف ما است و آن سحاب و ابر است فخر الرازی در تفسیر سوره بقره این تأویل را
ذکر کرده است و همچنین شیخ شرنبلالی در کتاب مراقی الفلاح و غیر اینها و اگر این قاعده که ما ذکر کردیم در نزول مطر از
بخارات در نزد ایشان ثابت نبود لفظ سماء را که مذکور گردید در نزول مطر او را گویند همان جسمی است که مسکن ملائکه
است چنانکه همین معنی از این لفظ مراد و مقصود است در بسیاری از استعمالات شرعیه و همین جمع و تطبیق میان
نصوص کرده اینها تصریح شده است بنزول مطر از سماء و ما بین نصوصی که در اینها صراحة گفته شده است که نزول مطر از
سحاب است که حق تعالی و تقدس قادر است بر انزال مطر از سما بی بخار و بی ظهور بخار از هوا المسمی بالسحاب و بعد از
سحاب نازل میشود پس در نصوص شرعیه گاهی محل نزول اول را ذکر میکند و گاهی محل نزول ثانی را والله اصدق
القائلین و لکن قول ما ثابت شد هر چه بر انسان نسبت بحسب قاعده مذکوره چنانکه گفته شد مقصود از سماء همان سحا
و مؤلف حقیر عفی الله له گوید ممکن است گفته شود که چون نزول باران با سحاب سما و بر اسباب و حمل خوارق سمر است
حق تا بر دارد در اصعاد اجزاء مائیه از اعماق ارض و بخار و اینها و حتی هوا در نزد تا معه بسود سحاب و باران از
مسود بس ما رایر با ل تحقیقه و بخار مشوم با این معنی نیست نزول مطر را بسماء منسوب بخار را باعتبار سببیت
الله هو المسبب الاسباب و ما نزد ندیم و از این قبیل مجاز است در قرآن بسیار است و اسم تأویل را سبح حقی بی
سوره الثاد کریان نموده است محمد هذا البیان با احیاء المائدة و الطمعه کدام اشکالی برای ما باقی
در نصوص معام حمر با ادنی تأویل و طی مدرسه اولا را تحصل ... لزم ما ملک هر جمله اکه ما سکه ...
گاه از اسکه ... ل ... اعدا ... ابتوال ... ره ... بعد ... در دا ... اما ...

نصیحت کنم هر وقت چیزی را دید از نصوص شرعیه که ظاهراً مخالفت دارد با ادلّهٔ عقلیهٔ قطعیه زود بمقام انکار و تضییع
بر نیاید سخریه و استهزاء نکند بلکه رجوع کند باهل شرع و مذاکره کند با علماء دین که خواهند دید صریح و صحیح
الانطباق است با ادلّه عقلیه و ابداً مخالفت ندارد ولکن مذاکره با علمای اعلام شریعت است که عالم باشند
بقواعد و محیط باشند باقوال علماء ائمه علیهم السلام در تفسیر و تأویل نصوص نه با متصنعان و متکلفان که نمیدانند
از شرع مگر رسوم عبادات و احکام معاملات و کتاب قضاوت را و لعلّ کتاب طهارت را هم عالم نباشند برای اکل نان
و ملابس و اشتهار آنان کنند را بافاضل علماء و اساطین حکماء و حال آنکه عالم نیستند باحکام شرع از روی حقیقت و
واقعیت و تحصیل نکرده اند مگر قشور را و خود را مزیّن نموده اند بلباس علماء و متحلّی ساخته اند بشعار فقهاء از راه حیله
برای تحصیل دنیا و اکل صید و دجاج و شرب شربت زلال در ظروف زجاج و بجهت عمایم را در سر ایشان کالابراج و ثوب
ابهاجیها کالاخراج والعلم عند الله مقصودی ندارند مگر تعمیر شکل برای اکل مع هذا جرأت میکنند بر مناصب علماء
بدر دین و اما دعا و معروف ایشان میشود هیچ عامه که نمیشناسند ارض را از سماء فَاِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُون مقصود
اینست که زبون و موی ظاهر را نگاه نکنید چه مناط اعتبار شرعی این نیست بلکه مناط تحقیق و تقوی است بکلمه واحده
حال و حقیقت منکشف و ظاهر مشهود شناخته است که اینها عقیم باشند در راه ایمان امثال این جهال اینان بقواعد دین
متین و عدم معرفت طریق تطبیق مابین نصوص شرعیه و ادلّه عقلیه شناخته است که از راه عقل و جهالت راه را بر روی
که مقصود انسان نجات دین است ولکن جلب منفعت و بر شدن مقام عوض تألیف دین بین را این جهنمی را انسان بدین
زیادتر است از اعداء و محرمین و تسلیم از بعضی از ضعفا که متکفل جاریست در دین اسلام اعتقاد بوجود امریکا
و سکنی دنیا بر اکثر اعتقاد مسلّم است که بگویم دو میکرویست و این منافی اعتقاد بدین اسلام است انتهی این مسکین
بیچاره از شدت جهل و جهالت علماء اسلام را متکلم میداند با انکار محسوسات و تمامی سلسله را از رحمت و مشفقی ندارد
دین اسلام را اسباب مسخره و مضحکه […] همه انس الامم جانب دین اسلام که این اداره باشند و بزرگ کنند با این
سابقه و حال آنکه اعظم ادارات است مانند عقول و اعتقادهم است در اعتقاد باطل و تصدیق بمرتبه عقول سلیمه
و حال آنکه برای مسکین ضعیف مناص و خلاص بودار نیست در این طریق که مسلّم عسر و حرج است در انکار وجود
امریکا که وجدان بسته بحس و عیان و تواتر و ما خود این خبر از اهل امریکا میشنید با این نحو که احد نماند قول اجلّه
علماء اسلام را انکر […] تأویل نصوص قرآن حسب قال تعالی وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰیهَا که مراد و مقصود
از دحو ارض […] ظاهر است و قرار داد دین صالحه و قابله برای سکنی چنانکه بعضی از مفسرین گفته اند و این بیچاره گویا
اکثر احوال شب و روز و خسوف را ملاحظه نکرده است که این لحظه که در این شهر وقت صبح است در شهر دیگر
وقت نماز ظهر است و در شهر دیگر وقت نماز عصر و در شهر چهارم وقت نماز مغرب و در شهر پنجم وقت نماز عشا و در شهر
ششم نصف شب است و اگر خواسته باشد برای این مسکین چاره این مسئله روشن شود حفظ کند وقت خسوف قمر را اگر
از اهل […] سؤال کند که اول خسوف چه وقت بوده خواهند گفت مثلا دو ساعت از شب گذشته و اگر از اهل خراسان
استفسار نماید خواهند گفت […] و اگر از اهل اندلس پرسید خواهند گفت نزدیک صبح بود و ای بیچاره اگر علم ندا
نداشته باشی ولکن این حالات […] جاهلان علم نمیخواهد چرا تمامی سلسله اهل اسلام را نسبت بجهل و حماقت و […]
و سفاهت میدهی و منکر محسوسات میشوی و قرآن جلالت را اسباب مسخره و مضحکه قرار میدهی چرا صاحب
دین و صاحب قرآن را […] یاد نموده ای با سکوت مسائل مهمی بوده است که بگوئی گریه ای ولی اگر تسلسل کردی مثال بد
و سه تعداد را کامل تجدید نشان […] سه نگذارد و دو ماه مبارک رمضان نیز پیدا نکرده است و هر که موجب بطلان صوم است

وهی که ترسید و تفاوت نشنیدی بگو اگر شاهد داری بیاور و اگر نداری ترا تحریر وجه و شریعت که از موقوفات مردم
حاضر است دیگر بود را چرا استدلال با آیات قرآنیه که وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا و الارض فراشا دلالت دارند
را اینکه زمین کروی نباشد زیرا که کره فرش نمی‌شود و کره را فرش گفتن غلط است گویا از کره همان کره را فرض کرده که
در خاطر داری با احتمال و حال بودن کرات اند به که شکل کروی هستند مع هذا در سطح ظاهرها مسطح به نظر در
دامنه آنها مسافرین مزارع مسکن است مثلاً ابحر مسکن سماوات با اصحاب المائده که تا حین استعاض طرف نشوند و با مثال
ایشان گفتگو مما شد که اینها و طاع الطیر هستند در امثال سماها هر چند که صورةً صدیق دشمند ولکن چند بود احمقند
ظاهر او دوست است ولکن در واقع از اشدا اعداست و مقصود من عداوت با دین نیست ولکن قلت عقل و علم و اطلاع
او را وا داشته در این بیان لا طائل اللّهم وفقنا للتحلی بعلم الحق و سلوک منهج الصواب بحق محمد و آله الاطهار اللّهم آمین
الحاصل بر تو هم بر تو سیم و بعد جواب شبهات ایشان و بالاتر بر تو هم بر تو سیم باثبات سموات و اثبات اینکه خدا تعالی هفت
آسمان آفریده است در فوق ما و بالای این هفت آسمان جسم بزرگ دیگر آفریده است که مسمّی بکرسی است وَسِعَ
كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بالای کرسی جسم دیگر آفریده است بزرگتر از کرسی و محیط بر همه مسمّی بعرش و جسم بزرگ
دیگر خلق کرده است مسمّی بلوح است و جسم آخر که مسمّی بقلم است برای اصلاح و ضبط ما کان و ما یکون بدون
حاجت بلکه برای منافع دیگر که راجع باشخاص دیگر است و اینکه بعد از انسان بهشت زاده حاضر و تکمیل می‌کند که مسمّی بجنت است
و الآن بایجاد الهی موجود است و جای دیگر برای تعذیب منافقین و فجار و کفار آفریده است که مسمّی بجهنم است و این بعد
و بعضی بعد از خرابی عالم این و سموات و بعضا موادنیست و نمی‌گویند دلیلی بر عدم اینها نداریم بلکه و اثبات اینها در علوم جدید
بلکه بر حسب قواعد علوم ما یکون امور مزبوره بدست نیامده پس در جواب گوییم که این طبیعیین و مادیین و سایر
قائلین باسلاف ممکن نیست بعد شایع که عقول و افکار بشر چه طور اسند در تحدید وسعت آن و بلکه سماء
ممکن شد و بعد از قول بعد غیر متناهی ممکن است که شمس و کواکب معلقه باشند در این بعد غیر متناهی قائم نیستند
اقوال بعضی از علماء اسلام و بعضی از احبار که از کتاب سماء و الفلک منقول کرده‌اند و قول سماء که شمس
و کواکب مرکوزه در سماء نیستند بلکه قائم در فضای هستند و فلک اینها عبارت از مدار اینهاست چنانکه بعضی از امور
که سبب علی هذا گوییم چه مانع داریم از اینکه ما وراء این کواکب در این بعد نامتناهی اجسام دیگر باشند و این امور تمام مذکوره
ایجاد کرده باشد یعنی سموات سبع و غیر اینها را ولکن غیر مرئیه باشند چنانکه از قول اهل اسلام هم بیان مطلب
کردیم و سموات سبع و عرش و کرسی و لوح و قلم و جنت و جهنم را در این بعد غیر متناهیه قدرت کامله خود نگاه
داشته است اعم از اینکه بگوییم که اقامت این اشیاء بناموسی از نوامیس موضوعه در نظام مخلوقات باشد و یا بدون ناموس هم
باشد و مخفی کرده که ما در نظر و منابع دوربین اینها را نبینیم چنانکه شمس و کواکب را در فضای مذکور
بقوه جاذبه سایر قول شما نگاه داشته است و مخفی بعد اینها از ما غیر مرئی و غیر محسوس است همه اینها جایز است عقلا
هیچ امتناعی ندارد بحسب قواعد عقل و هر چیز جایز باشد عقلا تعلق قدرت با و هم جایز است و عدم ادراک ما اسماء
مذکوره را بحواس ظاهریه و یا بوسائط دیگر مانند نظارات بگره بهی دوربینهای بزرگ دلیل بر عدم نمی‌شود عدم
الوجدان لا یدل علی عدم الوجود و شما دلیل بر عدم ندارید مگر عدم وجدان و از تقریر اینمطلب بدون تطویل کلام
ظاهر و روشن می‌گردد که هیچ مانعی نداریم از اثبات وجود هفت زمین چنانکه در بعضی از نصوص شرعیه وارد گردیده
چنانکه تعالی اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ و الصادق ای في العدد الی غیر ذلک
از نصوص و این شش زمین تمام باشند در فضای دیگر زمین ما قائم است یا سایر کواکب و مانعی هم از اشتمال آنها

از عوالم خارجه که مطوی شما است در حق کواکب ندارید که معلوم شد که کواکب مشتمل بر عوالم هستند و در سماء و الفضاء
جری و ارد شده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این نحو که هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی
فی الارض الحدیث از این بحر مستفاد میشود که ستاره‌ها سکنه دارند مانند سکان زمین و اگر گفته شود ما این زمینها را ندیده
ایم بزرگ می بینیم در جواب گوییم محتمل است که موجود و موجود باشند تا اینکه شما آنها را ببینید و شاید که دیده
باشید و خیال کرده اید که اینها کواکبند و در فراغ فاتمند بعد و ثانی سؤال شما که اینها خارج الحصول است عقلاً
و لکن دلیل بر حصول آن نقلاً چه چیز است جواب دلیل اهل اسلام بر وجود این اشیاء نقلاً نصوص صریحه صحیحه قطعیه
شرعیه است که از رسول اکرم و صادق مصدق رسیده است و آن صادق است در هر چیز که خبر بدهد چرا که معصوم
از کذب است برای اینکه رسالت او از جانب خدا ثابت و محقق گشته بادله و براهینی که خواهد آمد ان شاء الله تعالی و صورت
برهان این خواهد بود هذا امر ممکن و قد اخبر عن وقوعه المخبر الصادق و کل امر ممکن اخبر عن وقوعه المخبر الصادق فهو محقق القطع
و هذا محقق القطع به و شما در هیچکدام از این مقدمات حق شک کردن ندارید مگر در صدق مخبر و آن هم عنقریب ثابت و محقق
میشود سؤال سیم علت و حکمت و خلقت این اشیاء چه چیز است جواب علت و حکمت همانست که در کواکب و
ارض و بقیه عوالم مشهود و محسوس ثابت است و علت و حکمت این اشیاء هم برای سکان مشهود و محسوس است و هو عالم بما
لا یُسئل عمّا یفعل و براهین کثیره در ما تقدم اقامه نمودیم بر قصور عقول شما از احاطه بجمیع اسرار و اشیاء عالم که در دنیا و ساکن هستند
تا چه رسد بادراک اسرار عوالم دیگر رجوع کن تا بفهمی که قاصری و مع هذا اهل اسلام اسرار کثیره برای این اشیاء در کتابهای
خود ذکر کرده اند و شرح و بیان آنها در اینجا بیجاست چرا که موجب طول کلام است و اگر خواسته باشید رجوع کنید بکتب
اهل اسلام تا حقیقت حال برای شما منکشف و ظاهر گردد و اما اینکه خدا تعالی اجسام نورانیه آفریده است آنها را قدرت
داده است بر تشکل باشکال مختلفه و در مدت بسیار بسیار قلیلی که در ما بین زمین و آسمانست قطع و طی مینمایند
و از پیش چشم ما مرور میکنند و ما آنها را نمی‌بینیم از لطافت جسمیه و غیر اینها از اینها صادر میگردد که شرح احوال ایشان
عمل آنهاست و اسم اینها ملائکه از قبیل مخلوقات مناسبند و اجسام دیگر که بر او غریب است که شبیه ملائکه هستند
در بعضی از خواص از جمله بر تشکل باشکال مختلفه و احتجاب و استتار از ابصار و قدرت بر اعمال عظیمه عجیبه غریبه
و لکن مخالفند با ملائکه در بارهٔ از صفات مثل اینکه اینها نورانی نیستند الی آخر ما مرّ و این اجسام مسمی باجنه میباشند
و وجود اینها در علوم شما طبیعیون ثابت نشده است یعنی چون نمی‌بینند لهذا منکر وجودش هستند مؤلف حفظه
الله گوید که عدم دیدن مانع عقلی چه چیز است که خداوند عالم اجسام با این خواص آفریده باشد که مسمی باشند بملائکه و
اجسام دیگر که نظیر اینها باشند چنانچه گفتیم که مسمی باجنه یعنی مؤمنین ایشان و کفار ایشان مسمی هستند بشیاطین و عدم رؤ
یت شما هم دلالت ندارد بر عدم وجود اینها و ممکنست که مادهٔ اینها ماده ای باشد که شما قائل آن هستید و مکنونیه
کون را ترکیب کرده است و هیچکس او را نمی‌بیند و وجودش را هم ندیده اید و لکن باور کرده اید پس وجود ملائکه و اجنه و شیاطین
نیز اینچنین و یا اینکه مادهٔ وجود اینها هواست که خداوند عالم مکون نموده است و اجزاء او را جمع کرده است بکیفیتی که
قابل زندگی و صالح باشد برای خواص مذکوره چنانکه حیوانات مکونه موجود از عناصر جمادیه بکیفیت و وضع مخصوصه
کسب حیات و حرکت و ادراک و سایر قواها را نموده است بر حال در وجود عناصر خبری از مذکورات نبوده و لعل عدم
رؤیت ما اینها را بجهت شفافیت و لطافت اجسام اینها باشد مثل هوا و آتش که غیر مبصر و ما لو الجلاء است و عدم رؤیت
بعلت مذکوره و قدرت اینها بر تشکل باشکال مختلفه امریست که عقلا جایز و داخل در تحت تصرف قدرت ممهده
باری ... بکیفیتی بکون ایجاد فرموده است که بتوانند قادر باشند بر ایجاد و سایر

در بیان اثبات وجود ملائکه

کشتی را هوا و باد اثر مانند الجلاء و تطهیر آبها و تکثیر و تکوین انهار شکل و صورت بلکه مجهول اند و بعد از شکل و صورت
وجود می‌پوشند مانند پوشیدن یکی از ما جامه وجود را پس باین واسطه برای ابصار ظاهر و آشکار می‌گردند و مرئی
و دیده می‌شوند و در اعمال کیمیا و تیری می‌بینیم که خداوند عالم بشر را قدرت داده است بر تحویل اجسام بعضی ببعضی که
لطیف و لطیف کثیف همین قسم ملائکه واجبه را هم قادر نموده است بر لطیف و کثیف اجسام خود و متشکل
باشکال مختلفه کیف ما کان چون اعمال می‌شوند بقدرت واسعه الهیه هستند و عقول و افکار ما متحیر است در اینکه
مخلوقات و نباتات عطا شده است و خواص بسیار از خواص ملائکه واجبه و شاید ظهور غرائبی می‌نماید عند البشر
الی ید ربه تعالی و تقدس و اما اینکه اعمال و افعال از ایشان صادر میشود که خارج از طاقت و قوه بشر است و حال اینکه
اجسام لطیفه هستند پس بعد از نظر و تامل در اعمال ریاح که قلع اشجار عظیمه مینماید و حال اینکه اجسام لطیفه هستند
جز باد عبارت از هوای متحرک چیز دیگر نیست و اعمال قوه کهربائیه که جر اثقال مینماید که ظاهر است و جز اینها الی غیر ذلک
و حال پس غرابتی در اعمال ملائکه واجبه نمی‌ماند بعد از مشاهده اعمال قوه کهربائیه و اعمال باد و حال اینکه مخفیه
این قدرت خدائی را در مطلق است و در جنب قدرت الهی این اعمال صعوبت ندارد و در بعضی از مردم را می‌بینیم که بقوت بازوی
خود میل کلفت آهن را میشکند و مجموع پوستی ضخیم و کلفت را مثل لوله کاغذ می‌پیچد و این از قوت ذراع نیست و از اعمال اعصاب
شمرده میشود چرا که اعصاب بالاخره منتهی میشود به لطیف مخ که منبع و منشأ حرکت اعصاب است بنابر قول تمام اطبا
عمل صد مرد خبر باد زد ملکه هر گاه قطره زاید بر قدر لازم از خون بسوی او صعود نماید معد و منشی میکند و ضعف بس حالت
در القوه بقوت میکند بس از ملاحظه اعمال در کمال ضعف برای ما آشکار میگردد که خدای تبارک و تعالی قادر است
اعطای لطیف قدرت و قوت اگر در صلب کسی باشد بتوسط آن قادر بر امور و اما اینکه ملائکه قطع مسافت بعیده مینمایند
بعیده را در مدت بسیار بسیار قصیر و اندک لهم ما ضمحلی ندارد چرا که سرعت حرکت محسوس و معدود محل ی نیست
فاصله ما بین ماه و شمس بود میلیون میل است بنابر قول تمام علما نور او در هشت دقیقه و سی ثانیه بما میرسد و اگر
نگوئید که نور در نزد ما حرکت و عرض است در جواب گوئیم که در علوم طبیعیه ثابت و محقق کرده اند که جسم ساقط بسوی
زمین در ثانیه اول از سقوطش سرعت حرکتش شانزده قدم و کسور است و اگر سقوطش بسوی زمین باشد سرعتش در ثانیه
ثانیه اول مکتسب و پنجاه قدم و کسور است ثم ان الجسم یسقط فی ای عدد کان من الثوانی ما بینای معدار ما یسقط فی اول ثانیه
مضروبا فی مربع ذلک العدد من الثوانی پس بعد از تامل صحیح در این نامیس و قانون معلوم و محقق میشود که سرعت حرکت
اجسام بجائی میرسد که عقول و افکار در تصور آن حیران و سرگردان میشوند و در علوم هیئت ثابت و محقق است
ستاره مشتری در هر ساعتی سی هزار میل مسافت طی میکند در هر نفس زدن انسان نه میل راه میرود و سرعت اجرام
استوائیه او در دوران برمحور خود در هر دقیقه چهارصد و شصت و هفت میل است و حال اینکه هزار و چهارصد
مرتبه بزرگتر از زمین ماست بنابر قول فلکیون و ریاضیون از شما و غیر شما سبحان من قادر عالب پس خدائی که این سرعت
حرکت را در این جسم کثیف عظیم قرار داده است بعید نیست از قدرت کامله این که اضعاف مضاعف این را بملائکه کرام مرحمت فرماید
و اگر گوئید که سرعت سیر مشتری بواسطه قوه جاذبه است چنانکه در کتابهای ما مفصل و مشروح کرده ایم است و همچنین
سرعت اجسام ساقطه که بقوه جاذبه است در جواب میگوئیم این قوه جاذبه جسمی که اعمال عظیمه از در کائنات میکند
او میکند و حال اینکه جسم را ما بدیده نمی‌توانیم احسانش احسام قدرت ندارد پس شما باشد فصیح بیان عا
ما نکون انکم تعلمون بها العلل الحوادث التی جرت عقولکم من نحو نظام الشمس و غیره پس برای تعلیل حوادث قابل بقوه جاذبه
شده اید فانی ... و حال این مثل بتمامه از سعر است که کلمه مسئلا ... بعد از تسلیم وجود قوه جاذبه

گوییم موجد آن کیست و جاعل آن خاصه برای اجسام کثیفه و منشأ این اعمال عظیمه در کائنات را و کیست با عبارت اخری خدا
که مبدء و منشأ خلق است از عدم که اینها را وضع نموده است بر این نظام و متن حکمت پس ما یک خدا قادر باشد بر خلق این
قوه حادثه و احداث و ایجاد این اعمال عظیمه و عجیبه از آن ظاهر میشود از اینکه ملک را بطوری خلق کند که [illegible]
و بعده زاد در مدت وجود طبیعه خود بوضع ناموس درآورد و با بدون ناموس با کل خارج عقلا و بدیهه عظیمه و صالحه لای
کان سبحانه من فاعل لا یعجزه و اما آنکه آسمان مملو از ملائکه است غرابتی در این امر نیست چنانکه اهل ارض را در ارض ساکن
نموده و همچنین اهل سموات را در سموات و همچنین چند ملیون از حیوانات میکروسکوپی یعنی حیوانات خورده ذره بینی را در
قطره آب منزل و مأوی داده است و ارزاق آنها را مهیا فرموده است پس حرجی نیست بر ملائکه خدا از اعظم و اعظم و ادق
دقیق و سایر عوالم بیشماری از ملکوت و ناسوت از شما و غیر شما در کواکب عوالم و سکنه آنها میشود که صاحبان اعمال اند
مثل انسان و اینکه لازم نیست بر وجود اینها حالا خود بواسطه دوربینهای بزرگ و همچنین با اعمال و آثار اینها در
کواکب مثل فتح طرق و حفر ترع و امثال ذلک را اعمال مثل است میان اعراب که شخصی آمد در فرسنانی ایستاد و گفت
کل هؤلاء کانوا عبیدا لی فقال له اخرنا منهم من یکذبک پس در صورت صدق این مسئله تکذیب وجود ملائکه در سموات
راهی ندارد و دلیل اهل اسلام بر وجود آنها و خواص اینها خبر مخبر صادق است چه نبوت و عصمتش ثابت و محقق است
منافات با قواعد عقلیه هم ندارد فقبوله من دون تاویل و اما اثبات روح و معاد و بهشت و جهنم و امثال ذلک در باب
و مبحث علیحده که در خصوص اثبات این مسائل است خواهد آمد انشاء الله مسطور و مرقوم خواهد شد و چون سخن اینها از تو
حالی طول کشید ختم نمائیم بکلام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در صفت ملائکه در نهج البلاغه میفرماید ثم فتق ما بین
السموات العلی فملأهن اطوارا من ملائکته منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون و صافون لا یتزایلون و مسبحون
لا یسأمون لا یغشاهم نوم العیون و لا سهو العقول و لا فترة الابدان و لا غفلة النسیان و منهم امناء علی وحیه و السنة
الی رسله و مختلفون بقضائه و امره و منهم الحفظة لعباده و السدنة لابواب جنانه الخ و در نظر دارم که انشاء الله برای شما
طبقات بعضی از اسرار احکام شرع و محسنات اسلام را برای شما ذکر و بیان نمایم تمام منظر است که در ضمن ذکر اوصاف مؤمن
حقیقی بیان خواهد آمد انشاء الله **مقالهٔ ششم** در مقالهای سابقه به برهان و دلیل معلوم و مشخص نمودیم
که افعال او را صانع مناسب دارد و آن خدا نیست با دو عالم و حکیم و از حکیم کار لغو و بی فایده و عبث سر نمیزند و البته این خلق و این
جهد مطلق آفرینش و این چیزی اراده کرده و کار حکیم بی ثمر نخواهد بود البته چنانکه میفرماید أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان کرده اید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نمیکنید پس
هر که نظر عمیق در خلق اشیا نظر کند بطور یقین میداند و میفهمد که خلقت اشیا لغو و بیفایده و عبث نیست و کدام لغو
عبث است از این بالاتر که کسی در مدت بهار کوزه جدیدی بسازد و بعد نگذاشته تا بهره آنها راحت کند و بشکند و باز از سر گیرد و باز همه را
بشکند و معلوم است که هر کس اگر به بینی چنین حرکتی میکند او را حکیم نخواهی دانست سهل است عاقل هم نخواهی شمرد و او را
هر عاقلی ملامت کند پس چگونه میشود که خداوند عالم با این حکمت و علم و قدرت و عدل و اوصاف نوع انسان را که اشرف
مخلوقات است خلق کند بعد انسان را با انواع بلاها و مرضها و خطرها و ترسها و فقرها و فاقه‌ها مبتلا نماید بعد همه را بکشد و برهم زند
و باز از سر گیرد و هکذا معلوم است که این شخص حکیم نخواهد بود و هر کس میداند که این کار لغو است و نسبت لغو و خلاف حکمت بر خدا
تعالی جایز نیست چونکه بدلایل و براهین عقلیه ثابت و محقق کردیم که او تعالی شأنه حکیم است پس باید فکر و تامل کرد که خدا تعالی
آدم را چرا و برای چه آفریده است معلوم است برای احسان و تفضل است برای ابدا و اعمار و این هم از بدیهیات عقلیه است که
احسان و تفضل در حق غیر مستحق لغو و قبیح است و استحقاق هم حاصل نمیشود مگر در صورت تمام با امر مولی و اطاعت و در او امر و

مقالهٔ هفتم در بیان اثبات نبوت

نواهی پس لابد باید خدای حکیم در میان عباد و بندگان خویش امر و نهی داشته باشد و اینها از لابد است مبلغی بهر رسول
پس در حکمت خداوند ارسال رسل و انزال کتب لازم است تقریر این مطلب بوجه دیگر آنکه منکر نبوت و رسالت ناچار باید بگوید
که خدای تعالی احدی از بندگان خود را اصلاً مکلف بتکلیفی ننموده و قائل نشود باینکه او سبحانه و تعالی عباد خود را مکلف نموده
و اول باطل است بجهت آنکه مقتضی آنست که بگوییم که خداوند عالم جمیع منکرات و قبایح را از برای عباد و بندگان خویش مباح نموده و
راضی بفعل منکرات و قبایح است و فعل شرک بالله و سب الله و قیام بعبادت غیر الله و وصف الله بما لا یلیق به و استخفاف
بصالحین و اهل دین و اعراض از شکر منعم و مقابله للانعام بالاسائة و ظلم و جور و عدوان و زنا و لواط و اکل مال غیر من غیر حق
و اضرار بغیر الی غیر ذلک از قبایح و منکرات که عقل هر عاقل حاکم است بقبح اینها و این معلوم البطلان و واضح الفساد است زیرا
که مسلم است که خدا راضی بفعل قبیح و منکر نباشد و او را نخواهد و لا مستلزم هرج و مرج و اختلال نظام کل است پس ناچار
لابد باید تسلیم و قبول کند که خداوند عباد خود را مکلف نموده باوامر و نواهی و اوامر و نواهی را لابد است مبلغ و شارع و مبین
و آن نیست مگر رسول پس ثابت و محقق گشت که در حکمت خدائی ارسال رسل و انزال کتب لازم است و اگر گویند که عقل کافی
است در ایجاب واجبات و اجتناب از ممنوعات در جواب گوییم اولاً عقل کافی نیست چه آنکه معارض دارد از شهوات نفسانیه
جاهله عقل بتنهائی مدرک این مطلب نیست و ثانیاً بر فرض قبول کفایت عقل از ایجاب واجبات و اجتناب از محرمات ثالثاً منع
نیست تأکید تقریر عقلی بتعریفات شرعیه در السنهٔ انبیاء و رسل علیهم السلام پس ثابت و محقق گردید که منکر نبوت و رسالت
طاعن است در حکمت الهیه و این مسلم جهل است بصفات او سبحانه و تعالی چرا که معلوم نمودیم که او حکیم است پس حق است
در حق این قائل جاهل و ناقل قول حق تعالی ما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ای ما عرفوا الله
حق معرفته چه منکر رسالت خدا را بساحت حضرتش نسبت داده بنقص یعنی آنکه خداوند عالم را بر ایشان محقق کرده اند که
و بر خداوند عالم دلالت دارد بر علم و قدرت و سمو حکمت خالق و آنکه تمامی خلق عبث و مخلوق از برای او سبحانه و تعالی ماله
رحمانه مطلق است بر انسان و بر ملک مطلق لازم است که امر و نهی و تکلیف اسم باشد بر عباد و لا دین و انکر و بعد است
بر طاعت و وعده و معصیت و این امر تمام نمیشود و کامل نمیگردد مگر بارسال رسل و انزال کتب پس منکر این امر منکر سلطنت
مطاعه خدا است و معتقد این صادق است در حقش ما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ
وجه چهارم در اثبات نبوت طریق حکماء خلاصه کلام ایشان در این مقام است که هر فردی از افراد انسان در وجود خود
محتاج است بتحصیل معاش و هر فردی باید بصلاح معاد محتاج است بمشارکت جماعتی از بنی نوع خود تا معاون هم
باشند در امور محتاج الیها من المأکل و الملبس و سایر ما یحتاجون الیه فی معیشتهم لیدفع ما لا یلائم
و بحفظ احوال الی غیر ذلک و معاونت مذکوره موقوف است باجتماع در مکان واحد که ممکن است و معامله با هم کردن
عبارت از آن اجتماع و مدینه مکان اجتماع است و معنی قول حکماء الانسان مدنی بالطبع ما ذکر شد و لا شبهه که معامله
محتاج بعدل است و عدل محتاج بوضع سنن و قوانین است که سیاست مدنیه عبارت از آنست و سنن و قوانین محتاج بواضع
انفسهم اذ لو فوض الی الناس و آرائهم فی ذلک لاختلفوا فیری کل منهم ما له عدلا و ما علیه ظلما و لابد است بودن واضعی
که مخالفت ناس نتواند کرد و الزام سنن و قوانین نماید پس لازم است بودن او از افراد بشر و واحدی که مخصوص باشد من
عند الله بمعجزات و آیات بینات تا موجب امتیاز او شود از سایرین و باعث انقیاد مردم گردد و نبی عبارت از این است
و شیخ ابن سینا در شفا گفته و الحاجة الی هذا الانسان فی ان یبقی نوع الانسان و یحصل وجوده اشد من الحاجة الی انبات
الشعر علی الاشفار و علی الحاجبین و تقعیر الاخمص من القدمین و اشیاء اخر من المنافع التی لا ضرورة فیها فی البقاء بل اکثر ما لها
انها تنفع فی البقاء و این قول کافی است برای بقای نظام عالم و سلوک سلوک سیاست انسان و مظاهر آن امر واضح است

نباشد و حکم کند بحسن هرج و مرج هر آینه امر ایشان مختل مسدود و غیر ایشان قادر میشود بر قتل و اخذ اموال ایشان
فلهذا المعنی احتراز و مبادا بعد از آثار رشته در جواب گویم که بمجرد مفاسد … طوق و سیاست ایشان در این امر نفیا کافی
نیست در اینکه سلطان باید بحد رسیده است در قدرت که ابدا از جانب رعیت خوف و واهمه نداشته باشد و با اینکه از جانب ایشان حقوق
و ترس دارد پس اگر خوف از جانب رعیت نداشته باشد و مانع و زاجر دیگر هم در او نیست از وصل اعتماد باحوال رعیت در این هنگام ابدا
بر ظلم و ایذای رعیت مشغول شود بر اثر وجوه چرا که دواعی موجود و موانع مفقود است پس درد … مانع و رادع ندارد پس در اجرت
و اگر از جانب رعیت خوف و واهمه داشته باشد پس بر ایشان مسلط نخواهد بود پس رادع و مانع ایشان از ضایع و ظلم نخواهد بود
پس ثابت شد که نظام عالم تمام نمیشود مگر با وجود امر الهی و اقرار بمعاد و امر الهی تمام و کامل نمیشود مگر بوجود نبی و رسول الهی
و معصوم و اگر بعکس حکم نماید ساقط الراس که گذشت با اصحاب المادّه نباشد که قول ارباب شرایع و ملل صادق است در حق
شما که مذهب شما شرّی است که لا نعامله شیئ که هیچ شرّی و ضرری در عالم بالای او نرسد چرا که لازم مذهب شما است که هیچ
حلال و حرام در عالم نیست و اینجا احلال در نظام کل است و این مفاسد دارد با اعتبار شما ممنوع میگردد که مقصود که بدانم
مگر با دین عادی اربی حرم نباشد که عالم با وجود اینمذهب آباد نمیشود بلکه بر ما هو ما خراب مسدود و خراب شما با سکر نظام
عالم کامل نشود بمعرفت انسان بما له من الحقوق و ما علیه من الواجبات و اینمعرفت هم کامل نمیگردد بعلم صحیح با تروعام
الجواب حفظم سیما و ثابت عکم الاشیاء در این جواب بسیار غفلت ورزیده اند و اگر روی تامل تمام جواب نکنید اند چرا که
اهوا و آراء مختلفه و شهوات نفسانیه و حرص و طمع و حب جاه و مال و زاد لشکر شما قوه ممانعت و مدافعت علم شما در غایت
ضعف ابدا مقاومت و معارضه نمیکنند با این لشکر قوت پس لابد است او را صحیح و زاجر که نفس را منع نماید و شهوت و حرص
و طمع را رادع باشد و اعتبارات را ایمان بحلال و حرام و شارع و نفس احکام است و اگر شما را بحد اشکر وجود او شما باشد
شد در بیت تامل کنید و اگر روی حقیقت جواب بگوئید مطلق که انسان اعتقاد بر این باشد که هیچ حلال و حرام و حساب و
کتاب در عالم نیست و شما غیر از این نباشد … لکن خود بسر را مسلمانان … بد که ثابت شود مقصود و بعد … که در حق
مولد مسعود و بعد ممرد و هیچ رحمتی ندارد و عالم دیگر غیر از این عالم ندارد و در این عالم هم هیچ حلال و حرام برای او نبوده و حظی
برای او نیست مگر هر چه که در این جهد روز دارد و قواعد علم طبیعی ملاغا المر کرده … و اینکه این حق تو است و فلان امر هم حق
واحد است بحکم علوم طبیعیه و معروض است که این شخص … و حرص و طماع است و انچنین شخص قادر شد بر
قتل غیر و اخذ و سلب جمیع … اموال او بدون اینکه احدی از حال او مطلع شود و با اینکه قادر باشد بر هتک ستر و ناموس
ملوع و رسیدن بهوای لذات و شهوات که غیر از آنها را معتقد نیست و احدی هم مطلع بر حال او نیست بواعث طبیعت حس
امری را از طبیعت … را هیچ … نا مسدود گمان کرد که … علم طبیعت مانع شود شخص را از ارتکاب چنین امر الا الله
که قائل باین قول مسدود مکر مکابر و عنود و لجوج و متعصب انسان معمور است بر حب ذات و مال و جاه با این کر بر دواعی
رادع خطور مردع مسدود جا … و کلا لابد است از امر الهی بعضی را … تا وجود اعتقاد بشان با امر الهی و حلال و رسول
و ثواب و عقاب از فساد … نمیکردند بلکه … را از اسرار … را معقول … و عقل و … نفس و شهوت
پس جواهر … که از اعتقادات انسان سلب شود پس فساد پس بدرهم و بسیار مسدود و اگر … با مکر … الاحمر
مسوانند مسکند و همچنین می بینیم شما را با وجود انتشار این علوم در میان شما ها در این او ما که ابا ما با در شرور و فساد … کسند
هر چه این علوم زیاد میشود شرور و فساد بالا میرود و از قبل ربا که موجب تضییع انسانیت است بمحل عقد نکاح و تناسل است قبل از
شیوع علوم طبیعیه در اروپا شیوع مخصوصات برای راسا معمول بود این امر قبیح عقلا و نقلا از شایع علوم طبیعیه است و
همچنین قتل نفس و ازاله عقول بشرب مسکرات و اهمال تسع علوم و صنایع در سلف و غارت اموال … نسبت دو اسلحه … ساری

چه حیله‌ها میکنند در سلب و غارت کردن مال مردم مثلا امروز بجهت توپ و تفنگ اختراع میکنند و فلان دولت ضعیف بیچاره
خزانه خود را خالی میکند و این اسلحه را از ایشان ابتیاع میکند بعد از آنکه کهنه شد و از دست رفت و یا بعد از مدتی بعد از ورود طوری
منسوخ مسدود که در مقابل توپ و تفنگهای مخترعهٔ جدیده حکم هیزم را پیدا میکند در مقام حرب و حفظ حدود بی حاصل گشته چرا
که هیزم مصرفش بس روشن کردن مطبخ است بخلاف توپ و تفنگهای منسوخ حال این بیچاره دولت چه کند لابد باید که رعیت خود را
سلب و غارت نموده تسلیم ایشان نماید پس در هر سال لشکر خود چیزی دارد و رعیت شریک دزد باید بشود و ساده نماند بیکمرتبه ملک
رها شده بسلطان و رعیت شرور دزد و مفسد و قطاع الطریق میشوند و یا آنکه همراه گرسنگی بمیرند حال آنکه معتقد باشند
که بکلمه‌ای این بیچاره‌ها باید هیزم در راه رضای خدا که خوب لابد خوب باشد برای انسان و همین سوال شما را در اسناد عرا
ساحر و ملبوسات و دوربین و دره‌ها و ساعت و عرابها و الله که قطاع الطریقی که در قدیم بودند ابداً صدر نداشتند نظام
کل پس نتیجه علوم شما اینست که از سر پا باید لیست نظام هیئت اجتماعیه و علت این است که معتقد بامر و نهی و حلال
و حرام و معاد نشدند و از جمله اموری که موجب خرابی است اینکه میگویند که علوم ما در ترقی کفایت میکند برای نظام هیئت
کل که تام و عام باشد در میان جمیع افراد و نوع بشر بحسب تحقیق بعد از هزار و پانصد سال خواهد شد معلوم نیست کسی آن
وقت در عالم باقی بماند یا نه مثل شطرنج آمد عمر هم آنکه مثل طبیب احمق و دیوانه است که بگوید بمریضی که مثلا با سه مرض
مهلک که حصبه و خالیه دارد زارلنگی کن و بخوابی مرده‌ها را و هرچند دلت خواهد بخور که من صد سال بعد از این دوائی خواهم آورد
برای تو و شفا خواهی یافت پس مثل عرب در این موضع صادق آمد که الی حین ما یأتی الترياق من العراق یکون ملسوع فارق
مجملا از حسن تدبیر و کیاست رأی واحد محترم بسیار دور و بعید است عدم اعتقاد بامر و نهی و تکلیف و ثواب و عقاب و
معاد و حشر و نشر و اگر با اطعام دارای آمد همه اسباب نشر و انسان هم بین العموم صلاح نیست و اگر موجب اخلال نظام کل
و هرج و مرج است پس عقل صریح صراحتاً حکم میکند بوجود حلال و حرام و اوامر و نواهی و تکالیف و ابلاغ لابد است و ملخص در این
موضع ادله و فوائد که در بعثت انبیاء و رسل علیهم السلام علمای اسلام شکر الله مساعیهم الجمیله ذکر نموده اند و اهل انسان ... و ما
در این مقام اکتفا میکنیم بذکر یازده فایده از آنها **الفائدة الاولی** لیس لنا ما یراد منا من العبادة اذ ما ما هی و کم هی فانا
لو سلمنا وجوب اصل طاعة الله فی العقل فکیفیتها غیر معلومة لنا فبعث الله الرسل لقطع هذا العذر **الثانیة** ان الانسان
مدرک مرکب من شهوة و عقل و سلط علیه الهواء و الشهوات فالعقل اذا دله لمراده فی تنبیهه و اذا مال الی الهوی معه
ولو ترک مع نفسه وهواه لکان ذلک اغراء له علی تلک القبائح وهذا لا یجوز فالبعثة لازمة **الثالثة** انا وان کنا نعقل
نعلم حسن الایمان وعمل الصالحات وقبح الکفر وعمل الفواحش لکنا لا نعلم بعقولنا استحقاق الثواب الجزیل الابدی علی
المحسن واستحقاق العقاب العظیم فی الاخرة علی المسیء لا سیما ونحن نعلم ان لنا فی فعل القبیح لذة عاجلة ولیس لله تعالی
فیه مضرة وبالبعثة یندفع هذه الاعذار فالبعثة لازمة **الرابعة** انا لا نعلم بعقولنا من صفات الله تعالی الا التی
نستدل علیها من افعاله واما سائر صفاته فلا سبیل الی معرفتها الا بخبر النبی **الخامسة** انه لولا الطریق الشرعی لبقی
المکلف خائفا لو اشتغل بالطاعة کیف تصرف فی ملک الله تعالی بغیر اذنه ولو لم یشتغل فربما عذب علی ترک الطاعة فبقی
فی الخوف علی التقدیرین فعند البعثة یزول هذا الخوف **السادسة** انه قد یکون الشیء مستحقا عندنا ولا یکون مستحقا
فی نفس الامر وبالعکس فنفرق بین الامرین **السابعة** ان الاشیاء مخلوقة فی عالم الکون والفساد منها غذاء ومنها دواء ومنها
سم ومنها تریاق والتجربة لا تفی بمعرفتها الا بعد الادوار العظیمة ومع ذلک ففیها خطر علی الاکثر وفی البعثة فائدة معرفة
طبائعها ومنافعها من غیر ضرر وخطر فالبعثة لازمة **الثامنة** ان من الاحکام النجومیة ما لا یقع الا فی مدد متطاولة
والتجربة تقصر فیها للتکرار والاعمار البشریة لا تفی بضبط ادوار الکواکب مثل ان عطارد لا یفی الا بالوصلة بمعرفة احواله

لصغره وخفائه وقلة نوره ولا اثر لا نراه قريبا من الشمس حالتي شروقه وغروبه وذلك من مغاره وهذا العالم **التاسعة**
الهداية الى الصناعة النافعة التي لا يهتدى اليها بمجرد العقل الا في زمان طويل وكل واحد يتعلمها من آخر وفي اول الامر
علمه من طريق النبوة بوحي والهام كالكتابة والخياطة والنساجة وغيرها **العاشرة** انه لا يتيقن حسن المعيشة من علم الاخلاق
والسياسة المنزلية والمدنية فلا بد من البعثة لتعليمها **الحادية عشر** ان الانسان مدني بالطبع ويحتاج البعض الى
البعض فيضطر التشارع المفضي الى التقاتل فلا بد من شريعة يعرضها شارع نافع وهو النبي وشرح ذلك قد سبق لك انها
الثانية عشر لو فوض كيفية التشريع الى الخلق فربما اتى كل طائفة بوضع خاص فلا يكاد يطابق اهل مذهب واحد
على شرع فربما افضى ذلك الى الفتن ووضع شريعة واحدة للامة ينافي ذلك **الثالثة عشر** ما يفعل الانسان
بمقتضى عقله يكون كالفعل المعتاد والعادة لا يكون عبادة واما الذي يامر به من كان مطاعا في قلبه ولا يكون واقفا على لميته
كان اتيانه به لمحض العبادة ولعل ذلك من جملة فوائد الامر بالافعال الغريبة في العبادة كزيارة بيت مخصوص وتخصيص احد
المشاعر على الآخر وغيرها **الرابعة عشر** ان العقول متفاوتة والكامل نادر والاكمل اندر والاسرار الالهية
عزيزة فلا بد من بعثة الانبياء وانزال الكتب ليصل كل مستعد الى مقتضى كماله الممكن بحسب تحصيله **الخامسة عشر**
ان كل جنس تحته انواع فانه فيما بين تلك الانواع نوع واحد هو اكملها وكذا الانواع بالنسبة الى الاصناف والاصناف بالنسبة
الى الاشخاص والاشخاص بالنسبة الى الاعضاء فاشرف الاعضاء ورئيسها هو القلب وخليفته هو الدماغ ومنه تنبث القوى
على جميع جوارح البدن فكذا الانسان لا بد له من رئيس والرئيس اما ان يكون حكمه على الظاهر فقط وهو السلطان او على الباطن
وهو العالم او عليهما معا وهو النبي او من يقوم مقامه وبعده فهو الوصي فالنبي يكون كالقلب والعالم وخليفته كالدماغ وكما
ان القوى المدركة انما تنبث من الدماغ الى الاعضاء فكذلك قوة البيان والتعلم انما تنبث بواسطة خليفته على اهل العلم
ومنها على العامة فهذا ما ذكره القدماء من فوائد البعثة وبعضها اقناعي غير يقيني وبعضها يقيني پس ثابت ومحقق گردید
بحکم عقل وفوائد مذکوره که ارسال رسل وانزال کتب در حکمت الهی واجب ولازم است فآمنوا بالله ورسله وکتبه وملائکته
واوامره ونواهیه وعجائبه پس چون کلام ونشان ما با اصحاب طبیعت ومادیون باین مقام رسید بیکبار صدای طبیعیون
بلند شد که ایها العالم المحترم جزاک الله خیرا که شعار طریقه شرع محمدی صلعم برای ما کشف نمودی وعقائد واسرار آن
ما را دانستی وما را از جوانب عقلیه بیدار کردی فجزاک الله من الشاکرین ایها الناصح الامین والمرشد المبین حال برای ما واضح
وبیان نما که مهمترین قائل رسالت ونبوت کتب وصفات وحدوث الحوادث علمای اسلام کثر الله امثالهم مقرر ماسد که
پیغمبر باید افضل از جمیع امت خود باشد واعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است وباید که عالم باشد بجمیع
علوم بکرامت برادر محاسن وباید بصفات کمال موصوف باشد مثل کمال عقل وزیرکی وفطانت وقوت رأی وشجاعت وکرم
وسخاوت وایثار دیگران بر خود وعفت وزهد وورع وحلم ومروت وتواضع ونرمی ومدارا وترک دنیا ومثل بعضی ورعا
صلحا وعلما واهل دین الی غیر ذلک از صفات حسنه که در همه اینها اکمل باشد از جمیع افراد امت ومنزه باشد از صفات ذمیمه مانند
کینه وبخل وحسد وحرص وحب دنیا وحب مال وکج خلقی وحرص وهم چنین منزه باشد از امراضی که موجب نفرت خلق شود مانند
خوره وپیسی وکوری وکری وگنگی وامثال اینها از چیزها که موجب نفرت خلق شود واز دنائت نسب که ولد الزنا وولد شبهه باشد
واز شرف مایل باشد وبد زبان نبود وپست فطرت نباشد بلکه صنعتهای دنی نداشته باشد مثل جولاهی وحجامی وسطاری
وکارهائی که منافی مروت است از او سر نزند از اول تا آخر عمر معصوم ومحفوظ از جمیع گناهان باشد چنانچه یهود ونصاری که
انسان صدور جمیع گناهان را مثل از سوف وبعد از آن چی گمراه از ... جایز بلکه واقع میدانند وبلکه اگر کسی منکر کفر شود بالنسبه
بعضی از انبیاء مثل جناب هرون وسلیمان علیهما السلام او را کافر میدانند چرا که منکوب منکر مضمون کتب مقدسه کردیده

واکثر انبیا را از زانی و والد الزنا مسند اسد نعوذ بالله و ما دلائل عصمت را در جواب رشبهه پنجم از همین کتاب مدللا و مفصلا
بیان کرده ایم باید رجوع کرد و بعلی هذا اثبات نبوت اشخاص و شخص معین در کمال سهولت را ثانی خواهد بود زیراکه تتبع
و حکم احوال کسی را که میخواهیم نبی حاصل کنیم نبوتنا و تتبع احوال یا بمشاهده است یا بتواتر و یا بتسامع پس چون تو
معرفت پیدا کردی در علم طب و نجوم مثلا و العلوم میتوانی اطبا و منجمین را بشناسی بمشاهده احوال و استماع اقوال ایشان
تو میکنی کتاب جالینوس را مطالعه نمایی لکن میکند در اینکه او غالب طب بوده است و هکذا کسیکه معنی نبوت مفهوم او
شده باشد نظر و تامل کند در افعال و اقوال و احوال و اوامر و نواهی مدعی نبوت صدق و کذب او را مشخص مینماید بی
اینکه معجزات و خوارق عادات را او مشاهده نماید لهذا در نظر دارم که انشاء الله تعالی بعد تمامیت مطلب اسلامیه را برای تمام
مادیون عیان و بیان نمایم تا از اینها معلوم بشد که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلوات الله و سلامه
علیه پیغمبر بر حق و نبی صادق است که این شرایع را که دارا بود این مختصا بیدم جانب الله برای هدایت عباد الله آورده است
علاوه بر اینها از جمله صفات نبی است که قادر باشد بر اصدار معجزات برای اثبات مرجوده و حضرت محمد بن عبد الله صلعم دارای
معجزات کثیره هم بوده است چنانکه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی بحالة کلام خیر ما قل و دل ختم شد باید ما مسیحیین
بدری کفتکو تمام بعون الله تعالی بسمار ابجد اسرد و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

باب ششم

در بیان اثبات نبوت خاصه محمد بن عبد الله علیه و آله سلام الله تعالی و دفع مطاعن مسیحیین و این باب مشتمل بر پنج
فصل است **فصل اول** در اثبات نبوت **فصل دوم** در دفع مطاعن مسیحیین **فصل سیم** در دفع مطاعن
اسلامیه **فصل چهارم** در جواز تاویل احادیث صحیحه مرویه در کتب عشره از حضرت نبوت و عترت علویه **فصل پنجم**
در دفع مطاعن مسیحیین از احادیث و اخبار **فصل اول** محتوی بر شش مقصد است **مقصد اول** اینکه معجزات
کثیره از حضرت پیغمبر صادر کردیده و ما در این مقصد بعضی از انواع آنها را مذکور نمائیم احادیث صحیحه معارف بسیار از آنها
معصوم نمودیم بر شش قسم و خواهی دید که در فصل چهارم از همین باب مفصل نامیم کرد عقلا و نقلا اشاعی نیست در اعتبار روایات
لسانیه که مسلم باشند مربوط روایات معتبره در نزد علما عامه رحمهم الله علیهم و همچنین در نزد علمای ما رضوان الله علیهم پس
میکوئیم بالله التوفیق **قسم اول** در بیان اخبار او بمغیبات ماضیه و مستقبله اما ماضیه مثل قصص انبیاء علیهم السلام و قصص
امم بائده بدون اینکه از کسی استماع فرموده باشد یا اینکه از کتابی خوانده باشد چنانچه در فصل اول از باب ششم خواهد آمد
با سرورهین مطلب مذکور در محل خود و در این مقام اشعار فرموده در سوره هود تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا
كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا یعنی این قصص که مذکور شد از خبرهای غیبی است که بواسطه جبرئیل وحی کردیم
از سوی تو که محمدی صلعم سوی که مبادا تو و نه قوم تو که قرشیه بودند پیش از این وحی و مخالفین که واقع شده است بامر ایشان
و کتب اهل کتاب در بیان بعضی از قصص خلاف آنها در فصل پنجم در جواب شبهه ... خواهی دید انشاء الله تعالی و اما مستقبله
این نوع معجزات منحصر است در علم و احصا نیست و لکن ما اکتفا و اختصار میکنیم بذکر و بیان بعضی معجزه از اخبار او بعدهای
حضرت **معجزه اول** از طاووس از کتاب دلائل حمیری از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که جمعی از قریش بخدمت حضرت
رسول صلعم آمدند برای حاجتی حضرت فرمود ای قریش یاران خواهند ملحق شد و اسد بهوا از همه دور شما فرمود با اینکه روز
اکابر قریش بر در خانه حضرت آمدند و کفتند در کار بود و اگر هیچ نکویی دروغ خود را ظاهر کردانی تو هر که جنس بودی یا کهان
امری بلند شد و حیلان یاران آمدند که اهل مدینه بر پا داشتند و استدعای دعا کردند برای رفع این بلا حضرت دعا کرد که خداوند
بر حوالی ما بباران نه بر ما پس ابر شد بر کوه و اطراف مساره **دویم** حمیری و معنا دو از ابن مسعود روایت کرده است

در بیان نبوت خاصه محمدیه و ذکر بعضی معجزات

که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در روز بدر اسیر شد با آنکه عباس همراه داشت او را گرفتند در ازای طلب فدا نمود و گفت یا رسول الله من عیال دارم
حضرت فرمود که آن زر را که پنهان کردی نزد ام الفضل زن خود عباس گفت گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی بحق خدا و پیغمبری بر آنکه هیچ
خاصه سوا بغیر از خدا بر آنها مطلع نبود که من بکسی آنرا سپردم پس حق تعالی فرستاد که بگو با آنها که در دست شما هستند از اسیران که اگر خدا بداند
در دل شما نیکی بشما خواهد داد بهتر از آنچه از شما گرفته شده است و آخر عباس چندان صاحب مال شد که بیست غلام او تجارت میکردند
که کمترین ایشان در هر سال بیست هزار درهم سود داشت و این معجزه متواتر است و خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند دویم
راوندی و ابن بابویه روایت کرده اند که روزی حضرت رسول ص نشسته بود ناگاه جماعتی بخدمت آن حضرت آمدند حضرت فرمود که
آمده اید که از چیزی سؤال کنید اگر خواهید بگویم که برای چکار آمده اید و اگر خواهید خود سؤال کنید گفتند بلکه تو خبر ده ما را
یا رسول الله فرمود که آمده اید سؤال کنید که نیکی بکی سزاوار است فرمود که سزاوار نیست نیکی کردن مگر بدست کسیکه صاحب حسب و
دین باشد و آمده اید که سؤال کنید از جهاد زنان بدرستیکه جهاد زنان نیکو معاشرت کردن با شوهر است و آمده اید که سؤال کنید
که روزیها از کجا می آید خدا نخواسته است که روزی دهد مؤمنان را مگر از جائیکه ندانند و مرد اگر چون شد حیران روزی خود را نداند دعا
بسیار میکند چهارم ابن بابویه و راوندی روایت کرده اند که ابو عمامه انصاری گفت که من در خدمت حضرت رسول ص بودم
که گروهی از یهودان آمدند و گفتند رخصت طلب کن ما را بمجلس آن حضرت درآئیم چون داخل شدند گفتند خبر ده ما را که برای چه آمده ایم
که از تو سؤال کنیم حضرت فرمود که آمده اید سؤال کنید از احوال ذوالقرنین گفتند بلی فرمود که پسری بود از اهل روم اطاعت کرده
خدا سبحانه او را دوست داشت و پادشاه روی زمین شد و از مغرب آفتاب تا مشرق آفتاب را طی کرد تا بیأجوج و مأجوج رسید
سد را ساخت گفتند گواهی میدهیم که این حال او بود و در تورات همین نوشته است پنجم ابن بابویه و راوندی روایت کرده اند
از ابن عباس که ابوسفیان روزی بخدمت حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله میخواهم از تو سؤالی کنم حضرت فرمود که اگر میخواهی
من بگویم که چه میخواهی بپرسی گفت بگو فرمود که آمده از عمر من بپرسی که چند سال خواهد شد گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود
که من شصت و سه سال زندگانی خواهم کرد ابوسفیان گفت گواهی میدهم که تو راست میگوئی حضرت فرمود که بزبان گواهی میدهی
و در دل ایمان نداری ابن عباس گفت بخدا سوگند که چنان بود که آن حضرت فرمود ابوسفیان منافق بود و من گواهی میدهم بنفاق او و
که چون در آخر عمر نابینا شده بود روزی در مجلسی نشسته بودیم و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در آن مجلس بود پس مؤذن اذان گفت
چون اشهد ان محمدا رسول الله گفت ابوسفیان گفت که کسی در این مجلس هست که از او ملاحظه باید کرد یکی از حاضران گفت نه ابو
سفیان گفت ببینید این مرد هاشمی نام خود را در کجا قرار داده است پس حضرت امیرالمؤمنین ع گفت خدا دیده ات را گریان کرداند
ای ابوسفیان خدا چنین کرده است و نکرده است بر آنکه حق تعالی فرموده است که وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بلند کردیم از برای تو
نام ترا ابوسفیان گفت خدا گریان کند دیده کسی را که گفت در اینجا کسی هست که از او ملاحظه باید کرد و مرا یاری داد ششم ابن بابویه
و راوندی و غیر ایشان روایت کرده اند که وائل بن حجر گفت که چون خبر بعثت حضرت رسول ص بمن رسید من در پادشاهی عظیم بودم
و قوم من مطیع من بودند و من اینها را ترک کردم و اختیار رضای خدا و رسول کردم و بخدمت آن حضرت رفتم چون بخدمت او رسیدم اصحاب
او گفتند که سه روز پیش از آمدن تو ما را بشارت داد که اینک وائل بن حجر آمد بسوی شما از زمین دور از حضرموت رغبت نماینده
در اسلام و اطاعت کننده و از بقیه فرزندان پادشاهانست گفتم یا رسول الله خبر ظهور تو به هنگامی بمن رسید که در پادشاهی
عرب بودم و خدا بر من منت گذاشت که همه را ترک کردم و اختیار خدا و رسول خدا و دین خدا کردم و برای اختیار دین حق آمده ام حضرت فرمود
که راست گفتی خداوندا برکت ده در وائل و فرزندان او و فرزندان فرزندان او هفتم ابن بابویه و راوندی بسند صحیح روایت کرده اند
از حضرت صادق علیه السلام که روزی اسیری چند بخدمت حضرت رسول ص آوردند آن حضرت امر فرمود که همه ایشان را بکشند بغیر از یکی از ایشان
آن مرد گفت چرا مرا از میان ایشان رها کردی فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که در تو پنج خصلت هست غیرت شدید بر حرم

خوب و سخاوت و خوش‌خویی و راست‌گویی و شجاعت مرد گفت والله که اینها در من هست و با من پس مسلمان شد **حدیث نهم**
ابن بابویه بطریق معتبر و راوندی بسند موثق از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که ناقه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در سفر تبوک گم
شد منافقان گفتند ما را از غیب خبر می‌دهد و نمی‌داند که ناقه‌اش در کجاست پس جبرئیل آمد و آن حضرت را خبر داد که ناقه
حضرت در فلان دره است و مهارش به درختی بند شده است حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که ندا کردند و مردم را جمع کردند
پس فرمود که ایها الناس ناقه من در فلان دره است و مهارش به درختی بند شده است پس مردم دویدند و ناقه را در آن دره یافتند
و آوردند **حدیث دهم** راوندی و دیگران روایت کرده‌اند که آن حضرت نشسته بود با اصحاب ناگاه ابری پیدا شد که کسی را اطلاع
کرداند بر آن ابر که سنگ عظیمی را انداختند بر سر آن حضرت پس آن حضرت در پای دیوار قلعه‌های ایشان نشسته بود
پس جبرئیل خبر داد آن حضرت را که ایشان چنین اراده کرده‌اند آن حضرت برخاست و خبر داد ایشان را به اراده ایشان و ایشان تصدیق
کردند و حق تعالی بر ایشان بیان کرد آن کس که این اراده کرده بود بر دیگری چون ایشان او را آگاه کرد و او را به قتل رسانید **حدیث یازدهم** خاصه
و عامه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که حاطب بن ابی بلتعه چون اراده حضرت رسول را در رفتن مکه برای فتح با اهل مکه نوشت و به زنی
داد و فرستاد و هیچکس را از آن مطلع نکرد پس جبرئیل خبر داد آن حضرت را و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مقداد و زبیر را فرستاد و فرمود
که بروید بسوی باغ خاخ که در آنجا زنی هست و نامه از حاطب با او هست که به مشرکان مکه نوشته است چون به آن موضع
رسیدند آن زن را دیدند و مقداد و زبیر هرچند تفحص کردند نامه را نیافتند و آن زن منکر شد و گفت نامه با من نیست
برگردیم امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود که پیغمبر خبر داده است که نامه با او هست و تا نگوید نامه را بیابیم پس شمشیر کشید و بر او حمله کرد
و فرمود که نامه را بده پس چون نامه را آوردند حضرت به حاطب گفت چرا چنین کردی و حاطب برای خود عذر گفت یا رسول
الله کافر نشده‌ام ولکن ایشان بر من حق داشتند خواستم جزای حق ایشان را داده باشم حضرت عذر او را قبول نمود و از گناه او گذشت **حدیث دوازدهم**
راوندی روایت کرده است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در بعضی از سفرها عمار را فرستاد که آب بیاورد و شیطان بصورت غلام سیاهی
متعرض وی شد و سه مرتبه عمار او را بر زمین زد حضرت فرمود که عمار را شیطانی عارض شد بصورت غلام سیاهی و چون
و عمار او را ظفر یافت و چون عمار برگشت موافق فرموده آن حضرت خبر داد **حدیث سیزدهم** راوندی از ابوسعید خدری روایت
کرده است که در بعضی از جنگها برون رفتیم و شتری همراه نیاوردیم و چیزی که بکار بریم نیافتیم و عمل را از امان خود کم کردیم و تحمل نکردیم
تا کار به ما تنگ شد و از تشنگی بی‌طاقت شدیم چون احوال را به آن حضرت عرض کردیم فرمود که او در دشت ابلق و جهم چون اینها
رسیدیم و شروع بجمع کردیم ابر سیاهی برون آمد و چون آب را آن حضرت عرض کردند فرمود که گواهی می‌دهم که منم بنده و رسول
خدا و حرف من دروغ نمی‌شود **حدیث چهاردهم** راوندی روایت کرده است که ابوذر در جاهلیت می‌گفت که از شرف آن حضرت بیرون آن
حضرت مبعوث شد در زمین بمکه این مرد ابو سعید محمد بن مسلم است که ایشان را و بیست و آن جوان که ... از
چون گفت که آنگاه انکار کرد که هست این مرد صاحب سلم و چون آمدم گفتم این شخص من کیست کرا ... در آن رضا الله
دفع سیار خود کشته بود و گفت و رابعه مکتوبی که خبر ایشان در بسیار ... خود را پوشید و داد که محمد ... آمد و
مسلمان بود پس آنکاه ... آن حضرت فرمود که ابو ذر ... مسلمان خواهد شد و مسلمان شد **حدیث پانزدهم**
خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوذر غفاری رضی‌الله‌عنه را ... از امیر از عثمان بن عفان با او
رسد و کسی حکم خواهد بود و حال تو چون است ... از مکان تو بیرون کنند گفت مسجد الحرام خواهم رفت فرمود که اگر تو را از آنجا
بیرون کنند چه خواهی کرد گفت بشام می‌روم فرمود که اگر از آنجا بیرون کنند تو را گفت شمشیر می‌کشم تا کشته شوم حضرت فرمود که
نکن صبر کن و فرمود که تنها رفتی و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و گروهی از اهل عراق تو را غسل و کفن و دفن
خواهند کرد و احادیث بسیار در این باب در احوال ابوذر مذکور خواهد شد ان‌شاءالله تعالی **حدیث پانزدهم** از طرق خاصه و عامه

متواتر است که حضرت فاطمه علیها السلام گفت که اول کسی که از اهل بیت من به من ملحق خواهد شد تو خواهی بود **شانزدهم**
روایت کرده‌اند که آن حضرت به زید بن صوحان گفت که عضوی از تو پیشتر از تو به بهشت خواهد رفت پس در جنگ نهاوند دستش
بریده شد **هفدهم** راوندی و دیگران روایت کرده‌اند که [illegible] شهید می‌کنند پس بعد از وفات حضرت
[illegible] **هجدهم** روایت کرده‌اند که از ولادت محمد بن الحنفیه خبر داد و فرمود که من نام و کنیت خود را به او
بخشیدم **نوزدهم** روایت کرده‌اند که روزی آن حضرت حجامت کرد و خون را به عبدالله بن زبیر داد که بیرون برد چون عبدالله
بیرون آمد خون را خورد و برگشت حضرت فرمود که آن را چه کردی گفت خون را خوردم گفت بلی حضرت فرمود که پادشاه خواهی شد
وای بر مردم از تو و وای بر تو از مردم **بیستم** از طریق شیعه و سنی متواتر است که حضرت رسول صلعم خبر داد که یکی از زنان من
بر شتری سوار خواهد شد که [illegible] بسیار باشد و جمعی [illegible] خواهد رفت و چون به آب حوأب برسد سگان آنجا
بر سر راه او فریاد کنند و چون عایشه به جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام رفت بر جمل شتری سوار شد و چون به حوأب رسید سگهای حوأب
بر سر راه او فریاد کردند **بیست و یکم** از طریق خاصه و عامه متواتر است از ام سلمه و غیر او که عمار در مسجد حضرت رسول
خشت می‌آورد حضرت خاک از سینه او پاک کرد و فرمود که ای عمار ترا خواهند کشت گروه ستمکاران که بر امام زمان خروج کنند و فرمود که
باشند و فرمود که آخر توشه تو از دنیا شربت شیری خواهد بود و همچنین واقع شد **بیست و دوم** از طریق خاصه متواتر است که
حضرت رسول صلعم در مجالس بسیار از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد و فرمود که ریش تو از خون سر تو خضاب خواهد شد و
بعد از آن حضرت خضاب نمی‌کرد و انتظار وعده می‌کشید **بیست و سوم** متواتر است که حضرت رسول صلعم به امیرالمؤمنین
گفت یا علی زود باشد که مقاتله کنی با سه طایفه اول آنها که با تو بیعت کنند و بیعت تو را بشکنند یعنی طلحه و زبیر دوم آنها که بجور و ظلم
خروج کنند یعنی معاویه و اصحاب او و سیم خارجیان که از دین بدر روند مانند تیر که از کمان بیرون رود و مکرر فرمود که یا علی تو
بعد از من قتال خواهی کرد بر تأویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن **بیست و چهارم** متواتر است از طریق مؤالف
و مخالف که حضرت در مجالس بسیار از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت و مکان شهادت ایشان و کشندگان
ایشان را خبر داد و خاک کربلا را به ام سلمه داد و خبر داد که در هنگام شهادت آن حضرت این خاک خون خواهد شد **بیست و پنجم**
خاصه و عامه به طرق بسیار روایت کرده‌اند که خبر داد آن حضرت از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آن حضرت در
خراسان **بیست و ششم** به طرق بسیار از ابوسعید خدری و غیر او روایت کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
غنیمت قسمت می‌فرمود مردی از قبیله تمیم گفت عدالت کن یا رسول الله حضرت فرمود که وای بر تو اگر من عدالت نکنم کی عدالت
خواهد کرد پس مردی از صحابه گفت رخصت ده که من او را بکشم حضرت فرمود که بگذار او را که او را اصحابی چند خواهد بود که نماز
و روزه خود را در جنب نماز و روزه ایشان حقیر شمارید و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از کمان بیرون رود و سرکرده
ایشان مردی خواهد بود ناقص الخلقه و سیاه روی و یک پستان او مانند پستان زنان باشد ابوسعید گفت من در جنگ امیرالمؤمنین
بودم در جنگ خوارج [illegible] که آن حضرت فرموده بود **بیست و هفتم** روایت
کرده‌اند که آن حضرت از ساختن شهر بغداد خبر داد **بیست و هشتم** راوندی روایت کرده است که مردی به خدمت حضرت رسول
آمد گفت [illegible] است که طعام نخورده‌ام حضرت فرمود که برو [illegible] دیگر [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] خواستم فرمود که برو [illegible] و [illegible] آورد [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] سؤال

فصل اوّل از باب پنجم در رجعت

نکند خدا او را عمر و مکر داند و هر که بر خود در سؤال بگشاید خدا بر او در فقر را بگشاید که هیچ چیز آنها را بسته نکند
پس بعد از آن دیگر امر دار کسی سؤال نکرد و خاتمش مکوشد حدیث بیست و نهم راوندی بسند معتبر از جابر جعفی از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص نشسته بود که حضرت امیرالمؤمنین ع در آمد و نزد ایشان نشست
حضرت فرمود که ای علی والله که اول کسی که از قبر بیرون خواهد آمد تو خواهی بود حدیث سی ام
روایت کرده است که چون آنحضرت لشکر فرستاد برای کرمان گفت فرمود که چون ایشان خواهند رسید و مشغول کار گردند
خواهد بود و چنان شد حدیث سی و یکم چون معاذ بن جبل را بیمن فرستاد فرمود که بعد از من ترا نخواهی دید و چنان شد حدیث سی و دوم
راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در غزوه بنی المصطلق باد عظیمی وزید حضرت فرمود که سبب این باد آنست که
منافقی در مدینه مرده است چون بمدینه آمدند دیدند که از عظمای منافقان بود مرده بود حدیث سی و سیم راوندی روایت
کرده است که حضرت رسول ص نامه بیوسف بن عمرو بن حارث نوشت و او را طلبید و نامه را برد و چون برد نامه
رسید نخواند و نزد آمد و گفت گفت اگر می شنیدی در این کوه ماس نامی بروم و اگر بر سیم کرا زاده صد درم نزاد
تو را اعلام میکنم چون شب داخل مسجد شد گفت یا محمد من ایمان آوردم فرمود که چون ایمان ذادم بادرهم تو که در فلان کوه او را گذاشتی پس
گفت من گواهی میدهم بوحدانیت خدا و رسالت تو و آنحضرت را دعا کرد و او بخود شاد شد و مسلمان شد حضرت
فرمود که اگر قوم او را بر کسی خدا و رسول تو را کافیست حدیث سی و چهارم ابن شهرآشوب و راوندی و کلینی از حضرت صادق
روایت کرده اند که ابو درید بخدمت حضرت رسول ص آمد و گفت یا محمد من مردی از قبیله ام و از ... بروم اما برکه
موضعی است در آنجا حضرت فرمود که اگر خواهی برو اما مترس که قبیله از عرب تو را غارت کنند و پسرت را بکشند و ساربانت ببرند
من ... عصای خود تکیه کنی و بگوئی که پسرم را کشتند و شترانم را بردند و چون او در رفت در آن موضع قبیله بر او تاختند
آوردند و گوسفندانش را بردند و پسرش را کشتند پس بخدمت آنحضرت آمد و بر عصای خود تکیه کرد و خود هم زخمی بود و
گفت راست گفت خدا و رسول و آنچه فرمودی همه واقع شد حدیث سی و پنجم راوندی روایت کرده است که حضرت رسول ص در
غزوه ذات الرقاع مردی را دید از قبیله غارت که او را غاصم میگفتند گفت یا محمد یا غیب میدانی حضرت فرمود که غیب را بجز خدا کسی
نمیداند ملعون گفت که این شتر خود را میدانی دوست دارد یا دشمن از خدای تو حضرت فرمود که خدا از علم غیب خود خبر داده است که هرچه
در باطن روی تو هم خواهد رسید و بدماغ تو خواهد رسید و همان فرجه تا آن وقت خواهی مرد چون برگشت قبیله خود آن فرجه در
دهنش بهم رسید و بر او اثر کرد و مانند سگ مرد آنگاه فرجه از اصل سر سر زد حدیث سی و ششم خاصه و عامه روایت کرده اند
که آنحضرت با عباس عم خود فرمود که وای بر فرزندان من از فرزندان تو گفت یا رسول الله اگر چنین است پس خود را خصی کنم
که فرزند از من بهم نرسد حضرت فرمود که این امریست که مقدر شده است حدیث سی و هفتم از طریق خاصه و عامه متواتر است
که حضرت رسول ص خبر داد که بنی امیه هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از کفر و ضلالت و بدعتهای ایشان خبر داد حدیث سی و
هشتم از طریق خاصه و عامه متواتر است که آنحضرت خبر داد که امیرالمؤمنین شهید خواهد شد و شمار سر او بود بر عمل و تباهی هاشم
و دوری ایشان و در کعبه کشته شدند و بعد از آن همه واقع شده است و بعضی از اینها در این کتاب ... بعد از این مذکور
خواهد شد حدیث سی و نهم ابن بابویه و راوندی و ابن شهرآشوب و دیگران بطرق معتبره روایت کرده اند که روزی حضرت
رسول ص نشسته بود و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد آنحضرت نشسته بودند فرمود که فرزندهای شما را اگر چه غیر
خواهد بود امام حسین ع پرسید که یا جد مرا خواهند کشت حضرت فرمود که ای فرزند تو را بکشتن خواهی شد و برادرت
را بکشتن خواهند شد و بعد از تو کشته خواهند شد و فرزندان شما در زمین پراکنده و بسیار شده خواهند بود حضرت امام حسین ع
گفت یا کسی قبرهای ما را زیارت خواهد کرد حضرت فرمود که بلی طایفه از امت من زیارت شما خواهند کرد برای

صله و احسان من چون بود قیامت شود ایشان را در نامه داد اهوال از روز قیامت دهم **چهلم** ابن طاوس از امام جعفر صادق
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت روزی نزد حضرت رسول ص نشسته بودم فرمود که سه نفر از حضرموت
خواهند آمد و شش نفر از ایشان مسلمان خواهند شد و سه نفر مسلمان نخواهند شد پس جمعی از آنها که حاضر بودند شک کردند
من گفتم راست گفته خدا و رسول الله چنین خواهد شد که تو فرمودی یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی تویی صدیق اکبر و
پادشاه مؤمنان و پیشوای ایشان تویی می‌بینی آنچه من می‌بینم و میدانی آنچه من میدانم و اول کسی که بمن ایمان آورد تو بودی و خدا
چنین آفریده است و شک و گمراهی را از تو برداشته است تویی و در راستگو چون روز دیگر صبح شد و حضرت رسول ص در
مجلس خود قرار گرفت و من در جانب راست آنحضرت نشستم نه نفر از حضرموت نزد آنحضرت آمدند و سلام کردند و گفتند
یا محمد اسلام را بر ما عرض کن پس شش نفر مسلمان شدند و سه نفر مسلمان نشدند پس حضرت بیکی از سه نفر که مسلمان نشدند
فرمود که تو بزودی بصاعقه خواهی مرد و بدیگری فرمود که افعی ترا خواهد گزید و بآن خواهی مرد و سیم را فرمود که بطلب شتران
خود خواهی رفت و فلان طایفه ترا خواهند کشت پس بعد از اندک زمانی آنها که مسلمان شده بودند برگشتند و گفتند یا رسول الله
هر یک از آن سه نفر بآنچه فرموده بودی کشته شدند و ما صاحب نفس شدیم که مخصوص تو آمدیم که اسلام خود را تازه کنیم و گواهی میدهیم
که تویی امین بر زندگان و مردگان **چهل و یکم** بطرق خاصه و عامه از محدثان بطرق متعدده از عایشه و جمعی دیگر روایت کرده اند که حضرت
رسول ص خبر داد از کشته شدن حجر بن عدی و اصحاب او و معاویه ایشان را بظلم شهید کرد **چهل و دوم** بسیج طرق خاصه و عامه
از محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند از ابو ایوب بن بشیر و غیر او که آنحضرت روزی بسنگستان مدینه رسید و ایستاد
و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اصحاب از حضرت متعجب شدند و گمان کردند که از ایشان حادثه واقع خواهد شد پس
حضرت فرمود که نیکان امت من در این حره شهید خواهند شد پس یزید مسلم بن عقبه را بر سر اهل مدینه فرستاد در سال شصت
و سیم از هجرت و چندین هزار کس از صحابه را در آن حره کشت که هفتصد نفر از ایشان قاریان قرآن بودند **چهل و سیم**
بطرق و دیگران روایت کرده اند که آنحضرت خبر داد که عبدالله بن عباس و زید بن ارقم نابینا خواهند شد در آخر عمر و
چنان شد **چهل و چهارم** بطرق و غیر او روایت کرده اند از سعید بن مسیب که برادر مادری ام سلمه را پسری بهم رسید
و او را ولید نام کردند حضرت رسول ص فرمود که فرا گرفته اید خود را نامهای فرعونهای خود نام میکنید نامش را تغییر بدهید
در امت من مردی بهم خواهد رسید که او را ولید گویند و از برای امت من بدتر از فرعون خواهد بود و چون ولید بن یزید
بهم رسید از فرموده حضرت ظاهر شد **چهل و پنجم** خاصه و عامه از حضرت رسول ص روایت کرده اند که چون فرزندان
ابی العاص سی نفر شوند دین خدا را فاسد گردانند و بندگان خدا را خدمتکاران خود گردانند و مالهای خدا را متصرف شوند
و در حق مروان فرمود که پدر جبارها و طاغیان خواهد بود **چهل و ششم** خاصه و عامه روایت کرده اند که جبرئیل
آنحضرت را خبر داد از مردن نجاشی پادشاه حبشه و آنحضرت مردم را در بقیع جمع کرد و بر نجاشی نماز کرد و جنازه او را دید
و بعد از آن خبر رسید که نجاشی در آن روز مرده بود **چهل و هفتم** روایت کرده اند که در شبی که اسود عنسی در یمن کشته
شد حضرت بکشته شدن او و کشنده او خبر داد **چهل و هشتم** بطرق بسیار منقولست که چون حضرت رسول ص جعفر
طیار را بجنگ موته فرستاد در روزی فرمود که الحال زید بن حارثه کشته شد و علم را جعفر گرفت پس فرمود که الحال جعفر را
دستهایش را جدا کردند و شهید شد و خدا او را دو بال داد که در بهشت پرواز کند پس فرمود که علم را عبدالله بن رواحه گرفت
و او شهید شد پس فرمود که علم را خالد گرفت و دشمنان گریختند پس در آن وقت برخاست و بخانه جعفر رفت و فرزندانش را
طلبید و تعزیت فرمود **چهل و نهم** ابن شهرآشوب و غیر او روایت کرده اند که روزی آنحضرت نظر کرد بسوی دراعهای
سراقة بن مالک که باریک و لاغر بودند فرمود که چگونه خواهد بود حال تو در هنگامی که دست رنجهای پادشاه عجم را در دست

خود کرده باشی چون در زمان عمر فتح مداین کردند عمر او را طلبید و دست ورنجهای پادشاه عجم را در دستهای او کرد و فرمود که چون مصر را فتح کنید قبطیان را مکشید که ما را به ایشان نسبتی است و فرمود که روم را فتح خواهید کرد و چون آن فتح شد کنید کلیسا شکرید در جای آن مسجد بنا کنید پیچاه و پنج سال از آن اخبار بعضی اخبار امیر المؤمنین و غائب متواتر است که در جنگ خیبر علم را ابوبکر داد و منهزم شد و او را عمر داد و او نیز گریخت پس فرمود که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و حمله آورنده است و هرگز نگریخته است و هرگز پشت بدشمن نکند و خدا فتح خواهد کرد بر دست او روز دیگر علم را بامیر المؤمنین علیه السلام داد و فتح کرد پنجاه و نه که متواتر است که روز دیگر آن حضرت در شب معراج خبر داد و از رفتن معراج و فرمود که قافله قریش از راه فلان موضع میآیند و شتری را بیان کرد که پیش بود و نشانی چند فرمود که در فلان روز در وقت طلوع آفتاب داخل خواهند شد و همه موافق بود پنجاه و دو شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که سهیل بن عمرو و ابو سفیان حرب بن عبد الله اسیر کردند و با اهل مکه فرستادند و چون اهل مکه او را از دار کشیدند گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت در آن وقت در مدینه در میان اصحاب خود نشسته بود فرمود که و علیک السلام و گریست و فرمود اینک حبیب من سلام میکند در مکه و فرمود که قریش او را کشتند پنجاه و سه [illegible] این شهر آشوب روایت کرده است

[illegible]

مراد از هفتاد و دو فرقه که در امت اهل بدعت و ضلالت شدند و الان هستند سبحانه و تعالی ... قال علیه السلام ان هلاک
امتی علی یدی اغیلمة من قریش مراد بر بد پلید و بنی مروان لعنهم الله سبحانه و تعالی قال علیه السلام ان الانصار یقلون حتی
یکونوا کالملح فی الطعام فلم یزل امرهم ینقص حتی لم یبق لهم جماعة ها بطوریکه حضرت خبر داده واقع شد ششم حضرت
رو بما سحود فرمود اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا و ابحر دحق زینب بنت جحش رضی الله عنها صادق امد زیراکه بطول
در صدقه دادن داشت و اول کسیکه از زوجات مکرمات با حضرت ملحق شد او بوده است مؤلف گوید اینها معجزات
آنحضرت در این موضع مذکور شد از هزار یکی و از بسیار اندکی نیست و جمیع اقوال و اطوار و اخلاق آنحضرت معجزه بوده
خصوصا این نوع معجزه که اخبار با مور معنیه است که بوسیله کلام معجز نظام شده تا مراین نوع مشتمل بوده و مبادی آن
منکشف شد که بعض آنحضرت امکو شده که دو ... و وسط ... آنحضرت ... که قهای ... اکر عاقلی نظر نما
و عقل خود را حکم سازد هر حدیثی از احادیث آنحضرت و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و هر کلمه از کلمات طیبه
ایشان و هر حکمی از احکام شریعت مقدسه آنحضرت معجزه ایست شافی و حجتی کافی است تا اعمل عاقلی بحو یر میکند که
یک شخص را بساخص انسانی بدون وحی و الهام جناب مقدس سبحانی شریعتی اختلاف نواند نمود که اکر تا بعمل نماید امور
معاش و معاد جمیع خلق منتظم کردد و رخنهای فتن و نزاع و فساد تا ابد مسدود کردد و هر فتنه و فساد دیکر بانی شود از جهالت او
... باشد و در خصوص هر امر از ... و مصالحات و معاملات و ... و مواریث و کیفیت معاشرت
... و اهل ... موده باشد که از هر جهل
... کرده اند شان مانند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عقاید ایشان ... [illegible]
آنحضرت ... [illegible]
... و علم و حلم و ... و کرم و عفت و ... و شجاعت
... [illegible]
... و احسان و کرم ... [illegible]
... آنحضرت ... [illegible]
... آنحضرت ... [illegible]
[illegible]
... احسان کرم ... [illegible]
[illegible]
... آنحضرت ... [illegible]
... آنحضرت
[illegible]

باب پنجم در بشارات

صورهٔ ایشان بطبع خاطر روبهم افتاده بود لهذا بتفصیل مکتوب و چنانکه حالا ارجاع آن بیشتر میکشید و عیب دیانت
ایشان ثبت میکنند و در سفر پنجم از تورات یعنی سفر مثنی در باب هیجدهم بعد از ذکر چند تا از حضرت موسی بقوم خود
ایشان از متابعت کاهنان و ساحران و فالگیران و ساحران و رمالان و امثال ذلک مذکور است تا آنکه در فقره پانزدهم
باب (۱۸) و آیه (۱۵) بعبارت عبرانی (۱۵) ناوی میقربخا مآحیخا کاموني یاقیم لخا ادوناي الوهیخا الیو تشماعون (۱۶) ککل
اشر شاءلتا معیم ادوناي الوهیخا بحوریب بیوم هقاهال لیمور لا اوسف لشموع ات قول ادوناي الوهاي واث ها اش
هگدوله هزوت لا ارئه عود ولا اموت (۱۷) ویومر ادوناي الاي هیطیبو اشر دیبرو الترجمه خداوند خدای تو برای شما
شما از برادران پیغمبری مثل من یعنی مثل موسی مبعوث میگرداند او را بشنوید یعنی تمامی بنی اسرائیل هستید
تا پیغمبری که از برادران شما مبعوث میشود اطاعت نمائید و داخل دین او شوید (۱۶) موافق هر آنچه که از خداوند خدای
در حوریب در روز جمعیت درخواستی هنگامی که گفتی که قول خداوند خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم تا آنکه
نمیرم (۱۷) و خداوند بمن فرمود آنچه که گفتند نیکو گفتند (۱۸) ناوی اقیم لاهم مقرب احیهم کاموخا ونتتی دباري بفيو ودبر الیهم
ات کل اشر اصونو وهایاه الاش اشر لا یشمع (۱۹) ال دباري اشر یدبر بشمی انوکی ادروش معمو اخ هناوي اشر یازید
لدبر دابار بشمی اشر لا صویتیو لدبر واشر یدبر بشم الوهیم احریم ومت هناوي (۱۸) از برای ایشان پیغمبری مثل تو از میان
برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را در دهانش خواهم گذاشت هر آنچه که او را امر میکنم با ایشان میرساند (۱۹) و واقع
میشود شخصی که کلمات مرا که او باسم من میگوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد (۲۰) اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی که بگفتن آن
امر نفرمودم بگوید و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر البته بمیرد (۲۱) و اگر در دلت گوئی کلامیکه خداوند نگفته است
چگونه بدانیم (۲۲) هنگامیکه پیغمبری باسم خداوند بگوید و آن چیز واقع نشود و بانجام نرسد این امریست که خداوند نفرموده است بلکه
آن پیغمبر آنرا از روی غرور گفته است از او مترس مصنف کوبلنطز [illegible] استدلال از این آیات [illegible]
و اخبار در مقصد سیم مذکور خواهد شد لکن در این موضع مکتوم مفهوم از کلمات مسطوره [illegible] است اول آنکه
پیغمبر موعود از غیر بنی اسرائیل مسطور [illegible] او باشد [illegible] اشعار است با کمال [illegible]
نباشد بلکه از برادران ایشان و بنی اخوی بنی اسرائیل باشد بلاشک از بنی اسمعیل خواهد بود چنانچه [illegible] علیه السلام در
مجلس مأمون در وقت مکالمه با علمای اهل کتاب فرمودند و بیان این استدلال [illegible]
فرمودند چنانچه محمد بن بابویه قمی در عیون اخبار الرضا و احمد بن ابیطالب طبرسی در احتجاج و علامه [illegible] بحار الانوار
صاحب مذکور را مرقوم فرمودند رحمهم الله علیهم سیم آنکه [illegible] موعود از حسن کلام و اخبار از غیب [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] حضرت محمد رسول الله [illegible] اعظم معجزات آن بزرگوار قرآنست و او واجد کلام
جامع آیات [illegible] در این موضع تمام مذکور خواهد شد و اما [illegible]
شد از برای مصنف کتاب [illegible] چهارم آنکه [illegible] شریعت [illegible] مثل موسی خواهد بود [illegible]
چهارم از سفر مثنی مذکور است (۱) ولوقام نابی عود باسرائیل کموسی الخ المعنی هرگز در میان بنی اسرائیل مثل موسی مبعوث
نخواهد شد [illegible] در دو موضع تصریح نموده که آن پیغمبر موعود مثل موسی [illegible] از بنی اسرائیل [illegible]
والا کذب در کلام خدا لازم خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پنجم آنکه [illegible]
و معجزه [illegible] آنکه [illegible] موعود [illegible] مبعوث [illegible] صلی الله علیه
و سلم [illegible] ششم آنکه [illegible] هفتم آنکه [illegible]
بود و این [illegible]

ابن و روح القدس قال الله عزّ و جلّ لقد کفر الّذین قالوا انّ الله ثالث ثلثة هشتم اینکه نبیّ موعود
اخبار بکثیر از غیب بدهد تا بر صادق باشد و الّا بیّن کاذب خواهد بود و اخبار انجیل است و این شخص خبر غیبی کثیر بقدر
مذکور شده همه صدق است چنانچه دانستی و ما نیز اخبار صادقه غیبیّه در باب ششم در بیان حال قرآن خواهیم آورد پس ثابت شد بوضوح تمام
اینکه محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نبیّ صادق و مبعوث من الله است بحکم آیات مرقومه **توضیح** جماعت یهود میگویند
این بشارت در حق یوشع است و تو دانستی که نبیّ موعود مثل موسی باید باشد و حال آنکه مماثلت نیست مابین موسی و یوشع علیهما السلام
زیراکه موسی صاحب شریعت است و یوشع تابع و در کتب عقاید خود یهود مسطور است هرگاه کسی یوشع را مثل موسی بداند واجب القتل است
بنا بر عقاید خود یهود جماعت یهود و اهل اسلام و جماعت نصاری میگویند این بشارت در حق مسیح است و همچنین مماثلت تامّه
نیست مابین موسی و عیسی علیهما السلام زیراکه عیسی خدا است بنا بر اعتقاد مسیحیین و موسی پیغمبر و بنده خداست پس واضح است که پیغمبر
خدا مثل خدا نخواهد بود دوّم عیسی علیه السلام ملعون شد نعوذ بالله بجهت شفاعت خلق چنانچه پولس در رساله خود با هل غلاطیه
در باب سیم نوشته است و موسی علیه السلام ملعون نشد بجهت شفاعت خلق سیم اینکه عیسی علیه السلام داخل جهنّم شد بعد از موت و سه
روز هم معذّب بود چنانچه در عقیده سیم از عقاید اهل تثلیث مذکور است و موسی علیه السلام داخل جهنّم نشد چهارم اینکه عیسی علیه السلام
مصلوب شد بنا بر عقاید نصاری بکفّاره گناه ناس از برای امّت و موسی علیه السلام مصلوب نشد از برای کفّاره گناه پنجم اینکه شریعت موسی
مشتمل است بر حدود و تعزیرات و احکام غسل و طهارات و محرّمات در مأکولات و مشروبات بخلاف شریعت عیسی علیه السلام که آن
فارغ از این احکام است بنا بر شهادت این اناجیل که متداول است در میان نصاری ششم اینکه موسی علیه السلام رئیس و مطاع
بود در میان قوم خود و عیسی علیه السلام چنین نبود و استدلال این امر در مقصد ششم خواهد آمد انشاء الله ایضاً در اینجا نوشته شد
طرد اللباب بود مقصود ما نیست و کم بود که فرمود علامت نبیّ صادق آنستکه اخبار غیبیّه او مطابق واقع و صادق باشد
تنبیه اینکه علمای پروتستنت بنا بر عادتیکه دارند بجهت تغلیط عوام از مسلمین اعتراضات واهیه بر اخبار غیبیّه مسطوره در
قرآن و احادیث صحیحه دارند فلهذا دوست داشتم که در همین موضع دوازده خبر موافق عدد ائمّه از اخبار غیبیّه منسوبه
بانبیای بنی اسرائیل مندرجه در کتب مقدّسه در نزد یهود و نصاری نقل نمایم تا اینکه مطالعه کننده این کتاب مطّلع شود که
اعتراضات ایشان واهی بود از غرض و عناد با دین اسلام و پیغمبر و الامام علیه الصّلوة و السّلام و هر کسی از مسیحیین خواسته باشد
اعتراض بر این شخص خبر که ما نقل نمودیم نماید بر او است که این دوازده خبر را توجیه و تصحیح نماید پس اعتراض نماید تا معلوم
باشد برای ما در جواب جواب انبیاء الله تعالی و غرض مؤلّف عفی الله له سوء اعتقاد نیست باقوال انبیاء علیهم السلام
چونکه اثبات این اخبار بانبیای بنی اسرائیل بثبوت قطعی و یقینی نرسیده است در نزد این اقلّ الحقیر بلکه حکم روایات ضعیفه مرویّه
روایات آحاد دارند پس هر خبر غلطی در این اخبار از اقوال انبیاء نیست فلهذا اعتراض بر او وارد نمیشود قطعاً پس میگوئیم اوّل
خبر منقول در آیه (٣) از باب (٦) از سفر تکوین عبارات مرقومه در آن موجود است (٣) لا یحکم روحی فی الانسان الی العالم
سبب ذهاب و شرّ الی ان قال و تکون ایّامه ... ترجمه فارسیه مطبوعه ١٨٥٥ و خداوند گفت که روح من با
انسان همیشه اوقات کوشش نخواهد نمود چونکه بودن انسان بشر ضاله هابت ... ایّام انسان یکصد و بیست سال خواهد
شد اگر چه این ترجمه را غلط نوشته اند و غلط ترجمه کرده اند زیراکه کلمه بشر را در سورت قدیم و جدید بمعنی گوشت نه بمعنی ضاله
هر حال مقصود ما صحیح را هم اشاره نیست مع ذلک اعتراض وارد است چراکه اعتراض ما بر یکصد و بیست سال است که مدّت
مذکوره را در اعمار انسان قرار داده است و حاصل مضمون اینکه عمر جمیع بشر کم از یکصد و بیست نخواهد بود
از صد و بیست ... است ... و حال اینکه اوّل بشر آدم صفی است که عمر شریف ...
... [illegible]

وعمر انوش در آیه یازدهم از باب وسفر مسطور نهصد و پنج سال است وعمر قینان در آیه چهاردهم از باب وسفر مزبور نهصد و ده
سال است و ایام زندگانی مهلائیل بنابر آیه هفدهم از باب وسفر مذکور هشتصد و نود و پنج سال میباشد و عمر اخنوخ یعنی ادریس
بنابر آیه سیم از باب وسفر مزبور نهصد و شصت و دو سال است و ایام زندگانی متوشلح در آیه بیست و هفتم از همین باب و سفر
نهصد و شصت و نه سال است و عمر لمک که پدر نوح علیه السلام است در آیه سی و یکم از همین باب سفر مسطور است که هفتصد و هفتاد
و هفت سال بوده است و در آیه بیست و نهم از سفر تکوین دوم کشته است که جمیع ایام زندگانی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال بوده است
در قرآن مجید است وَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا و هکذا اگر خواسته باشیم مستقصیا متفحص باشیم کتابها را اگر زیاده
از صد و بیست سال عمر کرده اند مجلدات کثیره میخواهد و همین قدر بکار اشاره شد برای اثبات که در مسطور کتابهای
از زیادة الاطلاع علی ذلک فلیراجع الی کتبهم المقدسة و تفاسیرهم و تواریخهم که خواهی دید که از اولیا و اشقیا زیاده از صد
و بیست سال عمر و زندگانی کرده اند مجملا از دوم بر سر سخن و گوئیم و الثانی خبر مذکور در آیه هشتم از باب هفتم از کتاب اشعیا میباشد
الثالث خبر مندرج در باب بیست و هم از کتاب ارمیا و الرابع خبر مندرج در باب بیست و ششم از کتاب حزقیال و الخامس خبر مزبور
در باب هشتم از کتاب دانیال و السادس خبر مندرج در باب نهم از کتاب هوشع و السابع خبر منقول در باب دوازدهم از کتاب [illegible]
و الثامن خبر مرقوم در باب هفتم از سفر ثانی شموئیل و التاسع خبر موجود در آیه سی و نهم و چهلم از باب دوازدهم از انجیل متی و العاشر
خبر مندرج در آیه بیست و هم و بیست و هشتم از باب شانزدهم از انجیل مارقس و الحادی عشر خبر مرقوم در باب بیست و چهارم از انجیل
متی ایضا و الثانی عشر خبر مندرج در آیه بیست و سیم از باب دهم از انجیل [illegible] و [illegible]
باب اول از جلد اول از این کتاب مسطور است [illegible] اگر خواسته باشی رجوع کن چنانکه مذکور شد [illegible] اگر یکی از کتب شان
و علمای مسیحیه خواسته باشد اعتراض نماید [illegible] اخبار مسطوره [illegible] در قرآن مجید [illegible]
شان نماید [illegible] اشاره نموده باشد [illegible]
[illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible]
[illegible] (۵) [illegible]
اول [illegible]
[illegible] وَكُلّ [illegible]
بالطین کله من [illegible]
من [illegible] بالناطقین [illegible]
[illegible] اغلاط و اختلافات [illegible]
از همین کتاب [illegible] اغلاط و اختلافات [illegible]
الرحمن [illegible]
و اعتراض [illegible]
که اهل اسلام از کتابهای ما خبر ندارند [illegible] مسلمانان [illegible] از کتابهای ایشان مطلع باشد [illegible]
[illegible] واقاسم [illegible]
که [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله تعالی [illegible]

سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ خلاصهٔ معنی اینکه نزدیک شد ساعت قیامت و شکافته شد ماه و اگر ببینند کافران نشانه را از قدرت ما
که آثار معجزه بود و اسناد اعراض کنند از تأمّل کردن در آن و دور گردانند از انقیاد نمودن بحضرت بجهة عناد و حسد و طعنه زنند و
گویند جادوئیست دائم و سحریست مستمرّ یعنی همیشه سحر از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم صادر میشود و دائما از مکاشفات مشابه
از این قبیل بسیار واقع بوده اهم پس جمعی بعد عمر و جمعی احبار فرموده‌اند بوقوع انشقاق قمر استدلال کرده‌اند بلفظ ماضی نص است در تحقق
آن و حمل آن بمعنی سینشق بعد و خروج از ظاهر است بی دلیل و جوه از بعد دلالت میکنند بر عدم جواز خروج از ظاهر **وجه**
اوّل آنکه قراءت حذیفه وقد انشق القمر است و آن صریح است در ماضی و اصل توافق قراءتین است در معنی پس تفسیر به
سینشق خروج از اصل است بدون دلیل و هو لا یجوز **وجه ثانی** آنکه حق تعالی بعد از آن اعراض مشرکین از آیات و معجزات
و اعراض حقیقی متصوّر نمیشود مگر از وقوع معجزه **وجه ثالث** آنکه مشهورین از مفسّرین تصریح کرده‌اند باینکه انشق بمعنی
ماضی استعمال شده است وارد و باطل فرموده‌اند قول کسانی را که انشق را بمعنی سینشق تفسیر کرده‌اند پس محقق طبرسی در مجمع البیان
نقل نموده از ابن عبّاس رضی الله تعالی عنهما که او گفت که مشرکین جمع شدند نزد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و عرض کردند اگر تو پیغمبر
صادقی ماه را برای ما منشق نما پس حضرت صلّعم فرمود اگر این معجزه را مشاهده کنید ایمان خواهید آورد عرض کردند بلی پس
پیغمبر سؤال کرد از پروردگار خود که عطا کند بحضرت آنچه خواستند پس ماه شکافته شد و پیغمبر فرمود که یا فلان و یا فلان شاهد
باشید و ابن مسعود گفت که ماه منشق شد در عهد پیغمبر پس پیغمبر فرمود که اشهدوا اشهدوا و اخبار آن است که از ابن مسعود
که او گفت قسم بخدا که دیدم من در حصه‌ای قد ریب و بیت دیدم کوه حرا را در میان دو فلقهٔ قمر و از جبیر بن مطعم روایت است که گفت
منشق شد قمر در عهد پیغمبر تا آنکه دو نیم شد نیم بر این جبل و نیم بر آن جبل پس بعضی از ناس گفتند سحر کرد ما را محمّد تا آنکه گفت
و قال رجل منهم اگر محمّد ما را سحر کرده است جمیع مردم را سحر نکرده است و حدیث انشقاق قمر درست شد اگر با جماعت کثیره
از اصحاب و احبار نقل و روایت کرده‌اند منهم ابن مسعود و انس بن مالک و حذیفة بن الیمان و ابن عمر و ابن عبّاس و جبیر بن مطعم
و مراین ره‌اند جماعت مفسّرین الّا آنکه روایت شده از عثمان بن عطا از پدرش که او گفت که معنی انشق القمر سینشق القمر است
و این قول را اهل لکرده است از حسن و انکار کرده است بصالحی و این قول صحیح نیست زیرا که بر خلاف اجماع مسلمین است پس بر خلاف
مجال اهل عصاکر دست نمسود و انصاف اشتهار معجزه شق القمر در میان اصحاب متصل التسلسل است رد هائیکه از آن و اگر قائلی گوید
که اگر انشقاق قمر در بد شد اگر واقع شده بر اهل عالم مخفی نمیشد پس گوئیم این قول باطل است لانه یجوز که حق تعالی آنرا
مخفی فرموده باشد انشقاق را بر آنکه اکثر افراد دشمن بستند اثر و امثال آن و دیگر آنکه انشقاق قمر در شب واقع شد که اکثر مردم در
خواب باشند لهذا اطلاع بوقوع انشقاق حاصل نموده باشند دیگر آنکه تمامی مردم تأمّل ندارند در حوادث سماوی و آثار
جوی و هوائی مثل انقضاض کواکب و غیر از آنکه مردم غافل هستند و آنکه حق تعالی از قرب ساعت قمر با انشقاق
ذکر فرموده است زیرا که انشقاق قمر از علامات قرب قیامت است و وقت پیغمبر زمان انشقاق قمر از علامات قیامت است انتهی
کلام رفیع مقام و صاحب منهاج الصادقین در ملخّص منهج متعرّض شده در نقل صحیح آمده که ابوجهل یهودی دیگر بحضرت رسالت
رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر بدر منیر بود ابوجهل گفت ای محمّد صلعم بروی دعوای خود اثبات نما و الّا سر از شمشیر
بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل گفت اللّعین یهود برآنکه گفت که چه خبر است که تعالی معجزه‌ای باشد و از ما قدرت بر
آن نیست و در جهت و را ستود مشکر نیست و در آن اندیشه مکردند یهودی گفت محمّد صلعم ساحر است و سحر او از او در فرج مکی نیست
سحر او را ماضی هست بگو تا ماه را بشکافد که سحر در آسمان اثر نمیکند و ساحران را در آن تصرّف نیست چون از آسمان عاجز شود او را
نقل رسان ابوجهل گفت یا محمّد صلعم ماه را برای ما بشکاف پس انگشت مبارک حضرت اشاره فرمود و انگشت مبارک بدرود و اشارت بماه کرد
و ماه را دو نیم ساخت یک نیم بجا خود بماند و نیم دیگر بطرف دیگر رفت ابوجهل گفت و ادامه شما را انحضرت سازد و نیز دهرد

هم پیوسته جهودی ایمان آورد ابوجهل بر جهل گفت که او سحر چشم ما را بسته است و بجهات قمر را مشق نما نمود و از جماعت
مسافران که از اطراف آفاق رسند پرسیم که ایشان دیده‌اند یا نه چون از آینده و رونده پرسیدند جواب دادند که در فلان
شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این معجزهٔ باهره ابوجهل ایمان نیاورد و آن را سحر حمل کرد و کفار قریش بر تابع او شدند و گفتند
که سحر کرد شما را پسر ابی کبشه و ابی کبشه یکی از اجداد مادری حضرت رسول صلعم بوده و مشرکان آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند
بجهت مخالفت آنحضرت با ایشان در دین همچنانکه ابی کبشه مخالفت کرده بود با ایشان در عبادت پس حق سبحانه و تعالی این آیه
فرستاد وَإِن یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَیَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ از ابن مسعود روایت است که گفت بحق آنکسیکه نفس من بدست
اوست که من دیدم کوه حرا را در میان هر دو فلقه قمر و جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول الله صلعم قمر شکافته شد
که ما بین آن کوه یک نصف شد و اشاره بکوه حرا کرد و کفار گفتند که محمد صلعم سحر کرد بعضی از ایشان گفت چگونه سحر باشد که همه مردم
از بلاد و اقطار عالم دیدند و روایت معول از ابن عباس مشرکان اجماع کردند در نزد رسول الله صلعم آمدند و گفتند ای محمد صلعم اگر تو صادق
شق قمر کن برای ما حضرت فرمود اگر من انشقاق نمایم ایمان میآورید گفتند آری و آن شب لیلة البدر بود پس آنحضرت دعا فرمود
و حق تعالی اجابت دعای وی نموده ماه را دو نیم ساخت و آنحضرت فرمود که اشهدوا اشهدوا و با وجود این مشرکان در صدد
انکار برآمدند حق تعالی از آن خبر میدهد چون اهل عناد امر را دیدند انکار آن کنند تمام شد کلام صاحب کتاب ملخص منهج
الصادقین و فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر سوره قمر گفت که تمامی مفسرین اجماع دارند بر اینکه مراد از این مذکور انشقاق
قمر و حصول انشقاق در آنست و اخبار دلالت دارد بر حدیث انشقاق و در صحیح خبر مشهور است که جمعی از صحابه آن را روایت کرده‌اند
و گفته‌اند که از پیغمبر سؤال کرده شد که معجزه انشقاق بعینها آیتی باشد برای ... سؤال نمودند پروردگار خود و حال
ماه را شکافت برای پیغمبر و بعضی از مفسرین گفته‌اند که مراد از انشق سینشق است و معنی هم شاید چرا که کسیکه مطلع باشد
قمر را شق خواهد بود ماضی و مستقبل را مع خواهد کرد و کسیکه مجوز نماید محتاج بتأویل نخواهد بود و نیست قول این قائل اینکه
انشقاق قمر امریست حائل اگرچه امر واقع میشد بایست عموم ... اهل زمین ... بود
نیست در جواب میگوییم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متحدی بقرآن بود و مشرکین هم میگفتند که ما افصح کلام
میباشیم و عاجز بودند پس قرآن معجزه باقیست تا روز قیامت و با وجود معجزه باقیه معجزه دیگر چندان ... لذا از اعلام ...
نفرموده‌اند بعضی که قائل انکار باشند و اما موجبین برک کردند ... است و چون انشقاق قمر واقع شد
گفتند این مثل خسوف قمر و ظهور شیئی است در جو مثل نصف ... دیگر ... کتاب انشقاق قمر را
و قرآن مجید اول دلیل و اقوی متنی است بر معجزه او و امکان محل ... صادق ... بر آن ...
بوقوع و حدیث صحیح در الشام حدیث ... است ... تا ... که ذکر ...
اعاده نمیدهیم و بجهت کلام فخر رازی تمام شد و ابو السعود علامه در تفسیر خود گوید که روایت شد که کفار از ... صلی الله علیه
و آله و سلم معجزه خواهش نمودند پس ماه را برای ایشان منشق نمود و ابن عباس رضی الله عنهما گفت که قمر دو نصف شد نصف آن بطرفی
رفت و نصف دیگر باقی ماند و ابن مسعود گفت که کوه حرا را در میان دو نصف قمر دیدم و از عطا ... روایت شده
که معنی انشق القمر سینشق است که در روز قیامت ظاهر خواهد شد و رد و ابطال کند این قول را قول ... و آن قول وَإِن یَرَوْا
آیَةً یُعْرِضُوا وَیَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این ... بوقوع انشقاق است و مشاهده نمودند انشقاق قمر را ...
مشاهده ... و در بعضی از قرائت ... انشق القمر است ... کلام و السحر ... و السر
کلام ... کلمات ... و ... واکر ...
دلالت دارد ... انشقاق قمر علی ... کلام ...

ما أشار بانگشت حضرت خير البشر

و بعضی را نیز گذشتگان و متأخرین علمای عقائد و شارح مواقف که به حدیث انشقاق قمر را متواتر دانسته و جمع کثیری ادعای آن را
نقل کرده اند از قبیل ... و ابو نصر عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی ابن تمام الانصاری السبکی در شرح مختصر ابن حاجب در اصول
گفته صحیح در نزد من انشقاق قمر متواتر و منصوص علیه قرآن و روایت شده است در صحیحین و غیرهما و مراد از صحیحین صحیح بخاری و
مسلم است و اقوی شبهات منکرین اینکه اجرام علویه خرق و التیام نمی پذیرند و اگر انشقاق واقع شده بود بر اهل عالم مخفی نمی
شود جواب اینکه این شبهه ضعیف است عقلا و نقلا اما نقلا انحصار مسدود نگردد ... و همچو وجه اول
اینکه حادثه طوفان نوح علی نبینا و آله و علیه السلام مدت یکسال دنیا را فرا گرفت در آن حادثه هر ذی حیاتی از وحوش و طیور و بهائم
و حشرات و حیوان و انسان غیر از اهل سفینه نجات نیافت از آن بلیه مگر هشت نفر از بشر و این تصریح شده است در باب
هفتم و هشتم از تورات سفر تکوین و در باب سیم از رساله عامه اولی پطرس و عبارتش این است في أيام نوح إذ كان
يبنى الفلك ... قليلون أي ثماني أنفس بالماء الترجمه در ایام نوح علیه السلام در وقتی که کشتی را
و در آن حیث نفوس یعنی هشت نفر از طریق آب نجات یافتند و در باب (۲) از رساله ثانیه او نیز چنین است و لم يشفق على العالم القديم
بل إنما حفظ نوحاً ثامناً كارزاً للبر إذ جلب طوفاناً على عالم الفجار یعنی بر جهان کهنه رحم
نفرمود که شخص هشتم یعنی نوح را که دعوت راستی می نمود محفوظ داشت بر جهان بدیان طوفانی فرود آورد و این حادثه
مکذّبه است بنا بر زعم اهل کتاب مگر مقدار چهار هزار و دویست و چهل و دو سال شمسی قبل از این حادثه در تواریخ مشرکین
هند و در کتابهای ایشان مذکور نگردیده و این امر را با انکار بلیغ انکار نمایند و استهزاء کنند علماء ایشان ...
معتقد بوقوع این حادثه باشد و می گویند هرگاه قطع نظر نمائیم از زمان ... زمان کرشنا الاوتار که چهار هزار و هفتصد
و نود سال قبل از این بوده است بنا بر شهادت کتب ایشان از زمان ... وقوع این حادثه ... است بر اکثر
شهرهای بزرگ ایشان از آن زمان تا کنون معمور و موجود است و ثابت شده است بشهادت تواریخ ایشان از آن زمان تا کنون
در اقلیم هند ... ملیون نفوس در هر زمان از ازمنه موجود بوده است و مدّعی هستند بر اینکه حال زمان کرشنا ... تواریخ
مثل حال دیروز است ابن خلدون در مجلد ثانی از تاریخ خود گفته است بدانکه اهل فرس و هند معتقد طوفان نوح نیستند و بعضی
از اهل فرس می گویند طوفان در بابل بوده فقط و جای دیگر نرسیده بود تمام کلام ابن خلدون و احمد بن علی بن عبد الله ادریس که
معروف به المقریزیست در مجلد اول از کتاب خود که مسمّی است بکتاب المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار گفته است که فرس
و سایر مجوس و کلدانیین و اهل بابل و هند و اهل چین اصناف امم مشرق منکر طوفان هستند و بعضی از فرس معترفند لکن می گویند در شام
و مغرب طوفان واقع شده است و جمیع روی زمین را نگرفت و غرق نشد مگر بعضی از مردم و تجاوز ننمود از عقبه حلوان و تمام
مشرق هم نرسید تمام شد ترجمه کلام المقریزی و ... منکر طوفان هستند ... استهزاء می نمایند بر این امر و ما الزاما
نقل می کنیم ترجمه کلام جان کلارک ملحد را از رساله ثالثه مدرجه در کتاب ... که مطبوع شده است در سنه ۱۸۳۹ در لندن ترجمه عبارت
او در صفحه (۵۰) این است طوفان عمومی صحیح نیست بنا بر شهادت علم ... در باب این طوفان
... بنا بر شهادت ... (۵) از باب (۶) از سفر تکوین ... صحیح است ...
داشت هشت نفر را ...
... (۱۶) از باب (۷)
که است ...
... (۲۱) و (۲۵) از باب (۹) از سفر تکوین ...
... صالح ...

وآیهٔ ثالثه از باب ثالث در رسالهٔ پولس بعبرانیین و آیهٔ ثالثه از باب رابع از رسالهٔ اولی بطرس و آیه (۵) از رسالهٔ
پنجاه و یکم تمام شد ترجمهٔ کلام خان کلارک ملخصاً و بعد در صحیح بودن این استهزاء طبعی بوده است نکتا بکر معتقد این حادثه
باشد و از حد حدوث بخار بوده است در اساتذه ادب قلم و قلب راضی نمیشود بقبول کلام مبهم او پس اگر عدم نقل تواریخ سند باشد
بر ایجاد طوفان نوح هم صحیح باشد و این مستلزم انکار قرآن و انجیل و توریة و سایر صحایف و کتب انبیاء علیهم السلام است و نوسندگی
که طوفان نوح یکسال ممتد شد کما فی رشق القمر معلوم نیست که بخار فقط طول کشیده باشد تا این حادثه باین عظمت اگر مدت
یکسال طول کشیده است مورخین نوشته بلکه صد و هزار نوشته بوقوع داری که اتفاق را اگر درست وقوع شده است
بعد معمر طول نکشیده است نوشته شکیبه بدانکه ژلاژیون برای حل نمودن مسایل ربعه معروفه مشکله بمقام اثبات طوفان
برآمدند و عمده دلیل ایشان درا ثبات این مدعا اینها باشد که ذکر میشود دلیل اول صدفهای دریه و سایر اشیاء مکونه
در آب دریا بالای کوهها ی بزرگ دیدند لهذا حکم کردند بوقوع طوفان عام از این دلیل باین نحو جواب داده شده است که این اشیا
در اصل در برکه‌ها بودند بسبب ظهور سوانح رفته رفته بالا رفته حال در کوهها یافت میشوند پس این قول برهان قوی بر وقوع
طوفان عام نمیشود دلیل دوم ایراد دلایل ژلاژیون بر وقوع طوفان مذکور سنگهای عظیم و تپه‌های بزرگ مرکب از سنگهای کرد
و سائیده رود خانها است که الان در جمیع جهات زمین دور از دریاها و کوهها الان موجود و ملحوظ است و نقل و اجتماع این کوته
حصار را مواقع معلوم هیچ نیست و علتی نیست مگر مدافعه قوه آب دلیل سیم ایراد دلایل ژلاژیون وجود اجسام حیوانات دریائی
و اکناف عالم که از منسا و مکان وجود منفصل شده در سهول و صحاری بعده و کوههای بلند حالی و اکثر بواسطه بمشر ید و علتی
و سعی برای حرکت این اجسام نیست مگر مدافعه قوه آب ما حاصل این دلایل و غیر اینها قائل بطوفان عام شدند و اختلافی که
دارند با سلفون این است که اینها میگویند که طوفان عام قبل از خلقت آدم بوده و سلفون گویند بعد از خلقت آدم در زمان نوح علیه السلام
واقع شد پس طعون این زمان و سلفون هر دو اتفاق دارند بر وقوع طوفان عام اختلاف ایشان در تعیین وقت است و چون دلیل
ایشان بر وقوع طوفان قبل از خلقت آدم ابو البشر علیه السلام ضعیف و بی ثبات بود قول ثانی متعین و محرز میشود پس کوئیم
دلیل ایشان بر وقوع طوفان عام قبل از خلقت آدم است که در سطح ارض در زمان طوفان سر ابحر ثابت شده و همان آثار حیوا
و ساتر است از آثار انسانی یکبار صراحت این وقت عضو مخصوص ... ساخته کردند ... انسان ... باشد حرز
... و مسهود نشده است در جواب گوئیم اگر ... را دارد ... اثبات ... که جمع ... عالم و ... را
نفس و تفحص نمودند که آثار انسانی پیدا نکردند تا بگوئیم که این حکم را نکند و اگر کسی مثلاً طالب لؤلؤ مرجان ... جو
موضع از دریای محیط را مثلاً تفتیش و تفحص نماید و لؤلؤ مرجان پیدا نکند نامسموع است که بطریق عموم حکم کند که در این دریا
لؤلؤ مرجان نیست معلوم است که این حکم بطریق عموم غلط و خطا است و همچنین است حال حکم ژلاژیون بنا بر عدم یافتن
آثار انسانی عمر ... که عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود و با این که امین و معتمد از ملت‌ین با ژلاژیون همراه بوده است
ثابت و محقق شود که ایشان آثار انسانی پیدا نکردند پس معلوم شد که قول ایشان در این باب باطل است پس چون قول ایشان باطل
شد قول ملیون ثابت و محقق شد بدلیل عقل و نقل که وقوع طوفان در زمان نوح است و خالی از مخالفت نیست خلاصه
کلام مرحوم موسس جی وجه ثانی در باب دهم از کتاب نوسع زوق سرایته (۱۲) ... مرملی تسوع ... اربا بیرمادی سو
مارباالا ورای فم ... بی سرائیل ... تمپی دیسرائیل ... کو ... سملی و سهرا کورا ولادِ سلون و سیلی
... و سارا کلی ... عل دسعلی ... ها للا کیسا کرکنا با دِعاسر و کلیلی ... ا سلکا دسمه او لا
ملرلی لکنا با ... مایا مام المعنی ما روقی فارسیه مطبوعه لندن ۱۸۵۶ انکاه یوسع ... در ... که ... را
در حضور بنی اسرائیل معلوم ساخت متکلم شد در نظر اسرائیل که ای آفتاب در گبعون بایست و ای ماه در ... ایالون

از معجزات و خوارق عادات و اثبات و تنقیح

و آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا مؤمنین از دشمنان خود شان انتقام کشیدند آیا در کتاب یاشر این نوشته نشده است
پس آفتاب در نصف السماء ایستاد و بمقدار روز تمام بغروب نمودن سرعت ننمود و در باب رابع حصه ثالثه از کتاب تحقیق الدین
الحق المطبوع ۱۸۴۶ در صفحه (۳۶۲) این نحو مرقوم است که آفتاب غروب ننمود تا یوشع بیست و چهار ساعت کلام صاحب
کتاب تحقیق الدین الحق تمام شد و این حادثه عظیمه بتاریخ مرقوم صفحه (۱۴۵) سال قبل از میلاد مسیح بوده است و اگر چنین امر واقع
افتاده بود ظاهر میشد برای کل اهل عالم و این غلطی واقع میشود در روشنی آفتاب و این امر ظاهر است و اختلاف اوقات هم واقع
میشود هر گاه فرض کنیم در بعضی اماکن در آن وقت شب بوده است پس ظهور اختلاف اوقات لابد تا مدت همان بیست و چهار ساعت
ممتد شود بسبب این شبها و ایام و این حادثه عظیمه با این تفصیل که مذکور شد نوشته نشده است در تواریخ اهل هند و مجوس
اهل چین و اهل فرنگ و [illegible] شده است دمترکین هند تکذیب این قصه و ایشان یقین دارند که این قصه غلط است و انشاء
[illegible] این قصه را اگر دست نماید و استهزاء بلیغ در این مقام دارند از ایراد و اعتراضات جدی بر این قصه دارند
اعتراض اوّل قول یوشع علیه السلام اینکه کفایت ای آفتاب بایست و دوم قول او که آفتاب ایستاد دلیل بر این دو قول دلالت دارد بر اینکه آفتاب
متحرک و زمین ساکن باشد والا بر یوشع بود که بگوید ای زمین حرکت مکن و زمین هم حرکت ننمود و این امر یعنی حرکت آفتاب و سکون
زمین باطل است بحکم علم هیئت جدید که معتمد علیه حکماء اروپاست و اهل اروپا معتقد بطلان هیئت قدیم هستند و سکون
شاید یوشع نمیدانست آفتاب ساکن و زمین متحرک است اعتراض دوم قول حضرت یوشع آفتاب ایستاد در وسط آسمان دلالت
دارد بر اینکه وقت نصف النهار بوده است و این هم مخدوش و معیوب بوجوه چندی اما اوّل که بنی اسرائیل از مقابل قوم خود
هزاری کشته گردیدند و ایشان [illegible] بودند و [illegible] قرار کرده [illegible] خداوند عالم سنگهای بزرگی بر سر ایشان از
آسمان باران ساخت و آنها که [illegible] بودند [illegible] مشغول گردید [illegible] بنی اسرائیل و این امورات قبل از ظهر تمام شده
بود [illegible] در همین باب مذکور است [illegible] اضطراب [illegible] بنی اسرائیل [illegible] بوده
و [illegible] که [illegible] بودند [illegible] نصف [illegible] امورات در [illegible] سهولت [illegible] اما ثانی
در صورتیکه اول ظهر بود [illegible] ماه [illegible] و حال آنکه در اول ظهر ماه [illegible] و علاوه [illegible]
[illegible] آفتاب در صورتیکه نصف النهار بوده است [illegible] بنی اسرائیل هم مشغول [illegible] بود [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] و ساعت هم در آن زمان معمول نبود [illegible]
در دایره نصف النهار [illegible] ساعت وقف نمود و [illegible] معرب نمود و اعتراض سیم [illegible] کلام [illegible]
[illegible] که خداوند عالم [illegible] که جمیع ایام [illegible] زمستان و تابستان شب و روز [illegible]
و در [illegible] (۱۲) [illegible] (۸) [illegible] (۲۴) و تمامی [illegible] زمین کاسته [illegible]
[illegible] تابستان و زمستان [illegible] در صورتیکه آفتاب [illegible] ساعت در دایره نصف النهار
توقف کرده باشد [illegible] و این خلاف قول [illegible] (۱) [illegible] (۳۱)
[illegible] رجوع [illegible] (۸) [illegible] حساب که موافق [illegible] حساب [illegible] هبوط نمود [illegible]
پس [illegible] و [illegible] حساب که هبوط نموده بود [illegible] حادثه عظیم است و [illegible]
[illegible] برای اکثر اهل عالم ظاهر باشد و [illegible] (۷۱۳) سال [illegible] قبل از میلاد مسیح بوده است و این تفصیل در تواریخ
اهل هند [illegible] نوشته شده است و این حادثه حرکت شمس و سکون زمین [illegible] باطل است [illegible]
اهل هیئت [illegible] احتمال [illegible]
[illegible]

سه حادثه مذکوره یعنی حادثه طوفان نوح و حادثه رجوع آفتاب برای یوشع و هم چنین رجوع آفتاب برای اشعیا مسلّم ا
در نزد یهود و نصاری و تمام اهل کتاب و سایر حوادث که در صدد ذکرش هستیم مختص بنصاری است و جمیعها در دو باب
(٢٧) از انجیل متّی وارد (٥١) در فصل سراپا بیت این عبارت مذکور است (٥١) وَهَا سِتْرَادِ نُوعَا دهکلا نِتْشلی چو بجراالتری مِن لعول
هِلِ اللَّجِّ وَعَارِ غَاشِعشِلا وکیپی نِتْشلوُن چلیپی (٥٢) وَبت قُودی نِتْشلوُن بیچی وزانا پیری دیقد بشی دمیچیو قیلوُن (٥٣)
وَپلِطلِوُن مِن بِتْ قُورِی وَنارِ بِمَنِیه وَرِبُوّن لیمْدیِثا مَدَشتا وبِتْشلوُن حِرِپِ لِزائا (٥١) یعنی که ناگهان پرده هیکل از بالا تا
دو پاره شد و زمین متزلزل گشت و سنگها شکافته شد (٥٢) و قبرها باز شدند و بسیاری از جسدهای مقدسین که آرامیده
بودند برخاستند (٥٣) و بعد از برخاستن وی از میان قبرها بیرون آمده در شهرهای مقدس داخل گشته و بر بسیاری ظاهر
گردیدند و این حادثه که ذکر است بعینها چنانچه در فصل سیم از باب اول مذکور شد و سابقا معلوم شد که این حادثه در تواریخ قدیمه
از رومیان و یهود ذکر نکرده است مرقس و لوقا نیز متعرض ذکر قبور و خروج کثیری از احیاء قدیسین از او دخول ایشان
در مقدسه با وجود اینکه ذکر این امور از اهم و اولی بود از ذکر صیحه زدن مسیح و در روح جان دادن که متعرض هستند بر ذکر او
و شکافتن سنگها از امور عجیبه است که از پیش بعد از وقوع ثانی مما ... که ذکر نکرده است این اموات را که از قبرها برخاستند
بعد از ساعات انسان از برای کدام جا ظاهر شدند و لایق و سزاوار این بود که از برای یهود ظاهر شوند و پیلاطس تا ایشان نیز
ایمان بیاورند بعضی علمای ایشان چنانچه ... و الیق برای عیسی ع این بود که خودش را بنماید بیهود و پیلاطس بعد از برخاستن از میان
قبرها برای ازاله شکوک و شبهات که محال انکار برای یهود باقی نماند و نگویند که تلامذه او آمدند و جسد عیسی را دزدیدند
بردند در جای دیگر دفن کردند و همچنین متّی ذکر نکرده است تا این اموات بعد از اینکه زنده شدند و از میان قبرها برخاستند
و بیرون آمدند در مرتبه ثانیه به قبرها برگشتند یا اینکه در میان جهان باقی ماندند و بخانهای خودشان رفتند و خانهای دیگر اموال
و عیالات خودشان را از دست ورثه انتزاع نمودند و متصرف گردیدند یا طور دیگر واقع شد و اینکه زنهای ایشان شوهر دیگر
کرده بودند پس که متزلزل گردیدند با شوهرانی برای اینکه این مال کدام یکی باشد و بعضی از ظرفاء گفته اند که لعل متّی این امور را
در خواب دیده باشد و از عبارات لوقا مفهوم میشود که انشقاق حجاب و پرده هیکل قبل از وفات مسیح بوده است خلاف انجیل
و المرقس و حکایة متّی و مرقس و لوقا در بیان مصلوبیت مسیح نوشته که از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمامی روی زمین را
گرفت و این حادثه در روز واقع گردید و جمیع روی زمین را ظلمت گرفته بود و مدت سه ساعت هم امتداد داشته و علی هذا باید مورخین
تمام روی زمین این حادثه را نوشته باشند و حال آنکه مورخین هند و چین و فرنگ ملاحین چیزی ننوشته اند و حکما ...
قبل از اطفال را نوشته است و غیر از او از اهل بلاد ... مورخین ... چیزی ننوشته اند و حکیم ... که در باب ... از انجیل ... لوقا
و باب اول از انجیل مرقس باین مضمون ... (١) در آن اوقات بیرون آمده اند که املاک ساکنین روی زمین ... نمود
(١١) و همانی ... عالم علوی ... و ... اسمی ... و ساکنین اسمانها در رود
بوده ... اگر اهل عالم ... و مسموع باشد و بلکه عالم ... و همچنین ... مخصوص
که عالم ... ظاهر ... ظاهر شد ... تمامی حاضر
شوند و ... و حال آنکه غیر از انجیل ... امور ... مذکوره را ... و غیر از ... کلام ...
حالت استهزاء ... است ... از اطلاع عظیم ... است
از اسمانها ... بود ... و سط ... اما این ... بود ... این ...
از ... صادر ... است ... و ... در بعضی از ... و بعد ... است
که اما این ... در ... که ... اسمانها ... است

درهای آسمانها از جهت هبوط تا وقت صعود کوبیده باشد بر بطون و ابدا بروی آسمانها را هم کس دیده باشد و معلوم
نیست که در باب این آسمانها کتب و لعل این کوبر حسبه بوده است انتهی ملخصا پس در صورتیکه از امور عظیمه جسیمه را احد
از مورخین ننوشته توقع داری که انشقاق قمر را تمامی مورخین بنویسند و حال آنکه وقوع انشقاق در شب بوده و مدت او معلوم
نیست که یک ثلث بوده یا دو ثلث و اکثر نوشتن مورخین حادثه را که دال بر کثرت شاهد باشد تا حوادث شهرت داشته باشد و اما
بطلان شبهه بدلائل عقلیه و آن هشت وجه است وجه اول آنکه انشقاق قمر در شب بوده است و شب هم وقت غفلت و خواب
خالی از مشی و تردد است خصوصا در آن ملک که هوا سرد باشد که مردم در خانها و در اندرون خانها درها را می بندند و می نشینند از
امورات سما و تماشا اطلاع ندارند مگر کسانیکه منتظر وقوع حادثه سماوی باشند و اعتنا هم با آن حادثه داشته باشند اما نمی بینی
که خسوف قمر واقع میشود با وجود خبر دادن منجم و صافی هوا اکثر مردم در غفلت و خواب اطلاع هم نمیرسانند مگر آنکه کسی اظهارا
حرکت کند که قمر در فلان وقت منخسف شد وجه ثانی آنکه حادثه شق القمر مانند امتداد زمان نداشت بلکه در یک ساعت بطرفة
العینی بود مردم را اطلاع نمیشد و اگر خواستند شاید که همه مطلع میشدند در روایات وجه ثالث آنکه معجزهٔ شق
القمر متوقع الحصول نبود برای اهل عالم تا آنکه نگاه کنند و در وقت ببینند و روایت کنند چنانکه هلال در صاف و کسوف و
خسوف در اوقات می بینند علی الخصوص کسانیکه متوقع الحصول باشند علاوه بر این هم کس در جمیع اجزاء روز با سمان نظر نمیکند تا
خبر بشد نیست علی هذا ندیدند معجزه را مگر کسانیکه طالب و منتظر وقوع بودند و هکذا کسانیکه در وقت وقوع سوی قمر نظر با
آسمان افتاد چنانکه در روایات صحیحه و احادیث معتبره منقوله بما رسیده است که کفار دیدند انشقاق قمر را و گفتند که این کسی سحر
کرده است و ابوجهل گفت که این سحر است بفرستید از اهل آفاق تحقیق کنید که آنها دیده اند یا نه پس اهل آفاق مکه خبر دادند که ما انشقاق
قمر را دیدیم و تصدیق دیدن آنها این بود که اعراب عالم در سفر مسافر بودند دیدند و تصدیق کردند پس این حادثه گفتند ان هذا الا سحر
مستمر و در حال تاریخ از تاریخ فرشته اهل ملیبار [illegible] انشقاق قمر را دیدند و والی و حاکمان دیار که از مجوس هند
بوده بعد از آنکه تحقیق شد خود با اهل مملکت داخل دین اسلام گردیدند حافظ [illegible] از این نقل کرده که بعضی
از مسافرین گفتند که ما این دیدیم و [illegible] که در آن سال نوشته بودند که این شب لیلة انشقاق قمر است وجه [illegible] آنکه ممکن است
هست که از غلطی [illegible] و قمر در بعضی از [illegible] در پشت کوه واقع میشود و [illegible] در بعضی از
اوقات در باره از بلاد در وقت [illegible] باران [illegible] میشود که ناظر بودند [illegible] و هکذا [illegible] و اکثر عدد اقوام [illegible]
[illegible] باشد و هکذا در [illegible] و کواکب و لون مذکور در بعضی از امکنه [illegible] علل و موانع مذکوره و در بعضی از
امکنه دیگر [illegible] و باران [illegible] میشود و حال آنکه [illegible] و اهل بلاد [illegible]
و [illegible] در [illegible] و باران [illegible] را [illegible] اختلاف مطالع در جهت
واحد [illegible] برای تمامی اهل زمین [illegible] که طلوع [illegible] برای قومی قبل از طلوع برای قوم دیگر [illegible] میشود در
[illegible] و بعضی [illegible] اهل بلاد دون البعض [illegible] که در بعضی از بلاد خسوف [illegible] میشود و در
بلاد دیگر [illegible] و بعضی [illegible] میشود که در بعضی از بلاد تمامی [illegible] و در بلاد دیگر بعضی از اجزاء
آن و در بعضی از بلاد [illegible] خسوف [illegible] و در بلاد دیگر [illegible] در بلاد دیگر [illegible] ظاهر است و هکذا در
بلاد دیگر از طلوع [illegible] در باره از بلاد [illegible] که از خسوف اطلاع [illegible] مگر [illegible] اهل نجوم و در
[illegible] میشود که [illegible] ظاهر [illegible] عظیمه
[illegible]
[illegible]

عظیم منتشر خواهد بود ولی اخبار عوام را موجب منتشر شدن نمی‌شد در حوادثی که بعد از وقوع اثرش ثابت باشد مثل وقوع باد
شدید و برف شدید و زلزله و مکبر یعنی هذا اخبار است که موجب بعضی از دنیا را اعتبار نکرده باشد اخبار بعضی از عوام را
در این حادثه محمل کرده باشد و محض اشتهار محض عوام و گفته باشد شاید این هم نوعی از خسوف باشد از این نوشته اند
وجه هفتم مورخین در حالات وقایع حوادثات ارضیه را می‌نوشتند و متعرض حوادثات سماویه نمی‌شدند مگر بعده مخصوص
مورخین سلف و در زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم جهل شایع بود در دیار عرب و انکار و اشتهارها از اهالی عرب کسانی
صنایع و علوم مدت طویلی بعد از زمان پیغمبر ع بوده است وجه هشتم منکر اگر بنا شد انکار فلانی معجزه ایست و یا
کرامی است بر رای فلان شخص که منکر این شخص باشد کمال سعی را در اخفاء و استتار این معجزه خواهد کرد و هرگز نخواهد گر
و افشاء این معجزه نخواهد شد و مخالفین اهل اسلام همچنین بعد از این معجزه خواهد بود هر کس که مطالعه کرده باشد باب
یازدهم را از اصل پنجم و باب چهارم و پنجم را از باب اشتغال حوادثی که در ما ورای بعضی آیات ظاهر شد که هیچ وجه اعتراض
ملاحده و عقلای معجزه [illegible] صاحب اظهار الحق [illegible] مطبوعه ۱۲۸۳
در [illegible] گفته است [illegible] التامه [illegible] الف و لام [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] است
[illegible] قاضی بیضاوی [illegible]
[illegible] حکم این اسلام [illegible]
اما قول [illegible] صحیح [illegible]
و [illegible] اما قول [illegible] ماضی
[illegible] و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ماضی [illegible]
معنی [illegible] ماضی را بمعنی مضارع تفسیر نکرده است بلکه ماضی را بمعنی ماضی تفسیر کرده است لیکن [illegible]
خود را ذکر [illegible] قول بعضی را [illegible] چنانکه ما نقل کردیم قول عثمان بن عطا را هم نقل کرده است [illegible]
[illegible] رد کرده است و [illegible] (کسیح ملی) [illegible]
[illegible] مغلط عوام است [illegible] مطبوعه ۱۲۸۹
[illegible] مطبوعه ۱۲۸۵ [illegible] اعراض العقول [illegible]
[illegible] سوره طه و سوره حج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نشان نزدیک آمدنش حاصل شد این نشانها پیشتر ماه شکافته شد و بیضاوی نوشته و قیل معناه سینشق یوم القیمة یعنی بعضی گفته اند که ماه در روز قیامت شکافته خواهد شد انتهی با الفاظ رسید مطبوعه مکشوفه شرح شده مسند کشیش و غیرها خود را تعبیر داده ولکن حیلهٔ عجیب است او و در ملخص عبارت کشاف که بعضی از عبارات را اسقاط کرده بجای آنکه عبارتش مستند است و نقل کرده است قول صاحب کشاف را و فی قراءة حذیفة و قد انشق القمر الخ و این قول مناسب قول کشیش بود بلکه مناسب کلام او
چرا که این قول نص است در ثبوت معجزهٔ مذکوره و اگر کسی گوید که طرز اللباب نقل کرده در جواب گوئیم در اینجا هم وجه که اسقاط بعض عبارات معنی بدارد و عبارت صاحب کشاف این چنین است و عن بعض الناس ان معناه ینشق یوم القیمة و قوله ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یرده و کفی به رادا و فی قراءة حذیفة و قد انشق القمر ای اقتربت الساعة و قد حصل من آیات اقترابها ان القمر قد انشق کما تقول اقبل الامیر و قد جاء المبشر بقدومه و عن حذیفة انه خطب بالمدائن ثم قال الا ان الساعة قد اقتربت و ان القمر قد انشق علی عهد نبیکم انتهی حاصل مضمون اینکه از بعضی مردم اینکه منقول است که قمر منشق میشود در روز قیامت و قول خدا و قوله ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر این قول را رد و باطل میکند و مردود آن کافیست و قراءة حذیفة و قد انشق القمر یعنی ساعت نزدیک شده است و حاصل شده است از آیات قرب او که قمر منشق شد چنانچه در مثال گوئی اقبل الامیر و قد جاء المبشر بقدومه یعنی امیر رو کرده است و نزدیک شده است و آمده است مبشر بقدوم او و وارد حذیفه روایت شده که خطبه خواند در مداین و گفت ایها الناس آگاه باشید تحقیق که ساعت نزدیک شده است و ماه هم شکافته شد در عهد پیغمبر شما و قول کشیش که گفت بعد ساعت معروف بلام الخ و هکذا قول او که جمله انشق القمر بیست و قاطع الخ مقصودش ازین تقریر حاصل نمیشود و لعل کشیش چنین فهمیده باشد که لفظ الساعة چون بمعنی قیامت است باید که یک معنی قیامت و انشقاق قمر هم از علامات قیامت شمرده باشد که انشقاق قمر متصل باشد بقیامت در روز جمعه و واقعه و روز قیامت نباید و آن واحد باشد این سیار بعید است و هیچ معنی ندارد لهذا حکم میکنیم که غلط است و منشاء آن عدم تامل و اطلاع است بر خطاب قرآن خدا وند جل عظمته در سورهٔ مبارکهٔ محمد صلعم فرمود فهل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها یعنی انتظار نمیکشند مشرکان مکه قیامت را مگر آنکه بیاید بر ایشان ناگهان پس تحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و غیره از حوادث دخان و نزول الکتاب پس قول خدا و ند فقد جاء اشراطها دال است که اشراط قیامت محقق کرده اند زیرا که لفظ قد چون داخل بر ماضی شود نص است بر وجود فعل در زمان ماضی قریب بحال از جمیع مفسرین این قول را این نحو تفسیر کرده اند در بیضاوی فقد ظهر اماراتها و در بیضاوی لانه قد ظهر اماراتها کمبعث النبی و انشقاق القمر و در تفسیر کبیر رازی الاشراط العلامات الّتی یعرفون هی مثل انشقاق القمر و رسالة محمد صلعم و دخان الّذی ای علاماتها مبعث النبی و الدخان و انشقاق القمر الدخان و در ملخص منهج نیز تحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و عبارت حسینی مثل بیضاوی است و همین قول است تمامی مفسرین از شیعه و سنی که بمعنی ظاهر محقق شد امارات و علامات است کما لا یخفی و قول کشیش شد که فعل اول که عبارت باشد از قرب معنی مستقبل دارد غلط و خرق سمع و سفاهت است و تفسیر راسی است مر عهد زیرا که اقترب بمعنی ماضی است بر خبر او بفارسی یعنی نزدیک خواهد آمد هم عر ... و باطل است و تفسیر بعضی از مردم ... را بمعنی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول و دوم از مجلد اول عالم الامر بما علیه ذا السنی و اظهار معجزات و خوارق عادات در این اباطیل مثبت بعضی علما
و جوابهای که دیده هیچکدام صحیح نیست چرا که سند صحیح ندارد بسبب آن تمامی این امور که هست رجوع کن بمجلد اول و بعد گفته
و علاوه بر دو قسم بالا بیان اول بپیوسته که این بیانات در آخر وقت اگر چیزی نشانهای دور نما میخواهند باید تا را ایمان بخوا[هند]
آورد مگر موافق عادت نبی ایمانان اما مسلم خواهند گفت که سحر فاحش است و پس اشتهی بالفاظ این بیان هم غلط است
شد و وجه اول آنکه منکر عباد انکار میکنند کار امر خارق عادت مثبت سحر نمیباید مگر در وقتی که کسی ادعا
نماید که فلان امر خارق عادت معجزه و باکرامت او کرامات و معجزات مثبت و وقتی علامت قیامت ظاهر میشود در آخر الزمان
شود با مکر کسی ادعا نماید که فلان امر معجزه منست چگونه انکار میکنند کفار و چطور میگویند که این سحر فاحش است و پس
وجه دوم آنکه اتفاق همه در مستقبل واقع نمیشود مگر در روز قیامت خاص و نزد او در این ایمان نمیگوید که سحر است
مستمر و سال تعدد قسم است که در آن روز و جاهای این حرفها نیست بجهة ظهور اهوال و شداید قیامت آن روز و روز دیگر هم آ[نست]
و در وقت که کافر میگوید که یا لَیتَنی کُنتُ تُرَاباً مرد نیست که بگوید هذا سحر مستمر مگر کسی که بسیار کافر جسور و معاند
مثل حضرت کشیش و سایر کشیشان که سال حال ایشان باشد که بعد از مبعوث شدن از مقابر و در روز النشور بجهة رسو[خ]
عناد و عداوت دین مبین در قلوب قَسَت قُلُوبُهُم فَهِيَ كَالحِجَارَةِ اَو اَشَدُّ قَسوَةً کرما دا این علامات از معجزات و خوارق عادات
دین محمدی باشد احساساً سقف و شاید با این انکار میباشد و بعد گفته است شکی نیست که اگر شق القمر از محمد بوقوع
آمدی در آن حال او آن اشخاص ذاکر سکر از بلیه معجزه او و طلب میکردند تا در سال ... او را کرده نشد آنها را ما نیز معجزه دعوی
کرده باشیم مکشوف کردند در فلان وقت ماه را شکافتم و این معجزه من است و این ایمانی نمیباشد الخ **مؤلف گوید** که جواب
این شبهه و مغالطه در فصل دوم از همین باب پنجم و اکمل شرحها و مفصلا خواهد آمد انشاء الله تعالی و صاحب حقة الاسلام
گفته است که منکرین این معجزه جمعی از مفسرین مثل زمخشری و بیضاوی که ایهام را تفسیر کرده اند با یک قمر در روز قیامت منشق
خواهد شد و علاوه اگر انشقاق قمر واقع شده بود باید در جمیع عالم منتشر و مشهور شود و آنها را در دیوان قلم معنی ندارد
انتهی کلامه ملخصا و برای جواب هر دو این سخن ظاهر و آشکار گردد که هر دو امر و ادعا از کشیش غلط و باطل است اما
دوم نمودی کرده است بر کشیش اول چرا که دلیل عقلی و نقلی واقعا ذکر کرده است و باسم صاحب کشاف تصریح نموده است
و لعل این کشیش در تفسیر بیضاوی لفظ کالبیضاوی و غیره را دیده است و گمان کرده است که شاید مراد از صاحب کشاف
بوده است چرا که بیضاوی با کشاف مناسبت دارد با التفسیر سایر تفاسیر دیگر تصریح کرده است باسم صاحب کشاف تا دلالت
داشته باشد بر زیادتی فضل و رجحان علم و اطلاع او بر صاحب میزان و حال آنکه بیچاره صاحب کشاف در سوره مبارکه
گفته است که انشقاق قمر از آیات رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و معجزات نیره الحکاست و صاحب رساله که تا لیف شده است
در جواب مکتوب شیخ علی همدانی که متعرض است بر این معجزه گفته است که ثابت میشود از این آیه که این معجزه از محمد صادر شده
باشد و این امر از تفاسیر هم ثابت میشود انتهی پس این کشیش نیز خبر دو کشیش اول چرا که کشف از امر از تفاسیر هم ثابت
نمیشود مگر جهل از اطلاع و علم و فهم این کشیش و شاید که اعتقاد کرده است که کشیش اول صادق است در قول خود در اینکه
گفت کالبیضاوی و غیره و کشیش دوم هم صادق است در ادعای خود که گفت مثل زمخشری و بیضاوی و بعد ما سر کرده است
حال سایر تفاسیر را از این دو تفسیر و گفته است که این امر از تفاسیر هم ثابت نمیشود تا آشکار دلالت نماید از استبعاد شد بر رجحان علم
و فضل و اطلاع او بر دو کشیش سابق الذکر و اظهار تحیر در عوام مسیحی نموده باشد که گویا جمیع تفاسیر اهل اسلام را
مطالعه و تفسیر کرده است پس این باید که حیلی از قول کشیش سر داده نشود چرا که این تفاسیر اسلامیه را حیلی دیده و جمع کرده
الحاصل از این جواب ظاهر و آشکار گردید که هر لاحقی از لاحق بلا تدبیر پیروی نموده است بر قول سابق و این امر عجیب نیست زیرا که مثل

این امر قبیح شایع بوده است در میان مسیحیه در قرن اول چنانچه از رسائل حواریون معلوم میشود و از مسیحیان دیگر بوده است
در قرن ثانی از قرون مسیحیه چنانچه موشیم مورخ در بیان حال علماء قرن ثانی از قرون مسیحیه در صفحه (۶۵) از مجلد اول
از تاریخ خود که مطبوع گردیده است در ۱۸۳۲ نوشته است مقاله مشهور است میان تابعین رای افلاطون و فیثاغورث
که کذب و حیله عبادت برای ازدیاد صدق و عبادت حق نه اینکه جایز باشد بلکه قابل تحسین هم هست و تعلیم گرفتند این مقاله را
از ایشان اولا یهودهای مصر قبل از مسیح چنانچه معلوم میشود این امر از کتب قدیمه بعد سرایت نمود این وباء سوء در مسیحیه
کما اینکه ظاهر میشود این امر از کتب کثیره که نسبت داده شده بکبار که تا اسفی و آدم کلارك در مجلد ششم از تفسیر خود در شرح
باب اول از رسائل پولس باهل غلاطیه گفته است که این امر محقق است که اناجیل کثیره کاذبه رایج بود در اول قرون مسیحیه و کثرت
اناجیل کاذبه غیر صحیحه منتج شد لوقا را بتحریر انجیل و زیاده بر همانا انجیل از اناجیل کاذبه نسبت داده شده بمسیح علیه السلام و
اجزاء کثیره الان هم از این اناجیل باقیست چنانچه اسلاف ایشان زیاده از همان انجیل کاذبه را نسبت میدادند بمسیح
حواریون و مریدین علیهم السلام ... جای بحث است که این سه قسم از برای تغلیط عوام اهل اسلام بعضی امور را نسبت میدادند
که تا شبهه نمایند از انجمله معجزه ثابته قال الله عز وجل سُبحانَ الّذی اَسری بِعَبدِه لَیلاً مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ
اِلَی المَسجِدِ الاَقصا الّذی بارَکنا حَولَهُ لِنُرِیَهُ مِن آیاتِنا المعنی پاك است و مبرا است از همه عیوب و نواقص آن
ذات اقدس آنکه اکرام و کرامت سیر داده شده خود را که محمد است در اندک ساعتی از شب از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی که
اورشلیم است بحیثیتی برکت دادیم ما اطراف او را برکت دین و دنیا تا بنمائیم باو آیات و حادثات ذال است اینکه معراج حضرت
در بیطه و ناحیه عنصری بوده است و اما دلالت ... در غایت وضوح و ظهور است که محتاج بیان نیست و اما دلالت
این لفظ عبد اطلاق میشود بر مجموع جسد و روح قال الله تعالی اَرَاَیتَ الّذی یَنهی عَبداً اِذا صَلّی و واضح است که مراد از عبد
مصلی جسد و روح است و قال ایضا فی سوره الجن وَاَنّهُ لَمّا قامَ عَبدُ اللهِ یَدعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیهِ لِبَداً و قال ایضا
نِعمَ العَبدُ اِنّهُ اَوّاب فی سلک ... مراد از عبد در مواضع ثلاثه مجموع روح و جسد است و کذلک سایر ازمنه دلایل
دیگر اینکه کفار استبعاد نمودند امر معراج را و منکر او گردیدند و ضعفاء مسلمین مرتد شدند بسبب استماع مسئله معراج و اگر
معراج در جسد نبود و خواب بوده نسبت بوجه استبعاد و انکار کفار و ارتداد ضعفاء مسلمین نمیشد زیرا که هر کسی ممکن است
سیر در امکنه دور در عالم خواب ... و شرق عالم را سیر نموده و باسمان صعود نموده ... و تحاشا از آن کرده ... اوزا انکار
نمیکند ... معراج عقلا و نقلا ممتنع ... اما عقلا ...
حصول حرکت سریعه در جسد ... بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ممکن ...
اثبات سرعت حرکت در اجسام ... که در زمان ...
هست ... که ستاره مسیری در هر ساعتی ...
را ... ممکند ...
... ملکوت ...
و عرایش ... که اصعاف مضاعف ...
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... سموات سبع و عرش و کرسی و سایر
عوالم علوی ...
کردن ...
در مقابل ...

شکر کردند تا چه رسد بعدم خوارق و التیام در سموات ولکن الظنون و جهالت شان بر قول ایشان اعتماد نمی‌نماید
بر قول ایشان ملکه وجود سموات و خوارق و التیام در آنها ثابت و محقق گردیده است چنانچه در گفتگوی با طبیعیون بمسائل از
ثابت و مبرهن نمودیم خلاصه کلام غایت ما فی الباب در مسئله معراج اینکه خرق عادتست و جمیع معجزات خرق و بر خلاف
عادتست و ایضاً در گفتگوی با ملاحده خوارق عادت را ثابت و محقق نمودیم و اما نقلاً پس صعود جسم عنصری با ملائکه محال
و ممتنع نیست در نزد سایر اهل کتاب یهود و نصاری و قسیس ولیم اسمت در کتاب خود که مسمی بطریق الاولیاست نوشته در
بیان حال اخنوخ رسول ع که سه هزار و سیصد و هشتاد و دو سال قبل از مسیح ع بوده است که اخنوخ را خدا و ملائکه عظیمه جا
بطرف سموات نمود تا اینکه مرگ را نبیند چنانچه مرقوم شده است که مرگ را هم ندید زیرا که خدا او را باسمان منتقل فرمود پس دشادا
برای نمودند اینکه منفصل مرض و وحی شود و الوهم سکرات موت را هم نچشید و با جسد عنصری داخل سموات گردید با سعی کلام
قول او چنانچه مرقوم شده است مشعر است تا بهر (۲۴) از باب (۵) از سفر تکوین که با ین عبارت ترجمه نامه است (۲۴) وحنوک
دُخُوخ عام آله دِلَنُوه سَت دِشقبلی آلَه المعنی و اخنوخ با خدا سلوک نموده بعد از آن ناپدید شد چه خدا او را گرفت بود
با لله عزّ و جلّ در سوره مریم و اذکر فی الکتاب ادریس انّه کان صدیقاً نبیاً و رفعناه مکاناً علیاً ای الی السموات جا
دوّم و در باب ثانی از سفر ملوک ثانی علی وهی السرپاسر الحدیث وَیَهِی کَمَسَعوا بارنا الا ایلیا بکرد دُولی لِشمیا ایکار دِلی ایلیا
وَالیسع مِن کِلکال المعنی و واقع شد هنگامیکه خدا و ند اراده فرمود که ایلیا را در گردباد باسمان صعود دهد واقع شد که
ایلیا و الیسع از کلکال روانه شدند و بلا ایلی بیت ال الا وهم و منوا کا لسکا و رکبا دی نورا و سوسی سا و الی دهورا و
تَرسلون مل بروی وسیلی ایلیا بکر دولی لِشمیا الترجمه و واقع شد هنگامیکه ایشان رفتند و متکلم بودند اینک عرادهٔ آتشین
و اسبان آتشین نمایان شدند که ایشان را از یکدیگر جدا ساختند و ایلیا در گردباد باسمان صعود نمود و ادم کلارک مفسر در شرح
اهتمام نوشته است که شبه ایلیا تا آسمان رفت انتهی کلامه و در آیه (۱۹) از باب (۱۶) از انجیل مارقوس باین نحو ترجمه
نامه است (۱۹) هُمَامارَن یادیم دِملِیه عامی پِشلِی لِمَلا لِشمیا الخ المعنی بعد از تکلم مسیح با ایشان یعنی با حواریون باسمان
صعود نمود و بر دست راست خدا نشست و پولس یعنی مقدس النصاری در آیه (۲) از باب (۱۲) از رساله با سلو و باهل
قورنیس در بیان معراج خود باین نحو مرقوم نموده است (۲) دِلی حا یا سادمیحا الخ المعنی علی وجه الفارسی المطبوع ۱۸۷۸
مرد را در مسیح میشناسم که چهارده سال قبل از این خواه در بدن نمیدانم خواه بیرون از بدن نمیدانم خدا میداند که الحصر
تا آسمان سیم کشیده شد (۳) و آن مرد را میدانم اما در بدن یا بیرون از بدن از آن نمیدانم خدا میداند (۴) که تا فردوس
کشیده شد و کلام ناگفتنی شنید که ممکن نیست که تحقیق آن انسان بگوید پس پولس مدعی گردیده است که معراج کرده است
تا آسمان سیم و بلکه تا فردوس و کلماتی شنیده است که شرح آن کلمات جایز نیست و انسان نمیتواند با آنها تکلم نماید و محمد
لاهوتی در باب رابع از مکاشفات خود باین نحو مرقوم نموده است (۱) بعد از آن نگاه کردم ناگهان دری دیدم در آسمان
باز شد و نخستین صدائی چون صور شنیدم که با من تکلم نمود و گفت بدین سو بالا بیا تا من بتو اشیائی را که بعد از این
باید بوقوع آید (۲) فی الفور در روح شدم که ناگاه تختی در آسمان گذارده شد و بر تخت نشسته بود پس تمام امور مذکوره
مسلّم و مقبول میباشد نزد المسیحیین پس برهیچ وجه جای نیست برای کشیشان که اعتراض نمایند عقلاً و نقلاً بر معراج
جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بلی وارد میشود بر ایشان اینکه سموات وجود خارجی ندارد بحکم علم هیئت جدید بلکه
وکسانیکه از ایشان پیروی مذهب شماسیه حکماء یوروپ از دهریه وجود سموات را چگونه تصدیق مینمایند در نزد ایشان که
اخنوخ و ایلیا و مسیح علیهم السلام تا آسمان صعود نمودند و مسیح در یمین رب جلوس نمود و مقدس ایشان تا آسمان سیم و فردوس
صعود نموده باشند و ظهرا بار و اب و جهنم ایشان منکر است چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد یعنی در فصل ثانی از

باب ششم و اما فرقهٔ پروتستنت را عقیده اینکه در کجا است تا آسمان موهوم ششم است تا فوق آسمان ششم است بعد از تفحص
تفحص و تفتیش زیاد معلوم و مشخص شد که فردوس ایشان عبارت از جهنم است بنا بر شهادت انجیل و کتب عقاید ایشان
زیرا که حضرت مسیح بنا بر اعتقاد ایشان مصلوب شده بود علی قولهم در وقت صلب فرموده بود امروز تو با من در فردوس خواهی
بود چنانچه لوقا در باب (۲۳) و آیه (۴۳) مرقوم نموده است (۴۳) اَمِنٌ اَقُولُ لَکَ اِنَّکَ الْیَوْمَ تَکُونُ مَعِی فِی الْفِرْدَوْسِ
هیوتن کوپر دیسا المعنی عیسی به آن کسی (یعنی سارق را) که من تورا راست میگویم که تو امروز در فردوس با من خواهی بود اینهی
وایشان در عقیدهٔ ثالثه از عقاید خود در کتاب صلاة عمومی تصریح نموده اند که مسیح علیه السلام بعد از مقتول شدن بجهنم نزول فرموده و سه
روز در جهنم معذب بود برای اینکه عذاب را از جمیع تابعان خود رفع نماید چنانکه مفصلا و مدللا در مقدمه و باب سیم از جلد
اول از همین کتاب گذشت و در باب ششم هم مذکور خواهد گردید بعون الله تعالی پس بعد از ملاحظه این معلوم و مشخص میگردد
که فردوس در نزد مسیحیین عبارت از جهنم است الحمد لله الذی نجانا من هذه العقاید الفاسده التی یضحک منها الثکلی و خواهد
شد باطل در نظر عقلا ... از مقاله ثالثه از کتاب خود مرقوم نموده که کشیش کاروس در محضر مترجمین از من سوال کرد که اعتقاد
مسلمین در باب معراج خاتم النبیین علیه افضل صلوة المصلین چیست گفتم اعتقاد مسلمین در باب معراج سید المرسلین آنکه
آنحضرت با روح و بدن مبارک خود بجانب آسمان عروج فرمود گفت صعود جسم ثقیل بآسمان ممکن نیست گفتم سوال کردم از بعضی
مسلمین از همین مسئله پس جواب دادند که ممکن است چنانکه ممکن شد برای جسم مسیح علیه السلام که شما استدلال میکردید بر امتناع
خرق والتیام افلاک گفتم استدلال کردیم لکن جواب دادند که خرق والتیام ممکن است و برای سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
چنانکه ممکن شد برای مسیح علیه السلام گفت ... که عیسی چه است ... خود گفتم تساءل واراد
گفت ... لکن مسلمین جواب دادند که ... باطل است ... عقلا ... آثار
وعلامات سحر و انکسار کالصورة والمصلوبة والموت والقیام واشال ذلک ... وجود واجب الوجود
تعالی و تقدس ... الذی کفر و بعضی از اشاعره برای ... حمل کرده اند که ... بلاد
هند در بعضی از جوامع برای ... اعتقاد ... معراج حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم ... معراج ... اهل هند ...
ابها الفتن معراج محمد صلعم ...
کذب ... و مسیح ... لازم ... فکیف الفتن معجزة بالتة
قال الله عز وجل وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللهَ رَمٰی یعنی ...
... انسان نبود ...
... هلذا نفی و اثبات
هر دو صحیح است ... اینکه ... والا کلام
... لم ...
که عرب ... اسری ... خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم از
جمله متواترات و منصوص علیه ... در کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ
از اهل ... عباس واحمد بن ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حنایت
از حضرت صادق و حضرت سجاد علیهما السلام ... حضرت امیر در ...
... و مولانا المجلسی رحمه الله ... مفصلا.

مشرکان و ابی السعود علامه در تفسیر خود و فخر الرازی در مجلد چهارم از تفسیر کبیر که مسمی بمفاتیح الغیب است و عبارت
فخر الرازی این است روی انه لما طلعت قریش قال رسول الله صلی الله علیه و آله هذه قریش قد جاءت بخیلائها و فخرها یکذبون
رسولك اللهم انی اسئلك ما وعدتنی فنزل جبرئیل علیه السلم وقال خذ قبضة من تراب فارمهم بها فلما التقی الجمعان قال لعلی علیه السلم
اعطنی قبضة من التراب من حصباء الوادی فرمی بها فی وجوههم وقال شاهت الوجوه فلم یبق مشرك الا اشتغل بعینه فانهزموا انتهی
حاصل مضمون حدیث شریف آنکه چون لشکر قریش ظاهر شدند آنحضرت بجناب الهی عرض کرد این قریش است که بکبر و فخر خود آمده
تکذیب میکنند رسول ترا خداوندا از تو مسئلت میکنم وعده نصرتیکه بمن داده پس جبرئیل علیه السلم از جانب رب جلیل نازل شد و عرض
کرد مشتی خاک بگیر و بسوی مشرکین بینداز پس چون مؤمنین و مشرکین ملاقی و مقابل شدند آنگاه حضرت رسول ص با
امیر المؤمنین ع فرمودند قبضه از خاک و سنگریزه وادی بمن ده پس حضرت امیر ع داد پس پیغمبر ص آن قبضه خاک و ریگ را بجانب
روی کفار رمی فرمود شاهت الوجوه پس احدی از مشرکین نبود مگر اینکه مشغول شد بچشم خود پس کفار منهزم گشتند و فرار
اختیار کردند پس مؤمنین ایشانرا تعاقب نموده بعضی را مقتول و برخی را اسیر کردند و مصنف صاحب میزان الحق در صفحه ۲۳۶
در فصل رابع از باب ثالث بعد از اینکه منکر شده است معجزه را که مفهوم میشود از آیه مبارکه وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى
و قدح نموده است بحسب زعم خود در این معجزه و گفته است هرگاه ما تسلیم کنیم که حدیث مذکور صحیح است و اینکه محمد ص مشتی از
ریگ و خاک بسوی عسکر عدو رمی فرمود با معجزه از باب نبوده است مصنف گوید آمدن جبرئیل ع و گفتن اینکه بگیر قبضه
از تراب صریح است در اینکه این امر خارق عادت بوده است و هکذا قول او فلم یبق مشرك الا اشتغل بعینه دلالت بر اینکه خارق عادت
بوده است پس بعد از تسلیم صحت حدیث انکار ممکن نیست مگر از کسیکه قصد عناد و اعتساف داشته باشد و انکار حق عمدا نماید از
طبیعت باشد از برای او معجزه رابعه خروج ماء است از میان اصابع و انگشتهای مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در مواطن و مواضع عدیده و این معجزه اجل و اعظم است از بیرون آمدن آب از میان سنگ از برای موسی علیه السلم زیرا که خروج آب
از دل سنگ معهود است فی الجمله و اما خروج آب از میان گوشت و خون معهود نیست از پیغمبر صلعم و انس بن مالك و
جابر و دیگران نقل شده که وقت صلوة عصر رسید اصحاب طالب آب شدند از برای وضو و نیافتند پس ظرفی آوردند [illegible]
سرورکائنات دست در آن ظرف نهاد پس آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد تا اینکه همه مردم از
آن آب وضو گرفتند [illegible] از میان اصابع مبارکش نبع نموده و مثل چشمه جاری گردید تمامی مردم که حاضر
بودند از آن آب وضو ساختند و این معجزه در روزهای دیگر نیز واقع شد و از جابر رضی الله عنه از
طرق خاصه و عامه نقل شده که مردم تشنه شدند در یوم حدیبیه و رسول اکرم رکوه در پیش رو داشت و وضو میگرفت آنگاه
اصحاب آمدند بجانب آنحضرت و عرض کردند که ما آب نداریم مگر همان که در رکوه شماست پس پیغمبر ص دست مبارك را در میان
رکوه گذارده پس آب از میان اصابع مبارکش مثل چشمه جوشیدن گرفت و هزار و چهارصد نفر از آن آشامیدند و سیراب گردیدند
و رکوه همه را وضو دادند [illegible] و این شبیه است [illegible] عالم دو اسم مبارك
راوندی و ابن شهر آشوب و دیگران باسناد معتبره از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که حضرت امیر ع گفت تا روز خندق
بیرون رفتیم در یکی از غزوات و مرا لشکر بسیار کم شد تا اینکه لشکر خود بنا نست تمامی اصحاب تشنه شدند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ظرفی طلبید که در آن اندکی آبی بود دست مبارکش را در میان آن ظرف گذاشت پس از میان انگشتان
آنحضرت آب جوشید تا همه مردم و اسبان و شتران سیراب شدند و ظرفهای خود را پر کردند و در لشکر آنحضرت دوازده هزار اسب
و دوازده هزار شتر و مردم سی هزار نفر بودند و این قصه بطرق متعدده وارد شده و این معجزه متواتر است و آنحضرت
و اصحاب آن ماده مبادرت بانکار معجزه نمایند و تصور کنند هوا داخل باشد در تحت فدرت کماوبس

ایشان پس کار توجه خواهد بود در حق خالق عناصر و کیمیا و کیمیاویین و تصویر این بخواست که حضرت رسول دست مبارک
میگذارد در میان طرفی و حنظل و بدغال رطوبتی که در هوای بخار است جمع میشد به قدرت کامله خود میان انگشتهای مبارک
و با هوا از استقلال ثابت میشد و با اسکندر میان انگشتان حلول میشد به همه اینها حاجز و داخل در بحث شد قدرة الله میباشد
معجزه خامسه علی بن ابراهیم و ابن شهرآشوب و قطب راوندی رحمهم الله و غیر ایشان از محدثین عامه و خاصه روایت کرده‌اند
که جابر انصاری رضی الله عنه گفت در حفر خندق روزی آنحضرت را دیدم و از شدت گرسنگی سنگی بر شکم خود بسته بود پس بخانه
رفتم و در خانه خود گوسفندی داشتم و یکصاع شعیر پس زوجه خود را گفتم که من حضرت رسول را با این حال مشاهده نمودم این گوسفند
و جو را نان بپز تا آنحضرت را خبر کنم زن گفت برو و از حضرت رخصتی بگیر اگر بفرماید نان را بپزم پس رفتم و گفتم یا رسول الله التماس
دارم که امروز چاشت خود را نزد ما تناول فرمائی فرمود چه چیز در خانه داری گفتم یک گوسفند و یکصاع شعیر فرمود تا هر که خواهم
بیاورم یا تنها بخواهم نگویم گفتم تا هر که میخواهی و گمان کردم که علی علیه السلام را همراه خود خواهد آورد پس برگشتم و بزوجه خود گفتم
جو را نان کن و من گوسفند را ذبح نمودم و گوشت را پاره پاره کردم و در دیگ افکندم و آب و نمک در او ریختم و پختم چون طعام مهیا شد
بخدمت حضرت رفتم و عرض کردم یا رسول الله طعام مهیا شده است حضرت برخاست و در کنار خندق ایستاد و آواز بلند ندا فرمود یا اهل
الخندق ان جابرا صنع لکم سورا پس جمیع مهاجر و انصار از خندق بیرون آمدند و متوجه خانه جابر رضی الله عنه شدند و هر گروهی
از اهل مدینه که میرسیدند میفرمود باجابت دعوت جابر روانه شوید پس جمع کثیری جمع شدند جابر گفت من بسیار مضطرب شدم
بخانه دویدم و گفتم گروه بسیار و اصحاب با آنحضرت رو بخانه ما آورده‌اند زن گفت آیا آنحضرت گفته که چه چیز در خانه هست گفتم بلی گفت
پس بر تو چیزی نیست حضرت آنچه میداند از ما داناتر است پس حضرت رسول مردم را امر فرمود که ده نفر ده نفر داخل شوند
خود آنحضرت و امیرالمؤمنین داخل خانه شدند و بروایتی دیگر همه را داخل خانه کرد و خانه وسعت بهم رسانید هر طایفه که داخل میشدند
حضرت اشاره میفرمود دیوار پس عقب میرفت و خانه وسعت بهم میرسانید تا اینکه اهل خندق همه داخل شدند پس حضرت بر سر
تنور آمد و آب دهان مبارک خود را در تنور انداخت و دیگ را گشود و در دیگ نظر کرد پس گفت نان را از تنور بکن و یکی یکی بمن
بده نان را از تنور میکندم و به آنحضرت میدادم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کاسه ترید میفرمودند
و چون کاسه پر میشد میفرمود که ای جابر یک ذراع گوسفند را با مرق بیاور و در روی ترید ریخت و ده نفر از اصحاب را طلبید که
خوردند تا سیر شدند پس باز دیگر کاسه را ترید کرد و ذراع دیگر طلبید و ده نفر دیگر خوردند پس باز دیگر کاسه را ترید کرد و ذراع
دیگر طلبید و جابر آورد مرتبه چهارم که حضرت رسول صلعم ذراع از جابر طلبید گفت یا رسول الله گوسفند دو ذراع بیشتر ندارد
من تا حال سه ذراع آورده‌ام حضرت فرمود که اگر ساکت میشدی هزار ذراع از این گوسفند میخوردند پس باز ده نفر ده نفر
میطلبید تا همه صحابه سیر شدند پس حضرت فرمود که ای جابر بیا تا ما و تو بخوریم پس من و محمد صلی الله علیه وآله و علی صلوات الله
علیه خوردیم و بیرون آمدیم و نان و دیگ بحال خود باقی ماند و هیچ کم نشده بود و چند روز بعد از آن از آن طعام خوردیم
معجزه سادسه ابن شهرآشوب روایت کرده که مرد حبشی رضی الله عنها کوری بود حضرت فرمود که دیده های تو صحیح باد
همان ساعت روشن شد گفت دعای مبارکی بود حضرت فرمودند که من رحمت عالمیانم **معجزه هفتم** شیخ مفید و شیخ
طوسی و قطب راوندی و ابن شهرآشوب رحمة الله علیهم و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که حضرت رسول مرا طلبید در حالی که چشمهای خود را از درد باز نمیتوانستم کرد پس آب دهان مبارک خود را در دیده‌های
من مالید و در ساعت شفا یافتم و عمامه خود را بر سر من بست و گفت خداوندا گرما و سرما را از او دور گردان و از برکت دعای آنحضرت
تا امروز سرما و گرما مرا ضرر نرسانیده و حضرت در زمستانهای سرد جامه تابستان میپوشید و پروا نمیکرد **معجزه هشتم**
در بصائر الدرجات بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که مرد نابینائی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله دعا

کن که خدا دیدههای مرا بمن برگرداند حضرت دعا کرد و او بینا شد چون نابینای دیگر آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خداوند
دیده مرا روشن گرداند حضرت فرمود که بهشت را اگر میخواهی یا دیده خود را گفت یا رسول الله ثواب نابینا بودن بهشت است حضرت
فرمود که خدا از آن کریمتر است که بنده مؤمن خود را بکوری مبتلا گرداند و ثواب او را بهشت ندهد **معجزه نهم**
در مناقب ابن شهرآشوب از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی نشسته
بود و صحابه نزد آنحضرت بودند که فرمود چه بسیار وقت گذشته است که گوشت تناول نکرده ام مردی از انصار چون این سخن را شنید برخواست و بخانه
رفت و بزن خود گفت که غنیمتی روزی شده است از حضرت شنیدم که چنین فرمود و ما این بزغاله را در خانه داریم عجب
این بزغاله را بکش و بریان کن پس گفت بگیر او را و بکش و چون آن بزغاله را بریان کرد بخدمت آنحضرت آورد حضرت فرمود که بخورند
و استخوانهایش را مشکنید چون انصاری بخانه برگشت دید که همان بزغاله در خانه اش بازی میکند **معجزه دهم** در بصائر
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام برحمت خدا واصل شد امیر المؤمنین ع
بنزد حضرت رسول ص آمد و گفت مادرم فوت شد حضرت گریست و گفت والله مادر من بود بعد از مادرم او حاضر شد و پیراهن
و ردای خود را داد و فرمود که یا علی او را در اینها کفن کن و چون فارغ شوی مرا خبر کن چون فاطمه را بیرون آوردند حضرت بر او نمازی
کرد که پیش از آن و بعد از آن بر کسی چنان نماز نکرده بود پس رفت و در قبرش خوابید و چون او را در قبر گذاشت گفت ای فاطمه جواب
داد که لبیک یا رسول الله فرمود که آیا یافتی آنچه خدا تو را وعده داده بود راستی گفت بلی خدا تو را جزای نیکو دهد پس مدتی با او
راز گفت در قبر و بیرون آمد گفتند یا رسول الله در باب فاطمه کاری چند کردی که با دیگری نکردی فرمود که روزی من با او گفتم
که مردم از قبرهای خود برهنه محشور میشوند و او فریاد کرد که واسوأتاه رسوائی پس پیراهن خود را با او پوشانیدم و از خدا
طلبیدم که کفنهای او را کهنه نکند تا آنها داخل بهشت شود و روزی ضغطه و سؤال قبر را با او گفتم و او استغاثه بسیار کرد که
من در قبر او خوابیدم و از خدا طلبیدم که دری از قبر او بسوی بهشت بگشاید و قبر او را باغی از باغهای بهشت گرداند **معجزه**
یازدهم در خرائج روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلعم آهو بره طلبید و امر کرد که او را ذبح کردند و بریان نمودند
و چون حاضر ساختند فرمود که گوشتش را بخورید و استخوانهایش را مشکنید پس پوستش را فرمود که پهن کردند و استخوانهایش را
در میان پوست گذاشت و دعا کرد تا آهو بره شد و مشغول چریدن گردید **معجزه دوازدهم** در خرائج و اعلام الوری و مناقب
مرویست که کودکی را بخدمت آنحضرت آوردند که برای او دعا کند چون سرش را کچل دیدند و موی نداشت دست مبارک بر سرش کشید
در ساعت مو آورد و شفا یافت چون اهل یمامه این را شنیدند طفلی را نزد مسیلمه آوردند که برای او دعا کند مسیلمه دست بر سرش
کشید آن طفل کچل شد و موهای سرش ریخت و تا حال فرزندان او همه چنین اند **معجزه سیزدهم** در خرائج مذکور است
که مردی از جهینه اعضای او از مرض خوره ریخته بود و با آنحضرت شکایت کرد فرمود که قدحی از آب آوردند و آب دهان مبارک
خود را در آن قدح ریخت و فرمود که بر بدن خود بمال چون آب را بر بدن خود مالید صحیح و سالم شد **معجزه چهاردهم**
راوندی و ابن شهرآشوب از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده اند که روزی مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت من در جاهلیت بسفری رفتم دختر پنجساله از خود دیدم که بازی میکرد در خانه در راه دست او را گرفتم و
بردم او را در فلان وادی انداختم و برگشتم حضرت فرمود و صدا زد که ای فلانه بامر خدا زنده شو ناگاه آن دختر بیرون آمد و گفت
لبیک یا رسول الله و سعدیک فرمود که پدر و مادر تو مسلمان شده اند اگر میخواهی ترا با ایشان برگردانم دختر گفت مرا احتیاج
بایشان نیست خدا را برای خود از ایشان بهتر یافتم **معجزه پانزدهم** راوندی و غیر او روایت کرده اند که سلمة بن الاکوع را
در جنگ خیبر زخمی رسید و حضرت بر آن زخم سه مرتبه دمید در ساعت شفا یافت و قتاده بن نعمان را در جنگ
[illegible] [illegible] [illegible] بیرون آمد و [illegible] دیگر جدا شد و حضرت بدست مبارک بجای خود گذاشت و از دیگری

هرشد معجزهٔ شانزدهم راوندی و غیر او روایت کرده‌اند که جوانی از انصار بی‌بی داشت پیر و کور و آن جوان بیمار
بود و حضرت بعیادت او رفتند و چون داخل شد او مرده بود مادرش گفت خداوندا اگر میدانی که من بسوی تو و پیغمبر تو هجرت
کرده‌ام با امید آنکه در هر شدت مرا یاری کنی پس این مصیبت را بر من بار مکن پس حضرت جامه را از روی او دور کرد و زنده شد و
خواست و با آنحضرت طعام خورد معجزهٔ هفدهم راوندی و غیر او از انس بن مالک روایت کرده‌اند که گفت در حجة
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حجة الوداع شد چون بوادی روحا رسیدیم زنی کودکی را بر دوش گرفته بخدمت آنحضرت
آمد گفت یا رسول الله این کودک تا متولد شده است پیوسته گلویش میگیرد و مصروع و مبهوت است حضرت آن طفل را گرفت و آب
دهان مبارک خود را در دهان او انداخت و شفا یافت و اراده قضای حاجت نمود و در آنجا موضعی نبود که حضرت از مردم پنهان
شود فرمود برو بنزد این درختهای خرما و سنگها و بگو که رسول خدا شما را امر میکند که دو بسوی یکدیگر آیید بحق آنکه
او را براستی فرستاده است که چون فرموده آنحضرت را گفتم درختها از جا کنده شدند و سنگها بیکدیگر متصل گردیدند و سنگها
عملها را کنده شدند تا حضرت در عقب درختان قضای حاجت نمود و چون بیرون آمد درختان و سنگها بجای خود برگشتند
معجزهٔ هجدهم بسند معتبر از طرق شیعه روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی مدینه
هجرت نمود در مدینه طاعون و بیماری زیاده از همه شهرها بود و چون حضرت داخل مدینه شد فرمود که خداوندا مدینه را
گردان بسوی ما چنانکه مکه را بسوی ما محبوب کردانیدی و هوایش را برای ما صحیح گردان و با برکت گردان برای ما [illegible]
و بیماریش را بجحفه منتقل گردان پس برکت دعای آنحضرت هوای مدینه از همه جا صحیح تر است و بعضی از آنجا از همه بلاد فراوان تر است
و طاعون و بیماری جحفه را از اهلش خالی کرد معجزهٔ نوزدهم راوندی و غیر او روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه بیماری و درد عظیمی بهم رسانید و گفت خداوندا اگر اجلم نزدیک شده است مرا راحت ده و اگر دور است پس
لطف کن و اگر برای من بلا است [illegible] حضرت [illegible] گفت خداوندا او را شفا ده خداوندا او را عافیت ده
فرمود برخیز یا امیرالمؤمنین [illegible] پس برخاست [illegible] دیگر آن درد را [illegible] نیافت [illegible]
معجزهٔ بیستم راوندی و غیر او روایت کرده [illegible] عمرو بن معاذ [illegible] شد و حضرت [illegible]
مبارک [illegible] موضع [illegible] متصل شد معجزهٔ بیست و یکم راوندی و غیر او [illegible] کرده‌اند که [illegible]
خود [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] وصل میکرد [illegible] امیرالمؤمنین حضرت [illegible]
مبارک خود [illegible] دعا کرد [illegible] معجزهٔ بیست و دوم
راوندی [illegible] ابوجهل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] معجزهٔ بیست و سوم [illegible]
[illegible] معجزهٔ بیست و چهارم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] معجزهٔ بیست و پنجم [illegible]
کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
حضرت [illegible] خداوندا [illegible]
[illegible] معجزهٔ بیست و ششم [illegible]

باب پنجم در بیان بعضی از معجزات

روایت کرده‌اند که نابغهٔ جعدی برای آنحضرت شعری خواند بیتی خواند که مضمونش این بود که حضرت رسول الله فرمود نیکو
گفتی خدا دهانت را نشکند راوی گفت من او را دیدم که صد و سی سال از عمر او گذشته بود و دندانهای او در پاکیزگی و سفیدی
مانند تگرگ بود و جمیع دندانهایش درهم شکسته بود بغیر از دهانش و در روایت دیگر هر دندانش که می‌افتاد دندان دیگر می‌روئید معجزهٔ
بیست و هفتم راوندی روایت کرده است که روزی زنی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول
الله من زن مسلمانم و شوهری دارم که خانه ندارم یا رسول حضرت فرمود که شوهرت را بطلب چون حاضر شد از مرد پرسید
که آیا شوهر خود را دشمن میداری گفت بلی حضرت برای ایشان دعا کرد و پیشانیهای ایشان را بهم چسبانید و گفت خداوندا
الفت ده میان ایشان و هر یک را محبوب دیگری گردان بعد از آن زن گفت که هیچکس نزد من از شوهرم محبوب‌تر نیست حضرت
فرمود که شهادت میدهم که منم پیغمبر خدا معجزهٔ بیست و هشتم روایت کرده‌اند که عمرو بن الحمق خزاعی آب داد آنحضرت را
حضرت دعا کرد برای او که خداوندا او را از جوانی خود بهره‌مند گردان پس هشتاد سال از عمر او گذشت و یک موی سفید
در محاسن او ظاهر نشد معجزهٔ بیست و نهم روایت کرده است از عطا که گفت مرا مولای خود سائب بن یزید دیدم که
سرش سیاه بود نه موهای سرش و ریشش همه سفید بود گفتم هرگز چنین چیزی ندیده‌ام که میان سرت سیاه است و باقی سفید است
گفت سببش این است که روزی با کودکان بازی میکردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت بر آنحضرت سلام کردم جواب
سلام من گفت و فرمود تو کیستی گفتم منم سائب برادر نمر بن قاسط پس دست مبارک خود را بر سر من مالید و دعای برکت از
من کرد و از این سبب جای دست مبارکش سیاه مانده است معجزهٔ سی‌ام در روایت بسیار وارد شده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چون امیرالمؤمنین علیه السلام را بیمن فرستاد گفت یا رسول الله اگر در قضایا شک کنم حکم چون کنم حضرت فرمود
که خدا دل ترا هدایت خواهد کرد و زبان ترا بحق گویا خواهد کرد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بعد از آن در هیچ حکمی شک
نکردم معجزهٔ سی و یکم جعیل گفت با رسول الله در بعضی از غزوات همراه بودم و بر مادیانی سوار بودم حضرت فرمود
که بیا ای صاحب اسب گفتم یا رسول الله اسب من لاغر و ناتوان است حضرت تازیانه‌ای که در دست داشت بآن اسب زد و گفت
خداوندا برکت ده از برای او در این مادیان پس چنان شد که هر چه ضبطش میکردم پیش می‌افتاد و بر همهٔ اسبان سبقت
میگرفت و از کرّه‌های او دوازده هزار درهم فروختم به برکت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله معجزهٔ سی و دوم
راوندی از عثمان بن حنیف روایت کرده است که مرد نابینائی بخدمت آنحضرت آمد و از نابینائی شکایت کرد حضرت فرمود
که وضو بساز و دو رکعت نماز بکن و بعد از نماز این دعا بخوان اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ وَاَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه
یا مُحَمَّدُ اِنّی اَتَوَجَّهُ بِکَ اِلی رَبِّکَ لِیَجْلُوَ عَنْ بَصَری اَللّٰهُمَّ شَفِّعْهُ فِیَّ وَشَفِّعْنی فی نَفْسی عثمان گفت هنوز در آن مجلس نشسته بودیم که
برگشت و بینا شده بود گویا هرگز کور نبوده است معجزهٔ سی و سوم راوندی از فضل بن عباس روایت کرده است که
مردی بخدمت آنحضرت آمد و گفت من بخیل و ترسان و بسیار خوابم دعا کن که خدا این صفتهای بد را از من سلب نماید
چون حضرت دعا کرد کسی از او سخی‌تر و شجاع‌تر و کم‌خواب‌تر نبود معجزهٔ سی و چهارم راوندی از بعضی
صحابه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه برخاست و اندکی راه رفت و ایستاد
دست دراز کرد که گویا با کسی مصافحه میکند پس برگشت و بر جای خود نشست گفتم یا نبی الله دیدیم که دست دراز کردی فرمود که این
اسمعیل ملک باران بود از پروردگار خود مرخص شده بود که بزیارت من بیاید بر من سلام کرد و گفتم که باران از برای ما
بیاور گفت وعدهٔ باران در فلان روز است رفقای ما چون روز وعده شد نماز صبح کردم ابری پیدا شد و نماز ظهر کردم
ابری ظاهر شد و چون نماز عصر کردم ابری ظاهر شد و باران بسیار آمد حضرت فرمود که حرام میکنم
برای آنکه وعدهٔ ملک ظهور آمد حضرت فرمود که این قسم امور را ضبط کنید و نقل کنید تا بسبب آن ظهور حق کردد معجزهٔ

بیست و پنجم راوندی روایت کرده است که در جنگ تبوک تشنگی عظیم عارض ایشان شد و از حضرت عرض کردند
که یا رسول الله اگر دعا کنی خدا تو را آب میدهد فرمود که اگر دعا کنم دعای مرا رد نمیکند پس دعا کرد در همان ساعت رودخانها
جاری شد گروهی در کنار رودخانه گفتند بسبب فلان ستاره باران آمد پس منافقان میگویند حضرت بصحابه فرمود که می بینید چه
میگویند این اعتقاد را خالد گفت رخصت فرمائی که گردن اینها را بزنم حضرت فرمود نه چنین میگویند و میدانند که خدا فرستاده است
معجزه بیست و ششم راوندی روایت کرده است از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی گفت اول کسی که از این در
داخل میشود که بهترین اوصیاست و سرور مسلمانان است هرکس بود گفت پس علی بن ابیطالب علیه السلام داخل شد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا گرما و سرما را از او دور گردان و برطرف کن پس آن حضرت دیگر گرما و سرما نیافت تا آخر
حال واصل گردید و در زمستان جامه تابستان میپوشید معجزه بیست و هفتم راوندی روایت کرده است که یکی از
انصار بزغاله داشت آنرا ذبح کرد و بزوجه خود گفت که بعضی را بپز و بعضی را بریان کن شاید حضرت رسول صلی الله علیه
و آله ما را مشرف سازد و امشب در خانه ما افطار کند و بسوی مسجد رفت و دو طفل خورد داشت چون دیدند که پدر ایشان بزغاله را
کشت یکی بدیگری گفت که بیا تو را ذبح کنم و کارد را گرفت و او را ذبح کرد مادر که این را مشاهده کرد فریاد کرد آن پسر از ترس گریخت
و از غرفه بر افتاد و مرد آن زن مومنه صبر کرد و طفل خود را پنهان کرد و طعام برای قدوم حضرت مهیا کرد چون حضرت داخل شد
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله بفرما که پسرهایش را حاضر کنند چون پدر بطلب پسرها بیرون رفت مادر ایشان
گفت حاضر نیستند و بجائی رفته اند پدر برگشت و گفت حاضر نیستند حضرت فرمود که البته میباید حاضر شوند پدر بیرون آمد
و مبالغه کرد مادر او را بر حقیقت حال مطلع گردانید و هر دو فرزند مرده را بنزد حضرت حاضر کرد حضرت دعا کرد و خدا
هر دو را زنده کرد و عمر بسیار کردند معجزه بیست و هشتم ابن شهرآشوب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نامه بقبیله بنی حارثه نوشت و ایشان را باسلام دعوت کرد ایشان نامه حضرت را شستند و دلو خود را بآن سر کردند
حضرت ایشان را نفرین کرد که خدا عقل ایشان را سلب کند بعد از آن ایشان حیران شدند که در قلت عقل و بد سخنی و نامربوط گفتن
در میان عرب مثل شدند معجزه بیست و نهم ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در مکه اراده سفر کرد لشکر قریش ... بیرون رفت و در آنجا سری ... تحریک ملعون آمد گفت
رکسی فرمود ... رسول خدا گفت ... حضرت گفت که خدا ... اعرا
و بعث ... راوی گفت ... سد ... احوال که ... ستاری ... روی ... مکر
را ... معجزه سی ام جابر روایت کرده است که چون
پادشاه فرنگ نامه حضرت را تعظیم کرد و پادشاه عجم نامه حضرت را پاره کرد حضرت او را دعا کرد و او را نفرین کرد ملک فرنگ
باقی ماند و پادشاه عجم کشته شد و ملک ایشان زائل شد و فرزندان ایشان اسیر مسلمانان شدند معجزه
سی و یکم ابن شهرآشوب روایت کرده است که حضرت ... روزی که گفت در خدمت آن حضرت بودم در محل
... روزی ... آن حضرت ... حضرت ... کرد و فرمود
که ... کردانید ... صد سال ... معجزه سی و دوم ابن شهرآشوب روایت کرده است
روزی ... عبدالله بن جعفر طیار که ... و در کودکی ... کرد ... حضرت فرمود که
... فرمود که ... حضرت فرمود که خداوندا ... برکت
... حضرت که ... برکت ... مال
... عبدالله بن جعفر

شود پس مبدم **معجزهٔ چهل و سیم** ابن شهرآشوب روایت کرده است که ابو هریره مشتی خرما نزد آنحضرت
آورد گفت یا رسول الله دعا کن برای من برکت حضرت دعا کرد و فرمود که در میان کیسه کن و هر چه خواهی بیرون آور و او چند
وسق از آن کیسه بیرون آورد و باقی بود **معجزهٔ چهل و چهارم** ابن شهرآشوب روایت کرده است که سعد بن وقاص
تیری انداخت و حضرت او را دعا کرد که تیرش را تا خطا نشود بعد از آن هر که تیر او خطا نشد **معجزهٔ چهل و پنجم**
ابن شهرآشوب روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد
بخانهٔ ابو ایوب انصاری آمد و در خانهٔ او بغیر از یک بزغاله و یک صاع جو نبود بزغاله را از برای آنحضرت بریان کرد و جو را نان پخت
و بنزد آنحضرت آورد حضرت فرمود که در میان مردم ندا کنید که هر که طعام میخواهد بخانهٔ ابو ایوب بیاید پس ابو ایوب ندا
میکرد و مردم میآمدند و میآمدند مانند سیلاب تا خانه پر شد و همه خوردند و سیر شدند و طعام کم نشد حضرت فرمود
که استخوانها را جمع کردند و در میان پوست بزغاله گذاشت و گفت برخیز باذن خدا پس بزغاله زنده شد و ایستاد و مردم صدا
تکبیر و شهادتین بلند کردند **معجزهٔ چهل و ششم** روایت کرده است که ابو ایوب در عروسی فاطمه صلوات الله علیها
بزغاله آورد چون او را کشتند و پختند حضرت فرمود که بخورید مگر با ما حلال و استخوانها را مشکنید پس چون فارغ شدند
حضرت فرمود که ابو ایوب مرد فقیر است الهی تو آفریدی این بزغاله را و تو او را فانی کردانیدی و تو قادری که او را بر گردانی پس زنده کردان
از برای دیده که بهتر بود از اول نیست پس بزغاله بقدرت حق زنده شد و حقتعالی در آن برای ابو ایوب برکتی قرار داد که هر
بیمار که از شیرش میخورد شفا می یافت و اهل مدینه آن را مبعوثه میگفتند یعنی زنده شده بعد از مردن **معجزهٔ چهل و هفتم**
شیخ طبرسی و راوندی و ابن شهرآشوب روایت کرده اند که ابو براء که او را ملاعب الاسنه میگفتند و از بزرگان عرب بود بمرض استسقا
مبتلا شد و [illegible] لبید را بخدمت حضرت فرستاد با دو اسب و چند شتر حضرت اسبان و شتران را رد کرد و فرمود که من هدیه
مشرک را قبول نمیکنم لبید گفت گمان نمیکردم که کسی از عرب هدیه ابو براء را رد کند حضرت فرمود اگر من هدیه مشرکی را قبول میکردم
البته از او قبول میکردم پس لبید گفت که علتی در شکم او بهم رسیده و از تو طلب شفا میکند حضرت پاره خاکی از زمین برداشت
و [illegible] در دهان مبارک خود [illegible] و باو داد و گفت این را در آب [illegible] و بخورد لبید آن را گرفت و گمان کرد که حضرت
استهزا کرده چون [illegible] بخورد ابو براء در ساعت شفا یافت [illegible] **معجزهٔ چهل و هشتم**
شیخ طبرسی و راوندی و شیخ طوسی و ابن شهرآشوب بسندهای معتبر از جماعتی کثیر از صحابه روایت کرده اند که در ایام
روز خندق [illegible] و مردم مشغول شدند و خواستند که بشهر خود برگردند حضرت فرمود
[illegible] که هر که طعامی با خود دارد بیاورد و فرمود که نطعها پهن کردند و شخصی یک مد می آورد و دیگری نیم مد می آورد و جمع
آوردند [illegible] صاع [illegible] و مردم همه جمع شدند و ایشان چهار هزار نفر بودند پس حضرت دعا کرد [illegible]
[illegible] طعام [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] ظرفهای خود [illegible]
[illegible]
[illegible] ظرفهای خود را پر کردند [illegible] **معجزهٔ [illegible]**
[illegible] ابن شهرآشوب [illegible] بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ظرفهای خود را پر کردند [illegible]

و دو اژدها را است و دو مرد هیچ کدام را کسی ندیده بود و این قصه نظر به معتقد موارد است و از معجزات متواتره آنحضرت

معجزهٔ پنجاهم از معجزات مشهوره که خاصه و عامه نقل کرده اند آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از

کفار قریش فرار نموده متوجه مدینه شدند در اثنای راه بخیمهٔ ام معبد رسیدند با ابوبکر و عامر بن فهیره و عبدالله اریقط

در خدمت آنحضرت بودند و ام معبد در بیرون خیمه نشسته بود چون بر آنجا رسیدند از او گوشت و خرما طلبیدند که از او

بخرند گفت نزد من چیزی نیست و توشهٔ ایشان آخر شده بود پس ام معبد گفت اگر چیزی نزد من می بود در مهمانداری شما تقصیر نمی کردم حضرت

نظر کردند دیدند که در کنار خیمه گوسفندی بسته است فرمودند ای ام معبد این گوسفند چیست گفت از بسیاری ضعف و لاغری

مانده است که با گوسفندان بچرا نرفته حضرت فرمود که آیا شیر دارد گفت از آن ضعیف تر است که شیر داشته باشد فرمود که آیا رخصت می دهی

که موضع شیر از آن بدوشم گفت پدر و مادرم فدای تو باد

و مادرم فدای تو باد اگر شیر در پستان او بیابی بدوش حضرت گوسفند را طلبیدند و دست مبارک بر پستان او کشیدند و نام خدا

را بر زبان برد و گفت خداوندا برکت ده در گوسفند او پس شیر در پستانش ریخت و حضرت ظرفی طلبید که چند نفر را سیراب کند

و دوشیدند تا ظرف پر شد و به ام معبد دادند خورد و سیر شد پس باصحاب خود دادند که خوردند و سیر شدند و خود بعد از

همه تناول نمود و فرمود که ساقی قوم باید که بعد از همه بخورد پس بار دیگر دوشیدند تا ظرف مملو شد و نزد او گذاشتند و روانه شدند و چون

در خانهٔ ام معبد گذشت و چون ابو معبد که شوهر آن زن بود از صحرا برگشت پرسید که این شیر را از کجا

آوردی ام معبد قصه را نقل کرد ابو معبد گفت والله که او همان کسی باشد که در مکه مبعوث شده است **معجزهٔ پنجاه و یکم**

طبرسی و راوندی و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که جمعی از شوری آب چاه خود نزد آنحضرت شکایت کردند پس آنحضرت

بر چاه ایشان تشریف بردند و آب دهان مبارک خود را در آن چاه انداخت در ساعت آب شیرین و بلند شد و اکنون معروف است به چاه

... و اهل آنجا آن را اعظم مکرمتهای خود می شمارند و به آن فخر میکنند **معجزهٔ پنجاه و دوم** خاصه

و عامه روایت کرده اند که سلمان رضی الله عنه را مولای او که یهودی بود مکاتب کرده بود بر باغ خرما و حضرت باغ را از برای او

بدست خود کاشت و در همان سال بار داد و سلمان را آزاد کرد **معجزهٔ پنجاه و سوم** راوندی و عامه روایت

کرده اند که سلمان قرض بسیار داشت و حضرت قدری از طلا باو داد که قدر عشری از اعشار قرض او نبود و با آنحضرت جمیع

قرض خود را از آن ادا کرد **معجزهٔ پنجاه و چهارم** راوندی از انس بن مالک روایت کرده است که آنحضرت رسول صلی الله

علیه و آله را ده درهم بود آنحضرت می خواست برای خود جامه بخرد در عرض راه کنیزکی را دید که گریه میکند از

سبب گریه او پرسید گفت درمیان ازدحام مردم دو درهم از من گم شد و از بیم مولای خود میترسم حضرت فرمود که دو

درهم را باو دادم و چون بازار رفتم و حضرت جامه خرید فرمودند که آن ده درهم کم نشد **معجزهٔ پنجاه و**

پنجم راوندی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سی سه مرتبه بمسجد شریف ما آورد و در بعضی

از ... آمد و بردند جمعی از فقرا آمدند و حضرت ... طلبید و فرمود اگر طعامی مانده است بیاورید

پس دیگی از سنگ آوردند که اندک طعامی در آن بود و حضرت ده نفر از فقرا را صدا کرد و فرمود که بخورید ... نفر دیگر را

صدا کرد خوردند تا سیر شدند و در دیگ باقی مانده بود گفت ... **معجزهٔ پنجاه و ششم** راوندی روایت

کرده است که سلمان رضی الله عنه گفت من سه روز روزه گرفتم و چیزی نیافتم که افطار کنم و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله حال خود را

عرض کردم فرمود که ... درهم در راه بری داده بصاحبش فرمود که آیا ... یا رسول الله

فرمود ... و در ساعت ... و ... کردند

فرمود که ... و ... را آورد آنحضرت ... و ... داد که ...

خوردند و [illegible] کردند و [illegible] معجزهٔ پنجاه و هفتم را راوندی و غیر او روایت کرده‌اند که در بعضی
از سفرها لشکر را تشنگی غالب شد و خواستند و هیچ آب نیافتند پس حضرت آب طلبید و مضمضه نمود و وضو ساخت در ظرفی و
آب مضمضه و وضو را در دهان و سر او ریخت و دعا کرد پس آن شتر رهسپار شد و پیش شترهای دیگر میرفت معجزهٔ
پنجاه و هشتم را راوندی و دیگران روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت داخل بازار شدم و
بیک درهم گوشت و بیک درهم نان خریدم و بسوی فاطمه علیها السلام آوردم چون فاطمه گوشت را پخت و آرد را نان کرد گفت اگر
پدرم را بطلبی بهتر بود و من بخدمت آنحضرت دویدم که بر پهلو خوابیده و میگوید که پناه میبرم بخدا از گرسنگی بر پهلو
خوابیده‌ام گفتم یا رسول الله نزد ما طعام حاضر شده است حضرت برخاست و بر من تکیه نمود و بسوی خانهٔ فاطمه آمد و فرمود
که ای فاطمه طعام خود را بیاور پس فاطمه دیگ را با قرصهای نان آورد و حضرت جامه بر روی آنها پوشانید و فرمود که ای فاطمه
از برای ام سلمه جدا کن و از برای عایشه جدا کن تا اینکه از برای همه زنان خود فرستاد هر یکی را یک قرص نان با مرق و گوشت پس فرمود
از برای همسایگان خود بفرست و بعد از آن بعد ما ماند که تا چند روز میخوردند معجزهٔ پنجاه و نهم را راوندی و ابن شهرآشوب
و دیگران روایت کرده‌اند که چون از حدیبیه برگشتند در اثنای راه بوادی رسیدند که آن را وادی المشقق میگفتند در آنجا
آب قلیلی بود که یک کس یا دو کس را سیراب میکرد حضرت فرمود هر که پیشتر بآب برسد نیاشامد تا ما بآب برسیم چون بآب رسید قدحی
طلبید و آب در دهان خود کرد و باز در آب ریخت پس آب از چشمه جوشید و صدای عظیمی از آن ظاهر شد تا اینکه همه لشکر از آن
آنحضرت سیراب شدند و مطاره‌ها و مشکهای خود را پر کردند و وضو ساختند پس حضرت فرمود که بعد از این خواهید شنید که این
آب زیاد خواهد شد که اطراف خود را سبز کرداند و چنین شد معجزهٔ شصتم راوندی و ابن شهرآشوب و غیر ایشان
روایت کرده‌اند که دختر عبدالله بن رواحه از پیش آنحضرت گذشت در اثنائی که خندق را حفر میکردند حضرت فرمود که [illegible]
کف از خرماها را از برای عبدالله میبرم حضرت فرمود که بیاور دختر خرماها را در دست حضرت ریخت حضرت امر فرمود که
نطعها آوردند و ندا کرد که بیایند و بخورند پس همه خوردند و سیر شدند و هر چه خواستند برداشتند و باقی را بآن دختر داده
و بروایت ابن شهرآشوب سه هزار نفر بودند **مقصد ثانی** در اخلاق عظیمه و اوصاف جزیله و کمالات علمیه
و عملیه و محاسن اخلاق نفس مقدسه و بدن مطهر است و روشن و ظاهر در آن بزرگوار جمع است بحیثی که عقل جزم مینماید که
این اوصاف کریمه جمع نمیشود در غیر نبی اگرچه هر فردی از این اوصاف در غیر نبی هم پیدا میشود لکن مجموع صفات کریمه جمع نمیشود
مگر در انبیاء پس اجتماع این صفات در ذات مقدس و وجود مقدس محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از دلائل نبوت است مخالفین هم
اقرار دارند بوجود اکثر محاسن شریفه در ذات مقدس آنسرور و اسپانهیم مسیحی را که از اشد اعداء النبی صلی الله علیه و آله و سلم
و از جمله طاعنین در حق آن بزرگوار است لکن اضطراراً اقرار نموده است بوجود اکثر امور مذکوره در ذات کامل الصفات پیغمبر
اکرم و قول او را فاضل سیل در مقدمهٔ ترجمهٔ قرآن در صفحهٔ (ع) از نسخهٔ مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۵۰ باین نحو نقل کرده است که محمد صلعم حسن
الوجه و زیرک بود و ظریف الطبع و مرضی بود و کثیر الاحسان بود نسبت بمساکین و با همه مردم باخلق حسن رفتار میفرمود و در دفع دشمن
کمال شجاعت را داشت و اسم خدا را بسیار تعظیم مینمود و مجاهده بسیاری در دفع دشمنان دین و مردمان فضول و شهود زور
و مردمان ضال و مضل و مناهی داشت و اکثر وعظ او در صبر و جود و رحم و بر و احسان و تعظیم ابوین و کبار و عفو و تکریم ایشان
بود و عبادت بسیار با صفا و در اعلی درجه بود انتهی کلامه و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در خانه چگونه سلوک میفرمودند فرمود هر گاه میخواستند بخانهٔ شریف بروند اوقات خود را در خانه سه قسمت
میفرمودند یک جزو را از برای عبادت پروردگار ساختند و یک جزو را صرف اهل و عیال میکردند و یک جزو را از برای راحت خود میگذاشتند
و آن جزو که از برای خود گذاشته بودند صرف مردم میفرمودند و خواص و عوام اصحاب را مرخص میفرمودند که سؤالات و مطالب

عرض میکردند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را که در دین پایه داشتند [illegible]
از مردم یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت در خور حاجات ایشان [illegible] ایشان مشغول میشدند و آنچه صلاح
ایشان و مجموع امت در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند که حاضران این اخبار را بشنوند بغایبان برسانند و میگفتند
حاجت کسی که بسلطان نتواند رسانید حاجت کسی را که قدرت رسانیدن مطلب خود نداشته باشد بحکام در روز قیامت قدمش را ثابت دارد
در صراط و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد و صحابه نزد او میآمدند طلب کنندگان دین و چون بیرون
میرفتند هادیان مردم بودند و آنچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران فرمود پرسیدم که در بیرون آمدن آنحضرت چون
بود فرمود که چون میان مردم میآمدند سخن نمیفرمودند مگر چیزی که بکار آید و با مردم الفت میفرمودند و ایشان را از خود متنفر
نمیفرمودند و بزرگ هر قومی را گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان
در حذر میبودند لیکن خلق خوش و لطف خود را از هیچکس دریغ نمیفرمودند و تفحص اصحاب خود مینمودند و احوال ایشان را
میپرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان سؤال مینمودند که از احوال ایشان مطلع میشدند [illegible] میفرمودند
قباحت عمل را با ایشان مینمودند و کارهای نیک ایشان را تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق بود
و اختلاف در احوال و اطوار ایشان نبود و هرگز غافل نمیشدند که مبادا غافل شوند دیگران و از حق برگردند و از حق تجاوز
نمینمودند و کسی که نزد آنحضرت عظیمتر بود که مواسات و معاونت مومنین بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس
آنحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمینشستند و برنمیخاستند مگر با ذکر الله و مکان مخصوص برای خود مقرر نمیفرمودند
که همیشه در آنجا نشینند و هر جا که مجلس تمام میشد جلوس میفرمودند و نهی مینمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود جای
معین قرار دهند و اگر بمجلسی وارد میشدند در آخر مجلس مینشستند و مردم را باین امر میفرمودند و هر یکی از اهل مجلس را
نوازش میفرمودند بحدی که هر یکی گمان میکردند که نزد آنحضرت گرامیتر از دیگرانست و با کسیکه مینشستند برنمیخاستند
تا رفتن او بر نمیخاست و کسیکه از آنحضرت سؤال مینمود برنمیگشت مگر با حاجت برآورده یا بعذری او را راضی کرده بودند خلق
او جمیع مردم را فرا گرفته بود با همگی مانند پدر مهربان بودند و همه در حق نزد وی مساوی داشتند و مجلس آنحضرت مجلس حلم
و حیا و امانت و راستی بود و صداها در مجلس آنحضرت بلند نمیشد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمیگردید و خطا و
بدی در آن مجلس شریف مذکور نمیشد و همه اهل مجلس با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند و یکدیگر را بسوی تقوی میخواندند
با تواضع و شکستگی بسر میکردند و بزرگان را تعظیم و خوردان را رحم میکردند و کسیکه حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار
میکردند که او اول سؤال نماید و حق غریبان را رعایت میفرمودند فرمود پرسیدم که سلوک آنحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود
که با همگی خوشرو و خوش خلق بودند کسی از پهلوی آنحضرت آزاری نمیدید و درشت و سختگو نبودند و صدا بلند نمیکردند و
دشنام نمیدادند و کلمه بدی را نسبت بجانب غیر نمیگفتند و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی مردم را بسیار نمیفرمودند و اگر چیزی
نمیخواستند تغافل میفرمودند و هیچ کسی را از ایشان مایوس نبود هیچ امیدواری از اصحاب نا امید نمیشد و سه چیز را از
خود دور کرده بودند جدال کردن و بسیار حرف نمیزدند و کاری که فایده نداشت متعرض نمیشدند و سه
چیز را در امور مردم ترک کرده بودند کسی را مذمت نمیفرمودند و عیبجویی کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را پی نمیگرفتند
و سخن نمیفرمودند مگر کلامی که در آن امید ثوابی داشته باشند و چون شروع بتکلم میفرمودند اهل مجلس چنان خاموش میشدند
که گویا مرغ بالای سر ایشان نشسته و این مثلی است در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن و چون ساکت میشدند
ایشان سخن میگفتند و در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند و اگر غریبی [illegible] خلاف
ادب [illegible] صبر میفرمودند و صحابه را تحریص میکردند که اگر صاحب حاجتی را ببینید او را اعانت کنید [illegible] قبول نمیفرمودند [illegible]

مقصد چهارم از باب پنجم در ...

از سخنان ایشان مگر که ایشان خود را به سبب آن اراده مدح کنند و در میان سخن کسی سخن نمی‌نمودند تا او حرف خود را تمام می‌کرد مگر
آنکه از حق تجاوز نماید و بعدی می‌گفت که او را نهی می‌نمودند یا برمی‌خاستند فرمود که پرسیدم از سکوت آنحضرت فرمود
که سکوت ایشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم و در ابر سفاهت مردم یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر و سخن یا از برای این بود
که اندازه ملاحظه هر یکی ملاحظه می‌نمودند که جمیع را در گوش دادن سخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان در یکدیگر شریک
دارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت می‌نمودند و آنحضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند و چهار خصلت در آنحضرت
مجتمع بود کارهای خیر را ملازمت می‌نمودند که مردم پیروی ایشان نمایند و جمیع قبایح را ترک می‌نمودند که مردم نیز ترک
کنند و رأی خود را در کارها می‌نمودند در چیزی که صلاح امت در آن بود و قیام به امری می‌نمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان را
در آن متضمن باشد کلینی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در رسول خدا سه صفت بود که در
هیچکس غیر آنحضرت نبود سایه نداشتند و از هر راهی که می‌گذشتند تا دو روز و سه روز بعد از آن هر که می‌گذشت از بوی خوش می‌دانست
که حضرت از آن راه عبور فرموده و هیچ سنگی و درختی نمی‌گذشتند مگر آنکه آنحضرت را سجده و تعظیم می‌کردند و به سند دیگر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه را در شب تاریک می‌دیدند نوری از روی مبارکش
ساطع بود مانند ماه و در احادیث وارد شده است شبهای تار که حضرت در کوچه‌ها عبور می‌نمودند نور چهره مبارکش بر در
و دیوار می‌تابید مانند ماهتاب بود و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که آنحضرت در هر مجلسی که
می‌نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود که مردم می‌دیدند و منقول است که یکی از زنان آنحضرت در
شب تاری سوزنی گم کرده بود چون آنحضرت داخل حجره او شدند از نور روی آنحضرت آن سوزن را یافت و عرق مبارک آنحضرت را
[illegible] داخل بوهای خوش می‌کردند و هیچ [illegible] هر طرف که می‌گذشتند [illegible] مشک خوشبو می‌شد
و هر که مرغی از بالای سر آنحضرت پرواز می‌کرد از [illegible] سر می‌شد [illegible] پیش روی ... و خواب و بیداری آنحضرت یکسان
بود و می‌فرمودند که چشم من می‌خوابد و دل من نمی‌خوابد و چون از پس سر [illegible] می‌دیدند [illegible] چهار زانو نشسته
[illegible] هر که [illegible] و هر که [illegible] آنحضرت [illegible] این کتاب را اندک [illegible]
مکارم اخلاق آنحضرت مختصر کردیم و اگر همه را در این کتاب ذکر کنیم [illegible] ذکر [illegible] اوصاف [illegible]
... **مقصد ثالث** [illegible] احکام شریعت آنحضرت
دانای آنهاست از قبیل اعتقادات و عبادات و معاملات و سیاسات و آداب و حکم و مصالح [illegible]
شرع شریف نیست مگر از وضع الهی و وحی سماوی و معلوم است [illegible] الاسماء [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] سر شریعتش [illegible]
این عبادات و اعتقادات است **مقصد چهارم** [illegible] پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از منابر و مبعوث شد که کتاب
حکمی [illegible] فرمود [illegible] مبعوث شد [illegible] عبدالله با کتاب [illegible]
[illegible] و تمام [illegible] با وجود ضعف و [illegible] اعوان و انصار [illegible] با جمیع اهل ارض [illegible] وسط و سلاطین
و جبابره [illegible] و احکام [illegible] فرمودند و ملل [illegible] و دول [illegible] و اموال [illegible] غارت
[illegible] و [illegible] عالم
[illegible] علماء [illegible] کثرت [illegible] شوکت و
[illegible] و [illegible] مکه
که [illegible] الهی [illegible] سماوی [illegible]

غافل و محترم دو سر دو یهود بوده در حق حواریین وقتی که یهود ایشانرا میخواستند بکشند و قول او در باب (۵) و آیه
(۳۵) از کتاب اعمال با این نحو ترقیم یافته است (۳۵) پس ایشانرا گفت ای مردمان اسرائیل بر حذر باشید از آنچه با این اشخاص
بکنید (۳۶) زیرا قبل از این ایام ثوداس نامی برخاسته خود را شخصی میپنداشت و گروهی قریب بچهارصد نفر بدو گرویدند او
کشته شد و تابعانش پراکنده و تلف شدند (۳۷) و بعد از و یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب
خود جاذب نمود او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند (۳۸) الآن شما میگویم از این مردم دست بردارید و ایشانرا واگذارید
زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد خود هلاک گردد (۳۹) ولی اگر از خدا باشد نمیتوانید آنرا برطرف نمود مبادا معلوم شود
که با خدا منازعه میکنید و آیه (۷) از مزمور اول با این نحو مرقوم شده است (۷) زیرا خداوند طریق عادلان را میداند ولی طریق
گناهکاران هلاک خواهد شد و آیه (۶) از مزمور پنجم با این نحو عنوان گشته است (۶) دروغگویان را هلاک خواهی ساخت
خداوند شخص خونی و حیله گر را مکروه میدارد و آیه (۱۶) از مزمور (۳۴) با این نحو ترقیم یافته است (۱۶) روی خداوند بر
بدکاران است تا ذکر ایشانرا از زمین منقطع سازد (۱۷) چون صالحان فریاد برآورند خداوند ایشانرا شنیده و ایشانرا
از همه تنگیهای رهائی بخشد (۱۸) خداوند بر دل شکستگان نزدیکست و روح کوفتگانرا نجات خواهد داد (۱۹) زحمات مرد صالح
بسیار است اما خداوند او را از همه خواهد رهانید (۲۰) همه استخوانهای ایشانرا نگاه میدارد که یکی از آنها شکسته نخواهد شد
(۲۱) شریر را شرارت هلاک خواهد کرد و دشمنان مرد صالح مواخذه خواهند شد قال الله عز و جل وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا
بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ پس اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از صدق نفس نبود خداوند
طریقت او را هلاک میکرد و خدا ذکر او را از روی زمین برمی انداخت و استخوانهای او را میشکست و تابعان او را پراکنده مینمود
و رگ دل او را قطع میفرمود لکن خداوند این کار را در حق او نکرد پس ثابت شد که محمد صلعم از صدق نفس است و بجان خود
قسم است که علمای پروتستنت در تکذیب دین محمدی تا حال مجاهده مینمایند و لکن وقت قریب است که ... نطفئوا
بفرمایند که اسما ... ایشان بکند و اگر قبل از ظهور آنسرور بفرمایند ... جای انشاست قال الله عز و جل وَسَيَعْلَمُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در سوره ... خدا ... وعده داده است يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا
نُورَ اللَّهِ مراد از نور خدا که میخواهند خاموش کنند دین اسلام است بِأَفْوَاهِهِمْ یعنی باقوال باطله خودشان وَاللَّهُ مُتِمُّ
نُورِهِ یعنی خدا مکمل دین خودش هست وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی یهود و نصاری و مشرکین که میخواهند دین خدا را باقوال
باطله باطل نمایند غافل از اینکه حافظ این دین خداست ... کسی را مثل خمیر از خودشان مبعوث میفرماید که
اقوال ایشانرا هباء منثورا و عیوب ایشانرا ظاهر و ارکان دین ایشانرا منهدم نماید بحول الله و قوته اللهم لک الحمد علی ما هدیتنا

مقصد پنجم آن بزرگوار در وقتی ظهور فرمودند که مردم کمال احتیاج را داشتند بکسیکه ایشانرا
هدایت نماید بطریق مستقیم و دعوت ایشان بفرمایند بین قوم زیرا که عرب ثابت بودند بر عبادت اوثان و دین صابئین و فرس
بر عبادت آتش و وطی امهات و بنات و ... بلاد و ... و هند بر عبادت بقر و یهود بسحر و جحد و ...
بر جحود دین عیسی و ترویج اکاذیب مفتریات و نصاری بر قول تثلیث و عبادت صلیب و صور مقدسین و قدیسات و هکذا
سایر فرقها ارباب ملل و نحل در وادی ضلالت و جهالت سرگردان و در معرفت حق و عبادت معبود مطلق حیران تماما منحرف
شده از حق و علیهذا لابد بود با حکمت و رحمت ملک مبین که در همچو زمانی بفرستد کسی را که باشد رحمة للعالمین و ظاهر نماید
کسیکه صلاحیت داشته باشد از برای این شان عظیم و ثابت نماید این شان قوم را و دعوت نماید مردم را بعبادت خدای بی مثل
عز اسمه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پس ظاهر فرمود ... رسوم ... و معالی فاسده را که در زمان ... مردم شایع بود
پس در عهد ... [illegible]

الصلوٰة اصلها و من الخبائث اکلها قال الله عز و جل شیء الهدیه المطالب یَا اَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ
رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلٰی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِیرٍ وَلَا نَذِیرٍ فَقَدْ جَاءَکُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَاللهُ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ المعنی ای جماعت یهود و نصاری بدرستیکه آمد بسوی شما پیغمبر ما که محمد است روشن میکند برای
شما حق را که دین اسلام است در زمانیکه خالی بود از رسولان و هادیان مبادا بگوئید شما که نیامد بشیری و نذیری بسوی ما پس
بتحقیق آمد بسوی شما رسول بشیر و نذیر و خداوند بر همه چیز قادر است فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه نوشته است فائده بعثت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ایام فترة از رسل و هادیان سبیل است که تغییر و تحریف منطرق شده بود بر شرایع متقدمه
بجهت تقادم عهد و طول زمان انبیاء و از این جهت حق و باطل و صدق و کذب مختلط بودند و این عذر ظاهری بود از برای اعراض
خلق از عبادت حق و بر انکار از برای ایشان بود که عرض کنند بار خدایا شنیدیم که لا ندیم از عبادت تو و لکن طریق عبادت ترا نمیدانستیم
پس خداوند در همچنین وقتی از برای ازالة این عذر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث فرمود **مقصد بیست و ششم**
بشارتهای انبیای متقدمین است بنبوت سرور و ظهور دولت اسلام و چون فتنه بین در این باب تغلیط مینمایند
عوام را لهذا مستحسن شمرده ام که قبل از ذکر بشارت و اخبار انبیاء در حق آن بزرگوار دو مقدمه مهمه تمام بجهت اصلاح
ما اینکه ناظر این کتاب را بصیرت تمام حاصل شود **مقدمه اول** اینکه انبیای بنی اسرائیل مثل اشعیا و ارمیا و دانیال و
حزقیال و عیسی و موسی علیهم السلام خبر داده اند از حوادثات آینده مثل حادثه بخت نصر و قورس و اسکندر و خلفای او و حوادثات ارض
ادوم و مصر و نینوا و بابل و خرابی اورشلیم و حوادثات یهودیان و دمین یهودیان و حوادثات بنی عمون و دمین ایشان و دمشق
قبیله موآب و دمین فلسطیان و شهر صور و عربستان و اهالی افریقه و غیرهم پس بسیار بسیار بعید است که از ظهور خروج محمد
صلی الله علیه و آله و سلم احدی از انبیا خبر ندهد و حال اینکه در وقت ظهور مثل تخم صغیره بود بعد شجره عظیمه شد بطوریکه
جمیع ارباب ملل و نحل پایمال قدرت و دولت و شاه او انسان مجوس شدند پس جباره را مسکسر و سلطنت کاسره را مستاصل فرمود و صور
مصر را خراب و ممالک روم و اکسراب فرمود و دین او در شرق و غرب عالم منتشر و بر جمیع ادیان غالب و قاهر گردید و باقی ماند که
مدت سیصد سی که الیوم هزار و سیصد و دوازده سال از هجرت آن بزرگوار گذشته است و ان شاء الله تعالی تا آخر دهر ممتد
خواهد بود و از میان امت او هزار هزار علمای ربانیین و حکمای متقین و اولیای صاحب کرامات و مجاهدین و سلاطین
عظام و وزرای فخام و خطبا و فصحا و بلغا و شعرا ظهور کرده اند و ایجاد شده از اعظم حوادث روزگار است و امثال و ایجاد این
حادثه از ادوم و نینوا و غیرها نمایشی که عقل سلیم تجویز نمینماید که انبیای سلف حوادثات صغیره را خبر دهند و حادثه
عظیمه را ترک نمایند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا نبی صادق بود یا کاذب نعوذ بالله در هر حال انبیای سلف
باید خبر دهند پس از این مقدمه معلوم میگردد که کسانیکه ظاهرا انکار کرده اند از برای تغلیط عوام اهل اسلام گویند ذکر آن صاحب
در کتابهای سلف نمیباشد **مقدمه ثانیه** اینکه پیغمبر متقدم وقتیکه خبر میدهد از پیغمبر متأخر و متأخر لازم نیست
که تفصیل تمام خبر دهد که از فلان قبیله و در فلان سال در فلان بلد فلان شهر ظهور خواهد فرمود بلکه اغلب در این امثال
این اخبار مجمل است در نزد عوام و جلی است بواسطه بعضی قرائن در نزد خواص و بسا هست از برای خواص هم مخفی میماند
مفصلا و خبر را نمیدانند مگر بعد از ادعای آن لاحق که پیشینیان از ظهور من خبر داده است و بسبب ظهور معجزات صدق
او معلوم شود پس بعد از ظهور صدق و از این لاحق اخبار پیشینیان جلی میشود و لهذا خواص یهود مثلا عیسی علیه السلام را
علمای یهود اعتقاد نمودند (۵۲) از باب (۱) از انجیل یوحنا پس بخوبی معلوم است (۴۲) از این نمایی فهما که کلمه معرف
(۱۹)
را مسیح ما نکر شود داخل مسیح میشوند و داخل ابراهیم مانع میشوید و اینم (۱۹) از باب اول از انجیل یوحنا بر سواسکتند است
و اینست شهادت یحیی در وقتیکه یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی (۲) که معترف

نبوت خاصه محمد از کتب سماویه

شد و انکار ننمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم (۲۱) آنگاه از او سؤال کردند پس چه آیا تو الیاس هستی گفت نیستم آیا تو آن نبی
هستی جواب داد که نی (۲۲) آنگاه بدو گفتند پس کیستی تا آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم درحق خود چه میگوئی
(۲۳) گفت من صدای ندا کننده در بیابانم که راه خداوند را راست کنید چنانچه اشعیای نبی گفت (۲۵) پس از او سؤال کرده گفتند اگر
تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی پس برای چه تعمید میدهی (انتهی) لفظ نبی که در آیه ۲۱ و ۲۵ واقع شده است در یونانی و عربی
و سوریانی معرف بحرف تعریف است و مقصود از او نبی معهود است و مقصود از نبی معهود است که موسی علیه السلام در باب (۱۸) از
تورات مثنی و غیر آن از او خبر داده بنابر قول علمای مسیحیه کما لا یخفی پس علمای یهود و واقفین از کتب بودند دانستند یحیی علیه السلام
هم پیغمبر است لکن شک داشتند که این مسیح است و یا الیاس یا نبی معهود که موسی از او خبر داده بود پس از این تقریر معلوم
شد که علامات این سه پیغمبر واضح بود در کتب ایشان بحیثیتی که اشتباه از برای خواص باقی نماند فضلاً عن العوام و لذلک
سؤال از او کردند آیا تو مسیحی بعد از آنکه یحیی گفت من مسیح نیستم گفتند آیا تو الیاسی فرمود من الیاس نیستم عرض کردند پس تو
آن نبی معهودی فرمود نی من نبی معهود هم نیستم پس اگر علامات ظاهره نبودند جای سؤال و شک نبود بلکه از بعضها
ظاهر میشود که یحیی علیه السلام خود را هم نشناخت لهذا انکار کرد و گفت من الیاس نیستم و حال آنکه عیسی علیه السلام درحق او شهادت
میدهد که الیاس است و در آیه (۱۴) از باب (۱۱) از انجیل متی قول عیسی درحق یحیی علیهما السلام این چنین است و بنابر گفته (۱۴) و
اگر خواهید قبول کنید همانست الیاس که باید بیاید و در باب (۱۷) و آیه (۱۰) از انجیل متی این چنین مرقوم است (۱۰) شاگردان
از او پرسیدند یعنی از عیسی مسیح و گفتند پس کاتبان چرا میگویند که باید اول الیاس آید (۱۱) او در جواب گفت البته الیاس
می آید و همه چیزها را اصلاح خواهد نمود (۱۲) لیکن بشما میگویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند
بوی کردند همانطور پسر انسان نیز از ایشان رنج خواهد دید (۱۳) آنگاه شاگردان دانستند که درباره یحیای تعمید دهنده
بدیشان سخن میگفت پس از عبارات انجیل ظاهر شد که علمای یهود یحیی را نشناختند که الیاس است و آنچه خواستند درحق او
انجام کردند بلکه حواریون هم ندانستند که الیاس است پس اگر در زعم مسیحیین انبیا هستند و اعظم از موسی و از یحیی هم
تعمید یافته بودند و مرا از او زاده اند و مسیح ایشان هم ضروری بود و در آیه (۳۳) از باب اول از انجیل
یوحنا قول یحیی بدین طریق مرقوم است (۳۳) و من او را نشناختم لکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم همان بمن گفت بر
هر کسی که بینی روح نازل شده بر او قرار گرفت همانست که به روح القدس تعمید میدهد انتهی و معنی قول یحیی که گفت او را
نشناختم بنابر زعم مسیحیین است که ندانستم او مسیح موعود است پس از این عبارت معلوم میشود که یحیی ع عیسی علیه السلام را
بمعرفت تامه نشناخته بود که مسیح موعود او است تا سی سال یعنی تا آنکه روح القدس بر عیسی نازل شده بود بعد از ولادت
مسیح از علامات مختصه بعیسی بوده است اگر یحیی او را نمیشناخت لکن ما در این موضع قطع نظر از این ها نموده و
میگوئیم که یحیی اشرف انبیای بنی اسرائیل است بشهادت مسیح ع چنانچه در باب (۱۱) و آیه (۱۱) از انجیل متی مرقوم شده است و حال
آنکه عیسی علیه السلام خدا و یحیی است بنابر زعم مسیحیین و آمدن او قبل از مسیح هم ضروری بوده است که الیاس بود پس هم نفی
بشهادت انجیل چنانچه مذکور شد پس ما میگوئیم که اشرف انبیاست خود را نشناخت تا آخر عمر و همچنین خداوند خود را
نشناخت تا مدت سی سال و کذا الحواریون که افضل از موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل هستند درحال حیات یحیی ندانستند
که او الیاس است پس ... علماء ... [illegible] ... لاحق ... خواهند بود ... [illegible]
لاحق ... شده ... الکهنه ... بود ... بشهادت یوحنای انجیلی چنانچه در آیه (۵۱) و باب (۱) از انجیل یوحنا
... مرقوم است ... [illegible] ... (۲۷)
از انجیل متی مرقوم شده است و اگر علامات ... که او برای احدی اشتباه باقی نماند برای



این است که فتوی بدادند بقتل عیسی سزاوار بود که حالا خود را تکفیر نماید و فتوی بقتل او بدهد پس معلوم است که این نتیجه ما
خود را نشناخته بود زیرا که علامات مخصوصه او در کتب عهد عتیق مذکور نگردیده بود و متی و لوقا در باب (۳) و مرقس و یوحنا
در باب اول از انجیل خود خبر اشعیا را در حق یحیی علیه السلام نقل کرده اند و خود یحیی هم اقرار دارد که این خبر در حق او است بنابر
روایت یوحنا و این خبر در آیه (۳) از باب (۴۰) از کتاب اشعیا باین نحو عبارت و بیان گشته است (۳) قائلی فریاد میکند که راهی از
برای خداوند در بیابان مهیا سازید و شاهراهی در صحرا از برای خدا مستقیم نمائید انتهی و در این خبر چیزی از حالات و صفات
مخصوصه یحیی ذکر نشده است نه از صفات و نه از زمان خروج و نه از مکان ظهور بحیثیتی که رفع اشتباه نماید و اگر یحیی علیه السلام
نمیگفت که خبر مذکور در حق او است و مؤلفین عهد جدید هم تصدیق نمیکردند کسی از علمای مسیحیه و خواص ایشان نمیدانست که
این خبر در حق یحیی است فضلا عن العوام زیرا که وصف مذکور در شان عموم انبیا صادق است بالتسویه باکثر انبیای بنی اسرائیل که بعد از
اشعیاء علیه السلام آمده اند بلکه این وصف در حق عیسی ع هم صادق است زیرا که او هم مثل یحیی ندا میکرد و میفرمود توبه کنید زیرا
که ملکوت آسمان نزدیک است و در مقدمه ششم خواهی دانست حال اخبار انبیا را که انجیلیون در حق عیسی ع نقل کرده اند از انبیای سلف
در حق عیسی علیه السلام و ما مدعی نیستیم که اخبار انبیای سلف در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم که نصوص جلیه بود که قابل تأویل
نیست بود بلکه میگوئیم بعضی از آنها اسم حضرت را اظهار کرده اند و بعضی صفات آن سرور را اگر معاندین بآنها تأویل نمایند

مقدمه سیم قول اینکه اهل کتاب منتظر نبی نبودند مگر مسیح و ایلیا قول باطلی است اصلی ندارد بلکه منتظر نبی دیگر
بودند غیر از مسیح و ایلیا چنانچه دانستی در مقدمه ثانیه علمای یهود که معاصر عیسی بودند سؤال کردند از یحیی که آیا تو مسیحی انکار
کرد گفت من مسیح نیستم گفتند تو ایلیائی فرمود نی من ایلیا نیستم عرض کردند تو آن نبی معهودی فرمود نی من او نیستم پس معلوم
میشود که نبی دیگر هم مثل مسیح و ایلیا منتظر بود و آمدن او مشهور هم بود بحیثیتی که احتیاج بذکر اسم نداشت بلکه اشاره در حق او
کافی بود و در آیه (۴۰) از باب (۷) از انجیل یوحنا بعد از نقل قول مسیح باین نحو مرقوم است (۴۰) انگاه بسیاری از آن گروه چون
کلام او را شنیدند گفتند در حقیقت این شخص همان نبی است (۴۱) و بعضی گفتند او مسیح است و بعضی گفتند مگر مسیح از جلیل
خواهد آمد انتهی بوضوح تمام از این کلام مفهوم میشود که آن نبی معهود غیر از مسیح است و لهذا او را با مسیح مقابل نموده اند

مقدمه چهارم ادعای اینکه مسیح خاتم النبیین و نبی بعد از او نخواهد آمد باطل است قطعا زیرا که دانستی در مقدمه
سیم دانستی که علمای اهل کتاب آن نبی معهود را غیر از مسیح و ایلیا منتظر بودند و چون ثابت نشده آمدن او قبل از
مسیح ثابت نشده است و عکس آن بثبوت پیوسته است پس لابد باید بعد از مسیح بیاید زیرا که اگر مسیح خاتم الانبیاء باشد
کذب توریه و انجیل لازم میآید علاوه بر این جماعت مسیحیه معترفند به نبوت حواریین و پولس و بلکه غیر ایشان هم و در آیه (۲۷)
از باب (۱۱) از کتاب اعمال باین نحو مسطور است (۲۷) و در آن ایام انبیای چندی از اورسلیم بانطاکیه آمدند (۲۸) که یکی از
ایشان آغابوس نام برخواسته بروح اخبار نمود که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و در آن ایام کلودیوس قیصر بود
آمد و در باب (۲۱) و آیه (۱۰) از کتاب مذکور باین نحو رقم شده است (۱۰) چون روزی چند در آنجا ماندیم نبی آغابوس نام از یهودیه
رسید (۱۱) و نزد ما آمده کمربند پولس را گرفت و دستها و پاهای خود را بسته گفت روح القدس میگوید که یهود در اورسلیم صاحب
این کمربند را همچنین بسته و او را بدست امتها خواهند سپرد و این عبارت صریح است در اینکه آغابوس نبی بوده است و
جماعت مسیحیه در اثبات این ادعای باطل گاهی بقول عیسی متمسک میشوند که در آیه (۱۵) از باب (۷) از انجیل متی منقول است
و آن این است (۱۵) اما از انبیای کذبه احتراز کنید که بلباس میش در نزد شما میآیند ولی در باطن گرگان درنده میباشند و تمسک
باین قول بسیار عجیب است زیرا که عیسی فرموده از انبیای کذبه احتراز کنید نه از انبیای صادقه و لذلک قول خود را مقید نکرد که بعد
از من هر که بیاید بعد از من هر که بیاید احتراز کنید بحسب ظاهر بلکه شما باین اسلوب نمائید و اگر چه بر وهم واجب التأویل



بودند پس معجزه نبوت نبوت خاص مذکوره و انبیائی که بعد از صعود مسیح در طبقه اولی ظاهر شدند
از رسایل موجوده در عهد جدید این امر ظاهر میشود در باب (۱۱) و باب (۱۳) از رساله ثانیه پولس باهل قرنتس باین نحو
مرقوم است (۱۳) لکن آنچه میکنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت فرصت را منقطع سازم تا در آنچه افتخار میکنند مثل ما نیز
یافت شوند (۱۳) زیرا که چنان رسولان کذبه عمله مکار که بر سولان مسیح صورت خود را تبدیل میدهند میدهند پس معتقدین النصاری
با علی صوت ندا میکنند که رسولان کذبه و عمله مکار در زمان پولس ظاهر بودند و خود را برسولان مسیح تشبیه کرده بودند و آدم
کلارک مفسر در شرح این مقام گفته است که این اشخاص که تا مدعی رسالت بودند از جانب مسیح و حال آنکه در واقع و نفس الامر
از جانب مسیح نداشتند موعظه و اجتهاد در امور دین میکردند ولیکن مقصود شان سود مگر جلب منفعت دنیویه بود و اینها اولیاد
باب رابع از رساله یوحنا این بحو بر نحو باینمضمون است ای حبیبان هر روح را قبول مکنید بلکه ارواح را بیازمائید که از خدا هستند یا
نه زیرا که انبیائی که بسیار کذبه بجهان بیرون رفته‌اند پس ظاهر شد از این آیه انبیائی که در عهد حواریین ظاهر بودند و در باب (۹)
از باب (۸) از کتاب اعمال باین مضمون که است (۹) اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری مینمود و اهل
سامره را فریب میداد و خود را شخص بزرگ مینمود (۱) همگی از خورد و بزرگ گوش داده میگفتند این است قدرت عظیم خدا و
در باب (۱۳) و آیه (۶) از کتاب اعمال باین بحو مرقوم شده است (۶) و چون در تمامی جزیره تا پافس گشتند در آنجا شخص یهودی را که
ساحر و نبی کاذب بود یافتند که نام او بار یسوع بود انتهی و کذلک دجالهائی که تا حال ظاهر میشود و هر یکی از اینها که تا مدعی مشورت
او نیز است حال خود عیسی علیه السلام خبر داده است و در آیه (۲۴) و باب (۲۴) از انجیل متی باین بحو مرقوم باینمضمون است (۲۴) زیرا که
مسیحان کاذب و انبیای کذبه ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی
پس مقصود مسیح آن بود که از این انبیائی که سرو مسیحان کاذب بسیار انبیای صادق و لذلک بعد از رسول مذکور در باب (۷) و آیه
(۱۶) انجیل متی فرموده ایشانرا از میوه‌های ایشان خواهید شناخت آیا انگور را از خار و انجیر را از خس میچینند و محمد صلی الله
علیه و آله و سلم از انبیای صادقین است بنابر او مر صدق او این است آیات اولی ... مفاسد معلوم شد اسمی و طعن منکرین در حق آن سرور
اعتبار ندارد چنانچه در فصل ثانی مذکور خواهد شد هر کس میداند که جماعت یهود منکر عیسی علیه السلام و مریم هستند و امر کواره
در نبوت و رسالت نکرده ایشان و منکر شد از انبیائی که مع عالم را بر زمان خروج عیسی علیه السلام از اسرائیل بر بنی اسرائیل ساماه است و کذلک
اولی حکما و علمای کفار از انبیای صف قدسی و مسیحی بودند و بعد تحقیق مع ملت مسیحی از دین مسیح برگشتند والان از برکت ایزد
انکار نمود واستهزاء مینمایند بر ملت و در ساختن کتب او برای اسباب رأی خود شان در دین عیسی تالیف کرده اند مکتوبات مولفان
ایشان در اکناف و اقطار عالم اشتهار تام دارد و یوما فیوما ناصر ایشان در دنیا زیاد اکثر میشد مکند چنانچه انکار یهود و این علما
و حکما در حق عیسی علیه السلام در نزد ما مسلمین غیر معقول است فکذلک انکار اهل ملت مسیحیه در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم در نزد ما
غیر معقول است **فَقَدْ ثَبَتَ نُبُوَّتُهُ** اخبار انسکه مسیحین در حق عیسی علیه السلام از کتب عهد عتیق نقل مینمایند ... و بلاد
هود صادق نیست و لذلک جماعت یهود را انکار مسیح علو دارند و علمای مسیحی اینها در این باب القاب سفاهت و بلادت هود
مینمایند لکن این اخبار را تفسیر تاویل مینمایند تحقیق که عیسی علیه السلام صادق باشد و صاحب میزان الحق در فصل سیم از باب
اول در صفحه ۴۶ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۹ گفته است که معلمین قدیم از ملت مسیحیان ادعای صحیح نمود اند که جماعت یهود تاویل
نموده‌اند ... مسیح بوده مسیح مسیح و اوبلاف غیر صحیح و غیر لایق و خلاف ان واقع زاد در این اثبات کرد انتهی ...
... انبیای صحیح را نموده ... است ... معلمین ... ادعا نموده اند شخص مدعی کردند که علمای
... [illegible] ... لکن ما در امور دار ... طبع ... نموده و مسکوم
... [illegible] ... غیر صحیح و غیر لایق است در نزد مسیحی فکذلک ... مسیحی در اخبار

در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم وارد است مردود و غیر مقبول است در نزد مسلمین و عنقریب خواهی دانست که
اخباراتیکه ما نقل میکنیم در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم ظهور صدقشان است از اخباراتیکه انجیلیون در حق عیسی علیه السلام
نقل کرده اند پس اگر ما التفات نکنیم بنا بر بلاغت نازله مسیحیه عیسی و غادی در نزد ما خواهد بود چنانچه جماعت یهود ادعا
میکنند در حق بعضی اخباراتیکه در حق عیسی است بنا بر زعم مسیحیین که آن اخبار در حق مسیح منتظر یهود است و نباید در حق
غیر او و نباید در حق هیچکس نیست و مسیحیون گویند آنها در حق عیسی است و اعتنا بمخالفت یهود ندارند همینطور و کذلک ما اعتنا
اعتنا بمخالفت مسیحیین در حق بعضی اخباریکه در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم است نخواهیم کرد اگرچه بگویند آن اخبار در
حق عیسی است بلکه در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم و انصاف عنقریب خواهی دانست که صدق آن اخبار در حق خاتم النبیین الیق
واقوی است و صدق آنها بر مسیح علیه السلام بلکه هیچ علاقه با مسیح ندارد چنانچه عنقریب خواهی دانست پس ادعای ما احق و اولی
از ادعای مسیحیین میباشد **مقدمه ششم** آنکه مؤلفین عهد جدید بنا بر اعتقاد مسیحیین صاحب وحی و الهام
و اخباری در حق عیسی علیه السلام نقل کرده اند پس این نقل بنا بر زعم مسیحیین از روی وحی و الهام خواهد بود پس بعضی از آن
اخبار را در اینجا نقل مینمایم تا ملاحظه حال اخبار منقوله انشاء الله از بابت عیسی تا حال اخبار منقوله ما در حق خاتم الانبیاء
صلی الله علیه و آله وسلم مقابله نماید و از روی انصاف بگوید که اخبار ما در حق حضرت محمد صلعم اصدق است یا اخبار صاحبان
الهام در حق مسیح و اگر احدی از قسیسین از راه تعصب و عناد خواهش نماید که متصدی تأویل اخباراتیکه ما نقل میکنیم در این
مقصد گردد و احسن تأویل گوید اولا توجه نماید باخباراتیکه مؤلفین عهد جدید در حق عیسی علیه السلام نقل کرده اند تا ظاهر شود
از برای منصف لب حال اخباراتیکه حواریین نقل نموده اند و معلوم کند آنها را باعتبار ثبوت و ضعف و اگر چنین نشود از روی تعصب
اخبارات غیر موثقه که از باب تخیل آنها را اهل کرده اند و تأویل نمایند اخبارات محمدیه را که ما در این مقصد نقل خواهیم کرد محصول عجز
و تعصب خواهد بود **خبر اول** در باب اول از انجیل متی آیه (۲۲) بنا بر ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ اینطور مرقوم
شده است (۲۲) اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل که تفسیرش این است خدا با ما است انتهی و این دعوی
غلط (۵) که آن غلط است بنا بر اینکه باکره بودن حضرت مریم در وقت حمل عیسی مسلم است در نزد یهود و اگر قبل از ولادت
عیسی ع در نکاح یوسف نجار بوده است بنا بر تصریح انجیل و یهود هم که معاصر عیسی علیه السلام بودند او را پسر یوسف نجار
میدانستند بنا بر تحریر انجیل در (۵۵) از باب (۱۳) از انجیل متی بنا بر ترجمه مطبوعه لندن سنه ۱۸۸۷ اینطور مرقوم است
(۵۵) آیا این پسر نجار نمیباشد و آیا مادرش مسمی بمریم نیست و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا نیستند و در فارسیه
مطبوعه سنه ۱۸۷۸ اینطور مرقوم شده است و آیا که این مرد پسر نجار است و مسمی بمریم مادر او نیست و برادرانش یعقوب و یوسا
و شمعون و یهودا نیند و در عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۸۱ الیس هذا ابن النجار الیست امه تدعی مریم و اخوته یعقوب و یوسی
و سمعان و یهودا و عبارت عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۸۷ نیز مثل همان عبارت است و در ترجمه مطبوعه سنه ۱۸۶۸ این عبارت
مرقوم است لی لی اعا رونی دیحر مجی لی لا بستاقر بیا مریم الحی معنی همان است که مذکور شد انتهی و علاوه بر این در انجیل
یوسف نجار و مادر مریم چهار برادر هم داشت و در (۴۲) از باب (۶) از انجیل یوحنا اینطور مرقوم شده است (۴۲) وَاَمَرُوا
لی لی آسا یسوع برون دیوسیف هو دیاحنا کندع لبوولیمی بس داجی مرالی آهادمن سمنا ملکی المعنی و گفتند آیا این عیسی
پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شده ام و در ترجمه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ این
مذکور است عبارت مرقوم است گفتند که آیا این شخص عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم پس او چگونه میگوید
که از آسمان نازل شده ام و از (۱۶) از باب اول از انجیل متی اینطور مرقوم شده است بنا بر مطبوعه سنه ۱۸۸۲ یوسف شوهر مریم که عیسی
مسمی بمسیح از او متولد شد و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ از باب اول از انجیل متی اینطور مرقوم شده است بنا بر مطبوعه سنه ۱۸۸۲



یوسف شوهر مریم که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد و در نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۲۷ اینجا کوره تا این نحو رقم شده است یوسف
شوهر مریم است که عیسی المسمی بمسیح از او زائیده شد و در باب (۲) از قول مریم بعیسی علیه السلام (۴۸) از انجیل لوقا باین نحو رقم
یافته است (۴۸) چون او را دیدند مضطرب شدند پس مادرش بوی گفت ای فرزند چرا با ما چنین کردی اینک پدرت و من غمناک
گشته ترا جستجو میکردیم انتهی پس از این مرقومات صریح ثابت شد که یوسف نجار شوهر مریم و پدر عیسی بوده است خود مریم
هم اعتراف کرد بعیسی فرمود من و پدرت ترا چنانچه در عبارت مذکوره رسید **فائده** بدانکه این و حصر الزامی است به اعتقادی نصاری
که ما مسلمین خلقت عیسی را مثل خلقت آدم علیهما السلام میدانیم چنانچه آدم پدر و مادر نداشت همچنین عیسی پدر نداشت قال الله
عز و جل اِنَّ مَثَلَ عِیسٰی عِندَ اللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ الآیه و کرده [illegible] بعض کلام الزامی بدانکه جماعت یهود
تا امروز عیسی را پسر یوسف نجار میدانند بل اشنع و علامات اخری که مختص بعیسی باشد در آن عهد نبوده است **خبر ثانی**
خبر یشکه در باب (۶) از باب ثانی از انجیل متی مرقوم شده است (۶) و تو ای بیت لحم در زمین یهود از سایر سرداران یهودا هرگز
کوچکتر نیستی زیرا که از تو پیشوائی ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت نماید انتهی بدانکه این قول اشاره است
باب (۲) از باب (۵) از کتاب میکا و عبارت متی با عبارت میکا موافق نیست و احد العبارتین غلط و محرف است و عبارت میکا
در ترجمهٔ مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است (۲) و تو ای بیت لحم افراتا اگر چه در میان هزارهای یهودا کوچک بودی از تو
شخصی که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروج هایش از قدیم از ایام بیش بوده است بیرون خواهد آمد انتهی عبارت
میکا و در ما تقدم گذشت که جمهور علماء نظر بر عبارتین مختص ایشان تحریف ثانی اختیار نموده اند یعنی عبارت میکا را محرف میدانند
و این اختیار برای صون انجیل است از تحریف و این قول در حد خود باطل است زیرا که تحریف انجیل ثبوت
در باب اول و باب ثانی از همین کتاب **خبر ثالث** آیه (۱۸) است از باب ثانی از انجیل متی و واضح است که این امر علامت عیسی بلاد
خبر چهارم خبریست که در آیه (۱۷) از باب (۱۸) از انجیل متی مرقوم شده است **خبر پنجم** خبریست که در
آیه (۲۳) از باب مذکور منقول شده است اخبار بلا شبهه غلط است چنانچه در فصل ثالث از باب اول بوضوح تمام
عیان و بیان گشت **خبر ششم** آیه (۹) از باب (۲۷) از انجیل متی باین نحو رقم شده است (۹) آنگاه سخنی که بزبان ارمیا
نبی گفته شد تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند بهای آن قیمت کرده شده که بعضی از بنی اسرائیل او را قیمت گذاردند
و لفظ ارمیا غلط است و از اغلاط مشهوره است در انجیل متی زیرا که این کلام در کتاب ارمیا وجودی ندارد بلکه در هیچ
کتابی از کتب عهد عتیق بمضمون بدین مقصود با این الفاظ که متی گفته است نیز در آیه (۱۲) و (۱۳) از باب (۱۱) از کتاب زکریا
عباراتیست که فی الجمله مناسبتی دارد با مقولات متی ولکن در میان عبارتین هیچ مناسبتی نیست و مقصود گفته که متی
عبارت خود را از کتاب زکریا نقل نموده است و با قطع نظر از اختلاف عبارتین عبارات زکریا علماء علامه ندارد با حادیکه
متی نقل میکند لهذا اقوال علمای مسیحیه سلفاً و خلفاً در این موضع در باب اضطراب است و ارد کالک در کتاب خود که مسمی
بکتاب اغلاط است که در سنه ۱۸۴۱ از میلاد مسیح بطبع رسیده است در صفحه (۲۶) گفته است که مستر جویل در کتاب خود
که مشعر بر اغلاط فهمیده است که این بار در این موضع اخیر ملاک نوشته است متی بغلط واقع شده است که ارمیا را در موضع زکریا
نوشته است انتهی هورن در صفحه (۳۸۵ و ۳۸۶) از مجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع در سنه ۱۸۲۲ از میلاد گفته است در نقل
متی اشکال عظیمی است زیرا که در کتاب ارمیا مثل این مضمون و عبارت [illegible] مقصود نیست مضمون را در آیه (۱۳) از باب (۱۱)
از کتاب زکریا است مقصود لکن الفاظ این الفاظ زکریا مطابق نیست بعضی محققین گفته که [illegible]
و کاتب لفظ ارمیا را در موضع زکریا نوشته است باسکر لفظ ارمیا الحاقی است [illegible] و بعد از این الحاق را نوشته است
[illegible]

و مرجح این ظن آنست که متی در اغلب موارد اسم انبیا را ترک میکند و در منقولات خود انتهی و در صفحه (۴۲۵) از مجلد
اوّل از تفسیر خود گفته است که صاحب انجیل در تحریر اصل اسم نبی را ننوشته است و بعد بعضی کاتبین اسم ارمیا را ادراج نمود
انتهی و از عبارت این معلوم میشود که مختار در نزد هورن آنستکه این غلط الحاقی است و در تفسیر دوالی و رچرد مینت در ذیل
این آیه این نحو مرقوم است الفاظیکه در اینجا منقول شد در کتاب ارمیا نیست بلکه در آیه (۱۲) از باب (۱۱) از کتاب زکریا است
و بعضی از توجیهات مشهور مذکور است که ناقل در زمان اوّل در وقت استنساخ انجیل لفظ ارمیا را در موضع زکریا غلط نوشت
و بعد از آن این غلط داخل متن شد چنانچه پیرس نوشت و جوادین ستانطا در مقدمه کتاب خود که المسمی براهین ستانطا است
گفته است که من این مسئله را از دساوی و قسیس سؤال کردم پس طایفین گفت از اغلاط کاتبان است و سوکانان و مارطرس و کراکو
گمان کردند که متی بجهت اعتماد بحفظ خود چون رجوع بکتاب ننوشت لهذا در غلط واقع شد و بعضی قسیسین گمان کردند که
اسامی زکریا و ارمیا با هم مشتبه شد انتهی مؤلف گوید که این غلط از متی صادر شده است کما هو الظاهر و اردکالاث و جوویل
و سوکانان و مارطرس و کراکوس و غیر ایشان هم اعتراف دارند و احتمال الحاق ضعیف است هورن هم اعتراف کرده که عبارت
متی با عبارت زکریا مطابق نیست و حال کمال مناسب را دارد که عبارات زکریا را محض زیادتی توضیح از باب (۱۱) زکریا نقل
فارسیه مطبوعه لندن ۱۸۵۶ میکویم زکریا علیه السلام بعد از نقل حکایت دو عصا و چوپان در آیه (۱۲) گفته است پس با ایشان
گفتم که اگر در نظر شما خوب باشد مزد مرا بدهید و الا ندهید و ایشان سی پاره نقره جهت اجرت من وزن کردند (۱۳) و خدا وند بمن فرمود
که آنها را نکوزه کر بینداز یعنی قیمت گرانیکه از ایشان اجتناب کرده شدم پس آن سی پاره نقره را گرفته آنها را در خانه خدا و ند بکوزه
انداختم انتهی ظاهر کلام زکریا آنستکه مناسبت حال مسیح باین عبارت ندارد پس معلوم شد که این بشارت که متی
نقل کرده است غلط است بسبب دخل سهو ذاتی اسخریوطی و حضرت مسیح ندارد حضرت عیسی چنانچه در مقاتل النصاری
در آیه (۶) از باب اوّل از رساله عبرانیان نقل کرده است و در فصل (۳) از باب اوّل سفر تمام و شرح ما لا کلام ذاتی که این
بشارت در حق سلیمان علیه السلام است نه در حق حضرت عیسی علیه السلام چنانچه آیه (۳۵) از باب (۱۰) از اصحاح اول بمن فرمود
(۳۵) تا تمام کردند کلام مکرر با نبی کفر تسدد فهار خود را با مثال ناد مکتوم بهرهای مکتوب از بنا ی عالم تکلم میکنم اما ارشاد است
تا آیه (۲) از باب (۷۸) از زبور داود علیه السلام لکن این ادعای محض و محکم صرف است و عبارات باب مذکور هم ملاحظه باید
دارد و عبارات داود را از نسخه مطبوعه لندن در ۱۸۴۴ این نحو مرقوم شده است (۲) دهان خود را بمثل باز خواهم کرد بچیزهای مخفی
از بنای عالم تنطق خواهم نمود (۳) که آنها را شنیده و دانسته ایم و پدران ما برای ما بیان کرده اند (۴) از فرزندان ایشان
آنها را پنهان نخواهیم کرد تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان میکنیم و قوت و اعمال عجیبه را که او کرده است (۵) زیرا که شهادت
در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار داده و پدران ما را امر فرمود که آنها را بفرزندان خود تعلیم دهند (۶) تا نسل آینده
آنها را بدانند و فرزندانیکه متولد شوند تا ایشان برخیزند و آنها را بفرزندان خود بیان نمایند (۷) و ایشان بخدا توکل
نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاهدارند (۸) و مثل پدران نسل گردنکش و فتنه انگیز نشوند نسلیکه دل خود را
راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود (۹) بنی افرایم که مسلح و کمانکش بودند در روز جنگ رو برتافتند انتهی و این
آیات صریح بحسب داود علیه السلام خود را میگوید و لذا از بعض جو د تعبیر بصیغه متکلم میباید و حالا بکرات شنیده است روا
مینمایند تا برسند بر حسب عهد خدا تا روایات محفوظ بماند در میان ایشان و از آیه (۱) تا آیه (۶۵) حالات و انعامات خدا
و معجزات موسی و سرارت بنی اسرائیل و عذابهائیکه بسبب آن شرارات با ایشان رسید بیان میفرماید و در آیه (۶۵) میفرماید
انگاه خداوند مثل صاحب خواب بیدار شد مثل جبار یکه از شراب مخمور شد (۶۶) و دشمنان خود را بعقب زده ایشانرا عار ابدی
کردانید (۶۷) خیمه یوسف را رد نموده سبط افرائیم را اختیار نکرد (۶۸) لکن سبط یهودا را برگزید و این کوه صهیون را که دوست

مبداشت (۶۹) وقدس خود را مثل کوههای بلند ساخت و مثل جهانیکه آن را تا ابد الآباد بنا نهاد (۷۰) و بندهٔ خود داود را برگزید و او را از آغلهای گوسفندان گرفت (۷۱) از عقب میشهای شیرده او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند (۷۲) پس ایشان را بحسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را بمهارت دستهای خویش هدایت کرد انتهی و این آیات صریح و واضح الدلاله است که این زبور در حق داود علیه السلام است و هیچ ربطی و علاقه با عیسی ع ندارد **شاهد سیزدهم** (۱۴) از باب (۴۲) از اصحاح ... ترجمه شده است (۱۴) تا تمام کردم اینک برنا ... اشعیای ... کشته شد (۱۵) زمین دیولون وارض نفتالیم راه دریا اطراف اردن جلیل امتها (۱۶) قومیکه در ظلمت ساکن بودند نور عظیمی دیدند و بر نشینندگان دیار و ظل موت نوری تابید انتهی و این اشاره است باین اول و دوم از باب نهم از کتاب اشعیا و عبارات سعیا بفارسی اینست (۱) اما ظلمت حتی کرمیس الان که تاریک مبسوط خواهد بود چنانکه در ایام پیشین زمین زبولون و ارض نفتالی را تحقیر نموده و اما در زمان آخر طور راه سمت دریا را آنکنار اردن در جلیل قبائل معظم خواهد ساخت (۲) قومیکه در ظلمت روانند نور عظیمی را خواهند دید و ساکنان زمین سایه موت را از ایشان نوری ساطع خواهد شد انتهی تا بن عبارت اختلاف فاحشی است و بکی از اینها تحریف است با قطع نظر از تحریف گوئیم کلام اشعیا دلالت ندارد بر ظهور شخصی بلکه ظاهر عبارت است که اشعیا علیه السلام خبر میدهد که حال ساکنان ارض زبولون و نفتالی سقیم و خراب بود در زمان که شما بعد خوب شد حال ساکنان آن زمین چنانچه عبارات ماضیه او دال بر اینمطلب است واگر فرض کنیم که مقصود از الفاظ ماضیه مضارع است میگوئیم مراد از اسرائیل نور در آن زمین حضرت اصلحای است زمین ایشان یا مصداق این خبر عیسی علیه السلام خواهد بود بس بر ابن اخبر یعنی علیه السلام فقط مخصوص نبوده بلکه بسیار از اولیاء و صلحا از آن زمین عنوان دیده مخصوص اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اولیای امت مرحوم که بسبب ایشان ظلمت کفر و ضلالت زائل شد تا مرتفع شد و بجهة ایشان نور توحید و تصدیق مسیح اشراق نمود و چون از تطویل محترز هستیم ذکر آنها اکتفا نمودیم بهمین قدر و حال بشارتهای الهامی متعمد ایشان معلوم است عن الهامی بد ... سوء حال خواهد بود لهذا آنها را نقل نکردیم **مقدمه مهمه** اهل کتاب سلفا و خلفا عادت ایشان جاری است براینکه اسماء را غالبا ترجمه مینمایند و در تراجم خود بدل اسماء معانی آنها را از ادمینمایند و این خطای عظیم و مشاهده است اسماء را باید ترجمه نمود زیرا اسم مسمی باید با خاصه بلکه باید خود اسم را نوشت تا اینکه مخالطه نشود و مقصود از کلام را فهمید و این از عادت ایشان است که کاهی چیزی بطریق تفسیر در کلام مینمایند که کلام الله است در نزد ایشان زیاد مینمایند و اشاره نمایند بهم نمیکنند که کدام اصلی کلام است و تفسیر کدام است واین دوامر بمنزله امور عادیه است برای ایشان و هر کسی تامل کند در ترجمه های متداوله ایشان در السنه مختلفه حقیقت این امر را در برای او منکشف میشود و شواهد کثیره از برای مقامات باید خواهد بود ولکن ما محتاج ایضاح و اطلاع اهل اسلام بر عادات ایشان بعضی شواهد ایمه غارا در این موضع دیگر بیان مینمائیم **شاهد اول** در باب (۱۶) از باب (۱۶) از سفر تکوین در نسخه عربانی این طور مرقوم شده است (۱۴) ب

دِ اهارِیلُوی لِبیرِ اِیرِ لَحیَ رُوبیَ هاسِل یِدیس وِبل بَرِدَ المعنی از است ترجمه عربی لحی روئی خوانده شده است در نسخه دمنو بارد و ایم است و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۴۸ بامن بحور مرقوم شده است از این سنه ترجمه عربی لحی روئی خوانده شد و در عربیه مطبوعه سنه ۱۶۷۱ و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ باین نحو ترجمه شده است لذلک دعی اسم تلک البئر بئر الحی الناظر الیّ نس ..ب آنرا اسم و عربیه و فارسیه نیز ترجمه کرد الله از عبرانی و روئی را هم ناظر بی ترجمه کرده اند **شاهد دوم** در باب (۲۲) از باب (۲۲) از سفر تکوین سابر ... مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو مرقوم یافته است (۱۴) و ابرهیم اسم مکان را یهوه یرأه کذا ... ودر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۲۸ نقل عبارت ساختی است و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ هم یهوه یرأه را ترجمه نکرده است اما در نسخه فارسیه هم درست نوشته بود ولکن در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین نحو مرقوم شده است سمی ابرهیم اسم الموضع مکان الله ظاهر و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ دعا اسم ذلک الموضع الرب یری و در سریانیه قدیم و هرا ابراهام شمه دا اترا هو ...

یجری الخ و در سریانیه جدید مثل سیم است پس یهواه یراه را در عربیه اول به الله ظاهر ترجمه کرده و در عربیه ثانیه
ما الرب یری ترجمه نموده و در سریانیه قدیم و جدید به مریا یحزی تفسیر نموده معنی مریا یحزی یعنی خدا می بیند پس یهواه یراه
که اسم امکان بوده است در عربی ترجمه کرده اند شاهد سیوم آیه (۲) از باب (۳۱) از سفر تکوین فارسیه ۱۸۵۶
باین نحو رقم شده است (۲) و یعقوب روی لابان را دید و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۲۵ و ۱۸۴۴ باین نحو رقم شده است
فکر یعقوب امره عن جبهته پس لفظ لابان را در این دو ترجمه عربیه ترجمه نکرده [illegible] است ترجمه نموده است شاهد چهارم
در آیه (۱) از باب (۴۹) از سفر تکوین فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است تا وقتی که شیلوه بیاید و در عربیه
مطبوعه ۱۸۲۵ و ۱۸۴۴ باین نحو رقم شده است حتی یجیء الذی له الکل و در عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ الی ان یجیء الذی هو له
پس یکی از مترجمین لفظ شیلوه را که علم است برای خاتم الانبیاء چنانچه عنقریب خواهی دانست به له الکل ترجمه کرده است
دیگری به هوله و ترجمه هوله موافق است با ترجمه سریانیه زیرا که او اسطو ترجمه کرده است من دیدیلی وه یعنی هوله و در سریانیه
جدید همان شیلوه است و محقق مشهور ایشان لیکلرک این لفظ را نعاقب ترجمه کرده است و در ترجمه اردو که در ۱۸۲۵ طبع
شده است لفظ شیلا واقع است و در ترجمه لاطینیه ولگت الذی سیبعث [illegible] یعنی آن که فرستاده میشود پس
لفظ شیلوه را که علم بود از برای محمد ﷺ به معانی مختلفه ترجمه کرده اند شاهد پنجم در آیه (۱۴) از باب (۳) از سفر
خروج فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ باین نحو رقم یافته است (۱۴) و خدا بموسی گفت که من آن هستم که هستم و گفت که بنی اسرائیل
چنین بگو که اهیه یعنی من هستم مرا بشما فرستاده است و در فارسیه مطبوعه ۱۸۳۸ عبارت مثل عبارت شاهد است بعینه و در
عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ باین نحو رقم شده است فقال الله لموسی اهیه الذی اهیه وقال هکذا تقول لبنی اسرائیل اهیه ارسلنی الیکم
و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۲۵ و ۱۸۴۴ فقال الله لموسی اهیه اشر اهیه و در سریانیه قدیم و جدید ومری الاها لموسی اهیه اشر
اهیه زیرا که بمنزله اسم ذات است در فارسیه به من آن هستم که هستم ترجمه کرده اند و در عربیه به الازلی الذی لا یزال ترجمه شده است
و در بعضی عربیه اشر اهیه را الذی هو [illegible] کرده اند شاهد ششم در آیه (۱۱) از باب (۸) از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است
و غوکها از تو و از خانهات و از بندگانت و از قومت جدا شده فقط در نهر خواهند ماند و عبارت فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ مثل
عبارت شاهد است و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ باین نحو رقم شده است [illegible] فقط شاهد هفتم در آیه (۱۵)
از باب (۱۷) از سفر خروج در سریانی وبنا موسی مدبحا وقرا شمه مریا نسی و در سریانیه جدید وبنلی موشی مدبحا وقریلی
شمه یهوا نیسی و در فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ باین نحو مرقوم است و موسی مذبحی را بنا کرد و اسمش را یهواه نسی نامید و
عبارت ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ مثل فارسیه سابق است و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۲۵ و ۱۸۴۴ باین نحو رقم یافته است
فبنی موسی مذبحا ودعا اسمه الرب عظمتی و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ وبنی مذبحا وسماه الله علی و در ترجمه اردو موافق
این ترجمه اخیره است پس گوئیم با قطع نظر از اختلاف یهواه نسی در لغت عبرانی بوضع موسی علم آن مذبح بود مترجم سریانی بمرتبه
ترجمه کرد و حال سایر تراجم دانستی که محتاج بیان نیست شاهد هشتم آیه (۲۳) از باب (۳) از سفر خروج در سریانی
باین نحو رقم شده است (۲۳) واب سئول لح شمی [illegible] الخ در فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است
که بجهة خود سرادقات [illegible] و در فارسیه مطبوعه ۱۸۹۵ [illegible] و در ترجمه عربیه
مطبوعه ۱۸۲۵ و ۱۸۴۴ باین نحو رقم یافته است من معه [illegible] و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ من [illegible] و در ترجمه
عربیه مطبوعه ۱۸۷۸ [illegible] با قطع نظر از اختلاف اسم عبرانی را ترجمه کرده اند هر کسی
موافق میل خود [illegible] و دیگری ترجمه کرده [illegible]
شاهد نهم در آیه (۵) از باب (۳۴) از تورات مثنی باین نحو رقم شده است در سریانی ومیت تمن موسی عبده دمریا

یعنی موسی بنده خدا در آنجا مرد و در سریانیه بعینه چنین است و مِیث لِی تمّا موُشی ربّا دِمریا یعنی موسی نوکر خدا در آنجا مرد و در فارسیه مطبوعه ۱۸۴۵ تا این نحو ترجمه شده است پس موسی بنده خداوند در آنجا برحسب فرمان قول خداوند وفات کرد و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ تا این نحو ترجمه شده است فمات هناك موسى رسول الله یعنی موسی پیغمبر خدا در آنجا وفات کرد پس این مترجمین اگر در بشارت محمدیه لفظ رسول الله را بلفظ دیگر مبدل نمایند هیچ استبعادی از ایشان ندارد و هکذا اگر لفظ محمد را ترجمه بحسب تابت بنده تا سوده نمایند تا مستبعد نیست بحسب عادت اولا و للعادة تأثیر عظیم خواهی دانست که ابدال هم کرده اند **شاهد دهم** در آیه (۱۳) و باب (۱) از کتاب یوشع در سریانیه بدین نحو ترجمه تمام است هاء لی لاکتبا کوکبانا دیشر و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۴۵ تا این نحو ترجمه شده است آیا در کتاب یاسر این نوشته نشده است و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۴۴ تا این نحو مسطور است الیس هذا مکتوبا فی سفر الابرار و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ الیس هو مکتوبا فی سفر المستقیم و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۳۸ لفظ یاشار یاشاد در موضع ابرار و مستقیم واقع شده است و در ترجمه اردو مطبوعه ۱۸۲۵ لفظ یاشار واقع شده است در موضع یاشر الخ نظر و تامل کنید با اختلاف بیان در اسم مصنف کتاب یکی یاشار گفته و دیگری یاشار و یکی یاسر و دیگری در عربی ابرار و مستقیم حال اگر این مترجمین اسم مبارک حضرت را تعبیر به حمد احمد نمایند استبعادی دارد از ایشان **شاهد یازدهم** در باب (۸) از اول از کتاب سمعان از ترجمه فارسیه مطبوعه لندن ۱۸۵۶ تا این نحو ترجمه شده است (۱) پس خداوند هم فرمود که از برای خود یک مرد بزرگی بگیر و بران با قلم انسان ماهیرشالال حاش بز بنویس (۳) ماهیرشالال حاش بز نام بگذار و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۳۹ تا این نحو ترجمه شده است و خداوند مرا فرمود که لوح بزرگ بگیر و با قلم کنده کاری تا مهیرشالال حاشبز بنویس (۳) و او را مهیرشالال حاشبز نام بنه و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ اسم مولود تا این نحو مسطور گردیده است وقال لی الرب خذ لك مدرجا صحیحا عظیما جدا کبیرة واکتب فیها بکتابة انسان حاث لتصع هبا لغنائم لا بتحصر (۳) ادع اسمه اسرع اغنم انهب واهب واجد اعنی اسم این پسر مهیرشالال حاشبز تا حاسر بوده است مترجمین موافق سلیقه خود ترجمه کرده اند و در ترجمه اردو هم اختلاف دارند پس امثال این احتیاط اگر در بشارت محمدیه اسمی از اسمای این بزرگوار را بدل نمایند یا کم و زیاد کنند چه استبعادی دارد از ایشان **شاهد دوازدهم** در آیه (۶) از باب (۹) از کتاب هوشع در نسخه عبرانیه تا این نحو رقم شده است (۶) مَحمَد لِکَسپام قِموُش یِیراشم هوح باهالیم الخ یعنی محمد رسول الله و هی که امداد نما اهل کتاب رضا نمیشود مگر بطلا و نقره یعنی جزیه و تا اسلام اغنی و در فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ در بلده لندن تا این نحو رقم شده است (۶) زیرا که اینک بجهت خرابی میروند مصر ایشانرا جمع نموده موف ایشانرا مدفون خواهد ساخت مکانهای مرغوب نقره ایشان علف هرزه وارث آنها خواهد شد و در خارهای ایشان خارها خواهد روئید پس این مترجم با عادة و با عناد با محمد احتجاج از لفظ محمد را بمکانهای مرغوب ترجمه نموده است ملی حضرت محمد مرغوب هست جویدس و مکان ولادتش و مکان هجرتش ولکن اسم علم را نباید ترجمه کرد ولی عادت ایشانست چنانچه بوضوح تمام در شواهد سابقه دانسته و در شواهد لاحقه هم خواهی دانست که اسم علم شخص را باسم مکان ترجمه کرده است **شاهد سیزدهم** آیه (۱۴) از باب (۱۱) از انجیل متی سابر نسخه مطبوعه تا دوازدهم کالدر ۱۸۶۹ تا این نحو ترقیم تمام است (۱۴) وَاِن تَس مَا لوُحُون لِمَقُولی اَهلِی ایلیا دِلِی هیدیر الیسا المعنی ساز ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۱۶ (۱۴) و اگر خواهید قبول کنید همانست الیاس که باید بیاید و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ تا این نحو رقم شده است (۱۴) و هر گاه که قبول نمائید این الیاس است که آمدنی وی ضرور بود و در عربیه مطبوعه ۱۸۸۱ تا این نحو رقم شده است (۱۴) وان اردتم ان تقبلوا فهذا هو ایلیا المزمع ان یاتی و عبارت عربیه مطبوعه ۱۸۶۷ مثل عبارت سابق است و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۶ تا این نحو رقم شده است وان اردتم ان تقبلوا فهذا هو المزمع بالاتیان اعنی با قطع نظر از اختلاف این مترجم اصل لفظ الیاس را مبدل بهذا نمود یعنی اسم علم را به اسم اشاره کرد پس امثال این مترجمین

تا دانست کرا سمی از اسماء پیغمبر اعظم را مستدل شاید با سم اشاره باید در موضع اسم معنی او را ذکر نماید در دبشارت محمد بر جای نعت بسیار از ایشان در اکثر جا غیر صرورة این امر از ایشان صادر میشود فصلا عن الضرورة **شاهد چهاردهم** در آیه اولی از باب (۴) از انجیل یوحنا از ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ این نحو ترقم شده است (۱) ایهّا الاحبّاء لا تصدّقوا کلّ روح بل امتحنوا الارواح هل هی من الله وچون یسوع دانست که فریسیان مطلع شده اند الخ و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۱۶ این نحو مرقوم شده است و چون حضرت خداوند دانست که فریسیان مطلع شده اند الخ و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۲۸ آیه مذکوره این نحو نقشته است (۱) و چون خداوند خالی شد که فریسیان شنیده اند که عیسی بیش از یحیی شاگردان پیدا کرده و غسل میدهد پس این دو مترجم لفظ یسوع را که علم بود از برای عیسی علیه السلام تبدیل بلفظ خداوند نموده اند که از الفاظ تعظیم است پس اگر اسمی از اسماء پیغمبر ما را مبدل بالفاظ تحقیر نماید بمقتضای عادت و عادت های قبیحه خواهد بود دیگر شواهد مذکوره دال بر اینست که حضرات مترجمین اسماء را ترجمه نموده و الفاظ دیگر در موضع آن ذکر مینماید پس اگر در ترجمهای عهد عتیق و جدید لفظ محمد و احمد و فارقلیطا و پیرکلوطوس را پیدا نکردی شک نکن و نگو نیست زیرا که ارسیح اصلیه ایشان اطلاع نداری و در تراجم هم که معانی آنها یعنی اسماء را ذکر مینماید پس اگر بعضی مؤلفین کتاب اسمی با صفات مخصوص آن سرورا و را استخراج نمودم تعجب نکن و شک مکن و مگو نیست مسیحیین و احبار یهود قبول ندارند زیرا که اینها اهل امانت و دیانت نیستند نمی بینی که در سوره مبارکه آل عمران در حق ایشان بجهة کتمان حق و تلبیس حق تعالی ایشان را مذمت میفرماید از آنجمله میفرماید یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی ای جماعت یهود و نصاری چرا مخلوط مسازید راستی با ناحقی و با راستی که تحریف تورات و انجیل است و اظهار باطل در صورت حق مینمائید و چرا میپوشانید حق را است را که نعت حضرت مصطفی و مثوب او است و حال آنکه شما میدانید آنچه کتمان میکنید پس کتمان ایشان اقسام دارد و این قسم هم است که ما گفتیم و حال آنکه از شواهد قسم اول همینقدر اکتفا نموده و شواهد قسم ثانی را ذکر مینمائیم **قسم ثانی از شواهد — شاهد اول** در باب (۲۷) از آیه (۴۶) از انجیل متی این نحو رقم شده است (۴۶) و نزدیک ساعت نهم عیسی باواز بلند صدا زد گفت ایلی ایلی لما سبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی در باب (۱۵) آیه (۳۴) از انجیل مرقس این نحو مرقوم است (۳۴) و در ساعت نهم عیسی باواز بلند ندا کرد گفت الوئی الوئی لما سبقتنی یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی در کلام متی و یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی در کلام مرقس الحاقی است نه از کلام مسیح تا لازم آید که کلام خود را ترجمه کرده باشد از برای حواری که حواری عالم بزبان عبری هم بوده محتاج ترجمه نبود **شاهد دوم** آیه (۱۷) از باب (۳) از انجیل مرقس این نحو مرقوم است (۱۷) یعقوب پسر زبدی و یوحنا برادر یعقوب این هر دو را بوانرجس یعنی پسران رعد نام گذارد پس لفظ پسران رعد نام گذارد از کلام عیسی علیه السلام نیست بلکه الحاقی است **شاهد سیم** در آیه (۴۱) از باب (۵) از انجیل مرقس این نحو بیان کشته است (۴۱) پس دست دختر را گرفته بوی گفت طلیتا قومی که معنی است ای دختر تو را میگویم برخیز پس لفظ که معنی است ای دختر تو را میگویم برخیز از عیسی علیه السلام نیست قطعا بلکه الحاقی است **شاهد چهارم** در آیه (۳۴) از باب (۷) از انجیل مرقس در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۱۶ این نحو مرقوم شده است (۳۴) و بسوی آسمان نگریسته آهی کشید و بدو گفت افتح یعنی باز شو و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۲۸ این نحو عیان گشته است (۳۴) و باسمان نگریسته آهی کشید و بوی گفت یفتح و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۲۱ این نحو رقم شده است ورفع نظره نحو السماء وان وقال له إفّثا ای یفتح و از اسماء ترجمه مختلفه اگرچه صحت لفظ عبرانی معلوم نمیشود که آیا افتح بوده یا یفتح و یا إفّثا مجهول اختلاف تراجم کو ناسا اختلاف عدم صحت الفاظ اصولیه است لکن همینقدر معلوم میشود تفسیر که لفظ یعنی باز شو الحاقی و از کلام عیسی نیست و از این اقوال اربعه مسیح که از شاهد اول تا اینجا نقل شد معلوم میشود



که عیسی علیه السلام بزبان عبرانی تکلم میفرمود که لسان قومش بود قال الله تعالی وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
در زبان یونانی و سریانی و غیرها تکلم میفرمود و این قریب القیاس است چرا که خودش عبرانی و مادرش عبرانیه و در میان
عبرانیین هم نشو و نما نموده بود پس نقل اقوال او در این اناجیل بلغت یونانی و یا سریانی نقل معنی خواهد بود و لعل هذا الاقوال
عیسی را احدی از مسیحیین سند نداده است و این امر اعجب است زاید بر بودن اقوال او مروی بروایات آحاد **پنجم** در باب (۳۸)
از باب اول از انجیل یوحنا این نحو نوشته است (۳۸) پس عیسی رو کرد آنها را دید که از عقب می آیند بدیشان
گفت (۳۹) چه میخواهید بدو گفتند ربی یعنی ای معلم در کجا منزل مینمائی انتهی پس قول او یعنی ای معلم قول آن دو نفر نیست
بلکه **ششم** در باب (۴۲) از باب مذکور در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۸۷ این نحو نوشته است (۴۲) او اول برادر خود
شمعون را یافت و گفت مسیح را که ترجمه آن کرسطس است یافتیم و در فارسیه مطبوعه ۱۸۲۸ این نحو بیان کرده است (۴۱)
و نخست برادر خود شمعون را دید و او را گفت که ما مسیح را که ترجمه آن کرسطس میباشد یافتیم و لفظی که ترجمه آن کرسطس است
الحاقیست از کلام اندراوس نیست مشتبه **فائده** باب اول از انجیل یوحنا بنابر ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۲۸ پنجاه
و یک آیه است و بنابر فارسیه مطبوعه ۱۸۸۷ پنجاه و دو آیه است و ما این دو قول یوحنا را از مطبوعه ۱۸۸۷ نقل نمودیم پس
اگر اختلاف در آیات پیدا شود ناظر این کتاب حمل بخطای ما ننماید **هفتم** در آیه (۴۲) از باب اول از انجیل یوحنا
قول عیسی ع در حق پطرس حواری بنابر ترجمه فارسیه ۱۸۸۷ این نحو نوشته است (۴۲) پس او را نزد عیسی برد عیسی بدو
نگریسته گفت تو شمعون پسر یوناهستی و تو را کیفا که ترجمه آن سنگ است خواهند گفت و در ترجمه مطبوعه ۱۸۲۸ این نحو
رسیده است (۴۳) و چون او را نزد عیسی آورد عیسی بدو نگریسته گفت تو شمعون بن یوناهستی و اکنون کیفا خوانده خواهی
شد که ترجمه آن پطرس است پس لفظی که ترجمه آن پطرس است بنابر اولی و لفظی که ترجمه آن سنگ است بنابر ثانی از قول عیسی نیست
بلکه الحاقیست و این چنین الحاقات بسیار است در نسخ حاضره و عادت ایشان که اگر شخص کلام اصلی را ندیده باشد تفسیر را از
متن نمیتواند تمیز بدهد و در ماسبق حال ترجمها و عادات ایشان در لفظ الله و خلیفه های ایشان را ذکر یافتید پس چگونه اهل
اسلام اعتماد کنند بر ترجمه های لفظ محمد و یا احمد و یا الفاظ حاصه اصحاب را در ترجمه های ایشان **هشتم** در آیه
از باب (۵) از انجیل یوحنا در حق برکه یعنی حوض بیت حسدا این نحو رقم شده است (۲) و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی
است که آنرا بعبری بیت حسدا میگویند که پنج رواق دارد و در ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۸۷ این نحو بیان کرده است و در اورشلیم
در باب الگوسفند حوضی است که بعبرانی بیت حسدا خوانند که پنج رواق دارد و در ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۲۱ این نحو بیان
کرده است تسمی بالعبرانیه بیت حسدا ای بیت الرحمة مترجم عربیه لفظ ای بیت الرحمة را از جانب خود الحاق نمود بطریق تفسیر
در کلام ملکه الهامی است بنابر زعم ایشان پس اگر در بشارت محمد صلی الله علیه و آله حرفی را کم و زیاد کنند از جانب خود استبعاد
از ایشان ندارد **نهم** در آیه (۳۶) از باب (۹) از کتاب اعمال این نحو رقم شده است (۳۶) و در یافا بود تلمیذی طابیثا نام که
معنی آن غزال است یعنی لفظی که معنی آن غزال است الحاقی است **دهم** در آیه (۸) از باب (۱۳) از کتاب اعمال
این نحو رقم یافته است (۸) اما علیما یعنی آن ساحر که ترجمه اسمش همچنین میباشد و در این کلام هم الحاق شده است مثل کلامهای
سابق **یازدهم** آیه (۲۲) از باب (۱۶) از رساله اولی پولس بقرنتیان بعبارت مرقوم شده است (۲۲) ان کان لا
یحب الرب یسوع فلیکن اناثیما ماران اثا المعنی مرویه فارسیه مطبوعه ۱۸۸۷ (۲۲) اگر کسی عیسای مسیح خداوند را
دوست ندارد ملعون باد الرب آتی و در فارسیه مطبوعه ۱۸۲۸ اگر کسی عیسای مسیح خداوند را دوست ندارد محروم باد ماران
اثا و در عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ من لا یحب الرب یسوع المسیح فلیکن محروما ماران اثا ای الرب قد جاء قطع نظر از اختلاف
مترجمین مترجم عربیه بطریق تفسیر از جانب خود لفظ ای الرب قد جاء را ملحق ساخته است پس شواهد مذکوره از برای ناظر

لیکن ظاهر است که جماعت مسیحیه عادت ایشان براین جاری شده است سلفاً و خلفاً که اسماء را ترجمه نموده الفاظ دیگر در موضع
آنها وضع مینمایند و همچنین ادخال سخن خود را اگر بوده باشد مینمایند در کلامیکه الهامیت ثابت است در زعم ایشان پس هیچ استبعادی
ندارد از ایشان که اسمی از اسماء مبارکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم را ترجمه نموده الفاظ دیگر در موضع آن وضع نمایند و هکذا
خبر را بطریق تفسیر و غیر تفسیر علاوه نمایند بحیثیتی که محل استدلال باشد بحث ظاهر و بی شك و شبهه اهتمام ایشان در این
امر زیاده تر است از اهتمامیکه در مقابل فرقه خود دارند تفصیل در تحریف نموده اند در مقابل ایشان چنانچه در باب ثانی از قول
هورن دانستی و این امر هم واضح و محقق است که بعضی تحریفات عمداً از ارباب دین و دیانت ایشان صادر شده است و تحریفات
طرفین رایج بوده بجهت تایید مسئله مقبوله یا دفع اعتراض وارد مثلاً عمداً ترك کرده اند آیه (۴۳) از باب (۲۲) از انجیل لوقا زیرا
که بعضی از اهل دیانت انکار کردند که تقویت ملك رب منافی الوهیت مسیح است و همچنین در باب اول در آیه (۱۸) از انجیل متی
این الفاظ را زیاد کرده اند قبل از آنکه بهم آیند و در آیه (۲۵) از باب مذکور این الفاظ را و پسر نخستین خود را تا ثابت از برای
اینکه شك واقع نشود در بکارت دائمه مریم علیها سلام و لفظ دوازده را مبدل بیازده کرده اند در آیه (۵) از باب (۱۵) از رساله
اولای پولس بقرنتیان در بعضی از نسخ که از ترجمه ها ملحق شده اند که از لفظ دوازده کذب پولس لازم میآید زیرا که یکی از دوازده
یهودای اسخریوطی بود و پیش از آن مرده بود و بعضی الفاظ را ترك کرده اند در آیه (۳۱) از باب (۱۳) از انجیل مرقس زیرا که گفته
این الفاظ موید فرقه آرین است و بعضی از الفاظ را زیاد کرده اند در آیه (۳۵) از باب اول از انجیل لوقا در ترجمه سریانی و فارسیه و عربیه
داهیوبلس و غیر اینها از تراجم در مقابل فرقه یوتی کنس زیرا که این فرقه منکر آن بودند که عیسی علیه السلام دارای دو وصف است بدانکه
این کلام را از هورن نقل نمودیم که محقق فرقه پروتستنت است و بالجمله توضیح از جانب مخبر و بعضی الفاظ او که محل مقصود است
مثل لفظ منقولات مرشدین و غیره حذف نمودیم پس دیدی که عادت اهل دین و دیانت این باشد پس ظن تو در حق غیر اهل دیانت
چه خواهد بود بلی تحریف عمدی باید بدل و زیاده و بعضاً از جهالت و حماقت بوده است کلهم اجمعین من دون استثنا
پس بعضی بشارتها که در اخبار وارد شده است از قبیل اخباریکه در مجلس مناظره نصارای نجران که علامه مجلسی ره در بحار
و حیات القلوب و همچنین بعضی اخباریکه صدوق رحمه الله علیه از امالی نقل نموده است حق و صدق است بی شبهه زیرا که اگرچه آن
اخبار در کتابهای ایشان بعد مفقود شود و همچنین بعضی اخبار که قدمای علمای اهل سنت مثل قرطبی و فخر رازی و غیر ایشان و هکذا
بعضی اخباریکه قدمای علمای ما نقل کرده اند حق و صدق اند اگرچه آن اخبار از کتب معموله در علمای پروتستنت موافق نیست
زیرا که اصلاح تحریفات [illegible] است نه اینکه علمای اسلام خطا کرده باشند زیرا که اصلاح و تحریف تا امروز در میان ایشان
جاری است در تراجم و رسائل ایشان [illegible] تحریف واقع شده است در نسخ میزان الحق زیرا که اول نسخه مطبوعه میزان
[illegible] استفسار [illegible] نسخه [illegible] اصلاح کردند پس در بعضی مواضع [illegible]
و در [illegible] در بعضی [illegible] بعد نسخه مطبوعه [illegible] این نسخه دوم میزان است و بعد [illegible] استفسار [illegible]
[illegible] و بعد بعضی از علمای ما [illegible] نسخه میزان الحق [illegible] و بعد صاحب استفسار
[illegible] کرد در جواب استفسار [illegible] صاحب استفسار [illegible] هذا مع هذا [illegible]
[illegible] بزبان ترکی و سریانی ترجمه نمود [illegible]
[illegible] موافق [illegible] تحریف و اختلاف [illegible] حاصل کلام امثال این اصلاح [illegible]
و اختلافات در کتب و تراجم و رسائل ایشان تا امروز است [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] تحریف کلی در [illegible] تراجم خود [illegible]
در [illegible] کتب علمای اهل اسلام [illegible] انکار [illegible] تحریف [illegible]

بولس اگرچه در نزد اهل تثلیث در رتبهٔ حواریین است لیکن در نزد ما غیر مقبول میباشد و او را از جملهٔ مؤمنین و صادقین
نمیدانیم بلکه از جملهٔ منافقین و معلم الزور و از جملهٔ خداعین است و از اشباه کذابین است که بعد از عروج مسیح ظاهر شدند
چنانچه در مقدمهٔ چهارم دانستی و محرّف دین مسیح ع همین خبیث است و جمیع محرمات را از برای منفعت خود در ملت مسیحیه
مباح کرد حتی بی‌حد الفاظ ناملایمه در حق مسیح ع و تو نیز استعمال مینماید از جمله حضرت مسیح را ملعون گوید نعوذ بالله ملعون است
و قول او در باب (۳) در رساله غلاطیان این است (۱۲) در حق مسیح و شریعت باین نحو مرقوم شده است (۱۲) اما شریعت از ایمان
نیست بلکه آنکه بآنها عمل میکند در آنها زیست مینماید (۱۳) مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرده چونکه در راه ما لعنت شد
چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بر دار آویخته شود و در فارسی مطبوعه ۱۸۷۸ عبارت باین نحو ترجمه نموده است (۱۲) و شریعت را
نسبتی با ایمان نیست بلکه آنکه آنها را بجا آورد از آنها زندگانی خواهد یافت (۱۳) و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه گشته
که بجای ما مورد لعنت شد از آنجا که نوشته شده است که ملعونست هر کسیکه بر دار آویخته شده است انتهی و قول او از آنجا که
نوشته شده است که ملعونست هر کسی که بر دار آویخته شده است مشعر است بآیه (۲۲ و ۲۳) از باب ۲۱ از توریة مثنی و آیه (۲۲) باین نحو رقم
شده است (۲۲) و اگر در کسی خطائی مستلزم مرگ باشد و او کشته شود و او را بر دار آویزان کنی (۲۳) نعش او در شب بر دار
آویزان نماند بلکه او را البته در همان روز مدفون نمائی چونکه شخصی که بر دار آویخته شد ملعون خداست تا اینکه زمینی که خداوند
خدایت بتو میدهد ملوث نشود انتهی حال نظر و تأمل کنید در این عبارات که هیچ مذمتی بمسیح علیه السلام وارد
زیرا که حضرت مسیح خطائی نداشت اگر بر فرض محال مصلوب هم شده باشد ناحق بوده است و اگر این آیات در حق مسیح باشد نعوذ
بالله لازم میآید که مسیح ملعون خدا و ملوث زمین باشد و ملعون خدا معلوم است که از اهل نجات نیست و نبوده هم مصداق
بوده در مثل او زیرا که اگر میماند زمین را ملوث میکرد نعوذ بالله از امثال این کفریات و مزخرفات خلاصه باظهار آن از زبان
استغفار مینمایم از استعمال الفاظ ناملایم در حق مسیح ع بسیاری از نوع آدم از جماعت مسیحیه که همچو شخصی را در رتبه
حواریین میدانند بلکه بولس در ابتدای امر یهودی متعصب و از اعدای مسیحیین بود و هنگامی در مثل یکی از حواریین شریک
بود ولکن چون دید ابتدای ظاهری منفعت معتد به ندارد در سیل بعثت داخل ملت مسیحی شد و ادعای رسالت و خلافت
از جانب مسیح نمود و زهد ظاهری هم اظهار کرد و بنظر بیاید که خلیفهٔ بلافصل حضرت مسیح بود از بعضی کارهای شرعی منع نمود بطور
مهر و علیه چنانچه در کتاب اعمال مرقوم شده است پس در این خیانت کرد اختیار کرد و اهل تثلیث بجهت زهد ظاهری و ادعای تقدس
ایشان از جمیع مخالف شریعت او را قبول کردند چنانچه در قرن ثانی منتس را قبول کردند که مرد زاهدی و مرتاضی بود و ادعا
کرد که من آن فارقلیطای موعود هستم و جماعت مسیحیه بجهت زهد ظاهری و ریاضت او را قبول کردند چنانچه ذکر او عنقریب خواهد
آمد و علامهٔ مجلسی رحمه الله علیه در رسالهٔ حق الیقین بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید که در جهنم چاهی
که اهل جهنم از آن استغاثه مینمایند و بعضی مینمایند در آن چاه تابوتیست که در آن شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از
این امت اما پیشینیان پس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت یعنی قابیل و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری
که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و بولس که مضل النصاری است الحدیث
بدانکه بعد از آن حدیث شریف نقل شد و محققین از علمای خاصه و عامه بولس نحس را مردود میدانند از جمله
شهرستانی در کتاب ملل و نحل در مدح شمعون و مذمت بولس باین نحو مرقوم نموده است شمعون الصفا افضل الحواریین
علماً و زهداً و ادباً الا اینکه بولس امر او را مشوش نمود و خود را شریک شمعون قرار داد و اوضاع علم او را تغییر داد و مخلوط
نمود بکلام فلاسفه و خواطر او را وسوسه کرد بعد بعضی کلمات از رسائل بولس در مذمت او نقل نموده است و قرطبی در کتاب
خود در حق بولس در جواب بعضی قسیسین در مسئلهٔ صوم باین نحو مرقوم نموده است گویا امر بعضی بولس دین شما را فاسد کرد

نصارا و اولاد هان شما را گور نمود و اوست که دین صحیح مسیح را تغییر داد که هر یک از آن دین صحیح شنیده اید و در آثار او آثار
واقف گشته اید و همین پولس است که شما را از قبله منصرف کرد و هر حرامی که در ملت بوده است در راه شما حلال کرد
ولذلک احکام او در میان شما متداول و کثرت بنا کرد انتهی و صاحب محصل من حرف الانجیل در بیان اینکه ارکان جود در دنیا
صنایع نصاری در حق پولس این نحو تحریر نموده است این پولس ایشان را از دین مسیح منصرف نمود بلطایف حیل و حیله مکر
دید عقول ایشان مایل هر چیزی است که سوی او القا میشود و این جهت رسوم تورات را طمس و محو نمود انتهی حاصل کلام
اخبار منتشر بل متواتر بالمعنی و کذلک اقوال تمامی علما از شیعه و سنی در احوال رجال بر خبث است پس کلام او در نزد
ما مردود و رسایل او که مشتمل است بعهد جدید تماما غیر مقبول و قول او را بناچار دلیل نمی‌دانیم و لهذا در این مقصد اقوال او
نقل نخواهد شد و قول او بر ما حجت نیست مُقَدِّمَةٌ مِنْهُمْ بعضی از فضلا مثل صاحب اظهار الشهود فی رد الیهود
و صاحب هدایة الطالبین و صاحب مفتاح النبوة و غیرهم در باب اثبات نبوت خاتم النبیین کوتاهی نموده و از کلام
او نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم استدلال نموده اند و مجمل احوال او را از کتاب خود ما مرقوم نموده اند که یکی از
علمای بنی اسرائیل که او را بحاس میگفتند و مسمی به التعوه بود و زوجه داشت از اهل شام و اصبهان ... بود مطیع
و فرمانبردار شوهر و صاحب حسن و جاهت تمام بود و شوهر از جهت مسئلت نموده که او را فرزندی کرامت فرماید و از جمله
تضرع و گریه و زاری بسیار میکرد تا آنکه روزی بحاس گریه و زاری او را دید و بجز و تضرع او را در طلب فرزند دید دل بر آن
ضعیفه سوخت در طلب فرزند با آن زن همداستان گردید و سر بر خاک نهادند و لحاجت رسید و اثر حمل در او ظاهر گردید
و بعد از نه ماه از ابتدای حمل پسری نیکو سیرت پاکیزه صورت متولد شد مسما گردید و تولد آن مولود در روز یکشنبه اول شهر
اول سال چهارصد و بیست و هزار از بنای بیت المقدس در شهر ... بود و این تاریخ سی و چهار سال مقدم است بر ولادت با سعادت
حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی هشتاد و بعضی هفتاد سال مقدم دانسته اند ولادت
او را بر ولادت با سعادت حضرت رسول صلعم و آن مولود را بحاس حطوفا نام نهادند و چون مولد شد بمیراث او دو بعد از بعد
رداست و بعد از احوالات پنهان و چهار جزوان بیان کرده و پدر بحاس او را اسم نمود شد که گفت که جاموس ...
بس بحاس جاموس ده ساله بود سخن بگفت و اهل شهر گریه و زاری میکردند و میگفت کاش ما را فرزندی بود بر آنکه
عاقبت فرزند ما را او بیند روزی بحاس از مدرسه خود بازگشت و اهل جا رسید و اهل نظر ... عادت و بود نحال
بحاس تمام نمود پایهای او راست و بحاس را بر دیده آورده در مقام تضرع و زاری ایستاد و التماس کرد که بحاس دعا کند
تا حلاوت عالم او را گویا گرداند تا او را از انسان بگیرد بحاس گفت که تو خواهی دید که بحاس سخن گوید تا چون گویا گردد
بحاس چه دید گویند که مردم از آن جوف بر دارند و اهل گفت التماس کن که حلاوت او را گویا گرداند و سخن گوید و محمل گوید بحاس
رد هر بحاس که او است و او را خبر داد که سخن گوید مگر سخن مجمل که کسی نفهمد مگر آن کسی که اسحاق نعل الله و با سر ظاهر او را
بحسب سخن کس داد چون آن کودک گویا شد سخن وحی و اخبار آنچه گفت که تمامی ابها در احوال او در آینده است و بعداد
امصای وحی خبر داد که ... نخواهد گردید و بعد از حمد ... و بعد از فراغ ... بیت المقدس
در مصر که در این علما ... در بیان ... گردید آیه ... خبر داد است وحی
و حی اول ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

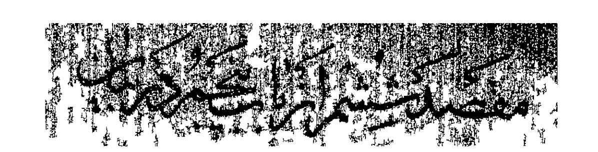
کیفیت و شرح احوال وحی کودک

تا هشتاد سال قبل از تولد حضرت رسول (ص) واقع شده بود که اقل در یک حرف از اخبار آل محمد ذکر او را ننموده‌اند و لو بنحو
اجمال پس عدم ذکر او در قرآن و اخبار صحیحه دال بر عدم نبوت او است پس نبوت او ثابت نگردید و چنانچه نفی نبوت نبی
ثابت النبوه موجب کفر است همچنین اثبات نبوت شخص منفی النبوة نیز کفر است این چه وحی کودک بود از کلمه حاشا صبی که
در سوره مریم ذکر آن واقع گردیده است که در مهد از انجاب صادر گردید بخطور رسید که حالا و بنا بر این از اخبار صبی نمامه
نقل نمود از برای خدشه خود و یک کلمه از این وحی کودک نه در قرآن و نه در اخبار نقل نگردید پس مسکوک النبوه بلکه
مسکوک الوجود است فعلیهذا نقل و استدلال بکلمات او جایز نخواهد بود **و حجه پنجم** آنکه احدی از علمای اربعه
و سبعین زمعتبرین و محدثین و مورخین و از کتابهای رد بر یهود و نصاری نوشته‌اند احوال او را ذکر نکرده‌اند و از کتاب او استدلال
ننموده‌اند و همچنین و رجه یهود و نصاری احوال او را نوشته‌اند هرکس مدعی است فعلیه البیان **و حجه ششم** آنکه
کسانیکه از کتاب او استدلال کرده‌اند احوال او را از هیچ تاریخی و از هیچ حدیثی بیان نکرده‌اند بلکه از کتاب منسوب بخود او نقل
نموده‌اند و اصل قصه او مشتمل بر اغلاط کثیره میباشد چنانچه بر متتبع مخفی نیست **و حجه هفتم** آنکه احدی از یهود و نصاری
او را نبی و کتاب او را الهامی ندانسته و قول او را سند قول نمیکرده‌اند و نوشتن کتاب و استدلال نمودن از کتاب او
تضییع اوقات است مجملاً قول او در رد اهل کتاب مثل قول کسیست در رد ما فعلیهذا از اقوال او در این مقصد نقل نخواهد
شد **مقدمه دویم** اظهر ادله و ادل براهین که ذکر است اولین و آخرین در کتابهای سماوی سلام الله علیه
علیهم اجمعین تصریح قرآن مجید است بر این مطلب چنانکه میفرماید اَلَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمْ یعنی اهل کتاب میشناسند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بواسطه ذکر او در کتب بشارت چنانکه فرزندان خود را
میشناسند باز میفرماید در سوره الاعراف الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی
التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ یعنی رحمت من مکتوب شد از برای کسانی از اهل کتاب
که متابعت و پیروی میکنند رسول پیغمبر امی را که میشناسند او را نوشته و ثبت شده در توریه و انجیل و این رسول مردم را
امر بمعروف و نهی از منکر میفرماید و نیز در جای دیگر از قرآن مجید میفرماید یعنی در سوره الصف وَإِذْ قَالَ عِیسَى ابْنُ
مَرْیَمَ یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی
اسْمُهُ أَحْمَدُ یعنی ای اهل کتاب یاد آورید آنچه را فرمود عیسی بن مریم که ای بنی اسرائیل من پیغمبر خدایم بسوی شما
در حالتی که تصدیق کننده‌ام آنچه پیش من است از توریه و بشارت دهنده‌ام برسولیکه بعد از من میاید بشرع شامل و دین کامل که
نام او احمد است و هکذا در عبارات اسفار اناجیل قرآنی و چند لاینال از آیات ذکر اوصاف صاحب مجد و شرف در کتابهای سلف
است که هر ذی شعوری نفس میکند در وقتی که همه کتابهای سلف حاضر و موجود بودند عالمان و دانایان مجتمع و همه
بر مخالفت و ابطال قول شخصی متفق الکلمه و از هر گوشه و کناری در صدد اظهار عیب و نقص و ابراز کذب و ناشده و
غایت بذل و جهد را در اطفای نور او نمودند و نهایت سعی در ابطال قول او نمودند و علاوه بر این اکثر یا بعض و مصدقین
او بر احوال آن کتب مطلع و متبحر بودند آنحضرت در غایت اطمینان و نهایت جرأت در کتابیکه بجهه صدق وجود او رد
علی رؤس الاشهاد بر همه میخواندند در مقامات متعدده و آیات کثیره با آواز بلند گویند که نام من در فلان کتاب و فلان کتاب
سماهست و نعمتهای بشارت تا مدت من داده و همه مراجعون فرزندان خود میشناسند النتر ذکر او در این کتب میشناسند
و نعت او در این مطلب صدق و مطابق واقع هست و الا او در مخالف و موالف و منافق و موافق رسوا و کذب او بر همه
ظاهر میشد و مطلب مخالفین ثابت و موالفین از متابعت خود نادم منکر میشدند و معلوم است هیچ عاقلی ابدا تحسین امری
نمیکند و اجماع عقل العقلا بود عند الکل فقط غیر گذارا شد اعدای آنحضرت در شرح بعضی اخبار حضرت مکتوبه

بنا بر کثرت عقل انسان است نه از روی وحی و الهام و علاوه بر این اگر این ادعا مطابق واقع می‌بود تا بدانیان
تکذیب نمایند و گویند کجاست نام تو این تورات و این هم انجیل در چه جای از اینها اسم تو مکتوب است اگر چنین چیزی
بود البته نقل متواتر می‌رسید و اگر اهل اسلام نقل می‌کردند تا طوایف دیگر نقل کنند و دست به دست بدهند
و از استمساک خود نمایند و محتاج به تحریفات چند بکار از رحم باطل خود و رد بر اسلام می‌بندند شاید چنانچه قسیس
مذکور در بعضی از مؤلفات خود همین دلیل متمسک می‌شود **مصنف گوید** این دلیل در غایت قوت و نهایت متانت
و جواب مطالب را در غایت بودی و از برای ما هم و اعی ارشاد مقدمات حاصل شد پس می‌گوئیم اخبار که در حق محمد
صلی الله علیه و آله و سلم تا وقت خود واقع کرده‌اند تحریف در کتب سماویه و الا بر همه کثرت پیدا می‌شود و هر که به طریق بعض اخبار نبی سابق و نبی
لاحق را ملاحظه نماید طور که در مقدمه دوم گذشت بعد نظر انصاف در اخبار که ما نقل می‌نمائیم نظر کند و اهل از مقاله
که تا اخبار که انجیلیون در حق مسیح علیه السلام نقل نموده‌اند و بعضی از آنها را در مقدمه ششم ذکر نمودیم جزم مسلم بدارند که
اخبار محمدیه در غایت قوت است و اگرچه اخبار وارده از انبیای سابقه سلام الله علیهم در حق پیغمبر ما غیر محصور است
ولکن چون بنای ما در این کتاب بر اختصار است لهذا به ذکر هیجده بشارت از کتب معتبره سماویه مقتصر در نزد علمای
پروتستنت و غیرهم اکتفا و اختصار می‌نمائیم **بشارت اول** آیه (۱۵) از باب (۱۸) از تورات مثنی موافق نسخه عبرانیه
که با مجوز طبع شده است (۱۵) ناسی کوخ من اخون ونوح اخ ذی بت مقیم الوح مریا الهیخ الیه شمعون (۱۶) اخ کل
دلیلوح من کیسر مریا الهیخ بحوریب بیوم هقهال لیمعا فاذا مریا الهی مید اهاتو اکوز الی
دعن مید بت ذلی بن (۱۷) ... مریا الی یسای ادلون میدیو جهم دملون (۱۸) سانت میعین الیهم کرا امح
وبه اخ یوح ... همیسی ... همرابه کل دیصدیو (۱۹) وهونا تسایه لا سمع لیم ... همرسمی اناس
طلنامیه (۲۰) ایا تسادبسنی لمرمی ... لیوبی ... همرسمی ... دهمر بیابا الهی حبیبی هرمات
هونیا (۲۱) وان آمرت بلوبح داهی ... حرادلبلی همر موه مریا (۲۲) ده مربنا بیماد ... رنا ولا هوی حرا ولا ای
هو بلی حرادلبلی همر موه مریا نعسه دبا همر مولی نسا لا ادبیب منوه و در ترجمه عربیه مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۴۴
کلمات مرقومه این نحو ترجمه شده‌اند (۱۵) یقیم لک الرب الهک نبیا من اخوتک مثلی له تسمعون (۱۶) حسب کل ما طلبت
من الرب الهک فی حوریب یوم الاجتماع قائلا لا اعود اسمع صوت الرب الهی ولا اری هذه النار العظیمة ایضا لئلا اموت
(۱۷) قال لی الرب قد احسنوا فی ما تکلموا (۱۸) اقیم لهم نبیا من وسط اخوتهم مثلک واجعل کلامی فی فمه فیکلمهم بکل ما
اوصیه به (۱۹) ویکون ان الانسان الذی لا یسمع لکلامی الذی یتکلم به باسمی انا اطالبه انتهی و ترجمه فارسیه کلمات
مزبور موافق نسخه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجریه (۱۵) خداوند خدایت از میان تو از برادرانت
پیغمبری مثل من مبعوث خواهد کرد او را بشنوید (۱۶) موافق هر آنچه که از خداوند خدایت در حوریب در روز جمعیت درخواست
نموده گفتی که قول خداوند خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم تا آنکه نمیرم (۱۷) و خداوند به من
فرمود آنچه که گفته‌اند نیک (۱۸) از برای ایشان پیغمبری مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به
دهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که او را امر فرمایم با ایشان برساند (۱۹) و واقع خواهد شد شخصی که کلمات مرا که او به اسم من گوید
نشنود من از او تفحص خواهم کرد (۲۰) اما پیغمبری که تکبر کند در اسم من به سخنی که تفحص امر نفرموده‌ام گوید و یا به اسم خدایان غیر
تکلم نماید آن پیغمبر باید کشته شود (۲۱) و اگر در دلت گوئی کلامی که خداوند نگفته است چگونه بدانیم (۲۲) چون که
پیغمبری به نام خداوند بگوید و آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد آن امری است که خداوند نفرموده است بلکه آن پیغمبر
آن را از روی غرور گفته است از او مترس انتهی این بشارت بر یوشع علیه السلام نیست چنانچه مزعوم یهود است و بشارت

[illegible] است بلکه این بشارت بحضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]

وجه اول آنست که معلوم شد که معاصرین عیسی علیه السلام بودند منتظر قدوم نبی دیگر بودند
که مشابه بود در این باب و آن مشابه در نزد ایشان غیر از عیسی ع بود پس مشابه یوشع و عیسی نخواهد بود **وجه**
ثانی آنکه لفظ مثل در بشارت واقع شده است و یوشع و عیسی علیهما السلام مثل موسی علیه السلام نبودند اما اولا بجهت
بودن ایشان از بنی اسرائیل و جایز نیست که احدی از بنی اسرائیل مبعوث شود که مثل موسی باشد بحکم آیه (۱۰) از باب
(۳۴) از تورات مثنی و ترجمه اش اینست پیغمبری مثل موسی از میان بنی اسرائیل مبعوث نخواهد شد که خداوند با موسی رو
برو تکلم میفرمود و اما ثانیا پس مماثلت نیست مابین یوشع و موسی علیهما السلام زیرا که موسی ع صاحب شرع جدید است که مشتمل است
بر اوامر و نواهی و یوشع چنین نبود بلکه تابع بود و هکذا مماثلت نیست مابین موسی و عیسی ع زیرا که اولا عیسی اله و ابن است
بنا بر زعم نصاری و موسی علیه السلام بنده و مخلوق است و معلوم است که مابین رب و مربوب مماثلتی نیست و ثانیا عیسی علیه السلام
ملعون شد نعوذ بالله بجهت شفاعت خلق چنانچه در باب (۳) و آیه (۱۳) از رساله پولس باهل غلاطیه نوشته شده است و ثالثا
ملعون شد بجهت شفاعت خلق [illegible] عیسی علیه السلام داخل جهنم شد بعد از موت چنانچه در عقیده اهل تثلیث مرقوم شده است
یعنی در عقیده [illegible] ایشان و موسی علیه السلام بجهت [illegible] عیسی علیه السلام مصلوب شد بنا بر اعتقاد نصاری تا کفاره باشد
از برای امت خود و موسی علیه السلام مصلوب نشد بجهت کفاره [illegible] شریعت موسی مشتمل است بر حدود و تعزیرات و احکام
غسل و طهارات و محرمات از ماکولات و مشروبات بخلاف شرع عیسی علیه السلام که فارغ از این احکام است بنا بر شهادت انجیل
الآن [illegible] موسی علیه السلام رئیس و مطاع بود در میان قوم خود و نافذ الامر بود و عیسی چنین نبود [illegible] مطاعیت
نبود امر باست **وجه ثالث** آنکه در این بشارت لفظ از میان برادران ایشان واقع شده است و بنی [illegible] و اسباط
[illegible] موجود بودند در نزد آن بزرگوار و اگر مقصود این بود که مشابه از ایشان باشد میگفت از میان خود ایشان [illegible] برادران
ایشان پس معنی حقیقی از برای این لفظ آنست که مشابه از غیر صلبی و بطنی بنی اسرائیل باشد [illegible] لفظ برادر در این استعمال
حقیقی [illegible] خداوند [illegible] اسمعیل علیه السلام استعمال شده است در آیه (۱۲) از باب (۱۶) از سفر تکوین و عبارت
آیه مذکوره [illegible] مطبوعه ۱۸۴۴ باین نحو است (۱۲) و او مرد وحشی خواهد بود که دست او ضد همه کس و دست همه
کس ضد او باشد و در حضور تمامی برادران ساکن خواهد بود و همان استعمال در آیه (۱۸) از باب (۲۵) از سفر تکوین در
حق اسمعیل علیه السلام استعمال شده است همان معنی (۱۸) و مسکن او در حضور تمامی برادران افتاد و مراد از برادران اسمعیل
در اینجا بنی اسرائیل اند و در [illegible] عیسو و اسحق و [illegible] ابرهیم علیهم السلام در آیه (۱۴) از باب (۲۰) از
سفر عدد باین نحو مرقوم است (۱۴) پس موسی از قادش نزد ملک ادوم ایلچیان فرستاد که برادرت اسرائیل چنین میگوید
که هر مصیبتی که بر ما واقع شد [illegible] و در باب [illegible] (۴) و خدا مرا خطاب کرده
و قوم را امر فرمود [illegible] برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند [illegible]
[illegible] احتیاط نمایند (۸) پس چونکه از برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکن بودند الخ و مراد از برادران بنی اسرائیل بنی
عیسو اند [illegible] که استعمال لفظ برادر در بنی اسرائیل در بعضی [illegible] در بعضی از مواضع [illegible] آمده است استعمال
مجاز است و استعمال لفظ در معنی مجازی مادامیکه حقیقت متعذر نیست جایز نخواهد بود قطعا و یوشع و عیسی علیهما السلام از بنی
اسرائیل اند پس مصداق این بشارت نخواهند بود **وجه چهارم** در این بشارت لفظ [illegible]
[illegible] واقع شده است یوشع حاضر بود در نزد موسی و داخل بود در بنی اسرائیل [illegible]
پس [illegible] مصداق این بشارت [illegible] **وجه پنجم** در این بشارت واقع شده است لفظ کلام خود را [illegible]



حوائج کلام انست و این شعر یا بیست کران نبی کتاب از برای او نازل میشود و این نبی تابلاغی محافظ کلام باشد و این
در موضع صادق نیست بجهة انتفای اجزاء را و نیز اکتابی بود کتابی هم از برای او نازل نشد **وجهٔ ششم** در این بشارت
واقع شده است که اگر کسی کلام آن پیغمبر را نشنود خدا از او انتقام میکشد و این امر در برای تعظیم این نبی مبشر به ذکر شده است
و این مابه الامتیازی مبشر به است از انبیای دیگر چه این خاتمیت که مراد از انتقام منکر عذاب اخروی باشد و همچنین عقوبات
دنیویه که از غیب میرسد بمنکرین زیرا که این انتقام محض با انکار حتی دون حتی نیست بلکه عموم نسبت دارد با قسم جمیع انبیاء
زیرا که منکر هر حقی لاجل انکار حق مستحق عقوبات غیبیه دنیویه هم باو میرسد پس مراد از انتقام انتقام تشریعی است پس
از این کلام ظاهر میشود که نبی مبشر به از جانب خدا مأمور میشود بانتقام از منکرین خود و این در حق عیسی علیه السلام صادق نیست زیرا
که شرع او خالی از احکام و حدود و قصاص و تعزیرات و جهاد است **وجه هفتم** در آیه (۱۹) از باب (۳) از کتاب اعمال
این موضوع نازل است (۱۹) پس توبه و بازگشت نمائید تا گناهان شما محو کرده شود تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد (۲۰)
و عیسای مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد (۲۱) که میباید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد کل اشیاء که خدا از
بدو عالم بزبان جمیع انبیای مقدس خود از آن اخبار نمود (۲۲) زیرا موسی اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من از
برادران شما مبعوث خواهد کرد کلام او را بشنوید در هر چه بشما تکلم کند (۲۳) و هر نفسی که آن نبی را نشنود از قوم منقطع گردد
(۲۴) و جمیع انبیاء نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نموده اند انتهی این عبارات بالصراحه دال
بر این است که نبی موعود غیر از مسیح است که مسیح را باید آسمان قبول کند تا زمان ظهور آن نبی و هر کس بعضی اطلاعات این کند او
مسیحیین و تأمل نماید در عبارت بطرس ظاهر میشود از برای او که قول بطرس کافی است در ابطال ادعای علمای پروتستنت که
میگویند این بشارت در حق مسیح است زیرا که همه شان که مذکور شد با کمال وضوح در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم صادق است در
امور کثیره مماثلتی هست ما بین آنحضرت و موسی علیهما السلام بخلاف عیسی اول عبد الله و رسول الله است مثل موسی و عیسی عبد الله
و رسول الله نیست بلکه ابن الله است بزعم مسیحیین دوم ذو الوالدین است مثل موسی بخلاف عیسی سوم صاحب نکاح و اولاد است
مثل موسی بخلاف عیسی چهارم شرع شریفش مستقل بر سیاسات مدن است مثل موسی بخلاف شرع عیسی پنجم امر بجهاد داشت
مثل موسی و عیسی چنین نیست ششم در شرع شریفش طهارت شرط است در وقت عبادت مثل موسی بخلاف عیسی هفتم وجوب غسل است
از برای جنب حائض و نفساء در شرع محمدی مثل موسی بخلاف عیسی هشتم طهارت و نجاسات از بول و براز مشروط است
در شرع شریفش مثل موسی بخلاف عیسی نهم [illegible] از احرام است در شرع شریفش مثل موسی بخلاف عیسی دهم
شرع شریفش مستقل است بعبادات بدنیه و ریاضات جسمانیه مثل موسی بخلاف عیسی یازدهم در شرع او نیز حدود از برای
[illegible] مثل موسی بخلاف عیسی دوازدهم حدود و تعزیرات و قصاص مقرر است در شرع اقدس مثل موسی بخلاف
عیسی سیزدهم [illegible] مثل موسی بخلاف عیسی چهاردهم تحریم [illegible] است در شرع انورش مثل موسی بخلاف
عیسی پانزدهم امر فرمود انکار نماید کسی که دعوت بغیر الله نماید مثل موسی بخلاف عیسی زیرا که [illegible]
[illegible] دعوت و [illegible] مثل موسی [illegible] عیسی زیرا که [illegible]
دعوت [illegible] عبد الله و رسول الله [illegible] مثل موسی بخلاف عیسی زیرا که [illegible]
[illegible] الله [illegible] مثل موسی بخلاف عیسی که [illegible]
[illegible] مثل موسی [illegible] بخلاف عیسی [illegible]
[illegible] مثل موسی بخلاف عیسی [illegible] بالله و هکذا [illegible]
[illegible] در شرع [illegible] فی کلام المجید فی سوره المبارکه المزمل انا ارسلنا

إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا الخ یعنی بدرستیکه ما فرستادیم بسوی شما اهل
مکه پیغمبر عظیم الشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حالتیکه گواه است بر اقوال و افعال شما همچنانکه فرستادیم بسوی
فرعون رسولی یعنی موسی و انحضرت از اخوه بنی اسرائیل بود زیرا که از بنی اسمعیل است و خداوند تعالی لفظ تکلمی از برای او
فرستاد و امّی بود و خدا کلام خود را در دهان او قرار داد یعنی وحی را در دهان مبارکش قرار داد و نطق او بوحی بوده است
کما قال الله عزّ و جلّ فی سورة النجم وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن نگفت از
روی نفس و میل طبع یعنی نطق او بقرآن و جمیع احکام ایمان بود بهوا و خواهش نفس نیست بلکه منطوق او وحی است که
بسوی او فرستاده شد و مأمور بجهاد دینی با شمشیر بود و خداوند تعالی از برای خاطر او انتقام کشید از صنادید قریش
عنوی اکاسره و اکثر یهود و نصاری و نصر و احزاب فرمود کلا حلّ و ظهور فرمود ملل ربوبی مسیح از آسمان و از برای آسمان بود که
مسیح اقول که تا زمان ظهور آن بزرگوار تا همه جزئیات اصل خود برگردانید خاتم بطریق جز داد و محو فرماید شرک و تثلیث
در این زمان آخر زیرا که صادق مصدّق و آن نبی مطلق ما را خبر داد بتفصیل تام از کربلا تشان در آخر الزمان و انشاء الله
وقت زوال ایشان قریب است که مهدی صلوات الله علیه ظهور فرماید ان شاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد آن بزرگوار و
جمیع ادیان دین واحد میشود شرک و تثلیث از روی زمین زائل میشود اللّهمّ اجعلنی من شیعته و اعوانه و انصاره و خدامه
و من المجاهدین بین یدیه آمین یا رب العالمین وجه ششم اینکه تصریح شده است در سفر تثنیه که اگر آن نبی
حق واقعی باشد و امور را نسبت بخدا بدهد و حال انکه از جانب خدا نبوده است خدا او را میکشد پس اگر محمد صلی الله علیه و آله
و سلم نبی صادق نبود خدا او را میکشت بموجب همین وعده قال الله عزّ و جلّ فی سورة الحاقة وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ
لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ الترجمه و اگر افترا کند محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدروغ بر بندد بر ما
بعضی سخنان را چنانچه زعم شما است یعنی یهود و نصاری و مشرکین هر آینه میگرفتیم او را بدست راست و از پس میبریدیم از او
رگ دل او را که متصل است بجگر و این تصور را هلاک او است یعنی او را میکشتیم او را بعد رب و میکشتیم و حال انکه خدا او را
نکشت بلکه در حق او فرمود وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی خدا تو را از شر مردم حفظ میفرماید و خدا بوعده خود وفا
فرمود و احدی بر قتل او قادر نشد حتی لحق بالرفیق الاعلی صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی علیه السلام مقتول و مصلوب است
بنا بر اعتقاد یهود و نصاری پس اگر این بشارت در حق او باشد لازم میآید که نبی کاذب باشد نه صادق چنانچه مزعوم یهود است
و العیاذ بالله وجه هفتم اینکه خداوند عالم علامت نبی کاذب را بیان فرمود که اخبار غیبیه مستقبله او صادق
نمیشود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اخبار فرمود از امور کثیره مستقبله چنانچه نصّ حدیث اخبار غیبیه آن سرور را در
مقصد اول دانستی در ابواب سه گانه اخبار الهی در است و صدق او در همه آن اخبار ظاهر شد پس نبی بشبه صادق است
نه کاذب وجه هشتم علمای یهود تسلیم کردند که آن بزرگوار مبشّر به است در توریة و لکن بعضی از ایشان بشرف
اسلام مشرف شدند و بعضی بکفر خود باقی ماندند کالقسیس جاحد بما رئیس الکهنه بود بنا بر زعم یوحنا و ذالک
که عیسی مسیح موعود است و لکن ایمان نیاورد بلکه فتوی داد بکفر و قتل مسیح نعوذ بالله چنانچه یوحنا در باب (۱۱) و (۱۸)
از انجیل خود مرقوم نموده است و نحوه در عالم مشهود از علمای یهود بود که در کتاب الملل و النحل بود [illegible]
و سکن القدس آخر او عالی مدینه رجال کرد [illegible] شد از [illegible] بود پس محمد [illegible]
[illegible] که محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible]
اگر [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بخورید هیچ نماز نخواند و بهشت رفت و خاتمه صدقات رسول الله ص در مدینه بود مال
او بست و دیگر آن داستان است که حضرت آمد نزد یکی از مدارس یهود پس فرمود اعلم شما را بخواهم عبدالله صوریا
را آن بردند نشان دادند حضرت او را سوگند داد به خدا و به انعامات خدا در حق بنی اسرائیل و اطعام ایشان
از من و سلوی و اظلال ایشان به غمام او را قسم داد آیا میدانی من پیغمبر خدا هستم عرض کرد بلی حقا میدانم و قوم هم
میدانند و میدانند که نعت و صفات شما مبین است در توریة ولیکن قوم حسد میکنند حضرت فرمود تو را
چه مانع میشود عرض کرد خلاف قوم را مکروه میدارم شاید قوم مسلمان شوند من هم اسلام را قبول خواهم کرد و از
صفیه بنت حیی رضی الله عنها منقول است که روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وارد مدینه شدند و در قبا نزول
فرمودند پدرم حیی بن اخطب و عمویم ابو یاسر بن اخطب خدمت حضرت مشرف شدند اول صبح و وقت غروب مراجعت
کسالت و ملالت و هم و غم مراجعت نمودند من مخفیانه دیدم پیش ایشان بلکه سخن ایشان را [illegible] و از کثرت هم ملتفت
نشدند و شنیدم عمویم با پدرم گفت یعنی این همان است یعنی مبشر در توریة گفت بلی والله گفت او را میشناسی گفت
بلی گفت تو نیز او را خواهی و او را شناسد گفت نفس خود را تا آخر در مقام مهمی کشت در مقام عداوت الحضرت و عبدالله سلام
از اعلم علمای یهود بود در سال اول از هجرت بعد از آنکه مسائل چندی از حضرت رسول ص سؤال کرد و حضرت جواب داد
خود [illegible] اسلام مشرف شد تفصیل احوال ایشان در کتب معتبره اهل اسلام از تواریخ و تفاسیر
[illegible] عبدالله [illegible] شلوم [illegible] ص [illegible]
و [illegible] نصیحت خواهی دانست احوال او را و همچنین در مقدمه مذکور است اسامی سهاد
[illegible] حضرت محمد مصطفی [illegible] مبشر به است در توریة و انجیل و سایر کتب سماویه و الا داعی بود که
از مصلحت [illegible] سلطنت و منافع خود را متحمل غربت و مفارقت وطن و احباب و آباء و امهات
شده رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی و اولاده ائمة اللهم احینی
مسلما و امتنی مسلما و احشرنی مع المسلمین المؤمنین آمین یا رب العالمین و احفظنی من حسد الحاسدین و بغی الظالمین [illegible]
کامله و اگر کسی گوید خود بنی اسرائیل منحصر نیست بنی اسمعیل [illegible] اگر بنی عیسو و بنی [illegible] و خراز و غیرهم هم اخوه بنی اسرائیل
خواهند بود لیکن از ایشان کسی ظاهر نشد که موصوف به صفات مذکوره باشد و خدا در حق ایشان [illegible] بخلاف
[illegible] که در حق [illegible] وعده داده بود قطع نظر از همه اینها [illegible]
[illegible] در باب [illegible] از سفر تکوین مسطور است [illegible] علمای پروتستنت [illegible] اصلی [illegible]
[illegible] که مسمی علی الاشکال است [illegible] نقل نموده است اول اینکه در [illegible]
[illegible] (۱۵) [illegible] بنی اسرائیل [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] ظاهر و دال بر این است که این موعود از بنی اسرائیل نیست از بنی اسمعیل است [illegible]
[illegible] (۱۶) [illegible] (۱۵) [illegible] (۲) [illegible] مصدق [illegible]
[illegible] در جواب گوییم [illegible] منحصر [illegible] از مکه
[illegible] بزرگوار [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible] اگر از بنی [illegible] انسان بود
[illegible] اول [illegible] اسمعیل است [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]



وبدل اضراب است بنا بر رأی ابن مالک بهر تقدیر وقتی که بدل ذکر شد مبدل منه در حکم سقوط و غیر مقصود است در کلام
و دلیل بر اینکه غیر مقصود است موسی علیه السلام چون اعادت نمود این وعده را از کلام الهی در (۱۸) لفظ از میان شما در او پیدا
نمیشود و نظر بر خوارزمی هم این قول را نقل کرده است لفظ از میان شما را ذکر ننموده است چنانچه در وجه هفتم دانستی و هکذا
استفانوس هم نقل کرده است قول مذکور را و در نقل او هم این لفظ ثابت نمیشود و عبارت استفانوس در (۳۷) از باب (۷)
از کتاب اعمال رسولان در نسخه مطبوعه ۱۸۲۶ این نحو نوشته است (۳۷) و این همان موسی است که بنی اسرائیل را گفت خداوند
پیغمبری را از [illegible] برادران شما مانند من مبعوث خواهد نمود او را گوش کنید انتهی پس سقوط این قول در این موضع دلیل
که در کلام مقصود نبود پس احتمال بدلیت فوت شد و صاحب استفسار گوید لفظ از میان شما الحاقی است تحریفا داده شده
و دلیل این مدعا اینست که قرینه مخاطبین در این موضع جمیع بنی اسرائیل بودند نه بعض ایشان پس قول او از میان شما
خطاب بجمیع قوم است پس لفظ از برادران تو مخصص و معنی خواهد بود لیکن لفظ از برادران در موضع دیگر هم مذکور
شده است پس او صحیح و لفظ از میان شما الحاقی و تحریف خواهد بود اگر گفته شود که موسی علیه السلام چون کلام خدا را از برای اثبات
قول خود نقل فرمود لفظ از میان شما در او پیدا نمیشود جایز نیست که کلام موسی مخالف کلام خدا باشد اگر گفته شود اینکه
خوارزمی هر وقتی این کلام را نقل مینماید لفظ از میان شما در کلام ایشان پیدا میشود و اگر گفته شود محرف چون تحریف نمود
چرا تمامی کلام را تحریف نکرد جواب گوییم که ما در مجالس عدالت دانستیم که قاعده محرفین تحریف الفاظ محدثات میشود
دارا و در مواضع دیگر غالبا [illegible] سهو [illegible] ایشان [illegible] در این باب [illegible]
الله [illegible] اظهار [illegible] بمقتضای [illegible] بمقتضای این عادت [illegible] صادر میشود که [illegible]
[illegible] ظاهر میگردد علاوه هیچ ملتی در عالم پیدا نمیشود که اهل او تمامی خائن باشند پس جانبی که کسی عهد بر
تحریف کرده اند ملاحظه [illegible] داشتند لهذا تمام کلام را تحریف و تبدیل ننموده اند انتهی نقلا بالمعنی
مؤلف گوید این جواب با لسبه [illegible] اهل کتاب [illegible] در سابق دانستی و در
[illegible] گوییم [illegible] اگر موسی [illegible] تصدیق [illegible] تصدیق میکرد [illegible]
در باره من نوشته است [illegible] موسی در فلان موضع در حق من نوشته است بلکه مفهوم از کلام
است که موسی در حق او نوشته است [illegible] اگر [illegible] عیسی در موضعی از مواضع تورات پیدا نشود این کلام صادق خواهد
بود و ما این امر را مسلم داریم که موسی در حق عیسی علیه السلام نوشته است [illegible] خواهی دانست
ولکن انکار [illegible] که قول عیسی [illegible] [illegible] دانستی و خود این معترض یعنی قسیس
در فصل ششم از باب ثانی از میزان الحق مدعی است که (۱) [illegible] (۳) [illegible] اشاره بعیسی علیه السلام است
در صحیح قول عیسی علیه السلام کافی است بلی اگر عیسی [illegible] که موسی [illegible] [illegible] پیغمبری [illegible]
نموده است الامر ادعای [illegible] صحیح بود و چون عیسی علیه السلام [illegible] قول قسیس باطل است [illegible] علاوه
[illegible] دلیل مذکور قسیس در صفحه (۹ و ۱) از فصل اول از باب سیم از میزان الحق از نسخه مطبوعه ۱۸۴۳ که [illegible]
[illegible] [illegible] مذکوره [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بطلان قول قسیس خواهد بود لهذا ذکر آنها را تفصیل دادن بموضع لازم ندانستیم ایشان مرتد قوم اند آیه (۲۱) از
باب (۲۳) از انجیل متی این چنین بیان گشته است (۲۱) اِنّی قوم ما ودلی تقرّبت بلا آله فی ومکرمنی بی شفتی
لو بنی وآیاتِ ما دِیونِ یعبرتِ بلا تا بیا ملت شبید تابیث مکرسون المعلی ایشان مرا تا نجر که غیر حلال بود یعنی
اوردند و با باطل خود شان مرا حشمات کرده اید پس ایشان را تعبر قومی تعبیر نباید دم و مکروه نادان ایشان را حشمات
خوام کردانید مراد از گروه نادان عرب اند زیرا که ایشان در غایت جهل و ضلالت بودند قبل از بعث خاتم الانبیا صلی
الله علیه و آله وسلم و علی در نزد ایشان نبود نه از علوم عقلیه و نه از علوم شرعیه و چیزی بلد نبودند غیر از عبادت اوثان
واصنام و غارت و قطع ارحام و حقیر ترین ناس بودند در نزد بنی اسرائیل بجهت بودن ایشان از اولاد هاجر خادمه پس مقصود
از این آیه آنست که بنی اسرائیل خدا را غیرت آوردند بجهت عبادت معبود های باطل خدا هم فرمود ایشان را غیرت می آورم
با صطفای کسانیکه در نزد ایشان حقیر و جاهل بوده اند پس خداوند بوعده خود وفا فرموده نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را
از عرب مبعوث فرمود پس ایشان را هدایت فرمود و عرب را بصراط مستقیم هدایت فرمود قال الله عز و جل فی سورة الجمعة
هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَاِنْ
کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ یعنی او است آن کسی که مبعوث فرمود در میان امیین رسولی از ایشان یعنی ازالة رسول
امی را میخوانند کلام خداوند را و پاک میسازد ایشان را از دنس و خبث عقاید و اخلاق و تعلیم ایشان میدهد قرآن و احکام
شریعت و معالم دین را و بدرستی که بودند عرب قبل از نزول قرآن در غایت جهل و ضلالت و مراد از قوم نادان یونانیین
نیستند چنانچه از ظاهر کلام مقدس النصاری پولس در باب دهم از رساله رومیه مفهوم و معلوم میگردد زیرا که اهل یونان
زیاده بر سیصد سال قبل از ظهور عیسی علیه السلام فایق بودند بر اهل عالم در تمامی علوم و فنون و جمیع حکمای مشهور از ایشان
بودند مثل سقراط و بقراط و فیثاغورث و افلاطون و ارسطاطالیس و ارشمیدس و بلیناس و اقلیدس و جالینوس و غیرهم
که ائمه الهیات و ریاضیات و طبیعیات و فروع آنها بوده اند و در عهد عیسی علیه السلام اهل یونان در غایت درجه کمال در
فنون خود بوده اند و وقوف تمامی از احکام توریه و قصه های انبیا و کتب عهد عتیق داشتند بواسطه ترجمه سبعینیه
که دویست و پنجاه و شش سال قبل از مسیح علیه السلام در لسان یونانی ظاهر شد لکن معتقد بملت موسویه نبوده اند و متخصص بودند
در اشیا و حکمت چنانچه مقدس النصاری در باب اول از رساله اولی باهل قرنتس گفته است و اسم گروه این چنین بیان
شده است (۲۲) چونکه یهود آیتی میخواهند و یونانیان طالب حکمت هستند (۲۳) لکن ما مسیح مصلوب و عظ میکنیم که یهود را
لغزش و یونانیان را جهالت است انتهی پس کلام مقدس النصاری در رساله رومیه ماوّل است و نامردود و در سیاق
دانستی که قول پولس در نزد مسلمین ساقط از درجه اعتبار است زیرا که مسلمین او را از جمله اعداء و کذابین میدانند تشنیع
شیشم در باب (۳۳) و آیه (۲) از سفر تثنیه در بیان تجلی بعث خاتم الانبیا چنین مینماید (۲) و نور آمد و بآی
سینای با و درخشید از سعیر لامع شد و درخشید از جبل فاران همراه ده هزار مقدسین در آتش از عین خداوند برای ایشان شریعت
را ایشان تجلی کرد و از گوه فاران درخشید و یا ده هزار از مقدسان ورود نمود و از دست راستش با ایشان شریعت
آتشین رسید انتهی حاصل مقصود از این آیه آنکه آمدن خداوند بسیناء دادن توریه است بموسی علیه السلام و اشراق او از سعیر اعطای
انجیل است بعیسی علیه السلام و درخشیدن از کوه فاران نزول قرآن است بحضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که فاران کوهی
از کوه های مکه است بشهادت آیه (۲۱) از سفر تکوین و آیه (۲ یا ۲۲) در بیان حال اسمعیل علیه السلام بدین عبارت
و خدا با پسر بود یعنی اسمعیل که بزرگ شد و در بیابان ساکن شد و تیرانداز گردید و در بیابان فاران ساکن شد و مادرش
برای او زنی از مصر گرفت پس ساکن شدن اسمعیل علیه السلام در مکه است پس مقصود از این آیه آمدن وحی بعث

سه پیغمبر است یعنی جناب موسی علیه السلام از کوه سینا و عیسی علیه السلام از کوه ساعیر و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از
فاران و این نحو استدلال بر نبوت حضرت خاتم الانبیاء در مجلس مأمون خلیفه عباسی از جناب رضا علیه السلام منقول گردیده است
یعنی ابن بابویه در کتاب عیون اخبار و احمد بن ابی طالب طبرسی در احتجاج و علامه مجلسی در مجلد چهارم از بحار الانوار در ضمن حدیث
مطول این نحو استدلال را از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده اند و صحیح نیست که بگوئیم مقصود از این ظهور نار است در طور
سینا و اشتعال او زیرا که در موضع دیگر هر گاه خداوند ندا نمی در مکانی حلول نمی فرماید که بگوئیم خداوند از آن مکان آمد مگر اینکه
تا این واقعه نزول وحی در آن موضع شود یا عمومی نازل گردد یا قوم مختار امیشود که گفت و یوم آدونای و اهل کتاب اتفاق
دارند که مراد از صعود و نزول وحی است بحضرت موسی علیه السلام پس لابد است که در ساعیر و فاران هم بهمین طور باشد و از این دو
موضع هم کسی مبعوث نشد مگر جناب عیسی و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم **بشارت پنجم از**
در باب (۱۷) از سفر تکوین و آیه (۲) در حق اسمعیل علیه السلام و تعیین اسم حضرت رسول صلی و بشارت دوازده امام علیهم السلام بعد از
بشارتهای چند که بحضرت ابرهیم چنین میفرماید ولیشمعیل شمعتیخا هینه برختی اوتو وهفرتی اوتو وهربیتی اوتو بماد ماد شنیم عسار
نسیئیم وآنایتیو لگوی گادل ترجمه لغت بلغت و ما للترجمه دعائك اسمعیل شمعته ها بارکته واکثره واکثرته طاب طاب
ابرع سر دودسیئن تولید ونتتیو لگوی گادل یعنی یا ابرهیم دعای تو را در حق اسمعیل شنیدم اینک او را برکت دادم و او را
بارور و بسیار گردانیده ماد ماد و دوازده امام از نسل او خواهد بود و او را امت عظیمی خواهم نمود اسمی که بمعنی ماد ماد که مراد از
ماد ماد در عبرانی حضرت محمد است و طاب طاب هم در سریانی مقصود آنحضرت است یعنی این دو اسم از اسماء مقدسه حضرت
محمد است چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد و همچنین مقصود از نسیئم اثنا عشر امام است و دوازده امام است زیرا که شنیم اسار یعنی اثنا
عشر نسیئم هم یعنی امام رؤسا هم بمعنی امام است چنانچه انشاء الله در محل مناسب تفصیل خواهد آمد پس مقصود از این
بشارت حق داد است حضرت ابرهیم را بوجود مبارک حضرت محمد و دوازده امام سلام الله علیهم اجمعین قال الله عز و جل
حکایة عن ابرهیم رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِكَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ حاصل مفاد آیه مبارکه اینکه خداوند مبعوث فرما در میان ایشان یعنی اهل مکه رسولی را از ایشان که
تلاوت فرماید برای ایشان آیات ترا و تعلیم دهد با ایشان کتاب و حکمت را و تزکیه نماید ایشان را از اخلاق ردیه و عقاید
فاسده بدرستیکه توئی عزیز و حکیم و در دو موضع از این سوره یعنی از سوره توریه اسم مبارک حضرت خاتم الانبیاء با عدد مستعمل
نموده استخراج میشود یکی از لفظ ماد ماد که در سیم موضع از سوره واقع گردیده است زیرا که ماد ماد در حساب ابجد نود و دو است
زیرا که با دو تا است و میم چهل و الف یک و دال چهار و میم ثانی هم چهل و الف یک و دال ثانی هم چهار پس مجموع نود و دو میشود
و کذلک میم از محمد چهل و حا هشت و میم ثانی چهل و دال چهار مجموع نود و دو و موضع ثانی از لفظ لگوی گدول زیرا لام
در نزد یهود سی است و غین سه زیرا که در موضع جیم است جیم و صاد ندارند و او شش و یاء ده و غین ایضا سه و دال چهار
و او شش لام سی پس مجموع اینهم نود و دو است و اکثر ادله احبار یهود مثل [illegible] و جمل کبیر است و از حروف ابجد است حضرت سلیمان
چون بیت المقدس را بنا کرد احبار یهود حکم کردند که این بنا چهارصد و ده سال باقی و بعد خراب خواهد شد و همین طور هم شد
و این استدلال را از لفظ برابا استخراج کردند و اگر کسی اعتراض نماید باین دلیل که تا در لفظ ماد ماد از یک کلمه نیست بلکه
از دو است و حروف کار برای صله مذکور گردیده است و هر گاه خواسته اسم اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را استخراج
نمائیم محتاج بسوم بناء است و بگوئیم ماد ماد جواب گوئیم از مشهور است در نزد ادبای یهود که چون دو تا در یک کلمه جمع
شود یکی از آن دیگری بعض کلمه اداب را حذف مینمایند و انکار بعض کلمه است که مسکداریه و این امر شایع است در نزد
ایشان در مواضع غیر محصوره و هر کسی فی الجمله اطلاع داشته باشد در علم ایشان خود اقسام از برای او کالشمس فی وسط

البته ظاهر و روشن خواهند کرد که از غایت شبهات محتاج بدلیل نیست و فخر الرازی در مطلب اول از تفسیر کبیر خویش
از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است که ابو یاسر بن اخطب یهودی خدمت رسول الله رسید که آن بزرگوار سوره
مبارکه بقره را تلاوت میفرمود الم ذلک الکتاب لا ریب فیه پس از آن برادر ابو یاسر حیی بن اخطب و کعب بن الاشرف
آمدند پس از آن بزرگوار سؤال کردند از الم و گفتند بنا بحساب ابجد عدد او هفتاد و یک است آیا این حق است الم از آسمان
از برای تو آمده است پس پیغمبر فرمودند بلی این طور نازل شده است پس حیی عرض کرد اگر تو صادق باشی مدت این
امت را میدانم چند سال خواهد بود پس از آن گفت چگونه داخل دین مردی شویم که این حروف بحساب جمل دلالت
دارد بر اینکه سنهای مدت این امت هفتاد و یک سال خواهد بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خندیدند پس حیی عرض
کرد غیر از این حروف دیگری حضرت فرمودند بلی المص حیی عرض کرد این اکثر از اول است و این یکصد و سی و یک سال است غیر
از این هم هست حضرت فرمودند بلی الر حیی عرض کرد این اکثر از اول و دوم است پس ما شهادت میدهیم اگر تو صادق باشی
که امت تو مالک نمیشود مگر دویست و سی و یک سال را بعد عرض کرد غیر از این هم هست حضرت فرمودند بلی المر پس حیی گفت
نحن نشهد انا من الذین لا نؤمنون بما نعلم کلام طول را اقوال تو را اکثر پس ابو یاسر گفت و اما من پس شهادت میدهم بر اینکه
پیغمبران ما ما را خبر دادند از مملکت این امت و بیان نکردند که چند سال خواهد بود و اگر محمد صادق باشد این اقوال من حیث
همه اینها از برای او جمع خواهد شد پس جماعت یهود برخواستند و گفتند که امر محمد بر ما مشتبه شد نمیدانیم قلیل را یا کثیر را
اگر را پس از این حدیث شریف معلوم میشود که اگر دلالت یهود بر حروف جمل است هذا حال و بهمان طریق از برای ایشان
مرسباد و ممکنست که لفظ بماد ماد مفوض اسم محمد باشد و در کافی در باب ولادت امام موسی کاظم علیه السلام مرد نصرانی از امام
موسی کاظم سوال کرد از معنی حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة حضرت فرمودند حم مفوض اسم
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب هود علیه السلام پس ممکنست که ماد ماد هم مفوض اسم آنحضرت باشد حاصل کلام
بماد ماد و طاب طاب و اسامی مبارکه آنحضرت میباشد چنانچه علامه مجلسی در تذکرة الائمه میفرماید اسم آنحضرت بطریق صحیح
بماد ماد است و هم طاب طاب است و قاضی عیاض در شفا میفرماید که از جمله اسامی آنحضرت ماد ماد است و لفظ ماد ماد
در عبرانی در سه موضع در همین سوره ذکر شده است و مترجم سریانی ماد ماد را بطاب طاب ترجمه کرده است پس اسم آنحضرت
شار بتصریح علما **بشارت بمحمد** اضافه در بعض اسم حضرت و بعضی وصف و بعضی بر آن بزرگوار است (۱) از باب (۴۹)
از سفر تکوین باب بیست و نهم است (۱) لوئا شر سیطی هودا و محوقق میبین رغلاو عدکی یوشیلوه ولو یقهت عمیم
وفی التراجم لا یزول قضیب من یهودا و خطر امن از رجلیه تا اینکه بیاید سیلوه والیه تنقاد یعنی عصای سلطنت
از یهودا و فرمانفرمائی از میان پاهای او منقطع نخواهد شد تا بیاید سیلوه که شیلوه باشد که با او امتها جمع خواهند شد یعنی تابع
که اهل کتاب یهود و نصاری در ترجمه این لفظ اختلاف کلی دارند و صاحب رساله هادیه آن را بنحو ترجمه کرده است
که حاکم از یهودا زائل نمیشود و اسم از میان پاهای او تا آمدن شیلو و بعد گفته است در این امر دلالتی است بر بعث خاتم
الانبیا بعد از زمان حکم موسی و عیسی زیراکه مراد از حاکم موسی است بجهت بودن او بعد از یعقوب زیراکه بعد از یعقوب پیغمبر
صاحب شریعت نیامد تا زمان موسی مگر موسی و مراد از اسم عیسی علیه السلام است زیراکه بعد از موسی تا زمان عیسی صاحب شرع نیامد
مگر جناب عیسی و بعد از این دو بزرگوار صاحب شرع نیامد مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس معلوم میشود مراد از قول
یعقوب که میفرماید سیلوه مراد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و اما مراد از قول او که با او امتها جمع خواهند
این علامت صریحه و دلالت واضحه است که مراد از این آن بزرگوار است زیراکه امتها جمع نشدند مگر با آن بزرگوار و جناب
داود را در این مقام نمیشود ذکر نمود زیراکه او احکام تازه نیاورد تابع موسی علیهما السلام است بعد از آن جناب یعقوب ذکر

صاحبان احکام است انتهی کلامه ملخصاً مؤلف حقیر گوید مراد از حاکم موسی است زیرا که شریعت آن بزرگوار
جبریه و استقامتیه بود و مقصود از اسم عیسی علیه السلام است زیرا که شریعت او جبریه و استقامتیه نبود و اگر از عصا سلطنت
دنیویه مراد باشد و از اسم هم حاکم دنیوی چنانچه از رسائل قسیسین از فرقه پروتستنت و بعضی از احبار ایشان مفهوم میشود
صحیح نیست که مراد از شیلوه مسیح یهود باشد چنانچه مزعوم ایشان است و نه عیسی ع چنانچه مزعوم نصاری است و اما اول
پس ظاهر است زیرا که سلطنت دنیویه و حاکم دنیوی زیاده از دو هزار سال از آل یهودا زایل گردیده است یعنی از زمان
بخت نصر و تا کنون کسی چنین مسیح یهود نرسیده است و اما ثانی زیرا که سلطنت و حکومت از آل یهودا زایل گردیده
مقدار ششصد سال قبل از ظهور عیسی ع یعنی در عهد بخت نصر و اولاد بنی یهودا از سوی بابل و مدت شصت و سه سال
در بابل بودند مدت هفتاد سال چنانچه بعضی از علمای پروتستنت میگویند از برای تغلیط عوام چنانچه در باب اول گذشت
و پیش از وقعه بخت نصر در عهد انتیوکس واقع شد زیرا یهودا بحر واقع شد و او عزل کرد اونیاس حبر یهودا و منصب او را فروخت
برادر او یاسون بسیصد و شصت و رطل که هر سال از محصل ارض سخراج تقدیم نماید پس از آن او را عزل نمود و منصب
او را فروخت برادر دیگر منیلاوس بششصد و شصت و رطل پس از آن خبر موت انتیوکس شایع شد و یاسون طالب منصب
لشکر کشی کرد و وارد اورسلیم شد با هزار نفر و کشت هر کس را که دشمن خود میدانست و از قضا خبر موت انتیوکس کذب بوده
پس انتیوکس بر اورسلیم هجوم آورد و شد در سنه ۱۷۰ قبل از میلاد مسیح و چهل هزار نفر از اهل اورسلیم کشت و چهل هزار نفر را اسیر
کرد و در فصل (۲) از جزو ثانی از مرشد الطالبین در بیان جدول تاریخی در صفحه (۴۱۱) از نسخه مطبوعه ۱۸۵۲ از میلاد مسیح
رقم شده است که سلطان مسطور اورشلیم را فتح نمود و هشتاد هزار نفر را هم کشت انتهی کلامه و هرچه در هیکل بود از امتعه
نفیسه همه را غارت نمود که قیمت آنها مشهور به هشتصد و رطل بود و گراز ماده بر بالای مذبح یهود از برای اهانت
سوزانید و بعد بسوی انطاکیه مراجعت کرد و سلی پس که تکیه از ادل بود او را خانه کرسی نمود بر خانه بود و در رحلت
جهارمین بعد ابولونیوس را با بیست و دو هزار لشکر فرستاد و لشکر با او امر کرد که اورسلیم را خراب کند و رجال را بکشند
نسوان و صبیان را اسیر نمایند پس لشکر متوجه اورسلیم گردیدند و در روزی که جماعت یهود مجتمع بودند از برای صلوة سبت علی حین
غفلة لشکر بر ایشان هجوم بردند و همه را کشتند الا قلیلی که در جبال مختفی و در مغارها پنهان گردیدند و اموال شهر را غارت
نمودند و شهر را آتش زدند و حصارهای او را منهدم و منازل را خراب و بعد قلعه بنا در این هدم بالای کوه اکرا از مصالح خانهای
مخروبه ساختند و عساکر جمیع نواحی هیکل از آن قلعه مشرف بودند و هر کس نزدیک هیکل میآمد او را میکشتند پس از آن
انتیوکس باسوب را فرستاد با یهود را عبادت اصنام نوباسه نمایند و هر کس امتثال این امر را ننماید کشته شود پس ناظر
به اورسلیم آمد و بعضی از یهود که کافر بودند او را مساعدت نمودند و [illegible] را باطل نمود و جمیع طاعات دین یهود را عموماً
و خصوصاً منع نمود و هر چه از نسخ عهد عتیق پیدا کرد بعد از تفحص تمام همه را سوزانید و صورت مشتری را در هیکل و مذبح یهود جا
داد و هر کس که مخالف امر انتیوکس بود او را کشت و [illegible] در این داهیه مخفی ماندند و فرار نمودند بسوی
وطن خود و همه این امور قبل از ولادت عیسی بود است چنانچه در تواریخ ایشان تصریح بمطالب مذکور شده است پس چگونه مصداق
اسم عیسی خواهد بود و اگر گویند مراد از نهای سلطنت و حکومت امثال یوم است چنانچه بعضی از ایشان الآن میگویند جواب گوییم
این امر باقی بود تا ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جماعت یهود در اقطار عرب صاحب حصون و املاک بودند و لکن
از سلاطین روی زمین را اطاعت نمینمودند مثل یهودهای خیبر و غیرهم بلکه سلطنت مختصری هم در خیبر داشتند و بعد از
ظهور محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیبر از برای آن بزرگوار بدست حیدر کرار حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مفتوح گردید
و امثال کلمه از ایشان برداشته شد ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ [illegible] و اما اسم بعد از ظهور حضرت محمد ص

مطیع عبر گردید بد پس اولی والیق اینکه مراد از شیلو خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم است نه مسیح یهود و عیسی
مریم پس ثابت گردید اینکه شیلوه هم از اسامی سرکار است و یعقوب علیه السلام آمدن آن بزرگوار را اشارت داده است و
ایضاً اگر مقصود از شیلوه مسیح الیهود و یا مسیح النصاری باشد کلام صحیح نخواهد بود چرا که مسیح الیهود و مسیح النصاری
از اولاد یهودا نباشند و سلطنت ایشان مؤکد سلطنت اولاد یهودا نخواهد بود نه تابع کشیا ترجمت شتیم در زبور (۴۵)
جناب داود علیه السلام باین نحو مرقوم است [illegible]

[illegible]

... مطابق معنی موافق فارسیه مطبوعه دار السلطنه لندن
بدار الطباعه ولموانس سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجریه و ایضاً موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ (۱) دل من سخن نیکو را جاری
مینماید مقالم را بملک عرض مینمایم زبانم قلم زود نویسنده است (۲) از فرزندان آدم زیباتری بلاغت بلبهای تو ریخته است
چونکه خدا ترا ابداً برکت داده است (۳) ای پهلوان شمشیر ترا که جلال و جاه تواست بکمرت ببند (۴) و با عظمت خود رجود داد
شده سوار شو بسبب صدق و حلم و عدالت که دست راست تو چیزهای مهیب را بتو نشان میدهد (۵) تیرهای تو برنده‌اند
که از دل دشمن ملک بدنا اکه در زیر تو افتاده شوید تیز است (۶) ای خدا تخت تو تا ابدالاباد است عصای مملکت تو عصای
عدالت است (۷) عدالت را دوست میداری و شرارت را بغض مینمائی از آن سبب خدا خدای تو ترا بروغن شادمانی زیاده از
مصاحبانت مسح نمود (۸) تمامی لباسهایت مر و عود و سلیخه (معطر) است که ترا از سرای عاج از مزمور شادمان ساخته است (۹)
در میان زنان با وقار تو دختران ملوک هستند بدست راست تو ملکه مطلای اوفیر میایستد (۱۰) ای دختر بشنو ببین و
گوش خود را فراگیر قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن (۱۱) تا آنکه ملک حسن تو را اشتیاق نماید چونکه او آقای تواست او را
کرنش نما (۱۲) و دختر صور با پیشکش میاید و دولتمندان قوم طلب توجه تو خواهند نمود (۱۳) دختر ملک در خلوت خانه تمامی مجلل است
و لباس او از زردوزی است (۱۴) بلباس قلابدوزی بملک آورده میشود دختران دوشیزه که از مصاحبانش هستند از عقب
او بتو آورده میشوند (۱۵) بشادمانی و خرمی آورده شده بقصر ملک داخل خواهند شد (۱۶) در جای پدرانت پسرانت خواهند
بود ایشانرا در تمامی زمین سروران نصب نمائی (۱۷) اسم تو را در نسب مذکور میگردانم از آن سبب قومها ترا تا ابدالاباد
حمد خواهند نمود پس این امر مسلم است در نزد اهل کتاب از یهود و نصاری که جناب داود علیه السلام در این زبور بشارت داده
به پیغمبری که بعد از او خواهد بود و این امر در نزد یهود ظاهر شده است پیغمبر که موصوف و معروف باشد بصفات
مذکوره در این زبور در علمای نصرانیت میگویند که این پیغمبر عیسی علیه السلام است و اهل اسلام گویند که این پیغمبر حضرت
محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و مؤلف حقیر گوید اوصاف مذکوره در این زبور [illegible]
[illegible]

الانا دنحن شمس جود اکبر بشر است ششم پهلوان پر توتیب هممر نا حق وصدق وعدالت وحلم است هفتم دست
راستی و عجایب مساعد نهم تیر او تیز است دشمنان دهم جمیع قبایل در تخلیه مغلوب و مقهور بند نا بر دهم عدالت نادو
میدارد و شرارت را نقص مینماید دوازدهم شاه ملوك در خانه او خدمت کار میشوند * سیزدهم تحف و هدایا بسوی او
فرستاده میشود چهاردهم اعتبا مطیع و منقاد او میشوند پانزدهم فرزندان او در روی زمین میشوند عوض پدران
شانزدهم اسم مبارك او پشت در پشت مذکور میگردد هفدهم قوم و طوایف بدالانا داو را مدح و تعریف مینمایند واین
اوصاف تماما را کامل وحصر در محمد صلی الله علیه وآله وسلم ثابت میشوند اما اول پس علامه مجلسی در عین الحیات از حضرت
امیر المومنین علیه السلام نقل نموده است که حضرت رسول در هر مجلسی که می نشست نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت
ساطع ولامع بود که مردم میدیدند وایضا منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل
حجره او شد نور روی آنحضرت سوزن را نمایان نمود ابو هریره گفت ما رایت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وآله کان الشمس
تجری فی وجهه واذا ضحك یتلالؤ فی الجدار و در حین هجرت از مکه بمدینه در خیمه ام معبد رضی الله عنها مهمان شدند و معجزات کثیره
در آنمنزل از آنسرور بظهور رسید بعد از رفتن آنحضرت شوهر ام معبد که آمد آنحضرت را از برای شوهر وصف نمود از جمله
وصفهای او این بود اجمل الناس من بعید واحلاهم واحسنهم من قریب و در مفتاح الصادقین از جابر بن عبد الله انصاری نقل
میکند در ذیل تفسیر آیه ما هذا بشرا ان هذا الا ملك کریم که حضرت رسالت فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت
یا محمد خدا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حسن روی یوسف را از نور عرش من عزت کرده ام و حسن روی تو را
از نور کرسی و هیچ تفاوتی نیست ... و اما دوم پس جمعانی در کلام مجید میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم علی
بعض الایه و اهل تفسیر گفته اند که قول الله عز وجل ورفع بعضهم درجات محمد صلی الله علیه وآله وسلم است که خدا
او را تفضیل داده است بر جمیع انبیاء علیهم السلام از وجوه متعدده از جمله قول الله عز وجل وما ارسلناك الا رحمة
للعالمین پس چون آنحضرت رحمت است از برای کل اهل عالم پس لازم است که افضل باشد از کل اهل عالم وجه دوم
آنکه امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم افضل الامم است پس واجب است آنحضرتهم افضل الانبیاء باشد بیان اول قول الله تعالی
کنتم خیر امة اخرجت للناس بیان ثانی آن است که فضیلت امت بسبب متابعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و فضیلت تابع موجب فضیلت متبوع است وجه سیم
آنکه قول الله عز وجل واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه الایه حاصل معنای آیه مبارکه آنکه خداوند اخذ میثاق نموده است از جمیع پیغمبران که همه ایمان
بیاورند به پیغمبر آخر الزمان و او را نصرت نمایند پس حاصل مقصود آنکه جمیع پیغمبران امت او هستند و مسلم است که نبی
افضل از امت خود میباشد و هر کس زیادتی اطلاع را خواسته باشد رجوع کند بکتب اهل اسلام بخصوص تفسیر که بحر آن
در ذیل تفسیر تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا سید ولد آدم
یوم القیمة ولا فخر یعنی من آقای فرزندان آدم هستم و این را فخر از برای نفس خود نمیگویم بلکه از باب تحدیث نعمت
خداست و اما سیم پس غیر محتاج است به بیان حتی والی و جدال ... ولا عجب کلام اشعیا ... شاه
در وصف کلام آن بزرگوار [illegible]
الاکمل ... اگر جمع شوند مثل ... [illegible] ... قال الله تعالی ...
ان کنتم فی ریب مما نزلنا ... [illegible]
[illegible] ... الله تعالی

و اما چهارم آنکه فرموده است الله عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ الآیه و هر ادراک مردم در صلوة
خمسه و غیر صلوات خمس صلوات و برکات میفرستند بر آن بزرگوار اللّهمّ صلّ و سلّم و زد و بارک علی محمّد و آل محمّد
و اما پنجم پس ظاهر است چون رسول الله فرموده انا رسول بالسیف جهاد با مشرکین از اعظم اجزای شرع شریفش است
و اما ششم پس قوت جسمانیت آن بزرگوار در وجه کمال بود چنانچه ثابت گردیده است از احادیث و تواریخ که رکانه خلوت کرد
با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از شعاب مکه قبل از اسلام حضرت فرمودند یا رکانه آیا از خدا نمی‌ترسی
دعوت مرا بسوی توحید و اسلام قبول نمیکنی عرض کرد اگر بدانم دعوت شما حق است شما را متابعت میکردم حضرت فرمودند
اگر تو را بر زمین بزنم خواهی دانست که قول من حق است عرض کرد بلی پس حضرت او را گرفت و بقوت بازو او را بر زمین خوابانید
پس عرض کرد یا محمد دوباره پس حضرت ایضا او را گرفت و بر زمین زد پس عرض کرد یا محمد این بسیار عجیب است حضرت فرمودند
اگر بخواهی و از خدا بترسی و امر مرا متابعت نمائی از این اعجب خواهی دید عرض کرد از این اعجب چه چیز است که شما مرا بر زمین بزنید
و در مصارعت بر من غالب باشید حضرت فرمودند این شجره را از برای تو صدا میکنم پس حضرت آن درخت را دعوت کرد پس آن شجر
بجانب حضرت آمد و پیش روی او ایستاد پس دوباره حضرت آن درخت را امر بانصراف فرمود پس شجر بمکان خود برگشت
پس رکانه بسوی قوم مراجعت کرد و گفت یا بنی عبد مناف ساحرتر از محمد ندیدم پس مشهودات خود را نقل نمود و این رکانه پهلوان و
مصارع مشهوری بود و اما تیغ زدن آنسرور امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند و انا کنا اذا احمی البأس و احمرّت
الحدق اتّقینا برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فما یکون احد اقرب الی العدوّ منه و لقد رأیتنی یوم بدر و نحن نلوذ برسول
الله صلی الله علیه و آله و هو اقربنا الی العدوّ و کان من اشدّ الناس یومئذ بأسا حاصل مقصود اینکه چون شور جنگ منتهی میشد
و حدقها سرخ رسول الله را وقایه خود قرار میدادیم از برای خود و احدی نزدیکتر به دشمن از او نبود و در جنگ بدر آن بزرگوار
پناه مردم بود و صولت او از همه بیشتر بود در آن روز و عبد الله عمر گفت ما رأیت اشجع و لا انجد و لا اجود من رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ما سبحان الله عجب شجاعی است شجاعت علی بن ابیطالب ع سبب الا ایمان از مخالف و موالف معروف
است و ماه در جنگ رسول الله بوده است آری والله پناه کل خلایق بعد الله تعالی در دنیا و آخرت آن بزرگوار است بجان خود قسم
علمای برونسب در انکار نبوت آن بزرگوار مخاریر بناحقا و رسول میشناسند و اما هفتم پس امانت و صدق و عدالت
صفات جلیله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نضر بن الحارث بجماعت قریش گفت یا محمد کان فیکم غلاما حدثا ارضاکم فیکم
و اصدقکم حدیثا و اعظمکم امانة حتی اذا رأیتم فی صدغیه الشیب و جاءکم بما جاءکم قلتم انه ساحر لا والله ما هو بساحر حاصل
معنای این کلمات آنکه آنحضرت در میان شما بزرگ شد و همه شماها از او راضی بودید و اصدق شماها بود حدیثا و اعظم شماها بود
امانتا اکنون پیری را در صدغین او ملاحظه نمودید و آورد بسوی شما آنچه آورد گفتید ساحر است لا والله ساحر نیست و
هرقل سوال کرد از حال نبی صلی الله علیه و آله و سلم از ابا سفیان گفت آیا آنحضرت قبل از ادعای نبوت متهم بکذب میشد
گفت نه بلکه در میان ماها اصدق ناس بود و اما هشتم پس زهد و تقشف آنحضرت در خشن مضجعی که روی آن خوابیده می‌فرمودند و
احدی از مشرکین نماند مگر اینکه مشغول بخمس بود دین منهزم گردیدند و مسلمین از ایشان ممکن شده بعضی را کشتند و بعضی را
اسیر کردند پس اموال این هوازن غنایم هزاران غنیمت آن بزرگوار است و اما نهم پس اولاد اسمعیل علیه السلام از اعراب هم
... بوده‌اند ... اسمعیل چنین معروف‌اند و بعضا
... اسمعیل که نبوت ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
... و ایضا
... اسمعیل ... اسمعیل ...



وارد شده است که حضرت پیغمبر فرمود من تعلم الرمی ثم ترکه فلیس منا یعنی هر که تیر انداختن را تعلیم بگیرد پس از آن
ترک نماید پس تارک آن از ما نیست حاصل کلام سبق و رمایه جزو بیست و دو جزء شرع آن بزرگوار یعنی که فقها باب علیحده
در کتب فقهیه از برای سبق و رمایه معین کرده اند و فرموده اند برد و باخت در همه چیز حرام است مگر در سبق و رمایه بشرایط
مقرره در فقه خود پیغمبر رامی و هکذا اولاد طیبین آن بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین رامی بودند علامه مجلسی ره در باب هفتم
و فصل دوم از کتاب جلاء العیون بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل فرموده است که حضرت صادق ع فرمودند
چون با پدرم امام محمد باقر بر هشام بن عبد الملک وارد شدیم آن ملعون بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و لشکر خود را مکمل و
مسلح دو صف در مقابل خود باز داشته بود و آماج خانه برابر خود ترتیب داده بود و بزرگان قومش در حضور او تیر می
انداختند چون در ساحت خانه او داخل شدیم پدرم در پیش می رفت و من در عقب او میرفتم چون نزدیک آن لعین رسیدیم
با پدرم گفت که با بزرگان قوم خود تیر بینداز پدرم گفت که من پیر شده ام و اکنون از من تیر انداختن نمی آید اگر مرا معاف بداری
بهتر است آن ملعون سوگند یاد کرد که بحق آن خداوندی که ما را بدین خود و پیغمبر خود عزیز گردانیده که ترا معاف نمیدارم پس
یکی از مشایخ بنی امیه را اشاره کرد که کمان و تیر خود را باو بده تا بیندازد پس پدرم کمان را از آن مرد گرفت و تیری در زه کمان
گذاشت و بقوت امامت کشید و بر میان نشانه زد پس تیر دیگر گرفت و بر فاق تیر اول زد که آن را تا پیکان شکافت و دو نیم کرد و در میان
نشانه محکم شد تا آنکه نه تیر چنان پی در پی افکند که هر تیری بر فاق تیر سابق می آمد و او را دو نیم کرد و هر تیری که آنحضرت می افکند
کاری بر جگر هشام میشکست و رنگ برنگ میشد و بیتاب شد تا آنکه در تیر نهم بیتاب شد و گفت نیک انداختی ای ابو جعفر و تو ماهر
ترین عرب و عجمی در تیر اندازی [illegible] تا آخر حدیث که ذکر کردیم بس است که او وصف [illegible] حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و اقتداء بایشان مردم فوج فوج داخل دین خدا در خانه آن بزرگوار گردیدند و معنا
حکم آن سرور رسیدند قال الله عز و جل یدخلون فی دین الله افواجا و اما [illegible] ایشان را اوصاف مشهوره آنحضرت است
حتی معاندین هم اقرار و اعتراف دارند چنانچه در ما تقدم ذکر شد و اقتداء [illegible] ایشان ملوک و امرا حلقه [illegible]
[illegible] کردند در طبقه اول از جمله جناب شهربانو بنت یزدجرد کسری [illegible] حضرت
[illegible] السجاد [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] و ملک [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] حضرت حسن [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] صلوات [illegible]
[illegible] رسول [illegible] صلوات [illegible]
[illegible]
[illegible] در سلام [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]

واخطئی من تیز الحشاد یا ارحم الراحمین و انحصار در حق عیسی علیه السلام صادق نیست و این اوصاف در حضرت عیسی پیدا
نمیشود نعیبا و ادعای علمای پروتستنت در این باب نا طلب است شهر زیرا که ایشان ادعا مینمایند که حضرت مسیح در باب
(۵۴۰) از کتاب اشعیا در حق عیسی علیه السلام است و در اینجا این نحو مرقوم کردیده است (۲) زیرا که در حضورش مثل نهالی میروید
و مثل ریشه در زمین خشک شده وی را منظری و مرئی نیست و هنگامی که بر او مینگریم نمائی ندارد که او را رغبت نمائیم
(۳) خوار و در میان آدمیان مردود و صاحب غمها و شناسنده دردها مثل کسیکه از او رو گردان میشدند و حقیر شده که او را
بحساب نیاوردیم (۴) اما او درد طوری بحساب نیاوردیم که از حال کوبی و مضروب و مصلوب است انتهی و این اوصاف
که در زبور مذکور کردید زیرا که [illegible] حضرت عیسی منظری و بهائی ندارد و خلاف آنکه در زبور مذکور کردید
که با تحسین باشد و حقا و همچنین صادق نیست بر حضرت عیسی که صاحب قوت و شوکت باشد و همچنین متعلق نسبت
هم نبود بر یهود هم نداشت و اعیان از رای او متقاد نکردیدند و هکذا تا هم بسوی او نفرستادند بلکه یا مردم نصاری عیسی
علیه السلام را اکر هند راها سر کردید و اسیر ایشان نمودند زنان تا را او را زدند و تاج از خار تا سر برین کذاشتند و ملا
بدار کشیدند و حضرت عیسی زد و فرید بیداشت پس دخول نا ملوک در خانه او درست نیست و فرزندی هم بداشت
کرد [illegible] بدر [illegible] در روی زمین نشستند زیاست بماند **فائده** ترجمه (۷) مطابق است با اصل انجیل و همچنین مطابق است
با ترجمه کار مولفات خود علمای پروتستنت است و هکذا مطابق است با نقل مفتاح النصاری زیرا که این آیه را در باب
اول از رساله عبرانیه خود نقل کرده است و بهمان طوریکه ما نقل و ترجمه نمودیم و همچنین مطابق است با ترجمه عربیه مطبوعه
سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ و همچنین مطبوعه سنه ۱۸۷ و هکذا فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۵۶
و سنه ۱۸۱۱ و همچنین با ترجمه اردو مطبوعه سنه ۱۸۳۹ و سنه ۱۸۴۳ و سنه ۱۸۴۱ و همچنین با اصل سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و همچنین سنه ۱۸۸۶
و سنه ۱۸۴۳ حاصل کلام اصل انجیل همان طوریست که ما ترجمه نمودیم که عبدالله زاده و سید مداری و شرایب را بعض معانی او را
سنخ جناب توراة [illegible] ساده‌تانی زیاده از مصاحبات [illegible] نموده است پس ترجمه که مخالف ترجمه ما باشد غلط است
کاتب [illegible] ان الزام کلام مفتاح النصاری و نوداسی در مفتاح مرتاب [illegible] که لفظ الله و رب و امثال ذلک اطلاق
شده است بر عوام فضلا عن الخواص [illegible] از زبور (۸۲) باین نحو رقم شده است (۶) من گفتم که شما خدا نایید و جمیع شما
فرزندان حضرت اعلی هستید پس وارد نمیشود قول صاحب مفتاح الاسرار که در اینجا این نحو واقع کردیده است عبدالله زاده
مداری و شرایب را بعض معانی اذان [illegible] جناب توراة [illegible] ساده‌تانی زیاده از مصاحبات نموده [illegible]
[illegible] نموده الخ اولا ترجمه او صحیح نیست [illegible] غلط اداری بلکه [illegible] نموده است
[illegible] این ترجمه مخالف [illegible] و مخالف [illegible] است [illegible] قطع نظر [illegible] علم [illegible] ترجمه [illegible] ادعا صریح البطلان
زیرا که لفظ الله [illegible] معنی مجازیست [illegible] زیرا که [illegible] حقیقی [illegible]
مجازی شده اطلاق [illegible] در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جا [illegible] اطلاق مسود [illegible] عیسی علیه السلام **بشارت**
ششم [illegible] (۱۴۹) [illegible] کسی است [illegible] احدنا یسوع [illegible] جماعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (۲) [illegible]
[illegible] (۳) [illegible]

نماید (۴) چونکه حالا و بال روم خود ذاتی است متواضعان را بهیات خود معزز خواهد ساخت (۵) مقدسان در جلال مسجع باشند و بر بسترهای خود ترنم بنمایند (۶) تکبیرات خدا در دهان ایشان و شمشیر دو دم در دست ایشان باشد (۷) تا انکه از امتها انتقام کشیده قومها را تنبیه نماید (۸) و ملوک ایشان را با زنجیرها و عزیزان ایشان را با بندهای آهنین ببندند (۹) و بر ایشان حکم مکتوب را اجرا دارند همین عزت تمامی مقدسان هست اهللویاه هللویاه مؤلف حقیر گوید که مبشر به درین مزمور حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و بشارت سرود ... علی بن ابیطالب (ع) و مصداق این اوصاف این بزرگوار و بعضی از بزرگوارند مبشر به سلیمان علیه السلام نیست زیرا که مملکت او وسعت پیدا نکرد بر مملکت پدرش داود علیه السلام بنا بر زعم اهل کتاب و دیگر آنکه جناب سلیمان مرتد و عابد صنم شد در آخر عمر بنابر زعم اهل کتاب نعوذ بالله من ذلک الاعتقاد الفاسد و عیسی علیه السلام مبشر به نیست زیرا که بنابر اعتقاد نصاری اسیر و ذلیل و مصلوب کردید و هیچ جا اگر جاری نبود در دست کفار اسیر و مصلوب کردید ... بشارت سیم در مزمور (۷۲) از زبور عبرانی و بیان کتیبه است

[illegible]

خداوند خدای اسرائیل مبارک باد که تنها او عجائبات را می‌نماید (۱۹) و مبارک باد اسم ذو الجلال او ابداً و تمامی زمین
از جلالش پر شود آمین و آمین (۲۰) دعاهای داود پسر یسّی تمام شد انتهی **بدانکه** اختلاف هست در میان علمای
اهل کتاب که داود علیه السلام در این مزمور در حق کی که بعد خواهد آمد خبر می‌دهد ولیکن ادعا می‌کنند جهلا که انبیاء علیهم
گویند مراد از ملک خود حضرت داود است و از ملک زاده حضرت سلیمان است و این ادعا بالقطع والیقین باطل است زیرا
که داود علیه السلام صاحب شرع و احکام نبوده تا اینکه گوید ای خدا شرع و احکام خود را بملک و عدالت خود را بملک زاده عطا فرما
دیگر اینکه پیغمبر خدا در وقت دعا و تضرع در حضور مالک الملوک حقیقی و خالق کل موجودات خود را خطاب بملک نمیکند
بلکه اغلب در جمیع اوقات بخصوص در وقت دعا کمال خضوع و خشوع و تذلل را اظهار و روی خاک می‌نشیند و می‌خوابد شاهد
این مدعا از (۱۶) از باب (۱۲) از کتاب سموئیل ثانی این بخور رقم یافته است (۱۶) و داود خدا را بخصوص آن کودک تضرع نمود
و داود روزه گرفت و داخل شده تمامی شب را بر روی زمین خوابید (۱۷) و مشایخ خانه‌اش برخاستند بقصد اینکه او را
از روی زمین برخیزانند اما نخواست و با ایشان نان نخورد بلکه هفت سال روزه دوره گرفت و در حالت دعا کو
و آمد (۱۴) از باب (۶) از کتاب مسطور در بیان حال داود علیه السلام در حین آوردن صندوق خداوند این بخور رقم یافته است (۱۴)
و داود با قوت تمام در حضور خداوند هر وله میکرد و داود به ایفود کتان ملبس بود (۲) پس داود برگردید تا اهل خانه
خود را دعای خیر نماید و میکل دختر شاول باستقبال داود بیرون آمده گفت که پادشاه اسرائیل امروز چه عزیز است که
امروز خویشتن را در نظر کنیزکان بندگانش برهنه نمود بطوریکه یکی از سفهاء خویشتن را بی‌حیا برهنه نماید (۲۱) و داود
بمیکل گفت که این کار در حضور خداوند بود که مرا از پدرت و تمامی خانواده‌اش برجیح داده برگزید تا اینکه مرا پیشوای قوم خدا
اسرائیل نماید تا بجهت حضور خداوند شادمانی کردم (۲۲) و از این زیاده‌تر خود را حقیر خواهم و در نظر خود ادنی شده در پیش
کنیزکانی که در باره ایشان گفتی محترم خواهم شد انتهی پس از این کلمات بوضوح تمام معلوم و مفهوم میشود که داود علیه السلام خود را
حقیر میشمارد و با تضرع و عجز مینماید که خود را در نظر خداوند ادنی و حقیر خواهم نمود تا در نظر خلق محترم شوم پس چنین
در وقت دعا خود را ملک نمیگوید و مقصود از ملک زاده هم سلیمان نیست زیرا که ظلم در عهد او شکسته نشده زیرا که سایر
اعمال اهل کتاب خود آن بزرگوار مرتد و عابد صنم شد و از برای اصنام معابد بنا کرد و در نهایت در خانه‌اش عبادت صنم
میشود بلکه تمام ظلم است که تا الآن از این باشد کسی که اعظم ظلمها در خانه او باشد او را ظالم باید گفت نه که شکننده ظلم و هم ملکش
بنابر اعتقاد اهل کتاب وسیعتر بود از مملکت پدرش داود تا آنکه از دریا تا بدریا و از نهرها تا اقصای زمین سلطنت کرده باشد
و واضح است که عیسی علیه السلام هم دارای این صفات نبود است زیرا که یک روز هم سلطنت ننمود چنانچه هم ثابت است بلکه خود مراد او
سلطنت نبود و اگر چه بعد ایشان نمود و اسم آن بزرگوار گردید و بلاد مسخر کشیدند بنابر اعتقاد اهل کتاب مادام
لهذا میگوئیم مقصود از ملک صاحب احکام ملک الملوک حقیقی هر دو جهان رسول ملک المنان محمد بن عبد الله ستّه بعمران
صلی الله علیه و آله و ملک زاده هم مهدی صاحب الزمان فرزند دلبند آن بزرگوار است و انشاء الله تعالی عنقریب ظهور
خواهد فرمود و روی زمین را از عدالت خواهد نمود بعد از اینکه مملو از ظلم و جور شده باشد و عمود ظلم را خواهد شکست
پادشاهان و اسباب دور بعید و رحوت و حست الهی در قلوب و دلها خواهد ماند زیرا که ظلم و سر کفر کلمه او در روی
زمین مرتفع میشود در زمان آن بزرگوار و تمامی ادیان دین واحد در راه خدا خواهد شد و از برای ملوک عرب هدیه میل از آنی
[illegible] خواهد بود از دریا تا دریا و از نهرها تا اقصای زمین سلطنت خواهد نمود و تمامی ... آن سلطان
[illegible] از برای او خواهد گشود ... بر کافر خود ظاهر خواهد نمود پادشاهان ... سر ... آن
[illegible] خواهد ماند ... الله تعالی ... امام ... خواهد آمد ... در اینکه

این مورد در حق حضرت خاتم الانبیاء و فرید دلبند شریف حضرت مهدی است صلوات الله علیه و علی آله الائمه المعصومین الاطیاب

ما دام العالم الدوار **بشارت نهم** در باب (٤٣) از کتاب اشعیا علیه السلام باین نحو عبارت و بیان گشته است علی وجه

الترتیب هاریکی دیتو کیتی بیمالل کتی مونیلی دوحی الو دوان لمکتیت نا الطلی مفوح ولی مادیم ولی مشمیع

عالولاو دیل طحیلها التابیط وفطود یب تلت دلا دیون لیماجیل صر صوعات یالت دوان لهوی ریون ق

لیئش تیمیطا هل دمنیار عادوان ولشر عوه کردی بت سبری منح بمر یلی آله مرابرین دشمی دتفحی دفحی

ین دار عا وسن سبلوه سن دبیس لتایب دحالو و ربوحا لابی دحدیری بیوه آنا مرانام قاربوح بردیقونوت

دتعن ابدوح وبت نظر یوح وبت بسوح لقول دتا بیالیها ادملی لیح عبی سبی لیا لوطی من حوشامرت

اسیری عمرا لی دحوی ایون مرنا هاولی تیتی ابقاری لحس لیبین وتوشوحی لصالی فحی ها سلون وحی انا

مادیعو دون من قم دماحیتی بت مشمع توحون رمونو لمرا پا مرت حدت تشبوحتو من مردم مرناصلیا لی دیم

ونا لیونوه کردانی وعمرا لی بت مرح برح ومدسه مسوب دکی سبی بی میلدرت تسجی عمرانی دقی من دیش

دنورانی معوحی بت مب نی لمرنا ابقاراونتشوحو نکردانی مادعی مرنا آح کرنارات یالطا آح تش دیپلانتی بت

مرعس عمرب معوح اوب دحی عال دتیموه بت نتی رورنا تبیلیلی من عال رب سنعس بت دتفن کتی آح

ها صلاسا سب حرحرسب ملحید یسب پیج معو یدالی سب محرسب طونانی ورومیانی دکل کلی بت مرروت عید تمر

ونی لم دبی ومری سب مرروت لکل سبی ماورح دله دعلوی ونحا دوانی دلادعلون بت محلد تون بت عید

حوی قم لیها او نحیلی لدروت اتی اید لون الی ولا شمیلی الی دربی لیا ارنحی بحت اتی دسبی هسی تصلما

دامری لیکی احون من آله آبهی المعنی موافق ماد رسیم مطور علما در تشنا (١) سلسله ای مرکراو و انکسه مسند هم

بزرگ بد من که تمام ادوات اصیلت دوح خود را روی او کنم تا از برای طوایف عجم راضانه رساند (٢) فریاد نکرده و آواز

خود را بلند ننموده از او در کوچها مسموع نخواهد کرد (٣) نی شکسته شده را نخواهد شکست و فتیله نیم سوز را منطفی

نخواهد ساخت احکام را به پا دارد (٤) عطلت نکرده نخوا هد نمود تا آنکه حکم را به زمین برقرار دهد و جزایر

منتظر شریعت او باشند (٥) خدا آن خالق آسمانها ... که رمین و آنچه از آن میروید پهن ساخته و

... که در آن است نسیم ... (٦) ... خدا و یهوه ترا ... دست تو را گرفته

نگاه خواهم داشت و ترا ... خواهم داد (٧) تا آنکه چشمان کوران را گشوده اسیران را از زندان

و نشستگان تاریکی را از حبس خانه ... (٨) خدا و یهوه اسم من است جلال خود را بغیر و ستایش خود را به بتان

نخواهم داد (٩) اینک ... خواهد شد و ... حدید که ظهور ... ساما

کرده مسموع شما میکردانم (١٠) ... نشستگان ... و مملو آن ... و ... شنیدش

... (١١) ... بیابان و شهرهایش و قریه های مسکون ... ساکنان ... سارید ... از سر کوهها ...

... (١٢) و صیت ... خدا و ... (١٣) خدا ... صاحب

... خود را ... گردد ... خواهد ... خواهد

... (١٤) ... خواموش بوده خود ... کردم ... مثل زن ... دم ...

... (١٥) ... کوهها ... کرده همگی گیاهش ... مسارها و نهرها را ... کرده ...

... ترا ... راهی که ... من طریقهای ... خواهم کرد ...

... خواهم نمود (١٦) کسانی ...

اصنام را شکسته نسبت به اعتنا ننموده و بر بتخانه‌ها می‌کوبید که حالا بیان ما نماید بعضی از کتب را شرح خواهند
کرد بیان نمی مؤلف حقیر گوید اضافه بسیاری از برای عاقل فهیم همان آیات مسطوره در اثبات نبوت حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کافی است زیرا که عبارات آن صریح و غیر محتمل الخلاف است و نص صریح است در این که این
شخص والا نسب پسندیده و برگزیده خدا است همه کس میداند که اجمل القاب شریفه آن سرور مصطفی است و نسبت نامی
شد که آن بیت ماند روح است و سایرین مانند بدن و تفاوت میانه بدن و جان از زمین است تا آسمان دیگر آنکه صاحب
شریعت جدید است ختم انبیا و صاحب شریعت خاتم است نسبت همه انبیا در جمیع عالم باید همان شریعت را مدار
نماید چهارم آنکه تا به حلم و بردبار و حکیم و خوش رفتار باشد چنانچه درباره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم
در قرآن مجید وارد شده که إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و ایضا در حدیث است که شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و
عرض کرد خلق پیغمبر را از برای من توصیف کن حضرت فرمود تو آن نعمتها شکر خدا در دنیا بشمار تا شرح داده از برای من خلق
تا من خلق پیغمبر را از برای تو بیان کنم آن مرد سائل عرض کرد چگونه من میتوانم نعمتهای خدا را شماره کنم و حال آنکه خدا میفرماید وَإِن
تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا حاصل معنا آنکه اگر خواسته باشید نعمتهای خدا را شماره کنید از احصای آن عاجز
خواهید بود حضرت فرمود در صورتی که تو از وصف قلیل عاجزی چگونه من میتوانم عظیم را وصف نمایم زیرا که خدا در باب
نعمتهای دنیا فرموده است قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و در باب خلق پیغمبر فرموده است إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و شیخ
بهائی رحمه الله در اربعین به سند متصل است شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی رضی الله عنه نقل نموده است و هم او
حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن علی از محمد بن یحیی الخزاز از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او
از امام موسی کاظم علیه السلام از آباء بزرگوار آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه و علیهم سلام الله الملک المبین که آن حضرت فرمود

إنّ يهوديًا كان له على رسول الله صلّى الله عليه وآله دنانير فتقاضاها فقال صلّى الله عليه وآله وسلّم يا يهوديّ ما عندي ما أعطيك
قال فإنّي لا أفارقك يا محمّد حتّى تقضيني فقال صلّى الله عليه وآله إذن أجلس معك فجلس عليه السلام معه حتّى صلّى في ذلك الموضع
الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وكان أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله يتهدّدونه ويتوعّدونه فنظر رسول
الله صلّى الله عليه وآله وسلّم إليهم فقال ما الذي تصنعون به فقالوا يا رسول الله يهوديّ يحبسك فقال صلّى الله عليه وآله
لم يبعثني ربّي عزّ وجلّ بأن أظلم معاهدًا ولا غيره فلمّا علا النهار قال اليهودي أشهد أن لا إله إلّا الله وأشهد أنّ محمّدًا عبده
ورسوله مولده بمكّة ومهاجره بطيبة ليس بفظّ ولا غليظ ولا سخّاب ولا متزيّن بالفحش ولا قول الخنا وأشهد أن لا إله إلّا الله
وأنّك رسول الله وهذا مالي فاحكم فيه بما أنزل الله وكان اليهودي كثير المال ثمّ قال علي عليه السلام كان فراش رسول الله
عباءة وكانت مرفقته أدم حشوها ليف فثنّيت له ذات ليلة فلمّا أصبح قال لقد منعني الفراش الليلة الصلاة فأمر صلّى الله عليه
وآله أن يجعل بطاق واحد

خلاصه کلام معجز نظام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنکه یک نفر یهودی از رسول خدا
صلی الله علیه و آله دیناری چند طلب داشت بود وقتی مطالبه آن وجه از حضرت نمود حضرت فرمود ای یهودی من چیزی نیست که تو
دهم گفت از اینجا حرکت نمیکنم تا حق مرا برسانی یهودی گفت من دست از تو برنمیدارم یا محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت
فرمود اینک با تو می‌نشینم و آن قدر نشستند تا آنکه آن حضرت در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا و صبح را گذاردند اصحاب چون این حال را مشاهده کردند تهدید و وعید یهودی را نمودند پس نظر مبارک حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان افتاد فرمود چه اراده دارید با این یهودی عرض کردند یا رسول الله یهودی
[illegible] حبس نموده است [illegible] خداوند عز و جل مرا نفرستاده است که به معاهد و غیر
معاهد ظلم نمایم [illegible] حضرت [illegible] آن مقام که یهودی به کلمه طیبه اسلام گشوده و گفت

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اینک شطری از مدلول این حدیث است بجا اقسم که من ترک
این عمل نشدم ودر مقام حدس بود نیامدم مگر باستظهار آنکه بخاطر آوردم وبر سبیل وصف تورات که در تورات دیده ام که بعض
از برای من بر حقیقت حال الآن تو حاصل شود چرا که من بعثت وبشارت تورا در تورات خوانده ام که محمد بن عبد الله مولد او مکه
معظمه خواهد بود ومکان هجرت او مدینه طیبه بر خلق خواهد بود ونه سنگین دل ونه تند خو ونه بلند آواز ودر شب
کو ومقام انبیای کسی بدشنام وفحش زبان نگشاید خواهد بود واینک من شهادت میدهم تو همان پیغمبری وحقیقت نبوت ورسالت
تو واین است مال من حکم کن در او بانچه خدا فرموده است وهودی مذکور صاحب مال ومکنت وجمعیت وثروت بود وبعد از آن
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فراش رسول الله یعنی جامه خواب مقدس سوی عبای آنحضرت نبود وبالشی که [illegible]
از پوست بوده وحشو آن از لیف خرما شبی [illegible] اتفاق عبای مذکور را دولا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون
صباح شد واز خواب بیدار شدند فرمودند مبارک آوردید که امشب این جامه خواب مانع آمد مرا از قیام نماز شب پس امر
کرد که دیگر چنین نکنند وهمان از [illegible] یک لا اکتفا نمایند آنچه مصنف این کتاب گوید وصف نمود اسرائیلی
حضرت را بسیار مناسب با آن مذکور که از کتاب شعیا علیه السلام منقول گردید ودر باب اول دانسته که اطلاق لفظ تورات بر
تمامی کتب عهد عتیق بر سبیل مجاز جایز است فعلیهذا دور نیست که اسرائیلی این اوصاف را از همین باب نقل کرده باشد واسم
حضرت را با محل ولادت ومکان هجرت او تعریف کرده باشد [illegible] سلوک نماید ومرتبه برای خود قرار بدهد ودیگر
ضعیفان وبیسوادان باشد [illegible] ششم آنکه شریعت وصراط مستقیم وحق والهی باشد وراست بر آن
شریعت شریعت دیگر باشد بلکه سایر شرایع با التسبه بان شریعت منحرف باشد اگر چه با القیاس با حوال امم سابقه مستقیم
بوده اند هفتم آنکه جهاد کننده باشد ودر دعوای با کفار ومخالفین خود استوار بوده ودر مجاهده فی سبیل الله باک
نداشته باشد واز مخالف نگریزد تا آنکه تبلیغ رسالت واثبات شریعت خود کند وحضرت عیسی علیه السلام مامور بجهاد نبود
ودائما از دشمنان در فرار بودند مصداق این بشارت عیسی علیه السلام نیست یقینا هشتم آنکه صاحب کتاب باشد
نهم آنکه شریعت او سهله سمحه باشد دهم آنکه کتاب وشریعت وامیدواری تمام حاصل [illegible] بود ومانند شرایع وکتب
انبیای سالف مشکل ومرموز نباشد وبر متتبع ومطلع از سیره وصفات واوصاف وشریعت حضرت محمد صلی الله علیه
واله وسلم واضح ولائح است که مجموع این اوصاف در آنحضرت جمع بوده واوصاف وادراک این اوصاف با هم انبیای سابقه فرق
ثابت است [illegible] لا سیما بعضی از انبیای بنی اسرائیل را که صفات مذکوره بدرجه آنحضرت نبوده اند بلکه حضرت جلال
بر ایشان غالب بود وحلم وبردباری ایشان بدرجه با ملامتهای امتهای علی الظاهر کم بود چنانکه در خصوص مملکت فرعون
بر مصر ظهور رسید که هر چه استدعای عفو نمود از جناب موسی مفید نشد وحضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه واله
استعاء دندان مبارک او را شهید [illegible] اصحاب مکرم او را کشتند مع ذلک بجناب رب در مقام معذرت واستدعای
مغفرت وکلمه اهد قومی انهم لا یعلمون تکلم میفرمود وهکذا سایر اوصاف که در این باب مذکور گردید اختصاص بان
جناب دارد ومقصود از تسبیح جدید شرع شریف آن بزرگوار است وتعمیم آن بر سکان اقاصی زمین واهل جزایر واهل مدن
وبراری اشاره است بعموم نبوت آن بزرگوار قال الله عز وجل تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون
للعالمین نذیرا وایضا قال الله عز وجل قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا ولفظ قیدار وی
ساکنه است که مراد از او بشارت محمد صلی الله علیه واله وسلم است زیرا که حضرت خاتم الانبیا از اولاد
قیدار بن اسمعیل [illegible] است بصفات مخصوصه که در [illegible]
[illegible]

تماحی این اوصاف درباره آن حضرت است و آیه (۱۶) اشاره بحال عرب است در آنکه عرب واقف بودند از احکام الهیه و معتقد
عبادت صنم بودند و مبتلا بودند بانواع رسوم قبیحه جاهلیه قال الله تعالی فی حقهم وَاِن کانوا مِن قَبلُ لَفی ضَلالٍ مُبین
و قول او در آخر آیه (۱۶) اشارات بر آنکه خواهم نمود مشعر است بآنکه امت آن بزرگوار امت حق هستند معصومین علیهم و
ضالین نیستند و قول او در آیه (۱۷) که آنانکه باصنام بر اعتماد نموده و بتهای ریخته شده میگویند که خدایان ما شمائید
خجل و سرگشته شرمسار خواهند گردید مشعر است بحصول حزن و خجلت عباد بر صنم و اوثان مثل مشرکین عرب و عابدین
صلیب و صورت مقدسین و مقدسات که مدتها تمام از برای ایشان حاصل خواهد گردید و خدای تعالی خود هم وفا فرمود در آنکه
مشرکین عرب و قیصر روم و کسرای فارس تعصب کرده و کسری نامه را پاره کرد در اطفاء نور احمدی و تحریف شرع محمدی
لکن از این سعی حاصل نشد از برای ایشان مگر حزن تام و عاقبة الامر شرک در اقلیم عرب نماند و دولت کسری از ایران زائل
شد و حکومت اهل صلیب از شام زائل گشت و در اقالیم دیگر بعضیها مطلقا کفر زائل شد و از بعضی کم گردید و انشاء الله
عنقریب مهدی ع ظاهر خواهد شد و توحید در تمامی اقالیم منتشر و کفر و عبادت صلیب و قول بتثلیث زائل بالکلیه معدوم
گردد اللهم اجعلنا من اعوانه و انصاره و ارزقنا التشرف بالحضور بحق الرسول المقبول محمد و آله **بشارت دهم**

در باب (۵۴) از کتاب شعیا علیه السلام بزبان عبرانی و بیان کسیر است رنی عقارا لو یالاده پصحی رنا و صهلی لو حالا
کی ربیم بنی شومیما مبنی بعولا آمر یهوه هرحیبی مقوم اهلک و یریعوث مشکنوتیک یطو
ال تحسوکی هاریکی میترایک و یتدوتیک حزقی کی یامین و سمول تفروصی و زرعک گوییم یرش و عاریم نشموث یوشیبو
ال تیرای کی لو تبوشی و ال تکلمی کی لو تحفیری کی بوشت عالومیک تشکحی و حرفت المنوتیک لو تزکری عود
کی بعلیک عوسیک یهوه صباؤوت شمو و گوالک قدوش یسرائیل الوهی کل هارص یقارا
کی کیشا عزوبا و عصوبت روح قراک یهوه و ایشت نعوریم کی تماس آمر الوهیک
برگع قطن عزبتیک و برحمیم گدولیم اقبصک بشصف قصف هسترتی فانای رگع ممک و بحسد عولام رحمتیک آمر گوالک یهوه
کی می نوح زوت لی اشر نشبعتی معبور می نوح عود علی هارص کن نشبعتی مقصوف علیک و مگعار بک
کی هاهریم یموشو و هگبعوت تموطینا و حسدی مآتک لو یموش و بریت شلومی لو تموط آمر مرحمک یهوه
لبدن شده ای عقیم نازاینده ترنم نما و ای آنکه درد زه نکشیده شادمانی با سرود آواز بلند نما زیرا که پسران
مهجوره از اولاد منکوحه زیاده اند (۲) مکان خیمه ات را وسیع گردان و پرده های مسکنهایت را گسترانیده طنابهایت را
دراز کرده و میخهایت را محکم ساز (۳) زیرا که بطرف جنوب و شمال خروج نموده و ذریت تو امتها را مالک خواهند شد و شهرهای
ویرانه را مسکون خواهند گردانید (۴) مترس زیرا که شرمنده نخواهی شد و مأیوس مباش زیرا که رسوا نخواهی گردید چونکه شرم
جوانیت را فراموش کرده و سرزنش بیوگیت را دیگر یاد نخواهی آورد (۵) چونکه آفریننده ات که اسمش خداوند لشکرهاست
شوهر تو است و قدوس اسرائیل که بخدای تمامی زمین مسمی است رهاننده تست (۶) زیرا که خداوند ترا مثل زن متروکه
و رنجیده خاطر و مثل زن عهد شباب که ترک شده بود دعوت نموده است کلام خدای تو است (۷) ترا زمان اندکی ترک کردم
اما برحمتهای عظیم ترا جمع خواهم کرد (۸) و بهیجان غضب دمی چند روی خود را از تو پوشانیدم
اما برحمت ابدی ترا رحم خواهم فرمود (۹) زیرا که این برای من مثل آبهای نوح است چنانکه سوگند یاد نمودم که آبهای
نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنین سوگند یاد نمودم که بر تو غضب نکنم و ترا عتاب نخواهم کرد (۱۰) هر چند
کوهها از جا برداشته شوند و تلها متزلزل شوند لیکن رحمت من از تو منفک نخواهد شد و عهد سلامتی من متزلزل نخواهد شد خداوند
که رحم کننده تست میفرماید (۱۱) ای مصیبت رسیده که بادها ترا پراکنده کرده و تسلی نیافته اینک من سنگهایت را
[illegible] (۱۲) [illegible] دروازه هایت را از سنگ [illegible] و تمامی حدودت را
[illegible] (۱۳) و همگی فرزندانت [illegible] سلامتی [illegible] خواهد شد (۱۴) [illegible]

تا شب خواهی شد واز ظلم دو رسته که نخواهی رسید وهم از اشتباهی که نزدیکی نخواهد نمود (۱۵) آیات کسبکار در سکنا است
تا تو ممکن نخواهد شد و هر کسبکه با تو ممکن است تا تو خواهد ماند (۱۶) ابتلا من حدّادی که تا دم رحال ولاثانی این محیا مرو زده الی
موا هر پس برون می‌آورد امر بهم وحماری که بخراب کردن مشغول است سرا مر بهم (۱۷) هر الی کم تصدّق نو ساخته شده است
هیچ کار کرم نخواهد شد و هر بنا که برای بخاک بنو معاونت میباید نکنید نخواهد نمود مراث سکان حلاوت است وحلاوت
معرفتاید صلامات انسان ارحاسه است **مُصَنِّف کتاب گوید** مراد او عقبه دوایر اول مکه معظمه است زیراکه هیچ
پیغمبری بعد از اسمعیل علیه السلام از مکه طاهر مبعوث نگردید و وحی در آنجا نازل نشد تا زمان خاتم الانبیاء علیه الصلوة وعلیه السلام بعد
او و شلیم زیراکه پیغمبران بسیار از آن مکان مقدس طاهر مبعوث گردیدند و وحی هم بکرات در آنجا نازل شد و مراد از سوالو حشا اولاد
هاجر رضی الله عنها میباشند زیراکه او را از خانه بیرون کردند و مطلقه بود و در بیابان مسکن گرفته بود و الله الملک در حق اسمعیل
علیه السلام در وعده خدا وند بعمر وحل در علیه خود داد (۱۳) او باب (۱۶) او سفر تکوین چنین میفرماید (۱۲) و او مرد وحشی خواهد بود
یعنی اسمعیل پس مقصود از بیرون مرد که اولاد هاجر بودند داد اولاد منکوحه اولاد سارا از فضلی از برای دمیدن مکه حاصل شد
حصول فضیلت برای اهل آن وحلاوت بوعده خود وفا فرمود که محمد صلی الله علیه وآله وسلم زیراکه افضل البشر بلکه افضل کل
اهل عالم است خاتم وسید پیغمبران است از اولاد هاجر از مکه معظمه مبعوث گردید و مقصود از ایه (۱۶) که میفرماید ابتلا من حدّادی
که تا دم رحال را نابت میآورد والی موا هر پس برون میآورد امر بهم آنحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم است زیراکه
آن بزرگوار از برای قتل مشرکین تا شمشیر امیرالمومنین علی ابن ابیطالب بود که شمشیر آماده میساخت و سعی از برای مکه معظمه حاصل شد از
مرکب این بیغمبری که اراده نمی‌حکم امر معاندین را حاصل بکردید زیراکه معبدی بود ساپید نمود که مثل کعبه تا شد از طهور خاتم النبیین
اجمال و بعظمی که از برای وی حاصل شد و از مبج فراس روحه سوی آن دراوقات صلوات برای جمیع مسلمین عرباً و شرقاً و سلام اسمعیل
واشد از سوی آن دخول وطایف درهر جای عالم که نخواهند باشد از اسدای حسب تا کنون که تکرار و نشصد و دوازده سال
از هجرت که شد در حق آن مکان مقدس مقرر است و از برای او و شلیم نصف این تعظیم وتکریم حاصل شد مکر دو مرتبه یکی در عهد سلیمان
علیه السلام بنا شکر فارغ شد از ساختن بیت المقدس مرتبه دیگر در سال هجدهم از سلطنت بوشیار نعظم مکه معظمه با حوالد هراتیا الله
تا ابی و برقرار خواهد بود خاتم جلاوند عنایت است نقول خود میرسد که سر هیچ خواهی شد و مسبوس میباشد زیراکه بسوا خوانیم
کردند علی الاسکندر هیکل خوانده وافراموش کردی و سر پس سو گشت وا باد کرهاد حراهی آورد و هکذا در ایه (۱) میفرمایا
[illegible] (۵) میفرمایند [illegible] آنکه با وعده سال [illegible] بود عاقبت خواهم کرد
[illegible] عهد [illegible] علی
خاتم [illegible] مکان [illegible] مبعوث کرده [illegible] هجرت [illegible] الدوام [illegible]
[illegible] وسلم [illegible] عهد [illegible] تکریم [illegible]
درنبوا ورب قبائل حو مند شد و شهرهای [illegible] گردانند [illegible] علیها
وسلطنا احیادنا [illegible] تعظیم وتکریم نای کعبه مسجد الحرام و بیت الله که عمرانا رو برکتها وامواج رحمتها [illegible] وا حال دارند
دارند وانشاء الله این تعظیم وتکریم زیاد میشود زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه [illegible] خود که
در ایه (۱۵) املکت کجا مسکنها است ممکن نخواهد شد زیراکه هر محصر محالفی که قصد مکه معظمه نمود خداوند دلیل و مقود
خاتم در مسئله اصحاب فیل در انی وارد شده است که ابرهه بن صباح الاشرم ملک یمن از قبل نجاشی کنیسه بنا کرد
در صنعا و او را مسمی بقلیس نمود و خواست حاج را منصرف نماید بجانب آن کنیسه و قسم خورد که کعبه خراب نماید پس لشکر عظیمی
بجانب کعبه توجه نمود و اسود [illegible] مقصود او حجی پیشکر خود کرد است هر کس فرستاد و کعب بن مردان [illegible]

رقمه [illegible] ... [illegible]

مگر واحدی از ایشان را مکش تا من با تو بیایم که میخواهم ایشان را اعلام بکنم که احدی از غلامان را چیز عذابی نکرده تا سد و ملی همراه
داشتند که اسم او محمود بود و بسیار فیل قوی و عظیم الجثه بود و فیلهای دیگر هم همراه داشتند چون بحوالی مکه رسیدند اموال اهل
مکه را غارت کردند و جناب عبد المطلب خواست که [illegible] نماند قبول نکردند پس با فیل متوجه حرم کردیدند و چون عبد المطلب مکه
[illegible] قوم [illegible] که [illegible] بالا رو به [illegible] کعبه [illegible] و سوی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
و بدرگاه حضرت [illegible] و زاری نمود ناگهان صدای هاتفی را شنید و آواز داد که دعای تو مستجاب کردید و [illegible]
بواسطه نوری که در جبین تو است [illegible] و کف [illegible] تا دشمنان را که [illegible] که [illegible] و در رکب
آن [illegible] کردند [illegible] لشکر [illegible] و چون [illegible] فیلها [illegible] که [illegible] پاهای آنها را
[illegible] و ناسد کوه در [illegible] لشکر [illegible] بودند [illegible] چون بحرم رسیدند فیلها [illegible] که [illegible] ایستاد
کردند [illegible] درحرم [illegible] و چون روی آنها را [illegible] بر [illegible] و [illegible] فیلهای
و [illegible] سوی [illegible] که [illegible] دست [illegible] چون [illegible] و [illegible] و در این [illegible] چندی [illegible]
[illegible] که ما [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] بودند [illegible]
یکی در [illegible] و [illegible] سنگها [illegible] و [illegible] لشکر [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] مرغان [illegible] نهادند [illegible] که [illegible] و [illegible] برای [illegible]
[illegible] و [illegible] آمدند [illegible] مرغان [illegible] آمدند و منادی ندا کرد [illegible] که ای مرغان اطاعت کنید
اطاعت [illegible] که [illegible] مامور [illegible] اند [illegible] عصیان [illegible] رسیده [illegible] مرغان
سنگها را [illegible] و [illegible] آمد و [illegible] و [illegible] و [illegible] سر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] و [illegible] مرغان [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] ایشان می
[illegible] که [illegible] هلاک شدند و [illegible] ناگهان [illegible] دست [illegible]
[illegible] چون [illegible] و قصه را نقل کرد [illegible] و [illegible] و [illegible]
و چون [illegible] رسید و قصه را [illegible] کرد چون [illegible] که همراه بود [illegible]
و در [illegible] مرد **بدانکه** این قصه از جمله متواترات و منصوص علیه قرآن است و در دوره ولادت حضرت خاتم
الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم واقع کردیده [illegible] و ذکر کردیده است در حین نزول قرآن بود [illegible] این قصه را
برای العین مشاهده نموده بودند [illegible] و [illegible] داخل مکه [illegible] جواهد [illegible]
کما [illegible] الاخبار عن الاطهار و [illegible] الاخبار **بشارت نار دهم** در باب (۵۰) از کتاب [illegible]
[illegible] لا [illegible] لا [illegible] ها آبا ها آبا الملیل [illegible]
[illegible] کله [illegible] عاصی [illegible]
[illegible]
[illegible] الوح [illegible]
کله [illegible] المعی (۱) [illegible] جواب دادم [illegible]
[illegible] (۲) [illegible]
[illegible] الانسان [illegible] (۳) [illegible]
[illegible] (۴) [illegible]

وکوشش خود مینمودند و شورهای منحصر در طریق ایشان موجود است (۵) کسانیکه میگویند نزد خود باش و نزدیک من میا زیرا که من از
تو مقدس ترم ایشان در دماغ من مثل دود اند که همه روزه سوزان میباشند (۶) اینک در حضورم مرقوم است که خاموش نخواهم ماند
بلکه سزا میدهم بلکه سزای ایشان را به آغوش ایشان خواهم ریخت مراد از کسانیکه مزاحم شوند امتحان دادم آنچه عرض شد زیرا که ایشان عن ذات تعالی
از معرفت ذات و صفات و شرایع الهیه از جهت سؤال ممکن شدند و طالب حق بودند چنانچه در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران در شأن حال ایشان
ضرب همین مضمون وارد گردیده است لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ حاصل مفاد آیهٔ مبارکه خدا وند عزّ و جلّ منّت
گذاشت بر مؤمنین زمانیکه مبعوث فرمود در میان ایشان رسولی از خود شان تا آنکه آیات او را بر ایشان تلاوت نماید و از عقاید سیّئه
و اخلاق خبیثه ایشان را پاک و طاهر نماید و کتاب و حکمت را تعلیم ایشان فرماید در حالیکه بودند ایشان یعنی عربان قبل از بعثت
نبی در ضلال مبین و خارج نیست که مراد از جماعت مذکوره نباشد مگر همان عربانی که در بشارت نامهٔ ذکر شده و وصف مذکور
در اینجا نیز با ایشان مطابق بود و بشارت صادق و مطابق است و اوصاف مذکوره در اینجا بعینه الصق با حال نصاری چنانچه وصف مذکور
در آیه هم اولی و الیق بحال یهود است الله جلّ شأنه ایشان را ردّ نمود و امّت محمّد را اختیار فرمود **بشارت از کتاب دانیال نبی**
در باب دوّم از کتاب دانیال در بیان خواب پادشاه بخت نصر مرقوم است (۱) و بخت نصّر در سال دوّم سلطنتش خوابها دید که
از آنها روحش مشوّش شد و خواب از او رفع شد (۲) پس ملک فرمود که دانشمندان و منجّمان و فالگیران و کلدانیان را حاضر
نمودن از خوابهای ملک اخبار نمایند که ایشان آمده در حضور ملک ایستادند (۳) و ملک بایشان گفت که خوابی دیده‌ام و روحم
از دانستن خواب مشوّش است (۴) و کلدانیان بزبان ارامی بملک عرض کردند که ای ملک عمرت ابدی باشد بندگانت خواب را
بگو تا تعبیرش را خواهیم گفت (۵) ملک جواب داد و بکلدانیان گفت فرمانی که از من صادر گردیده است که اگر خواب و تعبیرش را بمن اعلام
ننمائید پاره پاره خواهید شد و خانه‌های شما مزبله شده خواهد شد (۶) اما اگر خواب و تعبیرش را بمن اعلام نمائید از من
بخششها و انعامها و اکرامهای عظیم را خواهید یافت پس خواب و تعبیرش را بمن اعلام نمائید (۷) وایشان بار دوّم جواب داده
گفتند که ملک بندگانش خواب را اعلام نماید که ما تعبیرش را اعلام خواهیم نمود (۸) و ملک در جواب گفت یقیناً میدانم که شما وقت
را میخرید چونکه می بینید که فرمان از من صادر شد (۹) پس اگر خواب را بمن اعلام ننمائید از برای شما فرمان یکی است زیرا که کلمات دروغ
و فاسد را جهت گفتن پیش من آماده ساخته‌اید تا وقتی که زمان تغییر یابد پس خواب را بگوئید تا بدانم که تعبیرش را بمن اعلام توانید
کرد (۱۰) و کلدانیان در حضور ملک جواب داده گفتند که بروی زمین کسی نیست که مطلب ملک را اعلام تواند کرده ...
ملک و سرور و سلطانی نیست که مطلب را از هیچ جادوگر و دانشمند و منجم و کلدانی سؤال نموده است (۱۱) و ...
سؤال مینماید بعدی مشکل است که سوای خدایانی که مسکن های ایشان با انسان نیست احدی نیست که آنرا بملک اعلام نماید (۱۲)
از این سبب ملک بسیار غضبناک و خشمناک گردید و فرمود که همگی دانشمندان بابل را هلاک سازند (۱۳) پس فرمان صادر شد
که دانشمندان را مقتول سازند و دانیال و رفقایش را جهت کشتن تجسس کردند (۱۴) آنگاه دانیال بحکمت و فطانت به اریوک
جلاد ان ملک که جهت قتل حکمای بابل بیرون میرفت جواب داد (۱۵) بلکه با اریوک ضابط ملک جواب داده گفت که از چه سبب این
فرمان غضب آمیز از ملک صادر گردید آنگاه اریوک مطلب را بدانیال اعلام نمود (۱۶) پس دانیال داخل شد از ملک درخواست
نمود که او را مهلت دهد تا آنکه بملک تعبیر را آشکار سازد (۱۷) آنگاه دانیال بخانهٔ خود رفت مطلب را بحننیا و میشائیل و عزریا رفقایش
اعلام نمود (۱۸) تا آنکه مرحمتها را از خدای آسمانها در باره این راز بطلبند تا آنکه دانیال با سایر رفقایش با حکمای
بابل هلاک نگردند (۱۹) آنگاه آن راز بدانیال در رؤیای شبانه مکشوف شد پس دانیال خدای آسمانها را وصف نمود ...
... دانیال ... گفت که اسم خدا ... مبارک باد ... زیرا که حکمت و جبروت ازآن ... است (۲۱) و تغییر ...

ومعزول کنندهٔ ملوک و نصب کنندهٔ ملوک اوست حکمت را به حکما و دانش را به دانایان می‌دهد (۲۲) چیزهای عمیق و مستور را
او کشف می‌نماید آنچه که در تاریکی است می‌داند و نور با او باقی است (۲۳) ای خدای آبای من تو را شکر و حمد می‌نمایم که حکمت و قوت را
به من دادی و حال آنچه که از تو درخواست کردیم به من اعلام فرمودی چونکه مطلب پادشاه را به ما اعلام نموده (۲۴) سابق بر این دانیال بر داریوک
که ملک او را به هلاک نمودن حکمای بابل مامور داشته بود داخل شد به آنجا داخل شده و به او چنین گفت که حکمای بابل را هلاک منما
و مرا به حضور ملک آور که تعبیر را به ملک اعلام نمایم (۲۵) آنگاه اریوک به تعجیل دانیال را به حضور ملک آورده و به او چنین گفت که از پسران اسیر
یهودا کسی را یافتم که تعبیر را به ملک اعلام تواند نمود (۲۶) پس ملک متکلم شده به دانیال که اسمش بلطشصر است مصنّف گوید
این اسم خدای بخت نصر است ... دانیال را ... گفت آیا تو قادری که خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را (۲۷)
و دانیال در حضور ملک جواب داد گفت رازی که ملک سؤال نموده حکما و منجمان و جادوگران و فالگیران قادر نیستند که آن را به ملک اعلام
نمایند (۲۸) اما در آسمان‌ها خدایی است که کشف کنندهٔ رازهاست و به بخت نصر ملک آنچه که در ایام آخرین واقع می‌شود اعلام داده است
خواب تو و رویای سرت که بر بسترت بوده این است (۲۹) پس تو ای ملک در بستر تو افکارت برآمد که بعد از این چه واقع خواهد شد
و کشف کنندهٔ رازها تو را آنچه که می‌شود اعلام کرده است (۳۰) پس این راز به جهت زیادتی حکمتی که من از همهٔ زندگان داشته باشم
بر من کشف کرده نشده است بلکه به جهت است که تعبیر به ملک اعلام شود تا افکار قلبت را عارف گردی (۳۱) دیدی و اینک تمثال بزرگی که صاحب
فرهٔ عظیمی بود در برابرت می‌ایستاد (۳۲) و این تمثال سرش از طلای نیکو و سینه‌اش و بازوهایش از نقره و شکمش
و رانهایش از برنج (۳۳) و ساقهایش از آهن و پاهایش قسمی از آهن و قسمی از گل بود (۳۴) ملاحظه کردی که سنگی بدون دستها
جدا شد و آن تمثال را بر پاهای آهن و گلینش زد و آنها را خرد نمود (۳۵) آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شدند و مثل کاه
خرمن تابستانی گردیدند و باد آنها را برد چنانکه جایی از برای آنها یافت نشد و سنگی که تمثال را زد کوه بزرگی شد تمامی زمین را
پر ساخت (۳۶) خواب همین است و تعبیرش را در حضور ملک بیان خواهیم کرد (۳۷) تو ای ملک ملک الملوکی چونکه خدای آسمانها تو را
مملکت و قدرت و قوت و عزت داده است (۳۸) و در هر جا که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را بدست تو تسلیم
نموده است و تو را بر همهٔ آنها مسلط گردانیده است آن سر طلا تویی (۳۹) و بعد از تو مملکت دیگر که از تو پست‌تر است خواهد برخواست
و مملکت سیم دیگری از برنج که بر تمامی زمین سلطنت خواهد نمود (۴۰) و مملکت چهارمین مثل آهن سخت خواهد بود زیرا چنانکه
آهن هر چیز را سحق و مغلوب می‌سازد و همچنان این مثل آهنی که همهٔ اینها را می‌شکند می‌سازد سحق و شکسته خواهد کرد (۴۱)
و چنانکه پاها و انگشتها دیدی که قسمی از گل کوزه‌گری و قسمی از آهن است لهذا این مملکت منقسم خواهد شد اما سختی آهن در آن
خواهد ماند چونکه آهن را با گل کوزه‌گری دیدی که ممزوج است (۴۲) و از آنجا که انگشتان پاهایش قسمی از آهن و قسمی از گل بود پس آن
مملکت بعضی قوی و بعضی از آن ضعیف خواهد بود (۴۳) و چنانکه آهن را دیدی که با گل کوزه‌گری ممزوج است همچنان انسان خود را با
نسل آدمی ممزوج خواهند کرد اما نخواهند چسبید چنانکه آهن با گل ممزوج نمی‌گردد (۴۳) وَسُومَی یَأتِی مَلِکٍ ... بِسَمِّیهِم اللّٰه
... مَلَکُوت ... لَم ... وَمَلَکُوت ... کُلَّ ... مَلَکُوتِی وَهِیَ ... لِلعَالَم
(۴۴) یعنی در ایام این ملوک خدای آسمان مملکتی را که هرگز زایل نشود برپا خواهد داشت و این مملکت به قوم دیگر واگذاشته نخواهد
شد بلکه تمامی این مملکتها را سحق و مغلوب کرده و آن ابدالآباد برقرار خواهد بود (۴۵) و چنانکه سنگ را دیدی که بی‌واسطهٔ دستها از
کوه جدا شد ... آهن و برنج و گل و نقره و طلا را سحق نمود لهذا خدای کبیر ملک را از آنچه که بعد از این واقع می‌شود اعلام نموده است و خواب
... (۴۶) آنگاه بخت نصر ملک بر روی خود افتاده دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدیه‌ها و بخورهای
خوشبو ... مصنّفه ... گوید ... مملکت الهی سلطنت ... خود حضرت دانیال
... در آیات (۲۵) تا (۲۹) از کتاب حضرت دانیال ... مرقوم است

و مرحله باب مذکور است (۲۵) و تفسیر که تغییر کرده است که ... (۲۶) و تفسیر کلام ابیست ...
حال مملکت را اسم برده است و امر را بانجام رسانده است (۲۷) یعنی بعد ... (۲۸) پس مملکت قسم کرده
شد است و عدا بر فارس داده شده است ... که این مملکت در اول ظهور ضعیف بود ... سلطنت کلدانیین تا اسکندر قوت
پیدا کرد در زمان کورش ملک ایران که تا ... سال قبل از میلاد مسیح ...
مسلط شد و مراد از مملکت ثالث سلطنت اسکندر مقدونی رومی است که سیصد و سه سال قبل از میلاد مسیح بر ایران مسلط
شد و سلطنت فارس را این سلطان منقسم کرد بر ملوک طوایف و مراد از ملکوت چهارم سلطنت ساسانیست که گاهی قوی بود و گاهی
ضعیف بود و در عهد نوشیروان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم متولد شد و جلال و قدرت و جلال سلطنت ظاهریه و باطنیه
آن بزرگوار ... و در مدت قلیلی بر شرق و غرب عالم مسلط گردیدند و سلطنت ساسانیان بالکلیه بظهور دولت
اسلام منقرض گردید که این رویا متعلق بان دانیال بوده است پس مراد از سلطنت ... همین سلطنت است که ... دیگر داده نخواهد
شد ظاهرا و باطنا برقرار خواهد بود و کمال این سلطنت عنقریب در زمان امام همام مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه تکمیل خواهد
شد ولیکن بعد از مدت قلیلی از ظهور آن بزرگوار ... ضعفی بر سلطنت اسلام وارد خواهد کرد چنانچه الان علامتش
مشهود است بعد ظهور آن بزرگوار ... ضعف مرتفع خواهد گردید و تمامی ادیان دین واحد خواهند شد ...
واسطه ... شد و ... و ... و ... را ... کرد ...
ساحت ظاهر بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و باطن ... صاحب الزمان است صلوات الله علیهم **بشارت**

سفر دانیال باب (۷) از کتاب دانیال در عالم خواب چهار حیوان را ... (۱) و در سال اول بلشصر پادشاه
بابل دانیال ... (۲) دانیال متکلم شده
گفت در رویای شبانه خود ... و اینک چهار باد آسمان بر دریای عظیم هجوم آوردند (۳) و چهار حیوان بزرگ که
مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند (۴) اول مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و ... تا بالهایش کنده
گردید و از زمین برداشته شده مانند آدمی بر پایها ایستاد و دل انسانی باو داده شد (۵) و اینک حیوان ثانی دیگر که مانند خرس بود
و بیک جانب ایستاد و در میان دندانهایش سه استخوان پهلو بود و او را چنین گفتند که برخیز و گوشت بسیار بخور (۶)
بعد از آن نگریستم و اینک دیگری مثل پلنگ که بر پشتش چهار بال مرغ بود و آن حیوان را چهار سر بود و سلطنت بوی داده شد (۷) بعد
از آن در رویاهای شب نگریستم و اینک حیوان چهارم هولناک و مهیب و بسیار قوی و دندانهای بزرگ آهنین داشت و میخورد و پاره
پاره میکرد و باقی مانده را بپایهایش پایمال مینمود و مخالف همه حیوانات پیش از وی بود و ده شاخ داشت (۸)
و چون در شاخها ملاحظه میکردم اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و ... سه شاخ از شاخهای اول از ریشه کنده
شدند و اینک در این شاخ چشمانی مانند چشمان آدمی و دهانی که بسخنهای بزرگ متکلم بود (۹) تا آنکه کرسیها گذاشته شد و صاحب
روزهای قدیم نشست لباس مثل برف و موی سرش مانند پشم پاک بود کرسیش مثل شعله و چرخهایش آتش سوزان بود
(۱۰) از حضورش نهر آتش صادر شده بیرون آمد هزاران هزار خدمتش مینمودند و کرورها کرور در حضورش ایستاده بودند
برپا شد و کتابها گشوده گردید (۱۱) آنگاه نظر کردم بسبب آواز سخنان بزرگ که آن شاخ ... ملاحظه کردم تا ... کشته شد
و هلاک شد جسمش و ... (۱۲) و سلطنت سایر حیوانات ... از ایشان گرفتند ...
تا زمان معینی (۱۳) در رویای شب نگریستم و اینک با ابرهای آسمان شخصی مانند پسر انسان آمد و نزد صاحب ...
... حضورش آورده شد (۱۴) و او را سلطنت و عظمت و مملکت داده شد تا آنکه ...
... ابدی است که ... نخواهد گردید ...

فراموش کرده باشد (۱۶) یکی از حاضران بقرب حضور در ایستاده بود اینهمه حقیقت را از وی سؤال نمودم که او بمن متکلم شده تعبیر این قصه‌ها را
بمن اعلام نمود (۱۷) که این حیوانات بزرگ چهار ملکند که از زمین خواهند برخاست (۱۸) اما مقدسین حضرت متعال مملکت را
خواهند گرفت و مملکت تا ابد و ابد الآباد مالک خواهند شد (۱۹) آنگاه درباره حیوان چهارمین حقیقت را خواستم بدانم که تمامیش
از تمامی آنها تفاوت داشت بسیار مهیب بود و دندانهایش از آهن و ناخنهایش از برنج بوده میخورد و پاره پاره میکرد و باقی مانده را با پاهایش
پایمال مینمود (۲۰) و همچنان درباره ده شاخهای سرش و از آن دیگری که برآمد که در برابرش آن سه افتادند یعنی درباره آن شاخی که ویرا
چشمان بوده دهانش سخنان بزرگ میزد و نمایشش از همسرانش بزرگتر بود (۲۱) و حینی که ملاحظه نمودم این شاخ با مقدسین جنگ
نموده بر ایشان غالب آمد (۲۲) تا وقت آمدن صاحب روزهای قدیم و اجرای حکم برای مقدسین حضرت متعال و رسیدن زمانیکه مقدسین
مالک مملکت گردیدند (۲۳) و اینچنین گفت که حیوان چهارمین در زمین مملکت چهارم خواهد بود که از تمامی ممالک تفاوت داشته همگی
زمین را خواهد خورد و آنرا پاره پاره کرده پایمال خواهد نمود (۲۴) و ده شاخ از این مملکت ده ملوکند که خواهند برخاست و بعد از آنها
دیگری که از پیشینیان تفاوت دارد برخاسته سه ملک را پست خواهد ساخت (۲۵) و بر ضد حضرت متعال سخنها خواهد گفت و مقدسین حضرت متعال را
سخت خواهد کرد و بفکر تغییر دادن زمانها و شریعتها خواهد افتاد که آنها مدت یک زمان و زمانها و نیم زمان بدست وی تسلیم خواهند شد
(۲۶) پس دیوان نشسته سلطنتش را از او خواهند گرفت که تا آخر مستأصل و فانی خواهند کرد (۲۷) و مملکت و سلطنت و عظمت مملکت
در زیر تمامی آسمان بقوم مقدسین حضرت متعال تسلیم خواهد شد که مملکتش مملکت دائمی است و تمامی مملکتها او را خدمت نموده اطاعت
خواهند کرد (۲۸) آخر سخن تا اینجا است سپس من که دانیال هستم افکارم مرا بسیار مضطرب ساخته گونه‌ام در من متغیر گردید لیکن قصه را
در دلم نگاه داشتم انتهی **مصنف این کتاب گوید** تمامی مفسرین یهود اتفاق دارند بر اینکه مراد از تمامی این چهار حیوان
همان تماثیل صنم است و ما در اینجا مشخص نمودیم که مقصود چهار سلطنت است یعنی سلطنت بابل و سلطنت کیانیان سیم سلطنت اسکندر
رومی چهارم سلطنت ملوک طوائف است که آخر ایشان ساسانیان میشود که در عهد نوشیروان خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
و سلم متولد شد و مقصود از سلطنت مقدسین در کلام جناب دانیال و ملک معتبر ظهور دولت اسلام است که سلطنت چهارم است
ظهور دولت اسلام منقرض گردید و علمای یهود و نصاری عذر اینکه ما کسیم هر چه کفر ایشان را تعصب و علم دانسته تکمیل
دولت مقدسین در عهد شریف حضرت مهدی عجل الله فرجه خواهد بود و ایام قریب است و اکثر علامات الآن مشهود است پس
سلطنت دائمی سلطنت اسلام است **بشارت چهاردهم** یهودای حواری در رساله عامه خود نقل کرده است چیزیرا
که اخنوخ رسول یعنی ادریس علیه السلام که بآن تکلم نموده است که هفتم بوده از آدم علیه السلام و از عروج آن بزرگوار تا میلاد مسیح علیه السلام
سه هزار و هفتصد سال بوده است بنابر زعم مورخین و قسیسین نصاری و ما در اینموضع نقل میکنیم عبارت یهودا از نسخه مطبوعه
۱۸۴۴ و عبارت این است (۱۴) این بحور نام است اِنَ بُوسِلِي اوُبَ عَل دِاَي ها وِمِلي دِبِلي دِسبح من ادم خُنُوخ كَدِ اَمَر ها ايدي
مَريا تَيوالي مِدِيسِي (۱۵) دِعَبِد دِوان عَل كل دمَحِس لِكُلِه كَوِرِه بُوب كُلِي بِلحَي دِكوُرُو بادِبِلا دِدُوعت بالَه ايدلون
دَتُوب كُلِي هِيرِمي مِيِّي (۱۶) اي دِهُمِر ملوُن حطاِي كَوُرِيِ انتهی الترجمه (۱۴) لکن خنوخ که هفتم از آدم بود درباره همین اشخاص
خبر داده گفته است که اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود آمد (۱۵) تا بر همه داوری نماید و جمیع بیدینان را ملزم سازد بر همه کارهای
بیدینی که ایشان کرده‌اند و بر تمامی سخنان زشت که عاصیان بیدین بخلاف وی گفته‌اند (۱۶) اینها کلمه‌مندان و همهمه کنان الخ و در
مقدمه بیان کردیم دانستی که استعمال لفظ مریا یعنی رب بمعنی مخدوم و غیره شایع و ذایع است در کتب عهدین خاصه با عاد نسبت
اما لفظ قدیس که بمعنی مقدس است اطلاق میشود در عهدین بر مؤمن موجود در زمین چنانچه در مزامیر اول ایات (۵) از کتاب ایوب علیه السلام
این نحو عیان و شان گشته است (۱) بخوان آیا کسی هست که ترا جواب دهد و بکدام یک از مقدسان توجه خواهی نمود پس مراد
از مقدسان در اینموضع مؤمنین اند که موجود بوده‌اند در روی زمین و اما در رسالهای پولس نیز ظاهر است و اما در عهد

کاتلک دیراکه مطهر ایشان که موضع الام ارواح صالحین است تا اینکه بجاسا ورای ایشان حاصل شود بمغفرت پاپ بعد از جنبی علیه السلام
پیدا شده است واضح است چنین مطهری در زمان انوست علیه السلام بوده است و اینکه تا بسیار از باب اول از رساله اولی باهل قرنتس چنانا
عیان و بیان کرده است (۲) کتابهای خدا که در عبرانیین است از مقدسین در مسیح عیسی که برای ثبات خوانده شده اند آنچه پس مراد
از مقدسین مومنین مسیحیه که موجود بوده اند در قرنتس و اینها (۱۳) از باب (۱۲) از رساله پولس باهل روم باین مضمون مرقوم است (۱۳)
مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در غریب نوازی سعی کنید و اینها (۲۵) و (۲۶) از باب (۱۵) از همین رساله مرقوم گشته است
(۲۵) لکن الآن عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم (۲۶) زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکوتی برای فقرای مقدسین اورشلیم
بفرستند و از اولی از باب اول از رساله پولس بفلپیان باین مضمون نوشته است (۱) پولس و تیموتاوس غلامان عیسای مسیح که مقدسین
میباشند با اسقفان و شماسان پس مراد از مقدسین در این مواضع مومنین موجودین بوده اند و در آیه (۱) از رساله اولی تیموتاوس باین
مضمون مرقوم است (۱) که در اعمال صالحه سلف نام باشد اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی نموده و پاهای مقدسین را شسته و
زحمت کشان را اعانت نموده آنچه پس مراد از مقدسین در اینجا هم مومنین موجودین در زمان او بوده اند و حمل وجه اول لکن مقصد
موجود در آسمان از واحد نا بلازید که محتاج نیست و سو شود و چه دوم چون مقصود از این باب این حال تمام است و از برای امتنا
عروج بآسمان ممکن نیست و چون دانستی استعمال لفظ را و فهمیدی که معنی رب و مقدسین است پس گوئیم مراد از رب محمد صلی الله
علیه و آله و سلم است و مراد از ده هزار مقدسین اهل بیت و اصحاب کبار و تابعین آن بزرگوارند و تعبیر از مجیء و فعل ماضی چون
آن بزرگوار امر یقینی بوده است همانا که مجیء سبحانه محمد صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار از مقدسین آمد و بر همه داوری نمود و حق
بندگان را ملزم ساخت و همه کفار و رجال خود کرده گردیدند و اما مسیحیین بجهت عدم تسلیم توحید و رسالت رسل مطلقا و عبادت اوثان
اصنام و اوثان را و یهود کره کردند بجهت تفریط ایشان در حق عیسی و مریم علیهما السلام و بعضی عقاید و اعمال و اهل تثلیث کره کردند
بجهت تفریط ایشان در توحید خدا و افراط ایشان در حق عیسی علیه السلام و اکثر ایشان کره کردند بجهت عبادت صلیب و مسائل
عقاید و اعمال خود **تسبارک پاردهم** در باب ستم از انجیل متی باین مضمون مرقوم است پَاتی نُومِیِ بِلِی نُوحَنَّا مَعَا نا
وَمکرُوا بَحرَقی دِهُود وَأمِر تُوتُون سَبَ دِقرِبَ لِه مَلکُوت دِیمَیّ المعنی (۱) و در آن ایام یحیای تعمید دهنده در بیابان
یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده میگفت (۲) توبه کنید زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است و در باب (۴) از انجیل متی باین مضمون
مرقوم است وکَد شِمعِلی سُوع دِیُوحَنّا شِلِی سُی سُوسِلِی لِکَلِیل مِن دَایَت سُورلِی لِمَکرُوزِی وَلمَر تُوبُون سَبَ دِقرِب مَلکُوت
دِیمَیّ وَیَحدَا رِدَ نَسُوع بکُلِّه کَلِیلا وَمَلوُپِی دَیحاعِی وَمَکرُوزِی مَحدَت دِملکُوت الخ المعنی (۱۲) [illegible]
کرمارسد است بجلیل روانه شد (۱۷) از آن هنگام عیسی بموعظه شروع کرد و گفت [illegible] نزدیک است (۲۳)
و عیسی در تمامی جلیل میگشت [illegible] ایشان تعلیم داد و بشارت ملکوت [illegible] (۷) از انجیل متی در بیان
آنکه عیسی علیه السلام تعلیم بتلامذه نموده در آیه (۱) باین مضمون مرقوم است [illegible] ملکوت [illegible] عیسی علیه السلام
حواریین را فرستاد [illegible] [illegible]
از همین باب مرقوم است وکَد ازِلیتُم مَکرُوزُون [illegible] مَلکُوت دِیمَیّ [illegible] گوید که ملکوت
آسمان نزدیک است و در باب (۹) از انجیل لوقا [illegible] [illegible]
وَحُکمَنَل کُلّی سِیدِی وَمَرعِی لِنسُوِی وَسِدرلِی [illegible]
خود را طلبیده بایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفای [illegible] امراض عطا فرمود (۲) [illegible]
کنند و مریضان را صحت بخشند و در باب (۱) از انجیل لوقا باین مضمون مرقوم است [illegible]
بر بعضی فرمود [illegible] [illegible]

رسید و شما را قبول نمایند آنچه پیش شما گذارند بخورید (۹) و مریضان آنجا را شفا دهید و به ایشان گوئید ملکوت خدا به
شما نزدیک است (۱۰) لیکن در هر شهری که در آمدید و شما را قبول نکردند بکوچه‌های آن شهر بیرون شده بگوئید (۱۱) حتی خاکی که
از شهر شما بر ما نشسته است بر شما می‌افشانیم لیکن این را بدانید که ملکوت خدا نزدیک شما رسیده است انتهی از این آیات واضح است که
مرقوم اما ظاهر پیدا شد که یحیی و عیسی علیهما السلام و حواریین و هفتاد تلمیذ مبشر بودند بملکوت سموات و عیسی علیه السلام به الفاظ
بشارت داد که یحیی علیه السلام به این الفاظ بشارت میداد پس معلوم میشود که این ملکوت چنانچه در عهد یحیی علیه السلام ظاهر نشده بود همچنان
در عهد عیسی علیه السلام هم ظاهر نبود و همچنین در عهد حواریین و هفتاد تلمیذ بلکه هر کدام از جناب یحیی و عیسی و حواریین و هفتاد تلمیذ
بآن ملکوت بشارت میدادند و از فضل او مخبر بودند و فضل او را مرجی و متمنی بودند پس مراد از ملکوت سموات طریقه نجاتی که از
شرع عیسی ظاهر شد نیست یقیناً والا عیسی علیه السلام و حواریین و تلامذه نمی‌گفتند که ملکوت سموات نزدیک شده است بلکه میگفتند ظاهر
شده است والان موجود است و عیسی علیه السلام تلامذه را تعلیم نمیفرمود که در نماز بگویند که ملکوت تو بیاید زیرا که این طریقه بعد ادعای
حضرت عیسی نبوت را ظاهر شده و آمده بود پس مقصود از این ملکوت که جناب یحیی و عیسی علیهما السلام و حواریون و تلامذه بلکه کل انبیا مأمول
بودند که بآن بشارت میدهند طریقه نجاتی است که بسبب ظهور شرع شریعهٔ حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شده و از
برای اهل عالم مقرر گردید پس این بزرگواران این طریقهٔ جلیله را بشارت میدادند و لفظ ملکوت سموات بحسب ظاهر دال بر این است که این
ملکوت باید در صورت سلطنت باشد نه در صورت عجز و مسکنت و اینکه محاربه و جدال با مخالفین از برای ترویج این ملکوت باشد
و اینکه مبنای قوانین آن لابد باید کتاب سماوی باشد و همه این امور صادق است بر شرع شریعهٔ محمدیه و آنچه علمای مسیحیه گفته‌اند که مراد
از ملکوت شیوع ملت مسیحیه است در جمیع عالم و احاطه است برکل دنیا بعد از نزول عیسی علیه السلام پس [illegible] ولی است ضعیف خلاف
ظاهر هست و رد میکند این تأویل را تمثیلات منقوله از عیسی علیه السلام در باب تمثیلات از انجیل متی در باب (۱۳) مثلا فرموده در آیه (۲۴) ملکوت
آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در مزرعهٔ خود زراعت کرده بود در آیه (۳۱) فرموده ملکوت آسمان مثل دانهٔ خردلی است که شخصی گرفته در مزرعه
خویش کشت و بعد در آیه (۳۳) فرموده ملکوت آسمان خمیرمایه را ماند که زنی آنرا گرفته در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام مخمر گشت پس ملکوت
آسمان را تشبیه فرموده بانسان زارع تخم نیکو و زراعت و درو کردن آن و کذلک تشبیه فرموده بحبهٔ خردل [illegible] و بزرگ شدن
آن و تشبیه فرموده بخمیرمایه که خمیر جمیع آرد را [illegible] به نزول عیسی علیه السلام بعد از زمان [illegible] در باب (۲۱)
از انجیل متی در آیه (۴۳) از باب مزبور که فرموده از اینجهت شما را میگویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده بامتی که [illegible] آن را بار آورند
عطا خواهد شد پس این قول بوضوح تمام دلالت دارد بر اینکه مراد از ملکوت سموات همین شرع [illegible] است نه شیوع و
انتشار [illegible] و الا شیوع و احاطه را از قوم مرتفع نمودن و بقوم دیگر [illegible] نیست [illegible] که مقصود از
ملکوت همان ملک مقدس است [illegible]
این ملک سوی حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین است قسیس [illegible] در باب (۱۳) از انجیل متی از آیه (۳۱)
تا سی و دو [illegible] مَثَلٌ آخَرَ [illegible] ملکوتَ [illegible]
[illegible]
[illegible] (۳۱) بار دیگر مثلی برای ایشان زد که ملکوت آسمان مثل دانهٔ خردلی است که شخصی گرفته در مزرعهٔ خویش کشت
(۳۲) و هرچند از سایر دانه‌ها کوچکتر است ولیکن چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی میشود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخهایش
سکنی میگیرند انتهی پس ملکوت آسمان طریقهٔ نجاتیست که بسبب ظهور شرع محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد زیرا که در میان
قومی ظهور نمود که حقیر بودند در نزد اهل عالم بجهت بودن ایشان در میان وادی [illegible] و عاری بودند از علوم و صناعات
و محروم بودند از لذات جسمانیه مخصوصه [illegible] زیرا که اولاد هاجر بودند پس الله جل شأنه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

از میان ایشان مبعوث فرموده شریعت اصحاب را که ابتدای امر پیغمبر لحقه اصغر الشرایع بوده حسب ظاهر لیکن عمومیت داشت
مکلّل اهل عالم در مذهب ملل متوکر دو اکثر شرایع شد شرق و غرب را احاطه کرد حتی کتابیکه مطبوع هیچ شریعتی از شرایع سوده مثل
شریعت اصحاب نیست بوده **بشارت هفدهم** در مدح شرع و امت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم خاتمه
عیسی علیه السلام در باب (۲۰) از انجیل متّی چنین مسطور است (۱) سَتَ دِکِی دَمّی مَلکوُت دِشمَی لَبش مَرد سِید بِلطلی بَمو بِش دِدَنفو
نَعلی تکرمه (۲) وبطعلی اَم مَعلی بِن دِنی بِر یوم وَشدُ دِبلی لکرمه (۳) وبَلطلی بساعت دِطلاو وَحِربلی حِنی دکلی بَشوق باطلی
(۴) وَمری اِلَه دِیموُن اُب اَحوُن لکرم دَمیدی دِبلی واحب بیتوخون (۵) وآتی یِلُو بلطلی بدری بساعت داشت دتشع
وَعِدلی وَهنحر (۶) وآح دساعت دِحدعسر بلطلی وَموُجلی حنی بکلی باطلی وَمری اِلَه فَوُدی کلیون نحر کلّه یوم باطلی (۷)
اَمری اِلَه دِبس لا دِنعلی اِلّن مری اِلَه دیموُن اُوب اَحوُن لکرم وَمیدی دبلی واحب سَعلوُن (۸) این کب دِبلی مَش مری
مَردکرم لناطر قری نَعلی وهلوُن حقی وَسری مِن حاراي وَهلقی (۹) وَتلوُن اَتی داح ساعت دِحد عسر شقلوُن دسار دینار
(۱۰) وکد تلوُن فی حسلوُن دِرود بِسَعلیوه وَشقلوُن دِینار دِسار اوُپ اَتی (۱۱) وکد سِقلوُن طوُر طِملوُن عَل مَرِه دبیت
(۱۲) وَامری اَلی حاراي حِد ساعت بطِلوُن وَعِبد لوح نَرا رعمّ دِطعِس بُنوره دِیوم وَحمر (۱۳) این هو جوبلی ومری لح متنحو
ناحی لیون نعدَ سُوح لو بدیا رقطعلوُح عمّی (۱۴) شَعوُل دِنوح وَسِی این سعاوُن دِلِلَه حاراتا بس آح داوُپ الوُح (۱۵)
سَلِل بَدسوُر اِلّی دِمیدی دِبملی عُبدیدی بن عَسوُح بشل سَسَد آنا طابون (۱۶) هَکنَ نهوُی حاراي قمی وقمی حاراي
نَسَت دِ ناسا فری وَبحس کُنی المعنی (۱) در آنکه ملکوت آسمان صاحب خانه را ماند که بامدادان بیرون رفت تا مزدوران جهت
عمله اجرت نماید (۲) پس با عمله روزی یکدینار قرار داده ایشانرا تا کستان خود فرستاد (۳) وقریب ساعت سیم بیرون رفته
دیگرانرا در بازار بیکار ایستاده دید (۴) ایشانرا نیز گفت شما هم تا کستان بروید و آنچه حق شماست بشما میدهم پس رفتند (۵) باز
قریب ساعت ششم و نهم رفته همچنین کرد (۶) وقریب ساعت یازدهم رفته چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت ایشانرا گفت از بهر چه تمام
روز در اینجا بیکار ایستاده اند (۷) گفتندش هیچکس ما را اجیر نکرد بدیشان فرمود شما نیز تا کستان بروید و حق خود را خواهید
یافت (۸) چون وقت شام رسید صاحب تا کستان بناظر خود فرمود مزدوران را طلبیده اجرت ایشانرا ادا کن از آخرین گرفته تا اولین
(۹) پس اصحاب یازده ساعت آمده هر یکی دیناری یافتند (۱۰) و اولین آمده گمان بردند که بیشتر خواهند یافت ولی از ایشان
هر یکی دیناری یافتند (۱۱) اما چون گرفتند بصاحب خانه شکایت نموده (۱۲) گفتند که این آخرین یک ساعت کار کردند
و ایشانرا با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساختی (۱۳) در جواب یکی از ایشان فرمود ای رفیق بر تو ظلمی نکردم
مگر بدیناری با من قرار ندادی (۱۴) حق خود را گرفته برو میخواهم بدین آخری مثل تو دهم (۱۵) آیا مرا جایز نیست که از مال خود
آنچه خواهم بکنم مگر چشم تو بد است از آنکه من نیکو هستم (۱۶) بنا بر این اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد زیرا که خوانده شدگان بسیار
و برگزیدگان کم اینعنی **مصنف اَنیس الاعلام گوید** که آخرین امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم اند که ایشان مقدم خواهند
بود در اجر بر امت‌ها کار اولین خواهند بود در روز قیامت بالنسبه صلی الله علیه و آله وسلم نحن الآخرون السابقون
یعنی ما امت آخر که سبقت خواهیم جست بر جمیع امم و قال ایضا ان الجنة حرمت علی الانبیاء کلهم حتی ادخلها وحرمت علی الامم
حتی تدخلها امتی یعنی بدرستیکه حرام است بهشت بر همه پیغمبران تا من داخل نشوم و حرام است بر جمیع امم تا امت من داخل
آن نشوند و اصحاب دیگر در صورت سعی جبرئیل اجابت نکلیل نزل احلال فرمود و عرض کرد با احمد هست حرام
بر همه پیغمبران و امت‌ها تا تو و امت تو داخل نشوند و تو امت من اطرح بودند طلب خواهد فرمود از آخرین گرفته مزد ایشانرا
ادا کن و نوائی آنها (۱) اولین آخرین راجع است اجر و مثوبه و زیادتی در بعضی ایام چنانکه نوشته که روز قیامت
اسرائیلی را مساوی کند که چهار صد ... [illegible]

دو ثواب چهل ساله این اکثر خواهد بود از ثواب چهار صد ساله آن اسرائیلی عوض میکند خدا با نوع علی ثواب را از جود زیاد
از برای هم عطا میکند پس ملک شامی اسرائیل از عقوبت دنیا نرسیده مراعات میکردند و امت محمد ایمن بودند از عقوبت دنیوی
لقوله وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم پس حاصل بیان در عبادت اکثر بود لهذا ایشان اکثر ثوابند انتهی **مصنف گوید**
حالا از شهادت مطلع که همین بیت بشارت بدامت نبوت خاتم الانبیا واستمرار شرع او مستمر است تا روز قیامت و امت او لازم الله
از برای اهل انصاف کافی و وافی است و بعد بیکم حدا اکبر ملهم بود این خواستلال که احدی از علمای الهیهم و کتاب و مجوس
که این آیات را سند الال معاینی حقانیت این دین و فضلیت این امت در جمیع امم قال الله عز وجل کنتم خیر امة اخرجت للناس الایة
و ایضا ههنا از مراد من شفا او اشکر میشایم که مرا هدایت کرد و توفیق عنایت فرمود که در سلک اهوام مسلک کرده ام و ان شاء الله
در روز قیامت از اولین خواهم بود و موجب نهایت خود عیشی اند درگاه احدیت مسئلت مینمایم که همه مسیحیین و اهل تثلیث
توحید خالص هدایت فرماید اللهم صل علی الذین لقوم والصراط المستقیم محمد و آله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین

بشارت هجدهم در باب (۲۱) از انجیل متی این بحوی ... است (۳۳) ومثل دیگر بشنوید صاحب خانه بود که تاکستانی
غرس نمود حظیره گردش کشید و چرخشتی در آنجا کند و برجی بنا نمود پس آن را بدهقانان سپرده عازم سفر شد (۳۴) وچون موسم
میوه نزدیک شد ملازمان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های باغ را بردارند (۳۵) اما دهقانان ملازمانش را گرفته یکی را
زدند دیگری را کشتند وسیمی را سنگسار نمودند (۳۶) باز ملازمان دیگر بیشتر از اولین فرستاده بدیشان نیز همان سلوک نمودند
(۳۷) بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده گفت پسر مرا حرمت خواهند داشت (۳۸) اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود
گفتند این وارث است بیائید او را بکشیم تا میراثش از آن ما شود (۳۹) آنگاه او را گرفته بیرون تاکستان افکنده کشتند (۴۰) پس چون صاحب
تاکستان آید بدان دهقانان چه خواهد کرد (۴۱) گفتند البته آن بدکاران را بسختی هلاک خواهد کرد و باغ را باغبانان دیگر خواهد
سپرد که میوه هایش را در موسمش بدو تسلیم نمایند (۴۲) عیسی بدیشان گفت مگر در کتب هرگز نخوانده اید این سنگی را که معمارانش رد
نمودند همان سر زاویه شد این از جانب خدا آمد و در نظر ما عجیب است (۴۳) از این جهت شما را میگویم که ملکوت خدا از شما گرفته
شده بامتی که میوه اش را بیاورند عطا خواهد شد (۴۴) و هرکه بر آن سنگ افتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد (۴۵)
وچون رؤسای کهنه و فریسیان امثالش را شنیدند دریافتند که درباره ایشان میگوید انتهی **مصنف این کتاب گوید**
صاحب تاکستان خدا است و باغ کنایه از شریعت است و حظیره گردش کشیدن و چرخشت در آن کندن و برجی در آن بنا نمودن کنایه از
بیان محرمات و مباحات و فرایض و مندوبات و اوامر و نواهی است و دهقانان کشید کنایه از یهود است خاصه رؤسای کهنه
و فریسیان دریافتند که درباره ایشان میگوید و فرستادن ملازمان و غلامان کنایه از پیغمبران و انبیاء علیهم السلام است که مکرر آمدند
و دیگری را کشتند و سیمی را سنگسار نمودند و فرستادن پسر کنایه از آمدن عیسی علیه السلام است بنا بر اعتقاد خود مسیحیین و جماعت
یهود او را هم کشتند بنا بر زعم اهل تثلیث و آن سنگی که معمارانش رد نمودند همان سر زاویه شد کنایه از جناب محمد صلی الله علیه و آله
وسلم است و امتی که میوه اش را بیاورند کنایه از امت محمد است و سنگی که هرکس بر آن افتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد جناب
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم است و انحراف که کردند علمای مسیحیه بزعم خود که این حجر عبارت از عیسی علیه السلام است پس ادعائی
غیر صحیح و لیست باطل بوجوهی وجه اول آنکه داود علیه السلام در زبور (۱۱۸) فرموده (۲۲) سنگی را که معماران رد کردند همان سر
زاویه شده است (۲۳) این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است پس اگر این سنگ عبارت از عیسی علیه السلام باشد بحال
که از یهود و از آل داود علیه السلام است چه جای تعجب است در نظر یهود عموما که عیسی علیه السلام برابر ایشان باشد بنا بر ...
علیه السلام ... که مرعوی مسیحیین ... داود علیه السلام ... خود علیه السلام ... مسیحیین ...
... [illegible] ... محمد ... اولاد اسمعیل ...

تا بشد یعنی خاتم الانبیاء باشد این امر بعثت قریب بود در انتظار ایشان **وجه ثانی** اینکه در وصف این سنگ واقع شده است که
هر که بر آن سنگ افتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد و این وصف در حق عیسی علیه السلام صادق نیست لکن بر اهل این دین
از عیسی علیه السلام بعید است زیرا که خود عیسی علیه السلام میفرمود اگر کسی کلام مرا بشنود و ایمان نیاورد من او را الزام نخواهم داد زیرا که من نیامدم
تا عالم را الزام دهم بلکه تا جهان را نجات بخشم چنانچه در آیه (۴۷) از باب (۱۲) از انجیل یوحنا مرقوم شده است و صدق این وصف بر
محمد صلی الله علیه وآله وسلم محتاج بیان نیست زیرا که آنحضرت مأمور بود بر تنبیه فجار و بر قبض اشرار و جهاد با کفار و بالفعل
حد ذکرا علیهما السلام من ملك العقار و هر که بر او بیفتد منکسر شود و اگر بر کسی افتد نرمش سازد **وجه ثالث** اینکه قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم مثلی ومثل الانبیاء کمثل قصر احسن بنیانه ترک منه موضع لبنة فطاف به النظار یتعجبون من حسن بنائه
الا موضع تلك اللبنة فختم بی البنیان وختم بی الرسل حاصل معنای حدیث شریف اینکه مثل من و مثل پیغمبران مثل قصری خوش بنا است
که موضع یک خشت در او خالی باشد نظر کنندگان اطراف آن قصر را طواف مینمایند و از حسن آن بنا متعجب میشوند مگر جای همان یک خشت که
خالی مانده پس بنیان بمن ختم شد و پیغمبران بمن ختم گردیدند مقصود اینکه من خاتم الانبیا هستم ولا نبی بعدی قال الله عز وجل
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و چون بشارت بزرگوار بدلائل سابقه ثابت گردید پس اگر
اقوال مفسرین بر او استدلال شود در این بشارت ضرری ندارد **وجه رابع** مستفاد از کلام مسیح علیه السلام اینکه حضرت عیسی
خود بشارت **نبی برتر هم** در باب ثانی از مکاشفات یوحنای لاهوتی با این نحو مرقوم شده است (۲۶) دهاب دکالیه
وهاب دیاطر هل حربا الیلحی دیبت [illegible] (۲۷) ونیس مارعی لون بمحطر او اح من دکو دحی (۲۸) بت
طوحطو اح [illegible] ولی من تی [illegible] الرحمه (۲۹) و هر که غالب شود و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد
[illegible] خواهم بخشید (۲۷) تا ایشان را [illegible] رعایت کند چون کوزه‌های کوزه‌گر خورد خواهند شد
چنانکه من [illegible] (۲۸) و ستاره صبح را [illegible] خواهم بخشید (۲۹) هر که گوش دارد بشنود که روح بکلیساها چه
میگوید [illegible] حضرت محمد صلی الله علیه
وسلم است [illegible] ذکر در حق انحضرت فرموده [illegible] عربی یعنی وباری دهد بوراحیا
تا آنکه در عرب و عالمیت [illegible] کاهن اخبار بصاحب هراو مسمی بوده است محمد بن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین
وامام النعم و علامه مجلسی در بحار [illegible] سایر علمای اخبار [illegible] رحمة الله علیهم باسناد خود روایت کرده اند که در شب
ولادت باسعادت حضرت [illegible] کسری [illegible] و در یاچه ساوه فرو رفت و آتشکده فارس
که هزار سال بود خاموش نشده بود خاموش شد [illegible] موبدان یعنی اعلم علمای فارس در خواب دید که
[illegible] عربی [illegible] و در بلاد ایشان منتشر گردیدند چون کسری این احوال غریبه را
مشاهده نمود [illegible] امرا و ارکان دولت خود را جمع کرد و ایشان را خبر داد [illegible]
[illegible] مصاحب سد و موبدان که
[illegible] کسری
[illegible] عامصی [illegible] سوال کم چون
[illegible] عبد المسیح بن عمرو [illegible] عبد المسیح [illegible] اعلم بجواب [illegible]
[illegible] کسری [illegible] سوال [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]

عبد المسیح علی جمل یسیح الی سطیح وقد أوفی علی الضریح بعثک ملک بنی ساسان لارتجاس الایوان وخمود النیران ورؤیا الموبذان
رأی ابلاً صعاباً تقود خیلاً عراباً قد قطعت الدجلة وانتشرت فی بلادها یا عبد المسیح اذا کثرت التلاوة وبعث صاحب الهراوة
وفاض وادی السماوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نار فارس فلیس الشام لسطیح شاماً یملک منهم ملوک وملکات علی عدد الشرفات
وکل ما هو آت آت بعد عبد المسیح بر شتری سوار شده وطی مراحل نموده وبسوی سطیح آمده در حالیکه نزدیک بگور بود سلام کرد صحیح
واورا فرستاده است پادشاه بنی ساسان برای لرزیدن ایوان وفرو مردن آتش نیران وخواب دیدن موبذان و... شتران در خواب
شترهای عبد المسیح ... شود تلاوت قرآن ومبعوث گردد پیغمبر آخر الزمان که عصای هویست در دست داشته باشد وروان
شود سماوه پر شود بحیره ساوه خشک شود ملک شام وعجم از تصرف ملوک ایشان بدر رود وبعد کنگرهای قصر کسری که چهارده است پادشاهان
ایشان پادشاهی خواهند کرد وبعد از آن پادشاهی ایشان زایل خواهد شد وهر چه شد نیست آنچه واقع میشود بیرون آمد وبار فاعید
وداع کرد پس عبد المسیح سوار شده بسرعت تمام خود را بپادشاه عجم رسانید وبیان سطیح را نقل کرد کسری گفت تا چهارده نفر پادشاه
کسی در زمان بسیاری خواهد گذشت پس ده کس از ایشان در مدت چهار سال منقرض شدند وباقی ایشان تا امارت عثمان پادشاهی کردند
ومستأصل شدند انتهی وبشارت صحیح عبارت از قرآن است قال الله تعالی فی سورة النساء وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا وفی سورة
التغابن فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنزَلْنَا وصاحب صولة الضیغم علی اعداء بن مریم بعد از نقل این بشارت گوید که مفسر
یعنی ریشت وبلم در روزنامه مناظره که صاحب عصای آهنین محمد صلی الله علیه وآله وسلم است وازاستماع این مضطرب گردیدند
وگفتند که این امر متعلق بکلیسای عیسائیه است پس لابد بالضروره چنین شخص در آنجا باشد ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر
شده پس که این کلیسا در کدام جاست رجوع بکتاب لغت نمودند وگفتند در ارض روم بود اما مستقول که اصحاب حضرت در زمان خلافت
عمر آنجا رسیده وآن بلاد را فتح نمودند وبعد از صحابه مسلمین هم بآن بلاد مسلط بودند در اکثر اوقات الآن هم آن بلاد در ید تصرف اهل اسلام است
این امر صریح است در حق حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم انتهی کلامه ملخصاً **بشارت سیزدهم** در باب
تعیین اسم مبارک حضرت رسول صلعم در انجیل یوحنای حواری که محبوب مسیح بوده است این بشارت را نقل نموده است وما
این بشارت را اولاً بزبان سوریه وسریانی وکلدانی نقل مینمائیم بعد ترجمه فارسی او را هم مینویسیم بدانکه در انجیل اصلی
مینمائیم وار دوی و اعدا علیه مسیحیین وانصاف بکلم مینمائیم تا حجت باشد بر ایشان پس میگوئیم بالله التوفیق وعلیه التکلان
در باب (۱۴) از انجیل یوحنا از آیه (۱۵) تا بخود مرکز دیده است (۱۵) اِین مَحِسُوْنِ لِی نُعُدَیِ بِطُوْر (۱۶) وَآنَا اِیْطَالِس
مِن تَیِ وَچِینِ بَارَقْلِیطَاسْ سِلْ لُوْخُوْنِ دِیَتِّسْ عَمُوْخُوْن هَلْ آبَدْ (۱۷) رُوْحَا دِسَرِیْسُوْتَا هُوْدَعَا لمَا لِمَاصِی لِمَوْلِی سَبْ
دِلِلِی حِرِیُوْه دَلِلِی دِعُوْه اِین آحُوْن کِدْ تَادِعُوْن لِه دِلِکِین لُوْخُوْن نِعْبَارِلِی وَبِیُوْخُوْن بِتْ هَوِی یعنی اگر مرا دوست میدارید
وصایای مرا نگاه دارید (۱۶) ومن از پدر سؤال میکنم که فارقلیطا را (یعنی احمد ومحمد را) بسوی شما میفرستد تا همیشه با شما باشد
واو روح حق است که جهان نمیتواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند ونمیشناسد اما شما او را میشناسید زیرا که با شما میماند
ودر شما خواهد بود ودر آیه (۲۵) از همین باب در حق فارقلیطای موعود باین نحو مسطور کرده است (۲۵) اِین هُمِیلِی عَمُوْخُوْن
کَدْ لِکِیلَوْخُوْن یون اِین هُوْ فَارِقْلِیطَا رُوْحَا دِقُدْس هَوْسَ سَادِرِیْتِی بِشِمِی هُوْبِ مَلِیپْ لُوْخُوْن کُلْ مِیدِی وَهُوْبِ مَعِیرِ وْخُوْن
کُلْ مِیدِی دِیمِرِیبِ الُوْخُوْن یعنی (۲۵) این سخنان را بشما گفتم وقتی که با شما بودم (۲۶) لیکن فارقلیطای روح حق (یعنی احمد ومحمد)
که وسط کننده وداعی الی الحق است که پدر او را باسم من میفرستد یعنی بتصدیق من که او مصدق من خواهد بود وهر چیزی را
بشما تعلیم خواهد داد وبیاد شما خواهد آورد هر آنچه که من بشما گفتم ودر آیه (۲۹) از باب مذکور وَاَدِی مَرِی اِلُوْخُوْن هَا لَا لَا دِی
اِمَّس دِیْلِی هَبِی بِیْرُن مَعَیبِی لِی هَمِیرِ مِن امُوْخُوْن را تاسب دِیسْلِی کُوْرَادِآه عَالمَا رِیْ بِیلِه مِیدِی الرحمه (۹) ولا
... سیع شما گفتم باز هم نگویم گردانمان اورده معصیت نه ... طاعت ... اورا خواهم داد که

آمدن مسعد دیگر چه نیکر ما اندیشیم (۳۰) بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد

بشارت بیست و یکم در آیه (۲۶) و باب (۱۵) از انجیل یوحنا بزبان عبرانیه است این ایمن دایی فارقلیطا

هو دایا اشادوریون لکیسلوحون من لکین نی روحا دسرشتونا هو دمن لکین نی نالیت هویت بیل سهدوت کسر دیتی

اوب آحوحون سهدیت دمن شریت عامی نون انتهی (۲۶) لکن چون فارقلیطا آمد که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم

روح حق که از پدر صادر میگردد او بر من شهادت خواهد داد (۲۷) و شما نیز شاهد هستید زیرا که از ابتدا با من بوده اید

انتهی مقصود از فارقلیطا احمد است که بر حقانیت حضرت عیسی شهادت داد **بشارت بیست و دوم** در باب (۱۶)

از انجیل یوحنا بزبان عبرانیه است در سر آیه هفتم (۷) الا این شرا امر انا لوحون دیبع لوحون داین ازل این کر این

لا ازل نا فارقلیطا لا اتی لوتحون این دین ازل اشادری لوتحون ومدا ات هو نکسوه لعالم عل حطیا وعل ددینوتا وعل

دین عل حطیا مهیمنین تی عل ددیقوتا دین دلوت ابی ازل نا ولا تحزونی اینم لی عل دین دین دارکون دعالم هن دیهوش

ایلی لیمر لوحون الا لا مشکحین سون لحید هس میدات دین روحا دسرارا هو یدبر لوحون سرا الاکبر مملل من رعیانیس الا کل

دشمع هو مملل وعدت نودعحون وهو نشحر مطل دمید بلی نسب ونحوحون و در نسخه سریانی کلمات مسطوره باب

مذکور مرقوم گشته اند (۷) الا انا سرشونا امرین الوحون دصایلا موحون دان ازل نا سث دان ان لا ازل نا فارقلیطا لی ایی

لکیسلوحون این ان ازل نا سادرنیه لکیسلوحون (۸) وامن دانی هو سمحس له لعالما نون حطیا ونون ردیقوت

ونون دینا (۹) نون حطت دلیس همونین نی (۱۰) این نون ردیقوت دلکن نی بیرا لوین ومدی لحزیونی لی (۱۱)

این نون دینا دکورا داعالما دنلی (۱۲) میدی دانا ایلی لمرا لوحون الا الی ماصنون له وق ادی (۱۳) این امن

دانی هو روحا دسرشونا هو نکرز روحون بکله سرشونا ست دلی هو [illegible] الا کل دشمع هو نهم دمید

نی دانی سا مادع لوحون (۱۴) هو سا حاورنی ست دمن دتی سا سقل ونحوی لوحون (۱۵) کل میدی دایت لیتی

دیلی نون دا امری الوحون دمن دیی سا سقل ونحویلوحون انتهی الترجمه (۷) و من بشما راست میگویم که رفتن من برای

شما مفید است چه اگر نروم فارقلیطا یعنی احمد نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم (۸) و چون او آید جهان را بر گناه و عدالت

و داوری ملزم خواهد نمود (۹) اما بر گناه زیرا که بمن ایمان نمی آورند (۱۰) و اما بر عدالت از آن سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر

مرا نخواهید دید (۱۱) و بر داوری از آن سبب که بر رئیس این جهان حکم شده است (۱۲) و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم تا بشما بگویم لکن

الآن طاقت تحمل آنها ندارید (۱۳) و لیکن چون او روح راستی آید شما را بجمیع راستی راهنمائی خواهد کرد زیرا که از خود تکلم

نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن میگوید و از امور آینده بشما خبر خواهد داد (۱۴) و او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه از آن من است

خواهد گرفت و بشما خبر خواهد داد (۱۵) هر چه از آن پدر است از آن من است از این جهت گفتم که از آنچه از آن من است میگیرد و بشما خبر خواهد داد

انتهی **مؤلف عفی الله تعالی عنه گوید** مثل این عبارات در این بشارت نیز واقع شده که لائق نیست مگر بر احمد و بیان آن در چند امر است **امر اول**

اینکه در ما سبق مکرر بیان نمودیم که اهل کتاب از سلف و خلف عادت ایشان بر این جاری شده است که غالبا اسم را ترجمه

نموده ترجمه مینمایند و اسم ظاهر را بدل ضمیر و ضمیر را بظاهر میکنند و کذلک در اسم اشاره و ایضا معلوم و محقق شده که حضرت عیسی

بلغت عبرانی تکلم میفرموده نه یونانی و سریانی و غیره زیرا که ایشان مصنوعی او عبرانی و والده ماجده او عبرانیه بودند و از عبرانیه در میان ایشان

نشو و نما نموده و از برای ایشان وعظ میفرمودند فعلیهذا اسامی بلغت یونانی و سریانی و غیرهما تکلم نمیفرمودند [illegible]

معرب شده نام مسطور و گویند مثل این بعد از صعود حضرت عیسی روح القدس بر ایشان نازل شد [illegible]

هر کسی در زبان خود [illegible] که هست و کرده شد ما بیان [illegible] بتمام نمیکنیم [illegible]

خود را [illegible] در یونانی [illegible] اسم مصطلح را [illegible]

و حدیث مذکور دلیل است بر آنکه جناب عیسی علیه السلام بر مکان محمد آنچنان دعوت جماعت نصاری از آن انجیل نموده و تحریف کرده

و (فارقلیطا) در انجیل موجود تصریح نمود برآنکه از لفظ محمد آنچه بوده مقصود نبوة (یعنی محمد رسول الله) چنانکه عنقریب نقل آن خواهد آمد

و مثل او نیز در قرآن شریف نقل فرموده از حضرت عیسی علیه السلام که آن لفظ احمد بوده حیث قال یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ و محمد و احمد لفظاً و معنی شیء واحد میباشد

ممکن است که حضرت عیسی گاهی لفظ محمد و گاهی احمد را استعمال فرموده و صاحب انجیل زایع لفظ حضرت عیسی را

در یونانی بدین نحو ترجمه نموده (پریقلیطوس) (περικλυτος) که معنی این لفظ محمد در عربی و ستوده در فارسی میباشد

و اعراب این لفظ را (پریقلیطوس) معرب نموده و گفتند (فارقلیطا) و هر کس که عالم بلغت یونانی باشد شکی در این نمی کند

و در خود حدیث مناهل در خطابات الله تعالی بحضرت عیسی ع بسا از آن شمعون حواری در نحو مذکور ذکر گردیده است و قال إن الله

جل جلاله اوحى الى المسيح يا ابن امتى كأني بقوة ثم بشره لاهل سوريا بلسانهم و اخبرهم اني انا الله لا اله الا انا الحي القيوم البديع

الدائم الذي لا احول ولا ازول اني بعثت رسلي و نزلت كتبي رحمة و نورا و عصمة لخلقي ثم اني باعث بذلك نجيب رسالتي

احمد صفوتي و خيرتي من بريتي البارقليطا عبدي ارسله في خلو من الزمان ابعثه بمولده فاران من مقام ابرهيم انزل

عليه توراة حديثة افتح بها اعينا عميا و آذانا صما و قلوبا غلفا طوبى لمن شهد ايامه و سمع كلامه فآمن به و اتبع النور

الذي جاء به فاذا ذكرت يا عيسى ذلك النبي فصل عليه فاني و ملائكتي نصلي عليه یعنی ای پسر کرهن بکر کامل در اهل سوریا

برجای کن که من خداوند بکرم من خدائی نیستم که من مرو قائم بدون شم و غالب از این اصلی و ماده ایجاد کرده من دائمی که

زوال ندارم و احوالی تحالی نسوم را بکیم پیمبران او کتابهای خود را ارسال و هذا بدر دمان فرستادم همانا خواهم فرستاد

بر گزیده بعنی از احمد را که او و ارکر بلم از جمله جلابو بار قلیطا اکرد و نیست من و بنده بدست خواهم فرستاد انکاه که جهان تهی باشد

از هدایت کسانه و مبعوث خواهم کرد در محل ولادت او که فاران در مقام ابرهیم و خواهم فرستاد شرع تازه (چه توراة بمعنی

شرع است) که بکشایم بدان چشمهای کور و گوشهای کر را و دلهای نادان را خوشا حال کسیکه دریابد زمان او را و بشنود سخن او را و

ایمان آورد به او و متابعت نماید و که ای عیسی چون یاد او کنی صلوات بر او فرست که من و فرشتگان بر او صلوات میفرستیم

مؤلف گوید قوله تعالی یا ابن امتی کانی بقوه ثم بشره لاهل سوریا بلسانهم مراد از اهل سوریا اهل شامات میباشد

[illegible] این بسیار ... [illegible] معلوم نشود که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مأمور شده با وصف آنکه

لسان عبرانی بوده انجیل خود را بلغت سریانی برای سریانیان تفسیر نماید و صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون نیز

تحریر نموده است در بیان لفظ الانجیل کتاب انزله الله سبحانه و تعالی علی عیسی بن مریم علیهما السلام و ذکر فی المواهب انه انزل باللغة السریانیة

[illegible] ... بالعبرانیة ... بالفاظ ملخصا و جمع بین القولین ... خواهد بود که اصل

[illegible] ... بلغت سریانی حق قوله تعالی فبشره لاهل سوریا بلسانهم مستغرق این قول است و چون

اصل ... بلغت ... هذا هو الاصح عندی و لهذا غالب منقولات ما در این کتاب بلغت سریانی است

... (فارقلیطا) مشهور از (فارقلیطوس) میباشد که معنی معزی و مسلی و وکیل است

... [illegible] ... دلیل ایشان بر دعوی خود عناد و تعصب است و این چون

... [illegible] ... درمیان بود و در محل اول در بیان حال ... احلال ... [illegible]

... [illegible] ... اسلام ... بوده که (پریقلیطوس)

... [illegible] ... معبود خواهد شد و ... عیسی است و یکی از ... رساله کو عکی

علط ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

از لفظ فارقلیط و محصل کلام او در اینجا اینست که این لفظ معرب از لفظ یونانیست پس اگر گوئیم که این لفظ در لغت یونانی
(پاراقلیطوس) بوده معنی معزی و معین و وکیل خواهد بود و اگر گوئیم که اصل این لفظ پریقلیطوس بود قریب بمعنی محمد و احمد
خواهد بود و هر کسیکه از علمای اسلام باین بشارت استدلال نموده است چنین فهمیده است که اصل لفظ پریقلیطوس بوده
که معنی آن قریب محمد و احمد است پس ادعا کردند که جناب عیسی علیه السلام از آمدن محمد و احمد خبر داده است لکن صحیح اینکه این لفظ
پاراقلیطوس است انتهی کلامه ملخصا و صاحب ینابیع در صفحه (۱۵۱) و (۱۵۲) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۹ ... رفاه عام ... لاهور بدین
نحو عنوان نموده است اهل اسلام را اعتقاد که حضرت عیسی شاگردان خود را امر فرمود که منتظر آمدن شخص دیگر مسمی باحمد باشند
و در اثبات این گمان آیه از قرآن پیش میآورند که در سوره صف یعنی سوره ۶۱ آیه ۶ یافت میشود و آن اینست وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ترجمه
و چون گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل بدرستیکه من فرستاده خدا بسوی شما هستم تصدیق کننده مر آنچه را پیش از من بوده است
از توریة و بشارت دهنده برسولی که خواهد آمد بعد از من که اسمش احمد است والله این اشاره مسلمانان بچه در باره فارقلیط
(Παράκλητος) در انجیل یوحنا باب (۱۴) آیه (۲۶) و باب (۱۵) آیه (۲۶) و باب (۱۶) آیه (۷) مکتوب است و اصل این اشتباهی که در قرآن یافت میشود
اینست که اهل عرب معنی این لفظ (Παράκλητος) یعنی (فارقلیط) را ندانسته گمان بردند که ترجمه آن احمد میباشد اگرچه
هر اسم معنی این لفظ یونانی تسلی دهنده است اما لفظ دیگر در زبان یونانی هست که بسمع انسان صدایش از صدای (Παράκλητος
Παράκλητος) (پاراقلیطوس) چندان تفاوتی ندارد یعنی (Περικλυτός) (پریقلیطوس) که معنی آن لفظ بی نهایت نامدار و نامی
ستوده میباشد و میتوان گفت که بعضی از اهل عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانستند از این سبب اشتباه کرده گمان بردند که
معنی پاراقلیطوس یا فارقلیط احمد است انتهی بالفاظه ملخصا اقول محصل کلام این قسیس محقق آنست که صریحا اقرار و اعتراف
نموده است که پریقلیطوس بمعنی ستوده میباشد و این معنی لفظ مرادف محمد است کاملا (محمد ستوده امین استوار) میتوان و میتوان
گفت که دلالت میکند مراینکه قسیس برهانی ندارد بر ادعای خود مگر تعصب و تعسف و اگر نه هیچ عاقل منصف وهم بلا برهان
خود را حجت قرار نمیدهد و ان شاء الله تعالی خواهد آمد عنقریب اکنون میگوئیم بر سر مطلب و گوئیم که تفاوت
بین اللفظین بس اندک است (Περικλυτός) (پریقلیطوس) (Παράκλητος) (پاراقلیطوس) حتی اکثری یعنی در حروف
یونانی هم مشابهت دارند بس ممکن است که پریقلیطوس بپاراقلیطوس در بعضی نسخ از کاتب و یا معاند مبدل گشته باشد
هل بلغت بمکر بنا آنحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بوده توجیه داده اند و نسخه را نسخه دیگر هر کسیکه
تامل کند در باب اول و ثانی از مجلد اول از همین کتاب و مقدس ... از مقصد سیم از همین باب و سطر ایضا قطعا ...
روی خرم و بعض خواهد دانست که این امر از اهل ... دیانت ... بعید نیست ... مسیحیان ... است در یوری داشا
وَأَمْرُ ذُو فِكْر اینکه ادعا کرده بعضی ... محمد صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان مصداق لفظ فارقلیط میباشد
سال ... مسیحی که در قرن دوم از قرون مسیحیه بوده ... در عهد خود و در سنه ... از میلاد در ایشان
مدعی رسالت کردند و کسی ... فارقلیط هستم که عیسی علیه السلام از آمدن او خبر داده جمع کثیری او را اتباع نمودند و این
قول صاحب در بعضی تواریخ مذکور است ... حال او ... و او در ... ارباب ... تاریخ خود که در سال
سنه ... از میلاد مطبوع گردیده است این نحو ذکر کرده است که بعضی گمان کردند ... مدعی گردید که من فارقلیط هستم یعنی
معزی روح القدس ... انتهی کلامه
... مسعود ... صفحه ... و ... مصداق این
... و ... صاحب ... است که ...

نعوذ بالله ... گاه ... و بعضی ... ایشان ...

از معاصرین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منتظر بودند پیغمبر موعود را پس از این امر قطعی در رأی محمد صلی الله علیه و آله و سلم حاصل شد زیرا که مدعی گردید من همان پیغمبر موعودم انتهی کلامه ملخصاً پس از کلام او صریح هم معلوم شد که اهل کتاب در زمان ظهور پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم منتظر بودند ظهور پیغمبر را وهذا هو الحق زیرا که نجاشی ملک الحبشه چون رسید باو نامه پیغمبر اصحاب گفت شهادت میدهم بالله این همان نبی است که اهل کتاب انتظار او را میکشند و جواب عریضه کرد کتاب حضرت را و در جواب نوشت اشهد انک رسول الله صادقا و مصدقا و قد بایعتک و بایعت ابن عمک ای جعفر بن ابیطالب و اسلمت علی یدیه لله رب العالمین حاصل مقصود اینکه اقرار کرد بنبوت حضرت و بیعت کرد و در دست جعفر طیار رضی الله عنه بشرف اسلام مشرف شد پس این نجاشی که نصرانی بود اسلام را قبول کرد و مُقَوقِس ملک القبط در جواب فرمان احباب عریضه کرد لمحمد بن عبدالله من المقوقس عظیم القبط سلام علیک اما بعد فقد قرأت کتابک و فهمت ما ذکرت فیه وما تدعو الیه و قد علمت ان نبیا بقی وقد کنت اظن انه یخرج بالشام و قد اکرمت رسولک انتهی حاصل مفادش اینکه کتاب شما را قرائت کردم و مقصد شما را فهمیدم و دعوت شما را هم دانستم و من میدانستم پیغمبری باقی مانده است که باید بیاید ولکن مظنون من این بود که از شام خواهد خروج نمود و رسول شما را گرامی داشتم این مقوقس اگرچه بسعادت اسلام مشرف نشد ولیکن در کتاب خود اقرار کرد که من میدانم پیغمبری باقی مانده است و باید بیاید و این مقوقس نصرانی بوده است و این دو ملک در اوقات رسوخ دعوت اصحاب معاصر بودند و جارود بن العلی با قوم خود آمد خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت والله از جانب حق آمده و بصدق نطق فرموده و قسم بخدا که یافته ام نعت پیغمبری در بشارت است که صفات تو را در انجیل پیدا کرده ام و بعد وم [illegible] ابن البتول بشارت داده است فطول التحیة لک والشکر لمن اکرمک لا اثر بعد العین ولا شک بعد الیقین دست خود را دراز کن تا بیعت کنم فانا اشهد ان لا اله الا الله وانک محمد رسول الله پس جارود با قوم ایمان آوردند و این جارود از علمای نصاری بوده اقرار کرد باینکه ابن البتول یعنی عیسی علیه السلام آمدن این سرور را بشارت داده است پس از این دلایل معلوم شد که حضرات مسیحیین منتظر بودند خروج پیغمبر منتظر را پس چون این مطالب را دریافتی گوئیم پس گوئیم لفظ عبرانی که عیسی علیه السلام بآن تکلم نموده است الان مفقود است لفظ سریانی و یونانی که الان موجود است ترجمه است لکن ما در این موضع بجای اصل را ترک نمود و از لفظ سریانی و یونانی تکلم نموده و میگوئیم که این لفظ در سریانی و سوریت بمعنی احمد [illegible] و عبری در کتب اسلام حضر مذکور خواهد کرد و اما لفظ یونانی اگر اصل آن پرکلوطوس باشد پس امر در او ظاهر است که عیسی علیه السلام در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است بلفظی که معنی آن محمد و احمد است و این امر گو حجت بر اهل اسلام است بلحاظ عادت انسان بلکه یقین است باعتقاد مصنف حقیر لکن ما در این مورد از همه این دلایل قطع نظر نموده و میگوئیم اصل این لفظ در یونانی پاراکلیطوس بوده حاجت بما ادعا میشد تا بیانی است که لازم خواهد بود زیرا که [illegible] نسلی دهنده و معین و وکیل است [illegible] صاحب الرساله و ترجمه های پارسی و عربیه انسان و با شایع است [illegible] بعضی تراجم [illegible] عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ و همه اینها با معانی محمد صلی الله علیه و آله و سلم نام و چه صادقند و ما الان در این جمع اولا بیان میکنیم و میگوئیم مراد از فارقلیطا نبی منتظر است یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه روح نازل بر تلامذه عیسی [illegible] و بیانات علمای مسیحی را ذکر کرده و جواب همه را میگوئیم واما در بیان مطلب اول پس چهار دلیل بر عدد چهارده معصوم سلام الله علیهم ذکر میشود دلیل اول عیسی علیه السلام در آیه [illegible] اگر مراد [illegible] بود [illegible] فارقلیطا و مقصود عیسی علیه السلام [illegible] اعتقاد نماید که [illegible] بعد از عیسی [illegible] است پس اگر مقصود [illegible] بود ذکر این فقره محتاج الیه نبود زیرا که مظنون نبود که [illegible] استعداد نمایند بنزول روح را [illegible] که [illegible] روح القدس [illegible] بلکه محال استعداد [illegible]

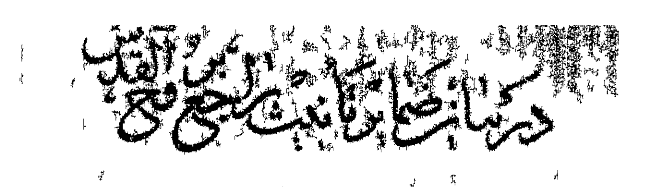
روح القدس نازل نشود در ملک کسی و حلول نمیکند و اولا اتحاد بطور واضح آثار آن ظاهر نمیشود پس مؤثر مصنوع بسوق
و ظهور روح در مرد اینان در صورتی نخواهد بود که مظنه استعداد باشد پس حقیقت امر اینست که مسیح علیه السلام از تحریر و بشوق
مبدا نیست که بسیاری از امثال او نبی مشتریه را انکار خواهند کرد در وقت ظهور لهذا امر او لا مؤکد نمود باین مفروض پس از حضرت
از آمدن فارقلیطا و فرمود اگر مرا دوست میدارید فارقلیطا را قبول کنید و از جمله واضحات است که اگر روح القدس بر ملک کسی نازل
شود مستند و مؤید او باشد در جمیع امور و آثار غریبه و عجیبه از شخص صادر شود در اینصورت جای انکار باقی نخواهد بود و نه
کسر خاطر حسن امری خواهد بود دلیل دوم آنکه در آیه (۱۶) فرمود من از پدر سوال میکنم تا فارقلیطای دیگر بشما عطا خواهد کرد این
روح نازل در یوم الدار با اتحاد حقیقی متحد است با آن مطلقا در هر دو مسلس و با این نظر بلا هو ما و بس در حق او صادق نمیکردد تا فارقلیطا
دیگر بخلاف نبی مشتریه که این قول در حق او بی تکلف صادق است دلیل سیم آنکه وکالت و شفاعت از خواص نبوت است از خواص
روح نازل متحد با حد از این دو معنی بر روح صادق نیست و بر نبی مشتریه صادق است بدون هیچ تکلفی دلیل چهارم آنکه در آیه (۱۶)
از باب (۱۴) فرمود و اما تسلی کنم شما خواهد ... و از رساله اول عهد جدید ثابت نمیشود که حواریون فرموده اند حضرت
عیسی را فراموش کرده باشند و روح نازل در یوم الدار بخاطر ایشان نیاورد دلیل پنجم آنکه در آیه (۲۹) از باب (۱۵) از انجیل یوحنا عیسی
علیه السلام فرمود و الآن قبل از وقوع بشما گفتم تا وقتیکه واقع گردد ایمان آورید و این قول دال بر آنست که مراد از فارقلیطا روح نیست زیرا که
در دلیل اول دانستی علم ایمان مطلوب نبود از حواریون وقت نزول روح بلکه محال استعداد هم بود پس اعمول محتاج الیه نبود است
از شان حکیم عاقل نیست که کلام فضول بی حاصل تکلم نماید خصوصا از شان معظم الشان پس اگر مراد از این قول نبی مشتریه باشد این
کلام در محل خود و در غایت حسن خواهد بود برای آنکه سبب ایمان دلیل ششم آنکه عیسی علیه السلام فرموده در آیه (۲۶) او در حق من شهادت
خواهد داد و روح نازل در یوم الدار برای عیسی شهادت نداد در حضور هیچ احدی زیرا که تلامذه که بر ایشان نازل شد محتاج بشهادت
نبودند زیرا که معرفت تامه قبل از نزول روح در حق مسیح علیه السلام داشتند پس شهادت در حضور ایشان فایده ندارد و منکرینی که محتاج بشهادت
بودند آن روح در حضور ایشان شهادت نداد بخلاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم که ایمان آورد برای عیسی ع شهادت داد و تصدیق فرمود
و برئیش نمود از ادعای الوهیت و ربوبیت که از اسناد انواع کفر و ضلال است و مادرش را بری نمود از تهمت زنا و ذکر براءت ایشان در مواضع
متعدد در قرآن مجید آمده است و در احادیث در مواضع غیر محصور دلیل هفتم آنکه در آیه (۲۷) عیسی علیه السلام فرمود و شما نیز
شهادت خواهید داد [در متن: تَشْهَدُونَ ... معی] و شما نیز شاهد هستید زیرا که از ابتدا با من بودید اما این قول واضح الدلاله نیست که شهادت
حواریون غیر از شهادت فارقلیطا است پس اگر مراد از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار بود است مغایرتی ما بین شهادتین نخواهد
بود زیرا که روح مذکور شهادت مستقلی که غیر از شهادت حواریون باشد نداد بلکه شهادت حواریون عین شهادت روح
مذکور است بلا تفاوت زیرا که روح با وجود اینکه اله بود علی زعمهم و با حد با اتحاد حقیقی متحد است نزول بر ایشان نمود و حلول
و استقرار و تشکل که از عوارض جسم و جسمانیات است قبول و بدان باد شد بدین روح بر حواریون نازل شد و در ایشان منقسم شد
مثل زبانهایی که بدست از ظاهر گشت و بر هر یکی از حواریون قرار گرفت پس حال حواریون در این وقت مثل حال کسی بود که جنی از
احد در او باشد پس حالت قول جن قول جن است و حال حواریون متحد است در حالت جن و کذلک شهادت روح با شهادت حواریون پس این قول صحیح
نخواهد شد خلاف آنکه مراد از فارقلیطا نبی مشتریه باشد که شهادت او غیر از شهادت حواریون است بالقطع والیقین **فائده**
ترجمه صحیح برای آیه (۲) از باب (۵) از انجیل یوحنا همین بود که ما نوشتیم مطابق است با تراجم مطبوعه سنه تعلیقات
دارد که معنی تسلی دهنده است و کذلک با تراجم مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و با تراجم مطبوعه سنه ۱۸۲۶ و در ترجمه عربیه مطبوعه دیگر
اسم آن را دارد و همچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۲۶ ... اسم آن را و در ترجمه ... در ترجمه
سنه ۱۸۵۱ و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۸۳ ... سنه ۱۸۷۸ و همچنین ... جناب ... نیست

الا اینکه در بعضی از تراجم فارسیه و عربیه لفظ ایضاً را از عربیه و هم از فارسیه عمداً ساقط کرده اند از ترجمهٔ عربیه مطبوعه سنه ۱۸۲۱
و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ و لیکن چون اسقاط ایشان برای ما مضر نیست محتاج به بیان نیست چه ظاهر است که ایشان از این لفظ حرف معصود کلی را ثابت کرده اند
دلیل پنجم آنکه عیسی علیه السلام فرمود اگر من نروم فارقلیط نزد شما نیاید پس معلق بود آمدن روح بر رفتن خود و این روح در حق اهل
کتاب بر حواریون نازل شده بود در حضور عیسی علیه السلام یعنی با بودن عیسی علیه السلام در مابین ایشان که خواست ایشان را به هر شهر بفرستد بلاد اسرائیل پس
نزول روح مشروط به رفتن او نبوده است پس مراد از فارقلیط روح نازل در یوم الدار نخواهد بود بلکه مراد از فارقلیط شخص دیگر است
که آمدن او از حواریین در زمان عیسی علیه السلام بحسب ظاهر از بزرگواران مستفیض نبوده و آمدن او موقوف بود بر رفتن عیسی علیه السلام
و این صفت در حق خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم صادق است زیرا که بعد از رفتن عیسی علیه السلام آمد و آمدن ایشان موقوف بود بر رفتن
عیسی زیرا که وجود دو رسول صاحب شریعت جامعه مستقله در زمان واحد غیر جایز است بخلاف اینکه یکی از دو رسول مطیع شرع دیگر
باشد یا هر کدام از رسل مطیع یک شریعت باشند در این صورت وجود دو رسول یا اکثر در زمان و مکان واحد جایز است چنانچه در زمان
مابین موسی و عیسی علیهما السلام رسل متعدده بودند و همه مطیع شرع موسی علیه السلام بودند و اینکه گفته اند که در مسیح علیه السلام روح القدس
ضعیف نازل شده بود و در زمان حواریین با قوت نازل شد غلط است چه اگر روح القدس در زمان مسیح حلول نکرده بود نزول
خود و حرکت و سکون محال باطل است و باید نسبت ضعف و قوت محال است ولیکن دره ارحال در کسی حلول نماید کافی است
برای ابتدا و ... الادم بلاد الحاصل نسبت فارقلیط بروح نازل در یوم الدار موجه از کوتر بکفر فساد است دلیل ششم آنکه
عیسی علیه السلام فرموده در باب (۸) از باب (۱۶) هو سیبکم من جهه ... ... و فارقلیط امده عالم را توبیخ خواهد کرد این قول مرا نص
جلی است برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که آنحضرت عالم را توبیخ نمود بر روح نازل در یوم الدار مخصوص جماعت
بود در بحهت عدم ایمان ایشان به عیسی علیه السلام توبیخ کرد و سلب نمیکند مگر معاند صرف و فرید رسید بن صاحب الزمان ...
عیسی علیه السلام خواهد بود در قتل دجال اعور و مانعین ان بخلاف روح نازل در یوم الدار که توبیخ او در هیچ اصلی از اصول صحیح
و توبیخ مصنف حواریون هم بود بعد از نزول روح بلکه حواریون دعوت تمام مکرر دید ترغیب و وعظ و قول را لکن در کتاب خود

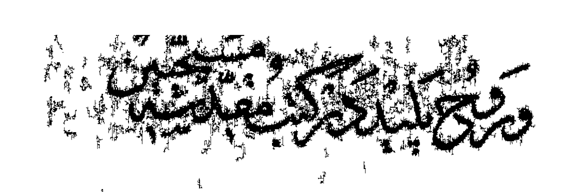
لوقا اینها است که در ده حال سه صولت السیم توبیسا است که لفظ توبیخ در انجیل و همچنین در ترجمه از تراجم انجیل ثابت نیست

و این مستدل این لفظ را ایراد کرده است با نظر روشن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم صادق است زیرا که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم دنیا را توبیخ و تهدید نمود الا اینکه مثل ... معلط ارسال مومنین که ... را سید نسبت اینقدر کلام
... این مبتنی با جاهل یا غلط است و یا غلط عوام ... ام ... را ... بمنزله زیرا که این لفظ در جمیع تراجم انجیل موجود است
... ۱ ... سورت مطبوعه ... ۱۸۸۶ و سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۱۸ و در ترجمه مطبوعه سنه ۱۸۷۱ در رومیه العظمی و سنه ۱۸۱۶
سنه ۱۸ ... و ۱۸ ... در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۴۱ و فارسیه سنه ۱۸۲۷ و سنه ۱۸۲۲ و سنه ۱۸۸۲ و در بعضی از اینها لفظ
الزام است و ... لفظ توبیخ اگر چه موجه لفظ الزام ... مترجمین لکن معنی الزام هم قریب بمعنی توبیخ است مع هذا اینکار
ایراد ... زیرا که تغییر و تحریف طبیعت ایشان ... برای علمای پروتستنت و اینچه است که مترجمین فارسیه لفظ فارقلیط
سوسه ... اینهم از این لفظ در ... در حق خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بلکه معنی او را اصلی دهند در فارسیه
و معزی و کل و سامع در ترجمهای عربیه مرقوم ... دلیل هفتم آنکه عیسی علیه السلام فرمود اما بر گناه زیرا که بمن ایمان نمی آورند
این قول دلالت دارد بر اینکه فارقلیط علیه السلام ظاهر خواهد شد بر منکرین عیسی علیه السلام و ایشان را توبیخ مینماید بجهت عدم ایمان ایشان
بعیسی روح نازل در یوم الدار ظاهر نشد بر مردم ... ایشان را هم توبیخ نمود بجهت عدم ایمان دلیل هشتم آنکه عیسی علیه السلام فرمود و بسا
حرفهای دیگر ... که ... لاکن الآن طاقت تحمل آنها ندارید و این قول منافی ایراد روح نازل است در یوم الدار لفظ فارقلیط را
که روح حکیم ... عیسی علیه ... زیرا که سابق حکم تحمل سلب حواریون را امر نموده بود بعد سلب و دعوت تمامی اهل عالم

پس کدام امر حاصل شد از برای حواریون که از اقوال عیسی علیه السلام باشد بلی بعد از نزول روح جمیع احکام تورات را اسقاط کردند
مگر بعضی از احکام عشره مذکوره در باب [illegible] از سفر خروج و جمیع محرمات را حلال کردند و این امر یعنی اسقاط احکام و تحلیل محرمات
ظاهر است که در حق [illegible] بود لیکن الان طائفه محمل اینها ندارند زیرا که این امر محمل نیست بجهت آنکه نتوانستند حمل نمایند اسقاط
حکم تعظیم سبت را که از اعظم احکام توریه است که جماعت یهود انکار میکردند عیسی علیه السلام را که مسیح موعود باشد بجهت عدم مراعات
این حکم پس قول اسقاط جمیع احکام اشد بود در نزد ایشان بلی قول زیادتی احکام بجهت ضعف ایمان و ضعف قوه ایشان صعوبت
داشت علمای پروتستانت از اقوال مشابه خارج بودند از استطاعت ایشان پس ظاهر و آشکار کردند که مراد از فارقلیط پیغمبر نیست که
احکام شرع شریف را زیاد میشود با آنکه شریعت عیسویه و حال آنکه مشکل میشود بر مکلفین که ضعیف بودند و آن حضرت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم است دلیل دوازدهم آنکه عیسی علیه السلام فرمود که از خود تکلم نمیکند بلکه آنچه شنیده است سخن میگوید این
قول دلالت دارد بر اینکه فارقلیط را بنی اسرائیل تکذیب خواهند نمود لهذا عیسی علیه السلام محتاج شد که صدق او را بر پا دارد و فرمود
از خود تکلم نمیکند بلکه آنچه شنیده است سخن میگوید و تکذیب در حق روح نازل در یوم الدار متصور نبود علاوه روح در نزد مسیحیین
عین خدا و متحد است با اب مقدس پس با اتحاد حقیقی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قول او از خود تکلم نمیکند بلکه آنچه شنیده است
سخن میگوید معنی ندارد زیرا که خدا نباید احکام را از غیر بشنود بلکه خدا باید از خود تکلم نماید بلی پیغمبر محتاج است که احکام را از خدا بشنود
پس مصداق این کلام جناب محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که مظنه تکذیب در حق ایشان بود و علمای یهود نسبت کذب و سحر دادند
و تکلم نمیکرد مگر بوحی قال الله تعالی فی حقه وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و قال ایضا قل ما ان اتبع الا ما یوحی الی
و قال ایضا قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ حاصل مفاد این آیات مبارکات آنکه حضرت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم از جانب خود تکلم نمیکند بلکه آنچه شنیده است سخن میگوید خواه بلا واسطه خواه مع الواسطه و تابع صرف است
احکام خدا را و کلام الهی را از جانب خود تغییر نمیدهد و وحی را کم و زیاد نمیفرماید دلیل سیزدهم آنکه عیسی علیه السلام فرمود و امور آینده
شما را خبر خواهد داد روح نازل در یوم الدار کسی را از امور آینده خبر نداد بالاستقلال بلکه خبر دادن او همان خبر دادن حواریین است آری
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که اخبارات بسیاری مردم را از امور آینده خبر داد چنانچه در تفسیر کبیر است و بعد هم انشاء الله تعالی
مذکور خواهد گردید دلیل چهاردهم آنکه عیسی علیه السلام فرمود و مرا تمجید خواهد فرمود و [illegible] خواهد کرد
و شهادت خواهد داد و این قول در حق روح صادق نیست زیرا که روح در نزد اهل تثلیث [illegible]
از عین احد نمیکند کمال منتظری را که فی الحصول باشد بلکه تمامی کمالات از برای او بالفعل حاصل است [illegible]
که منزه کسی است که کمالات منتظر دارد و موصوفات الهیه تدریج [illegible] این کلام موهم بود که نبی موعود تابع شریعت عیسی است
لهذا دفع این توهم جناب عیسی فرمود [illegible] حاصل
انکار میکنی که احکام و موصوفات [illegible] فارقلیط خواهد کرد و رسانید **فائدة جليلة** لا بد از ذکر [illegible]
[illegible] مکشوف باد که [illegible] ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
الحمد لله رب العالمین و مسیحیین هداهم الله الی الدین المبین که مسیحیین گویند مقصود از فارقلیط روحی است که بعد از مسیح بر [illegible]
[illegible] در یوم الدار نازل شد و کیفیت نزول او از لوقا در باب دوم از کتاب اعمال این طور مرقوم است (۱) و چون روز پنطیکاست
رسید بیکدل با هم بودند (۲) که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمامی آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر
ساخت (۳) و زبانهای منقسم شده مثل زبانهای آتش بدیشان ظاهر گشته بر هر یکی از ایشان قرار گرفت (۴) و همه از روح القدس [illegible]
زبانهای مختلف نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید سخن گفتن [illegible]
مذکور از برای غلط عوام این طور [illegible] (باب دوم در ذکر بروز فارقلیط که عبارت از روح القدس است) [illegible]



مطبوعه [illegible] و سنه ۱۸۸۲ و غیرها این الفاظ مسطوره را در کلام الهی علی قولهم علاوه میبایستی از برای تغلیط عوام و این تغیرات
اینها در باب حلول تثلیث مسیحیین حیلی عجیب است چرا که گفتیم که نزول و صعود و قرار گرفتن و رسانیدنهای [illegible] و تشکل آتش بصورت
کبوتر و در حواریین حلول نمودن از صفات اجسام میباشد و اینکه بسته‌اند بذات مقدس خدا نسبت دادن کفر است بلکه مستلزم بلکه کفر
بلکه مستلزم کفرها میباشد و هم خدا در جسد مسیح حلول کرد مسیح خدا شد چرا در حواریین حلول کرد و در انسان قرار گرفت خدا نشد
و حال آنکه استواء در دلیل مستلزم استواء در مدلول است که لا اقل عدد خدایان مسیحیین به ده برسد و لیکن ما در این موضع از این
مرحله و کفرها که مستلزم اصول فاسده مسیحیین میباشد قطع نظر نموده میگوییم مسیحیین که میگویند مقصود از فارقلیط ما ذکر میباشد
و مسلمین از روی اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تاکنون میگویند که مقصود از فارقلیط حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم میباشد
کما نطق به الاخبار عن الائمة الاطهار و صرح به العلماء الاخیار فی الفاظهم و تصنیفاتهم کما لا یخفی و اگر چه چهارده دلیل که در این
باب مذکور شد از برای اثبات قول مسلمین و ابطال ادعای باطل مسیحیین کافی است بلکه از برای منصف لبیب هر یکی از ادله مسطوره کفایت
میکند و لیکن چون بنای مختصر در این کتاب مبارک بر این است که [illegible] کلمه مرتفع شود در کلیه مسائل خلافیه مابین مسلمین و مسیحیین بطوری که
دیگر جای سخن از برای خصم عنود باقی نماند و بصیرت تمام از برای ارباب الباب حاصل شود در میان حق و باطل [illegible] قلوبهم و من شاء
قلبکم [illegible] علاوه بر ادله مذکوره در این باب بکلمات [illegible] میکند [illegible] حواس خود را جمع نمود در کمال دقت گوش کن [illegible]
اسکار [illegible] مطالب زاد در کتاب دیگر [illegible] گوش روح [illegible] مقدسه مسیحیین [illegible] استعمال شده است چرا
متصف بصفت [illegible] باشد [illegible] اسکه روحا [illegible] گوییم که معنی این روح القدس است و یا روحادیشته که
معنی آن روح [illegible] روح القدس است [illegible] که در مثال [illegible] که صفت از برای روح است [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible] و اگر چه [illegible] از برای منصف [illegible] اصطلاح
[illegible] حضرت مسیح و حواریین [illegible] از برای [illegible] عاقل [illegible] جاهل [illegible] خصم عنود [illegible]
لازم است [illegible] گوش [illegible] اول در [illegible] (۱۶) از باب (۳) از انجیل [illegible] نزول روح القدس بر مسیح در شکل کبوتر [illegible]
[illegible] (۱۶) وَ [illegible] رُوحادالَه [illegible]
[illegible] روح [illegible] بر او نزول کرد [illegible] (یعنی بر مسیح) [illegible] در این جمله دو ضمیر [illegible] روح القدس
[illegible] اگر مراد از روح [illegible] روح القدس است بالاجماع از جمیع مسیحیین که [illegible] در [illegible] اول [illegible]
[illegible] که معنی نزول است [illegible] دوم [illegible] و [illegible] تای [illegible] است و معنی
آن [illegible] روح [illegible] و در [illegible] مسطور [illegible] است [illegible] رُوحا
[illegible] لفظ [illegible] کلام است [illegible] کلام
[illegible] جمله [illegible] (۲) [illegible] الفاظ [illegible] است
(۲) [illegible] روح [illegible] لفظ [illegible] روح
[illegible] مسطور [illegible] الا روحا
[illegible] (۲)
[illegible] (۴۳) [illegible] روحا [illegible]
[illegible] (۴۴) [illegible] (۴۵) [illegible]
[illegible] روح [illegible] (۴۴) [illegible]
[illegible] (۴۵) [illegible]



روح دیگر نیز از خود بر داشته مانند ورود و داخل گشتن سالکین انتخاب شوند و اتمام آن شخص بدین تراز عادت مشهود مسیحیین خواهند

یافت و برهمین سبب پس در کلمات مرقومه وارده کلمه مؤنث واقع کرده اند همه منسوب بروح هستند اوّل تا لُطا یعنی طای مؤلف دوّم حادّه

یعنی دراسیم یعنی بای معوضه چهارم پنج پنجم امر ششم دیران هفتم آنی ششم و پنج هشتم آرد هم لنک یازدهم عاشه دوازدهم

مِنه پس در عاشه و مِنه هاء علامت تأنیث است و در ما بقی نیز آخر کلمه مثال چهارم در ابواب (۱۲) از باب اول از اصل مرقس باین نحو مرقوم

یافته است (۱۲) و در ساعت پولطل اِلِه رُوحا لبریَ یعنی بعد ویل روح وبرا سر بیابان برد (یعنی صحرا) پس کلمه دیطل مؤنث و منسوب

بروح میباشد و علامت تأنیث آخر کلمه است یعنی لام مثال پنجم در ابواب (۳۵) از باب اوّل از اصل لوقا در سؤال و جواب حضرت جبرئیل

با جناب مریم باین نحو مسطور گشته است (۳۵) خُودیلی مَلَخ وَمَرْیَ اِلَهْ رُوحا دِقُودشا یِتا آتی عالیَ یعنی پس فرشته در جواب وی (یعنی مریم)

گفت روح القدس بر تو خواهد آمد پس کلمه آتی مؤنث و منسوب بروح است اگر مذکر بود مناسب بود که گوید آتِیْ مثال ششم در ابواب (۸)

از باب اوّل از کتاب اعمال در وعده حضرت مسیح نزول روح القدس را بر یوم الدار بر حواریّین بعد از صعود خود باین نحو ذکر گردیده است (۸)

اِلاّکدا آتی رُوحا دِقُودشا اَلَوخُون یعنی مگر چون روح القدس بر شما نازل شود آنچه پس کلمه آتی مؤنث و منسوب بروح القدس میباشد

و در لسان عبری امر مرقوم باین نحو ذکر گردیده اِلاّ کدبی بِه رُوحا دِقُودشا اَلَوخُون پس در اینجا یای آخر تیبه یای تأنیث و منسوب بروح القدس

میباشد مثال هفتم در ابواب (۲۹) از باب (۸) ایضا از کتاب اعمال باین نحو مرقوم است وَمِر رُوحا لِپیلیپوس یعنی و گفت روح به فیلیپوس

پس لفظ وَمِر مؤنث و راجع بروح القدس میباشد یعنی وَمِر فعل است و روح فاعل آن میباشد و چون فاعل مؤنث است لهذا فعل هم فعل

علامت تأنیث را محتاج است و در اصل لسان عبری امر مسطور باین نحو مرقوم گشته است وَامِرَت رُوحا لِپیلیپوس پس در این لسان

کلمه اِمرَت علامت تأنیث است چنانچه در عربی چون فاعل مؤنث باشد تاء تأنیث در فعل داخل میشود مثلا گویند امرت هند کذا

در این لسان گویند اَمرَت هِنَد یعنی هند فرمود در هر دو مثال معنی یکیست بدانکه قواعد صرفیه و نحویه و کلمات این زبان شباهت کلّی

دارند با زبان عربی طوریکه اکثر ماخوذ از هم بنظر میرسد و چون روح مؤنث در اصطلاح عیسی و حواریّون لهذا اِمرَت در جای گفت

مثال هشتم در ابواب (۲) از باب (۱۳) ایضا از کتاب اعمال باین نحو مرقوم گشته (۲) اِمرِت لهُون رُوحا دِقُودشا پس اِمرت فعل است لهون

معمول است مقدم رُوحا دِقُودشا فاعل و موخر یعنی گفت ایشان را روح القدس مثال نهم در ابواب (۷) از باب (۱۶) از کتاب اعمال باین نحو

تحریر گردیده است (۷) وَلا اَشبَقْ لهون رُوحه دِیَشوع یعنی و اجازت نداد ایشان را روح یسوع پس در این جمله لای نافیه است اَشبَق فعل

لهون معمول رُوحه فاعل اضافه شده است بسوی دِیَشوع و چون روح مؤنث است لهذا اشبق که فعل است یای تأنیث دارد

مخفی نماند که لفظ دِیَشوع در این موضع تحریفا و تفسیرا علاوه شده است والا در اصل لفظ یشوع نبوده و روحه بسوی ضمیر اضافه

شده است در هر صورت مقصود ما حاصل است مثال دهم در ابواب (۸) ایضا از باب (۱۶) ایضا از کتاب اعمال از قول بولس در حق

روح پلید که در آن کنیز بود که بواسطه از غیب خبر میداد و برای آقایان خود مال تحصیل میکرد باین نحو رقم گردیده است (۱۸) وَامرَت

لِرُوحا هِی یعنی و گفت بولس روح را [illegible] پس لفظ هی مانند هی است در عربی و [illegible] اگر مذکر بود مناسب بود که گوید هو مانند هو

مثال یازدهم [illegible] کتاب [illegible] که در سنه ۱۸۹۳ [illegible] مطبوع گردیده است در نمره [illegible] در صفحه

اوّل [illegible] روح [illegible] باین نحو [illegible] است [illegible] یعنی [illegible] روح القدس پس لفظ [illegible]

[illegible] مؤنث است [illegible] پس [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] در مثال های علامت [illegible] (۱۲) و (۲۱) [illegible]

[illegible] روح [illegible] است [illegible]

[illegible] رُوحا [illegible]

[illegible]

اثبات مدعا من باب موسر کافی است و زیاده بر این موجب تکدر خاطر ناظر و خروج از عنوان کتاب است لهذا از امثله مذکوره تا سه
تحقیق کردند که مطلق روح و روح القدس و روح پلید در هر حال در اصطلاح انجیلیین و مسیحیین مؤنث استعمال کردیده است
در زبان خود مسیح و حواریین در جمیع موارد پس خلاف این بطریقه خلاف اصطلاح مسیح و حواریین و خود مسیحیین میباشد لذا علمای ملت
پروتستنت در سه بشارت اخیره کتاب باب (۱۴) و (۱۵) و (۱۶) از انجیل یوحنا مشمول کردند که در آنها حضرت مسیح خبر داده است از آمدن فارقلیطا
بعد از اعمال جهل و سر کلمه و ضمیر مذکر بدان سه بشارت وارد کردند که همه منسوب و راجع بفارقلیطا میباشد حتی لفظ روحا دقودشا
که در آیه (۱۷) از باب (۱۴) از انجیل یوحنا که معنای روح راستی و روح حق است که صفتا در رای فارقلیطا واقع گردیده است که معنی
حقیقی آن را نموده واعظ حق است چرا که روح یعنی واعظ در عهد جدید بکرات آمده است چنانچه عنقریب در جواب از شبهات ایشان
خواهی دانست پس معنی حقیقی این خواهد بود فارقلیطا که از صفات و وعظ حق است بعد از من یعنی بعد از عیسی خواهد آمد خاتم عیسی
ضمیر مذکر آورده است تحصیل تکرار اسماء شود که مقصود همان روحی است که اقنوم سوم است فرموده است هو دیعالما لماصی قوله
یعنی اینجا فارقلیطا شکه بعضی از مردم حسب ... اسد در اصول کسد چرا که او را ندیده اند و نشناخته اند تا سوار حواریین چون اوصاف احمد
از من شنیده اند و او را مشابه اند که مقصود مسیح همان روح القدس بود مناسب نفرماید هی دعالما لماصی قوله تا اینکه معلوم
شود مطلق روح است نه ساحات مسیح اعلم را عرف بود از کتبهای معرب و امثال ان وانصاف از آیه (۲۶) از باب مذکور بنحو تحریر
کردند است این هو فارقلیطا روحا دقودشا هو بیشادر آتیح یعنی آن فارقلیطا که موید روح القدس است و در اجزاء الزمان هو
معلوم شد که مطلق جانب مسیح از استکلام روح القدس یعنی روح نازل در یوم الدار بود مناسب حسن نفرماید این هی
فارقلیطا روحا دقودشا هی بیشادر نس چون حسن تصرف نمودند و هم و مشخص کردند که مطلق او روح بوده است نه مراد و تحقیق
کردند که مطلق جانب مسیح روح بود است بلکه مقصود اینست که از لفظ احمد و محمد بود است چرا که قول باب در مسئله بدار من
ادعای شخص باطل و غافل و ادعای مسلمین است و تحقیق کردند در کلمات مسیح و حواریین لذا ازیم که جهل و ضمیر مذکر باشند
و حال آنکه مرجع موت باشد هر کس مدعی است علمای لسان و ضمائر معروف که راجع به فارقلیطا میباشد ندین بر ستا بد اول
در آیه (۱۶) از باب (۱۴) از انجیل یوحنا و حین فارقلیطا اگر مطلق روح نازل در یوم الدار بود مقرر بود و حیث فارقلیطا دوم دنس
اگر مراد روح بود مقرر بود دیس بسکون هموه و فتح سین سیم (۷) هو کمونث این هی است مثل هو و هی در عرب جهارم لقولی
اگر مطلق روح بود مقرر بود لقوله محمر حزوه یعنی با کمونث آن حزوه نعیح نا است سیم دعوه مونث آن دعو یعنی یاء
هفتم یادعون له بکسر لام مذکر یادعون له یعنی لام مونث هشتم نعادلی مذکر نعادله یعنی لام و هاء وشتم آیه (۲۶) هو
فارقلیطا نم له هو فارقلیطا مذکر هی فارقلیطا نم لهی فارقلیطا مونث دهم و یازدهم هو دیس سادر مذکر هی دیس سادر مونث
دوازدهم و سیزدهم هو بیملیف حون مذکر هی بیملیف لوحون مونث نم له هو نعلمکم کل سی هی نعلیم کل سی لفظا و معنا
چهاردهم و پانزدهم وهو بیمحر روحون مذکر وهی بیمحره لوحون مونث وهو بذکرکم کل سی وهی بذکرکم کل سی لفظا و معنا
باب (۱۵) آیه (۲۶) انجیل یوحنا شانزدهم ایمن دای فارقلیطا مذکر ایمن دای فارقلیطا مونث یعنی چون احمد باید هفدهم
و هجدهم هودان سادورون بکسر اء واو مذکر هی دان سادوروں مونث نوزدهم و بیستم هو دملکس نی بالط مذکر هی
دملکس نی بالط یعنی طا مونث بیست و یکم و بیست و دوم هو بیتول مذکر هی بیتوه مونث باب (۱۶) آیه (۷) یوحنا بیست و سوم
و بسطالالی مذکر فارقلیطالالی مونث بیست و چهارم بیسادرینه بکسر نون مذکر بیسادرینه یعنی نون مونث بیست و پنجم
آیه (۸) ایمن دای مذکر و ایمن دای مونث بیست و ششم و بیست و هفتم هو بیمحس مذکر هی بیمحسه مونث بیست و هشتم
و بیست و نهم ایمن دای هو روحا دسر ر سویا مذکر ایمن دای هی روحا دسر سویا مونث سی ام و سی و یکم هو یکره و حون مذکر
هی بکره بوحی مونث سی و دوم بین هم مذکر دلیه تم یعنی میم مونث سی و سیم مرکیه مذکر مرکه یعنی نون مونث سی و چهارم

دشمع مذکر در سامعت مانند سمع و شمعت در عربی لفظاً و معناً سی و پنجم و سی و ششم هوشب هیرم مذکر هی سی هیرم مونث
سی و پنجم سی مادع لوحون مذکر سی مادع تا لوحون مونث است (۱۴) سی و ششم و سی و هفتم هوسی حاوی مذکر هی سی
حاوا الی مونث حمله سی شعل مذکر سی سعل مونث چهل و نهم و تحیر لوحون مذکر و تحیری لوحون مونث حمل و نهم و
چهل و ششم سی شعل و تحیر لوحون مذکر سی شعل و تحیری لوحون مونث پس از ادلهٔ مسطوره در کمال وضوح ثابت و معین گشت
که مقصود حضرت عیسی از فارقلیطا نمی‌تواند بوده باشد روح نازل در یوم الدار چنانکه حضرت مسیح و یافلس مرحوم از کلام انجیل
مخصوص بوحنای مرید محبوب که این بشارتها از او مستفاد شده حاشا که در این قدر کلام قلیل چنین جهل و سهو و غلط تکلم نماید و اگر این اعلا
ارنافلس و مرحوم امدمس نباشد دیگر هیچ اعتباری بقول و ترجمه‌های ایشان باقی نمی‌ماند و کلمه عهد جدید از درجه اعتبار ساقط می‌شود
معلوم است که هیچ عاقل منصف بدین مسیح نمی‌تواند نسبت این اغلاط را بان حضرات و یافلس کلام انجیل بدهد پس لابد است را منکر افراد
نماید که مقصود حضرت مسیح از این بشارتها این حاتم مبشر به بود که بعد از انجیل آمد و جهانرا بنور توحید منور فرمود و امر بمعروف
و نهی از منکر نمود و اهل جهانرا توبیخ کرد بجهت عدم ایمان ایشان بحضرت مسیح چنانچه خود حضرت مسیح در باب (۱۶) فرمود او چون خواهد آمد
و از جانب خود تکلم نخواهد کرد بلکه هرچه حکم شنیده تکرار خواهد نمود این صفت نبی مبشر به است که مخلوق باشد که از احکام از جانب
خود نمی‌گوید و مرسل کامل بر سالت باشد نه صفت روح نازل در یوم الدار که او بنا بر اصول مذهب مسیحیین خدا و نفس خدا است [illegible]
از خود تکلم نماید بلکه از خدای دیگر بشنود این جمله بی‌معنی است زیرا مسیحیین که روح را قدیم و خدا میدانند مع هذا نمی‌گویند خود تکلم نمی‌کند
مگر آنچه از خدا بشنود چنانچه در آیه (۱۳) از باب (۱۶) از انجیل یوحنا در حق مبشر به واقع کردیده و این که در صورت گبوتر نازل
شده حضرت عیسی نازل شد بتصریح متی در باب سیم از انجیل خود و همچنین سائرین و آنکه در شعله‌ها و زبانهای آتش دید [illegible]
از حضرت مسیح بر حواریون نازل شد چنانچه مصرح شده در باب دوم از کتاب اعمال الرسل همچنین است که خدای قدیم را مقصد [illegible]
و تغییر و انتقال و حلول و فرار و صعود و نزول و امثال اینها نمی‌شود و تشکل بشکل کبوتر و شعله‌های آتش [illegible]
خدا جسم نیست و مکانی ندارد و مناسبت چنانچه در مقدمات ثابت [illegible]
دیگر نباشد مسلمین نمیدانند نزول او بشکل کبوتر یعنی و بشکل شعله‌های آتش [illegible]
[illegible]
از اینها بود و جواب گویم [illegible] الشیخ [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فارقلیطا در کلام [illegible]
[illegible] روح الله [illegible]
فصل اول از باب دوم [illegible]
[illegible]
الاشکال در جواب کشف الاستار [illegible]
لفظ روح القدس و روح الحق و روح الله [illegible] روح الله [illegible]
چون این قول را [illegible]

بزعم فرقه پروتستنت لیکن اگر ما هم استعمال این الفاظ را در هر موضعی از مواضع کتب عهدین بمعنی اقنوم ثالث و مطابق قول ایشان
مسلم کنیم هر کسی که فی الجمله شعوری داشته باشد میفهمد از مطالب کتب عهدین میداند که این الفاظ بحو کثرت در غیر اقنوم ثالث استعمال
مشوند در ایه (۱۴) از باب (۳۷) از کتاب حزقیال علیه السلام قول خدا در خطاب با نوعی از مردم که خدا انها را زنده کرد بمعجزه حزقیال علیه السلام باین
عبارت است (۱۴) و روح خود را در شما خواهم نهاد که زنده شوید و شما را در زمین خود تان وضع خواهم و خدا وند میفرماید که خواهید
دانست من که خدا وندم هم فرموده‌ام و هم بجا اورده‌ام پس روح الله در این قول بمعنی نفس ناطقه انسانیست نه بمعنی اقنوم ثالث که عین الله است
در زعم مثلثین و در باب (۴) از رساله اولای یوحنا در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ از ملاده باین عبارت است (۱) ای حبیبان هر روح را
قبول مکنید بلکه ارواح را ازمایش کنید که از خدا هستند یا نه زیرا که انبیای کذبه بسیار بجهان بیرون رفته‌اند (۲) باین میشناسیم روح خدا را
هر روحی که بعیسای مسیح مجسم شده اقرار نماید از خدا است (۳) و هر روحی که عیسای مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست و اینست روح
دجال که شنیده‌اید که او میاید و الان هم در جهانست (۶) ما از خدا هستیم و هر که خدا را میشناسد سخن ما را میشنود و انکه از خدا نیست ما
گوش نمیکند بدین روح حق و روح ضلالت را ازین میشناسیم انتهی و لفظ روح خدا در ایه ۲ و لفظ روح حق در ایه (۶) بمعنی واعظ حق است
نه بمعنی اقنوم ثالث و لفظ هر روح بمعنی هر واعظ است و ارواح هم بمعنی واعظین میباشد و روح حق در ایه (۶) بمعنی واعظ راستکار
راستگو و واعظ مانند و روح ضلالت هم بمعنی واعظ مضل است و مراد بروح خدا و روح حق اقنوم ثالث نیست بالقطع و الیقین که عین
الله است بزعم مثلثین زیرا لازم میاید که بعضی ارواح ضلالت و ارواح الوهیت که بعضی [illegible] خدا انها را زنده فرمود خدا باشند
را [illegible] هر کس هم خواهد بود که با حلول خدا هستند در هر جزو و کذلک ارواح [illegible] ارواح انبیا و ارواح
حواریون و صلحا و واعظین [illegible] لازم میاید [illegible] خدا باشند بعضی طیب و بعضی
خبیث و بعضی هادی و بعضی مضل نعوذ بالله من ذلک پس [illegible] فارقلیطا روح القدس و روح الحق صریح بکمال [illegible] در صورت
صحت و ثبوت این تفسیر را که بمعنی داعی الی الله و واعظ حق است قال الله جل شانه یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا
وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا حاصل معنا اینست که ای پیغمبر بلند مرتبه و ما خبر دهنده از جانب الله
که من [illegible] که گواهی دهنده و [illegible] و طاعت و معصیت و مژده دهنده رحمت مر اهل تصدیق و بیم کننده
از نزول عذاب مر اهل تکذیب و داعی مردم بسوی خدا بامر الله یعنی بتوحید خدا و اوامر و نواهی و حکم عظمت پس روح القدس و روح
الحق در فرمایش عیسی علیه السلام بمعنی داعی الی الحق است که صفت فارقلیطاست چنانچه لفظ روح خدا و روح حق باین معنی است در رساله
اولای یوحنا پس اطلاق روح القدس و روح الحق بر جناب محمد صلی الله علیه و اله و سلم باین معنی که مذکور گردید صحیح است بلا ریب
شبهه ثانیه اینکه مخاطب بضمیر خطاب حواریون بودند پس لابد است از اینکه فارقلیطا در عهد ایشان ظاهر شود و حضرت محمد
صلی الله علیه و اله و سلم در عهد حواریون ظاهر نشد بلکه ششصد و هشت سال بعد از مسیح خروج فرمود پس مراد از فارقلیطا [illegible]
نخواهد بود بخلاف روح نازل در یوم الدار که در عهد حواریین نازل شد جواب گوئیم این شبهه هم چیزی نیست زیرا که [illegible]
است که حاضرین در وقت خطاب لابد [illegible] ضمیر خطاب در هر موضع لازم نیست نمی بینی قول عیسی علیه السلام را در
ایه (۶۴) از باب (۲۶) از انجیل متی در خطاب رؤسای کهنه و مشایخ و مجمع که این بحو اذکر کرده‌اند است (۶۴) و بر شما میگویم بعد از
این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته بر ابرهای اسمانی میاید و این مخاطبین در قول عیسی علیه السلام مردند و زیاده بر هزار
هشتصد [illegible] سال از موت ایشان گذشت پسر انسان را ندیدند که [illegible] ابرهای اسمانی نازل شود [illegible] که مراد انجا
انبیا [illegible] کسانی هستند که [illegible] ظهور فارقلیطا
شبهه ثالثه اینکه در حق فارقلیطا وارد گردیده [illegible] که جهان [illegible] او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمیشناسد و اما
[illegible] صلی الله علیه و اله و سلم صادق نیست زیرا که مردم او را دیدند و شناختند جواب گوئیم

این شبهه هم مثل شبهات سابق چیزی نیست ایشان احتیاج ناس امدتا و بلادرا این قول مانند بسیار از اکثر و العهد من عند الله است دوم
ایشان معبود بالله و اهل جهان معرفت ایشان در حق الله زیاد تر است از معرفت ایشان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس لابد مدیکه
گویند مقصود از معرفت معرفت حقیقیه تامه کامله است پس بدین صورت تأویل هیچ شکی در شبهه نیست در صدق این قول بر حضرت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مقصود این خواهد بود که جهان او را نشناسند یعنی معرفت حقیقیه کامله در حق او ندارند و لیکن شما
چون اوصاف او را نمی‌شناسید اند و اهل کتاب معرفت حقیقیه تامه کامله در حق او ندارند و مراد از روح هم معرفت است لهذا حضرت
عیسی علیه السلام لفظ روح را متعدی استعمال نکرده است و اگر روح بر ظاهر حمل روح بر معنی ثم بی روح محمول خواهد بود در معنی
مراد در قول صاحب انجیل اول متی در باب (١٣) از آیه (١٣) از تحقیق ایشان امثال می‌گویم که نگرانند و نمی‌بینند و شنوا هستند
و نمی‌شنوند و نمی‌فهمند (١٤) و در حق ایشان تمام می‌شود نبوت اشعیا که می‌گوید بسمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید
نگریست و نخواهید دید الی آخر پس هیچ اشکالی ندارد و امثال این استعمالات اگر چه مجاز است لیکن عمل حقیقت عرفیه است و در
کلام عیسی بسیار استعمال کثیر الوقوع است و در آیه (٤٧) از باب (١١) از انجیل یوحنا می‌گوید ایمان نگاهداشتن است و کسی سخنان مرا شنیده
نگاه دارد و باور ندارد من بر او حکم نمی‌کنم و کسی که سخنان مرا نپذیرد و مکتوب شنید و در آیه (٢٨) از باب (٧) از انجیل یوحنا این چنین
مذکور است (٢٨) و عیسی چون در هیکل تعلیم می‌داد ندا کرده گفت مرا می‌شناسید و نیز میدانید که از کجا هستم و از خود نیامده‌ام لکن فرستنده
من حق است که شما او را نمی‌شناسید و در باب (٨) از انجیل یوحنا این چنین و سخنان گفته است (١٩) بدو گفتند پدر تو کجاست عیسی
جواب داد که نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا هرگاه مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید (٥٥) و او را نمی‌شناسید یعنی خدا را اما
من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم لیکن او را می‌شناسم و قول او را نگاه می‌دارم و در آیه (٢٥) از باب (١٧)
از انجیل یوحنا این چنین مذکور است (٢٥) ای پدر عادل جهان تو را نشناخت اما من تو را شناختم و اینها دانسته‌اند که تو مرا فرستادی
و در باب (١٠) ایضا از انجیل یوحنا این چنین مذکور شده است (٧) اگر مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید
و او را دیده‌اید (٨) فیلپس بوی گفت ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافیست (٩) عیسی بدو گفت ای فیلپس در این مدت با شما بوده‌ام
آیا مرا نشناختی کسی که مرا دید پدر را دید است پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده پس مراد از معرفت در این اقوال معرفت کامله
و مقصود از روح هم معرفت است و الا این اقوال فاسد و غیر صحیح خواهد بود بنا بر اینکه عوام مردم هم حضرت عیسی را می‌شناختند و حضرت
روسای یهود و کهنه و ساکنین و حواریین و روسا الله مصر در زد اهل ملت و اهل زحل ممسا است [illegible] امکر
حق فارقلیطا را نعی کردند است که با شما میماند و در شما خواهد بود و از این قول ظاهر می‌شود که فارقلیطا در عهد ایشان بود در نزد
حواریین و ایشان بود و در مرد ایشان این سوال که در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صادق نمی‌آید در جواب گفتیم این قول
در فارسی مطبوعه ١٨١٦ از ملاد این است که با شما میماند در شما خواهد بود و کذلک در تراجم فارسیه مطبوعه ١٨١١ و ١٨٢٨
و ١٨٤١ و در فارسیه مطبوعه ١٨١٦ این چنین مرقوم است که اگر [illegible] با شما میماند و در [illegible] خواهد بود [illegible] مطبوعه لندن در ١٨٨٢
این چنین ترجمه کردند است که با شما میماند و در شما خواهد بود و در ترجمه مطبوعه [illegible] این چنین مذکور کرده است دلکس لوحو
بعادلی ذیتوحر بیت هوی و در ترجمه مطبوعه ١٨٦١ [illegible] که بیت هوی مضارع است پس مراد است که
با او لاد شما خواهد بود پس هیچ اعتراض [illegible] اما بماند پس [illegible] مکر لازم است
در نزد شما صحیح نیست القطع و النص زیرا که منافی قول او است که فرمود من اگر نروم فارقلیطای دیگر شما عطا خواهد کرد
و هکذا منافات کلی دارد با قول مسیح که فرمود و الآن نزد فرستنده خود می‌روم و [illegible] منافات کلی دارد با
قول او که فرمود اگر من نروم فارقلیطا نزد شما نیاید اما اگر [illegible] نزد شما می‌فرستم یعنی [illegible] مقصود از قول
او با شما بماند یعنی تا ابد [illegible] صاحب قول بعد [illegible] شده با شما خواهد بود

پس در این صورت هیچ حد شبهه نیست در صدق این قول حضرت صلوات الله علیه و تعبیر او استقبال بمجال بلکه بما هی در امور مستقبله کثیر الاستعمال است در کتب عهدین بلکه در قرآن مجید هم مثل نُفِخَ فِی الصُّور و امثال ذلک اما می بینی قول حزقیال علیه السلام را که چه ذکر داده اولاً از خروج یاجوج و ماجوج و هلاک ایشان در وقت رسیدن ایشان حوالی اسرائیلیه بعد در باب (۸) از باب (۳۹) فرمود اینک رسید و بوقوع پیوست و خداوند میفرماید روزیست که درباره اش کلام کردم و در ۱۸ ترجمه مطبوعه ۱۸۳۴ این جمله واقع است اینک رسید و بوقوع است پس تعبیر نمود از حال مستقبل بصیغه ماضی زیرا که یقینی است شکی ندارد و زیاده بر دو هزار و پانصد سال گذشته است از مدت مذکوره و هنوز ظهور یاجوج و ماجوج بوقوع نرسیده است و در باب (۲۵) از باب (۵) از انجیل یوحنا این قول مجرد یافت میشود (۲۵) هر آینه هر آینه بشما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را بشنوند و هر که بشنود زنده گردد پس نظر بایستی کرد در قول او اکنون است که فارسی الان است حال آنکه در عربیه مطبوعه ۱۸۲۰ چنین است و در سرباینر أُوتِیَ آلَهُ یعنی الان است و هزار و هشتصد و پنجاه سال بل زیاده از مدت مذکوره گذشته است و هنوز آن ساعت نیامده است و الان مجهول است کی بیاید نکته خواهد آمد شبهه ششم در باب اول از کتاب اعمال حواریین این قول مجرد یافت میشود (۴) و چون با ایشان جمع شد ایشانرا قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید (۵) که یحیی آب تعمید داد لیکن شما بعد از اندک ایامی بروح القدس تعمید خواهید یافت و این قول دلالت دارد که مقصود از فارقلیط روح نازل شده در یوم الدار است زیرا که مراد از وعده پدر فارقلیط است جواب گوییم قول اینکه مراد از وعده پدر فارقلیط ادعای محض بلکه غلط است چه دلیلی بر آن مذکور نکرده بلکه حق اینست که اخبار بعث فارقلیط خبر دیگر است و وعده نزول روح القدس خبر دیگر است چه اهل دو وعده وفا فرمود عیسی علیه السلام سکه یوحنا بشارت فارقلیط را نقل کرده و صاحبان اناجیل ثلثه دیگر نقل نموده اند ولو وعده نزول روح را در یوم الدار نقل نمود و یوحنا نقل نمود و این هم بنا بر عادت ایشان از اناجیل است که در نقل اقوال حسنه اتفاق ندارند مثل ذکر عیسی علیه السلام کرم را و قصه ذبیحه ادیان احماریا و سایر اناجیل درعیر در نقل این قول اتفاق دارند کاهی اختلاف مینمایند در نقل اقوال و احوال عظیمه اما می بینی که لوقا منفرد است بذکر زنده نمودن پسر بیوه زن نامی در باب (۷) و بذکر فرستادن مسیح علیه السلام هفتاد نفر را باطراف عالم در باب (۱۰) و همچنین منفرد است بذکر شفا دادن عیسی علیه السلام ده مرد مبروص را در باب (۱۷) و حال آنکه اینها از احوال عظیمه و حالات جسیمه است ذکر اینها اولی و اهم بود از برای اهل انجیل دیگر از ذکر سوار شدن عیسی علیه السلام بر کره خر و همچنین یوحنا منفرد است بذکر ولیمه عروسی در قانای جلیل و ظهور معجزات عیسی علیه السلام بتحویل آب بشراب و این معجزه اول معجزات مسیح علیه السلام است و سبب ظهور مجد عیسی و ایمان آوردن تلامذه او بود که در اولین باب دوم مسطور است و کذلک منفرد است بذکر شفا دادن مریضی که در کنار حوض بیت حسدا بود و از جمله معجزات عظیمه بود و این مریض سی و هشت سال بود که بیمار و مریض بوده است چنانچه در باب (۵) مذکور است و بذکر حکایت زنده کردن عازار که ایمانکه در باب هشتم مرقوم است و نقل کرده سا ساحر عیسی علیه السلام را که مادرزاد کور بود و این هم از اعظم معجزات آن بزرگوار است چنانچه در باب (۹) منقول گردیده است و بذکر زنده نمودن عازار که از میان مردها این احوال را با وجود اینکه از احوال عظیمه هستند اناجیل دیگر ذکر نموده اند و همچنین حالتی دیگر که منفرد منسوبند بذکر بعضی معجزات و حالات که دیگران بیان آن ذکر نموده اند پس در این صورت چه ضرر دارد که یوحنا منفرد شود بذکر بعث فارقلیط در انجیل خود و لوقا بذکر وعده نزول روح القدس تکمیل ما هو المقصود ممیزات الملحوظه بصادق والمعروف بمجد الاسلام گوید که چون بفصل احوال این حضرت معد مرهمین کتاب مذکور گردید در موضع هدی از اراجیه مناسب ذکر نیست بمذل الله تعالی کتاب ...سیس نصاری و کلام در کتب سماوی ... است و در آخر تا ... شر ... عظام ... که ... و صاحب ... امر در ... عظیمه ... است ...

بعضا جواب سؤالات هذا یا ایشان را و برای تعیین مذکور ارسال نمایند و بعضی هم موجود بود در ترتیبشان و قولی و هذا یا بیان
در شرح نمودند ادا مجتهد را و نیز این جمله اصول عقاید نصرانیت و احکام و فروع ایشان را از جهت کشیش مسطور و استفاده نمود
و علاوه حقیر تلامذه بسیار دیگر نیز داشت و هر روز مجلس درس او قریب چهار صد یا پانصد نفر حاضر می‌شدند و از سادات و ارکان
که در کلیسا جمع آمده بودند قریب به دویست تا سیصد نفر از ایشان در مجلس درس حاضر می‌شدند که ایشان را به اصطلاح نصاری رتبه اسکو
ولکن از میان جمیع تلامذه با این حقیر الفت و محبت مخصوصی داشت و مفاتیح مسکن و خزائن ماکول خود را به حقیر سپرده بود و استثنا
نکرده بود مگر مفتاح یک خانه کوچکی که به منزله صندوق خانه بود از برای او و من خیال می‌نمودم که این خانه خزانه اموال قسیس می‌باشد
ملازمت قسیس مذکور و مشغول تحصیل عقاید و ملل نصاری بودم یعنی قریب به مدت پنج سال یعنی در سن سی سالگی و اتفاق
روزی آن قسیس در این بین مریض شد و از درس تخلف نمود و من گفتم که فرید روحانی با تلامذه را تکلم کن امروز حال درس
کمی بدارم و چون از نزد قسیس بیرون آمدم دیدم تلامذه ذکر مسائل علوم می‌نمایند یعنی مباحثه می‌کنند تا اینکه مباحثه ایشان منتهی
شد به لفظ فارقلیطا در معنای انسان در این باب بر ولد شد و جدال ایشان به طول انجامید و بدون تحصیل فایده از این مسئله منصرف
کردیده و متفرق گشتند نزد من پس به خدمت قسیس مذکور مراجعت نموده و گفت ای فرید روحانی امروز در غیبت من چه مباحثه داشتید
و چه اختلاف قوم را در معنی فارقلیطا از برای او بیان کردم و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب شرح دادم و از من پرسید که قول تو
در این باب چه بود و چه جواب دادم که مختار فلان مفسر را اختیار کردم پس قسیس گفت تقصیر نکرده و لکن حق خلاف همه این اقوال است
زیرا که تفسیر این اسم شریف را بحق حقیقت نمی‌داند کسی در این زمان مگر راسخون در علم پس خود را انداختم به پای قسیس مقدس
و گفتم ای پدر روحانی تو می‌دانی که من بسیار تشنه در تحصیل علم کمال مواظبت را دارم پس چه می‌شود به من احسان فرموده
و معنی این اسم شریف را بیان نمائید پس قسیس مقدس گریه کرد و گفت ای فرزند روحانی تو عزیزی به نزد من و من هیچ چیز را از شما
مضایقه ندارم اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف فایده بزرگیست و لکن بعد از انتشار معنی این اسم متابعان مسیح مرا خواهند
کشت مگر اینکه عهد نمائی که در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی یعنی اسم مرا نبری زیرا که موجب صدمه است در حال
حیات از برای خودم و بعد از ممات من به اقارب من و دوستان که اگر بدانند این معنی از من بروز کرد است مرا و ایشان را
اذیت رسانند پس این حقیر قسم خوردم والله العلی العظیم و بحق انجیل و عیسی و مریم که من هرگز اسرار شما را افشا نخواهم کرد پس از اطمینان
من گفت ای فرزند روحانی این اسم از اسماء مبارکه نبی مسلمین می‌باشد یعنی احمد و محمد است پس مفتاح آن خانه کوچک سابق
الذکر را به من داد گفت در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور پس کتابها را حاضر نمود و آن کتابها از پیشتر
آوردم و آن دو کتاب به خط یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیاء روی پوست نوشته شده بود و در کتابی مذکور
که یکی یونانی و دیگری سریانی بود لفظ فارقلیطا را به معنی احمد و محمد نوشته بود ... گفت ... فرزند ... که علمای مسیحیه
قبل از ظهور محمد صلی الله علیه و آله و سلم در معنی این اسم اختلاف ... که معنی احمد و محمد است و بعد از ظهور ... بجهت ...
... و ترجمه‌ها را تحریف نمودند ... این تحقیق ... گفت ای فرزند روحانی دین مسیح
منسوخ است و به مرتبه استقرار ممکن بود ... در این زمان طریق نجات که است گفت طریقه نجات منحصر به متابعت محمد صلی
الله علیه و آله و سلم است ... از اهل نجات گفت ... چرا ... در دین
... داخل اسلام ... گفت ای فرزند روحانی من حقیقت ... اسلام مطلع ...
... در باطن من مسلم ولکن ... ظاهر ... این ... مرا ...
... الحمد ... اسلام ... کشت ... ندارم ... مسیحیه
... اسلام خواهد ... این کلیسا ... مسکنت ...

نگهداری کنید و بعد از هر اسبها رفتم میان مسلمین و گفتم من مسلمانم آمدم خواهند گفت خوشا بحال خود از آتش جهنم نجات
داده شد برهانیت مکه از دین اکنون خود را خلاص نموده از عذاب خدا نجات دادند حق ای فرزند دو حالی خوشا بحال اسلام برای من
و طعام نخواهند بود پس این پیغمبر در میان مسلمین که اسلام آورده اسلام در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و هلاکت باید بکشد و ایم
و حق مرا نخواهد شناخت پس اگر مسکین در میان ایشان خواهم مرد و من بحمدالله در باطن از پیغمبران محمد صلی الله علیه و آله و سلم
متابعت می‌نمایم پس مدتی کریه کرد و منهم هم گریه نمودم و بعد از گریه بسیار گفتم ای پدر روحانی امر می‌کنی که داخل دین مسلمین شوم
گفت اگر اخروی می‌خواهی البته باید قبول حق بنمائی ظاهراً و باطناً و چون جوانی دور بیست که جلال اسباب دنیویه را از برای تو فراهم کند و اولاد
کرسنگی بمیری و من هم پسر تو را دعا می‌کنم بشرط اینکه روی ما پسر برای من شاهد باشی که من همیشه لا اله الا الله محمداً رسول الله و ما
خاتم النبیین حق میگویم تا آخر حکایت که در مفتاح این کتاب مسطور شد و این با توسرو علامه مجلسی رضی الله تعالی عنهما نسبت معتبر از
حضرت موسی بن جعفر علیهما سلام الله الملک الاکبر روایت نموده اند که شخصی از آن حضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمه الله
علیه آن حضرت فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه سلام الله الملک تعالی و سلمان و ابوذر و جماعتی
از قریش بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع بودند حضرت امیرالمؤمنین از سلمان پرسید که یا اباعبدالله ما را از اول کار خود
خبر بده که اسلام تو چگونه بود سلمان گفت والله که اگر دیگری می‌پرسید نمی‌گفتم لکن اطاعت فرمان تو لازم است من مردی بودم از اهل
شیراز و از دهقان‌زادها و در نزد پدر و مادر عزیز و گرامی بودم روزی با پدرم به عیدگاه می‌رفتیم ناگاه از صومعه
[illegible] که در آن صومعه بود شنیدم که آواز بلند می‌گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمداً حبیب الله چون این سخن
محمد صلی الله علیه و آله و سلم در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آن حضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا
آفتاب را سجده نکردی و هرچه پرسیدی من انکار کردم حتی که به صومعه رسیدم که او و سایر سخنانش تکرار کردم تا مردی دیدم که بر سقف جا
بود به مادر خود گفتم این چیز را مرا اسب مادر گفت چون از عیدگاه برگشتم این نامه را حس او دیدم و بردم آن نامه را بر روی که بود نور
میکشد من مشغول در حرب بودم و اسطار بردم با سب سد و مادر روید در جواب شد بر خواستم و نامه را گرفتم و خواندم نوشته بود که
بسم الله الرحمن الرحیم این عهدی است از خدا به حضرت آدم که از نسل او پیغمبری بهم میرسد محمد نام که امر نماید مردم را به اخلاق کریمه
و صفات پسندیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستش بتها و عبادت شیاطین ای روزبه تو وصی عیسی باش ایمان بیاور و مجوسی
و کفر را ترک کن مؤلف گوید این جزء معاد مستوری که در بعضی کتب در دین مسیح بعد از ظهور حضرت ختم النبیین مرا نوشته
گرفت عبارت سلمان گوید چون این نامه را خواندم بیهوش شدم و عشق آن حضرت زیاد شد چون پدر و مادر از این حال مطلع
گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیق محبوس ساختند و گفتند اگر از این امر برنگردی تو را میکشیم گفتم با ایشان آنچه خواهید بکنید و محبت
محمد صلی الله علیه و آله از سینه من بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن این نامه عربی را نمی‌دانستم و از آن روز عربی را
به الهام الهی آموختم پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نانی کوچکی در آن چاه برای من فرو می‌فرستادند چون حبس و زندان من
بسیار طول انجامید دست به آسمان بلند کردم و گفتم الها تو محمد و وصی او علی بن ابیطالب را محبوب من کردانیدی پس بحق و وسیله
درجه آن حضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا از حبس نجات بخش پس شخصی در برد من آمد جامه‌های سفید در بر و گفت ای روزبه برو
دست مرا گرفت و به صومعه آورد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمداً حبیب الله دیرانی مرا در صومعه برد
کرد گفت تویی روزبه گفتم بلی مرا نزد خود برد و دو سال تمام او را خدمت کردم چون هنگام وفاتش رسید گفت من از این دار فانی را وداع
میکنم گفتم مرا به که می‌سپاری گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه است چون او را دریابی
سلام مرا به او برسان [illegible] این لوح را به او برسان و بعد از رحلت او غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم و لوح را بر
گرفتم و رحمت انطاکیه [illegible] شدم چون به انطاکیه در آمدم به آن صومعه راه یافتم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله

وانّ محمداً احمد اللّه پس راهب را دیدم بر خود هموار کرد پس گفت توئی روزبه گفتم بلی گفت سالها است برادرم و دو سال دیگر او را
خدمت کردم چون هنگام رحلت و شد حضور وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی را نمیدانم که بر دین حق با
من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است چون بنزد او برسی سلام من باو برسان و این لوح را باو بسپار چون وفات کرد
او را غسل و کفن و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بشهر اسکندریه در آمدم و بر صومعه راهب آمدم و شهادتین خواندم
راهب سوال نمود که توئی روزبه گفتم بلی مرا بسوی خود برد و دو سال وی را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه میسپاری
گفت کسی را نمیدانم که در دین حق با من موافق باشد و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک شده است که ظاهر شود و چون
ظهور کرد برو بحضرت او و طلب نما چون بخدمت او برسی سلام مرا بر آن حضرت برسان و این لوح را باو بسپار چون او را
غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم تا جمعی را ملاقات کردم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من بشوید
من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بسبب کفار قریش گوسفندی را آوردند و
چندان چوب آوردند که بمرد و پاره کباب کردند پاره بریان کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود من ابا کردم باز
تکلیف کردند گفتم من مرد راهبم و درویشانم گوشت نمیخورم مرا چندان زدند که نزدیک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت
که دست از او بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد و بعد چون شراب آوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهبم و از اهل
دیرم شراب خوردن شیوه ما نیست چون این گفتم در من آویختند و عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم ای گروه مرا مزنید و مکشید که
اقرار به بندگی شما میکنم و خود را بنده یکی از ایشان در آوردم مرا آورد و بمرد یهودی بسیصد درهم فروخت و یهودی از قصه
من سوال کرد قصه خود را باو گفتم و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوست دارم محمد و وصی او را یهودی گفت من تو و محمد را هر دو دشمن
میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه اش ریگ بسیاری بود گفت والله ای روزبه اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا بدر نبرده
باشی ترا بکشم من تمام شب نقل کشیدم چون عاجز شدم دست بآسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من تو محبت محمد و وصی او را در
دل من جا داده بحق درجه و منزلت آن حضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این تعب راحت بخش چون این گفتم خداوند متعال بادی
برانگیخت که تمام ریگها را بجائی که یهودی گفته بود نقل کرد چون صبح شد یهودی آمد و آن حال را مشاهده کرد گفت تو ساحر
و جادوگری من چاره کار تو را نمیدانم تو را از این شهر بیرون میباید کرد که مبادا این شهر خراب شود پس مرا از آن شهر بیرون
آورد و بزن سلیمه فروخت و آن زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت گفت این باغ بتو تعلق دارد خواهی میوه از او تناول نما و خواهی
تصدق کن پس مدتی در آن حال ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که میآیند و بر سر ایشان ابری سایه انداخته گفتم
والله که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبری هست پس آمدند تا داخل باغ شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول ص
بود با حضرت امیرالمومنین و حمزة بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابیطالب و ابوذر و مقداد پس خرماهای ریزه را
تناول میفرمودند حضرت رسول ص با ایشان گفت که خرماهای ریزه را تناول نمائید و میوه باغ را ضایع مکنید من بنزد مالکه خود
آمدم و گفتم یک طبق از خرماهای باغ بمن بخش گفت تو را شش طبق دادم آمدم طبقی برگرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در
میان ایشان پیغمبری هست خرمای تصدق نمیخورد و هدیه را تناول میفرماید پس طبق را نزد ایشان بردم و گفتم این خرمای تصدق است
حضرت رسول ص و امیرالمومنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند تصدق بر ایشان حرام بود تناول ننمودند و آن سه نفر دیگر
خوردن مشغول شدند با خاطر گذرانیدم که این یک علامت است از علامات پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده بودم پس رفتم و طبق
دیگر از آن رطب طلبیدم و بر آن طبق گذاشتم و بنزد ایشان بردم و گفتم این هدیه است
حضرت رسول ص دست دراز فرمود و گفت بسم الله همگی بخورید پس همگی تناول نمودند در خاطر خود گفتم که این هم یک علامت است
و در حیرت ... [illegible]

طلب میکنی گفتم بلی دوش مبارک خود را گشودند دیدم مهر نبوت را که درمیان دو کتف آنحضرت نقش کرده شده و موئی چند بر سینه
بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که ای روزبه برو بر در خانه خود و بگو که محمد بن عبدالله میگوید این غلام را بما بفروش
چون ادای رسالت نمودم گفت بفروشم مگر بچهار صد درخت خرما که دویست از درختان خرمای زرد باشد و دویست درخت خرمای
سرخ چون بحضرت عرض کردم فرمود که چه بسیار سهل است آنچه او طلبیده پس گفت که یا علی دانهای خرما را جمع نما پس حضرت رسول
دانه را در زمین میکشت و امیر المؤمنین آب میداد چون دانه دوم را میکشت دانه اول سبز شده و در همین هنگام که فارغ شدند
همه درختان کامل شده نمو نموده بود پس حضرت تمام داد که ساو درختان خود را بگیر و غلام را بما بسپار چون در درختان نگاه کرد
والله نمیشناسم ما همه درختان خرمای زرد باشد در انحال جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان مالید همه خرمای زرد شد پس ابن
کعب گفت والله یکی از این درختان بنزد من بهتر است از محمد و از تو من گفتم بکو درخت از سرود بردم به او را بستی بود و از اهل داری پس حضرت
مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد **مؤلف کتاب** عفی الله عنه گوید مقصود از ذکر این حکایت بشارت و بیان حال اسلام ابن اسحق اسیر
تا حال اسلام حضرت سلمان رضی الله عنه است و از حضرت رب العزة اینکه انحصار تا حضرت سلمان محسوب بنیر نا بیا نمی باید
کرد اگر چه بعض قصص و حکایات که در اخبار اهل اسلام معتبر نمیباشند از قصص و حکایات که در کتب عهد عتیق و جدید میباشند
جز که این حکایات اسلامیه تواتر و اخبار صحیح رسیده اند و قصص کتب عهدین اسناد متصل ندارند **بشارت بیست و**
بیستم تشدین بیل در معلّم مترجم خود که قرآن مجید نوشته است از انجیل برنابا بشارت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را
نقل کرده است از برنابا نقل کرده که اگر چه من معصوم باشم خدای او را خواهد داد براثر نداء آنکه تمر اعین است و چون نادر
زیرا که من از برای جلب منافع دنیویه بعضی از اقوال از انسان صادر کردید و خدا خیال ساخت ازین امر سخط و غضب خود و خوا
اقتضای عدل خدای انسان را در این عالم در مقابل این عقیده عذاب نمیدهد تا نجاتی از برای انسان حاصل شود از عذاب جهنم تا ابد
در اینجا از برای انسان باشد و من اگر چه بری بودم لیکن بعضی مردم چون در حق من گفتند الله و ابن الله است و خدا این قول را مکروه
داشت و مشیت الله مقتضی گردید که شیاطین در روز قیامت بر من نخندند بلکه مسخر سمر بمقتضای لطف و رحمت واسعه خود اینکه
خنده و استهزا در دنیا باشد نسبت موت یهودا و هر کسی چنین گمان کند که من مسیح مصلوب گشته ام لیکن این اهانت و استهزا در دنیا
باقی خواهد ماند تا آمدن محمد رسول الله پس چون او در دنیا بیاید و مرا آگاه خواهد فرمود این سبب این را و قلوب مردم
مرتفع خواهد گشت (یعنی خواهد فرمود ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم) انتهی کلامه **مؤلف گوید** این بشارت
عظیم بنص صریح است در نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و اگر گویند این انجیل را مجالس علمای سلف تا رد
کرده اند در جواب گوییم رد و قبول ایشان هیچ اعتباری ندارد چنانچه مفصلا و مدللا در باب اول از همین کتاب دانستی و انجیل برنابا
از اناجیل قدیمه است ذکر آن در کتب قرن اول و ثانی از قرون مسیحیه شده است فعلیهذا این انجیل دویست سال قبل از زمان
ظهور حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بود است و کسی نمیتواند بغیر الهام بگوید این خبر دویست سال قبل از وقوع
نه هر کس لا بد است از اینکه این قول نبی مسیح علیه السلام باشد و الا کسی دیگر دویست سال قبل این اخبار مگر بطریق وحی و الهام و بار
هم از عطای حواریین و اوصیاء عیسی علیه السلام است و هم در دعوت بن مسیح علیه السلام با پولس همراه بوده است چنانچه احوال او در
کتاب اعمال مفصلا و مشروحا مذکور گردیده است اگر گویند یکی از مسلمین بعد از ظهور خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله
من الله الملک المبین این انجیل را تحریف کرده است جواب گوییم این احتمال بسیار بسیار بعید و در غایت ضعف است زیرا که حضرات مسلمین
اعلمهم الله تعالی مطلع از این انجیل نبودند تا محرف شده باشد انجیل برنابا و ایضا بسیار بعید است که تحریف مسلمین در انجیل برنابا
حسن موثر واقع گردد که نسخ اناجیل که در نزد مسیحیین موجود بوده بعمل بیاید و ایضا اعتقاد علمای اهل کتاب یهود و نصاری
است که کسانیکه بشرف اسلام مشرف شدند از علمای یهود و نصاری و بشارتهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کتب عهدین نقل

نمودند تحریفها است پس بنا بر اعتقاد ایشان کوشیم که این علمای کار بشارتها را [illegible] تحریف کرده‌اند و تحریفهای ایشان در کتب
موجود و در نزد ما مذکور کردیم در مواضع بشارات پس حکم به تحریف بعضی مسلمین در انجیل بارنابا در نسخه‌ای که در نزد ایشان است موثق
واقع گردید پس این احتمال واهی و بسیار ضعیف [illegible] است زیرا که از جمله واضحات است که هر گاه [illegible]
و جاهای دیگر است تغییر خواهد یافت سکیّه [illegible] در سنه ۱۸۵۰ مطبوع گردیده است و چون کتب علمای پروتستانت
در طبع ثانی با نسبت طبع اول تغییر و تحریفی در آنها واقع [illegible] در همه [illegible] کتاب مذکور و مسطور [illegible]
این کتاب بشارت مذکوره را در بعض نسخ ترجمه مذکور مطبوعه [illegible] مطبوعه [illegible] خطا [illegible] این
نسخ [illegible] نسخ مطبوعه سنه ۱۸۵۰ از میلاد [illegible] علمای پروتستانت [illegible] مذکوره را اسقاط نمایند از ترجمه مطبوعه [illegible]
استبعادی ندارد از عادت ایشان که به منزله امر طبیعی است [illegible] بشارت [illegible] کلام [illegible]
باید رجوع کند به ترجمه [illegible] که در سال [illegible] و در اقطار عالم [illegible]
بشارت بیست و چهارم [illegible] کتاب شعیاء علیه السلام را در سنه ۱۸۳۱ از میلاد [illegible]
و این ترجمه در سنه ۱۸۳۳ از میلاد در مطبع [illegible] طبع شده است و در باب (۴۲) از ترجمه مذکوره [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] مقصود [illegible] استعمال
ماضی بمعنی مستقبل [illegible] عهد [illegible] حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بشارت بیست و پنجم
[illegible]
[illegible]
[illegible] اکثر الناس [illegible] الرسول النبی الامی [illegible]
[illegible] رحمة للعالمین [illegible]
[illegible] یا بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] امام [illegible] عند الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امر میکند مگر اینکه خود شان ابتدا میکنند و نام دین او جهاد است در عصر غیبت و صاحب الروم را و معتاد میشود و بسم الله میگوید
در وقت طعام و پیشی میگیرد در سلام بما و میخوانند در وقتی که مردم در خواب اند و پنج نماز متوالی در اوقات شبانه روز و امت او
واجب خواهد بود افتتاح نماز او بتکبیر است و اختتام بتسلیم یعنی اول نماز بسم الله اکبر است و آخر بسلام و قدمهای خود را صاف میکنند
در نماز جماعت مثل ملائکه در آسمانها و صفها و برای من جامع است [illegible] او و [illegible] هر جا که باشد چنین
خواب میرود اما قلبش بیدار است و شفاعت کبری در روز قیامت برای اوست و [illegible] که بسبب
شما [illegible] مردم او را و هر [illegible] رعیت و نمانده [illegible] برای اوست [illegible] مقصود [illegible] و کلمه مقصود و [illegible]
از [illegible] ملخصاً مؤلف حقیر گوید این بشارت عظیم النفع و قابل هیچ گونه تاویل نیست و اکثر [illegible] اهل [illegible]
عالمین علمای سلف [illegible] اهل [illegible] ذکر کرده اند جواب ها است کرده اند [illegible] و قبول ایشان [illegible] اعتباری ندارد
[illegible] اسلام مشرف شد [illegible] علمای یهود
در [illegible] شهادت داده اند بوجود بشارت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در کتب عهد [illegible] مثل عبدالله ابن سلوم و ابن یامین [illegible]
و کعب الاحبار و غیر ایشان از علمای یهود و مثل بحیرا و نسطور حبشی و ضغاطر کبیر و اسقف رومی است که [illegible] روم
رسالت [illegible] رضی الله عنه [illegible] و غیر ایشان از علما
نصاری اعتراف کرده بنبوت و عموم رسالت آنحضرت هرقل قیصر روم و مقوقس صاحب مصر [illegible]
ایشان از [illegible] اهل سعادت بود که بشرف اسلام مشرف شدند [illegible] نقل کرده اند که چون حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم دلائل بر نصارای نجران وارد نمود ایشان [illegible] اصرار نمودند امر مباهله از برای حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم نازل شد فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا
وَنِسَآءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] مباهله [illegible]
[illegible] مباهله [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه سلام الله علیها [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] مباهله [illegible]
[illegible] اهل [illegible] حضرت [illegible] اهل [illegible]
[illegible] علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] مباهله [illegible] حضرت [illegible] دعا کردم [illegible] حضرت [illegible] مباهله [illegible]
[illegible] اهل نجران [illegible]
[illegible] نصاری [illegible]

را باطل خواهد کرد البته مباهله نکنید که هلاک خواهید گردید و بالاخره اهل نجران از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ادعان کردند و از مباهله استعفا نمودند و بمصالحه و اداء جزیه راضی شدند که هر سالی دو هزار جامه فرم هیس و هزار مثقال
طلا و سی عدد زره و امثال آن با شتر بدهند تا آخر تا ابد در حق ایشان و بیست و هفت نفر از ده نفر مذهب انتهی ملخصاً انتهی **بنده** حقیر مؤلف
کتاب صورت مصالحه را در جزو مابقی مسعودی که یک نسخه قدیمی است که الان در وجه چاپی که حالت عثمانی است دیدم و مدعای ایشان
است که نصارای نجران آنها و اخلاف ما بودند و این مصالحه با ما اکنون در میان ما ماند است والله اعلم و علمه اتم و این قصه روشن
سنی دلالت دارد بر حقانیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اول اینکه آنحضرت بعون الهام در حقیقت خود بما استیناس جوئید
اقدام بر مباهله نمود و عزیزترین اهل خود را از قدم شمرده دعای بر ایشان که ظن حقیقت ایشان داشتند با احتمال اینکه
ایشان بر حق باشند نمی آورد دویم اینکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و ما لعمر در تحقق مباهله
منهزم شود و اگر جزم بحقیت قول خود نمیداشت تا بمیل العمر مصمم سعی بر اظهار کذب خود نموده و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند تا اینکه باتفاق
ارباب ملل و نحل از یهود و نصاری و غیرهم آنحضرت با عقل عقلا بود سیم اینکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آن
بزرگوار نداشتند تا دست بر داری از دین آنحضرت و معدود دین را اهل ببیت و یکسی چنانچه برای رغبت ایشان اقدام بر مباهله
جو نمیشودند و بیاد ببینید که مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم اینکه در همه این اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را
منع از اقدام بر مباهله مینمودند و در آن ضمن میگفتند که حضرت و نبی بودن او ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود است
از این قصه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت پناه محبوب‌ترین
مردم بودند نزد حضرت رسول و حاجت بر تصدیق و بشارت و بجز باری و غیر ایشان را اعتراف نمودند و استدلال بر قصه دلالت
بر اینکه امام حسن و امام حسین فرزندان رسول الله بوده‌اند زیرا که حقتعالی ایشان را فرزند او و بالاتفاق حضرت بغیر از حسن و حسین
پسر را داخل مباهله نکرد و علمای اهل کتاب یعنی علمای یهود و نصاری و کاملان در مدلول این امر را نیز اعتراف شدند زیرا که اگر اعتبار
نسبت ایشان را داشتند تا بحال رنج نمیدادند لازم میباشد که عیسی علیه السلام مسیح موعود نباشد زیرا که شرط است در مسیح موعود دلالت بر سلیمانی
و داودی و یهودی و اسرائیلی باشد و حصول این اوصاف در برای عیسی علیه السلام از جانب مادر است پس در حق پدر در نزد ایشان
فرزند خود نخواهد بود اینست **مؤلف حقیر گوید** از اول حقیر بشارات متقدم بشارتهایی که در این باب از کتب اهل کتاب
استخراج نموده و منقول شد تا بشارتهای بعد از این نقل خواهد شد در کتب اهل کتاب موجودند با وجود نوع تحریف در اکثر آنها
و از این بشارات از لبّ حقیر میباشد که خوانندگان را برسد بر بشارات متقدم که بحمد الله صادق و معروف من الله میباشد اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و اشهد ان علیاً و احد عشر من ولده و فاطمة الصدیقة اولیاء الله
و اعداءهم اعداء الله و اشهد ان کل ما جاء به محمد حق و صدق لا ریب فیه اللهم احینی مومناً بهذا الایمان و امتنی علیه و احشرنی
مع المؤمنین الصادقین ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

بشارت بیست و ششم در باب (٢) از کتاب حیقوق که ششصد و بیست و سه سال قبل از مسیح علیه السلام بوده علی
وفق العبارة والکلمات تا این تحریر کرده است حیقوق نبی چون تسلط بخت نصر کافر بر بنی اسرائیل دید و هر روز
اسیر ظالمان را در ایشان ملاحظه نمود از عمیق دل سخت سفر ... که انا ... در این حیرت بود و در جو هر روز در مقام مناجات
از کتاب ناصی الحاجات کتاب را استعمال نمود تصاویر ... بعضی ... سفر از کتاب حق مذکور است و حکم
مناجات اردن سوخت خاطر او و حیرت ... و سپس ایشان با عرایض اینکه کامی ... بمعنوی میکشید ... کردند
و در سفر دوم از کتاب خود میفرماید که در آن ... سفر آب بودم که گمان من وحی ... و نوم کو ... جارو ... سل ... ملو
خوب لعنا ... رکیه دجادین ... که کلمات ... کرد ... ساز ... گوسفند ... لوحی دیره

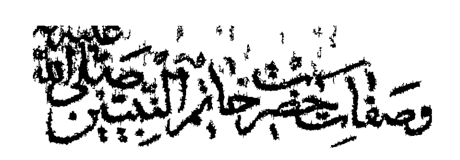
ایضاً در بیان بعض بشارات نبویه

بِه مِن دِقَا بِيلِي مِطَّلَ دِحِو وَلِيَهِ بِيهَوِي وَاَنِي قِصِّيَن و در لسان حدید کلمات مسطوره باین نحو مرقوم گردیده اند وَحُوِيلِي اِلِي اِمَارْنَا
وَمِرِي كُتُوب حِزُو وَفُورِعَل نَارُوشَانِي لِمَدَاحِيطَا قَارِنَا تَا بِيُوهُ سَبَب دِمِلِدِي حِزِوَلُوعَد وَنَسِيح بِحَار نَاوَلِي دَكِيل اِن
اَرِيل سُبُورِالِهِ سَبَب دِبِي نِكِي مِت آنِي لِهُوِي دِبِيك الخ ترجمه موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باب (۲) پس خدا و بعد از جواب داده
گفت رویای سوف را بنویس و آنرا بر لوحها چنان نقش نما که دونده آنرا بتواند بخواند (۳) زیرا که رویا برای وقت معین است
و بمقصد میشتابد و دروغ نمیگوید اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود آسمانی و چون
لفظ حازون اینجا در لغت عربی استعمال شده بمعنی نبوت و وحی است و همین لفظ حزو در کلدانی عشو و حدید همان معنی را دارد
و چون در این مقام معرفیانه که حازون و حزو خواهد آمد در وقت معین اگرچه تاخیر نماید برای او منتظر باش و درنگ نخواهد کرد
ظاهر است که مقصود پیغمبر است چراکه نبوت بلا نبی ممکن نیست صفت بلا موصوف محال است پس مراد در این مقام نبی است که خواهد آمد و لفظ
قِصّ بمعنی انجام و اخیر و پایان است و چون در این مقام حضرت حبقوق استفسار از سبب و علت وقوع این امور که عبارت باشد از علت بخت نصر
بر اورسلیم و هیکل و ارض اقدس بود در جواب فرموده که پیغمبری خواهد آمد که از انجام خبر دهد و در این دو احتمال میرود اول خبر از
انجام داشتن و دانستن اینکه این امور بحسب اتفاق افتاده و حرفا بده ندارد بلکه حکمتی خواهد بود از اسرار دیگر که هنوز وقت بروز آن نشده
و کشف آن از مخصوص پیغمبری است که خواهد آمد و بود او منتظر باشید و این هم لازم است همین است که مردم را از این بداری
و حیرت که در آن هستند بیرون آورد و آن پیغمبر خبر خواهد کرد و خواهد آمد همه اسرار را کشف خواهد فرمود و از جمله همین است چراکه پیغمبر
آخر الزمان معلم کل فی الکل است و این در صحف همان بشارت است که مسیح در حق فارقلیطا یعنی احمد فرموده هُوَ یَعلِمُکُم کُل
کُل مِیلِدِی یوحنا باب (۱۴) آیه (۲۶) یعنی احمد همه چیزها را برای شما کشف خواهد نمود و حقایق و دقایق علوم را برای شما ظاهر
خواهد فرمود پس جناب حبقوق و جناب عیسی هر دو از پیغمبر آخر الزمان و کثرت علم او خبر میدهند احتمال دوم اینکه پیغمبری در آخر
هست که خبر از انجام کار قیامت خواهد داد و قیامت بر او واقع خواهد کرد و اسرار قیامت را مفصل کشف خواهد فرمود و
دروغ خواهد گفت در عالم دیگر که انجام است عالم اسفل است خواهد بود و در آخر قصه منعکس خواهد کرد یعنی مظلومین بر ظالمین مسلط
خواهند شد و باز این احتمال ترجیح دارد و این امر در پیغمبر آخر الزمان کمال ظهور را دارد چراکه در قرآن و احادیث بتصریح ذکر قیامت
و احوال آخرت و فی الحقیقه اخبار آنحضرت بحدی است که اسرار را با تفصیل کرده و بدار آخرت و ارض محشر دیگر نیست بخلاف انبیای بنی
اسرائیل که در اسفار خمسه تورات مطلقاً خبری از انجام نمیباشد و در کتب انبیا احوال اخروی را خوب بیان نموده است ولی تفصیل آن
حکمت است و محرز بخواست علوم نیست حیا باید در مقصد بیدار کرد الحاصل بطور اثبات بر پیغمبر آخر الزمان کمال وضوح را دارد
و بلاشک علمای اهل کتاب یهود و نصاری بوسیله رسل از اسماء آن زمان متنبه شدند از آن غافل نیست **بشارت**
بیست و هفتم جناب حبقوق در سفر یعنی باب ۳ ارکان جواب بشارت داده اما مراد الله واضح بود است که محل ولادت آنحضرت
با مکان بعضی و بعضی از او صافش را بیان نموده و گفته است در مکه متولد و از همان مکان شریف مبعوث خواهد گردید و بعضی از
عبارات و باین نحو مرقوم گردیده اند اَلُو مِسمِان نُووَا دُرِس مَهِر با اِن سِلا کِسا سامیم الخ و در کلدانیه باین نحو مسطور است
اَلَه مِن تَیمَن اِتَ وَقَدِس مِن طُورا دِپاران اِکسو شمیا مِن زیو دمشیح دِتِشبُحتِیه مِلیَت ارعا وزِهرا حِتهر تِهوِیا وَرِب
دِ . بسم عُوسِنِ بِلحو الخ و در حدید عبارات مسطوره باین نحو رسید که رسید الله من تیمن سلی وقدس من طور دپاران
سلا وکسی شمیا دَرْهُوتِه وحِیرو مِلیلا ارعا وسوقا حنهراولِه قَرِیَن مِن ایده اِلِه وَاماطاسَت قُوده دِلِه موتا وقَطلِی
لَه اَقلُوه کلیلی وَکُل ارعا حریل ملَک وَتِسلُون بُوریاطوران دِاتَ کَلُون دومیا بِدِعالَم حسبِ دِعالَم اِلِه یحوب
دست جریل حادری دِکوس بِرکد بَردِ اعادِ مدَس و ترجمه موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ (۳) خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل
فاران سلاه جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید (۴) و ... ... نور بود و از دست وی شعاع ساطع



کردید و سفر خود را در آنجا نمود (۵) پیش روی وی و تمام ربت واداش شب روزها های او میبود (۶) و او با استاد و دیبرامی بهم بود او نظر افکنده را انتها را اینکه شامخ و کوههای ارض خسته و تلها های ابدی خم شدند طریقها های او طاوداتی است (۷) خیمهای کوشانرا در بلا دیدم و چادرهای زمین مدین لرزان شد انتهی **مؤلف کتاب گوید** مقصود از لفظ آلوه و آلَه که بمعنی خدا ست در این موضع ملک خدا و رحمت خدا و وحی خداست چنانچه در مقدمات باب نهم گذشت که لفظ آلوه و آلَه در ملک در عهد عتیق و جدید بکثرت واقع شده است اگر فراموش کرده بدان موضع رجوع کن و همچنین لفظ خدا بر حضرت موسی که پیغمبر خداست اطلاق کردیده پس در اینجا مراد پیغمبر موعود و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است که در مکه که فاران است مبعوث شد واز اینجا طلوع کرد و عدیه عمر بن شعبه تشریف آورد و مکه در جنوب بیت المقدس واقع کردیده که محل نزول وحی بر حضرت حقوق [illegible] او و سلم است و محتمل که مقصود از لفظ خدا ملائکه نازل بر آن سرور باشد در محل فاران و مراد از قدوس که بمعنی مقدس میباشد که از محل فاران آمد نیز انحضرت است و جمهور مفسرین اهل کتاب فاران را مکه تفسیر کرده اند چه در این موضع و چه در موارد دیگر از تورات و در سفر اول تورات یعنی سفر تکوین در باب هشتاده و دوم [illegible] ظاهر است که مسکن حضرت اسمعیل است یعنی در آیه (۲۱) از باب (۲۱) از سفر تکوین (۲۱) و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت و نیز این تصریح است درانکه مقصود از فاران مکه است چنانچه جمهور از مفسرین این لفظ را همین معنی تفسیر کرده اند پس حاصل مقصود از امرین خواهد بود که نبی موعود که ظاهرا و باطنا طیب و طاهر میباشد و در آخر الزمان از مکه مبعوث خواهد گردید و بعد از حضور نبی هیچ پیغمبری از آن مکان مبعوث نگردیده است الا خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله که آن سرور از محل فاران مبعوث گردید که جلال او آسمانها را پوشاند و زمین از تسبیح او مملو گردید پر تو او مثل نور بود نور ظاهر همسر از جبین مبین پیدا و نور باطن از آن مجمع باشر هویدا بود یعنی نور هدایت وارد دست وی شعاع ساطع گردید در مقصد اولار همین باب در جزو محمد این مذکور گردید که در دستهای مبارک نبوی در انگشتهای مبارکش ساطع بودها [illegible] از وجه و نور هدایت بر همه اردست مبارکش جاری بود و اسکندر از حرم فرمود [illegible] وی و با مرغیب [illegible] کمر [illegible] همه خواهند بود و دشمنان و مخالفان بر خود را از اصل خواهد فرمود و انحضرت نظر افکند و امیال ساحت و کوههای ارض خسته و تلهای ابدی خم شدند [illegible] و یعنی [illegible] مقاد امر او کردید و چادرهای زمین مدین از برای انحضرت لرزان شد [illegible] در هنگام [illegible] چهارده کنگره از طاق کسری [illegible] و مدین که مقر سلطنت سلاطین عجم [illegible] [illegible] اسلام شد [illegible] [illegible] **رَبِّ**
مُسِيحٌ [illegible] (۹) از باب ( ) از کتاب [illegible] [illegible]
ماند اطلاق [illegible] شاه بر حضرت عیسی صحیح است [illegible] سلطنت [illegible] [illegible] العکر [illegible]
و معلوم بود و همسر [illegible] از انسان اگر گویند مقصود از سلطنت سلطنت باطنی است بر حضرت عیسی [illegible] بود
جواب گوئیم این وصف عام خواهد بود و شامل حال جمیع انبیا [illegible] [illegible] خواهد در [illegible] وصف خاص نسبت نتوان [illegible] این بشارت در حق حضرت خاتم [illegible] [illegible] [illegible] است و اگر لفظ [illegible] شاه
در عهد جدید بر حضرت [illegible] اطلاق شده است و مقصود از سلطنت [illegible] **تَرَ دُنْيا رَبِّ مُسِيحٌ قَمَر**
در ساحت [illegible] بودن [illegible] در باب (۳۶) از کتاب [illegible] [illegible]
(۵۶) از [illegible] **دُنْيا رَبِّ بِبَيِّ أَمْرًا** [illegible] باب (۵۲ و ۹) [illegible] از کتاب [illegible]
[illegible] کوهها [illegible] [illegible] [illegible]
خدای و سلطنت [illegible] بعد از این بشارت [illegible] مقصد [illegible] حضرت [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] [illegible] مقصود از حضرت [illegible] است که [illegible] خواهد بود

و این غلط است زیرا که کتب مقدسهٔ مثبتهٔ حضرت عیسی علیه السلام است چه آن جماعت قولاً موافق و عمونی هست بحکم نسب نامهٔ
مندرجه در باب اول از انجیل متی مؤابیان و عمونیان الی یوم القیمه داخل جماعت خدا نمیشوند و از اهل نجات نیستند اصلاً
از اسکندریه جماعت رب و مجمع بها بوده باشد بحکم آیه (۳) از باب (۲۳) از تورات مثنی که آیه مذکوره بدین نحو مسطور گشته
عمونی و موابی داخل جماعت خدا نمیشوند حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خدا نشوند الی الابد و با اینهمه حضرت
عیسی از اولاد موآب است بحکم باب (۳) از کتاب اول تواریخ ایام و باب اول از انجیل متی و از اولاد موآب هم کسی نخواهد بود که بر تخت
حضرت داود جلوس نماید بحکم آیه (۳) از باب (۳۰) از کتاب ارمیای نبی علیه السلام و مسیح موعود لابد باید بر کرسی داود جلوس نماید
بالاجماع و الاتفاق از یهود و نصاری پس عیسی نبی صادق و مسیح موعود نخواهد بود بلکه از اهل نجات هم نیست اصلاً از این که بحکم
کتب ایشان [illegible] پس بجاست که این بشارت را این بشارت بهادر حق جناب عیسی صادق نباشد پس منجی و مخلص و سلطان و شفیع کل حضرت
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خواهد بود و شرح این مسئله بعون الله در کتب مقدسه حضرت عیسی ذا عمرت در فصل ثانی انشاء الله
تعالی خواهد آمد لهذا این اشارتها بتکرار نقل کرده از کتب عهد عتیق و جدید در این مقصد در حق حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
بلا معارض صادق خواهد بود **خاتمه** چون در این کتاب ثانی را ابواب مسائل بوسعت آمد که فهم هر مردم علی التفصیل بدلالت
برهان و دلیل و مقایسه صحیح و نقد بلا جرح و اقتضی امور حکمت و عقلیه و تورات و انجیل و اخبار ثبوت و دلایل آن دانسته طره و مران مبسوط
همه کس را مقدور نیست که در لسان مطالب کماهو حقه نماید و بر حیرت بر طول و بسط است که هر کس را حوصله آن نیست که تفصیل آن بپردازد
بنابر این است مدکر بیانات ملخص مرام از اعلا تا انجام در خاتمه فصل بر سبیل اختصار بیان شود تا نحویکه بر عوام سرعت فهم و افهام آن آسان بود
تا عامه مکلفین از آن بهره مند و جمیع طالبین را سند آمد بس اولاد در اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیاء گویم که از تورات و انجیل و زبور
و کتب سایر انبیا و رسایل حواریون و انجیل بارنابا و اعمال که در بیست و سه جزء افتاده بود و نقل ضد بیشتر و سند انبیا هم کس و کتاب حقوق
و شعیا و دانیال و ذکریا بتفصیل بیان نمودیم با تعیین مواضع ابواب و ما حصل مجموع این بود که انبیای سابق همه خبر داده بودند که پیغمبری
در روزگار هست و آمدنی است و او را باید اطاعت نمود و دین او باید داخل شد و اگر در برکند تحلف در روز عذاب بیست و علامات او است که
از اولاد ابرهیم و سلسله اسمعیل و نبی اخر اسرائیل و از اولاد و ذریه اسمعیل باشد و مسکن او کو فاران مکه خواهد بود و ارض مکه
مقدس معبود خواهد کرد و از سمت جنوب در سلع طلوع کند و سیصد و هشت و نه سال بعد از مسیح خروج کند و از طایفه عرب
بود که قوم جاهل بیابان و از دل در بر دنی اسرائیل بودند و اسکر احسن ناس باشد و خیر و افضل البشر باشد بلا عیب از انهامی بر روی
ابد الآباد مبارک است بتی با السیف و شمشیر خود را بکمر بسته و شجاع بر قوت هست با حق و صدق و عدالت و حلم است دست راستش عجایب
نماید سر او سر است بر دشمنان و ایل مغلوب و مقهور او خواهد بود عدالت دوست مذاد و دشمنی را بعض نماید نهایت ملوک
در خانه او خدمت کار مشوند ملوک هدایا بسوی او و پیش سلاطین و طوایف مطیع و منقاد امر او مکر دید بفر زمان او عوض پدران
پسر روی زمین باشد اسم او نسل او در نسب مبارک باشد و طوایف بد او را مدح نماید صاحب جمال احمر و رحاهر و بود مسرع
و طاهر القلب رسید بد الناس باشد رحمة للعالمین و سید فرزندان آدم و اکرم السابقین و افرب المرسلین عبدالله باشد امی باشد کلام
او معجز باشد کسر الرباضی و صبر و جاهد باشد و مانند موسی باشد کسر الارواح و فلسل الاولاد بود در اوقات ساعت روز بیچ نماز او برای
و امت و معرفت باشد ملل او مکر باشد و حر خواهد داد که معقولیت و مصلوبیت حضرت مسیح اسما کاری باشد اول نماز او بکنار احرس
تسلیم باشد و فلسطین و از برای جهاد حاضر بود نور در صد روح در لسان او بود حسمی بحواب رود اما فلسطین بعد از است معه المدس
بود سعیا و شعیا سی سامه ام است و بر آسود عبد الاکل بسم الله الرحمن الرحیم گوید چون مطلوم در نظر او عربیاست طالم در برداو
خوار و بیمقدار بود و شرع شریف او عامه مسلمین باشد نماید شکی که در کوه علطه و نکو باد ساختمان رجوع درد اسلام را در هم سکند
عبد را در مسار ها سر یکی باد کند و سرامت او اسما بهار از رکیه و سپاس وی دم صرا از اکرد و همای عالم با ولمید و از ناسه و سرعت



تا ره از برای خود مهما بیرون بیاورد و عیب گوید و وحی خدا در دهن او نباشد از امور اسمه خبر دهد و تخلف در اخبار او شود حاشا که انبیا
باشد و امثال او حرام باشد ولکن در اخر کرمی شان نبی هر باشد و هشت از اشیاء حرام بود تا او داخل نشود و همچنین بر امتهای تا
اثبات و داخل بشود دو آورد و حقی از در بیرخود که سلسله او متصل است دانشمند باشد معلم کل باشد اکثر وعظ او در حصر وجود و تعظیم کارد
و والدین باشد نام نامی و اسم سامی او احمد و محمد و حمید و فارقلیطا و طاب طاب و ماد ماد و دو شیلوه بود علیه و آله من الصلوة افضلها
و من التحیات اکملها و علت غائی ایجاد عالم باشد این بود مجمل بچهار کتب انبیاء علامات آن پیغمبر موعود معلوم و مشخص بود هر که
خواهد تفصیل اینها مستحضر شود بکتاب و مواضع استخراج رجوع نماید و هر که شکی در نقل ما داشته باشد معمول ترا معقول
معامله نماید بشرط اینکه با همان نسخه که ما نقل کردیم معامله واقع شود چرا که مکرر معرض دیدیم که کتب اهل کتاب در طبع ثانی یا ثالث
یا اول تغییر و تحریف کلی در آنها واقع میشود با زیاده و نقصان و با تقدیم و تاخیر مناسب و فصول و ابواب و تقصیر و تطویل آیات و این
از صدر اول عادت ایشان است پس لابد باید معامله با نسخه منقول عنها واقع شود و اگر در معامله دیدی که انحصر حتی که علم و بوشنارحق
و صدق را متابعت کن تا نجات یابی والا در معامله از برای تو حرجی نخواهد بود بلکه بعضی و ضرور است که این علامات صدق ندارید الا
بر اصحاب و دیانات اول و دوم از همین کتاب مدللا و مفصلا دانستی که چه قدر تغییرات و تحریفات در کتب مقدسه اهل کتاب واقع گردیده
خواه از ارباب دین و دیانات و خواه از اصحاب سیر و معاویت و بدعت و ضلالت و ایضا دانستی که نسبت کتاب و کتب الهامیه ایشان بطور
افراد خودشان مفقود گردیده اند و نیز دانستی که قریب هفتاد انجیل منسوب بمسیح و مریم و حواریش علیهم السلام را اهل کرده اند و الان
بر بعضی از آن اناجیل هر که در دنیا مستحسن ندارد و اما مفقود شد اگر بعض بشارتها در کتب اهل اسلام بر سبیل نقل در بیاید انکار مکن
لعل در کتب مفقوده بوده و هست تا وجود این تغییرات اسمه رها از بشارتهای خاتم الانبیا در کتب اهل کتاب باقی مانده است این نیست
مگر از عنایات الهیه و اگر خواستی باسم تمامی بشارتهای استقصا از اناجیل هر که ملکو نامه و کلمات ستیس و علما از ... و نواهی
وجود را ها و سیسهد و ولیس و کتاب یُودَس اَلیرادُورِس و کتاب یُودَس نِسطُورِس و کتاب ثمانا و یُس یُوس ناطر بِلَس نسطورها اگر در قرن
هشتم از قرون مسیح بود و کتاب مار عبد یسوع که در قرن نکهرار و یا نصد و نماه و سی از قرون مسیح و ناطر بلس نصاری بود و کتاب
مار شمعون دو ازدهم ناطر بلس که در سنه ۱ نکهرار و سیصد و هفتاد بود و غیر و غیره نقل نمائیم مجلدات خواهد شد مثنوی هفتاد من کاغذ شود
چون مقصود اتمام حجت است همین قدر رها مختصر نما است در خاتمه اگر کسی است بگرید نیست **فَاتَّقُوا** ما اکثر مسلمین اتقیا الله
در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین صحاح بکتب اهل کتاب و اقوال قدیسین و علما و معتبرین ایشان تمسک نمودیم اما از اکثار
مقدسه اهل کتاب نقل کردیم نه است که گویا اثبات احتجاج داشته باشد بشهادت اهل کتاب و علمای ایشان حاشا و کلا که شوند
اثبات محتاج باین کتب و باشهادت قدیسین باشد بلکه غرض این است که متعصبان متابعت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام بدانند که کتب
مقدسه خودشان که حق میدانند معترفند که اثبات نبی اکرم اشرف الانبیاء و خاتم الانبیاء میباشد و همچنین علما و مقتدایان ایشان
هم معترفند که اثبات رسول الله است لهذا ایشان جماعت یهود و نصاری کتب مقدسه خود را انکار کنند و کافر نشوند تمسک نمودند
اثبات را منکر شوند چرا که انکار اثبات مسلزم انکار یوم و اناجیل و صحایف انبیا و رسالت حواریین میباشد و انکار اینها در یهود
کفر است همانست که در قرآن مجید ارشاد گردیده است لانفرق بین احد من رسله ای فی الایمان بهم بر در ریسو و مرابه حرا که
در قرآن است تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض جهد کرا ظاهر که بعضی کسانی است که در بر عوام مسلمین و خویشان
کسا و لفطا ان ... باطل نیستند که هم صفت اصحاب انبیا در تورات و انجیل و صحایف انبیا تمام شد حتی باشان رکابیه
و این ادعا از بعض مصنفین ... مخلوط است و عوام مسلمین بر بعضی او نا سان ادعای باطل از کتب انبیا منسوب و شرک
میباشد و بدین واسطه کافر میشوند چرا که قول این ادعای باطل از کتب انبیا مستلزم انکار قرآن و کفر است که فعلا و حالا انکه در قرآن
وَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ را انصاف در قرآن نوشته شده است یعنی در سوره الاعراف آیه

يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ الآیه و نیز در قرآن مرقوم است که در
قول حضرت مسیح وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ و این ادعای باطل ذاکینس هند در اوائل باب (۳) از میزان الحق
نوشته است در کمال تعصب و همچنین سایرین در رسائل خود که در رد اهل اسلام نوشته‌اند سابق بر خود و جهت دیگر است که مکرر بیان
[illegible] بعضی طرق دیگر بر در اینموضع مینمائیم یعنی اولا بدلائل اجمالیه
اجمالیه که اثبات وجوب وجود نبی مطلق را در هر عصری از اعصار مینمایند و در ضمن آن باب ثبوت حضرت خاتم النبیین هم
اشاره میکنیم و بعد از آن بادله که اثبات هر یک خصوصی بدان محول است اشاره میشود و در طی آن نیز اثبات ثبوت حضرت ختمی
مرتبت و اجمال امام مینمائیم و بعد ذلک بادله مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه و آله اشاره مینمائیم و در ذیل آن محمول مینمائیم
که بنا بر اشارات امور دلیلی بر حکم بقای ثبوت سهل است بلکه بر اصل ثبوت هم سست مگر اینکه همه طوائف و ملل الزام طریقهٔ اسلام
کنند و تصدیق بحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق نمایند و شهادت اصحاب بر ثبوت بنا بر اینها اعتقاد نمایند
چنانچه حضرت مسیح باشارهٔ ملحق در آیه (۲۶) از باب (۱۵) از انجیل یوحنا اشاره فرموده اند در اینجا که میفرمایند هو یشهد لی
تَشْهَدُونَ لِأَنَّكُمْ مَعِي یعنی احمد نیز من شهادت خواهد داد و نیز در قرآن مجید بمطلب عمده اشاره شده است که
يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا که در روز قیامت از اصحاب شهادت تبلیغ رسالت و ادای امانت
ایشان خواهند اد و نیز میفرمایند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا پس اگر شهادت اصحاب در میان شاهد
اثبات ثبوت انبیای سلف در غایت صعوبت بلکه محال است بجهت بعد عهد و طول زمان و انقطاع تواتر اقسام ایشان و همچنین
شان خواهیم نمود که کیفیت اثبات نبی مخصوص بجهت و حد و حصر است و اقسام ادله اثبات هر یک را بنحو اجمال و اشاره ذکر میکنیم چرا که
تفصیل موجب تطویل و باعث ملال خاطر باطل است و نیز منتشر خواهیم نمود که از اقسام مرقومه بجهت اثبات سایر انبیا حرف هم از دلیل
نیست و اهم معارض است همان معنی از دلیل که بر ثبوت سند الانبیا قائم است بر اینها از هیچ دلیل بر اصل ثبوت و نه بر بقای آن نیست
مگر بدلیل شرط و با تصدیق و شهادت حضرت ختمی مرتبت و ابطال را در این مطلب مرتبت کرده‌ایم

هدایت اول

در بیان دلیل اجمالیست که دلالت دارد بر وجوب وجود مدبر روحانی در جمیع ازمنه و اعصار و حاصل آن اینست که عبادت اعبود است
لازم و طریق بندگی معلوم نیست مگر [illegible] احدیت باشد عقلا معلوم و هر کس بالبداهت سر کرده‌اند واسطه از جانب قدس واحد احکام
را استعلام [illegible] از او در بیان عبادت بالضروره و ثبوت شخص کامل که از جانب قدس مدبری [illegible]
[illegible] اسکان الهی [illegible] اگر [illegible] احد کند و [illegible] دعوی روحانی است
همان معنی در سر این مجمل اشاره و شرح است در اینجا که میفرمایند قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ یعنی بگو یا محمد که من [illegible] تبلیغ
رسالت و ادای امانت بشری هستم مثل شما و فرق که دارم همین است که وحی بر من نازل میشود و شما را قابلیت و استعداد آن نه
بهر کسی که معلوم [illegible] طریق بندگی را باید نکرد تا [illegible] بحمد الله در ذیل اشاره [illegible] خطاب میفرمایند که من هم [illegible]
مثل شما و [illegible] از آن [illegible] بوده و شما را از [illegible] نیست [illegible] که نیز [illegible] بهر کسی که [illegible] خواهد
[illegible] بوده باشد [illegible] وجه میفرمایند الحاصل [illegible] و کوتیم [illegible] کلام احدی را [illegible] برای حق [illegible]
است که [illegible] و وجود نبی در هر اعصار لازم است نه مثل [illegible] نه مکی [illegible] طریق حق را [illegible] بود و [illegible] را اهل
و اطاعت [illegible] و نقص آن را بالا [illegible] بیان کرده و اسامی مذهب و ملت [illegible] و بعد از [illegible] تبلیغ [illegible] فرموده اند
[illegible] که در سابق [illegible] و بعد [illegible] که این [illegible] در ظهور و استکمال است که وجود حضرت
[illegible] اعصار [illegible] است [illegible] احکام شریعت [illegible] حکم هر [illegible] اعمال مخصوصه خود را [illegible]
تمیع از [illegible] امکان [illegible] بعنوان کلیه [illegible] عالم است [illegible] و [illegible] اخطاء و عقل [illegible] در استخراج احکام

خرشتر کا هو حقه عبرة لی میباشد پس حکم میشود که وصول باصل مقصد منحصر بحصول مقصود علماء کافی نباشد البته چنین است
بلکه بمرور زمان بطول انجامد و علماء بعلم خود عمل نمایند و اولا بمکر اینان زیادت و راههای مختلف در هر طرف سطر ایشان جلوه گر
آید و اختلاف کثیره در هر یکی در آید و اختلاف در میان امت بهم رسد و رفته رفته دین صانع و شریعت مضمحل گردد اگر بالفرض
که علماء دین دار و متقی و رهبر کار باشند امر بهمین منوال است و حال آنکه مشهود کل است که در هر ملتی همیشه علماء سوء بسیار و طالبان
دنیا در میان ایشان بسیار بود و همیشه و همواره میل بسلاطین و طلب زر با ایشان زیاده از دیگران بوده و عالما عامدا دین را
بدنیا فروختند و بدعتها و اختراعها در مذهب خویش خلق کردند و عوام کالانعام را بطریق ضلالت انداختند چرا که عالما عوام
تابع آرای علماء هستند و صحیح و سقیم را ندانسته و نفهمیده داخل شده شوند است که [illegible] فرمود [illegible] الفرقة العالم
استکه در هر ملتی مذاهب مختلفه بهم رسید طریق یهود هفتاد و یک مذهب و نصاری هفتاد و دو و اسلام هفتاد و سه و این موافق
روایت دویم مذاهب پنهانست و اسماء شعب مختلفه دارند و اختلاف در میان نصاری بعلاوه مقصد مذهب ایشان است و بعضی از
انبیاء ادعا نمایند که در میان پروتستانها فقط چند هزار مذهب است و این اختلاف معلوم است که علما کرده اند و مردم را بضلالت
و جهالت انداخته اند حق را از میان برده اند و باطل را رواج داده اند پس حق حقیقی محو است که از علماء سوء کار دین ضایع
ساخته میشود و بلکه علما در رأی بیع سرایع هم است و مسئله بیع در باب چهارم مذکور است پس علماء سوء قتل انبیاء و اولیاء
میساختند اگر ایشان شرع را از میان برده بودند احتیاج بمد [illegible] نبی بود که مردم او را بکشند پس وجود مصلح حکیم در هر عصری
لازم و بعد از اثبات وجوب وجود آن در هر زمان بعثت محمد مصطفی علیه و آله الاف التحیه والثناء دیگر احتیاج بر بیان ندارد
ظهور اختلاف ملل و تعدی ارباب دول در دیگر و بعثت آن حضرت بنحوی بود که صاحبان فهم و طالبان [illegible] تابع سلطان بودند
بعضی [illegible] و قومی عبادت نار و [illegible] بودند و [illegible] عبادت کلب و شغل
انسان عادت [illegible] بود و یهود [illegible] دیگر کل یهود و نصاری در بادیه حجاز مسکن [illegible] احدی [illegible] اثبات [illegible]
از جهت مقصود نکشود بلکه دعوی [illegible] و مقام [illegible] پس اثبات [illegible] خواهد بود هذا یوم قوم در [illegible] مخصوص
هر [illegible] خاص و اقسام آن بسیار است و طرق آن بسیار است قسم اول [illegible] و احصار [illegible] اقسام است دلیل است که [illegible] مقصر
رسید [illegible] است که [illegible] محمد بن عبدالله علیه والصلوات الله [illegible] است [illegible] نمایند ما
رسید که [illegible] رسل و [illegible] اختلاف کل ادعای نبوت نمود [illegible] دعوی اظهار معجزات و خوارق عادات کسر [illegible]
[illegible] است [illegible] اگر قبول دارد فهو المطلوب و اگر میگوید [illegible] قبول ندارم [illegible] که معجزات منحصر [illegible] الله
همگی مردمان کاذب و دروغگو بوده [illegible] اگر [illegible] صدق و کذب [illegible] مرجح
[illegible] اگر گوید [illegible] معلوم [illegible] صدق [illegible] است که صدق [illegible] در جواب گوییم
که احتمال صدق و کذب علی السویه [illegible] و هکذا [illegible]
رسد و تحقیق این [illegible] است که حال مخبر [illegible] نوع [illegible] معلوم العدالة است یا معلوم الفسق است یا مجهول الحال و اگر معلوم
العدالة است خبر او محتمل صدق و کذب علی التساوی نیست لکن مظنون الصدق [illegible] عادل [illegible]
مظنه [illegible] بمظنه قوی گردد [illegible]
رسد و اگر راوی مجهول الحال [illegible] و الاحوال [illegible]
[illegible] صدق [illegible] و هکذا [illegible]
[illegible] سلاطین سلف [illegible]
[illegible]

و این مقدمات قابل تشکیکات و مقدمه نیست و اشتهار کامل از وی معلوم الفسق نباشد اگر چه فسق وی که ثابت باشد بلکه از
باب اعتقادات فاسده نباشد مانند مشرکین هند و چین و ترسایان مثلاً که اگر غرض خودش در میان نباشد دروغ نمیگوید
هر چند که در خصوص اعتقادات کافر است تا در خبر او جنبهٔ صدق راجح است و اگر ثابت که در اخبار دیگر باشد مثلاً
شهود خبر و حسنه که ترجیح دارد بعد از تمهید این مقدمه میگوئیم که ما تتبع احوال روات معجزات حضرت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم را کرده‌ام اغلب ایشان ثقات اند یعنی مردمانی عادل دین دار و ثقات متقی و پرهیزکار بوده‌اند بلکه بعضی از ایشان بوده‌اند که
از عبادت روزگار در تعبد بسر برده‌اند و همه همت ایشان مصروف به آخرت بود در اخبار ایشان معتمد و از اهل انصاف
متهم نیست و علمای ایشان بر زیاده از آنست که کسی توهم خبط و خطا و کذب در ایشان کند و امّا اگر خصم قبول دارد و تتبع احوال ایشان
کرده و معلوم وی گشته که امر بخصوص قوم است پس باید بقول ایشان عمل نماید و اگر تتبع نکرده و احوال ایشان بر وی مجهول است
واجب است که تتبع کند تا حقیقت امر بر وی واضح شود و اگر تتبع کرده و مع ذلک حقیقت احوال ایشان مجهول مانده صریحاً رد
کرد انسی که خبر مجهول الحال هم احتمال دارد که راست باشد و هم محتمل است که دروغ باشد پس چرا میگوید که همه دروغ گفته‌اند
و انصاف انسی که ملت خبر چنین است هما مکرر خبر زیاده جانب صدق راجح میگردد و بسبب زیاده میگردد و هکذا تا بحد یقین
میرسد واجب است بر خصم که قول ایشان را قبول کند و اگر میگوید که من تتبع احوال ایشان را کرده‌ام و همگی دروغگو بوده‌اند اولاً
گوئیم تو دروغ میگوئی چرا که اجماع این جمع کثیر بر کذب عادةً محال است و الا لازم که در وجود جمیع بلادی که ما ایشان را ندیده‌ایم
شک داشته باشیم پس چون تو ادعای محال نمودی قول تو مردود است و ثانیاً تو است که که همه ایشان را ثابت کنی و محض حرف
نقص بود در مقام مجادله مسموع نیست و این دلیلی است صحیح و متین و مختصر و معتمد مقدمات آن قطعیة المواد و صورت دلیل بدیهی
الانتاج پس بشعر واجب الاتباع است و همین دلیل جاری شد که حضرت موسی و عیسی و کذلک سایر انبیا دلیلی بر ثبوت نبوت
های شریف نیست لهذا هر که بر دین یهود است و نصرانیت و غیر ذلک میباشد موافق دلیل منکر حق و واقعی میباشد و همه مذاهب
کافر و مخلّد در نار است پس باین دلیل ثابت و محقق گردید که محمد بن عبد الله علیه و آله الصلوات الله پیغمبر است بغیر تفاوت و در صورت
مسلمین دلیلی بدین استحکام در دست دارند نکته مقدم بر اهل کتاب چرا احتیاج دارند در اثبات نبوت ایشان پس رجوع
رسول الله و ائمه و علماء و بزرگان و کلام ایشان برای خاطر اهل کتاب است که بدانند در کتابهای مسلم در نزد ایشان بر نبوت
ایشان ثابت است دلیل دیگر بر معارضه نقل است که حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه و آله الاف التحیة و الثنا
با جاثلیق نصرانی و رأس الجالوت یهودی و هربذ که طریقه مجوس را داشت معارضه فرمودند و ما حصل آن اینست که با جاثلیق عرض
کرد که با اخبار ثقات و عدول که ایشان نقل نموده‌اند که عیسی ادعای نبوت نمود و بر طبق آن دعوی معجزات بسیار آورد از احیای
اموات و شفای امراض و ابرای اکمه و غیر ذلک اثبات فرمودند بعینه همان اخبار از اخیار و مردمان متقی و پرهیزکار بما رسید که
محمد مصطفی علیه و آله الاف التحیة و الثنا من خالق الارض و السماء ادعای نبوت نمود و بر طبق دعوی اظهار معجزات فرمود تا میگوئی
که شهود تو همه مردمان صادق بوده‌اند و از ما کاذب جاثلیق دیگر حرفی نزد و ساکت شد و همین نحو با رأس الجالوت و هربذ مکالمه
فرمود و همگی سکوت اختیار کرده مغلوب و مقهور گردیدند فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ الحق این معارضه است موافق آداب مناظره
و قاطع حرف ارباب مشاجره و معاندان میگردد تا سکه دلیل ثبات نبوت موسی و عیسی و همچنین سایر مذاهب ارباب ملل نبوت
بی وجود منحصر است باین قسم از خبر که در دست اهل اسلام موجود است اگر این نوع از خبر مفید یقین است در هر دو جا افاده یقین میکند
چگونه است که نبوت ایشان ثابت و قائلند و بر نبوت حضرت رسول علیه السلام قائل نیستند و اگر افاده یقین نمیکند در هر دو جا نمیکند
پس چرا معتقد نبوت موسی و عیسی و نبی دیگر شده‌اند و اگر میگویند که مخبرین ما راستگو بوده‌اند و از شما دروغگو اند لازم است بیان
کند ... اصلاً ترجیح است و حال آنکه ترجیح از جانب اهل اسلام است چرا که امداد در میان آرند و دعوت حضرت موسی و عیسی

و همچنین انبیای سابق و لاحق را ایشان از انبیای اسرائیل تا الی یوم ما هذا را باده برامتند در زمان ظهور حضرت رسول صلعم
می باشند پس احتمال خطا و خطا در سند اخبار ایشان بیشتر می رود و لهذا ارباب حدیث در ذات روایت را اگر عدد روات و سلسله
آن کمتر است ترجیح می دهند یعنی حدیثی که عدد روات آن زیادتر است یعنی هر حدیثی که وسائط آن کمتر است ترجیح دارد بر حدیثی
که وسائط آن زیادتر است حدیثی که به سه واسطه به معصوم میرسد ترجیح دارد بر حدیثی که به چهار واسطه برسد و همچنین هر چه واسطه
بیشتر است احتمال خطا و خطار زیادتر است این بدیهی است ایضاً اهل اسلام چون حضرت موسی و عیسی را پیغمبر میدانند و نسبت
کذب و افترا را در حق ایشان روا نمیدارند بلکه کفر و موجب خروج از دین میدانند با وجود این حکم به تحریف و نسخ کتب ایشان در مقابل اثبات
میرسانند معجزات و خوارق عادات را برای او حمل و وضع و اختلاق می نمایند و حکم میکنند بانکه از روی قطع و جزم هر که امروز
شریعت حضرت موسی و عیسی رفتار کند کافر و مرتد و نجس میباشد و شریعت ایشان منسوخ و باید قول ایشان عمل نکرد پس عمل مسلم
و فطرت مستقیم حاکم است باینکه اهل اسلام و متابعان خیر الانام چون عداوت قلبی با ارباب شریعت اولین سلف ندارند بلکه احلال
و ارادت قلبی دارند پس اگر چیزی که منافی ثبوت و بقای شریعت ایشان است نقل نمایند معتمد و معمول است بخلاف یهود و نصاری
از آنجائی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عداوت دارند هرگاه چیزی نقل کنند که منافی ثبوت و عدم استقامت شریعت
اصحاب باشد ممنوع و معمول نیست لکن مردود است هیچ حرف مدعی در باره مدعی علیه عرفاً مسموع است نشاید پس جمیع علماء
خصوص ارباب ملل پس اهل اسلام هر چه گفته اند در عدم بقای نبوت و منسوخیت شریعت انبیای سلف صحیح است و لکن یهود و
نصاری هر چه گفته اند در حق حضرت رسول از بهتان مردود و باطل است چرا که دشمن اند ای برادر پس بحق احتیاط کن در
کتابهای ایشان [illegible] این اعظم و نحو مصحف را از جواب عقلی [illegible] در رساله ی خود [illegible]
[illegible] ما اگر د و [illegible] نموده اند و طول [illegible] [illegible]
ظاهر است [illegible] که [illegible] واحد [illegible] [illegible]
دار [illegible] مشکل [illegible] [illegible] است که [illegible] و کار [illegible]
ایشان [illegible] [illegible] اظهار کرده اند [illegible]
و متابعان خیر الانام [illegible] اول [illegible] [illegible]
عاشق [illegible] مضمون [illegible] ظهور معجزات [illegible] (۲۴) از
باب (۲۴) از انجیل [illegible] معجزات [illegible]
خواهند [illegible] اگر ممکن بودی [illegible] معجزات [illegible]
خواهد بود [illegible] معجزات [illegible]
اگر [illegible] ظاهر [illegible] اثبات [illegible] احتمال در معجزات [illegible]
[illegible] جواب [illegible] در باب معجزات [illegible] جواب [illegible] خواهد بود [illegible]
از این [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس مقصود اینست که اگر کسی معلوم الکذب باشد و کذباً مدعی نبوت شود و بعضی علامات از سحر و جادو ظاهر نماید چون مبدا
کاذبست و دانا و زیرکست و چنین اشخاص بلا فاصله بعد از مسیح در طبقه اولی ظاهر شدند و مدعی نبوت و رسالت گردیدند چنانچه
از احوال اینها از رسائل مذکوره معلوم میشود پس مقصود مسیح از همین باب ذکر کسی پس مقصود مسیح انبیای کاذب بوده اند نه صادق و اینست که چون این
قول را در باب (۱۵) از باب (۷) از انجیل متی اعاده فرموده اند و امر باحتراز از انبیای کذبه نموده بعقب آن علامات انبیای صادق را از انبیای
کاذبه را هم بیان فرموده در انجا که میفرماید (۱۵) از انبیای کذبه احتراز کنید که بلباس میشها در نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان
درنده میباشند (۱۶) ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت زیرا که انگور را از خار و انجیر را از خس نمی چینند (۱۷) همچنین هر درخت
نیکو میوه نیکو میاورد و درخت بد میوه بد میاورد (۱۸) نمیتواند درخت نیکو میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد (۱۹) هر درختی که میوه نیکو
نیاورد بریده و در آتش افکنده شود (۲۰) لهذا از میوه های ایشان ایشان را خواهید شناخت پس ... از برای تمیز مابین
دو علامت مفهوم میشود اول ظهور معجزات دوم اعمال حسنه پس هر کسیکه این دو صفت در او جمع باشد شخص لابد باید قبول نماید
پس گوئیم حضرت رسول هم اظهار معجزات نموده و هم اعمال و افعال او حسنه بوده چنانچه در همین باب که ... که خود ... که
اصحاب دارای جمیع صفات حسنه و افعال مستحسنه بوده اند اگر گوئیم اگرچه ... شخص ساحر را ممکن نیست در اظهار معجزات و خوارق عادات
بدون تحدی و ادعای نبوت در اینصورت یکی از چهار چیز لازم میاید که هر چهار باطل و فاسد است زیرا که میگوئیم در صورت مفروض
یا خدا عالم هست که چنین شخص ساحری دینی کاذبی هم هست و ... کار او را طریق ضلالت دلالت نموده یا معلوم است که
خدا نمیتواند ... علم ازلی او تعالی ... اگر میگوئی که عالم نیست که از شخص ساحر مردم را اضلال نموده پس میگوئیم اما قادر
رفع و دفع فتنه و فساد او بوده یا نه اگر میگوئی قادر نبود که ... از برای خدا نموده و اگر میگوئی که عالم و قادر هر دو بود
اما ساکت بوده و منع فتنه او را نفرموده میگوئیم ... مردمی را که اضلال کرده ... خدا ...
صدور این اعمال باشد که ... ساحر کاذب نقل آورد ...
نماند ... لازم میاید که العیاذ بالله خدا ظالم باشد ... که او عالم بود که مفسدی این مفسده را ...
رفع او داشته و منع ... دفع و رفع ... در اینصورت ...
مردم ... اطاعت او کنند ... ظلم محض خواهد بود ... معلوم ...
... عذاب ... باطل ... جمیع شرایع حقه ... اهل ... شرایع ... باطله و ... صادقه ... کاذبه ...
... و منافی ... کل ... حاصل ... اگر ... ممکن ... از فعل سحر ...
... او ... باطل ... باطل ...
لازم ... عالم ... حق و باطل و حلال ... نظام عالم ... البطلان ...
... الفساد ... مکوئیم ... ادعای نبوت نماید ... خوارق عادات ...
... لازم است که او را ممکن ...
... که عمل او را باطل ... حضرت موسی ... که سحر ... فرعون را باطل نمود **مؤلف گوید**
که ... صحیح ... اسباب ... نبوت ... دلیل ...
ماده و صورت ... و بنا بر این قاعده ... اسباب ... در باب (۵) از کتاب
اعمال ... که شخص عاقل ... و محترم ... (۳۴) اما شخص ...
که ... در مجلس ... (۳۵) ...
... خواهید ... (۳۶) ... ...

قریب چهارصد نفر بدو گرویدند او کشته شد و متابعین پراکنده و تلف شدند (۳۷) و بعد از او یهودای جلیلی در ایام
اسم نویسی خروج کرد و جمعی از عقب خود جذب نمود او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند (۳۸) الان بشما میگویم از این
مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد خود هلاک گردد (۳۹) ولی اگر از خدا باشد نمیتوانید او را
برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه میکنید ودر آیه (۲) از دو باب ... کشته (۷) در باب ... طریق عادلانه
مینامند ولی طریق گاه کار ان هلاک خواهد شد و آیه (۶) از مزمور (۵) باین مضمون گردیده (۶) دروغگویان را هلاک خواهی ساخت
خداوند شخص خونی و حیله گر را مکروه میدارد و در مزمور (۳۴) باین مضمون و بیان گشته است (۱۶) روی خداوند بسوی بدکاران
تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد (۲۱) شریر از شرارت هلاک خواهد گردید و دشمنان مرد صالح مواخذه خواهند شد ودر آیه
(۲) از باب (۱۸) از تورات مثنی باین مضمون گردیده (۲) واما نبیئی که جسارت نموده باسم من سخنی گوید که بگفتنش امر نفرموده ام
یا باسم خدایان غیر سخن گوید آن نبی البته کشته شود ودر قرآن مجید است وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ
ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ یعنی واگر افترا کند بنی کاذب بدروغ سخنی بر ما بعضی سخنان را هرآینه میگیریم از وی دست راست
پس میبریم از او رگ دل او را که متصل است بگردن این صورت هلاک او است یعنی او را میگیریم بقدرت و میکشیم ... این آیة
در کمال صافی دلالت مینماید که خداوند بنی کاذب را ممکن نمیسازد از اظهار معجزات و خارق عادات در مقام تحدّی بلکه او را
میکشد و جمعیت او را پراکنده میسازد و ذکر او را از روی زمین بر میاندازد و طریق او را هلاک مینماید پس معلوم و مشخص گردید
که مقصود حضرت مسیح مجد از انبیای کذبه بوده است نه انبیای صادق عمل و نقل در این باب توافق دارد و هر منصفی که حالت عقل
و نقل صحیح باشد در نزد مسیحیین بر واضح المأول است است که بنای علما صدور معجزه را در مقام تحدّی از علامات صدق
دانند و مفسرین در تفسیر این که مورد ایراد نمود گویند که مقصود مسیح از انبیای کذبه بود است که ... و از ... آنکه اگر چنین باشد
راه اثبات نبوت از برای انبیا مسدود است والحمد لله که در جواب این شبهه بر نبوت حضرت رسول ثابت شد که اگر اثبات از
انبیای کذبه بود موافق تورات و توراة انجیل و قرآن خدا او را هلاک میساخت و جمعیت او را پراکنده مینمود و ذکر او را منقطع میفرمود
رگ دل او را قطع مینمود و آثار دین و جمعیت او باقی نمیماند مانند تئودا و یهودای جلیلی و غیرهما از انبیای کذبه مثل مسیلمه
کذاب و غیره و چون خداوند او را هلاک نساخت و ذکر او را منقطع ننمود بلکه او را نصرت فرمود و در حق او وعده داد وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ
مِنَ النَّاسِ و بوعده خود وفا نمود و اصحاب بعد از تکمیل دین و تبلیغ قواعد شرع مبین در قرآن خود سعداء و شهداء بعالم باقی ارتحال
و رحلت حضرت دو الجلال واصل گشت صلوات الله علیه وآله **شبهه دیگر** مسیحیین گویند شما مسلمین نبوت حضرت
عیسی را قائل میباشید و ما نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را قائل نیستیم پس بر شما است اثبات نبوت آن جناب **مؤلف**
حقیر گوید که همین شبهه را جاثلیق بحضور حضرت رضا علیه السلام عرض کرد و آن حضرت در جواب فرمودند که ما بعیسائی که
تو اعتقاد داری قائل نیستیم زیرا که ما بعیسائی اعتقاد داریم که بعد از خود خبر داده بود و به آمدن نبوت وصف فرموده که محمد
صلی الله علیه وآله وسلم بعد از من خواهد آمد و آن حضرت خاتم انبیا است و ایمان آورید و تبعیت او بنمائید و آن عیسائی که از رسول
حضرت خاتم الانبیا خبر نداده بود و قائل نیستیم و باید نبوت او را چون ما قائل نیستیم است پس جاثلیق دیگر جواب نگفت داعی گوید
از باطل اصحاب در کتاب ... الاربع الرد علی اهل الصلیب جواب دیگر که الهام از جناب سلطان و ملخص آن جواب است که ما مسلمین
عیسی علیه السلام را از ... نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم قبول کرده ایم و نبوت عیسی را چون اصحاب نقل فرمودند ما هم
قبول کردیم و بعد از آنکه ... العباد ... که دین بود از حق و کاری ... خواهد بود پس اگر بمقوله اخبار
متواتر و احادیث ... قطعیه اثبات ... محمد صلی الله علیه وآله وسلم را انکار کنید ما ... بناید ما از نبوت
نکرده ایم بعد از آنکه نبوت عیسی هم ... آن بوده پس مسلمین ... عیسی ... ودیانت ... بسوی عیسی

ثابت کند و مثال آنکه او دلیلی بر همان دلیل که اهل اسلام بدان متمسک شده بودند و شخص نصرانی مکمت کند از آن کار شد دیگر
نمی‌شود پس چنین معلوم است که از برای اثبات نبوت عیسی عاجز خواهد شد و یهودی هم به جهت آنکه رد نسخ و سایر مذاهب
دیگر بر نبوت موسی از اصول مذهبنا ناید نبوت موسی را اثبات کند و همین طور کفار خواهد شد و هم جزا با سهای میشود بحضرت
آدم که اول انبیاست و این بر همه عقلا معلوم است که باطل و فاسد است پس یقین است که این نوع اخبار مفید قطع و یقین نباشد
اثبات نبوت سید المرسلین و سایر انبیاء علیهم السلام بدان نمی‌شود و انکار منکر مقتضای عقل سلیم مکابره است **فائده بیستم**
در بیان اینکه امر در اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ازهر اشیا است و اظهر است بلکه سایر انبیاء را راهی با اثبات نبوت
نیست مگر تصدیق و ایمان بدانکه هنگام اثبات نبوت نبی زنده است تا گر زنده است اثبات و عدم اثبات هر دو در کمال سهولت است
چرا که او روی مطالبه معجزه خواهد شد اگر با طرفی دعوی اظهار معجزه نمود نبی است والا فلا و اگر در حیات نیست اگر پیغمبر ثابت النبوه
سابق تصدیق نبوت او را نمود که حال تشکیک نیست نموده بلا اشتهار آن معجز است خواه صدور معجزه را روایت شود یا نه و اگر تصدیق
نموده نا نموده و معترض دیگر من تعبیر داده اند و تحریف کرده اند طریق اثبات نبوت آن نبی مجید و حیران است **اول** استقامت مراتب
شریعت بلند و معارف طریقت و سنت یا حلول اس و تبار اوادم فاسده و عقاید باطله مانند تثلیث و اعتلاف آن تعدد و تجسیم که
عقل سلیم با انداهر بطلان هر دو حکم مینماید پس هر چه که شرع او دارای اسکو امور نباشد نص اوست **دوم** ثبوت صدور
معجزه از آن هنگام ادعای نبوت و این بر دو قسم است **قسم اول** معجزه است که اختصاص بحالت ... ندارد مانند ... عصا
تحدیث از موسی و احیای اموات از عیسی و شق قمر و تسبیح حجر و اطاعت شجر مد داد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم **قسم
دوم** معجزه است که بعد از ارتحال نبی باقی است مانند این که حصر شریعت است که صدور آن از محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و بعد از هدم مقدمات کوشم که نبوت حضرت خاتم الانبیاء هم ظاهر و هم محقق است اما ارباب تصدیق انبیای ثابت النبوه هم
نیست که تفصیل آن گذشت که هم انبیای ثابت النبوه محصور انبیای بنی اسرائیل از صحف تورات ... داده اند و دیگر باره تحریف
تغییر و تحریف دیگر کس نمایند و در حال تشکیک نیست حاجت به تفصیل و اجمال گذشت و اما استقامت مراتب شریعت محمدی صلی الله علیه و آله
و برتری معارف طریقت بحالت بر احدی از حکما و محققین و علمای راسخین مخفی و پوشیده نیست و اعتراض علمای پروتستانت بر شرع
شریف محمدی و شبهات ایشان از راه عداوت و عناد است و ورد آنها در فصل دوم از همین باب عنقریب خواهد آمد انشاء الله اینکه
شریعت موسوی ظاهر محض است چونکه از بواطن احکام ذکر آن را نکوشیده و طریقت عیسی باطن محض و دخلی بکار امر ظاهر ندارد
نا تمام و ناممکن ظلم و ستم را از ظالم و تعدی با زندارد بلکه هدایت ایشان هم صریح با ستم احتمال است که باید مقاومت
مکنید بلکه هر که بر رخسار راست تو طپانچه زند دیگری را بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد تا دعوی کند و پیراهنت را بگیرد قبا
نیز واگذار و هر گاه کسی مجبور تو را بکند میلی ... دو میل همراه او برو و این محض طالب است در ظلم و پرورش فسق و فجور و حضرت خاتم
الانبیاء صلی الله علیه الجمع بین الظاهر والباطن فرموده و اول مردم را با کمال ملایمت بدین اسلام خواند و انبیاء را تا بنات ظاهره
و معجزات باهره بجاده دعوت نمود و بعد از ملاحظه تعامی و انکار و عناد و جحود ایشان امر به جهاد فرمود پس ساخت و تا که رمز الله
طریق مجاهده را سپرده و از برای طهر ظاهر و باطن احکامی مقرر فرموده و بر احدی مخفی نیست که جمع میان دو فرق است و توجه ظاهر و
باطن بدون اکتفا یکی است و اما اقامه حدود الهیه موجب نظام دنیا و آخرت است و تعطیل در اینها موجب اختلال نظام کل است و عکس دادن ظلم
ظلم شرعا و عرفا قبیح است و از این است که خود معترف شده و معاند نیست و از حقایق امور باطنه عاری و در طریقت و سلوک
نفهمیده و از عبادات احرار ایشان بجز عناد و جحود ... و غیری حاصل نشود و اصلا تا سکر تا نکند بکر دارند هم بواسطه امور ظاهر
به معارف حقه بلکه در شأن ایشان از معارف مطلقا نام و نشانی نیست و همچنین صادق در مسائل توحید و غیره جاری کیست انه
و عوام و خواص ایشان گیرا شدند بعضی بحلول و برخی با تحاد و اتوب و نبوت و اتحاد ظاهر و مظهر و هم قائل به تثلیث گردیده اند

مسائلی که همه کفر محض و بدعت است قائل شده‌اند و از ظواهر شرعیه بالمره خالی هستند و منکر ظواهر شرع گردیده‌اند
بلکه عاملین بشرع را ملعون میدانند و مسائل باطنیهٔ ایشان بر اساس باطن خودشان جاری است و اتفاق دارند طریقهٔ اسلام شرط است
که طالب سالک الی الله اولا ظاهر خود را با آداب و نوامیس شرعیه مؤدب سازد و بقدر قوه در اوقات مخصوصه بوظایف عبادت پردازد
و باطن خود را بحضور و توجه بمبدء مشغول گرداند و دیگر آنکه تا جاهل است غافل نشود و حضور قلب شرط قبولی عبادت میدانند و در هر حال باید
با دخالت باشد و از ملاحظه حلول از حالت غافل نشود و در توجه باطن تعطیل عالم ظاهر نکند بالجمله الحاصل قرارداد طریقهٔ اسلام این است که
باید ظاهر و باطن آدمی هر دو مصروف جد و سعی در پرستش پروردگار باشد و بلا شبهه این طریقه از همه طرق بهتر و سبیل موافق دلیل است پس سلوک
لازم و اتباعش واجب است و اما ثبوت صدور معجزه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله با قطع نظر از معجزهٔ تامه از اصحاب محمد ثبوت
مثل تسبیح حجر و شکافتن قمر و تکلم بزغالهٔ مسمومه و اطعام خلق کثیر بطعام قلیل و اخبار از امور غیبیه و نظایر آن از معجزات [illegible] مثال
دلیل همان تواتر است که یهود معجزات موسی و نصاری از عیسی نقل مینمایند بی تفاوت و قول هر یک را اگر یهود و نصاری و جملهٔ احبار
انسان همگی راستگو و از اسلام دروغگو بودند محکم و مکابرهٔ صریح و خلاف عقل سلیم است چه نقل اخبار اهل اسلام کمتر از نقل ایشان
نیست بل بمراتب زیادتر و از جهات عدیده ترجیح دارد موجب مجهول ساختن قول اهل اسلام که اثبات آن مرحله در باب اول مفصلا شد الا آنکه
و معلوم سازد ادعای شخص که صاحبان انجیل اربعه راست نیست شخصی معین که احوالات و معجزات او را نقل کرده و قول کل نصاری نیست
قول همان چهار نفر است و تواتر از قول چهار نفر ثابت نمیشود بنابر این معجزات حضرت مسیح بتواتر نرسیده‌اند و از حضرت محمد صلی الله
علیه و آله زیاده از صدهزار اصحاب چرا که تا ایام ثبوت اصحاب زیاده از بیست سال شد و جمع کثیر و جم غفیر در عرض این مدت شاهد معجزات
بودند و از برای ما نقل کردند و تا امروز بحمد الله تواتر منقطع نشده است بلکه در هر طبقه از طبقات زیاده از صدهزار آن معجزات را
نقل نمودند که باشند شمار شده‌اند و علم بصدور معجزات از اصحاب ما شد علم ما نیست بوجود بلاد بعیده که ندیده‌ایم و هم چنین
را بوجود حاتم در وجود این بلاد شکی نداریم و حال آنکه ندیده‌ایم همچنین در صدور معجزات از آنحضرت و قول انکار [illegible]
جانب حکما در قرآن مشروح و مفصل نباشد علت باطل است چرا که معجزات شخص را باید غیر نقل نماید نه خود شخص [illegible]
صادر کرده و حالا معجزات جناب مسیح را حواریین و تابعین نقل نموده‌اند مانند مرقس و لوقا و همچنین معجزات حضرت [illegible] و اولاد
اصحاب و تابعین و تابع التابعین نقل کرده‌اند مجملا تا ایام ثبوت حضرت عیسی سه سال جاری بود و در ایام اوایل دعوت که کسی معتقد
مرسل حق الهی و وجود معجزات و تعلیمات خود را از مردم پنهان میکرد چنانچه از انجیل شهادت میدهند و اینها که همراه وی بودند
مردمان سهیم و [illegible] بودند که گاهی مرتد و گاهی مؤمن بودند و وقتی که یهودا او را گرفت مجموع شاگردان فرار نموده او را در دست
دشمن تنها گذاشتند الا پطرس که [illegible] و هم از عقب راه میرفت و در انجیل اربعه مسطور است یعنی در باب (۲۶) از متی
و باب چهاردهم از مرقس و باب (۲۲) از لوقا و باب (۱۸) از یوحنا که سه مرتبه در همان شب عیسی را انکار کرد و بری از اصحاب بود
[illegible] لعنت کرد و خود حضرت عیسی با و فرموده بود که امشب سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد [illegible]
کم این سخن هم در معنی بکند که جناب مسیح رد و [illegible] (۳۳) از باب (۱۶) از انجیل متی حضرت عیسی او را شیطان نمود
[illegible] همان امر معلوم میشود که عیسی را اضلال میکرد [illegible]
[illegible] عالم [illegible] مسلم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسول که اگر دروغ میگفت سستی و پریشانی و تفرقه قرین او میگردید برای شمع راه هدایت ذاکر متوجه جان و مال و عرض و ناموس
خود را در راه او بذل و صرف کردند و با دشمنان او با عدم تمکن ظاهری مجاهده نموده و دین او را تقویت کردند و از کشته شدن در راه
او پروا ننمودند پس بدیهی است که وثوق با ایشان زیاده و علمشان بیشتر و مقام دستشان بوده پس چرا اعتماد بقول ایشان نکنیم و بقول نقله
معجزات عیسی حکایات بی قطع نمائیم ار کجا نقله معجزات حضرت رسول کاذب و نقله معجزات حضرت عیسی صادق بودند و حال آنکه رئیس
ناقلین معجزات حضرت مسیح بتصریح خود حضرات شیعه شیطان بوده و حال آنکه اشتباه این ناقلین و اشخاص معلوم نیست بلکه
عکس این در باب اول از همین کتاب معلوم و مشخص گردید پس ترجیح با اهل اسلام است چنانچه دانستی بلی تفاوت که هست با قطع نظر از
مویداتی که سابق بر این نقل نمودیم است که از یهود و نصاری دلالت کند بر نبوت موسی و عیسی علیهما السلام در همان وقتی که معجزه ادا شد
صادر شد تا زمانی که ما ارد دارد بسیار وحدت فرموده اند و اما نقلهای متعدد بر نبوت ایشان حاجت بمتواتر دیگر و با تصدیق معتبری
با اینکه شریعت و حکم نبوت ایشان ثابت و معلوم باشد است و چنین خبری تعالی ظهور حضرت رسول در دست مادران اصحاب در اینجا
نیست باشد در اینکه معارض است با اخبار متواتره دال بر نبوت حضرت رسول و اصحاب شکاک و نیامدم با حروا ... حضرت عیسی بر این
نامهای حرمت او را علت تحریم بوده و نیست معلوم مقصود در اسباب و اعتماد تعریف کرده اند اما معجزه با هیمان بر دو اسای
دیگر سوای حضرت رسول ثابت نمیشود و احدی از ارباب ملل هم ادعای آن را ننموده اند سوای اهل اسلام چه در قرآن تصریح شده که
اگر جن و انس جمع شوند معادل یک سوره از قرآن را هر گز نمیتوانند آورد و ان بالکذا الی ربهی اما شد نیست
کره معلوم است که امروز بر انسان مثل او را نتوانسته آورد و خصم که خود قبول دارد که حضرت رسول از ادعای معارضه در اوردن
احدی مانند او نتوانسته آورد و اگر مثل او را کفته بودند ما بر ما دشاهان صاحب شوکت همیشه بود و مانند السر او را میسر شد
و با اهل احتجاج مشهود نظیر دواعی نقل بسیار و مقتضی او موجود و موانع مفقود است پس معلوم است که از آسمان مثل آن عاجز بودند
و اگر مثل او را آورده بودند خصم نشان دهد و اگر نشود ایشان عاجز بوده اند محال ساوردند پس معلوم شد که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله
هم از ادله ثابت و محقق است و از جانب موسی و عیسی و کذلک سایر انبیاء تا آدم علیه السلام هیچیک ثابت نیست و بدلیلی نمیشوند
ثابت نمود مگر اینکه کسی اقرار کند بنبوت حضرت محمد را که جناب شهادت میدهد بنبوت ایشان با وجه مخصوصی پس نبوت سایر انبیاء
امر موقوف بنبوت حضرت است و اما نبوت جناب موسی بر نبوت ایشان دلالت دارد و بواسطه نبوت و معجزات موسی و عیسی
سایر انبیا معلوم کردیده است همان ادله که در باب اول و دوم گذشت والحمد لله علی ظهور الحجة در بیان احکام نیست و در فصل
دوم از همین باب خواهد آمد که بواسطه فساد در مذهب یهود و نصاری نسخ شد و نیز نامها حلال و مقتضای عقل است و نقل اخبار
و معجزات حضرت عیسی در هر صحیفه ای ساده ناقل بسیار چهار نفر است و بلا شبهه بقول چهار نفر متواتر نمیشود پس کرام
که اقرار بنبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نماید با اقرار بنبوت ایشان را هیچ معتبر باشد و اعتقادات موافق ضابطه
دلیل صحیح کردد هست در هر اکنه مکاشفه شد در این باب بعضی کافی است و بعضی بسیار در باب امامت است الله تعالی خواهد آمد
و هر اینکه این جا تعداد معجزات ندرتی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم جمیع نماییم و این نیست و چهار معجزه است **معجزهٔ اوّل**
آنکه نور بسیار از جبین نور انسانی ساطع بود و چون ماه سطاع جبین مبین آن معدن انوار میرسید دیوار مسجد و دست مبارک را
بلند میکرد آنگاه منور میشد شمع روشنائی میداد **معجزهٔ دوم** بوی خوش اصحاب بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی
میگذشت تا دو روز یا زیاده هر کس از آن راه میرفت میدانست که آنحضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق او میرود جمع میکردند
هر بوی عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلوانی در پرده آنحضرت میرسید که آب در دهان مبارک گردید و منتشر نمود در
دلو بچاه انداختند خوشبو میشد **معجزهٔ سیم** آنکه چون در آفتاب میایستاد و یا راه میرفت او را سایه نبود **معجزهٔ
چهارم** آنکه هر گاه آنحضرت راه میرفت هر چه او بلند تر بود حضرت ملک سر کردن از او بلندتر مینمود **معجزهٔ پنجم**

اگر بوسه را بود دانه انار بر سرش سایه می‌افکند و با او حرکت میکرد میکرد و شکر از آن حضرت بخلاف این ملازم میکرد ابنه برای اظهار معجزه اینکه سایه نداد **معجزه ششم** اینکه مرغی از بالای سرکش پرواز میکرد و جانوری ناسد میکرد و پیشتر و علیها را حضرت بی‌پشت **معجزه هفتم** اینکه پیش و پس بجا اگر از پیش رو میدید **معجزه هشتم** اینکه خواب و بیداری آنحضرت یکسان بود و خواب وی او را از زوال معطل میکرد و بعضی ملائکه را میدید و ملائکه را میدید به خلاف دیگران و هرچه در خواطر خطور میکرد میدانست **معجزه نهم** اینکه هرگز بوی بد مشام آنحضرت نمیرسید **معجزه دهم** اینکه آب دهن هرچاهی می‌افکند در آن برکت بهم میرسید و شیرین میشد و هر صاحب دردی که بمالید شفا می‌یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از یک صاع جو چهار هزار کس را سیر کرد **یازدهم** اینکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت **دوازدهم** اینکه در مجالس بر همه مقدم بود و کرامات مید [illegible] **سیزدهم** مهر نبوت بر پشت مبارکش جا گرفته بود و نوران بر او [illegible] میکرد **چهاردهم** اینکه از میان انگشتان مبارکش جاری شد و جماعت کثیر را سیراب ساخت **پانزدهم** اینکه باشارهٔ انگشت ماه را دو نیم کرد **شانزدهم** اینکه سنگریزه در دست حق تسبیح میگفت و مردم می‌شنیدند **هفدهم** اینکه ختنه کرده و ناف بریده و بالا از الایش حون و غیره متولد شد و در وقت ولادت نوری از او برآمد تا بر دیوار سر برآمد نوری بهر ادنی شکل ارواح و اشباح کرد و چهار را معطر کرد پس روی بکعبه سجده نمود چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار بر توحید حق تعالی و نبوت خود نمود و رو را ساطع کرد که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد **هیجدهم** اینکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید **نوزدهم** اینکه فضله که از آنحضرت جدا میشد زمین فرو میبرد و کسی او را نمیدید و ملائکه مأمور بودند که او را فرو برد **معجزه بیستم** آنکه هرجا بناکه آنحضرت میرسید رهوار میشد و سرعت میرسید **بیست و یکم** اینکه در وقت کسی بر آنحضرت معاونت نمود اسب کرد **بیست و دوم** اینکه جمیع علوفات عالم سجده آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درختی که میگذشت بسجده میشدند و برای تعظیم بر حضرت سلام میکردند **بیست و سوم** اینکه هرکس هم راه مرو محاذی با پس نمیماند و گاه بر سنگ صخره راه میرفت و بر آن میماند **بیست و چهارم** اینکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکسته‌حالی و مفت هرچه کرد است کسی بر روی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هرگاه کافری با آنحضرت را میدید با آنکه هرچه دور بود بلرزید و ادو ماه را رعب و دردهای کافران او میکرد **فائده** بدانکه مادر عالم ما دو عالم کون و عالم تشریع و اما عالم تکوین پس ایشان میداد اول نطفه پس علقه پس مضغه پس عظام و گوشت بر عظام پس خلق روح بالله جل جلاله

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حاصل مقاد ما

اینکه و بدرستیکه آفریدیم ما آدم را از خالص [illegible] ساوه [illegible] از کل [illegible] داده و بعد از آن نسل آدم از نطفه یعنی آفریدیم در رحم و او را [illegible] در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ [illegible] کنیم [illegible] آن نطفه [illegible] را بعد از [illegible] خون [illegible] پس [illegible] و [illegible] کرد [illegible] آن [illegible] دور دیگر پس ساختیم آن گوشت را استخوانها [illegible] [illegible] استخوانها [illegible] [illegible] [illegible] سد بعد از آنکه جماد و مرده بود [illegible] [illegible] طور دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یعنی حلول روح در بدن انسانی چون روح در انسان حلول نکند جماد و مرده می‌باشد و مخاطب بخطاب تکلیف نیست چنانکه گذشت
و اما عالم تشریع پس آن هم شش مرتبه دارد اول شرع شریعت حضرت آدم علیه السلام دوم شرع حضرت نوح ع سیم شرع حضرت
ابراهیم ع چهارم شرع حضرت موسی ع پنجم شرع حضرت عیسی ع ششم شرع شریعت حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی علیه السلام
و در عالم تشریع هر ثانی ناسخ اول می‌باشد شرع حضرت آدم ممتد بود تا ظهور شرع حضرت نوح و بعد ظهور شرع حضرت نوح ع
شرع حضرت آدم منسوخ گردید و هکذا شرع ابراهیم ناسخ شرع نوح علیهما السلام است و همچنین شرع حضرت ابراهیم منسوخ گردید بعد
ظهور شرع موسی و شرع موسی منسوخ شد بعد ظهور شرع عیسی و شرع حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شرع عیسی را
نسخ نمود و مسئله نسخ در باب چهارم از همین کتاب بما لا مزید علیه گذشت در آن موضع شرح و اشاره کردیم که در آیه (۲۹) باب اول کتاب موسی
مرقوم گردیده که حق تعالی همه نباتات و سبزیها را برای طعام با آدم و ذریت او حلال کرده بود تا طوفان که در سال هزار و ششصد و پنجاه و ششم
خلقت عالم اتفاق افتاد بنا بر اعتقاد اهل کتاب لکن بعد از طوفان گوشت حیوانات را نیز برای خوردن حلال ساخت و این مطلب در آیه (۳)
باب (۹) کتاب اول موسی مسطور است که هر چه متحرک و زنده باشد برای طعام او آن بشما باشد چنانچه سبزی نباتات همه را بشما بخشیدم
و در شرایع قبل جمع معمول بود و در شرع ابراهیم مأمور بختنه شد و در شرایع قبل تزویج عمه جایز بود لهذا عمران پدر موسی یوکابد عمه خود را
تزویج نمود و در شرع موسی تزویج عمه حرام شد چنانچه در باب ۱۸ سفر لاویان است و در شرع نوح تمامی حیوانات حلال بودند و در شرع
موسی بعضی از آنها حلال و بعضی حرام شدند و در شرع موسی طلاق رواج و جایز بود و در شرع عیسی جایز نیست مگر بعلت زنا
و تمامی این مسائل در باب چهارم مفصلاً و مدللاً مذکور گردیدند و در عالم تکوین عرض کرده شد که پنج عالم اول مقدمه هستند
برای عالم ششم که عالم نشأه روح است و همچنین در عالم تشریع پنج شرع اول که اشاره بآنها شد مقدمه هستند برای شرع ششم
که آنها بمنزله جسد این شرع شریف مصطفوی بمنزله روح است لهذا تمامی انبیاء ظهور این شرع را خبر دادند اگرچه در عالم خود
روحانیت داشتند کامل بودند و عاملین بآنها از اهل نجات شدند ولکن بالنسبه باین شرع بمنزله جسد و جسد بدون روح زوال پذیر است
لهذا آنها منسوخ گردیدند ولی روح زوال نمی‌پذیرد لهذا شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء هم منسوخ نمی‌شود لا یأتیه الباطل
من بین یدیه و لا من خلفه حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة پس معلوم و مشخص گردید که شرع شریف حضرت
خاتم الانبیاء روح است و شرایع قبل جسم و جسم حیات ندارد مگر بروح الحاصل از این بیانات معلوم و مشخص گردید که نبوت حضرت
ختمی مرتبت جمیع انبیاء از طرق عقلیه و نقلیه ثابت و محقق است بطوریکه بهیچوجه من الوجوه قابل شک و شبهه نیست پس اصحاب عقل
ادله عقلیه را انکار نکرده و متابعت نمایند و با حضرت ایمان آورند و اصحاب نقل نقل را چون از مراتب مسطوره فراغت و اتمام حاصل
آمد بحمدالله اکنون بتأیید توفیق شروع میکنیم برفع مطاعن قسیسین و مسیحیین در فصل مستقل علیحده و بعد از آن میکنیم اثبات
اسلامیه را چنانکه در اول این فصل بطبع رسانیدیم و درهم احوال توفیق از خدا میخواهیم و استعانت از او میجوئیم لا اله الا هو معین اللهم
یا ارحم الراحمین اسألک ... من الخطاء و السهو و النسیان ربنا

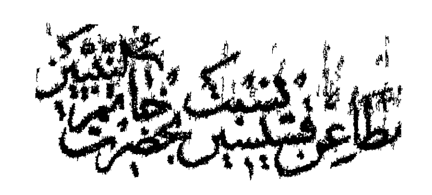
فصل دوم

در دفع مطاعن قسیسین و مسیحیین بدان ایدک الله تعالی ای الدین که مسیحیین ادعا مینمایند که انبیاء علیهم السلام معصوم نبوده‌اند
در تبلیغ حتی ادای رسالت فقط خواه تبلیغ بقول یا بعمل باشد و اما در غیر تبلیغ رسالت پس معصوم نیستند بلکه
بعد از ایشان صادر میشود از انسان بعد از نبوت جمیع از ذنوب و عصیان صغیرا و کبیرا عمدا و سهوا و نسیان از ایشان صادر میشود
از انبیاء علیهم السلام بنا بر اعتقاد اهل کتاب تا بحار خود ... و همچنین مرتکب میشدند انبیاء عبادت بت و
معاذالله برای ایشان هیچ معصیتی نیست در نزد اهل کتاب از ابراهیم تا یحیی علیهم السلام که ... نعوذ بالله از امثال این
عقاید در حق انبیاء علیهم السلام بود ادنی در باب اول و دوم از همین کتاب که ادعای عصمت در حق انبیاء در تبلیغ رسالت و ادای نبوت
ادعای باطل است اصلی ندارد مگر ساخته انسان و از ادعاء اهل کتاب برای تغلیط عوام است که اصلی ندارد پس مطاعن

ایشان در حق محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی امور یکی از آنها از خطا معلوم شد در دروغ ثابت شد چون خود نیز و چنین ثابت است
بزرگوار نمیرساند بنابر اصول فاسده ایشان پیغمبر مطاعن امور بزرگوار علی وجهی ندارد مگر صادر داد این حقیر اگر چه مکروه میدانم
اینکه نقل نمایم دروغ و خطاهای ایشان را از کفریات و مزخرفات ایشان را از کتب معتبره اهل کتاب ولو آنها به اعتقاد ایشان و کلام کتابی
حقیر حسن اعتقادی داشته باشم لکن چون دیدم که علمای مسیحیه اطاله لسان و زبان درازی نموده و سوء ادب مینمایند در حق جناب الانبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در اموراتی حضرت خود و جدل را اصل مینمایند از برای تغلیط عوام که وثوق و اطلاع از کتابهای
ایشان ندارند و مطمع و وقوع در اشتباه بود نسبت کفریات و مزخرفات باطله ایشان لهذا بعضی از آن نسبتها که به پیغمبران داده اند
انصاف ضرور بود لهذا نقل مینمایم و هزار دیوان اشعار و نثری مینمایم از اعتقاد نیز آنها و نقل آنها است مگر نقل کلمات کفر و نقل کفر
هم کفر نیست می بینی که حق تعالی و تقدس کفر اکثر کفار را در قرآن نقل کرده است و همچنین پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم اجمعین کفر و دروغ
نقل میفرمودند و معلوم بوده نقل اینها از نقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جواب از آنها (مطاعن ایشان بر نبی) **بدانکه** قسیس ولیم اسمث که از علما
پروتستنت است کتابی نوشته است و او را مسمّی نموده است بطریق الاولیا و در سنه ۱۸۵۳ از میلاد این کتاب بطبع رسیده است و در آن
کتاب احوال انبیا را از آدم تا یعقوب علیهم السلام نوشته است و هم بعبارات و از سفر تکوین توریة و بعضی تفسیره در نزد علمای پروتستنت
نقل شده است و در بعضی مواضع از این کتاب بعضی خبرها را نقل خواهم نمود **شاهد اول** قصه آدم صفی علیه السلام است در نزد
اهل کتاب مشهور و در باب (۳) از سفر تکوین مسطور است و ایشان اعتراف مینمایند که آدم علیه السلام عمداً گناه کرد و اعتراف به سجود
هم نمود و بطوری بزرگ شد که گناه حضرت آدم را اگر فاضل بحسن هم نیست مگر عقوبت و مصلوبیت حضرت مسیح علیه السلام و بوسه او هم
زاد ایشان با احتجاب ثابت شده است در صفحه (۲۳) از طریق الاولیا ... و لم اسمث گوید و اسفا که پدر آدم ثابت شده است
در تمامی عمر بکمرسد هم استغفار نمود **شاهد دوم** در باب (۱۹) از باب (۹) از سفر تکوین ثابت و مرقوم شده است (۱۸) پسران
نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافث اند و حام پدر کنعان است (۲) و نوح آغاز فلاحت زمین کرده تاکستانی غرس کرد (۲۱)
و شراب خورد مست شد و در میان خیمه خود برهنه شد (۲۲) و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و برادران خود را بیرون خبر داد
(۲۳) و سام و یافث ردائی گرفته بر دوش هر دو خود گذاشته و عقب رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان عقب
بود برهنگی پدر را ندیدند (۲۴) و نوح از مستی خود بهوش آمد و آنچه پسر کوچکش با او کرده بود فهمید (۲۵) و گفت که کنعان ملعون
و برادران را بنده بندگان باشد ... از این فقرات تصریح شده است که نوح علیه السلام شراب خورده مست شده و از شدت مستی
عریان و منکشف العوره گردید ... که گناه حام بود که پدر کنعان است و اسکر معاقب بلعنت شد پسر حام کنعان
بوده است از پسر مواخذه شد ... که در خلاف عدل در باب (۲) از باب (۱۸) از کتاب حزقیال ثابت و مرقوم شده است (۲) جانیکه
گناه ... خواهد مرد پسر بار گناه پدر را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید ... او خواهد بود و شرارت
شریر هم بر او خواهد بود ... که بار گناه پدر را پسر بکشد بر خلاف عدالت مخصوص کنعان ... ندارد بر کنعان
چهار پسر دارد کوش و مصرایم و فوط و کنعان ... در باب (۴) از باب ... از سفر تکوین مرقوم شده است ... خاطر
آمد ... حاجی ملا احمد ... علی الله مقامه ... حکایت ... که ...
حصه واقع شده است و در احوال حکایت نوشته اند که ... مکور ... و حاکم ...
که ... ماند ... سند ...
را ... بود که ... ی درجه
... کرده ... حکم کردم ... علیه ...
... صحیح ...

فصل دوم از باب پنجم دفع

تاریخ نوشته است که حال ابراهیم تا هفتاد سال از عمرش که سنه معلوم نیست و در میان بت پرستان پرستش بت و اگر
عمرش در میان بت پرستان گذشت و معلوم میشود که او بی اوحدانی برحق را نمیشناخت و احتمال میرود که ابراهیم هم عابد صنم بوده است
مادامیکه خدا از برای او ظاهر نشده بود پس از آن خدا از برای او ظاهر شد و او از اسمای زمان اجتناب فرمود و از برای خود او واسطه
حال صحیح از داد انتهی پس از این عبارت ظاهر میشود که مطعون در نزد مسیحیین آنکه ابراهیم علیه السلام تا هفتاد سال از عمرش که گذشته
عابد صنم بود **مؤلف گوید** عابد صنم بودن ابراهیم علیه السلام قریب النص است نظر باصول ایشان زیرا که اهل عالم در آن وقت
وثنی بودند در نزد اهل کتاب و حضرت خلیل هم در میان ایشان تربیت یافت و او نیز او هم از عباد صنم بود لعلی و لهم و خدا هم از برای
او ظاهر نشده بود تا اینکه و عصمت از عبادت صنم شرط نیست در نزد اهل کتاب بعد از نبوت فضلاً از آنکه شرط باشد قبل از نبوت
این بود حال ابی الانبیاء تا هفتاد سال از عمرش که سه چیز نسبت حال او و اما بعد از نبوت پس از قول ایشان **شاهد چهارم**
در باب (۱۱) از باب (۱۲) از سفر تکوین در حق ابراهیم خلیل علیه السلام این نحو ترجمه شده است (۱۱) و واقع شد در هنگامیکه نزدیک شد که
بمصر داخل شود به زوجه خود ساره گفت که اینک الان دانستم که تو زن خوش منظری (۱۲) و احتمال دارد که مصریان هنگام دیدنت گویند
که این زن او است و مرا خواهند کشت و ترا زنده نگاه خواهند داشت (۱۳) پس اینکه بگوئی تو که خواهر منی تا اینکه بسبب تو من
نیکی بشود و جان من بسبب تو زنده بماند از این عبارات معلوم میشود که نبی کذب خوف بوده است بلکه برای حصول خیر هم
منظور بوده بلکه حصول خیر در نظرش اقوی بود از این که حصول خیر را مقدم نموده و فرموده تا اینکه بسبب تو من نیکی بشود و جانم بسبب
تو زنده بماند و خیر هم از برای او حاصل شد از جهة ساره چنانچه در باب (۱۶) از همین باب مسطور است و عبارت باب (۱۶) این است
و ابرام را بخاطر او احسان نمود الخ علاوه خوف هم از مثل حضرت ابراهیم بود است مخصوص در صورتیکه راضی نشود برای ساره
در این صورت خوف اصلاً وجهی ندارد عاقل نیکو میفهمد که ابراهیم علیه السلام حرم خود را ترک نماید و او را تسلیم بدست کفار
نماید مانند تجار بر معامله از جهة او بنماید و هر کسی که ادنی غیرتی داشته باشد باین عمل راضی نمیشود تا چه رسد با ابراهیم غیور **شاهد
پنجم** در باب اول از باب (۲۰) از سفر تکوین این نحو بیان عبارت گشته است (۱) پس ابراهیم از آنجا به زمین جنوب کوچید و در میان
قادس و شور ساکن شد در گرار اقامت نمود (۲) و ابراهیم در حق زوجه خود ساره گفت که خواهر من است و ابی ملک سلطان گرار
فرستاده ساره را گرفت (۳) اما خدا در رویای شب بر ابی ملک آمد و بر او گفت که اینک تو مرده هستی که این زن را که گرفته ای شوهر
دار است (۴) و ابی ملک با او نزدیکی ننمود پس گفت که خدایا آیا قوم صدیق را خواهی کشت (۵) آیا خود نگفت که خواهر من است
و آن زن نیز گفت برادر من است بقلب سلیم خود و پاکی دست خود این کار را کردم ابراهیم و ساره در مرتبه ثانی در اینجا دروغ گفته اند
شاید نسبت قوی در اینجا هم غیر خوف باشد و خیر و جلب منفعت را منظور نموده باشد منفعت کلی هم حاصل شد از جهة چنانچه در باب
(۱۴) و (۱۵) از همین باب مرقوم شد است و آن این است پس ابی ملک گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان را گرفته با ابراهیم داد و زن
ساره را با او باز پس داد تا قطع نظر از همه اینها ما نمیدانیم که چه میگوئیم ما نمیگوئیم که ابراهیم راضی شود به تسلیم زن بدست کفار در معامله خوف
و جهة **شاهد ششم** در صفحه (۷۹) از طریق الاولیا این نحو نوشته است شاید ابراهیم بعد از آن کار کرده
ساره را در مرتبه اولی عزم کرده باشد در ملاحظه که مثل این معصیت را دو بار صادر نشود لکن نسبت عمل دوباره در نیکه
سلطان ثانی واقع کردند انتهی و در صفحه (۹۲) و (۹۳) از طریق الاولیا مذکور است که ممکن نیست اینکه ابراهیم عزم نموده باشد
در نکاح و تزویج هاجر زیرا که قول مسیح اگر در انجیل بکوشند خوب معلوم است که فرمودند در جواب فریسیان مگر نخوانده اید که خالق
در ابتدا انسان را مرد و زن آفرید و گفت از اینجهة مرد پدر و مادر خود را رها کرده به زن خویش پیوسته و هر دو یکتن خواهند شد انتهی پس اینکه
قول مذکور که از انجیل نقل شد در باب (۴ و ۵) از باب (۱۹) از انجیل متی مذکور است و چون حکایت هاجر جد خاتم الانبیاست بجهة
عنادیکه با مخصوص دارند این نسبت را بجناب ابراهیم و هاجر داده اند پس ما هم الزاماً میگوئیم چنانچه ممکن نیست در نکاح هاجر عزم



باشد و همچنین در نکاح ساره ممکن نیست که غیر مدت باشد چنانچه قول عیسی را خوب میدانست قول موسی که در باب (۹) از باب (۱۸) از سفر احبار مسطور است هم خوب میدانست که هر مرد عورت خواهر خود را چه دختر پدرش و چه دختر مادرش خواه در خانه زائیده شود خواه در بیرون زائیده شود کشف عورتش ننماید و همچنین قول دیگر موسی را خوب میدانست که در باب (۱۷) از باب (۲) از سفر مذکور باین نحو مسطور است (۱۷) اگر کسی خواهر خود دختر پدرش و یا دختر مادرش را گرفته عورتش را ببیند و هم آن زن عورت او را ببیند قبیح است در پیش چشم قوم منقطع شود چونکه کشف عورت خواهر خود کرده است بار گناه خود را بکشد و همچنین قول ستم موسی را هم خوب میدانست که در باب (۲۲) از باب (۲۷) از توریة مثنی مرقوم است ملعون کسیکه با خواهر خود چه دختر پدر و چه دختر مادر بخوابد چنانچه در باب چهارم از همین کتاب دانستی و مثل این نکاح مساوی زناست در نزد علمای [illegible] پس لازم میآید که ابراهیم علیه السلام زانی باشد مثل [illegible] و بعد از آن اولاد او که از ساره بودند تمام ولد الزنا باشند و اگر نحو بماند نکاح خواهر خود را در شریعت ابراهیم بعد نکاح هم جایز خواهد بود در آن شریعت پس اعتراضی نیست و از هم [illegible] نکاح هاجر و سره باعتبار نکاح ساره [illegible] در نزد جمیع علمای اهل اسلام و لکن [illegible] اصول [illegible] لازم میآید [illegible] اول [illegible] نعوذ بالله [illegible] **شاهد مهیمن** در باب (۳) از باب (۱۹) از سفر تکوین [illegible] لوط علیه السلام باین نحو قصه است (۳) و لوط از صوغر برآمد و در کوه ساکن شد و دو دختراش همراهش [illegible] در مغاره ساکن شدند (۳۱) و دختر بزرگ بدختر کوچک گفت که پدر ما پیر شد و کسی در زمین نیست [illegible] (۳۲) بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او بخوابیم و از پدر خود نسلی را نگاه داریم (۳۳) پس در آن شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ داخل شد با پدر خود خوابید و او [illegible] اطلاعی هم نیافت (۳۴) و روز دیگر واقع شد که دختر بزرگ بدختر کوچک گفت که [illegible] با پدر خود خوابیدم امشب هم او را شراب بنوشانیم تو داخل شده با او بخوابی و از پدر خود نسلی را نگاه داریم (۳۵) و آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک برخاسته با او خوابید و او [illegible] اطلاعی هم نیافت (۳۶) و دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند (۳۷) و دختر بزرگ پسری زائید [illegible] (۳۸) و دختر کوچک [illegible] (۱۲۸) از طریق الاولیا [illegible] حال لوط [illegible] اما [illegible] که پاک [illegible] جمیع [illegible] [illegible] لوط علیه السلام [illegible] کلام [illegible] موسی [illegible] داود علیه السلام [illegible] عیسی [illegible] علیه السلام [illegible] (۵) [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشان و اپیر (۱۹) از باب (۲) از تورات سفر مثنّی با این بحث مرتبط است (۱۹) و چونکه در روی بنی عمون رسیده تا بنی ایشان اذیّت
مرسان و ایشان را مسکرات مده زیرا که ارث بنی عمون را به تو نخواهم داد چونکه ارثش را به بنی لوط داده‌ام پس کلام سرّی است در رای
موئب و بنی عمّی ولد الزنا تا الابراز اینکه بعضی بنات موئب جدّه معظّمه فرزند بزرگ خدا و انصار فرزند خدا و خدا است مادر رحم ایشان
بنی جدّه داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام و بعضی بنات بنی عمّی جدّه این الله الوحید الّا الله است مادر رحم ایشان و خدا هم
اسرائیل زاکر انشاء الله بعض نور سر معشّان فرمود از تورات ارض بنی عمّی پس سرّی تا الابراز این بمسعود که در رای این دو ولد
الزنا حاصل شد جدّه دیگر در ابطال این فایده است در رای بیستم قسمتین لا بدّ دیگران در اینجا موضع آن است و چون
عیسی علیه السلام با استناد این دو جدّه معظّمه مکرّمه موئب و بنی عمّی وصل و منسوب شد پس عیسی موئبی و عمونی خواهد بود و موئبی و
عمونی داخل جماعت رب نمی‌شوند تا ابد بحکم امر (۳) از باب (۲۳) از تورات سفر مثنّی وارد است (۳) عمونی و موئبی داخل جماعت
خداوند تا پشت دهم نشوند بلکه ابداً داخل جماعت خداوند نشوند آسمانی پس عیسی علیه السلام چگونه داخل جماعت رب شد بلکه رئیس جماعت
رب گردید بلکه فرزند یگانه خدا بلکه الله شد بنا بر زعم ایشان و اگر کسی گوید اعتبار نسب تا آباء است نه امّهات و عیسی هم بدین دلیل
پس عیسی موئبی و عمانی نخواهد بود جواب گوییم اگر اعتبار نسب رجال باشد چنانچه مرحوم این قائل است لازم آید که عیسی
اسرائیلی و یهودی و داودی و سلیمانی هم نباشد زیرا که حصول این اوصاف در رای عیسی از رجال نبوده است بلکه از رجال نبوده پس لازم آید
که عیسی از سلسله اسرائیل و داود و سلیمان خارج شد مسیح موعود نخواهد بود زیرا که مسیح موعود لا بدّ باید اسرائیلی و داودی و سلیمانی
باشد و اعتبار این اوصاف با اعتبار مادر و عدم اعتبار کون عیسی عمانی و موئبی از جهت جدّه‌های معظّمه مذکوره ترجیح بلا مرجّح است
مکاید این ایراد بر داود و سلیمان هم وارد است با اعتبار راعوث که مادر جدّ داود علیه السلام است چنانکه دانستی لیکن ما را باده بر ایشان
در اتمام تطویل کلام نیست ما سر و سرمنکر دیم بر سر اصل قصّه و مکوییم که لوط علیه السلام حال این سرا و اکرم است با قول مقدّس بلکه در برد
جمع مقدّسین ولی سنت لوط علیه السلام بحکم اجمل نا در مدت است هیچگونه و هیچ در برد انسان در مدت سنّت او واقع نگردید
بعد از این چگونه سعر کرمل او در آن ازل هم مسموع نگردیده است که در اکرام او فاسق و مست در اکرام از ازل در حالت حرم
مرد و مرد مکذارند ما بین سات خود را احتیاط و مستکر امسار ساقط سود ما بین سات و عمر انسان از کره سر بی بمرسکران
در ابوب قابل جماع نخواهد بود حاصل مولعون شر به بهر سهادت منه هند و تا امروز رسیده نشده است که از رای از ازل در حال
مستی این کار را با دختر و با مادر و با خواهر خود نمود باشد و اگر چه انسان را با بهیمه برسانند که فرق نگذارد ما بین محارم و اجنبا
و سوانید در این حالت یکی از محارم خود را حامله نماید و لو دختر باکره باشد پس باید که نیست محال اهل اروپا از مسیحیین چگونه مشهود
امید وارند نجات مادران و دختران و خواهران را از دست پسران و پدران و برادران زیرا که در اغلب اوقات در حال و بناء
انسان مستند مخصوص دفاتر نکره پس تمام این حال را تا انسمه از ازل انسان و عجب است از این قدیس که چنانچه در دست اول
مثلاً شد در دست ثانی هم مثلاً گردید مگر انکار کوشید این امر بحکم آسمانی واقع شد یعنی بعد از الهی یا اسکندر نسبت خدا بلکه خدا
از بعض بنات این ولد الزنا ها متولد شود و سر پدید نگار مرحلا تستیس بر الهی بدانکه و مثل این امر اگر در رای بعضی احاد ناس واقع
شود لصافت علیه الارض بما رحبت جزایا و هما تعجب است از لوط علیه السلام که هیچ اعتنا ننمود و اجرای حدود در حق دو این
بنت ننمود نعوذ بالله از امثال این مزخرفات و قدّیسین حق کلّه‌اند از این جهت که اظهار قبایح کسی مقدّس از انبیا بر امیشان دیگر
کدی مسند که خود شان خرق دامن ای سبد بد حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و قرآن و شرع شریف انسان را انحصر که امرا
نکفهم زیرا که از کتب معتبر نقل نمودم اگر حق است کسی از حق با کلّه کند و اگر باطل است کما هو الحق چرا این کتب منقول مستند
والهامی و بلا تغییر و تحریف مبدّل شد و بعد از هر اینها **مؤلّف کتاب گوید** که این قصه کاذب و باطل و از مفتریات است
بعضا و هر کسی حق بدانند یهود و نصاری با بدانکه الا سکران بحضر الزاما و رد نموده‌ام و رد نمایند و [illegible] خواهد بود

چنانچه از اسفار تورات هم نابینا بودن او دلیل و برهان نباشد (۷) از باب ثانی از رساله ثانیه پطرس چنین مذکور شده است (۷)
و لوط عادل را که از رفتار قبیح بی‌دینان رنجیده بود رهانید (۸) زیرا که آن مرد عادل در میان ایشان ساکن بود از آنچه میدید و می‌شنید
دل صالح خود را از کارهای بیجای ایشان هر روزه رنجیده میداشت انتهی پس از این عبارت معلوم میشود که پطرس لفظ عادل و صالح را بر لوط
علیه السلام اطلاق کرده است و او را مدح نموده است پس حکم شهادت میدهیم که لوط علیه السلام عادل و صالح و معصوم بود و بری است از این
نسبتها شکر ما را بزرگوار داده شده است قتل برای عیسی بن مریم از قول نصاری نیز دادیم و عقلا اگر اسم جرجیس را الهامی میدانند پس مستتم
امر (۶) از باب (۲۶) از سفر تکوین این خود عیان و بیان کشته است (۶) و اسحق در کرار ماند (۷) و مردمان آن مکان در خصوص زنش
سوال نمودند و گفت خواهر من است زیرا که نگفت اینکه زن منست تا مبادا که مردمان آن مکان مرا بواسطه ربقه بکشند چونکه خوش
منظر است اسحق عمدا دروغ گفت و مثل پدرش زن خود را گفت که خواهر من است در صحیفه (۱۶۸) از طریق الاولیا مذکور است که
ایمان اسحق زایل شد زیرا که زن خود را گفت خواهر منست بعد در صحیفه (۱۶۹) گفته است و اسما و اسفا که کمال ملا مقصود در احدی
از ادم عرا واحد عدیم النظیر نیست مگر شکسته شدن اسکا ابرهیم در او واقع شد اسحق هم در او واقع کردید زن خود را گفت خواهر منست
و احوال اکرامیان این مفرس عبدالله محتاج توضیح است انتهی و چون قدس مناسب شده است شکال اسحق و ناشتم خورده است زوال
ایمان او و عدم وجود کمال در آن بزرگوار و وقوع حضرت اسحق در شکسته شدن اسکا ابرهیم در او واقع کردیده بود و اسکا اسحق محتاج توضیح است
بس ما طول کلام سبب شد در اتمام همان اندازه که قبس گفته است بس است **سَاَهِدُهُمْ** در امر (۲۹) از باب (۲۵) از سفر
تکوین این خود عیان و بیان گشته است (۲۹) و یعقوب وقتی شوربائی پخته بود و عیسو از صحرا آمد در حالتی که مانده شده بود (۳۰) و
عیسو به یعقوب گفت تمنا اینکه مرا از این شوربای سرخ فام خورانی از آنکه مانده شده ام بنابر این اسمش را ادوم خواندند (۳۱) و یعقوب
گفت الحال امروز حق نخست زادگیت را بمن بفروش (۳۲) و عیسو گفت اینک من بسر حد مردن میرسم پس برای من نخست زادگی چه فایده دارد (۳۳) و یعقوب
گفت الحال سوگند بمن بخور و او برایش سوگند خورد و حق نخست زادگی خود را بیعقوب فروخت (۳۴) و یعقوب بعیسو نان و شوربای
عدس را داد و او خورد و نوشید و برخاست و روانه شد بنابر این عیسو حق نخست زادگی خود را خوار شمرد انتهی پس نظر و تامل کنید در
دیانت عیسو که پسر بزرگ اسحق علیه السلام است که نخست زادگی خود را فروخت بنان و شوربای عدس در حالتی که از آن مستحق مستوجب
برکت بود شاید ثواب و برکت در نزد او بنان و شوربای عدس نیارزید و هکذا نظر و تامل کنید بحق یعقوب علیه السلام و جود و کرم
و کرامت در برادر خود که پسر خود و اکرم بود از بنان و شوربای عدس ندادند مگر بعنوان بیع و شری محتاج توضیح و احسان
بلاعوض را اصلا ملاحظه نکرد **دَهُمْ** هر کس مطالعه کند باب بیست و هفتم را از سفر تکوین نص میداند که یعقوب علیه السلام
سه مرتبه دروغ گفت و بدر خود خدعه و حیله کرد یعنی اسکه خدعه و حیله او حامل بود در نزد اسحق مؤثر شد عبدالله هم بر او ثابت شد
زیرا که اسحق علیه السلام تصمیم قلب و اعتقاد عیسو را دعا مکرر به یعقوب راس کار اسکه اسحق عمر و فرق نکرد است ما بین دو برادر در دعا و
کذلک خدا فرق نکرد است در میان انسان در اجابت دعا بسا رحمت است که ولایت الله و ثواب و صلاح دعوی محال تحصیل مقصود
حکایت مناسبی ایتمام بخواطر آمد که شخصی از ارادل خود روز گرسنه بود بعد رحمت بسیار بدزدی از تحصیل نمود در کمال بدی
در میان دستمال گذاشت دستمال را گره زد و بدست خود گرفت و بخانه روانه شد در بین راه عرض کرد خدایا اگر مرا گنهکار بشری
بسند خواسته که از هر جنس بماند گره دستمال گشود شد و از دها در میان آن ریخت بس آن شخص نظر بآسمان کرد معنا و سر خود را
حرکت داد و عرض کرد خدایا حمد کرد و سال است که جان مکنی مع هذا فرق نمیکذاری ما بین آن گره و آن گره هیچ کرمی کم ننگر
حال دیانت ما لا انبیاء الاسرائیلیین باشد و حال علمشان هم بطور مذکور باشد نشاید در برای مسکر جایز است که بگویند که معاملات
انبیا بنی اسرائیل با خدا مبنی بر خدعه و حیله است بلکه در نزد انسان علیهم التحیه که عیسی علیه السلام بجهت وعده داده باشد که اگر
مرا و دین مرا بپذیرید اما خطایهای مردم را بخشید رحمت و دعوت خواهم کرد لکن خدا فرق نکذاشته ما بین صدق و کذب

فصل دوم از باب پنجم در بیان احوال

خدا قدرت را باو داد و او مردم را بالوهیت خود دعوت نمود و اعوذ بالله از امثال این امور واهیه که لازم میاید یهود و نصاری را
و در صفحه (۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱) از طریق الاولیاء منقول است که گفت که اوّلاً اهتمام مقام خوف و خشیت است که مثل این
شخص مرتبه بعد اخری دروغ میگوید و اسم خدا را در حیله و عذر و حیله سرایه مکر را بد بعد گفته است تا اینکه یعقوب قولی گفت که هاب
کفر است و این قول اینست که بپدر خود گفت خدای تو خواست من صید را زود بیابم گرفتم بعد گفته است تا اینکه بعد زمانی معتد
بمقتضی ارادات یعقوب در این امر تا اینکه هر صانع تعریف کند و فریب داد را مثل این امر بعد گفته است تا اینکه یعقوب مصیبت کرد تا
خدا برای او حاصل شود و در احوال اسحق مثل داده میشود بعد گفته است خاصتاً چنانچه یعقوب مدت سند در این امر شاهد [illegible]
رفقاء از او زیادتر بود زیراکه او سابقاً این فساد را نمود را و یعقوب را بحیله وحده عزل داشت **شاهد یازدهم** از باب (۱۵) از باب
(۲۹) از سفر تکوین تا این محور تقریر شده است (۱۵) پس لابان بیعقوب گفت چونکه برادر من هستی آیا سزاست که مفت خدمت نمائی
مرا بگو که اجرت تو چه خواهد بود (۱۶) و لابان را دو دختر بود که اسم بزرگتر لیاه و اسم کوچکتر راحیل (۱۷) و چشمان لیاه رمد داشت اما
راحیل خوبصورت و خوش منظر بود (۱۸) و چونکه یعقوب راحیل را دوست میداشت گفت بواسطه دختر کوچکت راحیل ترا هفت
سال خدمت خواهم نمود (۱۹) و لابان گفت که او را بتو دادن بهتر از آنست که بدیگری بدهم با من بمان (۲۰) و یعقوب برای راحیل هفت
سال خدمت کرد و در نظر او روزهای چندی نمود بدین که او را دوست میداشت (۲۱) پس یعقوب بلابان گفت که زن مرا بمن بده
تا بر او در آیم چونکه روزهای خدمتم تمام شد (۲۲) و لابان تمامی مردمان آنجا را جمع کرده ضیافت کرد (۲۳) و واقع شد وقت شام
که دختر خود لیاه را گرفت و با او داد و یعقوب با او در آمد (۲۴) و لابان کنیز خود زلفاه را بدخترش لیاه بکنیزی داد (۲۵) و واقع شد
در صبح که اینک او لیاه بود پس بلابان گفت این چه کردی بمن آیا بجهت راحیل بتو خدمت نکردم پس مرا چرا فریب دادی (۲۶)
لابان در جواب گفت که در ولایت ما چنین نمیشود که کوچک پیش از بزرگ داده شود (۲۷) هفته این را تمام کن و این را هم بتو میدهیم بعوض خدمتی که نزد من
بکنی هفت سال دیگر این سوم هم (۲۸) و یعقوب چنین کرد و هفته این را تمام کرد و لابان دختر خود راحیل را بزنی باو داد (۲۹)
و هم لابان کنیز خود بلها را بدخترش راحیل بکنیزی داد (۳۰) و بر راحیل نیز درآمد و راحیل را از لیاه زیاده دوست میداشت و
لابان هفت سال دیگر خدمت کرد انتهی بر این قصه سه اعتراض وارد است اول آنکه یعقوب علیه السلام در بیت لابان مقیم بود و دختران او را
میدید و البته از خوب میشناخت باعتبار صورت و اجسام و اصوات و در لیاه علامت دیگر هم بود که رمد داشت پس بعید کمال است
که لیاه در فراش یعقوب ناشناخته او را رسید و با او مصاحبت و مجامعت نماید و بدن او را لمس نماید و هم اینها او را نشناسد الا اینکه گویند
مثل لوط مست بود چنانچه لوط نشناخت و با دختر خود خوابید تا بیان یعقوب هم زن خود را نشناخت باعتبار او خوابید تا اینکه یعقوب
راحیل را دوست داشت و بجهت خاطر او هفت سال بلا او را خدمت کرد و مدت مذکور در نظر او ایام قلیله بود بجهت عشق و فرط
محبتی که براحیل داشت پس از اینکه لابان او را خدعه کرد دختر بزرگ را عوض راحیل داد خواست یعقوب با وی مخاصمت نمود و هفت سال دیگر
بجهت خاطر راحیل خدمت کرد و این امور بزعم مسیحیین هم مناسب رسم نبوت نیست و خیانت یعقوب با پدر خود را خدعه کرد و مخادع
بدر زن خود واقع گردید ثالث آنکه اکتفا بر دختر واحده نمود و حال آنکه نکاح دو دختر لاسیما اختین در زعم ایشان صحیح جایز نیست
و صاحب طریق الاولیاء در صفحه (۱۸۹) از جانب خیانت یعقوب با اعتذار بوده است چنانکه پدر زن یعقوب بحیله عمل کرد خیانت
یعقوب بجهت راحیل بزوجه نمود و با ایشان اسکال لیس به بعد در جواب زیراکه این تزویج بحکم خدا نبود و بر رضای یعقوب
علیه السلام نبود **مصنف این کتاب گوید** این عذر بارد و غیر مسموع و غیر معقول است از برای یعقوب علیه السلام نجات حاصل
نمیشود از جهت زیراکه مکروه و محذور بود در نکاح ثانی و بر او بود که اکتفا نماید بر دختر واحد اگر در شرع ابراهیم بعد در جا
جایز نباشد [illegible] بخاطر معتقد بر طریق ابراهیم علیه السلام گفت که یعقوب علیه السلام چو نشسته است و اصح آنکه بنکر [illegible]
که در موضع الیاس الهداسه ابتدا در امر [illegible] بدار بجهت مردند روما خود را رها کرده بر خلاف [illegible]

و محض قول موسی را خوب مبنا است که در موضع جمع بین الاختین حرام است قطعاً چنانچه در باب هجدهم ذا لستی پس احدی که این
باطل است دیگر که نکاح او باطل است لازم میاید که اولاد و اولاد اولاد او ولد الزنا باشند پس چه است اکثر انبیای بنی اسرائیل معیوب
مسعود نعوذ بالله نگاه کنید باین سخن که از برای حفظ اصول فاسد خود چگونه هست می بندند بانبیا و نسبت قبایح
می دهند بانبیا علاوه این چه [illegible] مقصود در [illegible] ولیکن اگر یعقوب علیه السلام انبیا را با شاره لیاه و راحیل تزویج نموده چنانچه
در باب (۳) از سفر تکوین مرقوم است و از اولاد ایشان بما اولاد الزنا خواهند بود بنابر اصول اهل مسیحیه **شاهد دوازدهم**
در آیه (۱۹) از باب (۳۱) از سفر تکوین این چنین نوشته است (۱۹) و لابان از برای بریدن پشم گله های خود رفته بود و راحیل بتهائیکه
از پدرش بود دزدید (۲۰) و یعقوب خود را از لابان ارمی پنهان دزدید از آنکه فرار کردنش را از برایش بیان نکرد (۲۱) پس او و هرکه با او
بود فرار کرده و بر خواسته از نهر گذشت و بسوی کوه جلعاد توجه نمود (۲۲) و در روز سیم بلابان گفته شد که یعقوب فرار کرده است
(۲۳) پس او برادران خود را همراه برداشته هفت روزه راه او را تعاقب نموده و با او در کوه جلعاد رسید (۲۴) و خدا در خواب شب بلابان
ارمی آمده و بر آنکه گفت با حذر باش که یعقوب را نه نیکوئی و نه بدی حرفی نگوئی (۲۵) هنگامیکه لابان بیعقوب رسید یعقوب چادر خود را
در آن کوه زده بود و لابان نیز با برادران چادرهای خویش در کوه جلعاد زدند (۲۶) و لابان بیعقوب گفت که چه کردی که خود را از من دزدیدی و دختران مرا
و دختران مرا مثل اسیر شدگان شمشیر بردی (۲۷) چرا فرار کردنت را پنهان کردی و خود را از من دزدیدی و بمن خبر ندادی تا که
با سرور و سرودها و دف و بربط تو را روانه نمایم (۲۸) و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود را ببوسم حال در این عمل احمقانه رفتار نمودی
(۲۹) بتواناتی دست من است که بشما بدی رسانم اما خدای پدر شما دیشب مرا متکلم شده گفت که با حذر باش تا اینکه بیعقوب نه نیکوئی
و نه بدی حرفی نگوئی (۳۰) و حال هرچند رفتن تو ضرور بود چونکه باشتیاق خانه پدرت میل بسیار داشتی چرا خدایان مرا دزدیدی (۳۱) و یعقوب
در جواب بلابان گفت سبب اینکه ترسیدم زیرا که گفتم محتمل است که دختران را از من بزور بگیری (۳۲) با هرکسیکه خدایانت را بیابی آن کس
زنده نماند در حضور برادران ما آنچه که مال تست متفحص کن و از برای خود بگیر زیرا که یعقوب نمیدانست که راحیل آنها را دزدیده بود
(۳۳) پس لابان بچادر یعقوب و بچادر لیاه و هم بچادر دو کنیز رفته نیافت و از چادر لیاه بیرون آمده بچادر راحیل در آمد (۳۴)
اما راحیل بتها را گرفته آنها را در جهاز شتر نهاده بر روی آنها نشست و لابان تمام چادر را تفتیش نمود نیافت (۳۵) و او به پدر
خود گفت که در نظر آقایم ناخوش نیاید که در حضورت نمی توانم برخاست زیرا که عادت زنان در من است و تفحص نموده بتها را نیافت انتهی
پس نگاه کنید براحیل که چگونه خدایان پدر خود را دزدید و دروغ گفت ظاهر اینکه آن اصنام را از برای عبادت سرقت نموده بود چنانچه
ظاهر عبارت باب (۳۵) از سفر تکوین دال بر این مطلب است چنانچه در شاهد سیزدهم خواهی دانست زیرا که راحیل از خانواده بت پرستان
بود و پدرش هم عابد صنم بوده چنانچه از (۳۰ و ۳۲) که مذکور شد با صراحه دلالت می نماید و ظاهر اینکه دین پدر را داشته است
پس این زوجه محبوبه یعقوب علیه السلام دزد و دروغگو و بت پرست بوده است **شاهد سیزدهم** در آیه (۲) از باب (۳۵)
از سفر تکوین با خصوصیات و عنوان کشیده است (۲) پس یعقوب بخانواده و تمام آنکه همراهش بودند گفت که خدایان بیگانه که در میان
شما هستند دور [illegible] خود را طاهر نمائید و لباسهای خود را عوض سازید (۳) که برخیزیم به بیت ئیل برویم آنجا (۴) پس ایشان
تمامی خدایان بیگانه که در دست داشتند و هم گوشوارهائیکه در گوشهای ایشان بود بیعقوب دادند و یعقوب آنها را زیر درخت بلوطی که
نزدیک [illegible] بود پنهان کرد ظاهر از عبارت اینکه اهل بیت یعقوب علیه السلام و کسانیکه با او همراه بودند عابد صنم و بت پرست بودند و این
امر نسبت بخانواده یعقوب بسیار قبیح است [illegible] و در زمانیکه خدایان بیگانه را او
دادند راحیل هم خدایانی که از پدر خود دزدیده بود بیعقوب داد [illegible] زیرا که [illegible]
داشتند [illegible] **شاهد چهاردهم** [illegible]
از سفر تکوین [illegible]

و شکیم پسر حمور حوّی رئیس زمین او را دید و گرفت و با او خوابید و او را بی‌عصمت کرد (۳) و جان او به دینه دختر یعقوب چسبید
از اینکه آن دختر را دوست میداشت و با آن دختر به لطف آمیزی سخن میراند دختر هم او را دوست داشت (۴) و شکیم به پدر خویش
حمور متکلم شد گفت که این دختر را برایم به زنی بگیر (۸) پس حمور با ایشان متکلم شده گفت که جان پسر من شکیم به دختر شما شیفته است
شما او را به او به زنی بدهید (۱۳) و پسران یعقوب شکیم و پدرش حمور را به حیله جواب داده الخ (۱۴) و با ایشان گفتند که این کار را
نتوانیم کرد که خواهر خود را به مرد غیر مختون بدهیم زیرا که این نزد ما عیب است (۱۵) اما به این سؤال رضا میشویم که اگر مثل ما باشید
هر ذکوری که از شما است مختون شود (۲۴) پس تمامی مردمانی که از دروازه شهر خود بیرون آمده بودند به حمور و پسرش شکیم گوش داده
تمامی ذکور ختنه شدند (۲۵) و در روز سیم وقتی که ایشان دردناک بودند واقع شد که دو پسر یعقوب شمعون و لاوی برادران
دینه هر یکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه بر آن شهر در آمدند و تمامی ذکور را کشتند (۲۶) و هم حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر مقتول ساختند
و دینه را از خانه شکیم گرفته بیرون آمدند (۲۷) و پسران یعقوب بر کشته‌شدگان آمدند و شهر را غارت کردند به سبب اینکه خواهر
ایشان را بی‌عصمت کرده بودند (۲۸) و گوسفندان و گاوان و حماران ایشان و هر آنچه در شهر و هر آنچه در صحرا بود (۲۹) و هم تمامی
اموال ایشان را گرفتند و هم تمامی اطفال و زنان ایشان را اسیر کردند و هر چه در خانه‌ها بود غارت کردند پس بطور ناحق کشتند در عصمت
دینه دختر یعقوب علیه السلام که رضا کرد و عاشق شکیم گردید و بطر کشتند ظلم فرزندان یعقوب که تمامی ذکور اهل شهر را کشتند و زنان و
فرزندان ایشان را اسیر و اموال ایشان را غارت نمودند پس ظلم و خطای ایشان در این امر ظاهر است و خطای یعقوب علیه السلام اینکه
فرزندان خود را منع ننمود از اینکه شمشیر و خنجر [illegible] از وقوع این و قصاص هم ننمود بعد از وقوع و زنان و اطفال و اموال مسلوبه را هم
رد ننمود و اگر ضرر او در بود منع ایشان و رد این اسیران و اموال قصاص پس بر او بود که دفع این ظلم را ترک نماید و ایشان بسیار بعد
مدام که دو نفر اهل یک شهر را بکشند اگر چه فرض شود که در روح حیوان بودند زیرا که بی‌تحاشی از مسند دو نفر را بکشند **تشابهت**
قلوبهم (۲۲) از باب (۳۵) از سفر تکوین ... باقر است (۲۲) و واقع شد هنگام سکونت اسرائیل در آن زمین
که روبیل رفت و با بلهه متعه پدرش خوابید و اسرائیل شنید و پسران یعقوب دوازده بودند انتهی نظر کنید روبیل که ولد اکبر
اسرائیل بود ... که با کردار زنا به زن پدر خود و یعقوب که اجرای حد و تعزیر بر او ننمود بر پسر خود ... طاهر است که حد زنا
او را اجرا... (۲۴) از باب (۳۸) از سفر تکوین مفهوم میشود در احوال خود جناب یعقوب
... چنانچه در باب (۴۹) و آیه (۳) از سفر تکوین مسطور گردیده است **تشابهت سائر قلوبهم**
در آیه (۶) از باب (۳۸) از سفر تکوین ... است (۶) بعد از آن یهودا از برای عیر اول زاده خود زنی گرفت و اسم او
تامار بود (۷) و عیر اول زاده یهودا در نظر خداوند شریر بود و خداوند او را کشت (۸) و یهودا به اونان گفت که به زن برادرت درآی و او را
تزویج نموده نسلی از برای برادرت بلند کن (۹) اما اونان دانست که این نسل از او نخواهد بود و میشد که هنگامی که به زن برادر میآمد
منی خود را بر زمین میریخت که تا نسلی از برای برادر خود ندهد (۱۰) و این کار در نظر خداوند ناپسند آمد و هم او را
کشت (۱۱) پس یهودا به عروس خود تامار گفت که در خانه پدرت بیوه بمان تا پسرم شیلا بزرگ شود زیرا که گفت مبادا که او هم مثل برادرانش
بمیرد (۱۳) و تامار را خبر دادند ... (۱۴) او رخت بیوگی
... و خود را ... (۱۵) یهودا او را دید و او را
فاحشه گمان کرد زیرا که روی خود را پوشیده بود (۱۶) ... گفت که آنون با تو بخوابم زیرا که ندانست که عروس او است
... (۱۸)
... (۱۹)
... (۲)

بر حالهٔ زانی پسر انداختی (۲۴) و واقع شد بعد از سه ماه که بیهودا خبر دادند که عروس تو تامار زنا کرده است و اینک
از زنا حامله شده و یهودا گفت ویرا بیرون آورید تا آتش سوخته شود (۲۵) و هنگامیکه بیرون آورده شد پیش پدر شوهرش
فرستاده گفت از مردیکه این چیزها از اوست حامله ام و هم گفت تشخیص نمائی که این مهر و نوار و عصا از آن کیست
(۲۶) و یهودا تشخیص نموده گفت که او از من صادق تر است بسبب آنکه او را بشیله پسر خود ندادم و دیگر باره او را ندانست (۲۷)
و واقع شد وقت زائیدنش دو پسر در شکمش توأم بودند (۲۸) و وقت زائیدنش چنان شد که یکی دست خود را بیرون کرد و قابله ریسمان قرمزی
گرفته بر دستش بست و گفت که این اول بیرون آمد (۲۹) اما وقتیکه دست خود را کشید واقع شد که اینک برادرش بیرون آمد
گفت که چرا بسبب خود شکستگی را بر خود روا دیدی پس نامش فارص خوانده شد (۳۰) بعد از آن برادرش که ریسمان قرمزی که در
دستش بود بیرون آمد و اسمش زارح خوانده شد انتهی در اینجا امور شنیعه اول حال عار است که بسبب شرارت ولکن شرارتش
[illegible] که حسن بود [illegible] این شرارت بدتر بود از شرارت عموی بزرگش روبیل که با زن پدرش یعقوب زنا کرد و همچنین زنا دیگر بود
این از شرارت شمعون و لوی که تمامی اهل شهر را کشتند و همچنین این شرارت اعظم بود از شرارت پدر و اعمامش که اموال اهل شهر را
غارت و زنهای اهل شهر را اسیر و اطفال ایشان را دستگیر نمودند و همچنین این شرارت بدتر بود از شرارت پدرش یهودا که با
زن پسر زنا کرد بعلاوه وقائع اینها [illegible] و عدم کسر بودند و عجب تر [illegible] کس بود که خدا او را کشت
تمام شرارت را حصر بود است که [illegible] شد که [illegible] خدا دانا است بر گناه [illegible] اعمام و پدر و اکثر
بجهة خطیات مذکور اما از [illegible] بود از خطیات [illegible] اینکه یعقوب علیه السلام اجرای حد و تعزیر ننمود بر ایشان
و [illegible] علوم نمیشود که حضرت یعقوب تعزیر کرده باشد برای این امور
(۲۹) از سفر تکوین شاهد [illegible] است که یعقوب که روبیل و شمعون و لوی را مذمت نمود بجهة افعال صادره
از ایشان و یهودا را [illegible] بجهة این فعل شنیع بلکه او را مدح فرمود در حین وفات و دعای کاملی در حق او نمود
و او را ترجیح داد بر برادران چنانچه اینکه یهودا در حق تامار شهادت داد که او از من صادق تر است فما سبحان الله چه صادق
صادر هست چگونه صادق باشد و حال آنکه کشف عورت نمود این بخار مکرر از برای بدشوهر و زنا کرد الا با یهودا و در بلی را
دادن [illegible] کامل نسوی الحلم را شد دیگر کدام صادق [illegible] این حام صادق باشد [illegible] اینکه داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام
تماما از اولاد این فارص ولد الزنا هستند [illegible] (۳) از باب اول از انجیل متی اینکه خداوند فارص و زارح ولد الزنا
نیستند بلکه [illegible] حضرت لوط که از زنا متولد شد [illegible] داود که از زنا متولد شده
کتب [illegible] شاهد عدل [illegible] **شاهد عدل ششم** در باب (۳۲) از سفر خروج [illegible] مسطور است
(۱) و هنگام دیدن قوم که موسی در فرود آمدن از کوه درنگ نمود نزد هارون جمع آمده ویرا گفتند که برخیز و برای ما خدایان
بساز که در پیش ما بروند زیرا که این موسی مردیکه ما را از ملک مصر بیرون آورد نمیدانیم که ویرا چه واقع شد (۲) و هارون
بایشان گفت گوشوارهای زرینی که در گوشهای زنان و پسران و دختران شما است بیرون کرده بنزد من بیاورید (۳) پس تمامی قوم
گوشوارهای زرینی که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده بهارون آوردند (۴) و آنها را از دست ایشان گرفته [illegible]
تصویر نموده از آن گوساله ریخته شده ساخت و گفتند که ای اسرائیل اینند خدایان تو که ترا از زمین مصر برآورده اند (۵)
پس چون این را هارون دید مذبحی در برابرش ساخت و هارون ندا کرده گفت که فردا از برای خداوند عید خواهد بود (۶) و بامدادان سحرخیز
بوده قربانیهای سوختنی بقربت نمود [illegible] و هدیه های سلامتی [illegible] قوم مخصوص اکل و شرب نشستند [illegible]
[illegible] ظاهر شد [illegible] علیه السلام گوساله [illegible] سازد [illegible]

[illegible] ۸

وفی شک هرون پیغمبر است مثبتین اسمت در قسم اول از کتاب خود که مسمی بتحقیق الدین الحق است که در ۱۸۴۲ مطبوع کرده
در صفحه (۴۴) نوشته چنانچه در میان انسان یعنی در میان بنی اسرائیل سلطان بود یعنی هم بود غیر از موسی و هرون و همچنان معین
انتهی پس گفته است پیغمبری از برای ایشان غیر از موسی و هرون و معینان این دو نبودند گویا پس ثابت و محقق کرد که هرون پیغمبر
در نزد مسیحیین نیست لا بد است ناظر کتاب باید بداند که مولف باید و عبارت را از نسخه مطبوعه ۱۸۴۲ نقل نمود و چون صاحب حل
المظالعین و صاحب استفسار در رد بر این نسخه نوشته اند شنیده ام که قسیس مزبور نسخه را تحریف کرده عبارت را در بعضی مواضع کم کرد
در مواضع دیگر زیاد نمود مثل صاحب میزان الحق شنیده ام که قسیس عبارت مذکوره را در نسخه اخیره تحریف نموده کذا است نام ولکن
عبارات عهد عتیق بوضوح تمام دال بر نبوت هرون علیه السلام است و اطاعت و شرع موسی علیه السلام از ساتی بوس بیست جامع ابن
مسائی یوسع و داود و اشعیا و ارمیا و حزقیل و غیر ایشان از انبیای بنی اسرائیل که ما بین زمان موسی و عیسی علیهم السلام بودند نبوت
ورزیدند (۲۷) از باب (۴) از سفر خروج این طور نوشته است (۲۷) و خداوند بهرون گفت که بخصوص استقبال موسی بیابان
برو که او رفت و او را در کوه خدا استقبال نمود و او را بوسید و در باب (۷) اما اوّل از سفر خروج این طور مرقوم است (۱) و خداوند بموسی گفت
هرون برادرت پیغمبر تو خواهد بود الخ (۲) و خداوند بهرون فرمود که الخ (۲) و خداوند بهرون فرمود که مرا ... در دو صحرا ایشان
خواهی کرد الخ و در این باب از اوّل تا آخر خطاب در حق هرون است و در باب (۳ و ۴ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۹) این عبارت بسیار مسطور که
خداوند با موسی و هرون تکلم فرموده و با ایشان گفت در شش موضع و در آیه (۱۳) از باب (۶) از سفر خروج این طور مرقوم است
(۱۳) پس خداوند بموسی و هرون متکلم شد و درباره اخراج بنی اسرائیل از زمین مصر بیعنی با ایشان برای بنی اسرائیل و برای فرعون
ملك مصر داد پس ظاهر شد از این عبارت که الله جل شانه مر ایشان را یعنی موسی و هرون علیهما السلام وحی فرمود و او را بسوی بنی اسرائیل
و فرعون ارسال فرمود و حال آنکه موسی را فرستاده بود و هر کس که سفر خروج و سفر اعداد را مطالعه کند معلوم است که در مقابل فرعون صادر
شد اکثرها از دست هرون ظاهر و صادر گردید و مریم خواهر موسی و هرون هم پیغمبر بود در آیه (۲۰) از باب (۱۵) از سفر خروج این
طور مرقوم است (۲) و مریم نبیه خواهر هرون دف بدست گرفت و تمامی زنان در عقبش با دفها و رقص کنان بیرون رفتند در آیه
(۲۶) از زبور (۱۰۵) این طور مرقوم است (۲۶) بنده خود موسی را ارسال کرده و خود هرون را فرستاد در آیه (۱۶) از زبور (۱۰۶)
این طور بیان گشته است (۱۶) در اردو موسی و هرون مقدس خداوند حسد بردند پس انکار صاحب میزان الحق نبوت هرون را
در صفحه (۱۵) از کتاب خود که مسمی بحل الاشکال است که در ۱۸۴۷ مطبوع کردند است در مقابل آیات مذکوره جهل کبیر است
شاهد هجدهم در آیه (۱۱) از باب (۲) از سفر خروج این طور مرقوم است (۱۱) و واقع شد در آن روزها که موسی بزرگ شد
برادران خود بیرون آمد و بارهای ایشان نگریست و مرد مصری را دید که مرد عبرانی را که از برادران او بود میزند (۱۲) و باینطرف و آنطرف
نگاه کرده چون کسی را ندید مصری را کشت و او را در ریگ پنهان کرد پس موسی علیه السلام بعصمت قوم مصری را کشت **شاهد
نوزدهم** در آیه (۱) از باب (۴) از سفر خروج این طور بیان کرده است (۱) پس موسی بخداوند گفت آه ای خداوند
مرد ناطق نیستم نه از زمان سابق و نه از زمانی که به بنده خود تکلم کردی بلکه بطی الکلام و کند زبانم (۱۱) و خداوند ویرا گفت که دهان انسان
که آفرید و گنگ و کر و بینا و نابینا را که خلق کرد آیا من که خداوند هستم نکردم (۱۲) پس حال برو و من با دهانت مددکار خواهم بود و ترا تعلیم
میدهم که چه باید بگوئی (۱۳) دیگر گفت آه ای خداوند تمنا اینکه بواسطه هر کس که میخواهی بفرستی بفرست (۱۴) و غضب خداوند بموسی
افروخته شد الخ پس از کلمات مرقومه مستفاد میشود که موسی علیه السلام از منصب نبوت استعفا کرد و حال آنکه خداوند او را مطمئن کرد
و وعده هم داده بود لهذا غضب خدا را او افروخته شد **شاهد بیستم** در آیه (۱۹) از باب (۳۲) از سفر خروج این طور
نوشته است (۱۹) و واقع شد هنگامی که نزدیک اردو رسید که گوساله و رقص کنندگان را دید و غضب موسی افروخته شد لوحها را
از دست انداخت و آنها را زیر کوه شکست (۲) گوساله که ساخته بودند گرفت الخ و این دو لوح از عمل خدا بود و خط خدا بود که

درهمین باب نوشته شده است پس یکسر اینها خطا بود و بعد از آن مثل آن لوحها از برای حضرت موسی حاصل نشد مگر آنکه دو لوح
ثانی که بعد از برای موسی علیه السلام حاصل شد و عمل و خط موسی بود چنانچه در باب (۳۴) از سفر خروج تصریح شده است **شاهد**
بیست و یکم در باب (۱۲) از باب (۹) از سفر اعداد در بحور نیم اسرائیل است (۱۲) و بعد از آن موسی و هرون گفت چونکه بمن
اعتماد ننمودید مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس ننمودید شما این جماعت را بزمینی که بایشان داده‌ام نخواهید رسانید و در باب (۳۲)
از (۴۸) از تورات مثنی با ین نحو ... است (۴۸) و بعد از آن در همان روز موسی را خطاب کرده گفت (۴۹) که بر این کوه عباریم
بر کوه نبو که در زمین موآب روبروی اریحو است صعود نمای و سرزمین کنعان را که من از راه ملک بنی اسرائیل میدهم مشاهده نما (۵۰) و در
کوهی که بر آن صعود مینمائی وفات کرده بقوم خود ملحق شو چنانکه برادرت هرون در کوه هور وفات کرده بقوم خود ملحق شد (۵۱) زیرا
که در میان بنی اسرائیل در نزد آب مریباه قادس در بیابان سین از قول من تجاوز نمودید چونکه مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس ننمودید
(۵۲) بنابراین سرزمین را از روبرو خواهی دید اما تو بانجا بزمینی که بنی اسرائیل میدهم داخل نخواهی شد انتهی پس در عبارتین تصریح
شده است بصدور خطا از موسی و هرون علیهما السلام حتی که بصدور این خطا موجب ... ایشان گردید از دخول در ارض مقدس ... تمام
در مقام زجر ایشان فرمود که شما مرا اعتماد ننمودید و تقدیس من ننمودید و عصیان مرا ورزیدید **شاهد بیست و دوم** شمشون
... را اسیر کرد بعد عاشق زنی شد که اسمش دلیله بود و آن زن فاحشه از اهل وادی سورق بود و همسر آن
صعصمر نامی که از فلسطینیان را اسیر که شمشون سر من چگونه ... مسلط شد که اهل فلسطین ...
و ... کرده و عظمت ... را اهل فلسطین ... داده ... هزار و صد مثقال نقره ...
کرد ... شمشون ... دروغ گفت ... حکومت مکنون ... دوست داری ... دروغ گفتی ...
... اصرار نمود ... مکشوف کرده ... سر ... شمشون
... شمشون ... مکشوف ساخت ... فلسطیان ...
امد ... فلسطیان ...
... شهید شد در باب (۱۶) از سفر قضاة با ین قصه تصریح شده است و شمشون معتبر است ...
از باب (۱۳) و آیه (۶ و ۱۹) از باب (۴) و آیه (۱۴ و ۱۸ و ۹) از باب (۱۵) از سفر قضاة و تصریح از ... (۳۲) از ... ( ) از ...
شاهد بیست و سیم از اول از باب (۲۱) از سفر صموئیل اول در حق داود ... شاول ملک اسرائیل و
... ملک ... (۱) و داود ... ملک ... داود ...
... (۲) و داود ... ملک ...
... (۳) ...
... (۴) ... مقدس ... داود ... ملک ...
... داود علیه السلام ... دروغ ...
... بنی اسرائیل ...
... داود علیه السلام ... داود
علیه السلام ... در باب (۲۲) از سفر صموئیل ... **شاهد**
بیست و چهارم ... (۲) ...
[illegible]
[illegible]

ایلچیان را فرستاده او را آورد و او نزد وی آمده داود با او خوابید بعد از آنکه از نجاستش طاهر شده بود بخانه خود رفت (۵) و آن زن حامله شده
فرستاد و داود را خبر داده گفت که حامله هستم (۶) و داود بیوآب فرستاد که اوریای حتّی را نزد من بفرست و یوآب اوریا را نزد
داود فرستاد (۷) و اوریا نزد وی آمد و داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از چگونگی جنگ پرسید (۸) و داود باوریا
گفت بخانه خود فرود آی و پایهایت را بشوی و اوریا از خانه ملک بیرون رفت (۹) اما اوریا در در خانه ملک با سایر بندگان آقایش خوابید و بخانه‌اش
فرود نیامد (۱۰) داود را خبر داده گفتند که اوریا بخانه فرود نیامده بود داود باوریا گفت که آیا از سفر نیامده‌ای چرا بخانه‌ات فرود نیامدی
(۱۱) و اوریا بداود عرض کرد که صندوق و اسرائیل و یهودا در سایبانها ساکنند و آقایم یوآب و بندگان آقایم بر روی صحرا چیمه نشینند
و من آیا میشود که بخانه خود بروم و بخورم و بیاشامم و با زن خود بخوابم بحیات تو و بحیات جان تو این کار را نخواهم کرد (۱۲) و داود
باوریا فرمود امروز نیز اینجا باش که فردا ترا روانه خواهم کرد و اوریا آنروز و فردایش را در اورشلیم ماند (۱۳) و داود او را دعوت نمود که
در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد و شب وقت بیرون رفت تا آنکه بالای بسترش همراه بندگان آقایش بخوابد و بخانه‌اش
فرود نیامد (۱۴) و واقع شد که داود صبحگاهان مکتوبی بیوآب نوشته بدست اوریا فرستاد (۱۵) و در مکتوب بدین مضمون نوشت که اوریا را
در مقابل روی جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس روید تا اینکه زده شده بمیرد (۱۶) و حین بعد از آنکه یوآب شهر را ملاحظه کرده
بود اوریا را در مکانیکه میدانست که مردمان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت (۱۷) و مردمان شهر بیرون آمده با یوآب جنگیدند و بعضی
از قوم بندگان داود افتادند و اوریای حتّی نیز مرد (۱۷) انگاه یوآب فرستاده داود را از تمامی چگونگی جنگ خبر داد (۲۶) و زن اوریا شنید
که شوهرش اوریا مرده است و بخصوص شوهر عزاداری نمود (۲۷) و بعد از انقضای عزا داود فرستاده او را بخانه‌اش آورد که او زنش شده
و از برایش پسری زایید اما کاری که داود کرده بود در نظر خداوند بد نمود انتهی ملخصا و در (۹) از باب (۱۲) از سفر صموئیل ثانی
حکم خداوند بداود علیه السلام در زبان ناتان نبی چنین محرر است (۹) چرا فرمان خداوند را خوار نمود [illegible] در نظر او بجا آوردی که اوریای حتّی را
بشمشیر زدی و زنش را بجهت زوجیت خودت گرفتی بلکه او را بشمشیر بنی عمون کشتی (۱۰) اکنون چونکه در اینکار باعث شدی که دشمنان خداوند
بحرفهای کفرآمیز جواهند گفت لهذا پسری که از برایت زائیده شد البته خواهد مرد انتهی بحکم [illegible] گناه کبیره هلاکت داود
صادر شد اولاً بنظر شهوت بزن اجنبیه نگاه کرد در (۲۸) از باب (۵) از انجیل متی قول عیسی علیه السلام چنین بیان شده است (۲۸)
لکن من بشما میگویم هر کسی بزنی بنظر شهوت نگاه کند همانا در دل خود با او زنا کرده است دوم داود علیه السلام اکتفا بنظر شهوت نکرده بلکه
با او خوابید و با او زنا کرد و حرمت زنا صریح در دین موسی و عیسی علیهما السلام است و از احکام عشره مشهوره است حکم هفتم از احکام
عشره است که زنا مکن و در مواضع متعدده از تورات این حکم مکرر شده است سیم آنکه این زنا با زن همسایه بوده است و آن اشد انواع
زنا است و علاوه بر زنا بودن دیگر هم دارد حکم دهم از احکام عشره مشهوره همین است و این حکم مثل حکم سابق در مواضع متعدده از تورات
مکرر شده است و از جمله در (۱۷) از باب (۲۰) از سفر خروج چهارم حد زنا را جاری نکرده بر خود و بر آن ضعیفه واجب بود (۱۰) از
باب (۲۰) از سفر احبار چنین مرقوم شده است (۱۰) و کسیکه با زن غیر زنا کند یا با زن همسایه خود زنا نماید البته زانی و زانیه کشته شوند
و (۲۲) از باب (۲۲) از تورات مثنی باین قسم است (۲۲) اگر مردی با زن شوهرداری یافت شود که خوابیده پس هر دوی ایشان
مرد و زن [illegible] کشته شوند و آن [illegible] بدی را از بنی اسرائیل دور کن پنجم آنکه داود علیه السلام اوریا را از لشکر که احضار
نمود و امر بخانه رفتن او نمود غرض داود علیه السلام این بود که عیب خود را بپوشاند و این حمل منتسب باوریا شود و چون اوریا بخانه
نرفت بخانه خود برد و قسم هم خورد که بحرام رفت داود علیه السلام در روز دوم هم او را [illegible] داد و شراب بسیاری بخورد او داد که بجهت
مستی بلکه بخانه برود ولکن بجهت دیانت در عالم مستی هم بخانه نرفت و این التفات نکرده بر وجه حیله خود که شرعا و عقلا حرام بود
از برای او و سبحان الله العظیم از حال دیانت این عوام در هر دو کتاب در بزرگترین ایشان از برای دیانت نمیخواست و حال دیانت
اسلامی بنی اسرائیل در این کتاب خواهش باید که ملاحظه نمائی ششم آنکه در مسئله داود علیه السلام دیدند که از مسکر [illegible]



اوریا مقصود حاصل نشد غلام قتل او کردند و اوریا از دست بنی عمون کشته شد (۷) از باب (۲۳) از سفر دوم تواریخ
تا منه است (۷) از امر دوم دو ناش و سکاه ... اول داود مکتوب در آنکه شریر را دل خواهم شمرد معتمر ابکم بر خطیئه جود
شسته نشد تو مرهم نکردید پس امکم با ثانی بر داود علیه السلام اعتاب نکرد پس حکم خدا بداود علیه السلام توسط ناتان رسید که این
ولد بکارت را مولد شده است نابد بمیرد مع هذا از برای غائب آن ولد الزنا داود دعا کرده و روزه گرفت و بر زمین خوابید شاهد
بیست و پنجم در باب (۱۳) از سفر شموئیل ثانی مرقوم شده است که آمنون پسر بزرگ داود تامار دختر داود را فریفته
زنا کرد بعد از زنا او که به حیله و تامار را اشاع کرد از روی جامه خود تامار را اخراج او نمود پس خادم او را بیرون کرده
در را بست پس تامار فریاد کرد داود علیه السلام این امور را شنید بر او ناگوار بود لکن هیچ نکفت بآمنون و برادر تامار از اکثر این بهانه
دوست میداشت و این تامار خواهر صلبی و بطنی ابی سلوم بن داود بود لهذا آمنون را دشمن داشت و غلام قتل او نمود و چون ...
پیدا کرد او را کشت شاهد بیست و ششم در باب (۲۲) از باب (۱۶) از سفر شموئیل ثانی با بن بحو عنان و شاید کشته
(۲۲) پس خیمه بام خادری برای ابشالوم زدند و ابشالوم در نظر تمامی اسرائیل بمعرکان پدرش در آمد بعد از آن ابشالوم ابا پدر
داود علیه السلام مجادله کرد و داد از مجادله مستعهرا ... معول کردید چنانچه در باب (۷) از باب (۱۸) از سفر شموئیل ثانی
مرقوم شده است پس پسر داود علیه السلام فراری شد و ابوسل پسر بزرگ یعقوب نسبت وجه اول پسر داود جمیع معرهای پدرش
زنا کرد بخلاف ابوسل چهار مکار ابوسل معمر پدرش را کرد وجه ثانی ابشالوم در نظر جمیع بنی اسرائیل علانیه زنا کرد بخلاف ابوسل
که او خفیه و در خلوت زنا کرد وجه ثالث ابشالوم نا پدر خود داود مجادله کرد ما ایکه در مجادله مستعهرا ... بنی اسرائیل معول شد
و داود علیه السلام تا صدور این افعال مذمومه از پسر حلف سو رؤسای عسکر را وصیت فرموده بود که کسی ابشالوم را نکشد و تواب
درا سلحصرت داود را مخالف نمود و این فرزند ناخلف را کشت و چون داود علیه السلام شنید که ابشالوم کشته شده است بسیار
بسیار گریه کرد و محزون گردید مصنف حقیر گوید من بعد حکم از صدور امثال این امور از انبیا و اولاد انبیای بنی اسرائیل
سارحکم کتب مقدسه ایشان این امور است عجائبی ندارد لکن تعجب حکم از اسکر زنا کردن ابشالوم با زنهای پدرش داود علیه السلام
بعدل و حکم خدا بود سابقاً شهادت کتب مقدسه ایشان و حدا منبع این زانی بود که با این عمل قبیح اقدام نماید و ما سکه داود علیه السلام
با زن اوریا زنا کرد خدا در لسان ناتان به داود وعده داد که کسی را از خانواده او مسلط خواهد فرمود که حجار از زنهای داود را
بگیرد و با ایشان در عالم (۱۱ و ۱۲) از باب (۱۲) از سفر شموئیل ثانی مسطور است (۱۱) خداوند چنین میفرماید که
اینک بلا را بر تو از خانه خودت برانگیزانم و زنان تو را در پیش روی تو گرفته به همسایه‌ات خواهم داد و در پیش این آفتاب با زنانت همخواب
خواهد شد (۱۲) زیرا که این عمل را تو سراً کردی لیکن من این کار را در برابر تمامی اسرائیل و در پیش آفتاب بجا خواهم آورد
خدا به وعده خود وفا نمود و ظاهراً طور واقع کردید این امر بسیار عجیب است که زنا داود کند ولکن انتقام از زنهای او کشیده شود
بخلاف عدل شاهد بیست و هفتم در باب (۱۱) از کتاب اول از سفر ملوک اول باین نحو مرقوم است (۱) و سلیمان ملک
سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیار را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان دوست میداشت (۲) از
امتهائی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما با ایشان در نیامیزید و ایشان با شما در نیامیزند مبادا ایشان دل شما را بجانب
خدایان خود مایل خواهند کرد اینها و سلیمان از راه محبت با ایشان ملصق شد (۳) و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و
ایشان دلش را برگردانیدند (۴) و واقع شد در وقت پیری سلیمان که زنهایش دلش را بسوی خدایان غیر برگردانیدند و دلش
مثل دل پدرش داود با خدا و خدای او کامل نبود (۵) و سلیمان در عقب عشتروت خدای صیدونیان و ملکوم مکروه عمونیان رفت
(۶) و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود خداوند را تماماً پیروی ننمود (۷) ...
او در سلیمان مخصوص کموش مکروه موآبیان مخصوص مولک مکروه بنی عمون ...

که خدایان اجنبی را بخور و ذبح می‌نمودند بنا کرد (۹) پس خداوند بر سلیمان غضبناک شد زیرا که قلبش از خداوند خدای اسرائیل

که دو مرتبه بر وی مرئی شده بود برگردید (۱۰) و با آن خصوص او را امر نموده بود که بطرف خدایان غیر نرود اما آنچه که خدا امر فرموده بود

بجا نیاورد (۱۱) و خداوند به سلیمان گفت چونکه این عمل از تو صادر شد و عهد مرا و فرایضی که بتو امر نموده بودم نگاه نداشتی البته مملکت

تو را از دست تو خواهم گرفت و به بنده‌ات خواهم داد انتهی پس از کلمات مرقومه مفهوم میشود که چه خطیر عملی از سلیمان علیه السلام

صادر گردید اول آنکه اعظم همه است آنکه در آخر عمر که وقت توجه بسوی خداست مرتد شد و جزای مرتد در شریعت موسوی رجم است

اگر چه پیغمبر صاحب معجزات هم باشد بحکم آیه (۵) از باب (۱۳) از تورات مثنی و همچنین بحکم آیه (۵) از باب (۱۷) از تورات مثنی و از

مواضع دیگر از تورات معلوم میشود که توبه مرتد قبول نباشد و اگر توبه مرتد مقبول بود چرا موسی علیه السلام بعضی گوساله‌پرستان

نمودند اینکه نسبت بی خطائیست و سه هزار نفر از بنی اسرائیل بامر موسی مقتول شدند دوم آنکه معابد عالیه برای اصنام در

کوهیکه روبروی اورشلیم است بنا کرد و این معابد چند صد سال باقی بود تا آنکه یوشیا ابن آمون ملک یهودا در عهد خود که

زیاده بر سیصد و سی سال بعد از سلیمان علیه السلام بوده است معابد را نجس و اصنام را شکست چنانچه در باب (۲۳) از سفر ملوک

ثانی تصریح شده است سیم آنکه سلیمان علیه السلام تزویج نساء نمود از قبائلی که خدا از تزویج منع فرموده بود بخلاف فرموده خدا با آنها

ملصق شد و در آیه (۳) از باب (۷) از تورات مثنی مسطور گردیده است (۳) و با ایشان مزاوجت منما یعنی با قبائلی که غیر از بنی اسرائیل

اند و دختر خود را بپسران ایشان مده و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر چهارم هزار زن تزویج نمود و حال آنکه کثرت ازواج از برای

سلاطین بنی اسرائیل حرام بود در آیه (۱۷) از باب (۱۷) از تورات مثنی باین نحو نوشته شده است (۱۷) و زنان از برای خود زیاد نکند مبادا

دلش منحرف شود و نقره و طلا از برای خود بسیار فراوان نسازد یعنی سلطان بنی اسرائیل پنجم زنهای حضرت سلیمان بخور می

کردند و از برای اصنام ذبح می‌نمودند و حال آنکه کسی که از برای اصنام ذبح نماید بحکم آیه (۲) از باب (۲۲) از سفر خروج واجب القتل

و آیه مذکوره اینست (۲) کسی که بجای غیر از خداوند ذبح نماید البته هلاک شود پس زنها واجب القتل بودند و اصنام

پرستی زنهای سلیمان را اغوا کردند و ایشان هم واجب القتل بودند بحکم آیه (۹) از باب (۱۳) از تورات مثنی و اجرای حدود هر دو

از جانب خود نمی‌خواستند که داود و سلیمان علیهما السلام اجرای حدود و احکام تورات را بر خود و اهل بیت خود نمودند کدام مداهنت

در دین که زیاده از این باشد تا خداوند عالم حدود را واجب نموده است که بر فقرا و مساکین و مملوکین جاری شود فقط اغنیا بر همه

حکم الله سارح هستند و توبه حضرت سلیمان از موضعی از مواضع عهد عتیق ثابت نشده است بلکه ظاهر اینست که توبه نکرد زیرا که اگر

توبه میکرد معابدی که از برای اصنام بنا کرده بود منهدم میساخت و اصنام را منکسر میکرد و زنهای مشرکه را

رجم میفرمود و علمای صاحب میزان الحق در صفحه (۵۵) از طریق الحیاة که در سنه ۱۸۴۲ مطبوع گردیده است در باب توبه آدم و سلیمان

علیهما السلام گفته‌اند محض غلط صرف است و از کتاب ایشان چیزی که از این مفهوم می‌شود **شاهد نیست و ششم** آنستکه در رسالت

بود دروغ گفت در تبلیغ وحی و اداء رسالت و از مرد خدا امر بد داد و مسکین را بعضب خدا گرفتار نمود تا هلاک شد توضیح

آنکه امر بناحیه امر الله از یهودا سوی بیت ئیل آمد و خبر داد مذبحی که یوربعام بنا کرده است درباره آن گفت که از اولاد داود

سلطان خواهد بود و آن مذبح را او خراب خواهد کرد و معجزه چندی هم در همان حین از آن مرد خدا که متوقع بود صادر گردید

و در آیه (۱۱) تا (۳۰) از باب (۱۳) از سفر ملوک اول در بیان حال این دو پیغمبر این نحو واقع گردیده است (۱۱) و یک پیغمبر سالخورده

در بیت ئیل ساکن بود و پسرانش آمده هر کاری که مرد خدا آن روز در بیت ئیل معمول داشته بود و سخنانی که بملک گفته بود

گفته بود بپدر خویش بیان کردند (۱۲) و پدر ایشان با ایشان گفت که بکدام راه رفته است و حال آنکه پسرانش راهی که مرد خدائی که

از یهودا آمده بود دیده بودند (۱۳) پس به پسرانش گفت که حمار مرا برایم بگذارید و ایشان حمار را زین کرده او بر آن سوار شد (۱۴) و در پی

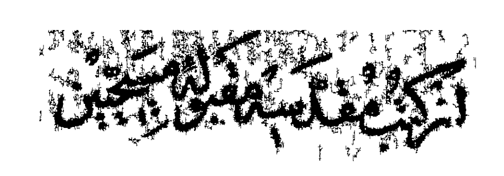
مرد خدا رفت و او را یافت که در زیر درخت بلوطی نشسته و بوی گفت که آیا مرد خدائی که از یهودا آمد تو بودی گفت که منم (۱۵) و بوی گفت



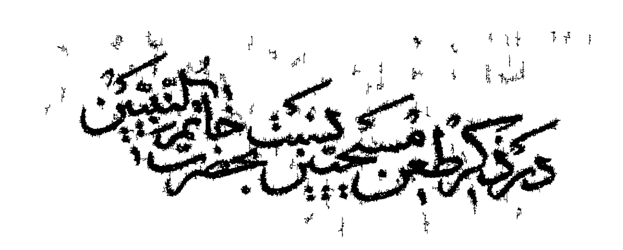
که همراه من بخانه بیا و نان بخور (۱۶) او گفت که نمی‌توانم برگشت و با تو نمی‌توانم داخل شد و نمی‌توانم در این مقام با تو نان بخورم و آب بنوشم
(۱۷) زیرا که بفرمان خداوند بمن گفته شد که در آنجا نان مخور و آب منوش و بقصد رفتن براهی که آمدی بازگشت مکن (۱۸) او وی را گفت که من
مثل تو پیغمبر هستم و فرشته بفرمان خداوند با من متکلم شده گفت که او را بخانه خود همراه خود باز گردان تا نان بخورد و آب بنوشد اما
وی دروغ گفت (۱۹) پس همراهش برگشت و در خانه‌اش نان خورد و آب نوشید (۲۰) و واقع شد هنگامیکه ایشان بسر سفره نشستند کلام خداوند
بان پیغمبری که او را باز آورده بود رسید (۲۱) و بمرد خدا که از یهودا آمده بود آواز کرده گفت که خداوند چنین میفرماید چونکه بر کلام خداوند
سرکشی کردی و فرمانیکه خداوند خدایت بتو امر فرموده بود نگاه نداشتی (۲۲) و برگشتی و نان خوردی و آب نوشیدی در مقامیکه بتو گفته شده
بود که نان مخور و آب منوش لهذا جسد تو بقبر پدرانت نخواهد آمد (۲۳) و واقع شد که بعد از خوردن نان و بعد از آشامیدنش که خر
که او را باز آورده بود از برایش زین کرد (۲۴) روانه شد و او را شیری در راه یافت و کشت و جسدش در راه افتاده شد و حمار در پهلویش
ایستاد و همچنین شیر به پهلوی جسد ایستاد (۲۵) و اینک مردمان عبور کنندگان جسد را دیدند که در راه افتاده شد و در نزد جسد شیر ایستاده
دیدند پس آمدند و در شهری که آن پیغمبر سالخورده در آنجا بود خبر دادند (۲۶) و آن پیغمبری که او را از راه باز آورده بود شنیده گفت که
او مرد خدا است که از امر خداوند عاصی گردید بنابر آن خداوند او را بشیر داد که او را پاره پاره کرده موافق کلامیکه بار فرموده کشت
(۲۷) پس بپسرانش متکلم شده گفت که حمار را از برایم زین کنید و زین کردند (۲۸) و رفت و جسدش را یافت که افتاده بود و حمار و شیر
بپهلوی جسد ایستاده بودند و شیر آن جسد را نخورده بود و حمار را پاره نکرده بود (۲۹) و آن پیغمبر جسد مرد خدا را برداشته او را بر حمار
گذاشته باز آورد و آن پیغمبر سالخورده بقصد تعزیت و دفن کردنش بشهر آمد تا او را دفن کند انتهی پس در این عبارات
بر این پیغمبر سالخورده در هیچ موضع لفظ پیغمبر اطلاق شده است و در آیه (۱۸) خود تصریح نموده هم ادعای پیغمبری کرده و این
پیغمبر سالخورده صادق الوعد در تبلیغ وحی دروغ گفت و آن پیغمبر دیگر را فریب داد و او را بغضب خدا و هلاکت انداخت پس از این کلام
ثابت و محقق گردید عدم عصمت پیغمبران در تبلیغ رسالت هم و صاحب میزان الحق در فصل (۳) از باب اول از میزان الحق که در سنه
(۱۸۵۱) از سنین مطبوع عیسوی کمتر است و در باب بی اعتمادی است که بعضی و حواریین اگرچه در سایر امور ذات قابل سهو و نسیان باشند
لکن در تبلیغ و تحریر تعلیم معصوم بودند پس از این نوشتهای انبیا و حواریین مبرا از سهو و نسیان است انتهی بالفاظه که بسط بطلان این ادعا
از همین قصه ثابت و محقق گردید علاوه بر اینکه در باب اول ... ان شاء الله اگر این ادعا صحیح باشد پس این همه اغلاط
در این کتاب از کجاست و حال آنکه خود شما هم میگویند تحریف شده است ... بر این ادعا ... جواب ...
که انحصار در این کتاب نوشته‌ام ... تا تمام مردمان را ... شاهد بسیب ... (۱) از باب (۱۰) از سفر
سموئیل اول در حق شاول ملک اسرائیل ... مشهور ... (۱) و هنگامیکه ... آمدند ... جمعیت انبیا
... او آمدند و روح خدا بر او ... در میان ایشان نبوت میکرد (۱۱) و ... هنگامیکه ... او را ... دیدند
... (۱۲) و از حاضرین
... (۱۳) و هنگامیکه ...
... (۶) از باب (۱۱) از سفر سموئیل اول ... (۶) و روح خدا ... شاول ...
... از اسعیا ... معلوم میشود که شاول بروح القدس ...
... (۱۴) از باب (۱۶) از سفر سموئیل اول ... (۱۴) و روح خدا از
... شاول ... (۱۵) ...
... اصطراب ... روح ...
... (۱۳) از باب (۹) از سفر سموئیل ... (۲۳) ...



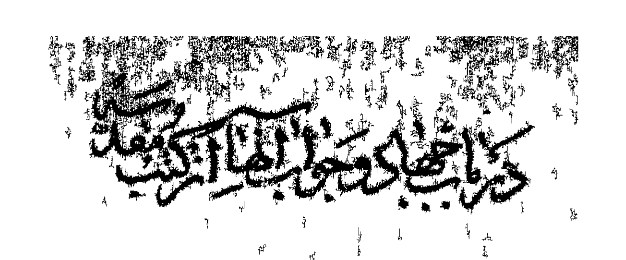
موثر شد که رفته رفته تا رسیدنش به نایوت رامه نبوت میکرد (۲۴) و او نیز جامه خود را خلع کرد یعنی شاؤل و در حضور شموئیل نبوت میکرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد بنابراین گفتند که آیا شاؤل نیز از جمله پیغمبران است یعنی پس از اینها از آن معلوم
میشود که نبی معزول دوباره مقصود میگردید و بعد رفع علیه نبوت رسید و روح القدس بطور قوی بر او نازل شد که جامه خود را خلع نمود
و عریان گشت و یکشب و روز مکشوف العوره بود پس از این جمع کردن روح ربانی و روح شیطانی را اگر خواسته باشی از طلبه
این شاؤل مقصر شوی سفر اول شموئیل از احوال **شاهد بیستم** یهودای اسخریوطی یکی از حواریون مستمع و مملو از روح القدس
بوده و دارای معجزات و کرامات هم بود چنانچه شهادت باب (۱۰) از انجیل متی و این پیغمبر بی‌بهره خود را به سی درهم فروخت و عیسی علیه السلام را
تسلیم دست یهود نمود و طمع سی درهم نقد خود را خفه نموده و مرد چنانچه در باب (۲۷) از انجیل متی مرقوم گردیده است و یوحنای
حواری در باب (۱۲) و آیه (۶) از انجیل خود شهادت داده است که یهودای اسخریوطی دزد بوده است با همه دزد بودن مشغول بوده است و دیگر
خود زاهد با تمسخر شد **شاهد بیست و یکم** پطرس حواری است سرور مسیحیین افضل از موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل شدند در شب
گرفتاری عیسی فرار نموده و عیسی را در دست دشمنان تنها گذاشت و این گناه بزرگیست زیرا که علاقه روحانی را از استاد خود قطع نمود
اگر کسی گوید این ارتداد حق ایشان بوده است جواب گوئیم هرگاه ما تسلیم کنیم این امر را عذر ندانسته باشند
دیگر چه مکر که در غایت سهولت بود و آن اینست که عیسی علیه السلام در آن شب در غایت اضطراب و شدت حزن بوده و حواریون را میفرمود که نمی
از غایت الم مرض موت است در اینجا مانده با من بیدار باشید و دعا کنید و بار دیگر برگشت تا ایشان را مشغول خواب یافت پس به پطرس گفت آیا نمیتوانستید
یک ساعت با من بیدار باشید و دعا کنید و بار دیگر رفته باز مشغول خواب یافت
و برگشت دوباره حواریون را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود دعا کرد و برگشت حواریین گفت حالا بخوابید و استراحت کنید چنانچه در باب (۲۶)
از آیه (۳۶ تا ۴۶) از انجیل متی مرقوم شده است پس اگر حواریون محبت و اخلاص به عیسی داشتند در شب گرفتاری او نمیخوابیدند با این
که کار اهل دانشمندی و بزرگی ایشان بایکی از افراد ایشان در دعا با اضطراب و حزن سهیم باشند در سه دفعه جواب
نخواهند کرد اگر چه اینها همه واگذار شد **شاهد بیست و دوم** انکار پطرس رئیس الحواریین و خلیفه عیسی علیه السلام
با ارتقای مرتبه کمالات اگر چه دو فرار کردن و خوابیدن با سایر حواریون شریک بود لیکن از برای او ملک فضیلتی حاصل شد و آن
اینست که در روز عید فصح در خانه رئیس الکهنه در ایوان بیرون نشسته بود که کنیزکی نزد پطرس آمد گفت تو هم با عیسای جلیلی بودی
پطرس رو بروی همه انکار نموده گفت نمیدانم چه میگوئی و چون به دهلیز بیرون رفت کنیز دیگر او را دید به حاضرین گفت این شخص از رفقای
عیسای ناصری است باز قسم خورد و انکار نمود که آن مرد را نمیشناسم و بعد از زمانی آنهائی که ایستاده بودند پیش آمده به پطرس گفتند البته تو هم
از آنها هستی که لهجه تو دلالت مینماید پس آغاز لعن کردن نمود و قسم خورد که آن شخص را نمیشناسم در ساعت خروس بانگ
زد آنگاه پطرس سخن عیسی را بیاد آورد که گفته بود قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد پس بیرون رفته زار زار بگریست
چنانچه در آیه (۶۹) از انجیل متی مذکور و مرقوم گردیده است و در آیه (۲۳) از باب (۱۶) از انجیل متی قول عیسی در حق پطرس
بی عار و ننگ است (۲۳) اما او برگشته پطرس را گفت دور شو از من ای شیطان که باعث لغزش من میباشی زیرا که نه امور الهی را بلکه
امور انسانی را تفکر میکنی انتهی پس امام اول مسیحیین که پطرس باشد سابق لسیح شیطانست و معلم النصاری پولس در باب دوم
از رساله خود بغلاطیان از آیه (۱۱ تا ۱۵) باین نحو نوشته است (۱۱) اما چون پطرس بانطاکیه آمد او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب
ملامت بود (۱۲) چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب با امتها غذا میخورد ولی چون آمدند از آنانی که از اهل ختنه بودند ترسیده کناره
جسته خود را جدا ساخت (۱۳) و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند بحدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد (۱۴) ولی چون
دیدم که از راستی انجیل با استقامت رفتار نمیکنند پیش روی همه پطرس را گفتم اگر تو که یهودی هستی بطریق امتها رفتار نمائی و نه بطریق یهود پس
چگونه است امتها را مجبور میسازی که بطریق یهود رفتار کنند (۱۵) انتهی ملاحظه نمائید که از این آیات معلوم است که پطرس



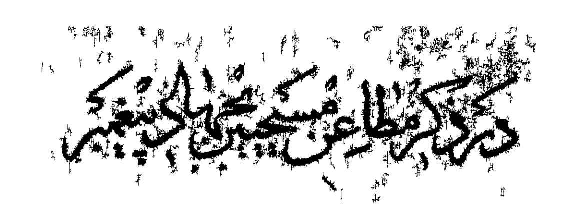
تقدم میشود بر جوارحش در قول ولیکن در بعضی اوقات عمداً تشبیه میکویند چنانچه در آیه (۳۳) از باب (۹) از انجیل لوقا تصریح
شده است و در رساله ثانیه از کتاب ثالث عشر رساله مطبوعه سنه ۱۸۴۹ در بیروت در صفحه (۶۰) تفسیر شده است که یکی از ائمه گوید که
پطرس مبتلا بود بمرض تحیر و تفکر و تخالف و در صفحه (۶۱) یوحنای فم الذهب گوید که پطرس ضعیف و مختل العقل بود و قبل از وصول روح القدس
گوید که پطرس ثابت قدم در ایمان نباشد زیرا که گاهی مؤمن بود و گاهی شک میکرد و مسیح در حق او گاهی میفرمود خوشا بحال تو ای پطرس
و گاهی میگفت ای شیطان انتهی این حواری در نزد مسیحین افضل از موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل است پس ملاحظه کن حال افضل این
کذائیان حال معصومین چه خواهد بود **شاهد بیست و سیم** رئیس الکهنه قیافا نبی بود بنا بر شهادت یوحنا در آیه (۵۱) از
باب (۱۱) از انجیل یوحنا در حق قیافا در جزء ثانی رساله مطبوعه سنه ۱۸۴۲ باین نحو نوشته است (۵۱) و این از خود نگفت بلکه چون در آن سال
رئیس الکهنه بود نبوت کرد که میبایست عیسی در راه امت بمیرد پس قول او ثابت کرده است که قیافا نبی بوده است و این همین
فتوی داد بقتل عیسی و کفر او و اهانت و بنا بر این اگر این فتوی صادره از قیافا از روی نبوت و الهام بوده است عیسی واجب القتل است نعوذ بالله
اگر باغوای شیطان بود است کدام گاهی است از ین بزرگتر باشد از چنین شخص هم نبی باشد در این مقام ثابت میکوئیم کفایت میکند
و امثال این شواهد در کتب عهد عتیق و جدید بسیار مسطور است هیچ نبی و هیچ رسول از انبیای ایشان نمی باشد و چنانچه میکنند طاهر این فصلا
اعتراض بر خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم میباشد در امور ثابت حقه که بزعم خود آنها را گناه میدانند پس الان شروع میکنیم
در نقل مطاعن ایشان و جواب آنها و میکوئیم **طعن اول** جهاد است و این اعظم مطاعن است در نزد معصین این سرور و نبی
علمای مسیحیه و این طعن را سهل و عظیم بسیار عیب و عیب شمرده اند و لایق دانسته اند که در ورد اهل اسلام مینویسند تقریر و تحریر بسیار کنند
مکر علاوت و عناد و مایل نیستیم بجواب در این باب بیش از این مطلبی را مکار بیان کنیم مقدمه بیان میکنیم **مقدمه اول**
بدانکه خداوند عز و جل کفر و اهل کفر را دشمن میدارد و جزا اینها را در روز قیامت بعذاب خواهد داد و کذلک اهل فسق و عصیان
و انبیای معصومین چنانکه هستند نیز تبعیت و جزای عمل ایشان در روز قیامت با ایشان بعقوبت خواهد رسید و با هست کفار و عصاة را
در دنیا هم عذاب میکند بنحو بعد و معاقب میفرماید کفار را یک مرتبه تعریف عمومی چنانچه در عهد نوح علیه السلام که در آن طوفان هر چه را
هلاک کرد غیر از اهل کشتی که هشت نفر بودند بنابر شهادت کتب عهد عتیق و جدید و گاهی بتعریف خصوص چنانچه در عهد موسی علیه السلام
که فرعون و لشکر او را تماماً در دریای سرخ غرق فرمود و گاهی بوقت ملحقات چنانچه اهلاک فرمود اکثر اولاد حیوانات و اهالی را
مصر در سر خروج بنی اسرائیل از مصر چنانچه در باب (۱۲) از سفر خروج مسطور است و گاهی با مطار کبریت و آتش از آسمان و به
خراب کردن مساکن اهل کفر چنانچه در عهد لوط علیه السلام که خداوند هلاک فرمود اهل سادوم و عمورا و نواحی آنها را با مطار کبریت
و آتش و خراب کردن شهر ایشان و گاهی بامراض هلاک میسازد چنانچه اسدودین را بمرض بواسیر هلاک نمود بنا بر مسطورات
مرقومات از باب (۵) از سفر شموئیل اول و گاهی ملکی میفرستد و کفار را هلاک میکند چنانچه لشکر اسوریین را که ملکی میفرستاد در
شب یکصد و هشتاد و پنج هزار نفر را کشت چنانچه در باب (۱۹) از سفر ملوک ثانی مرقوم است و گاهی بجهاد انبیاء و تابعین ایشان
کفار را هلاک میسازد چنانچه در مقدمه مذکور خواهد آمد و گاهی بخسف و این اهلاک مسمی بنحو مخصوص چنانچه قورح و داثان و ابیرام
و غیر ایشان را مانند موسی را مخالف نمودند زمین شکافته شد قورح و داثان و ابیرام و فرزندان و زنان و اموال و اهال ایشان را
فرو برد و بعد از آن آتش آمد و دویست و پنجاه مرد را سوزانید چنانچه در باب (۱۶) از سفر اعداد مرقوم است و گاهی بوبا
چنانچه چهارده هزار و هفتصد نفر را مادامیکه مخالف نمودند بنی اسرائیل در فردای هلاکت قورح و غیره و اکثر هرون علیه السلام
مانع گردید هاروندهای استاد و استغفار نکرده تمامی قوم در آن روز هلاک میشدند بتفصیلی که چنانچه در باب مرقوم
مذکور است و پنجاه هزار و هفتاد نفر از اهل بیت شمس هلاک کرد بسبب آنکه ایشان صندوق شهادت را دیدند چنانچه در باب (۶)
از سفر شموئیل اول مسطور است و گاهی بوسیله مارهای ... چنانچه بنی اسرائیل را مادامیکه موسی را مخالف نمودند ... دیگر



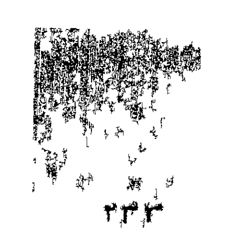
پس خداوند مارهای آتشین فرستاد و ایشان را گزیدند و بسیاری از بنی اسرائیل از این صدمه هلاک شدند چنانچه در باب (۲۱) از
سفر اعداد مذکور است و گاهی بارسال ملک چنانچه هفتاد هزار نفر را در یک روز هلاک کرد بسبب آنکه داود علیه السلام بنی اسرائیل را شمار
نموده بود چنانچه در باب (۲۴) از سفر شموئیل ثانی مسطور است و گاهی کفار و عصاة را در دنیا عقاب نمیفرماید با آنکه خود
مسیحیین قصص انبیای بنی اسرائیل و صدوق شهادت هستند و قاتل ایشان در نزد مسیحیین بدتر از کفار زمان نوح و
لوط و موسی علیهم السلام اند و نیرون ظالم مشرک که ملک الملوک روم بوده است بطرس حواری و پولس و بسیاری از مسیحیین را باشد
انواع قتل کشت و هکذا اکثر کفار حواریین و تابعین ایشان را کشتند مع هذا خدا اینها را هلاک نکرد نه بارسال طوفان و نه بغرق کردن
ایشان در دریا و نه بارسال باران کبریت و آتش و نه بخراب کردن شهرهای ایشان و نه بقتل اکثر اولاد و نه باستیلای ایشان بامراض مهلکه
نه بارسال ملک و نه بارسال مار و نه بفرو بردن در زمین و نه بوجه دیگر بلکه از جمیع اینها در دنیا محفوظ ماندند **مقدمهٔ دوم**
انبیای سابقین هم کفار را کشته زنها و فرزندان ایشان را اسیر نمودند و اموال ایشان را غارت فرمودند و مسئله جهاد اختصاص
بشریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ندارد که موجب قدح در نبوت آنسرور باشد چنانچه بعضی بسبب ترکیب کسب جهل این را خیال
و تعصب باشد و ثبوت این مسئله در غایت سهولت است زیرا که شواهد بسیاری در عهد عتیق و جدید دارد و لیکن ما اکتفا میکنیم
بذکر بیان بعضی از آنها **شاهد اول** در آیه (۱) از باب (۲) از توریة مثنی باین نحو مرقوم است (۱) هنگامیکه بشهری
نزدیک بیائی تا اینکه بآن جنگ نمائی باهل آن صلح برسان (۱۱) و لازم است اگر بتو جواب صلح امر بدهند و دروازه را بتو بگشایند که
تمامی قوم که در آن یافت میشوند بادای جزیه بتو واسطه شوند (۱۲) و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند ایشان را محاصره نمائی (۱۳) و چون
خداوند خدایت او را بدست تو سپارد تمامی ذکورانش را بدم شمشیر بکش (۱۴) بجز زنان و اطفال و مواشی و هرچه که در شهر یافت
شود یعنی تمامی غنایمش را برای خودت غنیمت بگیر و غنایم دشمنان خود را که خداوند خدایت بتو میدهد بخوری (۱۵) بهمه شهرهائیکه
از تو بسیار دورند که از شهرهای این طوایف نباشند همچنین رفتار نمائی اما از شهرهای این قومها که خداوند خدایت بتو جهت ارث
میدهد هیچ ذی نفسی را زنده وامگذار (۱۷) بلکه ایشان را یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را چنانچه که
خداوند خدایت امر فرموده است بالکلیه هلاک سازی انتهی از این عبارت دو امر مفهوم میشود اول دعوت صلح یعنی در صورت
ادای جزیه و اگر قبول نکردند اگر اهل آنها از شهرهای بسیار دور باشند از بنی اسرائیل مردهای ایشان باید همه کشته شوند و زنها و
فرزندان ایشان اسیر و اموال ایشان غنیمت و در میان مجاهدین قسمت شود و جمیع شهرهای بعیده بهمین طریق نسبت بهمه حکم
همین است و اما امم سته یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان و تمامی اینها از کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر
باید کشته شوند و در شرع حضرت خاتم الانبیا جهاد با ایشان بهمین وارد نشده است زیرا که قتل زنان و اطفال کفار در شرع محمدیه
صلی الله علیه و آله و سلم جایز نیست و همچنین قطع اشجار و خراب کردن شهرها و خراب کردن و آتش زدن ایشان جایز نیست مگر در صورت
مساعدت **شاهد دوم** در باب (۲۳) از سفر خروج باین نحو مرقوم است (۲۳) زیرا که فرشته من پیش روی تو
خواهد رفت و ترا باموریان و حتیان و فرزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان خواهد آورد و من ایشان را قطع خواهم نمود
(۲۴) خدایان ایشان را سجده منما بلکه ایشان را بالکلیه منهدم ساخته و ستونهای ایشان را بالتمام بشکن **شاهد سیم** در آیه (۱۱)
از باب (۳۴) از سفر خروج باین نحو مرقوم است (۱۲) با حذر باش مبادا که با ساکنان زمینی که در آن
داخل میشوی عهد ببندی مبادا که در میان شما دام باشد (۱۳) بلکه مذبحهای ایشان را خراب کنید و نصبهای ایشان را بشکنید
و درختهای ایشان را قطع نمائید **شاهد چهارم** در باب (۳۳) از سفر اعداد باین نحو مرقوم است (۵۱)
که با بنی اسرائیل متکلم شده بایشان بگو هنگامیکه از اردن بزمین کنعان عبور نمائید (۵۲) آنگاه تمامی ساکنان زمین را از پیش
روی خود بیرون اخراج نمائید و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید و تمامی اصنام ریخته شده ایشان را بشکنید و تمامی معابد ایشان را

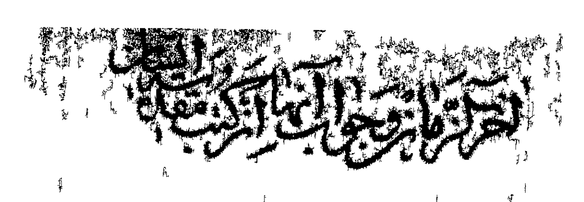


منهدم سازید (۵۵) و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید آنگاه واقع میشود که آنانی که از ایشان باقی گذارید در چشمان شما مثل خار و در پهلوهای شما مثل خارها خواهند بود و شما را در زمینی که در آن ساکن میشوید خواهند رنجانید **شاهد پنجم**
در باب (۷) از سفر اول از تورات مثنی باین نحو نوشته شده است (۱) هنگامیکه خداوند خدایت ترا بزمینی که بوراثت آن میروی بیاورد و قبایل بسیار را از حضورت یعنی حتیان و گرگاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان هفت قبیله که از تو بزرگتر و قویتر باشند از حضورت اخراج مینماید (۲) و چون خداوند خدایت ایشانرا بدستت تسلیم مینماید آنگاه ایشانرا مغلوب ساخته بالکلی هلاک نما با ایشان عهد مبند و با ایشان ترحم منمای (۵) بلکه با ایشان چنان رفتار نمایید مذبحهای ایشانرا منهدم سازید و بتهای ایشانرا بشکنید و درختان زارعهای ایشانرا قطع نموده اصنام تراشیده شده ایشانرا بآتش بسوزانید انتهی پس از این عبارات معلوم میشود که خداوند امر بر هلاک کلی دشمنان را امم سبعه و عدم ترحم با ایشان و عدم معاهده با ایشان و تخریب مذابح و کسر اصنام و احراق اوثان و قطع اشجار ایشان تاکید نموده بسیار مبالغه در اهلاک ایشان نموده تا اینکه فرموده اگر تمامی اسرائیل امم سبعه را هلاک نکنید و ایشانرا باقی گذارید ایشان مثل خار در پهلوهای شما خواهند بود یعنی شما اگر ایشانرا زنده بگذارید پس شما را رنج خواهم داد و چون امم سبعه واقع گردیده اکر ایشان از بنی اسرائیل زیاد تر و قوی تر بودند و حکم اینهم (۲۴) از باب اول از سفر عدد دانسته و محقق گردیده است که عدد بنی اسرائیل که صلاحیت مباشرت حرب و حمل سلاح داشتند و عمر ایشان بیست سال و زیاده بود شصت هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند و حال آنکه بنی لاوی مطلقا از مردان و زنان و کذلک اناث از بیست سال و بیشتر و کذلک ذکور ایشان که کمتر از بیست سال بودند داخل در عدد نبودند پس اگر عدد جمیع بنی اسرائیل را اگر به مرد و زن را ملحق نمائیم عدد و جمع مجموع کمتر از دو هزار هزار نمیشد اما خواهد بود یعنی ازین کمتر نخواهد بود و امم سبعه هم عددا زیاد تر از بنی اسرائیل بودند و دکتر کث کتابی تالیف کرده است در زبان انگلیسی در بیان صدق اخبارات و حوادثات مستقبله مندرجه در کتب عتیق سراشان و قسیس مریک در بلده ارومیه کتاب مذکور را بفارسی ترجمه کرده است و مسمی نموده است بکشف الآثار فی قصص انبیای بنی اسرائیل و این ترجمه در سنه ۱۸۴۶ از میلاد و ۱۲۶۲ از هجرت مطبوع گردیده است پس در صفحه (۶۶) این ترجمه مذکور است از تواریخ قدیم معلوم شد که ملاد ... پانصد و پنجاه سال قبل از هجرت بعد رفتن کرور ساکن داشته انتهی بالفاظه پس چون حال شهرهای بلاد در عهد موسی چنین بوده همین ملادها با زیاد تر از آنها معمور بوده است پس خداوند مثل هفت کرور یا زیاد تر را امر بهرموده کدام جهاد بدین اعظم از این باشد **شاهد ششم** در باب (۲) از باب (۲۲) از سفر خروج باین نحو مرقوم است (۲) کسیکه بخدای غیر از خداوند وحدت ذبح نماید البته هلاک شود **شاهد هفتم** هرکسی مطالعه کند باب (۱۳) از تورات مثنی را میداند که اغوا بعبادت غیر الله اگرچه بر صاحب معجزات هم باشد واجب القتل است و کذلک داعی بعبادت و ثان واجب الرجم است اگرچه از اقربای خواص او هم باشد و اگر اهل قریه عبادت وثن نمایند تمامی آنها با حیوانات بشمشیر مقتول شوند و قریه و متاع اهل قریه و اموال آنها باید بسوخته شود و جای آن تلی باشد بعد هم ساخته نشود **شاهد هشتم** در باب (۱۷) از تورات مثنی از آیه (۲) تا آیه هفتم رسیده است (۲) اگر در میان شما در یکی از دروازه هایت که خداوند خدایت بتو میدهد مردی یا زنی یافت شود که در نظر خداوند خدایت کار بدی کرده باشد و از عهد او تخلف ورزد (۳) و رفته خدایان غیر را عبادت کند و آنها را سجده نماید خواه آفتاب یا ماه یا هر یکی از عساکر آسمان که من امر نفرموده ام (۴) اگر بتو مخبر کرده شد و شنیدی و خوب تفحص نمودی و اینک اگر راست و یقین باشد که این امر مکروه در اسرائیل واقع شده است (۵) آن مرد و یا زن که آن عمل بد را بعمل آورده است بدروازه هایت بیرون آورده آن مرد و یا آن زن را سنگسار نما تا بمیرد (۶) از گواهی دو شاهد و یا سه شاهد شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود از گواهی یک گواه کشته نشود **شاهد نهم** در باب (۳) سفر خروج از آیه (۲۱) تا آیه بیست و یکم ... (۲۱) و این دم زاد در نظر ... عاسحرام ... کام ... (۲۲) ...

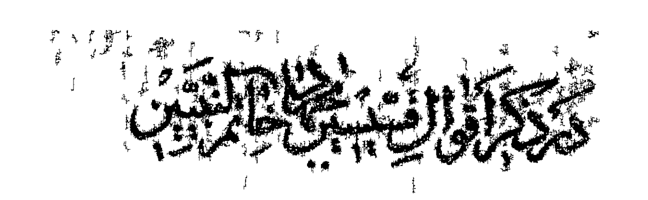


خود و ازانکه در خانه اش بنشیند آلات نقره و آلات طلا و جامها طلب خواهند نمود و آنها را بپسران خود و دختران خود
پوشانیده مصریان را غارت خواهید نمود و بعد در باب (۱۱) و آیه (۲) از سفر مذکور (۲) حال بگوش قوم بگو که هر مردی از همسایه
و هر زنی از همسایه اش نقره آلات و طلا آلات را بخواهند (۳) و خداوند قوم را در نظر مصریان عنایت داد الخ و بعد در باب (۱۲)
از سفر مذکور از آیه (۳۵) تا بیست و نهم است (۳۵) و بنی اسرائیل موافق آنچه موسی فرموده بود نقره آلات و طلا آلات و لباسها را
از مصریان خواستند (۳۶) و خداوند در نظر مصریان بقوم عنایت داد که بایشان خواسته شدها را دادند و مصریان را غارت
کردند انتهی پس بنا بگفته علمای بنی اسرائیل همه بعنوان عاریه اسد کردانی و در حال و زنان ایشان از اهل مصر آلات طلا و نقره
و جامه‌ها استعاره نمایند مستعار مال غیر محسوب خواهد بود چنانچه خدا اوّلا وعده داد که شما اهل مصر را غارت خواهید کرد
بعد تا شاخرد ادکه اهل مصر را غارت کردند لکن خدا اجازه داد بنی اسرائیل را که بحیله استعاره سلب نمایند اموال مصریان را
گردد ظاهر خلاف عهد و وعده و مکر است **شاهد دهم** در باب (۳۲) از سفر خروج از آیه (۲۵) در حال عبادت گوساله
تا بیست و نهم عیان و بیان گشته است (۲۵) و موسی قوم را دید که برهنه‌اند زیرا که هرون ایشانرا برهنه کرده بود تا که در میان دشمنان
رسوا گردند (۲۶) و موسی بدروازه اردو ایستاده گفت هر که از جانب خداوند است نزد من آید و تمامی پسران لاوی نزد او جمع
شدند (۲۷) و او بدیشان گفت خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که هر کس شمشیر خود را بکمر بسته در اردو از دروازه
بدروازه آمد و رفت نماید و هر کس برادر خود و هر کس مصاحب خود و هر کس همسایه خود را بقتل رساند (۲۸) و پسران
لاوی موافق فرمان موسی عمل نمودند و در آن روز از قوم قریب بسه هزار نفر افتادند **شاهد یازدهم** در باب (۲۵) از
سفر عدد مذکور است تا که بنی اسرائیل زنا کردند با بنات موآب و سجده کردند بخدایان ایشان خدا امر فرمود بقتل ایشان پس موسی
بیست و چهار هزار از بنی اسرائیل را بقتل رسانید **شاهد دوازدهم** هر کس مطالعه کند باب (۳۱) از سفر اعداد را
ظاهر و روشن میگردد از برای او که موسی علیه السلام دوازده هزار مرد را با فنحاس ابن العازار بجهاد و جنگ با اهل مدین فرستاد
و محاربه کردند و بنی اسرائیل بر اهل مدین غالب شده جمیع ذکوران ایشانرا کشتند و پنج پادشاه و بلعام هم مقتول کردیدند زنها و
فرزندهای ایشانرا اسیر و مواشی ایشانرا غارت و شهرهای ایشانرا آتش زده برگشتند پس بعد از مراجعت موسی علیه السلام بر سرداران
غضب کرده و فرمود چرا همه زنها را زنده گذاشتید و امر نمود بقتل اطفال ذکور و زنهای شوهر دیده ایشان بموجب امر فرموده موسی تمامی اطفال و
زنهای شوهر دیده کشتند و دختران باکره را نگاه داشتند و غنیمت ایشان ششصد و هفتاد و پنج هزار گوسفند بود و هفتاد و دو هزار گاو
و شصت و یک هزار حمار و سی و دو هزار دختر باکره و حصه هر مجاهدی علیحده و ایشان از اموال دیگر هم از پس معین بود و غیر از
روسای الوف و ماه طلا را بموسی و العازار دادند شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال پس بنا بگفته عدد دختران باکره ایشان سی و دو
هزار باشد مقدار مقتولین از ذکور مطلقا از شیخ و شاب و صبیان و زنهای شوهر دیده بیشمار خواهد بود **شاهد سیزدهم** یوشع
علیه السلام بعد از موت موسی علیه السلام باحکام سفر خروج در تورات عمل نموده خدا بدنان و کوروات بسیار کشت و اگر خواسته باشی اطلاع
بداری از باب اول تا باب (۱۱) از کتاب یوشع را مطالعه کن و در باب (۱۲) مرقوم است که یوشع سی و یک سلطان از سلاطین کفار را کشت
و بنی اسرائیل بر ملک ایشان مسلط شدند **شاهد چهاردهم** در باب (۱۵) و آیه (۱۵) از کتاب قضاة در بیان حال شمشون است
بچه‌ی بر ذمه با مره است (۱۵) و شمشون لحی تازه حماری یافت و دست خود را دراز کرده آنرا گرفت و بآن هزار مرد را کشت **شاهد
پانزدهم** در باب (۲۷) از آیه (۷) از سفر سموئیل اوّل تا بیست و هشتم است (۸) و داود و مردمانش برآمده بر جشوریان و
گرزیان و عمالقیان هجوم آوردند زیرا که از قدیم الایام ساکنان آن نواحی و سکنه شور تا بمصر بودند (۹) و داود اهل ولایت را
زده از زن و مرد یکی را زنده نگذاشت و گوسفندان و گاوان و حماران و شتران و جامه‌ها گرفته برگشته نزد اکیش آمد انتهی بطور
اجمال کشته در زمان داود علیه السلام کسی را احوال کرد و بعد مردی و بابت زنی از مال بلیه مذکور تا اینکه اسم داود و اسفار

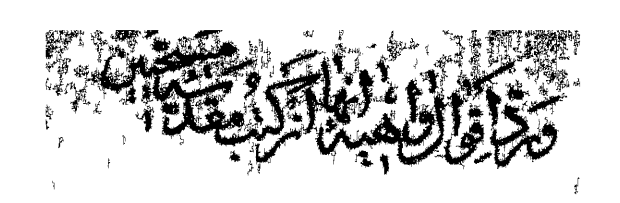




هم هست وغارت نمود **شاهد شانزدهم** در باب (۸) از آیه (۳) از سفر شموئیل ثانی در حق [illegible] داود علیه‌السلام
ما بین محرر شده است (۲) و موآب را شکست داد و ایشان را بر زمین انداخته با ریسمان پیمود یعنی به دو ریسمان پیمود تا بکشد و یک ریسمان
برای زنده نگاه داشتن و موآبیان بندگان داود شده پیشکشها آوردند (۳) و داود هددعزر
پسر رحوب پادشاه صوبا را شکست داد وقتی که بقصد [illegible] بکنار نهر فرات (۴) و داود از او هزار و هفتصد
سواره و بیست هزار پیاده گرفت و داود پی تمامی مرکبهای عراده را برید اما از ایشان یکصد مرکب عراده نگاه داشت (۵) و
آرامیان دمشق آمدند تا هددعزر پادشاه صوبا را کومک نمایند و داود از آرامیان بیست و دو هزار کس را بقتل [illegible]
در عمل داود علیه‌السلام با موآبیان و هددعزر و لشکر او و لشکر ارام **شاهد هفدهم** در (۱۸) از باب (۱۰) از سفر شموئیل ثانی
ما بین محرر شده است (۱۸) و ارامیان از مقابل اسرائیل فرار کردند و داود از ارامیان مردان هفتصد عراده و از سواران چهل هزار
کشت و شوبک سردار لشکر ایشان را زد که در آنجا مرد **شاهد هجدهم** در باب (۱۲) از آیه (۲۹) از سفر شموئیل ما بین محرر شده
نامبرده است (۲۹) پس داود تمامی قوم را جمع کرده بربه رفت و با او جنگ نموده او را گرفت (۳۰) و تاج پادشاهی را از سرش گرفت که
وزن او یک وزنه طلا بود و سنگهای قیمتی داشت و آن بر سر داود گذاشته شد و غنیمت بسیار از شهر بیرون آورده (۳۱)
و مردمانی که در آن بودند بیرون آورده ایشان را زیر ارّه‌ها و چومهای آهنین و تبرهای آهنین گذاشت و ایشان را از کوره‌های آجرپزی
گذرانید و همچنین به تمامی شهرهای بنی عمون رفتار نمود پس داود و تمامی قوم به اورشلیم مراجعت نمودند انتهی نظر نمایید که در
کشتن و قتل داود علیه‌السلام بنی عمون را [illegible] این عذاب مسطور نیست جمیع اهل شهر بنی عمون را به این عذابها بقتل رسانید
شاهد نوزدهم در باب (۱۸) از سفر ملوک اول مسطور کرده است که الیا علیه‌السلام چهارصد و پنجاه نفر پیغمبر
از پیغمبران بعل را کشت **شاهد بیستم** زمانیکه فتح نمود چهار ملوک سدوم و عاموره و جمیع اموال آنها را [illegible]
ولوط علیه‌السلام را اسیر نموده و مال او را غارت کردند و خبر به ابراهیم علیه‌السلام رسید و ابراهیم بیرون آمد تا لوط را خلاص کند
[illegible] در باب (۱۴) از آیه (۱۴) از سفر تکوین ما بین محرر شده است (۱۴) و هنگامیکه ابرام اسیر شدن برادر خود را شنید
خانه‌زادگان [illegible] سیصد و هجده [illegible] تا دان تعاقب نموده (۱۵) و او و بندگانش در وقت شب
بر ایشان حمله نموده و ایشان را شکست داده تا حوبه که به طرف شمال دمشق است ایشان را تعاقب نمودند (۱۶)
و تمامی [illegible] را باز آورد و برادر خود لوط را با اموالش همچنین زنان و قوم را باز آورد (۱۷) و [illegible] به استقبال وی
آمد و بعد از شکست دادن کدرلاعومر و ملوکی که همراهش بودند در وادی شاوه که وادی الملک است [illegible] نموده **شاهد**
بیست و یکم در باب (۱۱) از آیه (۳۲) از رساله پولس بعبرانیان ما بین محرر شده است (۳۲) و دیگر چه گویم زیرا وقت مرا کفایت
نمیکند که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم (۳۳) که از ایمان تسخیر ممالک کردند و اعمال
صالحه بجا آوردند و وعده‌ها را یافتند و دهان شیران را بستند (۳۴) سطوت آتش را خاموش کردند و از دمهای شمشیر رستگار
شدند و از ضعف توانائی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربا را منهزم ساختند (۳۵) زنان مردگان خود را [illegible]
یافتند انتهی از این کلام یعنی کلام مقدس النصاری پولس واضح و آشکار میگردد که [illegible] ممالک را و خاموش کردن آتش
[illegible] و منهزم نمودن ایشان لشکرهای کفار را از فضل [illegible] بود [illegible] این مجاهدات [illegible]
و دور نمودن [illegible] بود [illegible] مسطور شود و حال آنکه کلام او صریح است در اینکه [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل در مجاهدات خود زنان و اطفال صغار را میکشتند [illegible]
[illegible] کردن و [illegible] بودن [illegible]
انصاف [illegible] پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مامور بجهاد شود [illegible]



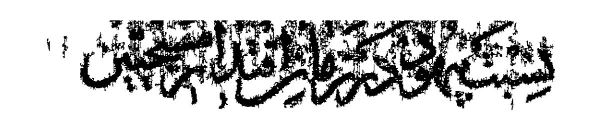
بنی اسرائیل جهاد اسباب شان باشد واز برای بعضی از ازمان اسباب مدحت وابرار میشود وطال داود علیه السلام جهاد خود را از جمله حسنات میشمارد در زبور (۱۸) از آیه (۲۰) باین نحو ترجمه شده است (۲۰) خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و بحسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید (۲۱) زیرا که راههای خدا را نگاه داشتم و بخدای خویش عصیان نورزیدم (۲۲) وجمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرایض او را از خود دور نکردم (۲۳) و نزد او بی عیب بودم و خویشتن را از گناه خود نگاه داشتم (۲۴) پس خدا و ند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و بحسب طهارت دستم در نظر وی انتهی خدا شهادت داده است که غزاهای داود علیه السلام و سایر حسنات او مقبول است در رحمت خدا و در آیه (۸) از باب (۱۴) از سفر ملوک اول در حق داود علیه السلام باین نحو مرقوم شده است (۸) و مملکت را از خاندان داود گرفته آنرا بتو دادم و تو مثل بنده من داود نبودی که اوامر مرا نگاه داشت بدل تمام قلب در عقب من رفتار نمود تا عملی که در نظر من راست بود بجا آورد معمول داشت انتهی بدانکه صاحب میزان الحق در صفحه ۲۶ از میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۹ بدل وحق را و علمای پروتستنت که میشنید که حیات وجلال داود در راه دین بوده است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت جنگ و جدال مینمود انتهی با الفاظ صاحب میزان الحق و نیز داخل کلام حق قول غزا کشته عیسی ویحیی بوده است پس مثل این سخن از عدم اطلاع است از احکام و جدال کشته عیسی ویحیی بر تو ... داده است ... زیرا که قتل نساء واطفال و هم گذاشتن جمیع اهل بعضی بلاد از برای مصلحت سلطنت نبوده است علاوه ما میگویم که اگر چنین بود که این جنگ وجدال از برای استقلال امر سلطنت بوده است از دو حالی بیرون نیست که یا این جنگ وجدال داود علیه السلام موافق رضای خدا و حلال بوده است یا مبغوض خدا و حرام بوده است و اگر شق اول باشد مطلوب ما ثابت میگردد و اگر شق ثانی باشد لازم می آید که قول داود و مقدس النصاری پولس وکذب شهادت خدا در حق داود و هم لازم می آید که چون خدا هر از معصوم و غیر واجب القتل بزرگی داود علیه السلام ثابت باشد و چون بالطبع بری و غیر مستحق قتل از برای هلاکت او کافی است پس چگونه از برای داود نجات اخروی حاصل میشود و در آیه (۱۵) از باب (۳) از رساله اولای یوحنا باین نحو مرقوم است (۱۵) هر که از برادر خود نفرت نماید قاتل است و میدانی که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد و در آیه (۸) از باب (۲۱) از مکاشفات یوحنا باین نحو بیان کشته است (۸) ولیکن خائفین و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و ساحران و بت پرستان و جمیع دروغگویان نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده با آتش و کبریت خواهد بود و این است موت ثانی انتهی بعد ازان که گویی دل و حوف طویل موجب اکتفا همین ترجمه کردید هفتاد وشش وهفتم شرط نیست که احکام جهادیه موجود در شریعت موسی ... موجود باشد در شریعت لاحق بلکه شرط نیست که احکام جمله باقی باشد در شریعت واحده از اول تا آخر بلکه جایز است که احکام اختلاف یابد بحسب اختلاف مصالح عباد و اوقات و مکلفین ... و محل ... امور از معصیت و ... پس جهاد مشروع بود در شریعت موسی بطریقی که اشنع انواع ظلم است در نزد منکرین شریعت موسی و مشروعیت آن باقی ماند در شریعت عیسویه و بنی اسرائیل مامور بجهاد بودند ... امر بجهاد کردند بعد از خروج ایشان و عیسی علیه السلام ... ... در باب (...) از رساله ... پولس ... (۱۹) ... ... کرده است که ... ... امور شریعت ... ... و ... امور ... جهاد ... ... در عهد موسی علیه السلام ... ... جهاد ... ...



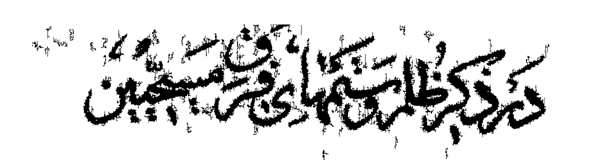
تا فی نماند مخصوص قتل اولاد صغار ایشان و خیال اینکه مکلف و مذنب نبودند ظلم است و یا اینکه بگوید که قتل اطفال و سبی اولاد
صغار و نهب اموال از غیر امام معصوم ظلم است و یا اینکه گوید قتل ذکور مذنبین همه حتی اطفال شیرخواره و کذا قتل بهایم چه
بتمامها و باقی داشتن دختران باکره از برای تمتع و لذت خود و نهب اموال و ذراری ظلم است و یا اینکه گوید که جهاد داود علیه السلام
و جهاد سایر انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام ظلم است و یا اینکه گوید سر بریدن الیاس علیه السلام چهارصد و پنجاه نفر از پیغمبران بت ظلم است
و یا اینکه قتل عیسی علیه السلام بعد از نزول از آسمان دجال و لشکر او را ظلم است و همچنین خنزیر بشکند و برای جذب اشارت گوید عمل نجوم
میکند که حد احد از امر جماعه ماند امثال این طلبها و کذا الخ ابن بیشکر گوید اینکه قتل دع کسی که برای اوثان و همچنین قتل کسی که عزیر
و دعوت عبادت عزیر الله نماید و کذا قتل تمامی اهل قریه ما اینکه ثابت شود از ایشان میل و نوع عبادت الهیه باطله و کذا قتل موسی علیه السلام
در هر روز از عبده عجل و کذا قتل موسی علیه السلام بیست و چهار هزار نفر را که زنا کردند با زنان مواب و مدین نمودن اینها همه ابتدا ظلم
صرف است و در این احکام اخبار است بر اینکه ثابت نماید در شریعت موسویه از این قبیل و در نهایت وضوح و آشکار است که حقیقت
و حقیقت صورت تمثیل است که هر گاه در مقام است که از مبدأ این رو بهم برساند که ملت اعمال ایمان باورد و از اعمال بد دست کشند
حلال را طلا دوست دارد ملکه حرو ظلم تا ایمان با طاعت تمامیع مکره دین امثال این احکام از جانب حق تعالی میشود ملکی که مشفقانه
و شرایع ساخته و ملحد و زندیق باشد امثال این امور را انکار نمایند انکار حق از ملحد و زندیق مستبعد نیست لیکن در این کتاب طرح
ملحد و زندیق نیست بلکه کلام ما در امور دینیه است عموماً و علمای پروتستنت خصوصاً **مُقَدمه چنانچه** از علمای بزرگ است
کتاب کوکب که در اسلام بصریه شمس تابع [illegible] صاحب میزان الحق در باب (۳) و فصل (۵) و صفحه (۲۰۲) از نسخه مطبوعه
۱۸۶۱ گفته است یعنی مانند که قبل از هجرت محمد [illegible] با او اطاعت داشتند و در نسخه مطبوعه ۱۸۴۱ از میزان در باب (۳)
و فصل (۵) و صفحه (۲۰۵) گفته است بدانکه ده دوازده نفر پیش ایمان بمحمد آوردند بعد از سه سال از نبوت و در سال سیزدهم که سال
اول هجرت است صد نفر از اهل مکه و هفتاد و چند نفر از اهل مدینه بمحمد ایمان آوردند انتهی بدانکه در نسخه اول عبارت سابق را نوشته بودند
که علمای اهل اسلام نسخه اول را ذکر کردند قول خود را در نسخه آخر تحریف و تصحیح نمود و گفت جمع قلیلی ایمان آورده بودند قول اول ثابت
هر چند غلط و کذب است که در زمان ابتدای باطل قول قسیس است که مرحوم [illegible] است و مادر اسم و صنع قول مستحکم قول او را از
نسخه مطبوعه ۱۸۶۱ گفته است یعنی قسیس [illegible] که جایز بود از جانهای اهل مدینه که مسلمی در او [illegible] قبل از هجرت بعد گفته است
هر کسی گوید که دین اسلام شایع شد مگر به زور شمشیر [illegible] قول او هم صواب است [illegible] ذکر و کذا اسم [illegible] نماید
اسلام در آن جا شایع گردید انتهی [illegible] عمار رضی الله عنه و اسم برادر او و مادر ایشان در اول اسلام [illegible] ایمان [illegible]
در مکه [illegible] مسلم بودند صهیب [illegible] عمار [illegible] که در داخل دین اسلام کردند و در سال هفتم از نبوت هشتاد و سه
مرد و هجده زن بغیر از [illegible] هجرت نمودند جمع [illegible] مسلمین در مکه ماندند و بیست نفر از نصارای نجران قبل از هجرت مسلمان شدند
و کذلک ضماد [illegible] قبل از سال دهم از نبوت مسلم شد و طفیل بن عمرو الدوسی قبل از هجرت با ایمان [illegible] مرد شریف و مطاعی بود در
قوم خود و بعد از آن [illegible] مسلم شدند و مادر او [illegible] مسلمان شدند و سلم بنی الاشهل در مدینه منوره در یک روز از برکت وعظ
مصعب بن عمیر رضی الله عنه داخل دین اسلام کردند و هیچ مرد و زن از ایشان نماند مگر اینکه داخل دین اسلام کرد بعد از عمرو
تا [illegible] اسلام [illegible] اسلام سلم بنی الاشهل با [illegible] مصعب بن عمیر مردم را دعوت [illegible] دین اسلام تا اینکه
[illegible] از خانهای انصار نماند الا اینکه [illegible] مسلم [illegible] عوالی المدینه [illegible]
[illegible] صلی الله علیه [illegible] الاسلمی با هفتاد مرد از قوم خود در طریق [illegible] هجرت [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible]

در بیان جور و ظلم و ستمهای مسیحیین

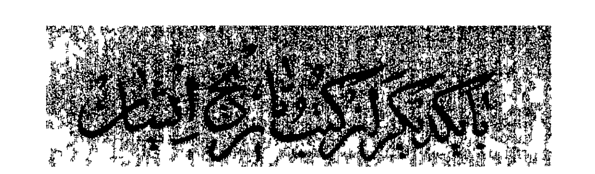
پرستی واضح و روشن کردند ملا اسکندر علمای مسیحی از قول ایشان عبرانی اعمال ایشانست پس ایشان و اسلاف ایشان از
اهل ملت رحمانیه اکر تسلط تام پیدا میکنند کمال سعی و جد و جهد را در اجرای مخالفین دین و مذهب خود دارند و شاید در این موضع بعضی
حالات و ظلمهای ایشان را از کتب و تواریخ خود اینجا نقل مینمائیم اول احوال و ظلم ایشان را با قسم جماعت یهود از کتاب کشف الآثار فی
قصص انبیای بنی اسرائیل که از مؤلفات قسیس دکر کیث است و در لسان انکلیسی در بیان تصدیق اخبارات از حوادث مستقبله
در کتب مقدسه ایشان تالیف کرده است و قسیس مرتک سکی بیاتی در کلیسای اروسه در سنه ۱۲۶۱ هجری ترجمه بفارسی نموده است و در سنه ۱۸۴۶
از میلاد و سنه ۱۲۶۲ از هجرت در دار السلطنه ادین برغ مطبوع کردیده است پس قسیس مرتک در صفحه ۲۷ از کتاب مزبور کفته است که قسطنطین
امپراطور بزرک که تخمینا سیصد سال قبل از سلطنت بود پس طغیان ایشان را جاسوس ساخته حکم داد که کوشهای ایشان را ببرند و بعینه چنان
یهود پس بطریق کریزندکان و آوارکان بولایت حد ... بهار ارانده تا اینکه نصاری از رود و سوای خود شان را همراه برده تا عمل ...
از آن قوم باشد و دیکر بعد از صد سال تخمینا از بیع مسیحی بعنی در ... مسیحی یهودیان از شهر اسکندریه مصر اخراج شده
و شهر مذکور مدت طولانی مدت یکی از جاهای امنیت ایشان بود که تا زمان نصاری می‌آمدند و سلطنت امپراطور که در علم سلطنت
نصاری کامل بود پس در خصوص عداوت و ظلم نسبت بیهودیان از امپراطورهای که نسبت عداوت ظلم را کو یکر دیون کسانی از این
هر دو یکدیکر که برای عبادت خود شان بمعابد داخل شوند شهادت ایشان را باطل ساخته و حتی تکلیف انسانی نسبت
کردن مال خودشان از آن قوم بیجاره منع نموده و چون این احکام ظلم امر باعث حرکت طغیان در میان قوم مزبور شد پس مال ایشان را ضبط
و غارت کرده و نصاری از آنها را کردن زده و جبراً ایشان را حمل بر ... کردند که تمامی یهودیان از ممالک لوریث بعد در صفحه ۲۸ کفته است
قوم مذکور در شهر اطوخ ... معلوب کشته اسیر کردیدند و عضوی از اعضای بعض ایشان منقطع شد و بعضی از ایشان مقتول
کشته و تمامی باقی ماندکان آن قوم از شهر رانده شدند و کریکری بزرک که یکی از پاپاهای کاتلک باشد ظلم زمانی با ایشان مهلت داد
که احوال امر عادت و سکنای ایشان بسر تا سلطنت هر قلی امپراطور از طریق ظلم و سرکشی بر ایشان مسلط کردید و امپراطور
مذکور که عداوت خود را نسبت بیهود ... نهایت مرجه در کل ممالک خود ظلم و انواع ستمهای و امر بخارج کردن یهود کرد
و اجرای الامر ممالک خود را بعد از علاوه براین حکمرانان ولایات دیکر را انکیزانید که ابهام یهودیان را ظلم نمودند که از سمت سنه باز کلیه
دو دین نور ... و سکنا سر انداختند و بعد از ایام مذکور پس در مملکت اسپانیول سه شرط با ایشان نسبت شد اول انکه دین مسیحی را
قبول کنند دوم انکه اکر قبول نکنند محبوس شوند و سوم انکه اکر این دو شرط را قبول نمایند از ولایات اخراج شوند و در مملکت فرانسه
مرضهای ماسدای برای ایشان رو داده پس از ولایات بولایات دیکر کریزان شدند برای کفایت خود شان فراری و آرامی ساختند
و سمت بزرک اسپرهم برای ایشان جای سلامت را نداده بلکه ما سد ممالک دیکر یکسان ... ایشان از اوقات تاحوی این بخارکان لکدرده
شده است و در صفحه ۲۹ کفته است و ملت کاتولک هم ... ایشان از اوقات یهودیان را اهل بدعت و کفر دانسته و ایشان را ظلم کرده بروکان
مذهب مزبور در مجالس اجلاس خود شان قرار و حکم دادند که هر کس طرف یهود را بر خلاف شخص مسیحی کیرد پس مقصر و اخراج ملت
شود و دیکر در قوانین مجالس مذکوره پس کل مسیحیان ممنوع شدند که با یهودیان ... ... و معامله با ایشان نکنند و سر دادن
قوانین قرار کذاشته شد که یهود توکر ... و صاحب منصب شود و شد مسیحی اینکه نمایند و هم در آن قوانین تعیین شد که اهل
مذکور بجهم نسائی مسیور شوند و علاوه بر این حکم شد که اولاد یهود را از ایشان کرفته پس در دین مسیحی تربیت داد و دیکر اکر ایشان
بعض روز ... یهود شد از علامت سکنائی و ... ایشان کردند انتهی با الفاظ پس از اصطلاحات معلوم میشود که هیچ قانون جور
از برای ایشان ... دادند اول هر کسی جانب نماید یهود را بر ضد مسیحی جائی که کافر و ملت مسیحی خارج خواهد بود و نباید هیچ
دلیل از دول مسیحی جماعت یهود داده شود و یا اکر مسیحی عبد یهود باشد حرامست و دیکر انکه یهود عبد خود و با ایشان معامله
نمایند و جایز نیست اولاد ایشان از دست ایشان کرفته شود و در ملت مسیحی تربیت شود و ... از امثال این ... مذکوره



مؤلف حقیر گوید که در ثلث و شهر حکم حاکمان انواع ظلم و تعدی واقع است و ابتدا در صفحه (۲۹) و در شهر تولوس در مملکت
فرانسه در عید فصح عادت بود که هر روز یهودیان سیلی زنند و در شهر بزیر از یکشنبه پیش از عید فصح تا عید مذکور یهودیان را سنگسار
میکردند که دشنام و سیاست هر دو با اندازه‌ای بود که اکثر اوقات خون در میان می‌آمد و در ابتدای خلیفه ملت شهر مزبور در مواعظ
خود سال بسال خلق را اکثر ابتدا بعد در صفحه (۳۰ و ۳۱) گفته است و نیز پادشاهان فرانسه در بارهٔ طایفهٔ مزبوره این بود که یهودیان را
حلال گذاشته تا اینکه از جهت معامله و طمع کاری صاحب دولت گردیدند پس ایشان را در عوض رعیت خود غارت می‌کردند و این ظلم را از روی
رسوم سیاست تمام می‌رسانیدند و قوم مسطور در آن مملکت گاهی اجازت و گاهی غارت را دیده و لیکن مداومت در کارسازی ایشان
درباره دولت و حرمت همچنان که رسید تا اینکه یکی از پادشاهان فیلیپ اوگستس نام تمامی مسیحیان مملکت خود را از قرضی که یهود داشته
بری نموده پس بحکّت آن قرض خود پس گرفته باقی مانده را از ایشان گرفته و هیچ چیز از طلب یهودیان به قوم خبر نرسید و بعد کل
آنها را از ولایت اخراج نموده و پادشاه دیگر سنت لوئیس نام گردید تا یهودیان را از مکان ولایت زیاده و هم ایشان را طلبید و اشاره
داده که تمام اهل الامر قوم مذکور را از ممالک فرانسه زیاده و موافق تاریخ مزبوره هفت بار یهود از ولایت مزبوره اخراج شدند
و از مملکت اسپانیول نیز زیاده شد و بعضی گفته است که بعد یکصد و هشتاد هزار خانواده یهود از آن مملکت اخراج کرده و در بعضی
از شهرهای ممالک مسیحیان جمعهای کثیر از طایفه مسطور غارت شده و بقتل رسیدند و بعضی از ایشان مجبور شدند که خلاصی را
نام بعضی دخول در دین مسیح ولیکن اکثر ایشان در خارج خود را بستر خودشان و اهل خانه و دولت را گذاشتند تمام آبرو و خانه‌های
ما بین انداختند و در زمان هر جنگی عموم فرنگیها با اعراب کرده که اهل آن را کروسید نامیده‌اند پس یهود غارت شده بسیاری
از ایشان مقتول گردیدند و در انگلستان در همان زمان قوم مذکور بسیار ظلم و اذیت دیدند و در جنگهای کروسید مزبور تمامی
اهل انگلیس اتفاق کردند که یهود را خراب نمایند و در یک حمله در شهر یورک یک هزار و پانصد نفر یهود که مرد و زن و بچه‌ها بودند اما را
مانند و خانه خود را هیچ قیمت نرهانیده بس از آن تا امید یافتند شدند که از کشتن بطور یکه هر صاحب خانه اهل بیت خود را
بقتل رسانیده خانه را آتش زده و تمام قوم مذکور در قلعه مسدود از ولایت یهود شهر در چنین گرفتاری در دست کلیسای مذکور
گشتند و یهودیان در مملکت مذکوره هنوز خوار و حقیر شمرده شدند که امرای انگلیس چون از پادشاه خود باغی شدند بجهت اینکه طلب
ظلم خودشان را غصب کرده بسر امرای مزبور حکم دادند که هفتصد یهود بقتل رسیده و خانه‌های ایشان غارت کردند و کنیسه‌های ایشان را
سوختند و بیچاره یهودیان و هم بیشتر پادشاهان انگلیس بسیار اوقات از طایفه مزبوره تعدی نمودند و بخصوص هنری مذکور
هر چه از وجوه نرخی و ظلم کرده اکثر اوقات خراج زیاد خودش را از تجارت یهود می‌گرفت و بعضی از دندانهای ایشان را بعضی
رسانیده و ظلم و غارت پادشاه مزبور احوال الامر بجائی رسید که تجارکان مذکور رغبت کردند که از آن مملکت بروند لیکن هر چند اجازت
ولایت اختیار نموده اسرائیلیان بجهت نرسید تا اینکه ادوارد اول پادشاه انگلیس یکبار یکی از تجارکار را تمام رسانیده و کل مال ایشان
ضبط کرده پس ایشان را از ولایت اخراج ساخته که تا برده هزار نفر یهود در مستنراهات انگلستان راه شدند پس تخمیناً چهارصد سال
از آن تاریخ گذشته تا اینکه این قوم مظلوم و مقهور به انگلستان برگشتند و بعد در صفحه (۳۴) گفته است و در وقت ولایت اسپانیول
و پرتگال نیز یهودیان در چند سال قبل از این ایام مسافر سوئی نام دلیل کرد که تا مدت ... سال قبل از تاریخ نوشته خود سوزانیدن
یهود باعث شادی تمام اهل پرتگال می‌شد و تماشای این طور در محل جمع کرده و زنان هم از جهت دلشادی بالکن مزین محبوب
تماشای ... کس را تماشا کردند و مردان و زنان و جوانان اسم مظلوم کسی خلاصی را نامه و یکی از فاضلترین شعرای آن ولایت
نوشته ... خون هر دی بود ... در حالت زندگی سوزانیدند بعد در صفحه (۳۵) گفته است و در حالتهای که سیصد ولایت
... مسیحیان قوم مذکور ظلم شدند رادیده و در بعضی از ممالک مسطور از ... که هر بار از اجماس نفر و ستد و تا اگر زن
ملکه ... است در بار قوم مذکور حد احکام ... ساختند و در روسستان هم در ... در ... سنه

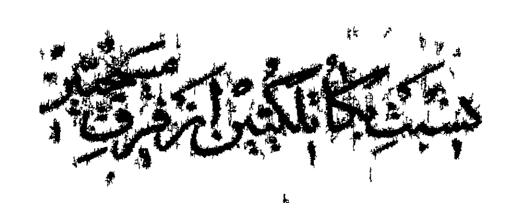


کرد و اواسط ممالک مذکوره یهود را از زمینها ملک ندادند و حکام از خرید و فروخت منع کنند و در صورت خلاف آنها بهای املاک
اخراج نمایند و هیچ چیز نباید بآنها رهن داد و نباید در حلول ... فروخت انتهی بالفاظه از رجوع تطویل با بعض دیگر اکتفا و اختصار
ورزیده شد و صاحب سیر المتأخرین گفته است که سلطان سادس از قسطنطین اول عقوبت از برای یهود در سنه ۳۲۷ حکم کرد
اینکه اگر اخراج شود هر کس که در سلطنت روم است و هر کس نصرانی شود مقتول گردد انتهی **مؤلف گوید** عبد ... کاتم الاسرار
که الا از این باشد و ظاهر است تعبیری دارد ... از اخبار از خوانده مسلم ... در کتب مفقود ... در سنه ۱۸۳ ملکی
در بلده لندن طبع رسیده است پس در صفحه ۵۰ از مجلد ثانی در بیان تسلط اهل ملت بر اورشلیم باین نحو مرقوم نموده است که و در ...
در پانزدهم نومبر سنه ۱۰۹۹ بعد از محاصره پنج هفته فتح نمودند عساکر مسیحیین همه اهالی آنجا را کشتند پس زیاده از هفتاد هزار از مسلمانان
مقتول نمودند و جماعت یهود را جمع نموده و آتش سوزانیدند و در مساجد عبادتخانه بسیار ریختند انتهی و چون ذکر مختصر
حال ظلم ایشان را در حق یهود خصوصا و در حق رعیت سلطنت عموما چنانکه ذکر شد در وقت تسلط ایشان بر اورشلیم پس الان قدری
از ظلمهای فرقه کاتلک بالنسبه بسایر مسیحیین بعد از دعوت ... از کتاب ... رساله که در سنه ۱۸۴۱ مطبوع گردیده است ذکر
نمائیم پس مکتوبیم در صفحه (۱۵ و ۱۶) از کتاب مذکور مسطور است که کلیسای رومیه چند مرتبه قوانین ظلم و جور وضع نمود که
صدق پروتستانت طرد و غیره در ممالک روم نمایند و مقرر نمودند که اگر مسیحی انکار دو دست و منع از ... آتش سوزانیده شود
ایمان بعضی آورده بودند سر ... و چند هزار از مردم ... و کلیسیا و سایر الات ... انجمن کشیدند و در فرانسه سی هزار نفر
در روز دیگر در ... ایشان ملعقت ... سوم ماه ... بقتل رسانیدند ... کاتلک ... بیرون ...
انتهی ملخصا و در صفحه (۲۳۸) در رساله دوازدهم از کتاب مذکور مسطور است که کاتلک قانونی وضع نموده بود که جمع ملتهم ... قانون
گوید ما قانونی وضع میمائیم که کسی بعد از این مملکت نباید ... مملکت بنا ... ذکر ... سلطنت ...
مگر اینکه قسم بخورد که هیچ کسی را که از دین مملکت خود بعض نماید ... کاتلک و اگر بعد ... حکومت این عهد را مخالفت نماید
حضور ... محروم است ... هم باشد از برای اسلاف ... و در صفحه (۴۰) گویند مجمع لاتران گوید که جمیع ملوک و حکام
و ارباب سلطنت باید قسم بخورند که ایشان ... سعی تمام ... مستاصل نمایند جمیع رعایای خود را که در حکم ایشان
از رؤسای کنیسا کفار ایشان ... واحدی از ایشان را در نواحی مملکت خود باقی نگذارند و اگر این عهد را محافظت ننماید
طایفه ایشان از حد طاعت ایشان خارج است یعنی از سلطنت و حکومت معزول است و این قانون در مجمع قسطنطنیه هم ثابت و دار
رسم پاپا ... و در جمعی که اساقفه نموده اند در حق ریاست پاپا پولیوس ... سنه ۱۵۵۰ این کلام مسطور است که از ائمه و اهل
اسقاف و عصاه ... پاپا و خلفای او و مجمع ... خود ایشان را طرد و مستاصل نمایند و مجمع لاتران و مجمع قسطنطنیه گویند کسی که
از ائمه را اکراه ندارد سلطان ما دون و مسلط است که جمیع اموال ایشان را از برای خود بگیرد ... از برای خود تصرف نماید و در
سنه ۱۷۳۴ ملک لوئیس ... قانون وضع نمود اول اینکه ما امر مینمائیم که دعات کاتولیکیه بها ما دوست در مملکت ما باشد و کسانیکه
مبتلا نباشد دیگر هستند بروند با عمال یعنی صحرا ما دام الحیاة و زنها موی سر ایشان بریده و ما دام الحیاة حبس باشند دوم
ما امر مینمائیم جمیع واعظین را که حمیت جمع نموده اند بر غیر عبادت کاتولیکیه وکسانیکه وضع رسوم عبادت نمودند بخلاف کاتلک بیان
ایستادگی نمایند یعنی کشته شوند و در خطابات سایر در سنه ۱۲۶۰ گوید رسم را موقوف نمود و در باب ... و از جمله
رسومات ... ریاست پاپا اینکه هر کسی گوید ... اموال ... باید حبس شود ... قسم بخورد که سجده نماید
اسوم را اسقف و قاضی و کلیسا مسلط و مرخص است که احضار و حبس نماید هر کسی را که احتمال بد ... داشته باشد و اگر کسی
عقیده را در حضور مجمع ناس بسوزاند و جمیع حکام قسم بخورند که قاضی را اعانت نمایند در استیصال ... که در ... است
و هر کسی معلوم نشود که ... مالک ... گوید که ملک کارلوس ... باطل خود



ظن نموده است که استیصال ارتقه با شمشیر بیست ملکه تا کلام است و در فهرست کتاب مفتشین که دیده ام طبع شده است
در صفحه جو بها این تعلیم پیدا میشود که از برای ما سزاوار است که ارتقه را استیصال نمائیم چنانچه املنا کفته است را دفع نمود و مالک
هو بکشد که نمرد اکنون پس از برای او لازم که سزاوار است که ارتقه را بکشد و در صفحه (۳۴۷ و ۳۴۸) مرقوم است که موقع بر ارباب
دعوا و ارموت حیس مار احمد هد ارکادو و معتبر اصل که اسمش بوما بود که باید ارتقه را آتش سوزانید بر آنکه صحت مناد اب کتب ارتقه
کار نموده بود و بوتحس او را شهید مذهب مینامند و در صفحه (۳۵۰ تا ۳۵۵) مسطور است که در سنه ۱۲۰۹ امر کرد الیه بیوتس ثالث
ارا عون در سنا ما و اصیس و ساکنین آن بلاد خود نمی ماند برآنکه ارتقه بودند و در سنه ۱۲۰۸ پاپا با فصاحت التفتیش را فرستاد ثم
تلوس بس امرا بمون برآنکه او بیجواست و اصیس را بعض بلد عاید بعدا در میان قلیل عسکری در نواحی بلاد مذکوره جمع نمودند که عدد
آن عسکر سیصد هزار بود و بس امرا بمون را در شهر محاصره نمودند و جمله در میان طرفین واقع شد و هزار هزار از طرفین کشته شد
و اهل آنها بمون شکست خوردند و از هر طرف آنها را احاطه کردند و تمام علمای آنها را بکشتند و خود پاپا هم در آن جمله حاضر بود
و میکفت آن را تهر حشر را بکشید و طرد نما شد که ایشان بد ارتد ارحس امد همی سلمیر و در سنه ۱۲۴۰ در آخر کار اول اهل پاپا
تعزیر خواستند بر و اصیس در اود باب موس مالک سر دساس و اصیس فرار نمودند و در قتال و لکن جمع کثیری را ایشان شمشیر
و جمع کثیری هم از شدت سرما و برف هلاک شدند و بعد از آن مدت هفتاد و هشت سال پاپا پروس آرشید ماکر بوس را کلمه کرد
در شهر کریمونا که محاذیه بماند با و اصیس در نواحی قلمرو فرانسه و در اود باب موس را با لشکر بعضی از و اصیس بعد از خوب سنه ۱۳۱۴
مراجعت کرده بودند پس مردم مذکور هشت هزار لشکر در انس و بعلت و اصیس رفت و جمله در میان طرفین برپا شد و مدت سی سال
در میان مسیحیین این جمله استمرار یافت و مسیحیی که عمرا در کاللات بود همکی سه ماکرها للات مبدهم پادشاه آنهم دوست بداد
ولکن دست از مذهب موروثی اجداد خود برنمیداشتند و در کالابریا از بلاد ایطالیا در سنه ۱۵۶۰ هزار هزار از برو تستنت کشته شد بعضی را
عسکر کشت و برخی را روسای محکمه التفتیش یکی از معلمین روماسین کوید هر وقتی که از ایشان را میدید که مبهوت بودیم هر بعد و بعضی
مسودکه از جلاد و آن حیرانی سم که مردم را یکی یکی از حبس بیرون میآورد و مثل قصاب که سر کوسفند را میبرد سر ایشان را از بدن جدا می
نماید و در سنه ۱۵۶۴ دولت ساووی پانصد خانوار از از واصیس نفی بلد نمود و اصا در سنه ۱۶۸۵ و ۱۶۸۶ جواس ظلم و تعدی این محکمه شدید
از باب موس برآنکه ملک لوئی چهاردهم پاسار با هجوم او رسید با عسکر خود بر ایشان یعنی بقالعین با نادر حالی که در کمال ضعف
در خانهای خود نشسته بودند پس عسکر جمع کثیری را از ایشان سر برید و زیاده بر ده هزار نفر را هم حبس نمودند و جمع کثیری را بعضی
از کرسنگی مردند و بعضی را هم اخراج بلد نمودند و در آن روز هوا بشدت سرد بود و روی زمین را برف پوشیده بود و در بهارها جهای ایشان
در بعل از شدت برودت هوا در سر راهها مرده بودند و کارلوس پنجم در سنه ۱۵۲۱ امری اخراج نمود از برای طرد پروتستنت در بلاد دیلا
از رأی با ناو او را بیجهت پانصد هزار نفر کشته شد و بعد از کارلوس پسرش فیلیپ بن موالی شد و می که در سنه ۱۵۵۹ اسپانیا ساد رفت امری معتبر
نمود از برای طرد پروتستنت و در آن بلد رمانی از دست جلاد ملوک شرعی هیجده هزار نفر کشته شد و بعد از آن فیلیپ آنجا و سکر کرده
و سیصد هزار نفر در مملکت او کشته شد است و سایر واقعات معلم کن در عهد ماریو ملاوس در سنه ۱۵۷۲ در دست و چهارم آب مالک فرانسه
خواهر خود را با امیر ناوار که از علمای پروتستنت بود وعده داده بود پس امیر ناوار و اصحاب خود دلخان کرد با دربار پس جمع شدند
از برای اتمام امر تزویج پس در این اثنا بوافقت از برای بهار صبح زدند و بعد کاملا به مختصاتی سایر ایشان بر امیر و اصحاب او
و جمع پروتستنت در پاریس خروج کردند و در آن ساعت ده هزار نفر از ایشان را کشتند و همکذا امر جاری شد در روس و لیون و اکثر
شهرهای امد تا رحتی بعضی از مورخین میکویند شصت هزار نفر کشته شد و این قواس جورم مدت سی سال ممتد شد برآنکه پروتستنت
هم دفاع میکردند و در این جنگ هشتصد هزار نفر کشته شد و چون نقل مالک فرانسه در روم منتشر شد ماکردند نعی جملک و در عهد
ماریو ملاوس پاپ روم کلیسای مار بطرس با ... شکر بخواند و تعظیم و تکریم مالک فرانسه نوشت و چون هنرکه چهار

ریخت و از آنجمله جلوس بود و قوانین جور را قطع نمود در سنه ۱۵۹۳ لکن مطوی بود تا چون اسکراورا جهنم را مرگ گشت بعد در سنه ۱۶۰۳
قوانین جور باز معمول شد و جمع کثیر کشته شد و مورخین گویند پنجاه هزار نفر از ایشان خانه‌های خود را گذاشته و فرار نمودند انتهی
ملخصاً بدانکه تمامی این احوال از کتاب سیر ... ترجمه شد و هرکسی را باید که اطلاع را خواسته باشد رجوع کند به همان
کتاب و کتاب سیر المتعلمین مخفی نماند که ظلم فرقه پروتستنت که از فرقه کاتلک بیست درجه زیاده است و مذهب ظالم ایشان را
از کتاب مرآت الصدق که از مؤلفات فتحر طامس انکلبی از علمای کاتلک در سنه ۱۸۵۱ از میلاد طبع شده است بیرون می‌برد
در صفحه (۴۱ و ۴۲) از کتاب مذکور گفته است که فرقه پروتستنت در ابتدای امر ششصد و چهل و پنج کاروانسرا را غارت نموده
و نود مدرسه و دو هزار و سیصد و هفتاد و شش کلیسا و یکصد و ده ... از ملاکین خود سلب نموده نصف مال فروختند و آنچه
امراء مابین خود شان قسمت نمودند و چند هزار مسکین معلوک عاجزان را از اوطان خود اخراج بلد نمودند بعد در صفحه (۴۵) گفته است
دست طمع ایشان دراز شد تا اینکه مرده‌ها را هم ترک نکردند در نوع عدم احسان اموات را آزار کردند و کفن ایشان را سلب نمودند بعده
صفحه (۴۸ و ۴۹) گفته است در حق عامه کاتلکها ضایع ساختند حتی میل در حالت تحسر و بعضی از حال ذکر کرده است که فرقه پروتستنت
کتابها غارت نمودند و اوراق آنها را در تطهیر شمعدانها و کفش و امثال ذالک استعمال نمودند بعضی از کتابها را عطار و صابون‌پز و امثال
ذالک فروختند و این کتب پنجاه و پانصد ... بود ملکه تا زمانها مملو از کتب بود و همه آنها را ضایع کردند بطوریکه اقوام اجنبیه تعجب نمودند
و تاجران مشتاق گردیده کتابها خریدند هرکدام را به بسیار زر خریدند و بعد از همه این مظالم خراب کاتس را هم ترک نمودند که بکردن نوارهای آن
و بعد از همه این ظلمها خود شان را از اهل حلم و وفا ... می‌گفتند بعد کاتس را پر کردند از ملک خود شان بعد در صفحه (۵۲ تا ۵۴) گفته است
پس الان ملاحظه کنیم امثال جور و عدوان صادر از فرقه پروتستنت در حق فرقه کاتلک تا امروز از ایشان زیاده بر صد قانون مقرر بود
از برای ظلم و همه آنها خلاف عدل و رحم است و ما بعضی از قوانین جور آنها را ذکر می‌نمائیم اول کاتلک ترکه والدین خود را وارث
نشود دوم احدی از کاتلک رسمی ... بعد از ... سال ... مگر اینکه پروتستنت شود سیم کاتلک مکتب تعلیم
نداشته باشد چهارم احدی از ایشان مشغول تعلیم نشود و اگر کسی خلاف این حکم را نماید محبوس ابدی خواهد بود پنجم هرکس کاتلک
باشد خراج را دو مقابل بدهد ششم اگر کسی از ... ایشان نماز نخواند باید سیصد و سی روپیه از مال خود بدهد و اگر
غیر ... نماز نخواند از کاتلک هشتصد ... بدهد و یکسال هم حبس شود هفتم اگر کسی از کاتلک ولد خود را خارج انکلاند بفرستد
از برای تعلیم والد و ولد معمول اموال و مواشی ایشان تماماً مسلوب خواهد بود هشتم منصب دولتی به کاتلک داده نشود نهم
هرکسی در روم یکشنبه در کلیسای پروتستنت حاضر نشود در هر ماهی دویست روپیه بدهد و از جماعت خارج و معصی قرار
داده شود دهم و اگر کسی از ایشان پنج میل مسافت از بلد خود دور رود هزار روپیه مصادره بدهند یازدهم استغاثه احدی از
ایشان در نزد حکام مسموع نخواهد بود دوازدهم احدی از کاتلک ماذون نشود که زیاده بر پنج میل سفر نماید از ترس اینکه
مبادا اموال و متاع او منهوب شود و محبس احدی از ایشان ... در نزد حکام اسم ... مبادا ... روپیه مصادره
از او گرفته شود سیزدهم عقد و نکاح ایشان باید ... و مخصوص بحسب اموات و تکفین موتای ایشان شود و هکذا بعد اولاد
ایشان نشود مگر اینکه این امور بطریق کلیسای انکلاند باشد چهاردهم اگر یکی از زنهای ایشان بطریق ... نماید دولت زنهای ایشان
زن دو ثلث ... از ترکه شوهر خود ... و شوهر از مال خود ... حق زن نماید و زنها را حبس می‌کردند تا ... شوهرهای
ایشان در هر ماهی ده روپیه ... راضی ایشان ندولت داده شود پانزدهم بعد از همه اینها حکم صادر شد که تمامی کاتلکها باید
پروتستنت شوند و الا باید حبس و جلای وطن شوند مادام الحیاة و اگر از حکم اطاعت نمایند و جلای وطن اختیار کردند و الا مرات
عظیم ملزم خواهند بود شانزدهم ... قتل و تکفین ایشان ... حاضر نشود هفدهم سلاح جنگ در خانه‌های
ایشان نباشد هجدهم ... از کاتلک هرکسی که ... زیاده از پنجاه روپیه نباشد ... نوزدهم اگر احدی از ...



یکی از بدعات مرجوعه اینها اذا عاید بحس لیدی خواهد بود بیستم فتنه پیوس که مولانای ادوارد ششم پاپ شد از ملت پروتستنت هم
باشد و اگر پادشاه از سه رود در انگلاند اقامت نماید خلاف راست معمول خواهد شد بیست و یکم اگر کسی قسیس عهد کوید در خانه
خود مریض شود مثل اصل است بیست و دوم در دیوان عدالت شهادت کاتلک قبول نخواهد بود و در این قوانین جور تهدید
عهد ملکه الیصابات دویست و چهار نفر مقتول کردید پنجاه و صد و چهار نفرشان قسیس بودند و ما بقی از ارباب علما و ثروت
بودند و هیچ گناهی نداشتند غیر از اینکه اقرار کرده بودند که ما کاتلک هستیم و بود نفر قسیس بر آنکه دیگر در حبس مردند و صدیها
ما دام الحیات از وطن خود آواره بودند و جمع کثیری ایشان را از ایمان شان باز بردند و جمعی هم از اموال خود محروم و از املاک خود مهجور تا اینکه عشرت
ایشان هم هلاک شد و هر بیت ها و ملک ساکنات مقتول کردید و حال اینکه حضرت ملکه الیصابات بود در اکثار ملک کاتلک بود
بعد در صفحه (۱۰ تا ۱۴) گفته است جمع کثیری از رهبانان و علمای کاتلک از امر ملکه الیصابات بر مرکب سوار کرده به دود با عرفشان
بوده و عساکر ملکه مذکوره سرا پیرا کامند تا اینکه ملت کاتلک را داخل در ملت پروتستنت نمایند پس کاتلک ها اسیر شدند
و علمای ایشان را کشتند و مثل وحوش ماکان ایشان را صید میکردند و احدی از ایشان را امان نمیدادند و اگر امان هم میدادند بعد از
امان میکشتند و عسکری که در حصص بمرولد بود ذبح کردند مرا و بلاد را سوزانیدند و حبوب و مواشی را فاسد کردند و اهل آنها
جلای وطن نمودند بعد مجلس پارلمنت در ۱۶۴۱ و ۱۶۴۳ روسای عسکر را فرستادند جمیع اموال کاتلک را سلب و غارت نمودند
و اراضی بسیار ضبط کردند و انواع ظلم باقی بود تا زمان ملک جیمس اول و در زمان او ظلم مخصوص پیدا بعد در ۱۶۲۵ ملک بر کاتلک
رحم نمود لکن پروتستنت سخط و غضب نمودند بر ملک در دوم حزیران در ۱۷۸۰ چهل و چهار هزار نفر پروتستنت عرض
حالی بسلطان نمودند و استدعا کردند که پارلمنت قوانین جور را در حق ملت کاتلک نقض ننمود مثل که بحال خود آن قوانین باقی
بماند و لکن پارلمنت التفات نکرد بس صد هزار نفر پروتستنت در لندن اجتماع نمودند و کلیسای کاتلک را سوزانیدند و خانه های کاتلک را
خراب کردند و شعله آتش از یک موضع در سی و شش جا مرتفع بود و این فتنه تا شش روز برپا بود بعد ملک در ۱۷۹۱ قانون دیگر
احداث نمود و فرقه کاتلک حقوقی دیگر داد و آن حقوق الی الآن از برای ایشان باقی است بعد در صفحه (۷۳ و ۷۴) گفته است
انا سنه آید حال جار برای سکوت را که در این لامذاست این امر محقق است که فرقه پروتستنت در هر سالی دویست و پنجاه هزار و شش
جمع میکنند و اولاد فرقه کاتلک را میخرند یعنی از مساکین و مفلوکین ایشان و میفرستند باقالیم دیگر از برای تحصیل قواعد ملت
پروتستنت و ... واقع مسعود وقتی که این اشقیا باوطان خود مراجعت کردند با مادرها و خواهرهای خود سال و سایر محارم
زوج میسازند جهلا آنهی وطلبی که از فرقه پروتستنت بالتسمیه نکر از رضا رسیده است از خوف تطویل نقل نمیمائیم و هر که خواهد بد
آنکتاب مسعود را اگر دیده خاک است تحریر بی است مؤلف گوید نظر کنید باین طاعنین بر ملت محمد صلی الله علیه و آله
و سلم که چه نوع ظلمها و جورها با ملت خود را مد نظر نموده اند و حیله عجیب است که با همه این ظلمها حیا نمیکنند و بر ملت غرا اعتراض
مینمایند که اینملت بضرب شمشیر منتشر شده است مُعْتَدِبه نیکجُم حکم جهاد در شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله
و سلم این نحو است که اولا کفار را بمواعظ حسنه دعوت باسلام مینمایند اگر قبول کردند یکی از مسلمین خواهند بود و در ضرر و
نفع ایشان شریک خواهند داشت و اگر قبول نکردند اگر از مشرکین عرب است حکم ایشان قتل است چنانچه این حکم است بتوراة
در شریعت موسویه در حق امم سبعه و هم یل و بخ کسیکه از برای اوثان ودعی بعبادت غیر خدا و اگر کفار غیر عرب هستند اول
ایشانرا دعوت بصلح و ادای جزیه و اطاعت مینمایند اگر قبول کردند دماء و اموال ایشان مثل دماء و اموال مسلمین محفوظ است
قال الله تعالی عز و جل وَاِن جَنَحُوا لِلسَّلمِ فَاجنَح لَهَا یعنی اگر کفار میل بصلح نمایند تو که محمدی با ایشان صلح کن و قال رسول
الله من آذی ذمیا فقد آذانی یعنی اگر کسی ذمی را آزار کند مرا آزار کرده است و اگر بصلح و ادای جزیه و اطاعت راضی
نگردند پس با ایشان محاربه مینمایند تا مراعات شروط حکم ... بشود است چنانچه مثل این حکم در شریعت توراة

در ذکر فرامین و ارقام صادره از حضرت خاتم النبیین

در حق جبر امم سبعه مقرر بوده و مرحوم شکر علمای پروتستنت در بیان این مسئله به شنیده اند بعضی از آنها معترف اند و برخی
از جهاد بالتبعیت و نادرا بهمان صورت فرامین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نقل مینمائیم که بسلاطین جهان نوشته
تا مسئله از برای طالبین روشن و واضح گردد فرمانیکه بهرقل مرقوم فرموده اند صورتش اینست بسم الله الرحمن الرحیم
من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک بدعایة الاسلام اسلم تسلم اسلم یعطیک
الله اجرک مرتین فان تولیت فان علیک اثم الاریسیین و یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله
و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون حاصل مضمون اینکه
خطاب بهرقل میفرماید که بگوئی کلمه لا اله الا الله دعوت میکنم مسلمان شو تا از نکال دنیا و وبال عقبی بسلامت مانی و دو مزد یابی
یکی از جهت ایمان بعیسی و دیگری از جهت اطاعت رسول الله و اگر نه گناه تمامی این مملکت را بر خود خواهی نهاد خدا را عبادت باید کرد
شریک بر خدا نباید بست و جز خدای کسی را امر بتعظیم نباید دانست چنانکه گروهی از نصاری چنین دانسته کرنا بات قسیس
تو امد که مردم را معبود دانست و صورت فرمان اصحاب نصارای نجران اینست بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول
الله الی اسقف نجران و اهل نجران ان اسلم فانی احمد الیکم الله اله ابرهیم و اسحق و یعقوب اما بعد فانی ادعوکم الی عبادة الله
من عبادة العباد و ادعوکم الی ولایة الله من ولایة العباد فان ابیتم فالجزیة فان ابیتم فقد آذنتکم بحرب والسلام حاصل معنی اینکه
میفرماید مسلمانی گزینید و اگر نه جزیت بر ذمه خود مقرر دارید و هرگاه یکی از این دو کار را اختیار نخواهید کرد ساخته کارزار
باید بود و اسم متابعت کرد در شان دیگر نیز بهمین نهج نصارای نجران هم مرقوم افتاد و نامه که بخسرو پرویز سلطان ایران از اشاعه
معرفت رسالت مرقوم افتاد صورتش اینست بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع
الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ادعوک بدعایة الله عزوجل فانی انا
رسول الله الی الناس کافة لانذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین اسلم تسلم فان ابیت فعلیک اثم المجوس یعنی از رسول خدا که
مقصود سوی کسری که بزرگ فارس است سلام بر کسی باد که بر طریق هدایت و راه راست برود و بخدا و پند بگرود و گواهی دهد
خدا یکی است و محمد بنده و رسول اوست و میخواهم تو را بکلمه اسلام بخوانم رسول خدا و بسوی تمامی مردمان ما برگزیده است و از بیم
و ترسانیدن و الزام حجت بر تمام کافران مسلمان شو تا بسلامت بمانی و اگر بر نتابی و سرکشی نمائی وبال مجوس بر تو خواهد بود زیرا که
مجوس در کفر و ایمان او را متابعت مینمودند الدال علی الخیر والشر کفاعلهما یعنی دلالت کننده بر خیر و شر مثل فاعل است و من علیه
التوانی و حال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و مرقومات اصحاب بحکام و غیره معلوم است و در نهج البلاغه مسطور است خطاب
و غلظت علی عمر در شان اهل کتاب معروف و مشهور است مع هذا ظاهر شرع را ملاحظه نموده و بر اهل و رسلم و المسامحه
خود فیشتر رحم نمود و خالد ولید باهل فارس این نحو نوشته اند بسم الله الرحمن الرحیم من خالد بن الولید الی رستم و
مهران فی ملاء فارس سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانا ندعوکم الی الاسلام فان ابیتم فاعطوا الجزیة عن ید و انتم صاغرون
و ان ابیتم فان معی قوم یحبون القتل فی سبیل الله کما یحب فارس الخمر والسلام علی من اتبع الهدی حاصل مقصود اینکه باهل فارس
گوید اول اسلام دوم جزیه سیم حرب اگرچه خالد عمر متهم است در نزد علمای شیعه و لیکن مقصود اینست در اینمورد از
ظاهر شرع تجاوز ننماید و وصایای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بلشکریکه بسوی شام مقرر شد بغزوه که معان
موته معروف بغزوه موته است اینست فقال اغزوا باسم الله فقاتلوا عدو الله و عدوکم بالشام و ستجدون فیها رجالا فی الصوامع
معتزلین الناس فلا تعرضوا لهم و ستجدون آخرین فی رؤسهم مفاحص فافلقوها بالسیوف لا تقتلن امرأة و لا صغیرا ضرعا و لا کبیرا فانیا
و لا تقطعن نخلا و لا شجرا و لا تهدمن بناء بعد از آنکه لشکر را فرمان کرد با مقتل حارث ناحق کشند و کفار را باسلام دعوت نمایند
اگر نپذیرند جزیه بگیرند و اگر بر سر جزیه نیز نیایند با ایشان جنگ نمایند و بعد از آنکه در صوامع لشکر

زنان مکید و شکم پر دردمان و کودکان و پیران مکذارید و قطع اشجار و هدم بیوت را روا مدارید بخلاف حضرت موسی علیه السلام
که لشکر وصیت میفرمود که قطع اشجار و هدم بیوت را روا مدارید و از قتل زنان و فرزندان و ضعفا [illegible] مفصلا در سفر
و فرق ما بین شریعت محمد و موسی بیّن تر اوّلاً در مسئله جهاد است که در شرع شریف محمد صلی الله علیه و آله و سلم اوّلاً کفار بمواعظ حسنه
دعوت میشوند بخلاف شریعت موسی و ظاهر و پیدایش است که هیچ جا در دعوت نیست بلکه کلاً حسن را از دل برداشته جمع
بعضی از ایشان از برای دعوت و بعد از امتناع از ایمان قتل کفار عین انصاف و عدل است چنانکه در (۱۱) از باب (۳۳) از کتاب حزقیل
علیه السلام باین نحو بیان و شان کشته است (۱۱) بایشان بگو که خدا و خداوند چنین میفرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریر هیچ خوشی
ندارم بلکه خوشی من از اینست که شریر از راه خود برگشته زنده ماند برگردید از راههای بد خود تا برگردید که ای خاندان اسرائیل چرا
بمیرید و در (۷) از باب (۵۵) از کتاب اشعیا این نحو نوشته است (۷) شریر راه خود را و مرد بدکار افکار خود را ترک کرده بخدا
بازگشت نماید که وی را رحم خواهد فرمود و بخدای ما که زیاده بخشنده است و بعضی هم از انصاف علمای پروتستنت که دعوت [illegible]
[illegible] دعوت را [illegible] بخلاف این مذکور نیز و صاحب میزان الحق در فصل (۵) از باب (۳) در صفحه (۲۶۸)
از نسخه [illegible] که مراست که بعضی از علمای اسلام معتقد بجدال و مال [illegible] اسرائیل کفار را از عرب داود زمان آورده
[illegible] بنی اسرائیل مال و حلال کفار را جایز و حلال بوده بنا بر این جهاد در دین محمد نیز جایز کردید لکن چنین اعتقاد صحیح
[illegible] کفار [illegible] بنی اسرائیل مأمور بودند که بعضی کفار را [illegible] تا سلام [illegible]
تکلیف [illegible] اسرائیل [illegible] با الفاظ این از کلمات [illegible] معلوم و مفهوم میشود که امر [illegible] صحیح
دعوت و در [illegible] مذکوره شاهی کافی است [illegible] مطالب [illegible] صادر
[illegible] احتمال قوی میرود که [illegible] بمانی صادر [illegible] حکم [illegible] در شریعت
موسی باشد و مخفی نبود بخلاف شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در شرع [illegible] زنان و کودکان جایز نیست اگر چه از
مشرکین [illegible] در شرع موسی جایز بود [illegible] و ما [illegible]
حاصل [illegible] جهاد اسلامی نقلاً و عقلاً و اما نقلاً [illegible] و اما عقلاً
[illegible] صحیح باشد [illegible] که اصلاح [illegible] اصلاح [illegible] اصلاح اعمال
[illegible] مسلّم است در نزد جمیع ارباب ملل و نحل و از [illegible] است که اعمال صالحه [illegible] ایمان [illegible] جمیع ارباب ادیان
[illegible] اعمال صالحه [illegible] ایمان صحیح [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible] صحیح
کردند [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] مخالف [illegible]
و اصول [illegible] بخلاف [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] دول [illegible] سلطنت [illegible]
عظیم از برای دین [illegible] حاصل [illegible] اهل
[illegible] سلطنت [illegible] عموماً [illegible]
[illegible] علمای پروتستنت [illegible] کرده است
و علمای پروتستنت [illegible] اهل انکلیز [illegible] حکم [illegible] مملکت انکلیز [illegible] سلطنت [illegible]

مرجع متعلقات این مملکت خواه کسی باشد خواه نشود و برای مسیحیین جایز است که متعلق سلاطین شوند با مرحکام و ناشر [illegible]
و عمل بما یحتاج در عقیدۀ شان و هم از عقاید ایشان مسطور است پس هر مسیحی که تا ملک و پرورش [illegible] ظاهر اقوال عیسی علیه السلام
ترک کرده اند یعنی قول عیسی که در آیۀ (۳۹) از باب (۵) از انجیل متی مرقوم است (۳۹) لیکن من بشما میگویم که با شریر مقاومت مکنید بلکه
هر که بر رخسار راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان (۴۰) و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و پیراهن ترا بگیرد عبای خود را
نیز بدو واگذار (۴۱) و هر کسیکه بجبر ترا یک میل راه ببرد دو میل با او راه برو و آنهائی که تمامی مسیحیین مجبور و مضطر گردیده بر ترک
اقوال انجیل در باب تثلیث معمول کردند در این اثبات مخالف است با عقاید ایشان و اگر اسطور بکه عیسی فرمود عمل نمایند در حفظ
دین و دولت در ظرف مدت یک سال ملک کسی سلطنت و دولت ایشان از تمامی روی زمین زایل میشود در کمال سهولت و آسانی زیرا که
اگر کسی [illegible] دین را از ایشان بخواهد تا دین را هم بدهند که هر حین مملکت مسیحی ندارد و لذلک بعضی طرفها در حالت مدح این اقوال
الزاما گفته اند که تکلیف ما لا یطاق از برای انسان جایز نیست و هیچ دولتی را نمیشود الزام کرد که باین اقوال عمل نماید مگر بعضی صوفیان دین
و معلوم نیست که [illegible] و فقها نا مستمر باشند تا کسی از ایشان بگیرد و بعضی از طرفها ایضاً گفته اند این اقوال در انجیل مرقس و یوحنا مذکور نیست
تمام مرقس و یوحنا این اقوال را اخراج ترک کرده اند و حال آنکه تمامی مسیحیین از این اقوال استدلال مینمایند بر افضلیت دین و مذهب عیسوی
ولیکن ارباب انجیل اتفاق دارند بر تحریر قصۀ رکوب مسیح علیه السلام بر حمار تا از داب مورخین است که از امور جلیله ساکت شوند و
امور حقیر را ذکر نمایند لا سیما در صورتیکه خود حواریین حافظ این اقوال باشند و ممکن است که از جانب ایشان جواب داده شود که
کسیکه این اقوال را ذکر کرده بکلمۀ غیر را معین کرده است و کسیکه ترک کرده است بر نفس خود نرسیده است آنها و بعضی الاحد
گفته اند این احکام که باز انجیل مسیحیین است خالی از این نیست یا واجب است و [illegible] است بطریق بعضی حالات و اگر مسیحی
عیسی ندارد و لکن اختصاص بمانند صحبه ندارد زیرا که در ملت عرب این استحباب بطریق بعضی حالات نیز [illegible] و اگر واجب باشد
پس بسبب مسیحیین فساد و شرور است و اسباب زوال دول و رواج و اطمینان فساق فجار و شرور است زیرا که ثابت شد که جهاد مطالب
مذکوره هیچ شکی و شبهه نیست در استحسان جهاد عقلاً و نقلاً زیرا که جامع شروط مذکور در شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم
باشد حکایت مناسب بخاطر رسید بعضی از قسیسان مدد بمحکمۀ مفتی جا کاب دولت انگلیس و پیش گفت جناب مفتی سوالی دارم از
مسلمین و مخصوص تا کسانی مهلت خواهم داد و مفتی ارشاد کرد ساطع بمحکمۀ خود که هر طریقی و دین [illegible] که تو را سوال دارید
بگوئید پیش گفت که شعیر پیغمبر ما مدعی است که مأمور بجهاد است و حال آنکه موسی و عیسی مأمور بجهاد نشود بدین [illegible] برای
جواب این سوال مرا یک سال مهلت بدهی مفتی گفت لیکن [illegible] جواب گفت مرا مهلت نمیخواهم زیرا که فرصت ندارم مگر در اثنای عطلت
اولا کسیکه مرا مهلت بدهد یک سال [illegible] این سوال محتاج بتامل نیست [illegible] حاکم انگلیس که [illegible]
نائب است [illegible] شرع [illegible] بحث نمود لیکن [illegible] مانند مثل [illegible] سود در نزد جمع مذکور
پیش گفت زیرا که [illegible] لکن مقصر [illegible] پس مسیحی یعنی حاکم [illegible] را اول این [illegible] گفت تا
از برای این حاکم [illegible] جایز است که این [illegible] را مجبور بکند بعد از ثبوت قتل در نزد او پیش گفت نیز زیرا که او هم مأمور بقتل
نیست بلکه مقصر او است که امر را [illegible] نماید بعد محاکمی که بالا از او ست حکم قتل را [illegible] صادر شود
[illegible] گفت اما این حکام بلکه مأمور از جانب دولت انگلیس هستند [illegible] اقتدار انسان [illegible] پیش گفت ملکه و [illegible] دولت هستند
لکن اختلاف اقتدار انسان بجهت اختلاف مناسب انسانست پس [illegible] گفت الان جواب سوال تو از کلام خود تو ظاهر و روشن گردید پس
لازم است از برای تو که بدانی موسی و عیسی علیهما السلام بمنزلۀ دو حاکم اولند و پیغمبر ما بمنزلۀ حاکم سیم است که بالا از همه بود [illegible] از عدم
اقتدار دو حاکم اول عدم اقتدار حاکم سیم لازم نمی آید و همچنین از عدم اقتدار موسی و عیسی عدم اقتدار حضرت محمد صلی الله علیه و آله
و سلم لازم نخواهد آمد پس پیش ساکت شد و [illegible] زیرا که اگر کسی بنظر انصاف و مجتنب از عناد و اعتساف نظر کند

بدلائلی که در این فصل مذکور کرده شد ارد وی یقین میباید که ثابت شد در مسئله جهاد و قتل مرتد و مرتکب عبادت اوثان در شریعت
موسی علیه السلام اشد و اکثر است از آنکه در شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم واقع گردیده است و هم میباید که علمای
مسیحیین خلاف انصاف ورزیده نسبت ظلم را بخالق خویش کنند [illegible] اسلامی خود که چکونه [illegible] خود شان را ظلم منتشر
کرده اند و خواهش و عدوان را برای مخالف خود شان قرار داده اند وچون این بحث خیلی طول کشید لهذا همین قدر را اکتفا شد

طعن دوم صاحب میزان الحق در صفحه (۲۲۳) از باب (۳) و فصل (۴) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۹ و غیر او از علمای مسیحیه
گفته اند از شرائط ثبوت ظهور معجزات است که مدعی نبوت و رسالت است و محمد صلی الله علیه وآله وسلم هیچ معجزه ندارد چنانکه
در سوره عنکبوت مسطور است وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ یعنی گفتند
که اگر فرود آورده نشود بر او علاماتی [illegible] ایمان نخواهیم آورد بگو (ای محمد) که بدرستیکه آیات نزد خدا است و جز این نیست که من
ترساننده آشکارم و همچنین در سوره بنی اسرائیل مذکور است که وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ
لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا
أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا
بَشَرًا رَسُولًا یعنی ایمان نمیگویند که ما هرگز ایمان نخواهیم آورد تا که تو جاری نمائی از زمین چشمه آب جاری یا باشد برای تو
بستانی از درخت خرما و انگور و جاری گردانی جویها را در میان آن جاری کردنی یا بیفکنی آسمان را چنانکه گمان کردی بر ما پاره پاره
چنانکه [illegible] حاضر آری خدا و فرشتگان را [illegible] یا باشد برای تو خانه از طلا یا بالا روی در آسمان و ایمان نخواهیم آورد
در جواب ایشان بگو (ای محمد) که پاک است پروردگار من [illegible] و در سوره الانعام مرقوم است که
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ
یعنی سوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهای خود که اگر آید ایشان را نشانه ایمان بیاورند به آن بگو (ای محمد) بدرستیکه معجزات نزد خداست
و شما را آگاه نکرده [illegible] که اگر معجزه بیاید ایمان نخواهند آورد و [illegible] در همین سوره مسطور است که مَا عِنْدِي
مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
یعنی بگو (ای محمد) که نیست نزد من آنچه (یعنی معجزه) که شما درخصوص آن استعجال میکنید زیرا که حکم از خدا است و او حق را
ظاهر خواهد ساخت و او بهترین حکم کنندگان است بگو (ای محمد) که اگر نزد من بود آنچه (یعنی معجزه) که میخواهید [illegible]
در میان من و شما [illegible] ظاهر میشود [illegible] مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر ساخته
[illegible] در سوره [illegible] بلکه [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم
و کم رسالات [illegible] ایشان که در مقابل اهل اسلام نوشته اند [illegible] این طعن [illegible] بخصوص صاحب میزان الحق
[illegible] و در این باب [illegible] بلکه [illegible] در حق [illegible] احوال
[illegible] رساله نوشته است در [illegible]
و در سنه ۱۸۸۸ رساله مذکوره در پاریس منطبع کرده [illegible] احوال [illegible] نوشته است [illegible]
نوشته است و در صفحه (۱۵۷) [illegible] در احوال [illegible]
چون معجزه [illegible] در جواب [illegible] معلوم است
از همان ایات مذکوره است و مقصود [illegible]
امر [illegible] و [illegible] در جواب این [illegible] ایراد [illegible] ذکر کرده [illegible]
واما اول [illegible] صدق و معجزه [illegible] معجزه [illegible]

آیه (۴۱) از باب (۱۰) از انجیل یوحنا روبروی سرایت قدیم عربی موجود است (۴۱) وَاَتَوْا اِلَیْهِ کَثِیْرُوْنَ وَقَالُوْا اِنَّ یُوْحَنَّا لَمْ یَفْعَلْ اٰیَةً
اَمَّا اِنَّ کُلَّ مَا قَالَهُ یُوْحَنَّا انتهی و در ترجمه فارسی مطبوعه ... ترجمه یافته است وَبَلِی ... وَاَمَّا یُوْحَنَّا لَمْ یَفْعَلْ اٰیَةً وَّاحِدَةً
و بسیاری نزد او آمده (یعنی نزد عیسی) گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود و از آیه (۲۰) از باب (۲۱) از انجیل متی فهمیده شده است
(۴۱) ... کُلّ اَحَدٍ ... یُوْحَنَّا یعنی در باره یحیی راست بود (۹) از باب (۱۱) از انجیل متی قول عیسی در حق
یحیی علیه السلام واقع گردیده است که یحیی افضل از پیغمبران است پس این پیغمبر که افضل الانبیاست معجزه هم از او صادر نشده با
شهادت کثیره و تصدیق مسیح علیه السلام و حال آنکه نبوت یحیی مسلم است در نزد مسیحیین و همچنین جماعت دیگر و یونس که مسلم النبوة هستند
و حال آنکه معجزه ندارند و صاحب منار الحق ... مقر است پس واضح و روشن گردید بطلان ادعای قسیس که گفته اند شرط نبوت
ظهور معجزه است زیرا که بوداینکه شرط نبوت بنا بر اهل معارف و قول ... صاحب شرع تابع باید صاحب معجزه باشد بخلاف تابع
چنانکه صاحب منار ادعا میکند هیچ سند ندارد ... و معلوم است که دعوی بی دلیل و برهان باطل است و اما مرتبه
پس غلط محض است چنانکه در فصل اول گذشت و امر ... اغلاط است ... تغلیط عوام است زیرا که مراد از قول خداوند سبحانه
که در این آیه واقع گردیده است عذاب است که گفته اند فَاَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ پس حاصل مضمون آیه مبارکه
اینست هر وقت خدا خواست عذاب ... نازل میشود و نزول عذاب هم در یوم بدر واقع گردید و مقصود از سایر آیات نفی معجزه معهود است
و مقصود کفار از این اقتراح نبود مگر لجاج و عناد ... که چیزهای محال طلب مینمایند ...
خانه باشد از طلا و حال آنکه استعمال ظروف طلا ... در شرع ... حرام است و این ظاهر است که ... حرام باشد
و گویند اگر ... ما ایمان میآوریم و تکلیف ... که عوام ... بچیزهای محال یا حرام زیرا که ...
و طبایع مردم مختلف است و اگر یک کافری ... معجزه ... جمیع مومنین ... پیغمبر این کار را میکند
واضح و روشن است که مقصود کفار ظهور حق نباشد بلکه لجاج و عناد ... اظهار عناد ... و حال آنکه فَلَمَّا جَآءَهُمْ
بِالْبَیِّنٰتِ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ و اگر همه آیات را مشاهده ... سحر است کما قال الله عز و جل وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ کِتٰبًا فِیْ
قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوْهُ بِاَیْدِیْهِمْ ... وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَآءِ ... اگر خدا کتابی در قرطاس ... از آسمان ...
... ایمان نمی آوردند و همچنین حال بعض آیات دیگر که ... معجزه است ولکن مقصود از آن
نفی معجزه ... و نفی معجزه ... مسلم ... معجزه ... لازم ... است که هر معجزه و اگر ...
... اظهار معجزه ... طالب معجزه باشد ...
شواهدی که در عهد جدید ذکر مینمایم **شاهد اوّل** در باب (۸) از آیه (۱۱) از انجیل مرقس ... است (۱) و
فریسیان بیرون آمده با وی (یعنی با مسیح) مباحثه شروع کردند و ... امتحان ... آیتی آسمانی از او خواستند (۲) و او (یعنی مسیح)
از دل آهی کشید گفت از برای چه این فرقه آیتی میخواهند هر آینه بشما میگویم ... آیتی بخواهند شد ... معجزه از عیسی
... امتحان طلب نمودند و مسیح اظهار معجزه ننمود ... معجزه ... صادر نشده بود ...
... معجزه ... معجزه از عیسی صادر نخواهد گردید
زیرا که ... **شاهد دوّم** در باب (۲۳) از آیه (۸) از انجیل لوقا
... است (۸) اما هیرودیس چون عیسی را دید بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود میخواست او را ببیند
... (۹) پس چیزهای بسیاری از وی پرسید لکن او (یعنی عیسی) بوی
هیچ جواب نداد (۱۰) و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده بشدت تمام بر وی شکایت مینمودند (۱۱) پس هیرودیس با لشکریان خود او را
(یعنی عیسی را) تحقیر نموده و استهزاء کرده لباس فاخر بر او پوشانیده نزد پیلاطس او را باز فرستاد پس عیسی علیه السلام در آنوقت اظهار

معجزه بکرد و حال آنکه هیرودیس مترقب بود که معجزه از عیسی علیه السلام ببیند پس بنابر این غالباً میگوید اگر هیرودیس نزد او وقت معجزه از مسیح میدید
یهود را ملزم مینمود در شکایت و هیرودیس و لشکر او عیسی را حقیر شمردند و استهزاء او مینمودند **شاهد سیم** در باب (۲۲)
از آیه (۶۳) از انجیل لوقا این جور مرقوم است (۶۳) و کسانیکه عیسی را گرفته بودند او را تازیانه زده استهزاء نمودند (۶۴) چشم او را
بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده گفتند نبوت کن که ترا زده است (۶۵) و بسیار کفر دیگر بوی گفتند و چون سؤال ایشان
از راه استهزاء و توهین بود مسیح علیه السلام جواب ایشان را نداد و نبوت نکرد تا بی سود و معجزه هم نداشت معلوم میشود که جماعت یهود طلب معجزه
از حضرت عیسی علیه السلام نمی نمودند و اگر دیده بودند انکار نموده و معجزه دیگر مطالبه میکردند **شاهد چهارم** در باب (۲۷)
از آیه (۳۹) از انجیل متی این طور نوشته است (۳۹) و راه گذاران سرهای خود را جنبانیده کفرگویان (۴۰) میگفتند ای کسیکه هیکل را
خراب میکنی و در سه روز آن را میسازی خود را نجات ده اگر پسر خدائی از صلیب فرود بیا (۴۱) و همچنین رؤسای کهنه با کاتبان استهزاءکنان
میگفتند (۴۲) دیگران را نجات داده اما نمیتواند خود را برهاند اگر پادشاه اسرائیل است اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم (۴۳)
بر خدا توکل نموده اکنون او را نجات دهد اگر خدا بدو رغبت دارد زیرا که گفت پسر خدا هستم (۴۴) و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب
شدند او را دشنام میدادند پس عیسی علیه السلام در آن وقت نفس خود را نجات نداد و از صلیب فرود نیامد اگرچه راه گذاران و رؤسای کهنه
و کاتبان و شیوخ و دزدان او را تعییر و سرزنش مینمودند و رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ میگفتند اگر از صلیب فرود آید بدو ایمان آوریم
پس عیسی علیه السلام را بود برای دفع عار و لزوم حجت بر ایشان از صلیب فرود آید و بدیشان بار صعود نماید لیکن مقصود ایشان عناد و استهزاء
و لجاجت بود لهذا مسیح علیه السلام جواب ایشان را نداد **شاهد پنجم** در باب (۱۲) از آیه (۳۸) از انجیل متی این طور نوشته شده است (۳۸)
آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب مسیح گفتند ای معلم میخواهیم از تو آیتی ببینیم (۳۹) و آیتی بدیشان عطا نشود جز آیت یونس نبی
(۴۰) زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود پس کاتبان و فریسیان معجزه
از عیسی علیه السلام طلب نمودند و عیسی علیه السلام اظهار معجزه ننمودند و حواله بمعجزه که در مستقبل صادر شده بود هم نفرمودند بلکه عیسی علیه السلام
ایشان را دشنام داد و لفظ شریر و فاسق را بر ایشان اطلاق نموده و علاوه هم نداد که در آینده معجزه از من صادر خواهد گردید زیرا که قول او
پسر انسان سه شبانه روز در بطن زمین خواهد بود غلط است چنانچه در فصل سیم از باب اول مفصلاً و مدللاً ثابت شد پس از این
تقریرات بطلان دعوای صاحب میزان الحق در صفحه (۲۳۱) در فصل (۴) از باب (۳) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ واضح و آشکار گردید که
او گفته است مسیح نگفت مانند محمد که است در بر دم من نشسته ام با معجزه فرستاده نشده ام لکن فرمود بلکه حاصل آیتی بشما داده نخواهد شد
یعنی معجزه یونس نبی انتهی بالفاظه زیرا که هم این وعده غلط است با قطع نظر از غلط بودن پس مطلقاً قیام مسیح را هم ندیدند کاتبان و فریسیان
و اگر عیسی علیه السلام از میان اموات قیام فرموده بود بر او لازم بود نفس خود را بر این منکرین و طالبین معجزه اظهار نماید تا حجت بر ایشان تمام
شود و بوعده خود هم وفا فرموده باشد و حال آنکه نفس خود را بر کسی و فریسیون اظهار نمود و یهودیهای دیگر هم او را ندیدند و لو یکمرتبه
و لذلک از آن وقت تا امروز جماعت یهود اعتماد بر قیام مسیح و بر خواستن او از میان اموات ندارند بلکه ایشان گویند تلامذه آمده بدنش
او را دزدیدند و در جای دیگر دفن کردند پس اگر مطلق قیام را هم وعده داده باشد که نخواهد بود پس اگر مقصود او در این وعده بودن
او سه شبانه روز در زمین است دروغ است بهمان دلائلیکه در فصل سیم از باب اول دانستی و اگر مقصود مطلق قیام باشد و هم غلط است اگر مقصود
هر دو امر است چنانچه ظاهر لفظ است آن هم که غلط است پس در جمیع صور صحیح صاحب میزان غیر صحیح و باطل است **شاهد ششم** در باب (۴)
از آیه (۳) از انجیل متی این عبارت نوشته شده است (۳) پس تجربه کننده نزد او آمد (یعنی ابلیس نزد مسیح) گفت اگر پسر خدائی بگو
تا این سنگها نان شود (۴) در جواب گفت یعنی مسیح مکتوب است انسان محض بنان زیست نمیکند بلکه بهر کلمه که از دهان خدا صادر گردد
(۵) آنگاه ابلیس او را بشهر مقدس برد و بر کنگره هیکل برپا داشت (۶) بوی گفت اگر پسر خدائی خود را بزیر انداز که مکتوب است فرشتگان
خود را درباره تو فرمان دهد تا ترا بدستهای خود برگیرند مبادا پایت بسنگی خورد (۷) عیسی وی را گفت و نیز مکتوب است خداوند خدای

در بیان اثبات معجزات خوارق عادات

بود داخل یهکه پیر امانی بر سبیل امتحان دو معجزه از مسیح علیه السلام طلب نمود وعیسی یکی هم جواب نداد و در مرتبه ثالث اعتراف
نمود که لایق وسزاوار من نیست که قدرت و جلال خود را اظهار نمایم بلکه مقتضای عبودیت مرا غایت ادب و عدم تجربه است که
شیاطین از حضرت در حضرت رسول صلعم آمدند واز اظهار معجزه‌ها تعجب نموده اظهار خواستند حضرت فرمود سُبحان ربّی هَل کنتُ الّا
بَشَراً رَّسُولاً مقصود اینکه شما شیاطین اندیشه نکنید مرا اختیار نباشد ومن هم مانند حواریان بیکسم وحضرت مسیح در اینکه در ساعد
هم ذکر شد مخرهین را دشنام داد وحضرت رسول در جواب مخرهین جلا انتر نمود **شاهد هفتم** در باب (٤) از انجیل یوحنا
از آیه (۲۹) تا آخر مرقوم است (۲۹) عیسی در جواب ایشان گفت عمل خدا اینست که تا آنکسی را که فرستاده ایمان آورید (۳۰) بدو
گفتند پس چه معجزه مینمائی تا آنرا دیده بتو ایمان آریم چه کار میکنی (۳۱) پدران ما در بیابان من را خوردند چنانچه مکتوبست که از آسمان بدیشان
نان عطا کرد تا بخورند پس جماعت یهود معجزه از عیسی علیه السلام خواستند اظهار معجزه ننمود و ابا نمود از معجزه که قبل از این کلام صادر شده
بود حواله ننمود و در مستقبل هم وعده معجزه نداد بلکه بکلام مجمل متکلم شد که اگر شما معنی آنرا فهمیدید [illegible] اگر از تلامذه خود
دست بردار شدند زیرا که دیدند که معجزه ندارد چنانچه در آیه (٦٦) از همین باب مسطور است و عبارت مذکوره فارسی اینست (٦٦)
در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته دیگر با او همراهی نکردند زیرا که دیدند معجزه ندارد عیسی علیه السلام مایوس شد بشاگردان دیگر
گفت شما هم میروید چنانچه در آیه (٦٧) از همین باب مسطور است **شاهد هشتم** در باب اول از آیه (۲۲) از رساله پولس باهل
قرنتس یعنی رساله اولی تا آخر مرقوم است (۲۲) چونکه یهود آیتی میخواهند و یونانیان طالب حکمت هستند (۲۳) لکن ما بمسیح مصلوب
وعظ میکنیم که یهود را لغزش و امتها را جهالت است پس جماعت یهود چنانچه از مسیح معجزه میخواستند از حواریین هم طلب معجزه مینمودند
و مقدس النصاری اقرار کرد که یهود معجزه میخواهند و ما وعظ مسیح مصلوب مینمائیم پس از عبارات منقوله واضح و روشن گردید
که عیسی وحواریین اظهار معجزه ننمودند در وقتیکه از ایشان میخواستند و طالبین معجزه را هم حواله ننمودند بمعجزه که قبل صادر گردیده بود
پس اگر کسی با آیات مذکوره استدلال نماید بر اینکه عیسی وحواریین قدرت نداشتند بر اظهار معجزات وخوارق عادات [illegible] بگوید
و در اوقات هم اظهار ننمودند معجزات را [illegible] بر اینکه قادر بر اظهار معجزات نبودند این نوع استدلال در نزد قسیس معقول
و اعتساف وخلاف انصاف خواهد بود پس همچنین قول قسیس در تمسک بعض آیات قرآنیه که منقول کرده خلاف انصاف
و عین اعتساف است چنانکه مسطور شد و حال آنکه تصریح شده است معجزات محمدیه صلی الله علیه وآله وسلم در مواضع متعدده
از قرآن واحادیث صحیحه چنانچه در فصل اول از همین باب مفصلا بیان شد انشاء الله تعالی و در قرآن مجید در مواضع متعدده بر اجمال
معجزات حضرت رسول مسطور و مذکور گردیده است از آنجمله در سوره مبارکه والصافات وَاِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقَالُوا اِنْ
هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ یعنی چون می بینند نشانه را نشانه های خدائی یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون شکافتن ماه وغیر آن
سخریه میکنند ومیگویند [illegible] وگویند نیست این مگر سحر مبین و در تفسیر صافی در ذیل شرح آیه مبارکه وَاِذَا رَأَوْا
آيَةً ای معجزة تدل علی صدق القائل به و در ملخص [illegible] وَاِذَا رَأَوْا آيَةً یعنی معجزه چون شکافتن ماه وغیر آن و در مجلد هفتم از تفسیر
کبیر فخر الرازی در ذیل شرح آیه مبارکه والرابع من الامور التی حکاها الله تعالی عنهم قالوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ یعنی انهم اذا رأوا
آیة و معجزة سخروا منها والسبب فی ذلک التسخیر اعتقادهم انها من باب السحر وقوله مبین معناه ان کونه سحرا امر لا شبهة لاحد فیه یعنی
کلام با الفاظ حاصل مضمون آنکه امر چهارم از اموری که الله تعالی از کفار نقل فرموده است این است که گفتند اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
یعنی ایشان هرگاه که ببینند امر و معجزه را سخریه مینمایند و علت سخریه اعتقاد ایشانست که آن معجزه از باب سحر است و قوله
مبین معنیش اینکه سحر بودن آن معجزه محل شبهه نیست از برای احدی و در تفسیر ابو السعود وَاِذَا رَأَوْا آيَةً ای معجزة تدل
علی صدق القائل به یَسْتَسْخِرُونَ یبالغون فی السخریة ویقولون انه سحر او یستدعی بعضهم من بعض ان یسخر منها وقالوا اِنْ هٰذَا ای
ما یرونه من الآیات الباهرة اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ انتهی کلامه و فی الصافی وَاِذَا رَأَوْا آيَةً تدل علی صدق القائل یَسْتَسْخِرُونَ

بالغون فی التحیر ویقولون انه سحر ویستدعی بعضهم من بعض ان یعرضوا عنها وقالوا ان هذا الا سحر مبین ظاهر سحره
ابین؛ ودر تفسیر جلالین وَاِذَا رَاَوْا آیَةً کانشقاق القمر یسخرون یستهزؤن بها وقالوا فیها ما هذا الا سحر مبین انتهی ومثل
همین عبارت در تفسیر حسینی واقع گردیده است پس حاصل مقصود معترض از شعر ومعنی آیه کریمه چون کفار معجزات قاهره
باهره را از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم میدیدند سحر میگردیدند ومیگفتند سحر است مبین دیگر در سوره مبارکه
القمر وَاِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوْا وَیَقُوْلُوْا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ودر فصل اول گذشت که اعتراض حقیقی متصور نمیشود قبل از ظهور معجزه پس
رجوع بفصل اول کن ششم در سوره مبارکه آل عمران قال الله عز وجل کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ قَوْمًا کَفَرُوْا بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا اَنَّ
الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ یعنی چگونه راه نماید یعنی نشان دهد خدا آنکه بعد از گرویدن ایمان کافر شدند وگواهی داده
بودند که پیغمبر فرستاده خدا یعنی محمد حق است وقول او صدق وآمده بود بدیشان آیات روشن یعنی قرآن وسایر معجزات که ثابت کننده
وفی الکشاف فی تفسیر قوله البینات الشواهد من القرآن وسایر المعجزات التی تثبت بمثلها النبوة انتهی کلامه ملخّصا لفظ
البینات چنانکه موصوفا ومقیدا باشد در قرآن غالبا بمعنی معجزات استعمال میشود واستعمال این لفظ در اصول بمعنی معجزات
بسیار است ودر این معنی قلیل الاستعمال نمیشود بدون قرینه چنانچه در سوره مبارکه بقره وَاٰتَیْنَا عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنٰتِ یعنی بعیسی
پسر مریم بینات خدا داد یعنی المعجزات ودر سوره مبارکه النساء ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ مقصود اینکه قوم
اسرائیل بعد از دیدن معجزات موسی گوساله پرست گردیدند پس مقصود از لفظ البینات المعجزات است ودر سوره المائدة اِذْ جِئْتَهُمْ
بِالْبَیِّنٰتِ یعنی بالمعجزات ودر سوره الاعراف وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ ودر سوره یونس وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ
وبعد در همین سوره جَاؤُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ ودر سوره النحل بِالْبَیِّنٰتِ وَالزُّبُرِ ودر سوره طه لَنْ نُّؤْثِرَکَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَیِّنٰتِ
وفی سوره المؤمن وَقَدْ جَاءَکُمْ بِالْبَیِّنٰتِ ودر سوره الحدید لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنٰتِ ودر سوره التغابن ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ
کَانَتْ تَّاْتِیْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ وهکذا در غیر این مواضع که البینات وبالبینات بمعنی المعجزات وبالمعجزات آمده است
چهارم در سوره انعام وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا اَوْ کَذَّبَ بِاٰیٰتِهٖ اِنَّهٗ لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ یعنی وکیست ستمکارتر
از کسیکه افترا کند وبربندد دروغ را بر خدا بآنکه ملائکه دختران خدااند وبتان نزد خدا شفیع ما اند یا تکذیب کند بآیات خدا
یعنی قرآن وسایر معجزات بعضی گفته اند او را سحر نامند بدرستیکه رستگار نشوند ظالمان وستمکاران وکافران ودر تفسیر
صافی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا کقولهم الملائکة بنات الله وهؤلاء شفعاؤنا عند الله او کذب بآیاته کان کذبوا القرآن
والمعجزات وسموها سحرا وانما ذکر واو وهم قد جمعوا بین الامرین تنبیها علی ان کلا منهما وحده بالغ غایة الافراط فی الظلم علی النفس انتهی
پس آیات را بمعنی قرآن ومعجزات تفسیر کرد ودر کشاف جمعوا بین امرین متناقضین فکذبوا علی الله بما لا حجة علیه وکذبوا بما ثبت بالحجة والبینة والبرهان
الصحیح حیث قالوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا وقالوا والله امرنا بها وقالوا الملائکة بنات الله وهؤلاء شفعاؤنا عند الله
ونسبوا الیه تحریم البحائر والسوائب وذهبوا فکذبوا القرآن والمعجزات وسموها سحرا ولم یؤمنوا بالرسول انتهی ودر تفسیر کبیر رازی
والنوع الثانی من جهالاتهم تکذیبهم بآیات الله والمراد منه قدحهم فی معجزات النبی صلی الله علیه وآله وسلم وطعنهم فیها وانکارهم کون
القرآن معجزا باهرا بینة انتهی ودر تفسیر صافی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا کقولهم الملائکة بنات الله وهؤلاء شفعاؤنا
عند الله او کذب بآیاته کان کذبوا القرآن والمعجزات وسموها سحرا وانما ذکر واو وهم قد جمعوا بین الامرین تنبیها علی ان کلا منهما بالغ
غایة الافراط انتهی پس این مفسرین آیات را بمعنی قرآن ومعجزات تفسیر کرده اند وبعضی فقط بمعنی معجزات وایضا
در همین سوره مبارکه وَاِذَا جَاءَتْهُمْ اٰیَةٌ قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتٰی مِثْلَ مَا اُوْتِیَ رُسُلُ اللّٰهِ اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ سَیُصِیْبُ
الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا صَغَارٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَعَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ یعنی چون بیاید کفار قریش معجزه از برای اثبات نبوت
پیغمبر آخر الزمان گویند هرگز ایمان نیاوریم بدان معجزه تا وقتی که داده شویم مانند آنچه داده شده اند پیغمبران

حالا اذا اثر است بموضوعی که مسیحیه پیغام خود دادن و سؤال کنند صلاحیت آن ذات ذکر محل رسالت و شایستگی نبوت باشد رود
باشد که برهانند کسانی که محرم باشند از نکر جواری و وسواس را عندالله و عذاب سخت نسبت مکر کردن ایشان با مؤمنان و بدسگالیدن
در حق ایشان و در تفسیر کبیر در تفسیر قول حق و اذا جاءتهم آیة میفرماید منی ظهرت لهم معجزة ظاهره پس ثابت و محقق گردید که معجزات
نبی صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن هم مذکور گردیده است و مفسرین هم آیات و آیه را در مواضع مسطوره بمعنی معجزات تفسیر کرده اند
و با پا کردن اعتقاد بر این بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم صاحب الهام است اگرچه این الهام در درجه پایه مذکور واجب التسلیم
بود در محل خامس از کتاب خود که مسمی به ینابیع الاسلام مسطور مرقوم نموده است تا محمد گویم خیر کوش بوسیله است بدانکه این مطلب
ما نقل نمودیم از مجلد مطبوع سنه ۱۸۹۷ در لندن لکن در نسخه اولی در صفحه (۲۶۷) و در نسخه ثانیه در صفحه (۳ ۳) واقع گردیده است
و با پای مسطور الهام حضرت اکمل نموده است در این الهام در درجه مشخص روح القدس بصورت کبوتر نازل میشود و روح القدس
بر عیسی علیه السلام نازل شد بعد از رفع او بعد از یحیی علیه السلام در صورت کبوتر چنانچه در باب (۱۰) از باب (۳) از انجیل متی مرقوم گردیده است
پس با پایه مذکور گمان کرده است که هر وحی بتوسط روح القدس باید در صورت کبوتر باشد **طعن سیم** باعتبار زیاده است
و آن تزویج و حرام است و حلال و لیکن از برای مسلمین چهار زن بیش تزویج زیاده بر چهار زن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اکتفا بچهار زن
نکرد بلکه زن برد و حکم الله را در حق خود اظهار کرده است که زیاده از چهار زن از برای من جایز است و حجت دوم از برای مسلمین مراعات
عدل ما بین زنها لازم است و حکم الله را در حق خود اظهار کرد که این عدل از برای من واجب نیست و حجت سیم زید که غلام آزاد کرده
آنحضرت بود و او را پسر خوانده برداشته بود و روزی حضرت بخانه زید رفت و دید که پرده حجره را برداشت چشم آنحضرت بر زینب زن زید
افتاد از حسن و جمال او متعجب شد لفظ سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین بر زبان جاری نمود سا از این زینب ماجرا را
بعد از ورود شوهر او نقل و حالی نمود پس زید زینب را طلاق داد و بعد از انقضای ایام عده محمد صلی الله علیه و آله و سلم او را بنکاح
خود در آورد و حکم الله را اظهار کرد که خدا از آسمان تزویج ما مأمور فرموده است و حدیث هم از باب (۵۳) از مجلد دوم از حیوة القلوب نقل
کرده اند بعینه شنیدن وجه چهارم نیز شاید از باب (۵۳) مجلد دوم حیات القلوب روزی محمد صلی الله علیه و آله و سلم در خانه
حفصه بود و ماریه قبطیه او را خدمت مینمود ناگاه حفصه بجهت کاری رفت و آنحضرت با ماریه مقاربت نمود چون حفصه بر این امر مطلع
شد عصبانی گردید گفت یا رسول الله در روز نوبت من در خانه من با کنیز مقاربت میکنی آنحضرت ماریه را بر خود حرام کرد و بعد از آن
در حرمت آن نمانده حکم الله را اظهار کرد که خدا ماریه را دوباره از برای من حلال فرمود و حجت پنجم و بیش در میان متابعان محمد صلی الله
علیه و آله و سلم این قاعده هم معتبر است که زوجه مطلقه دیگر را دیگری نتواند بنکاح خود در آورد و اما در خصوص زنان آنحضرت این
اذن داده شده است که بعد از او احدی زنان او را نکاح نماید و این وجوه خمسه مستمسکهای جهات کنانست در طعن و اعتبار
و هم این وجوه و بعضی از آنها در اکثر رسائل ایشان مرقوم است مثل میزان الحق و تحقیق الحق و دافع البهتان و دلائل اثبات رسالة
المسیح و دلائل النبوة و رد التعلق و غیر ذلک از آنها در رسائل ایشان و صاحب میزان در باب (۳) و فصل (۴) از صفحه (۲۴۸) تا صفحه (۲۵۲)
تمامی آنها را نوشته است و سخنان عبارتهای ایشان ناملایم و قبیح بود لهذا نقل وجه خیر عبارات آنها اختیار شد فعلیهذا حاصل
مقصود ایشان را اصل معنی نمودیم و ما در موضع هست مرد کرسمانیم و در ضمن امور تمام جواب تمامی این وجوه و ایرادات فاسده
کاسده بموضوع تمام عنان و سیاق خواهد گشت امر اول بدانکه تزویج زیاده بر یکزن در شرایع سابقه جایز بود ابراهیم علیه السلام اول ساره را
تزویج نمود و بعد در حال حیاة او هاجر را بزنی گرفت و ابراهیم خلیل الله بود و خدا نسبت باو وحی میفرستاد و او را نسبت بکارهای حرکات سرزنش نمود
پس اگر نکاح ثانی جایز نبود خدا او را مجرم میفرمود نکاح ثانی مینمود و یعقوب علیه السلام چهار زن بود لیاه و راحیل و بلهاه و زلفاه لیا و راحیل
خواهر بودند خواهران لابان خال یعقوب علیه السلام و بلهاه و زلفا کنیز بودند و جمع بین الاختین حرام قطعی است در شریعت موسی علیه السلام
حلیل در باب چهارم از همین کتاب است اگر تزویج اکثر از یکی حرام باشد لازم میآید که اولاد حضرت خلیل و یعقوب علیهما السلام اولاد

ارشد العباد بالله وحضرت داود ... دو عمر ... شعر بود و ایشان را [illegible] ارشاد ... منصور و مبشر شود که ایشان را
در امور ... ارشاد نماید و در امر عظیم ... نماید پس لقای ... ابراهیم و یعقوب را داود از ... دلیل ... روشنی است ...
کثرت ازدواج و کثیر عورت ایشان ... بسیار ترویج نمود در باب (۸) از ... (۳۰) از کتاب قضاة ... چنانچه (۳۰) ...
هفتاد پسر بود که از صلب ... آمدند ... بسیار ... داشت (۳۱) و ... بود و ... را ...
اسمش ... باب (۶) و (۷) از کتاب ... ظاهر و ... است و هکذا در باب (۱۱) از رساله پولس ...
و داود علیه السلام زنان بسیاری ترویج نمود اول ... شاؤل ... ترویج فرمود و عوض مهر او صد غلفه از غلفه‌های اهل فلسطین قرار
قرار داده و داود علیه السلام عوض صد غلفه دویست غلفه ... شاؤل ... عوض ... و داود علیه السلام ترویج نمود (۲۷)
در باب (۱۸) از کتاب سموئیل اول ... (۲۷) داود ... فلسطیان دویست نفر
کشته و داود غلفه‌های ایشان را آورده ... مکل را ... داد
و ملاحظه ... اسیر ... بسیار ... چهار ...
با اسکر ... داود علیه السلام ... شاؤل ...
خود مکل را ... (۲۶) ... (۲۵) از کتاب سموئیل ... مرقوم کردیده است و داود علیه السلام ... دیگر
ترویج نمود (۱) اَخینوعَم یزرعیلی (۲) ابیجایل زن نابال کرملی (۳) معکا دختر تلمی پادشاه جشور (۴) حجیت (۵) ابیطال (۶) عجلا ...
در باب (۳) از کتاب سموئیل ثانی مرقوم گشته است ... مکل ...
عزیز است ... شاؤل داود علیه السلام ... پسر ... مکل ...
علیه السلام ... فلطی ...
کان ... مذکور ... داود علیه السلام ...
... داود علیه السلام ... کتب مقدسه ... صحیح ...
... (۱۳) ... (۵) از سموئیل ثانی ... (۱۳) ... داود ...
... داود ...
... داود علیه السلام ...
...
... معقد ...
... (۸) ... (۱۲) از سموئیل ثانی ... (۸) ...
... اگر ...
... اگر ...
... و سلیمان علیه السلام ...
...
... معلوم ... موسی علیه السلام ...
... معلوم ...
... اسرائیل ...
... (۲۱) ... (۱) ... (۱) اگر ...

اینها را نه ست تو تسلیم نماید و نوابشان را اسیر کنی (۱۱) و در میان اسیران زن خوب‌صورت ببینی و عاشق او شوی که وی را
از برای خود بزنی بگیری (۱۲) پس او را بخانهٔ خود بیار و وی سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد (۱۳) و لباس اسیری خود را از بر خود خلع
نماید و در خانهٔ تو بماند و یک ماه تمام بجهت پدر و مادر خود گریه نماید و بعد از آن باو داخل شو که تو شوهر وی و او زن تو خواهد بود (۱۴)
و مقرر است اگر با او راضی نباشی او را بخواهش خاطرش رها کن اما او را البته بنقره مفروش و او را مثل کنیزک مکن بسبب اینکه وی را خوار کردی
(۱۵) و اگر مرد را دو زن باشد یکی محبوبه و دیگری مبغوضه و هر دو محبوبه و مبغوضه پسرها از برای وی بزایند و پسر زن مبغوضه اول‌زاد
باشد (۱۶) پس مقرر است که در روزی که پسرانش را وارث اموال خود میکند نباید که پسر محبوبه را مقدم بر پسر مبغوضه اول‌زاد
کرد که در حقیقت اول‌زاد او است (۱۷) بلکه پسر مبغوضه را باول‌زادگی اقرار نموده حصهٔ دو برابر از تمامی اموال او دو چندان بدهد زیرا که
ابتدای قوت او است و حق اول‌زادگی از او است انتهی پس قول او و اگر در میان اسیران زن خوب‌صورت ببینی الخ خطاب مخصوص به بنی‌اسرائیل نیست
بلکه خطاب عام است خواه مرتج باشد خواه عرب بلکه مخصوص ملک کنعان هم نیست بلکه هر قدر که دل بخواهد جایز است که بر دلیل این عبارات
معلوم شد که از برای اسرائیلی جواز تزویج زنان کثیره و قول او و اگر مرد را دو زن باشد یکی محبوبه و دیگری مبغوضه صریح است در مدعای ما که
هیچ حد و حصر مر زنان را نیست پس ثابت است که کثرت ازدواج در شریعت موسی علیه السلام جایز بوده بلکه یعقوب و داود و سلیمان علیهم
ایشان را انبیا و صلحای امت موسی زنهای بسیار عقد و تزویج نموده‌اند در صورتیکه فقط در یک روز هم باشد زنهای جواز در شرع عیسی
هم ثابت خواهد بود و علیهذا اگر خاتم الانبیا بیش از یازده و نه و دوازده و یا کمتر و یا بیشتر داشته باشد هم بعضی نزوجات وارد میشود چرا
بر انبیای بنی‌اسرائیل بسبب کثرت ازدواج هیچ عیب و نقصی وارد نمیشود پس روی هم چرا است و اگر نبی صاحب صد زن هم باشد بدون
الاثم صرف و بعضی نزوجات وارد خواهد شد چنانچه بیان اسم جلیلهٔ عمر بن ... را مذکور خواهد کرد به سطر باشد اعتراض ثانی
صحیح در قصهٔ زینب رضی الله عنها اگر زینب بنت عمهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خود رسول الله او را بزید بن حارثه رضی الله عنه
تزویج فرموده و چون زید بکثرت مسموع بخشم سرافراز نیست او را طلاق داد بعد از انقضاء ایام عده رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را تزویج
فرموده و نیاد را موضع بعضی آیات سورهٔ احزاب که متعلق باین قصه هستند با عبارات تفسیر ملخص منهج الصادقین نقل نمایم پس میگویم
قال الله عز و جل وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن ای محمد وقتی که میگفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آن کسی را که انعام کرده است خدای تعالی عَلَيْهِ براه نبوت و مولا ساختن
و هدایت ایمان و خدمت رسالت بعنایت و برو او را آزاد کردن او و مخصوص گردانیدن بدوستی وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و انعام کردی تو بر
روی بدین و آزاد کردن او و فرط محبت و اختصاص بوی و او در میان خواندن بمعنی کهی زید را که مشهور بعبد الله رسول است أَمْسِكْ
عَلَيْكَ نگاهدار در برخود و حبس کن زوجه خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدا در امر زینب اراده مکن او را طلاق وَتُخْفِي
فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدا آشکار کننده است و آشکار سازنده است از نکاح کردن تو زینب که زید
طلاق دهد وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسیدی از سرزنش مردمان بعد از آنکه زن پسرش را بعقد خود در آورد ... خود را خواهد
وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و حال اینکه خدا سزاوارتر است که بترسی از او و در امر او خجالت نکشی و مقرر است که حضرت رسالت پناه
بود ... که کسی خوف و خشیت ... علم است کما إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ... أنا أعلمكم بالله و أخشاكم
... بود خوف و خشیت ... که الخوف ... و خشیت ...
... قال الله عز و جل إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ
علم الهدی در تنزیه الانبیاء آورده که ... در جمیع احکام ...
... طلاق ... حکم را باطل کرد ...
... رسول ...
... نکاح ... بعد از آنکه ...

زوجناکها تزویج نمودیم تو را با او و دانستیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی یا اثمی و وبالی
فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسرخواندگان خود اذا قضوا منهن وطراً یعنی و ملک کنار رده باشد حاجت خود که
نکاح است یا طلاق و انقضای عده یعنی تجویز کردیم تا جمیع مومنان اقتدا نموده و در خواست مطلقه ادعیای خود را نکاح دادن بتو
سو تزویج کردیم و رسم جاهلیت را در هم شکستیم و کان امر الله و هست کاری که خدا خواهد مفعولا کرده شده یعنی هر امری که اراده الهی
تعلق بآن گیرد البته کرده شود و بوقوع انجامد چنانکه تزویج سید عالم با زینب از انس بن مالک مرویست که چون عده زینب منقضی شد
رسول خدا با زید گفت برو زینب را از برای من خواستگاری کن زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم و زینب را دیدم چون او را دیدم در چشم
من بزرگ و عظیم الشان بود که طاقت آن نداشتم که در وی نگاه کنم بجهت حرمت و مرتبت شان رسول پس پشت بر او کردم و گفتم بشارت
باد ترا ای زینب که رسول خدا ترا خواستگاری میکند خوشحال شد و گفت من هیچ کاری نکنم تا با پروردگار خود مشاوره نکنم پس برخاست
بمصلای خود رفت و با خدای خود مناجات کرد حق تعالی آیات مذکوره را انزال فرمود انتهی **مؤلف گوید** از آیات و کلمات
مرقومات دو امر مفهوم و معلوم میگردد علت طلاق گفتن زید زینب را ترفع و تعظم او بود بر زید بجهت شرافت نسب و عدم کفائت و علت
تزویج رسول خدا رسم جاهلیت بر قضای شهوت چنانچه قسیس هست می پندارند و امر اشکو سد و تحریر الزاری در [illegible]
تفسیر خود در ذیل شرح آیات مبارکات گفته است واتق الله ملی فی الطلاق و قیل فی الشکوی من زینب فان زید قال فیها انها
تتکبر علی بسبب النسب و عدم الکفائه و بعد گفته است در شرح لکی لا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا
منهن وطراً ای اذا طلقوهن و انقضت عدتهن فیه رمز اشاره الی ان التزویج من النبی علیه السلام لم یکن لقضاء الشهوة النبی علیه السلام
ل بیان الشریعة بفعله فان الشرع یستفاد من فعل النبی انتهی بالفاظه پس بوضوح تمام از کلمات مرقومه ادعای ملحد
منکر در که تزویج نبی زینب را برای بیان شرع بود است نه از برای قضای شهوت نفسانی و تزویج خلاف رسم جاهلیت بوده حضرت
امر او در طلب شریعت خود اظهار فرمود بود و چون حکم خدا نازل شد بفعل خود رسم جاهلیت را بر هم زد [illegible] و علمای
بنی اسرائیل شرع را با افعال شان ممنوده اند چنانچه هوشع و اشعیا و حزقیال و غیرهم سلام الله علیهم [illegible]
منکر از عدم اطلاع تحقیقات امرا معالطه داده [illegible] در روایتی که شهادت و سند است در این باب در شرح [illegible]
خاصه ضعیف و بی اعتبار است چنانچه محقق محدث شیخ عبدالحق دهلوی در بعضی ازیها تصریح کرده است [illegible]
که علامه مجلسی در باب (۵۳) از مجلد دوم از حیاة القلوب در جای بر هم عمل نموده است [illegible] استدلال [illegible]
[illegible] و ساعوت و مخالف احادیث صحیحه است بلکه منافی عصمت نبی [illegible]
جمع انبیاست بخصوص عصمت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در مرحوم مجلسی [illegible]
و در شرح از بعض تصریح نامی فرموده [illegible] (۵۴ و ۵۵) از بحر [illegible]
سوده است و قال قدس سره اقول ذکر بعض اصحابنا من خصائص النبی صلعم انه کان اذا رغب فی نکاح امرأة فان کانت [illegible]
علیها الاجابة و یحرم علی غیره خطبتها و ان کانت ذات زوج کان یجب علیه طلاقها لینکحها کقصة زید و لم یذکر [illegible]
یدل علی بطلان ما تمسکوا به الا القصة و یظهر من کلام السید انکار ذلک و لعلهم اخذوه من بعض کتب المخالفین [illegible]
المشهور بینهم انتهی بالفاظه خلاصه معاد انکه بعض اصحاب ما گفته اند که از جمله خصائص النبی صلعم این بود که [illegible]
واقع میشد و رغبت مینمود در نکاح او اگر بلامانع بود اجابت او بر وی واجب بود و بر غیر حرام میشد و اگر شوهر داشت [illegible]
حرام میشد و طلاق بر او واجب برای اینکه نبی علیه السلام او را نکاح نماید و حتی بر قصه این قول خود ذکر کرده اند و روایت [illegible]
دارد بر بطلان این قول و علم الهدی سید مرتضی منکر این امر است شاید ماخذ این قول بعضی از کتب عامه باشد و حال آنکه در ما
اسلام خلاف مشهور است پس معلوم شد که مجلسی منکر این امر است اگر کسی گوید پس چرا این حدیث در بحار و حیوة القلوب

ذکر کرده است در جواب گوئیم علمای اسلام را دو طریق میباشد طریق احتیاط و طریق تحقیق پس در طریق اول مطلق احادیث را جمع و در
ثانی ضعاف را طرح و صحاح را ثبت مینمایند علیهذا ذکر این حدیث در آن کتب عیبی ندارد و سند عرفی در کتب [illegible] الاسناد این
حدیث [illegible] از احادیث صحیحه خوانده است **مؤلف این کتاب گوید** اکثر العباد بالله معنی چنین میشود حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم در نکاح زینب رغبت نموده بود و بر شوهر حرام شده بود الله تبلیغ این امر بر پیغمبر واجب نمی بود چه تا حرمت این از وقت خاتم
[illegible] محض صرف در صورتیکه [illegible] علی الطلاق و قاصداً علی الفراق [illegible] و شان شکایت زنا در بیت
گشوده و گفت [illegible] بکثرت میگفت حضرت [illegible] طلاق [illegible] سهل است [illegible] امسک علیک زوجک واتق
الله حاشا از مثل پیغمبر صلعم تحاشا کرام که در حرام دارید در خاطر خود نگاه بدارد و حال آنکه تحمل پیغمبر در ادای رسالت [illegible]
بود که هنوز حکم عام نشده بود [illegible] بعمل مینمود تا اینکه وحی نازل شد که لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه
کما [illegible] الاحکام و صریح [illegible] الاحکام [illegible] امکان دارد پیغمبر صلعم که بعد اللزوم [illegible] کند و بعد اللزوم تعجیل [illegible] و کلا
پس معلوم میشود که اصحاب این قول را مفهوم [illegible] مفهوم [illegible] نکشیده و در شرح المواقف مسطور است و ما نقلوا [illegible]
را [illegible] النبی صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] **امر شنیع** لازم نیست که [illegible]
شرایع و [illegible] اقوام و آرای ایشان و اما اول [illegible] چهارم [illegible]
تحقیق [illegible] الاخص [illegible]
نمود و زوجات [illegible] محرم است در شریعت موسویه و عیسویه و محمدیه [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] مشرکین و ملحدین [illegible]
اشد انواع ربا [illegible] الضلالة والجهالة و در باب (۵) از آیه (۲۹) از انجیل لوقا [illegible] است (۲۹) و لاوی
[illegible] جمیع [illegible] (۳) اما کاهنان ایشان
و فریسیان [illegible] (۳۱) در جواب ایشان گفت (۳۲)
پس [illegible] شاگردان [illegible] میکنند
از اعتراضات معلوم میشود که تلامذه عیسی [illegible] لکن [illegible] تلامذه قطع
نظر نموده و گوئیم کاهنان و فریسیان [illegible] تلامذه عیسی [illegible] کاران و
عشاران اکل و شرب مینمایند روزه هم [illegible] و در باب (۱۵) از انجیل لوقا از آیه اول
تا آیه [illegible] است (۱) و چون [illegible] (۲) فریسیان و کاهنان همهمه
میکنند [illegible] و در باب (۱۱) [illegible] از آیه (۲) تا آیه [illegible] است (۲) و چون
[illegible] (۷) از انجیل مرقس
از آیه اول تا آیه [illegible] است (۱) و فریسیان و بعضی کاهنان [illegible] (۲) چون بعضی از شاگردان او را
دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته [illegible] (۳) زیرا که فریسیان و همه یهود [illegible] تا دستها را
[illegible] (۴) و چون از بازارها [illegible]
[illegible] (۵) پس فریسیان و کاهنان [illegible] شاگردان تو [illegible]
[illegible] ودر ملت [illegible] اقوام مشرکین [illegible] است در
این باب و در [illegible] آنکه یکی از ایشان یا مسلم و یا یهودی و یا نصرانی اکل نماید از ملت خارج خواهد بود و نکاح زوجه [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] زید بن حارثه [illegible] حضرت رسول [illegible] بوده است [illegible]

عوام مسیحیان عرب نکاح دختر نا محرم کرده بود و چون با مرحله رسید دختر برادر تزویج فرمود و اعتنا بعادت عرب ننمود **امر**
چهارم از مطاعن ارعلمای پروتستنت حیا میکنند و شرم مینمایند بجهت عدم قوه متعقله در ایشان و نظر نمیکنند بکتب مقدسه
بود از اختلافات و اغلاط و احکامیکه بعضی از آنها را در باب دو گذشتی و در باب ششم خواهی دانست ایضاً ان شاء الله نظر نمی‌نما
یند و اسناد و عشایر و اصحاب ایشان که دوازده این فصل از کتب مقدسه ایشان منقول کردیم و میخواهیم هم وضع را هم
حالی بگذاریم از ذکر بعضی امور و احکام مندرجه در تورات اگرچه بسیاری از آنها در ماسبق مطلع کردید پس میگوئیم و بالله
التوفیق اوّل در باب (۳۰) از سفر تکوین یا کتاب تکوین و ان کتاب نسبت (۳۷) و یعقوب عصاهای چوب سبز کرده
بادام و چنار گرفته و در آنها خطهای سفید تراشید و سفیدی که در عصاها بود ظاهر گردانید (۳۸) و عصاهائیکه تراشیده بود
مقابل گلّها در حوضهای آب نشانید هنگامیکه گوسفندان برای نوشیدن میآمدند تا اینکه در حین آمدن رانهاشان گرم شده
حامله شوند (۳۹) و گلّها در مقابل عصاها حامله میشدند و برّهای مخطط و منقّط و ابلق بار میآوردند (۴۰) و یعقوب بره‌ها را
جدا میکرد و [illegible] روی گلّهای مخطط و تمامی گوسفندان سیاه لابان میگردانید و گلّه‌ای خود را تنها میگذاشت و با گلّه‌ها
لابان آنها را نمیگذاشت (۴۱) و واقع شد هر وقتی که میشان قوی گشن میشدند یعقوب عصاها را در نظر آنها در حوضهای میگذاشت تا
اینکه در میان عصاها حامله گردند (۴۲) امّا وقت ضعیف شدن میشان نمیگذاشت که ضعیفها از آن لابان و قویها از آن یعقوب
میشدند (۴۳) و آن مرد زیادی معمور گردید گلّها و کنیزکان و غلامان و شتران و حماران فراوان بودند و این تدبیر عجیب است
سکی بحسب تجربه عادت عالما اولاد میه اصولند و قایسه شد را انسان محرکه می‌بیند از عصاها و غیران احدی از علمای
تصور میکند و لازم نمی‌ماند اولاد دیگر در پنهان متولد و حامله میشوند تمام سفر لاویان است دوم در باب (۱۳) از سفر احبار
امر دیگر با آنکه اسم دیگر از سفر احبار سفر لاویان است (۴۶) تمام روزهائیکه علت در او باشد ناپاک باشد تنها بنشیند
مکانش بیرون از اردو باشد (۴۷) لباسی که علت برص در آن باشد خواه لباس پشم و خواه لباس کتان (۴۸) خواه در تار و خواه
در پود از کتان و یا پشمینه خواه در چرم یا در هر چیزیکه از چرم ساخته شده باشد (۴۹) و اگر علت در لباس یا در چرم و یا در تار و یا در پود
و یا در هر چیزیکه از چرم ساخته شده باشد سبز فام و سرخ فام باشد علت برص است بکاهن نموده شود (۵۰) و کاهن علت را بنگرد و علت
هفت روز محبوس سازد (۵۱) و در روز هفتم علت را بنگرد اگر علت در لباس خواه در تار و یا خواه در پود خواه در چرم خواه در هر چیزیکه
از چرم ساخته شده است منتشر شده است آن یک برص خورنده است و ناپاک است (۵۲) پس آن لباس را خواه در تار خواه در پود پشمینه
یا کتان و یا هر چیزیکه از چرم ساخته شده که علت در آنست بسوزاند چونکه برص خورنده است باتش سوخته شود (۵۳) و اگر کاهن بنگرد
و اینک اگر علت در لباس یا تار و یا پود و یا در هر ظرف چرمی منتشر نشده باشد (۵۴) آنگاه کاهن امر فرماید که آنچه که علت در آنست
بشویند و او را دوم بار هفت روز محبوس سازد (۵۵) و کاهن بعد از شستن علت بنگرد که شسته شده است و اینک اگر رنگ علت
تغییر نیافته است و علت منتشر نشده است ناپاک است آن را باتش بسوزانی در سر وی یا در روی آن خورنده است (۵۶)
و اگر کاهن بنگرد و اینک ماده علت بعد از شستن اگر سیاه فام باشد آن را از جامه و یا از چرم و یا از تار و یا از پود بدرد (۵۷) و اگر
باز در جامه در تار و یا در پود و یا در هر ظرف چرمی نمایان شود برص رو شده است آنچه که علت در آنست باتش بسوزان (۵۸)
و لباس چه از تار و چه از پود و یا هر چیز چرمی که از آنسی اگر علت از آن رفع شد آن دو بار شسته شود که پاک خواهد شد (۵۹) این
قانون علت برص در لباس پشمینه و یا کتانی چه در تار و چه در پود و چه در هر ظرف چرمی با ارائه پاک یا ناپاک انتهی پس نظر
تامل کنید در این احکام که از غرائب و بدایع اوهام است اما لابد سزاوار است که علوم [illegible] بوده مثال [illegible] و سایر
سیم در باب (۱۴) از سفر احبار یا سفر لاویان و شان نسبت (۳۴) و وقتیکه بزمین کنعان که من آنرا بشما ملک میدهم در آمدید اگر
در خانه ای در زمین ملک شما علت برص را عارض گردانم (۳۵) و صاحب خانه بیاید و بکاهن خبر کند [illegible] بنظر من مانند

علت چیزی نما باشد (۳۰) انگاه کاهی از فرهایا یکی پیش از درآمدن کاهی جهة ملاحظات علت ناسزا خالی کنند تا آنکه هر چه کرده اعمال است ناپاک نشود و کاهی بعد از آن جهة ملاحظه حاسر دوانید (۳۷) و تا آن علت سکر بود و اینک اگر در دیوارهای حمام خطوطهای بیچ باهل سرو سرچی بود از است و هایش آنها ارده بوار دیست نباشد (۳۸) پس کاهی از حمام بیرون رود و از حمام و اهمه رود بر سند (۳۹) و در روز کاهی برگشته بیکرد و اینک اگر این علت بدر دیوارهای حمام پس شده است (۴۰) انگاه کاهی از مرهابها تا سنگهای که علت در آن اثر کرده است کنده و آنها را تمکان ناپاک خارج از شهر بیندازند (۴۱) و آمد روی حمام را از اطراف بتراشند و خاکی که تراشیده اند بمکان ناپاک خارج از شهر بریزند (۴۲) و سنگهای دیگر را کرفته در جای آن سنگها نصب نمایند و خاک دیگر کرفته حمام را اندود نمایند (۴۳) و اگر علت بعد از برآوردن سنگها و بعد از تراشیدن حمام و اندود کردنش برگشته بروز کند (۴۴) انگاه کاهی برگشته بنگرد و اینک اگر علت در حمام پس شده است برص مزمن او در حمام است و ناپاکست (۴۵) پس آن حمام و سنگهایش و چوبهایش و تمامی کل اندودش را برانکنده و در جای ناپاک خارج از شهر بیرون نمایند (۴۶) و کسیکه در حمام در تمامی روزهای بسته شده داخل شود تا شام ناپاک خواهد بود (۴۷) و انکسیکه در آنجا خوابیده باشد لباس خود را بشوید هر کسیکه در آنجا چیزی بخورد لباس خود را بشوید (۴۸) و اما اگر کاهی داخل شده بنگرد و اینک اگر علت بعد از اندود کردن حمام در حمام پس نشده پس کاهی آنجا را پاک خواهد کفت چونکه علت رفع شده است پس این احکام مثل احکام سایر ابترابات و هام است اما بی محسود حمام را احراز کرد عمل این اوهام کرا وهمی از بیت عنکبوت است اعلای از روی اعتقاد ساینده کر ثوب و جلد و سنگ و دیوارهای حمام مسلما مرض برص شوند و بدون ملاحظه حمام را اخراب و لباس را احراق نماید چها ارم در باب (۱۵) از سفر احبار (۱۲) و طرف سفالین که علیل جریان منی کرد است شکسته شود و هر ظرف چوبی با آب شسته شود (۱۶) و اگر کسیرا انزال منی شود تمامی بدن را در آب شسته و شود هر تا شام ناپاک باشد (۲۳) و اگر بر بستر و یا بر چیزی که نشسته است یعنی حائض از خون باشد اگر چیزی که بر آن بر خورد تا شام ناپاک خواهد بود (۲۴) و اگر کسی فی الواقع با او بخوابد و خون حیض بر او باشد هفت روز ناپاک خواهد شد و هر بستری که بر آن خوابیده است ناپاک خواهد شد **مؤلف گوید**

در حکم اول بالنسبه بظروف سفالین بصدع مال است ظاهر و اشکار است بمجرد ملامس نجاست بسا طرف نهود نمیکند و اگر هم سرایت نجاست بعوان توهم شود چرا بشستن طهارت حاصل نشد چنانچه در ظرف چوبی و در حکم ثانی بعد از اینکه تمام بدن را بشست بعد از خروج منی باشد غسل است چرا و اگر نجاسات معتبر را آب زائل نکرده بود در شستن طهارت چه حاصل کشت و حکم ثالث هم محل نظر است زیرا که طاهر است بمجرد نشستن زن حائض بر روی او بستر است نجاست سرایت نمیکند در حد ماس و اگر بسرایت هم توهم شود که نجاست سرایت مینماید بستن هر عضو فقط کافیست و اگر فرض محال شود که نجاست بجمیع بدن و حمام سرایت کرده باشد بعد از تطهیر بوب و بدن بقای نجاست او ناست چه معنی دارد یعنی اینکه مرد اگر جماع کند و یا محتلم شود غسل بر او واجب نیست و در این موضع بمجرد مس بوب غسل نا شام واجبست و حکم چهارم اعجب از حکم اولست زیرا که مرد بمجرد اینکه بیک قطره خون حیض بر او رسد مثل خود حائض تا هفت روز نجس است بلکه از خود حائض هم بدتر زیرا که ممکن است که در اواخر ایام حیض قطره خون حیض بر او برسد حائض پاک شود و این بیچاره تا هفت روز در نجاست خود باقیست و نظر باین احکام جامعه نصاری صغیر و کبیر اناث و ذکور کلهم اجمعین نجس و اجب باشند زیرا که مطلقا این احکام مراعات نمینماید و عجب اینکه با لصراحه منسوب نیست که احکام توریة هیچ چه منسوخ شده است بس باحکام کتب مقدسه خود شان نجس واجب باشند ششم در باب (۱۰) از سفر اعداد باین مضمون بیان کرده است (۷) بعد دو بز آورده آنها را در حضور خداوند بدر خیمه مجمع حاضر کرداند (۸) و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد یک قرعه برای خداوند و دیگر قرعه برای عزازیل (۹) و هارون آن بزی که قرعه خداوند بر آن بر آمده تقریب نموده جهة قربانی رفع کناه بکذراند و بزی که بر آن قرعه عزازیل بر آمده زنده در حضور خداوند حاضر کرده شود تا اینکه بواسطه کفاره شود و او را برای عزازیل بصحرا بفرستند و این حکم هم بسیار عجیب است برای عزازیل و وجه بیان آن رها کردن چه معنی دارد و بلا ریب این قربانیست برای غیر خدا و مشرکین هند شیران را باسماء الهه خود

ده استوار نماینده هند سر در نبا نها تا انکار تشکیکی وکرسکی بیمیرد **فائده** ۱ اعلم مترجمین فارسیه اراده اصلاح
عبارات فرقانی عربی بل فارسی ولی طوق ترجمه مینمایند از انجمله مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و همچنین مترجم مطبوعه سنه ۱۸۷۸
ولیکن جناب ایشان رکیک ... اصلیه ایشان اطلاع دارد مخفی و مستور نخواهد ماند ششم در باب (۲۵) از توریه
مثنی از آیه (۵) تا آیه (۱۰) بدینطور یافته است (۵) اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از ایشان لا اولاد بمیرد زن متوفی بنکاح بیگانه
بیرون نرود بلکه برادر شوهرش باو داخل شده او را بزنی بگیرد و حق برادر شوهری را بر وی بجا آرد (۶) و نخست زاده که بزاید
باسم برادر متوفی قائم گردد تا اسمش از بنی اسرائیل محو نشود (۷) و اگر آن مرد بگرفتن زن برادرش راضی نشود زن برادرش بدروازه
پیش مشایخ برود و بگوید که برادر شوهر من برخیزانیدن اسم برادر خود در اسرائیل انکار میکند و بر جا آوردن حق برادر شوهری با من
راضی نیست (۸) پس مشایخ شهرش او را بطلبند تا با او مکالمه کنند و اگر اقرار نموده بگوید که او را نمیخواهم بگیرم (۹) آنگاه زن
برادرش در نظر مشایخ پیش او آمده نعلین او را از پایش بکند و بر رویش خیو بیندازد و در جواب بگوید بشخصی که خانه برادر
راضی نیست چنین کرده شود (۱۰) و در اسرائیل اسم او را خانه کنده نعلین بگذارند و این حکم بسیار عجیب است زیرا که در ممکن است
هست که عوراء و یا عمیاء و یا اعرج و یا قبیح المنظر یا عنین ... و یا معیوب بعیوبات دیگر یا مبتلا بمرضهای مسری باشد
زوج برادر هم عجیب است اعجبا است که علمای پروتستنت این حکم عظیم الشان را ترک کرده اند و گفته اند ... زن برادر
نیست چنانچه در جدول قرابت و نسبت در کتاب صلوه عامه ... سوم کتب تصریح شده است خیال انکر ... این محرمات
شده است و ما هم حلال و حرام و شرایع و احکام محرم حلال توریه و حلال حرام او واجب العمل و ملعون است حکم خود توریه
مواضع عدیده از توریه تصریح شده است پس علمای پروتستنت واجب القتل هستند هفتم در باب (۱۹) از سفر اعداد از آیه (۵)
تا آیه (۱۰) چنین است (۵) و آن گاو را در نظر وی بسوزانند یعنی پوست و گوشت و خون و فضله آنرا بسوزانند
(۶) و کاهن چوب سرو و زوفا و قرمز را گرفته در میان گاو که مسوزد بیندازد (۷) پس کاهن لباس خود را بشوید و جسد
را بشوید و بعد از آن در اردو داخل شود و کاهن تا شام ناپاک باشد سبحان الله این چه نجاستی است که نجس شد
لباس خود را بشوید مع هذا تا شام ناپاک است و شام بدون سبب و علت ناپاک میشود (۸) و سوزاننده آن لباس خود را بشوید
و جسد خود را با آب بشوید و تا شام ناپاک باشد این حکم هم محل تعجب است مثل حکم سابق (۹) و شخصی که پاک باشد
خاکستر آن گاو را جمع نموده در جای پاک خارج از اردو بگذارد تا از برای جماعت بنی اسرائیل محفوظ ماند که
موجب رفع گناهی است (۱۰) و جمع کننده خاکستر گاو لباس خود را بشوید و تا شام ناپاک باشد این حکم سیم از دو حکم اول اعجب
زیرا که اگر خاکستر پاک است جمع کننده او چرا نجس شود و اگر نجس است چگونه از او طهارت حاصل میشود با نجس موجب حصول طهارت
نجس دیگر میشود (۱۱) از همین باب این بطور شده است (۱۱) هر کس میت هر آدمی را مس کند تا هفت روز ناپاک شود (۱۲) چون
در روز سیم از آب ... تطهیر نماید تا روز هفتم پاک باشد و اگر در روز سیم خود را پاک نماید در روز هفتم پاک نشود این حکم هم محل
تعجب است اولاً حصول نجاست تا هفت روز بمجرد مس میت ثانیاً ما ... غسل با روز سیم چه معنی دارد ثالثاً حصول طهارت بعد
از غسل یعنی چه (۱۴) شریعت برای ... که در چادر بمیرد این است که هر داخل شونده از چادر و هر که در آن چادر بود تا هفت روز
ناپاک باشد (۱۵) و هر ظرف سرگشاده که سرپوش بر سرش نباشد ناپاک است و این حکام هم مثل احکام سابق محل تعجب است اولاً حصول
نجاست برای کسانیکه وارد چادر میشوند و همچنین کسانیکه در چادر بوده اند چه معنی دارد و ظروف سرپوشیده ظاهر است چرا نجس بشود
اگر بر چادر نجس است و همچنین حصول طهارت در روز هفتم عجب دارد (۶) و هر کسیکه بمقتول کشته شده در صحرا یا میت یا استخوان
آدمی یا قبری را مس نماید تا هفت روز ناپاک باشد (۱۷) و از برای شخص ناپاک از خاکستر گاو سوخته شده جهت رفع گناه بگیرند و آب روان
بر آن در ظرفی بریزند (۱۸) و شخص پاک زوفا را گرفته در آب فرو برد و بر چادر و بر همه اسباب و بر کسانیکه در آنجا بوده اند و بر شخصی که استخوان

باکسی را مس یا قربانی کرده باشد (۱۹) و شخص پاک آن شخص ناپاک را در روز سیم و در روز هفتم بپاشد و او در روز هفتم خویشتن را
طاهر کرده لباس خود را بشوید و خویشتن را در آب بشوید و تا وقت شام پاک گردد (۲۱) و از برای ایشان فریضه ابدی این است
که پاشنده آب نجاست لباس خود را بشوید و مس کننده آب نجاست تا شام ناپاک باشد و این حکم هم جای اعتراض است زیرا که اگر آب نجاست پاک است
چرا بسبب ملاقات او نجاست حاصل میشود و اگر ناپاک است چگونه طهارت را از او حاصل میگردد و عدم استعمال آن موجب حلول و بقاء در
نجاست ابدی میشود چنانکه در آیه ۲) از همین باب تصریح شده است (۲۲) هر چه که آن کس ناپاک لمس نماید ناپاک شود و هر کسیکه
آن را لمس نماید تا شام ناپاک باشد انتهی مخفی نماند تمامی احکامی که در سفر اعداد مرقوم شد از باب (۱۹) از سفر اعداد معمول گردید یا ممکن است
که این احکام از جانب خدای عادل مقدس باشد حاشا و کلا بلکه نسبت این احکام بخدای عادل و مقدس موجب شرک و کفر است و این هم
دلیل است بر اینکه تورات تحریف گردیده است **امر پنجم** اگر کسی بقصد و اعتساف و تعصب بعدم انصاف نسبت بعضی از اعمال قبیحه
که انسان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد نماید در باره حضرت عیسی و حواریین وارد آورده در باب (۷) از انجیل لوقا این نحو مرقوم
نامه است (۳۳) زیرا که یحیای تعمید دهنده آمد که نه نان میخورد و نه شراب میآشامید میگوئید دیو دارد (۳۴) پسر انسان آمد که میخورد
و میآشامد میگوئید اینک مردی پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران (۳۶) و یکی از فریسیان از او وعده خواست
یعنی از مسیح که با او غذا خورد پس بخانه فریسی در آمده بنشست (۳۷) که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود یعنی فاحشه بود چون شنید
که در خانه فریسی بغذا نشسته است شیشه از عطر آورده (۳۸) در پشت سر او نزد پایهایش یعنی نزد پای عیسی گریان بایستاد و شروع
کرد بشستن پاهای او باشک خود و خشکانید آنها بموی سر خود و پاهایش را بوسیده آنها را بعطر تدهین کرد (۳۹) چون فریسی که او را
وعده خواسته بود این را دید با خود میگفت که این شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زنیست که او را لمس میکند زیرا که
گناهکار است یعنی فاحشه است که پای عیسی را میبوسد (۴۴) پس بسوی آن زن اشاره نموده بشمعون گفت این زن را میبینی بخانه تو آمدم آب
بجهت پاهای من نیاوردی ولی این زن پاهای مرا باشکها شست و بموی سر خود آنها را خشک کرد (۴۵) مرا بوسه ندادی لکن این زن از وقتیکه
داخل شدم از بوسیدن پاهای من باز نایستاد (۴۶) سر مرا بروغن مسح نکردی ولکن او پاهای مرا بعطر تدهین کرد (۴۷) از این جهت
تو میگویم گناهان او که بسیار است آمرزیده شد زیرا که محبت بسیار نموده لکن آنکه آمرزش کمتر یافت محبت کمتر مینماید (۴۸) پس بان زن
گفت گناهان تو آمرزیده شد (۴۹) و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان هم می آمرزد (۵۰) پس بان زن گفت ایمانت
ترا نجات داده است بسلامت روانه شو و در باب (۱۱) از انجیل یوحنا این نحو بیان گشته است (۱) و شخصی ایلعازر نام بیمار بود از
اهل بیت عنیا که مریم و خواهرش مرتا بود (۲) و مریم آنست که خداوند را بعطر تدهین ساخت و پاهای او را بموی خود خشکانید که برادرش
ایلعازر بیمار بود (۳) پس خواهرانش نزد مسیح فرستاده گفتند ای آقا اینک دوست داری مریض است (۴) چون عیسی این شنید
گفت این مرض تا بموت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد (۵) و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت مینمود پس ای مؤمنین
همان مریمی است که پاهای عیسی را تدهین کرد و در ما سبق دانستی که از زنان فاحشه مشهوره بود پس چگونه حضرت عیسی او را
دوست داشت و محبت بیحد کرد نسبت باو و خواهر او و چگونه راضی شد که پاهای او را بوسد حاشا مسلمانان نباید که چنین زنها را
دوست دارند تا مسود این حکم از جانب خدای عادل مقدس باشد و در باب (۱۳) از انجیل یوحنا (۲۱) چون عیسی این گفت در روح
مضطرب گشت و شهادت داد گفت هر آینه هر آینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد (۲۲) پس شاگردان بیکدیگر نگاه میکردند
و حیران میبودند که این درباره که میگوید (۲۳) و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه میزد و عیسی او را محبت مینمود (۲۴)
شمعون پطرس بدو اشاره کرد یعنی بدان شاگرد که عیسی او را دوست میداشت که بپرسد درباره که این گفت (۲۵) پس او در آغوش عیسی
افتاده وگفت خداوندا کدام است و در حق همین شاگرد واقع گردیده است در آیه (۲۶) از باب (۱۹) و آیه (۲) از باب (۲۰) و آیه (۷) و
آیه (۲۰) از باب (۲۱) از انجیل یوحنا که عیسی او را دوست میداشت و در باب (۷) از انجیل لوقا این نحو مرقوم است (۱) و واقع شد

بعد از آنکه او یعنی جبتی در هر شهری و دهی گشت و موعظه مینمود و بملکوت خدا مژده میداد و آن دوازده تا وی بودند یعنی دوازده شاگرد (۲) و زنان چند یکه از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند یعنی مریم معروف بمجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بود (۳) و یونا زوجه خوزا ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که در خدمت او اموال خود را انفاق میکردند **مؤلف گوید** از مریم عقل مکی و هکذا از یونا و سوسن و مقصود از این انفاق مال زنان دانان [illegible] و طاهر و رؤسا که جرائم الخبائث است و شرب آن منهی است عند الله و سبب ضلالت و گمراهی و موجب کفر و هلاکت است و تزریان مناسب شأن انبیاء نیست فصلٌ عن الانبیاء و اولیاء الله عقل و خواص که رمزا است خواه شارب عق باشد و خواه عرقیه ولذلك الله جل شانه شرب از بر هرون و اولاد هرون حرام فرموده تا بگرا از اده دخول در خیمه نماید [illegible] و سایر مسکرات است موجب قرار داده و حکم سید تا شراب و مسکرات عهد ابدیست تا هرون و اولاد هرون [illegible] (۱) در سفر احبار یعنی لویان باب دهم در نامه (۸) و خداوند هرون را متکلم شده گفت (۹) که تو و پسرانت هنگام دخول در خیمهٔ مجمع شراب و مسکرات نخورید مبادا که بمیرید در قرنهای شما فرنی ابدیست (۱) تا اینکه در میان چیزهای مقدس و چیزهای غیر مقدس و غیر طاهر و طاهر تمیز نمائید **مؤلف گوید** ای (۹) صریحست در حرمت شراب و سایر مسکرات و ای (۱) هم حاکی از اینست که شراب و سایر مسکرات زائل عقل است [illegible] شارب [illegible] تمیز طاهر و نجس و حسن و مقدس ولذلك ملکی یعنی رسول رحمت الله در حرمانوح را منع فرموده از شرب خمر و سایر مسکرات و حامله [illegible] باشد و حاشا خمر و مسکرات هیدای ولذلك [illegible] میکند و این حکم را موکد فرموده در روح اودر سفر (۱۳) از کتاب قضاة باب سیزدهم است (۱۴) پس حال تمنا آنکه احد زبوده شراب و مسکرات نوشی و از هر چیز ناپاک نخوری (۱۳) زمان خداوند بمانوح فرمود از هر چه با آن زن گفتم احتراز باید (۱۴) و از هر چه که از ناک بر رز حاصل نخورد و شراب و مسکرات نوشد و چیزهای ناپاک را هیچ نخورد و از هر چه کار برا امر کردم امر قرنشماند و این آیات صریح است در حرمت خمر و سایر مسکرات و نجاست آن ولذلك و مسکر ملك بشارت داد زکریا را نوه دست یحیی بعلة [illegible] و اوصاف یحیی تقوای او را بیان کرد و گفت یحیی شراب و سایر مسکرات را نمیخورد و اصح و آشکار است که مراد تماما موجب تقوی بودن واضح و محقق است که شراب و عرق و سایر مسکرات حرام و نجس است نه آنکه (۵) از باب اول از انجیل لوقا این چنین بیان کرده است (۱۵) زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود یعنی یحیی و شراب و عرق و مسکری نخواهد نوشید از شکم مادر خود مملو از روح القدس خواهد بود ولذلك است که حاملهٔ [illegible] بشارت مسکرات را مذمت فرموده و شهادت داده که انبیاء و کهنه ضال و گمراه شدند بسبب خمر و مسکر ای (۲۲) از باب (۵) از کتاب اشعیا این چنین مرقوم است (۲۲) وای بر آنانی که نوشیدن شراب پهلوان رددمزاج مسکرات قوت [illegible] را (۷) از باب (۲۸) ایضاً از کتاب اشعیا این چنین مرقوم است (۷) اما ایشان نیز از شراب ضال و از مسکرات گمراه شدند و هم کاهن و هم نبی با مسکرات گمراه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات آواره شده در رؤیا خاطی و در حکم لغزیده از این آیات معلوم و مفهوم میشود یعنی از کلمات اشعیا که تمامی انبیای بنی اسرائیل در رؤیت خاطی و در حکم لغزنده بودند بسبب مسکر و خمر سرگردان شدند و نیز انبیا نجس و مکروه بودند چنانکه در مقدم دانستی بحکم همین انجیل عیسی و چون شارب الخمر و مسکرات نجس و در رؤیت خاطی و در حکم لغزنده و در وادی ضلالت حیران و سرگردان بودند [illegible] دلیل که [illegible] کتب وائل و کاسه‌ها شارب الخمر خاطی و ساهی در رؤیت و حکم بودند [illegible] شهادت باب (۲) از انجیل یوحنا این بود که آب را شراب کرد در عروسی [illegible] شراب خمر عقلش زائل و منکشف العوره کردید و لوط عاقبة [illegible] شراب خمر عقلش [illegible] دائم الخمری مثل [illegible] ممنوع نکرده است و در باب (۳) از انجیل [illegible] خود را سرور کرد و [illegible]

در ذکر مزخرفات هذیانات مکتوبه

انبیا با دستها لنگر کرده است وبعضی از آنها گفته اند که عیسی علیه السلام در آن وقت مست بوده نه نیست چکار میکند در آنکه آنانکه شیشه
عریان شدن نخواهد وسلیمان حکیم نبی علیه السلام در دم شراب در کتاب خود یعنی در سفر امثال در باب (۲۳) آیه بیست و فرموده (۳۱)
هنگامیکه شراب سرخ فام است و عکس را در جام عیان ساخته وهم براستی حرکت مینماید بان منگر (۳۲) چه عاقبت مثل مار میگزد
ومثل شاه مار نیش میزند آنچه معلوم است که مارا ایمان لازم میکند وتقوی وعصمت وثبوت لازم میدهد وحاجت ما کرده واقعی نیش
میرد وازین عالم مسلوب الاختیار میشود وهمچنین شراب خوار از عالم ایمان وتقوی وعصمت وثبوت مسلوب الاختیار میگردد حاشا
از کلام اشعیا اعتقادا واجبی را انکار کرده اند وهکذا اختلاط ومصاحبت ومشارب با زنان جوان احتمالات زیادی مردهای جوان را
سد باید نیست ریختی وعفت عصمت در غایت نقصان است مثلا درجوان وعرب وسار النحر باشد در این هم فاحشه ومحبوبه باشد وباز مرد
در بیابانها مکرر دواود و اعمال وبعضی خدمت نمایند وخیال داود علیه السلام را دانستی که دیبها عملش را دانا یاد کرده اند ودر آن نام سعی وحت وپیری
مردوسب پرستش کرده اند وحال آنکه در آن نام جوانی بعصمت وصالح بوده وچون بجربه کامل از برای وحاصل بوده از حال بدرس داود و مولش
در اوربا وار حال نزاد دو حواهر بر امون وبامار وار حال اسلاف خود مثل رسل بسر یعقوب که با معرفت در سن زنا کرد ویهودا پسر دیگر یعقوب
که باعروس خود تامار زنا کرده وارحال نزاد وسراج سالوم که با تمامی متعهای پدرش زنا ودر زنا کرده وار حال خود معلیهد انسد بلیحق دواس
با سرموده اند بس در باب (۵) ار سفر امثال بار بحو عیان وسان نموده اند (۲) تا آنکه امسار ها را آنکه داستن لبهایت معرفت را مرعی دارند (۳)
اسب چونکه لبهای زن بیگانه شهد را میچکانند و کامش از روغن نرمتر است (۴) امّا آخرش مثل افسنتین تلخ یعنی علقم ومثل شمشیر دو دمه برنده
(۵) پایهایش بمرگ فرو میروند واقدامش باسفلهای جحیم متمسک است (۶) تا آنکه طریق حیات راسنجی چگونه راههای زن متلوّن گردیده است
که آنها را درنیابی کرد (۷) پس حال ای پسرها استماع نموده از کلمات دهنم دوری نورزید (۸) راه خود را از آن مسافت دور بدار وبدرخانه
نزدیک مشو (۹) تا آنکه عزت خود را بدیگران وسالهای خود را بستمکار ندهی (۲) ای پسرم چرا از زن بیگانه ملتذ باشی تعدیر باب
سینه غیر مانند (۲۴) تا آنکه تو را از زن حیله و از تملق زبان زن بیگانه نگاهدارد (۲۵) در دل خود بر زیبائیش شهوت مبر و بواد رمژگانها
نگرید (۲۶) زیرا که بسبب زن فاحشه بتعرض یک گرده نان میرسد اما زن شوهردار جان گرانبها را صید مینماید (۲۷) آیا کسی آتش بعلش بگیرد
ولباسهایش سوخته نخواهد شد (۲۸) آیا کسی با حکرهای سوزنده روانه شده وپاهایش نخواهد سوخت (۲۹) همچنین است کسیکه با
زن همسایه اش داخل شود هرکسی که او را لمس نماید بیگناه نخواهد شد پس از آن در باب (۷) فرموده (۲۴) پس حال ای پسران از من بشنوید
بکلمات دهانم متوجه شوید (۲۵) دل تو براههایش مایل نشود ودر طریقهایش گمراه مشو (۲۶) زیرا مجروحان بسیار را بیحرکت انداخته است
و بسیار مردان کشته شده او بیشمارند (۲۷) خانهای او راههای قبر است که بحجرهای مرگ متصل است بعد در باب (۲۳) فرموده (۳۳)
چشمان تو زنان بیگانه را خواهد دید ودل تو سخنهای کج خواهد گفت (۳۴) ومثل خوابیده در میان دریا ومانند نائم بر سر دار کشتی
خواهی بود آنچه وکذلک احترازات بسیار از آن ها در آیات شده است بلکه خوف واشنع از اختلاط با زنان شده است خاصه اهل تجربه شهادت
میدهند وچون امتناع از آن ها در باب نمودی پس کوئیم عیسی علیه السلام بساز النحر بود تا آنکه معاصرین کسی را مرد نیست بر خوار و باد زن
ودائم الخمر جوان عرب هم بوده وما شکر مریم مجدلیه را با اسلحه جمع خود بر کرد وارو میکرد داخل شد ار بوسیدن پاهای او باز ایستاده پاها
او را با موی سر خود خشک میکرد ان زن فاحشه مشهور وصاحب شش بود پس چگونه عیسی علیه السلام حال بد ان خود بهود داود و
سلیمان علیهما السلام را فراموش فرموده وچگونه اقوال سلیمان علیه السلام را ازخاطر برده وچگونه بد است که همت وقیمت او بکفر بیان است ولامس او
کسی کار است وکذلک لامس او امین نیست حاجه ممکن نیست کسی آتش را در بغل بگیرد وجامههای او نسوزد وکسی بر آتش کرهای آتش برود
قدمهای او محترق نشود وچگونه اجازه داد او را بان امور تا آنکه شمعون فریسی میزبان اعتراض کرد وکفت اگر این مرد نبی بود میدانست
این زن چکاره است وار این لمس ونقل وچه راه است وار کجا میتوان تصور کرد که ار امور شهوات نفسانیه بوده است وچگونه
کاهنان او زن را بانی فعل بخشیده تا اگر فاحشه کسی را بوسیده با بخشیده مسوده تا آنکه ندیست بدهمین پاهای مبارک کفارتش دهید را

ازواج خود را جمع کرده بود و حال آنکه موسی علیه السلام در تورات امر فرموده بود که هفت صد زن را نگیرند و اسب را زیاد هیچ چیزی نمی‌شود استعمال
کرد اما این امور لایق ذات مقدس خدای عادل هست و اما اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زینب که دختر عمّهٔ او بود بعد از آنکه
شوهرش اختیار خود طلاق داده بود و ایام عدّه منقضی شود و از حکم خدا تزویج نماید لایق ذات مقدس خدای عادل نخواهد بود معلوم است
امثال این کلمات صادر نمی‌شود مگر از راه عناد و عداوت و عدم انصاف و ایمان اما نعوذ بالله داود را زوجهٔ اوریا حلال بود اما اسرار او راست از برای
یکی از قسیسین و خلفای نصاری که مهمان باشد در خانه یکی از معارف پای خود را دراز کند و فاحشه [illegible] را بیرون بدهد که اینها
او را نسوید و سوسد و عوض سر خود را تکان دهند همین بماند در ملاء عام و حال آنکه اما راست تو بر قبل از این افعال او را ظاهر باشد
به ستر او سرخ و عیسی علیه السلام مریم را دو سه شاهد شهادت انجیل او و دوازده حواری در سالها با زنان شوهردار و غیر شوهردار
ایشان را با اموال خدمت می‌نمایند و چگونه می‌شود تصور کرد که قبل مدم از برای ایشان اتفاق بیفتاد با این اختلاط شدید محافظه
دو سال بد مثل این کرده است الهٔ خداوند الله اکبر با این بدرفتاری کرده و نعوذ بالله عروس خود و داود علیه السلام با زن اوریا و امون پسر داود
با خواهر خود و لذلک بعضی از علمای اسلام الزاماً در مقام بحث در مقابل جواب و هدایت قسیسین گفته‌اند اعرف اعتقاد هم
است که او فاحشه است عیسی و حواریین در دهات سکنی کردند و دهات حیفه همراه داشتند از انجام بر سر که مشهور بود و مجبور بوده است
و نومیدانی که در سالهای مهاجرت بدون حوض و خصوصاً بلاد سرقیه [illegible] و بیابان با این اولیاء می‌خواهند با اسکار و صبر که غالباً
صحرایی محفوظ باشد و احتمال لعزش قدم در باب حواریین اقوی است زیرا که ایشان قبل از صعود مسیح علیه السلام کامل در ایمان نبودند
سابقاً از او و شهادت علمای مسیحیه بر این عصمت از ایشان همچنین ایشان بعضی تابعین که ایشان و سایر معلمین فرقه کاتولیک
روح مقدس نمی‌باشد و ادعا می‌نمایند که این امر از ایشان عطا است و لکن معاصی که از ایشان صادر می‌شود از هیچ کس غیر از اهل دنیا
صادر نمی‌گردد تمام ریها و دخترهای مردم مال ایشان است و کاتبین انسان مثل جانوری می‌نمایند که از برای زنا و فجور مهیا شده‌اند و گذشته از آن
انسان **مؤلف گوید** مانع و منکر اینکه کاتبین و مدارس انسان مشهود و مرئی خود حقیر کرده‌اند است اگر به تفصیل ذکر شود هر آینه
در این باب مطلبی بر سوء باخود اینکه متصل ملا و امثال ایشان که از خانه بشوند شاید کتاب معهذا در هر ماهی چند نفر انگلیس باشند
مرتکب و با تحریض مستمند با استعمال ادویه و از غرابت کتاب هرکه می‌خواهد با ایشان خلعت را رابطه سازد که آن اسم نوشته ودکری
عنوان نموده در کتاب جدالتان خلوت مستمند در کمال اطمینان مشغول هستند و در هر هفته و ماهی به عنوان تجدید توبه مشغول مشغول
ما را از زنادقه در کتاب اکرم مسعود و در صفحهٔ (۱۴۴) و (۱۴۵) از کتاب سی و دو رساله در رساله با اسم «ابن بخت» فرستاده است مقدس پرورش
گوید از دراج مکرم و مصحح بلاد من را از کتاب رغ نموده بود تر کاتبین را از کردند از زنان ناکور و مادرها و خواهرها ملکه انواع و اقسام زنا
و ادناس و فاروس ملا خوس اسقف در بلاد برکال است که گوید کاتبین انگلیس بسیار عیب و علم مروج دانند می‌کردند ولاسیما انگلیس
سابقاً در اکثر بندان رعب در آنجاها بد زنا و در اراضی تحقیق است یعنی حرام زاده‌ها که از قسیسین و خلفا متولد می‌شود بلی
ملکی که هر یک از حلال زاده‌ها مثلاً اگر در خانه تحقیق بعمل آید دو نفر رقیق است و سه نفر رصاص حامی و بوحنای اسقف سال ترویج
در دوم تا دهم بوست که او کرار قسیسین را مذاکره است که غیر معتاد باشد زنها ساکن کره با زنها و ادارهٔ رهبانیت بسیار نمی‌شد
و منحصر است مثل جانهای مخصوص از برای زنا است آنهای و شهادت مدعای ایشان در حق عصمت قسیسین کافی است دیگر احتیاج نیست
زیاد از اینها بنویسیم و گویم حال مثل حال یهود در او در مشرکین هند است که ادعای عصمت می‌نمایند و گویند مروج از استدعا معاصی
از رای یهودا و داودی و حال آنکه اتحریم اقسام با اینها اجرا نهادند امرای قسات ندارند بعضی از مسافرین نقل کردند که چون بعض
از امرای هند رسید دختر داده که از سمت غریب مسافرین را سوال کرد که بود دختری ما عروس دختر جواب داد که ای سائل من از سبب
غریب هستم و لکن در رضای مهوب وصل جمیع عرائس اکرم بدل از برای من حاصل است از برای هیچ شوهرداری دعا نخواهد رو ملاحظه
نمی‌شود و نحن دین از ملاحظه انسان بیشتر از مروّجین است نیز در بر مردم مکرین ملت عیسی علیه السلام در کوار مستغنی بود از ترویج مطلقا

و همچنین حواریون ممنوع بودند از تزویج و با اکثر تزویج مطلقا مثل حضرات سماسره و قسیسین از فرقهٔ کاتلک و مثل فقرا و درویشان
مشرکین هند و کذا بعثت عیسی علیه السلام با شاگردان انجیل هم ثابت است در هر دو کتاب که مثلا تا شد ما بین مجوس و هیچ طائفه نصاری در معامله
مزخرفات ایشان الزاما گفته‌اند اما رسول انجیل ذابح نکرده کردن مرغ و محبوب نیست بر عیسی نعتم است انتهی **بدانکه** ما بحرین
نموده‌ایم در این امر حاسن الرای است به اعتقادی و الامر بری هستم از امثال این خرافات و امر را از اینها اعتقاد نمایم در حق عیسی
علیه السلام و حواریون اصحاب و خدا را شهادت مطلع کرده من اعتقاد به این مزخرفات که در کتب مقدسه مرقوم است نسبت بانبیاء
ندارم چنانچه در مقدمهٔ کتاب و مواضع دیگر تصریح نموده‌ام و مقصود از ذکر اینها همه فقط این است که بدانند کتب ایشان بچه
قبائح مشتمل‌اند دیگر اعتراض بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه نماید **لِمَ تُحَرِّمُ** در حلال در سورهٔ التحریم
این بخوبی ثابت شده است من الایمان بتحریم الامر انتهی پس قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را بر خود حرام کردن با یمین است
حاصل آنکه مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است صحبت ماریه که از برای آن سرور مباح بود و فرموده‌اند امر مباح را من ترک
کردم و موافق فقهای اثنی عشریه است که اگر کسی از برای ترک مباحی حلف نماید بخلاف قسم از برای او جایز است بدون آنکه کفاره
بر ذمهٔ او تعلق بگیرد پس اگر ترک مباح مستحسن باشد در بعضی اوقات واجب ندارد (نساء) **لِمَ تُحَرِّمُ** اگر بعضی بفرمایند فلان کار را
بر خود حرام کرده بعد اگر آن کار را بکند بخواهد اصلی این وفا است حکم خدا باو نرسد که عیب باشد که پیغمبر هست بلکه در صورت ثانیه
اگر بجای نیاورد عاصی خواهد بود البته و مثل این امر در جاهای کتاب در حق خدا در کتب عهد عتیق یافت میشود در صلاة عن الانبیاء
چنانچه مفصل تمام در سهو و قسم ثانی از باب رابع ذکر شد و در جواب شبهه (۵) از فصل (۴) از باب (۶) خواهی دانست انشاء
الله و در عهد جدید در حق عیسی علیه السلام مثل این امر یافت میشود در باب (۱۵) از انجیل متی مرقوم است که زن کنعانیه از برای شفای
دختر خود استغاثه نمود حضرت عیسی اول اعتنا نمود و هیچ جوابش نداد و حواریین از عیسی خواهش نمودند که ضعیفه را مرخص نماید چون
که فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گمشدهٔ آل اسرائیل باز ضعیفه استغاثه نمود حضرت فرمود نان فرزندان را گرفتن
و بر سگان انداختن جایز نیست و بالاخره ضعیفه جواب حسنی داد عیسی علیه السلام از قول خود عدول نموده و دختر او را شفا داد و در
باب (۲) از انجیل یوحنا مرقوم است که مادر عیسی علیه السلام در عروسی قانای جلیل استدعا کرد که عیسی شراب نماید حضرت فرمود
مرا با تو چه کار است ساعت من هنوز نرسیده است و بعد بلافاصله چند دفعه حضرت در همان مجلس
آب را شراب کرد و حال آنکه در اول استدعای مادر را رد نمود و فرمود نخواهم کرد و بعد کرد در خصوص آنکه صفات حکومتها
حضرت عیسی معصیت کرده باشد که بگوئیم اول امر خدا بود نکن خدا را اطاعت نمود در مرتبه ثانی امر خدا رسید بکن باز خدا را اطاعت
نمودهم در مسئلهٔ زن کنعانیه و هم در مسئلهٔ مادر پس و همچنین در مسئلهٔ ماریه نماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى
ماریه را بر خود حرام فرمود یعنی ترک مباح نمود و خدا را اطاعت فرمود و در ثانی امر خدا رسید که آن فعل مباح را بجا آورد در مرتبه
ثانیه هم خدا را اطاعت فرمود و اگر قسیسین عار از این قول را اختیار نمایند بر ایشان است که اول این دو قول مسیح را تصحیح نمایند بعد اعتراض
نمایند **لِمَ تُحَرِّمُ** عیب ندارد که اولیاء الله مخصص بعضی خصائص باشند انبیائی که هارون و اولاد او مخصوص بودند
بامور کثیره از قبیل خدمت قبهٔ شهادت و ما یتعلق بها و این امور جایز نبود از برای غیر لاوی اصلا از سایر بنی اسرائیل و همچنین اکل
نان مخصوص که اکل آن جایز نیست مگر از برای کاهن و هکذا ذبح قربانی و غیره و همچنین سایر اعتقاد فرقهٔ کاتلک خلفا و قسیسین مخصوص‌اند
بعدم جواز تزویج و دیگران از امت مسیح لا بد بد تزویج و هکذا امورات دیگر که ذکر آن موجب تطویل است و چون امور نماینده را دانستی
جواب مطاعن ایشان بوجه مختصر از برای تو واضح و آشکار گردید لکن مرا سزاست که بپرسم از این معاندین که اگر امر به ایشان برسد
شریعت عیسوی از برای خدا ایشان باشد گویند جایز نیست که این امر از جانب خدای مقدس حکیم عادل باشد یا آنکه گویند این
امر لایق منصب نبوت نیست و اگر امری است واقع از آن در شرایع انسان بدا شود از جانب خدا و لایق منصب نبوت نیست امر خدا نه

چون یال علیه السلم که کاهن آل اسرائیل و آل یهودا از زن خود حمل نماید و اینکه تا نسب محمد و نبود در زمان را ملاحظه مصلحه انسان بود و تجویز
وکذا امر خدا با شعیا علیه السلم که مکشوف العوره علانیه عریان و پا برهنه تا سه سال راه برود و در میان خلق هم باشد و هکذا امر خدا
هوشع که زن زانیه برای خود تزویج نماید و حاشی شود با زن فاسقه محبوبه زوج و اولاد زنا را برای خود اولاد نماید چنانچه تفصیل این
امور انشاء الله در باب ششم خواهد آمد و تمامی این امور از جانب خدای عادل حکیم مقدس ولایق عصمت نبوت این انبیای مقدس است
و اجازه نکاح زینب بعد از طلاق و انقضای ایام عده ممکن نیست که از جانب خدای عادل مقدس ولایق عصمت نبوت حضرت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم هم نیست و هکذا یعقوب علیه السلم که ابن الله البکر است بعض نوبتها از درجه نبوت ساقط میشود نسبت عشق و محبت او
راحیل و بعد از او را چهارده سال خدمت نمود محض خاطر راحیل و چهار زن تزویج نمود و جمع بین الاختین فرمود و هکذا داود علیه السلم
از درجه نبوت معزول نمیشود که ابن الله البکر است بعض نوبتها نسبت تزویج زنان و کثرت نساء پس از آنکه زنان او زیاد گردید که هم
این دهها عطای خدا و تزویج انها موافق رضای خدا بوده است و داود علیه السلم مثل این هست که خدا در حق او میفرماید که اگر اینها را کم
بود است مثل این و مثل این زیاد کنم و معاتب نمیشود نسبت کثرت زوجات و هکذا سلیمان علیه السلم از درجه نبوت ساقط نمیشود که او هم ابن
الله است بشارت نبوت کتب مقدسه انسان نسبت تزویج هزار زن و کثرت و در آخر عمر هم مرتد شده عبادت صنم نمود بلکه نبوت او مسلم
و کتب ملهمه از جمله کتاب امثال سلیمان و کتاب وعظ سلیمان و کتاب سرود سلیمان کتب الهیه است و هکذا لوط علیه السلم نبوت او ثابت میکند
نسبت با دختر های خود و همچنین از نبوت معزول نمیشود فرزند نکاح خدا و بلا مذمت او نسبت به احسن و بعضی بلامذمت و حولان بار یا
در فرج بلا دسرقه بلکه تهمت هم نمیشود نسبت بر مخالطت شد نه و حال آنکه شارب الخمر و جوان عرب هم بودند و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم از درجه نبوت ساقط و معزول میشود محض کثرت ازواج و نکاح زینب بعد از طلاق و تحلیل جاریه لعل مقصد این امور
آنکه خوشا در نزد اهل اسلام واضح حقیقی است نکثرت بوجه من الوجوه در دامن مقدس او نیست لیکن در دامن مقدس او متبع عدو
از برای امر عرفانیست و در نزد مسیحیین داب الله مسلم است اقامه بلیه و هر بلا راقم سرکار در نزد ایشان متصف صفات الوهیت
و دارای تمام نعوت ربوبیت است و نمیدانند که اینها حقیقی لهذا امور عرفانیست در دامن و منبع میشود در این کلام اسرار حقیقی
مسلوم بعد از آنست بعضا و بعد از اینها حقیقی معارف مسمایند الیه اگر چه بحسب ظاهر امر او بعد دماغ زنند و به عراد بلاسه
شامه خدای انسان در زعم خود او نوعی است از آله مسلمین وکفایه عصمت از هیچ دینی حقی نیست عبادت گوساله و اصنام و زنا و شرب
و کذب در تبلیغ وحی و غیر اینها از معاصی شرط نبوت نیست در نزد ایشان بلی ساحت نبوت و سیع است در نزد ایشان از ساحت این
در نزد مسلمین زیرا که مسلمین عصمت را شرط نبوت میدانند تا اینکه منشا این امور است که یعقوب و داود و سلیمان و عیسی علیهم السلم
انبیاء الله و در نزد ارجمند هستند و مخالف نیستند برای انسان جایز نیست مخالفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که این بزرگوار عبد الله
و ابن عبد الله و رسول الله است پس از برای او جایز نیست مخالف مالک و مستند و مرسل خود نماید الله از بعضی باطل و اعتساف از مکابره
و عدم انصاف **اینطالعه کننده این کتاب** از مسیحیین مرهند که این سخنان در نزد اوصامه و ناگوار خواهد نمود زیرا
[illegible] بطریق تکسیر عصبانی میشود ریشی داشته و آگاه باش که از کتاب مقدس و سنت است که [illegible] دلیل
طریقه مسیحیین و کتب عهد عتیق و جدید انسان مذموم و باطل کردد و بوکم مسیحی هستی من متحمل آن کردی بلکه حقیقت
که شان کردم چون بحضور خود از حضور شما نود که از خود مدنون میدانستم که حقیقت را بنویسم لهذا معرض بر تحریر این کتاب
اقدام و مدتی در نوشتن این کتاب از طرف داری و غرض آنکه پهاده تعصب و تعلیمات و جدا در حق طرف داری و تعصب محض بود مانع
شود و با انصاف تحت ملاحظات و استماع نمائید که تقرب غرضی ندارم بلکه از روی انصاف هم عنایت فرمائید تا این کتاب را مطالعه نمود
مطالب و تعلیمات قرآن مجید را با این تواریخ معهوده الشده و مسلم ندید هر از روح علیه که مسیحی بالحل است تا آنکه کاملا کرده
[illegible]

المثال و بطلان احکام توریة و انجیل و منسوخیت و تحریف آنها ذکر نمودیم بالکلیه راست و حق بوده است **طعن چهارم**
آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدتی و کمی کافر بوده است هر مدت و کمی که کافر نمیتواند شفیع مدت دیگر باشد و اما صغری
پس در سوره مبارکه والضحی مسطور گشته که و وجدک ضالا فهدی یعنی و یافت تو را گمراه پس هدایت کرد و همچنین در سوره
المؤمن مرقوم است فاصبر ان وعد الله حق واستغفر لذنبک وسبح بحمد ربک بالعشی والابکار یعنی پس صبر کن بدرستیکه
وعده خدا حق است و طلب مغفرت نما از برای گناه خود و تسبیح گو بحمد پروردگار خود در صبح و شام و در سوره
مبارکه القتال مذکور گشته یعنی در سوره محمد فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات یعنی
پس بدان بدرستی که مستحق عبادت و پرستش بجز خدای واحد حقیقی نیست و استغفار کن از برای گناه خود و از برای مومنین و مومنات
و در سوره مبارکه الفتح رقم پذیر است که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی ما
ما برای تو فتح نمایانی نمودیم که خدا گناهان ماضی و مستقبل تو را عفو نماید مخفی نماند که صاحب میزان الحق در نسخه میزان در باب
(۳) و فصل (۳) از ورق (۲۱۲) تا (۲۱۴) از نسخه مطبوعه ۱۸۶۲ و هم در طریق الحیات از ورق (۱۲) تا ورق (۱۲۲) از نسخه مطبوعه
۱۸۶۲ بعد از نقل طعن مذکور و استدلال بآیات مزبوره چند حدیث از مجلد دوم حیات القلوب و همچنین چند حدیث هم از صحیح مسلم و
صحیح بخاری در اثبات مدعای خود از مسلم و بخاری نقل کرده است از آنجمله حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام از حیات القلوب نقل
نموده است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند که حضرت رسول ص شبی در خانه عایشه بود و عبادت بسیاری میکرد عایشه عرض
کرد چرا اینقدر خود را بتعب میاندازی و حال آنکه حقتعالی گناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده است فرمود که ای عایشه آیا بنده
شکرکننده خدا نباشم و از کتب سنیها از آنجمله این حدیث را نقل نموده است که اینطور از گناهان خود نموده و دعا میکرد و عرض
مینمود فاغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا
یعنی مرا مغفرت کن هر چه پیش کردم و هر چه بعد کردم و هر چه مخفی داشتم و هر چه که اعلان کردم و هر چه که تو از من داناتری تو
اول توئی آخر توئی خدا شکر خدای مقدس تو دیگر هیچ نیست الخ حکما فتش مزبور بعد از نقل آیات و احادیث در طریق سعید
سنی سخن خود خیال کرده است که از قرآن و احادیث شیعه و سنی هم شیعه را رد کرده است و هم اهل سنت و جماعت **والجواب**
صغری و کبری هر دو غیر صحیح است هم کاذبست و ما از برای توضیح بطلان صغری و کبری چند دلیل ذکر مینمائیم دلیل اول
بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور گفته است که انبیا علیهم السلام بر وجهی سلوک میداشته اند که
جمیع اوقات عمر عزیز ایشان مستغرق یاد خدا بوده است جانب لجه دلهای خود را از آن فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان معلق
بملاء اعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان همیشه حق را در نظر بصیرت خود داشته دم زاست و مواصلت و نیز میفرمودند چنانچه حضرت
امیرالمومنین علیه السلام فرمودند اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدا قیام نمای چنانکه گویا او را می بینی
چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او تو را می بیند پس چون حضرت رسول از این مرتبه رفیع فروتر شدند و مشغول بکار دیگر میشدند
از امور دیگر لازم دیگر که بسبب مشغول شدن بخوردن غذا یا آشامیدن آب یا مباشرت حلال یا امثال ذلک از امور مباح این را خود گناه
بزرگ میشمردند و خطای عظیم میدانسته و در حالی در مقام استغفار از آن در می آمدند و امر بهر از خدای خود میخواستند یعنی
بعضی خدام و بندگان ارباب دنیا اگر در جائیکه بنظر صاحب ایشان بد ایشان باشند و دانند که صاحب ایشان از برای ایشان ملحه با کل و
شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گنهکار و مستحق ملامت میباشند پس چه گمان داری که ... صاحب
واقع شود و بآن اشاره است کلام حضرت رسول علیه السلام انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة و قول او علیه السلام
حسنات الابرار سیئات المقربین این بود خلاصه کلام کشف الغمه نعم ما قال رحمة الله علیه و قاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح
که هم از تصانیف او است در شرح حدیث شریف صلی الله علیه و آله که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة

مبینا باید گفت است که حس در لغت بمعنی عیب و از استعمال یا مثر و عان علی کذا بمعنی عطاء علیها است و ابو عبیده که از ائمه لغت است
را بوجه حدیث را معنی گفته است بدن مسکن دو شیطه دل من چیزی که میپوشید او را و ما دوسی من استغفار مینمایم در هر روزی
صد مرتبه و بعد از کلام بسیار قاضی بیضاوی گفته است میگویم که چون دل مبارک آنحضرت مستغرق دریای عرفان بوده و بضعفا
و ضعفاء رجیع دلها زیادتی داشت آنحضرت تا انجال تعیین شده که مراد از شرع و حکمت دنیا و دین و سنت آنحضرت باید دهد بر وجهی که
متضمن سهولت و آسانی باشد به عسرت و اشکال ناچار بود او را که از مرتبه قرب و اتصال بجانب بعضی رخصتهای الهی نزول نماید
و بعض حظوظ نفسانی التفات نماید تا اینکه از جانب خدا در معرض امتحان شان در آمده و مکلف شان شده از احکامیکه لازم بشر
پس هر گاه مرتکب چیزی از آن میشد به عبارتی از آن اثیر دل انسان میپوشید بواسطه نهایت صفا و بواسی که داشت از آن
میپنداشت زیرا که هر چند رقت و صفای اشیاء بیشتر است اثر کدورات در آن زودتر ظاهر میشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله هر گاه
احساس چیزی از آن میکرد بدان راه بصیرت خود گناه مرتکب متهم دید و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در مقام باید تا اینجا بود
خلاصه کلام قاضی بیضاوی در کتاب مصابیح و زبدة العارفین و شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را در اینمقام کلامی است بغایت
لطیف که بواسطه طول انجامیدن کلام در این کتاب در مقام ذکر آن بر نیامده و فخر الرازی در مجلد اول از تفسیر خود در اینمقام
کلام لطیفی دارد از خوف طول او را ذکر ننمودیم **دلیل دوم** اینکه الله جل شانه قدرت و خالق است و ما سوی او مخلوق
مربوب هستند پس هر چه صادر شود از حضرت رب خالق در حق عبد مربوب مخلوق از خطاب و عتاب و استهزاء در کمال
و بمقتضای مالکیت و خالقیت و الوهیت است و کذلک هر چه صادر شود از عباد از ادعیه و تضرعات و استغفار در کمال
حضرت ذو الجلال اتصاف در موقع خود صادر گردیده و بمقتضای مربوبیت و مخلوقیت و عبودیت است انبیا علیهم السلام عباد الله
المخلصون هستند پس شایان احق و سزاوار بود از عبارات تضرع و استغفار و حمل بر معنی حقیقی در هر موقع از امثال آن موضع در
کلام الهی و در دعاهای انبیا و تصریحات انبیا بخطا و ضلال است و شواهد اینمطالب در کتب عهدین بسیار است در تورات بسیار است
رما بعضی از آنها را در اینموضع نقل مینمائیم **شاهد اول** در باب (۱) از انجیل مرقس و باب (۱۸) از انجیل لوقا از حضرت
عیسی و بیان کرده است سایر بدستیه مطبوعه ۱۸۸۲ (۱۷) چون براهی میرفت شخصی دوان دوان آمد پیش او زانو زد و
بوی گفت ای استاد نیکو چکنم تا وارث حیات جاودانی شوم (۱۸) عیسی بدو گفت چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا
فقط انتهی بعبارات مرقس و در فارسیه مطبوعه ۱۸۸۲ (۱۸) و یکی از رؤسا از وی سؤال نمود یعنی از عیسی که ای استاد نیکو
چکنم تا خود حیات جاودانی را وارث کردم (۱۹) عیسی وی را گفت از بهر چه مرا نیکو میگوئی و حال آنکه هیچکس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد
انتهی بعبارات لوقا و در فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ این بخور نامه است (۱۷) و همینکه براه میرفت شخصی دوید و پیش پایش زانو
در آمد گفت ای استاد نیکو چه فعل را بعمل بیاورم تا وارث حیات جاودانی گردم (۱۸) عیسی وی را فرمود که چرا مرا نیکو میگوئی و حال آنکه هیچکس
خوب نیست جز یکی یعنی خدا انتهی بعبارات مرقس **شاهد دوم** در زبور (۲۳) سایر فارسیه مطبوعه ۱۸۹۱ این بخور ترجمه
نامه است (۱) اخطای من خطای جوانیم را ترک کرده و از معاصی من و بحسب احسان خود مرا یاد فرما ای خداوند (۲) بخاطر ... در روز ...
و مرا احسان بمکن در سبیل ... چون ایام ... انتهی سایر ترجمه ... ثبت ...
در زبور داوود **شاهد سیم** در (۴۶) از باب (۲۷) از انجیل متی قول عیسی علیه السلام این بخور عبارت بیان کرده است (۴۶)
و نزدیک ساعت نهم عیسی با آواز بلند صدا زده گفت ایلی ایلی لِمَ سَبَقْتَنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی **شاهد چهارم**
در باب اول از انجیل مرقس این بخور نامه است (۴) یحیی در بیابان تعمید همی داد و بجهت آمرزش گناهان تعمید توبه موعظه
مینمود (۵) و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و بگناهان خود معترف شده در رود اردن از او
تعمید یافتند (۹) و در آن ایام عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت انتهی ...

بوده است چنانچه مرقس در باب (۴ و ۵) تصریح کرده و باب (۳) از انجیل لوقا باین مضمون شده است (۳) تمامی حوالی
اردن آمده تعمید توبه بجهت آمرزش گناهان موعظه میکرد و در باب (۱۱) از باب (۳) از انجیل متی باین مضمون بیان گشته است اول
یحیی (۱۱) من شما را باب تعمید میدهم بجهت توبه الخ و در باب (۲۴) از باب (۱۳) از کتاب اعمال باین مضمون مسطور گردیده است (۲۴) چون
یحیی پیش از آمدن او یعنی مسیح تمامی قوم اسرائیل را تعمید توبه موعظه نموده بود و باب (۴) از باب (۱۹) از کتاب اعمال باین مضمون مرقوم
شده است (۴) پولس گفت یحیی البته تعمید توبه داد الخ پس ازین آیات تمامًا دال است که تعمید یحیی تعمید توبه برای مغفرت گناهان
بوده است و تعمید یافتن عیسی از یحیی علیهما السلام مسلم و مدلول علیه انجیل است پس ازین تعمید لازم میاید اعتراف عیسی بگناهان
و توبه او از آنها زیرا که خصوصیت این تعمید سوی همین بود و در باب (۶) از انجیل متی در دعائیکه عیسی او را تعلیم حواریون فرموده این مضمون
بیان گشته است یعنی در آیه (۱۱ و ۱۲) (۱۱) وَشبوق لن حوبین دحی داوب احنا شبقن لحیابین (۱۲) ولا تعلن لنسیونا
الا پصان من بیشا متل ددیلاک هی ملکوتا وحیلا الخ و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ این مذکور باین نحو ترجمه شده است
(۱۲) واغفر لنا ذنوبنا کما نغفر نحن ایضا للمذنبین الینا (۱۳) ولا تدخلنا فی تجربة لکن نجنا من الشریر لان لک الملک والقوة والمجد
الی الابد امین و عبارات عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۶۱ نیز مثل عبارات سابقه است یعنی گناهان ما را ببخش چنانچه ما نیز گناه کاران
خود را می بخشیم و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد الآباد از آن تست امین

فائده مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و هم مترجم فارسیه سنه ۱۸۴۲ و مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ این مذکور را باین
نحو ترجمه نموده اند و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرض داران خود را می بخشیم و ما را در آزمایش میاور الخ این ترجمه غلط و
تدلیس است زیرا که لفظ خوبین مثل لفظ خوبا است در عربیه یعنی گناهان ما چنانچه از ترجمه عربیه کتاب مصنفات خود علمای پروتستنت
بتوسط مترجم شده است معلوم میشود دست ازین شیوه مرضیه برنمیدارند هداهم الله مجملا حاصل این آیات به اهل لسان
مخفی نیست ظاهر و روشن است که عیسی علیه السلام بهر یک تعلیم حواریین نموده میخواهد و از موضعی از مواضع انجیل ثابت نمیشود که
عیسی این عبارت را نخوانده باشد و در دلیل یالت خواهی داشت که عیسی کثیر الصلوة بود پس لازم میاید که عیسی هر روز در مرتبه دعا کرده
باشد خدا گناهان ما را ببخش و عصمت از گناه اگرچه شرط نبوت نیست در نزد اهل سلف لیکن ایشان ادعای عصمت مینمایند
در حق عیسی خاصة باعتبار ناسوت نه باین عیسی علیه السلام باعتبار درجه انسان صالح و مقبول خدا بود پس اقوال عیسی علیه السلام
خدایا ای سکوکهی والهی الهی چرا مرا ترک کردی و ای خدای من خدای من چرا مرا ترک کردی الخ و ای خدای من در روح میخواهم مرا خلاص
بمکنی و الفاظ توبه و اعتراف بگناهان در وقت تعمید یافتن از یحیی و اعتراف بگناهان در دعا محمول بر معانی حقیقیه ظاهره
نخواهد بود در نزد اهل سلف و الا لازم میاید که نبی نباشد و چونکه نبی نباشد خدا هم نخواهد بود و لازم میاید که معاذ قول او خدایا
خدایا چرا مرا ترک کردی مردود خدا باشد و مردود خدا هم مردود است و بعد از خلاص محتاج است و هم لازم میاید که باعتبار تعمید
خاطی و مذنب و گنهکار باشد پس لا بد باید گفت که این عبارات مسیح مقتضای مخلوقیت و مربوبیت است باعتبار ناسوت
و در زبور (۵۳) از آیه (۲) باین مضمون بیان گشته است (۲) خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که فهیم و طالب خدا
هست (۳) همه ایشان مرتد شده باهم فاسد گردیده اند نیکو کاری نیست یکی هم نی (۴) آیا گناه کاران بی معرفت هستند که قوم مرا
میخورند و خدا را نمی خوانند و در باب (۵۹) از کتاب اشعیا باین مضمون بیان گشته است (۹) از آن سبب حکم از ما دور شده و صداقت
بما نرسیده است منتظر نور بودیم و اینک ظلمت و مرشد روشنائی بودیم و در تاریکی گردش میکنیم (۱۲) زیرا که معصیتهای ما در
حضور تو بسیار است و گناهان ما بر ضد ما شهادت میدهد چونکه معصیتهای ما با ما است و گناهان ما را اعتراف
مینمائیم (۱۳) همگامیکه بخداوند عاصی و کاذب شده ایم و از خدای خود مرتد شدیم بظلم و بغی تکلم نمودیم و از کلمات کذب سخن
از دل سرزده آوردیم (۱۴) انصاف باز پس کرده شد و صداقت از دور بایستاد الخ و در باب (۶۴) از کتاب اشعیا باین مضمون

وبیان کشیراست (۶) وتمامی ماها مثل چراغ پلید کردید ایم وهمگی اعمال صلاح ما مثل لته حیض است وجمیع ما مثل برگ پژمرده گردیده ما را گناهان ما مثل باد ربوده است (۷) واحدی نیست که نام ترا بخواند و خویشتن را برای تمسک بتو برانگیزاند بجهت اینکه روی خود را از ما مستور ساخته و بسبب گناهان ما ما را گداخته انتهی ترجمه و سبب تشبیه بشیا را صلحا در زمان داود علیه السلام موجود بودند مثل ناتان نبی و غیر او و همچنین مراد نیست که ایشان معصوم بودند بلکه سایر اهل بیت ایشان مصداق این آیات بودند که مزبور گردیدند بودند و اینطور عبارات اشعیا علیه السلام بصیغه متکلم مع الغیر واقع گردیده و اشعیا و غیر او از انبیای آن عهد و صلحای آن زمان اگرچه غیر معصوم بودند سایرین هم متلبس لیکن مصادیق اوصاف مصرحه در عبارات نبودند قطعا پس عبارات زبور و عبارات اشعیا محمول بر معانی حقیقیه ظاهره نخواهند بود بلکه باید در این عبارات گفت که این تعبیر مقتضای عموم تشبیه و مخلوقیت و مربوبیت بوده است و هکذا در باب (۴) از کتاب دانیال و باب (۳ و ۵) از مراثی ارمیا و باب (۴) از رسالة اولای پطرس امثال این عبارات واقع گردیده است **دلیل ششم** آنکه افعال انبیاء علیهم السلام در بعضی اوقات بلکه اکثر اوقات برای تعلیم امت است تا امت با ایشان اقتدا نمایند و خود ایشان محتاج بآن افعال نیستند از باب (۲) و باب (۴) از انجیل متی ظاهر میشود که عیسی علیه السلام چهل شبانه روز روزه داشت و در باب (۳۵) از انجیل مرقس این مسطور گردیده است تا مدار رمل رضیع برخواسته بیرون رفت یعنی عیسی و بویرانه رسیده در آنجا بدعا مشغول شده واز باب (۵) از انجیل لوقا این معنی ظاهر است (۱۶) واو بویرانه عزلت جسته بعبادت مشغول شد و چون عیسی علیه السلام بزعم اهل تثلیث خدا است و حاشا خدا بودن پس محتاج بعبادت و این تکلفات شدید نبوده است پس لابد باید گفت این افعال او برای تعلیم غیر بوده است **دلیل چهارم** آنکه الفاظ مستعمله در کتب شرعیه مثل صلوة و زکوة و صوم و حج و نکاح و طلاق و غیرها و امثال آن در معانی شرعیه استعمال شود و مادامیکه قرینه صارفه در آن استعمال یافت نشود بر معانی لغویه حمل نمایند صلوة در لغت بمعنی دعا است و در شرع بمعنی ارکان مخصوصه استعمال کرده شده است و زکوة در لغت بمعنی نمو است و در شرع در مقدار مخرج از مال استعمال شود و صوم در لغت بمعنی مطلق امساک است و در شرع بمعنی امساک مخصوص استعمال میشود و من علیه القیاس و لفظ ذنب در اصطلاح شرع چون در حق انبیا واقع شد استعمال مقصود بمعنی ترک اولی و فعل مباح است نه بمعنی گناه **دلیل پنجم** وقوع عبارات در کلام الله وکلام انبیا بسیار است چنانچه در مقدمه باب ششم دانستی و امثال آن هم خواهی دانست که حمد و مصاف در کتب مقدسه بسیار واقع گردیده است **دلیل ششم** بدانکه مقصود از دعا تعبد محض است چنانچه در قول حق جل و علا ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک یعنی پروردگارا عطا کن در حق ما آنچه بر زبان رسل از برای ما وعده داده وعطای موعود یقینا و حتما خواهد شد پس این دعا در موضع تعبد است و کذلک در قول الله رب احکم بالحق مدام حکم حق جل و علا بحق خواهد بود مگر آنکه مقصود از دعا تعبد است و کذلک استغفار انبیاء و طلب عفو نمودن از پروردگار تعبد است اگرچه هیچ گناهی هم از ایشان صادر نشده است مع هذا حق جل و علا این دعا را مستجاب میکند و نیز بدانکه تل سید ر دانستی پس گویم صاحب هم الصادقین در معنی آیه مبارکه ووجدک ضالا فهدی گوید یعنی یافت ترا گم کرده مدرو ا مکه مستوجلهم دانه نو نورا آورد بود نا بجدت بسیار دس را بمو نورانا سکه جدت را سوء نسبت و در تفسیر معانی و ما لا فی قوم لا یعرفون صلاک فهدیهم الیک یعنی یافت ترا مجهول القدر در میان قومی که فضل ترا نمی شناختند پس ایشان سوی تو هدایت نمود تا بشکر ترا شناختند صاحب سعد الامر رحمه الله علیه در زد نصاری گوید اسم معنی ضال را نفهمیده و ندانسته که ضال حرست که دیگری گم کرده باشد یا کسی که حری گم کرده باشد بدانکه در حدیث وارد شده است الحکمة ضالة المؤمن اینما وجدها و بدانکه هم از کسی که شده باشد ضال گفته شده است بدانکه ضلال در لغت بمعنی ضایع است پس ضال حریست که ضایع شده باشد و باز بمعنی آن است که یافت ترا کسی که معنی زمان قوم خود گم ... [illegible]

نمیرند فهدی یعنی پس ایشان را بسوی راه نمود و ارشاد کرد و وصل نمود با ایشان تا شناسند پس مفعول هدی قوم تست تنها
چنانکه مفعول فآوی و فأغنی همچنانکه امامین همامین امام جعفر صادق و امام رضا علیهما السلام تفسیر فرموده اند و شیخین جلیلین
علی بن ابراهیم قمی و عیاشی در تفسیر خود بیان کرده اند و فرموده اند اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً ای وحیدا لا مثل له پس یتیم بمعنی منفرد و بی
مثل است چنانکه گویند درّه یتیمه فآوی یعنی چون تو را حسن دید قوم تو را بسوی تو راه داد یعنی فآواهم الیک وَوَجَدَکَ عَائِلاً
و تو را صاحب عیال دید چه قوم تو همگی عیال تو بودند و محتاج بودند اغنیای ایشان بمال و با شرایع و احکام فأغناهم سلّمنا که ضالّ بمعنی
کسی است که چیزی گم کرده باشد و متحیر و گمراه باشد و مفعول هدی جناب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم لکن با این معنی شود که
در هر چیز متحیر بود و چیز چیزی را گم کرده بود میتواند شد که تحیر و گمراهی او در کیفیت رفع ادب قوم و بجا آوردن شدائد و ارادت ایشان
باشد پس هدایت کرد او را بخوبی نمودن بطریق حسن و امر کرد بتحمل کردن و معامله با ایشان و امر کرد تا جود در میان عوام ...
کسی را اگر راه دین گم کرده ضالّ نگویند چنین دانسته که در لغت عرب هر جا ضالّ مذکور میشود بمعنی است تا سهی بالعاطل و فخر
الرازی در مجلد هشتم از تفسیر کبیر خود در ذیل شرح این مبارکه نسبت معنی از برای آن ذکر نموده و معنی ... گویند و خامسها قال
ضلّ الماء فی اللبن اذا صار مغمورا فمعنی الآیة کنت مغمورا بین الکفار بمکة فقوّاک الله تعالی حتی اظهرت دینه انتهی مختصر آنکه در لغت
عرب گفته میشود ضلّ الماء فی اللبن یعنی آب مغمور و مستور و ناپیدا باشد در میان شیر پس معنی این است که یا محمد تو مغمور و مستور
و ضعیف بودی در میان کفار مکه و خدا تو را قوت و قدرت داد تا دین او را اظهار فرمودی و بعد گفته است بسم عرب شجره فریده در
بیابان را ضالّه مینامند کانه خلقی غیر از آن نباشد پس مثل آن است که حالی باشد از شجره که حامل ثمره ایمان و معرفت الله باشد
پس تو یا محمد آن شجره فریده هستی در مفازات جهل پس خلق را بسبب تو هدایت کردم انتهی عجب دارم از رفتن تا مراسله لا یفلح
حضرت نمیاید و حال آنکه مدح این بزرگوار است تحریر نماید که استغفار طلب غفران است و غفران هم ستر و پوشیدن است و ستر هم بر
دو قسم متصور میشود اول بعصمت از وقوع در معصیت دویم آنکه هرگاه کسی که مستور بدارد وقوع در معاصی هوا او را مستور فرموده است
و ثانی ستر است بعد از وجود پس غفران در دو استراول نوع اول است در حق حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در ثانی نوع ثانی است
در حق مومنین و مومنات و فخر رازی در ذیل تفسیر این آیه سخن بیهوده نموده و گفته است در این مطهرا است و آن است که از برای
پیغمبر سه احوال است حالی با خدا و حالی با نفس و حالی با غیر اما در حالت با خدا پس او را توحید کن و اما در حالت با نفس پس استغفار
کن یعنی عصمت را از خدا طالب شو یعنی بقاء در عصمت را و اما در حالت با مومنین پس استغفار کن از برای ایشان و طلب غفران نما
از جانب خدا انتهی و اینکه مقصود از امر باستغفار در این محض تعبد است جاریست قول الله رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ
و قوله رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ جاری بود ... داده ... و یا اینکه مقصود از امر باستغفار آنست که استغفار سنّت باشد در میان
امت پس استغفار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از برای تعلیم امت است در جلالین در ذیل تفسیر این آیه گفته امر باستغفار
شد با وجود عصمت از برای اقتدای امت انتهی و یا اینکه مضاف در این محذوف است پس تقدیر اینها اولی است فَاصْبِرْ إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ مثل بعد از آن محذوف است در این آیه فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِ
اقاربک و اهل بیتک الذی ... تکرر ... المعصیة منهم و للمؤمنین والمؤمنات الذین لیسوا من اقاربک و اهل بیتک پس تعلق
است در ذکر مومنین و مومنات و در صافی در تفسیر لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ فی المجمع عن الصادق علیه السلام
انه سئل عن هذه الآیة فقال ما کان له ذنب و لا همّ بذنب و لکن الله حمّله ذنوب شیعته ثم غفرها له یعنی از امام جعفر صادق علیه السلام
سوال کردند از معنی این آیه پس صادق علیه السلام در جواب سائل فرمودند که حضرت رسول نه گناهی داشت و نه قصد گناه هم نکرد لکن خدا
گناهان شیعیان آن حضرت را بر آن حضرت حمل فرمود بعد آنها را از آن حضرت آمرزید و ایضا در صافی و مجمع مذکور است که از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردند حضرت فرمودند والله ما کان له ذنب و لکن الله سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب شیعته علی ما تقدم من ذنبهم و ما تأخر

مقصود اینکه حضرت صادق(ع) بیغمبر باید سوگند بخدا اگر حضرت رسول کاهن بوده باشند ولیکن خداوند ضامن شد از برای پیغمبر
معرفت دعوت سعادت علی علیه السلام ذاتی که ماضی و مستقبل شیعیان را بحسب پیغمبر و بعضی از اهل معرفت گفته اند بعصمت
پیغمبر بدلایل و براهین ثابت و محقق گردیده است پس اضافه ذنب بسوی او بملاحظه او نیست ولیکن مقصود آنست بعد امور
ما تقدم من ذنبک یعنی از زمان آدم تا زمان ظهور آنسرور و ما تأخر یعنی از زمان آنسرور تا روز قیامت زیرا که تمامی مردم امت
آنحضرتند جمیع پیغمبران و امت ایشان تحت شرع آنسرورند بحسب نظر بقال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پس آنسرور
نبی بود قبل از خلقت آدم جمیع انبیاء از جانب او بسوی او دعوت میفرمودند بلکه جمیع پیغمبران بشارت ظهور آنسرور را داده اند
پس چون تمامی ایشان امت آنحضرت بودند لهذا از راه بشارت بمعنی کل داده است ... بملاحظه آن بزرگوار است
مقصود ذکر آمد و این مناسب شأن آنحضرت و موافق با رحمت واسعه الهیه است و بعضی از اهل جوامع علمای بر و نسبت گفته اند
اگر فرض شود که هیچ گناهی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر نشده است مگر ... اولی هم مقصد است محکم کلام الله یعنی
توریة و انجیل پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مذنب است یعقوب در باب (۱۷) از باب (۴) از رساله خود گفته است پس
هر که نیکوئی کردن بداند و بعمل نیاورد گناه است یعنی ... که ما آیات و اخبار را در فصل اول تفسیر کردیم با اینکه این ایراد بر ما
وارد شود لکن بعضلا در جواب میگوییم که منشأ این ایراد خواهش ... و زوال عقل است زیرا که بی شک و شبهه ترک ...
اولی است و خدا هم ... ترک ... مدح نمود و انبیاء در حق ... و عیسی علیه السلام علی ...
نود نکرده ... و کذلک عدم اذن ... در شستن پاها و مسح ... و کذا ...
تا انبیاء اجتناب ... با ایشان ... مخصوص ... و شارب الخمر باشد
و عیسی علیه السلام این امور ... اعتراض کردند ... جواب ...
رای ... و مد ... معترض ... تغلیط عوام لفظ ... اصرار کرد و ...
... رساله یعقوب ... علمای اعلام ... معترض ...
... در فصل چهارم از باب اول ... کلام یعقوب ... معترض ...
وارد ... که ... خود ذکر نموده اند
معلوم و مشخص گردید و ... دلیلی که ذکر شد در این فصل ... اخبار ... که مثل
اخبار مذکور ... معترض ... صلی الله
علیه و آله و سلم ... معلوم و مشخص شد ... صغری و ... کبری ...
... واسطه ... در حق ...
وارثات ... در صورت عدم ... حصول ...
مستدل ... خود وارد کرد بود ... دعوت ... و مستعمله در دارد
... سلم و قول تمام مذنب بودن
آنسرور ... معترض بود ...
... معترض بود ...
... عقلا ... یا ...
... (۳۲) ...
... اسرائیل ...

و بعد چون عصیان نمودند در مرتبهٔ ثانیه خداوند خواست همه را هلاک نماید جناب موسی و هرون علیهما السلام شفاعت نمودند حق جلّ
شفاعت ایشان را قبول فرمود و پس چون در مرتبهٔ ثالثه عصیان ورزیدند خداوند حیّات را بر ایشان فرستاد و مسلّط کرد که ایشان را
می‌گزیدند و می‌مردند پس بنی اسرائیل خدمت جناب موسی آمدند و او را شفیع خود قرار دادند پس جناب موسی علیه السلام مقام شفاعت
برآمد و خداوند شفاعت او را قبول نمود و بلا را از بنی اسرائیل رفع و دفع نمود چنانچه در باب (۱۶) و (۲۱) از سفر اعداد مذکور و مرقوم
گشته و حال آنکه جناب موسی و هرون و سایر انبیای بنی اسرائیل معصوم نیستند بنا بر زعم فاسد مسیحیین مع هذا شفاعت ایشان قبول گشت
پس معلوم و مشخّص می‌گردد که زعم عدم عصمت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله عقلاً و نقلاً فاحش نیست در شفیع المذنبین بودن آنحضرت
روا نباشد و حال آنکه ما در مقدمه در مرحلهٔ اوّل در اثبات عصمت جمیع انبیاء اثبات و مبرهن کردیم بدلائل عقلیّه و نقلیّه
مسیحیان از تورات و انجیل و قرآن با حجّت بر عصمت سیّد الانبیاء ثمّ در موضع مذکور رجوع کن اگر طالب داستانی اللّهم ابعثه
مقاماً محموداً الّذی وعدته و ارزقنا شفاعته فی الدّنیا و الآخرة و لا تحرمنا شفاعته آمین یا ربّ العالمین و چون این دو فصل خاتمه
کتاب مقدّمه و خاتمه هر مطالعه کننده که در همین موضع کلام مجملی مذکور شد و حجّت محکم وارد است که اعتراضی که یهود و نصاری
بر مسلمین مینمایند بالقطع و الیقین بر خود شان وارد است چنانکه بر مطّلع و عالم باحکام مخفی و مستور نیست و بعد از فراغت از
بر اثبات نبوّت و رسالت و دفع شبهات ... اکنون به تأمّل و توقّف شروع میکنیم بیان آداب و عبادات اسلامیّه پس میگوییم

فصل ششم در بیان عبادات و آداب اسلام است و این فصل بر چند نوع است **نوع اوّل** در عبادات احکام
اسلامیّه و چون ذکر عبادات جمیع احکام موجب تطویل کلام است لهذا ما عبث مقصود بذکر بعضی از عبادات و نوع مذکور بر
بر مذکور میّت اکتفا کرده شد ... ذکر ... مدرک دلالت دارد بر شرف مدرک و بعبارت اخری هر یکی از احکام که در صدد
بیان اسرار آنها هستیم دلیل محکم و مستقلّی است بر نبوّت آنحضرت صلّی الله علیه و آله پس گوییم و بالله التوفیق و علیه التّکلان در شریعت عادله جمیع
مکلّفین و تابعین مأمورند باداء عبادت که مسمّی بصلوة است و آن عبارت از اقوال و افعالی است که ابتدای آن بتکبیر و انتهای آن
بتسلیم است که مکلّف ایجادی ... ... در حضور خداوند تبارک و تعالی و در شرع انور قرار داده اند
که منادی مکلّفین را ندا کند بسوی ادای صلوة عند حضور اوقات آنها بفصیح‌ترین الفاظ که مشتمل است بر اشرف و ادقّ معانی پس
منادی باید شروع کند بذکر چهار تکبیر (اَللّٰهُ اَکْبَرُ) که این منادی و موذّن میگوید یا ایّها النّاس اَللّٰه تبارک و تعالی اکبر
و بزرگتر و احقّ و اولی تر است برغبت و میل بجناب او پس از جمیع اشیاء مرغوبه‌های دنیوی و اخروی و حسیّه و معنویّه پس باید
توجّه کنید بسوی حضرتش برای امتثال امرش و بعد دو مرتبه شهادت میدهد بانفراد حقتعالی بالوهیّت (اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ) که میگوید حوائج دنیویه و اخرویه شما از روی حقیقت بر آورده نمیشود مگر بفضل و احسان خدای حقیقی که از جمله اوصاف خاصّه
او است که مستغنی از ما سوی است و کلّ ما سوی محتاج و مفتقر باو سبحانه و تعالی میباشند و منفرد است بالوهیّت حقیقیّه پس
طلب حوائج دنیویه و اخرویه از حضرت او باشد تعالی شانه و شأن همه رجلین شوید و بعد دو مرتبه شهادت میدهد برای محمّد
صلّی الله علیه و آله برسالت (اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللّٰهِ) که میگوید ای مردم این رسول اکرم و نعمت کرم که واسطه است فیمابین
شما و خالق شما در هدایت بمصالح و منافع دنیویه و اخرویه بالعیان و البیان و الدّلیل و البرهان میباشد که این رسول حقّ در رؤف و مهربان
در نصیحت و هدایت شما است بسبل خیرات و مبرّات پس بر شما باد سعی کردن و شتاب نمودن بسوی ادای امر هدایت کرده است شما را
تا او این عبادت بزرگ که متکفّل است برای شما خیرات و حسنات را و بعد طلب میکند از مکلّفین اقبال بسوی صلوة دو مرتبه (حَیَّ عَلَی
الصَّلٰوةِ) و این با شد صریح است با حرکت باشاره به بسوی او ... ... لزوم التجا بحضرت این خدای عظیم رؤف
رحیم و تا میباشد سخن است برای ما بعد از تکبیر و شهادتین که میگوید یا ایّها النّاس ما ... خدا اکبر باشد من کلّ کبیر و منفرد باشد
بالوهیّت و صاحب حوائج خلق و این رسول ناصح امین که هدایت کرد شما را بسوی عبادت خدای برحق ... بسبب ... تأمّل

و مقاصد خود برسید پس امتثال کنید بسوی صلوة و داخل شوید بحضرت اقدس حق ای بیچارگان و سبیل فلاح بدهید بسوی
در طلب قضاء حوائج کلیه و جزئیه از دنیویه و اخرویه و بعد توجه اجمال و احضار اشاره مسکنت و ثمرات و نتایج صلوة دو مرتبه
(حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ) که تو میگوید فلاح و رستگاری شخص غافل از اعظم مقاصد و رعایت و اسمع و فلاح و رستگاری دنیویه
و اخرویه منوط و مربوط باین عبادت است بجهة اینکه در او ست نهایت اخلاق و استحضار عظمت خلاق و نوال ثواب در یوم
المآب پس تو خبر کنید شوق او و مصمم باشید رستگاری حاصل از صلوة را و بعد دو مرتبه تصریح میکند باینکه صلوة بهترین
اعمال است (حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ) که تو میگوید یا ایها الناس شتابان باشید باینکه مقصد از افعال کثیره واقع شوید بمعنی حق
و بعضی بد و خیر و شر و قلیل المعنی و کثیر المعنی و غافل است که صلوة احتیاط کنید که خیر و کثیر المعنی باشد و صلوة از این
قبیل است پس تعجیل کنید و بشتابید بسوی خیر العمل و بعد از همه اینها این منادی لسان ذلک میکند و میخواهد همه مکلفین را
صرف نماید با کمال رغبت باین نحو که هرگاه مکلفین امتثال کردند بسوی این عبادت مطمح انظار ایشان نباشد مگر رضای حق
و امتثال امرش و قرب بحضرت اقدسش و مقصد اعلی و مرام اسنی درین ذکر و ورد ذکر و لذلک دو مرتبه تکبیر و تهلیل
ابراز حضرت ذوالجلال را با لوحدت اعاده مینماید پس میگوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و سامعین
این منادی باید مثل قول او را بگویند که تصریح میباشد بموافقت او را بجهت شنیدن او و میگویند صدقت فیما تقول لکن
و میگویند امثال بصلوة و فلاح و خیر العمل را از انسان میخواهد شاید مثل قول او را بگویند چرا که تلفظ مامور بلفظ امر بخیر نیز روا
سیمرد مقصود بلکه باید بگویند لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ که تو میگوید تحصیل این خیر عظیم و دخول در این عبادت
جسیم و رسیدن بفلاح از معبد و ممکن نیست مگر بحول الله و قوته و او را استعانت میجوئیم و او را یاری میطلبیم در اتمام این امر
عظیم و بعد از اجتماع مکلفین در مکانیکه معدّی و مهیّا و مخصوص شده است برای این عبادت منادی باید الفاظ متقدمه را
اعاده کند برای تاکید معانی الفاظ شریفه در نفوس ایشان و برای اینکه کسیکه نشنیده بود این الفاظ را در اول بلکه بعد از اسماع
نداء منادی حاضر شده است بشنود الفاظ شریفه اذان را تا مهیا بشود با حضور قلب برای دخول بحضرت جلیل حضور و دخول
بر دیگر شده است لهذا اعلام میکند بر الفاظ مشهوره دو مرتبه (قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ) یعنی ای مکلفین مهیا و حاضر باشید
و داخل در صلوة بشوید و علت تکرار این الفاظ شریفه تاکید معانی اینهاست که اگر بعضی لفظ اول را نشنیده باشند ثانی را بشنوند
چون در اول اذان در غفلت بعضی هستند لهذا تکبیر را چهار مرتبه تکرار کرده بود در باقی الفاظ که تو مردم فی الجمله متنبه شده
لهذا هر لفظی را دو مرتبه تکرار میکند بود از آن اما در آخر که تمام غفلت زائل گردید لهذا تهلیل را یک مرتبه میگوید و علت اینکه ابتدا باید
بشود بلفظ اَللّٰهُ اَکْبَرُ و اختتام بلفظ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ این است که اول و آخر آن بلفظ جلاله (الله) افتتاح و اختتام
بشود زیرا که الله هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن ای عاقل بود اذان چیزیکه میپرستی اگر تا آخر خود غافل باشی این است که گوید
اما این الفاظ شریفه برای دعوت بعبادت با ناقوس و با بوق و سرکه عبارت از شیخ و مجاز است که نسطورها از مسیحیین دعوت با آن
میکنند چه برتر و بهتر است بزرگ است و معلوم است عاقل نمیخواهد بگوید که ناقوس و بوق و سرنا در برابر است با ذکر اسم الله و اقرار بوحدت
او تعالی و تقدس و بعد از این شرع شروطی برای این عبادت قرار داده و سنن و آداب برای آن مقرر فرموده از جمله طهارت بدن
و جامه و مکان مصلی است از اعیان مستقذره تحصیلکه از خارج بدن و با داخل او وارد میشود و مرسله و طهارت بدن مصلی
از احوال اعتباریه مسمی بحدث که اعتبار میشود قیام آن در بدن بعد حدث و باموری مخصوص که در این امر اشاره و تشریح است
مصلی را در اینکه در وقت دخول در صلوة که عمرانه حضور است در حضور ملک مولای حقیقی و دخول حضور ربی در
طلب و احسان لازم و واجب است بر او که اعضا و جوارح او نظیف و طیب و طاهر باشد بجا آمد و ممیز ما از قبیل
اینها مثل سهو و شک و ساوسی است که از عوارض وارد میشود و مستعد است تا اینکه مصلی باید طاهر باشد

اخلاق ستوده و منشور مجمع افعال پسندیده موسوم گشته را باب توبه و ندامت بر جمیع مصلی و کرم خواهد کرد که تا باید در صورت پیکر از جانب
شرع مقدس مامور باشد بغسل ظاهر اما مامور نشوند بغسل باطن و حال آنکه در این شرع وارد شده است که ان الله لا ینظر الی
صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم پس ظاهر و باطنش را تطهیر و تنظیف نماید تا بوقت وارد میشود بمحضر پاک قدس جبار جبار السموات
والارضین و ملک الملوک حقیقی چنانکه کسیکه اراده دخول و ورود بمحضر یکی از سلاطین دنیا داشته باشد سعی و اهتمام تمام
در تنظیف خود کند تا اذا نظر پادشاه بر چیزی واقع نشود از او که موجب نفرت و کراهت نفسش باشد و ایضا در سنن
باب ظاهری تسلطی است که از روح میرسد بر علاقه حاصله میان روح و بدن و قابل انکار نیست هر چیزیکه بر یکی از
آنها وارد میشود اثر او در دیگری ظاهر میگردد پس می بینی روح را در وقت طهارت که منشرح شد و کسالت و بطالتش مرتفع
گردید که گویا از خواب بیدار و وارد شد رها گردید بخصوص بعد از مناسبت با نساء لاسیما الجماع که روح واقع مانند غسل میل بعاد
بمکنه الحاصل و اینکه کثرة طیبه نظیف و تطهیر مرهم غافل نیست محض و مستور نیست و شریعت عادله طهارت بدن مکلف را
از احوال اعتباریه منقسم بدو قسم نموده است طهارت کبری و آن عبارت از غسل جمیع بدن است و طهارت صغری و آن عبارت
از غسل بعضی از اعضای مخصوصه و مسح اعضای دیگر است و فرموده الوضوء غسلتان و مسحتان فابدء بما بدء الله به پس
واجب فرموده غسل و شستن جمیع بدن را در وقت خروج منی ولو حکما کما فی حالة الجماع بلا احساس انزال و عند خروج دم الرحم
بالحیض او النفاس زیرا که این اعیان مستفید از جمیع بدن خارج میشوند بحکم تحت کل شعرة جنابة فطهروا البشرة جمیع بدن وارد
میشود الاول للاول والثانی للثانی پس شرع اقدس پس از خروج اینها ... تمام بدن نمود حال اعتباریه خاطر دارد جمیع
بدن کانه اشاره نماید بغسل و تطهیر جمیع بدن از نشو و طهارت از دیو منسجم جمیع بدن بغیر مخصوص لاسیما اخلاف
میسر رد به کرم منشأ اینها جمیع بدن است و نیز این اعیان ماده تکوین ولد میباشند پس منی ماده تلقیح و تصویر اوست و دم رحم ماده
غذا و تقویت میباشد و فرزند یکه نسبت بماسوی مولد و جاذب مقدر داحتمال دارد که شقی باشد و احتمال میرود که سعی باشد پس باعتبار نظر باحتمال
اول نسبت درنکونی ولد از اعمال بد و شر و عدو علیها ثواب جزیل خواهد بود برای زوجین مناسب بخصوص در صورتیکه مناسب
انسان مسمی مرتبه صالح بوده باشد و وصل انسان نکته موحدین و مطیعین لله تعالی فالان باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم
و باعتبار نظر باحتمال ثانی اشاره بآنکه از انکار میکردید در مکلف در وقت خروج و بیرون آمدن این اعیان از او که این اشیاء منفصل
از او که جمیع جسد او مشترک است در اینها ماده تکوین فرزندی میباشد که محتمل است که عاصی و کافر بوده باشد پس گفته میشود
نشستن جمیع جسد سوء ادب اهل باین دست که بود در عرض وقوع در آن هستی و کامل مکلف بلسان حال عرض میدارد بارب من نیست
مشاهده این انسان که از من بیرون آمده و جمیع بدن من در اینها مشترک است عمل و مشخص میشود در مردم که من مناسب کرده
و نسبتم برای ظهور ولدی که عاصی و مکر بر تیب تو خواهد بود پس من جمیع جسدم را مسموم و از اعوان قرار میدهم
تا از این مناسب که من متصف نایم و این ارباب ساعد است از وقوع در معصیت و مبالغه و نسبت داده است در تو برائت و هر چند که
صدور آن بالقوة باشد نه بالفعل و اما در وقت خروج بقیه اعیان مستفیده از بدن که جمیع جسد در اینها مشترک نیست
مانند خروج دم از غیر رحم و خروج جزئی از خد نسلین غیر از منی و دم مذکور شریعت عادله امر بغسل اعضای مخصوصه از جسد نموده
کانه اشاره دارد بطهارت صغری المسماة بوضوء سوای از کثافات این اعضای مخصوصه و در تخصیص و ترتیب تطهیر و بغسل اینها
اسرار عجیبه و غریبه مشاهده میکنیم در بدن عضوی که اسرع حرکة باشد للمخالفة از این اعضاء که امر در شستن و مسح کردن
اینها شده و ارشاد است عائد را از اعضا بطهارت باطنیه اینها سوای از کثافات کبیره و اینهم و صادره از این اعضا و اما ترتیب اینها
در تطهیر پس معنی بر سرعت حرکت است در مخالفت باری تعالی و هر کدام از اینها که اسرع است در حرکت در معصیت زیاده مکلف
مأمور شده است بشستن او اولا ... در شرع اقدس اولا حراکهم واقف و عمان در دو مناسبتی پس مکلف

ابتدا میکند بشستن دهن اوّلاً و هو المضمضة چون اکثر لسان در دهان میباشد و او اکثر و اشدّ اعضا است در گناه در مخالفت زیرا
که لفظ بکفر و غیبت و تهمت و فحش و غیر ذلک از آفات لسان است که در آن واحد دنیا و آخرت صاحبش را خراب میکند و همچنین ابقاء
اعضای ظاهره این قدرت ندارد پس بشستن دهن متذکر میشود که طهارت ظاهر بسبب طهارت باطن میباشد پس بعد
المضمضة توبه میکند عمّا تکلّم به اللّسان و هکذا در وقت استنشاق متذکر میشود و توبه میکند از شموم ما لا یعنی و همچنین در وقت
شستن رو توبه میکند عمّا نظرت عیناه ممّا حرّم علیه نظره لانّ النظر سهم من سهام الشّیطان و بعد مامور میشود بشستن دو دست
چه بسا که تکلم کرده لسان و نظر کرده عینان و واصل میشود و تلمس مینماید یدان پس بسا که بواسطه شستن ایشان ساید التی اکتسبت
تطهیر ایشان محسن باطن و توبه میکند از حرکت غیر مشروع ایشان و بعد مامور میشود بمسح رأس علت مامور شدن بمسح دون الغسل
اینکه مخالفت از شخص سر واقع نشده است بلکه از همسایه او مخالفت صادر گردیده یعنی لسان و عینان پس حکم من الحکیم براو
عطا شده است لهذا مامور بمسح شده است دون الغسل و بعد مامور میشود بمسح رجلین چه بسا که چشم نظر میکند و لسان تکلم
مینماید حرکت و ناسعی نموده و منتقل میشود بسوی مخالفت و چون اجوف است در مخالفت لهذا اجر قرار داده شد در وضوء و از مسح
پاها متذکر میشود و مقدم میدارد طهارت باطنیه ایشان را توبه میکند از حرکت ایشان بسوی مخالفت و سر چون سبب سر و پاها
در جمیع اوقات امکان ندارد برای مکلف بجهت سرما و غیره لهذا شریعت احمدیه مرحمت فرمود بمسح ایشان دون الغسل و سر چون ظاهرا
سر و پا مستور بود غالباً مکتفی به طاهریت ایشان گشته است لهذا امر بمسح شد از ایشان و بعد از فراغ از وضوء و تحصیل تمام امر
تطهیر ظاهریات و باطن سوء معرفت است برای او که بگوید اَللّٰهُمَّ اجعَلنِی مِنَ التَّوّابِینَ وَاجعَلنِی مِنَ المُتَطَهِّرِینَ این دعا کشف
میکند از اینکه مقصود اصلی از وضوء توبه و تطهیر باطن است الطاهر عنوان الباطن لهذا اوّلی توبه را از درگاه الهی مسئلت
مینماید و در ادعیه وارده در غسل و تطهیر هر یکی از اعضاء اسرار عجیبه و غریبه کثیره مستفاد میشود برای من له ادنی تامل ظاهر
آشکار است و عند فقدان الماء و یا بعد بر تعذر استعمال آن شرع اقدس مصلی را مامور به تیمم کرده است و از عبارت مسح
و یدین است ظاهرا رحمن ارض و هذه هی الاعضا التی ... الانسان من ... ذلک غالباً زیاده ... چون انسان
غالباً طالب ... و ... دست ... لهذا ... بمسح ایشان ... و اینکار است برای امثال امر
باری تعالی و سر شعر ... که ... ارکان توبه برای ... و ... لا اقل از اینکه ملحق شود ... و اینکار
از ... معصیت ... مسعود برای او ... تعالی ... اهل ... معصیت ... و اینکار
حرمت طاعه ... و اینکار ... بمسح ملاحظه ... مذکور ... است ... تحصیل ارکان تو الحاصل
که جمیع اسرار وضوء و ... اینکه ... لهذا ... عین ... تامل ... طهارت ظاهر و باطن
از غسل و وضو و طهارت ... حضرت احدیت ... اول ... است ... و تطهیر
است ... از بدن و ... کتاب ... ذکر ... موجب ... شود ... بعد
اکنون از طهارت ... است ... در ... عمل ... و ... حضور سلطان ظاهری سوی حق
... کشف و ... است که ... از ... ولا ... العلا و از جمله
... ... الادب ... اسار الی ان ... الصلوة ...
سر طهارت ... المخالفه بالمعاصی و الاخلاق ... بالتوبة ... من ... اصعاب ... و احادصور ها
حتی ... المستوره ... عورت ... سر اینکه ... معصیت ... سور ... الف
خود او ... معصیت ... امکان ندارد ... جمیع معاصی ... سهو ...
محیط ... اعضا و ما ... تطهیر جمیع ... ...

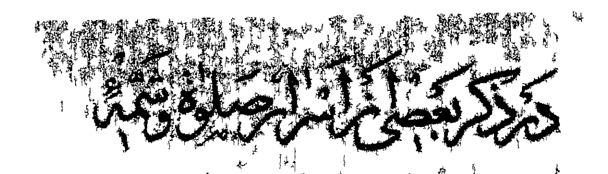
نماید مگر آن جزو یکه ضرورت داعی بکشف آن باشد از قبیل وجه و باطن یدین و قدمین و مانیکه جزو باشد و الا این اعضاء و
اعضای دیگر که غالبا حدث مقتضی کشف آنها است و در التزام ستر آنها کلفت مستلزم نوع از حرج است در حق او و مانیکه کبیر
باشد و اینها از جمله شروط صلوة استقبال قبله است چه عبد برای ادای اعمالش دو جهات سته میباشد یعنی امام خلف یمین
شمال فوق تحت پس هرگاه استقبال با و مفوض میشد و مختار بود در اختیار جهه برای ادای صلوة که حضور قلب با خدای تعالی بدان
مطلوب و عمده است هر آینه اضطراب نفس و حیرت برا و حاصل میشد در اختیار یکجهتی از جهات سته و نمیدانست کدام یکی اقرب
و اوفق است برای اقبال بحضرت حق و اجابت دعا پس حق تعالی از راه لطف و تفضل و احسان برای او معین و مشخص نمود در وقت
ادای صلوة که توجه نماید بجانب کعبه معظمه مکرمه که بقعه ایست از بقاع ارض شرفها الحق و کرمها و له ان یفضل ما یشاء من ملکه
اذ هو الفاعل المختار و المالک المطلق و این بقعه را مسمی نمود بخانه خود و خالق اکبر او سبحانه و تعالی عن از مکان و منزه از مرور
زمان است و بجهت این نسبت جمع مشتود خواطر بنده در وقت مناجات رب و مطمئن مشود نفس او بجهت اینکه متوجه شده است
بجهتیکه مختار رب و خالق او است و اوصل و اقرب و اوفق جهات است برای اقبال بسوی رب و اجابت دعا و از جمله بدیهیات است
که مقصود از صلوة و اجزاء مشتمل بر آنست از قبیل رکوع و سجود حضرت احدیت میباشد و مقصود از آن کعبه نیست چه شریعت
عادله حکم میکند باینکه کسیکه عرض او سجده مینماید نمودن بالله بس توهم قصد کعبه از این عبادت را جهل فاحش بمرتبه مشود
و این نسبت مسلمانان بکعبه و افرا است و همچنین مقصود از وضع جبین بر ارض و ما نبت منها الا ان اکان ماکولا و ملبوسا و معدا
لا اقامه الدنیا فلا یجوز علیها السجده لرب العالمین و اسکوبه نسبتها رسلطین افراء مس است مجملا بعد از تکمیل مقدمات داخله
بصلوة مشود که اول آن تکبیر است چنانکه گذشت بلفظ اَللّهُ اَکبَرُ و در هنگام تلفظ باین لفظ مبارک که اول صلوة است
باید دستهای خود را بلند کند مقابل گوش و زن مقابل کتف و این عمل با وجود اشتمال بر تعظیم احدیت بمنزله تحیت و سلام
بحضرت ملک العلام چنانکه در عرف عوام و در میان ازمنه تعظیم و تحیت انسان بهمینکه همان دست بلند کردن است و لا بعد
ان یقال که ما حدا این نوع تحیت و سلام همان تکبیرة الاحرام اهل اسلام است منتهی فرقیکه بلکلاه برداشتن برا و افزوده اند
که مراد در حواشی است مدخول و اَللّهُ اَکبَرُ مشعر است بلکه تصریح دارد باینکه مولا بنده عبد منحصر اهید در حضور او شرف
حاصل نماید اکبر و بزرگتر از جمیع اشیا است و هیچ شیئ در عظمت و کبریائی با او مساوات و برابری ندارد پس بزنده است که
مسجود را ظاهر و باطن بشیارد از کل ما سوی از علائق دنیویه و رغبات اخرویه و اینمعنی موکد میشود باشاره رفع یدین الی الاذنین
کانه در رفع ید باذن اشاره میکند برفع ید از جمیع ما سوی و مصلی چنان میکند که کل ما سوای مولای حقیقی در حضور او خاضع
و رفع ید نمود از جمیع اسمها فانا اَللّهُ اَکبَرُ من کل شیء و اصغر از اکبر اجسام یکم و کوچکتر از هر ذره رحیم بمدهم یا رب العالمین
من مفارقت کردم از جمیع دعا شخود و رفع ید نمودم از جمیع ما سوی و عزیمت بستم بدخول بحضرت احدیت ذو الجلال تو و در بلوغ
مرد در دست بلند کردن مقابل گوش و زن مقابل منکب و تارو اشاره است بانحطاط و پستی درجه او در امداد در کف نفس او
رغبات و شهوات کانه هریکی از مرد و زن برخه میکند و اشاره مینماید بمرتبه و درجه خود در امداد در کف نفس علاوه بر این آنکه
نمودن زن رفع ید با مقابل منکبین اقرب است بستر لابو نسان او و بعد از این تکبیر شده قیام مینماید ما سد قیام نمودن عبد ذلیل
در محضر مبارک مولای جلیل در حالتیکه جمیع سجد بدن باشد و بدمین اوصاف و هیچ عضوی از اعضای او حرکت نکند بمساوسانه
[illegible] پاسل نماید باجدی سوی الله تعالی در کمال ادب شروع کند بدعای استفتاح که بمنزله استفتاح خطاب سلاطین است
بذکر القاب مرحمته در نزد انسان که قبل از شروع بگفتگو با انسان ذکر میشود و مشتمل است بر تعظیم و تجلیل و توجه حضرت
احدیت پس تکبیرة الاحرام بمنزله اذن دخول بحضرت ذو الجلال است و دعای افتتاح بمنزله خطاب به متعالی است و چون سلطان
وهم مسلط است بر عبد و حریص است بر رفع حضور قلب او بوساوس خود و بوسوسه خاطر او در مناجات با رب لهذا شده محق اهل

متحصن شود از این عدو مبین پس میگوید (اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ اللَّعِینِ الرَّجِیمِ) پس از اطمینان قلب بسبب استعاذه به
پناه دادن خدای تعالی از این عدو مبین برای بنده بمانند مکر شریف بمناجات رب خود سبحانه و تعالی شروع میکند بقرائت
فاتحة الکتاب و کانه اشاره است در قرائت آن تا بچه دیگر این عقریب بیانش خواهد آمد تو سل است بسوی او سبحانه و تعالی باشرف و سائل
و آن (اسم الله) العظیم الاعظم است که اطلاق آن بر ما سوای این ذات مقدس لا یجوز و حتی و نزاید میگوید بدکر حق چه خود را از
سهای در حد معرفت و احتیاج می بیند بطلب رحمت و احسان بحلال نعم در دفائق آنها در مقام مقام طلب حاجات و سؤال و درسد به
تا درود امال است لهذا شروع میکند بوصف الله که (الرحمن الرحیم است) کانه در کمال ذلت و انکسار بخدای ذو العزة والامداد
عرض میدارد که وسیله بدارد در اجابت دعا و بلوغ آمال مکر رحمت واسعه عامه مطلقه و رحمت خاصه حق تعالی شانه و بعد بنده منتد که
میشود عظمت حق سبحانه و تعالی را وسعه انعامات او را بر خلق لا سیما نعمت تربیت که بنده کمال احتیاج را دارد نعمت تربیت ثابت
اول شأن خود الی ماشاء الله پس ابتدا میکند بثنای حق کاستحق و بلیق باسمای محامد در مقابل نعمتهای وافره کامله که از اکمل
و اعلای آنها است نعمت تربیت با درازا در او حیثیه و معنویه و امداد با بقاء وجود بعد ملاحظه میکند که بسیاری از مردم قدر این
نعمت را مراعات نمیکنند رعی او را عنه سابه و شکر او را موما بجا نمی آرند بلکه عوض شکر از استعمال آنکفران میورزند و لعل این
بنده از آن کفران بشمارند پس میترسد و ملتجی میشود به رحمت واسعه الهیه و او را توصیف میکند به رحمانیت و رحیمیت و باین اشاره میکند
که وسعت بنده هدایتی بنده کار امکن این رحمت واسعه و بعد ملاحظه میکند که در حق بعضی از ایشان را دعا میکند رحمت و احسان مکر
ضلالت و حیران و مصلحت شان او بسبب مکر مقابله بعدل و باداعت احسان و بحسب پس منعطف میشود این بنده بسوی وصف
مولای حقیقی خود بصفت جلال که او مالک و ملک یوم الدین است و جزاء دهنده بحسنین و مجرمین است پس جامع کسیکه سزاوار است
برای بنده که راجی و امیدوار باشد بحضرت احدیت و همچنین سزاوار است برای او که متصف باشد بصفت خوف و در مسهای بقدر
خوف هم باشد که در حقیقت صادق باشد در اخشا لله و خائفا من الله پس شروع میکند بعرض عبودیت و مسهای ذلت و خلاصه خود در
حضرت احدیت و لعل شکر بعضی نعمتهای حقتعالی را بجا آورده باشد و ملاحظه میکند دو امر مهتم را اول آنکه منحصر است در
ابقاء حق این عبادت لهذا عرض میدارد عبادت خود را با عبادات اخوان موحدین خود که بسیاری از ایشان بر حسب حقیقت
و طاقت بشریت حق عبودیت و بندگی و اخلاص را بجا آورده اند لعل عبادات منحصر بحد قبول برسد در ضمن عبادات ایشان
محصر بحق هم مرقوم بدار بعضی صفحه بر المساعیس پس مرجو از حضرت احدیت آنکه بجا آورد تعلیق را که هر که ازاو مرقوم
ما هکذا الطق بر ولا المعروف من صله بس رد میکند عبادات این مصلی را و قبول کند عبادات غیر او را و انهم ستر سعید مکلم
مع الغیر را دوم آنکه مشرکین شریک قرار داده اند در عبادات این خدای حقیقی عبادت و پرستش لهذا مصلی در عرض عبادت
صیغه می آورد که افاده حصر کند در اختصاص عبادت بحقتعالی بعد از همه آنها ملتفت میشود بحال خود و خود را در غایت عجز عبد
از رسام بحق این عبادت و اداء شکر نعمت هر کجا حقتعالی معاون او نباشد در اعمال و افعال پس طلب اعانت میکند بعبارتی که
مشعر باشد با آنکه اعانت بحق او اهم مکر از بود و استعانت بعموم مکرار کنیکه با در یا اعانت باشد در جمیع احوال و بعد ملاحظه میکند
و می بیند که معمول مقصود در بر حدای او مکر حد میکند بر منهج استقامت و حالی از جمیع اعوجاج باشد و طلب کج و مجادون از احوال
بعد ملاحظه بس میخواهد اهدنا الصراط المستقیم که مودی بقبول و منتهی بوصول باشد بعد می بیند بحار مصلی که خلق مختلف معترض
بسه فرقه و منقسم بسه قسمت گردیده اند فرقه اول آن انسان هدایت یافته اند بصراط مستقیم اعتقادا و عملا اجمالا او لیاناه قولا و فعلا
مطویه لهم لانهم فاروا بی ذلک بنعمة من الله تعالی علیهم و فرقه دوم از انسان کج و معوج شده اند در طریق علمی مستحق غضب شده اند
من الله علیهم و فرقه ثالثه کمراه شده اند در طریق اعتقادی صحیح واصالت عن الصواب و مستحق للعقاب والعذاب
پس بعد از آنکه مصلی طلب هدایت نمود الی الصراط المستقیم میل و رغبت میکند که در این صراط مستقیم رفیق فرقه

منعم علیهم باشد بصحت اعتقاد و حسن اعمال یقتبس من انوارهم و یقتطف من اثمارهم و فیه اشارة ملیحة
الی حاجة العبد الی المرشد و الموصل الی طریق الحق و رغبته فی التباعد عن اهل الفسق و ذوی الضلال کانه مصلی
عرض میکند بارب العزة معبودا انا و اخوانی الموحدون ان یکون ذلک الصراط المستقیم که طلب هدایت نمودیم بسوی
او صراط قومی باشد که نعم و فضل علیهم واقع گردیده در صحت عقاید و حسن اعمال و افعال تا در مرافقت
ایشان باشیم که از برکت صحبت ایشان بفوز و فلاح برسیم نه صراط المغضوب علیهم بما فعلوه من الاعمال السیئة
و لا الضالین بما اعتقدوه من العقاید الباطلة و از ایشان دور و مهجور مانیم مبادا سرایت کند برما
اعمال و عقاید فاسده و باطلهٔ ایشان بعد این دعا را ختم میکند بقول خود الحمد لله رب العالمین که تم
دعای او مستجاب شد شکر اجابت را بجا می آورد و بعد چون مریض از طبیب طلب معالجه مرض خود را نمود
البته طبیب مشفق مهربان او را امر مینماید باخذ دواء و وعده اش میدهد بحصول شفاء و بر مریض است
که امتثال امر طبیب نماید در استعمال دواء برای طلب شفاء فاذا کان الحال کذلک کانه عبد
در طلب هدایت از حق تعالی بصراط مستقیم طلب دوای کافی و شافی مینماید برای حصول شفاء
از امراض اعمال و اعتقادات سوء پس خدای تعالی میفرماید ای بنده دوای خود را از کلام من بگیر
وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و تلاوت کن یک سوره تامه از قرآن من که او
دواء وحید شافی و کافی است برای جمیع امراض از فسق و شرک و ریا و کبر و حقد و حسد و غیر
ذلک چه در کلام من است دلایل وافیه و مواعظ کافیه و بسبب تلاوت آن دوای خود را پیدا میکنی
و شفای خود را حاصل مینمائی بخصوص سورهٔ توحید من باشد از جهة اشتمال بر توحید و نعوت
و صفات ذو تعالی من که لایق شان من است و از جهت اختصار که لایق شان تو مریض عاجز و ضعیف است
من تو را می شناسم طاقت تلاوت سورهای بزرگ را نداری و لکن منع نمی کنم هر وقت طاقت داری
بخوان از آن سورهای مفصل و مطول و لکن عزائم را نخوان مبادا که غفلت از سجدهٔ من بکنی در وقتی
که مرا به سجده مرتبه و ملتبس باشی در ترک سجده و یا اینکه موجب تفرق حواس باشد و بدانی که چه
باید کرد پس مصلی شروع میکند بتلاوت سوره از قرآن غیر از فاتحة الکتاب چرا که شکوای
مریض است از بلوای خود بطبیب و بعد از اینکه مصلی دوای خود را اخذ نمود و سوره قرآن را
تلاوت کرد نظر میکند بعجز و انکسار و ضعف و احتیاج خود بمولا در هدایت بسوی آن
دواء و حصول فوز بشفاء و تصور میکند و خیال مینماید که کسی قادر نبود بر اعطای شفاء
غیر از حضرت مولا که منتهای رغبة الراغبین است پس مصلی بعد از ملاحظه این حال در
کمال عجز و انکسار متذکر المولاه خم شده و رکوع مینماید و تسبیح میکند خالق خود را
در رکوع چنان خالقی که مستغنی از جمیع ما سوی است و محتاج و مفتقر الیه اند سوی او کل ما
عدا و این غایت عظمت و کبریائی است و بعد از اینکه عجز و انکسار خود را دانست و
عظمت و بزرگواری خالق در نظر او جلوه نمود و ظهور کرد پس از رکوع بلند میشود برای
ادای حمد و شکر حق تعالی که منت گذاشت بر او بر اعطای دواء و شفاء از دردهای
بی حد خود را ملتفت میکند تا اینکه هر چند که او در غایت ضعف و ناتوانی و نهایت حقارت
بمقداری است خالق او در منتهای عظمت و جلال و بزرگواری از اعلی درجه کبریائی است

[illegible]

شاکرین را ملک الله تنبیها لنفسه میگوید سمع الله لمن حمده و بعد حمد خود را عرضه میدارد
و میگوید اللهم ربنا و لک الحمد و بعد می بیند که نعمت حق درباره او غیر محصور است و بنده
عاجز است از ادای عشر معشار شکر حق تعالی را و هرچند که ابد و سرمد را قطع و طی نماید
در اطاعت و خضوع و خشوع و عبادت و شکر و بندگی پس کانه در این هنگام میگوید یا رب من عاجزم
از ادای شکر نعمت تو و تو هم غنی هستی از جمیع اشیاء پس کلام عملی است که سر را پائین کند با
انقطاع الآلات و اسبابات عبدیه تو و حال آنکه تو کبیر المتعالی پس من بیچاره ضعیف علاجی
و چاره ندارم جز اینکه اعز و اشرف و اکرم اعضای خود را بر زمین بگذارم تعظیما لجلالک
و خضوعا لعظمتک و این غایت التذلل و نهایت استطاعت من است و حال آنکه من میدانم که
این سجده من چیزی را نمی افزاید بر عظمت و کبریائی تو چه تو اکبر من کل کبیر هستی ولکن
من بنده عاجز از خضوع و خشوع و اقرار بعظمت و کبریائی تو بیش نیست تعظیما للحق بسجده می آیم
قائلا الله اکبر و جبین خود را بر خاک میگذارد و دو انفش را هم بخاک می نهد و در سجده خود را می بیند
که بغایت درجه خضوع و خشوع رسیده است و این فعل از او صادر گردیده است مکرر برای
تعظیم مولای اعلی هو المتعال و در کل حال پس بلسان حرکت مینماید و بعد میگوید
سُبحانَ رَبّیَ الاَعلی وَبِحَمدِهِ و بعد سر از سجده بلند میکند برای استحضار عجز از
اسمای تعظیم معبود و هرچند که عمر خود را در سجده بسر برد و بعد از سر برداشتن
الله اکبر میگوید کانه اقرار و اعتراف مینماید بر اینکه نمی توانم ادراک نمایم شان و
عظمت و کبریائی تو را سزاوار بود تعظیم المعظمین و تکبیر المکبرین حق عظمت و کبریائی
تو را بجا نمی آورند و بعد از رفع راس از سجده اول تصور میکند و می بیند که حال سجده غایت
شرف و اکمل حد و منتهای بزرگی او است و بر میگردد که میشود که شیطان ملعون از سعادت شقاوت
از سجده واحده ابا و امتناع نمود پس دوباره بسجده میرود برای تعظیم حق قولا و فعلا و لسانا
و جنانا و مخالف مینماید شیطان را در خبث سیرت او و بعد رفع رأس مینماید از سجده
ثانیه برای ادای بقیه عبادت و بطور مذکور عبادت و صلوة را تمام می رساند
برای اسرار کثیره که شرح آنها موجب تطویل کلام است تا اینکه فریضه را تمام میکند
~~اقوال و افعالی که مشتمل بر فوائد کثیره هستند همه آنها را بجا می آورد و در دو جلوس~~
~~صلوة متوجه گاهی [illegible] که اراده خروج و رجوع از حضرت [illegible]~~
~~برای تحصیل ضروریات و اسباب باقیات دیگر از عبادات [illegible] اولا شهادت~~
~~میدهد بوحدانیت حق تعالی جل شانه و اینکه برای او شریکی و نظیری نمیباشد نه در~~
~~ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در عبادت و بعد شهادت میدهد به~~
~~رسالت آن بزرگواری که این عبادت و غیر او را برای او و سایر مکلفین آورده است~~
~~و بعد طلب رحمت و برکت میکند برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اَلسَّلامُ عَلَیکَ~~
~~اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ و بعد طلب رحمت مینماید برای خود و اخوان صالحین~~



در ذکر بعضی از اسرار صلوة شمه

ایضاً اینکه مشتمل بر فواید کثیره هستند همه اینها را اجمالاً وارد و ذکر در صلوة نمودیم که نمازگزار را توبی هست بتنبیه که نماز اراده خروج و رجوع
از حضرت حق دارد برای تحصیل چیزی وثبات وایمان با تمام دیگر از عبادات پس در تحلیل اوّلاً شهادت میدهد بوحدانیّت حق
واینکه برای او شریکی نمیباشد نه در ذات و نه در صفات و نه در عبادات و بعد شهادت میدهد به رسالت آن بزرگوار که این عبادت
و جمیل و ذات برای او و سایر مکلّفین آورده است بعد طلب رحمت و برکت میکند برای پیغمبر (السّلام علیک ایّها النّبی ورحمة الله
وبرکاته) و بعد طلب رحمت مینماید برای خود و اخوان صالحین خود (السّلام علینا وعلی عباد الله الصّالحین) و بعد سلام میفرستد
برجمیع طوایف مؤمنین (السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته) بعد از حضرت احدیّت مرخّص میشود برای تحصیل اسباب معاش و ایمان
وسایر عبادات و برای کسانیکه انس دارند با اصطلاحات اهل اسلام همین مقدار دیگر از اسرار بطریق اجمال و اشاره ذکر شد انشاء
الله تعالی کافیست ولکن در این کتاب مبارک عالماً روی سخن با کسانیست که عاری هستند از اصطلاحات اهل اسلام بهمه
علوم ادبیه لهذا برای ایشان ذکر تفصیل و اسرار دیگر علاوه بر آنچه که ذکر شد واجب و لازم است پس در ضمن چند مسئله عنوان نمود
و آن اسرار را ذکر نمودیم و کیفیتی که کمال تفسیر نماید برای فاتحة الکتاب **مسئلة الاولی** چون مصلّی در صلوة الحمد میگوید
که آن سائلی را دو سؤال میباید که کلمه مبارکه الحمد لله از دو امر خبر میدهد اوّل اثبات وجود حق ثانیاً اینکه مستحق حمد است پس دلیل
چیست بر وجود او و اینکه او سبحانه و تعالی مستحق حمد است و چون این دو سؤال موجه بود لهذا خداوند تعالی سابق ذکر نمود چیزیرا
که جاری مجرای جواب باشد از این دو سؤال پس جواب میدهد از سؤال اوّل بقول خود (ربّ العالمین) و از سؤال ثانی (الرّحمن الرّحیم
مالک یوم الدّین) و امّا تقریر جواب اوّل اینکه وجود شیء ضروریست و یا نظری ظاهر نیست که نگوئیم علم بوجود واجب الوجود ضروریست
چرا که ما بالضّروره میدانیم که ما وجود خدا تعالی را بضرورت نمی شناسیم پس چون علم بوجود واجب الوجود ضروری نیست لابد باید
نظری باشد و تحصیل علم نظری امکان ندارد مگر بدلیل و دلیل بر وجود واجب الوجود نیست مگر این عالم محسوس یا آنچه در آنست
از سموات والارض و جبال و بحار و معادن و نبات و حیوان که محتاجند بمؤثّر و موجد بکر ایجاد شان نماید و مربّی که تربیت نماید
یعنی که باقی بدارد پس قوله تعالی ربّ العالمین مشعر است بدلیل دالّ بر وجود خدای قادر حکیم و مدبّر علیم و منه لطایف **اللّطیفة
الاولی** اینکه عالمین اشاره است بکلّ ما سوی الله پس قوله ربّ العالمین اشاره دارد باینکه کلّ ما سوی مفتقر و محتاج است در
وجود خود بایجاد موجد تعالی شأنه و در بقاء پس یعنی این اشاره دارد باینکه هر جزء و لا یتجزّی از اجزاء عالم و هر جوهر فردی و هر
واحدی از آحاد و افراد اعراض برهان باهر و دلیل قاطع ظاهر است بر وجود واجب الوجود تعالی شأنه کما قال و ان من شیء الّا یسبّح
بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم **اللّطیفة الثّانیة** این است که خدای تبارک و تعالی نفرمود الحمد لله خالق العالمین
بلکه فرمود الحمد لله ربّ العالمین سببش اینکه علماء جهان اتّفاق دارند بر اینکه حوادث در حین حدوث مفتقر و محتاجند بر محدث
و موجد و مجمع علیه است که بکلّ حادث مفتقر است لکن اختلاف دارند در اینکه در حال بقاء محتاج نمی هستند یا نه پس گویی
که هستی در حال بقا مستغنی میباشد از تربیت و مربّی و مصلح که قائم بابقاء و اصلاح و تربیت او است پس قوله ربّ العالمین
تنبیه است بر اینکه جمیع عالمین در حال بقا مفتقر و محتاج هستند یعنی مقصود اینستکه افتقار اشیاء بموجد در حین حدوث
امریست متّفق و مجمع علیه و امّا افتقار شان یعنی بمربّی و مصلح در حال بقا مختلف فیه است لهذا خداوند عالم اولاً بخصوص
ذکر نمود تنبیهاً بر اینکه کلّ ما سوی الله مستغنی از الله نمیباشند نه در حال حدوث و نه در حال بقاء **اللّطیفة الثّالثة**
کلمه مبارکه ربّ العالمین چنانکه دلالت دارد بر وجود حضرت واجب الوجود اشاره لطیف دارد باینکه خدا تعالی مستغنی و متعال
میباشد از مکان و حیّز و جهت چنانچه بیان کردیم که لفظ العالمین شامل است بر کلّ موجود ما سوی الله و از جمله ما سوی الله مکانست
و زمانست پس مکان عبارتست از فضا و حیّز و فراغ ممتد و زمان عبارتست از مدّتیکه نسبت آن ملتئم و بعد از آن حاصل میشود
ربّ العالمین دلالت دارد بر اینکه خدای ربّ مکان و زمان و خالق و موجد این دو است نه از جمله معلومات و مخصصات است که

وجود خالق لابد باید سابق باشد بر وجود مخلوق و متی کان الامر کذلک ذات باری تعالی موجود خواهد بود قبل از حصول
فضا و قبل از حیز پس هرگاه ذات بی‌همتای تعالی بعد از حصول فضا حاصل شود در جزوی از اجزاء فضا لازم آید انقلاب در حقیقت
ذات بیهمتا میشود و این محال است قوله رب العالمین دلالت میکند بر تنزیه ذات بیهمتای او از مکان و جهت باعتبار مذکور در
شش مکان و جهت برای ذات باری دور و بعد از خداشناسی بمراحل و منازل شتی **اللطیفة الرابعة** این لفظ مبارک
دلالت دارد بر تنزیه ذات حق از حلول در محل چنانکه نصاری و حلولیه از صوفیه اسلام گویند زیرا که چون حق تعالی رب العالمین
باشد خالق کل ما سوی خواهد بود و خالق سابق است بر مخلوق پس ذات باری تعالی موجود است قبل از جمیع محل پس غنی است
از جمیع محلها و احتیاج او بمحل بعد از وجود آن ممتنع و محال است پس حال حلولیه مانند قائلین بمکان است برای حق در معرض
الله ابعدها و ابعادها در جهل مساوی هستند **اللطیفة الخامسة** این کلمه مبارکه دلالت دارد بر اینکه خدا تعالی موجب
بالذات نیست بلکه فاعل مختار است و دلیل مدعی آنست که موجب بالذات مستحق حمد و ثنا و تعظیم نیست در مقابل افعالش
آیا نمی‌بینی که چون انسان منتفع میشود به سخونت نار و برودت حمد نمیکند نار و آتش را و حمد نمیکند یخ را چون تبرید میبخشد
و حمد در نزد عقلا در برابر قدرت و اختیار است نه در مقابل طبع و اضطرار است و چون خداوند حکیم فرمود که او مستحق حمد و ثنا است ثابت
و محقق شد که او سبحانه و تعالی فاعل بالاختیار است و هرگاه موجب باشد لازم میاید دوام اثر و معلولات بدوام مؤثر و علت
موجبه و وقوع تغیر در اینها از جمله ممتنعات خواهد بود و لکن حصول تغیر مشهود و محسوس است پس معلوم و مشخص میگردد
که مؤثر در اینها فاعل بالاختیار است نه موجب بالذات و لما کان الامر کذلک لاجرم ثابت گردید مستحق الحمد و الحمد لله رب العالمین
اللطیفة السادسة خود حضرت احدیت عالم را ایجاد فرموده است بطوریکه مطابقت با مصالح عباد و موافق
با منافع انسان و احکام و اتقان ظاهر است در عالم اعلی و عالم اسفل کما مر در سؤال و جواب با طبیعتیون و فاعل فعل محکم و متقن
واجب است که عالم باشد چه صدور افعال متقنه محکمه از جاهل از جمله ممتنعات است پس ثابت و محقق گردید که قوله الحمد لله
رب العالمین دلالت میکند بر وجود واجب الوجود و اینکه منزه است از حیز و مکان و از حلول در محل و اینکه در نهایت قدرت
و منتهای علم و غایت حکمت است تا در عوه نیز است که این قدر مطالب عمده را در دو لفظ مختصر بگنجاند و اما سؤال دوم پس آن
است که فرض شود وجود واجب الوجود حق است که او مستحق حمد و ثنا است جواب قوله تعالی الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
هر دو از جواب آنکه حاصل عبد در دار دنیا خالی از دو امر نیست یا در سلامت و رفاهیت و سعادت است و یا در شدت الم و
مکاره و بلیات و شقاوت نعوذ بالله پس اگر در سلامتی و کرامت باشد پس معلوم است که اسباب سلامتی و کرامت حاصل نشده
مگر بجلالت و کرم سبحانه که آن الرحمن الرحیم و اگر در مکاره و آفات باشد پس مکاره و آفات از عباد است و یا از خالق عباد پس اگر از
عباد باشد الله سبحانه تعالی وعده داده که انصاف دهد برای مظلومین از ظالمین در یوم الدین و اگر از خالق عباد باشد وعده داده
ثواب جزیل و فضل و احسان کثیر در مقابل هر امتحانی فرموده است بر عباد در دنیا از مکروهات و مخوفات و اذا کان الامر کذلک
پس لابد آن یکون مستحق الحمد الذی لا نهایة له و الثناء الذی لا غایة له پس بیان مذکور واضح و لایح گردید که الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین مرتب بر سبیل مناسبت که در عقل امکان ندارد وجود کلامی که اکمل و افضل و احسن از آن باشد
و بدانکه حق سبحانه و تعالی چون تمام کرد صفات معتبره را در ربوبیت مراد فرموده او را که کلام معتبر در صفات معتبره در عبودیت
و مکشوف باد که انسان مرکب میباشد از جسد و از روح و اثبات روح در باب معاد در گفتگو با طبیعتیین خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و مقصود از خلقت جسد اینست که آلت روح باشد در اکتساب اشیاء نافعه برای روح فلاجرم افضل احوال جسد اینست که اشتغال
باعمالی نماید که از جانب روح معین باشد در اکتساب سعادات روحانیه و آن اعمال اینست که جسد اعمالی را بجا آورد که دلالت
داشته باشد بر تعظیم معبود و خدمت او و آن نیست مگر عبادت و بندگی پس احسن احوال عبد در دنیا آنست که [illegible] [illegible]

داشته باشد بر عبادات و تحصیل سعادات و این اوّل درجهٔ سعادت دنیا نیست و مراد از قول تعالی ایّاک نعبد همین است
و چون مدّتی براین درجه مواظبت نمود شیئاً فشیئاً انوار عالم غیب بر او ظاهر میشود پس اقرار وا عتراف مینماید بر اینکه مستقلّ نبود
این عبادات و طاعات و انما بار و بدمکر بتوفیق و اعانت و عصمة الله و اعتصام در جهٔ دوم است در کمالات و مراد از قول سبحانه
و تعالی و ایّاک نستعین است و چون از اعتصام عاور نمود از برای او واضح و لایح میگردد که هدایت حاصل نمیشود الّا من الله
و انوار مکاشفات و تجلّی زاد در پی یا بد مکر بهدایت الله و هو المراد من قوله تعالی (اهدنا الصّراط المستقیم) و من لطایف **اللطیفة**
الاولی اینکه صحیح شد در اعتقادات و اعمال صراط مستقیم است و امّا در اعتقادات در بیان آن از وجوهی است اوّل اینکه
هر کسی تو غل کند در تنزیه واقع میشود در تعطیل و هر کس توغّل کند در اثبات واقع میشود در تشبیه و اثبات جسمیّت و مکان و این
دو طریق معوّج مذموم و صراط مستقیم اقرار به تعالی است از تشبیه و تعطیل **وجه دوم** اینکه هر کس که کسب و فعل عبد کلّیةً تماماً
از او ست واقع شده است در قدر و هر که کسب برای او عملی نیست واقع شده است در جبر و این دو طریق معوّج مذموم و صراط مستقیم اثبات
امر بین الامرین است یعنی اثبات فعلی برای عبد تا اقرار نماید که حول و قوّه از حق است و در ازل مقدّر و اتّباع فعل را از عبد میداند است
و لکن علم الله علّت صدور فعل نیست چنانکه تو میدانی فردا آفتاب طالع خواهد شد و بعد از این در فصل زمستان خواهد آمد و علم تو علّت
طلوع آفتاب و نزول باران نیست در زمین و آسمان مختلط نبود و لکن نور او ظهور هیچ فعلی نمیکند هکذا علم الله محیط است بر همه زمان
بود و لکن نور او ظهور نمیکند و امّا در اعمال پس گوئیم هر کس مبالغه کند در اعمال شهوانیّه واقع میشود در فجور و هر که مبالغه کند در ترک
آنها واقع میشود در جمود و صراط مستقیم وسط است و آن عفّت است و ایضاً هر که مبالغه کند در اعمال غضبیّه واقع میشود در تهوّر
و هر که مبالغه کند در ترک آنها واقع میشود در جبن و صراط مستقیم وسط است و آن شجاعت است و هکذا در سایر اعمال و افعال هذا
در حدیث خیر الامور اوسطها و الوساطها و مقصود یکی است **اللطیفة الثانیة** اینکه الصّراط المستقیم موصوف بدو
وصف گردیده است اوّل اینها المجاهدة و سلسلة و امّا آنچه تر بیان بودن است صراط کسانیکه نعمت علیهم واقع گردیده اند من الله
از نبیّین و صدّیقین و شهداء و صالحین و امّا سلسله بودن این صراط است بخلاف صراط کسانیکه فاسد شده است هوای عملیه
انسان بسبب رکاکت شهوات تا اینکه مستوجب غضب گردیدند من الله علیهم و بخلاف صراط کسانیکه فاسد شده است قوای
نظریّه انسان تا اینکه ضالّ و گمراه شدند در عقاید حقّه و معارف یقینیّه **مسئلة ثانیة** در بعضی مسایل احوال لطایف این سوره
دانستی که احوال اشغال لمروح است بجز و سرور و محبوب و مکروه و صحّت و مرض و امثال اینها ظاهر است که و امّا بدیکه
لکن گوئیم اگر چه شرّ کثیر است و لکن خیر اکثر است و مرض زیاد است و صحّت زیاد تر است و بیماری بسیار است تندرستی بسیار تر است
و اذا کان الامر کذلک پس هر گاه اعتبار نمائی احوال خود را دایماً در تغیّرات و انقلابات می بینی را حالی بحالی بعد حالی در تغیّر
سلامت و کرامت و راحت و محبّت و سرور و مکروهات اگر چه در عالم بسیار است الّا اینکه البتّه محبّت و راحت کثیر است پس خیر
است از الستی پس گوئیم تغیّرات از اینکه مقتضی حدوث ممکن است بعد از عدم لهذا دلالت دارد بر وجود خدای یادر و هر و اینکه
اینکه عالم در تغیّرات راحت و جراحت دلالت میکند بر اینکه خدای یادر عالم محسن و کریم و رحیم است و امّا دلالت تغیّرات
بر وجود حضرت و اجب الوجود اینکه هر وطرب سلم سهادت و گواهی میدهد بر اینکه هر شیئی که موجود شد بعد از عدم لابدّ است
برای وجود او از سببی و لذلک چون نسوم عمارت و قصری حادث شده است بعد از اینکه نبود صریح عقل شهادت میدهد
اینکه لابدّ است مر او را از فاعلی که متولّی بنای آن شده باشد و اگر خواسته باشد کسی که در این امر ما از اهل بعد از کلام او را قایل
استماع نمیداریم و سلک نمیکنیم و بلکه نسبت او میدهیم و لابدّ است از اینکه فاعل احوال متغیّره فاعل مختار باشد چه اگر موجب بالذات
بود هر آینه آثار نشد امکنه مشد که دا نشد امور متجدّدات بعد از عدم پس دلالت دارد بر وجود موثّر یادر مختار اما
حکم اینکه تغیّرات بر اینکه موثّر رحمن الرّحیم و محسن است است اینکه ما میبینیم عالب در تغیّرات راحت و خیر و محبّت و سرور و سلام

وکرامت است و هر که غالب افعال او رحمت و خیر و کرامت و سلامت باشد الله الرحمن الرحیم است و محسن و کریم و هر که
چنین باشد مستحق حمد و ثنا است و چون این احوال معلوم است برای هر کس و در عقل هر عاقل چنین موجب حمد و ثنای او سبحانه
و تعالی حاضر است در عقل هر عاقل لهذا گفت حمد را تعلیم عقلا فرمود در گفت الحمد لله و هر کس را بمقام منتهی شود بمقام بالا
تر از آن بر منتقل میگردد که مراتب شئ اعلی و اعظم و اجل از اول است و کاتب در این مورد گفت مقصود اینها المصلی لا بد و
سزاوار نیست برای تو که اعتقاد نمائی که خدای تعالی آنکه مشغول بحمد و ثنای او هستی خدای تو است و بس بلکه خدای کل جهان
چه مشاهده کنی تو را مقارن بوجود و احاطة الوجود حدوث و امکان تو است و این معنی مشترک است در کل جهان پس آنکه محل حرکات
و سکنات و انواع تغییر است پس علت احتیاج بمؤثر در هر یکی از اجزاء عالم موجود است و تو میدانی که اشتراک در علت موجب
اشتراک در معلول است و این مقتضی است که خدا تعالی رب العالمین و خالق السموات و الارضین و مدبر الکل الخلائق اجمعین
بوده باشد و چون این معنی مقرر کرده معلوم و مشخص شد که خدا آنکه قادر شد بر خلقت این عوالم با وجود عظمت و بزرگی لا بد باید
قادر باشد بر اهلاک و افنای اینها و اینکه حق تعالی است رب جهان و جهانیان اسراین خدای قادر با هر چیز و در غایت عظمت و منتهای
جلال و کبریائی و جبروت خواهد بود و در این هنگام در قلب مصلی واقع میشود که من با نهایت ذلت و حقارت که دارم خطور امکان
دارد که تقرب بسوی او سبحانه و تعالی بجویم و طریق جستن آن را نیز میجویم پس در این مورد حق تعالی جبر او کرده فرموده است که خدای
جز این علاج باشد برای دفع این مرض و کاتب بمعنی اینها العبد الضعیف الذلیل المحتاج الفقیر هر چند که من خدای هستم عظیم الهیبة
والهیبة والالوهیة الا اینکه مع ذلک من عظیم الرحمة هستم با ارحم الراحمین و انا مالک یوم الدین پس با دامنگیر در دارد باشی
تو را از اقسام رحمت و انواع نعمت خود مأیوس و بی بهره نخواهم کرد و چون مردی و وحشت جهان بر تو مالک یوم الدین هم
علی دار الاعمال تو ضایع و هباءً منثوراً نخواهم کرد اِنّی لا اُضیعُ عَمَلَ عاملٍ منکم من ذَکَرٍ او اُنثی پس اگر سالها عمر بمانی هر واحد
از تو مول و حرابت کثره لا نهایة لها تو سر هیچ خواهم فرمود اگر ایشان بمقتضب بودی من حسن الجزاء مراسم احسان و معرفت
خود را از تو دریغ نخواهم داشت پس چون امر بوتت معرفت طریق مزبور ماموریت خواهد بود اول آنها مقام شریعت
و آن اینکه بنده مواظب باشد بر اعمال ظاهره (ایاک نعبد) و دوم اینها مقام طریقت است و آن اینست که سعی نماید در عالم شهادت
تا در عین حال معترف نیست مگر با استعانت حضرت احدیت (و ایاک نستعین) و سیم اینها است که خود را از عالم شهادت
بکلی معزول نماید و یکون الامر کله لله پس در این هنگام میگوید (اهدنا الصراط المستقیم) و هو طلب الایصال الی عالم الغیب
بر در این موضع دفعه میباشد و هی هذه که روح و احاطه تعالی است قوه از ارواح که هر چه مر حصول مطلوب واجب است پس در این
هنگام بنده عالم مقصود را اینکه روح او در وحدت کافی نیست در طلب این مقصود بعد هذا داخل میکند روح خود را در زمره
مقدسه مطهره و متوجه مقصود طلب که اسباب روحانیه و انوار زمانیه تا اینکه چون محرم کردد در سلک ایشان طلب اوی و استعداد
ام مقصود فی نعور فی ملک الجمعیة الا بعد و علی العمور من حال الوحدة لهذا میگوید (صراط الذین انعمت علیهم) و چون واضح و
آشکار کرده بدانکه اتصال با ارواح مطهره مقدسه موجب مزید قوت و استعداد است پس معلوم است که اتصال با ارواح خبیثه
خذلان و حرمانست لهذا میگوید (غیر المغضوب علیهم) که ایشان فساق و فجار بدو (ولا الضالین) که ایشان اشرار
کفار بدو و چون درجات طلب تمام و مقامات سه گانه تمام گردید یعنی شریعت مدلول علیها بقوله ایاک نعبد و طریقت مدلول
علیها بقوله و ایاک نستعین از ارباب حقیقت بعد هذا معراج شریعت و کمال انسانست درجه کمال رسید و حصل الصلة
و ظهر المقصود **مسئلهٔ سیم** در بعضی از مسائل دیگر از لطائف سوره مبارکة الصلوة مکشوف باد که انسان در اصل
محتاج مخلوق کرده شده بر جلب خیرات و لذات و دفع مکروهات و مخوفات و اینکه عالم عالم اسباب است حصول خیرات بدون امکان
ندارد مگر بواسطهٔ اسباب معینه و دفع الآلام و آفات هم ممکن نیست مگر بواسطهٔ اسباب مخصوص و چون جلب منفعت



و دفع مضرت محبوب بالذات و استعمال احوال این عالم نیز دلالت دارد بر اینکه تحصیل خیر و دفع شر مقدور و ممکن نیست
مگر باسباب معینه و در عقول هم مقرر گردیده که حب واسطه که موصل محبوب باشد لازم است و داعی شده است و توضیح
شد بنا بر این اسباب ظاهره حتی اهل ظاهر اسباب ظاهره را طوری دوست داشتند که تمام همتشان و چون تحصیل آنها کردند وصول بمرادات
و لذات ممکن نیست برای او مگر بواسطه خدمت امیر و وزیر و اعوان و انصار لهذا انسان متعلق از قلبش شد باین اشیاء و ابناء زمان را
خود معبود قرار داد میل و رغبت بسوی اینها پیدا کرد و در علوم حکمیه ثابت و محقق گردیده است که تکرار افعال سبب حدوث ملکات
را مظهر است و ایضاً ثابت شده است که کثرت مشابهه عالم سبب ارتباط و تعلق اما اول هر کسی مواظبت کند بر صناعتی از صنایع و حرفی
از حرف در مدت مدید و عهد بعید آن حرفت و صناعت ملکه راسخ و قوی تر میگردد برای او و هر قدر مواظبت بر حب مذکوره اکثر
ملکه اقوی و راسخ است و اما دوم معلوم است که انسان چون مجالست نماید با فساق طبعش میل بفسق مینماید این میل نیست مگر
برای اینکه ارواح متولد میگردند بر حب مجالسات و چون این مراد است پس گوئیم که ما بیان و عنان نمودیم که استعمال احوال دنیای دنی موجب
تعلق قلب و میل خاطر است باین اسباب ظاهره که سبب آنها میشود بوسیله جستجوی منافع و دفع مضار و بیان نمودیم که هر قدر
مواظبت انسان بر اسباب ظاهره اکثر باشد استحکام میل و طلب در قلب او اقوی و اشد میشود و این بدیهی و محقق است که اکثر
اهل دنیا موصوف باین صفت و مواظبت بر اینها میباشند و بر کسی که همه شان متولد بر حب مخالطت و این هم موجب استحکام این
حالت پس ثابت میگردد مذکور معلوم و مشخص گردید که اسباب موجب محبت دنیا و مرغوب در تعلق باسباب و ربقه آن نشان دشوار
تر و شدید میباشد ثم نقول چون برای انسان هذا ابتلاء عظیم لازم آمد و هذا شیء بود نسبت دیگر در قلب واقع میشود که
تأمل نماید در این اسباب ظاهره پس شامل ساعت و آن دیگر چون حس خود خواهد تصور کرد که این امر مستولی بر این عالم مربوط بوجوب
و کمال حکمت و این دنیا مستولی شده است بنا بر اول باطل است زیرا که مشاهده است که امر مستولی اکثر باشد محرّا و اول ایمان عقلا
پس در حین هنگام برای عاقل نسبت ظاهر و آشکار میگردد که این امارت و ریاست برای امراء و سلاطین نه از او حاصل شده است و
اسباب از حکمت فراهم نیامد بلکه این امارت و ریاست بجهت قسمت قسام و قضای حکیم علام است لا دافع لحکمه و لا راد لقضائه
بعد تصمیم مینماید باین نوع از اعتبار انواع دیگر را از اعتبارات که معاضد و مقوی اعتبار مذکور است پس در وقت حصول اینها
برای قلب انقطاع حاصل میشود از اسباب ظاهره و مشغول میشود و رجوع میکند از اسباب در کل مهمات و مطلوبات بسوی مسبب
الاسباب و مفتح الابواب و چون این اعتبارات علی التوالی واقع گردید و مکاشفات متواتر شد انسان طوری میشود که هر وقت نفع
و یا امری با او رسد خواهد گفت هو النافع و هر وقت شری و مکروهی با او رسد نعوذ بالله میگوید هو الضار و در حین هنگام حمد
نمیکند احدی را بر انعام مگر خدا را و متوجه نمیشود دلش در طلب امری از امور الا الی الله پس حمد منحصر میشود بخدا و ثنا مختص میگردد
بخدا الحمد کله لله و الثناء کله لله پس عبد میگوید الحمد لله و حقیقت نماید که استقراء مذکور دلالت میکند بر اینکه احوال اسفل
منتظم نمیشود مگر بتدبیر الهی و بعد ترقی میکند از عالم صغیر بعالم کبیر و میبیند که احوال عالم اکبر منتظم نمیشود مگر بتدبیر الهی
و ذلک هو قوله رب العالمین و بعد عبد تأمل میکند در احوال عالم اسفل و اعلی و میبیند که احوال عالمین منظوم است بر وجه
احسن و ترتیب اقوم و کمال اعلی و منهج اسنی پس دو امر ثابت میشود که ناطق اند باقرار بکمال رحمت و فضل و احسان بعد ذلک گوید
الرحمن الرحیم پس برای او ظاهر و آشکار میگردد که جمیع مصالح دنیا مهیا و مرتب و منظم شده است مگر برحمت و احسان و فضل الهی
پس عبد متعلق القلب مشهود میشود بکمال نعمت بعد از موت حال او چه خواهد بود پس آنگاه میگوید مالک یوم الدین نیست مگر اینکه ساحت
اینکه الرحمن الرحیم است پس در این هنگام صید [illegible] متحیر میگردد در خوف و رجاء و بعد [illegible] میکند که متکفل باصلاح
مهمات او در دنیا و آخرت نیست مگر خدای رحمن رحیم پس [illegible] از ماسوی الله منقطع و قلب و متعلق بمعبود بغیر الله و در هنگام
تعلق [illegible] باو [illegible] استعانت [illegible] استعانت [illegible] مهمات و اصلاح



امور و خیرات را طالب و راغب بود او ایشان پس از زوال تعلق و حصول مکاشفه البته از روی جزم و یقین میداند که منشا

جمیع حالات و نظیر او لیس است از خدمت امیر و در بند میگوید ایاک نعبد و معنی اینکه ای خدا که من پیش از این عبادت

غیر ترا مینمودم و اما الآن عبادت نمیکنم احدی را غیر از تو و چون تمام تعلق قلب را از امیر و دیگر استعانت بجست و خیال پیش چون

خواهد که استعانت از معبود حقیقی اولی و احق است پس میگوید و ایاک نستعین و معنی اینکه من قبل از این استعانت می

نمودم و اما الآن فلا استعین باحد سواک و چون طلب ما الیوما مسعود از کسانیکه ما علی شفا حفرة الاغراض والاعراض

من الامر و الو بعد از طلب هدایت و معرفت رب السما والارض اولی و الیق است پس میگوید اهدنا الصراط المستقیم

و اهل دنیا چون دو فرقه هستند فرقه از انسان عبادت نمیکنند مگر خدا را و استعانت نمیجویند مگر از خدا و اعراض و غفلت

می خواهند الا من الله تعالی و فرقه ثانیه اینکه مشغول بخدمت خلق هستند و از انسان استعانت میجویند و خیرات را از انسان

طالب و راغب هستند لاجرم بنده میگوید الهی مرا در زمره فرقه اولی قرار ده و هم الذین انعمت علیهم هذه الانوار الربانیة و صلات

النورانیه و لا تجعلنی فی زمرة الفرقة الثانیة و هم المغضوب علیهم و الضالین یعنی مثل این فرقه مرا مکن ...

و هلاکت کما قال ابراهیم علیه السلام لابیه لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

مسئله چهارم در طریق ذکر و شرح اجزای تفسیر سوره مبارکه الصلوة فان حفظک الله تعالی فی الدارین که

مداخل و محل دخول شیطان که از مثل انها داخل میشود در انسان در اصل سه چیز است اول شهوت دوم غضب سوم هوا است

شهوت بهیمیه است و غضب سبعیه و هوا شیطانیه پس شهوت آفت است عظیم و لکن غضب اعظم از اوست و غضب آفت و هوا اعظم

داخل از او و قوله الی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء مراد از فحشاء آثار شهوت است و قوله و المنکر مراد از او آثار غضب است

و قوله و البغی و مراد از او آثار هوا است پس انسان بسبب شهوت ظالم لنفسه میشود و بسبب غضب ظالم بغیره میشود و از جهت هوا

طلبی تعدی میکند بحضرت ذو الجلال و لهذا سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الظلم ثلاثة ظلم لا یغفر و ظلم لا یترک

و ظلم عسی الله ان یترکه فظلم الذی لا یغفر هو الشرک بالله و ظلم الذی لا یترک هو ظلم العباد بعضهم بعضا و ظلم الذی عسی الله

ان یترکه هو ظلم الانسان نفسه پس منشا ظلم غیر مغفور هوا است و منشا ظلم غیر متروک غضب و منشا ظلم که مشابه ... او

شهوت است ... از ثلاث ... و ... پس حرص و بخل از نتایج شهوت شد و عجب و کبر از نتایج غضب و کفر و بدعت

از نتایج هوا پس چون اوصاف رذیله سته در بنی آدم جمع شدند صفت ... که ... مسعود ... است ...

ها ... اخلاق ... در انسان جا کرد شیطان ... اشخاص ... است کما قال الله تعالی ...

انسان ... است در اینجا ... من شر حاسد اذا حسد ...

فرمود ... قال یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس پس ... شیطان ...

شیطان ... بعضی ... کحسود ... فرعون ...

و فرعون ... فرعون ... هذا الناس ... فرعون ...

... هست ... است ... کردیم ...

پس گوییم اصول اخلاق قبیحه مذکور ... سبعه مسطوره هستند ... سوره مبارکه

فاتحه ... اصل سوره ... بسم ... اسم از اسماء

الله و ... در مقابل اخلاق ... هستند ... اسماء ... در مقابل اخلاق ... سبعه

در مقابل اخلاق رذیله سبعه ... جمیع اخلاق ... سبعه هستند

از سبعه ... سوره ... کل ... علاج ... اخلاق ... در مقابل امهات ...

است که گوییم که هر که به حلاوت این شناخت رسد و در گفتن لا اله الا الله صادق شد شیطان و هوا از او دور شوند چه هوای نفس
خدا نیست که عبادت کرده میشود غیر خدای متعال به دلیل قوله تعالی أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ و خدای تعالی به موسی فرمود
یا موسی خالف هواك فانی ما خلقت خلقا نازعنی فی ملکی الا الهوی و هر که بداند که خدا او رحمن است غضب نمیکند چه
منشأ غضب طلب ولایت و مرتبت است و ولایت للرحمن است لقوله تعالی الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ و هر که دانست و خدا را
شناخت بصفت رحمت واحدیت که گذشته که در رحم بودن تخلقوا باخلاق الله و چون رحیم شد ظلم بغیر نمیکند و چون ظلم
نکرد بطریق اولی ظلم بغیر نمیماند و رحم خود را مروج باعمال خیر میکند و از شهوات اجتناب مینماید و اما اولا در سعد که بدان
معانی آیات سبعه هست و قبل از خوض در بیان ابعاد صمدیت فقیر در بیان میکنم و آن این است که بدانی معانی اسماء ثلثه مذکوره
در تسمیه و در نفس سوره ذکر فرمود و دو اسم دیگر از اسماء مبارکه در سوره ذکر نمود و آن رب و مالک است پس رب و ربک رحیم
سلام قولا من رب رحیم و مالک قریب برحمن است الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ پس اسماء ثلاثه یعنی رب و ملک و اله حاصل شد
از اینجهت قرآن مجید را با اسماء ثلاثه ختم فرمود کانه میفرماید که شیطان از قبل سهو باید قل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و اگر از جانب
غضب باید مَلِكِ النَّاسِ و اگر از قبل هوا آمد بگو إِلَٰهِ النَّاسِ الحاصل برگردیم بیان معارضه سبعه پس گوئیم هر که گفت الْحَمْدُ
لِلَّهِ شکر خدا را بجا آورد و آکما و ماعت میکند بحاصل و دو بدی نمیکند غضب و اصل بی شهوت مکسر و دستر دست زایل
میشود و هر که دانست که رَبِّ الْعَالَمِينَ است حرص زایل میشود بما لم یجد و بخل بما وجد پس مندفع میشود از او آفات شهوت
و لذات آن و هر که دانست که خدا مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ است بعد از علم با آنکه الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ است زایل میشود از او غضب و هر که
گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ کبر زایل میشود با اول و عجب با ثانی پس آفات غضب باد و مریدان از او مندفع میگردد
و چون گفت اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ شیطان هوا از او دور میشود و چون گفت صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ کفر و شبهه مضمحل
میشود و چون گفت غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ بدعت بکلی مندفع و زایل میگردد پس ثابت و محقق گردید که آیات
سبعه برای دفع و رفع اخلاق ذمیمه سبعه کافی و شافی است و بر ثابت و محقق گردید که مسلمانان صادقند در ادعای خود که میگویند
نماز ما کافی است در اصلاح امور دنیویه و اخرویه و اگر در یابی کردی اسرار و لطایفی را که تاکنون ذکر و بیان کرده ام و بعد هم
ذکر خواهم کرد انشاء الله تعالی صدق ادعای مذکور اظهر من الشمس و ابین من الامس خواهد بود پس دیگر که این حکم از احکام
او کافی باشد برای اصلاح امور دنیا و عقبی بشنود گفت کذا رجا سخن نیست بالله العظیم خارص تادین اسلام معارضه
با خدا مینماید و حکام این دین حکام خدا نخواهد بود و عمرها است که نعت و حکام و نصب بر معارضین بر زایل
نبود اللهم اجعلنی من خدام دینك امین یا رب العالمین مسئلهٔ پنجم در اسرار و دقایق صلوه از صاحب شرع شهود
و در صحایف کتب مسطور که فرمود الصلوة معراج المؤمن طوبی لمن اتیها المؤمن که در اوقات شبانه روز پنج مرتبه ما دون ملکه ملوک
بمعراج مکشوف باد که برای سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم دو معراج است یکی از مسجد الحرام بمسجد الاقصی و دیگری از مسجد
اقصی بعالم ملکوت و این معلوم ظاهر است و اما آنچه متعلق بعالم ارواح است پس برای بشر دو معراج است یکی از عالم شهود
بعالم غیب و دیگری از عالم غیب بغیب الغیب که آن دو بمنزله قاب قوسین میباشد و هر دو را تخطی نمود آن سرور و مراد
از قوله تعالی فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ با دو کرمیباشد و او ادنی اشاره بمقام فنا میباشد و اما انتقال از عالم شهود بعالم غیب
بدانکه هر چه متعلق بجسم و جسمانیات است عالم شهود است چرا که مشاهد و محسوس است بحس بصر پس انتقال روح از عالم اجساد
بعالم ارواح بمنزله انتقال از عالم شهود بعالم غیب و اما عالم ارواح پس عالی است لا نهایت له چرا که اجرام اسماء ارواح ارواح
بشر است و برای اینها ترقی میباشد در معارج کمالات و صاعد از سعادات تا اینکه میرسد بارواح متعلق بسماء دنیا و بعد
سیر میکند و منتهی میشود سیرش بارواح سماء ثانیه و هکذا تا میرسد بارواح سکان درجات کرسی و انسان سیر میفرماید و

استعلاء و بعد سیر میکند تا علاء تا منتهی میشود بملائکه مشار الیهم بقوله تعالی وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
و هم نظر اعلی و اعظم و هم مشار الیهم بقوله تعالی وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ و در عدد ثمانیه اسرار بسیار که
ذکرش در اینجا نا بجاست و بعد ترقی میکند تا منتهی میشود بارواح مقدسه که طعام ایشان ذکر الله است و شراب ایشان
محبت الله و انس ایشان بالثناء علی الله و لذت ایشان در خدمت الله و الیهم الاشاره بقوله تعالی وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِهِ و بقوله تعالی يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ و برای ایشان سیر درجات منتها و مراتب متصاعده
می باشد و عقول امثال ما در هر حال حاضر است از احاطه باحوال ایشان و وقوف بر شرح صفات ایشان و این ترقی و تصاعد دائما
حاصل و غیر منقطع است کما قال تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ تا آنکه منتهی میشود امر بنور الانوار و مسبب الاسباب و مبدأ
الکل و ینبوع الرحمة و مبدأ الخیر یعنی حضرت ذو الجلال و حینئذ بنحوی که کفیم واصل میشود ما بشد و اصطلاح صوفیه که
میگویند خالق و مخلوق متحد میشوند و این کفر صریح است چه اتحاد حادث و قدیم محالست بلکه مقصود ایشان از این تعبیر بیان آنست که
انسان بدرجه میرسد از سیر و سلوک که جمیع ما سوی در نظر او واقع مضمحل میشوند و منتهای جوش و محبت و سعادت و اصل
میگردد الحاصل باب و محقق گردید که عالم ارواح عالم غیب است و حضرت ذو الجلال غیب الغیب است و لذلک قال علیه السلام
اِنَّ للهِ سَبْعِينَ حِجَابًا مِنَ النُّورِ لَوْ كُشِفَتْ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ كُلَّ مَا أَدْرَكَهُ الْبَصَرُ و مراد از عدد هفتاد تعیین معلوم نیست بلکه مقصود
کثرت و بسیاری است و محقق گردید که معراج بر دو قسم است اول معراج از استار عالم شهود بعالم غیب و دوم از عالم غیب
بغیب الغیب و چون اینقدر را دانستی پس بر گردیم ببیان مقصود و گوئیم چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمراتب
رسید و خواست مراجعت نماید عرض کرد بار الها چون مسافر اراده معاودت بوطن داشته باشد محتاج است بحمولات و تحف
و هدایا برای اصحاب و احباب خطاب رسید که تحفه امت تو صلوة است چه جامع هر دو قسم است یعنی معراج جسمانی و روحانی
و اما الجسمانی فالافعال و اما الروحانی فالاذکار فتنبه ایها العبد چون اراده شروع باین معراج داری پس اولا تطهیر کن چه
مقام مقام قدس است ثوب و بدن باید طاهر باشد لا تَكُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى و ایضا در برد نو ملک و شیطان حاضر است
پس ملاحظه کن و ببین با کدام یکی مصاحب میباشی و دین و دنیا داری با کدام یک علاقه داری و دارای عمل و هو اساسی که دارای
همراه ببرد و عدل و حرص و شر و صدق و کذب و حق و باطل و حلم و طیش و شجاعت و حرص و هکذا در کل اخلاق و صفات دو
صفات متضاد پس نظر کن که با کدام یکی از اینها مصاحب خواهی کرد و کدام را مایلی و اینها را چون مراقبه محکم شد معارف بعد
و مشکل میگردد پس اگر با خلاق رذیله با شیطان رفاقت داری بدانکه معارفه اینها مشکل است لهذا میفرماید یا ایها الذین
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ پس با صادقین موافقت کن تا از انسان معارف سماوی و الهی که مطلوب است خواهی
حضرت کردند برای ادای صلوة عند التکبیر دستهارا بلند کن و دستها بلند کردن اشاره دارد بوداع با غیر ساره
و دست قطع نظر کن از هر دو کلیه و متوجه کن قلب و روح و سر و عقل و فهم و ذکر و فکر و خود را بسوی خدا پس بگو الله اکبر
خدا بزرگتر است از کل موجودات و اعلی و اعظم و اجل و اعز است از کل معلومات بلکه اکبر از اینست که اسما است او سبحانه
تعالی بلکه اکبر از آنست که بگوئیم اکبر از اشیا است و اکبر از وصف واصفین و نعت ناعتین است له سبحانه و تعالی بعد بگو
وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ که این معراج حضرت خلیل است و چون معراج خلیل الله تمام شد پس برای دفع ضرر غول راهزن بگو اعوذ بالله من
الشیطان اللعین الرجیم و بدانکه برای جنت هشت ابواب میباشد و در این مقام باید که از ابواب جنت را بر تو مفتوح شود
و آن باب معرفت است و دوم باب الذکر است و آن بسم الله الرحمن الرحیم است سیم باب الشکر است پس شکر کن و بگو الحمد
لله رب العالمین و چهارم باب الرجا است و هو الرحمن الرحیم و پنجم باب الخوف است پس خوف را حاصل کن از ما لک یوم

الذین ششم باب الاخلاص است و آن متولد میشود از معرفت عبودیت و معرفت ربوبیت و آن قول تو است اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ و هفتم باب التضرع و الدعاء است کما قال تعالی اَمَّنْ یُّجِیْبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوْٓءَ و قال ادْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ و دعا در اینجا اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ است و باب هشتم باب الاقتداء بارواح طیبه طاهره مقدسه و اهتدا بانوار ایشان است و هو قوله صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ و باین طریق چون سوره را خواندی و بر اسرار وی واقف گردیدی ابواب ثمانیه جنت برات مفتوح میگردند و هو المراد من قوله تعالی جَنّٰتُ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْاَبْوَابُ پس معارف ربانیه آمد و ابواب جنان باین مقالید روحانیه مفتوح گردید و این اشارهٔ مختصری بود بر معراج روحانی حاصل در صلوٰة و اما معراج جسمانی پس مرتبه اولای آن است که در حضور حق ایستد قیام نمائی مثل قیام اصحاب الکهف بر مثل قیام اصحاب الکهوف یعنی جوانان قوله تعالی اِذْ قَامُوْا فَقَالُوْا رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بلکه بمثل قیام اهل قیامت قیام کن و هو قوله تعالی یَوْمَ یَقُوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ و بعد بخوان یا محسن قد اتاک المسیء فارحم و تجاوز بجمیل ما عندک عن قبیح ما عندی و ادعیه ثلاثه و تکبیرات سبعه استخیره را بخوان تا حجابات سبعه منکشف گردد حمد و سوره را تمام بخوان بگو گفته شد قراءت کن سعی و اجتهاد کن در اینکه از حد بعادت خود نظر کرده باشی تا عبادت در نظرت حقیر نماید و جهد کن در اینکه بعبادت خدا را نظر کرده باشی نه غیر اگر چنین کردی از جمله اهل کبر خواهی بود اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ سر ما ذکرنا شد و بعض بزرگان فرموده چون حق گفته است که اگر از غیر خدا اسم ساز چون جلال حاصل از مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ پس تو ولایم شد است پس منحنی کن بر رکوع و بعد از اتمام عبادت و ذکر رکوع دوم مرتبه مستقیم کن و بگو سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ پس در غایت خضوع و خشوع و تواضع سجده و منتهی تسجده و خدا را ذکر کن بغایت علو و بگو سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَ بِحَمْدِهٖ و چون سجده پس دانستی آوردی سه قسم عبادت برای تو حاصل اول رکوع دوم و سیم سجدتان و بطاعات ثلاثه نجات میبابی از عقبات مهلکه سه گانه پس بسبب رکوع نجات میبابی از عقبه شهوت و سجده اول از عقبه غضب که راس و رئیس مودیات است و سجده ثانیه نجات میبابی از عقبه هوا که داعی بکل مهلکات و سبب عمده ضلالت است پس چون که نجات یافتی از این عقبات و نجات یافتی از این درکات و اصل میشوی بدرجات عالیات و منازل مکرمی باقیات صالحات را و میشوی مستوی بحضرت جلال مدبر الارض والسموات همین سوال باتمام میرسانی سایر رکعات و باخر میرسانی صلوة را و میرسی برای تشهد وحدانیت و توحید و بکلمتی یاد میکنی و یعنی مکنی ابدا و اصلا دو آ و میگوئی اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ و گاه در این مورد سائلی از تو سوال میکند که تحقیق و بسلم باین عبادت و اصل شدی و جواب میدهی که بتوسط محمد رسول الله و شهادت میدهی برسالت جناب و میگوئی اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ و دو مرتبه کانه سائل سوال میکند که هدیه تو بحضرت این هادی که ترا باین حضرت هدایت نموده است چیست خواهی گفت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ و در اینهنگام نور روح تو صاعد و نور روح حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل میشود و مابین دو روح ملاقات حاصل میگردد و روح و راحت و ریحان بروح میرسد پس لابد باید بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلام کنی در وقت ملاقات تحصیل آرام و اطمینان قلب بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهٗ و حضرت میفرماید اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِیْنَ و تو هم باید ابراکوئی پس در اینمورد ارواح مقدسه حاضر میشوند و کرام الکاتبین هم حضور دارند پس باید توجه نمائی الی الیمین و الیسار و سلام بایشان کنی و بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهٗ پس صلوة تمام میشود **مسئلهٔ ششم** در اینمسئله فوائد و اسرار اسماء خمسه مبارکه مذکوره در سوره مبارکه الصلوٰة است اَلتَّکْبِیْرُ الْاُوْلٰی بدانکه در این سوره مبارکه ده چیز مذکور گردیده است پنج از آنها از صفات ربوبیت است یعنی اللّٰه الرب و الرحمن و الرحیم و المالک پنج دیگر از آنها از صفات عبدیت یعنی عبودیت استعانت طلب هدایت و طلب استقامت و طلب نعمت کما قال صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ پس اسماء خمسه مطلوب الهیه

برای احوال خمسه مسطوره که تمام میگوئی إِيَّاكَ نَعْبُدُ لانک انت الله وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ لانک انت الرب اهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ لانک انت الرحمن وارزقنا الاستقامة لانک انت الرحیم وافض علینا سجال نعمک وکرمک لانک مالک
يَوْمِ الدِّينِ فاحکم بینهم ولا تهمل النکتة الثانیة اینکه انسان مرکب از پنج چیز است بدن و نفس شیطانیه و نفس شهوانیه و نفس
عصبیه و جوهر ملکی عقلی که بنور اسماء خمسه تجلی نموده است بر این خمسه پس باسم الله تعالی تجلی نموده است بر نفس
ملکیه عقلیه قدسیه فخضع و اطاع کما قال اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ و تجلی نموده است به نفس شیطانیه بعز و
امتنان و هو اسم الرب فترک العصیان و انقاد لاطاعة الدیان و تجلی نمود بر نفس عصبیه سبعیه باسم الرحمن که مرکب است
از قهر و لطف کما قال الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ پس نفس عصبیه ترک خصومت نمود و تجلی نمود بر نفس شهوانیه بهیمیه باسم
الرحیم بجهت آنکه مباحات و طیبات را حلال کرده برای او چنانچه قال أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ و چون شهوات خود را یافت نرم و
ملایم شد و ترک عصیان نمود و تجلی نمود بر اجساد و ابدان بقهر مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ چه بدن غلیظ و کثیف است [illegible]
شد بدن و آن قهر حاصل است در خوف یوم القیمة پس چون نور حضرت احدیت تجلی نمود از اسماء خمسه بر این خمسه مغلق شد ابواب
نیران و مفتح گردید ابواب جنان برای مصلیان لهذا فرموده رسول الملک المنان در خطبه جمعه اواخر شعبان واعلموا ان الله اقسم
ان لا یعذب المصلین والساجدین ولا یروعهم یوم یقوم الناس لرب العالمین پس برای خمسه مسطوره شروع برجوع نمود پس
مطیع گردید ابدان و گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ و منقاد شد نفوس شهوانیه و گفت وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ در ترک لذات و اغراض شهوات
و اطاعت نمود نفوس عصبیه و گفت اهدنا ارشدنا و علی دینک ثبتنا و مطیع شد نفس شیطانیه و طلب استقامت و صون
از انحراف نمود و گفت اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و خاضع و خاشع گردید ارواح قدسیه ملکیه و رجا خواست که بارواح قدسیه
طاهره مطهره معطره برساند اشاره اینکه گفت صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ الخ النکتة الثالثة رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم رمضان و حج البیت
پس شهادت ان لا اله الا الله حاصل است از تجلی نور اسم الله و اما صلوة از تجلی اسم الرب حضرت ربوبیت [illegible] است و عبد مربی
میکند اعمار خود را بعد صلوة و اما الزکوة از تجلی اسم الرحمن چه الرحمن بالعموم رحمانست و دادن زکوة برای ترحم است بر فقراء
و مساکین که محتاج ایشانند و صوم رمضان از تجلی اسم الرحیم است زیرا که صائم چون گرسنه شود متذکر میشود متذکر گرسنگی
گرسنگی فقرا او رؤف و رحیم میشود بر ایشان و اصلا چون گرسنه شد طعام حاصل میشود برای او و از لذات محسوسات و در روز
سهل و آسان میگردد مفارقت آنها و حج بیت از تجلی اسم مالک یوم الدین است چه در وقت ادای حج [illegible] حج و احسن مهاجرت
خلو از اوطان و مفارقت انسان از اهل و مال و احباب و فرزندان و این سفر شبیه است بسفر آخرت صاحب حج برهنه و در لباس عریان
و متذکر احرام مثل اهل قیامت که [illegible] اکفان و نسبت پس حج و احوال قیامت شبیه است النکتة الرابعة انواع ملائکه مساجد
بیت المقدس و کعبه و بیت المعمور و عرش و حضرت [illegible] والجلال پس اسماء خمسه بر انواع خمسه از ملائکه وضع شده است النکتة الخامسه
بدانکه نصف اول از فاتحة الکتاب مشتمل است بر پنج اسم از اسماء الله که از آنها افاضه انوار میشود بر بواطن و اسرار و نصف دوم مشتمل
بر پنج صفت از صفات عبد پس صعود میکند از آنها اسرار بمصاعد ابرار و از این دو حالت معراج حاصل میشود بر عبد در
صلوة پس اول نزول است و ثانی صعود و حد مشترک ما بین القسمین حد فاصل است ما بین مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ و تقریر
و توضیح این کلام آنکه حاجت عبد در طلب دنیا بر دو قسم است آن دفع ضرر است و جلب منفعت و در طلب اخروی نیز دو قسم
اول دفع ضرر و آن نجات از نار است دوم طلب خیر و آن طلب جنت است پس مجموع چهار قسم است قسم پنجم که از همه اشرف و ارفع و اعلی است
و آن طلب خدمت الله و قرب الله و رضا الله و طاعت و عبودیت الله است که خالی باشد از اعراض و شوائب شوقیه اخرویه پس اگر
مشاهده کردی نور اسم الله را [illegible] از حد امکان [illegible] و اگر مطالعه نمودی نور الرب را طلب خیرات ملکی [illegible] و اگر

تا بالغیر نبودی نور الرحمن را اجرا است دنیا را هیچ راهی و اگر واصل شدی نور الرحیم طالب وزاهد مشوی که نور را از مضرات
آخرت حفظ کند و اگر واصل شدی نور مالک یوم الدین طالب وزاهد مشوی که نور را حفظ کند از ارتکاب مناهی تا مسلّط
بکردی بعد از آخرت **مسئله هفتم** در بیان اشتمال بسم الله الرحمن الرحیم بر اسماء ثلثه بدون شک و شبهه انوار
حق تجلی میکند بر عقول خلق و برای تجلی سه مرتبه است در مرتبه اول متجلی نور افعال است و در وسط نور صفات و در آخر نور ذات
بعضی از علماء گفته اند که تجلی به عامه عباد نور افعال و آیات است کما قال تعالی و من آیاته الجوار فی البحر کالاعلام و ایضا فرموده ان فی
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الخ و تجلی میکند به اولیاء نور صفات و یتفکرون
فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا و بر اکابر انبیاء نور ذات کما قال تعالی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون و چون این دانستی پس بدانکه اسم الله جل جلاله اعلای اسماء است در تجلی نور ذات جامع مظهر اسماء است در لفظ و معنی
آنها است معنا هو ظاهر باطن بغیر انکاره ولا یدرک اسراره و از اسرار ظاهریه این است که الله با الف و لام علم و دال است بر ذات
باری بعد از حذف الف و لام باز دال است بر ذات است لله ما فی السموات والارض و بعد از حذف لام اخیر باز دلالت بر ذات حقیقی
دارد له مقالید السموات والارض له خزائن السموات والارض له الملک وله الحمد وله الامر و چون همزه را حذف کردی
هو میشود باز دلالت بر ذات دارد لا اله الا هو و واو هو زاید است بدلیل حذف او در تثنیه و جمع مثل هما هم **تبارک**
شعشعانی نورانی ملکوتی مکنون باد که مراد از احوال خلق پنج مناسبت اول خلق و دوم تربیت در مصالح دنیا و سیم تربیت در
تعریف منزلة و چهارم تربیت در تعریف معاد و پنجم نقل ارواح از عالم احشاء الی دار المعاد پس اسم الله منبع خلق و تکوین و ایجاد
و اسم الرب دلالت میکند بر تربیت بوجوه فضل و احسان و اسم الرحمن دلالت میکند بر تربیت در معرفت منزلة و اسم الرحیم
در معرفت معاد تا احتراز و اجتناب کند از ما لا ینبغی و اقدام نماید بر ما ینبغی و اسم مالک دلالت دارد بر اینکه انسان را از اهل جوا
کرد اراده دارد بنا بر عفو و چون بنده واصل شد باین مقامات منتقل میشود کلام از غیبت بحضور پس میگوید ایاک نعبد
کانه میفرماید چون منتفع شدی باسماء خمسه در مراتب خمسه و اشتغال یافتی بدرجات تجلی شدی کانه خدا را می بینی پس بحسب حال
بر احدای جود تکلم کن به سبیل مشاهده نه بسبیل مغایبه و بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین کانه میگویی ایاک نعبد لانک
الله الخالق و ایاک نستعین لانک الرب الرزاق ایاک نعبد لانک الرحمن و ایاک نستعین لانک الرحیم ایاک نعبد لانک
الملک و ایاک نستعین لانک المالک مالک یوم الدین چون دلالت دارد بر اینکه عبد لابد است منتقل شود از دار دنیا
بدار عقبی و از دار الشرور بدار السرور و لابد است از قطع سفری از راه دور و اسعاد از عباد لهذا میگوید ایاک نعبد
چون مکسوب قوت و زاد به حسب عمل قلیل است و مکفی نیست در یوم طویل لهذا استعانت از رب میجوید عرض میکند چون
زادم قلیل است کافی نیست برای یوم طویل از خزائن رحمت خود مرحمت و مکرمت کن که کافی باشد برای نجات من لهذا میگوید
و ایاک نستعین و چون زاد برای یوم المعاد حاصل شد عرض میکند سفر طویل و شاق است و طرق کثیر است و خلق کثیر در
این طرق هلاک شدند پس اولی اینکه طلب طریق نماید از خدای رحمن الرحیم لهذا میگوید اهدنا الصراط المستقیم و چون
لابد است برای سالک طریق از رفیق و بدرقه و دلیل لهذا میگوید صراط الذین انعمت علیهم که انبیاء صدیقین و صدیقین
و الشهداء والصالحین مناسبت پس انبیاء ادلاء هستند صدیقین بدرقه و شهداء و صالحین رفقاء
رفقا و بعد میگوید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین این برای اینکه حاجات خود قسم است اول تحصیل منافع
... سانیه دوم دفع ... و برای عالم ارواح است ... در اسم ... ساعت ... حاجت در ...
... ... (شیخ) در این فائده اسرار صلوة را هم خواهم کرد مکتوب باد که همه
حروف ... سوره مبارکه الصلوة ... التاء و الجیم و الخاء و الزاء ... الظاء و الفاء و علت ...

ذکر حروف مزبوره در سورهٔ مسطوره آنست که این حروف مشعر بعذاب‌اند پس ثاء دلالت دارد بر ویل و ثبور قال الله تعالی
لا تدعوا الیوم ثبوراً واحداً وادعوا ثبوراً کثیراً و جیم اول حرف است از حروف جهنم قال الله تعالی وانّ جهنم لموعدهم
اجمعین و قال ایضاً ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن والانس و خاء مشعر بخزی است قال الله تعالی یوم لا یخزی الله
النبی والذین آمنوا معه و قال ایضاً انّ الخزی الیوم والسوء علی الکافرین و ایضاً زای و شین ساقط شده چه
اول حروف زفیر و شهیق‌اند قال الله تعالی لهم فیها زفیر و شهیق و نیز کوثر را دلالت میکند بر زقوم انّ شجرة الزقوم طعام
الاثیم و شین بر شقاوت قال الله تعالی فاما الذین شقوا ففی النار و ظاء ساقط شده است لقوله تعالی انطلقوا الی ظل
ذی ثلث شعب لا ظلیل ولا یغنی من اللهب و ایضاً دلالت میکند بر لظی قال الله تعالی کلا انها لظی نزاعة للشوی و فاء
ساقط شده است چه دلالت بر فراق قال الله تعالی یومئذ یتفرقون و ایضاً قال لا تفتروا علی الله کذباً فیسحتکم بعذاب
وقد خاب من افتری و اگر بعض جاهای ساده لوح و خالی الذهن از جولان کردن فکر که هفت حرف از حروف هست الا اینکه مذکور
در هر یک موجب نوعی از انواع عذاب است در این مقام در این موضع ذکر شد بی فائده خواهد بود در جواب این ساده لوح گوئیم عمده
فائده است که خدا تعالی در صفت جهنم فرموده لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم و خدا تعالی هفت حرف را
از این سوره ساقط نموده است که اوائل الفاظ داله بر عذاب‌اند این سبعه است ملکه برای تمییز شخصی است برای که هر کس
این سوره را بخواند بخصوص در نماز و ایمان بیاورد بآن و غافل نشود بخاطر جمع مبتلا نشود از درکات سبعه جهنم
و اگر خواسته باشیم تمامی اسرار صلوة را مستقصاً ذکر نمائیم مجلدات کبیره محل اسرار آن نمیشود لهذا همین مقدار اختصار
و اکتفا میرود اکنون نماز مسیحیین را نقل میکنیم تا تمام اهل اسلام مقابله نمایند بعمل خود و احکم سازند که کدام یکی کاملاً
لفظاً و معناً اشرف و موجب قرب و مشعر بعزت خالق و ذلت مخلوق میشود آن نماز که متفق علیه است ما بین مسیحیین نماز است که
مسیح علیه السلام تعلیم حواریون نمود که متی در باب ششم انجیل خود نقل نموده است و صورت آن در لسان سریانی این است (۹) ابون
دِبشمیّا نِتقدّش شِمک (۱۰) تیتی ملکوتک نهوی صِبیانک ایکنه دِبشمیّا اف بارعا (۱۱) هب لن لحما دسونقنن
یوما (۱۲) واشبوق لن حوبین ایکنا داف حنن شبقن لحیابین (۱۳) ولا تعلن لنسیونا الا فصن من بیشا مطل
دِدیلک هی ملکوتا وحیلا وتشبوحتا لعالم عالمین امین آمین و در لسان جدید که مصطلح عامهٔ نسطوریه سوریه است
این نحو رقم یافته است ( ) بن دشمیه نِتقدّش شمّخ (۱) اتیه ملکوخ هوویه ضِبیانوخ ایخ دبشمیه اوپ ارعا
(۱۱) هَل لَحما دسونقن عدیوم (۱۲) وشبوق لن حوبین ایخ داپ احنی شبقن لحیابین (۱۳) ولا ماعیلت
لحوران الا پصلن من بیشا سبب دیلوخ ملکوتا وحیلا وتشبوحتا لعالم عالمین امین آمین و در عربیه
مطبوع بیروت سنهٔ ۱۸۶۷ صلوة مذکوره این نحو مسطور گشته (۹) ابانا الذی فی السموات لیتقدس اسمک (۱۰) لیأت
ملکوتک لتکن مشیتک کما فی السماء کذلک علی الارض (۱۱) خبزنا کفافنا اعطنا الیوم (۱۲) واغفر لنا ذنوبنا کما نغفر نحن
ایضاً للمذنبین الینا (۱۳) ولا تدخلنا فی تجربة لکن نجنا من الشریر لان لک الملک والقوة والمجد الی الابد آمین و در فارسیه
مطبوع لندن سنهٔ ۱۸۹۵ (۹) ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد (۱۰) ملکوت تو بیاید ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است
زمین نیز کرده شود (۱۱) نان کفاف ما را امروز بما بده (۱۲) و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم (۱۳)
و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده زیرا که ملکوت و قوت و جلال تا ابد الآباد از آن تو است آمین آمین این
الفاظ را اصلاً و مسا و خوب ظاهر است نصاری تا چند تکرار نمایند با حاجت و بحاجت بوده باشد عمل خاص
نمیکنند و همچنین دعاهای ایشان عمل حصر و اسماء حصر و ما بین بد نمیکنند چنانکه در باب دخول اول این کتاب
ظاهر اول و عاقل نمیکند بر خود علیحده نمودن انشاء الله بحث است و دیگر ... ایشان بلکه در کلمات ...

در نماز مسیحیین در بیان نوع دیگر از صلوة ایشان مرقوم است اما در نظام مبادی که ذکر نماید با نظام رجوع کنی و اگر در دو سر فقره اول از نماز ایشان
اشاره شود عیبی ندارد اول آنکه در اول نماز گفت ای پدر ما که در آسمانی در اول نماز ایشان دو فقره کفر است اول خدا را
پدر خطاب کردن هر چند که خدا را نا شد و معنی حقیقی مصطلح از او مراد شود چون مسیح مجید نسبت خالق و مخلوق است ما ستحیث
حاصله میان پسر و پدر و لهذا مسیح کفر است و از اینجا معلوم میشود که جمیع نماز که از آن پدر از خدا میشود و این مستحیل الحصا
مسیح ندارد پس او را لفظ ابن الله دانستن خلاف و غلط است پس کلمه اول نماز مسیحیین مشعر به شرک و امّا کلمه اول نماز اهل
اسلام را دانستی که اللهُ اَکبَر است یعنی خدا بزرگتر است از جمیع ما سوی و فقره دوم از نماز نصاری ای پدر ما که در آسمانی
و این هم مشعر باثبات مکان است برای خدا هر چند که در نزد علمای نصاری مؤوّل است لکن چون عبارت در حال ربنا و مکلمه
که این نماز را باید بخوانند و همان معنی ظاهری متبادر را اراده و اعتقاد مینمایند و برای خدا اثبات مکان میکنند و اگر باز کسی
این فقره را از نماز خوان از عاقل تر بپرسد که خدا در کجاست البته خواهد گفت که در آسمان است پس فقره ثانی هم نسبت بعامه تعلیم کفر
نماید و فقره دوم نماز اهل اسلام مشعر است باستعانت نمودن بعد دلیل از وحدت و تحلیل بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم نور احد الکلام
بلکه راسها [illegible] و موجب [illegible] دوم آنکه در (۱۱) باین نحو مرقوم شده است نان کفاف ما را امروز بما بده پس در اول سؤال
از خدای متعال غذای جسمانی میخواهد و او را معلم میداند از غذای روحانی و در نماز اهل اسلام اول دعا طلب هدایت
اِهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ و آن غذای روحانیست پس از اینجا معلوم میشود که روحانیت در شرع شریف سیّد عالم صلی الله علیه
و آله و سلم غالب است و این مشهور شده است در میان مردم که در شرع حضرت موسی جسمانیت غالب بود و در شرع حضرت عیسی
روحانیت و شرع خاتم الانبیا جامع بین بین است یعنی جامع ما بین روحانیت و جسمانیت است و هیچکدام بر دیگری غلبه ندارد
خلاف و غلط است که شرع اقدس روحانیت غلبه دارد بر شرع حضرت عیسی چنانکه از فقره نماز معلوم شد سیم آنکه در آیه
(۱۲) از صلوة نصاری باین نحو رقم یافته و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم و این هم مشعر باینست که
گانه مخلوق خالق را تعلیم مینماید چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم غیر از تعلیم طریق عفو و غفران بخصوص باحدیث معنی
دیگر ندارد و این سهای سوء ادبست و هکذا سایر فقرات که شرح هر یک موجب طول و تکدر خاطر ناظر است خوف ملالت کن و از
خدای متعال بخواه که تو را بصراط مستقیم هدایت فرماید **بل بحث** در بیان اسرار و فواید صلوة اهل اسلام بدانکه چون
انسان از خواب که مرگ مختصر است کار صبح کرده است باید معیوب و دیده شده بعد از مرحله خواب [illegible] ادراک و احساس است
و در عالم خواب کانه ادراک و احساس او مرده است پس مشخص میشد که حق تعالی او را زنده کرد بعد از این حالت تو مرگ نسبتی
و اجزای جسد او از تمویت و حرکت اعضا در اعمال و جولان افکار از او فوت شده بود پس جواب هر را حق تعالی دو مرتبه او مرحمت
فرماید و چون بر صبح در کمال نشاط و استراحت و حال آنکه قبل از نوم خستگی و کسل و کوفتگی مانده بود پس حق تعالی او را
حفظ فرموده است در حالت نوم از اذای موذیات و شرور عادیات و غذای او تحلیل رفت و دور هضم و حرکت عرق شد پس که اگر
در او مجتمع است ابدا نمیداند که در جسد او چها واقع شده است و چه منفعتها از این غذا باو عاید شده است و مضرتها دفع کرده
که ابدا خود اطلاع ندارد و عاقبت اجزای او تعالی آمده است که جسم طعامی را به معده خود فرستاد و بلا نشان هر بسید الی غیر
ذلک از نعمتهای بزرگ که لسان از حصر و احصای آنها عاجز و قلم از تحریر قاصر است پس بطریق حتم بر بنده واجب و لازم است که ادای
شکر حق تعالی تمام و اقدام نماید و بندگی و فقر و معرفت باشد لهذا شرع اقدس مکلف را مامور نموده است بادای نماز که مسمی
بنماز صبح است بعد چون نصف روز متکدر شده میبیند که حق تعالی نعمتهای عظیم المقدار در حق او لطف و مرحمت فرموده از
اداره کون و هدایت بطرق معاش و امداد بحواس که نسبت بهامر مکلف [illegible] و اعطای قدرت و استطاعت بر تحصیل
معاش و سعی در مقاصد و فتح باب کسب و اعطای رزق الی غیر ذلک از نعمتهای مستحیل الاحصاء پس بر بنده لازم آمد که عودت

رجوع کند باداء شکر بعض نعمت‌های حضرت حق تعالی پس قیام میباید باداء نمازیکه مسمّی بنماز ظهر است و عصر هم برای اداء بعضها
مقرر شده در عصر نماز دیگر خواسته که مسمّی بنماز عصر است و بعد چون روز را دنبال روشنی لیل میباید که وقت سکون و استراحت است
گردد شد پس شب میکند جهانی که مملوّ است از نعم و لطایف کرم پس بر اوست که رجوع کند باداء عبادت و تحصیل سعادت
پس نماز برا بجا می‌آورد که مسمّی بنماز مغرب است و بعد چون می‌بیند که ظلمت عالم را گرفت و برای او باقی نمانده است مگر خواب و استراحت
و متفکر میشود و میبیند که نعمتهای حق تعالی از اول صبح تا کنون متواتر بوده بطوریکه عاجز است از اداء شکر آنها و اظهار عبادت
از او صادر گردیده مقابل نمیکند با آن نعمت بسیار کوچک و ابرام می‌بیند صالح و عامل است برای استراحت در حالتیکه
ایمن است از جمیع مخوفات در مسکن خود بر فراش خود پس بی اختیار مبادرت میباید باداء صلوة که مسمّی بصلوة عشاء است
لعلّ بدین وسیله باداء شکر بعض از نعمتهای حق تعالی قیام نموده باشد و هرچند که آناء اللیل و اطراف النهار مشغول عبادت
باشد باز شمرده نمیشود مگر عاجز و مقصر و لکن مع ذلک تکلیفش اداء شکر است بقدر مقدور و این نماز واجب برای اداء شکر
در حضر هفده رکعت است ده رکعت در روز و هفت رکعت در شب و در سفر یازده رکعت است شش در روز و پنج در شب و این تخفیف
فضل و احسانیست از جانب ربّ العالمین در حق بنده سرّ دیگر در نظر این احقر اینکه حالات کوکب در طلوع و غروب شبیه
بحالات زادن و مردن بنی آدم است چه طلوع کوکب مثل بیرون آمدن آدم است از شکم مادر و غروبش مانند مردن انسانست
و پنج حال از حالات کوکب محفوظ است حالت اول اینکه چون کوکب طلوع کند ساعت بساعت ارتفاع او در تزاید باشد و نور و ضیاء
و اشراق او در کمال و فیضش است و قت باشد و هم برای نقص نماند تا اینکه بغایت ارتفاع رسد و نظیر این معنی در حال انسان
است که چون از مادر متولد میشود روز بروز بدن او در نشو و نما باشد و قوت او در تزاید و براین حالت باقی میماند تا آخر مدت
نشو و نما حالت دوّم اینکه چون کوکب بوسط السماء رسد بدان ماند که واقف است و حرکت نمیکند و این حالت در حیوان بعد
سن نمو باشد که از آن سن شباب و جوانی گویند که در این حالت نه در تزاید است و نه در نقصان بلکه ستاره اینکه در وسط
السماء است چون واقف مینماید و در واقع واقف نیست بلکه متحرک است لکن در نظر ما واقف مینماید و همچنین است سن وقوف
در حیوانات زیرا است که طبیعت از نمو باز ایستد فی الجمله چراکه حرارت غریزیه دائماً در تحلیل رطوبات غریزیه عمل میکند
مادامیکه رطوبات غریزیه زاید باشد طبیعت در نشو و نما است و چون رطوبت غریزیه رو بنقصان نهاد طبیعت در نقصان افتد
و این مساوات خود در بدن آن لاینقسم بود همچنانکه وصول کوکب در وسط السماء جزو لاینقسم باشد پس معلوم شد که وصول
کوکب در وسط السماء مشابه وقوف حیوانست در مدت شباب پس مشابهت من کل الوجوه حاصل است حالت سیم اینکه کوکب
از وسط السماء رو بافق غربی نهد و هر اینه آن انحطاط نوع نقصانست لکن در اول حال نقصان قلیل است و از این است که نماز
ظهر با نماز عصر شبیه بر ساختن مثل شاخص شود و این در کوکب بحالت کهولت ماند در حیوان چه مردم در آخر سن جوانی بکهولت
افتد رو بنقصان نهد و لکن نقصان خفی حالت چهارم اینکه ستاره از اول نماز عصر رو بافق غربی نهد تا غروب و در این مدت
نقصان بیحد ظاهر باشد لهذا سایه شاخص در اندک زمانی چند مقابل شاخص شود و این حالت شبیه حالت انسانست در وقت
شیخوخت که نقصان و ضعف در سن شیخوخت در انسان بیحد ظاهر باشد و روز بروز شکستگی او در تزاید باشد و چون کوکب
بافق غربی رسد نورش ضعیف و عزتش دروی پدید آید و از حال اموات که شبیه اعظم است بحال در کمال صفای ظاهر است بی
چون بافق غربی رسد زرد شود و نور نماند و در حس چنان ماند که لرزه بروی و بر سطح افق افتاده است و این حالت کوکب در حیوان
با حد پیری ماند که وقت مرگ است چراکه ضعف شود و بر بستر بیفتد و لرزه و رعشه در اعضای وی ظاهر شود و نور از روی او
برود و زردی بجای او نشیند حالانکه چون ستاره بدین حال رسد غروب میکند و حیوانهم چون باین حال رسد بمیرد إنّا لله و إنّا
إلیه راجعون حالت پنجم اینکه چون ستاره غروب کند از نور او مدتی باقی ماند در افق غربی بماند که سبب فضیلت نماز مغرب

و بعد از انقضاء آن مدت آن اثر باطل میشود و پیدا نماند که اثری از کوکب در عالم بود و آن وقت نماز خفتن است و همچنین
چون منیر باشد مدت قلیلی آثار شان باقی است تا سحر تمامه و تمام صبحها از آثار و چون ملتی میکند دارای آثار اثری و حرکتی
در جهان نماند و چون در طلوع و غروب کواکب این پنج حال عجیب مطابق با پنج احوال در حق آدمی حاصل بود لاجرم صاحب شرع
صلی الله علیه و آله و سلم در این پنج وقت پنج نماز فرمان داد چون در هر وقتی از اوقات پنجگانه مسطوره حالت عجیبه در عالم اعلا
و حالت ظاهر میشود لهذا لایق آن باشد که در هر یکی از اوقات مزبوره بنده خود را بمعرفت خالق عالم جل جلاله و زبان و اعضا و جوارح
بندگی او سبحانه و تعالی مرتبه گرداند چرا که از تغییر احوال عالم علوی و سفلی کمال قدرت و حکمت خالق عالم معلوم میشود پس
بیننده عبودیت با این معرفت مضاف شود تا عبد در عبودیت و معرفت مستغرق شود بمدام در دست تأمل و فکر با اسرار
شرع انور راه درست درک نمائی با خبر خداوند عالم هم فهم و معرفت عطا فرماید الحاصل نمازهای دیگر بصلوات خمسه واجبه
در شرع انور مشخص گردیده که آنها را سنن و نوافل میگویند و علت این اهتمام جبران نقصان وارده بر صلوات واجبه است چه
شاید بنده بجهت قصور یکی از دست بدهد تا بعضی از واجبات بجا آورد و لکن اذا اضرّ النوافل عنها لواجبات نعوذ بالملک الوهاب
و چون نظر و تأمل مینمائیم در صلوات خمسه فواید و حکمتهای غیر محصوره در آنها می‌یابیم از جمله هیئت نفوس لاسیما نفوس جباره
و متکبرین که خاکسار میشود از متر ارض باد ناز و دامن با جبر میشد بوضع پیشانی بر زمین و از جمیل بمرتبه ایشان خضوع و خشوع
و بذکر عاملین و متکبرین در هجوم دنیا بخالق و رب العالمین چه اگر اعتقاد ایشان برای ادای نماز بود هر آینه تمام ملک را عوام بر ایشان
میکنند کرامت که این عمیق شد و از ملتسان خطور نمود که برای ایشان خالق و داور و محیی و ممیت میباشد و همان علت
ادبیات مرتب در حالی که مرتکب شرور کثیره گردیده لا حل العلل و فساد ذات کثیره از او ظاهر شده بجهت علت تا وجود این که تا
بر اینان کثیره میباشد پس اگر این بود حال چه بود از اصل بجد بد بود تا مرد روف هر نماز و معلوم است و صور بلکه در اوقات
پنجگانه روز بجهت بجد بد تو به باید حاصل از دنائت و از اینجا معلوم میشود سرّ بودن نماز وصله ما بین رب و عبد و نهی نمودن
آن از فحشاء و منکر کما ورد فی القرآن المجید و در صلوة جماعت و در متابعت مصلین امام خود را در جمیع اعمال و افعال نماز تمرین
نفوس انسانست بر اطاعت و انقیاد رئیس خود چنانکه می بینیم رؤسای عسکر تمرین عسکر مینمایند مرئوسین خود را بر اعمالیکه
مراعات آنها در وقت جنگ تا امکان ندارد از قبیل مشق با وسایر حرکتها که دارند و مقصود از آنها الفت نفوس عسکر و لشکر است
برای اطاعت و انقیاد با امر رئیس و رئیس لشکر عجم رستم در حین محاربه با لشکر عرب چون دید لشکر اسلام را که پشت سر امام خود نماز
میخوانند و بحرکت امام متحرک و بسکون او ساکن میشوند سر مر بود را درک نمود و گفت با حرکت علی ما هو منقول فی کتب التواریخ و ایضا
در صلوة جماعت اجتماع مسلمین است تا همدیگر و اطلاع یکی از ایشانست بر حال دیگری در اوقات نماز جماعت در غیر اینست
عادات بر اهل هر محله لازم است که در اوقات پنجگانه روز و شب جمع شوند در مسجد محله برای ادای صلوة جماعت و بر اهل
هر بلد لازم است که در هر هفته یکمرتبه برای ادای صلوة جمعه و سالی دو مرتبه هم برای صلوة عیدین و بر اهل اقطار و آفاق دنیا لازم
که در عمر خود یکمرتبه عند حصول الاستطاعة والقدرة در مکان واحد جمع شوند برای ادای فریضه حج و فواید اجتماع واضح
است که محتاج بیان نبوده در بعضی از اجتماعات شرع اقدس لازم کرده است بر اتباع خود استماع نماید خطبه امام خود را
و خطبه باید مشتمل باشد بر مواعظ و زواجر و بذکر ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله مامومین را در حین قرائت خطبه بر سر راه او بسته
و سرهارا تا ثبی امداحه ساکت و آرام و اندا حرکتی از ایشان ظاهر نشود کأن علی رؤسهم الطیر تا بصغو استحسان و بصغر استصغار
از ایشان صادر نشود بلکه در کمال میل گوش میکنند چرا باشد که این خطب میگوید موافق شرع شریف عالم صلی الله علیه و آله
و سلم است و چون نماز در شرع اقدس مشتمل بر فواید کثیره است لهذا شریعت رضا نمیشود بر ترک آن بلکه برای آن اعوان که قرار داده
بلکه مواظبت برای ادای آن اعوان ائمه است و از اینجا وضع ظاهر میشود جهل کسانیکه ساهل میورزند در امر صلوة از کسانیکه

و بطالت بر ایشان احاطه نموده و شیطان بر ایشان مسلط شده و چشم بصیرت ایشان کور و عقل ایشان کر شده است تا آنکه هیچ مکر و فسون ...
ظاهر و آشکار است هیچ بهره از این ندیدند تا اینکه بعضی از جهال از تارکین صلوة معتقد می‌شوند که ترک آن بجز آفات و اضرار و اعتقاد
غیر مستقیم و مکروه بجای ماعی است و محتاج بصوم و صلوة نمی‌باشد پس در جواب ایشان عرض و اشاره می‌کنم که حق الهی مطلق است
و لکن بوای ناقص العقل و ضعیف الایمان عوض بهشتی از فوائد نماز که خدا و رسول از برای شما واضح فرموده نادیدن و سبیل شما از آن در حجاب
حالات برنیامد تا شما عوض هستی از هند بیا خلاف و دکر دین و بعد به نور و لطیف و نطق ظاهر و باطن و ثمرش را طاعت بود تا
ثمرات اجتماع با اخوان و مفاوضت همه دیگر بود در این باب سایر فوائد صلوة کمان ندارم که مدعی استغنا شوید از مذکورات و اگر جهل و عناد شما
محالی رساند که منکر شوید ادعای استغنا نمائید از فوائد مذکوره پس در حق شما هیچ حکم نکرده مگر اینکه بعضی اهمال از عهد در حال ملکه
خروج از دایره انسانیت و دخول در حیوانات و مثل شما مثل مریضی است که طبیب ناصح مشفق مهربان او را امر نماید بشرب دوای نافع
برای حصول شفا و این مریض به بهانه امتناع نماید از شرب دواء و طبیب گوید که تو بجز هستی از دوا خوردن من چرا اصرار می‌کنی بطبع
طبیعی است و لکن تو بیچاره در کمال احتیاج هستی بعد و این قول از مریض به طبیب شمرده نمی‌شود مگر از قبیل هذیانات علیل مریض
ما را من طالبین تارکین صلوة و محرومین از نکو برای چه ترک نماز نموده اند اگر از برای مشغول بودن و اشتغال صلوة باشید بدانید که
شرع شریف حکم کرده بکفر و بحساب شما در خصوص صلوة دیگر با شما گفتگو ندارم چه بعد از کفر دیگر گناهی نیست و لکن بر ما است که
شما را نصیحت کنیم و امر نمائیم بتجدید ایمان و توبه از کفر چه لعل بنیکم و بین الله مقبول شوید و اگر مستند ترک صلوة کسالت و بطا
باشد پس گوییم کسالی است بار دو بطالی است خلاف جاهلان تا قبل که بست و روزی بست و چهار ساعت است و در مدت
مذکور مشغول قضای شهوت و طلب لذت می‌باشید و سعی و اجتهاد می‌نمایید در تحصیل مآرب و مقاصد شهوانیه و اوقاتی که
در آن باید ادای نماز شود اگر مجموع را جمع کنیم یک دو ساعت نمی‌رسد تا از عدل و انصاف و حسن رای و بدیهی است که در طرف
مدت بیست و دو ساعت مشغول قضای شهوات زائله و مآرب فانیه شوید و کسالت رو نیاید از تحصیل فوائد لازمه باقیه دائمه
در مدت یک دو ساعت که کمتر و اقل از عشر یوم است تا بیست بحث [illegible] خود و سخر عقولتان همین است و حال آنکه مدعی
هستید که عقول سلیمه دارید و دانسان صایب و بدیهی است که از شما متحیر و منحرف باشید در صورتی که بر نفس
خود ظلم میکنید و کسی که منظر عدل شما باشد در صورتی که جدای بکرده و ... پس اکر باشید مطمئن مقصود برای است و یا
بیمار ما یکی نمی‌باشید و کدام مسلمانی است که بیمار از ... مسلم بلا شد و حال آنکه رکن اعظم از ارکان اسلام را هدم و خراب نموده اند
عدالت عدد ... خواهد بود در هر جای معانی در هر ... و حال آنکه ترا او مر از او ترکان کرم خود بیمار امر با قامه صلوة
نمود است تا محال است میکند از شعر که نه کرمکر نه رمود فره عینی فی الصلوة تا ماندن ... از بره عن عمرانا سر میکند
از امیر المؤمنین علیه السلام که ادعای محبت او میکنید در سر نماز جان داد بما را از بهر ما سند و نجات نا سر ... ترم است که در عیب
مکتم از کسانیکه ادعای دین نماید و خود را از علاء مسلمین می‌شمارند و حال آنکه از ترک صلوة از نماز و کلمات انسان
حس ظاهر مقصود که انسان دارای عقول و آراء صد تو ما بسند در امورات دنیویه و لکن در وقت صلوة بصیر بصیرت هر دو
کور و عقول بی نور میگردد از خوب بر آب و نوادان و عقول ایشان مثل مقصود عقول اطفال و بار ... مکتم بدات نا الحال
که انحصر ... مکتم و هی که مسلم بعضی از ارباب عقول و طاس و مروت اکثر بسر ایند در مجلس ... اعراض نموده اند از نماز
ما راد از این که مشغول اداء ... هستند رهبان مجلس ما بداعراض کردن کار ای لهلب و حمار ار ما للغار و با التحمل از اعمال ...
سخر ... همه ان بهیم هرکس و رامی بعد در این حالت ابرار ان مومن معتقد مقصود اکر مسست که بر بسر نماید و مر لب
او ار بلند کم مقصود و صعه ما الدین و واهی لنفس تصویر میکند و ملتوت لعد الوحی مردود السهاد اس بدا سد و از ادلس
شمارند تا این از دل الرجحانات از دل بما بدار این حالت شا فله بلی در لب میکند لکن سعادت ... و غالب و سلطان مسلطین

کردید و اجمعوا بر حاصل اگر برادران دینی دور هم مدتی نکشد بجهت منابعی از موانع صورت بود در قلوب نسیان اقبح الصور است
و در وقت فرصت خواهد تصریح کرد که تارک الصلوة قلیل الدین و ضعیف الیقین است فَاِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعون

نوع دوّم از بیان اسرار و محسنات اسلامیه آنکه شرع اقدس واجب کرده است از اتباع خود ادای زکوة را و آن عبادت است
از ادای جزء معلوم از اموال در هر سال به فقراء و مساکین از مومنین و مسلمین و هو قیام بحق المعشر والرحم و شعائر الایمان به
تطهیر النفوس من رذیلة البخل و تاهیرا سها و عدۀ ثواب جزیل بر ادا کننده این قدر قلیل در شرع شریف داده شده است و ایجاب
ماند ادا شود معین شده است که موجب نقصان اموال نیست و این عبادت با وجود حصول این دو فایده دارای حکمتهای کثیره
دیگر هم دارد که بعض از آنها عاید معطی و بعضی به آخذ میباشد اما بیان مقام اول پس کوئیم حکمت در ایجاب زکوة آنکه مال بالطبع
محبوبست و علت و سببش آنست که قدرت و توانائی صفتی است از صفات کمال و محبوبست لذاتها و لعینها لا لغیرها چه امکان ندارد
که بگوئیم هر شیء محبوبست بمعنای آخر و جهت دیگر و اگر چنین بود دور و تسلسل لازم میآید و دور و تسلسل باطل و محال است چنانکه در
کتب اصحاب مادّه در محلّ خود مبرهن گشته است و معین گشت پس واجب است که در اشیاء محبوب امر منتهی شود بچیزیکه محبوب لذاته باشد
و اذا تقرر ذلک پس کوئیم کمال محبوبست لذاته و نقصان مکروه است لذاته پس چون قدرت صفت کمال است و صفات کمالیه محبوب اند
لذاتها پس قدرت محبوب لذاته خواهد بود و چون مال سبب حصول قدرتست و آن موجب کمال است در حق شخص اقوی اسباب قدرت
در حق بشر مال است و چیزیکه حصول محبوب موقوف باو باشد محبوبست پس مال محبوبست بجهة مذکوره الا آنکه استغراق در
حبّ مال موجب ذهول نفس است از محبّة الله تعالی و از هیئات برای آخرت پس حکمت شرع اقدس مقتضی این کردید که مکلف
بملاحظه مالک مال را با انفاق و اخراج قدری از آن از دست خود با موجبات مکتسبه شدت میل بمال نشود و مانع شود او را از انصراف
و توجه نفس بالکلیة بسوی مال و مستغرق نماید مکلّف را آنکه سعادات انسانی حاصل نمیشود در وقت اشتغال بطلب مال بلکه
حاصل میشود از انفاق مال در طلب مرضات الله المتعال پس واجب شدن زکوة علاج صالح و قابل و معیّن است برای ازاله
مرض حب دنیا از قلوب اهل عقول لهذا خداوند متعال زکوة را واجب کرد و مراد از قول خداوند خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم
وَتُزَكِّيهِم بِها ما ذکر شد یعنی مطهر و مزکّی کن انسان را از استغراق در طلب دنیا باخذ صدقات **وجه دوّم** در تقریر اینکه
آنکه کثرت مال موجب شدت قوت و کمال و قدرت و زاید بر آنکه مال موجب زاید قدرتست و زاید قوّت موجب زاید لذات است
از قدرت و زاید لذت داعی انسانست بر سعی در تحصیل مالیکه سبب حصول زاید لذات میگردد پس باین طریق مسئله منتهی نسود
بدور چه ما لعمر در سعی موجب زیاد مال است و از دیاد مال موجب ازدیاد قدرتست و زیاد شدن قدرت موجب زیاد شدن لذت است
و این حامل و داعی است انسان را آنکه بیشتر ما لعمر و سعی نماید در تحصیل مال و چون مسئله مسلسل دوری بود و مقطع و انتهی نداشت
برای او نبود لهذا شرع برای او مقطع و منتهی واجب قرار داد باین نحو که واجب فرمود بر صاحب مال صرف و انفاق را طلبا لمرضات الله تا
صارف و مانع باشد نفس را از این طریق ظلمانی که آخر ندارد و متوجه نماید او را بعالم عبادت الله و طلب رضوان الله وَرِضوانٌ مِنَ اللهِ
اَكبَر **وجه سیم** در تقریر اینکه کثرت مال سبب حصول طغیان و قساوت قلب و عصیانست و سببش آنست که چنانکه کوشزد کردید
آنکه کثرت مال سبب حصول قدرتست و قدرت محبوبست لذاتها و عاشق چون بمعشوقه رسد غرق معشوق میشود انسان غرق مشغول در
طلب مال و [illegible] که معین نماید از طلب مال استغاثت میجوید بمال و قدرتش بر دفع مانع و این محسوس است و مقصود از
طغیان نقصان و قساوت همین است و قول خداوند اِنَّ الاِنسانَ لَيَطغىٰ اَن رَآهُ استَغنىٰ مشعر همین معنی است پس ایجاب زکوة
برای تقلیل طغیان و عصیانست و قلب [illegible] مینماید بطلب رضای رحمن **وجه چهارم** آنکه برای نفس ناطقه دو قوه میباشد اول
[illegible] نظریه [illegible] کمالش در تعظیم امر الله است و قوه عملیه کمالش در شفقت بر خلق الله است پس زکوة واجب شد برای
[illegible] این جوهر کمال حاصل شود و آن عبارت است از اتصاف بصفت احسان بعباد الرحمن و سعی در ایصال خیرات

سوی ایشان و دفع آفات رسید کان نفقه و امکان لهذا شارع مقدس علیه الصلوة والسلام فرموده تخلّقوا باخلاق الله وچهارم
آنکه چون معلوم شد که انسان ملازم ساعی و مجاهد است در ایصال خیرات و دفع آفات از ایشان پس بالطبع دوستی منه از دل بدیع
و ملوث نشان دوستی او میل و توجه میشاید لا محاله لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده جبلت القلوب علی حبّ من
احسن الیها و بغض من اساء الیها و بعض همراه چون دانسته که فلان مرد غنی قدری از مال خود را در حق ایشان صرف مینماید هر چند
مال او زیاد تر شود ایشان را شادی بر ایشان صرف شود زیاده تر خواهد بود التزام صاحب مال را مدد میکنند بدعا و همت و القلوب شهود
للارواح خزانة پس دعوات صالحه سبب موجب آن میشود که انسان محسن دائما در خیر و نعمت باشد و دوستی هم معنی اشاره
میماید قول خداوند و امّا ما ینفع الناس فیمکث و بعضی هم فرموده حصّنوا اموالکم بالزکوة وجه ششم آنکه استغناء از شیء اعظم
و اجلّ است از استغناء بشیء چه استغناء بشیء موجب کمال احتیاج است بآن الا آنکه بسا متوسل میشود باستغناء از غیر او
و امّا استغناء از شیء غناء تام است و لذلک استغنا از شیء صفت حق است و استغناء بشیء صفت خلق است پس چون حق تعالی
مال کثیری بعضی را داد که از کرم و لطف فرماید هر آینه نصیب فقیری را دوری کرده است از باب استغناء بشیء و چون بند عقب
شیء مامور باداء زکوة شود مقصود از این امر این خواهد بود که او را از درجه استغناء بشیء نقل نماید بدرجه اعلی و اشرف و ارفع
از او و آن استغناء از شیء است پس ایجاب زکوة کمال لطف و مرحمت است در حق اغنیا و لکن لا تعلمون وجه هفتم آنکه مال سمّی
بمال کرده بجهت کثرت میل مردم بسوی او و لکن سریع الزوال و مشرف بر تفرق است پس تا دام که در دست مالک است مشرف به
تفرق است و در واقع هالک است و اما چون انفاق شود در وجوه بر و مصالح معتبره سعادت باقی مینماید که زوال امکان ندارد
زیرا که موجب مدح دائمی است در دنیا و موجب ثواب دائمی است در عقبی و از یکی از ارباب علم مسلّم که میکنند دهان بند همه
برای انسان امکان ندارد در جواب کفتم بلکه ممکن است بآن نحو که مال را انفاق نماید در طلب ذکر و آن اگر چه در واقع از اعتبار
ساقط کرده است وجه هشتم آنکه بذل مال سبب ابتلا و ابتلاست بمثل مال سبب هلاکت مدموم است پس بذل آن
از اسباب است لهذا شرع امر ببذل نمود وجه نهم آنکه اقتصار بر وجه رضا حق است و تحصیل صفت نفقه
مقصود و واجب و لازم است تخلّقوا باخلاق الله و این منتهای درجه کمالات انسانیه است وجه دهم آنکه انسان را سه مکون
است روح و بدن و مال و چون مامور بایمان شود جوهر روح مستغرق شد بان تکلیف و چون مامور بصلوة شد زبان
مستغرق مقصود بذکر و قراءت و بدن مستغرق مشقت در اعمال و مال باقی ماند پس اگر برای مال مصرفی خیر قرار داده نمیشد
لازم میآمد که تمام انسان در امکان مال زیاده بر آنچه لازم است بکار در نفقات و بذل را رجس نداشت و این جهل صرف است زیرا که برای سعادات
سه مرتبه میباشد اول سعادات روحانیه و این اشرف و اعلی است دوم سعادات بدنیه و این در مرتبه وسطی است و سیم سعادت خارجیه
و آن عبارت از مال و جاه است و این مرتبه بمنزله خادم میباشد برای سعادات نفسانیه پس چون روح متوجه شد و بدن مشغول مقام عبودیت
شد که منتهای محل و زینه ساده بود بذل مال لازم میباشد قرار داده خادم در مرتبه اعلی از مخدوم اصلی و این جهل است پس باید محقق کردد
که واجب است بر عاقل که بذل و انفاق مال نماید در طلب مرضات حق وجه یازدهم آنکه علما گفته اند شکر نعمت عبارت از صرف
نعمت در مرضات منعم و زکوة شکر نعمت است پس قول بوجوب آن واجب است چرا که ثابت شده است وجوب شکر منعم وجه دوازدهم
آنکه ایجاب زکوة موجب حصول مودت و الفت است میان مسلمین و سبب زوال حقد و حسد است از انسان و همه اینها از مهمات
دین است و وجوه معتبره میباشد در بیان حکمت و اسرار ایجاب زکوة عاید بمعطی است و امّا مصالح عاید بفقرا از ایجاب زکوة با اختلاف
اینها بسیار است مصلحت اول آنکه خداوند عالم اموال را آفرید و مطلوب از اینها اعیان و ذوات اینها نیست که اشباع بآنها برسد
زیرا امکان ندارد مگر در امر قلیلی کالزّینة بلکه مقصود از خلقت مال توسل است بآنها بتحصیل منافع و دفع مفاسد پس آن کسی
انسان بقدر حاجت مال حاصل شود بسیار اولی است بآن تا سالک از جراکه سزاوار است بآن اسباب مهتاجین در صرف احتیاج و تمام

از ایشان در سعی تحصیل آن مال پس اختصاص او بآن مال اولی است از اختصاص غیر او و اما چون مال فاضل شود بر قدر حاجت
شخصیه و حاجتی نبود او را بآن دیگر محتاج پس در اینجا دو سبب حاصل شد و هر یکی از اینها موجب تملک و تصرف شد در آن مال و اما در
حق مالک آن اینست که او ساعی است در تحصیل و اکتساب مال و اینجا تعلق قلبی دارد در کمال شدت و تعلق نوعی است از انواع
حاجات و اما در حق فقیر پس احتیاج است باین مال که موجب تعلق قلب میباشد پس چون این دو سبب موجود شد دافع میباید
پس حکمت الهیه مقتضی رعایت هر یک از این دو سبب شد بقدر الامکان پس گوئیم مالک را از برای دو حق شد در این مال اول حق
اکتساب و تحصیل دوم حق تعلق قلب بآن و فقیر را از برای یک حق و آن حق احتیاج است فقط لهذا ترجیح میدهیم مالک را و اقساط اعطاء
الکثیر و صرفها الی الفقیر بیشتر است و مناسب الدلایل بقدر الامکان مصلحت چهارم آنکه مال فاضل از حاجات اصلیه و ما یکنز است آن
شود در خزانه و خزانه معطل میماند از مقصود که برای آن خلق شده است و جاری شدن در دافع کالمانع است از ظهور حکمة الله تعالی و این غیر
جایز است لهذا خداوند عالم امر نمود بتصرف مقدار قلیلی از مال بفقیر برای اینکه کلیتاً این حکمت باطل نشود مصلحت پنجم آنکه فقراء
عیال الله میباشند لقوله تعالی وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و اغنیاء خزان الله هستند چه اموالی که در دست و تصرف
ایشانست اموال الله اند چه اگر خداوند عالم در حق ایشان مرحمت نفرموده بود هیچ یک بیک دینار از آن مالک نمیشد چه بسیار عاقل
ذکی در کمال دقت سعی مینماید در تحصیل مال و الی آخر دم نمیرسد مع هذا مالک نمیشود مقداری را که بشکم خود را سیر کند و حضرت شاه
ولایت علیه السلام اشعاری فرموده که در این مقام مناسب است در نعمت عرب در ابیات شعر گفته و حالی از مناسبت نیست و آن این است
وکم من عاقل عاقل اعیت مذاهبه   وکم من جاهل جاهل تلقاه مرزوقا   هذا الذی ترک الاوهام حایرة   وصیر العالم النحریر زندیقا
فاذا ثبت هذا فلیس ببعید ان یقول الملک لخازن اصرف طایفة مما فی تلک الخزاین الی المحتاجین من عبیدک مصلحت چهارم آنکه انفاق
مال بتمامه در دفعی و حال آنکه غیر محتاج الیه است و اهمال جانب فقیر محتاج از کسب بالکلیه لایق بحکمت حکیم و رحمت رحیم نمیباشد
پس واجب است رعایت که صرف نماید مقدار قلیلی را از مال خود بفقیر محتاج بحکم الله تعالی مصلحت پنجم آنکه چون شرع امر نمود که مال را
در دست مالک و تصرف او باقی بدارد و جزو قلیلی از آن را صرف نماید بفقیر محتاج مالک ممکن میشود که نقصان وارده بر مال را جبران
مکند با تجارت در آن و تصرف او نماید است و از سود تجارت نقصان رفع میباید و اما فقیر اصلاً مالک چیزی نمیباشد پس هر گاه مقداری
قلیلی از اموال اغنیا معطل میماند و بیرون چه ضایع تلف شده بسود هیچ کار نیاید پس اولی آنست که قدری از اموال اغنیا بفقرا صرف
شود مصلحت ششم آنکه هر گاه اغنیا اقدام نمایند باصلاح فقرا بسا هست که ببرکت آن حب و محبت و مسکنت دلهای ایشان
رجوع باعدای مسلمین و اقدام بر افعال منکره کالسرقة و غیرها پس چون ایجاب زکوة متضمن این فایده بود واجب القبول بود و حیلها مصلحت هفتم
آنکه قال علیه الصلوة والسلام الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر و مال محبوب بالطبع پس وجدان آن موجب شکر و فقدان آن موجب صبر
کاملی که مقصود بها الغنی اعطیت المال فشکرت فصرت من الشاکرین فاخرج من بذلک تصدقا حتی تصیر علی فقدان ذلک المقدار
فصرت من الصابرین و فقیر که مقصود بها الفقر اعطیت اموال الکثیرة فصرت فصرت من الصابرین ولکن اوجبت علی الغنی
ان یصرف الی طایفة من ذلک المال حتی اذا دخل ذلک المقدار فی ملکک شکرت فصرت من الشاکرین فکان ایجاب الزکوة سببا فی جعل
جمیع المکلفین موصوفین بصفتی الصبر والشکر معاً مصلحت هشتم آنکه گویا حق تعالی بفقیر میفرماید که اگر چه معطل اموال الکثیرة
ولکن جعلت نفسک مدیونا من مالک و از کسب ما اعطیت الغنی اموالا کثیرة لکن کلفته ان یعطیک و اطلقک و ستطیع الثلث حتی تأخذ لله
الهدیة منه فتکون کالمنعم علیه بان یخلصه من النار فان الغنی قد انعم علیک بهذا الدنیا و فعل انت ایها الفقیر بل انا المنعم علیک حیث
خلصته فی الدنیا من الذم و العار و فی الاخرة من عذاب النار **مؤلف گوید** این وجوهی که مذکور شد در ایجاب زکوة بعضی
نصیحت و بعضی اقناعیه میباشد و هو العالم باسراره و حکمه **نوع سیم** آنکه شریعت مقدسه محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم
امر کرده است بر مکلفین از انواع خود بصیام یک ماه در هر سالی و آن عبارتست از امتناع مکلفین از اکل و شرب و مباشرت زنان

و غیرها در دوره‌های ایام ماه و ثمرات و فوائد این عمل بمنزله نتیجه برای عقول از تهذیب نفس و کسر سلطان شهوات و ادا
و اطاعت حالتی پیدا می‌شود که بواسطه عمل بالا مسلط می‌شود بر نفس پس از آنکه نفس مسلط بود بر عقل و حکومت علیها می‌شود پس از
آنکه حاکم بود بر عقل پس مأیوس می‌شود از اطاعت عقل و از زاد را شیطان صادره عجز از قبل شرع کامل عقل بعض می‌گویند در صورتیکه
نتوانستی مسلط شوی بر صاحب خود در صیام در اکل طعام و شرب شراب تا آنکه مملوک و مباشره زوجه خود پس چگونه می‌توانی مسلط
شوی بر صاحب خود در اکل طعام غیر و شراب غیر بدون رضای مالکش و ... اشامیدن شراب مسکر که مذهب عقل و محل شرف و ادراک
مباشره غیر زوجه است که ... مباشره اضرار کثیره حاصل می‌شود از ... و خلط انساب و ضایع تربیت و ارسال حقوق غیر
... و هرگاه اهل اروپا بشنوند و تأمل نمایند در حالات اتباع محمد ... مسکری ... در ماه مبارک صیام با ...
... مغرب بر سر موائد و سفره‌های مملو از اقسام و انواع طعام و نعم ... در کمال شوق و توقان ... مغرب ...
از طعام ... و با وجود این هرگاه یکی از ایشان ... عاشر عیب ... اکل ... از آن طعام ...
از شربتهای ... خواهد ... مگر اینکه مغرب شود خواهد ... اتباع ... باشد ...
... واضحاً ظاهر و اشکار می‌کردند ... صیام ... مغلوب شهوات ...
... برای انسان که اسم مردی ... اطلاق نمایند ... از اصحاب ... در کمال ... معلوم ...
که ایشان در کمال ... در دوای علمی و ساط ... و عند الطلب ... هستند و اینکه عقل مر ... اولی است
... اعلی است ... بهائم و ... ذا رند ... صوم ... است
محتاج ... احساس نماید الجوع ... واسطه ...
از اعتباره ... اکر صوم ... نماید ... الجوع را تصور نمیکند ...
... محتاج ... الجوع ...
پس رحم نمیکند اما ... صیام الجوع را ملتفت ... فقراء و ایتام ...
که ... باشد **فذلکه** سوال ... این اسلام خاص و مخصوص است ... عمومیت دارد للنّاس
... **جواب** دین اسلام عام است ... جمیع افراد مکلفین کما قال الله تبارک و تعالی خطاباً ... قل یا ایّها
النّاس اِنّی رسولُ الله الیکم جمیعاً و ایضاً قال تبارک و تعالی تبارک الّذی نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً
و ... و ما ارسلناک الّا کافّةً للنّاس ... و ما ارسلناک الّا رحمةً للعالمین و ...
اسلام ... عام ... محتاج ...
عام شد ... جمیع ...
هرگاه ... شمال ...
... ساعت و بعد از آن ...
در بلدی ...
...
الحال ... اسلام است ...
... اسلام ...
... اسلام ... **در جواب** ...
... العموم ...

وعیسی هم وارد است چه تکلیف عبادات و روزه در دین موسی و عیسی هست و اعمال اسبوع و ایام مخصوصه در یوم السبت نیز
الاحد باشد جمعه مسلمانان وارد است و همچنین اعیاد دارند باشد مسلمین نیز در بقاع او صیت کرده عرض این نمای میل کلی سوکه
یعنی شصت و سی درجه در بیست و پنجم نقرناقص یعنی بود درجه رسیده و مثلا ما است که انزال الطهور و اسلئة الحفاء در انجیل
تعیین ایام ولیالی رطوبت معظم معموره صورت نمی بندد و تعیین یوم السبت والاحد والاعیاد از مذهب اهل کتاب است در این بلاد
بر هم محمود چه ایام ولیالی ابهار از شش ماه باکمتر از آن میباشد و دیگر چند شاهدی از شواهد مدعی از کتب معتبر اهل کتاب کالتوراة
و غیرها در اینجا ما خواست پس گوییم بالله التوفیق در باب (۳) از باب (۲۳) از سفر لاویان با ترجمه عبرانی و پارسی (۳) است یوم
سبت عید است اول حق و دیوم دِسوءا است سبل الخ یعنی شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آسایش و محفل مقدس باشد
هیچ کاری نکنید این در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است و این حکم در مواضع متعدده از تورات و توراة ساناکنند مکرر واقع گردیده است
از جمله در باب (۹) از باب (۲) از سفر خروج و باب (۱۲) از باب (۲۳) و باب (۱۵) از باب (۳۱) و باب (۲۱) از باب (۳۴) از سفر مذکور و
باب (۳) از باب (۱۹) از سفر لاویان و باب (۱۳) از باب (۵) از تورات مثنی و در باب (۱۴) از باب (۱۲) از انجیل لوقا نیز اشعار برای این
مطلب کرده وارد است (۴) از باب (۲۳) از سفر لاویان در خصوص اعیاد این بحور ذکر گردیده (۴) اینها موسمهای خداوند و محفلهای
مقدس میباشند که اینها را در موسمهای اینها اعلام باید کرد (۵) در ماه اول در روز (۱۴) ماه بین العصرین فصح خداوند است (۶) و در
روز (۱۵) این ماه عید فطیر برای خداوند است هفت روز فطیر بخورید (۷) در روز اول محفل مقدس برای شما باشد هیچ کار از شغل
مکنید (۸) هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید و در روز هفتم محفل مقدس باشد هیچ کار از شغل مکنید انتهی این احکام نیز
از احکام سبت مکرر واقع گردیده است کما لایخفی و مسیحی از ذکر خواهد است و فصح بودن و معانی فطر است و از باب (۲۳) از
باب و سفر مسطور باب بیست و ... (۲۳) و خداوند موسی را خطاب کرده گفت (۲۴) بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو در ماه هفتم روز اول
ماه آرامی سبت برای شما خواهد بود یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس (۲۵) هیچ کار از شغل مکنید (۲۶) و خداوند موسی را
خطاب کرده گفت (۲۷) در دهم این ماه هفتم روز کفاره است این برای شما محفل مقدس باشد الخ **مؤلف این کتاب** عفی الله عنه
گوید هفتم ماه که صوم آن بر اهل کتاب واجب است مطابق است با دهم محرم که یوم عاشورا است مجملا تمامی این باب متعلق با عیاد و ایام مخصوصه
که اعمال مخصوصه دارد که باید در آن ایام مخصوصه بجا آورده شود و در باب (۱۶) از باب (۱۵) از سفر احبار یعنی لاویان باب بحوریم
... است وکس ان ... در عا الخ (۱۶) یعنی و چون منی از کسی درآید تمامی بدن خود را با آب غسل دهد و تا شام نجس باشد (۱۷)
و هر جامه و هر چرمی که منی بر آن باشد با آب شسته شود و تا شام نجس باشد (۱۸) و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند با آب غسل کنند و تا
شام نجس باشد انتهی **مؤلف گوید** بنابر این عرض راقم بعض اهل کتاب بعد از اغتسال از جنابت ... در مجالس حود
... آیند و در باب (۱۲) از سفر مزبور مسطور گشته که زن نفسا اگر پسر زائیده باشد چهل روز ایام نفاس است و اگر دختر زائیده باشد
هشتاد روز ... ایام حیض و نفاس بلکه استحاضه هم باید که اشیاء مقدسه را مس نماید و بمکان مقدس داخل نشود و ایام نفاس در صورت
اول به شصت سال هم رسد و در صورت ثانی بچهل سال این عمر بسی طولانی و اگر اتفاق افتاد ... ایام نفاس هشتاد سال
میرسد و این عمری میخواهد اطول از اول ... این احکام ... نسخ احکام توریه ... در باب (۴)
از مجلد اول از همین کتاب ... ذکر یافت و در انجیل نیز احکام صوم و صلوة و لو بعض اعمال مذکور گردیده و در صفحه (۲۳) از کتاب
... که ... در ۱۸۸۵ مطبوع گردیده است که کتاب عقاید المسیحیین است که در ... اعتبار و احترام
دو زبان ... یعنی انگلیسی و ... طبع شده است و از مؤلفات ... در سؤال و جواب دوم
از ... مسطور گردیده است در بیان اوقات صلوة (س) ... یعنی روزی چند مرتبه باید نماز
بخوانیم (ج) ... یعنی ... برای اکمل ...

وجوباً نماز خوانده شود و علاوه بر اینها هر وقتی که حضور داشته باشی استیفا نماید نماز یکی آن را (۱۷) رکعت و (۵۵) لازم
دارد چنین معلوم و مشخص میکردند که در اوقات شبانه روز معروف باشد وجوباً نماز خوانده شود یعنی صبح و ظهر و شام و صوم
در سالی چند مرتبه داشته اند صوم کمرشان بخاه روز و صوم صغیرشان سه و پنج روز و صوم مادرت مادیان یا پرده روز دیگر اینها صومهای
متصل ایشان است و اما صومهای منفصل ایشان هفت روز است یعنی چهارشنبه و جمعه و صوم موع ایلیچی هفت هفته است که باید
هفته افطار نماید و یکهفته صائم باشد الی چهارده هفته که مجموع چهل و سه روز در استمرار باید صائم باشد اینها صوم نسائیه
نصاری است و ظاهر است که بنای این احکام و تشخیص این ایام و شهور و اعوام بر حساب این معظم فلکی است که محل امادی جمله است
و این محل ایمان یهود و نصاری است و اکر به سایر ازاضی بعیده مثل عرض ارض تسعین و لعلد و غیره احکام مذکوره هر کرا ـ
و درست باید پس معلوم و مشخص کرده میکه یهود و نصاری ابتدای اعتراض بر مسلمانان نبوده که چرا شما احکام ارض تسعین
و غیره را واضح بیان نفرموده پس باید بعون الله معیر شما اهل باشد و باید جواب مسلمانان شده مسئله ایمان در جواب خواهند که
که هر چه جواب شما باشد در این باب بعینه همان جواب ما خواهد بود پس از این معلوم و مشخص کرده شد که سوال بعضی که مسائل اور
مسئله بعنوان اعتراض لغو و باطل است و این سوال ادنا سعی مکر به ثبوت وارد خواهد شد مثل این و ما در جواب سکوت نبیا
کو شما که اولی و ارجح و اقرب با احتیاط است که کفته شود که در این بقاع عمل برایام و لیالی و اوقات بعد بر ترتیب نموده شود و حقیقه الی
معبر ما باید ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات الخ پس سال را دو از ده ماه بحسب دوران
فلک الافلاک و حرکات آن که اظهر حرکات است با تحت حرکت رمس علی اختلاف الموافق برای اعمال شرعیه در هر بلدی قرار داده شود
جهت سایر اعمال برشهور مرتبه بحسب دور هلال است هر کاه هلال مرئی شود و الا سی روز به منسوب و حاجت در معظم معمور
حرکت رمس با حرکت شمس یک دوره فلک اطلس بست و چهار ساعت منسوب و بعض از دوره محکوم بهار و بعض از آن محکوم بلیل است
بحسب طلوع و غروب حتی مخصص در این مواضع اکرچه طلوع و غروب و صباح و مساء و دلوک الشمس و غسق اللیل که لغتاً عدد
صوم و صلوه و امثال ذلک تعلق آن دارد بحسب حقیقت و حسن محقق باشد بحسب حرکت شمس با دوران شمس ... فلک الاطلس
اعتبار نماید چه شب و روز در سایر مواضع اعتبار با وجه دور فلک اعظم است پس بعد ... محکوم بلیل و بعض از آن محکوم بنهار خواهد
بود و کذلک الاوقات الاخر علی حسب التقدیر و اطلاق یوم بر یوم تقدیری در کلام الهی آمده است مثل سوره الاعراف ان ربکم الله
الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و در سوره ق و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام و
ما مسنا من لغوب و در الدور فی الباب الاول من السفر الاول و کان خلقها یوما سادسا فکملت ... و الارض وکل
حدها فی الیوم السادس و فرغ الله فی یوم السابع من عمله مراد از ایام سته مقدار زمان سیر دور است از روزهای دنیا کما هو مصرح
به فی مجمع البیان و غیر من التفاسیر و صاحب فتوحات تصریح کرده است با آنکه یوم عبارت است از زمان دور فلک اطلس و بعد کفته است
پس مدار آن بر وجود ارض و سموات سبع خواهد بود پس معلوم شد که مقدار ... در حاشیه که ممکن باشد و از جمله
واضحات است که علم ممکن باشد عمل بر طبق و اندازه مسوق کرده که برای تحویل که منحصر مطلع از شهور و نصاب آن باشد حکمه
و از حضرت امام همام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایتی آمده است حاصل مضمونش این است که شخصی از آنحضرت سوال نمود از
کسیکه در روم اور را اعتقاد ساختن باشد و در خیال دید یا دیدکه ماه رمضان کدام است حضرت فرمود که ... دارد
دارد که اوما رمضانست و هرکاه ... علم او را لایح شود بحساب در یافت میباید که ماه رمضان چگونه بود ... اکر ... ماه
... از ماه رمضان آمد کافی نخواهد بود و اکر مطابق یا بعد از ماه رمضان باشد کفایت خواهد کرد ...
او نواس بن سمعان روایت کرده اند حدیثی را که مسلم ... را حال دجال ... در صلوه ...
الارض قال اربعون یوما یوما کسنه و یوما کشهر و یوما کجمعه و سایر ایامه کایامکم ... رسول الله ...

صلوة یوم قال لا فاقدروا له قدره کما فی عماد الاسلام حاصل مفادش آنکه جمعی از اصحاب گفتند که عرض کردیم یا رسول الله چند گاه
درنگ خواهد نمود آنحضرت فرمود تا چهل روز روزی مثل یکسال و روزی مثل یکماه و روزی مثل یک هفته و باقی ایام او چون ایام شما
عرض کردیم یا رسول الله پس روزی که مثل یکسال خواهد بود آیا نماز یکروزه در آن کفایت میکند فرمود که چنین نیست بلکه باندازه یک
مقدار روز نماز را بجای آورید پس گوئیم که حکم معلوم است در دلوک و غسق و آن اعم است از دلوک و غسق بلد مکلف و غیر آن حتی التکلیف
ما لا یمکن المکلف فیما یمکن فیه اعتباره فمعتبر الشق الثانی فیما لا یمکن فیه فلیعتبر فیه حکم معظم البلاد او البلد القریب من هذا البلد بعینه
فی المدارات التی تحقق فیه اللیل والنهار حسًّا والثانی ملحق بالاعم الاغلب علی ما ذکر فی الاصول بناء علی هذا وجوب صوم و صلوة و زکوة
بحسب اوقات تقدیریه خواهد بود تفصیل آنکه در اینمواقع در اوقات احوال غریب رخ خواهد نمود چنانچه از عرض تمامی میل کلی تا قریب
عرض تسعین یا در حقیقت رخ نمیدهد چنانکه در عرض تسعین افق حقیقی منطبق بدائره معدل النهار مدارات یومیه که موازی است مر آنرا
منطبق است و تقاطع یا انحطاط است پس در مدارات ابدیة الظهور آفتاب همیشه ظاهر است و در مدارات ابدیة الخفاء همیشه مخفی پس بناء
علی هذا طلوع و غروب و دلوک و غسق در اینمواضع محتاج تقدیر خواهد بود و در قسم اول که عرض آن در جانب شمال است از تمامی میل
کلی زیاده و از عرض تسعین کمتر است هرچند اقرب الی الحقیقه مشتبه میشود عرض اهم بیان مواضع متعلقه است که تأدی در بعض آن حکم
یافت میشود و در قسم ثانی که عرض تسعین باشد محض تقدیر بیان امر اول اینست که هرگاه آفتاب در بروج شمالیه باشد نصف النهار و
دلوک در اینجا حقیقی و نصف النهار واللیل و غسق تقدیریست و در عکس عکس است تفصیل اینکه هرگاه آفتاب در بروج شمالیه متحرک باشد
خود مانند مدارات ابدیة الظهور بدائره نصف النهار منقسم بدو قسم خواهد شد و برای آفتاب دو ارتفاع خواهد بود یکی اعلائی
و دیگری اسفلی مثلا آفتاب هرگاه در منقلب صیفی بوده باشد ارتفاع اعلائی بقدر مجموع میل کلی و تمامی عرض بلد خواهد بود مثلا عرض
کم که عرض بلد هفتاد درجه است پس ارتفاع اعلای شمس بقدر میل کلی بیست درجه خواهد بود یعنی چهل و سه درجه و سی دقیقه خواهد
بود و همچنان ارتفاع اسفل او بقدر فضل عرض بلد بر تمامی میل کلی یعنی سه درجه و سی دقیقه چرا که این بلد تا معدل النهار تقاطع میکند
نصف معدل از جنوب بالا برآید بقدر تمام عرض و نصف دیگر در جانب شمال پائین افتد همین مقدار خواهد بود دلالت وضعیه محیط عن
سمت راس هم کمتر در این موضع وسط نهار در وقت وصول آفتاب بنقطه تقاطع اعلائی مدار یومی است نه وسط آن تقاطع
وسط آن واقع است برای قوس النهار معین است حقیقی و این قوسی است که تقاطع اسفل در میان آن واقع است قوس اللیل است بعد
چنانکه در بلادیکه طول آن بلده موافق این بقاع است و در عرض کمتر از تمام میل کلی بلکه در همین بلاد و در مدارات ابدیة الظهور و الخفاء
انتصاف لیل و نهار حقیقی وقت وصول شمس بآن هر دو تقاطع محقق میشود حال زوال شمس را باین طریق معلوم میتوان کرد و در
مدارات ابدیة الخفاء و همچنان آفتاب در بروج جنوبیه باشد ارتفاع و انحطاط خواهد بود یکی انحطاط اعلائی که وصول آفتاب بآن
در اکثر بلاد موافق طول نصف النهار آن بلد خواهد بود و دیگری انحطاط اسفلی که در اکثر بلاد طلوع آفتاب بآن انتصاف لیل است
پس قوسیکه در وسط آن تقاطع اعلا نیست معین است برای نصف نهار تقدیری و قوس دیگر قوس اللیل حقیقی است که انتصاف
لیل در افق آسمان دائما بمحاذات همین نقطه میشود و اما ساعت حال طلوع آفتاب یکی از این دو انحطاط بحساب تقاطع مدار
مر با کوکب دیگر بحساب مدارات ابدیة الظهور آن بدائره نصف النهار مساوی باشد لکن انضباط آن محتاج بمزید تحری خواهد بود
جز عرض اصلی در بیان حال شمس است و معادلت آن با قمر در حال مقابله مقتضی تعاکس است یعنی طلوع قمر بتقاطع اعلائی از مدار
ظاهر میشود و طلوع شمس بتقاطع اسفل از مدارات ابدیة الخفاء خواهد بود و هکذا حال بقیه محتاج باستخراج حکم است و اسهل
است که ساعات را در ایام طلوع و غروب اعتبار کنند و بیان حال ساعات را دریافت و از این اسهل مسلک معروف اسطرلاب را از بلاد
مجاوره متصل بلاد خود بیابند تا بواسطه آن ساعات لیل و نهار را مشخص نمایند و اما تشخیص صباح و مساء حقیقی که عبارت از
عبارت است از تقاطع مدار یومی با افق در اینجا هست ارتفاع تقاطع با مدارات ابدیة الظهور و الخفاء محقق نمیشود و بعد از آن

اقرب بلاد که صبح و مساء در آنجا محقق میشود صورت می بندد و این نحو که برای ارتفاع سمتی عنادات که لیل اقصر و ادوم مدارات
ابدی الظهور و نهار اقصر و ادوم مدارات ابدی الخفاء محیط بارتفاع اعلی با اسفل میکنیم و از هر دو حاسب دنا میکند تکلیف ترجیح و فاتی
سوا که کرد در من میکنم تنصیف مدار عصا فوق استواء که ایام آن اعدل ایام است تعلق گیرد و لعل الاول اظهر و در قسم ثانی که عرض
تعیین باشد چونکه دایره نصف نهار بمشرق و مغرب منطبق نیست در اکثر موارد صادق میآید بحصر نمیرود بر تنصیف مدارات که مثل
مقنطرات ارتفاع انحطاط است کافی خواهد بود لکن تعیین قوس اللیل والنهار دشوار است چه تخصیص قوس النهار مستلزم ترجیح بلا
مرجح است و ظاهر اینست که گفته شود که در این خصوص تکلیف باختیار مکلف منوط خواهد بود و از جهت استواء نسبتش بجمیع بقاع کامل
فی المستحاضة الغیر المعتادة فی تعیین ایام الحیض ولیس فی آیه جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنًا وقوله تعالی جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا وَالنَّهَارَ مَعَاشًا
دلیل علی ترجیح احد التنصیفین علی الآخر ولو فرض اختصاص احدهما بالنوم والآخر بالتردد ولان معناه ان اللیل سکن والنهار معاش
لا ان السکن لیل والمعاش نهار کما لا یخفی علی المتأمل ولکن ممکن است که گفته شود که در یک دور که ماکان صلوات خمس را در آنجا واقع
میتواند کرد بدون اینکه اوقات تعدد به در کار باشد چه تکلیف بصلوات خمس تعلق بیک دوره دارد و هر گاه نسبت اجزاء آن زمان با افراد
نماز یکسان باشد تکلیف بخصوصیت وقت ساقط خواهد بود نعم اگر بتواند احتیاط رسم و اوقات مختلفه در آن کسب احوط خواهد
بود فی العصر الرجوع لا یجوز الوقت اکثر مما قدر لا تمام استمرار الوقف علی مقدار قوة اهل الضعف واختلاف المکان اداء الفریضة ولو کان
قوتهم اکثر مما قدر لهم من الوقت لقدر لهم وقت اطول ولو کان قوتهم اضعف من هذا لخفف عنهم من الوقت وقتها گر انتهی پس از این مرا
معلوم و مشخص کرده که تحدید اوقات بحسب حال معظم خلق از طرف رب العزة بوقوع آمده ولو کان اختلافا لا وسع من اتساع عهده حمل الشرع
و اکراه فرموده باشد صحیح الحشر فرموده اند علماء الفقه الاصول و علم التفریع پس به تفریع فروع عبادت بر عهده حامل از شرع است محل
عبادت لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا از منهج کالبشریة بحسب تحمل قوای بشریه بحسب علم الهی قرار داده امر الحاصل بعد از ادله
هر اسکه مسلم در محبس امکنه سکنی نماید قال الله تعالی اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا پس محکم این امر منافر که
بر قرار دادن دما و احسان نماید قال محمد بن مسلم سئلت ابا عبد الله عن الرجل یجنب فی السفر ولا یجد الا الثلج او الماء الجامد قال هو بمنزلة
الضرورة ستیمم ولا اری ان یعود الی هذه الارض التی توبق دینه والحمد لله رب العالمین که ما را از سکنی در معظم بلاد قرار داده و قول
بسقوط عبادت در آن امکنه در غایت ضعف است کما هو الظاهر و اگر چه خارج از عنوان کتاب ما بود اما که گره بر سقوط این قول ذکر
کردیم طالب باید رجوع بکتب موضوعه برای تحصیل اینگونه مسائل نماید **نوع چهارم** از مقدمات اسلامیه صاحب شرع واحد
فرموده است بر مستطیع از اتباع خود عبادت حج را و آن عبارتست از زیارت کعبه معظمه و اماکنی که مجاور و در قرب است با اعمال
و اقوال مخصوصه و در انجام این عبادت بس اسرار و حکمتهای کثیره میباشد حکما عرب و عجم عاجزند از احصای آنها از جمله اجتماع هر
هزار از مسلمین است در هر سالی در آن اماکن شریفه و معلوم است که اجتماع موجب معرفت و الفت و محبت و مودت است و محبت
مودت بس الاشتر عرضه است پس در هر سالی مسلمین از ادانی نواحی متنوعه و فرق مختلفه از عرب و فارس و ترک و هند و
داغستان و قزاق و افغانستان و مغاربه و بربر و سودان و جاوی و غیر ذلک از امم الشرایع السمحه مختلفه بر دین واحد و مقصد واحد
و آن طلب عفو است از خدا و تو بر حم رحیم و از حکم اعلا که مکلف منسوب باجرای آنها در آن اماکن مقدسه که ما جری است بر کون
مکرم و سلکان صالح ماسند که از قصه آدم ابو البشر و حوا که علیهما السلام بعد از هبوط ایشان از جنت و اجتماع ایشان بآن
التجاء سیجی ما تا الله علیهما و مثل که از قصه ابراهیم خلیل و ولد حضرت اسماعیل و والده آن حضرت هاجر علیهم السلام هماکه
دلالت دارد بر اطاعت ایشان امر مولی را و صبر ایشان بر ابتلاءات و هکذا که از قصه ابراهیم خلیل در اموریه بذبح ولد
و اطاعت ایشان امر او و اطاعت و تسلیم پسر در مقام ادهاب طرد شیطان وسوسه در وادی منی
متعال بر والد و ولد

در حق ایشان پیوسته کارها و اعمال ایشان اجابت دارند و بعضی مستجاب میشود و مایل میگردند که از نقیصه اعمال و افعال و عادتها
ایشان و مشتاق میشوند باقتدا و تخلق باخلاق ایشان در افعال حسنه و راغب میگردند در ثناء و دعاء در معامل سیر و شروع از ایشان
و ظاهر میشود بطریق تو سروا باسرو صبر و رضا و تسلیم و اداء امارات الارباب و با قطع نظر از همه اینها که تمام اعمال حج موضوع شده بوضع
عجیب و مرتب گردیده بترتیب غریب که موافقت دارد با عقول و افکار و شرح همه آنها کرده شده است و اینها الحرمکه معروف و عادت
عادی شده است مراد از سلوک با امراء و سلاطین و ملوک در وقت رفع شکوه و حوائج بسوی ایشان از کشایش ظلم و تعدی بوده باشد
برای ایشان و یا در هنگام طلب احسانات و ادرار انعامات از جانب سلاطین و بسیار عادت اطبان معروف برای انجاح حاصل میشود
در حین ایشان با اعمالیکه وعده رحمت و غفران شده است در ازاء آنها مانند این محل انکه معروف شرعا دی هستند راینکه درمانیکه عدوی
ایشان غالب شود و غالب شود بر معاونت او و یا حادثه از حوادث زمان از قبیل قحطی و جدب ملجی میشوند بمنازل ملوک خود پس وارد
متوسله ایشان است اعم از چاه عراه در غایت پریشانی بر مقدار یکه حادثه بر ایشان مؤثر اتفاق افتاده باشد و در هنگام نوشتن دی
منازل ملوک احترام منازل ایشان هر چیز را اکرام میکنند حتی الحیوانات و الساکنات و چون بدرجای سلطان رسیدند
شروع میکنند بطواف و بر درهای ابواب آنها ماده میشوند بر حول بر ملک و تمثل بحضور او و بعرض شکوه و متوسل میشوند باکرم و اعز
وسائل و وسائط و شروع میکنند بثناء و ذکر احسانات و انعامات و شفقتها و رحمتهای او با تضرع با ایشان و اسلاف ایشان و اگر ممکن
شود تقبیل دست و پای سلطان در کمال میل و رغبت مینمایند و تمامی سعی میکنند و اسرار در حق خود کمال لطف و رحمت میدانند و علامت اسعاف
قرار میدهند و بعد از این سلطان و عده اعانت و دفع و دفع بلیات از ایشان میدهد و بعوض انسان مطمئن میشود با اینکه عادت این سلطان
مراد درین عادات و احسان با ایشان بوده و مذکور ایشان میشود احسانات خود در حق اسلاف ایشان در هنگامیکه پناه بحضرت او
بردند و بعد در مراحل صفات انشا را علام میدهد و انعامات و احسانات کثیره در حق ایشان میدهد و مینماید و انعامات وارده در
حق ایشان کرامت میفرمایند و خلعتهای فاخره انشا را خلعت میدهند و بعد مدتی در جای او اقامت مینمایند و متوسل میشوند و که
بوعده خود وفا مینماید باینکه دفع بعد از ایشان شد و احسانات و انعامات را نائل کردند مادون میشوند برجوع بسوی اوطان
و مساکن حلال پس دوباره عود میکنند بمنزل او و حمد و ثنا و بشر ابطار مینمایند و بذکر عیش ذاهب میشوند و احسن مفارقت منازل و حال
انکه اشکهای ایشان از راه فراق جاریست و این طریقه سلوک سلاطین عادل با رعایا و سلوک رعایا با سلاطین از قدیم الایام با اینکه عادات
عادت شده است برای معروف بسر تهیه حال و محل سلاطین بهمین طریق ذا معمول داشته و بعضی از زمین را مخصوص داده و قصد کرده است
واسم از جانب خود کذا اسم است و هی کعبة المکرمه و او سبحانه و تعالی منزه از مکان و زمان و غیر از بیت است و حجر الاسود که در احد ارکان این
جا است مسمی بیمین خود نموده است و حال اینکه عتق از بد و غیر نمایاند مرع سبحانه و تعالی فی الشریعة المحمدیة صلی الله علیه و آله وسلم
لا ساعها حب و جعل الیهم جوبی الذنوب و یجوز علیهم عادات الخطایا و بعم الی احسانات الحق تعالی سائر این المستطیعون منهم
الی ذلک البیت سعاعیل با رکن لبس المحیط هاجرین الطیب و ستمات التطیب کاسعین روسهم مسعسین برقم من دوبهم و حطانا همم
صارعین المرود حال لکه احرام نماید حرم بیت را حیثیت و اشجار را قطع نماید و حوش و طیور او را نکشند و قصد نماید با اینکه
چون رسیدند بیت معظم و منزل مکرم طواف نماید حول او طواف مستحب و سنت نماید با سار بیت بسبب حجر بعد تقبیل
نماید حجر مبارک را که مسمی بیمین الله سارک و تعالی است با اعتقاد با سجادم را اینکه حجر است لا یبصر و لا یسمع و انما الضار و النافع
هو الله تعالی و بعد منصرف میشوند بسوی اعمال عدیده که در آن امکنه مقدسه مشروع گردیده است و بعد کار اعمال اسلام و مملکت
انسان از آدم و حوا و خلیل جلیل و جناب اسماعیل و هاجر علیهم السلام از سعی ما بین الصفا و المروه و وقوف در عرفات بر فی المزدلفه و
رفل رمی و رمی جمرات بحصا و سطر او در احوال الشیطان در وقت تعرض بوالد خلیل الرحمن الی غیر ذلک از اعمال و افعال و مناسکی
هر که حاصل باشد با سرار آنها از بدکار و افتاد در حد مستان از آن افکار مضطرب و پریشان میشود برای طلب حکمت و سوال از فائده آنها

اعمال آنکه عزم بیت الله الحرام و مناسک حج

واما هر کسیکه عالم باسرار آنها باشد پس در کمال اطمینان قلب و شرح صدر و وسعت در حصول ثمرات و شوق در عبور بعوایق اتیان
باعمال مینماید در مینماید و نه مکه طواف اول عمر صرف سلطانست دعاهای مستحبی خود را باداء جمله شکر اسلام آنها در حضور
مناسب مشغول ان بودند برای اثبات خود تیه و طبع نفوس ایشان برهان باخلاق اسلام خود و بعضی از اعمال حج و غیره ذکر مستحب
تعبدیات نیست که خالی از حکمت و اسرار باشد اسرار مستحی باین اسم شدند بلکه بجهت آنستکه فاعل این اعمال کاملا ممتثل باشد امر مولای
بدون اینکه معنی تصور کرده باشد بحسب ظاهر بعنا واطاعت مثل اهرکاه مرض کرده شود حلوا آنها از حکم واسرار و امثال مجبور باداء
آنها و این عاسجوع و عود بحسب رای حق سبحانه و تعالی لله الاسماء الحسنی والامثال العلیا مثل اهرکاه مولی عبد خود را امر باید
نقل احجار در بیابان واوز احریه هدر کرده در برابر آنها کهی است و شما ام در این کهی خطی و نصیبی است و عبد امتثال امر نماید معلوم است که
حال تعزیه بدارد بخلاف اینکه او را امر بنقل احجار نماید بدون اینکه حکمت و اسرار آنرا بداند و عبد امتثال امر کند معلوم است که ثانی
امر بخضوع و خشوع و اطاعت عبد امر مولی است واحکام تعبدیه از قبیل ثانی است که عبد عالم باسرار آنها نیست بلکه در مواقع
حکمت و سری نداشته باشد کاملتر عبد بلسان حال عرض میکند در مقام ادای این قسم عبادت یا رب الارباب من امتثال امر تو نمایم در ادای
آنچه مامور هستم هر چند که ثمره آن برای من ظاهر نباشد خصوصا العظم سلطانک و بعظیم العلو سلطانک و است شان عبد مطیع که
امتثال امر نماید و سوال نمیکند از حکمت و سران و این خالص مقصد اعلی و مقام اسنی است که شریعت عادله در مقام و اسرار طاعات
وارد است برای اتباع خود از جانب مولی جل و علا و این مقام را صاحب شریعت علیه السلام از اشرف اوصاف و اکمل نعوت برای خود
قرار میدهد فرمودند یا عبد احلس کما یحلس العبد و خدای متعال در این سرور از ادا شرف مقامات ذکر و منصوص فرموده است
قال سبحانه و تعالی سُبحانَ الَّذی اَسری بِعَبدِهِ لَیلاً مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ اِلَی المَسجِدِ الاَقصا الَّذی بارَکنا حَولَهُ و حضرت رسول
سرالله را بوصف کمال مشرف داد و جملا از این مقدار برای عامی لبعض ظاهر و اشکار کردید و معلوم شد که مقصد مست
اراعار مثل المعری از سری که گفته است در اعمال حج که حاصل مضمون او است که هر که تا بت شود قصد در این اعمال از حضرت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر اسم سلت مینماید او سم غافل را فصل آن مسوی که عالم باشد بحکم و اسرار و سرایع الحاصل بد
اسکه حاج این حلقه را ادا نمودند سراغ میکند در صفات جامه مولای خویش در وادی مه وکرد و غبار را از خود با کمال مینماید
جامه سوسند و بطت متع مسوید و حلق رؤس مینماید و سعود را باله را از ایل میکند و جمیع محرمات را جود حلال میکند و ثم
عبد سعد را باجر مینماید تا کل و سرب و مج فراش مینماید بطوریکه لحوم آنها او ده وجوار را مینماید و سر مشوید از حج
وجوس و اطمار باحر مید بعمرای دوی الاصطرار و این ضیافت خصوص حق است که در آن وصاحب الملک خقیقی او است و اولی
در بیت باین طریق عادت را ماست سلام الله سوی الله تعالی ساید العرب و لهذا اصیام روز عید را حرام فرموده است اگر صیام
از اما کالاعراض ضیافت حضرت حق است بمعنی ای این حدیث رضا طرا این ضیافت سازگرم میکردند بسوی حج اسب
سیعطی کا طلب کمال تفضل احسان روال الحج و عودت حوض ذنوب و عوادی معصیت و جوباد حوس سن
برای خوع او طان شرعاد رمسوید رحی بسوی اوطان وارد عنوان جاست رسول نوست و انست جامه رسول است ابن
سارت را باسان بلغ فرمودند و حج حرم انصراف با از خود بودند از ان بعد اطواف مینماید طواف وداع واد حج
نعمها شکر سند باسان دران بقاع شریف را وداع مینماید جا اینکه دلسار در فراق سوخته و اشکان متصل دیده ریزند
اللسان شکر مواهبم علی ما او لاهم و حون سار لخود رسید بدلو سار نما ازدرج سر رود است جامه مصحح مردد مرمور است
الحاصل اگر خواستیم باسم که جمیع اسرار حج را ذکر نمایم در مقدمات اسلام است مقصد اذکر نماییم محدث کثیره خواهد بود
خوف نکد دخاطر باطر است لهذا بهمین مقدار اکتفا اختصار ردید ندوا اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین نوع پنجم
در بیان اسرار جهاد است بدانکه شریعت احمدیه و احسن نمود است بر اتباع خود مال را باخلاص در امر دین عمد سوی الهم

برای اینکه مقدس شوند بین انسان و برای اینکه خضوع و خشوع نمایند نسبت بسلطنت اسلامیان و این نوع قتال را جهاد میگویند
و شرع انور آنرا بر وفق عدل جاری فرموده است چنانکه در کتب سلف از حضرتش نقل شده است که انه یحارب بالعدل در آنکه نهی فرموده است
از مثله نمودن و قطع نخیل و سوختن و بلکه مطلق مرتبه و منع فرمود از کشتن زنان و عابدان و زهاد و قطع اشجار و تخریب شهرها و دهات
و مقصود از جهاد اعلای کلمة الله و هدایت مخالفین بدین قویم است تا اینکه چون داخل دین مبین گردند در جمیع مساوات و حقوق
و احوال مساوی خواهند شد با سایر مسلمین لا فضل لعربی علی عجمی امتیازی نیست بل الکل اخوان متناصرون و هر فردی از انسان بالنسبه
بسایرین مانند عضو واحد بدن خواهد شد تا اینکه جملگی تمامی جسد مثال مسعود و در تمام انسان واحد و مقصد هم واحد است و این
توحید حال و افراد جمع الی سبب سعادت و طلب رضای خدا شد و هر مناسکی که مخالفین اسلام هدایت شوند لازم عمر و لا نسیر مسلمین است
و مال انسان با اینکه مفاد احکام شوند تا حکم مشمول برای انسان ما تحریکه را جمع مسعود نمایان اسلامیان را حلت تمسمود و جمع مضرت
و این جهاد را هر گاه مانند نام جهاد وارد در شرایع سابقه می بینیم که محبوب نیست بر حقیقات کثیره که در جهاد شرایع سابقه مرسوم بود چنانکه
شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم امر باستیصال جمیع اعدا حتی اطفال صغیر نشده است چنانچه در شریعت موسویه چنین بود
بالنسبه بقبائل سبعه و هر کسی عاقل باشد با احکام جهاد در شریعتین در کمال صفائی میداند که جهاد در شریعت اسلام در غایت عدل است
و چون فصل سیم در فصل سابق راجع در باب جهاد مشروح شد لهذا در این موضع همین مقدار اختصار ورزیده شد و همین سوال است جمیع
عبادتهای وارده در شرع اسلام که مشتمل است بر تعظیم خالق و رحمت بر مخلوق و منافع آنها عاید بخود ما است که معبود جمیع معبود غنی
مطلق است و منزه از نفع و ضرر **نوع ششم** در احکام زوجات است و چون بدقت نظر نمائیم در احکام زوجیت در کمال نظام می
بینیم میبینیم که شرع اقدس حقوق زوجین را بطوری که بعید الاجحاف و بعید ازاده الافراط در کمال عدل بیان فرموده است و امر اول
طلاق برای زوجین جائز فرموده است برای اینکه ضرر بر انسان وارد شود و نفور شدند و اسباب کثیره مشاهده و محسوس بین کثیر
من الازواج و از ارتکاب زنا و وقوع در دنائت عند هیجان الشهوة علی احدهما با وجود نفرت از آخر و ازدواج با نسل برای ملک کدام از آنها
زمانیکه غیر از جانب دیگری باشد و سلطنت فراق و اختیار طلاق با مرد است الطلاق بید من اخذ بالساق برای اینکه زوجه بمرد او
زیاد دراز دست [illegible] بیان رای و وسعت بال و در وجود تحمل انفعال در رجال اکمل و اتم است و این مطلب معلوم میشود از ملاحظه اخلاق
رجال و نسا و برای اینکه رجل مکلف است باعطای نفقه بر مرتبه رضا نفرت از طلاق و تضییع مال و سد باب نفاق مقصود مکرر در غایت
اضطرار و لا عن نمی شد [illegible] الافراد و بعضی را زوج واحد فرمود سر زوجیت از آنکه او قادر است بر کثرت و سریه بحسب ترکیب بسته
بحمل او و جماع مکاسب او و برای [illegible] شرع اقدس تمام مصالح [illegible] اولاد را فرمود و قرن فی بیوتکن و لا
تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی حاجتی بزوج است سعی کردن در مصالح خارجه و طلب معاش [illegible] خارج است
خروج از بیت و [illegible] ادخال مرد اکران محل شهوت و مطمح نظر رجال است پس برای سد باب فتنه و کف دواعی را که موقوف است شرعا
و عقلا صاحب شرع منع فرمود از امر حجاب و ستر فرموده این امر را موجب [illegible] مقاصد خود منع شد و هر گاه زیور از امر
اکمل باشد مفاخرت و مباهات او در نکره [illegible] محافظت است [illegible] که شخص محل مورد
نگاه و آنکسی شأن ندهد بلکه محجوب و مستور شماید [illegible] است که بعضی از جهلاء [illegible] که امر حجاب
از باب سوء ظن است بر نساء این ظن در صورتی صحیح بود که زن مامور شود [illegible] در جمیع احوال و رجال مامور بحجاب
نشده [illegible] و حال آنکه امر چنین است و بعضی را اعتقاد بر [illegible] امر حجاب در واقع حبس و تضییق بر نساء است و
[illegible] این منافات دارد با حریت نساء و این زعم هم باطل است برای اینکه [illegible] عادت بحجاب کند
و ارباب [illegible] الفت میکند و کالا الازم الطبعی برای خود میشمارد و [illegible] عادت بحجاب مینمایند و نفرت دارند
میکنند [illegible] از کشف [illegible] حجاب [illegible] در این امر [illegible]

برای اینکه امر شرعی از جانب خدا است پس برای ثواب و تحصیل اجر از ملک الوهاب در کمال میل و رغبت خود را مستور و محجوب نمایند
پس بعد از همه اینها چطور میشود که کسی که در دین شریعت محمد بن صلی الله علیه و آله مظلوم و با محبوس است حاشا ثم حاشا که ادنی چیزی را
بسبب مقتضای احکام مقدسه از شریعت مطهره چنین قبول است که کوشش زن در شریعت محمدیه محفوظ و مصون است از انظار
مفسدین و امثال فجره والسنه سفهاء و تو میدانی که هیچوقت زمان خالی نبوده است از وجود زن غیر کامله در ادب و دیانت پس بسا خیانت شده
و دیگر برداشته میشود دل او در دست و در شوهر او سلب میکند در اینکه این ولد از اوست هرچند که کامل نباشد در دیانت و سیاست
که هر ولد بکر از او متولد شود ولد او است چرا که راه و سایر تسلط بر او مسدود داشت بحکم شریعت عادله بخلاف اینکه زن غیر مستور از خانه
بیرون برود و با اجنبیها مخالطه نماید معلوم است که طرق شکوک مفتوح در حق زن غیر کامله الدین و با همه اینها شرع اقدس اجازه داده
و اگر بیرون برود برای امور ضروریه از قبیل زیارت ارحام و تعلم احکام دین مبین در صورتیکه زوجش تعلیم ندهد و زیارت مکه معظمه و امثال
آن ولی با شرطی که معتبر عامه از نظر ایشان و هیچ هوس و شهوات برای تعرض با و نحوی که منافی عفت و دین او باشد و این امر نیکو هم
عقل سلیم حاکی از بعضی حکم حسن این میکند که حجاب برای زن از احسن احکام واقع و وسائل برای صلاح زوج و زوجه بلکه برای صلاح
امت است چه قطع میکند ماده فساد را در بلاد و لهذا می بینیم بلاد دیگر زنهای ایشان غیر محجوب در حال نشاشوز انسان مضطر بر اینکه از اولاد
مخصوصه برای دانسته قرار دهد که فساد در انجا حاصر شود و فساد سهو سهو نباشد با اینکه بعون الله اولاد در ما معارف العقد نداشته
نکاح نکرد این ساختن مخاصد با ریکات است امر طبیعی و شنیع برای حفظ ارادی پس اگر به سبب خواهد بداند تسلیم از عفت با ادیان اعراض
نسبت نهیج سهو بار جمهور زنهای غیر مستور هرکه هر یکی از امر بیع نمیشد با لعار و با التسلیم این ساختن محفوظ علم
حجاب برای زنها مضطر میکند تا خود را ندانست و وا میدارد زنهای خود را با عمال نیکو و هرگاه زنهای خود را امر بحجاب نماید هر آینه
خواهد بود از امر محبوب عقلا و شرعا این ظاهر و آشکار گردید که در خروج مریم غیر مستوره ضرر عظیم میباشد و هرگاه تسلیم ما نمائیم که حجاب
ضرر است برای زن هر آینه علم از آن ضرر خواهد بود و اینکه اول الضررین بر اوقی معقول و مقبول است و حال آنکه معلوم شد که
که حجاب هیچ ضرر عرفی و شرعی برای زن ندارد بلکه کمال حسن و مستحسن عقلا و شرعا **فائده جلیله** این فقره بیان میکند سؤال
و جواب مسلم و غیر مسلم را در خصوص مسائل این طور از انصاف **غیر مسلم** سؤال علت چیست که برای حضرت محمد صلی الله علیه
الرجال رسیده است در شریعت اسلام تزویج فوق الاربعه و حال آنکه برای غیر او این امر جایز نیست **مسلم** جواب علما ما میگویند چون آن
بزرگوار معصوم بود از ظلم و جور و عادل بود در عدل مابین زوجات پس از این جهت شریعت مباح کرد برای او تزویج بیشتر اگر میخواهد از عدد
باشد رسولان و پیغمبرانیکه مثل از او بودند مثل داود و سلیمان و غیرهما علیهم السلام و لیکن غیر از پیغمبر کسان دیگر عاجز بودند از عدل مابین زوجات
در صورتیکه زیاد شد لهذا امت را اذن نداد که فوق الاربعه تزویج کنند پس از علت اینست که گویند بما کان و بوفا لعدله والله اعلم **مؤلف**
این کتاب گوید که در فصل سابق برای فصل در جواب شبهات نصاری شرح مفصل مدللی در خصوص این مسئله ذکر شد لله الحمد
همان موضع رجوع کنید **غیر مسلم** سؤال چه آنکه در شریعت اسلام تزویج چهار زن را از اتباع خود جایز نمود چه حکمت است و حال آنکه
در اول خلقت خدای متعال یک ذکر و یک انثی آفرید و حال هم اینطور میبینیم که ذکور و اناث عدد ایشان مساوی است **مسلم** جواب
و آنکه گفتی که الآن اینطور میبینیم عدد اناث و ذکور مساوی است پس این امر غیر مسلم است چونکه اینطور میباشیم با قصر است و عدد اناث مسلم
گویم که ذکور در معرض نقصان عدد نساء برای تعرض ایشان بخاطر اسفار و ماسرها است ایشان حروب و تحمل ایشان مشقتهای اعمال و اسفار
پس هرگاه رجال منع کرده شد از نکاح تعدد زوجات عدد زیاد از بسیار مانند از نسل این رجال و حکمت حضرت پروردگار
جهت دوم آنکه مرد مستعد است برای ادای نسل از اول بلوغ الی آخر عمر هرچند که صد سال یا زیاده عمر کند و اما زن پس در پنجاه سالگی
و با پنجاه و پنج و در بعضی و فرسته گفته اند که در شصت سالگی یائسه میشود و مادام حیض منقطع بود ... معقود میکردد
من الله تعالی ایام حمل و ولادت و ارضاع ... ضعیف ... سالی ... اس

و او نیز قبیح است زیرا که هرگاه مرد ممنوع میشد از تعدد نکاح بنا هست که مقدار عظیمی از عمرش را برای نسل ضایع و
فاسد میشد پس شرع شریف تعدد ازواج را برای او جایز فرموده تا اینکه نجات یابد از غائلهٔ این تعطیل و از همین جا ظاهر و آشکار میگردد
سرّ جواز طلاق و افتراق زیرا که معطل نشود مدتی از عمرش که مستعد است برای تناسل در صورتیکه زوجهٔ او یائسه و یا عقیمه باشد و حال
او قادر و در صحت نیز تعدد در میان اسباب دیگر بمکان این و اگر عقم از جانب مرد باشد نسل زن ضایع نمیشود در صورت جواز طلاق
سرّ دیگر برای جواز طلاق که بسیار مهم است و آن عبارت از حدوث نفرت بین الزوجین از اسباب مختلفه از قبیل مرض و از حدوث
شوم خلق و تعطیل آلت تناسل جنابت زن بر وجهی در حفظ است بر وجهیکه غیر ممکن باشد اظهار و اسباب آن در محضر حاکم پس هرگاه
طلاق مجوز نبود شرعاً بکار برای ایشان مدار و موسوم بدبلا و بهار آمد حلال و محض کاری باشد و اما زمانیکه طلاق و افتراق مباح باشد
فرجی برای طرفین حاصل و خلاص میشوند از تنگی و آسوده میگردند از محن و بلاها و نمیدارند پس ملاحظه کن که این امر چه قدر حسنه
دارد **غیر مسلم** سؤال علت اینکه چهار زن عقدی در شرع انور مباح شده است نه کمتر و نه زیادتر چرا است **مسلم** جواب در پیش
گفته شد که کسوه و نفقهٔ زن بعهدهٔ مرد است بعلاوهٔ که مذکور گردید و انواع مکاسب که سواد انسان از آنها رزق تحصیل نماید و بر وجه
سود از آنها که چهار باشد اول تجارت دوم صناعت سیم فلاحت و زراعت چهارم امارت پس ممکنست که یک کسی از راه یکی از اینها
باشد لهذا برای او تزویج اربعه مباح و جایز است چرا که از این راه بعضی از بعض را تحصیل میکند و ممکن هست که یکی و یا دو و یا سه را اسباب
تحصیل رزق را شخص دارا باشد ولکن دارا شود و تمام مقام نفقه شود و شرط شده است در دین اسلام عدل میان از بعد در
ایصال نفقه و کسوه و سایر حقوق پس اگر مرد نتواند رزق خود و طلب آن اسباب را حرام است تا ضرر رسد بسر و چهار زن و لابد باید که
بزوجهٔ واحده قانع باشد و اگر نتواند رزق خود را واحده هم و یاد است و کوتاه باشد از ایصال نفقه بزوج یکی هم را و مجرد و راست قال الله
تبارک و تعالی وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً در جای دیگر میفرماید وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
مجملاً حکم شرعی است که اگر شخص قادر باشد بر انفاق و عدل در میان اربعه یجوز له التزویج الی الاربعه صوناً عن تعطیل النسل و اگر
عاجز باشد مثلاً بر ثلاثه و اگر عاجز از ثلاثه و عدل در میان اثنان است فاثنین و ان عجز فواحدة و ان عجز ایضا فلیستعفف و اما اماء لیس جوز
اولاد و اوطان خود دور افتاده اند بجهة اسیری و ذکور هم در میان ایشان نیست تا امثال لا استعمالهم بالحلم لهذا شرع مباح کرده
بر مالکین انسان مقاربت ایشان بما فوق الاربعه تا نسل ایشان ضایع و فاسد نگردد و اما برای عبد مملوک جایز نفرموده است که زوج
مالکهٔ خود باشد زیرا که مالکیت مقتضی تسلط و ولایت است و زوجیت مقتضی ولایت و تسلط مملوک بر مالکهٔ خود و این
ناقص بنا است در مغایرت و مقتضی عدم انتظام امر معیشت و وفاق میان انسان و این خلاف مقاصد شریعت طاهره است
لهذا تجویز نفرمود که مملوک زوج مالکهٔ خود باشد **غیر مسلم** سؤال در صورتیکه این قدر فضایل برای تزویج در شریعت اسلام
قرار داده شده است مثل اینکه در قرآن وارد شده است وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا
فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و سیّد پیغمبر منقول است تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم
القیمة ولو بالسقط و نیز فرموده است من تزوّج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر و ایضا فرمود النکاح سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی و نیز فرمود شرار موتاکم العزّاب و نیز فرمود لا رهبانیة فی الاسلام نیز بطریق عموم امر و اخبار مذکوره
و غیرها که مثل اینها باشد دلالت دارد بر اینکه اسلام حکم فرموده بر وجوب نکاح در صورت میل نفس و استحسان آن مطلقا الا
عند خوف عدم العدل پس با وجود این فضیلت چرا بعضی بنا نکاح ازواج خود را بر امت حرام کرد و حال اینکه اغلب انسان مایل
با ایشان هم بودند و لعل که بعوض ایشان هم بمقتضای بشریت میل نکاح میبود و هیچ بعضی بحسن حکمی برای خود ساورده **مسلم**
جواب برای این حکم حکم و اسرار جلیله میباشد و ظاهر میشود عند دقیق النظر اولا برای تعظیم شأن ایشان بزرگوار بوده و تعظیم شأن
نسل در میان اتباع خود امر نیست مسلم و معهود در شرایع مقبله و لزوم ادب ناشی مستحسن است عقلاً و شرعاً و ایضا بعوض نیز

اما فایده او نکاح ازواج ایشان بعد از ایشان و مراعات این امر برای غیر رسول از ائمه و علماء و کبراء امت قرار داده نشد برای اینکه
امر نسل مختل نشود ثانیاً اینکه این حکم سد باب تداخل در امر خلافت برای غیر مستحق فرمود چه هرگاه مباح میشد تزویج ازواج آن
بزرگوار بعد از خود بسیاری که یکی از آنها و هر چند که استحقاق خلافت را نمیداشت مستولی میشد بر نفوس عامه باین بهانه که زوجه پیغمبر
در خانه منست و من حق تقدم دارم بر غیر بجهت ملاحظه دارم در امر خلافت و مقاصد خود را ترویج میداد بروایات مجعوله منسوب به زوجه
که پیغمبر فرموده هر کس بعد از من تزویج کند حلیله منست و اگر ولدی از او متولد میشد بطریق اولی حق ملاحظه داشت در احادیث
مجعوله از جانب زن از سر و فساد مفتوح میکردید و فساد عظیمی در میان امت پیدا میشد چنانچه زبیر و عبدالله زبیر و طلحه جلا
کردند و فتنه و فسادی برپا کردند و زوجه پیغمبر علیها السلام را بصره بردند بعنوان اینکه خواهر زن من و خاله منست خصوص عبدالله
زبیر که اعظم مفسدات و همین بود که این خاله من است و زوجه پیغمبر است و بطرز این مشهور که دیده در بعضی کتب دول از نکاح نساء ملوک
بعد از ایشان که مستند باین امر بودند مداخله خود داده در امر سلطنت چنانکه از تواریخ معلوم میشود بالجمله هرگاه مباح میشد تزویج ازواج
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه این باب فتنه مفتوح میگردید ما بین اشخاص بعد از خود ثانیاً چه بسا هر یکی از افراد امت میل و رغبت
میکرد که زوجه پیغمبر در خانه اش باشد و برای او میمون و فرحی و فخری میبود تا به نسل او و از اصحاب فخر میبود بر اقران
و از او تعلیم میکرفت چه بسا محی و مسرور از غیر ایشان است و این وسیله بعبارت واقع میشد و فتنه و فساد برپا میشد پس برای سد باب بحیث بالمره
عالم تزویج ازواج حضرت رسول اکرم را بر امت حرام فرمود و انّما شکی نیست که هرگاه زوجات مکرمات بعد از پیغمبر
برکات و ترحم میکردند بعضی عظیم بحال ایشان و امت وارد میکردند و اما اشخاص ایشان اینکه از معاملات خود متزلزل میشوند
عطف ایشان از قلوب امت مرتفع چه زن پیغمبر هرگاه زن غیر شود هر چند که از غیر عظماء امت باشد کالمحذور از زوج مخصوص
خواهد بود و اما اشخاص امت اینکه بعوض حرمت میکرد از ایشان نسبت زن او حب و تلطف میشود در احادیث مجعوله از ایشان که هر
دخول ایشان در تحت نکاح غیر معصوم و معقول محل میشود که لعل این اعمال و اقوال را از روی هوا و افکار در ترویج خود جاری میساختند
امت بمراتب کثیره از علوم ایشان محروم میشود از فیض ایشان شکی معلوم نمیشود بالجمله از نهی ازواج ما بعد ما مخاطب باشیم که اکل
و شرب و نوم و سایر حالات که معلوم نمیشود مگر از جهات ایشان بس مجهول و سقوط ایشان از انظار امت احادیث ایشان از اصل اینکه
کاملاً الی الاشاره الی غیر ذلک از حکم و اسرار مطویه و مندرجه در تحت این حکم شریف و اگر در خصوص این نسوان وارد میشد تشریع
ایشان از نکاح بعد از پیغمبر علیه السلام مقابل نمیکند با اصول عامه و ارکان باحقی الضرورت ..... موافق معقول و ....
پس معلوم و مشخص گردید که این حکم در شریعت به درجه حسن است و اختصاص این حکم بحضرت رسول دون سایر الانبیا ..... وارد
انها هم خصائص داشته که آن بزرگوار داشته که خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه و آله نکاح و غیره بعضی خصایص داشته که
نه اینکه ..... بر ..... احوال ایشان **فائده ثانیه** هر کس تأمل نماید در احکام معاملات اسلام از عقود و ایقاعات
وضع و شرع ..... و شرکت و ملاحت و زراعت و مضاربت و مزارعات و محاربات و امارت ..... هر یکی از اینها برای وضع درجه
از حکمت و عادات ..... وضع گردیده اند و ذکر اینجا موجب طول کلام و تکدر خاطر ناظر است ..... و کوتاه نظر .....
ناظر در احکام اسلام ..... با اصحاب ..... نظر و تأمل کنید در قصاصات و حدود و عقوبات ..... و موضوع در شرع اسلام برای
حفظ نفوس و اموال و اعراض و عقول ..... بر حکمت خواهید یافت که مشکل ..... و مناسبت ..... این ..... احکام
اکثر هر کسی ..... خود ..... معلوم ..... مکند ..... نماید ..... از
گردید که ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب و هر کس ..... کرد در ..... و مفتوح ..... که .....
..... نماید و ..... صاحب هر ..... خواهد بود ..... بعضهم عن .....
..... اسعد ..... ما ..... الحافظ ..... حرام ..... عز ..... اما ..... صح ..... حد ..... حکم .....

گویند مورد المعترض بیست و هفت سید مرتضی علم الهدی است رضی الله عنه و چون فرمایند اعملوا ترغّا اظهر من الشمس وابین من
الامس است زیرا که ولد که از زنا متولد میشود چرا که علیم النسب و فضل البصره است و عشیره ولد در اکثر و اغلب عمر دو کفه او جلال
اگر موقّت باشد نبایست هذا شرع اقدس جزای زنا را تا اینکه مخصوص باشد باید فرموده قرار داده تا اینکه عقوبت بر هر یکی از اعضا
ملذذه بقضای شهوت که عام است بالنسبه بجمیع بدن وارد شود و اما زنا باید مخصوص باشد که تا تربیت علیه شهوت فی الحال بعد داشت
لهذا اکتفا میشود در شرع در اجزای حد بضرب صد تازیانه بر زانی و زانیه غیر محصنه و متفرق میشود تازیانه بر جمیع اعضای سوی کف
بلذت این شهوت مگر عضو یکه ضرب بآن موجب موت و یا نقص بر طرف شود و بیش از دو عضو را استثنا میکنند و اگر کسی گوید چرا حد
زانی غیر محصن صد تازیانه قرار داده شده که و سر باید در جواب این سوال گوییم این صد تازیانه بر ... است بر اینکه عمر طبیعی
صد و بیست سال باشد ممکن بود ولدی از این معاشرت متولد شود دیگر با معترض ... کرده بد بد صد سال عمر داری که بعد از
سال در اوایل سن چون سن غیر بالغ است و بیست سال هم از آخر حکم نابالغ را دارد در صد سال ممکن بود از او ولد متولد شود پس در مقابل
هر سالی یک تازیانه قرار داده شده است و حد شارب را هشتاد تازیانه قرار داده برای اینکه عقل معمر کامل نبوی هشتاد سال است
چهارده سال از اول و بیست و شش سال از آخر در سنهای درجه از نقصان است پس عقل کامل نبوی همان هشتاد سال است و چون سبب
شرب خمر متعرض زوال او کرد لهذا در مقابل هر سال از کمال عقل یک تازیانه قرار داده شده و چون الی تا ترده سال در اول عمر نابالغ
و شان او در امر عرض مثل شان نابالغ بیست و بیست و شش سال هم از آخر عمر بسبب اختلاط شهوت و قوی تقویس کسر در اولی میکند در امر
فاحشه و سر مستعد است که در عرض صاحبشان باشد در اینمدت عالناس مدت کمال محافظت بر شرف عرض هشتاد سال از عمر
انسان است لهذا حد قاذف را شرع انور هشتاد تازیانه قرار داد کاشه قاذف متهم به معرض نسبت عرض مقذوف کردیدند در حالیکه
کمال مواظبت در محافظت آن داشته و آن هشتاد سال از عمر بس بود پس جزای بود در مقابل هر سالی از نسبت عرض مقذوف یک تازیانه
خواهد بود وچون شرایع مقدمه بر شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله بعضی حکم بقصاص نموده بود مثل (شرع موسی) و بعضی حکم
بعفو (شرع عیسی) و شریعت محمدیه صلی الله علیه الرحمن من الحکمین فرموده ولی مقتول را مختار فرموده است ما بین قصاص از قاتل
و عفو از او و شریعت عفو فرموده است با ترادب للتقوی و همچنین است حال این شریعت طاهره در اکثر از احکام جمع میکند معروفات
در شرایع مقدمه را و بدانها اخلاق میسازد این شریعت خاتم الشرایع میباشد لهذا خداوند عالم جل شانه مر این شریعت
جامع محسنات جمیع شرایع قبل قرار داد و هکذا هر چه فکر میکنم در جمیع اشیاء اکمل الشرایع مثالی نامی بینی که آداب اکل و آداب شرب
و آداب خواب و آداب کلام و آداب جماع و آداب دخول بیت الخلا و آداب قضای حاجت و آداب مجالست و آداب حضر و آداب سفر
آداب زوجیت و آداب رفاقت و آداب ارحام با یکدیگر و آداب جیران و همسایگان و آداب اصحاب و احباب و آداب جمیع مسلمانها
با یکدیگر و آداب ایشان با اهل ذمه و هکذا آداب موالی با عبد که همه را منوط بکمال حسن سیاسی و غایت عدل عیان و بیان
فرموده و شرح از جمله مسلم ... بنقل جمیع کتب فقهیه و اخلاق میباشد و آن مستدعی مجلدات کثیره است لهذا معترض شرح و بیانش
نموده ام لا در جمال خود با فی مکتوم و هر کس شرح تفصیل را خواسته باشد رجوع بکتب فقهیه و اخلاق نماید **فائده تالیه**

این فایده بیان میکند رضا و صفات شخص مسلمان و محمدی واقعی را بدان را ایدک الله تعالی که شخص محمدی باید خدا را واحد بداند
در ذات و صفات و افعال و اعتقاد نماید که خداوند عالم متصف است بصفات کمال و منزه و مبرا است از صفات نقصان
بس واحسن مسلمان حقیقی که معتقد بود باینکه حق تعالی شانه موجود است و حی عالم است باکمل علم مرید است بتمام الاراده و
... باسط القدره و مستغنی است از کل ما سوی و مفتقر است بسوی او کل ما عدا واحدی از خلق بسر او نیست و او سبحانه
رعایت احدی از خلق ساهی نباشد ... لیس کمثله شیء ... و لا لدوام ... حکم است ... موجود
... بالحکمه و عباد خود را مکلف نساخته ... الا بالوسع و القدره لا خالق سواه و لا مدبر غیره خلق الخلق من العدم و ...

مترتب علی الظلم والجور دو نشأه آخر به صورت این نشأه فی یکی دارالنعیم است برای مطیعین دوم دارالجحیم است برای عاصین

وعود و وعید مذکور در کتاب و سنت کما قال فریق فی الجنة و فریق فی السعیر برای ایشان است ثواب مطیعین را و عقاب عصیان عاصین را و اگر خواسته باشد

و اگر بخواهد حکمت بست مساوات نفرمودن بعد از موت بهایم عوض مترتب بر ظلم بر غیر و کار بر مرتبه است فقر حقیقی مطلوم مومن

و بیر واحد است که اعتقاد نماید که حق تعالی شریک ندارد و جسم نیست و جسمانی نیست و جوهر نیست و عرض نیست و مکانی برای او

نباشد و مرئی نیست و حلول در چیزی نمی نماید الی غیر ذلک از صفات سوبیه و سلبیه که ما بیان آن در مقدمه این کتاب

سلطان مفصلا و مدللا کردیم و بیر واحد است مسلمان حقیقی که اعتقاد نماید به عصمت پیغمبر یا سکرهم انها اراده

حاکم معصوم بود بلکه در افعال و اقوال و عقاید از اول عمر تا آخر ایشان دلایل که در جواب رسم پنجم از مقدمه فصل اول این کتاب

مذکور کردیم و بیر واحد است که بعد لازم علم علما از علوم تا معرفت تصحیح اعتقادات و عبادات و اخلاق و آداب و ایمان باورد

و هو اعتقاد است جازم مطابق للواقع بجمیع ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله مطیعا و بجمیع خاضع و خاشع و مطیع و منقاد باشد بجمیع ما جاء

به محمد که اول ایمان و ثانی اسلام است و اسکر متقی باشد و آن عبارت از پرهیز کردن از اسباب و هر چیز که مضر به دین او باشد و بیر

واحد است که عمل را خالص کند برای خدا و تا و محسن باشد و حقا را عبادت کند که تو حقا را می بینی و اسکر صابر باشد در راه خدا و هو

منع و صبر الالام والاهوال و راضی باشد به ما برضی الله و حیا داشته باشد و هو انحصار النفس خوفا از ارتکاب القبیح و اسکر متصف به صفت

حلم باشد و هو الطمأنینة عند سورة الغضب و اسکر متصف به صفت عفو باشد و هو ترک المجازات للمذنب مع القدرة علیها ما لم یکن حدا

من حدود الله تعالی شأنه و اسکر متصف به صفت عطا باشد در عمل خیر و اسکر سخی و کریم باشد و اسکر متصف به صفت شجاعت و حب

باشد و هی المحافظة علی الحرم والدین من التهمة و اسکر مجانب باشد و هی عدم الجزع عند المخاوف و اسکر متصف به صفت ایثار

و مروت باشد و هی الرغبة الصادقة فی الافادة بقدر ما یمکن و اسکر دارای رعب بوده باشد و هی السکون عند هیجان الشهوة و اسکر

قانع و وقار باشد و هو التأنی فی التوجه نحو المطالب و اسکر دارای سکون باشد و هو التأنی فی الخصومات والحروب و تواضع

باشد و هو حسن الانقیاد لما یعد الی الجمیل و اسکر متصف به محسن سمت بوده باشد و هو محبة ما یکمل النفس و اسکر متصف به صفت حکم

باشد و اسکر شاکر و خایف من الله تعالی بود و اسکر دارای رجای صادق باشد و در مقام تفویض و تسلیم باشد و با الفت باشد

و هی اتفاق الاراء فی المعاونة علی تدبیر المعاش و در مقام وفا باشد و متصف به صفت صلة ارحام باشد الارحام من نسب الشرع

جانب الام او الاب و صلتهم هی اشراکهم فی المال و لبسوء الملبوس بقدر الامکان و اسکر مشفق و مهربان باشد بر خلق الله و اسکر

مصلح باشد بین عباد الله تعالی و متصف به صفت امانت باشد و مقید بالوعد و موفی بالعهد باشد و محب فی الله و مبغض فی الله باشد

و حسن خلق داشته باشد و رسید و ساعی در حوائج باشد و مبادرت نماید در عمل خیر و صاحب صلاة شب باشد و امر دین و اسکر امر با

خدا داشته باشد و شوق بسوی او سبحانه و تعالی و اسکر محبت او خالص برای خدا باشد حقیقی خدا باشد و با عفت و ورع

باشد و هو ملازمة الاعمال الجمیلة و با استقامت و شهامت باشد و هی الحرص علی ما یوجب ذکر الجمیل و رعوت العلیا باشد و هی التأدی

من ادنی الغیر مطلعا و زاهد داشته باشد و هو اکتساب المال من غیر مهانة و لا ظلم و انفاقه فی مصارف الحمیدة و اسکر کاظم الغیظ با

با خضوع و خاشع باشد و حقیقی برای خدا باشد و حرّ باشد و هی تحریر النفس من ربقة الشهوات و محاسبه در معاملات نفس باشد

و هکذا دارای هر خصلت حمیده و صفت پسندیده بود باشد پس مسلمان مجازی حقیقی است که سعی کند در تحصیل صفات اگر

فاقد باشد و اجتهاد نماید در تکمیل آنها و در مهلکات و ارلیه صفات با باشد ... نماید دوم سرایت برای حسد ... هد

در عبادت متمرد باشد و عاصی خدا باشد در اوامر و نواهی جهان از مناهی هو اکتسب تحمل با کند و هو لعمل لاجل رؤیة الناس متمم

مکر باشد همچنین حقد داشته باشد حتم محبت نفس باشد بهم حسود باشد و هو التمنی زوال النعمة عن الغیر ... حلول

در مصائب شماتت بکند (۱۱) باخلو حلالعز و تداسته باشد مکر برای خدا (۱۲) مسهور باشد و هو انجم المرء علی ما لا یکون

کفو اله (۱۳) سوء ظن بخدا نداشته باشد (۱۴) از تطیر و تشائم اجتناب نماید (۱۵) و (۱۶) بخل و شح نباشد (۱۷ و ۱۸ و ۱۹) تغییر
نکند و مسرف نباشد و تبذیر ننماید (۲۰) محبت مال و جاه زیاد نداشته باشد (۲۱) کسل نباشد (۲۲) بطالت نداشته باشد (۲۳)
تعجیل در امور ننماید (۲۴ و ۲۵) غضب و الوحی و غلظت القلب نباشد (۲۶ و ۲۷) وقاحت نداشته باشد و بیحیا نباشد (۲۸) جزع
و فزع ننماید (۲۹) کفران نعمت ننماید (۳۰) جحود نباشد (۳۱ و ۳۲) ساخط و غضوب نباشد (۳۳) از بغض علما و حلم سریع
اجتناب نماید (۳۴) جری بر خدا نباشد (۳۵) ایمن از عذاب و سخط خدا نباشد (۳۶) تاسف خورد تا مال دنیا (۳۷) ضعیف
نباشد در امر دین (۳۸) غش نباشد (۳۹) حسد نباشد (۴۰) معاند نباشد (۴۱ و ۴۲) مکابره در حق ننماید و انکار حق نکند
بعد از علم (۴۳ و ۴۴) و (۴۵) تمرد ننماید و ابا از حق نکند و شرور نباشد (۴۶) طامع نباشد (۴۷) حقود نباشد (۴۸) اصرار در معاصی
ننماید ولو کان صغیره (۴۹) عصیان باطل نکند (۵۰) حث نکند برای عرض (۵۱) مأیوس از رحمت و اسیر الخیبه نباشد (۵۲ و ۵۳
و ۵۴) از محبت ظلم و صغیره و کبیره و دوستی انسان احتساب نماید (۵۵) از بعض صالحین اجتناب نماید (۵۶) فتح القلب نباشد طور دیگر
اعانت المضطر ننماید (۵۷) از بهم اجتناب نماید و هجی کشف ننماید که کشفه (۵۸ و ۵۹ و ۶۰) افشاء اسرار ننماید و سخریه نکند و استهزا
ننماید (۶۱ و ۶۲) مردم را کوچک شمارد و استحقار ننماید (۶۳ و ۶۴) و (۶۵) اجتناب نماید از لعن و سب و شتم ولکن لعن در پاره
از موارد عیب ندارد (۶۶) تعبیر از امور مستهجن بعبارات صریحه ننماید (۶۷) طعن در انساب مردم نکند مگر برای مصلحت شرعیه (۶۸)
طعن در کلام غیر ننماید مگر برای اظهار حق (۶۹ و ۷۰) خصومت عناد نکند و خوض در باطل ننماید (۷۱) منافق باللسان نباشد (۷۲)
بد زبان نباشد سخن بگوید فما بین المتعادین والمتخاصمین (۷۳) شفاعت سیئه نکند (۷۴) ظهیر باطل نباشد و نصرت ظالم ننماید (۷۵ و ۷۶)
امر بمنکر و نهی از معروف ننماید (۷۷ و ۷۸) غلظت در کلام و تعمق در سخن ننماید (۷۹ و ۸۰) سوال و بحث از عیوب مردم نکند (۸۱)
دعای خیر برای بقای ظالم ننماید (۸۲ و ۸۳) رکون بظلمه و اعانت ایشان ننماید مطلقا حتی در امور مباحه و بلکه در امور واجبه و هم
ولا تعینهم علی بناء مسجد (۸۴) در مساجد متکلم بکلام دنیا نشود واه از این مسلمانی که ما داریم که مساجد ما در ماه مبارک رمضان
اسواق میشود و معطل بیع و شراء را در آنها واقع میشود بعوض روزه مسلمانهای ایرانمان دل بر درد بود و دو کلمه شکایت مسلمانها
آمده کردم (۸۵) منابزت بالقاب ننماید خصوص بئس الاسم الفسوق بعد الایمان (۸۶) بر خبر فاسق اعتنا و ترتیب اثر نکند قول از مخبر جمیع
بشنود الصدق او الکذب (۸۷) یمین بغیر اسم الله تعالی ادا ننماید (۸۸) از کثرت حلف اجتناب نماید ولو علی الصدق برای تعظیم اسم الله
(۸۹) وعده برادر دینی ننماید بلکه قول نفرماید مطلقا صادقا کان او کاذبا (۹۰) متشابهات قرآن محض را تفسیر برای ننماید اسماع
العسر (۹۱) قطع کلام غیر ننماید مگر برای مصلحت شرعیه (۹۲) تابع رد کلام موقع خود ننماید و مخالفت نکند مگر اینکه مخالف شرع
باشد ما سمعنا ولا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق (۹۳) نجوی با احدی نکند عند الثالث (۹۴) تکلم با نساء اجنبیه ننماید الا الضرورة
(۹۵) اهل معصیت را بطریق معصیت دلالت نکند (۹۶) فاحشه را شهرت ندهد (۹۷) شیوع فواحش و منکرات را در میان مسلمین و
مومنین دوست نداشته باشد إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ الآیه (۹۸) مزاح موصل بشر و ممنوع در شرع ننماید (۹۹) در ملا
نعی سخن نگوید (۱۰۰ و ۱۰۱) افساد ما بین عبد و مولا و زوج و زوجه ننماید (۱۰۲ و ۱۰۳) کتمان شهادت و شهادت زور ننماید (۱۰۴)
ید و غصب ننماید (۱۰۵ و ۱۰۶) ستایش و سب سلاطین ننماید (۱۰۷) ترک دعا بصلاح سلطان نکند (۱۰۸) کتمان علم ننماید
خصوص عند ظهور البدع (۱۰۹) تعمد کذب بر خدا و رسول و امام نکند (۱۱۰) متکلم بکلامی نشود که مفسده از عظم و ضرر آن منتشر
گردد (۱۱۱) ملازمت فحش نکند با صحبت که مردم از شر او بترسند و بلکه اکرم الناس اتقاء شره (۱۱۲) اگر گدا باشد الحاح در سوال
ننماید تا حدی که موجب اذای مسئول باشد بادای شدید لا یسئلون الناس الحافا (۱۱۳ و ۱۱۴) منت صدقه نگذارد و صدقه
علیحده اذیت نکند چرا که هر دو امر موجب بطلان صدقه است لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی (۱۱۵) کفران نعمت خلق ننماید چه مسلم
کفران نعمت خالق است (۱۱۶) مریض را بی اقرباء او بدون خوف ننماید لا تستیأس در مرض موت (۱۱۷ و ۱۱۸) از ارجاف و انکار ... ننماید

(۱۱۹) استطالت جوار اعراض نماید (۱۲۰) خود را از شهر پدر منتسب نماید مثل بعض رفتن بن ابن ماه (۱۲۱ و ۱۲۲) ترک امر
معروف و نهی از منکر نماید (۱۲۳) غیبت کند و نهی از آن نکند از شکر ثنا نماید که فی نفسه او ... و عیب اکثر افت ... فوقا
و از اعظم آنها است ... (۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰) نقض عهد نماید و حلف و عده نکند و جنایت با احدی نماید
و مکر و حیله و غدر کند و فتنه بکند و فتنه عبارت از ایقاع مردم است ما اضطراب و اختلال و اختلاف ... ملاحظه ...
(۱۳۱ و ۱۳۲) قتل نفس خود و غیر را نماید (۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵) زنا کند و لواط نماید و اشیان ... را احدی نماید و لو برضای
خود با شد چه در امور تلف و قطع نسل هست و اینها مخالف حکمت الهی است و در ربا ... اینجه مودی ... است
و عقر ... و تملک اموال برای غیر مستحق ان و ضیاع و ... عدم ... حق التزویج الی غیر ذلک ... که شرح
ان موجب تطویل کلام و تکدر خاطر ناظر است (۱۳۶ و ۱۳۷) ... احتقه نماید و ... تا او بکند چه این ... ناشی ...
که شطار ثالث انها است (۱۳۸ و ۱۳۹) ... بدو امرد را با تحیه امرد هم بکند (۱۴۰ و ۱۴۱) حسن زن ... و امرد را مدح نماید ...
... از بعض بنهای ایرمان که حوب ... و حمام و مسجد و مهمانی و عروسی و ... ملکید الی چند روز ... بعض ...
بنهای احتراز است در پیش شوهر و پدر و برادر ... عن بعض الثقات (۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴) ... نماید ...
و ... احتساب ... موهبات ... اوصاف ... از رحال ... برای ازدواج ... مدح ... کما عمل ذلک ...
و وطی حائض بکند لما فیه من الاذی و کذلک النفساء والمستحاضه (۱۴۵) زن ... بطریقی که ... (۱۴۶ و
۱۴۷ و ۱۴۸) رجال ... نساء نماید و نساء ... رجال نماید و اظهار رجاع نماید (۱۴۹) ... نماید ... سطام ...
تا عدم ... تعطیل است در حکمت الهیه و تعطیل نسل ... است در اسلام ... (۱۵۰ و ۱۵۱) رجال ... سد ...
و کذلک العکس (۱۵۲) زن ... بدون ... (۱۵۳ و ۱۵۴) ... و ... التحال والنساء نماید (۱۵۵)
و ... مسکرات ... مطلقا حتی ... مسکر موجب ... عقل است و ... نعمتهای الهی است برای انسان
و ... برای دفع ... جمع ... (۱۵۶) ...
محقق (۱۵۶) ... (۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹) ... (۱۶۰) ... در
ادای دین ... (۱۶۱) ... مال ... (۱۶۲) ادای ... (۱۶۳ و ۱۶۴)
و ۱۶۵) ... غصب بکند و ربا بخورد (۱۶۶) احد ... (۱۶۷) ...
نماید (۱۶۸) و (۱۶۹) امانت ... مطلقا استعمال بکند مگر ... (۱۷۰ و ۱۷۱) ... ادای ... نماید و ...
... (۱۷۲) ... مردم ... عموما و خصوصا ... نماید (۱۷۳ و ۱۷۴) ...
...
الوالد ...
... (۱۷۵) ... (۱۷۶)
و ... (۱۷۷) ...
طوریکه ... (۱۷۸) ... (۱۷۹) از مسلمانان ...
نکند (۱۸۰) ... (۱۸۱) ... (۱۸۲) ...
شرعی (۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶) ساحری بکند و تعلم بکند و تعلیم نماید و ... بکند (۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹) ...
نماید و ... (۱۹۰) و خروج بر سلطان اسلام بکند ...
(۱۹۱) ... نماید (۱۹۲ و ۱۹۳) ...

مبادا که نفس او خائن باشد عدل نمیکند میان رعیت (۱۹۵) شخص جائر و ظالم و فاسق را امارت و حکومت و وزارت و عمل
واگذار و متولی امری از امور مسلمین ننماید (۱۹۶) صالح را عزل نکند غیر صالح را در جای او نصب ننماید (۱۹۷) و اگر متولی امری شد
از امورات مسلمین از پادشاه گرفته الی کدخدای محله و ده برای خود حاجب و دربان قرار ندهد و خود را مختفی و مستور ننماید از
قضای حوائج و رسیدگی بامور رعیت بلکه همیشه خود را مهیا و حاضر نماید برای رسیدگی ولو منع شغلش شود مثلا حمام اخذ
دواخان حق و رفع ظلم لاتحصی (۱۹۸ و ۱۹۹) امراء و قضاة ظلم بر مسلم و ذمی ننماید از خصوص و یا ستم (۲۰۰) حاکم شرع و یا حاکم
عرف قبول هدیه از احدی ننماید که مثل آن معهود و معمول نبوده (۲۰۱) قاضی ضیافت خاصه و مهمانی مخصوص از احد متخاصمین
قبول نفرماید (۲۰۲) اخذ رشوت از محق و مبطل ننماید (۲۰۳) واسطه رشوه نشود مراد حاکم محق و برای حاکم مبطل و محق
الامکان هم رشوت ندهد چه مروی است لعن الله الراشی والمرتشی والماشی (۲۰۴) حلال مطلوب ناقد بر بصیرت ننماید (۲۰۵
و ۲۰۶) هتک مسلم ننماید و تتبع عورات مسلمین نفرماید (۲۰۷) مطلع بر حال غیر بدون اذن صاحبش نشود ولو من ثقب (۲۰۸)
حدیث قومی را استماع نفرماید تا خود کراهت ایشان را از اطلاع او (۲۰۹ و ۲۱۰) ترک جهاد بعد التعیین و فرار از جهاد ننماید (۲۱۱)
قتل و ظلم و غدر بر کسیکه امان داده شده است ننماید (۲۱۲) تعدا از تفلیس ننماید (۲۱۳) متولی امر قضاوت نشود با وجود قصور
علمش (۲۱۴ و ۲۱۵) خصومت باطل ننماید و همچنین خصومت حق در صورتیکه طرف مقابل در مقام تحقیق و ... نباشد (۲۱۶)
دروغ نگوید مطلقا مگر در مواضعی که استثنا شده است علی قول (۲۱۷) و ادای حقوق الاستحقاق ننماید (۲۱۸ و ۲۱۹) قاسم در قسمت
و مقوم در قسمت خود و حساب ننماید (۲۲۰ و ۲۲۱) ماشیا و جلوس نفرماید مگر اینکه انسان حاضر نشود الا بالضروره الشدیده
(۲۲۲) تغوط در تحت شجره مثمره ننماید مطلقا خواه بالفعل مثمره باشد و چه بالقوه (۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶) عند البول والغائط
استقبال و استدبار قبله ننماید و همچنین شمس و قمر و کذلک رو باد در وقت بول و کذلک در جهت صلبه بول ننماید (۲۲۷) در سطوح
انهار و عیون تغوط ننماید (۲۲۸) و ترک توبه از معاصی ننماید (۲۲۹) و (۲۳۰) ظروف طلا و نقره استعمال ننماید در اکل و شرب و دارایی ننماید
(۲۳۱) لباس حریر در حال اختیار نپوشد (۲۳۲) بیع العنب والزبیب والتمر لیجعل خمرا او مسکرا ننماید (۲۳۳) و بیع الخشب لیجعل صنما
او صلیبا او آلة اللهو واللعب مثل الطنبور ننماید (۲۳۴) کشتی و جانور و حیوانات باجاره ندهد جهت حمل مسکرات و آلات لهو و حمل و سکنای
جواری با جنات ندهد (۲۳۵) بغیر مجتهد جامع للشرائط مراجعه و تحاکم و تشاجر ننماید و راضی بحکم او نشود بلکه مراجعه در نزد
حسن اشخاص مراجعه در نزد جبت و طاغوت و رضا بحکم ایشان هم ننماید رضا بحکم جبت و طاغوت (۲۳۶) اعانت اهل معصیت
ننماید مطلقا الی غیر ذلک هرگاه خواسته باشیم همه را مفصلا ذکر نمائیم با ادله مستخرجه از قرآن و اخبار صحیحه لصار و لابد
المجلدات الکبیره لهذا هیهنا احد از هزار مفقود و اگر کسی گوید که ما در میان مسلمانان کسی را نمی بینم که متصف بصفات مذکوره
باشد جواب گوئیم این از تقصیر مسلمانانست نه از قصور شرع و مسلمان و محمدی حقیقی لابد باید دارای این صفات و غیر اینها که
مثل اینها باشد باشد و در سابق عرض شد که اگر تأمل و دقت در احکام شرع نمائی خواهی یافت که هر یکی از اینها دلیلی است مستقل بر
نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حقیت مذهب ... دلالت میکند بر حقیت مذهب و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

فصل چهارم در اثبات صحت احادیث نبویه و ائمه علیهم السلام

المرویه در کتب صحیحه و معتبره از کتب علمای اسلام رضی الله عنهم و جواز عمل بآن و این فصل مشتمل بر سه مقصد است **مقصد**
اول بدان ایدک الله تعالی که جمهور اهل کتاب از یهود و نصاری سلفا و خلفا روایات انبیا را مانند مکتوب معتبر میدانند
بلکه جمهور یهود روایات انبیا را معتبر میدانند و فرقه کاتولیک از مسیحیین مکتوب و ملفوظ را مساوی و برابر میدانند در اعتبار
و جواز عمل بآن و اعتقاد مینمایند که هر کدام از ملفوظ و مکتوب ... از اهل ... برای ایمان و جمهور پروتستانت از مسیحیین
روایات انبیا را یکباره ... و معتقدند باحادیث ... [illegible] ... اعتقاد ... روایات

مکتوب است و نیز بدون اعتقاد بشر اگر کتاب خارجی نباشد یقینی از مرتبه بوده و این منکر باد مرتبه حدیثیه پروتستنت مضطر هستند
بامکان روایات لسانیه زیرا که اگر قانون ملفوظ را انکار نمایند بنیاد اصول ملت خود و عقاید حدیثیه از برای ایشان امکان بالذات
خواهد گرفت کار ایشان اعلام می نماید روایات لسانیه لکن نه این همه در اکثر مواضع محتاج روایات لسانیه و قانون ملفوظ شانه
و بسا اعتماد ایشان از کتب معتبره ایشان معلوم میشود چنانکه همه این امور مفصلاً و مدللاً انشاء الله تعالی واضح و آشکار خواهد
شد و آدم کلارک معتبر در شرح دیباچه کتاب عزرا در مجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۵۱ گوید که قانون یهود منقسم
به دو قسم است یک قسم از آن مکتوب است که آن را توریه میگویند و قسم دیگر ملفوظ و غیر مکتوب است و آن را روایات لسانیه مینامند که
بواسطه مشایخ و حفاظ احادیث بایشان رسیده است و ادعا میکنند که حق تعالی هر دو نوع را از مکتوب و ملفوظ در جبل
طور بموسی علیه السلام عنایت فرموده پس یک قسم از آنها بواسطه کتاب بما رسیده و قسم ثانی بواسطه مشایخ نامی گرامی گشته اند پشت
و جیلاً بعد جیل نقل کرده اند لهذا اعتقاد مینمایند که هر دو قسم مساوی است در مرتبه و در عمر و از جهت اینکه هر دو واجب التسلیم بودن
بلکه بسیاری از ایشان ترجیح میدهند روایات لسانیه را بر مکتوب و گویند که قانون مکتوب ناقص و معلق است در اکثر مواضع و ممکن نیست
ان یکون اصلاً للایمان علی وجه المطلوب بدون الاعتبار بروایات لسانیه زیرا که روایات لسانیه واضح و اکمل است و قانون مکتوب را
شرح کرده و تکمیل مینماید و لهذا معانی قانون مکتوب را رد مینمایند در صورت مخالفت با روایات لسانیه و مشهور کرده اند است
ما بین ایشان که عهدی که ماخوذ و میثاق معهود از بنی اسرائیل برای قانون مکتوب نبوده بلکه برای روایات لسانیه و قانون محفوظ
بوده است که اینها بهمین حیله قانون مکتوب را ترک کرده و روایات لسانیه را اساس دین و ایمان از برای خود قرار داده اند
چنانچه اهل روم از فرقه کاتلک در ملت خود اینطور بهم را اختیار نموده اند که کلام الهی را بر حسب روایات لسانیه تفسیر مینمایند
اگرچه این معنی روایات مخالف مواضع کثیره از کلام [illegible] باشد و حال ایشان در زمان رب ما عیسی مسیح بمرتبه رسید که رب ایشان را ملامت
نمود در این امر با اینکه کلام الله را باطل مینمایند از برای ثابت نمودن عهد رب افراط ایشان در این امر بمرتبه رسید
تا اینکه روایات را برتر از مکتوب تعظیم مینمایند و در کتب ایشان است که الفاظ مشایخ محبوبتر از الفاظ توریه است و الفاظ توریه بعضی
از آنها خوب و بعضی غیر مرغوب است و الفاظ مشایخ تماماً خوب و مرغوب است الفاظ مشایخ بسیار خوب از الفاظ انبیا است و مراد
ایشان از الفاظ مشایخ همان روایات لسانیه است یعنی احادیثی که بواسطه مشایخ بایشان رسیده و ایضاً در کتب یهود است که قانون
مکتوب مثل آب است و مشناه و طالموت که روایات لسانیه ایشان در این دو کتاب مضبوط است مانند شراب [illegible] است و ایضاً
در کتب ایشان است که قانون مکتوب مانند ملح و مشناه و طالموت مانند فلفل [illegible] و مثل این اقوال
اقوال اخبار ایشان که از این اقوال معلوم و مشخص میشود که روایات لسانیه را مثل قانون مکتوب تعظیم و تکریم مینمایند
و کلام الله را بطریقی میفهمند که شرح و بیان از روایات لسانیه معلوم شود پس قانون مکتوب در نزد ایشان بمنزله جسد است
و روایات لسانیه مانند روح است که حیات با اوست و دلیل ایشان در این باب نیست مگر ادعای اینکه روایات لسانیه اصل است
زیرا که الله جل شانه توریه را بموسی علیه السلام داده اند معانی توریه را نیز داده اند و امر فرموده اند که اول مکتوب را محفوظ بنویسد
معانی اول را از روایات لسانیه اطلاع نماید و نیز و هکذا پس باید در نسبت روایات لسانیه نقل شود و لهذا [illegible] لفظ قانون
مکتوب را اطلاق مینمایند و برای لفظ قانون لسانی و مادامی که مطابق باشد با روایات لسانیه [illegible] موسی میسر مینماید
که از برای موسی حاصل شد در طور سینا و ایشان معتقد اند که جناب توریه در چهل روز از برای موسی حاصل شد یعنی در
ایام مکالمه خدا با موسی در جبل سینا مگر اینکه روایات لسانیه را نیز در این ایام از بعض حاصل شد [illegible] هر دو
بنی اسرائیل اطلاع فرمودند [illegible] بعد از مراجعت موسی از طور هرون را تعلیم طلب نمود پس از آن روایات لسانیه [illegible]
قانون مکتوب جناب [illegible] از خدا بموسی همان طور رسیده بود پس هرون بعد از اینکه یاد گرفت جواب [illegible]

و الیعازر و ایتامار دو پسر هارون داخل شدند و یاد گرفتند چنانچه پدر ایشان یاد گرفته بود و برخواستند یکی
در یسار موسی نشست دیگری در یمین هارون پس هفتاد نفر شیخ داخل شدند و هر دو قانون را یاد گرفتند و در جلوس نمودند
بعد از ان مردمانیکه مشتاق تعلیم بودند تعلیم گرفتند پس موسی برخواست و هرون معلومات خود را قرائت نمود و برخواست پس
از ان الیعازر و ایتامار قرائت نموده و برخواستند پس هفتاد نفر شیخ معلومات خود را بمردم خواندند پس هر کدام از این مردم
قانون را چهار مرتبه شنیدند و بخاطر خود محفوظ نمودند پس از ان بعد از انکه از خیمه بیرون آمدند بنا بر بنی اسرائیل را امر دادند
نیز قانون مکتوب را بواسطه کتابت و معانی از ان روایات لسانیه تا نسبت بآن تبلیغ نمودند و احکام مکتوب در متن تسطیر نموده
بوده است پس قانون را تفسیر ان احکام ضمیمه نمودند و گویند که در اول ماه یازدهم در سال چهلم از خروج بنی اسرائیل از مصر موسی
جمیع بنی اسرائیل را جمع نمود و ایشان را از موت خود خبر داده امر فرمود هر کسی که از اقوال الهی یعنی قانون فراموش کرده باشد بیاید
و از من سوال کند یعنی قانونی که بواسطه من باو رسیده است و کذلک اگر کسی اعتراضی بر قولی از اقوال قانون داشته باشد باید
تا اسکات اعتراض او را دفع نمایم پس موسی مشغول تعلیم بود در باقی ایام خود یعنی از اول ماه یازدهم تا ششم ماه دوازدهم و قانون مکتوب
و غیر مکتوب را تعلیم فرمود و سیزده نسخه از قانون مکتوب نوشته بنی اسرائیل دادند که بسبط خود بسپرند تا بدین نحو هر فرد را که بخواهد
تا بعد در دست در میان ایشان محفوظ باشد و نیز لاوی را از ان یک نسخه علاوه سپرد تا در هیکل محفوظ بماند و قانون غیر مکتوب یعنی
روایات لسانیه را بیوشع خواند در ششم ماه در جبل نبو صعود فرمود و در انجا وفات کرد و یوشع بعد از وفات موسی علیه السلم روایات
لسانیه را بشیوخ تفویض فرمود و ایشان هم بانبیاء تفویض نمودند و هر پیغمبری به پیغمبر دیگر میرسانید تا انکه ارمیا بباروخ رسانید
و باروخ بعزرا و عزرا بمجمع العلماء رسانید که آخر شمعون صادق است و او هم بانتیگونس و او هم بیوسی بن یوحنان و او هم بیوسی بن
یوعزر و او بیهوشع بن پرحیا و این دو نفر بیهودا بن طبای و شمعون بن شطاح و ایشان بشمعیا و ابطلیون و این دو نفر بهلل و او
هم بپسرش شمعون و گمان میکنند این شمعون همان شمعون باشد که خدای نجات دهنده ما را تا لای دست گرفت زمانیکه مادرش مریم او را
بهیکل آورد بعد از انقضاء ایام تطهیر و او هم بپسرش گملئیل و این گملئیل همانست که پولس را او تعلیم کرده و او بپسر خود شمعون و او
بپسرش گملئیل و او بپسر خود شمعون و او هم بربی یهودا حقدوش که پسر شمعون است و یهودای حقدوش این روایات را در کتابی جمع نمود
این کتاب را مسمی بمشنا نمود انتهی بعد گفته است که جماعت یهود این کتاب را بسیار تعظیم مینمایند و اعتقاد ایشان اینکه هر چه دران کتاب است
از جانب خدا است که وحی شده است بموسی در جبل سیناء مثل قانون مکتوب لهذا ملحوظ هم واجب التسلیم است مانند مکتوب و از زمانیکه
این کتاب مکتوب گردیده است بتدریس و تدریس ذایع شده است بسیار و علمای کبار ایشان دو شرح بر این کتاب نوشته اند یکی در
قرن ثالث در اورشلیم و ثانی در ابتدای قرن سادس در بابل و اسم هر کدام از این دو شرح گمرا است زیرا که گمرا در لغت یعنی کمال است
و از این دو شرح توضیح تمام از برای متن حاصل شده است در نظر ایشان و هرگاه شرح و متن جمع شود مجموع را تالموت گویند
از برای حصول تمیز تالموت اورشلیم و تالموت بابل گویند و مذهب رایج ایشان تماما مندرج در این دو تالموت است کتب انبیا
از اینها خارج است و چون تالموت اورشلیم مغلق است فلذلک اعتبار تالموت بابل در نزد ایشان الان زیاده تر است انتهی و هورن
در باب (۷) از حصه اولی از مجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ گفته است مسائل کتابیکه مشتمل بر روایات مختلفه یهود و شرح
متون کتب مقدسه بود ایشان در حق ان کتاب است که الله تعالی تورات بموسی داد در جبل سینا و این روایات را ایضا
همان حین داد و موسی بهرون و الیعازر و یوشع رسید و از ایشان بانبیای دیگر و از ایشان باشخاص دیگر و هکذا نسلا بعد نسل
تا انکه بشمعون رسید و این شمعون همان شمعون است که نجات دهنده ما را در آغوش گرفت و از او بگملئیل و از او بیهودا
حقدوش یعنی مقدس و او این روایات را در آخر قرن ثانی بمشقت زیاد در کتابی جمع نمود این کتاب را بمشنا موسوم نمود و این کتاب مشتمل است
بر اسفار یهود بسیار است که غرض این کتاب را این است که تفسیر قانون مکتوب است انتهی بعد گفته است بر مشنا دو شرح است

وهر کدام از شارحین ذاکر آکو بید یکی از ایشان کراو ودرشلیم یا مرای بعضی از محققین در فقره ثالث مکتوب کردید و بنا برای
دو دیوس در فقره خامس ودوم کرای با بل کند در فقره سادس در با بل نوشته شد و این کرا مملو از حکایات واهیه است لیکن در
نزد یهود اعتبار عظیمی دارد و دروس وتدریس او رایج است در میان ایشان در هر مشکلی با این کتاب رجوع مینمایند مدعی که آن
مرشد ایشان است و او ذاکر آکو بید بر اکرا معنی کامل است و مطنون ایشان اینکه این شرح کامل توریته است وامکان ندارد که غیر
از او اصل نا شد تا بوس او خاخب شرح دیگر نیست دما یکر کرا نامس اورشلیم مسمی شد مجموع را طلمود اورشلیم گویند وهمچنین
کمرا کرای با بل او مصم شد مجموع را طلمود با بل گویند انتهی پس از تحریر این دو معتبر چهار چیز مفهوم میشود اول انکه
جماعت یهود روایات لسانیه را مانند توریه میدانستند بلکه کثیر اما تعظیم روایات لسانیه بیشتر از تعظیم توریه است وچنین دانسته‌اند
روایات بمنزله روح است و توریه بمنزله جسد و ما سکه حال توریه این باشد حال کتب دیگر چه خواهد بود از کتب انبیاء دوم
انکه این روایات نزد یهود تا یهوذای حق دوس در اخر فقره ثانی جمع کرد بحفظ لسانی محفوظ بود تا یکهزار و هفتصد سال و در اثنای این مدت
آفات عظیمه و دواهی جسیمه بر یهود واقع گردید مانند حادثه بخت نصر و انیوکس و طیطوس رومی که تواتر توریه بر دست این حوادث
منقطع گردید چنانچه در باب دوم دانستی ومع ذلک اعتبار روایات در نزد ایشان زیاده از توریه است سوم انکه این روایات
در اکثر طبقات مروی بروایات واحد است مثل کرا مثل اول ودوم وسمعون دوم وسیم و این اشخاص در نزد یهود از انبیاء نبودند
ودر نزد مسیحین از اشد کفار و منکرین مسیح بودند ومع ذلک این روایات در نزد یهود مساوی با ایمان و اصل عقاید است و در نزد
مسلمین بحمد الله رب العالمین حدیث صحیح مروی بروایات احاد مساوی عقاید نیست چهارم انکه کرای با بل در فقره ششم تو
سد حکایات واهیه است بنابر قول هورن محفوظ بود بروایات لسانیه فقط تا مدتی زاید بر یکهزار و نهصد سال پس ما سکه حال یهود
دانستی با اقرار و اعتراف دو نفر محقق از فرقه پروتستنت بی الان از هفت قول که میخواهم نقل کنم حال جمهور قدمای مسیحیه را
بدانی **قول اول** یوسی بس که تاریخ او معتبر است در نزد علمای کاتلک و پروتستنت در باب (٩) از کتاب (٢) از تاریخ خود
المطبوع سنه ١٨٤٧ در صفحه (٧٨) در شان حال یعقوب حواری گفته که کلیمنس حکایت با لحفظ نقل کرده است در کتاب هفتم خود در
شان حال همین یعقوب و ظاهر اینکه کلیمنس این حکایت را از روایات لسانیه نقل کرده است که از آباء و اجداد او رسیده است
قول دوم بعد در باب (٢٣) از کتاب (٣) قول اریبوس را در صفحه (١٢٣) نقل کرده است کلیسای افسس که بولس آنرا
بنا کرده است و اقامت یوحنای حواری در آن کلیسا بود تا عهد سلطنت ترجان شاهد صادق است برای اخبار حواریین
قول سیم در چهار صفحه قول کلیمنس را نقل کرده است میگوید در حق یوحنای حواری حکایتی ذکر کرده است بلکه
صادق و محقق است در سینها و محفوظ مانده است **چهارم** بعد در باب (٢٤) از کتاب (٣) در صفحه (١٢٦) گفته
تلامذه مسیح مثل دوازده حواری وهفتاد رسول و بسیار کسانی از مردمان دیگر هم واقف بودند از حالات مذکوره لیکن
از حالات اینکه عملیون اینها را نوشته اند لکن از این جماعت حالات را ننوشته اند مگر متی و یوحنا فقط و از روایات لسانیه معلوم
شده است که تحریر این دو نفر نبوده است مگر از برای ضرورت **قول پنجم** بعد در باب (٢٨) از کتاب (٣) در صفحه
(١٣٢) گفته است اریبوس در کتاب سیم خود حالی نوشته است و این حال را از کالدس [illegible] و این حال از قولی که از روایات
لسانیه با او واصل گردیده است **قول ششم** بعد در باب (٥) از کتاب (٤) در صفحه (١٤٧) گفته است حال اساقفه [illegible]
ترتیب در کتابی ندیده ام لیکن بروایات لسانیه ثابت شده است که ایشان مدت قلیلی مانده اند **هفتم** بعد در باب (٢٠) از
کتاب (٣) در صفحه (١٣٨) گفته است از روایات لسانیه ثابت شده است که اکاسوس را روم برد که او و اکسمد نام حکم
او واس ستاع شدار نبد از برای بودن او مسیحی و از اسلام رو نمود در حفظ عسکر کالس جملهم را معوث نمود در سنه
سماع و اموال خود و اسیرا خرج داد زیرا که در ان ایام مسیر بود تا در ان ایام حادث شده بود و دست نمود ایشان اصول

فصل چهارم از باب پنجم در بیان

روایات لسانیه بطور قوی و مستحسن شمرده اینها را برای زیادت حفظ که اگر آن روایات کتابت شود شهادت او درباره آنها
ثبت نماید **قول هشتم** نقل در باب (۳۹) از کتاب (۳) در صفحه (۱۴۲) گفت پاپیاس در دیباچه کتاب خود گفته است
از برای انتفاع شما می‌نویسم جمیع اشیائی را که من رسیده است از مشایخ بعد از تحقیق تام آنها را حفظ کردم تا زیادتی حقیقت آنها ثابت
شود نسبت شهادت من بر آنها زیرا که من راضی نشده‌ام مثل اکثر مردمان با استماع احادیث از کسانی که بسیار لغو می‌نمایند و صانع دیگران را
تعلیم می‌نمایند بلکه احادیث را از کسانی می‌شنیدم که تعلیم می‌نمایند مگر صانع حقیقی را جز آن احادیثی که داده شده است از
رب صادق ما و از کسانی که من ملاقات نموده‌ام از تابعین مشایخ سؤال کردم از اقوال ایشان یعنی اندراوس و پطرس و فیلبس و
توما و یعقوب و یوحنا و متی و شخص دیگر از تلامذه رب ما و از ارسطون و یوحنای بزرگ رب ما چه گفت زیرا که فائده که
من از تحصیل کردم از الفاظ احیاء از کتب و زرا تحصیل نموده‌ام **قول نهم** نقل در باب (۸) از کتاب (۴) در صفحه (۱۵۱) گفت
که هجیسیپوس از مورخین کلیسای مشهور و نقل کردم از آنها اسنادی کثیره و اکثر روایات لسانیه از حواریین آنها را نقل کرده است
و اینکه مسائل حواریین را که روایات لسانیه با وی رسیده است در پنج کتاب به عبارات سهله آنها را تحریر نموده است **دهم**
نقل در باب (۱۴) از کتاب (۱۰) قول ارینیوس را در باب پولیکارپ در صفحه (۱۵۸) نقل کرده است پولیکارپ دائماً تعلیم نمود
اینها را تعلیم کرده بود از حواریین و کلیسا و رسانیده بود و روایت مسلم صادق بود **یازدهم** نقل در باب (۶) از کتاب (۵) از
قول ارینیوس فهرست اساقفه روم را نقل کرده است و در صفحه (۲۰۱) گفته است الآن منتهی شد روی اسقف دوازدهم که بواسطه آن
صدق و روایات لسانیه از حواریین به ما رسید **دوازدهم** نقل در باب (۱۱) از کتاب (۵) قول کلیمنس را در صفحه (۲۰۶) نقل
کرده است این اسناد را از برای طلب رغبت نوشتم بلکه از برای حفظ کردن خود و از برای شکر بر آفات ناسیه از برای نسیان من
اینها را جمع کردم بطریق تفسیر که تشریح است و برای مسائل الهامیه کرد نسبت اینها را معظم شد بعد از اینکه اینها را یاد کردم از
صادقین و سادگین و از آن است یونی کوس که در یونان بوده و دوم از آن که مقیم بود در ممکنا اگر نیست که یکی از اینها سریانی بود
دیگری مصری و اینهای دیگر از سکان مشرق بود که یکی از آنان آسوری بود و دیگری از آنان عبرانی بود از اهل فلسطین و شیخی که
آخر مجد است و سندم مخفی بود در مصر و از جمیع مشایخ افضل بود و بعد از او بطلب شیخ دیگر نرفتم زیرا که کسی از او افضل نبود
و این مشایخ روایات صادقه را حفظ کرده بلکه معمول بود از پطرس و یعقوب و یوحنا و پولس نسبت به دست **قول سیزدهم**
نقل در باب (۳) از کتاب (۵) قول ارینیوس را در صفحه (۲۱۹) این نحو نقل کرده است سندم منفصل الهی این احادیث را تمام
نام ودیسم خود نوشتم بر دفتر کاغذ و عادت من از قدیم الایام است که این احادیث را مدام تکرار می‌نمایم **چهاردهم**
نقل در باب (۲۴) از کتاب (۵) در صفحه ۲۲۲ گفت که پولیکراتس اسقف نوشت روایاتی را که بر او از لسانیه رسیده بود
در کتاب خود که از او امر شاد نوی دیگر و کلیسای روم **پانزدهم** نقل در باب (۲۵) از کتاب (۵) در صفحه (۲۲۶) گفت که
نارکوس و تیوفیلوس و کاسیوس از اساقفه فلسطین و اسقف کلیسای آسور و اسقف پولمانی کلاروس و اشخاص دیگر که با ایشان آمده
بودند امور بسیار را تعلیم نمودند در حق روایات که درباره عید فصح از آن رسیده است از حواریین نسبت به دست
به ما نسبت معمول کرده‌اند است در آخر کتاب نوشتند که نقل روایات لسانیه از آن کتاب به هر شهر رسید تا از برای کسانی که از
صراط مستقیم رو گردانند مصون و موضع فرار باشد **شانزدهم** نقل در باب (۱۳) از کتاب ششم در بیان حال کلیمنس اسکندرانی
گفته است که کلیمنس که مقرر است در کتاب خود که در بیان عید فصح تألیف
نموده است که از امام مجامع حواریین بوده است در صفحه (۲۴۶) گفت که کلیمنس گفت که ... اسقف ... روایات مشایخ را که ... **هفدهم**
نقل در باب (۳۱) از کتاب (۶) در صفحه (۲۶۳) گفت که از مکاتیب یک رساله که تا اکنون موجود است که از او به ما رسیده است
در مسئله ... از برای ... طوس ... و روایت لسانیه از آباء و اجداد خود رسیده است

حال اخبار و احادیث اهل کتاب و تفاسیر معتبرهٔ ایشان

بعضی کلام یونس پیر و قیح و از این هفته قولی که ایمونرح از علمای مسیحیه نقل کرده است معلوم و محقق میشود که علمای
مسیحیه از آیات متشابهات اسپانیا و مصر پیدا نشده‌اند و جاهل بر کاتولیک در کتابی که در لندن در سنه ۱۸۳۲ طبع رسیده است در رساله
دهم خود که او را شیخ حمیتن برزن فرستاده است گفته است (۱) که من در حرم پرستان که بنای ایمان کاتولیک منحصر بکلام الهی که
مکتوبست نیست بلکه تمام از مکتوب و غیر مکتوب یعنی از کتب مقدسه و روایات لسانیه است و حسب شرح که کلیسای کاتولیک تعلیم داده
معتقد در همان رساله گفته است (۲) مدرسی که از سوس در باب (۵) از مجلد (۲) از کتاب خود گفته که از برای طالبین حق این امر
بسیار سهل و آسانتر است که مخصر باشد در کلیسا روایات لسانیه را که معمول کرده‌اند است از جانب تعیین از برای کل حالات اطهار نموده
ایضا در رساله مسطور است (۳) که از سوس در باب (۳) از مجلد اول از کتاب خود گفته مذهب که السرار اوام آنرا حلف است
لکن حقیقت روایت لسانیه در هر موضع متصل است که این چیزی مخالف ندارد در تعلیم و عقاید تا که این چیز نسبت اسپانیا و مصر و مصر
و لسانیه معتقد در همان رساله گفته است (۴) که از سوس در باب (۲) از مجلد (۳) گفته چون سر رجال سلسله جمع کاتولیک موجب معمولا
بالله رجوع محکم روایت و عقیده کلیسای روم که اقدم و اعظم و اشهر جمیع کاتولیک است بنای از اطرس و پولس نهاده اند جمیع
کاتولیک با این موافق دارند که جمیع روایات لسانیه معموله از حواریین نیست اند در شب دران کلیسا محفوظ است معتقد ایضا در رساله
مذکوره گفته است (۵) اسکار از سوس در باب (۴۴) از کتاب (۴) گفته و لو فرض که خواتیم را برای ما کاتولیکی نگذاشته باشند کوئیم
که ما از برای ما لازم بود که اطاعت نمائیم احکام آنکه صحابه ناسک کرده‌اند است روایات لسانیه معموله از حواریین که از اسلام مردم
نموده بودند و مردم هم عوض کلیسا نمودند و این روایت همان است و حسنی که بعضی علیه السلام ایمان آوردند بموجب و مقتضای
این عمل مینماید بدون استعمال حروف و مداد ایضا در رساله مذکوره گفته است (۶) که برنولیس در کتابی که در رد اهل بدعت
تالیف نموده است و در لندن در همان طبع رسیده است در صفحه (۳۶ و ۳۷) از کتاب مذکور گفته است که عادت اهل بدعت است
مستقل مسود بکتب مقدسه و ابطال استقلال مینمایند و گویند غیر از کتب مقدسه مکتوب چیزی قابل نیست ایم که مبنای ایمان بر آن
قرار داده شود و مصنفان که مکتوب شود و بر حمل او وارد آخر مینمایند و ضعف و نسیکات خود می‌دارند می‌فرض و اسلاف عالی نما
و لذا کوئیم بحوریکه ایشان را تمام که مناظره مینمایند در حالت استقلال با کتب مقدسه که ایشان نمیشود و ما هر کتب مقدسه غیر
از حکم و نطق باللسان طرح هر رجوع بکتب مقدسه غلط است چاره ازان کتب حاصل نمیشود اگر هم حاصل نشود در هر حال بعض حوا
بود و اگر این امر بر باشد با نظر بر مباحث است اولا محقق شود که این کتب مقدسه علامت ایمان حاصل است و حق محض
محض ایمان اسلم نموده است و وقت تسلیم و کثافت ایمان کافی بوده است و روایات لسانیه که نسبت ایمان مسیحی بنا موضع احکام دین
مسیح و عقاید است یعنی مدرک احکام و عقاید روایات لسانیه است و در روایات لسانیه صدق و اصل و معانی ایمانات مسیح
مبنای دین مسیح از روایات لسانیه است نه کتب مقدسه انتهی شرح عنصری از جامع جعفر معتقد ایضا در رساله مسطوره گفته است
که از جمله کتب که برای ما و نسبت در رای ما که اعتبار نمائیم بکسانی از مردم که نقل مینمایند کتب مقدسه را ان کویند که کلام خداست
مناسب نظر کنند دران در آنکه سزاوار نیست از برای ما که روایات را ترک نمائیم یعنی روایات که در کلیسا است اعتماد نمائیم حتی آنکه
غیر از کلیسای خدا بما اطلاع کرده است روایت مسند و مسلسل انتهی معتقد ایضا در رساله مذکور گفته است (۸) سلوس که
که مسائل که محفوظ است در کلیسا تا انها موعظه کرده‌اند بعضی دران مواعظ از کتب مقدسه و بعضی از آنها در روایات ماخوذ
کرده است و مرکب شده است و مانند دیگر ... و هر کسی که اهل معرفت ... ابد اسد ...
امر ... در رساله مذکور گفته است (۹) ... ایشان که ... در علمای اهل بدعت ... است
روایات لسانیه ... از جمیع احکام در کتب مقدسه ... است
که کر ... عین کرد است ... (۲۱) از ... ا ...

مسیحیان پروتستنت این امر ظاهر شده است که حواریون جمیع اشیاء و احکام را نوشته تحریر نمایند اطلاع نموده بودند
لکن بسیار اشیاء و احکام را بعد تحریر اطلاع نموده اند مکتوب و ملفوظ و بیست در اعتبار و بلذلک ملاحظه نمائیم که دو
کتاب منشا ایمان است و ما سکه جری بروایات لسانیه تاکید کرده اند طالب را بدین رای ببینیم آنچه بعد در رساله مسطوره اصفا کنند
(١١) که اگر یک ثانیه نوشته در حق شخصی که اصطلاح معنی نمیداند اهل بدعت در رای او حاصل شده بود اگرچه مسئله تحریر شده داشتا
باشد عبث شود لکن در ملاحظه شود که این رسم از روایات لسانیه ماخوذ کرده است در آنکه اشیاء کثیره که مسلم کلیسای عامه است
که حواریون آنها را اظهار داده اند و خال ا که مکتوب نیست صادر در رساله ساهنه الذکر (١٢) که اسقف و بسبب کفر در اهل بدعت
کسی معلم سرزا مروجی روا است کلیسای عامه تفسیر نماید آنچه کلام واو این دو وارده قول بوضوح تمام اشکار میکرد که روایات
لسانیه مسائی ایمان هر کدام کاملا است و روایات لسانیه معتبر بود در رده های مسیحیه رد صغیر (٦٣) از عالم (٣) از کاملا مرتب
(١) که ذاتی موسی قدیس شواهد کثیره ابراد نموده است که متن کلام مقدس مفهوم و معلوم نمیشود بدون معونت حدیث و روایات
لسانیه و مشایخ کاملا این جاعده اعتدا نمودند و جمیع او باب (٣) و ترتولین کفته در رای ادراک حریکه مسیح تعلیم حواریون فرموده است
رجوع سود بکنائس که سائی آن کنائس از حواریین است و آنها را تحریرات و روایات لسانیه خود تعلیم نموده اند آنچه کلام ترتولین و اسکه از اسما
مذکور مسطور کرده معلوم و محقق شد که در دو جماعت بهود تعظیم روایات واحادیث زیاد تر از تعظیم تورات است و اسکه جمهور قدماء
مسیحیه مانند کلیمنس و اریجنوس و یوسیبیوس و پولیکارپ و پولی کراتس و ایرنیوس و هیپولیتوس و کاسیوس و کلاودیوس و کلیمنس
اسکندریانوس و امبروز کاتوس و ترتولین و اوریجن و باسلیوس و ابیفانیوس و کریزاستم و اکستاین و جیروم و غیر ایشان روایات
لسانیه را تعظیم نموده اند و معتبر میدانستند و اگستاین بعد و صا ماس در اجعر این بود که بهشت و عمل کنند بروایات لسانیه نیست
و عمل نوی و کلیمنس در وصف مسائح خود کفته که ایشان حفظ کرده اند روایات صادقه مرتبه از پطرس و یعقوب و یوحنا و پولس
اند دیپسیوس و ای فاند کفت فایده که از آنها حاصل کردم از کتب تحصیل آن نمودم و ارینوس کفت مسلم احادیث را تفصیل الهی
نامعلوم نوشتیم آنها را در صد خود و در قرطاس و تا دستم از قدیم الایام است که دائما آنها را اندیشه تکرار میمایم یعنی احادیث را
و اصالة که در رای طالب حق امری نیست بسود سهل و آسانتر و اسکه تحصیر نماید در هر کلیسا روایات لسانیه را که از حواریین
منقول کرده است و از آن در کل عالم اظهار نموده اند و اصالة هر کدام فرض نمائیم که حواریین در رای ما کتابی باقی نگذاشته اند یعنی نوشته
نیکو شما از رای ما راحت لازم شود که اطاعت نمائیم احکامی آنکه سبب روایات لسانیه هولاء حواریین تاکید کرده است و ارجمیع
و در وان ملامت نماید که این احادیث را و باسلیوس کوید مسائل ماخوده از کتب مقدسه و ماخوذ از احادیث مساوی اند در قوة
که را سم کفت مکتوب ملفوظ مساوی است در اعتبار و روایات کتب مقدسه اساس است و ما سکه جری بابت سند روایات لسانیه
ر بدر اوراحال نیستیم و اکستاین تصریح کرد که اسا کثیره را کلیسای عامه قبول دارد که حواریون آنها را امر کرده اند و مکتوب نیست
ه نحو و الانصاف اگر رد جمیع روایات لسانیه خالی از بعض و جهل نیست محل انسان مرکب میشود (١) در امر (٣٤) از
باب (٤١) از اصل تحریر نموده است (٣) و بدون قبل بدل بیان صحیح کفت لکن در قلوب تمام معانی اسلام حود صحیح
محمود انتهی و در عاقبت بعد است که بتمامی معانی آنها بعضی را آنها حواریون نقل نماید و حواریون محتاج شرح معانی باشند و
عاشر مباحث باشد (٣) از امر (٥) از باب (٢١) را اصل یوحنا تحریر کرده است (٢٥) و دیگر کارهای بسا عیسی
[illegible] کرده نوشته شود کمان ندارم که جهان هم کنجایش آن نوشتجات را داشته باشد انتهی **مؤلف گوید** اگرچه کلام
[illegible] بالغه است [illegible] دیگر کارهای بسیاری عیسی کرد و آنچه مشتمل بر جمیع افعال
[illegible] کتب [illegible] نیست که جری آنها روایات لسانیه معمول نکرده اند باشد (٣) و امر (١٥)
[illegible] در [illegible] آن قدر از آن سوال باشد و آن روایات کلا

و تا سر رسالهٔ ما اموختید انکه فانه آنتهی قول او تا بکلام و تا سر رسالهٔ ما اموختید ایها التقریر دلالت دارد بر اینکه بعضی از
احکام را بواسطهٔ تحریر و بعضی را بواسطهٔ کلام عیان و بیان ساخته اند پس لابد است از اینکه هر دو معتبر باشند در نزد مسیحیین
که برادرانم در سرچ این موضع تصریح نموده علی ما عرفت (۴) و در آیهٔ (۳۴) از باب (۱۱) از رسالهٔ اول پولس بقرنتیان باین نحو تعلیم
(۳۴) و اگر کسی گرسنه باشد در خانه بخورد مبادا بجهت عقوبت جمع آیید و چون سایر ما بقی را خواهم آمد انتهی دلالت دارد بر اینکه
اشیاء باقی را در وقت رفتن او بسوی ایشان شفاها با ایشان فرموده و انها تحریر نکرده اند و بسیار بعید است که جمیع انها معمول نکرده
باشد (۵) و آیهٔ (۱۳) از باب اول از رسالهٔ ثانیه پولس بتیموتاوس باین نحو تحریر شده است (۱۳) نمونه بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی
در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است انتهی پس قول او از سخنان صحیح که از من شنیدی بوضوح تمام دلالت دارد بر اینکه بعضی اشیاء شفاها
شنیده است (۶) و آیهٔ ثانیه از باب ثانی از رسالهٔ مذکوره باین نحو مرقوم است (۲) و آنچه را بشهود بسیار از من شنیدی بمردمان امین بسپار که
قابل تعلیم دیگران هم باشند انتهی پس در این موضع مفسر النصاری تهوفلاکت ... احادیثی را که از پولس شنیده است بمردمان
امین دیگر بسپار و ایشان هم بدیگران تعلیم نمایند پس لابد است از اینکه این روایات مثل ... معمول باشند (۷) و در آیهٔ رسالهٔ ثانیهٔ یوحنا
نبی در آیهٔ (۱۲) باین نحو تحریر کرده است (۱۲) چیزهای بسیار دارم که بشما بنویسم لیکن نخواستم که بکاغذ و مرکب بنویسم بلکه امید دارم که
نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود انتهی (۸) و در آیهٔ رسالهٔ ثالثه ... (۱۴) از یوحنا چنین نوشته است (۱۴)
لیکن امید دارم که بزودی ترا خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم انتهی پس این دو آیه صریح میکند بر اینکه یوحنا وعده کرده ... اشیاء
بسیار را گفتگو نمود است و بسیار بعید است که همراه این اشیاء با بعضی از انها روایات لسانیه معمول نکرده باشند پس از اینکه روشن
واضح و اشکار گردید که هر کس از روی ... منکر روایات لسانیه و احادیث شود مطلقا در ملت مسیحیه ... از اهل
و عوام است و یا متعصب عنید است و قول او مخالف کتب مقدسه و جمهور علمای سلف ... واضح است که حصر بعضی از اهل فرقهٔ
پروتستانت ... قول ... لابد است از اعتبار روایات لسانیه در اکثر مواضع یعنی در مقام تصحیح ...
... که این مساوی اب است در جوهر و اینکه روح القدس منبثق از اب و ابن است و اینکه مسیح صاحب دو طبیعت است و اقنوم
واحد و اینکه عیسی صاحب دو اراده است الهیه و انسانیه و اینکه بعد از وفات بجهنم رفت ... و هویت ... بدون وجود اینکه این
کلمات ... در عهد عتیق و جدید ... و اعتقاد باین امور ... منکر احادیث و تقلید و انصار ایشان لازم است که اجزاء
... کتب مقدسه انکار نمایند ... الواح ... ترکات ... اینکه اینها از روایات لسانیه مکتوب
کردیده اند ... المشاهده ... و حی و الهام ... مثل اینکه ... در ... باب (۲۵ تا ۲۹) از
امثال سلیمانی ... دویست و هفتاد سال بعد از سلیمان در عهد حزقیای ملک ... از روایات لسانیه جمع و تالیف کردیده
و انصار ... امثال سلیمانی ... واصف های حزقیای ملک یهودا انها را جمع و تالیف نموده اند ... کلارک مفسر ... معتبر
المطبوع در سنهٔ ۱۸۵۱ در ذیل شرح این ... است معلوم و مشهود کرد ... امثال سلیمان را جمع کردند ... حزقیای ملک روایات
لسانیه ... عهد سلیمان علیه السلام جاری بود در زمان ... امثال را از روایات لسانیه جمع کردند و ... مصمم بودند و ممکن است که
مراد از احبا و اصدقای حزقیا ... اشعیا ... بوده باشد ... در ان زمان موجود بودند ... مثل ... بی ... بود و سفر
و الاحکوم مصمم بکتب مقدسه نمودند انتهی ... حزقیای ملک جمع ... از روایات لسانیه صریح است ... ادعای ... قول او
... که مراد از احبا و اصدقا ... این قول مردود و باطل است ... احتمال محض است ... احتمال ... کامل ... سبب ... و در ...
این معتبر ... بلکه از روی احتمال ... قول او ... الاحکوم بکتب مقدسه مصمم بودند مردود است ... جما
... علی ... بود مدار اعتبار روایات لسانیه ... از اعتبار ... است ... مسافت ... نقص ...
و حال اینکه بعد از ... هفتصد سال تقریبا از روایات ... جمع و تالیف کردند ... و کذا ... و حال اینکه بعد ...

دو هزار سال جمع شده است پس در این صورت چه مانع دارد که جمع آیات را سیصد و هشتاد سال جمع نموده و یکی مقدمه
ملحق نمایند و از این امر بعضی از محققین از علمای پروتستانت انصاف کرده اقرار و اعتراف کرده‌اند که روایات لسانیه
ابداً معتبر نیست مانند مکتوب در صفحه (۳۶) از جلد (۳) از کتاب هرن چنین مسطور است که داکتر برینکه از علمای
پروتستانت است در صفحه (۶۳) از کتاب خود گفته است که این امر ظاهر و روشن است از کتب مقدسه که دین عیسوی مفوض شد
با سامعه قلوب و باصره حواریین روایات لسانیه و اسامعه مأمور بوده‌اند که آن روایات را حفظ نمایند و با حال متأخره تفویض
نمایند یعنی کسانی که بعد خواهند آمد و از کتب مقدسه این امر ثابت می‌شود خواه کتاب پولس باشد یا غیر او از حواریین که ایشان
متفقاً و با مجموع اشیاء را که در باب نجات مدخلیت دارد نوشته و تحریر نموده‌اند و از اقوال غیر ایشان داده که از او مفهوم شود
که چیزی پیدا می‌شود از صورتهایی که مدخلیت در باب نجات داشته باشد غیر از مکتوب و در صفحه (۳۲) و (۳۳) از کتاب مذکور
مرقوم است پولس و غیر او از حواریین می‌بینیم که چنانچه احادیث را واسطه تحریر تسلیم نموده و کذلک به واسطه روایات لسانیه
ایضاً تسلیم نموده‌اند وای بر کسی که این دو امر را محافظت نماید و احادیث منسوبه در امر ایمان مانند مکتوب مسند است انتهی
کلام داکتر برینکه و اشعیاء [illegible] بلک گفته است که احادیث حواریین مسند است مثل مکتوبات ایشان و احدی از پروتستانت انکار
نمی‌نماید بلکه تعبیر از احادیث لسانیه [illegible] و حلیلی و دیگر گفته است این نزاع که آیا انجیل فقط نوشته و کافی است یا نوشته
روایات لسانیه که قاعده ایمان است در این نزاع داخل مسدود کلام کاتلک هرلیب تمام شد و مستر طامس انگلس در صفحه (۱۸۱)
از کتاب خود المسمی بمرآة الصدق المطبوع ۱۸۵۱ گفته است اشعیاء ثانی ثبت شهادت می‌دهد که علمای پروتستانت است
که مسئله امر را جدا مقرر فرموده است در دین و کلیسا [illegible] بسیار مدد و دخیل و معمول است که کتاب مقدس [illegible] موضحی
نموده است و تعلیم [illegible] کرده است انتهی پس بنا بر اقرار و اعتراف این فاضل مسئله امر روایات لسانیه ثابت و محقق گردیده است
و در نزد پروتستانتها واجب التسلیم است انتهی **مقصد دوم** از امر دوم در بیان [illegible] صحیح متفحص و معلوم است که امر
عجیب و صاحب شأن محفوظ اگر باشد [illegible] محفوظ نیست مثلاً و لله المثل مثلاً اگر سوال کنی از کسی که معتاد باکل طعام مخصوص
نیست [illegible] محفوظ اگر باشد نیست غالباً مخبر عدم اهتمام است باین امر عجیب هم نیست و اگر سوال نمائی از حال
دلایل عظیمه و محاربات سلاطین و امورات نادره محفوظ اگر باشد غالباً حتی عوام اگر سال و ماه [illegible] حفظ نداشته باشند [illegible]
علت ذلک آنکه اهتمام مسلمین در امور دین زیاده از مسیحیین است خصوص در حفظ قرآن و احادیث در این عصر با وجود زوال
سلطنت اهل اسلام از اکثر اقطار ممالک و وقوع فتور در امور دینیه زیاده از صد هزار از حافظ قرآن در تمامی دنیا از اهل اسلام یافت می‌شود
هر کسی از مسیحیین در این امر شکی داشته باشد [illegible] جامع ازهر را ملاحظه نماید در هر وقتی زیاده از حافظ قرآن [illegible]
همه تمام قرآن را حفظ کرده‌اند و اگر کسی قراء مسلمین مصر را استقراء نماید بلکه یک قریه را مشاهده نماید خالی از حافظ قرآن نباشد
از [illegible] مصر [illegible] حافظ قرآن پس اگر شخص مسیحی انصاف نماید البته اقرار و اعتراف خواهد کرد که حال [illegible]
مسلمین در امر دین [illegible] و اساقفه اکرم و قسیسهای اعظم که در شرق و غرب عالم در این زمان که زمان شیوع علم است
در مسیحیین [illegible] سالفه مسیحیه خصوصاً [illegible] در میان مسیحیین [illegible]
علما بود است در این قرن [illegible] اعتراف علمای پروتستانت [illegible] در تمامی دنیا [illegible]
[illegible] اهل اسلام قرآن را و همین سوال بود [illegible]
در حفظ [illegible] علم [illegible] در کمال وضوح این امر [illegible]
خواهد کرد [illegible] در مقصد اول [illegible]
[illegible] الامام [illegible]

حقیقتی روایت لسانیست چنانکه در جمیع مواضع که این جزء مخالف نیست در تعلیم و عقاید تا کنون هزار سنه و اسپانیا و مصر و
لیبیا و لبنان میرود بنابر این از تاریخ کلیسا المطبوع سنه ١٨٥٠ کشف کرد که علمای مسیحیه عقاید ایمان در زمان ایشان مکتوب نبود که اعتقاد
از صدر و دست از برای مخاطب و تعلیم اطفال و کسانیکه داخل ملت مسیحی میشدند تعلیم لسانی بود و این عقاید مقصود بود پس از آن بنابر آنکه
اینها را ضبط کرده‌اند در کتب معاملات کردند و مطابق باشند و اختلاف در پیش بود مگر اینکه اختلاف لفظی بود در اصل مطلب فرقی نبود و خیال
اینکه کتابی از عهد بکر و عمر بود ندانستی کلام در صور بسکه خیال علمای مسیحیه این باشد خیال محدثین اسلام بالقطع والیقین [illegible]
خواهد بود در حفظ احادیث و عقاید پس معلوم شد که امر دین شان محفوظ است و از مرور ایام [illegible] حالی [illegible] میشود و این
امر از حال قرآن مشخص و معلوم میشود که یکهزار و سیصد و دوازده سال از هجرت گذشته است چنانچه بواسطه کاتبین قرآن محفوظ آمده
در هر قرنی [illegible] بواسطه سینه چند هزار رجال محفوظ است در جمیع قرون بخلاف مسیحیه در این [illegible] ایضاً اگر خیال کنند و حوادث
علمای ایشان را ملاحظه نمائیم و صلاح العوام می بینیم که کتب مقدسه را بتلاوت نمی‌نمایند تا چه رسد بحفظ آن کتب در میان مسیحیین یک تن
کسیکه حافظ تورات یا انجیل باشد و حال آنکه در میان ایشان [illegible] و از مسلمین قریب [illegible] صد هزار شیعه و سنی [illegible] حافظ
قرآن دیدم و همچنین در احادیث شرح النهائی دیده‌ام و در شرح از بعض در صد حدیث هم در بیان حال احمد بن سعید الهمدانی
که یکی از روات حدیث است معاصرین او از خود او نقل کرده‌اند که گفت من یکصد و بیست هزار حدیث با سند آن یاد دارم [illegible]
سیصد هزار حدیث [illegible] در معلم [illegible] از علمای پروتستانت در جامعه کتاب خود المسمی بالدلیل الی طاعة الانجیل
المطبوع سنه ١٨٤٩ در صفحه (٣١٦) گفته است که من از روزی سوال کردم از کاهنی [illegible] که مرا از روی صدق جواب ده [illegible] مطالعه
کردن خود کتب مقدسه را که در مدت عمر خود [illegible] کرده است پس در جواب گفت که من بعضی از مواضع کتب
مقدسه را در بعضی از اوقات میخواندم و تمامی کتب را هیچوقت نخوانده‌ام و لکن دوازده سال است که مشغول [illegible] هستم
کتب مقدسه را هیچ نخوانده‌ام و اگر [illegible] اکلیریس [illegible] لکن مع ذلک بارشاد ایشان [illegible] کلام مختصر

مقصد ششم آنکه احادیث صحیحه معتبر است در نزد اهل اسلام بر وجهیکه شرح آن خواهد آمد و لکن چون قول رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم اتقوا الحدیث علی الا ما علمتم فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار متواتر بود در نزد ائمه
صلوات الله علیهم و بسیاری از صحابه این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند و معنی حدیث بفارسی چنین باشد
پرهیز کنید از حدیث [illegible] مگر آنچه را بدانید که از من صادر گردیده است پس هر که دروغ [illegible]
قرار بدهد از برای نشستن گاه او در آتش یعنی جای او در آتش جهنم خواهد بود [illegible]
و شیخ بهائی در اربعین از سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه این خبر را نقل کرده است قال رسول الله [illegible]
من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار [illegible]
اسلام اهتمام تمام را از مرتبه اول در تصحیح احادیث داشته [illegible]
اهل اسلام در حفظ قرآن در جمیع قرنها [illegible]
[illegible] عهد [illegible] بعضی [illegible] کلام رسول الله [illegible]
[illegible] عهد [illegible] ابن العاص [illegible] زمان عسکری علیهما السلام [illegible]
سند و بعضی از اصول مفقود گردید [illegible]
چهار صد اصل [illegible] اصحاب [illegible] اصول معتبره [illegible]
مانند کتاب یونس بن عبدالرحمن [illegible]
[illegible] حکام [illegible] سوال و جواب [illegible]

معصوم سؤال کرده و مسئله می‌شنید یکی در جزوی و دیگری در جزو دیگر چون این شخص راوی که مثبت سؤال و جواب را در کتاب خود ثبت می‌نمود
و سایر اصول را مشهور کرده‌اند و این چهارصد اصل را بعد از آن بهر جهت که [illegible] و در مواضع تعارض اخبار ائمه [illegible] احکام
علاج می‌کردند که از معصوم شنیده بودند و آن چهل جلد است که صاحب وسائل محمد بن الحسن العاملی در فصل آخر وسائل ذکر کرده است
پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقة الاسلام است و در عهد صغرای امام دوازدهم بیست سال در [illegible] کتاب کافی را نوشت که اصول
عقاید و فروع را جمع کرده و [illegible] بود تا آنکه احادیث طهارت را در یک کتاب نوشت و هکذا این ابواب را [illegible] هر کس [illegible] خود معنی
ذات [illegible] چیز از اخبار اصول عقاید و چیز از اخبار فروع دین [illegible] ساخت شانزده هزار و یکصد و نود و نه حدیث اصول و
فروع را در کافی نوشت پس از آن محمد بن بابویه قمی آمد و آنچه را که در نزد او از اخبار محل اعتبار و اعتماد بود جمع کرد و کتاب من لا یحضره الفقیه
اسم کرد است و این کتاب چهار مجلد و [illegible] باب است مجلد اول مشتمل است بر [illegible] و هشتاد [illegible] باب و مجلد دوم مشتمل است بر دویست
و هشت باب و مجلد سوم مشتمل است بر [illegible] و هشت باب و مجلد چهارم مشتمل است بر یکصد و هفتاد و سه باب پس جمیع آنچه در مجلد اول است
اخبار یک هزار و ششصد و [illegible] حدیث است و جمیع آنچه در مجلد دوم است ششصد و [illegible] حدیث است جمیع آنچه در مجلد سوم است [illegible]
یک هزار و [illegible] و پنج حدیث و جمیع آنچه در مجلد چهارم [illegible] صد و [illegible] حدیث و جمیع مسانید اول [illegible] صد و هفتاد و [illegible]
حدیث است و مراسیل آن [illegible] و چهل و [illegible] حدیث است و مسانید مجلد دوم یک هزار و [illegible] و چهار حدیث است و مراسیل آن [illegible]
و هفتاد و سه حدیث است و مسانید مجلد سوم یک هزار و [illegible] و پنج حدیث است و مراسیل آن [illegible] صد و ده حدیث است و مسانید
مجلد چهارم [illegible] صد و هفتاد و [illegible] حدیث است و مراسیل آن یکصد [illegible] حدیث است پس جمیع احادیث مسنده سه هزار
و [illegible] صد و [illegible] حدیث است و مراسیل آن دو هزار و پنجاه [illegible] حدیث است پس جمیع احادیثی که در این کتاب [illegible] مسطور است مسند و
مرسل پنج هزار و [illegible] صد و [illegible] حدیث است پس از آن محمد بن حسن الطوسی آمد و او را شیخ الطائفه می‌گفتند و مراد از شیخ مطلق هر جا
[illegible] است او است و اخبار [illegible] را که خود معتبر می‌دانست جمع کرد و دو کتاب نوشت یکی [illegible] که شرح مقنعه شیخ مفید است
و دوم استبصار است و ایشان [illegible] بودند که این چهار کتاب را نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کالشمس فی رابعة النهار [illegible]
[illegible] و علما شهادت [illegible] این [illegible] کتب [illegible] محمد
دیگر آمدند و [illegible] که آن چهار کتاب را نوشتند و جمع کردند اخبار [illegible] اول ایشان محمد بن مرتضی کاشی است
که ملقب به [illegible] محسن است و کتاب وافی را نوشت [illegible] اصولا و فروعا و اخبار [illegible] ذکر کرده [illegible]
در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن حر عاملی است [illegible] کتاب وسائل را نوشت [illegible] اخبار فروع است [illegible]
[illegible] جمع کرد [illegible] بعضی اخبار [illegible] بعضی مواضع [illegible] سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که بحار
الانوار را نوشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] تابع التابعین اخبار و آثار مرتب نمودند و تصنیف خصوصی یافت [illegible] زهری [illegible] الموطأ [illegible]

و ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج در مکه تصنیف نمود و عبد الرحمن بن الاوزاعی در شام و سفیان ثوری در کوفه و حماد

بن سلمه در بصره و ابو عبد الله محمد بن بخاری و مسلم صحیحین را نوشتند و اقتصار نمودند در این دو کتاب بر ذکر احادیث صحیح و بزرگان

و صحاح را ذکر کردند پس ائمه احادیث در امر اخبار و آثار خاصه و عامه اجتهاد عظیم نمودند و کتابها در علم رجال تصنیف نمودند

از کتب رجال هر راوی از رواة حدیث معلوم میشود که حال او در دیانت و حفظ چه بوده است و هر یکی را اصحاب حدیث از خاصه و عامه

احادیثی که ذکر کرده اند بعضی ثلاثیات اند یعنی بسه واسطه برسول الله و ائمه منتهی میشوند و بعضی کمتر و زیاده و احادیث صحیح منقسم

میشود اول متواتر دوم مشهور سیوم خبر واحد پس متواتر آنست که جماعتی از جماعتی نقل کرده باشند که تواطی ایشان بر کذب در نزد عقل

جایز نباشد یعنی عقل تجویز نکند که اینقدر جمعیت بر دروغ اتفاق کرده باشند در جمیع طبقات مثال آن مثل نقل حدیث [illegible]

و اعداد رکعات صلواة و مقادیر زکوة و امثال اینها و مشهور آنست که در عصر صحابه یعنی صحابه پیغمبر و ائمه مانند اخبار آحاد باشد

بعد مشهور شود در عصر تابعین و تابع التابعین و اعتبار در قرون [illegible] در امت عصرین اخیرین [illegible]

کالمتواتر گویند و خبر واحد آنست که شخص واحد از واحد یا واحد از جماعتی یا جماعتی از واحد نقل نموده باشد و متواتر از احادیث

علم قطعی است و انکار آن در دین اسلام کفر است و مشهور موجب علم طمانینه است و انکار آن موجب بدعت و فسق است و خبر واحد

موجب علم ظنی [illegible] و آن معتبر است در عمل نه در اعتقادات و اصول الدین و اگر خبر واحد مخالف باشد با دلیل قطعی عقلی

و یا نقلی اگر تأویل در آن ممکن باشد واجب است [illegible] الامر [illegible] و غیر معمول به خواهد بود و بنای عمل بر دلیل قطعی خواهد بود خواه عقلی باشد

خواه نقلی و فرق میان حدیث صحیح و قرآن سه وجه است اول آنکه تمامی قرآن از اول تا آخر منقول متواتر است [illegible] رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است [illegible] قرآن [illegible] نکرده اند [illegible] اللفظ المعنی [illegible] باشد یعنی الفاظ قرآن

الفاظ [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم صادر کرده اند بخلاف حدیث صحیح [illegible] اگر نقل با معنی در احادیث

جایز است بشرط آنکه ناقل [illegible] لغت عرب و اسلوب کلام [illegible] باشد [illegible] جایز است [illegible] معنی

نماید دوم آنکه چون قرآن تمام متواتر است لهذا انکار [illegible] موجب کفر است بخلاف حدیث صحیح که موجب کفر نمیشود مگر [illegible]

اول و آن خبر متواتر است دون المشهور و خبر الواحد سیوم آنکه احکام متعلق میشود با الفاظ قرآن و نظم [illegible]

این بخلاف حدیث که احکام با الفاظ آن تعلق نمیگیرد [illegible] آنچه ما ذکر کردیم در مقاصد [illegible]

اعتبار [illegible] صحیح [illegible] اجماع و استصحاب [illegible] **فصل پنجم** در دفع شبهات [illegible] حدیث [illegible]

و آن چند شبهه است **الشبهة الاولی** آنکه [illegible] احادیث [illegible] اصحاب [illegible] بود [illegible]

[illegible] بودند در احوال دلیل خواهد بود [illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible] و طرفداری [illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible] صاحب [illegible] در صفحه (۲۴۰) از نسخه مطبوعه [illegible] یعنی در فصل چهارم [illegible]

[illegible] در رسائل [illegible] وارد [illegible] و غیره [illegible] شبهات [illegible]

الجواب آنکه این شبهه [illegible] وارد [illegible] نبود [illegible]

[illegible] و معمول [illegible] و شاگردهای [illegible] اعتبار [illegible]

در احوال دلیل خواهد بود [illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible] طرفداری [illegible] الحمد لله [illegible]

در این باب [illegible] است [illegible] و اگر گویند که احتمال [illegible] حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

اصحاب [illegible] جواب گوئیم [illegible] احتمال [illegible] اعتبار ساقط [illegible] اصحاب صلی الله

علیه و آله و سلم [illegible] اصحاب [illegible]

اوطان نموده و بسوی حبش و مدینه هجرت نمودند و مقصود نیست که در این مدت با همه این سختی‌ها و صبرها و مرتبه‌ها به امید طمع دنیا نائل باشند
و خیال اینکه این احتمال اقوی و محمد حق‌جواریّین ایضاً قائم است زیرا که ایشان مساکین و ممالک و مستاد بودند و از جماعت یهود بسته بودند که
مسیح سلطان عظیم الشأن و پادشاه صاحب اقتدار خواهد بود پس چون عیسی بن مریم علیه السلام مدعی گردید که من همان مسیح موعودم حواریین
او ایمان آوردند و چنین فهمیدند که از متابعت بزرگوار مناصب جلیله از برای ایشان حاصل خواهد گردید و از مشقت شکم و صبرها
نجات نام و خلاص خواهند شد و چون عیسی علیه السلام با ایشان وعده داد که هر آینه شما که مرا متابعت نموده اید روزی که پسر انسان بر
کرسی جلال خود نشیند شما نیز بر دوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود چنانچه در آیه (۲۸) از باب (۱۹) از انجیل
متی مرقوم گردیده است و همچنین وعده داد آن که هر آینه به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک
به جهت من و انجیل ترک کند مگر اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات
و در عالم آینده حیات جاودانی را خواهد یافت چنانچه در آیه (۲۹ و ۳۰) از باب (۱۰) از انجیل مرقس مرقوم گردیده **مُؤَلِّفِ کُویِل** در این وعده حضرت مسیح
حکم صد چندان را در عالم دنیا برای ایشان حاصل می‌شود و حال اینکه بر هیچ زیاده بر یک زن در مذهب مسیح حرام است شاید مقصود و مراد از وعده
از موعود مسیح باشد املاک هم از برای این حواریها حاصل نشد و همین حالت املاک در دنیا نرسید و معنی اینکه صد پدر و صد مادر و صد
حاصل می‌شود چه باشد صد پدر از برای ایشان حاصل نگشت و همچنین چیزهای دیگر هم با ایشان وعده داد با اینکه یقین کردند که سلطان خواهد
بود و هر کسی از ایشان بر سبطی از اسباط بنی اسرائیل حکم خواهد نمود اگر چیزی که با عیسی مسیح از ایشان فوت شود صد مقابل آن در دنیا از
برای ایشان حاصل خواهد گردید و از این امیدواری‌ها از ایشان هیچ مداوا کردند اینکه یعقوب و یوحنا پسران زبدی و با مادر ایشان بار اول
از آن مجلس منصب وزارت عظمی [illegible] که یکی از ایشان در یمین عیسی علیه السلام جلوس نماید و دیگری در یسار و بعضا
آخری یکی و دیگر [illegible] در ملکوت و جاه در باب (۲) از انجیل متی و باب (۱) از انجیل مرقس مرقوم گردیده است
لکن چون ایشان دیدند که سلطنت و جاه از برای ایشان حاصل نشد و صد مقابل را در دنیا ادراک نمودند ناامید گردیدند و عیسی در مسکنت و فقر
خود باقی است و از یهود مرتد [illegible] گرچه در آن عمل فرار نمایند و دیدند که یهود در صدد آن هستند که آن بزرگوار را بگیرند و
قتل برسانند منتظر گردیدند که به هم ایشان خطا بود است و وعده‌های مذکوره مانند سراب که در نظر تشنه آب است هیچ یکی از آنها عمل نخواهد
حواری شد و انکار این سلطنت حال التمرد و اصحاب موهوم دیدهم در آن زمان اگر یهودا بر یهود در طلب تسلیم عیسی به دست ایشان و سایر حواریین عیسی
را ترک کردند در وقتی که یهودا [illegible] و سه مرتبه انکار کرد و لعن نمود و لعنی مسیح نمود نعوذ بالله از سید حواریین و اعظم ایشان که مسمای کلیسا
مسیح و داعی کلام او و حلقه بلا فصل هم بوده است یعنی حضرت بطرس رسم خود که مراسم داد [illegible] مسیح علی رغم ایشان الحال
خود سارا مطلقا مأیوس گردیدند [illegible] سلطنت و دنیا که در مرتبه اسم بزرگوار را دیدند بعد از سه ماه از ما [illegible] طمع ایشان
کرده اکرد اسم سلطان [illegible] مسیح [illegible] اسرائیل [illegible]
در باب (۴) [illegible]
که از مرتبه ایشان حاصل نگردید [illegible]
مقصد [illegible] چهار [illegible]
و ایشان بر کرسی‌های سلطنی جلوس خواهند نمود [illegible] (۱۹)
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بلکه سهوها و خیالات را نوشته‌اند و عوض تباهی خیالات را صحیح نموده‌اند و شما ایشان را و غیر از خود نرسیده‌اند و او در این وصف [illegible]

نکوهیده‌اند پس شهادت ایشان در حق مسیح علیه السلام اعتبار ندارد و ازینکه ما اثبات کردیم که تحریفات و غیرها با ایشان هست و اینها احتمال اولی است

احتمالی که توضیح در باره اصحاب و امرای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اگر چه او باطل خود بداند دروغ نکو و انصاف بده

بدانکه این تقریر پس الزام است بر اعتقاد حنابیه مراد در این کتاب تصریح نموده‌ام که حواریین در نزد مسلمین رسولان و رسول خدا هستند

و ذات ایمان ایشان از الانبیاء این هم نسبتها اکست در جواب این احتمال در حق عیسی و حواریین حضرت علیه السلام از در حق اعتبار ساقط و هالک‌اند

مگر لیکن احتمال ایشان در حق اصحاب و ازواج و امرا و اسباط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کلیه از در حق اعتبار ساقط و هالک است و نیز

هست که بعضی از برای تغلیط عوام اختلاف مذاهب اهل اسلام را دلیل بطلان اصل دین اسلام قرار می‌دهند لهذا دوست داشتم که

مذهب و اعتقاد دو فرقه از فرق مسیحیه را در بیان و اختصار در همین موضع نقل نمایم تا از آنکه الوثنی بذا انکه موشیم و نیز

عقائد اول از تاریخ خود که مشکو در هر قسم و اسقف کرد و فرقه اول تو اعتقاد ایشان این بود که عیسی علیه السلام انسان فقط مولود است از مریم

و یوسف نجار مثل سایر مردم و اطاعت شریعت موسویه منحصر بیهود فقط نیست بلکه واجب است بر غیر ایشان اتباع و عمل احکام شرع موسوی

از برای حصول نجات و چون پولس منکر وجوب عمل بود شرع موسوی و با ایشان مخاصمت شد بر این باب مخاصمه و نزاع می‌نمود و ایشان مر او

سیار مذمت منکر شدند و مهر ایشان و آزار داد از صحت تحریر می‌نمودند انتهی کلامه و لاردنر در صفحه (۳۳۰) از جلد دوم از تفسیر خود که کتب ۱

مسیحیه را اخراج داده‌اند از نوشتهٔ پولس رسائل او را رد نمودند و حضرت کلمنتس مورخ در تاریخ خود در بیان اسم فرقه این فرقه از کتب عهد

همان تورات را قبول می‌کردند و بس و از اسم داود و سلیمان و ارمیا و حزقیال علیهم السلام متنفر بودند و از عهد جدید همان انجیل متی را قبول داشتند

و این انجیل را هم در مواضع کثیره تحریف نموده بودند و دو باب اول را از انجیل مذکور اخراج کرده بودند انتهی و اسقاط در تاریخ خود در بیان فرقه

مارسیونیه کفر است که اسم فرقه اعتقاد ایشان این بود که خدا دو تا است یکی از ایشان خالق خیر است و دیگری خالق شر و معتقد که تورات و سایر کتب

عهد عتیق از جانب خدای عهد ثانی است و تمامی کتب عهد عتیق مخالف کتب عهد جدید است و معتقد است که اسم فرقه اعتقاد می‌نمودند که

عیسی بعد از موت جهنم نزول فرمود و ارواح قابیل و اهل سدوم را از عذاب جهنم نجات داد زیرا که ایشان در نزد او حاضر شدند و خدای ثانی

را اطاعت کردند و ارواح هابیل و نوح و ابراهیم و صالحین دیگر را در جهنم گذاشت زیرا که ایشان مخالف [illegible] اعتقاد می‌کردند که خدا

عالم مخصوص خدا است که مرسل عیسی است بسبب آن لهذا قبول نمی‌کردند که کتب عهد عتیق الهامیه [illegible] و قبول داشتند فقط

لیکن در باب اول از انجیل مذکور در نزد ایشان مردود بود و از رسائل پولس ده رساله در نزد ایشان مسلم و [illegible] محال ایشان بود و

این رسائل در نزد ایشان مردود و غیر مقبول بود انتهی و لاردنر در [illegible] و تفسیر خود [illegible] نمیکند [illegible] کرد

که مفهوم کرد خدا شکر نور یعنی را موسی داد و انبیای بنی اسرائیل تکلم نمود خدا سوی [illegible] ساطع بود و کتب عهد جدید مسلم دارند

لیکن اقرار می‌نمایند به وقوع الحاق در این کتب و هر چه دلیل [illegible] این کتاب [illegible]

کتب و رسائل این کتب ترجیح [illegible] کرد این کتب [illegible] مذکور که اصل [illegible]

تمامی اسم فرقه کتب عهد عتیق و عهد عتیق در نزد ایشان مسلم بود [illegible] عقاید ارکان عهد [illegible] این کتب است [illegible] کرد

سلطان اسامی یهود داود سلطان تکلم نمود با موسی رسالت [illegible]

مفهوم جمع کتاب که من از من امداد [illegible] بودند [illegible] انتهی [illegible]

بلکه احتصار نمودم طلبا للاختصار [illegible]

[illegible] اعتقاد نمایند [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

موت عیسی علیه السلام بر معتقدند در جهنم هستم اگر این مطلب مطیع شیطان بوده‌اند پس اگر یونس و سایر کتب عهد عتیق از حالات شیطان نیست دیگر
آنکه این کرامت و سایر انبیای بنی اسرائیل مکلم بوحی الهی بوده‌اند که شیطان بوده تا هر جهت اگر کتب عهد جدید محرف است و وقوع زیاده و نقصان در آن
اگر معصیت کار مطلقا در آن است و معلوم است مطلقا موجود دارد که امر بطلان دین ضرورت بدیهی است و اگر اقوال این فرق تمام است احتمالا
مذاهب دلیل بطلان دین نمی‌شود پس از ادیان بجا و سعادت حاصل خواهد بود لاشتباه در صورت اینکه اقوال مذاهب مختلف اسلام مخالف قرآن و اقوال ائمه
طاهرین سلام الله علیهم اجمعین باشد **الشبهة الثانیة** اینکه راویان احادیث جمعی اشخاص هستند که بعد از انتقال محمد صلی الله علیه وآله
نقل میکنند حجت خواهد بود که بسیار از فضلای صد یا دویست سال که از وفات محمد صلی الله علیه وآله وسلم گذشته بود راویان احادیث و نقلها بعد از آن
مجتهد متواتر شد جمع آوری نمودند بعد بعضی نقلها را بعضی اعتباری چندان نداشتند و ما نمی‌دانیم بسبب عصر ایشان اقدام ورزیدند به احادیث
خود سازی ضبط و ثبت نمودند این بالفاظ صاحب میزان الحق در صفحه (۲۴) از نسخه مطبوعه ۱۲۸۸ و غیر او در رسائل دیگر این شبهه را نوشته‌اند و **الجواب** در فصل اول از همین باب دانستی که روایات لسانیه معتبر است در نزد جمهور اهل کتاب و علمای ایشان این اصل مسلم ایشان است و اگر
متفق نبودند احادیث باعتبار روایات لسانیه در امر دیگر و اجماع امور دینیه را انکار نکنند این بعض مسائل حق است و اگر بعض کتب در عصر ایشان سلیمان
از روایات لسانیه جمع شد است در عهد حزقیا ملک بود بعد از انقضای مدت دویست و هفتاد سال از ارتحال سلیمان علیه السلام و اگر امثال
ولوقا و بعض از کتب اعمال از روایات لسانیه جمع و تالیف کردند است و اگر انجیل صاحبان محفوظ است و حال آنکه مطرف نمی‌شود در مردان نام و اگر
تابعین بعضی از ابتدای زمان صحابه تا زمان التابعین بود که ذکر ایشان رفت بود
... الاسلام ... بود و دیگر از سایر احادیث و عامر احادیث صحیحه و مجلس را اول کرده
و امضا نمودند که احادیث صحیح اصحاب احادیث پیغمبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه احادیث را سندهای خودشان ...
در قلب عظیم نشانی تالیف بود ... این حال روایت معلوم شد و همچنین اهل اسلام ...
اگر معصوم علیه السلام بعد از صد یا دویست سال معجزات و حالات و غزوات حضرت رسول را بیان نمایند و راویان آن هم ضبط و ثبت نمایند
و صریح دیدند با معصوم بدان اعتراض کرد که نمی‌شود حجت نباشد که بشنود که این حکم بود و باید معصوم علیه السلام اعتراض کرد که این حق
واست ... معقول نیست اگر حال بدین منوال است ... عیسی در حق داود و سلیمان و نوح و اسحق و یعقوب اسماع ...
و اولاً اینها جدا ... حجت بشوند ... معلوم است ... و باقی انبیای
بنی اسرائیل در حق اینها که ... غلط و باطل باشد و قول او که کتب معجزات محمد را متواتر نیست و جمع آوری نمود و بعد بعض
اینها را تعلیق عباری عمداً ایشان غلط و باطل مردود است ... اهل اسلام انکار او را کنند
... معلوم بودیم ... عدم اعتبار ... بود ... دلیل
کمال ... اگر ... دانستی که ... است که ... بود
در ... نمودند ... انجیل ... انجیل ... مسود اجزاء
اگر ... جمع بود ... معلوم است که اناجیل
اکه ... مسیح علیه السلام ... بودند و اینها ... اکثر محققین اهل اسلام که اینها
امر ... رسول الله ... احادیث صحیح ...
... سال ... صلی الله علیه وآله وسلم ...
... صلی الله علیه ... احادیث ...

که در علم لغت امام وقت بود و تصانیف بسیار در هر علمی دارد مثل اوزان امثال او چند کتاب از احادیث و موضوعات غریب داده اند و معلوم و مشهور
بوده اند که اینها از موضوعات است مثلاً این امر غریب ... از علمای بزرگ است که احادیث در غریب ... المقدمة
الثالثة سیم اینست که معنی اکثر احادیث طوری می باشد که هر عاقل و غافل اگر چه به بعضی حاجت ... اگر انکار کند نمیتوان خواهد
نمیشد که مثال است که ممکن اینها است و درست باشد حاصل از مطالب احادیثی که در کتاب بحر العین و حق الحق و ... معلوم
بعضی از شرح گفته شود و در صحیح ... انتهی با الفاظ صاحب ... در فصل چهارم از باب ... و الحوادث در احادیث صحیح ... که معلوم
که مضمون آن ممتنع باشد در مرد عقل و اما بعضی معجزات و غرایب که اینها خلاف عادت و بعضی احوال جنت و جهنم و ملائکه که ظاهرا اینها در این
دنیا پیدا نمیشود پس اگر استعداد انسان از برای اینست که ممتنع است البرهان ... است که این برهان ... و الیه البرهان
اگر برهان داشته باشد ... اقدام ... و اگر استعداد از برای اینست که ... خلاف عادت و طور ... عالم ...
این استعداد از برای ... اگر ... خلاف عادت باشد ... صاحب ... نمود ...
... اول ... موسی علیه السلام ... خلاف ... عادت ... اگر ...
خلاف عادت و ... عالم ... الحوادث ... اگر برهان ...
در عالم استعداد صحیح است ... امام ... ممکن ... اگر ...
... عالم ... سال ... برهان ... امتناع آن ... کرد
معلوم است ... ممکن ... القطع ...
... احوال ... بعضی ...
... بعضی ...
در این بعض ...
بود در ...
... استعداد ...
...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] (۲۸) ... (۲۹) ... [illegible]
... (۳) ... [illegible]
... (۴۳) ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

عدد روزهای لشکر را بخوابی بار عصیان ایشان را انگشتی (۵) در آنکه سالهای عصیان ایشان را مطابق شماره روزها سیصد و نود روز
نوشته ام تا اینکه بار عصیان خاندان اسرائیل را انگشتی (۶) و بعد از اتمام رسیدن اینها از بار پهلوی راست خود بخواب و بار گناه خاندان
یهودا را چهل روز متحمل شو هر روزی بجای سالی بتو دادم (۷) و روی خود را بمحاصره اورشلیم بدار و بازوی خود را برهنه ساخته بر علامتش نبوت نما (۸)
و اینک بندها را بر تو میبندم تا اینکه از پهلو به پهلوی دیگر نگردی تا روزهای محاصره ات را بانجام رسانیده باشی (۹) و تو برای خود گندم و جو و باقلا و عدس
و ارزن و جاورس را بگیر و آنها را در ظرفی نهاده از آنها برای خود نان بپز موافق عدد روزهائی که بر پهلوی خود میخوابی سیصد و نود روز بخور (۱۰) و خوراک
خود را که میخوری بوزن بیست مثقال روزانه بخور [illegible] (۱۱) و آب را باندازه سدس هین بنوش [illegible] (۱۲) و آنرا مثل کرده های
جو بخور و آنرا بفضله انسان در پیش چشم ایشان بپز و بخور آمی [illegible] حکم امر مود اول آنکه سیصد و نود
روز بپهلوی چپ بخوابد و گناه خاندان اسرائیل را بر خود حمل نماید و بعد بر پهلوی راست بخوابد چهل روز عصیان خاندان یهودا را بر خود حمل نماید دوم
آنکه روی خود را بمحاصره اورشلیم بدارد و بازوی خود را برهنه ساخته بر علامتش نبوت نماید و با بندها [illegible] سوم
روی خود را تا ایام محاصره تمام شود [illegible] آنکه تا سیصد و نود روز نان را با فضله انسان خارج پخته [illegible] و بخورد و امثال
اینها [illegible] این احکام و [illegible] این احکام [illegible] احکام [illegible] عمل است [illegible]
[illegible] سیصد و نود روز [illegible]
[illegible] النصاری [illegible] (۱۵) اول
[illegible] و حال آنکه خدا [illegible] حالیکه [illegible]
[illegible] (۱۸) ارکان [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] چهار صد و سی و دو [illegible] (۲) ارکان
[illegible] عریان [illegible] این حکم [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] درباب [illegible] ارکان [illegible] مسطور کرده است [illegible]
(۳) ارکان مذکور مسطور کرده است [illegible] (۱۳)
[illegible] (۱۳) و [illegible] (۱۴) [illegible] زن و طلاق نامه [illegible]
[illegible]
این حکم [illegible] (۲۸) لکن [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] **شبهه چهارم** [illegible] آنحضرت صلی الله علیه [illegible]
محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
صلی الله علیه [illegible] المعصوم [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] الضحی [illegible]
[illegible] الآیة [illegible] السوره
[illegible]
[illegible]

که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ایمان ثابت بود و همان جهت در ایام طفولیت معجزات کثیره از وی ظهور رسید آنچه را ما ظاهرا [illegible]

در فصل (۲) از باب (۳) یعنی از صفحه (۳۳۳) تا (۳۳۵) از همین مطبوعه نوشته ایم واین خاصه جهت اثبات [illegible] و احادیث

والحوادث سکند و امر اول چون از اعلم مطالب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود در بطریکه [illegible] این بد امر از در فصل دوم

از باب اول در حق و مطالب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیان [illegible] ذکر نموده [illegible] و مفصل [illegible]

تا بهانه رجوع کرد و اما الجواب از این اکتمال در اثر اول یعنی ضال از ایمان نیست تا ابکار [illegible] شود بلکه در [illegible]

[illegible] و حقا قول انکار بود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] مطلب که [illegible] عن جدی عبد المطلب

صابع و کاد الجوع یقتلنی فهدانی الله حاصل معنا [illegible] کرده بودم که از جدم عبد المطلب گم شدم [illegible] کشته [illegible]

مرا هدایت کرد پس ضال در این [illegible] یعنی گم شده [illegible] ایمان و محققین در تفسیر صافی از [illegible] در تفسیر امام [illegible]

فرموده ستأمره الامثل [illegible] الملوس فاوی الناس الیک وضالا لا یعرفون فضلک فهدیهم الیک الحدیث حاصل [illegible]

از [illegible] بیان [illegible] در میان مخلوقات و ضال بود [illegible] در میان [illegible] فضل او را [illegible]

هدایت کرد [illegible] واشاد [illegible] فال الیتیم الذی لا مثل له ولذلک سمیت الدرة الیتیمة لان لا مثل لها ووجدک ضالا [illegible] قوم لا

یعرفون فضل نبوتک فهدیهم الله بک حاصل مقصود [illegible] امام علیه السلام [illegible] ولد [illegible]

در [illegible] ووجدک ضالا فهدی [illegible]

در [illegible] ووجدک ضالا یعنی [illegible] فهدی [illegible]

فهدی یعنی قوم را هدایت کرد [illegible] کلام امام علیه السلام [illegible] معمول هدی قوم است [illegible]

[illegible] عرب [illegible] فی اللبن [illegible] در میان [illegible]

[illegible] در میان [illegible] خدا تعالی [illegible] و قول خدا تعالی در سوره [illegible]

ائذا ضللنا فی الارض ائنا لفی خلق جدید یعنی [illegible]

[illegible] ووجدک ضالا یعنی [illegible] فهدی یعنی [illegible]

[illegible] خدا تعالی [illegible]

ایمان [illegible] ضالا [illegible]

المؤمن مؤلف [illegible] ووجدک ضالا [illegible]

[illegible] فهدی بقوله فلنولینک قبلة ترضیها [illegible] ضلال [illegible]

[illegible] خدا تعالی در سوره یوسف انک لفی ضلالک القدیم یعنی [illegible] ووجدک ضالا

[illegible] فهدی یعنی [illegible]

[illegible] ووجدک ضالا ای [illegible]

[illegible]

ضالا یعنی [illegible] در سوره النحل [illegible]

[illegible]

[illegible] مؤلف [illegible]

[illegible]

[illegible]

اوهم ... بوده ان ... نظر ... س خوب بخوانم ... جبرئیل پس پیروی کن خواندن او را ... جبرئیل قرائت نمای

پیروی ... است ... مشکل است ... موید است قول الله عز و جل در سوره طه وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ

أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا یعنی و شتاب مکن بقرائت قرآن پیش از ... کرده شود بسوی تو وحی ان و بگو ... است که

خوب ... سوره ... است ... بیفزا علم مرا ... سوره ... واین تفصیل

این اجمال از برای علمای ... بعضی ... مذکور کردید و امثال اینها ... ذکر کرده ... قول

الله عز و جل در سوره النجم مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ یعنی گمراه نشده است صاحب شما ای اهل ... یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم

گمراه نشده ... است ... معنی ... است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم

... است ... و مراد ... ارکان ... است و از ایمان ...

و شرایع اسلام است ... قرآن ... علم ... است

فرایض و احکام ... ایمان صلوه است ... وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ای صلوتکم ... یعنی ...

... است ... مخصوص ... مقصود ... يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا

طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ ... طلاق ... است مخاطب ... مقصود امت است ...

... مواضع مخاطب ... مقصود امت است ...

... ایمان اهل ... حد ...

و هل ... ایمان ... (۲۱) ... (۷۱) ...

کردید ... (۳۱) ... موضع ...

... کردید ...

... (۴) ... (۱۷) ... (۴)

... (۴۳) ... است (۲۲)

... اسرائیل ...

... (۳) ... (۱۷) ...

... (۷) ...

... (۱) ...

... (۱۲) ... (۴) ... (۱۵) ای

... (۱۷) ...

... (۸) ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... عن ...

... [illegible] ... باشد نعوذ بالله ...

... [illegible] ... اهل اسلام باشد که

... [illegible] ...

مقصد ما اثبات و **الجواب** اعتبار در نزد اهل اسلام باحادیث صحیحه معتبر المرتبه در کتب صحاح است حدیث صحیح معتبر مروی در کتب
معتبره را در مقام علم و عمل معتبر میدانند و در احادیث صحیحه هم بعد از صحت سند معنا معتبر میدانند هر یک بمقامی که پایه هر یک از آنها اعمال میشود که
در فروعات اول بود بعد در مستحبات و بعد در عقاید ما این احادیث صحیحه و اختلاف که در میان احادیث صحیحه پیدا میشود ما آنها را در این مقام جمع
میکنیم در این اختلافات بما اختلاف میکرد در میان کتب مقدسه ایشان تاکنون نامعلوم است تا چه پایه است از کجا و بسبب اختلاف و اند
ما اول از همین کتاب است و اگر خواسته باشیم نقل تمام از کتب معتبره ایشان جمع اختلافات را که ما بما اختلاف باشد که ایشان از برای احادیث
صحیحه ایشان بما باید کرد است و از ابواب کتب مقدسه ایشان که خالی از این اختلافات باشد و انها که در بعضی علمای پروتستنت سیما ملا
هستند بسیار از این اختلافات را از کتب مقدسه استخراج کرده و نقل نموده اند و ما سه جزء [illegible] آنها کرده اند هر کس خواسته باشد رجوع کند بکتب
ملاحظه فرمایند و ما در اینجا بموضع از اختلافات ایشان از کتاب کلام الله المطبوع ١٢٣٩ در لندن و کتاب کلیسو موسوی المطبوع ١٨١٢ در لندن
و غیرها طلبا للاختصار بعضی اختلاف نقل مینمائیم در ابواب و صفحات الحق از کتب عهدین و اگر تمام نقل این قسم از اختلافات در اکثر جمیع
اگر چه در این قسم هم از حد خود تجاوز نموده اند و اسناد ادعا کرده اند لکن این تجاوز از حد اول و کثرت را تجاوز میکند در کلام ایشان نامعلوم میشود
در وصف مسیح را انبیاء علیهم السلام در وصف مسیح بن مریم و عیسی علیهم السلام جمع در اختلاف (٢٣) از اول که او را ظرفا للناس نقل خواهیم کرد این
امر معلوم و مشخص خواهد کرد بعد و اقدام نقل این اعتراضات نکردیم مگر بجهت حصول بصیرت ناظر این کتاب که بداند اعتراضات علمای پروتستنت
بر احادیث سوی و ائمه سلام الله علیه و علیهم اجمعین اضعف بسیار از اعتراضات بر صفحات کتب مقدسه مقصود دیگر
از این نقل سنه و سبب است که دیگر بعد از این از این غلط کاریها کنند در این احادیث نمایند و مقصود دیگر اطلاع است
بر وجوب کتب مقدسه ایشان است که اینها در نزد مشخص باشد مگر مسیحیان از وجوهات هر یک علمای پروتستنت و ملاحظه
و نقل کرم کنم خدا و محل سائر کم کفار در قرآن خود نقل فرموده است اول آنکه در (٨) از زبور (١٤٥) این بجمع رحم نامه است (٨)
خداوند کریم و رحیم است در غضبت کثیر الاحسان و آنه (١٩) از باب (٤) از کتاب موسی اول این بجمع نامه است (١٩) و هر چه ما
رد در آنکه صد و خداوند نکر بسند و از قوم بنی هزار و هفتاد مرد قوم ما کرده از وکه خداوند ایشان را صدمه عظیم د بود نو ملاحظه
کند ساعت رحمت و در غضبت کرده احسان او و اگر بنی هزار و هفتاد مرد را از قوم خاص خود کسب بجهت خطای جمع دقیقه امر ( ) از باب (٣٢)
از زبور مسی این بجمع ترکیب کرده است ( ) اورا در زمین عریضی دع و در بیابان ویران هولناک نامه و او را احاطه نمود تعلیمش داد و او را چون حدقه
چشم خود محفوظ داشت و در باب (٢٥) از سفر عدد جنس رحم نامه است (٤) و خداوند بموسی فرمود که تمامی سرهای اسقوم را بگیر و حضور خداوند
در روی آفتاب بیاویز تا آنکه سدت قهر خداوند از اسرائیل مرتفع شود (٩) کسانیکه از طاعون مردند بیست و چهار هزار نفر بودند پس ملاحظه
بخطا از قوم را مثل خود و چون کار فرمود موسی که نصف تمامی سرهای قوم بیست و چهار هزار نفر از ایشان را کشت سیم (١٦) از باب (٨) از
زبور مسی این بجمع نوشته است (٥) و در خاطرت اندیشه کن که پدر پسر را تادیب مینماید همچنان یهوه خدایت ترا تادیب مینماید و از (٣٣) از باب
(١١) از سفر اعداد این بجمع نوشته است (٣٣) و گوشت هنوز در میان دندان ایشان منقطع نشده بود که غضب خداوند بر ایشان افروخته شد
خداوند قوم را بمصیبت عظیمی مبتلا ساخت پس ملاحظه کند تادیب را ما باید بدانست بیند چون دانکه پدر را مساکین را ما نگر داشت دید
کردند هر ما نکر شروع با کل نمودند ایشان را بمصیبت بسیار عظیمی مبتلا ساخت چهارم در آیه (١٨) از باب (٢) از کتاب مکاشفات این بجمع ترکیب کرده
و خدا (١٨) چونکه از رحمت نمودن مسیح است و در باب (٧) از زبور مسی در حق هفت قبیله این بجمع ترکیب کرده است (٢) و چون
خدا و ند ایشان را بدست ایشان تسلیم نماید ایشان را مغلوب ساخته بالکل هلاک نمائی با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما ع و تمامی تو مکید
خدا [illegible] و تسلیم نماید هلاک ساز رحم بر ایشان چنانکه ملاحظه کند و نسبت حکومت رحمت مسیح است که مرد نمودی بسا
نقل هفت شهر را [illegible] دهم [illegible] در کتاب [illegible] از باب (٥) از رساله یعقوب [illegible] مستند است (١)
[illegible] از کتاب هوشع [illegible]

خواهند شد چونکه جهان بر [illegible] است از شمشیر خواهند افتاد حاملگان ایشان شق کرده خواهند شد و زنان حامله ایشان شکم دریده
خواهند گردید پس ظاهر که این باب نکرم و مهربانی و در حق اطفال و زنان حامله شنیع دار ایه (۳۳) از باب (۳۰) از مناجات برمیا این هم
کشته است [illegible] چونکه خدا [illegible] آدم را عکس [illegible] لیکن علم عکس ساختن دیگر آدم را و علم [illegible]
اشد و [illegible] هلاک کرد چنانچه در باب (۵) از سفر شموئیل اول مرقوم کرده است و چند هزار از عساکر ملوک [illegible] را با مطار [illegible]
از آسمان هلاک ساخت حتی اینکه [illegible] بود مدار [illegible] بنی اسرائیل [illegible] کشته چنانچه در باب (۱۰) از کتاب
یوشع نوشته شده است و مارها از [illegible] بنی اسرائیل را هلاک کرد چنانکه در باب (۲۱) از سفر اعداد [illegible] دار ایه (۳۱)
باب (۶) از سفر ایام اول [illegible] کرده است در حق الله (۳۰) [illegible] و ایه (۹) از باب (۱۴۵) زبور [illegible] کرده است
(۹) خداوند برای همگان مهربان است و رحمتهای وی بر همه اعمال وی است لکن [illegible] و عموم [illegible] و مهربانی او [illegible] که
جمیع حیوانات را [illegible] اهل کشتی را در عهد نوح علیه السلام [illegible] طوفان هلاک ساخت و اهل سدوم و عاموره و نواحی [illegible] را با مطار [illegible]
آتش از آسمان هلاک کرد چنانکه در باب (۱۸) و (۱۹) از سفر تکوین [illegible] (۱۶) از باب (۲۴) از تورات مثنی [illegible] (۱۶) عوض اولاد
پدران کشته نشوند و هم اولاد عوض پدران کشته نشوند هر کس [illegible] خود کشته شود و در باب (۲۱) از سفر شموئیل ثانی است که داود علیه السلام
هفت نفر از اولاد شاول را [illegible] اهل [illegible] نمود که ایشان را [illegible] شاول نسل [illegible] کشتند و حال آنکه داود
عهد کرده و قسم خورده بود که نسل شاول را [illegible] و ملائکه [illegible] (۲۴) از سفر شموئیل اول مرقوم کرده [illegible] بعض عهد
[illegible] چشم ایه (۱۶) از باب (۲۴) از تورات مثنی [illegible] شده است (۱۶) عوض اولاد پدران کشته نشوند و هم اولاد عوض پدران کشته نشوند
هر کس [illegible] خود کشته شود و در باب (۲۱) از کتاب دوم سموئیل مرقوم است که داود علیه السلام هفت نفر از اولاد شاول را [illegible] اهل [illegible]
داد تا ایشان را بکشند [illegible] شاول [illegible] کشتند و حال آنکه [illegible] داود عهد کرده بود و قسم خورده بود شاول [illegible]
[illegible] (۲۴) از کتاب اول شموئیل مرقوم [illegible] بعض عهد [illegible] دار ایه (۷) از باب (۳۴) از سفر خروج [illegible]
کرده است (۷) [illegible] پدران را بر پسران و پسران پسران تا سیم و چهارم پشت [illegible] و دار ایه (۲) از باب (۱۸) از کتاب حزقیال [illegible]
(۲) [illegible] خواهد [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] چهارم بود [illegible] اول [illegible] لکن [illegible] حکم [illegible]
[illegible] (۱۵) از سفر شموئیل اول [illegible] است (۲) خداوند لشکرها [illegible] عمالیق [illegible]
[illegible] (۳) [illegible]
[illegible] خوار [illegible]
[illegible] چهار صد سال [illegible] چهار صد سال [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] و اطفال [illegible] خوار [illegible]
[illegible] (۲۲) [illegible]
[illegible] (۲۵) [illegible]
[illegible] (۲۶) [illegible]
[illegible] (۳) [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... کتاب ... تواریخ ایام مرقوم گشته است ... [illegible]

... نموده است و نقل ... از انجیل ... آشکار نموده است ... [illegible]

... (۵) ... (۳) ... (۵) ... [illegible]

(۱۴) از باب (۳۲) از سفر اعداد ... (۱۳) ... [illegible]

[illegible] ... (۱۹) ... [illegible]

[illegible] ... (۱۷) از باب (۱۰) ... [illegible]

... (۱۷) ... (۱۳) از باب (۲) از کتاب ... [illegible]

... (۱۳) ... [illegible]

... (۲۸) از باب (۴) از کتاب ... (۲۸) ... [illegible]

... (۲۳) از باب (۵) از کتاب ... (۲۳) ... [illegible]

[illegible] ... (۹) از باب (۳) از کتاب ... (۹) ... [illegible]

... (۳) ... (۱۵) ... (۳) ... (۹) از باب ... [illegible]

[illegible] ... (۲) ... (۶) ... [illegible]

[illegible] ... (۸) ... [illegible]

... (۲) ... (۱۳۹) ... (۲) ... (۳) ... [illegible]

[illegible] ... (۸) ... [illegible]

[illegible]

مروّج این نحو تحریر کرده است (۵) پس قال خلیفه‌ها باز از زر خود بکتبه تا امام کنند میان شما چرا ایام کرد انتهی پس نظر کنید بعد از آنکه
تاریخ اراده آنست که آنست تا ایشان چکنند تا بیتهای خود آنکه بند و آیه (۶) از باب (۱۶) از سفر خروج این نحو تحریر کرده است (۳) و
خداوند موسی گفت که اینک من خبزها از آسمان خواهم بارانید و قوم بیرون رفته کفایت هر روز در روزش خواهند چید تا امتحان ایشان نمایم
که آیا در شریعت من رفتار خواهند نمود یا نه و آیه (۲) از باب (۸) از تورات مثنی این نحو مرقوم شده است (۲) و تمامی راهی که خداوند خدایت
تو را در بیابان این چهل سال رهبری نمود تا تو را ذلیل و ممتحن کرده آنچه که در دل توست بداند که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه پس
رسته‌های ماضیه است تا ملاحظه کنند که خدا بشناسد پس ایشان را امتحان نمود تا از دلهای ایشان و دسیاستهای ایشان در بیابان چهل سال پس از این
اسرار تشریک تا حال او را معلوم شد و هم شمرده آیه (۶) از باب (۳) از کتاب ملاکی این نحو بیان کشته است (۶) در این آخر خداوند
تفسیر سلام و خدا باب (۲۲) از سفر اعداد این نحو مرقوم شده است (۲۰) و خداوند موسی گفت طعام آمد و چرا گفت اگر این مردمان چه خیر طلبند تو باشد
و هر یک از ایشان برو الفاظ کلام ما که را شنوند و بگویم که ما را عمل نما (۲۱) پس طعام صبحدم برخاسته حمار خود را پالان کرد با سروران موآب راهی شد (۲۲) و غضب
خدا افروخته شد و چون او راهی شد و فرشته خداوند در راه بایستاد تا مقاومت کند و او بر الاغ خود سوار بود و دو غلامش همراه او بودند و چون طعام مأمور شد
غضب خداوند را از وی بر گشت نور صرفه همین آیه (۱۷) از باب اول از رساله یعقوب (۱۷) که برخاسته هیچ بیننده وطنی کرده پس
در اکثر مواضع از کتب عهد عتیق امر مخاطبت شمرده است و تصریح فرموده است در این مکان از کتب که معظم ترین آنها باب و الحال
سفر پیدایش است که مثل شکسته بود آید پس بر ایشان لازم است که اعتراف نمایند بانکار و مطلع است نشسته در باب اول از سفر تکوین در
آسمان و ستارها و حیوانات واقع کرده است که اینها حس و خوب بودند آیه (۱۵) از باب (۱۵) از کتاب تورات مثنی این نحو مرقوم است (۱۵) و اسماء بها در
نظر مال نیست و در آیه (۵) از باب (۲۵) از همین کتاب حسن مسطور کشته است (۵) و ستارگان در نظر بال نیستند و در باب (۱۱) از سفر احبار
لویان در حق ستاری از بهایم و طیور و حشرات الارض واقع کرده است که اینها قبیح و حرام هستند و نجس دیده در آیه (۲۵) از باب (۱۸) از کتاب حزقیال
حسن بیان و بیان گشته است (۲۵) ای خاندان اسرائیل حال بشنوید آیا طریقهای من مستقیم نیستند و آیا طریقهای شما غیر مستقیم نیستند و در باب
اول از کتاب ملاکی این نحو تحریر کرده است (۲) خداوند میفرماید که شما را دوست داشتم اما گفتید که بچه چیز ما را دوست داشتی خداوند میفرماید
که آیا عیسو برادر یعقوب نبود ولکن من یعقوب را دوست داشتم (۳) و عیسو را بغض نمودم و کوههایش را ویران و میراثش را به شغالان بیابان
کرده شد انتهی نظر کنید بامعان نظر بهر او که بلا سبب و جهت عیسو را بغض نمود و کوههایش را ویران و میراثش را به شغالان بیابان کرده شد
نیست و در آیه (۳) از باب (۱۵) از مکاشفات یوحنا این نحو تحریر گشته است (۳) و میگویند عظیم و عجیب است اعمال تو خداوند خدای قادر
علی الاطلاق عدل و صدق است راههای تو ای سلطان امتها و در آیه (۲۵) از باب (۲) از کتاب حزقیال چنین تحریر گشته است (۲۵) بنابراین من
نیز فرایضی که نیکو نبودند و احکامی که بانها زنده نتوانستند ماند بایشان دادم نسخه‌ها در آیه (۶۸) از مزمور (۱۱۹) چنین مرقوم گشته است
(۶۸) نیکو هستی و نیکوئی مینمائی فرایض خود را بمن بیاموز و آیه (۲۳) از باب (۹) از قضات چنین مرقوم است (۲۳) و خدا روح بدی در میان ابی ملک
و مردمان شکیم انداخت و مردمان شکیم با ابی ملک خیانت ورزیدند انتهی پس نظر کنید با صلاح او که روح بد را مسلط نمود از برای هیجان فتنه
در اکثر آیات از کتب عهد عتیق و جدید مرقوم گشته است اگر فرض شود که قسمتی صادر شد در قول خود لازم میآید که خود رب با وجود وصف
مسکین دیگر باشد و ارادهٔ او با خاطله شد (نعوذ بالله) بناچار در این موضع از حل خود عاجز و مبهوت باشد و با شعور بلع اشعرا میباشد بحتی که
بسند دین ... رسد و مقصود او از جعل در برای مصنف با طرز این کتاب قول صاحب کشف مو از ایشان میباشد حقایق اشعرا است و او ملحد
در صفحه (۲۲۷) از کتاب خود المطبوع ۱۸۵۸ گفته است در اصل کرام اسم ارسی دنی افسری مذکور گشته است که آن انجیل در امر میان اوائل کار
مقصود است که بر سلیمان الاسم مجرد بود از برای جلوس بیت المقدس یعنی مطهر بیت المقدس بود تا ساعت ده سال در بیت المقدس بود و نجار
مرحوم همین بیت مذکور است بعد از آنکه عیسی این قول را اعتقاد کرده است در احوال مرود که مراد کاهنی از کهنه بیت المقدس حامله شد
باشد و همان کاهن علم داد باشد که بکو مریم روح القدس حامله شده ام انتهی پس همین ملحد است و اشعرا نمود است که مجرد است لوقا

پیدا است از این مقالها اظهر است که این سال در نزد یهود با این همه تحریف پوشیده است که چه جهت کرده‌اند هرگز با درست نباشد و یوسف شش
و چهار و پنج البته حتمی متولد شد پس یوسف چهار بود فقط که از برای همین جهت و این دو حاشیه را ترک کرده و سال [illegible] نوع
عصر [illegible] در مصر [illegible] علم [illegible] اسنادا بر هم معلومات [illegible] آسمانی شد که [illegible]
کا [illegible] مناسب [illegible] است مثل اینکه ایشان اعتقاد می‌نمایند که خداهای ایشان [illegible] متولد شده است [illegible]
خوبی و نیکو در آن خوشتر بوده است و خداهای اهل چین از باکره متولد شده است که از شعاع شمس حامله شده بود ملخصا کلام [illegible]
و حکایت [illegible] خاطر [illegible] که این حکایت را [illegible] المطبوع ۱۸۳۸ نقل کرده است و این حکایت [illegible]
ربی بود مدعی الهام [illegible] را [illegible] در باب (۱۵) از باب (۳) از سفر تکوین [illegible]
و اوس [illegible] و در حق همان [illegible] در باب (۱۲) از مکاشفات یوحنا واضح کرده است (۱) و علامت عظیمی در آسمان ظاهر
شد زنی [illegible] و ماه در زیر پایش [illegible] دوازده ستاره (۲) و حامله بوده [illegible] از درد زه [illegible]
و این زن [illegible] عیسی علیه السلام حامله شده [illegible] واو این حمل [illegible] برای ایشان حاصل کرده
طریقه [illegible] کرده‌اند تسمیه کلام **مؤلف حقیقی کوتاه** لکن ما [illegible] که این زن [illegible] حمل [illegible]
[illegible] برای این [illegible] حاصل [illegible] در صورت حصول اعتقاد [illegible] مثل [illegible] کرده‌اند
و همچنین [illegible] بود [illegible] شد [illegible] در باب (۱۹) از باب (۲۳) از سفر اعداد [illegible]
شده است (۱۹) خدا انسان نیست که دروغ بگوید و بنی آدم نیست که تغیر اراده [illegible] و در باب (۶) از سفر تکوین این تحریر کرده‌اند
(۶) پس خداوند [illegible] برای ساختن انسان در زمین [illegible] اراده [illegible] (۷) پس خداوند گفت [illegible] کردم [illegible]
زمین محو [illegible] را از انسان و از بهائم [illegible] هوا [illegible] خصوص ساختن انسان تغیر اراده [illegible]
[illegible] (۲۹) از باب (۱۵) از سفر سموئیل اول این محو مسطور کرده است (۲۹) و هم [illegible] اسرائیل دروغ نمی‌گوید و تغیر اراده [illegible]
که انسان نیست که تغیر اراده [illegible] (۱) کلام خداوند [illegible] سموئیل رسید (۱۱) که
[illegible] سموئیل [illegible] اراده [illegible] (۳۵) و خداوند [illegible] سموئیل را [illegible] اسرائیل [illegible]
[illegible] (۲۲) از باب (۱۲) از سفر [illegible] این محو تحریر کرده‌اند [illegible] (۲۲) [illegible] دروغ [illegible] خداوند و در باب (۳) از
سفر خروج این محو تحریر کرده‌اند است (۱۷) [illegible] که شما را از [illegible] مصر [illegible] کنعانیان و حتیان و اموریان و [illegible]
[illegible] (۱۸) [illegible] اسرائیل [illegible] مصر [illegible]
[illegible] اسرائیل [illegible] کرد [illegible] (۳) از باب
(۱۷) سفر [illegible] (۳) [illegible] کرد [illegible]
[illegible] (۲) از باب [illegible] از سفر [illegible]
[illegible] است (۲) [illegible]
[illegible] (۳۵) از باب (۱۲) از سفر خروج [illegible] تحریر کرده‌اند است (۳۵) بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible]
[illegible] از مصریان [illegible] (۳۶) خداوند در نظر مصریان [illegible] داد که [illegible]
[illegible] کرامر [illegible] موسی و هرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
بنی اسرائیل را تعلیم [illegible] در باب (۱۶) از سفر [illegible]

در ذکر آیات اصحاح کتب مقدسه مسیحیین

[illegible] (۲) در شموئیل گفت [illegible]

[illegible] (۳) در شموئیل [illegible]

[illegible]

[illegible] از فصل دوم از کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] (۲۸) از باب (۲) از سفر [illegible] شده است (۲۰) [illegible]

[illegible] (۱۷) از باب (۳) از کتاب [illegible] ترجمه کرده اند

(۱۷) پس خداوند [illegible] (۲۷) از کتاب [illegible]

کرده است (۲) [illegible] (۳) [illegible]

[illegible] (۱۸) از باب (۲) از سفر [illegible] (۱۸) [illegible]

[illegible] (۳۱) از باب (۲۹) از سفر [illegible] چنین مسطور کرده اند

(۳۱) [illegible] (۲۲) از باب (۳) از سفر [illegible]

(۲۲) [illegible]

[illegible] (۲۴) از باب (۹) از کتاب [illegible] (۲۴) خداوند [illegible]

[illegible] (۲۱) از کتاب

[illegible] (۳) [illegible]

[illegible] (۴) [illegible]

[illegible]

[illegible] (۱۳) از کتاب [illegible] (۱۳) [illegible]

[illegible]

(۱۴) [illegible]

[illegible] (۲۹) از باب (۱۲) از سفر خروج [illegible] ترجمه کرده اند

۲۹ [illegible]

[illegible]

مقدس بود [illegible] (۲۳) از باب (۱۸) از کتاب [illegible] (۲۳) خداوند [illegible]

[illegible] (۱۱) از باب (۲۳) [illegible] (۱)

[illegible]

[illegible] (۲) از باب (۱۱)

از کتاب [illegible] (۲) [illegible]

[illegible] (۱۴) از باب (۲) از رساله اول پولس [illegible]

[illegible] (۴) [illegible] (۲) از رساله دوم پولس [illegible]

[illegible] کرده اند است (۱۱) [illegible]

نکره امکانیا انسی بیان ابسته بی دیگر ابیاده (۱) از ابیات (۱) از اشعار ایشان سلیمانی این بحر تقطیع کرده است (۱۸) شریاد
برای عادل و منافق بهای باستان داده میشود و ابر (۲) از باب (۲) از رسالة الاول بو خطیبی نوشته شده است (۲) و از دست کفار منهمکان
تا ایمنی جمیع دیگر کافران حافظ ملک جهانت تمام جهان آسمان پس از امر اول معلوم میشود که شریعت و کفار مکانه عادل میشود و از آیه تا اسراسکر
مسیح علیه السلام که معصوم است در رد مسیحیت کفار را از زبان ما اشاره شده **تا شیخ** ادعای بعضی هست که مسلمین کفار حق ندارند
غلط است زیرا که هر کاه قاتل عاشم در حکم حارث امثال و طرکیم طوامی است آدم فی جنتم که هر کدام از یکی بیرادات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله
علیه و آله و سلم کفار را معاند دارد زیرا که شریعت جهان بسیار است که مدعی عادل بود پس هر یکی از ایشان حضرت خاتم الانبیاء انچه هزار
از اسرار است مسیح هاد دارد ما حکم امثال سلیمانی علاوه بر این مسیح علیه السلام کفار که کار اینکه جهاد است سامرا عراق و حاسر چگونه کفار
میشود از برای مسلمین حضرت مسیح و حال آنکه مسلمین اعتراف میکنند اسماء سید و امرا و محسوب شد و مسیح دارند و ما دو اصحاب را صد هزار
از جمیع صوب مسلمانید و اعتقاد تمامی مسلمین با اعتقاد حضرت درباره عیسی بن مریم علیهما السلام است حق اکر حضرت مصعب باسید مسلمان کافر
حاشا مدعی مسلمین انتم القوم باشند زیرا که تمامی انبیا را معصوم از عیوب و ظلمات لظاهر و باطن العلوم میدانند اللهم احینی مسلما و امتنی مسلما
و احشرنی مع المسلمین امین یا رب العالمین سی و ششم دو باب (۲) از سفر پنج و اضح کرده که مثل و نامکن و امر (۲) از باب (۱۲) از کتاب ذکر نماین
تحریر کرده اند است (۲) و تمامی طوایف را از برای عودت خارج شهر اوسلیم کرد خواهم اراده شهر و جانهانا اراح و سوان دوراورد خوا
سد و نصف شهر با اسیر خواهد رفت الخ پس خدا وعده داد که او را جمیع مالها و برای علی قوم خاص خود و امصاح سوان دودا و در دین نشان
سی و چهارم دو امر (۱۳) از باب اول از کتاب صفونیا (۳) حساب اوراق تاکرید که سدی مکرمه و ظلم ملاحظه سوانی کرد الخ و امر (۷) از باب (۲۵)
از کتاب سعا مابین بحو تحریر کرده اند است (۷) مصور و بورو حالی طلب و صانع سلامتی در برمتو سکر خدا و بیم نجا است تمامی بحرها هم سی و پنجم
در دو بود (۳۴) ما بین بحو بیم کرده اند است (۱۵) حساب خدا بر سوی صالحان و کوسهای وی سوی فریاد ایشان (۱۷) حون صالحان فریاد
برا ورد خدا و ند ایشان را شنید و ایشان را از همه سکهایشان خلاصی بخشید (۱۸) خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتکان را نجات خواهد داد
در دو بود (۲۲) ما بین بحو بیم با سراسب (۱) ای خدای من خدای من چرا مرا ترک کرده و از نجات من و سخنان فریادم دوری (۲) ای خدای من در
روز میخوانم و مرا اجابت نمیکنی در شب نیز و مرا خاموشی نیست و امر (۲۶) از باب (۲۷) از انجیل متی بابین بحو تحریر کرده اند است (۴۶) و نزدیک
ساعت نهم عیسی با واز بلند صدا زد که ایلی ایلی لما سبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی آسمی امادا و دو عیسی علیه السلام را صالحین
مکسر طوب و صاحبان روح کوفته بودند پس چرا ایشان را ترک نمود و صدای ایشان را نشنید سی و ششم امر (۱۳) از باب (۲۹) از کتاب ایوب
علیه السلام حسن رضا امر است (۱۳) و مرا خسیو کرد خواهی باب هنگامیکه مرا نمای طالع خود بان بحتص باشد و امر (۳) از باب (۲۳) از
کتاب ایوب بابین بحو تحریر کرده اند است (۳) کاسکی میدانستم که او را کجا یابم تا اینکه بمکان او میرسیم آسمی خدا شهادت داد است در حق ایوب
که او صالح و مستقیم و ترسنده از الله و بعد از هر بدی است حالا هر در باب اول و دوم از کتاب خود او مرقوم کرده است پس او برای این مقلس
علم و جدان ظاهر است حاصل نشد تا حمل بیند تو خدای و بیدا کرده خدا سی و هفتم دو امر (۳) از باب (۲) از سفر پنج بابین بحو تحریر کرده اند
(۴) محو خود صورتی نراشید و هیچ شکلی از حرفها شکر در اسمانهاست در بالا و با در زمین است در پایین و با در ابها سکه در زیر زمین است
مساز و امر (۱۸) از باب (۲۵) از سفر مذکور حسن مسطور است (۱۸) و دو کروب در دین سازا بهاز از دو سر پوش از هر دو سر پوش بساز
سی و هشتم امر (۶) از رساله یهودا بابین بحو ذکر کرده اند است (۶) و فرشتکان را که اصل مقام خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک
نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است پس از این عبارت معلوم میشود که شیاطین در زنجیرهای ابدی مقید
و معلولند تا ابد و از آیات اول و باقی از کتاب ایوب معلوم میشود که شیاطین مقید و معلول نیستند بلکه مطلق اند و در حضور خدا میرسند
سی و نهم دو امر (۴) از باب (۲) از رساله ثانیه بطرس بابین بحو تحریر کرده اند است (۴) زیرا هر کاه خدا بر فرشتکانیکه کناه کردند شفقت ننمود
بلکه ایشان را به جهنم انداخته بزنجیرهای ظلمت سپرد تا اینکه برای داوری نگاه داشته شوند در باب (۲) از انجیل متی مرقوم است که شیطان عیسی علیه السلام

[illegible]

[illegible] است با عبارت آنها است که از آن کتاب ایشان مضطرب نیست بند (۵) از باب (۴) در سفر تکوین چنین نوشته شده است (۸)

و بسیار مشکل است در فهمیدن او که هر شخص قلمی نمیدهد پس از این عبارت معلوم میشود که ناقص است و کذا معلوم میشود از آیه (۱۹) از باب (۹)

از کتاب اشعیا و در آیه (۳۵) از باب (۲) از سفر صموئیل اول مابین عبری و یونانی تحریف کرده شده است (۳۵) و از برای او بجهی در برای کاهن مانند حکم ملاحظه

ساخت و همچنین در آیه (۱۱) و (۳۷) از باب (۷) از کتاب صموئیل ثانی و آیه (۳۸) از باب (۱۱) از سفر ملوک اول و آیه اول از دو بود (۱۲۷) پس از

این آیات معلوم میشود که ناقص است و آیه (۸) از باب (۶۲) از کتاب اشعیا مابین عبری و یونانی اختلاف است (۸) و مثال آنها و مثل آنها در آنها ناقص است

و موقوف ماند و تمامی آنها مصنوع در نسخهای موجوده نیست پس از اینها معلوم میشود که ناقص است و آیه (۲۱) از باب (۳) از سفر تکوین چنین

تالیف است (۲۱) و خداوند خدا جامهای پوستی برای آدم و زنش ساخته ایشان را پوشانید پس از اینها معلوم میشود که غلط است و در آیه

(۱۷) از باب (۳) از کتاب ارمیا مابین عبری و یونانی تحریف کرده شده است (۱۷) و نجات خواهم کرد پس از این عبارت معلوم میشود که ناقص است و آیه (۲۰)

از باب (۷) از کتاب اشعیا مابین عبری و یونانی تحریف کرده شده است (۲) و در آن روز خداوند بواسطه استرهای که از ماورای نهر است یعنی پادشاه آشور

موی سر و موی پاها را خواهد تراشید و ریش را نیز خواهد سترد انتهی پس از این عبارت معلوم میشود که کسی نمیداند و آیه (۳۱) از

باب (۲۷) و آیه (۲۲) از باب (۳) از سفر تکوین معلوم میشود که ناقص است و مثل این دو آیه هم بسیار است یعنی در اختلافات هشتم گذشته

آیه (۶) از باب (۲۴) از کتاب اشعیا مابین عبری و یونانی تحریف کرده شده است (۶) شمشیر خداوند پر خون است و از پیه و خون برها و بزها پیه کرده و پیه

شحم است انتهی پس معلوم میشود از این عبارت که تحریف است و آیه (۵) از باب (۴۱) از کتاب اشعیا مابین عبری و یونانی ناقص است (۵) اینک من نورا

جوان حرمن کوب تیز نو و صاحب دندانها خواهم ساخت که کوهها را کوبیده نرم خواهی کرد و تلها را مثل کاه خواهی گردانید انتهی پس از این عبارت معلوم

میشود که ناقص است و در آیه (۸) از باب (۳) از کتاب دوم صموئیل مابین عبری و یونانی ناقص است (۸) و بسیاری بوده در پیش شما از مدت بسیار خواهم گرفت

و انبیا را در اسرائیل بطوایف بعد خواهم فرستاد انتهی پس از این عبارت معلوم میشود که ناقص است و در آیه (۱۳) از باب (۵۴) از کتاب اشعیا

مابین عبری و یونانی ناقص است (۱۳) و همگی فرزندانت از خداوند تعلیم یافته پس از این عبارت معلوم میشود که تعلیم است و آیه (۳۲) از سفر تکوین معلوم

میشود که کسی نگر است جمله و تسمیه اسم (۹) از باب (۲۲) از سفر صموئیل ثانی مابین عبری و یونانی تحریف کرده شده است (۹) از دماغش دود برآمد و آتش

از دهانش پس معلوم میشود که از آن زغال افروخته شد و آیه (۱) از باب (۳۷) از کتاب ایوب مابین عبری و یونانی ناقص است (۱) از بعض جاهای نسخه معلوم میشود

که بعضی ملحق گردیده جمله و تعمیم آیه (۱۲) از باب (۵) از کتاب هوشع مابین عبری و یونانی ناقص است (۱۲) بنابراین برای افرایم مثل بید و

برای خاندان یهودا مثل پوسیدگی خواهم بود و آیه (۷) از باب (۱۳) از کتاب مذکور مابین عبری و یونانی ناقص است (۷) بنابراین برای ایشان

مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ [illegible] کمین خواهم کرد جمله تسمیه آیه (۱) از باب (۳) از کتاب زکریا مابین عبری و یونانی تحریف کرده شده است (۱)

[illegible] در کمین نشسته و شیر دو مکانهای بیجا است آیه (۱۱) از باب (۴) از کتاب اشعیا مابین عبری و یونانی ناقص است (۱۱) گلهای

خود را مثل شبان خواهم چرانید انتهی پس گاهی مثل حرمن و شیر است و گاهی مثل چوپان جمله تسمیه آیه (۳) از باب (۱۵) از سفر خروج مابین

عبری و یونانی تحریف کرده شده است (۳) خداوند شخص جنگی است و اسم او یهوه است و در آیه (۲) از باب (۱۳) از رساله پولس بعبرانیان مابین عبری و یونانی تحریف

کرده شده است (۲) پس خدای سلام انتهی تحریف است در آیه (۸) از باب (۴) از رساله اول یوحنا مابین عبری و یونانی ناقص است (۸) زیرا که خدا

محبت است و آیه (۵) از باب (۲۱) از کتاب اعمال رسولان مابین عبری و یونانی ناقص است (۵) پس با ایمان دست در او [illegible] غضب خدا

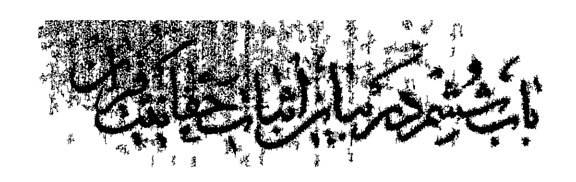
عظیم خواهم نمود انتهی و چون وقت اختلاف تمام رسید در فصل سیوم اختلافات و حروف تطویل [illegible] آنکه ما مودم [illegible]

از اینها خواسته باشد رجوع کند بکتب معرضین مذکوره که در زبان انگلیسی و عبرانی نوشته است حالات دیگر پیدا خواهد کرد و

(۱۵) از باب (۲۱) از سفر [illegible] مابین عبری و یونانی تحریف کرده شده (۱۵) اگر مرد برادر [illegible] باشد یکی محبوبه و دیگری مبغوضه و آیه (۷) از باب (۹) از کتاب

مابین عبری و یونانی ناقص است (۲۷) و وسعت در اسرائیل یعنی اهل کعبه [illegible] چوبها و سنگها برای جماعت و برای مذبح [illegible]

که آنکه اختیار کند تا امروز گردانید و در باب (۵۶) از کتاب اشعیا مابین عبری و یونانی ناقص است زیرا که خداوند [illegible] حصه [illegible]



و آنچه که از دشمن است [illegible] بکر [illegible] عهد شکسته اند چنین پیغمبرها بلکه ایشان در خانه خود و اندرون دیوارهای خود [illegible]
او چنان که در نزد ایشان مطلق است خواهم داد بلکه اسم [illegible] که قطع نخواهد شد با ایشان عطا خواهم کرد انتهی پس از این آیات معلوم میشود که
خدای تعالی وعده [illegible] کرده بود [illegible] پیغمبر (صحیح) [illegible] اصل است [illegible] اشیا در [illegible]
معلوم است و آیه (۲۵) از باب اول از رساله اول پولس باهل قرنتس این نحو تحریر کرده است (۲۵) زیرا که جهالت خدا از انسان حکیم‌تر است و نا
توانایی خدا از مردم تواناتر و آیه (۹) از باب (۱۴) از کتاب حزقیال چنین مرقوم است (۹) و اگر پیغمبری فریب خورده کلامی گوید من که خدا او را
پیغمبر را فریب دادم [illegible] این معلوم میشود که خدا جاهل و [illegible] است نعوذ بالله [illegible] کلام ملحد [illegible]
به تأمل گفته است که این خدای بنی اسرائیل [illegible] کاذب و [illegible] است [illegible] پولس در آیه (۲۹)
از باب (۱۲) از رساله عبرانیان گفته است (۲۹) زیرا خدای ما آتش [illegible] است [illegible] پس افتادن به دست خدای حی [illegible]
[illegible] (۳۱) از باب (۱۰) از رساله او به عبرانیان (۳۱) افتادن به دستهای خدای زنده [illegible] هولناک است انتهی پس [illegible]
است که مثل این خدا [illegible] شعله [illegible] و ممکن باشد [illegible]
کسی که [illegible] این خدا [illegible] عهد عتیق و جدید حکم [illegible] اعتقاد نیست بلکه [illegible] جامع
الاضداد و الاوهام [illegible] است زیرا که گاهی کریم است و گاهی [illegible] و گاهی حزین و گاهی [illegible] و گاهی [illegible]
کشتی گیر [illegible] مغلوب علیه [illegible] است [illegible] مغلوب و گاهی [illegible] نعوذ بالله از امثال این [illegible]
که از این کتب معلوم [illegible]
که از همین اعتراضات [illegible] جواب [illegible] اسلام اعتراض [illegible]
[illegible] اعتقادات فاسده [illegible] اطلاع [illegible]
هم از [illegible] و خطای [illegible] بودم و حال بحمد الله [illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا [illegible]
دائما ابدا [illegible] ربا [illegible] من جمیع العیوب فی الذات والصفات واشهد ان محمدا عبده ورسوله اصطفاه بعلمه واختار [illegible]
و اشهد ان ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق و صدق [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] ترجمه های فارسی [illegible]
[illegible] علمای پروتستنت ترجمه کرده [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] یا رب العالمین [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] اولیا [illegible]

باب ششم در بیان اینکه قرآن مجید کلام الله و معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و رفع شبهات [illegible] و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در ذکر بیان ادله که دلالت دارد بر اینکه قرآن کلام الله و معجزه
رسول الله است [illegible] لکن در این موضع اکتفا و اختصار [illegible] به ذکر بیان چهارده دلیل به عدد چهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین

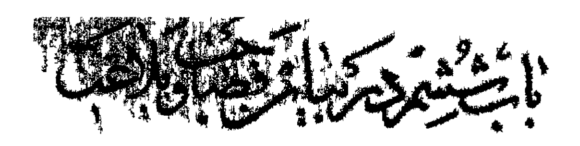
دلیل اول در سوره مبارکه بقره میفرماید وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم
مِن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ دوم در سوره
هود میفرماید أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ سوم
در سوره بنی اسرائیل که قُل لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
چهارم در سوره یونس است أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ [illegible]

در سورهٔ قصص میفرماید وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ
وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ
قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و

حاصل مضمون ملخص مضمون آیات مرقومه اینکه قرآن کتاب خدا است که بجهت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حق تعالی نازل گردیده و آن را
از پیش خود نساخته و اگر شکی در این دارید و میگوئید که [illegible] این کتاب را او [illegible] [illegible] شما [illegible]
بطلبید و مثل آن را بیاورید سوره از آن را یک سوره از آن را بیاورید و اگر نکردید و هرگز نتوانید کرد پس از آتش جهنم که آتش‌گیرهٔ آن انسان و سنگ
است بترسید و [illegible] و اصحاب را [illegible] **مؤلف حقیر گوید** که بر صاحبان ذوق و [illegible] طرز کلام و ارباب
انصاف و محققین عوام ظاهر و هویدا است که شباهت صدق آیات مرقومه پیدا است و از سلک کلام معجز نظام معلوم است که قائل این کلام
اعتماد و [illegible] وثوق تام در ذات [illegible] اعجاز آن از احکام و اخبار از وجوه متعدده گواه عدل او سند اول آنکه سلسلهٔ کلام
مرموز [illegible] در حساب [illegible] سهل شود و در نظر [illegible] و اگر خاطر جمع شود البته بعکس این معمول [illegible] آنکه [illegible]
و یکجا جمع نکرده بلکه آن را در مواضع عدیده و موارد کثیره ذکر فرموده تا خواننده [illegible] فراموش نشود و اگر هم در یکجا
جمع میشد [illegible] مثلاً [illegible] آیات [illegible] و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] کمال الطاف [illegible] بعکس این [illegible] آیات [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] آیات دیگر [illegible] تمامی [illegible]
چهارم آنکه امر [illegible] (۳
[illegible] (۹) تا (۱۳) [illegible] مطبوع لندن در [illegible] (۹) و موسی [illegible]
صندوق عهد خدا [illegible] تمامی مشایخ اسرائیل [illegible] (۱) و موسی ایشان را امر فرمود که بعد از انقضاء هر [illegible] سالی در عید
سال [illegible] (۱۱) وقت آمدن تمامی اسرائیل تا آنکه در حضور خدا [illegible]
در حضور ایشان [illegible] تمامی اسرائیل خوان (۱۲) قوم را یعنی مردان و زنان و اطفال و غریب که در [illegible] جمع کن تا
بشنوند و بیاموزند و از خدا [illegible] بترسند و [illegible] عمل نمودن تمامی کلمات این تورات [illegible]
خواندن تورات و تفسیر کردن و درس دادن [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]

تا میتوانند کلمات فصیح و اشعار افصح فصحای عرب بوده باشند الم‌ترا التعبیر و نظائر آن که همگی مشهورند تا آن بوده‌اند و از اقوال ایشان
هذا معلوم نیست که مثل ایشان در فن فصاحت و بلاغت کسی هم رسیده باشد و هر شاد مجموع اشعار معلقه را که در فصاحت و بلاغت
و بلاغت و خوانات ظهوری داشتند به ... که ساز و بعضی بوده‌ اند و بدان تفاخر مینمودند بر داشتند و پنهان کردند بر ابواب الکعبه و
سطور عامه ... مسلم است در میان اهل کتاب که ششصد و ده سال هجری که بعد از مسیح ... نبی صلی الله علیه و آله و سلم در عرب با
در شهر مکه خروج نموده ادعا کرد که من رسول خدای واحد و صانعم و قرآن کتاب منست که معجزه ... بنی آدم از ... احدی من رسول ما بمثله
کسی ... در ... است ... ایشان که ... الآن بالفعل در میان ... است ... قرآن ... الآن ...
ارزاها ... صادر کرده است چنانچه جمیع تواریخ و رسائل و کتب ایشان شاهد و گواه این مطلب است و ...
در اول ... صریح ... است ذٰلِكَ الْكِتَابُ قرآن در اعلی درجه فصاحت و بلاغت است که اتیان بمثل آن ...
شرح آن است والبلاغة هی التعبیر باللفظ المعجب عن معنی المناسب للمقام الذی اورد فیه الکلام بلا زیادة و نقصان فی البیان والدلالة علیه
و علی هذا ... الفاظ و ... معانی و ... در کلام ... فصاحت و بلاغت کلام زیاد است لَا رَيْبَ فِيهِ
فصاحت ... مفردات کلام است ... کلام اما فصاحت مفردات عبارت است از خلو از تنافر حروف و غرابت و مخالفت قیاس پس کلمه
فصیح را شرط است ... خالی باشد از تنافر حروف یعنی ... نباشد که ثقیل باشد بر زبان و مشکل بود نطق بدان ... غرابت
نداشته باشد یعنی کلمات وحشیه غیر ظاهرة المعنی نداشته باشد مثل ...
مانوس الاستعمال ... مفردات الفاظ موضوعه ... واضع قرار داده ...
... مثلاً ... اصل ... علمای عرب ... است که ... واضع ...
کرده ... اصل ... دیگر ... کرده ... در سمع ... یعنی سمع از استماع آن ...
مثلاً در ... النفس ... اگر چه ... هم معنی ... است ... استماع آن ... هر حال ... کلمه خالی از
این ... فصیح ... کلمه فصیح است ... واضح ... الشمس فی وسط النهار است ...
مجموع قرآن ... کلمه ... معانی ... است ... عرب ... کلمات قرآن
... کلام ... مطلقاً ... فصاحت ... خارج ... محلول است ... فصیح ...
... کلمه ... شرایط ... اگر چه ... مجموع ... کرده ... کلمه
... در ... معلوم است ... اگر ادای معنی ...
... کلمه ... است دیگر کلمه ...
و این دو کلمه ... فصاحت و ... درجه ... و الحق ... اعتقاد
... مطالب ... اگر ...
شرایط فصاحت کلمات ... بسم الله ... معلوم ...
چنانچه ... فصاحت و بلاغت ... قرار داده‌اند ...
ادنی درجه فصاحت ... کلام ... علمای بیان
... علمای ... صلی الله علیه و آله ... است ...
... فصاحت و بلاغت ... کلام ... کلامی
در کلام ... درجه فصاحت ... استعداد ... فصحای عرب ...
ادنی ... اعلی ... و اما فصاحت در کلام ... فصاحت مفردات کلمات آن خالی باشد ...

[illegible] یعنی اگر کلام [illegible] مشتمل بر لفظ مکرر باشد با قطع نظر از ذکر [illegible]
دوم آنکه خالی از تتابع اضافات باشد که موجب ثقل بر لسان شود و از اجتماع کلماتی که هر یکی [illegible] در اعلی درجه فصاحت باشند [illegible]
و [illegible] باشد سیم آنکه خالی از تعقید باشد یعنی ظاهر الدلالة بر مراد باشد در استعارات تعقید و چیز است یکی خللی است که
در نظم کلام واقع شود و سبب تقدیم و تأخیر یا حذف یا اضمار و فصل میان [illegible] و موصوف و موصول و صله یا امثال [illegible]
از اسبابی که موجب صعوبت [illegible] ادراک گردد دوم خللی است که در انتقال ذهن اتفاق افتد یعنی از الفاظ اراده معانی بعیده [illegible] ذهن [illegible]
موضوع له و لوازم بعیده و منتقل میشود و لا بد [illegible] که وسائط بسیار در میان باشد [illegible] مقصود حقیقی باشد و بعضی علاوه بر این شرط
گفته‌اند که مانا در مکرر ادبا و تتابع اضافات بر خالی باشد و این قول ضعیف و مردود است زیرا که اگر کثرت تکرار و تتابع اضافات [illegible] است که
موجب ثقل میشود این بیان [illegible] شرط دوم بود شرط علیحده نخواهد بود و الا هیچ عیبی ندارد بلکه در باره مواضع موجب حسن کلام [illegible]
[illegible] ذکر تحمید تلک عدة ذکرنا و تعیین [illegible] فاتنهاها محوها و [illegible] و امثال ذلک مجملاً کلام فصیح آنست که خالی از معایب ثلاثه
تا او [illegible] باشد و در تمامی قرآن یک کلام [illegible] که [illegible] مشتمل بر یکی از این معایب نیست بلکه اعدی کم [illegible] علمای بیان [illegible] وفا نموده [illegible] که [illegible]
در نظر [illegible] حساب [illegible] نموده [illegible] همگی اقرار و اعتراف بعجز نموده‌اند و اما بلاغت عبارت از آنست که با وجود فصاحت
مطابق با مقتضای حال باشد مثلاً هرگاه مخاطب منکر حکم باشد حال مقتضی است که حکم را بکلمات دال بر تأکید موکد نماید و کلام هرگاه
[illegible] طول دهد و یا عکس [illegible] نماید بر واضح است که امر [illegible] مقتضای حال مختلف میشود تا بملاحظه مقام را نمود و مقامات
کلام [illegible] متفاوتست و تحصیل بلیغ معهود که [illegible] مقام [illegible] [illegible] تحصیل بلیغ با احاطه باطراف کلام [illegible] ملحق
[illegible] مثلاً در یک مقام تعریف مناسب است و در مقام دیگر تنکیر مطلوبست در معانی تکرار مرغوبست و در موضعی مرهوب و در جای [illegible]
خوبست و در موضعی اطلاق مطلوبست و هکذا [illegible] دلالت [illegible] که قرآن در منتهای درجه فصاحت و بلاغت است دلائل متعدد [illegible]
[illegible] است وجه اول آنکه فصاحت و بلاغت [illegible] اگر در وصف مشاهدات و محسوسات است مثل وصف [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و یا طعن [illegible] و یا وصف حربی و یا وصف عادتی که لذلک فصاحت عجم و اعراب که شاعر باشد و یا کاتب و منشی که بصاحب اللسان
در امثال این اشیا است و دارد فصاحت و بلاغت در مذکورات منحصر است چرا که طبایع اکثر مردم مایل است با این محاورات فصاحت و بلاغت
[illegible] درهر وقتی و هر اهلی شاعری و یا کاتبی ظاهر شده است و مضمون [illegible] لطیفی در شان یکی از اشیا مذکور گفته است و اگر
[illegible] باشد [illegible] متقدم واقف خواهد بود و غالباً هرگاه شخص [illegible] باشد و [illegible] تحصیل ملکه نماید در وصف اشیا
مذکور از برای او حاصل خواهد شد [illegible] اشتغال در صفات اشیاء مذکور [illegible] که [illegible] در شان
خصوص اشیا مذکور [illegible] که الفاظ فصیح در او حاصل شود و بخلاف عادت حاصل شد خلاف عادت هم معجز است
و جهت دوم طریقه صدق [illegible] کذب در جمیع قرآن ملحوظ و منظور است و هر شاعری که [illegible] کذب و [illegible] صدق [illegible]
نمود [illegible] خواهد بود و لذلک گفته‌اند احسن شعر اکذب [illegible] که [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] شعر [illegible] شعر اسلامی [illegible] در فصاحت و بلاغت مثل شعر جاهلیت [illegible] بود و قرآن مجید با وجود [illegible]
کذب و مراعات صدق در اعلی درجه فصاحت و بلاغت ظهور و بروز نمود وجه سیم آنکه کلام فصیح در هر قصیده [illegible]
اتفاق می‌افتد و باقی [illegible] مقصود و قرآن مجید با وجود طول [illegible] فصیح [illegible] که [illegible] ثابت است
و هرکس تأمل کند در احسن القصص یعنی قصه یوسف علیه السلام [illegible] با وجود طول [illegible] در اعلی درجه فصاحت
و منتهای درجه بلاغت واقع گردیده است وجه چهارم هر شاعری که [illegible] مضمون [illegible] کلام [illegible]
اول [illegible] خواهد بود در فصاحت و بلاغت [illegible] [illegible] کلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ظاهر [illegible]



اول ذاحر و چه پنجم آنکه در قرآن با قصاص شده است از ایجاب عبادات و تحریم قبایح و محرمات و حث و ترغیب بر مکارم اخلاق
و در حق ابوین و اطعام ایتام و اهانت و ترک عدوان و احیاء حقوق و ما تقطع و امثال این امور موجب طول مطالب خواهد شد
لذلك اگر شاعر فصیحی کتابی طولانی بگوید که مسئله از مسائل فقهیه و یا عقاید به عبارات فصیح بگوید که مشتمل باشد بر تشبیهات
و استعارات دقیقه ظاهر خواهد بود و وجه ششم آنکه هر شاعر فصیحی کلام او خوبست در یک فن و در غیر آن فن کلام او ضعیف
و رکیک خواهد بود چنانچه گفته اند در شعرای عرب شعر امرء القیس خوبست در وقت طرب و ذکر نساء و وصف خیل و شعر نابغه در وقت
خوف و شعر اعشی در وصف طلب و وصف خمر و شعر زهیر در وقت رغبت و الرجاء و در شعرای فارس گفته اند که نظامی و فردوسی در بزم
در رزم و بزم و سعدی در ... است در غزلیات و انوری در قصاید و محتشم در مصائب و مراثی و قرآن مجید در جمیع فنون در اعلی درجه
فصاحت و فصیح مرتبه بلاغت است خواه در ترغیب باشد و یا در ترهیب خواه باشد و یا وعظ و یا غیر ذلك و از باب زیادتی توضیح
در بیان از هر فنی مثالی ذکر میشود که کمال امتیاز دارد در ترغیب در سوره سجده فرموده است فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ کسی
از ملك مقرب و نبی مرسل ما اخفی لهم آنچه پنهان داشته شده است از برای ایشان من قرة اعین از روشنائی چشمها یعنی چیزهائی
که چشمهای ایشان روشن گردد جزاء بما کانوا یعملون و در ترهیب در سوره ابرهیم میفرماید وخاب کل جبار عنید من ورائه جهنم و
یسقی من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسیغه و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ و معنی بفارسی
چنین باشد نا امید و بی بهره گشت هر گردن کش متکبر از پیش روی او دوزخ است ... [illegible] ... و آرزو کند
از پس دو دهان ... [illegible] ... تمام ... [illegible] ... بی نوا ... [illegible] ... و الا و شدا ... [illegible]
حاضر ... [illegible] ... عذاب ... [illegible] ... عذاب ... و در ... در سوره عنکبوت میفرماید فکلا
اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا و منهم من اخذته الصیحة و منهم من خسفنا به الارض و منهم من اغرقنا و ما کان
الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون حاصل معنا آنست اگر هر یکی را بگناهی که مذکور شد ... گناه خود گرفتار
عقاب الهی کردیم پس بعضی از ایشان باد سخت ... [illegible] ... هلاک ایشان فرستاده شد مثل قوم لوط و هود و بعضی صیحه
گرفتار شد مثل قوم ثمود و اهل مدین و بعضی زمین او را فرو برد بحکم الله و برخی را از ایشان غرق شد مثل قوم نوح و فرعون خدا بر
ایشان ستم نکرد خود شان ظالم بودند و جاهل بر نفسهای خود ظلم میکردند بسبب کفر و معصیت و در وعظ در اواخر سوره شعرا میفرماید
افرایت ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون معنی بفارسی چنین باشد آیا
دیدی ... اگر برخورداری دهیم ایشان را سالهای بسیار پس بیاید بایشان آنچه بوده اند که وعده داده میشدند بعذاب دفع نکند
از ایشان عذاب را آنچه بود اند که بدان برخورداری میکردند یعنی طول و تمتع در دنیا و نعمتها مانع عذاب ایشان نشود ... [illegible]
... و عصیان ایشان بود پس چرا اعتماد بر آن کردند و عاقبت کار خود غافل میگردند و در الهیات در سوره الرعد میفرماید
الله یعلم ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد و کل شیء عنده بمقدار عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال
حاصل معنی ... [illegible] ... و سعد و خوب و زشت و قصیر و
طویل ... [illegible] ... که آن زیاد و کم شود او ست عالم بغیب و حس
... [illegible] ... کامله ... [illegible] ... مخلوقات و تعالی از آن و وجه هفتم اینکه چون کلام مشتمل
... [illegible] ... دیگر با مسلسل باشد ... [illegible] ... کلام از میان ... [illegible] ... عالیه فصاحت
... [illegible] ... و خروج از یک ... بسوی دیگر و اشتمال بر امر و نهی و
... [illegible] ... و وعد و وعید ... [illegible] ... و ترغیب و ترهیب و ضرب مثال و بیان حال
... [illegible] ... در عالیه فصاحت و بلاغت ... [illegible] ... العلماء ... [illegible] ... بلغای عرب

و بجهت شمول اکثر از جمله اطناب و اشباع باشد بیشتر معنی کثیر ایشان است و الفاظ هم کما صدق بیت [illegible]
که در سوره والمرسلات در این خبر از ظاهر بعضی میکند که چگونه این سوره مبارکه مشتمل است بر بیان مطلق از این دنیا
و بنای اهل جنت و بنای اهل نار و حال اهل دنیا و آخرت از تکذیب کفار قیامت و اثبات آن و حالات احتضار و بنای عذاب و قصد
قربیعی عالم برزخ و امر بتعظیم و تکریم قرآن و اثبات حقانیت آن و مقدمات قیامت و صایح و مثل اینها و همه اینها از اول تا
آخر در الفاظ یسیره متضمن معانی کثیره آمده است و مسمای وجیز و صاحب و بلاغت نام دارد مانند فیها عند صدق مثال
قلب و کذلک قول تعالی وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ پس این قول لفظش یسیر و معانیش کثیر و با ملاحت مشتمل است بر لطائف
من المحسنات المتقابلین و آن قصاص و حیات است و مراسم دارد در آنکه قتل که معقوب حیات است طرح حیات کرده است و
این قول اولی است از جمیع اقوال مشهوره در عرب در این باب زیرا که ایشان تعبیر کرده اند این معنی بقول خود قتل البعض
احیاء للجمیع و قول ثانی ایشان در این باب اکثروا القتل یقل القتل است و قول ثالث ایشان القتل انفی للقتل و احسن اقوال ایشان
قول ثالث است و لفظ قرآن فصیح تر از آنست بشش وجه وجه اول آنکه مختصرتر از همه است زیرا که وَلَكُمْ داخل در این باب نیست بعلت
اینکه در جمیع اقوال مذکوره لا بد است از تقدیر آن و با مثل از حیث در قول احود ایشان وجه دوم آنکه قول ایشان القتل انفی للقتل
ظاهرش مقتضی است که شیء سبب نفی خود باشد بخلاف لفظ قرآن که آن مقتضی است که نوعی از قتل یعنی قصاص
سبب نوعی از انواع حیات باشد وجه سیم آنکه در قول احود لفظ قتل تکرار امر کرده است بخلاف لفظ قرآن که خالی از تکرار است
وجه چهارم آنکه قول احود افاده نمیکند مگر ردع از قتل و اما بخلاف لفظ قرآن که آن مفید ردع از قتل و جرح است معا یعنی لفظ قرآن
منع از قتل و جرح زدن و امثال ذلک مینماید بخلاف قول احود که مانع از قتل است پس لفظ قرآن مفید تر است وجه پنجم
قول احود دال بر مطلوب است بالتبع بخلاف قرآن که آن دال بر مقصود اصلی است زیرا که نفی قتل مطلوب است بالعرض حتی که مقصود
حصول حیات است که آن مطلوب بالاصالة است وجه ششم آنکه قتل ظلم نیز قتل است و حال آنکه نفی قتل نمیکند بخلاف قصاص پس
ظاهر قول احود باطل است و اما لفظ قرآن پس آن صحیح است ظاهراً و باطناً و کذلک قول تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا
إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ یعنی ای آنکه ایمان آورده اید از خدا بترسید بترک جمیع محرمات و مکروهات و طلب وسیله کنید بسوی خدا
بفعل جمیع واجبات و مندوبات این قول با وجود اختصار جامع جمیع مراتب تکلیف است زیرا که جمیع تکالیف منحصر در دو
که تا لب بدارد یعنی ترک منهیات و فعل مأمورات و اتَّقُوا اللّٰهَ مشعر است بآن و ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ اشاره بثانی است و ترک منهیات
بالذات مقدم بر فعل مأمورات است زیرا که ترک عبارت از عدم شیء است در عدم اصلی و فعل عبارت از اخراج شیء است از عدم
بوجود و بی شک بسبب جمیع حوادث عدم مقدم بر وجود است پس ترک بعلت ذاتی دارد بر وجود لهذا در این مبارکه مهیا
مقدم واقع کرده شده است بر مأمورات و در دیگر محلا این مبارکه با وجود اختصار دارای جمیع محاسن است ظاهراً و باطنا که ادا
این معنی در الفاظ مکرره از این با سند امکان ندارد و همچنین قول الله وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللّٰهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ
الْفَائِزُونَ حاصل معنا آنکه هر که فرمان برد خدا را در فرایض و رسول را در سنن و یاد جمیع ... [illegible]
مر گناهان که سه و بپرهیزد از خشم او پس ایشان رستگاران اند و این آیت با وجود اختصار جامع جمیع صبر است در کتاب
که بکی از ملوک از علمای زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و صحیح باشد دیگر بشود [illegible]
تو در ملاح خود فرمان برداری و حسب و تقوی [illegible]
بالای سرا و ایستاده و بکلمه شهادت تکلم مینماید [illegible]
حسن بیان کرده که در ... [illegible]
از اقوال دنیا و آخرت و هی قوله تعالی وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ [illegible]



باب ششم در بیان معجزه بودن قرآن

خدمت یکی از ائمه عرض کرده در کتاب شفا بعض از آنچه در فن طب گفته شده است و جالینوس اکثر العلم علمان علم الابدان و علم
الادیان مشهور است امام علیه السلام فرمودند که خداوند جمیع علم طب را در نصف آیه بیان کرده است طبیب نصرانی عرض کرد آن نصف
آیه کدام است امام علیه السلام فرمودند کلوا واشربوا ولا تسرفوا یعنی بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید پس طبیب عرض کرد پیغمبر
شما در این باب چیزی فرموده است امام علیه السلام فرمودند پیغمبر علم طب را در الفاظ قلیلی جمع کرده است طبیب عرض کرد کدام است
امام علیه السلام فرمودند المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء واعط کل بدن ما عوّدته یعنی معده خانه درد است و پرهیز سرآمد جمیع
دواها است و بدن را عادت ده به آنچه که عادت نموده و در مثل است که میگویند ترک عادت موجب مرض است طبیب عرض کرد الحق و
الانصاف قائل باین دو قول محتاج جالینوس نخواهد بود یعنی امر کسی را که حفظ صحت و موجب زوال مرض است در این دو قول
بیان کرده است و [illegible] دو صفت متضاده هستند پس اجتماع اینها علی ما هو حقه در هر چه
از کلام طویل خلاف عادت معتاد بلغای بشر است پس اجتماع این دو صفت در جمیع مواضع قرآن از اول تا آخر دلیل بر بلاغت
و فصاحت خارج از عادت است وجه دهم قرآن مشتمل بر جمیع فنون بلاغت است از ضروب تأکید و انواع تشبیه و تمثیل و اصناف
استعاره و حسن مطالع و مقاطع و حسن فواصل و تقدیم و تأخیر و فصل و وصل لائق مقام و خالی از لفظ رکیک و شاذ خارج از
قیاس و نادر الاستعمال و غیر ذلک از انواع بلاغت که هرگز در یک قصیده از بلغای کملا از عرب عربا باتیان مثل آن ممکن نشده و غایت
دو نوع از مذکورات و قرآن مجید همه اینها است فتلک عشرة کاملة و این ده وجه دلالت دارد بر اینکه قرآن در اعلی درجه فصاحت
و بلاغت است که خارج از عادت فصحای عرب بر آمده است بلکه خود علما تمهید سخن کرده در فن بیان [illegible] بلاغت بلغای عرب
و فنون ادب عرب فصاحت و بلاغت قرآن است و اعجاز را مبهم [illegible] **دلیل ششم** آنکه قرآن عجیب در اسلوب عربیت است
در مطالع و مقاطع و فواصل با اشتمال بر دقایق بیان و خفایای عرفان و حسن عبارت و لطف اشارت و سلاست ترکیب و سلاسة
ترتیب در مخترع است در فنون عرب العرباء و مفهوم افصح الفصحاء بخلاف معمول در میان عرب و حکمت در اینجا آنست
که از برای مناسبت عجیبه مطمح نظر مینماید و این کلام ممتاز باشد از کلام عرب و تفوق او ظاهر و روشن باشد بر آنکه شخص مطلع
[illegible] و با آثار اجتهاد کامل میباید در امثال مواضع ممدوح و مذموم [illegible] در امثال این مواضع چنانچه [illegible]
بر مطلع امرؤ القیس در قول او قفا نبک من ذکری حبیب و منزل بسقط اللوی بین الدخول فحومل با اینکه [illegible] بوده است
عذوبت لفظ و سهولت سبک و کثرت معانی که وقوف کرده و [illegible] خواسته است که گریسته و طلب گریه نموده حبیب و منزل را ذکر
کرده است و سطرهای یکی از محسنات مذکوره را ندارد و لذلک مطلع ابو نجم شاعر مشهور را مذمت کرده اند در حالتی که
ابو نجم شاعر وارد شد بر هشام بن عبد الملک و در حضور او خواند صفراء قد کادت ولما تفعل کأنها فی الافق
عین الاحول و هشام احول بود [illegible] از حضور [illegible] و مطلع جریر هم معیوب است در حالتی که وارد شد بر عبد الملک
و او را مدح نموده بود قصیده [illegible] که اول مطلع آن این است اتصحو ام فؤادک غیر صاح پس عبد الملک از استماع این مطلع
تغیر نموده و گفت بل فؤادک یا ابن الفاعلة و مطلع بحتری هم محل عیب ایراد است که او انشاد کرد بر یوسف بن محمد قصیده خود
که مطلع او این است لک الویل من لیل تقاصر آخره پس یوسف بن محمد گفت ویل و حزن بر تو باد و محل عیب و ایراد است مطلع اسحق
موصلی در حالتی که وارد شد بر معتصم عباسی که از [illegible] شده بود در [illegible] قصر خود در میدان پس انشاد کرد قصیده خود را که مطلعش
این است یا دار غیرک البلی و محاک [illegible] یا لیت شعری ما الذی ابلاک پس معتصم [illegible] نمود و امر کرد قصر را خراب کردند و همچنین
اکثر شعرا [illegible] خطا کرده اند [illegible] مواضع مذکوره [illegible] شعرای عرب [illegible] ماهر در فن بیان بودند از کلام
[illegible] اسلام در بلاغت [illegible] اسلوب [illegible] بلکه اعتراف کردند که این
کلام از جنس خطبا و شعرا [illegible] بوده و گاهی که [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] که انما هذا اساطیر الاولین است و گاهی اصحاب و احباب خود را منع کردند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا

فیه لعلکم تغلبون الا در وقت قرائت حضرت صغیر و کبیر بیخود و دست بهم بر میزدند که قرآن را نشنوند [illegible]

معنی بیهوده خواست پس ثابت شد که قرآن معجز است من حیث الفصاحة و البلاغة و حسن النظم کیف بصور که معنی [illegible]

الغرباء که در ایشان کثیر مثل [illegible] النساء و حصین الطائی باشند و مشهور بفصاحت و حیث [illegible] و مقالات ایشان [illegible]

و مناقضات و دفع ارجاسات مع هذا اسهل دانسته که عبارت باشد از ایشان با قصر سور قرآنیه و اشد و اصعب و اشکل المختار

نمایند مثل جلای وطن و بذل مهج و ارواح و سلامت خود با سیری و اولاد و نهب اموال و مخالفت ایشان [illegible] از برای ایشان قرائت

نماید علی رؤس الاشهاد امثال این اقوال را فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَإِنْ كُنْتُمْ

فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا در جمیع آیات ما و کتاب در ما تقدم مرقوم افتاد و اگر مقدور ایشان این بود که اتیان [illegible]

مجوزیا استغاثت در رای ایشان بر ممکن بود در این کار و [illegible] هم مثل ایشان بودند در معرفت لغت و مکنت و استغاثت پس چون

نیاوردند مثل یک سوره از سوره های قرآنیه او معارضه را بر معارضه و مقابله را بر مقاوله ترجیح دادند معارضه اخری معارضه معروف

تبدیل نمودند بمحاربه پس معلوم شد که بلاغت قرآن مسلم بود در نزد ایشان و عاجز بودند از معارضه عامة الامر آنکه بعضی

کردند بعضی مصدق و بعضی متحیر بودند در فصاحت و بلاغت قرآن چنانچه منقولست که ولید بن مغیره نزد آنحضرت آمد و عرض

کرد که کلام خود را بر من بخوان و آنحضرت برای او از سوره النحل قرائت فرمودند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى

وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و معنی بفارسی چنین باشد [illegible] خدا امر میفرماید

بعدل [illegible] در اعتقاد چون توحید که متوسط است ما بین تعطیل و تشریک و باحسان کردن و عطا دادن بخویشاوندان

[illegible] و ساختن با ایشان [illegible] نهی میکند شما را از عمل زشت [illegible] و عمل منکر در شرع و عقل و ظلم کردن که

[illegible] [illegible] و تکبر و تجبر بر ایشان پند میدهد شما را [illegible] که بیاد [illegible] [illegible]

[illegible] باشد معنی بماند که این آیه جامع جمیع مواعظ است [illegible] و ولید آنرا استماع نمود عرض کرد دوباره [illegible]

[illegible] خواندند [illegible] که حلاوت [illegible] و [illegible] دارد و شاخهای [illegible] میوه دهنده است [illegible]

این کلام بشر نیست [illegible] معقولست که [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] بود و او در فصاحت و بلاغت [illegible] بود [illegible] کلام [illegible]

[illegible] [illegible]

کلام [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاهن است گفت لا والله کاهن نیست زمزمه و سجع کاهنان ندارد گفتند مجنونش مینامیم گفت مجنون نیست زیرا که ما تا ارجوزه
و وسوسه او را و اختلاط وی پیدا نیست گفتند شاعرش گوییم گفت شاعر نیست زیرا که جمیع اقسام شعر را از ابتدا تا آخر دیدم هزج و رجز و قریض
و مبسوط و مقبوض گفتند سخن ساحرش مینامیم گفت ساحر نیست زیرا که گره زدن و نفث کردن ندارد یعنی علائم سحر در او پیدا
نیست گفتند پس چه گوییم گفت هر چه او مذکور ذات را امثال اینها شما گوش شده من سطالان قول شما بعینه نادم لیکن اقرب اقوال
آنست که ساحرش نامیم زیرا که ساحر است که تفرقه می‌اندازد میان پسر و پدر و مادر و دختر و شوهر و دو برادر و دو قبیله و عشیره
پس قریش متفرق گردیدند و بر سر طرق و شوارع حلقه زده بودند و مردم را از متابعت آنحضرت منع می‌نمودند پس این آیه نازل گردید در حق
ولید نازل شد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ
كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا تا آخر که میفرماید فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ الخ و معنی بفارسی چنین است که بگذار مرا ای محمد با آنکه
آفریدم او را در حالتیکه تنها بود یعنی هیچ مالی و ولدی و انصاری نداشت یا وحید است یعنی در زیرا که او یتیم بود و از ابی عبد الله
علیه السلام مرویست که الوحید ولد الزنا و گردانیدم برای او مال کشیده منقولست که آن ملعون متمول بود یعنی مال زیاد داشت
و دادم او را پسران در حالتیکه همه در حاضر بودند و بگستردم برای او بساط مال و جاه و ریاست گستردنی و بجهة کثرة
جاه و خدم و حشم بریحانه قریش و وحید قوم ملقب شد پس طمع مینماید دیگر باره که عطیه خود را بر او بیفزایم چنین است نه بدرستی که او
هست مر آیات ما را و کلام ما را معاند و منکر و انکار نماینده تا آنکه میفرماید پس گفت با ایشان یعنی ولید نیست
این محمد آنچه میگوید مگر سحری موثر الخ و ابو عبیده گوید که عربی شنید از مردی که میخواند فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ پس عرب سجده کرد و گفت
که سجده این امر بسجده سزاوار است برای فصاحت کلام سجده کردم و نیز منقولست که دیگری از مرد کسی شنید از مرد مسلمانی
که این آیه را از سوره یوسف قرائت مینمود فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا پس آن کافر گفت شهادت میدهم که مخلوق قادر بمثل
این کلام نیست و در حدیث معتبر منقولست که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ابن ابی العوجا و سه نفر از ملاحده که
در نهایت فصاحت بودند اتفاق کردند که در برابر قرآن بیاورند و هر یکی ربع از آن را تمام کنند و این عهد را با یکدیگر در مکه
بستند و پنهان کردند و با هم وعده کردند که سال دیگر جمع شوند در مکه و ربع به دهند چون سال دیگر شد در مقام ابراهیم جمع
شدند پس یکی از ایشان گفت که من چون دیدم این آیه را که يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ
دانستم که معارضه با قرآن نمیتوان کرد و دست از معارضه برداشتم پس دیگری گفت چون این آیه را دیدم فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا
نَجِيًّا نا امید شدم از معارضه قرآن پس در این حال حضرت صادق علیه السلام بر ایشان گذشت و بجهت اظهار این امر بر ایشان خواند
قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی اگر جمع شوند
آدمیان و جنیان بر اینکه بیارند مثل این قرآن را نمی‌توانند آورد هر چند ظهیر و پشت همدیگر باشند و چون اعجاز قرآن را فصحا
دیدند متحیر و خاسر گشتند و اصمعی گفته دختری را دیدم که بعبارات فصیح و اشارات بلیغ تکلم مینماید و آن جماعه را
میدانسته است و میگفت استغفر الله من ذنوبی کلها اصمعی گفت از چه استغفار میکنی و حال آنکه قلم تکلیف بر تو جاری نشده است دختر گفت

أستغفر الله لذنبي كله قتلت إنسانا بغير حله مثل غزال ناعم في دله انتصف الليل ولم أصله

اصمعی گفت قاتلک الله چه فصیح است پس دختر گفت این را فصاحت شماری بعد از قول خدا وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ
فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ پس خدا جمع کرده است در
این آیه ما بین دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت را و حاصل معنای آیه بفارسی چنین است و وحی کردیم یعنی الهام دادیم بمادر
موسی بسوی مادر موسی که شیر ده او را در حضر پس چون ترسیدی بر او این مشتمل است بر دو امر و دو نهی است و مرسل
[illegible] بدرستی که باز گردانیم او را بسوی تو و گردانیم او را

از رسولان یعنی و بالارثیه نبوت و منصب رسالت ثابت بالذات خواهیم داشت و فرق میان خود و میان آنکه متکلم بوحی خارق شده
نمی است مجهز چیزیکه در ثانی الحال واقع شود و چون نفی است که مجهز امری باشد که واقع شده باشد و در این مقام سلام اداد و موسی
از خوف و حزن مطمئن داشت و در اخبار صحیح از جبیر بن مطعم رضی الله عنه منقول است که شنیدم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
در مغرب سوره والطور را میخواند چون رسید باین آیه أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بَلْ لَا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ
ترجمه فارسی چنین است آیا آفریده شدند بی خالق یعنی بی خالق مخلوق گشتند یا ایشان آفریدگار خود ند یا آفریدند آسمانها
و زمینها را بلکه یقین ندارند باینکه خالق جمیع الممکنات واجب الوجود است یا نزد ایشان است خزینهای فضل پروردگار تو
تا نبوت بهر که خواهند دهند یا ایشان غالبان و مسلط شدگان بر همه اشیاء اند تا مدبر امور و تربیت شوند یا مر ایشان راست نردبانی
تو سل بآسمان بر آمده شنوند در آن کلام ملائکه را پس بیاورد شنونده ایشان که بآسمان رفته کلام غیبی را بحجت روشن آنجا
پس نزدیک بود که قلب من طیران نماید بسوی اسلام و ایضاً وارد است که ابن المقفع خواست تا قرآن معارضه نماید و شروع نمود
و رسید باین که میخواند وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ الآية پس ترک کرد عمل خود را و محو کرد و گفت شهادت میدهم که معارضه این
کلام محال است زیرا که این کلام کلام بشر نیست و یحیی بن حکم الغزالی که بلیغ اندلس بود در زمان خود گوید شروع در معارضه قرآن
کردم پس نظر و تأمل کردم در سوره اخلاص تا کلامی بآن اسلوب و نظم بیاورد پس گوید بعد از تأمل در سوره اخلاص خوف و خشیت
بر من غالب شد که مرا برید به سوی انابه کردم و نظام و بعض دیگر از معتزله رفته اند باینکه اعجاز به صرفه بوده یعنی جناب احدیت الهی
صرف کرده همت اشخاصی را که در صدد معارضه بر آمدند و نگذاشت که همت بر اتیان بمثل نمایند و سلب همم او امر با ثبات کرامات
ملدرب او اتیان فرمود اگرچه قبل از آن قادر بر آن بودند تا سلب دواعی کرد دیگر در صدد آن بر نیامدند بدلیل اینکه اتیان بمفردات
قرآن مکرر تکلم کرده بودند بلکه بمرکبات قصیره از آن خود میبردند مثل الحمد لله و مانند رب العالمین و امثال ذلک و بعد از
آنکه قادر بمفردات و مرکبات قصیره بودند البته قادر بر ترکیب کثیره میبودند لکن سلب همم از اتیان شد یعنی صرف دواعی
این صرف خارق عادت است اینهم مسلم دارد که قرآن معجزه است منتهی از جهه صرف دواعی اتیان بمثل آن غیر مقدور بوده از برای
ایشان بعد او مبعث بس نزاع او در این است که اتیان بمثل مقدور بوده قبل از بعثت بعد از بعثت و قول نظام و بعضی معتزله ضعیف
و مردود است از چند وجه اما اوّلاً بجهة اینکه لازم میآید که کسیکه قادر بر نثر باشد قادر بر نظم باشد و الا هر کس با یست شاعر باشد
چرا که همه قادر بر مفردات کثیره و مرکبات قصیره میباشند پس همه اعراب باید مثل امرؤ القیس و امثال آن و همه عجم مثل فردوسی و نظامی و سعدی
و امثال آن باشند و از جمله بیهاست که حکم کل مخالف حکم جزء است از جهه اینکه کو صلاحیت ندارد که قبل کسی یا و بسر سود و
اگر از شعر آن کسر آن حل المدعی نامه سود صلاحیت دارد از برای بستن سل و سفینه پس از این دو مثال واضح شد که حکم کل مخالف حکم
جزء است و حکم مرکبات غیر از حکم مفردات است اما ثانیاً با اینکه در این صورت قرآن معجزه نخواهد بود بلکه سلب قدرت و صرف دواعی
معجز باشد و حال آنکه این خلاف صریح قرآن و تصریح بعضی از اجلای علماء است و اوصیای طاهرین و علمای راسخین است اما ثالثاً با اینکه بحث
فصحای عرب را بر حسن نظم و بلاغت و غرابت اسلوب و سلامت جزالت قرآن بود و از این جهت همین که آیه یَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد
فرستادند اشعار معلقه را از جای آن و درود نداد که فرستند و اگر اعجاز بسبب صرف و عدم تمکن بودی ... ابطال اشعار و خط
سابقه متساوی قرآن باشد زیرا که قبل از نزول سلب قدرت از کسی نشده ... احتجاج اشعار قبل از نزول معارضه نماید و اما رابعاً
اگر اعجاز باعتبار صرف دواعی بود اولی و الیق این بود که نظم قرآن از فصاحت و بلاغت پست تر که ... با آنکه قرآن در اعلی
درجات فصاحت و بلاغت رسانیده زیرا که در این صورت هرچه نظم آن پست تر باشد و الفاظ آن رکیک و معانی آن در غیر ظاهر و باطل و بعضاً
و بلیغا از اتیان بمثل آن عاجز شوند صرف قدرت ظاهرتر و خرق عادت بودن آن بیشتر خواهد بود اما خامساً اینکه حکم فرمود جناب

قدر الهی واستظهار کامل از حق دیده باشد پس اگر باشد بعضی غلو شود و استغاثه و استمداد از دیگران نمی دید ایشان باشد دیگر

مثلث بغیر مسجد خدا دید بلکه اگر کسی این تکلیف را با ایشان کند شما در جواب خواهید گفت که چه جهت وسیله بغیر جوئیم و استمداد از دیگر

نمائیم ما که تنها از اولیاء الله ایشانرا مشتغول استیم گوئیم در آن حین ولا معنی نیست که ما از آن غلو شده بغیر استغاثت می نمائیم معلوم است که

وقت تکلم ازما اگر چنانند و غیر جاده از اما مسکه الحاصل قول صوفی دواعی غلط و بیجا و غیر از کفر بلکه عین کفر ویند فقراست برآنکه

خلاف نظام فقر است **دلیل چهارم** قرآن مملو نیست از اخبار از حوادثات آتیه و حرموا خبر مقدر در زمان مستقبل واقع

گردید و این حد الکمال معجز است چنانچه عدد علمای پروستنت از این ثابت است که کتابها در این باب تألیف و تصنیف کرده اند مثل

رسالهٔ کشف الآثار و غیر ذلک و از این قبیل اخبار در قرآن مجید بسیار است ولیکن ما در این موضع بقدری از آنها اکتفا مینمائیم

اول آنکه در حق ابولهب فرموده سیصلی نارا ذات لهب یعنی زود باشد که ابولهب در آتش زبانه دار که شراره و شعله است در آید

این خبر مشتمل است از عدم ایمان آوردن ابولهب و اگر ایمان می آورد مخبر صدق و کذب این خبر لازم میامد ولیکن بی ایمان از

دنیا رفت و خبر موافق مخبر عنه واقع گردید دوم آنکه در جای دیگر در حق جماعتی از کفار میفرماید وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ

لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی یکسان است خواه بترسانی ایشانرا خواه نترسانی ایمان نخواهند آورد و با وجود ابتدای اعجاز قرآن

بجهت اظهار کذب این حضرت سر اظهار ایمان نکردند بلکه کفار از دنیا رفتند مانند ابوجهل و امثال آن سیم آنکه بتان بر این

مذکور گشت که در مواضع کثیره از قرآن خبر داده شد که ما شد این قرآن و سورهٔ از این قرآن نتوانستند آورد و نخواهند آورد چنانکه

فرموده است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا الآیه یعنی پس اگر نیاورید مثل آن قرآن را و حال آنکه هرگز نخواهید آورد اگر این

حضرت مشفق بود در جهت خود چگونه بر سبیل قطع و تاکید میفرمود که ابدا نتوانستند مثل یک سوره از آن بیاورند بلکه چگونه

میفرمود که اگر انس و جن جمع شوند نتوانستند مثل این قرآن را بیاورند ولو بعضهم بامثال این کلمات تکلم میشاید و حال آنکه حضرت

اعقل العقلاء است عند الکل حتی قسیس هند ریعنی صاحب میزان الحق که از اشد اعدای آنحضرت است عقل آنحضرت قول او خواهد آمد

ما امروز که ۱۳۰۳ یکهزار و سیصد و دوازده هجری است کسی مثل یکی از سورهای قرآن را نیاورده است و عجز ارجماعت علمای اهل

کتاب یعنی مسیحین که این قول را در قرآن می بینند و در رسائل خود می نویسند مع هذا رسائلها و کتابها در رد اسلام نوشته و عالم

منتشر نماید و نکرده مثل قُلْ هُوَ اللَّهُ و إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ که اقصر سور قرآن هستند نیاوردند که خود و مسلمین را آسوده نمایند

پس معلوم است که عاجز بودند زیرا که هیچ عاقل دست از سهل بر داشته بی صعب و اشکل نمیرود مثل قُلْ هُوَ اللَّهُ کفیر نحوه

کتابها نویسی نیم معلوم است تا چه اشکل و اولی سهل است چهارم خبر داده بالاجمال خود آنکه هودنا احوال زمان و واقع شده که

جان در میان انسان پادشاهی بهم رسانده بلکه در هر ملکی که هستند از هر جلو ذلیل بی بلد خواه در ممالک اسلام باشد خواه در ممالک

مسیحین و آن احاطه خبر داده که انسان نتوانستند مسلمین ضرری برسانند مگر اذای زبانی چنانچه میفرماید وَلَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى

وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ

بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ یعنی هرگز یهودان ضرری بشما نتوانستند رسانید مگر اینکه آزار مگر زبان

و در ساند و اگر با شما کارزار کنند پشتها بشما گردانند و فرار نمایند و پس از فرار کردن یاری کرده نشوند زده شده بر ایشان

خواری هر جا که یافت شوند مگر بعهدی از خدا و عهدی از مومنین و بازگشت یهود بغضبی از خدا و زده شده است

بر ایشان سکنت بر ایشان و این هم واقع شده است چه ایشان بدترین دشمنان آنحضرت بودند و دشمن جانکی بودند و دو مرتبه

قصد کرده بودند و مظنه علیه ایشان زیاده از دیگران بود و حق تعالی هم را ذلیل کرده اند و ضرری بمسلمین نتوانستند رسانید

رمدنت بر ایشان ذلیل است حاصل دو این اخبار حقیقی است اول آنکه مومنین از ضرر یهود ایمنند ثانی آنکه اگر با مومنین

معاذالله جنگ شد منهزم گشته و فرار خواهند نمود ثالث آنکه اگر با مومنین بعدا ز انهزام و فرار دولتی و شوکتی از برای ایشان حاصل

و اهل سنت نیز این حکم را مسلم دارند [illegible] است چنانچه اگر کسی [illegible]
یهود و نصاری تا روز قیامت و عدم اجتماع ایشان تا هم در جنب مسلمین چنانچه فرموده وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ یعنی انداختیم میان یهود و نصاری دشمنی و کینه تا روز قیامت هر وقت که برافروزند
آتشی را جهت جنگ محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدا آن را خاموش گرداند چنانچه شنیده‌ای اولاد شمر و یزید بعینه اسد اتفاق نمایند
اگر اتفاق واقع شود آن شخص شعر بیست تعبیر آنکه یهود اولاد قاتلین حضرات انبیا هستند تشنیعاً که خبر داد از مغلوب
شدن کفار و غلبه آنحضرت بر ایشان با وجود آنکه کفار غالب بودند و کثرت بودند در آن وقت و حال آنحضرت بخلاف بود که کسی توانا
بر استنباط علم نبود بلکه علم آنحضرت تا بود و اعدای قوم مرتبتی را افزا و خویشان و بنان برده‌اند و علم ناصر ظاهری آنحضرت از جمله
معجزات و خارق عادات بوده چنانچه فرموده است قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ یعنی بگو
ای محمد آنکسانی را که کافر شده‌اند از یهودان و کفار قریش که زود باشد مغلوب و مقهور شوید در دنیا و محشور جهنم شوید در عقبی و
بد آرامگاهی است جهنم و حق مطابق خبر واقع گردید که آنحضرت در حال حیات خود بر کفار قریش و یهودان و امثال ایشان غالب
گردید همچنین آنکه خبر داد که یهود هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد با وجود آنکه دعوی میکردند که ما دوستان خدائیم و لقای پروردگار را [illegible]
چنانچه بعد از آنکه یهودان گفتند که غیر ما کسی داخل بهشت نمیشود حق تعالی فرمود قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ
خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
یعنی ای محمد بگو یهودان اگر راست میگوئید که خانه آخرت خاص شماست و دیگران را در آن بهره نخواهد بود پس آرزوی
مرگ کنید اگر هستید راستگویان و هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد بسبب اعمالی که از ایشان صادر گردیده و خدا داناست بستمکاران
چنانکه آنحضرت خبر داد که ایشان هرگز آرزوی مرگ نکرده و نمیکنند و حضرت رسول فرموده که اگر آرزوی مرگ میکردند هر آینه
خود میمردند و یک یهودی باقی نمیماند و مراد از تمنی مرگ تمنی بقولست و لاشک که آنحضرت علیه السلام با عقل مثل و درای و حزم و حسن
نظر در عاقبت امور چنانچه مسلم است در نزد موالف و مخالف و قبول اصحاب [illegible] خصوصی [illegible] مرتبه عظیم تکلم
باین قول از برای اسم [illegible] تصور نمیکرد [illegible] از جهت خدا [illegible] اشد اعدا [illegible]
از عاقبت [illegible] باشد و همچنین خاطر جمع باشد از جهت حصر [illegible] اگر عاقل [illegible]
این اقوال تکلم [illegible] فی اعمل العقلاء [illegible] امام [illegible]
تمام او خاتم [illegible] و این هم مسلم است که یهود [illegible] اشد اعدای آن سرور بودند [illegible]
التفکر بودند در امور یکه [illegible] باسلام [illegible] مطاوعت ایشان [illegible]
پس اگر صدق [illegible]
و شهرت [illegible]
من دو مصنف [illegible]
[illegible] الاسناد [illegible]
پس در این [illegible] وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] عموم [illegible]
خواهد کرد [illegible] عموم [illegible]
خبر داد که خدا [illegible] روم و عجم [illegible]
[illegible] قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ

مَن تَشاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشاءُ بِيَدِكَ الخَيرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ یعنی بگو ای محمد که خداوندا مالک پادشاهی است میدهی
پادشاهی را هر که میخواهی و میگیری پادشاهی را از هر که میخواهی و عزیز میکنی هر که را میخواهی و خوار و ذلیل میکنی هر که را
میخواهی بدست تو است نیکوئیها و تو بر همه چیز توانائی و این خبرها بطور واقع گردید که ملک روم و عجم و یمن با حضرت و امت حضرت داده
شد و اکثر جبابره جهان از روم و عجم در زمان خلفا مفتوح گردید پنجم قول خدا که میفرماید فَسَوفَ يَأتِي اللهُ بِقَومٍ
يُحِبُّهُم وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى المُؤمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلا يَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ یعنی زود
باشد که خدا بیاورد گروهی را که خدا ایشان را دوست دارد و ایشان خدا را دوست دارند و نزد مؤمنین فروتنی نمایند و بر کفار
عزیز و غالب شوند بر کافرین و جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان چنانکه گذشت که مراد ظاهر است در
حق امیر المؤمنین علیه السلام و اتباع آن بزرگوار ششم خبر داد از تسلط آنحضرت و خلفای آنجناب بر روی زمین وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ
آمَنُوا مِنكُم وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَستَخلِفَنَّهُم فِي الأَرضِ كَما استَخلَفَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُم دِينَهُمُ
الَّذِي ارتَضى لَهُم وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعدِ خَوفِهِم أَمناً يَعبُدُونَنِي لا يُشرِكُونَ بِي شَيئاً و ترجمه فارسی چنانست وعده
داده خدا آنها را که ایمان آورده اند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند خدا ایشان را در زمین کفار از عرب و عجم چنانکه
خلیفه گردانید آنها را که پیش از ایشان بودند اگر استخلف بصیغه مجهول خوانده شود و اگر بصیغه معلوم قرائت کرد معنی چنین خواهد بود
چنانکه خلیفه گردانید خدا آنها را که بودند پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام با ایشان داده شد و هر آینه ممکن
و ساکن میسازد و ثابت میکند برای مؤمنان صالح دین ایشان را آن دینی که پسندیده و برگزیده است برای ایشان یعنی دین اسلام و هر آینه
بدل دهد ایشان را از پس ترس ایشان از شر دشمنان ایمنی را ایشان و خدا را عبادت کنند و شریکی از برای او قرار ندهند یعنی
خلافت و حکومت و جاه ایشان را از توحید باز ندارد آنچه خدا بوعده وفا فرمود در مدت قلیلی تا اینکه در حال حیات جناب رسول صلعم
مسلط شدند بر مکه و خیبر و بحرین و مملکت یمن و اکثر دیار عرب را و اهل حبش دار الایمان شد بجهة اسلام آوردن نجاشی و بعضی از
مسیحیین در نواحی شام قبول اطاعت را و ادای جزیه را نمودند و بعد از جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خلفا بر عرب و
شرق مسلط شدند در مدت قلیلی در جانب غرب تا اقصای اندلس و قیروان و در جانب شرق تا جیحون مسلط تا دین مرضی حق
بر سایر ادیان غالب شد و در ایام الله خدا را عبادت میکردند مسلمین و از احدی نمیترسیدند و حال اینکه در حین نزول این
در حال مسلمین چنان بود که کسی استیلا بر ایشان نداشت هفتم خبر داد از ظفر یافتن حضرت بر قافله قریش و اموال ایشان یا لشکر
ایشان در جنگ چنانچه میفرماید وَإِذ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحدَى الطّائِفَتَينِ أَنَّها لَكُم یعنی یاد آورید وقتی را که خدا وعده داد
شما یکی از دو طایفه را که از شما خواهد بود غنایم یا ظفر بر لشکر ایشان و ظفر یافتن هشتم خبر داد از اینکه
بزودی کفار زرها خرج خواهند کرد برای جنگ با محمد صلی الله علیه و آله و مغلوب خواهند شد و این خرج کردن حسرت و ندامت
از برای ایشان خواهد بود چنانکه میفرماید فَسَيُنفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيهِم حَسرَةً ثُمَّ يُغلَبُونَ نهم خبر داد از غلبه دین
آنحضرت بر سایر ادیان چنانچه میفرماید يُرِيدُونَ أَن يُطفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفواهِهِم وَيَأبَى اللهُ إِلّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَو كَرِهَ الكافِرُونَ
هُوَ الَّذِي أَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدى وَدِينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَو كَرِهَ المُشرِكُونَ یعنی میخواهند کفار که فرو نشانند
و خاموش کنند نور خدا را که دین اسلام است [illegible] با حجت واضحه و معجزه باهره که دلالت بر صدق آنحضرت است بدهنهای خود یعنی
[illegible] بدان [illegible] اطفای [illegible] حال [illegible] بدرد [illegible] خواهد بود
[illegible] اگر چه کراهت داشته باشند [illegible] خود را [illegible] حق
[illegible] و اگر چه کراهت [illegible] بطور واقع گردید دین آنحضرت بر سایر ادیان غالب [illegible] لیکن
[illegible] سایر ادیان [illegible] در کل روی زمین غالب و ظاهر خواهد بود

انشاء الله هر دو یکیست علامتش شهود و محسوس است اللهم اجعلنا من اعوانه و انصاره یا ارحم الراحمین چهارم
خبر داد خدای تعالی از آنکه خدا تو را نگاه داری میکند یعنی حضرت رسول را از شر دشمنان و شر قوم چنانچه فرمود وَاللّٰهُ
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی خدا تو را از شر مردم نگاه داری میکند و حقیقتا بحیط ظاهر شد چه دشمنان هر چند سعی در اهلاک
و اضرار آنحضرت کردند نتوانستند منقولست که پیش از نزول این آیه محافظان چون سعد و حذیفه در شبها پاسبانی آنحضرت
میکردند و چون این آیه نازل شد حضرت ایشان را جواب داد و فرمود احتیاج بمحافظت شما ندارم چه خدا نگهبان و محافظ من
شده است پنجم خبر داد خدای تعالی که قوم آنحضرت را ضرری نخواهند رسانید چنانچه فرمود وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ یعنی هیچ
اذیتی بتو نخواهند رسانید حال این قول مثل حال قول سابق است ششم خبر داد بعد از اجتماع منافقان و عدم رفتن
با آنحضرت که قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا یعنی ای محمد بگو بمنافقان که بعد از این بیرون نخواهید آمد با من
بسفری هرگز و جنگ نخواهید کرد همراه من با دشمنی و چنان شد که حضرت خبر داده بود و بعضی از ایشان [illegible] هفتم آنکه خدای تعالی
او را خبر داد بعد از هجرت که بمکه باز خواهد گشت چنانچه فرمود اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلٰى مَعَادٍ
یعنی آنکسیکه واجب کرد بر تو قرآن را البته برگرداننده است تو را بمحل بازگشت تو و چنین شد حضرت غالب و قاهر بمکه برگشت
و حال آنکه در حین نزول این آیه مبارکه هیچکس چنین گمانی نداشت الحاصل بغیر از طریق وحی هیچکس سوای خدا از این حال خبری نداشت
هشتم آنکه خسرو پرویز پادشاه ایران لشکر روم شکست داد و ولایت شام را از دست پادشاه روم گرفت و روم مغلوب ایران
گشت چون اهل ایران مجوس بودند و اهل روم نصاری پس خبر غلبه اهل ایران بر اهل روم باهل مکه رسید مشرکین خوشحال شدند
گفتند بمسلمین شما و نصاری اهل کتابید ما و اهل ایران کتابی نداریم برادرهای ما بر برادرهای شما غالب شدند ما هم بر شما غالب
خواهیم گردید مسلمین محزون گردیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد اگرچه الآن روم مغلوبست ولیکن در بضع سنین
غالب خواهند شد چنانچه میفرماید الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ
الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَعْدَ اللّٰهِ لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ
وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و ترجمه آیات مرقومه فارسی چنین باشد مغلوب شدند رومیان از فارسیان در نزدیکتر
زمین عرب بر زمین و بعد از مغلوب شدن ایشان زود باشد که غالب شوند در اندک سالی که میان سه و نه باشد مر خدا راست امر و فرمان
پیش از غلبه فارس بر روم و بعد از غالب شدن روم بر فارس یعنی همه مخصوص باوست و در آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه
کنند شاد خواهند شد مؤمنین بیاری کردن خدا اهل کتاب را بر قوم بی کتاب یاری میدهد خدا هر که را میخواهد و اوست غالب
مطلق و مهربان وعده کرد خدا غلبه روم را بر فارس و فرح مؤمنین را وعده کردنی درست و راست خلاف نمیکند خدا وعده خود را چه نقض
را ممتنع است لیکن اکثر مردم نمیدانند از کثرت جهل و عدم دانائی آنچه چون این آیه نازل شد ابوبکر بر کفار اهل مکه گفت
که شما باین شادی شاد نشوید حق تعالی چشم شما را روشن نخواهد کرد اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف
گفت دروغ است تو این خبر را از کجا میگوئی گفت از رسول خدا شنیدم ابی بن خلف گفت دروغ گفتی ابوبکر گفت
دروغ گفتی ای دشمن خدا ابی گفت اگر راست میگوئی قمار کن با من گرو بندیم اگر ابوبکر [illegible] خود باشد که تو میگوئی
من گرو میدهم پس گرو بستند بر سه سال بعد از آن [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از این واقعه خبر داد حضرت
فرمودند که خطا کردی زیرا که بضع از میان سه و نه است یعنی از سه کمتر و نه زیاد بر آن اطلاق نمیشود برو در مال و مدت بیفزا
ابوبکر بازگشت و مدت نه سال و صد شتر مراهنه کرد و [illegible] پیش از حرمت مراهنه بود و چون ابی بن خلف میخواست که از
مکه بیرون رود ابوبکر گفت تو را رها نکنم تا کفیلی بدهی پس پسرش عبدالله ضامن شد چون ابی خواست بجنگ احد رود عبدالله گفت
نگذارم تا کفیل بدهی پس او هم ضامن داد [illegible] زخمی [illegible] اصل شد [illegible] القصه

از مغلوبیت روم نه سال [نگذشت] که ایرانیان مغلوب رومیان گشتند و ابوبکر صد شتر از ورثه ابی گرفت و حضرت حکم فرمود آنها را تصدق
کن این حکم پیش از تحریم قمار واقع گردید انتهی ملخصاً من اظهار الحق در فصل (۴) از باب (۳) در صفحه (۲۳۸) از نسخه مطبوعه سنه ۱۲۸۴
از کتاب مذکور بعد از نقل این پیشگوئی اما اگر با انصاف قبول نمائیم که ادعای معترض درست باشد و آیه مذکوره قبل از غلبه
روم بر لشکر ایران وارد گردیده است تا وصف این باز واضح است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم محض بسبب اطمینان قلب اصحاب
خود بیان کرده و مضمون آیه مذکوره از جنس کار یا خورده بینی خود گفته است چنانچه از قبیل بیان در هر ایام یکی از صاحبان
عقل و فکر شنیده شده است انتهی ملخصاً اما الخطر قول او اگر با انصاف قبول نمائیم ادعای معترض را الخ اقول معترض باید بداند که این
امر در نظر مسلم نیست و این بسیار عجب است زیرا که قول حق سیغلبون فی بضع سنین نص است که این در زمان مستقبل
قریب حاصل خواهد شد یعنی در زمان کمتر از ده سال مقتضای لفظ بضع و بضع است زیرا که بضع در لغت عرب بمنزله چند است
در لغت فارسی و کذلک قول حق یومئذ یفرح المؤمنون و قوله وعد الله لا یخلف الله وعده زیرا که این دو قول صریح است در
حصول فرح در زمان مستقبل و عدم خلف در امر واقع معنی ندارد و قول او محمد بحسب گمان و یا خورده بینی گفت مردود است بلکه
وهم اقول لانا لا ننکر اصحاب را عقلا بودند در نظر مسیحیین خود مؤلف در همین موضع اعتراف دارد بعقل الحضرت و هکذا در
سایر مواضع از تصنیفات خود و ارشاد عاقل مدعی نبوت نیست که ادعای قطعی نماید که فلان امر در فلان مدت قلیل واقع
خواهد گردید و معتقدین خود را امر نماید که خبر [؟] نمایند لاسیما در معامله منکرین که طالب مذلت و متجسس از خطای اصحاب بودند
در امریکه وقوع آن چندان فایده نداشته باشد و عدم وقوع مضرت عظیم داشته باشد و کذب را ظاهر کرده و از برای منکرین
سند عظیم از برای تکذیب نبوت بشد پس اقدام امجاد دال بر کمال اطمینان قلب و وثوق است اما ثانیاً ما اگر عقلا
اگرچه در بعضی از امور بعقل خود میکوشند و [؟] ایشان گاهی خطا واقع میشود و گاهی صحیح لکن عادت الهیه جاری شده است بر اینکه
هر گاه قائل مدعی نبوت باشد که [؟] خبرها از حوادث آینده [؟] بعضی صحیح و بعض خطا و این حکم صحیح خواهد بود
بلکه خطا غلط خواهد بود الخ چنانچه عنقریب یعنی در همین مبحث شاهد مقام را نقل خواهم کرد مسطر این نوید دهم
خبر داد حق تعالی از هزیمت لشکر کفار در جنگ بدر و پشت کردن ایشان بعد از رسیدن خبر اجتماع ایشان چنانچه در سوره قمر میفرماید ام یقولون
نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر و ترجمه فارسی چنین است آیا میگویند کفار عرب ما گروه جمع شده ایم مجتمع در
قوت و شوکت و حشمت و عدد اسلحه کشیده از اعداء زود باشد که هزیمت کرده شوند همه کفار مکه و برگردانیده شوند پشتهای خود را
از محمد و اصحاب و بعضی مراد ما سلف از صاحب کشاف از عمر نقل کرده چون این امر نازل شد ندانستم که مراد حق تعالی از این امر چیست
تا اینکه در روز بدر رسول خدا را دیدم که زره میپوشید و میفرمود سیهزم الجمع و یولون الدبر دانستم که این امر دال است بر هزیمت
جمع مشرکین و منهزم شدن ایشان و علیه [؟] ایشان [؟] امر منافی که در مکه نازل شد قبل از هجرت و مصداق در مدینه بعد
حکایت بدر ظاهر شد نهم خدا خبر داد که بزودی پیغمبر با اصحاب در هنگام امنیت داخل مسجد الحرام خواهند شد با سرهای
تراشیده موها یا ناخنهای چیده و از کسی نخواهند ترسید چنانچه میفرماید لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلقین
رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا و همانطور واقع گردید اصحاب با عمره در
کمال امنیت داخل مسجد الحرام گردیدند با سرهای تراشیده و موها و ناخنهای چیده یعنی بعضی سر تراشیدند و بعضی موهای خود را
مراد از فتح قریب فتح خیبر است [؟] امر مبارکه و حضرت [؟] دخول مکه دوم فتح خیبر [؟] بعد از اینکه فرمود
رسول صلی الله علیه و آله و سلم [؟] بشمار کشید که ابتر است یعنی مقطوع النسل است [؟] حضرت
داخل مسجد شد عاص بن وائل [؟] حکم بن عاص در مسجد بود [؟] حضرت را ابتر نامیدند [؟] الا الامر [؟] خبر
داد بمجازات خبر داد که این دشمن تو مقطوع النسل میگردد و چنان شد که آنحضرت خبر داد

چنانچه الان می‌بینی که نسل آنحضرت روی زمین را پر کرده است و نسل آن دو لعین ابدا اثری نیست و خدا آنحضرت را تصدیق قول آنحضرت سوره کوثر را فرستاد چنانچه میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر ترجمه بفارسی چنین باشد بدرستی که ما عطا کردیم تو را خیر بسیاری که این اولاد و اعقاب تو شمار بدرستی که نسل و ذریت را از فاطمه زهراء سلام الله علیها بسیار خواهد شد و هر چند که مکر ایشان کم نمایند و آنکه اکثر ایشان دفع نسل کردند در مبر کم نمیشود تا شد که از هر بلای تو در امان باشند پس مداومت کن بر نماز گزاردن از برای پروردگار خود و قربانی کن پس بدرستی که دشمن تو یعنی عاص بن وائل و امثال او دم بریده و منقطع از نسل و خیر خواهند بود و همانطور که خدا خبر داد واقع گردید فخر رازی در تفسیر خود گوید اگر خواستی باشی مصداق این امر را ملاحظه کنی با امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا و نفس زکیه و امثال ایشان صلوات الله علیهم معنی نماید که در این سوره مبارکه الان چهار معجزه موجود است اول آنکه مقصود از کوثر یا کثرت نسل است کما هو المشهور یا کثرت اتباع یا نسل بهر آنکه کوثر بمعنی خیر کثیر است و این اخبار از غیب و مطابق واقع گردید پس معجزه است علی الکل دوم آنکه خدا در این سوره فرموده است و انحر و آن اشاره به زوال فقر و حصول غناست یا قادر باشد بر نحر و همانطور واقع گردید پس این هم اخبار از غیب است سیم فرمود ان شانئک هو الابتر و همانطور که خدا خبر داد واقع گردید از نسل عاص بن الوائل و حکم بن العاص هیچ پیدا نمیشود پس این هم اخبار از غیب و معجزه است چهارم آنکه مردم عاجز بودند از ورود این سوره با فصحاء و بلغاء ایشان مثل آن و بر آنکه حضرت تحدی بجمیع سورهای قرآن نموده فرمود فأتوا بسورة من مثله و اسم یکی از سورهای قرآن است پس ثابت شد که این سوره مشتمل بر چهار معجزه است و دیگر قول الله سبحانه الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم احدا ابدا وان قوتلتم لننصرنکم والله یشهد انهم لکاذبون لئن اخرجوا لا یخرجون معهم ولئن قوتلوا لا ینصرونهم ولئن نصروهم لیولن الادبار ثم لا ینصرون این آیات مبارکه در حق عبدالله بن ابی و اصحابش نازل شد یعنی آیا نمی‌بینی منافقین را که بکفار از اهل کتاب میگویند اگر شما را از دیار شما بیرون کنند ما هم با شما بیرون میآئیم و هرگز اطاعت کسی را در امر شما نمیکنیم و اگر با شما جنگ کنند ما یاری شما میکنیم خدا گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند اگر ایشان بیرون کرده شوند منافقین با ایشان بیرون نروند و اگر یاری ایشان کنند پشت کرده بگریزند پس یاری کرده نمیشوند چنانچه که فرمود و این خبر صریح است از امر آینده که بعنوان شهادت فرموده و چنانکه یهودیها را از وطن بیرون کردند منافقین با ایشان بیرون نرفتند و منافقین یاری ایشان نکردند پس معجزه است و دیگر قوله تعالی لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة او من وراء جدر یعنی یهود با شما مسلمین جنگ نخواهند کرد مگر در قلعه‌ها یا از پس دیوارها و چنین واقع شد چنانچه در صحیح معجزه است و چهارم آنکه در حین اراده جنگ بدر این آیه نازل شد سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق یعنی زود باشد که بیندازم رعب و ترس را در دلهای کافران پس بزنید شما گردنهای ایشان را چنین شد که خبر داده بود تا آنکه ملهم شدند چنین اخباری نمیدهد مگر ساحر یا کاهن یا نبی و کاهن و ساحر نبود پس نبی است آنکه در هنگام روانه شدن بجنگ بدر کثرت لشکر قریش با صحابه رسید بنابر تضرع و استغاثه بسوی پروردگار جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین یعنی چون شما استغاثه بپروردگار میکنید پس او استغاثه شما را اجابت کرد هزار ملائکه بشما مدد میکند و همانطور واقع گردید چنانچه در اخبار است و سیم در سوره فتح میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یاخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون ...

لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
و حاصل معنا دیدار مومنین نباشد بلکه سببی که خدا خوشنود شد از مومنین که آن عطا نمود و نیکی که بجهت کردند تا نوید
درختی حدیبیه الله تعالی چه بود دل ایشان است از خلوص عقیدت و وفا پس فرو فرستاد خدا این سکون و آرامی
دل بود مر ایشان را یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود مر ایشان را نازل فرمود و پاداش داد ایشان را فتح نزدیکی که آن خیبر است
تا مکرر قول اول اشهر است و دیگر جزا داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیاری یعنی غنائم خیبر که ایشان را از ضیاع
عقار و منقول نقود و هست خدا غالب بر هر چیز دانا و حکیم بمصالح بندگان و وعده کرده است خدا مر شما را ای امت غالی
همت و متاع بسیاری در بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد شرق و غرب خواهید گرفت از این تعجیل فرمود برای شما این غنیمت
و بازداشت دستهای مردم را از شما یعنی خوف شما را در دل ایشان انداخت تا که در مقاتله مقاتله نمودند و تمام از ضرر ایشان سالم
ماندید و تا باشد این غنیمت محل اینرا برای مومنین یعنی معجزه بر صدق قول حضرت بر وعده فتح خیبر و تا نماید شما را راه
یعنی شما را ثابت بدارد در دین اسلام و وعده کرد خدا شما را غنیمتهای دیگر که هنوز قادر نشده اید بر گرفتن آن بدرستی که
احاطه کرده است علم خدا آنرا و خدا بر هر چیز قادر است مثل مدائن و عمران و شما را مسلط خواهد کرد بر کنوز کسری و قیصر
عرابها و حال آنکه شما هیچ قدرت نداشتید بر مقاتله آنها و هر آن اخبار موافق خبر واقع گردید بطوریکه محال شک است
برای هیچکس نیست نسبت شعر قول خدا در سوره الصف وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ یعنی خصلت دیگری
دوست میدارید بر نصرت خدا نصرت بیت بر قریش یعنی فتح مکه و همانطور واقع گردید بلاشک زمانی بعد از نزول آیه مبارکه مکه
مفتوح مسلمین گردید نیست هشتم إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا یعنی چون
ساید نصرت خدا و فتح و چون ببینی مردم را داخل در دین خدا فوج فوج و مراد از فتح فتح مکه است قول اصح است که این
سوره قبل از فتح مکه نازل شده است زیرا که لفظ اذا مقتضی استقبال است در امر واقع اذا جاء ممکن نیست و همانطور واقع گردید
فتح مکه حاصل آمد و مردم فوج فوج بعد فتح داخل در دین خدا گردیدند چون اهل مکه و طائف و یمن و هوازن و بنی اسد و بنی هلال
و قبائل دیگر و غیر ایشان در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیست نهم در سوره مبارکه الحجر میفرماید
إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ یعنی بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآنرا و بدرستیکه ما حافظ آنیم از تغییر و تبدیل
و [illegible] که قرامطه و ملاحده که حرفی از حروف قرآن را تغییر دهند [illegible] تا امسال
[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible] همانطور خواهد بود
[illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان در احکام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دلیل پنجم اخبار از حال قرون سالفه و امم خالیه است از جمله واضحات است که صاحب قرآن امّی بود و قرائت و کتابت
نیاموخته بود و مدارست با علما و مخالطت با فضلا هم نفرموده بود بلکه در میان عبدهٔ اصنام و قوم جهّال تربیت یافته بود
که آن قوم عاری بودند از علوم عقلیه و نقلیه و در بلاد غربت طولانی هم از قوم غایب نشده بود که تعلّم از غیر در آن ممکن باشد و مواضع
که قرآن مخالف است در بیان قصص و حالات مذکوره در کتب اهل کتاب مثل قصهٔ مصلوبیت مسیح و غیر آن این مخالفت قصد
و عمد بوده است علتش اینست که این کتب صلاحیت سند ندارند مثل توریت و انجیل مشهور الآن و نا مجهول است که این کتب الهامیه باشند
شاهد مدعا قول خداست إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ حاصل مفاد بفارسی
چنین است مدرستیکه این قرآن نقل و بیان میفرماید از برای بنی اسرائیل بطور صحت اکثر قصه‌ها را که اکثر ایشان در او اختلاف
دارند **دلیل ششم** آنچه در قرآن است از کشف اسرار منافقین که در خلوت توطئه میکردند مثل انواع کثیری از مکر و حیله و
خدا پیغمبر خود را مطلع میکرد از احوال ایشان از احوال حقیقیه و جزئیات اقوال ایشان و پیغمبر مفصلاً از برای ایشان بیان میفرمود
و هم اینها را صدق مییافتند و بعضی توبه میکردند و بعضی بنفاق میافزودند و از این قبیل اخبار در قرآن و احادیث بسیار است
مثل قول خدا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ یعنی چون بعضی از منافقین با بعض
دیگر خلوت کنند گویند چرا مسلمین را خبر داده اید از علمی که خدا بشما گشوده است و از آنجمله چون در اوّل بر مردم حرام بود جماع
کردن در شبهای ماه مبارک رمضان و بعضی از ایشان پنهان در شب جماع میکردند خدا فرمود عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنْفُسَكُمْ خدا خبر داد از خیانتهای ایشان و از آنجمله آنکه ده نفر از یهود حبر متحد شدند بلکه بر حضرت آمده ایمان
آورند و در آخر روز کافر شوند و بگویند ما اوصاف او را آنچه در توریت بود نیافتیم تا این باعث شود که مسلمین در شک
افتند و مرتد شوند چنانچه خدا خبر داد وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی جماعت اهل کتاب گفتند که ایمان بیاورید بآنچه بر مؤمنین نازل شده است در
اول روز و در آخر روز انکار کنید شاید مؤمنین بواسطه شما برگردند و از آنجمله چون در خلوت گفتهای یهود از حضرت رسالتمآب
منافقین خدا از آن خبر داده فرمود وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ یعنی چون خلوت میکنند انگشتان خود را
از غیظ بر مؤمنین میگزند و از آنجمله يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ
مَا يُبَيِّتُونَ یعنی در حضور تو میگویند از ما است فرمانبرداری و چون از نزد تو بیرون روند در شب تدبیر کنند غیر آنچه میگوید طایفه
اینها چیزی غیر از آنچه در حضور تو میگفتند و از این قبیل آیات بسیار است که لا تحصی و همین قدر اختصار شد **دلیل
هفتم** قرآن مجید جامع جمیع معارف است از جزئیه و کلیه که در میان عرب مثل اینها نامعهود بود از علوم شرعیه دینیه
از طرق حجج عقلیه و سیر مواعظ و حکم و مصالح عباد و اخبار از حرب و محاسن آداب و تهذیب اخلاق و تحقیق کلام در اشیا
اینکه علوم یا دینیه است و یا غیر دینیه و لا شک که اوّل اعظم شأناً و ارفع مکاناً میباشد و علوم دینیه هم بر دو قسم است یا
علم عقاید دینیه است و یا علم اعمال و افعال است و امّا علم عقاید پس عبارت است از معرفت الله و ملائکه و کتب و رسل
و یوم آخر امّا معرفت الله تعالی پس آن عبارت از معرفت ذات و معرفت صفات جلال و صفات اکرام و افعال و معرفت احکام و
معرفت اسماء و قرآن مشتمل است بر دلائل این مسائل و تفریعات و تفاصیل اینها بر وجهی که در هیچ کتابی از کتب عرب و سماوی سابقه
نظیر آن پیدا نمیشود و امّا علم اعمال و افعال آنهم عبارت از علم تکالیف متعلق بظواهر است که آن علم فقه است و معلوم است که
جمیع فقها از قرآن استنباط کرده و میکنند یا علم تصوف که متعلق است بتطهیر باطن و تصفیه قلوب است و در قرآن مجید از
این علم آن قدر حاصل است که در هیچ کتابی پیدا نمیشود مثل قول خدا خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ و این
آیه مبارکه دارای جمیع مراتب تصفیه باطن و ریاضت قلوب است حاصل مفادش بفارسی چنین است عفو را بگیر و امر بمعروف

بکن و از الجاهلین اعراض نما و از این جمله است قول خدا ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی
وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون ترجمه‌اش در سابق گذشت و از این جمله است قول
خدا ولا تستوی الحسنة ولا السیئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم حاصل
معنی فارسی چنین است دفع کن ای محمد سیئه را به حسنه که بعض الامر نیک تر است [illegible] علم شکیبا ده و کاملا
سفه و لغو را انما قل و محو باطل را بکلام حق پس در این هنگام آنکسیکه میان تو و میان او دشمنی است گویا دوست کارساز بود
درد بر خویش و مهربان بوده در دست پس معلوم است حسن و [illegible] و بجواب اقوال در قرآن مجید بسیار است پس ثابت
و محقق شد که قرآن جامع جمیع علوم نقلیه است اصولاً و فروعاً و همچنین در قرآن است بسیار دلایل عقلیه و رد ادله ضلالت
و جهالت و براهین قاهره و ادله ظاهره سهلة المبانی مختصرة المعانی مثل قول الله اولیس الذی خلق السموات والارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکسیکه خلق کرد آسمانها و زمینها را توانا بر اینکه خلق نماید مثل اینها را
مثل قول خدا یحییها الذی انشاها اول مرة و کقول الله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا پس قرآن
دارای جمیع علوم است از اصول و فروع از عقلیه و نقلیه قال الله تعالی لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی ما تحتاج
الیه الناس ولعل ما قیل جمیع العلوم فی القرآن لکن تقاصر عنه افهام الرجال در کافی از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
من میدانم آنچه در آسمانها و زمینها است و میدانم آنچه در بهشت و آنچه در دوزخ است و علم ما کان و ما یکون را میدانم پس آنحضرت
مدتی مکث فرمودند و دیدند این قول بر سامعین سنگین آمد پس فرمودند اینها را از کتاب خدا میدانم زیرا که خدا میفرماید
فیه تبیان لکل شیء و در تهذیب و کافی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده هر حدیثی بشما گفتم از من سؤال کنید این در کجای
از کتاب خدا است بعد در بعضی از حدیث خود فرمودند رسول خدا نهی فرمودند از قیل و قال و فساد مال و کثرت سؤال عرض کردند
این هم از کتاب خدا یابن رسول الله قال ان الله یقول لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح وقال
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم الآیه وقال لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم **دلیل سیم** قرآن بری
از اختلاف و تفاوت است و حال آنکه کتاب بزرگی و مشتمل بر انواع کثیره از علوم است پس هرگاه این کتاب از جانب غیر خدا بود
انواع کثیر از کلمات متناقضه و کلمات مختلفه در آن یافت میگردید زیرا که کتاب بزرگ طولانی معلوم [illegible] از اختلاف
و تناقض و چون امثال این چیزها در این کتاب یافت نمیشود دانستیم که این کتاب از جانب خدا است قال الله تعالی افلا یتدبرون
القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و این هست دلیل اشاره فرمود بجمله [illegible] انزله الذی
یعلم السر فی السموات والارض یعنی نازل فرموده است آنکسیکه میداند سر و اسرار آسمانها و زمین را [illegible]
این فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و اسلوب عجیب و ترکیب غریب و اخبار از غیوب و [illegible] و اشتمال بر انواع
علوم از شرایع و آداب و رسوم و بری بودن از اختلاف و تفاوت [illegible] این کتاب کبیر است و مشتمل بر انواع علوم و فنون
امکان ندارد مگر از علام الغیوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بلکه در قرآن اگر بیست قرائت ملول نمیشود و سامع آن اگر صد بار استماع میکند ملول نمیگردد بلکه هر بار موجب ازدیاد
محبت است و برای قاری و مستمع هر بار لذتی تازه [illegible] و در خبر آمده از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام
لو مات من ما بین المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان یکون القرآن معی یعنی اگر اهل مشرق و مغرب همه
بمیرند وحشت بهم نرسانم اگر قرآن همراه داشته باشم پس عرش قرآن ثابت میشود و هر چند کلام اگر چه بسیار مرغوب
باشد تکرار آن موجب کراهت طبع و تکلف خواطر است و لیکن این امر یا التفسیر یکی است که طبعش سلیم باشد [illegible]
دلیل یازدهم قرآن مجید جامع ما بین دلیل و مدلول است چه دلالت اکثر آیات و [illegible] معانی باشد
بحث و تکلیف را معاً مبین است در کلام واحد باعتبار منطوق و مفهوم [illegible] بلاغت و فصاحت [illegible] اعجاز
و معانی واقع میشود امر و نهی و وعد و وعید دلیل دوازدهم حفظ آن از برای متعلمین کمال سهولت دارد
چنانچه خدا میفرماید وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ پس حفظ آن از برای اطفال صغار در اندک زمانی میسر است با وجود
ضعف اسلام در این زمان زیاده از صد هزار حافظ قرآن در میان این امت یافت میشود بحیثیتی که ممکن است کتاب قرآن
از سینه هر یکی از حفاظ با اعراب صحیح الالفاظ و در جمیع دیار اوقات حفاظ [illegible]
نمیشود یعنی [illegible] عصر ما وجود فراغت بال [illegible] علوم و صنایع [illegible]
فضلی است که خداوند بامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرحمت فرموده است که کتاب ایشان محفوظ باشد دلیل سیزدهم
خشیت و رعبی است که بر قلوب سامعین قرآن وارد میشود از استماع قرآن که موجب هلاکت میگردد حتی از کسانی که توفیق
بر معانی آن ملتفت نباشند بلکه از تاثیر الفاظ او کفر و ظلم ترک میکردند روایت است که مردی نصرانی بر قاری قرآنی رسید ایستاد
گریه کرد از سبب گریه او سؤال کردند گفت از خوف و خشیتی است که از کلام الهی بمن حاصل شد در وقت [illegible]
مسطور است که [illegible] وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آيات أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ
لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ [illegible]
[illegible] رضی الله
عنه قرآن خواند [illegible] رضی الله عنه [illegible]
از علمای [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ
مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَإِذَا سَمِعُوا مَا
أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَ
مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ

تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک جزاء المحسنین حاصل معنا آنکه مرقومات مفادش چنین باشد که از
می یابی بیشترین مردمان از روی محبت و مودت مر اهل کتاب که گرویده اند آنانکه میگویند ما نصاری ایم بسبب آنکه بعضی
از ایشان دانایان دانشمند و عابدان صومعه نشین و ایشان گردنکشی نمیکنند از حق و چون میشنوند این علمای عابد
از ستم گذار و بازرسیدنا آنچه را که نازل شده است بر رسول می بینی چشمهای ایشان را که از غایت رقت قلوب ایشان میریزد
اشک را از آنچه شناختند یعنی از راستی آن میگویند از روی نیاز که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلامیکه بدین پیغمبر
پس بنویس ما را از جمله گواهان که ادای شهادت کردند بحقیقت قرآن و نبوت رسول الملک المنان و چیست ما را که ایمان نیاوریم
بخدا و آنچه آمد ما را از حق یعنی کتاب و پیغمبر و حال آنکه ما طمع داریم که پروردگار ما ما را با قوم صالحین در آورد هشت بهشت پس جزا
داد خدا ایشان را با آنچه گفتند از روی اخلاص جنانی را که میرود از زیر درختان با نهار انهار ایشان همیشه در آنجا که بوده باشند
این است جزای نیکوکاران در قول و فعل و حال جعفر بن مطعم و عتبة بن المقنع و یحیی بن حکم زاد رئیس ذا السی و حکایت آن
مرد شامی با امام زین العابدین صلوات الله علیه در حج و ورود اهل بیت بشام معروف است که بجهاد آن بزرگوار امام علیه السلام
چهار رکن ایمانش کامل و مستجاب الدعوه گردید و امثال این حکایات بسیار است اگر بخواهیم همه را نگارش نمائیم کتاب مطول
علیحده میشود مصعب بن العمیر قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه بعد از خطاب رسول خدا آمد و
از برای مشرکین مدینه تلاوت قرآن مینمود و مشرکین بمجرد استماع قرآن مجید مسلمان شده اقرار بتوحید و رسالت مینمودند تا آنکه
در مدت قلیلی چند هزار نفر از مرد و زن و اعلی و ادنی از خود مدینه و از اطراف و مقابل همین سبب بشرف اسلام مشرف شدند
و کم خانه ماند در مدینه که در او مسلمانی نباشد از جهت استماع قرآن و هر کسی فی الجمله اطلاع از کتب احادیث و تواریخ داشته
باشد در غایت سهولت بمعنی آنچه ذکر شد میرسد لهذا اثبات را زیاده برین در اینموضع لازم ندانستم **دلیل چهاردهم**
از جهت اشتمال آیات قرآنیه بر خواص کثیره در قضای حوائج و شفای امراض جسمانی و دفع مضار نفسانی و وساوس شیطانی
و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی و هر دو آیات و سور قرآنیه و تجارب صادقه معلوم و محقق گردیده
تاثیرات قرآنی در قضاء حوائج و دفع فقر و پریشانی بمعنی مسلم است در نزد اهل ذکر و فکر ولی حلوای طهطابیست تا نخوری ندانی
اینحقیر اگر بگویم هزار مرتبه آیات و سور قرآنیه را تجربه کرده ام خدا گواه عادل است که اغراق و دروغ نگفته ام لیکن از ادله مذکوره ثابت و
محقق گردید که قرآن معجزه رسول الله و کلام الله است کیف لا و حال آنکه حسن کلام بسه چیز است اول آنکه الفاظش فصیح و با سلیقه
دوم آنکه لطیفش مرغوب باشد سیم آنکه مضمونش حسن باشد و امور ثلاثه محقق است در قرآن بلاریب **ضمیمه** اگر کسی تتبع
و تفکر و تدبر در قرآن کند یقین میداند که از قوه بشر بیرون است که اینقدر معارف را جمع و ادا کند که همه را با آن همه مراتب و مقامات
مختلفه در ضمن امر واحد جمع توان نمود والحق در قرآن این امر بدیهی است که تمامی درجات معارف ربانیه و جمیع مقامات
و مراتب انسانیه و شرح احوال تمامی افراد انسانی از مومن و کافر و موافق و منافق در تمامی قرآن موجود است هیچ قاعده حکمیه
و ضابطه عملیه نیست که در قرآن بیان او نشده اگرچه بضمن مثال یا بیان مقال باشد و مع ذلک اکثر در تمامی قرآن است در یک
سوره بیان شده و تمامی آنچه در یکسوره بیان شده در ضمن یک آیه بیان شده و این نیست مگر معجزه اگر بیان کنند از خطی و خطائی
سوره و از اینجهت فرمود لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قرآن از غیر خدا بود هر آینه می یافتند
در آن اختلاف کثیر را چنانکه در کتب سایر مصنفین امر بدیهی است زیرا که در تصانیف ایشان کتابی اگرچه مشتمل بر اوراق
چند باشد یافت نمیشود که در آن خطی و خطائی نباشد و این معنی علی الظاهر بصورت خطابست و حال آنکه ما در این
کتاب مبارک مسطور نمودیم که حرفی بلادلیل نگفته ایم فاما جواب حقیقت مر ناظرین در قرآن واضح و هویداست لهذا بیان آنرا
بملاحظه ناظرین محول نمودیم و بعنوان اختصار ملتزم شدیم اول سوره البقره که در اول قرآن است مطلب را مرهون مینمائیم مختصر

باکه منظور از ارسال رسل و بعث انبیا اولاً هو تخلیه از اشتغال بخلق و توجه بحضرت حق تعالی
و از اقبال بدنیا با اقبال باخرت و مقصود اصلی ... از بعث انبیا در هیچ وقتی بجز این نبوده پس مجموع احکامی که انبیا آورده
اند منحصر در سه نوع بوده اند تا باین مطلب باشد و در تمامی قرآن مجید این هر سه جهت در ... آنکه امور متعلقه بذات
یا بعبادات متعلق است یا باعمال او و متعلق بخود یا به قلب است که سلطان این مملکت است یا بقالب که خدم سلطان اند و هر یکی یا
مسنون تمامی است و یا بنوع خاص و یا مشتمل و تمامی یا تخلیه است یا تحلیه امر حالی را این نحو خواهد بود پس در تمامی قرآن بل در
تمامی صحف انبیا تکلیفات بدین دائره مدار این باشد و تمامی این مطلب را لب لباب ... در ضمن آیه اولی از سورة البقرة بطرز
فصیح بلیغ تبلیغ فرموده و چون تخلیه مقدم است بر تحلیه چنانکه علمای اخلاق تصریح بآن نموده اند آنرا مقدم داشت بقوله
تعالی الٓمّٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ یعنی این قرآن هدایت کننده کسانیست که از ارجاس معاصی تخلیه
حالی کرده اند خواه از ارجاس باطن و خواه از ارجاس ظاهر که در آدمی موجود است و چه ... را این در نظر دارد در آنکه آدمی تا ذاتی که
این سه نوع معصیت را از خود دور نسازد نصیحت ناصحین و هدایت هادین در وی تأثیر نخواهد داشت بلکه گوش هم نمی
ایشان نخواهد داد و چون علمای پیشین تخلیه را ندارند لهذا عالم با هدایت قرآن و صاحبان ... نمی باشد و چون
حقیقت تحلیه حاصل نگردد الا بتخلیه آنرا مقدم نمودند بعد متعلق بسلطان مملکت که الخضم و فی الظاهر اما سلطان حقیقی را
تعارف اداء فرمود که تمامی متعلق بوی از آن مستفاد میگردد که آن لفظ بالغیب است و چون بحسب ظاهر سلطان ظاهری
که قلب است مقدم بر سلطان حقیقی لفظی را که دال بر آنست مقدم داشت که آن لفظ يُؤْمِنُونَ است چه بدیهی است که ایمان بعمل
قلب است و چون قرآن هادی کل است معارف آن اختصاص بفردی دون فردی ندارد منفی والذین وما بعدها را المطلع
آورد تا اشعار نماید بانکه هر متقیان و مؤمنان از این قرآن مستفیض میشوند تخصیص بشخصی دون شخصی و زمانی دون زمانی
ندارد بلکه تا دامی که هر که در طریق هدایت با استقامت خواهد رفتار نماید قرآن هادی اوست و در ضمن این فوائد بیشمار
و نکات بسیار مندرج است من جمله دفع این ایراد است بر خلافت حضرت چنانکه رسول حضرت ... الا ان در جمیع ارکان
بالفاظ هدایت مآل همان مقال وصیت فرموده در دفع ضلال و اضلال را لهذا ربح نشود ساحت و تمامی معارف و معانی واجب الوجود
تعالی شانه را بلفظ الغیب بیان فرموده در آنکه اکثر در آن مجول گفتگو کرده اند بالاخره عجز از معرفت او اعتراف و سبحانه
وارا بحقیقت او را سمی بغیب الغیوب کرده اند چون ادراک اوهام و عقول در غیب است و این ایمان بعمل قلب است متعلق بود
که قلب عالم و مقدم بر کل موجودات است واما متعلق بقالب و نوع خاص صلوة پس ... است که عمود دین اسلام است و از ایجاد
دوام ان مطلوب و ترک ان محرم است و معراج مومن و ناهی از فحشاء و منکر است تعبیر بذکر فرمود که دلالت بر تمامی اعمال
دارد بقوله تعالی وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ یصلون و یفعلون الصلوة و امثال ذلک نفرمود یعنی ... است و بحصن ... ادائی
ان چه مدین خواسته خواهد شد و ادای این معنی بلفظی که بیان یقیمون باشد امکان ندارد بعد از صرف بلیغ تا آنکه در نظر کسی
اتم و اعظم از مال است بیان صرف مال در راه خدای متعال فرمود بقوله تعالی وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ و از انجا که مال شقیق جان
و رشته کار مردم دارد و در ادای آن نفس بشتاع کلی دارد و تا ... خود نه خواهد داد بعد که از آن مطلوب است هر قسم تعبیری
نخواهد شد لفظ یؤتون را اختیار فرمود یعنی خود بدان را باشان تا ... که سلاطین که کسی ... حرج از حلق
ستانند و روی محصل کار بلکه در آن ... دادن و باخذ ان فائده نخواهد داشت و لفظ زکوة را اختیار کردند لفظ مصدقه
که انواع محتمل است ... من جمله مال ... که تا سلسله ... وکرت حاصل اند که این بحث را ... را اداد و
از معوض نکرده یعنی بیاورد و بدهند بدست خود از طیب خاطر بدی از مال خود ... اموال خود نموده تا مطهر
جان و مال از معاصی شوند و احوی پیروی کرد در آنکه اگر در تحصیل آن علی و عشق ... باشد ... از ما ... در اعمال ...

شده باشد و آدمی از آن مطلع شود چون مدرّبا معنا منفرداند در قیامت شخص صاحب مال را عوض و مال نباشد چه
باختیار او مال نبوده نمیتوانسته کسب صفت سخاوت نماید و دیگر در صرف نمودن مال چندان اشکالی نخواهد بود تا انکه زاد
و اولاد دوست خود کرداند و تمام بیان تحصیل کرده و مجموع مذکورات مرکب از جان و مال او است و بعد از فراغ از متعلقات یوم ماضی
و حال بمستقبل اشتغال پرداخت بقوله تعالی وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ یعنی بروز آخر که قیامت باشد یقین نماید و ذات دکر دوزخ
جنانی هست که ثمره مجموع ایمان بغیب و اقامه صلوة و ادای زکوة در آن روز بر ور خواهد کرد و بعد از ادای این ایمان مقام فوز و فلاح
لهذا میفرماید أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و مراد با انصاف ظاهر است که انبیای سلف در کتب
عهدین زیاده از اینچه درباره خبر خود شان شد تکلیفی تبلیغ نفرموده اند و مکلفین را بغیر علاوه بر مذکورات تکلیفی نبوده
پس این امر با وجود و جارت و فصاحت و بلاغت دارای جمیع مطالب غالب کتب عهدین است و بر متتبع واضح است که مجموع
قرآن از این قبیل است و از جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرویست که مجموع قرآن در فاتحة الکتاب است و تمام
فاتحة الکتاب در بسم الله الرحمن الرحیم است و کل بسم الله در بای بسم الله و من نقطه بای بسم الله الحاصل که لفظ و معانی قرآن
و اسلوب عربیت و سلاست کلامش گواه عدلند بر اینکه این کلام حق است و شباهت بکلام مخلوق ندارد خوبست که این فصل را بسه
فایده و یک لطیفه ختم نمایم **الفائدة الاولی** علت و سبب اینکه معجزه خاتم الانبیاء از جنس فصاحت و بلاغت بوده
باید باشد آنست که معجزی ظاهر میشود در هر زمانی از فنی شایع و جنس غالب بر اهل آن زمان زیرا که اهل آن زمان در آن فن
شایع و جنس غالب بدرجه علما و مرتبه فضلای معاصرین هم واصل میشوند پس چون در آن فن شایع مرحله یکبار برای تحصیل آن
ممکنست و اهم میشود پس وقتیکه مشاهده نمایند مدعی مذکور چیزی را که خارج از حد مسطور باشد در کمال سهولت و آسانی
پیدا نمیکند از جانب حقست مثلا فن سحر که در زمان موسی شایع و غالب بود بر اهل آن زمان و کامل بودند در علم سحر و لذا
چون ساحران کامل دانستند که سحر محال است شوند و حقیقتی ندارد لیکن از آن دیدند عصای حضرت موسی که مبدل شد بمحبه
سبع و عصاهای ایشان را بلع نمود بدون اینکه حجم او بزرگ شود فهمیدند و دانستند که این امر خارج از سحر و معجزه است من عند الله
... پس اقرار نمودند چون در این صنعت ماهر بودند گمان کردند که معجزه موسی علیه السلام بر سحر است منتها اعظم از سحر است لهذا
گفت انه لکبیرکم الذی علمکم السحر یعنی فرعون گفت که موسی بزرگ شما است در فن سحر که سحر را او بشما تعلیم داده است
... چون فن طب غالب بود در اهل زمان عیسی علیه السلام و کامل بودند
در فن طب ... شفا دادن کور مادرزاد را از عیسی علیه السلام دیدند بعلم کامل خود دانستند که این امر فوق قدرت بشر
در صناعت طب ... از جانب خدا است ... و فن فصاحت و بلاغت شایع بود در عهد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و اهل آن زمان بدرجه علما و مرتبه فضلای این فن رسیده بودند و فخر ایشان همین بود است تا اینکه
قصاید ... معلق نمودند و تحدی بمعارضه آنها کردند چنانچه بر متتبعان جهان و تاریخ خوانان مخفی نیست پس چون
حضرت ... صلی الله علیه و آله و سلم ... که انسان مثل آن جمیع بلغا عاجز بودند در کمال سهولت و آسانی دانستند که این
خارج ... بود ... عالم از آن رسیده بودند ... خارج از قوه
بشر است ... **الفائدة الثانیة** قرآن مجید منجما و متفرقا نازل شد نه دفعة واحدة نازل شده تا توهم
... اسناد مکتاب نموده در حفظ آن تسامح و تساهل ورزیده
... کردند ... حفظ ... امت ...
... دفعة واحده ... الا تحالف مثل بودن ایشان و چون قرآن
... سهل است بر بعضی از صحابه ... که الله ...

کلمات حسان و فصحای دیگر نیز مثل این کلمات است در حق یگانه بودن خدا و شریک نبودن او چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله این دین را اظهار نمود
دعوت برای بنا نمودن این کلمات از برای ما قبول نمودند تا اسلام غالب شد و لکن پیغمبر را امر بود که تدریجاً
فرموده بود پس چون این کلمه را قبول نمودیم و حلاوت آنرا چشیدیم ما بقی را از کلمه قبول نمودیم کلمه بکلمه تا آنکه دین تمام
کامل شد وجه پنجم آنکه در ما بین پیغمبر و اهل زمانش لا محاله مشاجره و مباحثه اسباب نزول قرآن است از برای بیان آن نوع
از عوارض حوادث و احوال آن زمان قوم و جه چهارم آنکه چون تمام شد شرط اعجاز در قرآن و حال آنکه متفرقاً نازل شد بوضوح پیوست که
معجزه است پس اگر ایشان قادر بودند واجب بود که اتیان بمثل ما بعد نجماً و مفرقاً وجه پنجم آنکه قرآن مطابق و منزل است نازل
میشد انحصار بتمامی قرآن بکبر سه تحدی نمیفرمود و چون متفرق نازل شد در مدت بیست و سه سال هر جزوی از او نیز
تحدی میفرمود تا شبهه ثانی اطلاع در اثبات حق است وجه ششم آنکه بحسب سؤالات و وقایع و اضطرار برای ایشان نازل میشد
و این موجب ازدیاد بصیرت بود در آنکه اخبار از غیب را متضمن میگردید فصاحت و بلاغت وجه هفتم آنکه سفارت بین
الله و بین انبیاء و تبلیغ کلام الهی به پیغمبر از جمله مناصب عظیم و شغل جلیل است پس هرگاه قرآن دفعة واحدة نازل میشد البته
این منصب محمل بود از جبرئیل علیه السلام و لیکن چون متفرقاً نازل شد این منصب عظیم از برای جبرئیل علیه السلام باقی ماند وجه هشتم
هرگاه کتاب یکدفعه از برای پیغمبر نازل شود و آن کتاب را پیغمبر بدست امت بدهد و بخواهد این همه تکالیف را قبول نمایند و منصب شوق
بخلاف آنکه تدریجاً نازل شود احکام الهی **الفائدة الثالثة** سبب تکرار در بیان توحید و حال قیامت و قصص الانبیاء
در مواضع کثیره از قرآن است که جماعت عرب مشرک و بت پرست و منکر این اشیاء بودند و غیر عرب بعضی از مردم مثل اهل هند
و چین و مجوسهای ایران مثل عرب بودند در انکار و بعضی از ایشان مثل اهل صلیب در افراط و تفریط بودند در انکار بعضی از این
اعتقادات این اشیاء پس از برای تقریر و تأکید شأن این اشیاء در قرآن مکرر واقع گردیده است و از برای تکرار حقیقت بیان آیات
علی حده بر هست را محملی چون اعجاز قرآن بطریق بلاغت مرتبت کرده و بنابر اعتبار تحدی واقع شد بر سبیل الاتماعیه
بنابر این محمل اعجاز و اظهار تمام رعایت شرایط فصاحت و بلاغت مکرر واقع کرده و در هر مرتبه تراکیب جدید بلاغت معنی
نماید که قرآن کلام نثر است در آنکه این امر در مرتبه اعجاز خارج از تحمل بشر است و اعجاز از برای این [illegible]
فصیح که ما ساختن قصه بود استعمال فرمودی الفاظ را مکرر نماید است تا این قصه ما سبق مؤکد و وضع مقال کند چون صحیح
مقام فصاحت واقع و اورد کرده بود از حصم مثل ازل که کند و حصم جد و جهد نماید و بخواهد آن واقع را مثل آن کلام که مانده
فصیح آن واقع را در کلام دیگر در کرمانه و از حصم سعی کند و بخواهد مثل آن او بیان نماید آن فصیح منتجی شود همان [illegible]
دیگر مثل این دو عبارت در فصاحت باورد و هکذا التزام عمل اول در فصاحت بلاغت و نشان دادن معجزه [illegible]
محمل بیان کند مثلاً اگر دو شاعر زبردست در مقام مجادله آیند یکی بر آید و یکی از آنها شعری در بیان صاحب [illegible]
و مکر و مبارع او در همان معنی تامل کند و عاجز شود تا شاعر اول همان معنی اول را شعر دیگر [illegible]
در آورد تا حصم او بد برکند و بخواهد مثل آن بگوید تا شاعر اول همان معنی شعر ثالث بیاورد [illegible]
و مشهور و شیوع ورد اطراف مردم از برای او باقی نماند بخلاف آنکه طالب [illegible] شاعر [illegible]
حصم تصور کند که کلام فصیح در آن واقع منحصر در آن است [illegible] سوم معنی اعجاز است
تا شاهان اعمر را شمارند [illegible] در فصاحت [illegible]
در آن وجه معنی است که این عبارت [illegible] تکرار [illegible] و صنع تا حسن لزوم را دارد
[illegible] اعجاز فصاحت و بلاغت [illegible] خصوص [illegible] عبارات [illegible]
[illegible] مکرر [illegible] موعظه [illegible]

بر منکرین مخفی نبود که ذکر شد طریق بلغاء عرب است بعضی از ایشان تا در هر کلام مطلب اند و بر حق هر موجب علم قدرت
روحی مستلزم قدرت تحسین ایشان بود که گویند دانی فصاحت و بلاغت در میان قصص ثابت است چه اگر از تو صادر گردد
ایشان حسن القا بود و پس چون قصص تکرار کرد با ایجاز و اطناب با عجز و خطا باشد توانستند یکی از اعذار ثلثه متعدد رسول
و از آن جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهة ایذاء مشرکین قوم و آزار ایشان سینه مبارکش تنگ میشد چنانچه خدا خبر داده است
در سوره الحجر وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ یعنی هر آینه بتحقیق میدانیم که سینه تو تنگ میشود بسبب گفتهای
ایشان پس خداوند قصه از قصص انبیا را که مناسب حال پیغمبر بود در آن وقت نازل میفرمود از برای تثبیت فؤاد پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم چنانچه در اواخر سوره هود علیه السلام خداوند تصریح میفرماید وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ
فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ترجمه‌اش بر شما مخفی نباشد و هر چیزی و قصه که محتاج الیه بود
از حرفهای پیغمبر است و آن حرفها اینچنین نیست که ثابت میکرد ابهام دل تو را تا آن تا دل تو را آمد و برای ادای رسالت ثابت نماید
و از ابتدای کفار شکیبائی ورزی و آمد تو را در این سوره و باید در قرآن آنچه درست و راست است و شد و باد تو دست از برای
مؤمنین و از جمله مسلمین ایذائی از دست کفار میرسید و کفار ایشان را آزارها میکردند پس خداوند هر قصه را مناسب حال
نازل میفرمود تا حال سلف عبرت باشد از برای خلف و مسلمین صبر نمایند و از جمله بنا هست که قصه واحده مشتمل باشد
امور کثیره و در پاره اوقات بعضی از آن امور مقصود است در بیان قصه و بعضی هم بعد ذکر میشود و در اوقات دیگر قصه معکوس
میگردد و امّا بعضی الفاظ که لفظاً و معناً مکرر شده مثل قوله سبحانه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و قوله وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ پس بجهة تاکید و تقریر است چه بسا باشد که مطلب چیزی باشد که تا انکار مطلوبست تکرار چیزی باشد
که اعاده آن با مطلب دیگر لازم باشد و از اینجاست که از این قبیل در اشعار فصحای عرب بسیار واقع شده است که یکی از امثال
اشعار عرب و عجم ترجیع بند است که شعر را مکرر میکنند و آن منافی فصاحت و بلاغت نیست بلکه تکرار لفظ و معنی بند
بعضی از مواضع از برای تاکید و تقریر کمال حسن را دارد و از این قبیل تکرارات در کتب عهد عتیق و جدید بسیار است چنانچه
در مزمور هم بسیار است من جمله در مزمور یکصد و سی و ششم زبور داود علیه السلام فقره که بیست و شش آیه است لفظ که معنی
او و رحمت او تا ابد الآباد است در بیست و شش موضع مکرر واقع گردیده است اگر اراده قبول این کسی شده
تا رسیده و عبرتها رجوع کن **لطیفه** بدانکه قرآن بما سند تا ره از معجزات دیگر فعل و قول پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله
و سلم نیست بلکه آن کلام الله و فرستاده خداست و آیات بعد از برای اثبات بودن قرآن است کتاب خدا نبودن احتمال پیغمبر
بعد از ثابت شدن این کتاب خدا و فرستاده از بیست مشخص میشود که احکام آن پیغمبر فرستاده خداست و در این صورت احتمال
هیچ مطلب ندارد بلکه بعد از ثابت بودن این کتاب خدا بمنزله فرمانی خواهد بود که از جانب پادشاه آورد و جمیع احکامی که
این فرمان در آن بیان شده تمامی و همگی متبع است کذلک آنچه در قرآن معتبر گشته ما بعد آن لازم است از مبدء و
معاد و ما یتعلق بهما از احکام عباد پس جمیع احکام اصولیه و فروعیه آن کتاب مبارک لازم الاذعان و واجب التسلیم است
اصول و فروع اسلام را بیحکم جناب رب الارباب ثبوت نیست برای خود از معجزه ثابت فرموده و معجزه و مقصد ظهور بنا شده
و در این لطیفه است رمزی که اگر امت پیروی آن نمایند هرگز گمراه نشوند خواه پیغمبر در حیات باشد یا مرده بجهة بود
که احکام در حین ارتحال وصیت فرمود که من میروم و قرآن را در میان شما میگذارم و آن شافعی است مشفع و صادقی است
مصدق و اگر بدان عمل نمایید رحلت ندارد هرگز گمراه نخواهید شد پس مادامی که قرآن در دست باشد حکم آن دارد که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در میان باشد و هیچ پیغمبری را هرگز معجزه باقی نبود هر چه اظهار معجزات میکردند همان
اختصاص بحین عمل داشت اگر چه عصای موسی باشد چه اگر نه موسی حکم موسی بدان نمیکرد اژدها نمیگشت و بدون وجود

موسی را درکار بیابان دیگر بخشیدند اگر چه بعضی از انبیای سابق صاحب کتاب بودند مثل توریت و انجیل و زبور اما آن کتب معجزه نبودند و ... آنها را فصیح و بلیغ نکرده‌اند بلکه کتاب قرآن را که معجزه است ... و هیچ وقت تا قیامت نسخ نخواهد شد

امکان ندارد و از تبدیل و تحریف بدیل مصون و محفوظ است و این نعمت عظیم و معنی است حتم که در هیچ ملتی

اسلام سوده و این است که هر کس در طریق حق اسلام اختلاف کرده التزام و عمل نکرده و از احکام آن تجاوز نموده و هر چه

در آن نحوی هو پیدا است که تا تصدیق در همه عالم پیدا مثلا حق را اسم و رسم مذکور نیست باید و از برای هر یک چیزی

معجزه نقل میکند که فلان پیغمبر که مبعوث او مخصوص فلان طایفه بود فلان و فلان معجزه را داشت و مع ذلک پیغمبر ما باید و ما

أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ وَقُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ... هر پیغمبر رسالت

مگر برای همه مردم و گواهی مردم ... پیغمبر خاتم ... تا حاصل ... از برای

پیغمبر اسلام مخصوص ... بود ... که مبعوث بر کل است معجزه داده باشد ... مبعوث بر کل مردم باشد

معجزه باید حلول در امور کند ... تصدیق ... که این همه معجزات در برای پیغمبر ما

از خود که حکم میدانی نقل میکنی ... که خود هیچ معجزه ندارد ... ادعای مصلحت از کل ... عقل این

نا ... و حرم ... که کسی با خود ... ادعای مصلحت ... که در خصوص ... عقل

عامه اسم ... که ... کامل ... کرامت ... عادت ... حاصل است که معجزه

زاده از معجز ... برای ... مذکور ... هر معجزه که در ... از برای پیغمبر ...

بود ... و ادعای مصلحت ... بخواهد ... [illegible]

... ظاهر ... معجزه از ... دلیل ... معجزه ...

... از ... بحار ... رجوع کن **فَصْلٌ دُوُّمٌ** ...

... **النَّهْيُ الْأُولَى** اگر ... قرآن کریم که ... [illegible]

واقع کرده ... [illegible]

در آن ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]



قرآن کلام الله است و اهل اسلام میگویند که دلایل بودن قرآن کلام الهی منحصر بفصاحت و بلاغت نیست بلکه فصاحت
و بلاغت یکی از دلایل میباشند و همچنین میگویند معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منحصر بفصاحت و بلاغت قرآن نیست
بلکه میگویند فصاحت و بلاغت یکی از معجزات منحصر نیست و یکی از دلایل حقانیت قرآنست و اینکه قرآن باعتبار اینها معجزه است
از معجزات کثیره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در فصل اول و باب ششم مفصلاً و مشروحاً دانستی و این معجزه در این زمان از دو
هزار ده هزار از اهل لسان و ماهرین در علم معانی بیان ظاهر و هویدا است و عجز مخالفین و منکرین قرآن از زمان ظهور آن تا امروز که
یکهزار و سیصد و دوازده از هجرت میگذرد ثابت و محقق است و در فصل اول دانستی که قول نظام مردود است و اما قول عیسی
صبیح المکنی بابو موسی الملقب بمردار از اهل معتزله که مردم قادرند بر اتیان بمثل این قرآن در فصاحت و نظم و بلاغت پس این قول مثل
قول نظام مردود و باطل است بلکه این مردار مرد مجنونی بود و از کثرت ریاضت بیوست بر دماغش مستولی گردیده بود و لهذا امثال
این هذیانات تکلم مینمود و ازجمله میگفت که خدا قادر بر ظلم و کذب است و اگر دروغ گوید و ظلم کند خدای کاذب و ظالم خواهد بود نعوذ
بالله و تمامی کسانیکه قائل بقدم قرآن بودند تکفیر مینمود و همچنین قائلین برؤیت الله بصر در نزد او کافر بودند و هکذا کسانیکه قائل
بودند که افعال عباد مخلوق خدا است مقصود او از این سه مسئله اعتراض بر اهل سنت و جماعت یعنی اشعریون بود مجملاً اینهم دیوانه
بود و محل حرف نیست و دیوانه‌تر از او صاحب میزان الحق است که قول او را در مقابل علمای دین اسلام در فصل دوم از باب ششم در صفحه
(۱۹۸) از نسخه مطبوعه ۱۸۴۹ نقل کرده است و میخواهد باین قول فصاحت و بلاغت قرآن را باطل نماید و قول ایشان در اینصورت
لازم می‌آید که همه این کتاب کلام خدا باشد غیر مسلم است زیرا که ثابت نشده است که این کتب بدرجه قصوای از فصاحت و بلاغت
رسیده باشند باعتبار وجوه دلایل که ما اینها را در فصل اول و دلیل اول و دوم و سیم ذکر نمودیم مصنفین این کتب هم ادعای اعجاز
نکردند و معجزه بودن اینها از معارضان کتب هم ثابت و محقق نگردیده است پس اگر کسی مدعی این امور است باید تسمیه کتب مذکوره
بر عهده اوست که بدلایل و براهین مدعای خود را ثابت کند و الا لابد است از اینکه این ادعای باطل او را لغو نماید و مخفی نماند که شاید
بعضی مسیحیین در حق کتب مذکوره که اینها در زبانها مثل قرآن باشد در لسان عربی از جهت فصاحت و بلاغت غیر مقبول و مردود است
زیرا که ما میگوئیم مسیحیین از اهل لسان نباشند غالب اشخاص و بسیاری نمیدانند در لسان عرب اینها را مذکر و مونث و مفرد و تثنیه و جمع و اسم
مرفوع و منصوب و مجرور و اصلاً از اینکه بمرتبه طبع از آنها باشد و عدم تمیز ایشان اختصاص بزبان عربی ندارد بلکه در زبان عربی و
عبرانی و یونانی و لاطینی و سریانی بطریق واحده هستند یعنی در علم معرفت مذکر و مونث و اعراب آنها و مثال عدم تمیز بر ... کلام
انسانست بخصوص ما اینکه این بعض مسیحیین از اهل انگلیس میباشند که ایشان مشارکت دارند در این ... از سایر
مسیحیین و ممتاز از ایشان بعادت ... آن عادت است زیرا که چند الفاظ از زبان عربی ذکر مینمایند خود سازی امتیاز از زبان
مینمایند و ما اینکه حد مسئله معین ... از علمای این علم ... اهل فرانسه و یونان اشاره ... مدتی
... ساعدت و شاهد بر دعوی اول آنکه ... جمعی کثیری از مسیحیین
در ... علما و معلمین زبان عبرانی و عربی و یونانی و لاطینی و غیرها را جمع کرد از برای اصلاح ترجمه عربیه که مملو بود از اغلاط
کثیره و بعضی ... اجتهاد نمودند در این باب در سنه ۱۶۲۵ از میلاد مسیح پس اصلاح نمودند ترجمه مذکوره را و بعد از
اصلاح باز بعض اغلاط کثیره که لازمه سجیه مسیحیین است در آن ترجمه باقی ماند در مقدمه که بر آن ترجمه نوشته اند اعتذار نموده اند
در ماده اینموضع عذر اینها را از مقدمه مذکوره بعبارات و الفاظ ایشان نقل مینمائیم و عبارت اینها اینست ثم انک فی هذا
النقل تجد ... من الکلام غیر موافق قوانین اللغة بل منافیاً لها کالجنس المذکر بدل المونث و عدد المفرد بدل الجمع و الجمع بدل
المثنی و الرفع مکان الجر و النصب فی الاسم و الجزم فی الفعل و زیادة الحروف عوض الحرکات و ما اشبه ذلک فکان سببا لهذا کله
سذاجة کلام المسیحیین فصار لهم نوع تلک اللغة مخصوصا و لکن لیس فی لسان العرب فقط بل فی اللاطینی و العبرانی و الیونانی ...

الانبياء والرسل والاولياء الاولون عن قياس الكلام لا تزل روح القدس ان تقيد اتباع الكلام الكتب المنزلة

للاحد نهاية النص القرآنية منتهم لنا الاسرار التمونية بمر صاحبه و بلا ضر انتهى كلامه بما فاظهم معناه كلام ایشان فارسی

چنین باشد پس تو کلام زاده این عقل غیر موافق با قوانین لغت که مثلا اگر خواهی یا مثل حسن یا ذکر بدل موث وحده مفرد

جمع وجمع بدل شبه ورفع عوض جر و نصب داسم وجزم در فصل وزیادتی حروف و عوض حرکات وامثال ذلک از حرکات قسم

علت مثالی کلام مختص است در لغت عربی و عبرانی و لاطینی و یونانی اشیاء و رسل و پیدا از اولیه با عقلا کرده اند فعل کلام

در اکثر روح القدس نحو است که کلمه منفصل الهیه را مفید معانی بعید و مختلفه قرار نحو بیرا اسرار دیما و تنزیل مدون صاحب

ملاعب از برای ما اورد شاهد ادعای ثانی ابو طالب خان سیاح کتابی در زبان فارسی تالیف نموده و او واسوخ نموده است [illegible]

وان کتاب مشتمل است احوال سیاحت او و حالات هر اقلیمی که در ان سیاحت نموده است و هر چه دیده است از اهل آن اقلیم

محاسن و معایب نوشته است محاسن و معایب اهل انکلتره را هم نوشته است مدت هشت از کتاب او نقل مینمائیم پس گفته است [illegible]

خطای ایشان در شناختن حد علوم و زبان عربی بحد بر ندانستن چند لفظ خود را زبان دان و ندانستن چند مسئله صاحب علم

میدانند و کتابها در ان تالیف کرده بطرز چاپ منتشر میگردانند قلم میمانید و انجمنی هر اکواهی قرار میدهند بینی که

تحصیل این دو زبان در انکلتره رایج است معلوم شد و از نحو فرق کردن فارسی میکنند بنفس پیوست [illegible] انتهی کلامه [illegible]

اقسام این نوع کتب در لندن فراهم آمده اند که حصر [illegible] است [illegible] انتهی کلامه خلاصه [illegible]

معلوم حال اشخاصی که حال ایشان اینست چگونه حکم قرار داد با شهادت و قول ایشان اعتماد میشود کرد و الا الله صاحب دین

و دیانت اعتماد بقول این اشخاص غیر معتبر نمیباشد و قول صاحب ایران و غیره ممکن است که مطالب حق و معانی درست نیز

که انکلیس کلمات و عبارات [illegible] نوشته شود الحج این [illegible] محمد [illegible] قرآن از اول تا آخر

مملو از این معانی است و هیچ [illegible] در قرآن مجید [illegible] شود که خالی باشد از ذکر امری از امور از این اقوال صفات کامله

الهیه مثل اسکر حد واحد و قدیم و ازلی و ابدی و قادر و عالم و سمیع و بصیر و متکلم و حکیم و خالق سموات و الارض و رحمن

و رحیم و صبور و عادل و قدوس و محیی و ممیت و غیر اینها است [illegible] اشتراک و معایب و نقایص مثل حدوث و عجز و ظلم و جهل

و غیر اینها [illegible] دعوت [illegible] خالص [illegible] مطلقا و از تثلیث که شعبه شرک است [illegible] ذکر انبیاء علیهم

السلام [illegible] از عبادت اوثان و کفر و فسق و امثال ذلک [illegible] ذکر مقامات و درجات و خلوص و انقطاع انبیاء از ماسوی

و اعراض ایشان از دنیا و توجه ایشان بعقبی [illegible] مکرر انبیا [illegible] تا کید ایمان برسله

عموما و بر مسیح خصوصا [illegible] بیان رسالت خاتم الانبیاء و سایر مرتبه خاتمیت آن بزرگوار [illegible] مس

[illegible] حال خواهد بود [illegible] حقیقت قیامت کیفیت حشر و نشر [illegible] جزای اعمال [illegible] جزا

[illegible] استراحت [illegible] ذکر جنت و نار [illegible] اهل جنت درجات و اهل نار [illegible] کانوا یعملون

[illegible] علم [illegible] و الآخرة خیر و ابقی [illegible] حلیت و حرمت اشیا

[illegible] احکام [illegible] احکام [illegible] الله و اهل الله [illegible]

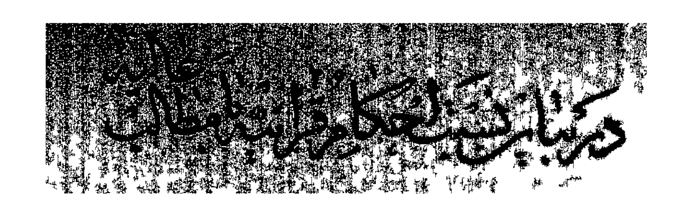
[illegible] وصول الی الله [illegible] مصلحت [illegible] خلوص نیت در

عبادت [illegible] ما لا [illegible] الاجمال و التفصیل [illegible]

[illegible] الاخلاق [illegible] الاجمال [illegible] اخلاق حسنه مثل حلم و تواضع و کرم و شجاعت و عفت و غیرها

[illegible] اخلاق [illegible] مثل غضب و تکبر و حرص و بخل و غیر اینها [illegible] ذکر الله [illegible] تقوی و عبادة الله

[illegible] که این امور حسن و محمود است عقلا و نقلا و ذکر [illegible] است [illegible]



و هر کاملا مطابق با تحقیقات علماء کلام مصون است که مجموع بیست و یک است عدد امور اثنی در قرآن بیست اول
که فلان پیغمبر را بیست و یک حرف بود یا آنکه در بیان النعمانیه هم بود که در فلان بیت از وجه صحیح جامع گردد و شوهر او بنا بجمله بکشت ششم
هرون پیغمبر که سالها مربوط شد چهارم سلیمان پیغمبر را عمر زیاد داد بعد معاملات برای او ثابت ساکرد پنجم فلان بیت افراز
بیست هلالی در تبلیغ رسالت در وقع کشت آن پیغمبر مسکین دیگر را جای عمر کرد و او را معصیت آله احب ششم آنکه داود و
رحمتی علیهم ابراهام را دال الراء باهستند یعنی اولاد فارص بن یهودا از تامار عروس خود هفتم آنکه رسول اعظم فرید بزرک حال آب
الانبیاء پسر بزرگش با دخترش زنا کرد هشتم پسر دیگرش با عروسش زنا کرد و این پیغمبر عظیم الشان شنیدا بحر ضا در شداد
دو موهبه خویش شد با ایشان جاری نگردید بلکه در وقت رحلت برای ابجر کت نهم پسر بزرگش زاد عا کرد و در حق پسر
دیگرش عصبیت کرد بلکه در وقت موت دعای برکت برای او خواند دهم آنکه رسول عظیم دیگر پسر بزرک دیگر خدا نادر عمر
پسر حبیبش با دختر خویش زنا کرد داست آخرای خدا هم بود شاید علت عدم اجرای حد ابتلای خودش بود به مسئله زنا در این
صورت چگونه میتوان اجرای حد بر غیر نمایند لابد تمام اولاد خود که مبتلا شدند حال با معشوق است ندانکه ابعد دیگر گفته
و نوشته شد مسلم است نامش یهود و نصاری و مصرح است در کتب عهد عتیق و مسلم و معمول است عند الفریقین دهم
یحیی علیه السلام که رسول اکرم و اعظم انبیای اسرائیلیه است با شهادت عیسی علیه السلام اگر چه کوچکتر در ملکوت سموات اعظم
و افضل از یحیی علیه السلام است با شهادت عیسی علیه السلام که اعظم انبیای بنی اسرائیل معروف نام خدای ثانی و مرسل خود یعنی عیسی
علیه السلام با اعتبار علاقه مجهوله تا سی سال نشناخت تا آنکه این خدای ثانی مرید ان سه این بشد و تا آنکه تعمید او را ساب
و تا آنکه این الله یا اله و خدای ثالث در شکل کبوتر نازل نشد و بعد از آنکه دیده بود خدای ثالث را بر بالای در شکل مذکور
حکم خدای اول را یعنی آن مسند کر شد که الله ثابت است و تا الله و خالق سموات و ارضین است یازدهم پیغمبر دیگر شاد و دو
که در پرتاوکستر بود از آن کسر در بهی مسکرد یعنی یهودای اسخر یوطی که صاحب کرامات و معجزات و مقامات و یکی از حواریون بود
که اعظم مرسلین هستند از موسی پسر عمران و سایر انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام سایر در عمر قبیلش این پیغمبر دین خود را به سی و سه
یعنی سی درهم و راضی شد تسلیم خدای خود نشد بسبب بود در عوض و معادل این مبلغ قلیله تا اسکریوطی پاره مطلوم خدای او را گرفتند
و بدار کشیدند لکن این مبلغ قلیل در نزد او عظیم بود در بر اکتساب و مملوک و در دو بود اگر چه پیغمبر صاحب معجزات بود
سایر اعضاد اهل سلف پس سی درهم در نزد این پیغمبر بازرو خدا فروخت و اعظم تر از این خدای مصلوب دوازدهم آنکه یا
رئیس الکهنه که سوسا و شهادت بو خدای حواری ثابت و محقق است نعل خدای خویش تموی داد و خدای خود را کفر و یکه ست
اهانت نمود و در حق این اله یا مصلوب سزاوار قتل در سر پیغمبر و عدد ثلث واقع گردید اول آنکه اعظم انبیای بنی اسرائیل
با خدای ثانی دست را دست او بداد و خدای سیم در شکل کبوتر دوم نازل نشد تا سی سال او را خوب نشناخت دوم آنکه پیغمبر
یاری رضا شد تسلیم خدا بسبب یهود و سی درهم مبلغ را ترجیح داد بر خدا و وعده‌های او سیم آنکه رسول ثالث موی داد نعل
و کفر و کذب خدا نمود نعوذ بالله از امثال این اعتقادات سوء اللهم لا تؤاخذنی علی نقل هذا المرجوبات علی سبیل الالزام والله و بالله
این مرجوبات و اکاذیب را در حق انبیاء اعتقاد بکنم و ایشان بری هستند از امثال این نسبتها ندانکه امر ممل شد از حال یحیی
تا حال ما مصرح بر در عهد جدید است و همچنین در قرآن ثابت میشود با مسائل مجیمه که عقول عقلای عالم از ادراک
حقیقت اکثر آنها عاجز است یعنی عقاید فرعظیم الشان و رفیع المرتبه یعنی فرمر کاملات که عدد ان حساب دعای بعضی انا
ان فرمر در نزمان زیاده از دو بیست ملیون میباشد اول آنکه مریم علیها السلام بلا قرب روح از مادر متولد شد و این حقیقت
تا ره ادرای با مکیف سده است دوم آنکه مریم مادر خداست حصه هیچ مجاری در کار نیست سیم آنکه هر باری دربانها
اگر چه بعد از ملکات عرضعدده باشد در آن واحد در امکنه مختلفه در عشا ربانی مستحیل میشود بمسیح کامل بلاهوت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پنجم اگر [illegible]

عبادت کند ششم اگر خلاص و نجات بسته در رای هیچ کس بودن ایمان به پاپ اگر چه در واقع [illegible]

اگر اسقف روم یا پاپ دست [illegible] و معصوم از غلط و خطا است [illegible]

وفات کرد یعنی او را کشتند هشتم اگر کلیسای روم ام الکنائس و معلم همه آنهاست نهم اگر [illegible]

کاهان در دست آنهاست اختیار داده هر کس که [illegible] مخصوص [illegible]

در نزد ایشان یعنی پول گرفتن و گناه بخشیدن [illegible] در کتاب الحیاه [illegible] پیش آنها

یا وکلای آنها از آن وجوه حلال میدهند سند معرفت میگیرند و هکذا [illegible] دهم اگر پاپ [illegible]

حرام و نجس را حلال [illegible] در ایام جاهلیت [illegible] حلال [illegible]

حلال میبودم الحمد لله الذی نجانی [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و اوصیائه المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین

معلم [illegible] در صفحه (۶۶) از کتاب [illegible] الانجیلیین [illegible]

[illegible]

[illegible] حلال [illegible]

[illegible] کرده [illegible] حرام

[illegible] حلال کردند [illegible]

داشتند [illegible] در صفحه (۸۸) [illegible]

[illegible] سبحان

الله عما یصفون [illegible]

[illegible] پاپ

[illegible] پاپ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پطرس و پولس [illegible]

[illegible] کلیسای روم [illegible]

[illegible] کلیسای مقدس [illegible]

[illegible]

کالوسا ... بِسْمِ الْاَبِ وَالْاِبْنِ وَرُوحِ الْقُدُسِ یعنی باسم الاب والابن وروح القدس امین ... را در نوحا ...
ودیگر آنکه ... سه جهت آنکه ... از انواع مکتب ... ممکن را اصلاح ... دو سبب مثل است چهار دهم آنکه
تا به صلیب ... بر علیه ... صورت ... تا بکند ... صلیب ... دیگر تا دهم آنکه بعضی ...
صورتها ... صورت ... مثل ... است و شمع ... است در ... معلم مذکور یعنی ... در صفحه (۱۱۲)
از کتاب ... صورت را ... گفته است ... است که بعضی ... بیش از ... صورتی ... مثل ...
ملوک ... کرده است مثل صور ایشان ... ایشان ... پطروس ... و انواع عبادات را ... نقدیم ...
و او ... پیش روی او و شمعها ... برای او ... میکنند ... برای او میکنند و ساعتی را التماس
مینمایند ... اسرار او است ... برای مسیحیین که اعتقاد نمایند بوجود عقل و نطق ... است در دماغ ... حظ ... بعد ...
کتاب ایشان ... کلام **مؤلف گوید** این معلم ... دو قول خود ... که ... اسرار او است ... برای مسیحیین ...
... و ... مشرکین هند ... مسیحیین از اهل اروپا و روس ... اجلی ... اوهم ... و هم ...
... جامی ... اعراق ... را ... و ... در ... تعظیم و تکریم ... ضروری ... ساید ... علت ...
است که ... مذکور ... نشان ... آنکه ... اول ... و روح القدس و چون صلیب ... حقیقی
عبادی ... مینماید ... صورت ... تعظیم و تکریم ... مینماید و ... کرده اشاره اول ... حقیقی
... عبادی کرده ... تعظیم ایشان ... چون صلیب ... است که مثل این ... مسیح علیه السلام
... کرده عیسی ... چون صلیب ... کرده ... اعتقاد ایشان ... است که ... عیسی ...
... است که چون عیسی ... اگر مقصود اول ... لازم ... کرده ... انسان ... حتی ... صلیب
... عیسی علیه السلام ... عیسی ... کرده ... عیسی ...
... و سلم ... انسان ... جسم ... الارادة
... اوصاف ... حس و حرکت ... اراده ... حس و حرکت ... و اگر مقصود دوم باشد
... عیسی السلام ... اولی ... تعظیم ... اگر ... او ... برای ...
... برای ... ممکن ... عیسی ... بود ... عیسی
... عیسی ... عیسی است ... صورت ... صورت ... اعتقاد
... روح القدس ... بشارات انجیل و صاحب معجزات و کرامات و دارای ...
... بشارات ... انجیل ... ملعون ... صغری ...
... اگر مقصود ... است ...
... چون صلیب ...
... کرده ... هم ... عقول ...
... و ... است ... بد ...
لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ ... صورت ... صورت ...
و ... صورت ... صورت سلطانی ... صورتی ...
... مومن باشد ... کافر ... صورت ... صورت الله است ...
... حرکت ... صورت الله که صورت ... مینماید ...

اینان میرسند و این اهل کتاب هیچ فرقی و تفاوتی ندارند با مشرکین و بت پرستها عوام اینها مثل عوام اینها و خواص اینها مثل
خواص اینها هستند در این عبادت و علمای مشرکین هم اعتذارات دارند مثل اعتذارات اهل کتاب فعلیهم آنکه این فرقی
اعلی است در حکم تعبیر معانی کسی هر طور بکوید و رای او باشد میتواند تعبیر کند و این اعتقاد در احبار لسانی خواه اخراج شده
محمد هم آنکه اینان هم و شما ایشان موعد در ترویج کردن و لذلک کارها انکار ایشان صادر میشود از هیچ سرقی صادر نمیکرد
بعضی از حالات اند ازین کتاب سپرده و رساله اکر نقل شود صرفه ندارد درو رساله ستم و صفحه (۱۴۴ و ۱۴۵) نامی بحوژم شده است
قدیس پرودوس کوید و عظ علد (۲۲) در نسبة الاشاد مع کرد ما از کلیسا ازدواج مکرم را وضیع بلاد ژاپن بر کردید
کلیسا از زنا و مصاحع نادکور و امهات و اخوات و ما نواع از خاسر کلیسا را ملوث کردید و قادوس پلاجوس اسقف ملعاد بلاد
پرتکال مسئله کوید کاش اینکه اکلیر سیس عفت را اند زکرده بودند لاسیما اکلیروس سپانیا زیرا که مردمان رعیت جز انها
ندید باید تراز اولاد کهنه است یعنی حلال زاده و حرام زاده متساوی هستند الاّ اندک و یوحنای اسقف سالزبرج در قرن
پانزدهم نوشت که کثرت رهبین را بیان اکر دیکر معتاد باشد نجاسات کثیره از اینها و اسکراد از رهبانیت بسیار مدنس و ملوث است
کالس سیه سوس مخصوص از رای رباستا شی کلامه ملخصا چکونه مسود عصمت از دحق ایشان اعتقاد کرد و حال آنکه خوف عرب
وشارب الخمر بد شرایط موجود و موانع مفقود است زیرا که دخترهای مقبول مثل عرب لیلا و نهارا در کلیسا موجود و حاضر اند
معصیت هم کردند تابها و کلای او سابقا عدس طاهر به هم رائم و صحاحین دیکر هذا مچه مانعی دارد و اکر عاقلی خیرا بکند
لدی که سیاست دیوتیه و عدالت خویش را شرباسد عاقل چرا تا نفوس نماید و وصل تحریر یعقوب سواست حود داری کند
تا معرید رش حضرت یعقوب علیه السلام زنا کرد و یهودا ابن یعقوب علیه السلام با عروس خود زنا کرد و داود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد
و حال آنکه زنهای بسیار هم داشت و لوط علیه السلام در حالت بیخبری با دختران خود زنا کرد و سام حضرت یعقوب زنا داد بتر
داود با خواهر خود زنا کرد است حال انبیا و اولاد انبیا در عقاید اهل کتاب چنانچه دانستی بهر حکونه میشود عصمت نهاد
انبیاء و اینکه در کتاب الحق الانصاف با روس سلاجوس و یوحنا صادقند در قول خود که انبیاء بی رعیت در اطاعت دیده را ایشان
کوسفند و انکار اداره رهبانیت مدنس ملوث است و کالس سیه سوس مخصوص رباست بحکم خود دیدم و نکوتر خود نسک
سکه نقل زکسب ندامت تمام از رای است که بکوید دروغ کفته است و الامانة یکساله که کلیسای ایشان اکر نوشته است کتاب
بی رکیک بود و امثال این مسائل در کتاب ایشان بسیار است و خوف تطویل همین قدرها اکتفا و اختصار میرود و میکویم که امثال
این مضامین عالیه که نقل شد و نظر اینها اکر در قرآن شد اخذ هر اسم از او میکردند که کلام الله است و از اموال معصومه
ولیکن بر هستند قرآن خالی از این مضامین عالیه است و امثال این مضامین در کتاب مقدس ایشان هست لهذا اعتراض میکنند
و اعتقاد محققانشان این است در آنکه مضامین حسنه را لوم دردند ایشان این مضامین و امثال اینها است که نقل شد به مصادف که
در قرآن محمد استخراج کردند و اما بعضی مضامین که در قرآن نیست مسطور در دیگر هست و دروغ و عیبها و سایر جرم ... سیر
مضامین صحیح است است الله انها را با جواب در سوره با اینکه دیکر میشاید این شبهه تا جایی دارد مسیح این آیه تا است
بکه قرآن مخالف کتب عهد عتیق و جدید است در مواضع چندی پس کلام الله نخواهد بود مثلا صاحب ...
(۳) ار باب (۳) و صفحه (۲ ۲) ارسیع مطبوع در سنه ۱۸۴۳ در سال این عیسی کوید بعضی در سال مواضع اخلاق فرق آنکه عهد
اول آن در انجیل صراحت تمام الوهیت مسیح بیان شده است لیکن قرآن بر عکس الوهیت مسیح را انکار نموده او را محصن در
مرتبه بشریت محسوب نماید بعد در صفحه (۲۷) گفته است دوم در انجیل اصحاب مسطور که مرد مسیح کفار کند تا که
بشارت از در حضور موت مسیح آدمی را مسکین مساد ... دو در انجیل ما بیان شده که ما جی رسول صادر واحد
که نجات بر جلو ... مناسب صحیح است لیکن محمد ... میکوید که مسیح ... سر محمد ... سب ... حمار ... حلال ... اند

خود را داعی انجیل با اسم اب و ابن و روح القدس شناخته است اما قرآن با این توضیح بیان کشف ذات پاک الهی قائل نیست بلکه
عیسی تعلیم تثلیث را در هر سه کفر میشمارد کما نص بالفاظه ملخصا و قس علیه هذا سایر مواضع اختلاف را اگر چه عقلای جهان
میتوانستند همین اختلاف حقانیت قرآن را در کمال وضوح بفهمند لیکن علمای پروتستنت چون [illegible] شعور
و طرفیت را در این کتاب اثبات کنند در جواب میگوئیم اولا این کتب سند صحیح متصل ندارند و هر چه را داخل
کتب الهامی بپندارند مشتمل بر اختلاف معنوی در مواضع کثیره میباشند و مملو از اغلاط [illegible] هستند چنانچه این
امور را در باب اول بما لا مزید علیه دانستی و تحریف باقسام ثلثه یعنی بزیاده و نقصان و تبدیل کلمه بکلمه دیگر هم در این کتب واقع
گردیده است چنانچه این مطلب را بوضوح تمام در باب ثانی مشخص نمودیم پس مخالف قرآن در مواضع مذکوره این کتب مضر نخواهد
بود بلکه دلیل بر این است که مواضع مذکوره غلط و یا تحریف است در کتب مزبوره مانند سایر اغلاط و تحریفاتی که بیان آنها در باب اول
دانستی و در دلیل پنجم از فصل اول از همین باب معلوم و مشخص نمودیم که این مخالفت عمدی و قصدی است از این جهت [illegible]
مخالف قرآن غلط و تحریف است نه سهو و خطا ثانیا اگر مخالفتی که میان قرآن و کتب عهدین است بنا بر قول قسیس سه
نوع است نوع اول باعتبار احکام منسوخه نوع دوم باعتبار بعضی حالاتی که ذکر آنها در قرآن یافت میشود و در کتب عهدین
ذکر آنها نشده است نوع سیم باعتبار اینکه بیان بعضی حالات و قصص در قرآن مخالف است با بیان این کتب مثلا در بیان آمدن
این سه ملک بجهت بشارت بخدمت ابرهیم علیه السلام در باب (۱۸) از سفر تکوین گوید که ابرهیم علیه السلام طعام از برای ملائکه حاضر کرد و
خوردند و همان قصه را در سوره مبارکه هود علیه السلام بیان میفرماید و طعام خوردن ملک را انکار نموده و صدق این کلام میفرماید
چنانچه میفرماید فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ الخ و قصه لوط علیه السلام در باب (۱۹) از سفر تکوین بیان گشته است و در آنجا
گوید لوط علیه السلام شراب خورد و با دختران خود زنا کرد و در قرآن مجید در سوره مبارکه هود همین قصه را بیان میکند شراب خوردن
و زنا کردن لوط علیه السلام را نمیگوید و همچنین در سایر سورههای قرآنی هم اسم حال شان یکسر است و هکذا مسئله زنا کردن حضرت
داود علیه السلام با زن اوریا در باب (۱۱) از کتاب دوم شموئیل بوضوح تمام بیان گشته است و در سوره مبارکه ص قصه داود علیه السلام
بیان میفرماید و زنا کردن او را نمیگوید و در باب (۱۱) از سفر ملوک اول بوضوح تمام مرقوم گشته است که سلیمان علیه السلام مرتد و بت پرست
گردید و بنای معابد از برای اصنام نمود و قرآن مجید صدق این را تعلیم میفرماید و میگوید وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا
و قس علیه اگر مخالف قرآن با این کتب در بیان قصص و حالات در امثال این چیزها و غیر اینها است و مجالی نیست از برای قسیس
که طعن نماید بر قرآن باعتبار انواع ثلثه از اختلافات و اما باعتبار نوع اول در باب چهارم بوضوح تمام دانستی که نسخ اختصاص
بقرآن ندارد بلکه در شرایع قبل مکرر [illegible] منسوخ [illegible] بلکه باعتبار اوقات و اشخاص نسخ از جمله لوازم است و در باب
مذکور بیان نمودیم که شرع عیسی جمیع احکام تورات را نسخ نمود الا بعضی از احکام عشره مشهوره و در آن بعض هم تکمیل واقع
گردید بنا بر قول مسیحیین تکمیل هم نوعی است از انواع نسخ پس احکام عشره هم از اعتبار منسوخ گردیدند فعلی هذا سزاوار نیست
از برای مسیحی عاقل که طعن بر قرآن مجید نماید باعتبار این نوع مخالف و اما باعتبار نوع ثانی از هم مثل اول است و اهل کتاب
دارند لکن طلبا للاختصار اکتفا مینمائیم به ذکر [illegible] شاهد اول [illegible] از رساله
یهودا [illegible] (۹) اما میکائیل رئیس ملائکه چون درباره جسد موسی با ابلیس منازعه میکرد جرأت ننمود که حکم
افترا بر او برد بلکه گفت خداوند ترا توبیخ فرماید انتهی منازعه میکائیل با ابلیس درباره جسد موسی در هیچ کتابی از کتب عهد عتیق
ذکر نشده است شاهد دوم در همین رساله در آیه (۱۴ و ۱۵) [illegible] (۱۴) لکن خنوخ که هفتم از آدم بود درباره همین
[illegible] خبر داده گفت اینک خداوند با هزاران هزار مقدسین خواهد آمد (۱۵) تا بر همه داوری نماید و جمیع بیدینان را ملزم
[illegible] سازد بر همه کارهای بیدینی که ایشان کردند [illegible] سخنان [illegible] که گناهکاران بیدین بخلاف او گفتند انتهی و این خبر [illegible]

عزری در کتاب اول کتب عهد عتیق بیست شاهد چهارم (۲۱) از باب (۱۲) از رساله عبرانیان باین مضمون مرقوم است (۲۱)
و آن رؤیت بحدی بر هیبت بود که موسی گفت بغایت ترسان و لرزانم انتهی و این حال در باب (۱۹) از سفر خروج مذکور است
لکن در آنجا و سایر کتب دیگر از کتب عهد عتیق این فقره یافت نمیشود که موسی گفت بغایت ترسان و لرزانم شاهد پنجاه و چهارم
(۸) از باب (۳) از رساله ثانیه به طیموثاوس باین مضمون مرقوم شده است (۸) و همچنانکه ینیس و یمبریس با موسی مقاومت
کردند ایشان نیز با راستی مقاومت میکنند که مردم فاسد العقل و مردود از ایمانند انتهی این حال در باب (۷) از سفر خروج
مذکور است لکن این دو اسم در آن باب و سایر ابواب دیگر و سایر کتاب دیگر از کتب عهد عتیق یافت نمیشود شاهد پنجاه و
پنجم (۶) از باب (۱۵) از رساله اولی پولس باهل قرنتس باین مضمون مرقوم شده است (۶) پس از آن زیاده از پانصد برادر یکباره
ظاهر شد که بیشتر ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خفته اند انتهی این آیه یافت نمیشود و این خبر در انجیل از اناجیل اربعه
و سایر کتب اعمال حواریین و حال آنکه لوقا احرص ناس است در تحریر امثال این اقوال و احوال شاهد پنجاه و ششم (۳۵) از باب
(۲) از کتاب اعمال رسولان باین مضمون مرقوم است (۳۵) و بخاطر داشتن سخنان خداوند عیسی را که او گفت دادن از گرفتن فرخنده
تر است انتهی و این قول در انجیلی از اناجیل اربعه یافت نمیشود شاهد پنجاه و هفتم آنچه که در باب اول از انجیل متی نسب داود و مسیح
مرقوم گردیده است در کتابی از کتب عهد عتیق یافت نمیشود شاهد پنجاه و هشتم در باب (۷) از کتاب اعمال رسولان از آیه (۲۳)
باین مضمون مرقوم است (۲۳) چون چهل سال از عمر وی یعنی موسی سپری گشت بخاطرش رسید که از برادران خود آل اسرائیل
تفقد نماید (۲۴) و چون یکی را مظلوم دید ورا حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده آن مصری را کشت (۲۵) پس گمان برد که
برادرانش خواهند فهمید که خدا بدست وی ایشانرا نجات خواهد داد اما نفهمیدند (۲۶) و در فردای آن روز خود را ظاهر کرد
بر دو نفر از ایشان که منازعه مینمودند و خواست مابین ایشان مصالحه دهد پس گفت ای مردان شما برادر میباشید سبب چیست که ظلم
میکنید (۲۷) آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی مینمود او را دور کرده گفت کی ترا بر ما حاکم و داور ساخت (۲۸) آیا میخواهی مرا
بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی انتهی و این حال در باب دوم از سفر خروج مذکور است لکن بعضی امورات در کتاب اعمال ذکر شده
در آنجا ذکر آن نشده و عبارت سفر خروج از آیه (۱۱) باین نحو است (۱۱) و واقع شد در آن روزها که موسی بزرگ شده نزد برادران
بیرون آمد و بارهای ایشان نگریست و مرد مصری را دید که مرد عبرانی را که از برادران او بود میزد (۱۲) و به هر طرف و اطراف نگاه کرد
چون کسی را ندید آن مصری را کشت و او را در ریگ پنهان کرد (۱۳) و روز دیگر بیرون آمد و اینک دو مرد عبرانی منازعه میکردند به ظالم
گفت که رفیق خود را چرا میزنی (۱۴) و او جواب گفت کیست که ترا رئیس و حاکم بر ما نصب کرده است آیا قصد کشتن من داری چنانکه
آن مصری را کشتی داری شاهد پنجاه و نهم (۶) از رساله یهودا باین مضمون مرقوم است (۶) و فرشتگانی که اصل مقام خود را حفظ
نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند در زنجیرهای ابدی در زیر ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است شاهد شصتم
در آیه (۴) از باب (۲) از رساله ثانیه پطرس باین مضمون مرقوم است (۴) زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند شفقت ننمود
بلکه ایشانرا بجهنم انداخته بزنجیرهای ظلمت سپرد تا آنکه بجهت جزا محروس باشند انتهی این حال که از نظر بعضی گذشت
نقل شد یافت نمیشود در کتابی از کتب عهد عتیق بلکه ظاهر است که دروغ باشد زیرا که از ظاهر عبارت سفر پیدایش مفهوم میشود که
مراد از ملائکه محبوسین شیاطین باشد و حال آنکه شیاطین محبوس نبوده اند پس محبوس نیستند شاهد شصت و یکم از کتاب یوحنا
واسم (۱۲) از باب اول از انجیل مرقس و آیه (۸) از باب (۵) از رساله اول پطرس [illegible] شاهد شصت و دوم
از دو (۵ ا) باین مضمون مرقوم است (۱۸) هاوریه بجهت [illegible] محبوس شد
علیه السلام در باب (۲۹) از سفر تکوین مذکور است [illegible]
محبوس [illegible] شاهد [illegible]

ملکه با فرشتگان مناسب که دیده باشد شد که بر کنعان دیروا الناس نمود و او را در دست باید یابد و در آنجا با ما گفتگو کرد انتهی
حال مصارعت یعقوب علیه‌السلام با ملک در باب (۳۲) از سفر تکوین مذکور است که یعقوب علیه‌السلام در آنجا تو سر شده
و از حوت نطو بشارت بر شواهد از لئه مدیم مثل اینکه در انجیل ذکر جنت و جهنم و قیامت و جزای اعمال ندارد و در بعضی انجیل‌ها مذکور
اثری از آن امور در کتب حضرت موسی ثابت نمیشود بلکه در کتب حضرت موسی نمیشود مگر مواعید دنیویه برای مطیعین و وعید
دنیویه برای عاصیین پس از شواهد معدوده واضح و آشکار گردید که اگر بعضی امور و احوال در کتابی ذکر شود و در کتاب دیگر
ذکر آن نشده باشد نکند بیک کتاب منافی کلام نیست و الا باید انجیل کاذب باشد بجهت اشتمالش بر حالاتیکه در تورات و کتب
دیگر از عهد عتیق ذکر آن نکرده است پس حق آنستکه کتاب سابق لازم نیست که مشتمل باشد بر ذکر جمیع حالات مثلاً
تورات که اسماء جمیع اولاد آدم و شیث و غیرهم و کذا از ذکر ان ایشان در تورات مذکور و نکرده است و در تفسیر دوالی در حد
در ذیل شرح آیه (۲۵) از باب (۱۴) از سفر ملوک ثانی باین عبارت مرقوم است ذکر این رسول یونس ثابت نمیشود مگر در همین
آیه و در بلاغ مشهور که با اهل نینوا بود و در کتابی از کتب اخبارات یونس و حوادثات نیز کرد نبوات جاری شد از برای یوربعام
سلطان در نجات بنی‌اسرائیل نمرها پایان ثابت نمیشود علت ... بر مختصر نیست که کتب کثیره انبیاء در هر زمانه ثابت نمیشود بلکه
سنن این بر هست که انبیاء جمیع اخبارات حوادث سال را و حوادثات آن نوشته اند انتهی پس این قول صریح احتیاج تمام دلالت دارد
تا ایکه ما گفتیم و نوشتیم و آیه (۳) از باب (۲۰) از انجیل یوحنا باین عبارت مرقوم است (۳) و عیسی معجزات بسیار دیگر پیش
شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد و آیه (۲۵) از باب (۲۱) ایضاً از انجیل یوحنا باین عبارت مرقوم است (۲۵) دیگر کارها
بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد انتهی این اخیره اگر چه خالی
از مبالغه نیست ولیکن ظاهر معاذ اینها اینستکه جمیع حالات و معجزات عیسی علیه‌السلام در انجیل نوشته نشده است پس اگر
در قرآن مجید چیزی از معجزات و حالات عیسی زیاده بر انجیل ذکر شده باشد قرآن مجید را انکار نمیکنند و در حال ظاهر با ماضی یعنی
ثانی در قرآن باشد خلاف ظاهر است باعتبار نوع اول بلا تفاوت و اما نوع ثالث اینکه مثل این اختلاف در کتب عهد عتیق
با همدیگر بسیار است و همچنین در میان اناجیل با همدیگر و کذلک اناجیل با عهد عتیق اختلاف دارند چنانچه در فصل سیم
از باب اول دانستی و در میان نسخ ثلاثه تورات هم اختلاف است یعنی نسخه عبرانیه و یونانیه و سامریه و بعضی اختلافات نسخ ثلاثه
در باب ثانی دانستی لیکن قسیسها و مبشرها از عادت ایشان اینستکه باین شبهه در اکثر اوقات مغالطه میدهند عوام مسلمین
را هذا است دانستنکه در این موضع بعضی از اختلافات را ذکر نمایم و از تطویل اندیشه نمیکنم اگر خالی از فایده هم نیست

اختلاف اول اینکه زمان از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح باعتبار تورات عبرانیه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش [1656] سال است
و موافق تورات سامریه یکهزار و سیصد و هفت [1307] سال است **اختلاف دوم** اینکه زمان از طوفان تا ولادت ابراهیم باعتبار
عبرانیه دویست و نود و دو [292] سال است و موافق یونانیه یکهزار و هفتاد و دو [1072] سال است **اختلاف سیم** در نسخه یونانیه فیما
بین ارفکشد و سالح بطن واحد نامش قینان موجود است و در عبرانیه و سامریه ندارد و همچنین سفر اول از اخبار ایام و کذلک
تاریخ یوسفس یهودی هم ندارد لکن لوقای انجیلی بر نسخه یونانیه اعتماد کرده است و قینان را در نسب مسیح زیاد کرده است
پس واجب است بر مسیحیین که بصحت یونانیه اعتقاد نمایند و عبرانیه و سامریه را غلط و باطل بدانند تا کذب انجیل لوقا لازم نیاید

اختلاف چهارم اینکه موضع بنای هیکل یعنی مسجد باعتبار عبرانیه کوه عیبال است و باعتبار سامریه کوه جرزیم است
... جواب ... سامریه در حین سؤال از همین مسئله که از اعظم مسائل خلافیه است مابین یهود و سامریین
... گردید ... چهارم از انجیل یوحنا مسطور است ذکر صحت سامریه است توضیح مسئله در باب دوم گذشت **اختلاف**
پنجم اینکه زمان از خلقت آدم تا میلاد مسیح باعتبار عبرانیه چهار هزار و چهار [4004] سال است و موافق یونانیه پنجهزار و هشتصد و هفتاد و دو [5872]

هفتاد و دو سال است و بقول سابق چهار هزار و هفتصد سال است و در جدول اول از تفسیر هیری و اسکات هم که مذکور کرده است تاریخ را بعد از تصحیح اغلاط یوسیفوس و نوتیوس و ناتیر و سائر محققین که از خلقت عالم تا میلاد مسیح چهار هزار و چهار صد و یازده سال است و از طوفان نوح تا میلاد سه هزار و یکصد و پنجاه و پنج سال است انتهی و سال پس نیز خود تکالف
نمود که در این کتاب مقابله نموده است ترا جمه انگلیسیه را بیست و یک قول از اقوال مورخین را نقل کرده است در بیان مدت که
از خلقت عالم است تا میلاد مسیح و تا هزار و هشتصد و چهل و هفت سال از میلاد بعد اعتراف نموده است که دو قول از
این اقوال تا حدی که موافق نیست و اینکه تصحیح از غلط محال است و تا چه کلام او را نقل نموده و در بیان آن تا میلاد
اکتفا نمائیم زیرا که در بیان مدتی که بعد از میلاد مسیح است مورخین اختلافی ندارند پس حاجت نقل آن نیست

جدول اسماء مورخین و تعیین زمان

	اسماء مورخین	مدت از خلقت آدم تا میلاد مسیح		اسماء مورخین	مدت از خلقت آدم تا میلاد مسیح
[illegible]	ماریانوس سکوتوس	چهار هزار و یکصد و نود و دو 4192	[illegible]	لادیت یوس کودوماتوس	چهار هزار و یکصد و چهل و یک 4141
[illegible]	نولدیت	چهار هزار و یکصد و سه 4103	[illegible]	مکائیل مستلیوس	چهار هزار و هفتاد و سه 4073
[illegible]	جیا پیست رانک کولس	چهار هزار و شصت و دو 4062	[illegible]	حکب سلیانوس	چهار هزار و پنجاه و سه 4053
[illegible]	هری کوس پوبیلانوس	چهار هزار و پنجاه و یک 4051	[illegible]	ولیم لیلب	چهار هزار و چهل و یک 4041
[illegible]	ارادمس دین هولت	چهار هزار و بیست و یک 4021	[illegible]	حکوس کیپالوس	چهار هزار و پنج 4005
[illegible]	ادم لتیپ آشر	چهار هزار و سه 4003	[illegible]	دونی سوس پتاویوس	سه هزار و نهصد و هشتاد و سه 3983
[illegible]	تسپ ملک	سه هزار و نهصد و هفتاد و چهار 3974	[illegible]	کرنه دیتم	سه هزار و نهصد و هفتاد و یک 3971
[illegible]	ایلی اس ریئوس بیروس	سه هزار و نهصد و هفتاد 3970	[illegible]	خوهانیس کلاوریوس	سه هزار و نهصد و شصت و هشت 3968
[illegible]	کریستانوس لونکوموتانوس	سه هزار و نهصد و شصت و شش 3966	[illegible]	ولیم ملانحتوس	سه هزار و نهصد و شصت و چهار 3964
[illegible]	حکب هیلسوس	سه هزار و نهصد و شصت و سه 3963	[illegible]	الفونس سوس سال آمروند	سه هزار و نهصد و پنجاه و هشت 3958
[illegible]	اسکی لکر	سه هزار و نهصد و چهل و نه 3949	[illegible]	تی‌تحبوس تردید یوس	سه هزار و نهصد و بیست و هفت 3927
[illegible]	اندریاس هلوی کوس	سه هزار و هشتصد و سی و شش 3836	[illegible]	رواج عامه یهود	سه هزار و هفتصد و شصت 3760
[illegible]	رواج عامه مسیحیین	چهار هزار و چهار 4004			

و دو قول از این اقوال مطابق هند که بیست و هر کسی که در این امر
تامل کند در وقتی از اوقات میداند که این مرحمت هذا اشکال است لکن ظاهر است که مورخین مقدسین نحو اسمعدی
از اجبار کرده تا حیرا سطر سویسند و الآن تهیه در عدد صحیح امکان ندارد کلا حالیس ندیم و مام سد پس دکلام ایمعتر ظاهر
میشود که الآن معروف عدد صحیح نیست حال است و اینکه مورخین از اهل عهد عتیق و اهل کتاب مثل یهود الحال
رواج سامر یهود مخالف است و رواج عامه مسیحیین حال اصناف سه ای ظاهر است که اگر قرار جهل مخالف مذهب اکثر ایشان
مقدسین ایشان که حال انها را داسی از تلک کم برای مخالفت در اراد محمد الا الله که کرد تم کرد مرة سعی ایشان در
خطا واقع کرده اند و بر این اساس از روی غلط و خطا واقع کرده است مخصوص زمانی که ملا حسنه نام و ایشان عالم
از روی جرم و حیله میباشم که کتب محرم مقدسین ایشان در امثال این امور ندارند الا [illegible]
[illegible] ایم نوه تا حلی اعلی الله مقامه در [illegible] سم هزار و [illegible]
[illegible] الله از امام محمد باقر علیه السلام که کتب [illegible]
[illegible] آدم [illegible]

یکی بعد از دیگری پس چنانکه حلول کرده بود این بشر را و حلول کرده بود تنها و را از او پس او الله خالی بوده است بهشت از ارواح مؤمنان
و روزی دیگر بهشت را حلول کرده است و خالی بوده است جهنم از ارواح کافران و روزی دیگر جهنم را حلول کرده است شاید که کسی گوید
که چون روز قیامت شود حقتعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را
با ارواح اهل جهنم در جهنم ساکن گرداند پس خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند
و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خدا خلق دیگری می آفریند که او را بیگانگی عبادت کنند
زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بر آن بدارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که خدا فرموده است
روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است آیا مانده شده ایم و ملول آمده ایم از خلق اول بلکه ایشان
در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد و ابن بابویه در خصال بسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دوم فرمود که چون حقتعالی فانی میگرداند این خلق را و این عالم را و ساکن
میگرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالم را بغیر این عالم و خلق تازه ایجاد میکند از غیر
ماده که او را بیگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق میکند زمینی بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند شاید گمان
کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در
آخر آن عالمها و آدمهائی **مؤلف گوید** احادیث اول محمول بر انواع است و دوم بر اشخاص و بعد مجلسی فرموده است
بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان اما متعرض این مطلب نشده و اثبات نشده
و منافات با ادله عقلیه و اصول قطعیه ندارد و اما بحدی نرسیده است که موجب جزم و قطع باشد انتهی کلامه رفع مقامه
تقی الدین احمد بن علی المقریزی در مجلد اول از تاریخ خود نقل کرده است از حافظ ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم
وانا نحن یعنی اهل الاسلام فلا نقطع علی عدد معروف عندنا و من ادعی فی ذلک سبعة الاف سنة او اکثر او اقل فقد قال ما لم
یأتی قط عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیه لفظة تصح بل صح عنه علیه السلام خلافه بل نقطع علی ان للدنیا امدا لا یعلمه
الا الله تعالی قال الله تعالی ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم وقال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم ما انتم فی الامم الا کالشعرة البیضاء فی الثور الاسود والشعرة السوداء فی الثور الابیض وهذه نسبة
من تدبرها وعرف مقدار عدد اهل الاسلام ونسبة ما بایدیهم من معمور الارض وانه الاکثر علم ان للدنیا امدا لا یعلمه الا
الله تعالی انتهی کلامه بلفظه پس از این تحریرات معلوم و مشخص گردید که اسنادی که جماعت علما بر آدم و آدم چند هزار سال و
جمعهای او کسی دیگر بعمل آمده است و غیره هم همین است و علم التمام عند الله و هو اعلم و علمه اتم اختلاف ششم آنکه حکم
(۱۱) زاید بر احکام عشره مشهوره در سامریه یافت میشود و در عبرانیه مفقود اختلاف هفتم آنکه در (۲) از باب (۱۲)
از سفر خروج در عبرانیه این نحو رقم شده است (۴) اما بودن بنی اسرائیل که در مصر ساکن بودند مدت چهارصد و سی سال
بود و در سامریه و یونانیه این نحو مرقوم است که جمیع ایام سکونت بنی اسرائیل و آبا و اجداد ایشان در ارض کنعان و ارض
مصر چهارصد و سی سال بود انتهی صحیح آنست که در سامریه و یونانیه است و آنچه در عبرانیه است غلط است بعبارت صحیح
مسئله در فصل دوم از باب اول گذشت اختلاف هشتم در آیه (۸) از باب (۴) از سفر تکوین در عبرانیه این نحو
رقم یافته است (۸) و قابیل برادرش هابیل متکلم شد و واقع شد هنگام بودن ایشان در صحرا الخ و در سامریه و یونانیه
این نحو رسیده است و قابیل به هابیل برادر خود گفت بیا برویم بصحرا و چون بصحرا رسیدند الخ صحیح آنست که در سامریه
یونانیه است دوم اختلاف نهم در آیه (۱۷) از باب (۷) از سفر تکوین در عبرانیه این نحو تحریر گردیده است
و طوفان چهل روز بر زمین واقع شد و در یونانیه و طوفان چهل شبانه روز بر زمین واقع شد صحیح یونانیه است چهل روز

میشود اختلاف دهم در آیه (۸) از باب (۲۹) از سفر تکوین در عبرانیه این نحو رقم یافته است (۸) ایشان گفتند نمی
توانیم تا اینکه تمامی گله ها جمع شوند و در سامریه و یونانیه و کتب کات و ترجمه عربیه لمبولی کینت این نحو تحریر شده است ایشان
گفتند نمیتوانیم تا اینکه تمامی چوپانها جمع شوند انتهی عبرانیه غلط و سایر کتب صحیح است اختلاف یازدهم در آیه (۲۲)
از باب (۳۵) از سفر تکوین در عبرانیه این نحو تحریر یافته است (۲۲) و واقع شد هنگامی که سکونت اسرائیل در آن زمین که روبن
رفت و با متعه پدرش بلها خوابید و اسرائیل شنید و پسران یعقوب دوازده بودند و در یونانیه این نحو رقم شده است و واقع
هنگام سکونت اسرائیل در آن زمین که روبن رفت با متعه پدرش بلها خوابید و اسرائیل شنید در نظرش قبیح بود و پسران یعقوب
دوازده بودند یونانیه صحیح و عبرانیه غلط است بی شبهه اختلاف دوازدهم در اول آیه پنجم از باب (۴۴) از سفر تکوین
در یونانیه این جمله یافت میشود چرا صواع مرا دزدیدید یعنی جام نقره و در عبرانیه یافت نمیشود و صحیح یونانیه است
اختلاف سیزدهم در آیه (۲۵) از باب (۵۰) از سفر تکوین در عبرانیه این نحو تحریر یافته است (۲۵) پس یوسف پسران
اسرائیل را سوگند داد و گفت که بتحقیق خدا شما را توجه خواهد نمود و شما استخوانهای مرا از اینجا ببرید و در یونانیه و سامریه
پس شما استخوانهای مرا از اینجا با خود ببرید اختلاف چهاردهم در آیه (۲۲) از سفر خروج یعنی از باب (۲) در یونانیه
این عبارت موجود است و پسر دوم را نیز زائید و اسم او را الیعازر نهاد گفت برای اینکه خدای پدران من مرا اعانت نمود داد
شمشیر فرعون خلاص نمود و این جمله در عبرانیه یافت نمیشود و صحیح یونانیه است و مترجمین عربیه داخل ترجمهای خود نموده اند
یعنی از یونانیه داخل عبرانیه کرده اند اختلاف پانزدهم در آیه (۲) از باب (۶) از سفر خروج در عبرانیه این نحو رقم شده است
(۲) و عمرام یوکابد عمه خود را بجهت خود بزنی گرفت و او برای او هرون و موسی را زائید و در سامریه و یونانیه این نحو تحریر
شده است و او برای او هرون و موسی و مریم خواهر ایشان را زائید صحیح سامریه و یونانیه است اختلاف شانزدهم در آخر
آیه (۶) از باب (۱) از سفر عدد در ترجمه یونانیه این عبارت یافت میشود چون کرنا در مرتبه سیم کشیده شد خیمهای غربیه
از برای ارتحال جمع شدند و چون مرتبه چهارم کرنا کشیده شد خیمهای شمالیه از برای کوچ بلند شدند و این جمله در عبرانیه
نیست صحیح یونانیه است اختلاف هفدهم در سامریه در باب (۱۰) ما بین آیه (۱۰ و ۱۱) این عبارت یافت میشود خدا
در خطاب بموسی فرمود تمادی در این کوه نشستید بس برگردید و بسوی کوه اموریان و اطراف آن بسوی عربا و به
اماکن طور و پست و بسوی جنوب و بکنار دریا بزمین کنعان و لبنان و نهر بزرگ نهر فرات این زمین را بشما خواهم داد داخل
شده زمین را وارث شوید که من قسم خوردم بپدران شما ابرهیم و اسحق و یعقوب که این زمین را بشما و بذریه بعد از شما
خواهم داد انتهی این عبارت در عبرانیه نیست و مفسر هارسلی در صفحه (۱۶۱) از مجلد اول از تفسیر خود گفته در
سامریه ما بین آیه (۱۰) و (۱۱) از باب (۱۰) از سفر عدد عباراتی که در آیه (۶ و ۷ و ۸) از باب اول از سفر مثنی واقع گردیده است
یافت میشود و این امر در عهد پروکوپیس ظاهر شد اختلاف هجدهم در باب (۱۰) از توریه مثنی در عبرانیه این نحو رقم گردیده است
(۶) بنی اسرائیل از بئروت بنی یعقان بموسیره کوچ کردند که هرون در آنجا وفات یافت و همانجا مدفون شد و پسرش العازار
در جایش کاهن شد (۷) و از آنجا بجدجاد کوچ کردند و از جدجاد بیطبات که زمین نهرهای آب است کوچ کردند (۸) و در آن وقت
خداوند سبط لاوی را ممتاز کرد جهت برداشتن صندوق عهد خداوند تا اینکه در حضور خداوند ایستاده او را خدمت نماید
بنام وی تا امروز دعای خیر نماید انتهی و این عبارت مخالف عبارت باب سی و سیم است از سفر عدد در تفصیل منازل و در سامریه
یافت میشود در توریه مثنی اتفاقاً یک در سفر عدد است عبارت سفر عدد باب سی و سیم این نحو رقم یافته است (۳۰)
و از حشمونا کوچ کرده در موسیروت اردو زدند (۳۱) از موسیروت کوچ کرده در بنی یعقان ... (۳۲) ... یعقان کوچ
در حور هکدکاد اردو زدند (۳۳) و از حور هکدکاد کوچ کرده در یطبات ... اردو زدند ... یطبات کوچ کرده در عبرونا اردو

زدند (۳۵) وا دهبونا کوچیده در عصیون کبر اردو زدند (۳۶) وا ز عصیون کبر کوچیده در بیابان صین که قادش است
اردو زدند (۳۷) وا ز قادش کوچیده در کوه هور بکناره زمین ادوم اردو زدند (۳۸) و هرون کاهن از فرمان خداوند بکوه هور برآمد
در سال چهلم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در روز اول ماه پنجم در آنجا وفات یافت (۳۹) و هرون وقت وفاتش
در کوه هور یکصد و بیست و سه سال بود (۴۰) و ملک عراد کنعانی که در سمت جنوب کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل
اطلاع یافت (۴۱) پس از کوه هور کوچیده در صلمونا اردو زدند (۴۲) وا ز صلمونا کوچیده در فونون اردو زدند (۴۳) وا ز
فونون کوچیده در اوبوت اردو زدند الخ و آدم کلارک نقل نموده است در صفحه (۷۷۹ و ۷۸۰) از مجلد اول از تفسیر خود
در شرح باب (۱۰) از توریة مثنی تقریرات کنی کات را در خطابات و حاصلش این است که عبارت متن سامری صحیح و عبارت
متن عبرانی غلط است و چهار آیه ما بین آیه پنجم و دهم یعنی آیه ششم تا آیه نهم در اینجا اجنبی محض است هرگاه اسقاط شود جمیع
عبارات ما بین الحاضر مربوط میشود پس این چهار آیه از غلط کاتب نوشته شده است در اینجا و اصل از باب ثانی از توریة
مثنی بوده است و بعد از نقل این تقریر بطول خود در اظهار نموده است و گفته است در انکار این تقریر تعجیل نشود

مؤلف این کتاب گوید ذال را لحاقیه یعنی الحاقی بابت و بعد جمله اخیر است که در اواخر آیه هشتم واقع
کرده است اختلاف نوزدهم آیه (۵) از باب (۳۲) از توریة مثنی در عبرانیه باین طور واقع است (۵) خویشتن را
مفسد کردند عیب که از ایشان نیست فرزندان او نیستند طبقه کج و معوج میباشند و در یونانیه و سامریه باین طور تحریر کرده است
خویشتن را مفسد کردند از برای او و نیستند ایشان فرزندان غلط و عیب دارند و در تفسیر هنری و اسکات است عبارت
اوریا صل است سهل و مفسرها رسیلی در صفحه (۲۱۵) از مجلد اول باین طور تحریر نموده است پس این آیه بر وفق سامریه
قرائت شود و یونانیه و مقبولی کنت و کنی کات گفتند این عبری محرف است در اینجا اختلاف بیستم آیه (۴) از باب (۲)
از سفر تکوین در عبرانیه باین طور تحریر کرده است (۴) و ابراهیم در حق زن خود ساره گفت که خواهر من است پس ملک جرار ابی ملک
کس فرستاده ساره را گرفت و در تفسیر هنری و اسکات این است در یونانیه باین طور است ابراهیم در حق زن خود ساره گفت که
خواهر من است زیرا که خائف بود که بگوید زن من است مبادا که اهل این بلده او را بقتل رسانند بسبب او پس ابی ملک
سلطان فلسطین آدم فرستاده ساره را گرفت الخ پس این عبارات زائده در عبرانیه وجود ندارد اختلاف بیست و یکم
در باب (۴۶) از سفر تکوین بعد از آیه (۲۰) این عبارت در یونانیه مرقوم است مالکهات که عقوب بیعقوب گفت
که سر خود را مالک و طرگ سوس و غرل که مانس و مرجع متولد گردانید او و مقطا ابن دیدی ایچه کرد تا نو
لا نان مرحلای فبایله که در ایما سر سلسله اسم نمودی و از برای مر بلد کرهی والا در اینجا مرجو مبلاد خود
وا ین عبارات در عبرانیه نیست اختلاف بیست و دوم بعد از جمله اول از آیه (۳) از باب (۱۱) از سفر خروج در نسخه
سامریه عبارت مرقوم است و موسی بفرعون گفت بنی اسرائیل فرزند نخست زاده من است و من بتو میگویم
که پسرم را اطلاق کن تا مرا عبادت کنند و تو از ایشان امتناع کردی آگاه باش من پسر نخست زاده ترا خواهم
کشت و این عبارت در عبرانیه نیست اختلاف بیست و سوم آیه (۷) از باب (۲۳) از سفر سفر اعداد باین طور ... [illegible]
[illegible] آیه از ... [illegible] ... و مکاش
[illegible] ... مشود ... [illegible] ... کرد [illegible]
[illegible] ... اوسعر ... [illegible]
[illegible] ... اختلاف ... (۱) از باب ۱۲
[illegible] ... خود را گشوده ... [illegible] ... و وقت

شدن با جماعت انثی دویست و پنجاه نفر است و اسیه موجب عبره که به بند و در سامری بطریق مرقوم است در بحیر ایلزا

فرو برد و چون جماعت مرد انثی قورح و دویست و پنجاه نفر اسوزانید پس موجب عبره کرد به و در تفسیر هنری و اسکات

مرقوم است که اعبارت مناسب سیاق و ابر (۱۰) ار دو بیکصد و شش است انتهی اختلاف بیست و شش محقق مشهور دانیان

لیکلارک اختلافات استخراج کرده است فیما بین سامریه و عبرانیه و انها را منقسم بشش قسمت نموده است قسم اول اختلافات

که سامریه در آن صحیح تر از عبرانیه است و آن یازده اختلاف است قسم دوم اختلافاتیست که قریب به سیاق کلام مفصلو صحیح تر

سامریه است و آن هفت اختلاف است قسم سیم اختلافاتیست که در سامریه زیاده پیدا میشود و آن سیزده اختلاف است قسم چهارم

اختلافاتیست که سامریه در آنها محرف است و محرف محقق و ظاهر است و آن هفت اختلاف است قسم پنجم اختلافاتیست که در سامریه

در آن الطف مضمون یا میباشد و آن ده اختلاف است قسم ششم اختلافاتیست که سامریه در آن ناقص است و آن دو اختلاف

تفصیل اختلافات مذکوره بدین نحو است

قسم اول یازده اختلاف است		قسم دوم هفت اختلاف است	
در سفر تکوین (۹) ۱ باب ۲ باب ۲ و ۲ باب ۷ و ۱۹ باب ۱۹ و ۲ باب ۲ و ۱۶ باب ۳۳ و ۱۴ باب ۳۶ و ۱ و ۱۱ باب ۴۹ و ۲۶ باب ۵ در سفر احبار (۲) ۱ باب ۴۱ باب ۱۷	۸ سفر خروج (۲) ۲ باب ۱ و ۲ باب ۴ در سفر استثناء (۱) ۲۱ باب ۵	سفر تکوین (۶) ۲۹ باب ۳۱ و ۲۶ باب ۳۵ و ۱۷ باب ۳۷ و ۳۴ و ۳ ۴۳ باب ۱۳ و ۳ باب ۴۷	سفر مثنی (۱) ۵ باب ۳۲

قسم سیم سیزده اختلاف است		قسم چهارم هفت اختلاف است	
در سفر تکوین (۳) ۱۵ باب ۲۹ و ۳۶ باب ۳۰ و ۱۶ باب ۴۱	در سفر خروج (۷) ۱۸ باب ۷ و ۳۰ باب ۸ و ۵ باب ۹ و ۲ باب ۲۱ و ۵ باب ۲۲ و ۱۱ باب ۲۳ ۹ باب ۲۲	در سفر تکوین (۱۳) ۳ باب ۲ و ۱ باب ۴ و ۵ باب ۹ و ۱۹ باب ۱۹ و ۲۱ باب ۱۱ و ۳ باب ۱۸ و ۱۲ باب ۱۹ و ۱۶ باب ۲ و ۳۸ و ۵۵ باب ۲۴ و ۷ باب ۳۵ و ۶ باب ۳ و ۳۵ باب ۴۱	در سفر خروج (۳) ۵ باب ۱ و ۶ باب ۳ و ۵ باب ۱۵
در سفر احبار (۲) ۱ باب ۱ و ۴ باب ۱۷	در سفر استثناء (۱) ۲۱ باب ۵		در سفر عدد (۱) ۳۲ باب ۲۲

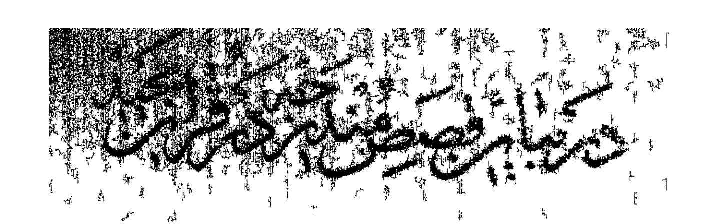
قسم پنجم ده اختلاف است		قسم ششم دو اختلاف است	
در سفر تکوین (۶) ۸ باب ۵ و ۳۱ باب ۱۱ و ۹ باب ۱ و ۳۴ باب ۲۷ و ۶ باب ۳۹ و ۲۵ باب ۴۳	در سفر خروج (۲) ۴ باب ۱۲ و ۱۷ باب ۴		در سفر تکوین (۲) ۱۶ باب ۲ و ۱۴ باب ۳۵
در سفر عدد (۱) ۱۴ باب ۴	در سفر استثنا (۱) ۱۶ باب ۲		

و محقق مشهور سان هورن در مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع ۱۸۲۲ چنانچه کهم است که محقق مسطور اکثر آنها ملاکرده است

بسبب عدم اعتبار تا سامریه احتمام محقق مما الاکلام و ایمواضع را استخراج کرده است و در این مواضع لسیحر سامریه قبول است

نصرانیه دارای یک نوع حقیقی است نمی وکیفی کان یکند که مواضع اختلاف میان عبرانیه و سامریه منحصر در آن شصت [ثابت]
که لکلرک تحقیق نموده است و نیز اگر اختلاف چهارم و هشتم و دهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و چهارم
و بیست و پنجم داخل در این شصت ثابت نیست مقصود لکلرک ضبط مواضعی بوده است که مخالفت میان نسخه‌ها واضح
بسیار بوده است در هر چهار مورد این شصت تا داخل نشده است از اختلافاتی که ما اظهار ذکر کردیم مگر چهار عدد چون جمیع
اختلافات را جمع نمائیم کرد این بیست و شش باشند که ذکر کردیم بعد از اسقاط مشترک بیشتر و دو شاهد خواهد بود از
اختلافات میان نسخ ثلثه توریه است یعنی عبرانیه و یونانیه و سامریه و همین قدرها اکتفا نمودیم و اختلافات میان عبرانیه [یونانیه]
و یونانیه است ما التفسیر کتب دیگر از عهد عتیق و جدید من التطویل بذکرها انظام میان ایشم و هم بعد از این بر ارباب غافل منصف [اگر]
منصف مخفی نماند اگر انکار بکند اردو مخالف خود با خواهش باشد و با خاطر خود عداوت بکند بس است **تذکرة ۹ تذنیب**
از کتب معروف در دنیا محاکات میان ملل ثلثه یعنی ملت یهود و نصاری و اسلام از جهات مختلف بر ملت اسلام در باب
قصص موجوده در قرآن مجید که در کتب عهدین وجود ندارد این نحو اعتراض نموده است و محرر کلام (ای الیهود والنصاری)
مخالفون فی کثیر منها کقصة سلیمان بن داود فی تسخیر الریح له والجن وفی علمه بمنطق الطیر والنمل ومکالمته للهدهد وانفاذه له
الی ملکة سبا واحضار عرشها فی یوم واکل دابة الارض من منسأته وفی ان الجن لم یکونوا علموا بموته حتی خر وانما علم الناس
ان الجن لا یعلمون الغیب والا لم یلبثوا فی العذاب المهین وکذا قصة عیسی علیه السلام وانه لم یصلبه الله وانما شبه لهم وان امه
کانت بنت عمران واخت هرون وکذا قصة عزیر انه ابن الله وکذا قولهم فانوا ان ید الله مغلولة سواء حمل علی ظاهره او علی انه
تعالی بخیل فان کل هذا مما سوابه الیهود والنصاری بخلاف من استمع عندهم قصة سلیمان فان الیهود نقلوا احواله المفصلة
فی طعامه وامواله وعدد نسائه واصطبلات دوابه وسنین ملکه ومدة عمره وکثیر مما ذکر من الاحکام والامثال وما عمر من
البلاد وغیرها وامور اکثرها مما یتعلق بنبوته ولا یسکتون بعد ذلک ان تلک القصة لم تقع ولو وقعت لکان علمهم بها اولی من
علمهم بغیرها الاستماع وهم یرون تعظیم شأن سلیمان لکونه من ملوکهم وعلی دینهم وهم والنصاری لا یسکتون فی صلب المسیح [عیسی]
مریم ویتواترون بذلک کتواترهم بوجوده وان مریم ام عیسی کان اسم عبد النصاری یوناجر (او لو کان اسم عندهم یهویاقیم)
ولم یکن لها اخ عندهم والیهود لم ینقل من احد منهم ان عزیر ابن الله ولا ان ید الله مغلولة لا علی ظاهره ولا علی تاویله بالبخل ولو
قال ذلک قائل منهم لکان عندهم کافرا وخارجا عن ملتهم والقصص التی تخالف فیها اهل الکتاب مذکورة فی القرآن والاخبار
کثیرة نطول استقصائها انتهی بالفاظه خلاصه این کلمات بفارسی سکویم ما می‌گویم این است یعنی جماعت یهود و نصاری را
که مخالفت می‌باشد در بسیاری از آن قصص مانند قصه سلیمان بن داود در تسخیر باد و جن برای او و در علم او بمنطق الطیر و نمل
و مکالمه او با هدهد و فرستادن او هدهد را بسوی ملکه سبا و حاضر نمودن تخت او و در موت او و خوردن دابة الارض
عصای او را و اینکه جن علم بموت او بدانستند تا اینکه افتاد پس مردم دانستند که جن علم غیب ندارند والا در عذاب مهین
در نمی‌ماندند و هم چنین قصه عیسی علیه السلام و اینکه خدا او را مصلوب ننمود و امر بر ایشان مشتبه شد و اینکه مادر او دختر
عمران و خواهر هرون بود و هکذا قصه عزیر که او پسر الله است و همچنین یهود گفتند که دست خدا بسته است خواه حمل
بر ظاهر شود و خواه حمل بر بخل شود و جماعت یهود و نصاری تواتر ایشان برخلاف همه اینهاست و اشبع از همه اینها
در نزد یهود قصه سلیمان است چه ایشان احوال او را مفصل نقل کرده اند در طعام و اموال او و عدد زنهای او و چهارپایان
اصطبلات او و مدت سلطنت و عمر او و بسیاری از حکم و امثال و اخبار او که ذکر کرده از بلاد و غیرها و امور کثیره از آنچه متعلق
است و ایشان سکوت دارند از این قصه و وقوع این قصه و اگر واقع بود نقل ایشان آن را اولی بود از نقل غیر ایشان مخصوص در
صورتیکه تعظیم شأن سلیمان را لازم میدانستند بجهة بودن او از ملوک ایشان و بر دین ایشان و نصاری ساکت اند در صلب

مسیح عیسی بن مریم نازل شد و این از جمله متواترات است در نزد ایشان مانند تواتر ایشان بوجود شخص عیسی و مریم و یحیی و عیسی
در نزد نصاری اسمش یواخیم بوده عمران دختر داشت در نزد ایشان و جماعت یهود و احدی از ایشان نقل نشده است
که بگوید عزیر ابن الله و یدالله مغلوله است بر ظاهر و بدون تأویل بر محمل هرگاه احدی از ایشان قائل باین قول شود در نزد
ایشان کافر و خارج از ملت است و خصوصیکه مخالفت صریحا با اهل کتاب در اینها در قرآن و اخبار مذکور است بیاید و کجا
همه موجب تطویل کلام است خلاصه کلام این کوتی تمام شد **مؤلف غفر الله له گوید** که اعظم از حاشیه جهت بی
رساله این که بیشتر خواسته این شبهات زاید را ذکر نموده ایم اگر خواسته باشی رجوع کن و در اینجا هم گوییم ~~تمامی این شبهات~~
تمامی این شبهات مبنی بر مخالفت قرآن مجید است با کتب عهدین و تو دانستی که مخالفت قرآن با این کتب هیچ ضرر
نیست و موجب قدح نخواهد بود زیرا که اولاً این کتب عموماً تحریف و خراب هستند چنانکه مفصلا و مدللا در این کتاب
دانستی بخصوص در باب اول و دوم از مجلد اول و ثانیاً سند صحیح و متصل ندارند بتفصیلی و ثالثاً تاریخ ثلاثه توریة مخالف
یکدیگر میباشند و نکته بسیار هم یکدیگر میباشد پس اگر مخالفت مضر باشد نادرست بکند تاریخ ثلثه توریة و احادیث توریة
خواهد بود و رابعاً اسفار خمسه توریة عبرانیه مخالف یکدیگر میباشند و خامساً صحایف انبیا مخالف توریة میباشد حتی در
احکام هم سادساً عهد جدید مخالف عهد عتیق است سابعاً اناجیل اربعه مخالف یکدیگر میباشند و اناجیل مرقس مخالف
اربعه ذکر و ثامناً رسائل حواریون مخالف اناجیل میباشد و تاسعاً رسائل حواریون مخالف یکدیگر است و عاشراً اعاظم
نمیتوانند بگویند که جمیع حوادثات عالم اولاً در کتب نوشته شد و ثانیاً جمیع کتب محفوظ مانده بدست ما رسیده هر کس وقایع
وقایع عالم را خوانده باشد میداند که چه مقدار از کتب تلف شد و فاسد و ضایع گردید و هر کس تاریخ اعراب را خوانده
باشد میداند که در مصر مسلط شدند ... کتابخانه اسکندریه ... سلاطین روم الی ... سال از میلاد که
مسلط بودند در اعلی کتابخانه احراق و اتلاف کتب بود چنانکه در اخبار تاریخی در مجلد اول این کتاب در ضمن بیان امور سابقه
گذشت و حال بخت النصر باعث اتلاف کتب معلوم است و خود اهل کتاب معترف هستند که بسیاری از کتب
را تلف شد چنانکه بیان امور در باب اول و دوم از مجلد اول بالاجمال ... بی ... صور سخاوی که ...
... بکند ... که در قرآن و احادیث اهل اسلام ... [illegible] ... ما
گوئیم که این گوینده غلط و یا مغالط است جاهل ... [illegible] ... که ...
مادر ... و نکته ... نصاری ... نصاری ... موجود است ... اگر ...
شود که ... حضرت سلیمان و ملکه سبا ... حضرت سلیمان علیه السلام ...
... کتاب
(استر) ... و موجود است ... عوض هدهد خروس صحرائی نوشته شده است و ...
که خروس صحرائی همان هدهد است و ... کتاب مذکور مسطور است که حضرت سلیمان ... بوده ...
... حضرت داود ... حاضر بوده ... شد
حکم کرد که لشکریان او از هر قبیل حاضر شوند برای ... و خروس صحرائی ... الخ و تفقد الطیر
وقال مالی لا اری الهدهد و از جمله واضحات است که ... سلطان عادل مومن
نیست و صلاة عن النبی و چون این امور غیر واقع ... در قرآن مجید ذکر ... صحیح ... سل
... است دوم مسئله عدم ... حضرت مسیح علیه السلام که در سوره ...
جمع حواریین ... اتفاق و اجماع ... مصلوب ... حواریین



اختلاف دارند زیرا که برنابا یکی از حواریین است که همسفر با پولس بوده و احوال او در کتاب اعمال مذکور است مع ذلک از حضرت عیسی در انجیل خود نقل کرده که اصحاب مصلوب و مقتول گشت ملکا امر بر جماعت یهود و نصاری مشتبه شد و قول برنابا در باب پنجم در صحف حشار نها مشغول کردید (واریپیوس) که از عظما و فضلای علمای ملت مسیحیه می باشد قول (تیلندیین) که از رؤسای ملت مسیحیه است در پی نقل نموده است عین الفاظ او یونانی این است — em

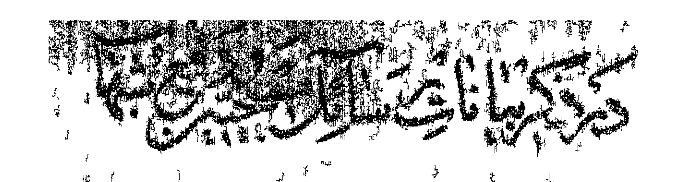
venam Cyrenaeum angariatum pro — Neque et assumentem ejus et ignorantiam et errorem cruci — tasse credentem eius pro eo et hunc secundum — ur ipse esse Jesus fixum transfiguratum ab eo ut putaret eum

و او را دیدند و شخص قیروانی شمعون نام مجبور شده صلیبش را برای وی حمل نمود و آن شخص چون از روی صورتش بدل بوده شد نزد تمام مردم گمان بردند که او عیسی می باشد بر حسب نادانی و غلط مصلوب گشت انتهی پس این قول صریح است بر اینکه حضرت عیسی مقتول و مصلوب نگشت ملکه مقتول و مصلوب شمعون قیروانی بود و حتما اینکه حال شبه عیسی را بر روی القا نمود و او بجای آن بزرگوار مصلوب گشت و تواتر نصاری در احوال متاخره محل اعتنا و اعتبار نمی باشد چه تواتر بکرچه حجت است الی که در جمیع طبقات عدد ناقلین بحدی رسیده باشد که عادة تواطؤ ایشان بر کذب و خطا محال باشد و تواتر نصاری چنین نیست زیرا که اول منتهی میشود بچهار نفر موزخ یعنی کتبه اناجیل اربعه و اینها هم در ازمنه مختلفه مکتوب شده در زمان واحد نبوده انجیل مکتوب و مرقوم گشته است که در گرفتاری حضرت مسیح حواریون او را در دست دشمن گذاشتند و فرار نمودند و در جمیع احوال با حضرت عیسی نبودند که بدانند حضرت با سمان رفت و شبه او شمعون قیروانی القا شد و فردا آمدند شمعون قیروانی را بالای دار دیدند و گمان کردند حضرت عیسی است مقتول و مصلوب گشته از راه شبهه پس این تواتر با القطع و الیقین حجت نخواهد بود که انقطاع و انتها آن الی الاربع بل الاثنین چه مرقس و لوقا از حواریین نیستند بلکه حضرت عیسی را هرگز ندیده اند و شهادت حواریین بر رؤیت حضرت عیسی بعد از قیام غیر مسموع است چه از اناجیل ظاهر است و بر خصم حجت نیست و علاوه در حین صعود مسیح عدد امت و مجلس تواتر نرسیده بود و مومنین با حضرت هم در یکجا جمع نبودند بنابراین احوال چگونه متواتر خواهد بود که حتما مقتول و مصلوب شد الحاصل معلوم شد که این گونه جاهل و عوام اتباع صحیح ندارند ستر قصه اصحاب الکهف که در سوره مبارکه الکهف مسطور گشته است در فصل (٩٥) از باب اول کتاب لاسی مسمی بجلال الشهداء از تصنیفات (کریگوریس طورسی) و کتاب قرائتم نام مسیحی موجود است بنابراین صاحب جلال الشهداء ایشان هفت نفر بودند و از اهل افسس که از شهرهای یونانیست بودند و چون دکیوس که از قیاصره روم است در صدد سلب مسیحیین برآمد و خیال این بود که دین مسیح را از صفحه عالم بر دارد و این هفت نفر مومن مسیح از ظلم و تعدی وی فرار کردند و بمغاره قریب شهر پناه بردند و در آنجا بخواب رفتند و مدت از دویست سال در خواب بودند زیرا که ما بین سنه ٢٤٩ دویست و چهل و نه و دویست و پنجاه و یک داخل کهف شدند و در سنه ٤٤٧ چهارصد و چهل و هفتاد کهف بیرون آمدند در زمان سلطنت (تیودوسیس) ثانی و جماعت مسیحیین ایشان را هفت خوابیده گویند انتهی ملخصا از جلال الشهداء و بعضا ما سکه در بیان این قصه در کتب قدمای امم بود فراز محمد تکمیل ضمیمه نماید و چون علمای فرقه پروتستنت در مقابل فرقه کاتلیک نتوانستند عقاید باطل خود را ثابت نمایند مکر بکذب مقداری از کتب مقدسه روا داشتند لهذا مضطر هستند که این گونه قصص و حکایات و حال آنکه در کتب قدمای ایشان موجود است عامل از آنکه در صورت اقرار کذب قدمای ایشان بکذب و جعل بوده اند کتب مقدسه از دست ایشان سالم نخواهد ماند بس و ثوق و اطمینان بکلی از کتب مقدسه مرتفع خواهد بود زیرا که این کتب در دست همین جعالین و کذابین بوده اند

چهارم — مسئلهٔ رفع طور فوق رأس بنی اسرائیل که در آیهٔ شصت و سه از سورهٔ مبارکهٔ البقره و در آیهٔ یکصد و هفتاد
مذکور است حیث قال عزّ من قائل وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ الخ در فصل (۲) از باب (۱۹) سفر خروج
تا آخر. بدین نحو مکتوب است پوشانیدم من بر شما کوه را که گویا سایبانی بود و بر فوق رأس شما انتهی پنجم — مسئلهٔ گوساله
سامری که در آیه (۸۷ و ۸۸) از سوره طه مسطور است حیث قال فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ
در سِفر ... العجل بدین نحو مکتوب است و این گوساله نام برده بیرون آمد و اهل اسرائیل را بپرستید و ذاتی بود خاصه
که بدین نام ... در حوالی بیت شده بود و در باد گوساله میکردند اسرائیل را اکراه ساد دانسته انتهی ششم — چه بسا
ذالنتی که در باب (۳۲) از سفر خروج مسطور است که صانع عجل برای اضلال یهود هارون العیاذ بالله بوده است
چنانکه در فصل دوم از باب پنجم قریب بیان ساختیم و نوشتیم که چه و این که از امثال آن از انبیاء علیهم السلام محال میباشد و دلائل
عصمت آنها در جواب شبهه پنجم از مقدمه جلد اول این کتاب مبارک نوادها و این مجلد معروض مطبوع و منتشر است الحمدلله
رب العالمین و بلکه صانع عجل سماثیل نامی بود که قرآن مجید او را از ساموی داد یعنی شاهد است و سامرتون در صال و مصل
بودن و نحو اینکه در حین نزول قرآن کامل شده بود در میان یهود که هر ضال و مضل ایشان را سامری میگفتند و کم اینجا
مدعیان است که شهر سامره ... و از چهارصد سال بعد از حضرت موسی علیه السلام بنا شده است و قدر که در کریمه وَأَضَلَّهُمُ
السَّامِرِيُّ اینکه ای اضلهم رجل کان کالسامری المعهود عند الیهود فی الاضلال والحائر و اعتراض بعض اهل کتاب در این باب
کاشف از جهل و عناد و منشأ آن عدم اطلاع است بر سبک بیان قرآن ششم — مسئلهٔ ابراهیم که در قرآن مجید در مواضع متعدده
مذکور شده است و جمله در سوره مبارکه الفار و غیره از کتب عهد عتیق در صورت اول باب (۱۲) ... ابراهیم که اولاد در مصر بودیا
چهارصد سال قبل از هجرت در لسان یونانی تألیف و تصنیف کرده و اسم تعریب و ترجمه شده است و موجود است و در کتاب
الاموات که بنا را ... او را ... ایضا این مسئله موجود است هفتم — مسئلهٔ اعراف که در صحف ابراهیم مکتوب
هشتم — قصهٔ هابیل و قابیل که در سوره المائده مکتوب است در ترکوم یوناتان بن عزیئیل و در ترکوم یروشلمی از
کتب یهود مکتوب است نهم — مسئلهٔ دفن هابیل نیز در کتاب پرقی ربی العیزر باب (۲۱) مسطور است الّا اینکه
در کتاب مذکور مسطور گشته که غراب حضرت آدم و حوا را تعلیم نمود که جسد هابیل را چطور دفن نمایند و آن غلط است
به دو وجه و جه اول آنکه حضرت آدم نبی و خلیفه الله تعالی بود و بی ... خلیفه الله تعالی احکام الله را که از جمله آنها احکام
اموات است باید بطریق وحی و الهام بداند نه به تعلیم غراب بتمامه اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم سبل الهالکینا
و قابیل از جمله هالکین است و غراب دلیل هالکین است وجه دوم آنکه حدیث بدعا الجمیع اسما و تعلیم حضرت آدم
موجود و عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا و از جمله اسماء حفر قبور و دفن است و تعلیم اسماء مقدم بر وقوع این قصه است پس معلوم
شد که قول باینکه غراب معلم آدم علیه السلام است باطل است دهم — مضمون مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الی
قوله تعالی أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا در میناه سنهدرین باب (۴) (۵) مسطور است معتبر یهودی در ذیل شرح آیه (۹)
از باب (۴) از سفر تکوین شرح این مسئله را تبیین نموده است یازدهم — وفقه ... ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و
علیه السلام از آتش نمرود و شکستن او ... اصنام را ... در ... احوال و کم منقره در قرآن مجید مسطور
گشته است و کتب عهد عتیق در فصل (۷) از ... در شرح ... از باب (۱۵) سفر تکوین ...
اور که بمعنی آتش است موم کسر و یوناتان ... در شرح ... از ... بیان
بیان نموده است و واقع شده ... نمرود ابراهیم را در ... سامش را ... نمود که در
است داده شد ... رسالهٔ ... موعود ... معبود مسعود از اول

اینکه نمرود معاصر حضرت خلیل الله بوده آمریکه ابراهیم را به آتش انداخت و آتش برا و برد و سلام شد نیز معلوم
میشود که اعتراض و انکار صاحب ینابیع الاسلام در صفحه (۵۸) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۹ از کتاب مذکور هر دو امر از الفوظ ناظر
و کاشف از منبعهای جهل و تعصب و پست و سست شناسی عیسویین و محدثین قدیم از یهود سبد لیل و برهان برای تصحیح خویشتن
و از اجتهاد خود و صور اصول فاسده فاسد و کاسد است و اینکه در حق حضرت مریم علیها السلام واقع گردیده است که او منذوره
بیت المقدس بوده از کتب قدیمه در فصل (۳ و ۴ و ۵) از پروتوینجلیون یعقوب صغیر مسروحا مکتوب است دوازدهم
و قصه مخاطبه ما و هزی الیک بجذع النخلة الخ در فصل (۲۰) از کتاب تولد مریم و طفولیت مسیح مکتوب است سیزدهم
معجزه تکلم حضرت مسیح در مهد در انجیل طفولیت مسیح مذکور است چهاردهم و معجزه دیده شد طیور به معجزه مسیح
انفخ فیه فیکون طیرا باذن الله در کتاب تومای المسمی به بشارت تومای اسرائیلی در فصل (۲) مندرج و موجود است
و حاصل بیان توما اینکه حضرت عیسی پنجساله بود و در میان نهرات بازی میکرد در یوم السبت دوازده صورت عصفور
از گل ساخت اطفال دیگر نیز با وی بازی میکردند و چون شخص یهودی این حال را مشاهده نمود سید رفتن یوسف گفت
پسر تو در هر صورت عصفور ساخته و سبت را آلوده کرده است و یوسف بمکان مریم آمده بوی بانک زده گفت چرا در سبت
مرتکب اعمالی میشوی که جایز نیست و جناب عیسی دستهای خود را بهم زده و بعصافیر فرمود بروید پس عصافیر پرواز نمود
رحلت کنان رفتند و چون جماعت یهود این حال را مشاهده نمودند متحیر گردیدند انتهی ملخصا لا یخفی که تمامی این معجزه
در فصل (۳۶ و ۴۶) از انجیل طفولیت نیز با اندکی تفاوت موجود است پانزدهم انی عبد الله آتانی الکتاب الخ
سوره مریم در فصل اول انجیل طفولیت از کتاب یوسیفوس رئیس الکهنه که معاصر حضرت عیسی علیه السلام بوده و این کلمات را
شنیده و بعض تکلم مسیح را مذکور و مسطور است و اعتراض صاحب ینابیع در صفحه (۱۴۲ و ۱۴۴) از نسخه مطبوعه در سنه
سابق الذکر بر معجزه مذکوره بدین نحو که حضرت محمد این معجزه را از ماریه قبطیه شنید و چنین خیال کرد که در انجیل اصلی است
و داخل قرآن خود نمود لغو و باطل است زیرا که این معجزه در سوره مبارکه مریم مسطور و مکیه است بالاجماع یعنی این سوره
مبارکه در مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است و ماریه قبطیه در سال ششم هجرت بالاتفاق در مدینه منوره بحضور
حضرت مشرف شد پس چگونه امکان دارد که حضرت این معجزه را از او استماع نموده و در قرآن خود مندرج نماید لا یخفی که
جمیع اعتراضات این کشیش در کتاب مسطور از این قبیل است که هیچ کی مبنی بر خیالات فاسده خود وی است و ما جواب کبیره
در رساله شریفه تعجیز المسیحیین که به نام برهان المسلمین نوشته ام انشاء الله تعالی عنقریب طبع شده منتشر میشود پس
ظاهر و آشکار گردید که اعتراضات این کشیش بر علماء اهل کتاب غیر صواب و مردود است بلکه اگر اهل کتاب در مقام
با اهل اسلام طریق انصاف را از دست داده نظر بنحو رو اعتساف مینمایند زیرا که جمیع ما اخبر به القرآن والاحادیث
واجب در عالم اهل اسلام ثابت میشود باید در کتب شان نیز وجود داشته باشد هر گاه وجود داشته باشد میگویند که اینرا
از فلان کتاب اخذ نموده و موافق میل خود کم و زیاد کرده و در قرآن خود مندرج نموده و اگر وجود نداشته باشد میگویند این
تعلیم را حکم اصلا در هیچ کتاب نبوده پس از اکاذیب است و نمیدانم اگر کسی از جماعت یهود که منکر ملت مسیح هستند نیز
مذکور اعتراض نمایند جواب ایشان چه خواهد بود که مسایل ایشان را جواب گفتن نشد و هکذا اگر بت پرستها و عبده اصنام
و ملل دیگر اعتراض نمایند این جماعت چه جواب خواهند گفت خصوصا اینکه قبیل اعتراضات غیر ثابت و نهایت جهالت است
کیمیا لا یزال اگر خود مسیحیه [illegible] خود متمسک میشوند باقوال و احوال و عادت و کتب امم سالفه حتی
بت پرستان هندوستان و غیره [illegible] صاحب میزان الحق در اثبات تثلیث [illegible]
در فصل (۲) از باب (۲) و صفحه (۸۵ و ۸۷) از مفتاح الاسرار از نسخه مطبوعه سنه 1861 [illegible]

یونان بوده است هرگاه کسی درباره ذات الهی تفکر حقیقی و تدبر عمیق کند و بوجود ذات و صفات و طبایع آنها بخوبی بنگرد
متوجه شود که از بسیاری کثرت در وحدت ذات وجود قیاس خواهد نمود و از همین رو که در است که در تعلیمات بعض مذاهب
پرستان بیشک نحو اشاره بتثلیث در ذات الهی بعنوان اصطلاح اهل هند که منابع مذاهب برهما اند هر چند که بحالات ثلاثه
قائل گشته شان خود را پرستش مینمایند با نظر باشاره که در کتب قدیمه ایشان یافت میشود از خدای واحد حقیقی بر خبر
دارند چنانکه بنا بر مضامین مطالب وید نام کتب مذهبی ایشان خدای خود را بسه صفت در عالم بیان اظهار نموده است
در صفت اول باسم برهما که اصل اصول و خالق کل و در صفت ثانی ویشنو که حافظ کل و در صفت ثالث باسم شیو که
مخرب و مبدل همه اشیاء است چنانکه از کتاب مستی باوسکهات که مختصر چهار کتاب وید است معلوم و آشکار است و در
کتاب مزبور در خصوص تعلیم تثلیث هندوان بدین عبارت مرقوم است که برهما و ویشنو و شیو همان ذات واحد است و سوال
نمودن که آیا کدام یک از این سه که نیکند برگزیده و اعلی است بی عقلی است و این جمله واضح و روشن است که تعلیم مزبور که هند یا
از آن بموری یعنی تثلیث مینامند تقلید تعلیم تثلیث ذات الهی است که در انجیل واضح بیان و در تورات بیان اشاره شان رفته است
و همچنین مذهب اهالی تبت که مملکت مذکوره در میان ولایت هندوستان و چین واقع است و در مذهب قدیم اهل مصر که دید
اعوان فرعون و ماتبعه بوده است بر اشاره بسه تثلیث در ذات خدا رمز چنانکه از کتاب تاریخ جهت بیان و شرح مذاهب مزبوره
تصنیف و مرقوم گشته واضح میگردد و بعض حکمای ایام قدیم نیز از راه تفکر و دقت درباره ذات الهی بیان مرتبه و کمال بسیط
وحسن قیاس بوده اند که ذات اقدس باری خالی از سه ثلاث در ذات نیست از جمله افلاطون نام که یکی از مشهورترین
حکمای ایام سلف و قریب چهارصد سال قبل از مسیح و هزار سال پیش از محمد (ص) زنده بود بخدای واحد و قدیم و خالق آسمان و زمین
اعتقاد داشته است اما هر چند که باین اعتقاد رسیده بود ولیکن بار خلاف آن مذکور که با هیولا با خدا قدیم است و خدا
اینکه عالم را بقوت و قدرت خود از هیچ بلکه از هیولا آفریده باشد و بنا بر این خدا را اصل خیر و هیولا را اصل شر میدانسته و
در خصوص ذات الهی معتقد بنوع تثلیث بوده است بدین عبارت که ذات خدا را مشتمل بر ذات و عقل کل و نفس کل دانسته
ذات محض را پدر خوانده و عقل کل را علم و معرفت الهی تفصیل داده است و در خصوص نفس کل گمان او چنین بوده که عالم
از علاوه و آثار هیولا ایجاد گشته چنانکه معرفت و تعلیمات مذکوره از کتاب خود طیمئوس نام واضح و معلوم میگردد و بعض
از حکمای بعد بر تعلیم مزبور از آثار رأی افلاطون قبول نموده در کتاب خود سان شش ساختند انتهی با الفاظ الحضا و بعد که
و ماورای حکمای یونان بعض حکمای اهل اسلام بنظر افکار دقیقه درباره ذات الهی نموده باید جمال و کمال رسیده اند
که ذات الهی وحدت محض نیست و بنابراین قائل بکثرت در وحدانیت ذات الهیه شده اند انتهی و بعض از صوفیه را اسم برده
مثل کاشانی و جلالی و جامی و بالقطع والیقین مقصود ایشان را فهمیده است و خیال مقصود این نیست که بآن سه
مقصود ایشان را فهمیده یا نفهمیده لکن بحث داریم از حال این شخص که صریحاً اقرار و اعتراف مینماید بر اینکه عقیده تثلیث که اساس
اساس ملت نصاری است مأخوذ و مشتق گردیده از مشرکین و بت پرستان هند و تبت و فراعنه مصر و صوفیه و بت پرستان
یونان این اقرار و این فقره بسیار صحیح است ولی غیر انصاف است جهه بالقطع والیقین قائل تثلیث
میباشند و صحیح آنست که در رساله طریق الحیات که گفتیم بسیار لنا و مسائل اهل اسلام را باین نحو
و باطل مینماید فاسد خود که و مسائل بت پرستان هند و غیره میباشد بس معلوم است که
و ارجاس جلا و حال اینکه با اقرار بیان و نحو خود وی مقر است که عقاید وی در کتاب اهل باطل مذکور و در
مسطور است مع ذلک هیچ در او ملکه او بس ولی اکثر مسائل اهل اسلام
بمسائل ملل و مذاهب سالفه موحد و باطل خواهد بود



در ذکر بیانات رسائل [illegible]

غرض ما هم چون از این مختصر [illegible] سطری چند [illegible] از آنچه مسطور و محرر گشت معلوم و مشخص گردید که
اهل کتاب در مقام مناظره مطلوب انصاف با اهل اسلام رفتار نمایند و جمیع اعتراضات صاحب ینابیع الاسلام بلا برهان
و مبنی بر این دو امر است اول مخالف قرآن و احادیث است با تورات و انجیل و دوم آنکه آنچه اسناد داده است
و تأسّی بر این است که فلان مفسر یهودی و نصرانی فلان را تفسیر کرده و فلان قصه را نوشته و فلان حدیث
در موتیّم و صحیح مسلم و کتب [illegible] کاذب و محال بوده در نظر فلان امر که مطابق با قرآن مجید و احادیث است در مصدور [illegible]
کسی از کتب مشهوره و استفسار می‌نمود که از کجا معلوم و مشخص می‌گردد که این قصه کاذب و تو [illegible] و اسقاط کرد
در بیان و توضیح آن کردی و ما الدلیل علی ذلک نوکه دلیلی ذکر نکرده تا سند قول بوده باشد بلکه دعاوی بود اکثر مواضع بلا برهان
و معلوم الکل است چنانکه مرتا قد بصیر و محقق خبیر واضح و لایح است بلکه صاحب ینابیع الاسلام شرذل عبد المسیح کندی
از جمله کذابین و محتالین است چهار پنج کتاب نوشته است در حسب تعمّ خود در رد اسلام از سر تا پا و از اول تا آخر جعل و کذب است
خاکه [illegible] کتب مسطوره یکی از آنها [illegible] اسده است اول آن این است مهمان دار سلام علیکم چطور
احوال شریف مهمان الحمد لله احوال شریف چطور است مهماندار الحمد لله مدت مدیدیست که مجت [illegible]
تا آخر کتاب [illegible] کلمات و [illegible] است دوم از کتابهایش مسمّی [illegible] است که اول آن کتاب [illegible]
[illegible] تا این یکی از مشایخ اسلام موسوم به شیخ عبد الهادی و [illegible] مسیحی جلی مسمّی به [illegible]
و [illegible] حکایتی است [illegible] امر والف للانکار اکاذیب [illegible] شده است [illegible]
[illegible] شخص [illegible] مضمون [illegible] اصلا و قطعا ربط [illegible]
[illegible] چهارم رساله [illegible] برهان [illegible]
[illegible] برهان المسلمین [illegible]
[illegible] برهان المسلمین [illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]
[illegible] ینابیع الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گویم در مواضع کثیره از کتب مقدسه ایشان امثال این مضامین واقع گردیده است پس بر ایشان لازم میاید که گویند
کتب مقدسه ایشان از جانب خدا نیست چنانچه ما در این موضع بعضی از آنها را از کتب مقدسه ایشان نقل مینمائیم تا حال
آن برای ناظر منصف واضح و آشکار گردد اول آیه (۲۱) از باب (۴) از سفر خروج باین عبارت مرقوم است (۲۱) و خداوند
بموسی گفت هنگامیکه بقصد رجعت بمصر روان میشوی ببین که تمامی معجزاتیکه بدست تو مفوض نموده‌ام در حضور فرعون بعمل
آوری و من دل او را سخت خواهم گذاشت تا اینکه قوم را رها ننماید دوم در باب (۱۰) از سفر خروج باین عبارت محرر گردیده است (۱)
و خداوند بموسی گفت که نزد فرعون برو زیرا که دل او و دل بندگانش را سخت گذاشته‌ام تا اینکه این آیات خود را در حضور
بگذارم (۲) ... (۲۷) و خداوند دل فرعون را سخت گذاشت که بنی اسرائیل را رها ننماید (۲۷) و خداوند دل فرعون را سخت گذاشت
که ایشان را رها دادن نخواست انتهی از این باب بوضوح تمام آشکار میگردد که خداوند برای تکثیر معجزات موسی در
مصر قلب فرعون و بندگانش را سخت گذاشت و آیه (۴) از باب (۲۹) از تورات مثنی باین عبارت مرقوم است (۴) اما خداوند
دل دانا و چشم بینا و گوش شنوا تا امروز بشما نداده است و آیه (۱۰) از باب (۶) از کتاب اشعیا علیه السلام باین عبارت مرقوم است (۱۰)
دل این قوم را فربه و گوشهای ایشان را سنگین و چشمهای ایشان را بپوشان مبادا که با چشمان خود ببینند و با گوشهای
خود بشنوند و بدل خود بفهمند و رجوع نموده شفا یابند و آیه (۸) از باب (۱۱) از رساله رومیه باین عبارت مرقوم است
(۸) چنانکه مکتوبست که خدا ایشان را روح خواب آلوده داد و چشمانیکه نبینند و گوشهائیکه نشنوند تا امروز و باب (۱۲)
از انجیل یوحنا (۳۹) و از اینجهت نتوانستند ایمان آورند زیرا که اشعیا نیز گفت (۴۰) چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت
تا بچشمان خود نبینند و بدلهای خود درک نکنند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم انتهی از این دو آیه و کتاب اشعیا و انجیل معلوم
میشود که خدا چشمهای بنی اسرائیل را کور و قلوب ایشان را غلیظ و سخت و گوشهای ایشان را کر نموده است تا توبه نکنند نتیجه اینست
که حق را نبینند و تفکر در کلمات حقه ننمایند و حق را نشنوند و همین است معنی خَتَمَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ الخ که
درباره کفار وارد گردیده است زیاده بر این نیست و آیه (۱۷) از باب (۶۳) از کتاب اشعیا باین عبارت مرقوم است موافق فارسیه
مطبوعه ۱۸۳۸ (۱۷) ای خداوند چرا ما را از راههایت ضال گردانیدی و دل ما را سخت گردانیدی که از تو نترسیم برگرد بخاطر بندگانت
و عبارت فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ نیز مثل عبارت سابقه است و آیه (۹) از باب (۱۴) از کتاب حزقیال موافق فارسیه مطبوعه باین
عبارت محرر گردیده است (۹) و اگر پیغمبری فریب خورده کلامی بگوید من که خداوندم آن پیغمبر را فریب خوردنش گذاشته‌ام و دست خود را
بر او دراز خواهم کرد و او را از میان قوم اسرائیل منقطع خواهم ساخت پس در کلام اشعیا علیه السلام بالصراحة واقع گردیده است
ای خداوند چرا ما را از راههایت ضال گردانیدی و دل ما را سخت گردانیدی و در کلام حزقیال من که خداوندم آن پیغمبر را فریب
خوردنش گذاشته‌ام و در باب (۲۲) از سفر ملوک اول مرقوم است بعد از اینکه اخاب ملک بنی اسرائیل و یهوشافاط ملک یهودا اتفاق
کردند برای محاربه ملک ارام از برای گرفتن رامون جلعاد ملک یهودا بملک اسرائیل گفت تمنا اینکه امروز کلام خدا را مسئلت
نمائی پس ملک اسرائیل چهارصد نفر از انبیا را جمع نمود ایشان را گفت که آیا بقصد جنگ بر رامون جلعاد بروم یا باز ایستم
ایشان گفتند برو که خداوند آنرا بدست ملک خواهد سپرد ملک یهودا بملک اسرائیل گفت آیا بجز این نبی دیگر نیست که کلام خدا را از او بپرسیم
ملک اسرائیل گفت یکنفر دیگر هست ... که بوسیله او از خداوند مسئلت توان نمود اما ... نفرت دارم
چون بگوید ملک اسرائیل ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اما به صحت پیوست کلمات میکایا بر آنکه توقف نمایم و این پیغمبر قبل چهار صد پیغمبر دیگر گفت که غالب خواهی شد و ملک
و بر آنکه ... چند مرتبه سوگند بدهم که سوای راستی باسم خداوند چیزی بمن نگوئی و پیغمبر گفت حال که راست میخواهی راستش
است که تو کشته خواهی شد و اسرائیل مثل گله بی شبان در کوهها پراکنده خواهند شد و خداوند فرمود که اینها صاحب ندارند
ملک اسرائیل بملک یهوده گفت آیا من بتو نگفتم که مخصوص من سوای بدی نبوت نخواهد کرد (۱۹) و میکایاه گفت پس کلام خداوند را
بشنو خداوند را دیدم که بر کرسی خود نشسته و تمامی لشکر آسمان بر راست و چپ وی ایستاده‌اند (۲۰) و خداوند فرمود که اخاب را کی اغوا
خواهد نمود تا اینکه برآمده در راموت جلعاد بیفتد و این یکی چنین گفت و آن دیگری چنان گفت (۲۱) آنگاه روحی بیرون آمده در حضور
خداوند ایستاد و گفت که من او را فریفته خواهم نمود (۲۲) و خداوند وی را گفت که بیرون رفته در دهان تمامی پیغمبرانش حکم روح کاذب
خواهم داشت و خداوند گفت او را فریفته خواهی کرد و هم غالب خواهی آمد برو و چنین بکن (۲۳) و حال اینک خداوند روح کاذب را
در دهان تمام پیغمبرانت گذاشته است و خداوند بخصوص تو سخن بدی گفته است (۲۴) و صدقیاه پسر کنعنه نزدیک آمده بر رخسار میکایا
زد و گفت روح خداوند از چه راه از من بیرون آمد تا بتو گوید انتهی و این روایت صریح است در اینکه خداوند بر کرسی خود نشسته
و مجلس شوری منعقد نموده برای اغوای پیغمبران و حیله کاری چنانچه مجلس پارلیمنت در لندن منعقد میشود برای بعضی
امور سلطنتی پس خدا جمیع لشکرهای آسمان را جمع مینماید بطلب مشاوره روح ضلالت را مقرر مینماید و آن روح کاذب میاید در دهن
پیغمبران واقع میشود تا مردم را گمراه نماید پس عاقل منصف باید تامل کند در اینکه خدا و اجماع سموات از اراده اغوا و اضلال انسان
را اسم باشد پس اسناد ضعف بساحت او کجا خواهد ماند و در اینجا حرف دیگر هم هست که محل تعجب است و آن اینست که
خداوند مجلس مشاورت منعقد کرد و روح کاذب را بعد از مشاوره او برای فریفتن اخاب ملک اسرائیل فرستاد پس چگونه ممکن است
پیغمبر مجلس شوری را افشا کند و اخاب را خبردار کند که خدا همچو مجلس را منعقد کرده است عجب دیگر اینست چهار صد بل
بیشتر پیغمبر ... این چهار صد پیغمبر چگونه بر کذب اتفاق کردند در یک مجلس پس تمام پیغمبران در نزد اهل کتاب صاحب
چه مرتبه و منزلت هستند که امثال این کلمات را الهامی میدانند و نسبت بتمام پیغمبران خدا میدهند با همه این قبائح ... نمیکنند
در حق باب زهرا محمد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم از راه نادانی ایراد میکنند و در باب (۲) از رساله دوم پولس
بتسالونیکیان بترجمه فارسیه (۱۱) و بدین جهت خدا ایشان را عمل گمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند یعنی از جهت عدم
قبول ایشان محبت حق را (۱۲) و تا همه کسانیکه راستی را باور نکردند بلکه بناراستی شاد بودند سزا یابند انتهی مقدس
النصاری باعلی صوت ندا میکند که خدا عمل گمراهی را میفرستد تا دروغ را باور کنند و دانستی که مسیح علیه السلام از توبیخ و ملامت اینها
که ایمان نیاورده بودند فارغ گشت گفت ای پدر مالک آسمان و زمین تو را ستایش میکنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان
داشتی و بکودکان مکشوف فرمودی بلی ای پدر زیرا که همچنین منظور نظر تو بود چنانچه در (۲۵ و ۲۶) از باب (۱۱) از انجیل متی
مرقوم گشته است پس مسیح علیه السلام بتصریح میفرماید که خداوند حکمت را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و برای اطفال مکشوف
فرموده و خداوند در مقابل این ستایش مینماید و مکتوب منظور نظر خدا چنین بوده است و در (۷) از باب (۴۵) از کتاب اشعیا
بترجمه فارسیه مرقوم است (۷) مصور روشنائی و خالق ظلمت و صانع سلامتی و خالق شر من که خداوند هستم و پدید آورنده تمامی این چیزها هستم در ترجمه
فارسیه المطبوعه ۱۸۳۸ این چنین مرقوم است سازنده نور و آفریننده تاریکی هم صلح دهنده و ظاهرکننده شر منم که خداوند این همه
اشیا را بوجود می آورم و در (۳۸) از باب (۳) از کتاب مراثی ارمیا بترجمه فارسیه مطبوعه لندن ۱۸۵۶ این چنین مرقوم است
(۳۸) آیا از دهن متعال شر و خیر نمی آید و در ترجمه فارسیه المطبوعه ۱۸۳۸ آیا خیر و شر از دهن خدا صادر نمیشود انتهی استفهام
برای انکار است مراد اینست که خیر و شر هر دو از خدا صادر میگردد و در (۱۲) از باب اول از کتاب میکاه بترجمه فارسیه است
بر وفق ترجمه عربیه لانه نزل شر من قبل الرب الی باب اورشلیم و معنی فارسی چنین باشد علت اینکه شر از جانب خداوند با

و ذکر شمه از عقاید فرقه پروتستنت

ندوواره او و شلیم فرود آمده است و در ترجمه فارسیه المطبوعه سنه ۱۸۳۸ اشاره بدین ندو واره و اورسلیم از خداوند نازل شد انتهی
پس واضح و آشکار گردید که خالق سرمدی در نزد اهل کتاب خدا تعالی است چنانچه خالق و جز هم اوست و در باب (۸) از رساله پولس
باهل روم موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ چنین رقم نموده است (۲۹) زیرا آنانی را که از قبل شناخت ایشان را نیز پیش معین فرمود
تا بصورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد (۳۰) و آنانی را که از قبل معین فرمود ایشان را هم دعوت نمود
و آنانی را که دعوت نمود ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید ایشان را نیز مجد داد و در باب (۹) از رساله مذکوره (۱۱)
زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده (۱۲)
بدو گفته شد که مهتر کهتر را بندگی خواهد نمود (۱۳) چنانکه مکتوب است یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن (۱۴) پس چه گوئیم
آیا نزد خدا بی انصافی است حاشا (۱۵) زیرا بموسی میگوید رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم (۱۶) لاجرم
نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده (۱۷) زیرا کتاب بفرعون میگوید برای همین ترا برانگیختم تا قدرت خود را
در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود (۱۸) بنابراین هر که را میخواهد رحم میکند و هر که را میخواهد سنگدل میسازد
(۱۹) پس مرا میگوئی دیگر چرا ملامت میکند زیرا کیست که با اراده او مقاومت نموده است (۲۰) نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه
میکنی آیا مصنوع بصانع میگوید که چرا مرا چنین ساختی (۲۱) یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیر ظرفی عزیز و دیگری ذلیل
بسازد انتهی پس عبارت مقدس النصاری در اثبات اینکه کتاب ایشان مشتمل بر هدایت و اینکه هدایت و ضلالت از جانب خدا
کافی و وافی است نیست و شاید علیه السلام در باب (۹) از کتاب خود مقرر میفرماید (۹) وای بر کسیکه با خالق خود مخاصمه نماید سفالی از سفالهای
زمین آیا کوزه گر میگوید که چه چیز میسازی یا مصنوع تو میگوید که او دست ندارد انتهی لعل نظر باین
آیات مقتدای فرقه پروتستنت لوطر میل بجبر نموده است چنانچه از ظاهر کلام او معلوم و مستفاد میگردد در صفحه (۲۷۷) از
کتاب میزان الموازین مقتدای ممدوح را ذکر نموده است که دو قول از اقوال او را در این موضع نقل مینمایم قول اول اینکه طبع انسان
مثل ستوریست که اگر راکب او خدا باشد بخواهش اراده خدا راه میرود و اگر شیطان راکبش باشد مثل شیطان راه میرود طبع او چون
راکب اختیار ندارد بلکه اختیار میکنند در تحصیل راکب هر کس که وارد شد بر او مسلط خواهد بود قول دوم اینکه اسم
اختیار در کتب مقدسه نیامده که این امر را مخاطبا و نیز شما بدانید که این کسی شما را امر مینماید بعدم فعل این امر خشن زیرا که
نوشتند در فعل این امر چیزی آشکار است نیز ظاهر کلام امام اول فرقه پروتستنت اینکه این امام معتقد بجبر بوده است و مستر طامس
انگلیس کاتلک در صفحه (۳۳) از کتاب خود المسمی بمرآة الصدق المطبوع سنه ۱۸۵۱ در خلال طعن بر فرقه پروتستنت چنین گفته است
فدای ایشان این اقوال مکروهه را با ایشان تعلیم داده اند اول اینکه خدا موجد عصیانست دوم اینکه انسان مختار نیست
احسان و معصیت سیم اینکه عمل بر ایشان غیر ممکنست چهارم اینکه گناهان کبیره اگرچه بسیار هم باشد موجب نقص
ایمان در نظر حق نمیشود پنجم اینکه ایمان فقط موجب نجات انسانست زیرا که ما فقط با ایمان نجات یافته ایم این تعلیم بسیار شایع
و معمول است ششم اینکه اصلاح الدین یعنی لوطر گفته ما از شما و حکم داده ... و ... این تعلیمات
حاصل خواهد شد بلا انتقام الصوم ... و ... بدعت ... آن است
... بر او برای بهشت ... تمام گناه کند و ایمان بیاورد فقط ... خواهد که کند ایمان ... خواهد
داد و اگرچه روزی هزار دفعه ... و قتل شوید و ایمان بیاورید ... ما میگوئیم که ایمان ... نجات ...
ظاهر و آشکار گردید که طعن علمای پروتستنت در امر اول در حق فرقه ... باطل است بلکه ... مخالف ...
... خود علمای ... اینکه ...
اینکه هدایت و ضلالت از جانب خدا ... معصوم هم صحیح است ...

شما مؤول است یا محمول بر ظاهر است اگر مؤول باشد چه حاجت بایراد است ما هم ایضاً تأویل مینمائیم و اگر محمول بر ظاهر
باشد چنین نباشد خواهید بود **ضمیمه** در بیان آنکه مذهب ظاهر بسیاری آنستکه هذا باب و ضلالت رحالت
حق است در مذهب علمای اثنی عشریه رضوان الله علیهم مؤول اند و اعتقاد علمای اثنی عشریه موافق احادیث ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین است که فرموده‌اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین و خواجه نصیر طوسی قدس سره در شرح رساله علم بل امر بین
الامرین را اینطور شرح نموده است که فعل بنده مخلوق بنده است بواسطه و مخلوق خدا است بواسطه یعنی حول و قوه او خدا است
فعل از بنده است المذاهب و الصوره امیر المؤمنین صلوات الله علیه در بیان این معنی فرموده لا نقول وکلهم الله الی انفسهم فوهنوا و لا
نقول اجبرهم الی المعاصی فظلموه و لکن نقول الخیر بتوفیق الله و الشر بخذلان الله و کل سابق فی علم الله یعنی میگوئید که خدا تعالی بنده
خودشان کاست و فعل را با ایشان واگذاشت اگر چنین بگوئید خدا تعالی را ضعیف و عاجز کرده اید خواهید بود
در ملک خود و نمیگوئید که خدا تعالی بندگان را جبر کرده بر فعل معاصی که اگر چنین بگوئید ظلم را بخدا تعالی نسبت داده اید خواهید
بود بلکه میگوئید که فعل خیر بتوفیق خدا است و فعل شر بخذلان خدا و هر کدام از خیر و شر در ازل معلوم خدا بوده که علم او سبقت
بوده باشد و بیان کیفیت توفیق و خذلان در کتب کلامیه و اخلاق است مجملاً در هم سر مطلب و اما جواب از ثانی آنستکه فتحی
در بودن جنت مشتمل بر حور و قصور و اشجار و انهار و نعم عند العقل و اهل اسلام میگویند که لذت جنت مقصور بر لذات جسمانیه است و نیست
چنانچه این نسبت را علمای برخی نسبت از راه خطا و غلط و با تغلیط عوام با هل اسلام میدهند بلکه معتقد اهل اسلام نص قرآن
آنستکه جنت مشتمل است بر لذت جسمانیه و روحانیه و هر دو اصل است و هر دو نوع دائم و مدام برای مؤمنین
حاصل میشود قال الله تعالی فی سورة التوبة وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی وعده داده خدا مردان مؤمن و زنان
مؤمنه را جائی که میرود از زیر درختان آن نهرها با آنکه خاویدند در آن و دیگر وعده داد مسکنهای پاکیزه و خوش
آن لذت باشد و دائماً جاویدان در بهشت که در آن است جنات عدن ... و ما از دیگر لذت‌های عقلیه
و انواع نعمتهای آنستکه مشتمل جمیع سعادات و منازل کرامات رضای ... و مقربین و صالحان
در الحلال و ... راه و ... رضای خدا طاهر ... که مسیر باشد و رضوان من الله
اکبر ... که ... رضوان ... اهل ... دنیا و ... و از امام زین العابدین
صلوات الله علیه مرویست که ... اهل ... در بهشت ... تعالی ... کند که اهل الجنه ایشان گویند
لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک ... که خوشنود شود ... اشیم که عطا فرمودی ... اکثر
از خلق خود ... که ... از این
... خوشنودی ... رضا خوشنود ... ما که ... و محقق
و ... که ... در بهشت ... است ... انسان
مرکب ... و جوهر است ... و ... دو جوهر است ... اسکه
... برای ... و ... روحانیه ... بوده و اصل ...
... لذات ... محسوسات
... جمع ... برای جمع ... و در محل او
عالم ... ممکن نیست ... لذات جسمانی ... لذات جسمانی ممکن نیست
... لذات ... ارواح ... ضعیف ... که ... مکرده

او بدین بهانه ترک و استفاده لوث از عالم نفس و طهارت کردند ولی ایشان را هم میرسد که جمع میان این هر دو امر بتوانند کرد
و شبهه نیست در اینکه ابطال اینها اعلی درجه کمالات و اقصی مرتبه سعادات است ذلک هو الفوز العظیم اکثر علمای پروتستنت
گویند اجتماع این دو لذت در جنت در عقول ما صحیح است در جواب گوئیم مضطرب نشوید انشاء الله این امر برای شما
حاصل نخواهد شد و در باب اول دانستی که انجیل در نزد مسلمین اعزهم الله عبارت از آن کتابست که بعیسی علیه السلام نازل
شد و پس این اگر در قول یا اقوال مسیحیه چیزی ثابت شود که مخالف ظاهر حکم قرآن باشد قطع نظر از اینکه مروی به
روایات آحاد است آن مخالف صحت قرآن نخواهد بود چنانچه در جواب شبهه ثالثه دانستی و آن قول مخالف را تأویل می
نمائیم بر فرض قبول و بودن اهل جنت مثل ملائکه در عدم تلبس بلوازمات اکل و شرب نیست حکم کتب مقدسه از این سبب
آن سه ملکی که از برای ابرهیم علیه السلام ظاهر شد و ابرهیم گوساله لذیذ تازه و ... بریان شده و کره و شیر را حاضر کرد و
ملائکه خوردند چنانچه در باب (۱۸) از سفر تکوین مرقوم گردیده است و اینکه آن دو ملکی که بلوط علیه السلام آمدند و لوط از برای
ایشان درست کرد و نان فطیری از برای ایشان پخت و ضیافتی برپا نمود و خوردند چنانچه در باب (۱۹) از سفر تکوین مسطور
گردیده است و بجهت استدلال ... و علمای مفسرین و معادشناسی هستند معهذا لذات و آلام جسمانی را مستعد
نشمارند بلکه منکر حشر و نشر بودند مطلقا مثل مشرکین عرب و ما سند ملاحده خودشان و با حشر جسمانی منکر و معترف بحشر
روحانی بودند مانند اتباع ارسطو از برای استغنای ایشان بحسب ظاهر و چون بود و در نزد ایشان جسد جدا از اکل و شرب و سایر
لوازمات جسمانیه منفک نشد باعتبار انسانیت و چون عیسی علیه السلام ناصر بود مثل یحیی در اجتناب از اطعمه لذیذه و شرب
خمر لهذا منکرین او را سرزنش مینمودند و میگفتند مرد اکول و شرابی است چنانچه در باب (۱۱) از انجیل متی مرقوم است و در باب
... این طعن مردود است و ساحت عصمت مسیح بری از سرزنش و اکل کثره است لکن گوئیم جدا و وقتی که محقق شد خوردن و آشامیدن
... را اعتقاد ... چطور منشود که اهل بهشت با وجود جسمیت اکل و شرب ننمایند انصاف گوئیم که عیسی علیه السلام باعتبار
جسمیت انسان بود و پس چنانچه اطعمه نفیسه و شرب خمر مانع نبود در حق مسیح علیه السلام از لذات روحانیه بودن او در دار دنیا
بلکه احکام روحانیت در حضرت او غالب و ظاهر بود و کذلک لذات جسمانیه مانع نخواهد شد از لذات روحانیه در حق اهل جنت
با بودن ایشان در نشأه الاخری و بعد از همه اینها گوئیم حکم کتب مقدسه ... مشتمل بر خوردن و ... و اکل و شرب است (۲۹) از
باب (۲۶) از انجیل متی ... است (۲۹) اما شما میگویم که بعد از این از شیره انگور دیگر نوشیم تا روزیکه آنرا با شما در ملکوت
پدر تازه ... مطبوع سنه ۱۸۲۸ ... مذکوره باین نحو ترجمه شده است لکن بدرستیکه شما میگویم که بعد از این از حاصل
... نخواهم نوشید تا روزیکه در ملکوت پدر خود آنرا با شما تازه بنوشم و در ترجمه مطبوع سنه ۱۸۸۲ در مطبع ... در لندن
... باین نحو ترجمه شده است اما شما میگویم که بعد از این از شیره انگور دیگر نوشیم تا روزیکه آنرا با شما در ملکوت پدر خود تازه
... این قول صریح است در اینکه عیسی علیه السلام بحواریین فرمود که دیگر ... شیره انگور نخواهم آشامید مگر آنکه ...
در ... رأی ... مگر ... اکل و شرب ... لازم ... وعده ... و این قول
... (۲۵) از باب (۱۴) از انجیل مرقس باین نحو ترجمه شده است ... مطبوع سنه ۱۸۸۲ (۲۵) هر آینه شما میگویم بعد از
این دیگر از عصیر انگور نخورم ... روزیکه در ملکوت ... آنرا تازه ... و در آن ...
(۳۰) از باب (۲۲) از انجیل لوقا ... (۳۰) تا در ملکوت من ... بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته
دوازده سبط اسرائیل داوری کنید ... این قول صریح است در اینکه برای ... خواهد شد ...
... و بر کرسیها ... صریح است ...
... (۹) ... (۱۶) از باب ... [illegible]

وحی رسید بوسف مرد و حوّا در عقاب ناب و العادر ده بر عرصه که در دار دنیا در حانه آن دوله تدا افتاده بود دار پاره‌های نان
کرا رحوان آن دو لقمه سر حیب حود دا سپوه کرد پدر نب ملائک و فرشتانی بود بدند ابرهیم علیه السلام در جنت مستمع است پس آن
دو لقمه نان را بله نقشای بد بر ابرهیم رسید سم رمای العاده را نفرست تا سرایکس حود را از آب بوساخت نان مرا حلد
سازد که در این نان معنه بر ابرهیم کسا نفر بر نحو اطراد که بود دران تمام رمه کافی حیرهای نیکوی حود را نافی و همچنین العادر حمرها
بد را و الحال او در نعمت است و بود رسد افی آنجی بس آکرد از دساه اکل و سرب سود مثا سابرهیم علیه السلام در خوا یکو بدای
فرمید در این دساه اکل و شرب بیست اسکر دطور دیکر جوا بفرماید و در کتاب المتنی سوار الفدس در عشر یوحنای
انجیلی مرقوم است که یوحنا بکر رود مرد و حوانی کدشت که رطامهای جرب در برد است و خدم و حشم و خرآک بسیار همراه داشت
پس یوحنا انسان را از آتش جهنم برساند و هدایت نمود از عذاب اخروی تا اینکه انسان دنیا را ترک نمود و یوحنا را متابعت
نمودند و هر چه داشتند کان حود تصدق نمودند و بعد از مدتی سد کان حود را در دریچه عظم وتفاخر وزیست دیدند پس
محزون کردند و یاد سد نعرور نعمتهای دنیا از ایشان و این حالت دستارشدند بود از برای ایشان ظاهرت شاور دید
پس یوحنا فهمید و بایشان کفت آیا محزون کردید و پشیمان شدید از فوت نعمتهای دنیا که سبب ملی ابن فقر و فاقه شد پس نادم
پس کف رو بدار سنکهای فادی از برای من بیاورید پس سنکها را از انشان کرفت و سدن حود ما لله جواهر ساخت کردید
پس بایشان کفت روید بار آکر را اسکر داشتید هر چه میخواهید بخرید لکن نصیب در جنت را دید زیر آکر باس فانی عاجل سعی
ساید پس در این اساسی اوردید و از یوحنا خواهش کردند که او را ببینند پس تا بیاید باذن الله پس یوحنا دعا کرد بسته و سلاسل پرما
نان مثل کف کار برای دو حوان تعریف کن که جه خوب سدار انسان از جنت پس مثل ایشان که در جنت از برای تا صور
مبنی از یاقوت و جواهر مختلف عرض و طول هر قصری ملان معدار نعمتها در آن قصرها داشت پس جوان آن دو حوان بر فوق
ارآن مثل سنید بد دوم بر سر دنیا را ترک نمودند و یوحنا را در دین مسیح متابعت کردند انتهی پس این قصه پیش سحرا
و صریح است در اینکه در جنت قصور یاد جواهر مختلف مساید ایضا در کتاب مذکور ملایان در دین مسیح بن ادحله صالحین
و نفذ پس کار است ملائکه هر روز طعام جنت از برای او می آوردند و طبقهای طلا و معطاهای در بد لحوبر بنا لای ما دیل انواع آنها
مختلف الالوان ایضا در کتاب مسطور در قصه سمعون مرقوم است که ملائکه بعد در حاجت صنعا و مسا طعام مختلف الالوان
بعد دفات از جنت از برای او می آوردند تا اینکه نیکوی پولس نام فدیس را او مهمان وارد سد ملائکه طعام را مضاعف کردند
در ظرف طلا و روپوشهای حریر بر روی ان ظروف بداحر بودند وار این قصه کتابهای ایشان بسیار است و حوف طول
همین قدر ها اختصار ورزید پس حکونه انکار مساید بودن همسر را حیاتی و حال آنکه اصل و کتابهای ایشان را معقول نمیها
سدهد **حکایت** نیکوی اسحق در کلیسای رومیه حضور جمعی از علمای نصاری از رفتر بره که رئیس ملت بود سند
در دروم سوال نمود که همچنین کدام خداوند بموسی وعده داده بیست حانیه اما سد لکن وای فرمود که همه حریح
حری در آنجا سدا نمیشود تا اسکر ما سد لکن ناچار است مسمل برشیر از واطنا ر دوا بهار دوا نمار و حور و قصور و انعام مطعوما
و مشروبات جواب داد ادرسم با سست کهم الامؤمنین آرای انمار واطنار و مطعومات و مشروبات محو دید و حالی اسامید نامرد
همین دران قصور می سستد وار این جوابی حظی ولذت میرید با حر جواب داد حرر اکنه را ابحا اکل و سرب سماسد کهم علاوه
برانکه کلام سمائحا لف فرمایش مسیح علیه السلام است دم می اید که از حدای عادل معدس بعل لعو صادر سده باشد زیر آنکه حریکه هیچ
بکار نمیخورد حلق کرده وا فریده است وار بعل سعها ست بس ار جواب منقطع فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَأَمَّا جواب از امر سیم پس در باب
نجم کدست زیر آنکه حیها در اد دمطاعن بیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایراد مساید ایضا جواب مفصل سرح دراینجا ذکر میشود تعنی
[illegible] و مرادم از تحیم عدد و الکراد رایحا الغاد [illegible] بود که لا مد با نها [illegible] رجوع کرد **الشبهة الثامنة** انکه

در قرآن مجید متشابهات و متشابه بودن روح ثابت نمیشود **والجواب** متشابهات و محکمات روح دو امر است اوّل
اعتقادات کامله دوم اعمال صالحه و قرآن مجید مشتمل بر بیان این دو نوع است باکمل و اتم وجه چنانچه این امر را در جواب از
شبههٔ اوّل معلوم و مشخص نمودیم ملتفت نشده و امثال این از کلمات که مقتضای ذوق علمای پروتستانت است در قرآن ثابت نشود
و این نقصان در قرآن نیست و موجب هیچگونه نقص نخواهد بود بلکه مسئله‌های کمال است [illegible] از برای معرفت توحید است
مثبت که عین شرک و کفر است پس نقصان قرآن لازم می‌آید چنانچه بود مثل انجیل و قرآن لازم می‌آید بجهت عدم استیلائش بر بعضی امور که
مقتضای ذوق است [illegible] علمای مشرکین از برای هند چنانچه گویند که در جواب از برای اکمل و بلا دخالت مقتضای ذوق
غیر مستند است در مرد عقل و متصوّر نیست که اجازه از جانب عقلا در این امر حاصل شود پس کتابیکه مشتمل بر اجازه این امر جا
حلال نباشد از جانب خدا نخواهد بود علی قولهم هداهم الله **الشبهة الخامسة** در قرآن اختلافات معنویه یافت میشود
مثلاً در سوره البقره مرقوم است لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ یعنی در خصوص دین نباید جبر و اکراه بشود و در سوره الغاشیه مسطور گشته است
فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ یعنی ای محمد تو نصیحت ده زیرا که تو نصیحت کننده و واعظی و بر مرده انسان حکمی و زوری
نداری و در سوره النور تحریر یافته است قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ
تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ یعنی بگو یا محمد که اطاعت کنید خدا را و رسول خدا را اما اگر رو برگشت کنند
بس حرامی نیست که پیغمبر است متحمّل کرده است در تبلیغ احکام و بر شما است آنچه را که کرده شد اما در ابعاد و امثال و اگر فرمان
بهر رسول الله را در حکم راه یابید یعنی که ارشد و صلاح است و رسیدن هیچ و نیست بر رسول الله مگر رسانیدن احکام آشکارا
مقرون بمعجزات و در قرآن بعد از آن هم بوده آن آیاتیکه در آنها امر بجهاد شده است و ابعاد و اکثر آیات قرآن مسطور است که
شروع مسیح بر وسایط و بعضی بوده است لکن بعد از آنها بار دیگر در دو موضع قرآن بیان شده است که مسیح از جنس [illegible]
بلکه مرتبه اعلی است چنانکه در سوره النساء بیان کرده شده است إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ
یعنی بدرستیکه مسیح ابن مریم رسول خدا است و کلمه او که القا شد بمریم و روحی است از جانب خدا و در سوره التحریم بیان یافته است
وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا یعنی مریم دختر عمران است که عصمت خود را حفظ
داشت و ما از روح خود باو دمیدیم این دو آیه بعد و خلاف آن آیات مبینه شد که معنی آنها از انکار الوهیت مسیح آمده است
انتهی پس آنکه این دو اختلاف از اعظم اختلافات است نزد ذو علم و بینش و لذا صاحب میزان الحق بذکر همین دو اختلاف اکتفا
کرده است در فصل ششم از باب سیم از میزان الحق یعنی در صفحه (۲۲۳ و ۲۲۴) از نسخهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ و در مفتاح الاسرار
قدیم المطبوع سنه ۱۸۴۳ در صفحه چهارم صاحب میزان الحق الوهیت مسیح را از قرآن از دو آیه مذکوره بدین نحو اثبات کرده است بعد
از تحریر این مرقوم نیز گفته است در مانیکه مسیح روح الله باشد بحکم این دو آیه لا بد باید در مرتبهٔ الوهیت باشد زیرا که
روح خدا کمتر از خدا نخواهد بود لیکن بعضی از محمّدیّین گویند که لفظ روح که در این دو آیه آمده است مراد از آن جبرئیل
ملک است الا اینکه معنا این قول غلط و سست و نیز از اینکه ضمیر لفظ منه که در آیه ثانیه است راجع بسوی که در مفتاح الاسرار
نوشته است نیز را) و ضمیر متصل در لفظ روحنا بحکم قاعدهٔ صرف ملک واحد نمیشود بلکه راجع بخدا است **و ندر جواب**
از اختلاف اوّل گوئیم که این اختلاف نیست بلکه این حکم قبل از جهاد بوده است و چون حکم جهاد نازل شد این حکم منسوخ
گردید و نسخ اختلاف معنوی نیست و الّا لازم می‌آید که اختلاف معنوی باشد فیما بین انجیل و توریه در جمیع احکام منسوخه
و کذا در بعض احکام توریه و همین در وجود احکام انجیل چنانچه مفصّلاً و مدلّلاً در باب سیّم از این کتاب معلوم و مشخص نمودیم
لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ هم منسوخ نیست ما جواب را مبنی بر این است که لا [illegible] وجه اوّل [illegible]
مسلم نیم که [illegible] قاعده صرفیه است که حکم این ضمیر راجع بملک [illegible] بلکه راجع شد [illegible]

علم صرف را که حکمش یاد کرد باشد چنین معلوم میشود که این قسمتی از علم صرف بهره است و همین طور دیگر اطلاع است که در
صرف را بیهوده حرف یا ماحشر میشود اسم علم صرف گذاشته است علم بد نیست که هر چند در اینجا نوشته است که حقّال گمان کند قسمتی علم
عربیت هم دانسته و جهت دفع توهّم احدی از معترضین علمای اسلام را بدین ایهام که گویند مراد از لفظ روح در قول خدا وَرُوحٌ مِنْهُ
جبرئیل است پس این بیان است و منشأ آن عداوت و جهت تهمت است اکنون اشاره میشود که سوره نساء بدین نحو است یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا
تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ
فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و ترجمه ظاهر آن بفارسی چنین است ای یهود و نصاری غلو مکنید در دین خود یهود در امر
در عیسی تفریط کنید تا او را پسر زنا گفتند و نصاری را امر میباید در مسیح افراط نمایند تا او را الله و ابن الله گویند و هیچ کدام
از شما مگوئید بر خدا مگر حق را سبب و درست باشد و جز این نیست که مسیح عیسی ابن مریم است و رسول خدا است و کلمه اوست که
القا شد بسوی مریم و دیگر عیسی روحی است صادر شده از جانب حق بی توسط پدر و نطفه پس ایمان بیاورید بخدا یعنی بوحدانیت
او و به رسولان او و مگوئید خدا ثالث سه است یعنی اب و ابن و روح القدس باز ایستید از این گفتار بهتر است برای شما جز این نیست
که الله اله یکتا است پاک است ذات پاک او از آنکه او را فرزندی باشد مر او راست
آنچه در آسمانها و زمین است و خدا کافی است بمقام وکالت آیه شریفه صریح است در ملامت کسانی که معتقد به
تثلیث اند و اعتقاد کسانی که مسیح را ابن الله میدانند و قرآن مجید صاحبان این عقیده را در مواضع متعدّده مذمّت و ملامت
میفرماید مثل قول خدا لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ یعنی بتحقیق کافر شدند کسانی که گفتند الله
مسیح ابن مریم است و مانند قول خدا لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و این آیه مثل آیه سابق در تکفیر کسانی است
که قائل بتثلیث اند و مانند قول الله مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ یعنی نیست مسیح پسر مریم مگر پیغمبری و معنی این جمله و معنی
رُوحٌ مِنْهُ مراد از این اضافه اضافه تشریفی است مثل بیت من الصغر الی الکبر من تخصیص مثل بیت الله ای
بعضها متعلق بمجرد وقف است که ان مجرد وصف روح است ای کائن منه و صادر منه اعنی مخلوق له کما فی الکافی عن
الصادق علیه السلام انه سئل عنها قال هی روح مخلوقة خلقها الله فی آدم و عیسی وفی التوحید عن الباقر علیه السلام روحان مخلوقان
اختارهما و اصطفاهما روح آدم و روح عیسی وجه چهارم قول او روح خدا که مراد خدا خواهد بود آنچه مردود است در آنکه
خدا در سوره السجده در حق آدم علیه السلام میفرماید ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ و در سوره الحجر و سوره ص ایضا در حق
آدم میفرماید فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس خداوند در نفس ناطقه آدم علیه السلام لفظ روح را اطلاق
فرموده است و در سوره مریم در حق جبرئیل علیه السلام فرموده است فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا و مراد از روحنا
در این موضع جبرئیل علیه السلام است و در آیه (۱۴) از باب (۷) از کتاب حزقیال در خطاب استخوانهای مرده که بمعجزه حزقیال زنده
شدند بدین نحو مذکور گردیده است (۱۴) و روح خود را در شما خواهم نهاد که زنده شوید آنچه در اینجا ایضا خدا در حق
نفس ناطقه انسانی روح خود فرموده است پس با تحقیق مقدس این چند فقره خدا نام او را بحکم کتاب حزقیال آدم
و جبرئیل خدا نام او با حکم قرآن نیز حق است که مراد از روح در قول خدا وَرُوحٌ مِنْهُ نفس ناطقه مسیح علیه السلام است اضافه
آن برای تشریف است چنانچه در حق ناقه صالح میفرماید ناقة الله معلوم است که اضافه مر ایشان بالوهیت را برای ناقه حاصل نیست
پس اگر عیسی را هم روح الله بگویند مرتبه الوهیت برای او حاصل نخواهد بود این بود حال این نحو در تفهیم متعصبین و مراد
بعضی از آیات را موافق میل خود تفسیر نمایند تا اسکات اعتراض آنها

مطابق و موافق می‌باید چنانچه صاحب نظر و فنون صحیح این است که اولاً می‌شناسد که مقصود مطلب کتاب را چنان دریابد که در ضمیر مصنف
بوده است پس شخص مطالعه و تفسیر کننده کتاب باید که از احوال ایام مصنف و از عادت و مذهب طایفه که مصنف در میان
آنها زیست نموده است اطلاع و آگاهی داشته و هم از صفات و احوالات خود مصنف خبردار باشد نه اینکه محض ذات بین زبان آن
کتاب اکتفا نموده ترجمه و تفسیر آن اقدام نماید و باید که تسلسل مطالب کتاب متوجه گشته ملحوظ نماید ما قبل و بعد المقصود
نشمارد و هر مطلبی را که میخواهد تفسیر کند باید با هر مکان موافق که با آن مطلب مناسبت و مطابقت دارد مقابله نموده بنابر آن تفسیر
نماید مثلاً اگر چون معنی ظاهر بکرد و لکن وسعت است هم معنی است که مصنف الفاظ را بآن معنی ذکر کرده بسط و بسط نماید
پس باید که مفسر بر آن معنی ظاهری و مشهور دست برندارد تا آنکه از خود موضع کتاب معلوم بکردد که مقصود مصنف در آن
موضع مجاز و کنایه بوده است و در صورتیکه مجاز ثابت باشد باید که در آن حال بر معنی موافق مضمون و مطلب مجمال تعبیر نماید والا
مفسر محض بنابر خواهش خود بموافق تفسیر نموده است با الفاظ پس نظر و تأمل کند و تحریر او در معرفت قواعد تفسیر و دقت نظر او
چگونه مقصود را همانطوریکه مراد مصنف بوده است بیان کرده است و چگونه توجه نموده بتسلسل مطالب کتاب و مطالب سابقه
و لاحقه را معروف شناسد و چگونه هر مقامیکه مناسبت داشت مطابقه و مقابله نموده است بنابر این ادعا با این تحقیق لیکن حضرت
ما شیم که این عالم نحریر و مفسر عدیم النظیر تفسیری نوشت که [illegible] عهد عتیق و جدید با آنکه بذکره باشد [illegible] مبتحثین و
اظهار نماید لکن زیرا که تا عهد او ظاهر نشده بود [illegible] مستحق الحق و الانصاف اگر [illegible] تأمل نموده امتحان کنیم
گویند که مجموع دو و دوی مسودهای تحت خواهد بود [illegible] نظر و جولان ذهن او این بوده حال او و فهم مقصود حملی بر دارد
که حکم واقع شده است ما بین دو ملت و گمراست هرکس تعصب را کنار بگذارد [illegible] تفسیر صحیح از برای آیات [illegible]
بر علمای اهل اسلام حکایت **حکایت اولی** ابو السعود علامه در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه [illegible]
طبیب حاذق نصرانی که از اطبای [illegible] بوده است روزی با علی بن حسین الواقدی المروزی مناظره کرد گفت در قرآن شما حرفی
که دلالت دارد بر اینکه عیسی جزئی از خدا است این است [illegible] و واقدی آیه مبارکه وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حکایت ثانیه** [illegible]
[illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ [illegible] در این کلمهٔ مبارکه [illegible]
[illegible]
[illegible] تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ
شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ضمیمهٔ اولی** [illegible]
[illegible]

وایشان کسانی هستند که نظر مینمایند بماهیات و حقایق اشیاء من حیث هی هی لا من حیث انها موجودی سوی الله زیرا که
حق است که وجود او واجب لذاته و اشیاء ما عدای او پس ممکنست لذاته و ممکن لذاته هرگاه نظر کرده میشود نیست و من حیث هو
هو معدوم است پس المقربین موجودی نمی بینند سوی الله سبحانه و قول هذا هو اشارهٔ مطلق است و اگرچه اشارهٔ مطلق است
الا اینکه مشار الیه چون معین است هذا بمطلق منصرف میشود بان معین فلا یقول هذا هو الا مقربین اشاره است بسوی
حق سبحانه و در این اشاره ایشان محتاج نمیشدند زیرا که افعال همه در صورتیکه موجود ذاتی است واحد است که قسم ایشان
بحکم عقل نمی بینند مگر واحد را و در پس لفظ هو از برای حصول عرفان تام از برای المقربین کافی است مقام ثانی مقام اصحاب
الیمین است و این مقام دون مقام اول است زیرا که ایشان حق را موجود و خلق را ایضا موجود می بینند پس موجودات کثیره
حاصل میشود در نظر ایشان فلا جرم هو کافی نبود از برای ایشان بسوی حق بلکه در اینجا لا بد است ذکر تمیز که حق تمیز یابد از خلق
پس ایشان محتاجند که لفظ الله مقرون شود بلفظ هو پس از برای هدایت ایشان حضرت حق فرمود هو الله زیرا که الله موجودیست
که ما عدای او مفتقر باو باشند و او مستغنی از همه باشد مقام ثالث مقام اصحاب الشمال است و این اخس و ادون مقامات است
اصحاب الشمال کسانی هستند که تجویز مینمایند که واجب الوجود اکثر از واحد باشد فلذا لفظ احد مقرون شد بلفظ هو الله داخل
هؤلاء وابطال لمقالاتهم پس از برای هدایت ایشان حضرت فرمود هو الله احد درا اینموضع دقیقهٔ دیگر هست که اشرف و اعلی از اول
و آن این است که صفات الهیه یا اضافیه است یا سلبیه اما الاضافیه مانند علم و قدرت و خلاق و اما السلبیه مثل لیس بجسم و لا
بجوهر و لا بعرض پس مخلوقات دلالت دارد بر نوع اول از صفات او و بر نوع ثانی باشا و لفظ الله دال بر مجموع صفات اضافیه
و لفظ احد دال بر مجموع صفات سلبیه است پس الله احد تام است در افادهٔ عرفان که لایق عقول بشریه است و بیان اینمطلب اینست
که الله اسمیست که مستحق عبادت باشد و استحقاق عبادت حاصل نمیشود مگر از برای کسیکه مستبد باشد بالایجاد و الابداع باشد
و ایجاد ممکن نیست مگر از برای کسیکه موصوف بقدرت تامه باشد و اراده نافذه و علم متعلق بجمیع معلومات از کلیات و جزئیات
و مجامع صفات اضافیه همینها است که مذکور کردید و اما مجامع صفات سلبیه پس آن احدیت است زیرا که مراد از احد بودن
از حیثیت این است که منقسم نشود به هیچ اقسام و مرکب نباشد زیرا که هر ماهیت مرکبه مفتقر است به هر یکی از اجزاء و هر یکی از اجزاء
غیر از آنست بالذات پس هر مرکب مفتقر بغیر است و هر محتاج بغیر ممکنست لذاته پس الهی که مبدء جمیع کائنات است ممتنع است که
ممکن باشد پس الله فی نفسه فرد احد است و چون ثابت شد احدیت ذات سبحانه واجبست که متحیز نباشد زیرا که متحیز میشود بعضی از آن
و هر چه دو معنی و یسار باشد ذو الاجزاء و منقسم خواهد بود پس احد محال است که متحیز باشد و چون ثابت شد که متحیز نیست صاحب احیاز
و جهات نخواهد بود پس واجب است که در شیئی حلول نکند زیرا که حال با محل در وضع واحد است و از برای شیئی هم محل باشد زیرا که حال در
او احد نخواهد بود و چون ثابت شد که حال و محل باشد پس متغیر نباشد چون که تغیر زایل نمیشود مگر از آنکه ذات صفتی باشد و اتصاف با آن
که احدیت واجب است و احدیت باشد زیرا که اگر در وجود دو موجود یعنی دو واجب الوجود یافت شود هر آینه هر دو در وجوب
مشارکت خواهند داشت زیرا که ما به الاشتراک غیر از ما به الامتیاز است پس هر یکی از آنها مرکب خواهد بود پس ثابت شد که احدیت
مستلزم واحدیت است [illegible]
و مجموع الامرین هذا [illegible] احد [illegible] علم [illegible]
حاصل [illegible] واحد است پس [illegible] ذکر [illegible] که الله احد کافی است از برای حصول عرفان تام و [illegible]
[illegible] علوم [illegible] کلام الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

خود فرموده است اعتقادنا فی القرآن ان القرآن الذی انزله الله علی نبیه هو ما بین الدفتین وهو ما فی ایدی الناس لیس باکثر من
ذلک ومبلغ سوره عند الناس مائة واربع عشرة سورة وعندنا والضحی والم نشرح سورة واحدة ولایلاف والم ترکیف سورة واحدة ومن
نسب الینا انا نقول اکثر من ذلک فهو کاذب انتهی کلامه رفع مقامه ودر تفسیر مجمع البیان وصافی ذکر السید الاجل المرتضی علم الهدی
ذو المجدین ابو القاسم علی بن الحسین الموسوی رضی الله تعالی عنه ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله مجموعا
مؤلفا علی ما هو الآن واستدل علی ذلک بان القرآن کان یدرس ویحفظ جمیعه فی ذلک الزمان حتی عین علی جماعة من الصحابة فی
حفظهم له وانه کان یعرض علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویتلی علیه وان جماعة من الصحابة کعبد الله بن مسعود وابی بن کعب وغیرهما
ختموا القرآن علی النبی صلی الله علیه وآله عدة ختمات کل ذلک یدل بادنی تامل علی انه کان مجموعا مرتبا غیر مبتور ولا مبثوث وذکر ان
من خالف من الامامیة والحشویة لا یعتد بخلافهم فان الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب الحدیث نقلوا اخبارا ضعیفة ظنوا صحتها لا یرجع بمثلها
عن المعلوم المقطوع علی صحته انتهی وقال السید المرتضی ایضا ان العلم بصحة نقل القرآن کالعلم بالبلدان والحوادث الکبار والوقائع العظام
والکتب المشهورة واشعار العرب المسطورة فان العنایة اشتدت والدواعی توفرت علی نقله وحراسته وبلغت الی حد لم یبلغه فیما ذکرناه لان القرآن معجزة
النبوة ومأخذ العلوم الشرعیة والاحکام الدینیة وعلماء المسلمین قد بلغوا فی حفظه وحمایته الغایة حتی عرفوا کل شیء اختلف فیه من اعرابه
وقراءته وحروفه وآیاته فکیف یجوز ان یکون مغیرا او منقوصا مع العنایة الصادقة والضبط الشدید انتهی کلامه رفع مقامه وشیخ الاجل
شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در تبیان خود فرموده است واما الکلام فی زیادته ونقصانه فمما لا یلیق به لان الزیادة فیه مجمع علی
بطلانه والنقصان منه فالظاهر ایضا من مذهب المسلمین خلافه وهو الالیق بالصحیح من مذهبنا وهو الذی نصره المرتضی رحمه الله وهو
الظاهر فی الروایات غیر انه رویت روایات کثیرة من جهة الخاصة والعامة بنقصان کثیر من آی القرآن ونقل شیء منه من موضع الی موضع
طریقها الآحاد لا توجب علما فالاولی الاعراض عنها وترک التشاغل بها لانه یمکن تأویلها ولو صحت لما کان ذلک طعنا علی ما هو موجود
بین الدفتین فان ذلک معلوم صحته لا یعترضه احد من الامة ولا یدفعه وروایاتنا متناصرة بالحث علی قراءته والتمسک بما فیه ورد
ما یرد من اختلاف الاخبار فی الفروع الیه وعرضها علیه فما وافقه عمل علیه وما خالفه تجنب ولم یلتفت الیه وقد ورد عن النبی روایة
لا یدفعها احد انه قال انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض وهذا یدل علی انه موجود فی کل عصر لانه لا یجوز ان یامرنا بالتمسک بما لا نقدر علی التمسک به کما ان اهل البیت ومن
یجب قوله حاصل فی کل وقت واذا کان الموجود بیننا مجمعا علی صحته فینبغی ان نتشاغل بتفسیره وبیان معانیه وترک ما سواه انتهی کلامه
رفع مقامه شیخنا وقاضی نور الله شوشتری در کتاب خود المسمی بمصائب النواصب گفته است ما نسب الی الشیعة الامامیة من وقوع
التغییر فی القرآن لیس مما قال به جمهور الامامیة انما قال به شرذمة قلیلة لا اعتداد بهم انتهی واخوند ملا صالح در شرح کلینی اعلی الله
مقامهما گفته است یظهر القرآن بهذا الترتیب عند ظهور الامام الثانی عشر ویشهر به انتهی وشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی صاحب وسائل
در رساله فارسیه خود که در رد بعضی از معاصرین خود نوشته است گفته است هرکس تتبع اخبار وتفحص تواریخ وآثار نموده بعلم یقینی
میداند که قرآن در غایت واعلی درجه تواتر بوده والوف صحابه حفظ ونقل میکردند آنرا ودر عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
مجموع ومؤلف بود انتهی بالفاظه حاصل مفاد اقوال محققین آنست که قرآنی که بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است همین است
که ما بین الدفتین است وآنست که مردم در دست دارند ومتعمل مسلمین است وزیاده از این نیست [illegible]
[illegible] قرآن زیاده بر این است دروغگو وکاذب است ودروغ گفته است وآنکه قرآن مجموع ومؤلف بود در عهد [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم
والوف از صحابه او را حفظ ونقل میکردند جماعتی از صحابه مانند عبد الله بن مسعود وابی بن کعب [illegible] قرآن را بر پیغمبر
ختم کردند وهمان ترتیب در وقت امام دوازدهم قرآن ظاهر خواهد کرد وشرذمه قلیلی که قائل بوقوع تغییر وتحریف شدند در قرآن قول
ایشان مردود وباطل [illegible] از درجه اعتبار ساقط [illegible] اعتنا بشأن ایشان نیست [illegible]

طریقه آنها اخبار آحاد است رد و ترک آنها واجب است زیرا معلوم و مقطوع بسوی اخبار آحاد رجوع و برگشت نمیشود مثلا هو الحق
زیرا که خبر واحد و ما سکن الیه دلیل قطعیه مقاصد نداشته باشد رد و انکار آن واجب است بنابر تصریح علامه الحلی اعلی الله اعلامه در کتاب
خود المسمی بمبادی الوصول الی علم الاصول و در اخبار رسیده و مشاهیر و مکابره وارد گردیده است هر خبری که بشما وارد میشود اگر مضمون
او با مضمون قرآن مجید مطابق است او را قبول کنید و الا فاضربوه علی الجدار و معلوم است اخباریکه در خصوص تغییر و تحریف
قرآن واقع گردیده است مضمون مخالف نص صریح قرآن است قال الله تعالی فی سوره الحجر إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ در
تفسیر صراط المستقیم ای انا لحافظون من التحریف والتبدیل والزیادة والنقصان و در تفسیر الصافی وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ من التحریف
والتغییر والزیادة والنقصان و در تفسیر خلاصة المنهج و انا له لحافظون بدرستی که ما او را نگهبانانیم از تغییر و تبدیل پس
آیه مذکور و اقوال مفسرین اثبات صریح است در اینکه قرآن محفوظ است از زیاده و نقصان **مناجات** ای معبود برحق
وای قادر مطلق و شفیق مهربان ای خدای رحیم و رحمن از روی رحمت خود بر معرفت خود را نقل ما ... زیرا که تا توفیق تو شریک حال
متوجه نگردانی و اراده توفیق خود ملحق بسازی آدمی توانائی شناختن بود او و فهمیدن احکام نور نخواهد داشت پس توفیق و رحمت
خود را شامل حال این حقیر بنما و مستحقین که مطالعه کننده این کتاب مبارکند شامل گردان که ختم روحانی بنیان اکتساب نمودند قسمی
که در کلام خود شان نموده شناسند و بتوفیق و حلاوت مطالب قرآن را درک نموده و ملتفت آن رجوع نموده با اینکه اینها را سردار
حلال و سلحی که بوساطت حضرت محمد و آل طیبین که مخاطب دهنده کل عالمند شمسی و ظهور باشد و بر فعل شان القاصرتا
کرده باشد که این حقیر اقدام بتحریر این کتاب نموده مگر پیغمبر دل سوزی نا بیان کرد از سر حقیر نشود بر دو ذکر و سر نماید اللهم
اهد قومی فانهم لا یعلمون آمین یا رب العالمین **خاتمه** در علوم قرآن و شرایط علم تفسیر که بدون این شرایط اقدام بتفسیر
غلط و باطل است و اما شرایط تفسیر اینها است که مفسر باید بر وجه کمال و اتمام عالم این علوم بوده باشد اول معرفت لغات
قرآن است بلکه اکثر لغات قرآن لغاتی است که معانی آن متواتر علوم است پس حکم مستنبط از آن از قبیل یقینیات باشد و اگر لغت غیر
متواتر باشد حتی آن را از روایات آحاد معلوم شود پس معرفت آن لغت بأخبار آحاد است پس حکم مستنبط از وی از قبیل مظنونات باشد
دویم معرفت ... است یعنی باید که تمام قواعد نحو دانسته باشد بلکه در واقع است زیرا که ممکن است حکم مأمور به آیه
باشد بحکم و ... اکثر در خصوص آیات مبارکه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ زیرا که همه
اینها صفات ... واحد میباشد و در حکم یک مجید یعنی از راه صرف کلام واحد اند لکن از حکم روایات شرایع هست که
آیات ... کرد و آخر سوره مبارکه البقره ... از راه قیاس آیات بشنارند و محکم روایات ثابت مرهست ... بلکه نسبت و وقوف
معانی بشنار اختلاف بشناسند چنانکه علما را اختلاف است در اینکه وقف در اینجا باید کرد که وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ یا در
اینجا که وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و بسیار اختلاف جمله شرع اختلاف کرده اند که تأویل متشابهات را یا باید دانست یا نه مذهب صحیح
است که متشابهات باید بمحکمات رد شود سیم علم نحو است و این علم شرعی است تا مفسر ماهر در این علم نباشد سخن گفتن
وی در قرآن حرام است و هر کس در علم تفسیر تامل کرده باشد خبر داده اند که اگر علم اعراب درمیان نباشد معانی قرآن بطریق صواب
معلوم نخواهد شد چهارم علم تصریف و اشتقاق است چه از ماده کلمه و کلام دست نباشد معانی اینها بر وجه صواب مفهوم
نشود پس این اولی و اصح است پنجم علم معانی و بیان است چه هرگاه عالم باین نباشد دلالات کلمات اینها بر خطابات و نقص
و تأکید و تشدید و غیر اینها از نکات معلوم نشود ششم علم بدیع است و لزوم علم آن اینهم مستنبط در اول آیات است ذکر
شده هفتم علم قرائت است هشتم علم اصول دین است یعنی علم توحید و نبوت و معاد هر در کلام مجید نه تنها بلکه مجاد
در آن خصوص بیانات شده است نهم علم اصول فقه است زیرا که در آیات قرآن شریف از تکالیف شرعیه عنوان شده باشد
عموم و خصوص مجمل و مبین و مطلق و مقید باید معلوم باشد دهم علم احادیث متعلق قرآن است یازدهم علم اسباب نزول

قرآن است بر آنکه چون تمام جمله قرآن زیاده مدت بیست و سه سال بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل میشد
بجهتهای علیحده مانند کتب سابقه و هر آیه در خصوص واقعه و حادثه نازل شد دفعةً بر یک ... لهذا که در علم اصول فقه مبین است
که العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب لهذا علمای این علم گفته‌اند که در معرفت اسباب نزول فائده نیست الا آنکه چون لفظ
عام مختص شود اخراج سبب از او جایز نیست و مخصص غیر سبب نزول جایز است ... هم علم ناسخ و منسوخ است زیرا
که مکلف علم ناسخ ... که ... منسوخ و از جمله ... آنست که بنای قرآن بر نسخ بعض احکام شرایع سابقه است چنانکه در
قرآن مجید عنوان شده است که وَ اُحِلَّ لَکُم بَعضَ الَّذی حُرِّمَ ... هم علم تاویل است و آن بر چند قسم است قسم اول آن
که ... نفی باشد اثبات کرده و ... اثبات باشد نفی کرده و اما موضعی که مراد نفی اثبات باشد آنست که فرموده لا اقسم
بیوم القیمة مراد آنکه اقسم بیوم القیمة و در جای دیگر فرموده قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا مراد آنکه
ان تشرکوا به شیئا زیرا که حرام فعل شرک است و جای دیگر فرموده ما منعک الا تسجد مراد آنکه ما منعک ان تسجد و اینکه مراد
از اثبات نفی باشد مثل آنکه فرموده یبین الله لکم ان تضلوا مراد آنکه ان لا تضلوا و امثال این در قرآن بسیار است قسم
دوم آنکه لفظ عام باشد و مراد خاص یا لفظ خاص باشد و مراد عام اما اول عام گویند و مراد از وی خاص باشد آنست که فرموده
الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم و مراد از الناس اول شخص معین بود و اما دوم خاص گویند و مراد عام باشد
فرموده فاعلم انه لا اله الا الله و مراد از آن عموم مکلفان باشد قسم سیم آنست که هر جا در قرآن مجید دو لفظ ظاهر
مساوی ... مراد از آن دو ... جا که فرموده فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان

[illegible]

هیچکس تعلیم نیافته بود و اعتراضات عبد المسیح کندی و غیره را هیچ معنی در بیان ندیده قابل التفات نیست چه برخلاف معلوم
در نزد جمیع اهل اسلام است با اینکه چون قصص ماضیین را بیان میفرماید به مطابق واقع معلوم است که از طریق وحی و الهام است لذا
قال الله تعالی وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ و در اوائل باب هشتم سوق بیان نامت که این خود
بیان از دلائل نبوت محمدیه است حکمت ششم این است که رسول محمد علیه و آله السلام الله الملک العلام از اذاء و آزار کفار و مشاق و محن
دائما در زحمت و آزار بود در اذای رسالت و چون قصص انبیاء سابقین و انبیای سلف را استماع میفرمود حالا بعد حال معلوم
میشد که حال همه رسولان کرام چنین بوده است لاجرم مصابرت میفرمود کما قال الله تعالی فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ
حکمت هفتم این است که هر فصیحی که یک واقعه را شرح دهد و اگر خواهد که عین آن واقعه را بار دیگر بعبارت اخری با واقعه را تکرار کند
عبارت دوم او بالنسبه باول رکیک و غیر فصیح و الفاظ او غیر ملیح میشود و اگر اعلی است که الفاظ فصیحه در بیان اول خرج شده
و بصرف رفت و حقتعالی قصه حضرت آدم و حضرت ابرهیم و حضرت موسی علیهم السلام را و هکذا قصه فرعون و شیطان را در قرآن بکثرت
یاد فرموده بیان ثانی با اول و ثالث با ثانی و هکذا در فصاحت و بلاغت هیچ تفاوتی ندارد لاجرم معلوم میشود که قرآن در فصاحت
معجز است لذا خداوند فرموده وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ای فی الفصاحة و الرکاکة حکمت هشتم
اینکه قرآن مجید مشتمل است بر علوم توحید و تجرید و دلائل دقیقه و مسائل عمیقه و نکات رقیقه و خواطر در معرفت آنها کوفته
و دل کوفته میشود و چون در اثنای آن دلائل و بیان مسائل بعضی از قصص گفته شود خواطر را باستماع آنها انس پیدا شود
و زیادتی قوت حاصل گردد در فهم دلائل دقیقه و استنباط نکات رقیقه و این غایت حکمت است و هر کسی که حالی از این نکات باشد
معلوم است که آن با فضل است از این جهت است که قصص قرآن مثل توریة و انجیل بطور تاریخ یکجا ذکر و بیان نشده بلکه متفرق و
منتشر مرقوم شده اند چه اگر یکجا بیان میشد کالتکوین من التوریة این نکات ضایع و فاسد گردید و نوع دوم از علوم
قرآن استنباط دلائل و استخراج مسائل اصول و فروع است بدانکه جمله اصولیان علم اصول را از قرآن استنباط کرده اند و
فروعیان جمله فروع را از این کتاب مبارک استخراج نموده اند و جمله اسرار و علوم و فنون را مدرک قرآن است لذا حقتعالی در حق
او اول فرموده لَا رَيْبَ فِيهِ یعنی خوب تحقیق که در قرآن هیچ گونه شک و ریب نیست که هرکس ورا بداند شکی برای او باقی نماند الحاصل
قرآن بحری است بی پایان و لهذا برای ذکر زیاده بر این فعلا در این موضع فرصت ندارم [illegible] مکشوف باد بر ارباب عقل که علمای
مسیحیه درین زمان ها هر جا کو یافته شد در اثبات صحت توریة و انجیل مستعمل الآن ممتثل بقرآن کردند در اثبات ادعای باطل خود و
گفتند که قرآن مجید شهادت میدهد که این توریة و انجیل همان توریة و انجیلی است که بر حضرت موسی و عیسی علیهما السلام نازل شده است
و منسوخ نکردید و نه محرف شده بشهادت قرآن از جمله رساله نوشته مسمی بشهادت قرآنی بر کتب ربانی و رساله مذکوره را
مطبوع و منتشر کردند برای اغوای عوام از مسلمین و یک صد و سی و یک آیه از قرآن مجید استخراج نموده در ضمن یک صد و سی و یک فصل
اما سه سوره را نوشته اند و ترجمه آنها را از میان سطور قرآنهای دهلی نوشته اند و ترجمه آنها هم چنین در رساله نوشته بودند
رساله دعوة المسلمین الی کتاب المقدس ... و جواب آنها هم بر دل خود ساخته نموده اند با اینکه لفظ توریة و انجیل و اهل کتاب
در این آیات مبارکات واقع گردیده است و بحمد الله جواب آنها در رساله مبارکه بحر المسیحیین که مسمی به برهان المسلمین بطور مفصل
و اجمال جواب گفته ایم و ارذول مختصر عامه و خاصه بیان نموده ایم که دلالت آیات مذکوره بر خلاف مراد آنهاست با این رساله مذکوره
رجوع کرده در این موضع بطور اجمال گوییم که خود قرآن مجید صریحا شهادت میدهد بر اینکه اهل کتاب کتب خود را تحریف کرده اند حیث
قال أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و در جای
دیگر میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا الآیه ابن عباس گوید مقصود از
کتمان تحریف است و در جای دیگر میفرماید فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ تمامی مفسرین از خاصه و عامه نوشته‌اند مراد از این آیه در شأن اهل
کتابست در تحریف و ایضاً میفرماید تعالی شأنه در سورهٔ نساء يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ و در جای دیگر يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ
مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ پس هم از این آیات و غیر اینها که مثل اینها است صریح معلوم میشود که اهل کتاب کتب خود را تحریف کرده‌اند و قرآن مجید
ابداً اینها را تصدیق نمیکند مجملاً مسئلهٔ وقوع تحریف در کتب عهدین محل شبهه نیست چنانکه در این کتاب و در سایر مؤلفات
حقیر این مسئله را مبرهن و ثابت ساخته‌ایم بما لا مزید علیه خصوصاً در باب اوّل و دوّم از جلد اوّل از همین کتاب مراد و مقصود در اینموضع
اینستکه معلوم و محقق شود اقوال باطلهٔ قسیس سوری و رسائل جدیدهٔ ایشان را دیده و حسن کاری که در ادعای خود صادقند
نباشند که واقعاً قرآن مجید این کتب را تصدیق میکند حاشا از قرآن مجید حاشا که این تواریخ مفقود السند و مجهول المؤلف
و مملو از اختلافات و تناقضات و اغلاط [illegible] بوده و باطل است تصدیق نماید و ثانیاً آنکه از قسیس استفسار میشود که
آیا مقصود شما اینست که قرآن مجید جمیع اقوال و احوال و احکام و قصص و حکایات و اغلاط و مناقضات و مجد و اسباب [illegible]
کتب عهد عتیق و جدید را بطور عموم تصدیق مینماید یا بعض مواضع را تصدیق و بعضی را تکذیب مینماید اوّل باطل است قطعاً
و ثانی محل نزاع نیست چه البته قرآن موافق و مؤیّد است بعضی مسلّم و معقول است عندنا و این محالفات [?] [illegible]
اما بیان بطلان اول پس اکثر عموم علمای مسیحیّه معتقد شان است که ماحصل و خلاصهٔ کتب عهد عتیق و جدید امور ثلثه است
اوّل اینکه حضرت عیسی علیه السلام ابن الله الوحید است و ثانیاً آنکه الله است کامل و انسان است کامل و ثالثاً اثبات تثلیث
و رابعاً اینکه عیسی علیه السلام مصلوب و مقتول گشت و مدفون گردید و روز سیّم از میان اموات برخواسته صعود نمود
[illegible] و خامساً اینکه اغلب انبیای بنی اسرائیل زانی و ولد الزنا بوده‌اند نعوذ بالله و سادساً اینکه جناب سلیمان
نعوذ بالله در آخر عمر مرتد گردید و معابد از برای اصنام بنا نمود و سابعاً اینکه جناب هرون گوساله ساخت و بنی اسرائیل را بپرستش
و دعوت فرمود [illegible] الی غیر ذلک از کفریات و توهینات که بحکم نصوص صریحهٔ قرآن تمامی این امور کفر است و نقص و تعلیم قرآن
برخلاف این تعالیم کفرآمیز است در توبیخ نصاری میفرماید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و در ضدّ و
خلاف تثلیث میفرماید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و در باب عدم مقتول و مصلوب بودن میفرماید وَمَا
قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و در خصوص حضرت سلیمان میفرماید وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا
و نسبت صنع عجل را بسامری میدهد در قرآن مجید و چون این امور را از عهد عتیق و جدید اخراج کنیم چیزی در اینها باقی نمیماند
که قابل اعتنا و اعتماد و لائق الذکر باشد پس معلوم شد که قرآن مجید شهادت میدهد بر حقیقت این کتب عهدین و مسلّط
و شاهد آن گردیده است پس کو شما ای صاحب تا از شهادت قرآن برکت دهانی و ای صاحب [illegible] از مراجع دین و ای
مؤلف مراسلات دینی و ای مصنف رسالهٔ مکالمات مختصره و ای جامع سلسلة النجاة و ای صاحب رسالهٔ دعوة المسلمین و
غیر اینها از کسانیکه [illegible] تمسک میکنند و چنانچه تمسک کنند که حرف باطل است و واضح را منتسب بقرآن مجید مینمایند و خلاف قرآن را
منتسب بقرآن مجید میکنند بخیال آنکه مشتبه شود که مسلمین را این هدایت عونی نماید تا اینکه مسلمین گرایند [illegible]
و اگر کسی گوید شاید مقصود صاحبان این رسائل این بوده است که بعض مواضع موافق را تصدیق مینماید در جواب گوئیم اوّلاً این
محل نزاع و گفتگو نبوده است چه از جمله واضحات است که مضمون کلام مطابق [illegible] است در هر کتاب و در هر لسان و لو در کتاب مشرک
و لسان مشرک [illegible] تصدیق مینماید و مگوئید این حق است را بمر تصدیق بودن آن کتاب و آن مشرک است بلکه تصدیق
قرآن و ایمان است پس در هر صورت قرآن مجید مصدّق عهد عتیق و جدید نیست [illegible]
بعضی مسلمین معتقدند باینکه خدا تعالی برای حضرت موسی و عیسی علیهما السلام دو کتاب نازل فرموده [illegible] بوده‌اند و امّا
اسفار خمسه [illegible] الآن [illegible] اینست که [illegible] دعا مینمایند

که ما کتاب ولسان آنکه تورات وانجیل منسوخ بقرآن مجید شده اند وآیه که دلالت کند بر نسخ تورات وانجیل در قرآن نامده بشوق
رجال آنکه در خطاب اهل کتاب در قرآن مجید مکرر واقع گردیده است أُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ و أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ

فائده جلیله بدان ارشدك الله تعالی الی الصدق والصواب که تصدیق این تورات وانجیل موجب تکذیب است
بوجوهی وجه اول آنکه در آیه (۲) از باب (۶) از سفر خروج تصریح شده است بر اینکه عمرام عمه خود یوخابد را تزویج نمود
وحضرت موسی وهرون ومریم خواهر ایشان از وی متولد گردیدند وهکذا در آیه (۵۹) از باب (۲۶) از سفر اعداد وتزویج عمه
بحکم آیه (۱۲) از باب (۱۸) و آیه (۱۹) از باب (۲۰) از سفر لاویان حرام واین نکاح مساوی سفاح میباشد ووقوع نسخ در شرایع
سرعةً جایز است نظر باصول باتفاق جماعت یهود ونصاری پس لازم آید که حضرت موسی وهرون ومریم خواهر ایشان اولاد زنا
باشند العیاذ بالله تعالی وولد الزنا الی پشت دهم داخل جماعت رب نمیشود بحکم آیه (۲) از باب (۲۳) از سفر مثنی وچون حضور
قابل دخول جماعت رب نباشد معلوم ومشخص است که بطریق اولی رئیس وپیغمبر جماعت رب نمیشود پس حضرت موسی وهرون
ومریم علیهم السلام پیغمبر نخواهند بود وچون معلوم ومحقق گردید که حضرت موسی علیه السلام پیغمبر نبوده تورات کلام خدا نخواهد بود وچون
حضرت موسی رسول خدا نبوده کلام خدا نباشد نبوت سایر انبیای بنی اسرائیل از یوشع الی ملاخی که دعوت به تورات وحضرت
موسی نمودند باطل خواهد بود وچون نبوت ایشان باطل شد صحایف ایشان کلام الهی نخواهد بود پس نبوت جمیع انبیای بنی
اسرائیل باطل است پس معلوم ومحقق گردید که تصدیق این تورات محرّف ومقطوع السند ومملو از اغلاط واختلافات وتحریفات
موجب تکذیب انبیاست پس هرکس که میگوید این تورات حق است باید بگوید باطل است حق وباطل نقیض یکدیگرند والنقیضان لا
یجتمعان وچون عهد عتیق باطل گشت عهد جدید نیز باطل خواهد بود بسبب وجوه وجه اول آنکه سند صحت عهد جدید عهد عتیق است
بنابر ادعای علمای مسیحیه وجه دوم آنکه عهد جدید مصدق عهد عتیق است ومعلوم شد که عهد عتیق باطل است ومصدق
باطل قطعاً باطل خواهد بود وجه سیم بر بطلان عهد جدید اینکه او مکمل عهد عتیق است در زعم علمای مسیحیه وتصریح خود انجیل
ومکمل باطل باطل است بلاریب وجه چهارم از وجوه بطلان عهد عتیق آنکه حضرت یعقوب علیه السلام جمع بین الاختین نمود لیئه
وراحیل دختران لابان خال خود را تزویج نمود چنانکه در باب (۲۹) از سفر تکوین مرقوم ومبیّن گشته است وجمع بین الاختین حرام
بحکم این تورات موجود الآن در آیه (۱۸) از باب (۱۸) از سفر لاویان تصریح باین مسئله شده است ونسخ در شرایع هم جایز نیست
علی قولهم باب اول از میزان الحق درانکار وقوع نسخ است در شرایع فعلی هذا اصحاب یعقوب زانی واولاد یعقوب از لیئه وراحیل زنا
متولد شدند اولاد زنا خواهند بود واز جمله اولاد زنا لاوی بود که ولد سیم لیئه است بعد از تزویج راحیل بنابر تصریح باب (۲۹) از
سفر تکوین ولاوی جد پدری ومادری حضرت موسی علیه السلام است زیرا که هو موسی بن عمرام بن قاهث بن لاوی بن یعقوب ودر جانب
الام هو موسی بن یوخابد بنت لاوی بن یعقوب پس از جهت مادری یک پشت فاصله است میان او ولاوی واز جانب پدر دو پشت
و در وجه اول دانستی که بحکم آیه (۲) از باب (۲۳) از سفر مثنی ولد الزنا الی پشت دهم داخل جماعت رب نمیشود فضلا از آنکه
رئیس ونبی از برای جماعت رب باشد پس حضرت موسی نبی نبوده وتورات کلام الهی نخواهد بود پس معلوم شد که تصدیق این تورات موجب
تکذیب انبیاست وجه سیم در فصل دوم از باب پنجم در شرح حال حضرت لوط علیه السلام بیان ساختیم که بحکم کتب عهدین حضرت عیسی
علیه السلام موابی وعمونی است وموابیان وعمونیان بحکم آیه (۳) از باب (۲۳) از تورات مثنی الی یوم القیمه داخل در جماعت
نمیشوند تا چه رسد باینکه پیغمبر از این دو سلسله هم برسد پس حضرت عیسی پیغمبر صادق نخواهد بود وانجیل هم کلام خدا نخواهد
گردد وحواریون ونبیهای ایشان نیز باطل وغیر حق خواهند بود پس قول ما که گفتیم تصدیق اناجیل موجب تکذیب انبیاست
گردد وجه چهارم آنکه حضرت عیسی علیه السلام از اولاد [illegible] سلیمان بن داود است [illegible] در باب دوم
[illegible] (۳) [illegible] (۳) [illegible] علیه السلام [illegible]

که جلوس بر تخت داود علیه السلام نماید و مسیح موعود بالاجماع از یهود و نصاری و نصوص صریحه کتب عهدین باید بر تخت داود
جلوس نماید و سلطنت او تا پایان نخواهد بود فصل چهل و نهم از انکلیون محمد شاهد مدعا است یعنی هذا حضرت عیسی مسیح
موعود نبی صادق نخواهد بود در انجیل موجود الآن کلام الهی نیست قطعا از این قبیل وجوه که صریح دلالت میکند بر اینکه
تصدیق این توریة و انجیل موجب تکذیب است در کتب عهدین بسیار است و ذکر همه موجب ملال و تکلف خاطر مطالعه کننده عزیز
لهذا همین مقدار اختصار میشود اگر در خاطر کسی است بگذرد بس است و تو دانستی که از جمله ضروریات دین اسلام و نصوص صریحه
کلام الله الملک العلام اقرار و اعتراف بنبوت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام است و منکر نبوت این بزرگواران منکر قرآن و خارج
دین و ایمان است و تو دانستی که تصدیق این توریة و انجیل موجب تکذیب نبوت این بزرگواران است پس لا بد باید بگوئیم که این توریة و انجیل
اصلی نیست و این بزرگواران پیغمبر حقند والحمد لله علی احقاق الحق و ابطال الباطل کلام الهی بصریح کلمات است آمَنَ الرَّسُولُ
بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ اى فى الايمان
بهم و چون از مطالب باب ششم بحمد الله فراغت و اتمام حاصل آمد اکنون به تأمل و توفیق شروع میکنیم بمطالب باب هفتم و
از خداوند میخواهیم و میکوئیم چون جماعت مسیحیه در کتب و رسائل که در مقابل اهل اسلام می نویسند فضائل و معجزات
بر دانها مندرج مینمایند و غفلت بخود سرایت داده درباره خوارق اظهار میدارند اگر بعضی از فضائل و معجزات
حضرت رسول را در این کتاب بنمایم و غفلت بخود ما درباره ایشان اظهار نمایم خالی از مناسبت نخواهد
اصطلاح خاص مسمی بباب امامت مبهم

باب هفتم در امامت و اثبات آن و این باب مشتمل بر چند فصل است

فصل اول در بیان معنی امامت است الامامة در لغت بمعنی تقدم است وفی القرآن انی جاعلک للناس اماما
ای یأتم بک الناس ویتبعونک وفی معانی الاخبار سمی الامام اماما لانه قدوة للناس وفی القاموس الامام
ما ائتم به من رئیس وغیره وفی المجمع والامام بالکسر علی فعال للذی یؤتم به وفی القرآن یوم ندعوا کل اناس بامامهم
ای بمن ائتموا به و در قاموس گفته که امام بمعنی الطریق و قیم الامر المصلح له والقرآن والنبی والخلیفة وقائد الجند
و در مجمع گفته للطریق امام لانه یؤم ویقصد ویتبع وفی القرآن وانهما لبامام مبین ای لطریق واضح و این معنی
امامت بحسب اصل لغت و اما بحسب اصطلاح الامامة هی الریاسة العامة الالهیة خلافة عن رسول الله صلی الله علیه و آله
فی امور الدین والدنیا بحیث یجب اتباعه علی کافة الامة یعنی امامت عبارتست از ریاست عامه الهیه بر جمیع خلق و
بودن او بر ایشان در جمیع امور دین و دنیا بسبب خلافت از جانب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بنحویکه واجب باشد بر
امت متابعت و فرمان برداری او و بعضی گویند که الامامة عند الاشاعرة هی خلافة الرسول فی اقامة الدین وحفظ حوزة الملة بحیث یجب اتباعه
علی کافة الامة یعنی امامت نزد اشاعره خلیفه و نائب بودن است از جانب پیغمبر در اقامه امر دین و حفظ حوزه
سید المرسلین بنحویکه واجب است بر تمامی امت نمودن متابعت او علیه السلام بدانکه این تعریف
و مسامحه است القاطعه که بحسب اصطلاح حسن و قصد را تحدید معنی امامت باشد
شامل جمیع ریاسات حقه و باطله و بقید الالهیه ریاسات باطله ظلمه خارج میشود و بقید خلافة عن الرسول خارج میشود
حضرت الی الله تعالی مثل ریاست انبیاء اولوالعزم چون آدم و ابراهیم و داود علیهم السلام **مؤلف گوید**
چنین معلوم میشود که اصل استخلاف باید از جانب رسول باشد از جانب الله تعالی ریاست عنوان خلافت
مکر باستخلاف النبی بامر الله پس خلافت عن الرسول بدون استخلاف النبی خلف است و خلافت بخود
تکلف و شارح المقاصد بعد از تعریف نمودن امامت بعنوان مذکور ملتفت مسئله شده است که خلافة عن الرسول

و استخلاف رسول معنی خواهد داشت پس متعذر گردیده است بعد زیادتی وچون مقصود حقیر در این کتاب علم
احتجاج است با اهل اسلام حتی الامکان لهذا از نقل قول او و صحت و سقم آن صرف نظر نمودم و هر کس که منصف باشد در این
شریعت تأمل نماید میداند که خلافت بدون استخلاف از النبی معنی ندارد **فصل دوم** در اثبات امامت و خلافت بلا
فاصله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه است با آیات مشتمله از قرآن مجید وچون در باب سابق بر این ثابت و محقق
گردید که قرآن کلام الهی است اکنون استدلال با آیات قرآنیه بر یهود و نصاری و بلکه بر کل خلق جهان حجت خواهد بود لهذا
در مقام استدلال بقرآن برآمده و گوئیم **دلیل اول** قوله تعالی إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ تفسیر مرام از کلام ملک علام مبنی بر سه مبحث است **مبحث اول**
در شأن نزول این آیه باتفاق دانشمندان معتبر از ملت اسلام این آیه شریفه در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده و حاصل
مقصود از ظاهر آیه شریفه اینکه است و جز این نیست که ولی امر شما الله تعالی و رسول او و آنکسانیکه ایمان آوردند آنان
چنان کسانیکه اقامه صلوة مینمایند و تصدق میفرمایند در حالت رکوع و از ثعلبی از سُدی و غالب و عتبة بن ابی حکیم نقل
نموده است که حضرت باری تعالی از آیه شریفه قصد ننموده مگر علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که وقتی آنسرور در مسجد تشریف داشت
و در رکوع سائلی بر او گذشت آن بزرگوار انگشتر خود را باو عطا فرمود و باتصال سند ذکر ثعلبی از محمد بن قاسم و عمار بن ربعی و ابن عباس
نقل نموده است ابوذر رضوان الله علیه گفته است که روزی با رسول خدا نماز میگذاردیم سائلی در مسجد آمد و سؤال نمود کسی باو
چیزی نداد و کان علی علیه السلام راکعا فاشار بانگشت خنصر دست راست خود اشاره بآن سائل نمود انگشتری در آن انگشت داشت سائل
اشاره آنحضرت را ملتفت شد پس آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و رفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نظر میفرمود
بسوی آسمان بلند کرده عرض کرد خداوندا موسی بن عمران از تو مسئلت نمود که رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ
عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي پس نازل فرمودی
بر او سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ یا موسی و انا محمد نبیک و صفیک خداوندا صدر مرا شرح بده و امر مرا سهل و آسان فرما و
قرار بده از برای من وزیری از کسان من که علی باشد و محکم گردان بآن پشت مرا و هنوز دعای حضرت تمام نشده بود که جبرئیل علیه السلام
نازل شد و گفت بخوان یا محمد فرمود چه خوانم عرض کرد بخوان إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و علامه زمخشری در کشاف گفته که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد و عبارت او اینست
جیئ به علی لفظ الجمع وان کان السبب فیه رجلا لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه الخ و امام فخر رازی نیز و سند نقل
نموده که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و نیشابوری و بیضاوی رحمهم الله و ابن مسلم و ملا سعد تفتازانی در شرح
مقاصد و ملا علی قوشجی اقرار دارند که مفسرین گفته‌اند که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد در حین تصدق نمودن خاتم بسائل در رکوع
سمعانی و واحدی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سیوطی بر قول ایشان همراه است و در صحیح نسائی از عبدالله بن سلام
که از اکابر علمای اسلام میباشد نقل نموده است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تشرف حاصل نمودم عرض
کردم یا رسول الله مسلمین با ما عداوت کردند از اینکه ایمان بخدا و رسول آورده‌ایم و سوگند یاد کردند که با ما تکلم ننمایند پس این آیه
بر پیغمبر نازل شد که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الخ تا آنکه استدلال بآن تمام ظاهر گردد و مردم مشغول نماز شدند و بعضی در رکوع
و [illegible] بودند که سائلی آمد و سؤال نمود و علی علیه السلام در رکوع بود و سؤال سائل ملتفت شد
انگشتری [illegible] را بسائل عطا نمود [illegible] رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد [illegible]
[illegible] صحاح الاصول [illegible] از صحیح نسائی نقل
[illegible]

بچهار سند این روایت را نقل کرده و اخطب خوارزمی بسه سند نقل نموده که این آیه در شأن امیرالمؤمنین نازل شد و حسان بن
ثابت که از شعراء رسول خدا است در این خصوص گوید
ابا حسن تفدیک نفسی ومهجتی وکل بطیء فی الهدی ومسارع
ایذهب مدحی فی المحبین ضائعا وما المدح فی جنب الاله بضائع
فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
فانزل فیک الله خیر ولایة وبینها فی محکمات الشرائع
و شیخ ابو الفتوح در تفسیر خود از جابر بن عبدالله انصاری
روایت کرده که سائلی در مسجد در وقت نماز پیشین رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر شد و سؤال نمود رسول خدا فرمود که بیست که
او را چیزی دهد تا صاحب سوم در آمد و بر او در حضور در حضرت ابرهیم خلیل بنام اعرابی برگردید و او را چیزی نداد نزد امیرالمؤمنین
علیه السلام در زاویه مسجد نماز نافله میگذارد و در رکوع بود انگشت خود را بر داشت تا اعرابی انگشتری را از انگشت او بیرون کرد اعرابی
دران انگشتری نگاه کرد [illegible] شاد شد و گفت
انا مولی لآل نبی ارجو من الله افاضة الدین
هم حبه والامام کلهم لا بهم فی الوری مناصب
پس جبرئیل نازل شد و آیه انما ولیکم الله ورسوله الی آخر
بر رسول خدا صلی الله علیه وآله فراغت نمود رسول خدا از اعرابی فرمود که ترا چیزی داد عرض کرد که آری داد و پسر عم تو علی بن ابی
طالب رسول خدا فرمود که [illegible] یا علی [illegible] در حضرت ابرهیم خلیل علیه السلام خواهی بود و چون [illegible]
هر کس که انگشتری در دست داشت صد هزار داد تا چهار صد انگشتر با اعرابی رسید اعرابی شاد شد و دانست که این انگشترها
همه بجهت آن انگشتر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که باو دادند یعنی آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن انگشتر را داد و جبرئیل
این آیه در شأن او نازل نمود [illegible] و بعد اعرابی شروع نمود بمدح حضرت چند بیت گفت شعر
انا مولی لمحسن [illegible] اهل طه وهل اتی [illegible] والطواسین والحوامیم والرحمن انا مولی لهؤلاء وعدو لمن کفر
و دران حال حسان بن ثابت حاضر بود و این ابیات را در مدح آن افضل اتقیاء و سید اولیاء انشاد نمود قصیده
علی امیر المؤمنین اخو الهدی وافضل ذی نعل ومن کان حافیا
واول من ادی الزکوة بکفه واول من صلی ومن کان [illegible]
فلما اتاه سائل مد کفه الیه ولم یبخل ولم یک جافیا
فدس الیه خاتما وهو راکع وما زال اواها الی الخیر داعیا
فبشر جبریل النبی محمدا بذاک وجاء الوحی فی ذاک ضاحیا

ابرهیم بن حکم بن ظهیر باسناد خود نقل نموده که عبدالله بن سلام با گروهی از قوم خود در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و
شکایت کردند از [illegible] رسیده بود بایشان از یهودان که در [illegible] ایشان این آیه نازل شد که انما ولیکم الله ورسوله الخ
پس بلال اذان گفت و رسول خدا صلی الله علیه وآله بمسجد در آمد دید که مسکینی سؤال میکند فرمود که [illegible]
[illegible] فرمود من اعطاک قال ذاک القائم فاذا هو علی صلوات الله علیه فرمود علی ای حال قال اعطانی وهو راکع پس رسول خدا
صلی الله علیه وآله تکبیر گفت و [illegible] روایت کرده که چون امیرالمؤمنین علیه السلام در رکوع انگشتری بسائل
داد عبدالله بن سلام عرض کرد یا رسول الله انا رأینا علیا تصدق بخاتمه وهو راکع فنحن نتولاه و ابوبکر رازی در کتاب احکام القرآن
گفته است که این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد در وقتیکه در رکوع خاتم خود را بسائل داد و این قول را مجاهد و سدی
نقل نموده و مروی است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جمیع علماء اهل سیر این روایت نقل نموده زمخشری و طبرسی
و [illegible] این مضمون را ذکر کرده اند و [illegible] روایت [illegible] که [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله بودم [illegible] مسجد [illegible] که [illegible] الله اکبر
[illegible] علی کلام السائل [illegible] الله
تعالی [illegible] القرآن [illegible] النبی صلی الله علیه وآله [illegible]
الله تعالی [illegible] یا ابا الحسن [illegible] القرآن [illegible]

علماء و مفسرین خاصه است گفته که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد بعد از آنکه او خاتم را در حال رکوع داد به سائل که
در رکوع بود و ابو الحسن علی بن احمد واحدی در تفسیر خود که مسمی به اسباب النزول است گفته که این آیه در حق امام المتقین
علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و در آخر روایت گفته است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود الحمد لله الذی جعلها
فیّ و فی اهل بیتی ... [illegible] ... از اعاظم علمای اهل سنت است به چهار سند نقل نموده است از ابی صادق و ابن عباس
و عمار یاسر و عمار ... که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شد و گفته است که اصول اسلام سه چیز است نماز و زکوة
و ولایت و هر سه در این آیه شریفه جمع شده است حافظ ابو نعیم در کتاب ... نزول القرآن به هشت روایت ... نموده است از
ابن عباس و عمار یاسر و جابر بن عبد الله و ابو رافع که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و ... است
... که در صحیح این سه روایت ... نموده نقل کرده و احمد بن حنبل اعتراف نموده به نزول آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و گفته ...
از فضایل علی بن ابی طالب ... نازل شد در حق احدی از صحابه نازل نشد و حاکم ابو القاسم حسکانی به سند ... نقل نموده
که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است ... بر ... طاهر شد که ... اتفاق نموده ... علماء و مفسرین خاصه
و عامه که اختصاص دارد شأن نزول آیه به امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ... لا ینکره الا المعاند المکابر
و اگر ... بعضی از متأخرین ... [illegible] ... اتفاق ... است که ... است
[illegible] ... علماء خاصه ... است
مفسرین علماء و اهل حدیث ... [illegible] ... والقرآن
... [illegible] ... استدلال ... امامت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ...
ولی از الفاظ مشترکه است ... اول ...
کما یقال السلطان ولی الامر و فلان ولی المرأة ای مالک ... و فلان ولی الدم و فلان ولی عهد المسلمین ...
ای الله اولی ... امیر المؤمنین علیه السلام ... ولی الامر ...
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... والمؤمنون ...
[illegible] ... فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ...
[illegible] ... للذین آمنوا الذین ... انما ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

استدلال ظهیری پس کلام آن سرهنگ تمام نشده بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد عرض کرد اقرأ یا محمد اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ و نیز در روایت خطیب خوارزمی آنکه چون آیه شریفه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت چنانکه اگر مراد با محبت و ناصر باشد که همه امت داخل معنی شریفه باشند تکبیرهای تعجب و مقام تکبیر بود که رسول خدا [illegible] و نیز در روایات معتبره که نقل از حسان بن ثابت نموده با این لفظ

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع   فانزل فیک الله خیر ولایه

صریح است در اینکه مراد بولی اولی بتصرف است نه محبت و ناصر چه لابد خواهد بود زیرا که اختصاص باحدی دون احدی نخواهد داشت و نیز در روایت ابوالحسن علی بن احمد واحدی وارد شده که بعد از نزول آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الحمد لله الذی جعلها فیّ و فی اهل بیتی چه اگر مراد بولی ناصر و محب اختصاص باهل بیت نداشت بلکه همه مؤمنین امت او شریک بودند در معنی مذکور پس حمد کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنرا مخصوص بخود و اهل بیت دانست وجهی نخواهد داشت و چه حیثیت نیز آنکه اگر حمل بود لفظ ولی بر محبت و ناصر لازم خواهد آمد اتحاد مضاف و مضاف الیه زیرا که مراد بولیکم خطاب بجمیع مؤمنین است و بعد از ذکر ولایت خدا و رسول او پس همه مؤمنین ولی خواهند بود که مخاطب باین خطاب بودند پس اگر آنکه مخاطبین غیر بعض مؤمنین باشد لازم آید المحذور المذکور و هو فاسد [illegible] ان یکون المراد بالولی هو الاولی بالتصرف و ولی الامر و هو المطلوب مبحث ششم در بیان مناقشات و شبهات متأخرین مثل ابن حجر و قاضی [illegible] و بعض دیگر از متأخرین که چون دیدند که [illegible] در شأن امیر المؤمنین نازل شده باتفاق مفسرین و دلالت دارد بر ولایت [illegible] چند شبهات ذکر کرده اند که اگرچه [illegible] ذکر اینها بطول انجامد و اجمال با جواب مختصر لازم است شبهه اولی اینکه مع تسلیم اجماع مفسرین که آیه در شأن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده خلافت را [illegible] در دعوی مذکور [illegible] نقل شده از مفسرین خاصه و روایات و علماء ایشان که زیاده از حد تواتر است و منع نزول آیه در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] کلام [illegible] اگر [illegible] کافر شویم [illegible] اگر [illegible] خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت خواهد شد و آن دلیلست پس نازل شده در حق ایشان یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهَا وَأَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُونَ شبهه ثانیه آنکه لفظ والذین آمنوا جمع است پس چگونه مراد باو شخص واحد تواند بود جواب آنکه در محاورات خصوص در قرآن مجید اطلاق جمع بر واحد بجهت تعظیم است بسیار واقع شده است و کفی بذلک قوله تعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ و قوله تعالی إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ و در آیه مباهله مراد از نساء باتفاق عامه و خاصه حضرت سیدة نساء العالمین است که لفظ جمع بر واحد اطلاق شده است و همچنین مراد بانفسنا باتفاق همه مفسرین علی بن ابیطالب علیه السلام است که لفظ جمع بر واحد اطلاق شده است و زمخشری که از اعاظم و اجلای مفسرین عامه است در کشاف در این مقام گفته است انما جیء علی لفظ الجمع وان کان السبب فیه رجلا واحدا لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه [illegible] علمای [illegible] داخل در الذین آمنوا خواهد بود [illegible] ظاهر [illegible] شبهه ثالثه آنکه حصر [illegible] و در حین نزول آیه [illegible] خلافت [illegible] خلافت امیر المؤمنین [illegible] نخواهد بود [illegible] حاصل خواهد شد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و اما آنکه در حین حصر [illegible] خواهد بود [illegible] در حین حصر خواهد بود [illegible] آنکه کلمه انما [illegible] در [illegible]

اراده نشود کلام بعد از لفظ انّما الّا المجرد التعریض و ملا سعد در مثال این سا هذا ورده است بقوله تعالی انّما یتذکّر
اولوا الالباب بامر تعریض بانّ الکفّار من فرط جهلهم خارج از اولوا الالباب و ذوی العقول اند و بر که مر است که انّما استعمال میشود
در مقامیکه مخاطب جهل باصل حکم داشته باشد نحو قوله تعالی اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ المَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الخِنْزِیرِ و بر مستفاد از
کلام ملا سعد آنکه احتمال تردد و تشکیک در جانبی که حصر حقیقی باشد بلکه در حصر اضافی نیز مخاطب احتمال خلاف
یا اعتقاد خلاف داشته باشد پس در حصر حقیقی و از اینجا است که صحیح است که گفته شود ما فی الدار الّا زید تا آنکه احتمال بدهد
در کلام یا آنکه مخاطب احتمال بدهد که در دار جمعی از ناس باشد **شبهه رابعه** آنکه الفاظی که دال در مقام بر مبانی اثبات
اجر علمای شیعه نقل نموده اند که حصر امیر المؤمنین علیه السلام در مقام رجال مسعری عادت [illegible] بوده که در [illegible] برای تبادل
او مرون آورده اند و ملتفت نشده اند که بر النفات بخیال مثال مینمود که نصّ و مانند آن [illegible] در خیال دیگر شبهه
از این شبهه آنکه اگر در عادت جمع شود خطاب بر جمع و ذوی جلالت که سادات نیز در عادت مثل صاحب عنوان که در [illegible]
حصر [illegible] خواهد بود و انما امیر المؤمنین علیه السلام سوی سائل و تصدق کردن او و مراد دیگر صاحب مسلوم کمال
او خواهد بود [illegible] الفاظ موجب مبارزات تعالی [illegible] [illegible] اسد [illegible]
بود که همچو تنادی بوجه اکمل [illegible] با حدی دروب و احد [illegible] [illegible]
بود که عود مسعود [illegible] و ذوی حقّ الی وان الفاظ [illegible]
باشد لا عن علام مصری که در [illegible] کریم [illegible]
حصر [illegible] [illegible]
و اما آنکه حصر [illegible] **شبهه خامسه** آنکه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
و اکسیر [illegible] [illegible]
[illegible] حصر امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] کلام خواهد بود [illegible] از این شبهه الّا [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
اسماء [illegible] و اعطا نمودن انگشتری در وصف برای انسان [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] انسان بود [illegible]
در خصوص [illegible] امیر علیه السلام [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
عالم نصاری [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] عالم نصاری [illegible]
[illegible] نصاری روم [illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible]
[illegible] انگشتری [illegible]
عطا فرماید [illegible] انگشتر [illegible] حصر [illegible] انگشتری [illegible]
حضرت امیر علیه السلام [illegible]
[illegible] انگشتری [illegible] انگشتری [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

ملوک و صاحبان ثروت و ملوک و تجار عرب را لوح دست که محل انکار واقع شود بعلاوه امثال این شبهات با علی صورت ما میکنند
بعضی مخالف نعوذ بالله شبهه شاکیه انکار آیات مثل و بعد این آیه مثل یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین
اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و مثل آیه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و
یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین مناسبت دارد محل کردن لفظ ولی در این آیه را بر محب و ناصر بیان کلام قوم است
را اسکن مراد از ولیکم در این مدلولات معنی محبت و ناصر است بمعنی اولی جواب اینکه اولا اینکه آیه فسوف یأتی الله
بقوم یحبهم و یحبونه است سبب محل لفظ ولی در این مدلولات ولی متصرف در اکر دوست داشتن خداوند قوم مخصوص آیه سوق
مگر اینکه برای این قوم تکیه امتیازی و اختصاصی باشد با سایر مردم که ایشان محبوب خداوند واقع شدند در برای محبوب خداوند
تکمیل شده حاصله است که ربطی بشان حلول ندارد و هیچ کسی لا بد باید تا الی بلو رسول خدا باشد چنانکه رسول اکرم مخصوص بمرتبه النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم و هکذا این قوم مخصوص که محبوب خداوند مناسبه سرشان را و برای امیر شنه حاصله خواهد بود که در این
وسطی خداوند اینها را معرفی ساخت بولایت الله و رسوله که اولی بتصرف راجع بامور المسلمین باشند و ایشان سلام الله علیهم اجمعین
امیر المؤمنین است با ارده فرموده سر بالتنزیل و التأویل و در حدیث اهل بیت دارد که این یا ارده بود که او در رکوع صدقه داد انگشتر
و سر کریم این آیه مذکوره در شان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نزول یافت و مصحح بذلک الثعلبی و قال ان آیه فسوف
یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه نزلت فی علی و هذه الآیه تعلم ان المراد بالولی هو اولی بالتصرف و حدیث طیر مشوی که مسلم
من الاثبات است بر شاهد این مقصود است حیث قال الرسول صلی الله علیه و آله اللهم اعطنی باحب خلقک الیک یأکل
معی هذا الطیر فجاء علی کما نقله الاخبار فی کتب الاخبار و حدیث خیبر که بر صحیح علماء است که رسول خدا فرموده لاعطین الرایة
غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار پس دادند امیر المؤمنین داد پس محبوب خدا در آیه فسوف یأتی
الله بقوم یحبهم و یحبونه همان است که پیغمبر اکرم در این دو موضع تصریح فرمود و در واقع امیر را تفسیر نمودند [illegible]
[illegible] هذا و لا یعمل [illegible] آیات [illegible] مرتبت [illegible] ردکرامات مرتبه
[illegible] برای امیر مسلمی که [illegible] در قرآن [illegible] آیات [illegible] اکر
[illegible] کلمه و لغویت لازم نیاید در این صورت [illegible] خواهد بود مگر [illegible] دفع این غائله لغویت پس
در آیه انما ولیکم الله و رسوله امر دائر است ما بین اینکه مناسبت ما بین آیات ملحوظ شود که امریست واضح و ملزم شود بحصر
مفهوم کلمه انما و بطلان افاده نمودن این حصر و ما بین الزام بحصر کلمه انما و بقای این معنی چونکه افاده حصر باشد ملزم شد
[illegible] است [illegible] که امر دائر است ما بین الزام یا لازم و واجب و ما بین الزام [illegible] واضح بدیهی است که الزام
بامر واجب لازم اوجب و الزم [illegible] خواهد بود [illegible] و هو فی غایة الوضوح بل بکلیه این شبهات کلا او بعضا
در دو سه [illegible] قوم که در [illegible] نوشته اند موجود است [illegible] در رساله شمس الهدی [illegible] بتمامی این شبهات مذکور
و مسطور [illegible] اصفهانی [illegible] امام فخر رازیست علاوه بر این صاحب رساله مذکوره در صفحه (۷۸) از رساله خطی که
در مولف [illegible] وجود است [illegible] است که این آیه در شان علی علیه السلام مخصوص نباشد و در خصوص تصدق کردن علی
رضی الله عنه انگشتر را [illegible] است و این شان نزول [illegible] بلکه نزول آیه در شان علی رضی الله عنه مخصوص
[illegible] با لفاظ [illegible] که این [illegible] امد [illegible] فصل [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] است اکنون
[illegible] جواب [illegible] کرم [illegible]
[illegible]

باب هفتم در اثبات ولایت مطلقه

محسن ثانی است بلکه صاحب برهان القرآن اخوند سید عبد الرحیم الحسینی الموسوی الرضوی مفتی
هرات علی رغم مینماید و رساله آن منقسم بچند قسمت است در قسمت اول که مذهب شیعه را بعنوان ایرادهای زیادی
متهم نموده است که هیچ جواب درستی ندارند بیشتر آن یك قسمت از کتاب وی است و قسمت دوم ایرادها را مستند نموده است
باره اخبار معتبره و خود صاحب کتاب تصریح نموده است باینکه اینها اخبار معتبره است مثل اخبار غسل جمعه در دو صورت صحیح
ادبیس واحد است بعد برای صحیح دانستن عمل خود تلك الاخبار نقل کرده در هدایت غیره از این مثل اخبار آحاد مروی که در کتب معتبره
یافت میشود قسمت سیم تصریحات او است در معنی آیات تحریف کرده نمی گفته که این امر در شأن امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شده و بیکم کفر است که در شأن غیر است رسیدن عباد بکر تا حدی دارد دوله نفر از علمای مذهب خود را منکر قول
یکمرا قبول میکند در حالیکه دلیلی بر ترجیح ندارد قسمت چهارم ایراد است که چیزهائی که از مذهب شیعه بسیار دیده از مذهب شمرده
ایراد و استهزا کرده است و افترا گفته است مثل اینکه میگویند برای حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مینامند بعضی از آنها
نصب کرده در کوچه و بازارها میگردانند بعض مقوای برای شهداء میسازند در بازارها میگردانند و بالای منبرها رفته نوحه میکنند
و دو آورده مقاماتی برای عزا وضع شده است بجوانان و بچهای امرد را شبیه عورتهای اهل بیت میکنند و لباس زنان میپوشانند
و یکی را بجای او یزید امام حسین علیه السلام وصیت میکند و دیگری را اسم ابن شمر ملعون و بعض اصل از امام حسین است در میدان دیگر که
سنگر میرسند و دیگری وصف می پسند بگوش دسهها را بلند کنند و یکی بعضی سینهای خود میزند و اورند حسین حسین گویند
و بعضی سنگها را بدست گرفته هم میزنند و با یکدیگر سنگها را بگوش بیش دو هم زنند و بعضی سر تا بالای سر و بکمر میدوند و یکی بجهت
خاک را بسر ریختهای خود کند را سیه در روز آن داسته سنگها را بهم زنند و یکی بعکس و ریل سیل رند حسین کرند و درد کی
حسین و بآن بحر میخوانند سك ریم ساز دم تا برسم بکربلا و اسبی را سر می آورند و دو الجناح امام حسین گردن مرده بیمار نمایشها
نشان نصب کرده و در میان مجمع مردم می آورند و تبرك محسوب نمایند است و در کتابهای اینها است که هر کس در بین ایشان اسماء ملوث باشد
این جهنم بر او کس حرام باشد بعینه مانند مردم سرو دیس خود را ندم و بال و معتقد و بنا لند که فلان است کار طولانی است خلص بر قول امید
اسماء امام است انتهی ما لفاظه و عنا وامه ملخصا و تومید الی که این حرکات خلاف امر کرد مردم عوام کالانعام ممتاز در شرح دید
و ما سمی بدین و مذهب ندارد بلکه بر خلاف ضروری دین است بعضی از این امور منکر و چه حرمت عزا از هر جهت باب مذهب
شعر است و همین طور است دروغ گفتن از قول ائمه طاهرین و هکذا تلبس مرد بلباس زنان و بالعکس نماید در حین خالی در دو
فقهاء کرام محل اشکال است و هکذا سایر امور که معترض اینها را ذکر کرده علماء اعلام و وعاظ کرام در هر زمان و اوقات دارند
سال خیال را از حرکات غامضه منع میکنند منهی محسوب و از احتیاط مذهب نشمرند در میان هر ملتی و مذهبی عوام
پیدا میشود و اقوال خواص ایشان را گوش نمیکنند و مرتکب ملاهی و مناهی و منکرات میشوند با لیت کسی از این مورد و مسموعی استفتا
مینمود که در کدام کتاب در کتب شیعه است که هر کس در بین خود را ندم است ملوث نماید این دوزخ بر او حرام است ای بدبخت
افرا مکوی از خدا بترس این ادعای خود بر سرکشی و خطای [illegible] دروغها را از بر مطالب نماید تا برسد بارز مسلم
ادعوات مهملات تو الحاصل جمع کتاب او از این مثل است اگر تا و رسیدن مطالب کتاب که خیال و مذاکرات شد عبارات اینها است
مطالب او جوابات و معلوم میشود که شیعه قصد دفع رد از جهت دو امر از جمله احادیث را به صحبت التقیة دینی را ملا می اورند
کلمه مقصود شان است که اصل کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله و فرا از محمد را از دین بر جای رد کلما شانی بیست و ناله
ادعای مرتکبها و طعنون برده اسلام بو تسمر و در دعاوی اسلام مشرب شود اگر مسلمانی خواب اینها را اجرا بکنی وبه
توسی برسعه اعمدی امراست حال انکه در جمیع امور ما تو منعقد میکرد را [illegible] حالا مرا اهل کند و انصاف و سعی
و کمال و عمل عام است نزد ما اکثر ما بیشتر ما برهان ادعای اسلامی است به اخلاف انسان بملاحظه ابن ستله عمری

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

داستان دیروز من و شکر کردن امر حرفت و هدایات چون این کتاب را خواندم حکایت مناسبی بخاطرم آمد که حاصل آن این است

حکایت معروف است که علامه اعلی الله اعلامه در ایام مجالس مطولانی داشت که در جمله در یک مجلس جمعی از علما حاضر بودند برای گفتگوی مذهبی و علامه همه را مجاب و ملزوم نمود و خطبه انشاء فرمود مخصوص شکر طهورحی و این خطبه مشتمل بود بر حمد و ثنای الهی و درود و صلوات بر رسالت پناهی و در این خطبه صلوات فرستاد بر علی علیه السلام و اولاد طیبینش از جمله مجالس یکی در آن مجلس بود که خود را از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام میدانست بر علامه اعتراض نمود که صلوات بر پیغمبر به مفاد إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ الخ صحیح است ولی صلوات بر علی علیه السلام جایز نیست زیرا سند شرعی ندارد علامه فرمودند سند آن در قرآن موجود است حیث قال الله تعالی وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ الخ و امیر المؤمنین علیه السلام مصیبت دیده و صابر بود و همچنین اولاد طیبینش پس بمفاد این آیه خدا بر علی علیه السلام صلوات فرستاده است که بر علی و آل علی چه مصیبتی رسید تا صابر و مستحق صلوات باشد علامه مصائب طاهره ذکر فرمود و گفت مصیبتی بالاتر از این میشود که تو خود را از اولاد او میدانی و دیگر امام او مقدم میداری و صلوات را بر حضرت و اولادش منع مینمائی و حضرت را بمصیبت صابر و مستحق صلوات نشناسی منفعل و خجل و شرمنده شد الحق حکایت بسیار خوب و شنیدنی است خلاصه اینکه بعاره را ستاطان اشاره کرده بمصداق إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ

مؤلف گوید از کریمه هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ مستفاد میشود که خدا و ملائکه بر جمیع مؤمنین صلوات میفرستند

دلیل و آیه دوم آیه یکصد و نوزدهم از سوره توبه قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و با صادقین باشید [illegible] در ضمن سه مطلب خواهد بود

مطلب اول در شأن نزول این آیه است صدر الائمه اخطب خوارزمی در کتاب فضائل باسناد خود از ابن عباس روایت نموده که مراد بصادقین علی بن ابیطالب علیه السلام است و ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علما عامه است روایت کرده از ابن عباس که در آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ گفته است یعنی باشید با علی بن ابیطالب علیه السلام ابونعیم احمد بن عبد الله نقل کرده است بسند خود که مراد بصادقین علی بن ابیطالب است و [illegible] ابونعیم بسند دیگر این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است ابو یوسف در تفسیر خود از نافع از عبد الله بن عمر بن خطاب روایت کرده است که در آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ گفت که خدا تعالی امر نمود اصحاب رسول خدا را از خدا بترسند و از عقاب الهی برحذر باشند [illegible] فرمود كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی با سید ما محمد و اهل بیت او و خرگوشی در کتاب شرف المصطفی و ثعلبی در کتاب [illegible] نقل نموده است که مراد بصادقین محمد و آل محمد است و جماعتی از اهل سنت و جماعت از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل نموده اند که مراد از صادقین محمد و علی علیهما السلام میباشند و ابن بطریق از عبد الله بن عمر بن خطاب نقل نموده است که با اصحاب خود گفت که مقصود از كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ محمد و اهل بیت او میباشند و کلبی از ابی صالح از ابن عباس نقل نموده است که مراد از كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ علی و اصحابش میباشند و در حدیث شعار [illegible] علیهم السلام كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ فانهم محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین و سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابیطالب علیه السلام است و جمعی از علمای اهل سنت چون بعضی از عمر و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود نحن الصادقون و از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده اند که حضرت فرمود الصادقون هم الائمة [illegible] بالرسالة فی الرسول

مطلب دوم در کیفیت استدلال بآیه است که از رسول الله الی الصدق و الیقین که حضرت قدس الهی امر فرموده [illegible] با صادقین واضح و لایح است که مقصود از معیت با صادقین معیت با جسم و بدن نخواهد بود لا محال و لا ثمرة المقصود [illegible] در اقوال و الافعال و الاحوال و الاعمال [illegible]

و مفاد اوامر و نواهی معتقد بر ایشان باشد و مراد از صادقین تمامی امت علی ما قیل و صادق فی الجمله نخواهد بود زیرا
که لازم آن است که هر فردی از افراد امت تابع امر دیگری باشد و لو کان صادقا فی امر واحد و هر فردی از افراد تابع بعض خود
باشد در صورتیکه این باطل شد پس باید مأمورین بکونوا مع الصادقین غیر صادقین باشند و مراد از صادقین هم صادق
فی الجمله نباشد چه هر گوینده لا اله الا الله لا محاله صادق فی الجمله هست و لو در این کلمه و بس و بلکه مراد از صادق صادق
علی الاطلاق است بر حسب واقع و نفس الامر ظاهرا و باطنا قولا و فعلا و اعتقادا لا ادعاء الا یکون صادقا مع الخالق و المخلوق
و همچنین کسیکه اصدق الصادقین جل و علا اعلام نموده باشد بآنکه او صادق علی الاطلاق و واجب الاطاعه در جمیع اقوال
و افعال است که تمامی امت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام باید مطیع و منقاد اوامر و نواهی او شوند ممکن نخواهد بود
مگر آنکه دارای عصمت و مصدق بتصدیق خدائی و معدل بتعدیل الهی باشد و در میان امت مرحومه بعد از رحلت سید
الرسل صلی الله علیه و آله و سلم کسی نبود که متصف بصفات مذکوره و صادق مطلق و معصوم بعصمت حقه از هر زلل و خطائی
باشد و در حق کسی ادعا نشده مگر امیر المؤمنین و یازده فرزند برومندش علیهم التحیات و السلام و احسن که حکم الله بر تمامی امت که مطیع
منقاد او باشند بعد از رسول الله علیه و آله السلام الله و رسول بر اطاعت او زار کردن هند و لا معنی للخلافه و الامامه الا هذا است
المقصود و ظهر المطلوب بعون الله الملک المحبوب اللهم اجعلنا مع الصادقین و من الصادقین مسلک تبصره بدانکه امام فخر رازی
در ذیل شرح آیه مسطوره در تفسیر کبیر خود شرحی گفته است حاصل و خلاصه شرح او این است که از این آیه ظاهر است وجود
شخص معصوم در هر زمانی چه اینکه حق تعالی امر فرموده مؤمنین را که با صادقین باشند پس باید صادقین موجود باشند زیرا که
بودن با شیء مشروط است بوجود آن شیء پس ناچار است که در هر زمان صادقین باشند چه اگر خطابات قرآنیه متوجه جمیع مکلفین است
تا روز قیامت و این شامل جمیع اشخاص است و حاصل این خواهد بود که خطا بر الخاطئ در هر زمانی باید متابعت نماید صادقین را
که رافع و مانع خطای او باشد و این معنی در جمیع ازمنه هست پس باید که معصوم هم در هر زمان باشد پس باید جمیع امت اجماع
بر باطل نمایند و این دلیل است بر اینکه اجماع حجت است و مراد بصادقین جمیع امت است نه یک شخص واحد که شیعه میگویند
چه اگر چنین بود باید ما او را بشناسیم که این شخص کیست تا متابعت او نمائیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت اسلامی
مجلسی قدس سره پس از کلام امام فخر رازی نقل نموده است که حق تعالی حق را بر زبان این پیشوا جاری نموده در معنی آیه و لکن عصبیت
او را مانع شده از قول حق و امر را حمل بر حجیت اجماع نموده است بعد از آن جواب کرده است بوجوهی اولا اینکه مراد بصادقین معصوم
اگر اجماع امت باشد باید مراد بصادقین اتفاق جمیع امت است و این محال است که در این اعصار که ملت حضرت رسول مختار
علیه و آله سلام الله الملک الغفار منتشر در عالم گردیده است و علماء منتشر در جمیع اصقاع شده که علم باقوال ایشان
شدن تمامی و یقینی که خود را اعلم علما داند معلوم نیست کرد بر او مسائل اجماعی مطلع باشی بلکه علمای شما
چه اینکه همه ایشان از امت نشمرند و در اجماع شرط است اتفاق تمامی امت شرط است پس چگونه عارف بشخص معصوم که
مراد بصادق است در این زمان میشود و ثانیا اینکه عارف باجماع تمامی امت که خود اجماع را مردود نموده
شد و ثانیا آنکه بر فرض تسلیم که ممکن باشد حصول اجماع در اقل قلیل از احکام خواهد بود که با وقوع خطا از امت شود در اکثر احکام
بجز وقوع خطا از خود خواهی بود با اینکه از احوال ایشان و حال آنکه مقتضای آیه این است در هر حال و اوقات در جمیع اقوال
و افعال متابعت معصوم کرده باشیم و ثالثا آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن افراد خصم است که مؤمنین غیر الخطاء که مأمورین بمتابعت
صادقین که مانع ایشان باشد از خطا ... باید نکرد مأمورین بکونوا با صادقین غیر صادقین باشند پس مراد بصادقین
اجماع امت نمیباشد لازم میآید که غیر یک یک مسلمانان تابع و متبوع هر دو باشند و این منافی با ظاهر آیه است بلکه لازم میآید
تابع امر بعد ... احاد ... حمل قول را بعضا تا آنکه بحکم این توجیه و عدم مناسبت که مراد بصادقین حجت اجماع امت است

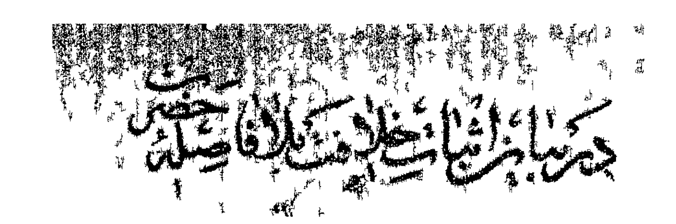
در تفسیر آیهٔ شریفهٔ کونوا مع الصادقین

که شخص صادق معصوم مرشد است و بعد از آنکه اطلاع مستمر از تفسیر احوال آن و انجمعی چه اگر در لغت محتمل است که
استعمال کلمه باشد و اذا اطلق و مجاز خواسته باشد چه اگر لفظ صادق علی سبیل الاطلاق بر شخص کامل از هر وجه اطلاق
نمی‌گفتی این لفظ و اراده نمودن او و جمیع معنی غیر کامل الصدق اگر با اجماع و اتفاق بلکه صدق ادعای غیر عاقل باشد
خواهد شد که او را صواب مینماید که منشا آن ادعا هم از روی افراط است و کذب چنانکه تفصیل آن در مقدمات سابقه
گذشت تغییر و تقسیم کفر و ارادات و مرجع آن به انواع خواص است در عدم مناسبت و مکالمه با وجه نسبت نمود داده لا
ثانی در کلام و صلاح غیر جائز الکلام و خامساً اینکه بعد از آنکه شخص معصوم معین که ظاهر است غیر معلوم باشد از امام
فخر رازی و اجماع هم که در همه احکام غیر محقق چنانکه اکثر مسائل خلافی خواهد بود و ظاهر است هم اگر در همه ازمان و اقوال و افعال
واجب است که متابعت معصوم نشود و بنا بر مذهب امامیه که از صادق شخص معصوم است فخر رازی عاجز است از بیان که
متابعت و بماند و بنا بر مذهب فخر رازی صادق در این که واجب الاطاعه است علی سبیل الاطلاق همان اجماع است و آن هم گردد
اکثر مسائل غیر محقق و غیر معلوم است چه غالب آن هم در مسائل خلافیه نخواهد بود که متابعت و نماید و مراد به صادقین با افراد
حصر معنی ثالثی هم نخواهد بود پس لازم است بر فخر رازی که قایل شود باینکه خداوند واجب نموده باشد بر او در همه ازمان و اوقات
در همه اقوال و افعال متابعت نمودن شخص مجهول الحالی را که غیر عارف بحال او باشد فکان سبحانه و تعالی امره بوجوب الاطاعه
من لا نعرفه و هو قبیح من القول و سادساً آنکه قول امام فخر رازی در تفسیر آیه که بایست مامورین بکون با صادقین غیر صادقین
باشند و در همه ازمان تا بیان صادقین باشد که ما او را نشناسیم و حال آنکه ما او را می‌شناسیم پس مقصود که الشخص خاص معصوم
باشد بلکه با مراد با اجماع باشد که در هر وقت ممکن است معرفت او خواه که بگوییم که از جمله آن زمان زمان بعد از وفات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و ما صادق از ما نیامده شناسیم با فرا وجود و بعد از موت صادق از ما و در ما بعد
زمان معرفت از صادق شناس سهل و آسان خواهد بود پس مکوین اتبعا المعصب بوجوب نقل نمودی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که الصدیقون ثلثه مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و هو افضلهم و خوب در این طرح چنانکه ذکر خواهد شد
ذکر کردی و عبارت است قوله تعالی لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ ای یزیل عنکم الذنوب و یطهرکم ای یلبسکم خلع الکرامة ثم ان الله
تعالی ترک خطاب المؤنثات و خاطب بخطاب المذکرین بقوله لیذهب عنکم الرجس لیدخل فیه نساء اهل البیت و رجالهم و اختلف
الاقوال فی اهل البیت و الاولی ان یقال هم اولاده و ازواجه و الحسن و الحسین منهم و علی منهم انتهی کلامه پس با قرار خوب
ثابت شد که معصوم از رجال علی و حسن و حسین خواهد بود و شخص صادق و معصوم بلا ریب که واجب الاطاعه و حاق مامور
بکون با صادقین الله و بأمر الله تعالی شناسایی صادق معصوم را هم حسن جودت در این ماهیت چنانکه ذکر میشود افراد
نمودی که مراد با صادقین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است تعیناً و در اول نمودی در این چنانکه ذکر خواهد شد پس حق تعالی
امام حجت نمود در معرفت صادق معصوم الا آنکه عصبیت نور ایمان تو را اساس را اعراف نمی وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِن نُّورٍ ارسیح شد بعد سوال کرد که در تفسیر این آیه و اسکر در شان کی نازل شده است حجت شد بعد از سلام الله رحمه
در جواب فرمود که این آیه الا لکه در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد و حکمش در اولاد او که بعنوان [illegible]
ائمه هدی و صادقین جاری شد و در ایشان بجاوت شناخته شد و ارشاد است ظاهر مقصود در این که جهات معدومین
الهی در این امر مردم را امر کرده است که متابعت صادقین نمایند و بنا بر آن اکثر آنها اکرده امر فرموده اند
[illegible] باشد که [illegible] امام و ساحه که با آنها باشد [illegible] که کسی امرکند [illegible] که مراد
از صادقین [illegible] که با معصوم [illegible] امام صادق [illegible]
[illegible]

معهود و معلومی را داست که الف و لام برای عهد خارجی باشد تا اگر بعض غیر معهودی مراد داشت بایستی اوّل باید اجماع
معلوم و معروف باشد و مخاطبان ایشان را شناسند و آیات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شناخته باشند و هر که دعوی
کند حقیقت این اجماع کند دعوی مسکینش باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب محقق نشده است و معهود شوند
وجود معتزله نکرد در زمان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم نفس ایشان بخلاف شده و سایر قوم که بعض غیر معهود مراد باشد
پس باید که بعد از آن الشرّ تعیین و تخصیص آن بعض نشود و الّا تکلیف با امر مجهول خواهد بود که ایشان با وثوقان کرده و آن محال است
و معلوم است که در حق ائمه ما کسی ادّعای تعیین و تخصیص نکرده و تمسّک نکرده پس ثابت شد که مراد ایشانند ایضا دلیل عقلی و
نقلی قائم که مراد ایشانند امّا دلیل عقلی زیرا که در این آیه هر که ممّا امر شده است که امّت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و
تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الّا لازم آید که امّت مأمور باشند در خطا و معصیت
متابعت ایشان کنند و هو محال چون عصمت امری است باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نصّ بر امامت و عصمت
ایشان شده باشد و باتّفاق نصّ بغیر ایشان نشده پس ثابت شد که ایشان مرادند و امّا دلیل نقلی و آن است که حق تعالی در
قرآن مجید صادقین را با اوصاف چندی ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آن اوصاف جمع نشده لانّه تعالی قال
لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی اینکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب
وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ ولکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز
قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران او وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا و خویشاوندان خود و یتیمان و مسکینان
محتاج و مسافران که محتاج خود شده باشند و گدایان و با آزاد کردن بندگان وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ
إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارند
نماز را و ادای زکوة کند با آداب و شرایط و اداکنندگان زکوة و وفاکنندگان بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند و آنها که
صبر کنند در فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد با دشمنان دین ایشانند که راست گفته اند و صادق اند در دعوی
ایمان و وفای بعهود و ایشان پرهیزکارانند پس حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده این خصلتها را پس شهادت داده برای کسی که
اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده صدق و تقوی را در ایشان چنانچه ثابت در علم معانی و بیان
مقرر است پس اشارت باولی الامر که این آیه کریمه مکرّم بیان این مقصود که متابعت کسی که صادق باشد زیرا که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل
گردیده و در زمان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم بغیر از امیر المؤمنین علیه السّلام کسی را نمی‌یابیم که این خصلتها در او مجتمع
شده باشد پس باید که مراد از صادقین در این آیه او باشد و جمیع امّت مأمور باشند بمتابعت او و الّا لازم آید که خدا امر بمخصص بامری دون
امری شده است **مؤلّف حقیر گوید** بعد سیّد قدّس سرّه نامه کرده است که این اوصاف بر وجه کمال در حضرت امیر
المؤمنین علیه السّلام بود بلکه اوّل ایمان آورد و [illegible] کرد دین و [illegible] اهل [illegible] و جهاد کرد در سبیل الله
[illegible] در راه خدا [illegible] الی [illegible] و اوصاف [illegible] مذکور شد [illegible] در آن حضرت
بود [illegible] و الحمد لله علی ثبوت المطلوب و ظهور المقصود بعون الملک المعبود **دلیل سیّم** از [illegible] سوره
الرّعد قوله تعالی إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ختم کلام در شرح استفهام در ضمن دو مقصد خواهد بود مقصد اوّل در بیان
نزول مقصد دوّم در استدلال مقصد اوّل در بیان نزول بدانکه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود در شرح استفهام گوید المنذر
النبی والهادی علی قال ابن عباس رضی الله عنهما وضع رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم یده علی صدره فقال انا المنذر
و اومی الی منکب علی رضی الله عنه و قال انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی انتهی بالفاظه و در تفسیر نیشابوری

بلافاصله مطابق آیات قرآنیه و احادیث نبویه

در شرح اصفهانی المنذر النبی و الهادی هو الولی روی عن ابن عباس ان رسول الله صلعم وضع یده علی صدره فقال انا المنذر
و اومی الی منکب علی فقال و انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی انتهی بالفاظه حاصل این حدیث آنکه منذر نبی است
و هادی علی ولی است و ابن عباس گفت چون آیه نازل شد حضرت دست مبارک را بر سینه خود گذاشت فرمود منم منذر
یعنی بیم دهنده و در خطاب امیرالمؤمنین و بدست خود اشاره کرد بدوش این بزرگوار و فرمود یا علی توئی هادی و بتو هدایت می
یابند هدایت یابندگان بعد از من و قوله صلعم بعدی صریح است در خلافت بلافاصله برای منصف کسی که رجوع نماید کند اول و
دوم را بطریق اولی شان نیز پیغمبر چون شان بشر بود بالاجماع پس معلوم میشود از لفظ بعدی مرادش خلافت بلافاصله بوده و
حافظ ابونعیم در تفسیر خود از عطا نقل نموده از سعید بن جبیر و ابن عباس که چون این آیه نازل شد آنحضرت فرمود انا المنذر و علی
الهادی و ثعلبی در تفسیر خود از سعید بن مسیب و ابوهریره و ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
دست بسینه خود نهاد و فرمود انا المنذر و دست بر سینه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نهاد و فرمود انت الهادی بک یهتدی المهتدون
من بعدی و ابوالقاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل از ابوبرده اسلمی روایت کرده که حضرت رسالت دست امیرالمؤمنین را بر سینه
خود نهاد و فرمود انا المنذر و بعد از آن دست مبارک خود را بر سینه امیرالمؤمنین نهاد و فرمود و لکل قوم هاد و بعد از آن فرمود انک
منار الانام و غایة الهدی و ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین از علی بن احمد واحدی نقل کرده است که از جمله آیاتیکه دلالت
دارد بر آنکه علی علیه السلام بعد از رسول خدا است این آیه است انما انت منذر و لکل قوم هاد که پیغمبر منذر و علی علیه السلام بعد از او هادی امام
میباشد و بسند دیگر از ابوهریره نقل کرده است که از این آیه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوال کردیم فرمود که هادی ابن ابی
علی بن ابیطالب علیه السلام است و مالکی در کتاب فصول المهمه از ابن عباس نقل نموده که چون آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد نازل
شد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منم منذر و علی هادی است و بتو هدایت یابند یا علی هدایت یابندگان و ابو اسحاق
ثعلبی در کتاب کشف از ابن عباس نقل نموده که چون این آیه نازل شد آنحضرت دست بر سینه خود نهاد و فرمود انا المنذر و دست بر شانه
علی زد و فرمود انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون انتهی هذا ما یتعلق بالنزول فمن اتهام رأسی علی مقصد دوم
در استدلال است بآنکه حقتعالی در خطاب بسید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که توئی منذر و مخوف و بدکاران برای
خلائق و از برای هر قومی بعد از تو هادی و راه نماینده که ایشان خلق را بهدایت نماید و ظاهر است بآنکه نبوت ختم شده
و انبیاء و رسل بجناب تو منتهی گردید و بعد از تو خلفای تو خلیفه بعد خلیفه هادی خلق و راهنمای ایشان خواهند
بود و لا محاله تعالی که مراد بر و لکل قوم هاد انبیا سلف باشند چه انبیا سلف خود مبشر بودند لقوله تعالی ینزل الملائکة
بالروح من امره علی من یشاء من عباده ان انذروا و نیز فرمود و رسلا مبشرین و منذرین و این صفت اختصاص بسلف انبیا
صلی الله علیه و آله دارد و حمل و لکل قوم هاد بر انبیای سلف ممکن نیست با حصر و موجب بطلان حصر خواهد بود پس لابد است
لابد است که مراد بحصر معنی دیگر باشد که اختصاص هم ابدا نداشته و نبی باشد که بر من الله است و مراد بر و لکل قوم هاد
انبیای بعد از پیغمبر رسل خواهد بود و جمیع این خلفا را انبیا نداشته و احدی از ایشان را نبی نخواهد بود جز آنکه علمای
مفسرین عامه در شان نزول این آیه گفته اند که مراد بر و لکل قوم هاد علی بن ابیطالب علیه السلام است و او آن کسی است که بعد از رسول خدا
هادی و هدایت کننده قوم است و لفظ بعدی با اطلاق لفظ بعدی بدون فصل و با قوله صلعم انک منار الانام نص در بعدیت بلا
فصل است بنابرین دلالت بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین بعد از رسول الله و امامت اهل بیت الطاهرین
بعد و عن المطلوب المراد بحبل الله تعالی [illegible] از سوره هود قوله تعالی افمن کان علی
بینة من ربه و یتلوه شاهد منه [illegible] الآیه الاولی در شان النزول [illegible] علمای اهل سنت [illegible]
[illegible] آنکه مراد [illegible] که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]



در بیان اثبات خلافت بلافاصله حضرت

اخطب خوارزمی در مناقب خود نقل کرده که عمرو بن العاص در جواب نامهٔ معاویه نوشت که ای معاویه وای بر تو مگر نمی‌دانی که چه قدر آیات
در قرآن نازل در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام و فضایل او فرستاده که احدی با او در آنها شریک نیست مثل یوفون بالنذر
و انما ولیکم الله و رسوله و افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و ابن صاعد الائمه از ابن عباس
نقل کرده است که مراد علی بن ابی طالب است که شاهد بر حقیقت رسول الله و از آن حضرت علیه السلام می‌باشد و ثعلبی
در تفسیر خود سه روایت در تفسیر این آیه نقل نموده از ابن عباس نقل کرده که مراد بشاهد تالی رسول الله علی بن ابی طالب
علیه السلام است و ثانیا از ابان نقل نموده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که هیچ مردی از قریش نیست مگر اینکه آیه
یا دو آیه در حق او نازل شد شخصی از آن حضرت سؤال کرد که در حق تو چه نازل شد حضرت فرمود نخوانده که در سورهٔ
هود است که میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و ثالثا به سند دیگر همان حدیث را از حضرت امیر
نقل نموده است و ابن مغازلی شافعی به سند روایت کرده که مراد بشاهد تالی رسول الله علیه و آله صلوات الله همان علی بن
ابی طالب است که گفت که رسول خدا فرمود انا علی بینة من ربی و علی شاهد لی و ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین به چهار
سند روایت کرده از حضرت امیر و ابن عباس و جابر و ابو الحمری که گفته‌اند این مخصوص علی بن ابی طالب علیه السلام است و واحدی
از عبد الله اسدی از حضرت امیر علیه السلام نقل نموده که فرمود که رسول خدا علی بینة من ربه می‌باشد و من شاهد منه
(ای من رسول الله) و طبری به سند خود از جابر بن عبد الله همین مضمون را نقل نموده است و نطنزی در کتاب خصائص نظیر این
مضمون را نقل نموده است و حماد بن سلمه از انس بن مالک روایت کرده که افمن کان علی بینة من ربه رسول الله است و یتلوه
شاهد منه علی بن ابی طالب است و بخدا قسم که علی بن ابی طالب لسان رسول الله بود و ابو نعیم حافظ به سند روایت کرده
که علی بن ابی طالب در این افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه فرمود که رسول خدا شاهد است و در هر دو کار خود
مرا گواه او و صاحب کتاب صحیح از ابن کوا که از عظمای منافقین و اشقیای اعدای حضرت امیر المؤمنین است از آن حضرت سؤال کرد
که چه آیه در حق تو نازل شد حضرت این آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه را از او قرائت کرد و احمد بن حنبل
از زاذان روایت کرده و قاضی عمان که از مشاهیر علمای اهل سنت است در کتاب خود همین تفسیر را نقل کرده و ابو نصر قشیری
نیز همان حدیث را در کتاب خود نقل نموده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نیز به سند از عبد الله بن الحارث حدیث ابن کوا را
نقل نموده و صاحب کتاب الغارات همین حدیث ابن کوا را نقل نموده و فخر رازی هر چند که مختار او غیر ما ذکر است ولکن امام در جمله
محتملات تفسیر کبیر خود در شرح این مقام گفته است ان المراد هو علی بن ابی طالب رضی الله عنه و المعنی انه یتلو تلک البینة و قوله منه
ای هذا الشاهد من محمد و بعض منه و المراد منه تشریف هذا الشاهد بانه بعض من محمد علیه السلام انتهی بالفاظه پس صریحا اقرار می
نماید که علی از محمد علیهما السلام است مانند ماده نسبت بعض از بعض که رتبه تقدم در جای او نیست و سیوطی در در منثور همان
روایت را در تفسیر این آیه نقل نموده و شاهد مدعی که مقصود از شاهد که تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد
در این آیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بحر نقل شده است از علمای اسلام از خاصه و عامه در تبلیغ سورهٔ برائت به اهل مکه
و قرائت آن بر ایشان احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه است به سند خود روایت کرده که چون سورهٔ برائت نازل شد رسول خدا ابو بکر
طلبیده و ابتدای آن سوره را با او داده و فرستاد او را تا آن آیات را بر اهل مکه بخواند پس از دنبال ابو بکر علی بن ابی طالب علیه السلام را طلبیده
و فرمود بعقب ابو بکر برو و هر جا که به او رسیدی نامه را از او بگیر و بسوی اهل مکه بخوان پس حضرت امیر رفته رسید آیات را از ابا بکر
گرفت و بجانب مکه روانه شد و ابو بکر مراجعت نمود چون نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد که مگر از برای من در
حق من نازل شد که آیات را از من گرفتی و تبلیغ بمن ندادی فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شد و حکم الهی است که آیات را
احدی بسوی اهل مکه نبرد و بر ایشان نخواند مگر تو یا مردی که از تو باشد و عبد الله بن احمد بن حنبل به سند این حدیث را روایت

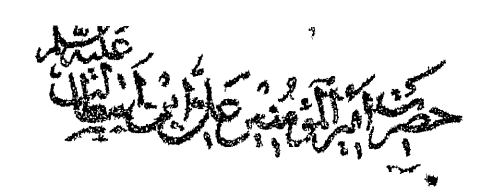
کرده است از انس بن مالک و غیر او که رسول خدا صلی الله علیه و آله برائة را با ابوبکر بسوی مکه فرستاد و چون بذی الحلیفه
رسید از عقب او فرستاد و او را برگردانید و فرمود لا یذهب بها الا رجل من اهل بیتی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی
علیه السلام را فرستاد و بخاری در صحیح خود بند و سند این روایت را نقل نموده و ثعلبی این روایت را بند و سند ذکر نموده و گفته است
که ابوبکر بعد از مراجعت از رسول خدا سؤال نمود از سبب عزل شدن خود فرمود حکم خدا است که این پیغام را تبلیغ نکند احدی مگر
من یا کسیکه از من باشد و رزین بن عبد الله در کتاب جمع بین صحاح الستة از صحیح ترمذی و صحیح ابی داود از ابن عباس روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را روانه مکه نمود با سوره برائه و از عقب او علی بن ابی طالب علیه السلام را روانه فرمود چون علی
علیه السلام با بوبکر رسید مکتوب رسول خدا را با او داد مضمون اینکه علی را فرستادم تا این کلمات را او در میان مردم بگوید زیرا که سزاوار
نیست تبلیغ این پیغام از من مگر کسی که از اهل بیت من باشد موفق بن احمد بسه سند این روایت را نقل نموده که پیغمبر فرمود امر کنند
این پیغام را از جانب من مگر خودم یا مردی که از خودم باشد از اهل بیت من و بروایت دیگر ابوبکر مراجعت نمود گریه کرد پس عرض کرد
یا رسول الله مگر چیزی در باره من روی داده فرمود لا ولکن امرت ان لا یبلغه الا انا او رجل منی ابراهیم بن محمد حموینی بسه سند از
عمر ابن الخطاب و انس بن مالک و زید بن یثیع و دیگران این روایت را نقل نموده ابونعیم اصفهانی بچهار سند نقل کرده است که چون
رسول خدا صلی الله علیه و آله برائه را با ابوبکر داد که بر اهل مکه بخواند جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد این پیغام را از جانب خدا
باهل مکه نرساند مگر تو یا مردیکه از اهل تو باشد پس علی از دنبال رسید و سوره را از او باز گرفت و بر ایشان خواند و مخفی نیست که روایات
متواتره متظافره بین عامه و خاصه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی منی و انا منه علماء و روات عامه نیز این حدیث را در چند
از باب نقل کرده اند چون احمد بن حنبل و سبط حنبل که عبد الله باشد بسه روایت و بخاری در صحیح خود بند و سند و ابن مغازلی شافعی
بده سند و صحاح است چون صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و در کتاب جمع بین صحاح الستة و موفق بن احمد بچهار سند و ابراهیم بن محمد
هفت سند که حاصل مضامین آنها اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام که یا علی تو از منی
و من از توام و فرمود علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و فرمود علی منی و انا من علی و موفق بن احمد چنین نقل نموده
که رسول خدا فرمود که علی از من است و من از علی و او ولی و آقای هر مؤمن است پس از من و بروایت دیگر نقل کرده است که رسول خدا
فرمود که علی از منست و من از علی ام و بمنزله سر است از بدن من و بروایت ابن مغازلی شافعی چنین نقل کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی فاثبت بانه پس از بیان این مطلب که این آیه افمن کان علی بینة
من ربه و یتلوه شاهد منه با این همه اخبار و شواهد داخله و خارجه مخصوص است بشأن والای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام مقصود با این همه علما خاصه و عامه حال در مقام استدلال میگوئیم که ظاهر تفسیر این آیه آنکه خداوند متعال در مقام
توبیخ و ملامت منافقین و کفار جاحد نبوت و اثبات شریعت که قبل از این آیات است میفرماید که آیا کسیکه بر بینه و معجزات واضحه از پروردگار
که آن نفس مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و اینکه تلو و در عقب او شاهد و گواهی که از خود او است و حال ایشان از کفار و
منافقین از دنیا پرستان مساوی خواهد بود و لفظ من در قوله و یتلوه شاهد منه اگر از برای من جنسیه است یا تبعیضیه باید گفت و علی
ای حال آن شاهد تلو در عقب رسول است که ظاهر بلکه نص در عقبیت بلا فصل است چه اینکه تلو یعنی ما بعد بلا فصل می آید را گویند و حاصل
معنی اینکه آن شاهد و گواه تلو در عقب رسول یا از جنس رسول یا بعض رسول باید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و لا غیر
هو المطلوب ذلک و اینچنین قوله تعالی آیه ۱۱۸ از سوره البقره و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما
قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی و اذکروا اذ ابتلی ابراهیم ربه بخاطر بیاورید در وقتیکه امتحان ساخت ابراهیم
پروردگار او بکلماتیکه عبارت است از ذبح ولد که عین اصابت علیه السلام و بعضی خصال که در اول اسم حج بیان شده و چون به اتمام
کرد حضرت ابراهیم آنها را بتمامه بر در از جانب پروردگار خطاب رسید و خطاب فرمود حق تعالی با ابراهیم که بدرستیکه من گردانیدم تو را از برای خلق

در بیان اثبات امامت و خلافت بلا فاصله

امام و پیشوا پس حضرت ابراهیم عرض کرد که اعطای این موهبت کبری مرا باید ذریه و اولاد من هم خدا تعالی فرمود که عهد من که
امامت است بظالمین از اولاد تو نمیرسد بنا بر این امر واضح است در اینکه مرتبه امامت بظالم از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام که غیر
معصوم باشد نخواهد رسید و شایان امامت و خلافت اهل ارا نیست که از جانب خداوند ظالم را ناصر شود ظالم و عده الامام خانکه
خلیل بعد از رسیدن بمرتبه نبوت و فایض شدن بخلعت اصطفی رسالت خداوند براو منت گذاشته است بمرتبه عظمی امامت و خلافت
و تمنای ابراز فرموده است از برای ذریه خود و حضرت حق سبحانه و تعالی مقتضا نفرموده و اعلام صریح داده است که غیر از معصوم را
در مرتبه نخواهد رسید پس مقتضای این مرتبه آنکه امام و خلیفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید معصوم و مطهر از عیوب و ذنوب باشد
تا آنکه مستوجب خلعت امامت و خلافت و وزارت امت باشد باتفاق تمام اهل اسلام کسی بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله معصوم
و مطهر از عیوب و ذنوب نبود مگر امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین پس مقتضای این مرتبه خلافت مخصوص بان
افضل انبیاء و آل طاهرین او خواهد بود و لا غیر مضافا سوی آنکه فقیر این معانی سامی در کتاب صافی ورده که روایت کرده است ابن مسعود که
از حضرت رسالت شنیدم که فرمود من آنکس که حضرت ابراهیم علیه السلام او را از خدا و بطلب نمود و او را روی و نیکر دین بحار من و آنکه بدان
مجلس حاضر بودند عرض کردند یا رسول الله کیفیت طلب حضرت ابراهیم و تمنای او را از برای ما بیان فرما و ما را از معالم آن خبر ده فرمود
که چون حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بانی جاعلک للناس اماما سرافراز کرد ابراهیم از حق جل و علا سوال کرد که آیا نسل
کسی باشد که او مرتبه امامت و عهد است داده باشد حق تعالی باو وحی فرستاد و او را آگاه ساخت که من عهد امامت را بظالمان از نسل تو نمیدهم
هر که ظالم باشد او از مرتبه امامت محروم است پس ابراهیم چون این کلام از ملک علام شنید دعا نمود و مضمون وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ
بر زبان راند پس حق تعالی دعای او را مستجاب فرمود در حق من در شان علی بن ابیطالب و من و علی را از عبادت اوثان و سجده اصنام نگاه
داشت فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا پس مرا نبی خود گردانید و علی را وصی من و فرزند اکرام امام گردانیده است در زمره علمای عامه در تفسیر خود
چنین گفته است که مشرک امام خلق نخواهد شد و فاسق نیز مساوی چنین گفته است که الامامة امامة من الله و عهد الله الظالم لا یصلح لها
و انما ینالها البررة الاتقیاء منهم و فیه دلیل علی عصمة الانبیاء و ان الفاسق لا یصلح للامامة صاحب کشاف در تفسیر خود گفته است که این
دال است بر اینکه فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه فاسق امام باشد و حال آنکه امام از برای رفع ظلم است و ابن عمر گفته است که ظالم
هرگز امام نخواهد بود و چگونه ظالم از برای امامت جایز باشد و حال آنکه نصب امام از برای کف ظلم است و کسی که ظالم بر نفس خود باشد
حکومت امام خلق خواهد بود دو سوال و جواب جدی باید که لازم است ذکر آنها سوال اول لعل مراد بعهد در اینجا نبوت باشد چون حضرت
ابراهیم سوال اعطای نبوت از برای ذریه خود نمود حق تعالی فرمود که نبوت بظالمین از ذریه تو نمیرسد جایز است اینکه مراد نبوت باشد
اساس و این لازم نیاید از عصمت امام و خلیفه الجواب این باطل است بوجوهی اولا آنکه اینکه احتمال خلاف ظاهر است و کلام
و سیاق الایه در بیان امامت است و اینکه مراد از امامت است نبوت و ثانیا آنکه در این صورت کلام با سوال سازگاری نخواهد بود زیرا که
خداوند امامت عطا فرموده ابراهیم که اعطای منصب عظیم نمود پس اگر حضرت خلیل در این حال از خدای عزوجل سوال نماید که
از ذریه من اعطای منصب امامت بفرما کلام سازگاری و عدم معنی خواهد بود و خارج از قانون فصاحت است و ثالثا
اینکه حضرت خلیل و سیدنا مخاطب بخطاب مستطاب إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا شد دارای مرتبه نبوت بود پس اگر مراد از امامت همین نبوت
باشد اعطای معطا خواهد بود سوال دوم صدق ظالم بعد از اسلام و توبه از کفر ممنوع است چه اینکه اسم مشتق بر عهد امامت
ظالم در حال کفر او و شامل نخواهد بود در حال که بعد از اسلام قبول کرده باشد الجواب اولا اینکه صیغه لا ینال فعل
مستقبل منفی است بلا تامل و معنا ظاهر در عموم است کما فی قول القائل و الله لا افعل کذا ابدا و ثانیا اینکه شاهد بر عموم موجود است
و این [illegible] است [illegible] لا ینال عهدی الظالمین [illegible] الظلم و ثالثا اینکه [illegible] سوال [illegible] شاهد [illegible]
[illegible] اصول [illegible] است که [illegible] در صدق مشتق [illegible]

ظالم صادق نخواهد آمد بر شخصی تا آنی باشد در او مبدء اشتقاق که اصل ظلم است پس در این هنگام اسم شامل نمی‌شود ظلم سابق
بر اسلام را. جواب: اولاً اگر ما نسلّم فی الجمله این شرط مخصوص است با فعال لازمه و مشتقات از مصادر لازمه کالحسن و
القبح والحرب وامثال ذلک واما افعال متعدیه کالقاتل والضارب والشاتم وامثال ذلک لا یشترط فیها ذلک عند المحققین و شاهد
مهم العرف مثل اینکه صادق خواهد بود بر قاتل زید که قاتل اگر چه صدور از او در زمان سابق بوده باشد و ثانیاً محل نزاع در بودن اطلاق
در شرط مذکور در اسم فاعل بمعنی ماضی است که آیا مشتق حقیقت است در اسم فاعل بمعنی ماضی یا نه که بعد از اینکه در کلام در زمان
گذشته واقع شده باشد مثل زید ضارب لان اذا تلبّس بالفعل قبل ذلک الحال اگر در حال نطق و تکلم باشد چون مثال مذکور یا ماضی تکلم
و یا مستقبل تکلم که حقیقت فی مجاز هر دو این صورت خلاف است که آیا بقاء مبدء شرط است در صدق مشتق یا نه یا اگر متصل است زید
مسئله ودلیل الخلاف فی ما کان المشتق بمعنی مستقبل التلبس مثل اینکه گفته شود زید ضارب لان اذا تلبس غداً بالفعل هر اینکه خلاف
نیست که صدق مشتق را نخواهد آمد بدون قیام مبدء و کلام حقیقت نخواهد بود بلکه استعمال آن از روی مجاز است اتفاقاً و اصلاً
در او نظری ندارد بلکه صحت استعمال مشتق را وجود در ماسبق لا غیر و فرق نخواهد بود میان حال نطق تکلم و میان ماضی تکلم و مستقبل
تکلم و محصّل نزاع نیست که اطلاق مشتق بر ذات متصف بمبدء در حال تلبس بمبدء بر سبیل حقیقت است و فرقی در این صورت هم
نیست میان حال تکلم و یا ماضی تکلم و یا مستقبل تکلم هر گاه در مسئله مشتق حال نطق و ماضی نطق و مستقبل نطق متحد باشد بلکه مراد
ماضی تلبس و حال تلبس است و حاصل اینکه در صورتی ولی که ماضی تلبس است خلافی است که آیا شرط است در صدق مشتق بقاء مبدء
یا نه اختلف الاصولیون علی اقوال فالحق التفصیل کما ذکرناه و در صورتی است که مستقبل تلبس باشد بالاتفاق صادق نخواهد
بود الا مجازاً و بدون آن کلام مجاز والفرق بود و در صورت بالاتفاق نبوده بر صدق مشتق حقیقة او الاخلاف و لا نزاع فیه لاحد من الاصولیین
و حل کلام در ما نحن فیه در این صورت ولی که ماضی تلبس باشد نخواهد بود چرا که حضرت خلیل علیه السلام استدعای مرتبه امامت را برای ذریه خود
نمود بعد از خود و در صورت باید نخواهد بود مگر بعد از حضرت خلیل که بر اهل مرتبه امامت عطا و برای ظالمین از
ذریه خود در حال تلبس ایشان بظلم نخواهد بود و همواره استدعا از حضرت خلیل بر مرتبه فضلای اهل الانبیاء و اولوالعزم بلکه استدعای او
مرتبه امامت از برای ذریه خود با قطع نظر از کون ظالم او غیر ظالم بود است پس حق تعالی با و اخبار فرمود که در ذریه بعد از تو بعضی هم
اند که مشمول خواهند شد بعد از تو بظلم و شرک و ایشان ملوث بلوث معصیت و ظلم و کفر و شرک خواهند شد و ایشان که بعد از تو بعضی اند
و ملبس بظلم خواهند بود پس مرتبه امامت عطای ایشان نخواهد شد و اخبار حق تعالی بحال در بعد از او و معنی اینکه مرحوم باشد الآن
ملبسون بعد بالظلم فلا ینالهم الامامة پس لا ینال بدین قرینه مذکور باید مراد مستقبل تلبس باشد یعنی هر کسی از ذریه تو که ملبس بظلم خواهد
شد قابل امامت نخواهد بود پس مراد مستقبل حال و مستقبل تلبس خواهد بود و با این فرق خواهد بود میان ظلم و شرک قبل از اسلام و قبل از نبوت
و با بعد از اسلام و بعد از نبوت و موید این ذکر شد اینکه چون حضرت خلیل دانست که حق تعالی امتناع دارد از اعطای منصب بخود ظالمین
منصب مطلب استدعای دیگر فرمود بعد از امر بتطهیر بیت الله عرض کرد اراده الله بر عطای رزق و اعطاء روزی برای ایشان با مثل اینکه برای اهل
ایمان و اسلام و معتقد بیوم جزا باشد چنانکه حق تعالی در دنبال امر مذکوره امر بتطهیر بیت فرمود بعد از آن حکایت فرموده حضرت خلیل
را: وَاِذْ قالَ اِبْرٰهیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِناً وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و حق تعالی فرمود در جواب سوال
وَمَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُهُ قَلیلاً ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلیٰ عَذابِ النّارِ یعنی مسئلت روزی مثل مسئلت امامت نخواهد بود که مخصوص باشد بطاهرین
و غیر ظالمین از ذریه بلکه دعوت تو عام است از برای مومن و مشرکین و غیر هم که شمول آن عام است و عموم اهل بلد را عطا خواهم
نمود و هر کس که کافر شد او را مضطر به عذاب آخرت خواهم نمود و بالجمله دلالت آیه شریفه بر عدم قابلیت ظالمین از ذریه حضرت خلیل
علیه السلام اگر چه ظلم او قبل از زمان شرک و کفر و عصیان ایشان در غایت وضوح و ظهور است و شاهد است بر اینکه سلوک این راه است که بسیار
از احادیث و اخبار نبوی مستفیض بلکه متواتر از کتب علما شیعه که ائمه هدی صلوات الله علیهم و سنت آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود انا دعوة

ابی ابراهیم حدیث مشهور در میان علماء عامه که تفسیر ابن مغازلی شافعی نسبت خود را به ابن مسعود نقل نمود که حضرت صلی الله علیه وآله فرمود انا دعوة ابی ابراهیم ابن مسعود عرض کرد یا رسول الله چگونه شما دعوه حضرت ابراهیم علیه السلام واقع شدید فرمود که حق تعالی وحی فرمود بسوی حضرت ابراهیم که انی جاعلک للناس اماما پس فرحناک شد حضرت ابراهیم وعرض نمود که ازذریت ومن ذریتی ائمة مثلی بعد وحی فرمود بسوی حضرت ابراهیم که من اعطا نمی نمایم بتو عهدی [illegible] این ظالم عرض کرد کدام است که عهد بتو نمیرسد وعهد امامت من فرمود الی من سجد لصنم دونی لا اجعله اماما ابدا ولا یصح ان یکون اماما وقت حضرت خلیل عرض کرد واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس بعد از آن حضرت رسول فرمودند فانتهت الدعوة الی والی اخی علی لم یسجد احد منا لصنم قط فاتخذنی الله نبیا وعلیا وصیا **مؤلف گوید** که ساقط است [illegible] وصحیح بود وصریح است که عهد امامت بظالم نخواهد رسید وحضرت ابراهیم خلیل هم استدعا نمود [illegible] حضرت [illegible] وصدق [illegible] فرمودند وصاحب [illegible] من قوله تعالی واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء ذلک من فضل الله علینا الآیه فالاجمل وقاضی بیضاوی بعد تفسیر [illegible] لا ینال الامامة [illegible] لا یصلح لها [illegible] الکرام الاتقیاء منهم وفیه دلیل علی عصمة الانبیاء وان الفاسق لا یصلح للامامة [illegible] ظاهر است بلکه کسیکه در مدت عمر مشرک بوده [illegible] قرار داد امامت [illegible] حق سبحانه وتعالی است لا امر الخلق فالکفار الذین لقطعا لک [illegible] اکرام [illegible] بودا است [illegible] عالی [illegible] ظاهر است [illegible] ظالم را [illegible] کرده [illegible] کافر [illegible] کرده است ولکن در صفحه (۱۵۲) از تفسیر مطبوع [illegible] در شرح لا ینال عهدی الظالمین این عبارت موجود است فلا یصلح الامر والاستخلاف بالنبوة الذی عهد الله لمن کان ظالما من اولاده وعن هم ولهما [illegible] من کان [illegible] الظالم الا ان الا [illegible] الظلم فکیف یجوز ان یکون ظالما او ان [illegible] الساری [illegible] قال المحرر وعند [illegible] الفاسق لا یصلح للامامة [illegible] العاطر [illegible] است که عصمت شرط امامت واستخلاف است وان [illegible] حق امیر المؤمنین [illegible] اثبات [illegible] است [illegible] المطلوب وظهر [illegible] الله الملک الودود [illegible] از سوره یونس قوله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی [illegible] از سوره الزمر قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب و [illegible] سوره بقره قوله تعالی لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی وأتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون ظاهر [illegible] ابواب [illegible] حکم عقلی وقطعی [illegible] اما [illegible] هادی [illegible] و [illegible] حکم عقلی [illegible] مساوی خواهد [illegible] عالم [illegible] وشرع [illegible] آسانی که جاهل [illegible] کرده [illegible] شود [illegible] داخل [illegible] ظاهر [illegible] اولی [illegible] سماه [illegible] فی هذه الآیات [illegible] المسئلة الاولی [illegible] ظاهر [illegible] الا اگر [illegible] خواهد [illegible] الناس مسلطون علی اموالهم [illegible] المحقق والمفسرون [illegible] داخل [illegible] اگر طالب [illegible] [illegible] طالب [illegible] شرع [illegible] طالب [illegible] شرع [illegible]



وهکذا طالب هر امری باید از اهلش طلب نماید المسئلة الثالثة و چون ابن اداسی که هر امری را باید از اهل آن طلب نمود
پس هرگاه ارجحیّت و اعلمیّت و تسلیم اهل اسلام حاصل و بر علی اعلا رجوع امیر المؤمنین باید نمود و تبعیت آن و ایّه علوم الهی را گوش
شنوا آن ... بدعای پیغمبر گوش شنوا گویند علی علیه السلام است و امام فخر رازی در شرح اسماء در تفسیر کبیر در صفحه (۲۸۲)
در تفسیر سوره الحاقه چنین گوید وعن النبی صلی الله علیه وسلم عند نزول هذه الآیة سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی فما نسیت
شیئا بعد ذلک وما کان لی ان انسی فان قیل لم قال اذن واعیة علی التوحید والتنکیر قلنا للایذان بان الوعاة فیهم قلة ولتوبیخ
الناس بقلة من یعی منهم وللدلالة علی ان الاذن الواحدة اذا وعت وعقلت عن الله فهی السواد الاعظم عند الله وان ما سواها لا یلتفت
الیهم وان امتلأ العالم منهم انتهی بالفاظه الشریفة از این عبارات صریح است در اینکه اولا اذن واعیه امیر المؤمنین و احکام الهی در نزد
اوست و ثانیا سواد اعظم عند الله آن بزرگوار است و ثالثا برای رفع احتیاج خلق از وجود مبارک کافی است و رابعا سوی آن حضرت
قابل التفات نیستند چنانکه فرمود هذا هو الحق وعین الانصاف و این شهودی اهل الاسلام است و در
کتب فریقین مسطور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها و نیز فرمود و
اقضاکم علی و نیز در حق او مسلّم است که پیغمبر هزار باب علم بامیر المؤمنین یاد داد و تعلیمش فرمود و از هر بابی هزار باب استنباط
نمود و امام فخر رازی در صفحه (۴۵۳) از جلد دوم از تفسیر کبیر در شرح آیه ان الله اصطفی آدم ونوحا الخ چنین گوید قال علی رضی الله عنه
علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الف باب من العلم واستنبطت من کل باب الف باب فاذا کان حال الولی هکذا فکیف حال النبی صلی الله
علیه وسلم انتهی بالفاظه الشریفة از این جمله معلوم می شود که امیر المؤمنین اعلم ناس است بعلم الهی پس بحکم آیات مذکور و بحکم عقلی و طبعی و
نقلی ... اوست ... که امر ... از او ... بواسطه او ... دیگری ... و مقدم باشد
هذا من ارجح الدلائل علی خلافته علیه الصلوة والسلام بلا فصل چنانکه بر اهل انصاف مخفی و مستور نیست المسئلة الثالثة مجلسی قدس
سره از امام فخر رازی کلامی نقل کرده است حاصل او است که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم اعلم از جمیع صحابه بوده اما اجمالا لا خبر اینکه احدی خلاف ندارد که آنحضرت بحسب طبع اصلی و فطرت در نهایت کمال ذکاوت
و فطانت و استعداد علم و کمال حرص در طلب علم داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که افضل و اعلم عقلا بود کمال سعی در تربیت
و تعلیم او داشت و علی علیه السلام از طفولیت در حجر رسول صلی الله علیه و آله بزرگ شد و در خدمت آنحضرت ...
و ... ظاهر است که ... است که شاگرد ... در غایت ذکاوت و فطانت و حرص ... در طلب علم و معلمش
کمال سعی در تربیت او داشته باشد ... که چنین شاگردی در نهایت فضل و کمال ... در اقصی مدارج سعی در علم ...
شد و اما ابوبکر ... در سنین ... اسلام ... برای او میسّر نشد که ... بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ...
برد و ... حضرت ... الاسلام ... و آنها ... بود و این مشهور ... مذکور است که العلم فی الصغر کالنقش
فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر پس از این جمله معلوم خواهد شد که علی علیه السلام اعلم از جمیع صحابه بوده بعد از رسول خدا و اما تفصیلا
پس دلیل است ... اذن واعیة که در شان علی علیه السلام نازل شد و هرگاه او مخصوص باشد ... فهم ...
خواهد شد ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حق او ... که اقضاکم علی ... است جمیع علوم
و هرگاه ... باشد ... علوم ... است ... که عمر در ... حکم ... نمود و ...
او ... فرمود و ... که ... و معروف است که در ... عمر ... نمود که لولا
علی لهلک عمر الحاصل امام فخر رازی گفته است که از این ... خطاهای عمر ... بسیار بود ...
... مهمات ... خلافت ... برای ... و ...
کرده ... در ... اهل ... انسان ... اهل ...

نمی‌توان ایشان را والله که هیچ از بسیار نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین درخت و دریا و مگر آنکه همه را مداد کرده شود
که با دل شده و برای جز آمده دلیل بحجیت آنکه اصل علوم علم اصول دین و معرفت خدا و نبوت و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است
اسرار توحید و عدل و نبوت و وصایت و قدر و احوال معاد آمده که در کلام هیچیک از صحابه بعشر آن نیست نبود و اینها همه فروع مکلفین
که اصل و فرع اسلام‌اند شاگرد او بوده‌اند و امّا علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرین است شاگرد آنحضرت است و امّا علم فقه در این علم بعد رسول
بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرموده اقضاکم علی و از جمله علم فصاحت است و معلوم است که تمامی فصحا شاگرد بوده‌اند تا بدان درجه
از دیوان فصاحت و بر سید بودند و از جمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود دوئلی که مدوّن این علم است با ارشاد و هدایت آنحضرت
این علم نمود و از جمله علم تصوف و طریقت است و معلوم است که نسبت این علم با و منتهی میشود پس ثابت و محقق گردید که بعد از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و اسناد هم ظاهر است در همه صفات حسنه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که اعلم است پس او از همه اهل فاضلتر و احق است که امام
باشد از همه اهل فاضلتر که حق تعالی فرموده است هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَا یَعلَمُونَ و ایضا فرموده است یَرفَعِ اللهُ الَّذِینَ
آمَنُوا مِنکُم وَ الَّذِینَ اُوتُوا العِلمَ دَرَجَاتٍ آنچه کلام مجرد از هر جا و به کلام حق از دیوان و دستان به سوای جاری نمود و لکن مَن لَم
یَجعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُورٍ دلیل دوازدهم آیه ۴۴ از سوره الزخرف وَاسأَل مَن أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رُسُلِنَا و قوله تعالی وَقِفُوهُم
اِنَّهُم مَسئُولُونَ در اول حیات ... پیغمبران مبعوث بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کن از پیغمبران قبل از خود که بچه
مبعوث شده‌اند ... ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن مسعود روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرمود
ملکی نزد من آمد و گفت یا محمد وَاسئَل مَن أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رُسُلِنَا علی ما بعثوا یعنی سؤال کن از پیغمبران قبل از اینکه ایشان را
بچه چیز مبعوث شده‌اند گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و از ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء در تفسیر این آیه مرویست که
ذکر شده است که شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بمعراج بردند انبیا را در آن حضرت حاضر کردند پس حق تعالی فرمود یا محمد
از ایشان سؤال کن که خدا تعالی شما را بچه چیز مبعوث کرد ایشان گفتند مبعوث شده‌ایم بشهادت ان لا اله الا الله و اقرار به نبوت
تو یا محمد و بولایت علی بن ابیطالب و در روایت دیگر از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شبی که مرا
بمعراج بردند با جبرئیل علیه السلام سیر کردیم تا آسمان چهارم رسیدم خانه از یاقوت سرخ در آنجا دیدم و جبرئیل گفت یا محمد این خانه بیت المعمور
که خداوند او را پنجاه هزار سال پیش از خلقت آسمانها و زمینها آفریده یا محمد برخیز و رو بسوی آن نماز کن که خداوند همه انبیاء را در آنجا جمع کرده
و جبرئیل اذان را درست ... و چون صف ایشان را راست کرد پیش ایشان نماز کردم و چون سلام نماز دادم ملکی از جانب پروردگار
آمد و گفت یا محمد حق سلام میرساند و میفرماید از پیغمبران سؤال کن که بچه چیز مبعوث شدند پس از ایشان پرسیدم گفتند ما را
بچه چیز مبعوث کرد ... بر اقرار به نبوت و بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و است که خدا تعالی میفرماید وَاسئَل مَن
أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رُسُلِنَا و در این باب قوله تعالی وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُونَ میفرماید خدا و نگاه دارید روز قیامت ایشان را بدرستیکه
بدرستیکه ایشان سؤال کرده خواهند شد ... در کتاب ... روایت کرده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُونَ عن ولایة علی بن ابیطالب علیه السلام ... یعنی سؤال کرده خواهند شد
از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین نقل همین ... کرده و ابو سعید خدری و روایت دیگر
از امام صادق نقل کرده که علی علیه السلام فرمود که اصول اسلام ... است و هیچ یک از آنها بدون دیگری نفع نمی‌بخشد نماز و روزه و زکوة و ولای
ایشان ... علی ... احمد بن احمدی نقل کرده است حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه که این همین روایت است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله ... حق علی بن ابیطالب علیه السلام ... سؤال از او خواهند شد ابو نعیم در کتاب حلیه
[illegible] ... شعبی از ابن عباس در تفسیر این آیه نقل کرده است که ... عن ولایة علی ... در کتاب خود
[illegible] ... از ابن عباس ... است و حاکم ابو القاسم ... شواهد التنزیل به سند خود روایت کرده است که وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُونَ

و اولو الامر بودن ائمه بعد از رسول

۳۰

عن ولایة اهل البیت علیهم السلام و ثعلبی هم این روایت را در تفسیر خود نقل کرده است و قاضی ابو بکر شیرازی از ابن عباس روایت کرده آ
که در تفسیر اول از صراط سؤال خواهد کرد از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است که حق تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون و ابن
مردویه در مناقب نسخه های بسیار از سعید و عمر و روایت کرده است که روزی در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم فرمود که
حق تعالی اولادی که خانه من در بهشت قصر در بهشت که از جای حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا سؤال میکنند از او از چهار چیز
از عمر که در چه فانی کرده است و از بدن که در چه کهنه کرده است و از مال که از کجا کسب کرده و از محبت ما اهل بیت پس دست خود را بر سر علی
علیه السلام گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت است هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است بالجمله پر واضح است که بعد از اینکه
ثابت شد بتصدیق علما و مفسرین عامه که هر آیات معروفه شده ثابت شد ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و انکار او ولایت او ... بماند و اینکه
تمام امت در روز قیامت مسئول خواهند بود از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ما بین انکار صلوة و زکوة مسئول هستند و اینکه صراط
خواهند گذشت مگر بولایت حضرت بسم الله ... کسی که این است که ... صلی الله علیه و آله باشد که تمام خلق از بشر ... بشارت
خواهند بود مگر از رسول ... صلی الله علیه و آله و ولایت و امامت حضرت شاه اولیا علی بن ابی طالب علیه السلام و انکار امامت و ولا
او من جانب الله خواهد بود که اینها معروف در آن شدند و امت مکلف باطاعت و انقیاد او هستند که در روز قیامت از آن جواب باید بگویند
دیگر امامت و ولایت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام معنی دیگر ندارد و نخواهد داشت مگر اینکه از عباد الله اعتقاد نمایند که
ولی بعد رسول الله صلی الله علیه و آله که واجب الاطاعة و لازم الانقیاد است همان سید اولیاء و افضل انبیاء خواهد بود لا غیر و هذا هو المطلوب
دلیل و آیه نهم از آنهم از سوره النساء قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این شریفه از جهات
شتی دلالت دارد بر امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اول اینکه این دلالت دارد بر وجوب عصمت اولی الامر که قائم مقام حضرت
رسول است من وجوه وجه اول اینکه حق تعالی مقرون ساخت اطاعت اولی الامر را باطاعت خود و رسولش و تسویه قرار داده
اطاعت و انقیاد خلق میان اوامر و نواهی هر یک که صادر شود من الله تعالی و من رسوله و من اولی الامر و از جمله واضحات است که حکم الله و حکم رسول
الله برحق و صواب و محض نفس الامر است پس باید احکام صادره از اولی الامر هم برحق و صواب و محض نفس الامر باشد تا صحیح باشد
از برای تسویه در اطاعت اگر غیر معصوم و من یعمل فی معرض الخطا و العصیان از فسوق معقول نخواهد بود در حق او تسویه در حکم و
اطاعت علی سبیل الاطلاق و العموم با کسیکه احتمال خطا و لغزش در حق او ممتنع و محال خواهد بود وجه دویم اینکه اگر اولی الامر معصوم
و منزه از خطا نباشد بلکه جایز الخطا و العصیان باشد و بر سبیل اطلاق و عموم بر خلق لازم شود اطاعت ایشان لازم خواهد آمد که حق تعالی
امر نماید بتصدیق بر خطا یعنی اگر اولی الامر امر بمعصیت نماید بخلق و خود مرتکب معصیت شود لازم شود بر خلق تا سی نمودن باو در معصیت
اگر آن حرام است لازم است بر اطاعت و اقتدا و معصیت اینکه اطاعت و تاسی باو واجب است لازم است بر خلق اطاعت و انقیاد او پس
لازم خواهد آمد اجتماع واجب و حرام در فعل واحد شخصی و آن باطل است جدا و امام فخر رازی تصریح نموده در تفسیر خود که این آیه دلالت
میکند بر عصمت و عدم جواز خطا اولی الامر زیرا لازم میآید که هر امر باطاعت ایشان شده باشد هم نهی از طاعت زیرا که اطاعت بر
خطا حرام است و شافعی ... بسیار ... ابراهیم بن محمد حموینی که از عظماء علماء عامه است نقل نموده از ابان
خود سلیم که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و علی بن یوسف همدانی نسخه خود را از سلیم بن قیس نقل نموده است که حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از پیغمبر سؤال کرد که ای پیغمبر کیانند فرمود ... اما گویم که مراد از اولی الامر
در این آیه مبارکه امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم میباشند و نیز حسن بن علی مجاهد در تفسیر خود نقل کرده که این آیه مخصوص
علی بن ابی طالب نازل شده در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در مدینه خلیفه خود کرده ... و ثعلبی در تفسیر خود
که این آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده ... ابو بکر ... و ابراهیم بن محمد حموینی نقل کرده ... در شأن
ابی طالب نازل شده و شیخ ابو الفتوح ... از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که از رسول خدا سؤال کردم که مراد از اولی الامر ...

امّا اولوا الامر را پیشنهاد فرموده است بر هر خلق و ائمّهٔ مسلمین و اوّلهم علی بن ابی طالب ثمّ من بعده الحسن تا اینکه بیان فرموده تمام آنها را

از دوازده حسن سلام الله علیهم اجمعین الی آخرهم و این حدیث ابی البصیر را در ما برهان حدیث ناصل نموده و عیسی بن یوسف همدانی از

سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که رسول خدا امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده در حسن معنی اولوا الامر نازل است و اوّلهم منی قال انا اینکه فرمان

از امر ربّه و مقرون ساخت اطاعت اولوا الامر با طاعت رسول که مقرون با طاعت خدا و نیست بلکه اولوا الامر باید موافق جمیع حالات

باشد با طاعت و مقرون با طاعت رسول باشد خدا که رسول خدا موافق جمیع حالات است لهذا اطاعت و مقرون به طاعت الله شد پس باید

اولوا الامر هم بر چنین باشد و این نیست مگر امیر المؤمنین علیه السّلام و اولاد طاهرین او از برای اینکه بر او بنا بر سمعه و نحو ان از امّت هر کسی فی الجمله

اتصاف داشته باشد و بدین با قلیل تمامی با لله اهل سنّت که حال و بحال شامل طور اطلاق اطاعت ایشان را امّت واجب نمی کند

و حال آنکه مکرّر از ما نیست و خلاف و مصاحبت ایشان نهی فرموده است **تذییل** امام فخر رازی در صفحه (۳۵۷ و ۳۵۸)

از مجلّد سیّم از تفسیر خود از تفسیر مطبوع مصر در شرح اتمام چنین گوید ان اولی الامر المذکور فی هذه الآیة لا بدّ ان یکون معصوما

ثم نقول ذلک المعصوم امّا مجموع الامّة او بعض الامّة لا جائز ان یکون بعض الامّة لانّا بیّنّا انّ الله تعالی اوجب طاعة اولی الامر فی هذه

الآیة قطعا و ایجاب طاعتهم قطعا مشروط بکوننا عارفین بهم قادرین علی الوصول الیهم والاستفادة منهم و نحن نعلم بالضّرورة انّا عاجزون

عن معرفة الامام المعصوم عاجزون عن الوصول الیهم عاجزون عن استفادة الدّین والعلم منهم انتهی بالفاظه حاصل مقصود او مینما

اینکه اولوا الامر که در این آیه مذکور است لا بدّ باید معصوم از خطا باشد پس گوییم آن معصوم یا مجموع امّت است یا بعضی از امّت و جایز

نیست که بعضی از امّت باشد زیرا که ما بیان کردیم که حق تعالی اطاعت اولوا الامر را در این آیه قطعا واجب فرموده است و ایجاب اطاعت ایشان

مشروط است بآنکه ما عارف باشیم بایشان و قادر باشیم بوصول خدمت ایشان و استفاده از حضور ایشان و حال آنکه ما [illegible]

که عاجزیم از معرفت امام معصوم در این زمان و عاجزیم از وصول بخدمت ایشان و استفاده علم و دین از ایشان [illegible]

مؤلّف عفی الله له گوید که صریحا اقرار نموده بر اینکه اولوا الامر [illegible] باید [illegible] معصوم باشد و امّا حمل بر

جمیع امّت ممکن نیست زیرا که در دلیل دوم در تفسیر قوله تعالی کونوا مع الصّادقین تفسیر فخر رازی بیان کردیم

و گفتیم که اگر مراد از صادقین جمیع امّت باشد اتحاد تابع و متبوع و امر و مأمور لازم می آید و آن باطل است بالبداهه پس قول او باطل شد

پس معلوم شد که مراد بعض از امّت است و قول او که اگر مراد بعض از امّت باشد واجب است که بشناسیم و قادر بر وصول خدمت باشیم الخ در دلیل

دوم از همین فصل در تفسیر صادقین جواب دادیم و آن دلایل تماما در اولوا الامر جاری است همان موضع رجوع کن دیگر مجدّدا اعاده نمی کنیم دلیل نهم

بر آنکه اولوا الامر علی است بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که جناب ارکان امام فخر رازی هم در صفحه (۱۵۹) از مجلّد اوّل از تفسیر

خود در حق او روایت ابن عباس و ابن مسعود فی تفسیر علی بن ابی طالب هو الهدی والدّلیل علیه قوله علیه السّلام اللّهم ادر الحقّ مع علی

حیث دار انتهی بالفاظه یعنی و هر کسی که اقتدا کند در دین بعلی بن ابی طالب پس بتحقیق راه یافته است و دلیل بر مطلب قول پیغمبر است

اللّهم ادر الحقّ مع علی حیث دار یعنی خدایا بگردان حق را با علی هر جا که گردش نماید یعنی حق با علی است هر جا که میرود و هم باز گفته است کرده در

صفحه (۱۶۱) از همان مجلّد اوّل از تفسیر کبیر خود که گفته ان الدّلائل العقلیة موافقة لنا و عمل علی بن ابی طالب رضی الله عنه معنا و من اتّخذ علیّا

اماما لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه انتهی بالفاظه یعنی دلایل عقلیه موافقت دارد با ما و عمل علی بن ابی طالب علیه السّلام

با ما است و هر کس علی را امام اخذ کند برای دین و نفس خود پس متمسّک شده است بعروة الوثقی انتهی پس بعد از همه این اقرارات قول

باینکه ما معصوم را نمی شناسیم سهوی بعید است و قول او عاجزیم از وصول خدمت در این زمان الخ **اقول** در این زمان عاجزیم

از وصول خدمت معصوم و استفاده از حضور و مبارک پس باید اطاعت رسول هم واجب نباشد الآن در جواب خواهی گفت که اخبار حضرت رسول

بما رسیده است و عمل میکنیم و همین طور است حال اولوا الامر هرگز اولوا الامر در مدّت سیصد سال و سیم و ما قادر نیستیم بوصول خدمت باید

[illegible] که اطاعت او واجب نیست اما الآنکه ما اخبار او و احادیث او را عمل کردیم و مدّعی است که اوّل باطل و ثانی متعیّن است

دلیل و آیه ششم از سوره مبارکه الاحزاب آیه شریفه النَّبِیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ است ظاهر تفسیر این شریفه اگرچه تعالی در کتاب مجید خود
اعلام فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی و سزاوارتر است بمؤمنین از جانها و نفسهای ایشان و ازواج نبی امّهات مؤمنین هستند
در تعظیم و احترام و حرام بودن تزویج ایشان بعد از رسول خدا و اولوا الارحام رسول خدا بعضی از ایشان اولی و سزاوارترند از بعض دیگر
در توارث از غیر ایشان و اقرار برای رسول خدا بود سزاوارتر است اولویت بر اهل ایشان بر این شریفه ظاهر است در اینکه وراثت و ولایت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منتهی خواهد بود باولوا الارحام او که موصوف بصفت ایمان و مهاجرت باشند و در میان امت ملاحظه کردیم
کسانیرا که دعوی وراثت و ولایت نمودند دو کس بودند یکی ابوبکر و دیگری علی بن ابیطالب علیه السلام امّا ابوبکر موصوف بوصف اولوا الارحام
نخواهد بود و خارج از اهل بیت حضرت رسول است و شاهد این امر سوء ذکر نام او را خدا و اراده از طرفین در داستان عزل ابوبکر در سوره برائه
که بحکم الهی مأمور بتبلیغ سوره برائه شد حضرت امیر علیه السلام بجهت اینکه از اهل بیت رسول خدا بود و از خود آنحضرت بود و ابوبکر چون
اجنبی و خارج از بنی هاشم بود از اینجهت معزول شد پس او خارج از وراثت و ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود بنص این شریفه
ارحام اعراض نمود اما کسانیکه از عباس عم رسول خدا مقدم خواهد بود بوراثت و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام جواب آنکه عباس
گرچه از اولوا الارحام و بنی هاشم بود لکن از مهاجرین نبود تا تمام طرفین بلکه طلیق بعد الاسر مع الکفار بود که آزاد شده بود و خدا و بعد حق و علاوه
در این امر در میان نبود که ولایت و وراثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کسی خواهد بود که جامع صفات ایمان باشد یعنی ایمان و
هجرت و از اولوا الارحام نیز محسوب خواهد بود و ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و از امتثال امر و هو با خواهد شد بطلان
اجماع ابوبکر و سر اجماع عمر و بعد بحث خبر الانبیاء لا نورث و چنانکه در صدر این شریفه حق در توارث اولوا الارحام است برسول
خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که اولوا الارحام ذات بعضهم من بعض مستفاد از عموم آیه است و بالتبعیت سوی مورد که وراثت اولوا الارحام
رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولویت بعضهم از نص بعد مستفاد خواهد بود از آیه پس عامّ با التبعیت سوی بعد مستفاد و امر
با التبعیت سوی مورد نص خواهد بود و اگر است دیگر تخصیص داده عامّ بود با التبعیت سوی مورد و بعد مستفاد خواهد بود و از اینجا
خوب ظاهر میشود خواهد شد حدیث مجعول مذکور که نحن معاشر الانبیاء لا نورث غلط است که مخصص این شریفه شود با التبعیت سوی مورد
کرده و مستفاد است و از قواعد علم و قانون عربیت خارج است و آثار وضع و جعل و اختراع در حدیث مذکور بقواعد مذکوره ظاهر و هویدا
خواهد بود اگر چه صحیح و حاصل حدیث مذکور و مفهوم این نکته شود که ممنوع از وضع و جعل آن شود ولکن آفت مردم بعضی محصر که خود
بجز در علم عربیت و قواعد اصول ملتفت نمیشود با این احوال تمسک باین حدیث مجعول نمایند و از اینجهت خوار و سست خطا سخن را
در عصمت دلیل این حدیث بعد ظاهر سلام الله علیها و الحمد لله علی ما هدانا و آن بعد حافظ در کتاب ولایت طرق بسیاری در نقل حدیث
غدیر از مؤلف کتاب السرو الطی روایت کرده است از حدیث بن الیمان که حق تعالی فرستاد بر پیغمبر خود این آیه را النَّبِیُّ أَوْلَىٰ
بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ پس
اصحاب عرض کردند که کدام ولایت است که ما سزاوارتریم از جانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت کردن است در امری که خواهید
و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد که وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ
إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا و این در مدینه نازل شده بود پس بیرون رفتیم با رسول خدا سوی مکه در حجة الوداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع
پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند و میگوید که علی را منصوب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد دلیل و آیه دهم
از (۲۱۱) از سوره الشعراء آیه شریفه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خطاب بحضرت ختمی مآب است که انذار فرما خویش را بترسان و خویشان
یعنی بترسان خویشان خود را الاقرب فالاقرب و از قصه انذار عشیره اقربین او صلی الله علیه
و آله و سلّم است در میان خاصه و عامه و اجماع علما و مفسرین عامه نقل نموده اند که ایمان

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام رسید مگر همین آیه و قضیه وارده در این آیه که کافی خواهد بود این بحث و دلیل و صلاة آنکه ادله
جلیه و براهین ساطعه از عقل و نقل از آیات و اخبار استماع نمایید و کفایت نماید کرده است ثعلبی که امام معتبر علماء عامه است در
تفسیر ابن دکر کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را جمع کرد در شعب کوهی و کوسفندی برای ایشان طعام ساخت
و ایشان را اطعام نمود و سیر شدند و قدح بزرگی از شیر به ایشان داد آشامیدند و سیراب شدند بعد از آن فرمود بدرستیکه مرا حق تعالی
امر کرده که شما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک من هستید بدرستیکه حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مگر آنکه از اهل او
برادری و وزیری و وارثی و وصی و خلیفه برای او تعیین نمود پس کدام یک از شما برمیخیزید تا با من بیعت کند تا من را برادر و وارث و وزیر
و وصی من باشد و از من بمنزله هارون باشد از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قائم مقام من باشد
پس سکوت کردند همه تا آنکه علی علیه السلام برخاست و با آنحضرت بیعت کرد پس
آنحضرت با او بیعت کرده است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نزدیک من آی پس علی علیه السلام نزدیک آنحضرت رفت و آنحضرت
دهان مبارک او را گشود آب دهان مبارک در دهان وی ریخت و بر صورت او مالید او ابولهب برخاست و گفت بد حیری نمود برای پسر عمت
او را با آب دهان در صورت و دهان او پر نمودی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که دهان او را مملو ساختم از علم و حکمت و این
آن حدیث که از اعیان علمای عامه است در شرح نهج البلاغه و سایر ابن حدید نقل نموده است و طبری در تاریخ خود این حدیث را از ابن
عباس نقل نموده است احمد بن حنبل که یکی از ائمه دین مخالفین است در مسند خود این روایت را نقل کرده است و سبط حنبل که عبدالله بن
حنبل است از عبدالله اسدی از خیثمه و ذهبی این حدیث را نقل کرده است و فرنگیها که تاریخ حضرت را نوشته‌اند این حدیث را نقل نمود
چنانکه نقل این در موضع خود خواهد آمد پس معلوم میشود که بطوری مشهور بود که خارجین هم دانسته‌اند و همان کافی است در خلافت امیرالمؤمنین
چه نص بر وجه این قول بالکه در موارد دیگر مکرر و مؤکد فرمود کما مضی و سیأتی انشاء الله تعالی با تحقیق این بیان بر وجهی بهتر و ادله
علمای عامه و روایات ایشان صریح است در اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه و جانشین و قائم مقام بلافصل رسول خدا خواهد بود بعد از او
کسی را نمی‌رسد که معلم شود ... معلم بر تمام عسکر امر بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود که بر ایشان افضل از جمیع
امت است پس چگونه جایز خواهد بود غیر او که معلم بر او خواهد بود ... آیه مباهله است که آیه (۶۱) از سوره آل عمران است
قوله تعالی ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ بر ارباب
الباب مخفی و مستور نیست که اصل نزول این آیه در باب اهل بیت عصمت و طهارت و قصه مباهله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
با نصارای نجران میباشد و مراد از ابناءنا حسنین علیهما السلام میباشند و از نساءنا صدیقه طاهره حضرت فاطمه سلام الله علیها میباشد
و از انفسنا امیرالمؤمنین علیه السلام است و این قضیه مسلم بین المفسرین و المحدثین است و متفق علیه عامه مسلمین است از جمله فخر
و امام فخر رازی در صفحه (۲۹۹ و ۷۰۱ و ۷) از جلد ثانی از تفسیر کبیر خود از طبع مطبوعه مصر در شرح این مقام چنین گوید المسئله
الثانیه روی انه علیه السلام لما اورد الدلائل علی نصاری نجران ثم انهم اصروا علی جهلهم فقال علیه السلام ان الله امرنی ان لم تقبلوا الحجة ان اباهلکم
فقالوا یا ابا القاسم بل نرجع فننظر فی امرنا ثم ناتیک فلما رجعوا قالوا للعاقب و کان ذا رأیهم یا عبدالمسیح ما تری فقال والله لقد عرفتم
یا معشر النصاری ان محمدا نبی مرسل و لقد جاءکم بالکلام الحق فی امر صاحبکم والله ما باهل قوم نبیا قط فعاش کبیرهم و لا نبت صغیرهم
و لئن فعلتم لکان الاستئصال فان ابیتم الا الاصرار علی دینکم و الاقامة علی ما انتم علیه فوادعوا الرجل و انصرفوا الی بلادکم و
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج و علیه مرط من شعر اسود و کان قد احتضن الحسین و اخذ بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی
خلفها و هو یقول اذا دعوت فامنوا فقال اسقف نجران یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سألوا الله ان یزیل جبلا من مکانه
لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیمة ثم قالوا یا ابا القاسم رأینا ان لا نباهلک و ان نقرک
علی دینک فقال صلوات الله علیه و آله فاذا ابیتم المباهلة فاسلموا یکن لکم ما للمسلمین و علیکم ما علی المسلمین فابوا فقال فانی اناجزکم القتال

فقالوا انا لنا بحرب العرب طاقة ولكن نصالحك على ان لا تغزونا ولا تردنا عن ديننا على ان نؤدي اليك في كل عام الفي حلة الف في صفر والف في رجب وثلثين درعا عادية من حديد فصالحهم على ذلك وقال والذي نفسي بيده ان الهلاك قد تدلى على اهل نجران ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازير ولاضطرم عليهم الوادي نارا ولاستاصل الله نجران واهله حتى الطير على رؤس الشجر ولما حال الحول على النصارى كلهم حتى هلكوا وروي انه عليه السلام لما خرج في المرط الاسود فجاء الحسن رضي الله عنه فادخله ثم جاء الحسين رضي الله عنه فادخله ثم فاطمة ثم علي رضي الله عنهما ثم قال اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا واعلم ان هذه الرواية كالمتفق على صحتها بين اهل التفسير والحديث المسئلة الرابعة هذه الآية دالة على ان الحسن والحسين عليهما السلام كانا ابني رسول الله صلى الله عليه وسلم وعد ان يدعو ابناءه فدعا الحسن والحسين فوجب ان يكونا ابنيه ومما يؤكد هذا قوله تعالى في سورة الانعام ومن ذريته داود وسليمان الى قوله وزكريا ويحيى وعيسى ومعلوم ان عيسى عليه السلام انما انتسب الى ابرهيم عليه السلام بالام لا بالاب فثبت ان ابن البنت قد يسمى ابنا والله اعلم المسئلة الخامسة كان في الري رجل يقال له محمود بن الحسن الحمصي وكان معلم الاثنى عشرية وكان يزعم ان عليا رضي الله عنه افضل من جميع الانبياء سوى محمد عليه السلام قال والذي يدل عليه قوله تعالى وانفسنا وانفسكم وليس المراد بقوله وانفسنا نفس محمد صلى الله عليه وسلم لان الانسان لا يدعو نفسه بل المراد به غيره واجمعوا على ان ذلك الغير كان علي بن ابي طالب رضي الله عنه فدلت الآية على ان نفس علي هي نفس محمد ولا يمكن ان يكون المراد منه ان هذه النفس هي عين تلك النفس فالمراد ان هذه النفس مثل تلك النفس وذلك يقتضي الاستواء في جميع الوجوه ترك العمل بهذا العموم في حق النبوة وفي حق الفضل لقيام الدلائل على ان محمدا عليه السلام كان نبيا وما كان علي كذلك ولانعقاد الاجماع على ان محمدا عليه السلام كان افضل من علي رضي الله عنه فيبقى فيما وراءه معمولا به ثم الاجماع دل على ان محمدا عليه السلام كان افضل من سائر الانبياء عليهم السلام فيلزم ان يكون علي افضل من سائر الانبياء فهذا وجه الاستدلال بظاهر هذه الآية ثم قال ويؤيد الاستدلال بهذه الآية الحديث المقبول عند الموافق والمخالف وهو قوله عليه السلام من اراد ان يرى آدم في علمه ونوحا في طاعته وابرهيم في خلته وموسى في هيبته وعيسى في صفوته فلينظر الى علي بن ابي طالب رضي الله عنه فالحديث دل على انه اجتمع فيه ما كان متفرقا فيهم وذلك يدل على ان عليا رضي الله عنه افضل من جميع الانبياء سوى محمد صلى الله عليه وسلم واما سائر الشيعة فقد كانوا قديما وحديثا يستدلون بهذه الآية على ان عليا رضي الله عنه افضل من سائر الصحابة وذلك لان الآية لما دلت على ان نفس علي رضي الله عنه مثل نفس محمد عليه السلام الا فيما خصه الدليل وكان نفس محمد افضل من الصحابة رضوان الله عليهم فوجب ان يكون نفس علي افضل ايضا من سائر الصحابة هذا تقرير كلام الشيعة والجواب انه كما انعقد الاجماع بين المسلمين على ان محمدا عليه السلام افضل من علي فكذلك انعقد الاجماع بينهم قبل ظهور هذا الانسان على ان النبي افضل ممن ليس بنبي واجمعوا على ان عليا رضي الله عنه ما كان نبيا فلزم القطع بان ظاهر الآية كما انه مخصوص في حق محمد صلى الله عليه وسلم فكذلك مخصوص في حق سائر الانبيا عليهم السلام انتهى الفاظه الشريفه وحاصل معنای کلمات بفارسی چنین است امام فخر رازی گفته که چون پیغمبر علیه السلام دلائل که اقامه نمودند بر نصارای نجران پس ایشان اصرار نمودند بر جهل خود پس آن حضرت علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا امر نموده است که با شما مباهله کنم ... ایشان عرض کردند یا ابا القاسم ما را مهلت ده تا مراجعت نموده ... پس ایشان ... سوم ... که صاحب رای ایشان بود گفتند ای عبد المسیح ... گفت والله که دانسته اید ... نصاری که محمد پیغمبر مرسل است ... در حق مسیح علیه السلام ... فرموده ... که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند ... واگر مباهله کنید ... واگر اصرار ... دارید ... سوی بلاد خود ... پس رسول صلی الله علیه واله وسلم بامداد ... امام حسن علیه السلام ... فاطمه سلام الله علیها ... علیهم اجمعین ...

صاری وجوه وصور چند برای سم واگر از خدا بخواهند که وی را از مکان خود داخل کند هر آینه داخل میکند پس از وجوه پس تامل
میکند که هلاک مشوید و یکمر بعض [illegible] بعد روی دهیم بیمانند تا روز ماتم پس ایشان گفتند یا ابا القاسم رای ما قرار کرده است که
الویتا اهل بکم و نوزاد بر دین خود بکذاریم و ما دیدین خود ثابت باشیم اما محصر به هر چه اگر از تو امتناع داریم و تا اهل مسلمان سوید امرئ
مسلمین سوید در نفع وضرر پس ابا کردند از مسلمانی پس بجید محصر به هر چه سر تا سماحت میکنیم عرض کردند که ما را طاقت حرب عرب نیست
ولکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی وا ز دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم [illegible] حله در ماه صفر و هزار
حله در ماه رجب و سی درع عادی [illegible] پس حضرت علیه السلام بر این شرط با ایشان صلح [illegible] و قسم خود که [illegible]
او ست که عذاب و هلاک اهل نجران [illegible] و اگر مباهله میکردند [illegible] صورت بوزینه و خوک و این وادی [illegible]
آتش [illegible] و خدا و نجران و اهل نجران را مستاصل میفرمود و هلاک [illegible] سال [illegible]
اینکه همه ایشان هلاک میشدند و روایت شده است که چون حضرت علیه السلام [illegible] امام حسن علیه السلام حضرت
او را در عبا داخل کرد پس از آن حسین علیه السلام آمد او را نیز داخل کرد پس از آن [illegible] امیر المؤمنین [illegible] داخل کرد پس
از آن فرمود إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و [illegible] این روایت [illegible]
شان اهل [illegible] المباهلة [illegible]
و حسین علیهما السلام [illegible] رسول خدا [illegible]
که ایشان فرزندان رسول خدا [illegible] الابناء [illegible]
الی قوله وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ و معلوم است که عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] المسئلة الخامسة [illegible]
علی علیه السلام افضل از جمیع انبیاست سوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ
[illegible] محمد علیه السلام [illegible]
کرده است [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد علیه السلام [illegible]
محمد افضل از علی علیه السلام است [illegible] علم الاصول [illegible]
محمد علیه السلام افضل از انبیا [illegible] علی علیه السلام افضل [illegible]
[illegible]
[illegible] ادم فی علمه و نوحا فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته فلینظر الی علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی علیهم السلام [illegible] علی علیه السلام افضل از جمیع انبیاست سوای [illegible] صلوات الله و سلامه علیه
[illegible] علی علیه السلام افضل [illegible]
[illegible] محمد سلام الله علیه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
علی علیه السلام افضل [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]

اجماع کرده‌اند بر اینکه علی علیه السلام حق بود پس لازم است که قطع شود باینکه خدا اگر ظاهر این مختص است در حق محمد علیه السلام بطور مخصوص است

در حق سایر انبیا نیز حکم کلام مجرای عام شد هو الذی غفر الله له و کونه مفهوم از کلام مجرای عموم نیست آمر اول اینکه حضرت

آنحضرت فرموده علی را خواند و ابناءنا فرمود حسن را خواند و نساءنا خواند فقط فاطمه ظاهر و از عوف فرموده و این کاشف از مقامهای فضیلت

این بزرگوار است و اینکه این بزرگواران احب و اعز ناس بودند در نزد اصحاب و بعلاوه صاحب الکشاف آورده در تفسیرش اینکه اثر بطهر دلیل حق

این بزرگوار است اینها را اصحاب العبا و اصحاب کساء نامیدند و در یوم المباهله العبا شدند آمر ثانی اینکه حسن و حسین سلام الله علیهما

حضرت فرزندان رسول خدا شدند آمر چهارم اینکه نفس علی علیه السلام مثل نفس محمد علیه السلام است در جمیع فضایل نفسانیه الا ما اخرجه الدلیل

القطعی پس علی مثل حضرت رسول است در علم و سخاوت و شجاعت و ضرب و عفت و عصمت و طهارت و زهد و عبادت الی غیر ذلک از صفات

حسنه و از جمله فضایل نفسانیه حضرت این بود که اولویت داشت بر مؤمنین از نفوس ایشان النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم پس باید

امیرالمؤمنین علیه السلام هم چنین باشد و از جمله فضایل نفس شریف نبی این بود که امام و پیشوای خلق بود و اطاعتش بر همه مردم واجب و چنین

باید امیرالمؤمنین هم پیشوا و مقتدای خلق و اطاعت بر خلق واجب باشد و چون امر ادا شد ... و ما یکره این امر دلالت میکند بر حقیت

رسول و امامت علی رضی ... مجموع الجماعة علیهم من الله الالف التحیة والثنا ... و جهات اکمل حضرت رسول اکرم ...

تمام و اشیاء ما لا کلام بر حقیت خود نموده است این جواب بر مباهله اقدام نمود و عرب ... اهل خود دانستم تسمیه دعای ... الناس

و مکر اخفا الحقیقت در حق ایشان مباهله نمی آورد و جمعیت ... اکبر ... اگر با مر مباهله کسی ... ما نازل میشود ... لعن

در حق ایشان میشود و اگر جزم مخصص خود ندانست ... در اظهار که موجود بود و این فعل عاقل نیست تا ... اعقل العقلاء

و نبوده اینکه اعدای حضرت هم اتفاق دارند بر اینکه اعقل العقلاء بود مثل صاحب ... و صاحب تاریخ الاسلام که از اشد اعداء

و منکرین حضرت بوده و حضرت اینکه نصارای نجران امتناع از مباهله نمودند و اگر علم به حقیت حضرت نداشتند باید ... از حضرت

احتراب و معدودی را اهل بیتش بکشند و حفظ و ... در میان قوم بکشد ... اقدام بحرب ... مباهله ...

... را انصار بکشد و جمعیت ... اینکه نصارای نجران ... امتناع از اقدام بمباهله نمودند و مذکور ...

... اقدام بمباهله نمودند و حضرت اینکه اهل بیت را امدح نمودند ... اگر این وجوه ... کوه زار

جای خود ... اینکه اهل بیت افضل و اعز و اکمل و احب ... عند الله و عند الرسول ...

... کردند تا اجماع ... است ... حضرت محمد افضل از علی علیه السلام است ... طور اجماع ... است در میان

ایشان ... اینکه اولیت اکرم ... اجماع جمیع ... است مسلم ... علمای اثنی عشریه امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین را

افضل از سایر انبیاء میدانند ... بنا بر وجود ... کرده و اگر مقصود اجماع ... است ... و عام ... شیعه

لا یخفی در افضلیت امیرالمؤمنین بر سایر صحابه ... ساکت ... اگر صحابی ... سکوت ... موجب رضای او ...

معلوم شد که امیرالمؤمنین افضل از جمیع صحابه است ... الا حضرت رسول ... و بعد ... مفضول بر افضل عقلا

... قبیح است قال الله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و شیخ ... در صفحه (۳۳۳) از مجلد اول از تفسیر ...

البیان ... مطبوع ... در مطبعه ... کوید ... الی المباهله ...

لیصدق المسیح ... والله لقد عرفتم یا معشر النصاری ان محمدا نبی مرسل ولقد جاءکم بالفصل من امر صاحبکم ... قوم ...

... فان ابیتم الا ... دینکم ... فوادعوا الرجل وانصرفوا الی بلادکم ...

رسول الله صلی الله علیه وسلم ... محتضنا الحسین آخذا بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها ... و هو یقول اذا انا دعوت

فامنوا فقال اسقف نجران یا معشر النصاری انی لأری وجوها لو شاء الله ان یزیل جبلا من مکانه

لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا ولا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامة ... ان الهلاک قد تدلی علی اهل

وجثى على ركبتيه فقال صلى الله عليه وسلم فاذا ابيتم المباهلة فاسلموا يكن لكم ما للمسلمين وعليكم ما على المسلمين فابوا فقال انى اناجزكم
فقالوا ما لنا بحرب العرب طاقة ولكن نصالحك على ان لا تغزونا ولا تخيفنا ولا تردنا عن ديننا على ان نؤدى اليك كل عام الفى حلة الف فى صفر
والف فى رجب وثلاثين درعا عادية من حديد فصالحهم على ذلك وقال والذى نفسى بيده ان الهلاك قد تدلى على اهل
نجران ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازير ولاضطرم عليهم الوادى نارا ولاستاصل الله نجران واهله حتى الطير على رؤس الشجر ولما حال الحول
على النصارى كلهم حتى هلكوا انتهى بالفاظه پس بیضاوی نیز این روایت را و اعتراف نموده باینکه مراد از ابناء حسنین است و از نساء
حضرت فاطمه و از انفسنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در صفحه (۳۳۹) از تفسیر کشاف نیز روایت نموده که مراد از ابناء
حسنین و از نساء حضرت صدیقه و از انفسنا حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام است چنانکه و روی عن عائشة ان رسول الله خرج فی المرط الاسود فجاء
الحسن فادخله ثم جاء الحسين فادخله ثم فاطمة ثم على ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
وهذه الرواية كالمتفق على صحتها من اهل التفسير والحديث انتهى بالفاظه پس از کلام این مفسر نیز مستفاد و معلوم میشود [illegible] اقول
[illegible] حضرت امیر و حضرت صدیقه و در [illegible] ابناء حسنین و حضرت [illegible] سلام الله علیهم [illegible] سلام الله
علیهم اجمعین [illegible] این روایت [illegible] و جمیع علما [illegible]
[illegible] الا انه دلالة على ان الحسن والحسين وهما ابناء [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] حسن و حسین [illegible]
[illegible] و انفسنا [illegible] اهل بیت [illegible]
ان عليا افضل من سائر الصحابة لانها دلت على ان نفس على مثل نفس محمد الا ما خصه الدليل انتهى بالفاظه [illegible]
[illegible]
[illegible] و علم و [illegible] و شجاعت و کرامت [illegible]
حضرت [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] امام فخر رازی معلوم است [illegible]
[illegible] وكان فى الرى رجل يقال له محمود بن الحسن
الحمصى وكان متكلم الاثنى عشرية يزعم ان عليا افضل من سائر الانبياء سوى محمد [illegible]
[illegible] الانسان [illegible] على بن ابيطالب [illegible] الاجماع دل على ان
محمدا افضل من سائر الانبياء [illegible]
[illegible] على بن ابيطالب [illegible] انتهى بالفاظه [illegible]
[illegible] الى [illegible] انتهى بالفاظه [illegible]
[illegible] انفسنا و انفسکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انتهى بالفاظه [illegible]
[illegible]

خوارزمی و مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید و در صحیح مسلم و صحیح ترمذی و محمد بن ابراهیم حموینی و ابو نعیم حافظ و غیر ایشان که نقل عین
عبارات ایشان موجب تطویل و تکدر خاطر ناظر است و اذا علمت ذلک **فنقول** بعضا ما علی ما سبق که از جمله واجبات که از جمله صفات
عصمت و طهارت است ثابت شد که علی بن ابی طالب علیه السلام معصوم از هر خطا و زلل باشد چنانکه در باب عصمت امام و خلیفه سبق ذکر یافت و از
جمله صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنص این آیه شریفه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آنکه آن سرور از ایشان اولی بتصرف در جمیع
امور دین و دنیای کافه انام است پس باید بمقتضای این آیه شریفه ما نحن فیه که علی بن ابی طالب علیه السلام بمنزله نفس رسول خدا است اولی بتصرف
در جمیع امور امت باشد در دین و دنیا و اموال ایشان و از جمله صفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه آن سرور دارای مرتبه خلیله
و نبوت هر دو بوده بنص آیه شریفه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین چه آنکه آن سرور دعوت
حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بود چنانکه ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منم دعا کرده پدرم ابراهیم عرض کردیم یا رسول الله چگونه دعا کرد او تو را گفت حضرت باری تعالی بسوی حضرت
ابراهیم وحی فرستاد که انی جاعلک للناس اماما ابراهیم از این وحی شاد شد و خواست که این امامت در ذریه او سرایت نماید عرض کرد پروردگارا
من مثل من قرار ده پس خدای تعالی وحی کرد باو که ای ابراهیم من با تو عهدی نمیکنم که با آن وفا ننمائی عرض کرد پروردگارا کدام است آن ظالمی که عهد
امامت باو نمیرسد فرمود کسی است که سجده کند بتی را ابراهیم گفت امام نمیکردانم بس عرض کرد و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن
کثیرا من الناس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس منتهی شد دعوت امامت بسوی من و برادرم علی که من و او هرگز بت را سجده نکردیم یعنی
اگر چه پیغمبر نیست ما از ذریه ابراهیم شانست نبوت و امامت بودیم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من کرد انتهی والحاصل حضرت سید رسل
علیه السلام جامع خصلتین و دارای مرتبتین نبوت و امامت بود عقلا و نقلا و اما نقلا پس بجهه این آیه شریفه انی جاعلک للناس اماما و بجهه
سابق الذکر و اما عقلا پس بجهه آنکه اگر حضرت پیغمبر رسول دارای مرتبه امامت نباشد خلف در وعد الهی لازم می آید چه وعده داد بحضرت خلیل که
امامت بذریه او عنایت فرماید و اگر حضرت خلیل دارای نبوت و امامت هر دو بود حضرت رسول که افضل و اشرف از او است بالضروره
من دین الاسلام چطور میشود که فاقد امامت باشد پس ثابت و محقق گردید که رسول الله دارای مرتبه امامت هم بود است و امیر المؤمنین
بحکم انفسنا بمنزله نفس حضرت رسول است پس باید دارای مرتبه امامت باشد و هذا هو المطلوب دلیل وی از چهارم در آیه (۶۷) از
سوره المائده قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس
بدانکه تحقیق مرام و تنقیح کلام از این آیه در ضمن چند مسئله است المسئلة الاولی در شان نزول این آیه شریفه است فنقول
بالله التوفیق و علیه التکلان ثعلبی نیشابوری در صحیفه (۳۳) از جلد دوم از تفسیر خود در ذیل شرح این آیه مبارکه چنین گوید عن ابی سعید الخدری
ان هذه الآیة نزلت فی فضل علی بن ابی طالب کرم الله وجهه یوم غدیر خم فاخذ رسول الله بیده و قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمر و قال هنیئا لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و هو قول ابن عباس و البراء
بن عازب و محمد بن علی انتهی کلامه بالفاظه یعنی از ابو سعید خدری روایت شده که این آیه نازل شد در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام در
روز غدیر خم چون این آیه نازل شد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله دست امیر المؤمنین را گرفت و فرمود هر کسی که من مولای اویم پس این علی مولای
او است خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد پس عمر علی علیه السلام را ملاقات کرد و گفت
گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستی و این قول ابن عباس و
البراء بن عازب و محمد بن علی است و امام فخر رازی در صحیفه (۴۳۶) از مجلد سیم از تفسیر کبیر خود در شرح این مقام چنین گوید نزلت
الآیة فی فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه و لما نزلت هذه الآیة اخذ بیده و قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه فلقیه عمر رضی الله عنه فقال هنیئا لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و هو قول ابن عباس
و البراء بن عازب و محمد بن علی انتهی کلامه [illegible] علیه [illegible] علی [illegible] الوجه [illegible] محمد نقل کرده است [illegible]

نازل شد حضرت رسول دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و این روایت را در تفسیر ابوبصیر بسند
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و ابن عباس نقل کرده است محمد بن ابراهیم حموینی در کتاب فرائد السمطین از ابوهریره نقل کرده
که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از معراج مراجعت نمود این آیه در شب هجدهم بر او نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک (فی علی) لم تفعل فما بلغت رسالته و از صاحب کتاب مناقب الفاخره از ابو اسحق روایت کرده است که چون رسول خدا
از حجة الوداع مراجعت کرد در زمینی که او را صوحان میگفتند فرود آمد خدا این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و چون وعده والله یعصمک من الناس آمد حضرت رسول خاطر
ساکن شد ندا فرمود تا همه جمع شدند و از طرف بدگویان آسوده گردید امر فرمود که اصحاب و همراهان جمع شوند پس فرمود یا ایها الناس
از شما کیست که اولی به تصرف باشد در امور شما از خود شما گفتند که خدا و رسول پس حضرت دست علی را گرفت و فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فانه منی و انا منه و هو منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی و این فریضه آخر الفرائض بود که حق تعالی بر این امت نازل فرمود پس چون رسول خدا ولایت را تبلیغ فرمود این آیه نازل
شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و از حافظ ابونعیم در کتاب خود که موسوم به نزول
القرآن است بسند خود از ابی رافع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای ابا رافع بعد از من قومی هستند که با علی علیه السلام
جنگ خواهند کرد و واجب است بر مردم که با ایشان جهاد کنند و هر که را استطاعت جهاد با دست نباشد با زبان و هر که را قدرت جهاد با زبان
نیست در دل با ایشان جهاد کند دیگر چیزی بر او نیست خدا تعالی می فرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و نیز ابونعیم
بسند دیگر از عطیه روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص
علی علیه السلام و حق تعالی پس از امر به تبلیغ ولایت میفرماید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
مالکی در فصول المهمه از ابو سعید خدری روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله در خصوص علی علیه السلام نازل شد و خدا تعالی بعد از تبلیغ امر ولایت میفرماید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا صدر الائمه اخطب خوارزمی بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله مردم را در غدیر خم خواند در روز پنجشنبه و امر فرمود تا زیر درختان را از خار و خاشاک پاک کردند و مردم را بولایت علی علیه السلام دعوت
فرمود و دست او را گرفته بلند کرد چنانکه مردم سفیدی زیر بغل او را مشاهده کردند و مردم از آن مکان متفرق نشدند تا آیه الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد رسول خدا فرمود الله
اکبر علی کمال الدین و تمام النعمة و رضا الرب برسالتی والولایة لعلی علیه السلام و در روایت دیگر از محمد بن ابراهیم حموینی از ابو سعید خدری
همین حدیث را نقل نموده است تا آنکه گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب
برسالتی والولایة لعلی بعدی حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل بسند خود از ابو صالح و ابن عباس روایت کرده که این
آیه در حق علی علیه السلام نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و ابوبکر جعابی بسند
خود از ابو سعید خدری روایت کرده که چون آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نازل
شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام
من بعدی و قال من کنت مولاه فعلی مولاه و این روایت را ابن مردویه و ابو عبد الله شیرازی از ابو سعید خدری نقل کرده است ابو احمد
مهدی بن نزار و ابی احمد بصری بسند خود روایت کرده اند از ابی هرون از ابو سعید خدری که چون آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة
و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام من بعدی و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس

که در حجة جبرئیل علیه السلام نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا من اولی بنفس مؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله
پس فرمود هر که من مولای اویم علی مولای او است چون این کرد جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و این حدیث در کتاب ... از بریده و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است که نازل شد بر رسول
خدا در شأن علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و صاحب کتاب مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده است از زید بن
ارقم که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و سیوطی در درّ منثور روایت کرده و ابن مردویه و ابن
عساکر از ابوسعید خدری و ابوهریره نقل نموده اند که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه خدا این آیه را یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نازل شد المسئلة الثانیة در حدیث غدیر خم است
بدان ایدک الله تعالی که مخفی نماند چنانچه گویند تا نکه قضیه غدیر متواتر است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر مکه
نتوان نمود زیرا که ... مکه و مدینه متواتر است ... هر دو شان مکه و مدینه متواتر است و تا حال آثار منبر ثابت است
و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه این قصه را نقل کنند و آن خود دو محل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن ... حجة
الوداع و سایر عربان ... حضرت رسول ... با جمیع اصحاب و خطبه خواندن و ... امیرالمؤمنین و اصحاب خود را جمع کرده
و خطبه خواندن متواتر است و کسی ... و حال آنکه ... بعضی از خصوصیات و اصل خطبه و کلام
... احادیث ابطال ... که در صحاح مشهوره عامه
مسطور است ... طاوس ... که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ... روز غدیر
... اسامی جماعتی را که در این باب ... کرده اند و احادیث ... الله
... کتاب ... که ... را روایت ... تصنیف
... روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب ... علی الحدیث ... طریق روایت کرده است و ابوالقاسم
حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه ... و پنج طریق روایت کرده است پس متصل بر قضیه را ابن
مؤلف کتاب ... روایت کرده است و او از ... اهل اسلام روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت ... فرستاد
این آیه را النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین
والمهاجرین یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان بعضی از ایشان اولی
بعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجرین ... گفتند ... که ... فرمود که شنیدیم و اطاعت
کردیم ... شنیدیم و اطاعت کردیم ... این امر ... واذکروا نعمة الله علیکم و
میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما ... که حکم کردم ... که گفتید
شنیدیم و اطاعت کردیم ... پس ... در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای حجة الوداع
... نازل شد و گفت پروردگار سلام می رساند ... علی را نصب کن که هادی مردم و ... باشد ...
... هیچ ... عهد ... حال ایشان ... خواهد بود اگر ... ایشان
مسلط کرد ... جبرئیل علیه السلام ... حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر را ... رسانیده بود و در مکه
با حضرت ملحق کردید روزی علی علیه السلام ... مکه ... سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو
داد ... انما ولیکم الله نازل شد ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله الله اکبر
... حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل
مسجد شد سائلی از مسجد ... نماز ... انگشتر ... در رکوع ... داد ... حضرت

الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر رو آورده شد و گفت امروز دختر کار دختر کرده علی بضعه من آنکس را ذکر کرد حضرت مرتضی ستم الله اکبر گفت پس منافقان شکم بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما از این بحیرت آورده کار و ما مسلط ناشده‌ایم و سوال میکنیم که اورا بکری بدل کنم چون اسحق را حضرت رسول صلی الله علیه و آله اظهار کرد حق تعالی این آیه را فرستاد قُل مَا یَکُونُ لِی أَن أُبَدِّلَهُ مِن تِلقَاءِ نَفسِی و مضمون این آیه بر این تفسیر است که چون ایشان خوانده شود آیات و احکام ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن و ذکر علی را از آن بگو یا محمد صلی الله علیه و آله نمیرسد مرا که از پیش خود ما بعد بمکنم مگر آنچه وحی کرده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل آمد و گفت یا محمد تمام کن امر خلافت علی را و حضرت فرمود ای جبرئیل امان بسنده ام از منافقان که باز داشت بر جبرئیل با آنکه روایت عرجه نهم حضرت رسول در بالای منبر آمد و گفت ای گروه مردمان من بعد از خود در میان شما دو چیز میگذارم اگر متابعت نمائید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و اهل بیت من بدرستیکه خدای لطیف خبیر خبر داده مرا که این هر دو جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند ما بین دو انگشت و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید و هر که با ایشان متمسک شد نجات می یابد و هر که مخالفت ایشان کند هلاک میشود ایها الناس آیا من تبلیغ رسالت خود کردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود خداوندا گواه باش و چون از اتمام تبریه شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد الله تعالی سوره اذا جاء را فرستاد و حضرت فرمود که این خبر مرگ من است که بمن داد ایجون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کردم انجمنی موجه عالم قدس شد پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمودند که نداکنند که مردم حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند و فرمود ایها الناس من در میان دو چیز بزرگ میگذارم یکی بزرگتر است از دیگری ان یکی کتاب خداست که یک طرفش بدست خداست و طرف دیگر آن بدست شما است پس چنگ زنید در آن و کوچکتر آن عترت منست که اهل بیت منند و بتحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و دانائی که این دو با یکدیگر جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت و جمع کرد میان دو انگشت سبابه خود نمیگویم مانند این دو و جمع کرد میان انگشت میانه و انگشت شهادت که یکی زیادتی دارد باید پس گروهی از منافقین جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در میان اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و با هم در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذاریم که خلافت با اهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد أَم أَبرَمُوا أَمرًا فَإِنَّا مُبرِمُونَ أَم یَحسَبُونَ أَنَّا لَا نَسمَعُ سِرَّهُم وَنَجوَاهُم بَلَی وَرُسُلُنَا لَدَیهِم یَکتُبُونَ یعنی آیا محکم کردند امر خود را پس ما نیز محکم میکنیم کار خود را بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و مینویسند گفتهها و کردههای ایشان را احدی نمرده خود گفت پس رحلت داد رسول خدا مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بغدیر خم رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی علیه السلام را علانیه بگوید پس در غدیر خم فرود آمدند و حضرت مردم را جمع کرد و ذکر جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر کن آن حضرت گفت پروردگارا امت من قریب العهدند بمسلمانی میترسم از مردم و جبرئیل رفت و باز برگشت و مسعود بن اصحاب ... در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در غدیر خم جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت که آیا من اولی نیستم بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون یاری کرد جبرئیل نازل شد و امر را آورد که یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ مَا أُنزِلَ إِلَیكَ مِن رَبِّكَ وَإِن لَم تَفعَل فَمَا بَلَّغتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را ... ای خدا نگاه میدارد ترا از ... پس گفت ... این امر اول ... که ... رسید بود ... که مردم جمع شوند ... بسیار ... با ... که ... در ... بر ... و ساختند ... حضرت ... رسول الله ... ساختند ... منبر ...

امکند و جناب رسول ص بر منبر لا ریب و خطبهٔ طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود چنانکه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی
تا آنکه گفت الغرض معنی آن از برای خدا بعنی خود شکی و گواهی میدهم از برای او بخدائی و بندگی و آنکه مرا امر و وحی کرده است بسوی من از برای
آنکه اگر نکنم بلائی عظیم بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر پس گفت ای گروه
مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من
نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابیطالب برادر من است و خلیفهٔ من
و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقان که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل
و آسان میانگارید و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی ع از ادر بسیاری که بمن گفتند او گوش است یعنی هرچه میگویند قبول میکند
دست آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن
یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند که او گوش بر مردم است بگو یا محمد ص او گوش نیکی است از برای شما ایمان میاورد از برای
خدا و ایمان میاورد از برای مؤمنان پس آنجناب فرمود که بگویند کار را اگر خواهم نام برم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای
شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب گردانیده است اطاعت او بر مهاجر و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و
بر بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد و حکمش بر همه رواست و گفتارش بر همه نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که
مخالفت او کند و مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل کنید با آنها و تتبع مکنید متشابهات
آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر قرآن را مگر علی ع ای گروه مردم بدرستیکه علی ع و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند ثقل کوچکند
و قرآن ثقل بزرگتر است و هر کدام خبر میدهند از دیگری تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست
ردو بازوی علی را گرفت و بالا برد و بلند کرد تا آنکه بغل خود بازداشت و ساعد او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی
بشما از جانهای شما گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای او بودم علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با
هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار کن هر که او را خوار کند بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت
او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر ابتدا با او کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و فرستاده
سوره هل اتی را مگر برای او و در شأن غیر او نفرستاده ذریت من از صلب علی است دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و محبت و دوست نمیدارد
علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره والعصر در شأن علی نازل شده است و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان
آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند و برادران خود را وصیت کردند بنیکی یا محافظت حق
که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر مصیبتها و شدتها در غیبت آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و بنوری که
خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است آن نور امامت که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت
و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر یاران من رسول خدایم بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من پیغمبر آخرم و بعد از اسلام بدرستیکه علی
موصوف است بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او هم ای معاشر یاران گمراه شده اند پیش از شما اکثر پیشینیان و
خدا کافر کرد است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آنکس بعد از من علی و بعد از او پسران من از صلب او و امامانند که هدایت
میکنند مردم را بحق بسوی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را از برای شما و علی بعد از من شما را میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت
میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار او برای او بامامت و بدانید که من بیعت کرده ام با خدا و علی بیعت کرده از برای من و من
بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند
این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند با آنچه با خدا عهد کرده است بر آن پس زود باشد که خدا بدهد او را عطا
میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه با کف خود با من مصافحه کنید بعضی که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتماد

در بیان نصوص حضرت رسول بر علی بن ابیطالب

کرده‌اند با امارت علی و امامانی که بعد از من می‌باشند که از نسل من و از نسل اویند چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او به هم می‌رسند تا ...

بعد امامان می‌باشند پس بگوئید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی شدیم و انقیاد نمودیم به آنچه رسانیدی به ما از جانب حق بیعت می‌کنیم با تو و با ایشان بر امر ایشان به دلهای ما و

زبانهای ما و دستهای ما بر این عقیده زندگانی می‌کنیم و بر این اعتقاد می‌میریم و بر این حال در قیامت مبعوث می‌شویم و تغییر و تبدیل نمی‌کنیم و

شک نمی‌نمائیم و برنمی‌گردیم از عهد خدا و رسول و علی و حسن و حسین ع و امامانی که ذکر کردی هر عهدی و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و بدل این بیان را اعتقاد

اگر دیگر طلب نکنیم و احدی بر خود نخواهیم رسانید هر که رسیم از مردم از هر طرف صدا بلند کردند بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و رسول خدا

و ایمان آوردیم به آن به دلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست گشودند بر بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر

در یک وقت ادا آوردند و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند و اکثر شب مشغول بیعت و بیعت و این خطبه

مختصر نیست از آنچه علمای امامیه و اهل اسلام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند و این خطبه مشتمل است بر اکثر آنچه گذشت در شأن آن حضرت

نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول ص جمیع شرایع دین را به مردم رسانید به غیر حج و ولایت در سال نهم هجرت جبرئیل

آمد بر آن حضرت و گفت خدا و ند عالمیان سلام می‌رساند و می‌گوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده‌ام

و حجت او را بر خلق لازم کرده‌ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که به مردم برسانی یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو پس

گفت که من پیش از تو هیچ پیغمبری را از خود خالی نکرده‌ام و بعد از این حالی نخواهم گذاشت پس خدا تو را امر می‌کند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف

و بادیه‌نشینان که با تو حج نمایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج خاص شوند از هر طرف و حجة الوداع

واجب شد پس همراه آن حضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاد از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هارون را

از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند و همچنین حضرت رسول ص از مثل این عدد

بیعت خلافت حضرت امیر ع را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آن حضرت شکستند و گوساله و سامری این امت را متابعت کردند و چون متصل شد صداهای تلبیه ایشان

به مکه و مدینه و چون رسیدند به عرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد ص خدا و ند عالمیان سلام می‌رساند و می‌گوید اجل تو نزدیک شده است و عمر تو

به آخر رسیده است و من تو را تکلیف می‌نمایم به امری که چاره از آن نیست و از آن گذر نیست مقدم دار وصیت خود را و اظهار نما آنچه نزد تو است از علم الهی و

میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تو است از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن به وصی خود و خلیفه بعد از

خود که حجت کامله من است بر خلق من که او علی علیه السلام است پس او را نصب کن از برای خلق که نشانه من باشد و تازه کن عهد و پیمان و

اوراد و سادات ایشان را و بیعت ایشان را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودیم که ولایت علی ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن

مؤمنه است یعنی علی ع زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود به دوستی دوستان خود و دشمنی

دشمنان خود و این کمال یکتاپرستی من است و تمام نعمت من است بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس مرو در کار مگر در امر به

تمام دین تمام و تمام نکنم بر ایشان نعمت خود را و پسند نکنم از برای ایشان دین اسلام را و ولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده صالح

من و وصی پیغمبر من و خلیفه من بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرون است اطاعت او به اطاعت محمد ص پیغمبر من و مقرون است اطاعت هر دو با اطاعت

من هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه ... میان من و میان

خلق من هر که او را امامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را شریک گرداند مشرک است

هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود ... ای رسول من ... عهد و

پیمان را بر ایشان ... که تو را در این روزها منزل قریب است به سوی من ... اظهار کنند ... سوید ...

کینه‌های ایشان ... به امر او ... منافقان ... و ... ایشان ...

... ایشان ... ایشان ...

... علی ...

چون آیه نازل شد در مکه پیغمبر جماعت را روی که مسرور بود تا شاب و سیدی و خطاب معروف عتاب و تمام سید عصمت او اینس

منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا نور اسلام میرساند و پیغمبر ماند یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و از احادیث خاص و عام ظاهر میشود که در علی نازل شده است و در آن وقت

در یک مجمع رسیده بود پس فرمود که پیش تا الله اکبر کرد و اسید و عقب ماندگان را آگاه داشتند و مجاس و اسب را مسلّم کرد و بر سر منبر برآمد

آمد و خطبه طولانی که مذکور خواهد شد خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابیطالب برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد

ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر اهل اسلام راویان این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و بعضی از

ایشان چون دیده اند که انکار این قصه را نمیتوانند کرد اضافی ذکر مجمل این قصه را نا خوش کلمه از خطبه که باعقاید ایشان صریح در

امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قصه که این قدر اثبات و تاکید است در آن نازل شده باشد و مردم را در حر حسین و در

چنین جائی فرود آورده اکثما مطلب ایشان و همین بوده اند و این دو سه کلمه نمیکند و اکثری علی را بچه در صحاح ایشان و کتب معتبر

مشهوره ایشان در این باب مذکور شده از احادیث متواتره اکثر این کتاب ذکر خواهد شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده

از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که او را خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس

حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را یاد نمود و ذکر گفت اما بعد ایها الناس من بشری هستم و نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردگار

من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و من در میان شما میگذارم دو چیز بزرگ اول ایشان کتاب خداست که در آن هدایت و نور

هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم

در حق اهل بیت من دو مرتبه این امر فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت

زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت او جماعتی اند که بعد از آنحضرت صدقه بر ایشان حرام است پس گفتند ایشان کیستند گفت آل علی و آل عقیل و آل جعفر

و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایات دیگر یاد کرده است پس اگر کتاب خدا

در آن هدایت و نور هست هر که حفظ کند آن را و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که

من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آن را بر ضلالت است

و اهل بیت من پس گفتیم که کیستند اهل بیت او زنان او گفت نه بخدا سوگند زن مدتی از روزگار با شوهر میباشد و طلاقش میگوید و بخانه پدر و قومش

میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه او که حرام است بر ایشان صدقه **مؤلف گوید** که معنی اهل بیت را اینجا بیان کردیم

که مخصوص ائمه است و احادیث بسیار خواهیم کرد و اخبار بسیار است و اشاره آورده اکثر مضمون مطلب ما هست

زیرا که خلفای ثلثه خارجند و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوی امامت نکرد و هم اتفاق بر خلافت ایشان حق داشتند و اگر کسی دعوی

کرده باشد تا الان نیستند و باید مذهب حق باشد در میان امت باشند تا روز قیامت وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ

اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت ایها الناس من در میان شما میگذارم دو ثقل

یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه من اند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هر یک از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا است که

ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت منند و از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند

و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را ... روایت کرده اند و در این ... که نظر کنید که چگونه خلافت ...

ایشان میکنید و همین مضمون را ... روایت کرده اند و عبدالله بن احمد حنبل در مسند

خود روایت کرده است ...

الصلوة ... دست علی را گرفت و گفت اما بعد ...

مومنان ... که دست علی را گرفت و گفت که

من مولای اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که او را دوستی کند و دشمنی کن با هر که او را دشمنی کند پس عمر گفت
یا علی گوارا باد تو را ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضاً از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا
در وادی که آن را وادی خم می‌گفتند پس نماز کرد و خطبه خواند برای ما و جامه را بر روی درختی انداخت که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس فرمود
که آیا گواهی نمی‌دهید که من اولام به هر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ و ایضاً در
مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابونعیم روایت کرده‌اند از ابوالطفیل که حضرت امیر مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که
هر که در غدیر خم از حضرت رسول آن را شنیده باشد گواهی دهد من چه گفت گواهی دادند جمعی بسیار از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا عاد من
عاداه دادند و در مسند از سندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت کرده‌اند و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده‌اند که
در روز غدیر خم متفرق شدند مردم و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیرالمؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد
و تکیه کرد بر دست علی و گفت ایها الناس مکروه می‌کردید تخلف کردن از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره دشمن‌تر نباشد بسوی شما از آن
ولکن خدا علی را اکرام داده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او قرب من و محبت من هیچ
چیز را اختیار نکرده است بر دوستی من پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع
کردند و گفتند یا رسول الله ما دور از تو می‌شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه می‌بریم بخدا از غضب رسول پس حضرت از ایشان
راضی شد و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب گفته که بریده و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را
روایت کرده‌اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که شنیدی تا آنکه
گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد تو را ای پسر ابیطالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ
ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شأن علی یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ
اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ تا آخر و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابوسعید خدری روایت کرده است و نیشابوری و مرزبانی
از ابن عباس روایت کرده‌اند و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است
بدرستی که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را در روز غدیر برپا کرد و در روز غدیر او را نام برد تا اعلام
کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت تو بر تأویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل آن
جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تویی عروة الوثقی و تویی بیان می‌کنی از
برای مردم مشتبهات ایشان را بعد از من و گفت تویی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من
بعد از من و گفت با او تویی آنکه در شأن او نازل شده است وَاَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ اِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ و تویی آنکه اجرا خواهد
و گفت با او که تویی که سنت مرا احیا خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی‌ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من
خواهی بود و گفت با او که من بر حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی‌ام که داخل بهشت می‌شوم و تو با من خواهی بود و بعد از
حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل تو را بیان کنم پس کردم و لیکن خدا
در شأن تو گفته بود که بیان کنم پس بیان کردم و فرمود که بترس از کینه‌ها که در سینه جماعتی هست و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من
لعنت می‌کند ایشان را خدا و لعنت می‌کنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت گریست گفتند چرا گریه می‌کنی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که امت
من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او
و خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان زایل نمی‌شود تا ظاهر گردد
رکن ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را بد خواهد ذلیل باشد و مدح کنندگان ایشان
بسیار باشند این امور در وقتی که ظاهر شود قائم ایشان ... و ... باشند واز روی ... کرده باشند

[illegible] ظاهر شود در میان ایشان و حضرت رسول ص فرمود نام مذهب او و فرزندان فاطمه دختر من است خدا حق را با ایشان
ظاهر خواهد کرد و شمشیرهای ایشان اثر باطل را فراموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت
بعضی از روی ترس پس حضرت ساکت شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم
دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا اینان اهل منند زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی
خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستیکه
تو بر همه چیز قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
یعنی در فضل علی ع و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که این چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی چون این
نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از
تفسیر قول خدا عز و جل که سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده
عذابی را که واقع است برای کافران و او را دفع کننده نیست از جانب خداوند که صاحب معارج است این آیه در باب که نازل شده است گفت
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدرانش روایت کرد که چون حضرت رسول ص بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و جمع شدند
دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبرش بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد رسول ص در وقتی
آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه خود فرود آمد و ناقه را خوابانید و پا بست و نزد حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب
خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه
مبارک رمضان بداریم قبول کردیم از تو و امر کردی که حج خانه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و ما
را بر او زیادتی دادی و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای او است این از جانب تو است یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم
بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که [unclear] از جانب خداست پس برگشت حارث بسوی راحله خود و گفت خداوندا اگر آنچه محمد میگوید
حق است پس سنگی از آسمان بر ما ببار یا بر ما بفرست عذاب دردناکی پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش
فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی که از مشاهیر علمای اهل اسلام است بچند
در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب اهل اسلام از ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند
که از غدیر خم دور نشده بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین
شما باشد پس حضرت رسول ص فرمود خدا بزرگتر است بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و
ولایت علی ع و در روایت دیگر فرمود الله اکبر که کامل گردانید دین را تا آخر و این آیه نازل شد الیوم یئس الذین کفروا
من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول
از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد که الیوم اکملت
لکم دینکم تا آخر و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور
از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول ص علی را نصب کرد در روز غدیر خم و ندا
بولایت کرد از برای او جبرئیل نازل شد بر آنحضرت باین آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه
و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذی الحجه است رسول ص گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن مردویه از ابن عباس که این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من



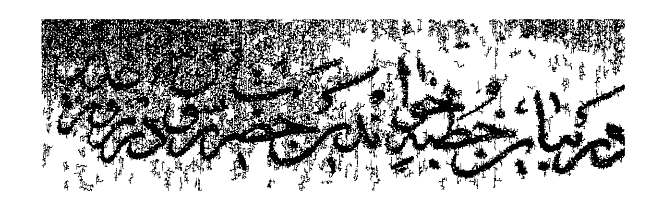

«رَبِّکَ» یعنی آنچه نازل شده بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی علیه السلام «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» یعنی اگر کتمان کنی
این آیه را و ایضاً روایت کرده است ابن مردویه باسناد از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم
«یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ أَنَّ عَلِیًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِینَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»
تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده ترمذی و نسائی و
سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب علیحده و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است و صاحب
جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است که غدیر خم اسم موضعی است که در آنجا نص کرد رسول خدا بر علی علیه السلام و اکثر ارباب انساب نقل کرده اند
که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را از صد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صحابه و محمد بن جریر
طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که نزد رسول خدا در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب
مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید به علی علیه السلام هر کس حق خود را دارد و گواه میگیرد و از برای
علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم نص را از آن حضرت شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از
ابو سعید سمان روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول آمد و گفت چه بسیار کم‌اند
کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا
فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ» یعنی بتحقیق که راست کرد شیطان بر مردم گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان و جمع
شدند جماعتی از منافقان که عهد آن حضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت و اگر
بمدینه برگردد از ما بیعت خواهد گرفت و مصلحت در اینست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده
نفر از منافقان در عقبه در کمین آن حضرت نشستند که او را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از ایشان از جانب راست
عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بالا رسد اشتر او را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد و اصحاب
حضرت پیش رفتند و حضرت بر اشتر سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آن حضرت را که یا محمد این جماعت در کمین
نشسته اند که ترا هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست که از عقب من میآید حذیفه گفت منم حذیفه گفت
شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی یا رسول الله گفت پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای
پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند گریختند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه
گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت شتران ایشان را شناخت که شتران کدام جماعت است چون از عقبه بزیر آمد
فرمود حاضر کنند جماعتی را که در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس
بعد از حضور همه نزد آن حضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند
پس حق تعالی این آیه را فرستاد «یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَکَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا
وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْرًا لَهُمْ وَإِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِیمًا فِی الدُّنْیَا
وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ» یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفته اند آنچه را بایشان نسبت دادند و البته
گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند ابن کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند
که مراد آنست که قصد کردند که شتر آن حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و نتوانستند کرد و اسلام را انکار نکردند که عیبی کرده اند
ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود برای ایشان و اگر پشت کنند عذاب خواهد کرد
خدا ایشان را عذابی دردناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و یاری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است
که آن شب مستی بود و حضرت مرا و عمار را امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنه رسید



این جماعت مردمانی بودند که دبه‌ها را پر از ریگ کرده بودند از عقبه فرا آمدند و دبه‌ها را در پای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند
حضرت صلوات الله علیه آن ناقه را که شاکی باشد رو بانگی زد پس حضرت ناقه را به سخن آورد و به زبان عربی ظاهر گفت فصیح و عرض کرد یا رسول
الله که حرکت نمیدهم دست را از جای خود و نه پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را سنان دیدند
پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو به ایشان دویدیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد
و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت سیزده از قریش بودند و پنج نفر از خارج و اسامی ایشان را هم ذکر کرده است و بنای احادیث در
این باب بسیار است و انحصار آن بعید است از برای مصنف کافی است و ابن کثیر شامی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او
دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و دو جلد بزرگ بود و کتاب دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابوالمعالی
جوینی نقل کرده است که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن جمع کرده بود و
و بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از آن جلد بیست و نهم است و بسیاری
از علمای اهل اسلام اقرار به تواتر این حدیث نموده‌اند و سید مرتضی در کتاب شافی گفته است که هیچ فرقه از فرق اسلام نا
ندیده‌ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده‌اند **مؤلف این کتاب عفی الله**
له گوید هر کسی که تتبع کند در کتب اهل اسلام هیچ شکی و ریبی برای او باقی نمیماند در این باب مگر اینکه بنای خود را بر عدم
انصاف و جحود و اعتساف گذارده باشد نعوذ بالله منه **فائده** در بعضی از اخبار عامه و خاصه ذکر یافت که
یا أیها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و یا علیا مولی المؤمنین بوده است لا یخفی که لفظ (فی علی) و (مولی
المؤمنین) جزو قرآن بوده چه اعتقاد ما این است که جزئی از قرآن نیفتاده است چنانکه در باب پنجم مفصلاً و مدللاً
بلکه از بیانات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده است للتوضیح و بیان الحق و مردم چون از حضرت رسول این طور
شنیده بودند همانطور میخواندند در حین قرائت **المسئلة الثالثة** در بیان خطبه وارده از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در یوم الغدیر و اگرچه بعضی از فقرات این خطبه در ضمن اخبار ترجمه کرده شد و لکن چون مشتمل است بر فضائل و فوائد
کثیره که موجب سرور مؤمنین و خذلان منافقین است لهذا دوست داشتیم که عین الفاظ عربی آن را وارد و ترجمه آن را به جهت عدم
تطویل ملل حذف نمائیم و ترجمه آن را به خاطر عوام بعد ذکر می‌نویسیم فنقول بالله التوفیق احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج
در جزو احتجاجات نبی صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام باسناد خود چنین روایت کرده است قال
حج رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینة وقد بلغ جمیع الشرائع قومه غیر الحج والولایة فاتاه جبرئیل علیه السلام فقال له یا محمد ان الله
جل اسمه یقرئک السلام و یقول لک انی لم اقبض نبیا من انبیائی ولا رسولا من رسلی الا بعد اکمال دینی و تاکید حجتی وقد بقی علیک
من ذلک فریضتان مما تحتاج ان تبلغهما قومک فریضة الحج و فریضة الولایة والخلافة من بعدک فانی لم اخل ارضی من حجة ولن
اخلیها ابدا فان الله جل ثناؤه یامرک ان تبلغ قومک الحج و تحج و یحج معک من استطاع الیه سبیلا من اهل الحضر والاطراف
والاعراب و تعلمهم من معالم حجهم مثل ما علمتهم من صلاتهم و زکاتهم و صیامهم و توقفهم من ذلک علی مثال الذی اوقفتهم
علیه من جمیع ما بلغتهم من الشرائع فنادی منادی رسول الله صلی الله علیه و آله فی الناس الا ان رسول الله یرید الحج وان یعلمکم
من ذلک مثل الذی علمکم من شرائع دینکم و یوقفکم من ذلک ما اوقفکم علیه من غیره فخرج و خرج معه الناس واصغوا الیه لینظروا
ما یصنع فیصنعوا مثله فحج بهم و بلغ من حج مع رسول الله صلی الله علیه و آله من اهل المدینة و اهل الاطراف والاعراب سبعین
الف انسان او یزیدون علی نحو عدد اصحاب موسی السبعین الف الذین اخذ علیهم بیعة هارون فنکثوا واتبعوا العجل والسامری
سنة بسنة و مثلا بمثل واتصلت التلبیة ما بین مکة والمدینة فلما وقف بالموقف اتاه جبرئیل علیه السلام عن الله عز و جل فقال یا محمد
ان الله عز و جل یقرئک السلام و یقول لک انه قد دنا اجلک و مدتک و انا مستقدمک علی ما لا بد منه ولا عنه محیص فاعهد

عهدك وتقدم وصيتك واعهد الى ما عندك من العلم وميراث علوم الانبياء من قبلك والسلاح والتابوت وجميع
ما عندك من آيات الانبياء فسلمه الى وصيك وخليفتك من بعدك حجتي البالغة على خلقي علي بن ابي طالب فاقمه للناس
علما وجدد عهده وميثاقه وبيعته وذكرهم ما اخذت عليهم من بيعتي وميثاقي الذي واثقتهم به وعهدي الذي عهدت اليهم
من ولاية وليي ومولاهم ومولى كل مؤمن ومؤمنة علي بن ابي طالب عليه السلام فاني لم اقبض نبيا من الانبياء الا من بعد اكمال ديني
وديني واتمام نعمتي بولاية اوليائي ومعاداة اعدائي وذلك كمال توحيدي وديني واتمام نعمتي على خلقي باتباع وليي وطاعته
وذلك اني لا اترك ارضي بغير ولي ولا قيم ليكون حجة لي على خلقي فَـ«اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» بولي ومولى
كل مؤمن ومؤمنة علي عبدي ووصي نبيي والخليفة من بعده وحجتي البالغة على خلقي مقرون طاعته بطاعة محمد نبيي ومقرون
طاعته مع طاعة محمد بطاعتي من اطاعه فقد اطاعني ومن عصاه فقد عصاني جعلته علما بيني وبين خلقي من عرفه كان مؤمنا
ومن انكره كان كافرا ومن اشرك بيعته كان مشركا ومن لقيني بولايته دخل الجنة ومن لقيني بعداوته دخل النار فاقم يا محمد عليا علما
وخذ عليهم البيعة وجدد عهدي وميثاقي لهم الذي واثقتهم عليه فاني قابضك الي ومستقدمك علي فخشي رسول الله صلى
الله عليه وآله من قومه واهل النفاق والشقاق ان يتفرقوا ويرجعوا جاهلية لما عرف من عداوتهم ولما ينطوي عليه انفسهم
لعلي من العداوة والبغضاء وسأل جبرئيل عليه السلام ان يسأل ربه العصمة من الناس وانتظر ان ياتيه جبرئيل بالعصمة من الناس
من الله جل اسمه فاخر ذلك الى ان بلغ مسجد الخيف فاتاه جبرئيل عليه السلام في مسجد الخيف فامره بان يعهد عهده ويقيم عليا علما
للناس ولم يأته بالعصمة من الله جل جلاله بالذي اراد حتى بلغ كراع الغميم بين مكة والمدينة فاتاه جبرئيل وامره بالذي اتاه فيه من قبل
ولم يأته بالعصمة فقال يا جبرئيل اني اخشى قومي ان يكذبوني ولا يقبلوا قولي في علي فرحل فلما بلغ غدير خم قبل الجحفة بثلاثة اميال
اتاه جبرئيل عليه السلام على خمس ساعات مضت من النهار بالزجر والانتهار والعصمة من الناس فقال يا محمد ان الله عز وجل يقرئك
السلام ويقول لك «يَا اَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ
النَّاسِ» وكان اوائلهم قريب من الجحفة فامره بان يرد من تقدم منهم ويحبس من تأخر عنهم في ذلك المكان ليقيم عليا للناس و
يبلغهم ما انزل الله تعالى في علي واخبره بان الله عز وجل قد عصمه من الناس فامر رسول الله صلى الله عليه وآله عندما جاءته
العصمة مناديا ينادي في الناس بالصلاة جامعة ويرد من تقدم منهم ويحبس من تأخر وتنحى عن يمين الطريق الى جنب مسجد الغدير
امره بذلك جبرئيل عليه السلام عن الله عز وجل وكان في الموضع سلمات فامر رسول الله صلى الله عليه وآله ان يقم ما تحتهن وينصب له
حجارة كهيئة المنبر ليشرف على الناس فتراجع الناس واحتبس اواخرهم في ذلك المكان لا يزالون فقام رسول الله صلى الله عليه وآله
فوق تلك الاحجار ثم حمد الله تعالى واثنى عليه فقال الحمد لله الذي علا في توحده ودنا في تفرده وجل في سلطانه وعظم في
اركانه واحاط بكل شيء علما وهو في مكانه وقهر جميع الخلق بقدرته وبرهانه مجيدا لم يزل محمودا لا يزال بارئ المسموكات وداحي المدحوات
وجبار الارضين والسموات قدوس سبوح رب الملائكة والروح متفضل على جميع من برأه متطول على من ادناه يلحظ كل عين
والعيون لا تراه كريم حليم ذو اناة قد وسع كل شيء رحمته ومن عليهم بنعمته لا يعجل بانتقامه ولا يبادر اليهم بما استحقوا من عذابه
قد فهم السرائر وعلم الضمائر ولم تخف عليه المكنونات ولا اشتبهت عليه الخفيات له الاحاطة بكل شيء والغلبة لكل شيء والقوة
في كل شيء والقدرة على كل شيء وليس مثله شيء وهو منشئ الشيء حين لا شيء دائم قائم بالقسط لا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ جل ان
تُدْرِكَهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ لا يلحق احد وصفه من معاينة ولا يجد احد كيف هو من سر و
علانية الا بما دل عز وجل على نفسه واشهد انه الله الذي ملأ الدهر قدسه والذي يغشى الابد نوره والذي ينفذ امره
بلا مشاورة مشير ولا معه شريك في تقديره ولا تفاوت في تدبيره صور ما ابدع على غير مثال وخلق ما خلق بلا معونة من احد ولا
تكلف ولا احتيال انشأها فكانت وبرأها فبانت فهو الله الذي لا اله الا هو المتقن الصنعة الحسن الصنيعة العدل الذي

لا یجور والاکرم الذی ترجع الیه الامور واشهد انه الذی تواضع کل شیء لقدرته وخضع کل شیء لهیبته مالک الاملاک
ومفلک الافلاک وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل یطلبه حثیثا قاصم
کل جبار عنید ومهلک کل شیطان مرید لم یکن معه ضد ولا ند احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد اله واحد
رب ماجد یشاء فیمضی ویرید فیقضی ویعلم فیحصی ویمیت ویحیی ویفقر ویغنی ویضحک ویبکی ویمنع ویعطی له الملک
وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل لا اله الا هو العزیز الغفار مستجیب
الدعاء ومجزل العطاء محصی الانفاس ورب الجنة والناس لا یشکل علیه شیء ولا یضجره صراخ المستصرخین ولا یبرمه الحاح
الملحین العاصم للصالحین والموفق للمفلحین ومولی العالمین الذی استحق من کل خلق ان یشکره ویحمده علی السراء والضراء
والشدة والرخاء وأومن به وبملائکته وکتبه ورسله اسمع امره واطیع وابادر الی کل ما یرضاه واستسلم لقضائه رغبة فی
طاعته وخوفا من عقوبته لانه الله الذی لا یؤمن مکره ولا یخاف جوره اقر له علی نفسی بالعبودیة واشهد له بالربوبیة واؤدی ما
اوحی الی حذرا من ان لا افعل فتحل بی منه قارعة لا یدفعها عنی احد وان عظمت حیلته لا اله الا هو لانه قد اعلمنی انی ان لم ابلغ ما
انزل الی فما بلغت رسالته وقد ضمن لی تبارک وتعالی العصمة وهو الکافی الکریم فاوحی الی بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس معاشر الناس
ما قصرت فی تبلیغ ما انزل الله تعالی الی وانا مبین لکم سبب نزول هذه الآیة ان جبرئیل علیه السلام هبط الی مرارا ثلاثا یأمرنی
عن السلام ربی وهو السلام ان اقوم فی هذا المشهد فاعلم کل ابیض واسود ان علی بن ابی طالب اخی ووصیی وخلیفتی والامام من
بعدی الذی محله منی محل هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وهو ولیکم من بعد الله ورسوله وقد انزل الله تبارک وتعالی
علی بذلک آیة من کتابه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
وعلی بن ابی طالب اقام الصلوة وآتی الزکوة وهو راکع یرید الله عز وجل فی کل حال وسألت جبرئیل ان یستعفی لی عن تبلیغ
ذلک الیکم ایها الناس لعلمی بقلة المتقین وکثرة المنافقین وادغال الآثمین وختل المستهزئین بالاسلام الذین وصفهم
الله فی کتابه بانهم یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم ویحسبونه هینا وهو عند الله عظیم وکثرة اذاهم لی غیر
مرة حتی سمونی اذنا وزعموا انی کذلک لکثرة ملازمته ایای واقبالی علیه حتی انزل الله عز وجل فی ذلک قرآنا ومنهم
الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن قل اذن علی الذین یزعمون انه اذن خیر لکم ولو شئت ان اسمی باسمائهم لسمیت
وان اومی الیهم باعیانهم لاومات وان ادل علیهم لدللت ولکنی والله فی امورهم قد تکرمت وکل ذلک لا یرضی الله منی
الا ان ابلغ ما انزل الی فی علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس فاعلموا معاشر الناس ان الله قد نصبه لکم ولیا واماما مفترضا طاعته علی المهاجرین
والانصار وعلی التابعین لهم باحسان وعلی البادی والحاضر وعلی الاعجمی والعربی والحر والمملوک والصغیر والکبیر وعلی
الابیض والاسود وعلی کل موحد ماض حکمه جائز قوله نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من تبعه مؤمن من صدقه قد غفر الله
له ولمن سمع واطاع له معاشر الناس انه آخر مقام اقومه فی هذا المشهد فاسمعوا واطیعوا وانقادوا لامر ربکم فان الله عز وجل
هو مولاکم والهکم ثم من دونه رسوله محمد صلعم ولیکم القائم المخاطب لکم ثم من بعدی علی ولیکم وامامکم بامر ربکم ثم الامامة فی ذریتی
من ولده الی یوم تلقون الله ورسوله لا حلال الا ما احله الله ولا حرام الا ما حرمه الله عرفنی الحلال والحرام وانا افضیت
بما علمنی ربی من کتابه وحلاله وحرامه الیه معاشر الناس ما من علم الا وقد احصاه الله فی وکل علم علمت فقد احصیته فی امام
المتقین وما من علم الا وقد علمته علیا وهو الامام المبین معاشر الناس لا تضلوا عنه ولا تنفروا منه ولا تستنکفوا من ولایته
فهو الذی یهدی الی الحق ویعمل به ویزهق الباطل وینهی عنه ولا تأخذه فی الله لومة لائم ثم انه اول من آمن بالله ورسوله



وهو الذي يهدي برسوله بعمره وهو الذي كان مع رسول الله ولا احد يعبد الله مع رسوله من الرجال غيره معاشر الناس
فضلوه فقد فضله الله واقبلوه فقد نصبه الله معاشر الناس انه امام من الله ولن يتوب الله على احد انكر ولايته ولن
يغفر الله له حتما على الله ان يفعل ذلك بمن خالف امره وان يعذبه عذابا نكرا ابد الابد ودهر الدهور فاحذروا ان تخالفوه
فتصلوا نارا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ايها الناس بي والله بشر الاولون من النبيين والمرسلين وانا
خاتم الانبياء والمرسلين والحجة على جميع المخلوقين من اهل السموات والارضين ومن شك في ذلك فهو كافر كفر الجاهلية
الاولى ومن شك في شيء من قولي هذا فقد شك في الكل منه والشاك في ذلك فله النار معاشر الناس حباني الله بهذه
الفضيلة منا منه علي واحسانا منه الي ولا اله الا هو له الحمد مني ابد الابدين ودهر الداهرين على كل حال
معاشر الناس فضلوا عليا فانه افضل الناس بعدي من ذكر وانثى بنا انزل الله الرزق وبقي الخلق ملعون ملعون
مغضوب مغضوب على من رد قولي هذا وان لم يوافقه الا ان جبرئيل خبرني عن الله تعالى بذلك ويقول من عادى عليا ولم
يتوله فعليه لعنتي وغضبي فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللهَ ان تخالفوه فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
معاشر الناس انه جنب الله الذي ذكر في كتابه يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله معاشر الناس تدبروا القرآن وافهموا اياته
وانظروا الى محكماته ولا تتبعوا متشابهه فوالله لن يبين لكم زواجره ولا يوضح لكم تفسيره الا الذي انا آخذ بيده ومصعده الي و
شائل بعضده ومعلمكم ان من كنت مولاه فهذا علي مولاه وهو علي بن ابي طالب اخي ووصيي وموالاته من الله عز وجل انزلها
علي معاشر الناس ان عليا والطيبين من ولدي هم الثقل الاصغر والقرآن الثقل الاكبر فكل واحد منبئ عن صاحبه وموافق له
لن يفترقا حتى يردا علي الحوض هم امناء الله في خلقه وحكامه في ارضه الا وقد اديت الا وقد بلغت الا وقد اسمعت الا وقد اوضحت
الا وان الله عز وجل قال وانا قلت عن الله عز وجل الا انه ليس امير المؤمنين غير اخي هذا ولا تحل امرة المؤمنين بعدي لاحد
غيره ثم ضرب بيده الى عضده فرفعه وكان منذ اول ما صعد رسول الله صلى الله عليه وآله شال عليا حتى صارت رجله مع
ركبة رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال معاشر الناس هذا علي اخي ووصيي وواعي علمي وخليفتي على امتي وعلى تفسير
كتاب الله عز وجل والداعي اليه والعامل بما يرضاه والمحارب لاعدائه والموالي على طاعته والناهي عن معصيته خليفة رسول
الله وامير المؤمنين والامام الهادي وقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين بامر الله اقول ما يبدل القول لدي بامر ربي
اقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والعن من انكره واغضب على من جحد حقه اللهم انك انزلت علي ان الامامة بعدي
لعلي وليك عند تبياني ذلك ونصبي اياه بما اكملت لعبادك من دينهم واتممت عليهم نعمتك ورضيت لهم الاسلام دينا
فقلت وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الخَاسِرِينَ اللهم اني اشهدك اني قد بلغت
معاشر الناس انما اكمل الله عز وجل دينكم بامامته فمن لم يأتم به وبمن يقوم مقامه من ولدي من صلبه الى يوم القيمة والعرض
على الله عز وجل فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ العَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
معاشر الناس هذا علي انصركم لي واحقكم بي واقربكم الي واعزكم علي والله عز وجل وانا عنه راضيان وما نزلت اية
رضى الا فيه وما خاطب الله الذين امنوا الا بدأ به ولا نزلت اية مدح في القرآن الا فيه ولا شهد الله بالجنة في هل أتى على الانسان
الا له ولا انزلها في سواه ولا مدح بها غيره معاشر الناس هو ناصر دين الله المجادل عن رسول الله وهو التقي النقي الهادي
المهدي نبيكم خير نبي ووصيكم خير وصي وبنوه خير الاوصياء معاشر الناس ذرية كل نبي من صلبه وذريتي من صلب علي
معاشر الناس ان ابليس اخرج آدم من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فتحبط اعمالكم وتزل اقدامكم فان آدم اهبط الى الارض
... الله عز وجل وكيف بكم وانتم انتم ومنكم اعداء الله الا انه لا يبغض عليا الا شقي ولا يوالي عليا
... الا مؤمن مخلص وفي علي والله نزلت سورة والعصر بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر

الى آخره معاشر الناس قد استشهدت الله وبلّغتكم رسالتي وما على الرّسول الّا البلاغ المبين معاشر الناس اتقوا الله
حق تقاته ولا تموتنّ الّا وانتم مسلمون معاشر الناس امنوا بالله ورسوله والنّور الّذي انزل معه من قبل ان نطمس
وجوها فنردّها على ادبارها معاشر الناس النّور من الله عزّ وجلّ فيّ مسلوك ثمّ في علي ثمّ في النسل منه الى القائم المهدي
الّذي يأخذ بحقّ الله وبكل حقّ هو لنا الا انّ الله عزّ وجلّ قد جعلنا حجة على المقصّرين والمعاندين والمخالفين والخائنين
والآثمين والظالمين من جميع العالمين معاشر الناس انذركم انّي رسول الله قد خلت من قبله الرّسل افان مات او قتل
انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضرّ الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين الا وانّ عليا هو الموصوف
بالصبر والشكر ثمّ من بعده ولدي من صلبه معاشر الناس لا تمنّوا على الله اسلامكم فيسخط عليكم ويصيبكم بعذاب من
عنده انه لبالمرصاد معاشر الناس سيكون من بعدي ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة لا ينصرون معاشر الناس
انّ الله وانا بريئان منهم معاشر الناس انّهم وانصارهم واتباعهم واشياعهم في الدرك الاسفل من النار ولبئس
مثوى المتكبرين انّهم اصحاب الصحيفة فلينظر احدكم في صحيفته قال فذهب على الناس الا شرذمة منهم امر الصحيفة معاشر
الناس انّي ادعها امامة ووراثة في عقبي الى يوم القيمة وقد بلّغت ما امرت بتبليغه حجة على كلّ حاضر وغائب وعلى كلّ
احد ممّن شهد او لم يشهد ولد او لم يولد فليبلّغ الحاضر الغائب والوالد الولد الى يوم القيمة وسيجعلونها ملكا اغتصابا
الا لعن الله الغاصبين والمغتصبين وعندها سنفرغ لكم ايّها الثقلان فيرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا
تنتصران معاشر الناس انّ الله عزّ وجلّ لم يكن يذركم على ما انتم عليه حتّى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله
ليطلعكم على الغيب معاشر الناس انّه ما من قرية الا والله مهلكها بتكذيبها وكذلك يهلك القرى وهي ظالمة كما ذكر
الله تعالى وهذا علي امامكم ووليكم وهو مواعيد الله والله يصدق ما وعده معاشر الناس قد ضلّ قبلكم اكثر الاوّلين
والله لقد اهلك الاوّلين وهو مهلك الآخرين كذلك نفعل بالمجرمين ويل يومئذ للمكذّبين معاشر الناس انّ الله
قد امرني ونهاني وقد امرت عليّا ونهيته فعلم الامر والنهي من ربّه عزّ وجلّ فاسمعوا لامره تسلموا واطيعوه تهتدوا
وانتهوا لنهيه ترشدوا وصيروا الى مراده ولا تتفرّق بكم السبل عن سبيله انا صراط المستقيم الّذي امركم باتباعه ثمّ علي من بعدي
ثمّ ولدي من صلبه ائمة يهدون بالحق وبه يعدلون ثمّ قرء الحمد لله ربّ العالمين الى آخرها وقال فيّ نزلت وفيهم نزلت
ولهم عمّت واياهم خصّت اولئك اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الا انّ حزب الله هم الغالبون الا انّ اعداء علي
هم اهل الشقاق والنفاق والحادّون وهم العادون واخوان الشياطين الّذين يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا
الا انّ اولياءهم الّذين ذكرهم الله في كتابه فقال عزّ وجلّ لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادّون من حادّ الله و
رسوله الى آخر الآية الا انّ اولياءهم الّذين وصفهم الله عزّ وجلّ فقال الّذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك
لهم الامن وهم مهتدون الا انّ اولياءهم الّذين وصفهم الله عزّ وجلّ فقال الّذين يدخلون الجنّة آمنين وتتلقّاهم
الملائكة بالتسليم ان طبتم فادخلوها خالدين الا انّ اولياءهم الّذين قال الله عزّ وجلّ لهم يدخلون الجنّة بغير حساب
الا انّ اعداءهم يصلون سعيرا الا انّ اعداءهم الّذين يسمعون لجهنّم شهيقا وهي تفور ولها زفير كلّما دخلت امّة لعنت
اختها الآية الا انّ اعداءهم الّذين قال الله عزّ وجلّ كلّما القي فيها فوج سألهم خزنتها الم يأتكم نذير قالوا بلى قد جاءنا
نذير فكذّبنا وقلنا ما نزّل الله من شيء ان انتم الا في ضلال كبير الا انّ اولياءهم الّذين يخشون ربّهم بالغيب
لهم مغفرة واجر كبير معاشر الناس [illegible]
معاشر الناس [illegible] الا انّ خاتم الائمة منّا القائم المهدي الا
[illegible] على الدين الا انّه المنتقم من الظالمين الا انّه فاتح الحصون [illegible]

الا انه مدرك كل ثار لاولياء الله الا انه الناصر لدين الله الا انه الغراف من بحر عميق الا انه يسم كل ذي فضل بفضله
وكل ذي جهل بجهله الا انه خيرة الله ومختاره الا انه وارث كل علم والمحيط به الا انه المخبر عن ربه عز وجل والمنبه بامر ايمانه
الا انه الرشيد السديد الا انه المفوض اليه الا انه قد بشر به من سلف من بين يديه الا انه الباقي حجة ولا حجة بعده ولا حق الا
معه ولا نور الا عنده الا انه لا غالب له ولا منصور عليه الا انه ولي الله في ارضه وحكمه في خلقه وامينه في سره وعلانيته
معاشر الناس قد بينت لكم وافهمتكم وهذا علي يفهمكم بعدي الا وان عند انقضاء خطبتي ادعوكم الى مصافقتي على
بيعته والاقرار به ثم مصافقته بعدي الا واني قد بايعت الله وعلي قد بايعني وانا آخذكم بالبيعة له عن الله عز وجل
وَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الآية معاشر الناس ان الحج والعمرة من شعائر الله فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا الآية معاشر الناس حجوا البيت فما ورده اهل بيت الا استغنوا ولا تخلفوا عنه الا افتقروا
معاشر الناس ما وقف بالموقف مؤمن الا غفر الله له ما سلف من ذنبه الى وقته ذلك فاذا انقضت حجته استؤنف عمله
معاشر الناس الحجاج معانون ونفقاتهم مخلفة والله لا يضيع اجر المحسنين معاشر الناس حجوا البيت بكمال الدين و
التفقه ولا تنصرفوا عن المشاهد الا بتوبة واقلاع معاشر الناس اقيموا الصلوة وآتوا الزكوة كما امركم الله عز وجل لئن طال
عليكم الامد فقصرتم او نسيتم فعلي وليكم ومبين لكم الذي نصبه الله عز وجل بعدي ومن خلقه الله مني وانا منه يخبركم
بما تسئلون عنه ويبين لكم ما لا تعلمون الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصيهما واعرفهما فآمر بالحلال وانهى عن الحرام في
مقام واحد فامرت ان آخذ البيعة منكم والصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله عز وجل في علي امير المؤمنين والائمة بعده
الذين هم مني ومنه ائمة قائمة منهم المهدي الى يوم القيمة الذي يقضي بالحق معاشر الناس وكل حلال دللتكم عليه او
حرام نهيتكم عنه فاني لم ارجع عن ذلك ولم ابدل الا فاذكروا ذلك واحفظوه وتواصوا به ولا تبدلوه ولا تغيروه الا واني
اجدد القول الا فاقيموا الصلوة وآتوا الزكوة وامروا بالمعروف وانهوا عن المنكر الا وان رأس الامر بالمعروف والنهي عن
المنكر ان تنتهوا الى قولي وتبلغوه من لم يحضر وتأمروه بقبوله وتنهوه عن مخالفته فانه امر من الله عز وجل ومني ولا امر بمعروف
ولا نهي عن منكر الا مع امام معاشر الناس القرآن يعرفكم ان الائمة من بعده ولده وعرفتكم انهم مني ومنه حيث يقول
الله عز وجل كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وقلت لن تضلوا ما ان تمسكتم بهما معاشر الناس التقوى التقوى احذروا الساعة
كما قال الله عز وجل إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ اذكروا الممات والحساب والموازين والمحاسبة بين يدي رب العالمين
والثواب والعقاب فمن جاء بالحسنة اثيب عليها ومن جاء بالسيئة فليس له في الجنان نصيب معاشر الناس انكم اكثر من
ان تصافقوني بكف واحدة وامرني الله عز وجل ان آخذ من السنتكم الاقرار بما عقدت لعلي من امرة المؤمنين ومن جاء
بعده من الائمة مني ومنه على ما اعلمتكم ان ذريتي من صلبه فقولوا باجمعكم انا سامعون مطيعون راضون منقادون لما
بلغت عن ربنا وربك في امر علي وامر ولده من صلبه من الائمة نبايعك على ذلك بقلوبنا وانفسنا والسنتنا وايدينا على ذلك نحيى ونموت
ونبعث ولا نغير ولا نبدل ولا نشك ولا نرتاب ولا نرجع من عهد ولا ننقض الميثاق نطيع الله ونطيعك وعليا امير المؤمنين
وولده الائمة الذين ذكرتهم من ذريتك من صلبه بعد الحسن والحسين الذين قد عرفتكم مكانهما مني ومحلهما عندي ومنزلتهما
من ربي عز وجل فقد اديت ذلك لكم وانهما سيدا شباب اهل الجنة وانهما الامامان بعد ابيهما علي وانا ابوهما قبله وقولوا
اعطانا الله بذلك واياك وعليا والحسن والحسين والائمة الذين ذكرت عهدا وميثاقا ماخوذا لامير المؤمنين من قلوبنا
وانفسنا والسنتنا ومصافقة ايدينا من ادركهما بيده واقر بهما بلسانه ولا نبتغي بذلك بدلا ولا نرى من انفسنا عنه حولا ابدا اشهد
الله وكفى بالله شهيدا وانت علينا به شهيد وكل من اطاع ممن ظهر واستتر وملائكة الله وجنوده وعبيده والله اكبر من كل
شهيد معاشر الناس ما تقولون فان الله يعلم كل صوت وخافية كل نفس فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ

علیها ومن تابع الله بذلک فوق ایدیهم معاشر الناس فاتقوا الله وبایعوا علیا امیرالمؤمنین والحسن والحسین والائمة کلمة طیبة باقیة یهلک الله من غدر ویرحم الله من وفی فمن نکث فانما ینکث علی نفسه الآیة معاشر الناس قولوا الذی قلت لکم وسلموا علی علی بامرة المؤمنین وقولوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر وقولوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الآیة معاشر الناس ان فضائل علی بن ابی طالب عند الله عز وجل وقد انزلها فی القرآن اکثر من ان احصیها فی مقام واحد فمن انباکم بها وعرفها فصدقوه معاشر الناس من یطع الله ورسوله وعلیا والائمة الذین ذکرتهم فقد فاز فوزا عظیما معاشر الناس السابقون السابقون الی مبایعته وموالاته والتسلیم علیه بامرة المؤمنین اولئک هم الفائزون فی جنات النعیم معاشر الناس قولوا ما یرضی الله به عنکم من القول وان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فلن یضر الله شیئا اللهم اغفر للمؤمنین واغضب علی الکافرین والحمد لله رب العالمین فناداه القوم سمعنا واطعنا علی امر الله وامر رسوله بقلوبنا والسنتنا وایدینا وتداکوا علی رسول الله وعلی علی علیه السلام فصافقوا بایدیهم فکان اول من صافق رسول الله صلی الله علیه وآله الاول والثانی والثالث والرابع والخامس وباقی المهاجرین والانصار وباقی الناس علی طبقاتهم وقدر منازلهم الی ان صلیت العشاء والعتمة فی وقت واحد وواصلوا البیعة والمصافقة ثلاثا [illegible] الله حق فیها خلاصهٔ معانی آنکه بعد از حمد و ثنای الهی [illegible] ای گروه مردمان [illegible] در تبلیغ احکام الهی [illegible] حق تعالی [illegible] پیغامی [illegible] جبرئیل [illegible] سه مرتبه [illegible] سلام حق تعالی [illegible] رسانید [illegible] امر فرمود [illegible] که علی بن ابیطالب برادر و وصی و خلیفه و امام است بعد از من [illegible] بعد از من [illegible] و حق تعالی در این باب آیه نازل کرده است انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون وعلی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] در حال رکوع بود [illegible] و سوال نمودم از جبرئیل که استعفا نماید مرا در تبلیغ این امر بسوی شما ایها الناس بجهة آنکه علم داشتم [illegible] منافقین [illegible] اسلام [illegible] و بزبان [illegible] یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم [illegible] بسیار [illegible] نمودند [illegible] مرا اذن [illegible] حق تعالی [illegible] ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن قل اذن خیر لکم علی الذین یزعمون [illegible] و اگر [illegible] اسامی ایشان را ذکر کنم [illegible] تمام [illegible] سوی [illegible] تمام [illegible] ایشان [illegible] حق تعالی [illegible] که این تبلیغ تمام [illegible] آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس بدانید ای معاشر ناس بتحقیق که خدا [illegible] نصب کرد علی بن ابیطالب علیه السلام را از برای شما ولی و امام مفترض الطاعه بر مهاجرین و انصار و تابعین [illegible] حاضر [illegible] و عرب و عجم و حر و مملوک و صغیر و کبیر و ابیض و اسود و بر هر موحدی ممضی است حکم او [illegible] قول او [illegible] نافذ است [illegible] کسی که مخالفت نماید او را [illegible] است کسیکه متابعت نماید او را و کسیکه تصدیق نماید او را [illegible] کرا [illegible] و اطاعت نماید [illegible] معاشر [illegible] [illegible] رسول [illegible] و اسناد [illegible] علی ولی [illegible] امامت [illegible] علیه [illegible] رسول [illegible] [illegible]

در ذکر ترجمهٔ خطبهٔ پیغمبر در روز غدیر و نصب علی بن ابیطالب

ای مردمان بدانید خداوند بمن حلال و حرام را و من ادا کردم آنچه تعلیم فرمود خدای من در کتاب خود از حلال و حرام او معاشر الناس
هیچ علمی نیست مگر آنکه اختصاص فرمود مرا خداوند عالم بدان و هر علمی که من عالم بآن شدم احصا نمودم او را در علی بن ابیطالب
علیه السلام امام المتقین هیچ علمی نیست مگر آنکه تعلیم نمودم بعلی بن ابیطالب و هو الامام المبین معاشر الناس گمراه نشوید از علی بن
ابیطالب علیه السلام و استنکاف منمائید از ولایت او و آنکسی است که هدایت مینماید شما را بسوی حق و عمل مینماید بحق و برطرف میکند باطل را
و نهی از باطل مینماید و لا یأخذه فی الله لومة لائم بدرستیکه او اول کسی است که ایمان بخدا و رسول او آورد و جان خود را فدای
رسول خدا نمود و با رسول خدا بود در وقتیکه احدی نبود که عبادت نماید خدا را با رسول از مردم غیر او معاشر الناس
تفضیل دهید علی را که تفضیل داده خداوند او را و اقبال نمائید بسوی او و قبول نمائید او را که خداوند نصب نموده او را معاشر الناس
انه امام من الله علی احد انکر ولایته ولن یغفر الله له حتما علی الله ان یفعل ذلک بمن خالف امره فیه و ان یعذبه عذابا نکرا ابد
الآبدین و دهر الداهرین فاحذروا ان تخالفوه فتصلوا نارا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ایها الناس قسم بخدا
که بشارت داده شد بمن از انبیاء و مرسلین سلف و من خاتم انبیاء و مرسلین و حجت خدا بر همه اهل سموات و ارضین و من شک
فی شیء من قولی هذا فقد شک فی الکل منه و من شک فی الکل فهو داخل النار معاشر الناس حبانی الله بهذه الفضیلة منه علیّ و
احسانا منه الیّ و لا اله الا هو له الحمد ابد الآبدین و دهر الداهرین علی کل حال معاشر الناس تفضیل دهید علی را
که او افضل ناس است بعد از من از ذکور و اناث تا نازل فرماید خدا رزق را و باقی است خلق ملعون است ملعون
مغضوب مغضوب کسیکه رد نماید قول مرا و موافقت ننماید آگاه باشید که جبرئیل مرا خبر داد از خدای سبحانه و تعالی که
میفرماید که هر کس دشمنی کند با علی بن ابیطالب و دوست نداشته باشد او را پس بر او باد لعنت من و غضب من فَلْتَنْظُرْ
نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ ان تخالفوه فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ معاشر الناس بدرستیکه
علی جنب الله است که خدا نازل فرموده در کتاب خود یا حَسْرَتٰی عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ معاشر الناس تدبر نمائید
قرآن را و بفهمید آیات او را و نظر نمائید بسوی محکمات آن و متابعت ننمائید متشابهات آن را پس قسم بخدا که بیان نمیکند
از برای شما زواجر آن را و واضح نمینماید از برای شما تفسیر او را مگر آنکسیکه من گرفته‌ام دست او را و بلند نموده‌ام او را بسوی
خود و اعلام مینمایم شما را آن مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ و هو علی بن ابیطالب اخی و وصیی و موالاته از جانب خداوند
بر من نازل شده است معاشر الناس بدرستیکه علی و طیبین از اولاد من ایشان ثقل اصغرند و قرآن هو الثقل
الاکبر هر یک خبر دهنده‌اند از صاحب خود و موافق هر یک با دیگری و جدا نمیشوند از هم تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر و امناء
خداوند در خلق او و حکام خدایند در ارض او الا و قد ادّیت الا و قد بلّغت الا و قد اسمعت الا و قد اوضحت الا و ان الله عزّ و جلّ
قال و انا قلت عن الله عزّ و جلّ الا ان امیر المؤمنین لیس غیر علی بن ابیطالب و امارهٔ المؤمنین جایز نیست از برای احدی بعد
از من غیر او پس دست مبارک خود را بر بازوی امیر المؤمنین زد و بلند کرد بنحویکه پاهای او مقابل زانوی رسول خدا شد و فرمود
ای گروه مردم علی برادر من و وصی من و حافظ علم من و خلیفه من است بر امت من و بر تفسیر کتاب خدا است و داعی بسوی
خداوند است عامل بموجب رضای خدا است و محارب با اعدای خدا است و موالی طاعت خدا است و ناهی از معصیت خدا
و خلیفه رسول خدا است و امیر المؤمنین و امام و هادی و رهنما است و قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین بامر خدا و اقول ما یبدّل
القول لدیّ بامر ربّی اقول اللهم وال من والاه و عاد من عاداه والعن من انکره واغضب علی من جحد حقّه اللهم انک انزلت علی
ان الامامة لعلی ولیک عند تبیانی ذلک و نصبی ایاه بما اکملت لعبادک من دینهم و اتممت علیهم نعمتک و رضیت لهم الاسلام
دینا فقلت وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ اللهم اشهدک انی قد بلّغت ای گروه مردم
بدرستیکه خدای عزّ و جلّ اکمال فرمود دین شما را بامامت او پس هر کس اقتدا ننماید باو و بکسیکه قائم مقام او است از اولاد من و از صلب او

بار در ماست «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ» معاشر الناس
این علی نصرت کننده ترین شما است از برای من و احق از شما است بسوی من و نزدیکترین شما است بمن و عزیزترین شما است نزد من خدا و
رسولش هر دو از او راضی و خوشنودیم و نازل نشده است آیه رضائی در قرآن مگر در حق او و خطاب نفرموده است خدا مومنین را
در قرآن مگر اینکه ابتدا باو فرموده و نازل نشده است آیه مدحی در قرآن مگر در حق او و شهادت نداده است خدا تعالی بجنت در
سوره «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» مگر برای او و «هَلْ أَتَى» را نازل نفرموده در حق او و مدح نفرموده در آن سوره غیر او را معاشر الناس علی ناصر
دین خدا است و جهاد کننده از جانب خدا و رسول است و تقی و نقی و هادی و مهدی است نبی شما بهترین انبیا است و وصی شما بهترین
اوصیاست و فرزندان او بهترین اوصیا اند معاشر الناس ذریه هر پیغمبر از صلب او است و ذریه من از صلب علی است معاشر الناس بدرستی که
ابلیس بیرون نمود آدم را از جنت بسبب حسد پس حسد نبرید شما بر علی زیرا که حبط شود اعمال شما و بلغزد قدمهای شما زیرا که آدم هبوط بزمین
نمود بسبب خطیئه واحده و حال آنکه او صفوة الله بود پس چگونه میباشید شما و حال آنکه شما شما هستید و در میان شما است اعدای خدا الا آنکه
لا یبغض علیا الا الشقی و دوست نمیدارد او را مگر تقی و ایمان نمیآورد باو مگر مومن مخلص و در حق علی قسم بخدا که نازل شد سوره عصر
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ» الخ معاشر الناس بدرستی که شاهد گرفتم خدا را و رسانیدم رسالت خود را «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ» معاشر الناس «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» معاشر الناس «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أُنْزِلَ
مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا» معاشر الناس نور از جانب خدا در من است و بعد از آن در علی بن ابی طالب و بعد
از آن در نسل او الی القائم المهدی الذی یاخذ بحق خدا و بکل حقوقی که برای ما است زیرا که خدای عز و جل قرار داده ما را حجت بر مقصرین و معاندین
و مخالفین و خائنین و آثمین و ظالمین از جمیع عالمین معاشر الناس بدرستی که من انذار مینمایم شما را بدرستی که من رسول خدایم بسوی شما
«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي
الشَّاكِرِينَ» آگاه باشید که علی موصوف بصبر و شکر است و بعد از او ولدهای من از صلب او معاشر الناس منت نگذارید بخدا
باسلام خودتان «فیسخط علیکم و یصیبکم بعذاب من عنده انه لبالمرصاد» معاشر الناس زود است که میباشد بعد از من ائمه که داعی اند
بسوی نار و یوم القیمه لا ینصرون معاشر الناس بدرستی که خدا و من بری ام از ایشان معاشر الناس ایشان و اتباع و اشیاع و انصار
ایشان در درک اسفل نارند و لبئس مثوی المتکبرین آنها اصحاب صحیفه اند پس نظر نماید هر کس در صحیفه خود معاشر الناس بدرستی که
من ودیعه میگذارم او را امامت و وراثت در عقب و ذریه خود الی یوم القیمه و بتحقیق که رسانیدم امری را که مامور شدم تا اینکه حجت است
بر حاضر و غایب و بر جمیع آن کسانی که حاضرند یا نه و متولد شده یا نشده پس باید برساند حاضر بغایب و پدر بفرزند تا روز قیامت و زود است
بار در ماست و زود خواهد شد که مردم خلافت را غصبا ملک نمایند الا لعن الله الغاصبین و المغتصبین و عندها «سَنَفْرُغُ لَكُمْ
أَيُّهَ الثَّقَلَانِ» «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ» معاشر الناس ان الله عز و جل لم یکن لیذرکم علی ما انتم علیه
«حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ» معاشر الناس انه ما من قریه الا و الله مهلکها بتکذیبها
و کذلک یهلک القری و هی ظالمه کما ذکر الله تعالی و این است امام شما و ولی شما و مواعید خدا و بتحقیق [illegible] است در [illegible]
معاشر الناس «قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ» و الله لقد اهلک الاولین و هو مهلک الآخرین معاشر الناس بدرستی که خدا [illegible]
مرا و نهی فرموده است و بتحقیق که من امر کردم علی را و نهی نمودم [illegible] پس علم امر و نهی را از جانب پروردگار [illegible] تا سالم
باشید و اطاعت کنید او را تا که هدایت یابید و منتهی شوید بنهی او [illegible]
[illegible] راههای مختلف از سبیل او من صراط الله مستقیم ام که امر کرده است شما را بمتابعت من و بعد از من علی بن ابی طالب [illegible]
و بعد از او اولاد من از صلب علی بن ابی طالب آنها ائمه اند [illegible] و بعد از آن قرائت فرمود سوره حمد را تا آخر [illegible]
سوره [illegible] در حق من و اهل بیت من نازل شده و مخصوص آنها است اولیاء الله [illegible]

الغالون الا ان اعداء علی هم اهل الشقاق العادون واخوان الشیاطین الذین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول
غرورا الا ان اولیاءهم المؤمنون حقا الذین ذکرهم الله فی کتابه فقال لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون
من حاد الله الی آخر الآیة الا ان اولیاءهم الذین وصفهم الله عز وجل الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن
وهم مهتدون الا ان اولیاءهم الذین یدخلون الجنة آمنین وتتلقاهم الملائکة بالتسلیم ان طبتم فادخلوها خالدین
الا ان اولیاءهم الذین قال الله عز وجل یدخلون الجنة بغیر حساب الا ان اعداءهم الذین یصلون سعیرا الا ان اعداءهم
الذین یسمعون لجهنم شهیقا وهی تفور ولها زفیر کلما دخلت امة لعنت اختها الا ان اعداءهم الذین قال الله عز وجل
کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر الا ان اولیاءهم الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة واجر کبیر
معاشر الناس شتان ما بین السعیر والجنة عدونا من ذمه الله ولعنه وولینا من احبه الله ومدحه معاشر الناس [illegible] آگاه باشید
که من منذرم وعلی هادی معاشر الناس من نبیم وعلی وصی آگاه باشید بدرستی که خاتم الائمه از ماست که او قائم مهدیست
ظاهر بر دین است و منتقم از ظالمین و فاتح قلعه‌ها و حصون و قالع آنهاست و او قاتل هر قبیله از اهل شرک است و او مدرک ثار اولیاء خدا
و ناصر دین خدای عز وجل و او مغترف از دریای عمیق است و او هر ذی فضلی را بفضل او و هر ذی جهلی را بجهل او [illegible] و خیره الله است و او وارث هر علم و محیط
باوست و او مخبر از پروردگار عز وجل است و منبه بامر ایمان اوست و او رشید و سدید است و امر مفوض باوست بحقیقت که بشارت داده
باو هر کس که قبل از او آمده است و او حجت باقی است و بعد از او حجتی نیست و حقی نیست مگر با او و نوری نیست مگر با او و او غالب است
و مغلوب نمیشود و ولی خدا است در ارض او و حکم خدا است در خلق او و امین اوست در سر و علانیه معاشر الناس بتحقیق که بیان کردم
از برای شما و فهمانیدم شما را و این علی بن ابیطالب است که میفهماند شما را بعد از من و آگاه باشید که بعد از انقضاء خطبه من شما
را بسوی دست دادن بمن ببیعت علی بن ابیطالب و بعد از آن دست بهم دهید ببیعت با علی بن ابیطالب آگاه باشید بدرستی که من
بیعت کردم خدا را و علی بمن بیعت نموده و من از جانب خدا بیعت گیرنده‌ام از شما برای علی بن ابیطالب از جانب خدای عز وجل فمن نکث فانما ینکث
علی نفسه معاشر الناس ان الحج والصفا والمروة والعمرة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر الی آخر معاشر الناس حج نمائید
بیت الله را و حاجی نباشد وارد او مگر آنکه مستغنی شود و متخلف نمیشود از او مگر آنکه فقیر میشود معاشر الناس مؤمنی
نمی ایستد در موقف مگر آنکه گناهان سابق او آمرزیده میشود [illegible] تا آنکه از سر گیرد عمل خود را معاشر الناس الحجاج
معانون ونفقاتهم مخلفة والله لا یضیع اجر المحسنین معاشر الناس حجوا البیت بکمال الدین والتفقه ولا تنصرفوا عن المشاهد الا
بتوبة واقلاع معاشر الناس اقامه نمائید صلوه و زکوه را چنانچه خدا بشما امر نموده و اگر طول بکشد زمان بر شما و مقصر شوید
احکام دین را و فراموش کنید پس علی بن ابیطالب ولی شماست و بیان کننده است از برای شما کسی
که نصب کرده است او را خدای عز وجل بعد از من و کسی که خلق کرده خدا او را از من و او از من است جواب میدهد شما را از آنچه
سؤال نمائید و بیان میکند از برای شما آنچه را که نمیدانید آگاه باشید که حلال و حرام اکثر است از آنکه احصا نمایم و
بشناسانم آن را بشما و امر نمایم بحلال و نهی کنم از حرام همه را در مقام واحد پس مامورم که بیعت بگیرم [illegible]
بتمام [illegible] آنچه آوردم در علی امیر المؤمنین و ائمه بعد از او [illegible] تا روز قیامت
یوم القیمة الذی یهدی بالحق معاشر الناس [illegible] حلال و نهی نمودم شما را از هر حرام و تبدیل ننمودم از آن الا فاذکروا
ذلک واحفظوه وتواصوا به ولا تبدلوه ولا تغیروه آگاه باشید که من دوباره تجدید میکنم از برای شما امر را که فاقیموا الصلوة
واتوا الزکوة وامروا بالمعروف وانهوا عن المنکر الا وان رأس الامر بالمعروف ان تنتهوا الی قولی [illegible]
[illegible] خدای عز وجل [illegible]
[illegible] مکر [illegible] امام معاشر الناس [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

ایشان از من و از علی بن ابیطالب بعد حسب بقول الله وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ و قبل لن تضلّوا ما ان تمسّکتم بهما معاشر الناس
التقوی التقوی احذروا الساعة کما قال الله تعالی اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ بخاطر بیاورید مرگ و حساب و موازین و محاسبه
در نزد رب العالمین و ثواب و عقاب را من جاء بالحسنة اثیب و من جاء بالسیئة فلیس له فی الجنان نصیب معاشر الناس شما بیشتر از آن هستید
که مصافقه نمایید با من بکفهای خودتان و امر فرموده است خدای من باینکه اخذ نمایم از شما اقرار بزبانهای شما را بآنچه بستم از برای علی بن
ابیطالب و امیرالمؤمنین و کسانی که می‌آیند بعد از او از ائمه‌ای که از من و او هستند بنحوی که شما را اعلام نمودم اینکه ذریه من از
صلب او خواهد بود پس بگوئید شما جمیعاً انا سامعون مطیعون راضون منقادون مطیع و منقادیم ما امر را که تبلیغ نمودی
از جانب پروردگار ما در امر علی بن ابیطالب و اولاد او که از صلب و نسل او ائمه دین و ... راضی هستیم بر این امر بدلهای خود و جانهای خود
و ... خودمان و زبانهای خود و دستهای خود و بر این امر زنده میمانیم و میمیریم و مبعوث میگردیم ... تغییر و تبدیل نمیدهیم ... شک و ریب
نمیکنیم و بر نمیگردیم از عهد و نمیشکنیم پیمان را ... و اطاعت مینمائیم خدا را و تو را و علی امیرالمؤمنین و اولاد او را که ائمه دین
تو هستند از صلب او بعد از حسن و حسین که شناختید مکان آن دو را از من و محل آن دو را در نزد من و منزلت آن دو را در نزد
پروردگارم پس بتحقیق که ادا نمودم این را بسوی شما و ایشان دو سید جوانان اهل بهشت‌اند و دو امامند بعد از پدرشان علی بن
ابیطالب و من پدر آن دو هستم قبل از آن دو و بگوئید که اطاعت نمودیم خدا را و تو را و علی و حسن و حسین و ائمه دین را آنانکه
ذکر نمودی عهد و پیمان اخذ نمودیم از برای امیرالمؤمنین من قلوبنا و انفسنا و السنتنا و مصافقة ایدینا لانبتغی بذلک بدلاً
و لانری من انفسنا عنه حولاً ابداً و گواه میگیریم خدا را و کافی است خدا شاهد و گواه و تو بر ما شاهدی و ملائکه خدا و جنود
عباد او و همه را شاهد میگیریم والله اکبر من کل شهید معاشر الناس چه میگوئید پس بدرستیکه خدا عالم است بهر صوت و حالات
هر نفس را فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها من بایع فانما یبایع الله یَدُ اللّهِ فَوْقَ اَیْدیهِمْ معاشر الناس
فاتقوا الله و بایعوا علیاً امیرالمؤمنین والحسن والحسین والائمة کلمة باقیة یهلک الله من غدر و یرحم الله من وفی فَمَنْ نَکَثَ
فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ الآیه معاشر الناس بگوئید آنچه گفتم از برای شما و سلام کنید بر علی بامرة المؤمنین وَقُولُوا سَمِعْنا وَ
اَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ وقولوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّهُ معاشر الناس
بدرستیکه فضائل علی بن ابیطالب عند الله عزوجل اکثر من ان تحصی است و بتحقیق که نازل فرموده آن فضائل را خدا و بر من در قرآن
و آن اکثر از آنستکه احصای آن تمام در مکان واحد بشود پس کسیکه خبر دهد شما را بفضائل علی بن ابیطالب علیه السلام و بشناساند بشما
آن فضائل را پس تصدیق نمائید او را و قبول کنید از او معاشر الناس کسیکه اطاعت کند خدا و رسول او و علی و ائمه دین را آنانکه
ذکر کردم ایشان را پس بتحقیق که فایز شد بفوز عظیم معاشر الناس کسیکه سبقت بگیرد بسوی بیعت و موالاة او و سلام کند
بر او بامیرالمؤمنین بتحقیق که فایز شده است بجنات نعیم معاشر الناس بگوئید آنچه را که خدا خوشنود میشود از شما از قول اِنْ تَکْفُرُوا
اَنْتُمْ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ جَمیعاً فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات واغضب علی الکافرین والکافرات والحمد لله
رب العالمین پس آنگاه حاضرین همه جواب دادند و صدا از همه اطراف بلند کردند که بلی یا رسول الله سمعنا و اطعنا
نعم سمعنا و اطعنا علی امر الله و امر رسوله بقلوبنا و السنتنا و ایدینا پس از آن ازدحام نمودند قوم بسوی رسول خدا صلی الله علیه
و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و مصافقه نمودند بدستهای خودشان و اول کسیکه سبقت نمود اولی و دومی و سیمی و چهارمی و
پنجم ایشان بود و بعد مهاجرین و انصار و باقی مردمان بودند بر طبقات و منازل خودشان تا اینکه نماز مغرب و عشا را در وقت واحد
بجا آوردند و بیعت کردن مردم طول کشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر زمان که بیعت میکردند میفرمود الحمد لله الذی فضّلنا
علی جمیع العالمین و در روایت معتبره دیگر چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت نمود در منی خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی
فرمود ایها الناس بشنوید قول مرا و تعقل نمائید آن را پس بدرستیکه شاید بعد از این سال ملاقات ننمایم شما را و بعد از آن فرمود

که آیا میدانید کدام روز اعظم است عرض کردند هذا الیوم پس فرمود کدام ماه اعظم است گفتند هذا الشهر پس فرمود
کدام بلد اعظم حرمت است عرض کردند بلدنا هذا فرمود بدرستیکه خونها و اعراض و اموال شما بر یکدیگر شما حرام است پس
مثل حرمت یوم و شهر و بلد شما تا آنکه ملاقات نمائید خدا را پس خدا در آن وقت سؤال مینماید از شما و میفرماید از اعمال شما آیا رسانیدم بشما
عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود اللهم اشهد بعد از آن فرمود آگاه باشید که هر گناه و بدعتی که در عهد جاهلیت واقع شد از خون
و مال همه اینها در زیر دو قدم من واقع شد که احدی از احدی از آن حقی نخواهد بود و نیست جنایتی الا بر احدی مگر بر خودش آیا رسانیدم بشما
همه عرض کردند بلی یا رسول الله پس فرمود اللهم اشهد بعد از آن فرمود که هر ربائی که در عهد جاهلیت واقع شد و بر ذمه مانده عفو
شد و اول از آن ربای عباس بن عبد المطلب بود که از او واقع شد و هر خونیکه در جاهلیت واقع شده در زیر پا است و عفو شد و اول
از آن خون ربیعه بود آیا رسانیدم عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود اللهم اشهد بعد از آن فرمود آگاه باشید که شیطان مأیوس شد
از آنکه عبادت کرده شود در زمین شما و لکن او خشنود است در شما اگر باعمال شما اطاعت او کرده باشید و عبادت کنید او را ایها
الناس مسلم برادر مسلم است و حرام است برای مرد مسلم خون مسلم یا مال مسلم مگر بطیب نفس و از روی رضا و رغبت و بدرستیکه
من مأمورم که مقاتله نمایم با مردم تا آنکه بگویند لا اله الا الله و چون این کلمه بر زبان ایشان جاری شد حفظ نمودند خونها و اموال
خود را آیا رسانیدم عرض کردند همه بلی یا رسول الله پس فرمود اللهم اشهد بعد از آن فرمود آگاه باشید بدرستیکه من گذاشتم در میان
شما دو امر را که اگر اخذ نمائید بآن دو هرگز گمراه نمیشوید و آن کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد
که آن دو از هم مفارقت نمیکنند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر آگاه باشید که هر که چنگ زند بآن دو پس بتحقیق که نجات یافت
و کسیکه مخالفت ایشان نماید بتحقیق که هلاک شد آیا رسانیدم همه عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود اللهم اشهد بعد از آن فرمود آگاه
باشید که زود باشد که وارد شوند بر من بر حوض کوثر مردمانی که ایشان را دور گردانند از من پس میگویم پروردگارا اصحابی پس گفته میشود
در جواب من نمیدانی آنچه ایشان بدعت کردند بعد از تو و تغییر دادند سنت تو را و چون ایام تشریق رسید نازل شد سوره اذا
جاء نصر الله و الفتح رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خبر داده شدم من بموت و رحلت از دنیا بعد از آن ندا کرده شد در مسجد
خیف که الصلوة جامعه پس مجتمع شدند مردم بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود
که تازه گرداند خدا روی مردی را که بشنود کلام مرا و حفظ نماید آنرا و برساند بکسیکه نشنیده است ایها الناس انی تارک فیکم
الثقلین پس عرض کردند یا رسول الله آن دو ثقل کدامند فرمود کتاب الله و عترتی اهل بیتی بدرستیکه خدای لطیف خبیر مرا
خبر داد که آن دو از هم مفارقت نمیکنند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر مثل دو انگشت سبابه من و جمع کرد میان آن دو بعد
فرمود و نه مثل این دو که جمع نمود دو انگشت سبابه و وسطی را پس جمع شدند قومی از اصحاب و گفتند محمد اراده نموده که قرار دهد
امامت را در اهل بیت خود پس چهار نفر از ایشان بیرون رفتند بسوی مکه و داخل کعبه شدند و معاهده نمودند و کتابی نوشتند
در میان خود و نوشتند که اگر امانت بمیرد محمد یا آنکه کشته شود نگذاریم هرگز این امر در اهل بیت او قرار گیرد پس نازل شد بر
رسول خدا صلی الله علیه و آله و این آیه را تلاوت کرد أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْواهُمْ
بَلى وَرُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ یعنی آیا محکم نمودند امر خود را بمعاهده و کتاب و هم قسم شدند که نگذارند امامت را
در اهل بیت رسول خدا پس بدرستیکه ما هم محکم مینمائیم این امر را باتمام حجت و اخذ عهد و مواثیق آیا آن جماعت گمان میبرند که ما نمی
شنویم سر و نجوای ایشان را بلی رسولان ما از ملائکه در نزد ایشان حاضرند و مینویسند تمام آنچه معاهده نموده اند بعد از آن
رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه بیرون آمد بسوی مدینه تا آنکه رسیدند بمنزلی که غدیر خم گفته میشد نازل شد بر او یا أَيُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ الآیه پس رسول خدا تلاوت نمود پس برخاست
رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود ندا کنند و بعد از آن برخاست حمد و ثنا نمود حمد الله و اثنی علیه و بعد از آن فرمود ایها الناس

هل تعلمون من ولیکم قالوا نعم الله و رسوله مولانا ثم قال الستم تعلمون انی اولی بکم منکم بانفسکم قالوا بلی قال اللهم اشهد و سه
مرتبه این کلام را تکرار فرمود که ایها الناس هل تعلمون من ولیکم الی آخره و در هر مرتبه گفتند بلی یا رسول الله و سه مرتبه
فرمود اللهم اشهد و بعد از آن گرفت دست امیر المؤمنین علیه السلام را و بلند نمود او را تا آنکه سفیدی زیر بغل مبارک آنحضرت
ظاهر شد بر مردم بعد از آن فرمود الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
واخذل من خذله و احب من احبه ثم قال اللهم اشهد علیهم و انا من الشاهدین پس عمر بن خطاب از میان اصحاب عرض کرد یا
رسول الله هذا من الله و من رسوله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله بلی این امر از جانب خدا و رسول است بگوئید او امیر المؤمنین
و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و خدا او را در روز قیامت بر روی صراط تا آنکه داخل نماید دوستان خود را در بهشت
و دشمنان خود را در جهنم **المسئلة الرابعة** در مدایح و قصاید یکه در خصوص یوم غدیر از شعراء و فصحاء و بلغاء
صادر گردیده و علمای اسلام و ثقات حفاظ الانام در مؤلفات و مصنفات خود ثبت و ضبط نموده اند از آنجمله قصیده حسان بن ثابت
انصاری است که صدر الائمه از ابی سعید خدری روایت کرده که چون قضیه یوم الغدیر واقع شد حسان بن ثابت انصاری عرض
کرد یا رسول الله اذن بده تا در نصب علی علیه السلام چند بیت شعر بگویم حضرت فرمودند قل یا حسان علی اسم الله پس حسان بر جای بلندی
صعود نمود و مسلمانان برای اصغای کلمات او گردن کشیدند فانشأ یقول

يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم واسمع بالرسول مناديا
وقال فمن مولاكم ووليكم فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا
الهك مولانا وانت ولينا ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا
فقال له قم يا علي فانني رضيتك من بعدي اماما وهاديا
فخص بها دون البرية كلها عليا وسماه الوزير المواخيا
من كنت مولاه فهذا وليه فكونوا له اتباع صدق مواليا
هناك دعا اللهم وال وليه وكن للذي عادى عليا معاديا

چون حسان این اشعار را قرائت کرد رسول خدا فرمود لا تزال یا حسان مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک یعنی
همیشه مؤید باشی بروح القدس مادامیکه ما را بزبان خودت نصرت میکنی و از آنجمله عمرو بن العاص در هنگام سخن این ابیات را بعرض رسانید

بآل محمد عرف الصواب وفي ابياتهم نزل الكتاب
هم حجج الاله على البرايا بهم وبجدهم لا يستراب
ولا سيما ابو حسن علي له في الحرب مرتبة تهاب
طعام سيوفه مهج الاعادي وفيض دم الرقاب لها شراب
وضربته كبيعته بخم معاقدها من القوم الرقاب
علي الدر والذهب المصفى وباقي الناس كلهم تراب
هو البكاء في المحراب ليلا هو الضحاك اذا اشتد الضراب
هو النبأ العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب

و از آنجمله کمیت شاعر قصیده طولانی گفته است و جمله از آن قصیده این دو بیت است

واصفاه النبي على اختيار بما اعيا الرفوض له المذيعا
ويوم الدوح دوح غدير خم ابان له الولاية لو اطيعا

الحاصل از این قبیل قصاید و ابیات بسیار است نقل همه موجب تطویل کلام است از اینجهت نقل نشد تا کنون حکایت غدیر خم ثابت
و محقق گردید بطوریکه برای مخالف مجال انکار نیست مگر بعضی از عنودها با وجود شهرت قصه سؤال نموده است انکار این
قصه را نموده اند که در شرح امر دوم یعنی یا ایها الرسول ... انکار قصه غدیر خم کرده حیث قال
واما ما روی عن رسول الله ذکر فی یوم غدیر خم من اخذ بید علی و قال السلام ولی ... فلیس هذا فی الصحاح انتهی کلام الناصب
باید محقق گردد که سوال این قصه **المسئلة الخامسة** در دلالت این حدیث است بر امامت آنکه لفظ مولی در لغت عرب
درباره ده معنی استعمال میشود اول مالک الرق دوم معتق سوم معتق چهارم جار پنجم ... ششم حلیف و قائم هفتم تابع یعنی
ضامن جریره هشتم ولی نهم ابن عم دهم ... اولی بتصرف در امور ... مطاع شارع
اولی بتصرف در امور ایشان و اشکالی نیست در اینکه ... مولی در حدیث غدیر مراد است

مختار نیز اگر بمعنی اختصاص بحضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین نباشد بلکه عموم مؤمنین را شامل گردد بمعنی شراکت دارند
لقوله تعالی وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وقوله تعالی حکایة عن الملائکة نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ و معنی چهارم هم مراد نیست چرا که هم اختصاص بحضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین ندارد بلکه عموم مؤمنین
معین و ناصر یکدیگرند وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ علاوه بر این بمعنی محتاج بیان نبود زیرا که
امیر المؤمنین از اول بعثت الی رحلت همیشه معین و ناصر اسلام و مسلمین بود و این معنی بر احدی مخفی نبود که محتاج باین
تکلفات باشد و ایضا این دو معنی یعنی محب و ناصر منافی است با قرائن لفظیه و عقلیه که بعد ذکر میشود و معنی پنجم و ششم
معارف المقام مناسبت ولفظ مولی در اکثر استعمالات راجع باین دو معنی اخیر مناسبت لقوله تعالی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ
مَوْلَاكُمْ ای اولی بکم بیضاوی در شرح این آیه گوید هِيَ مَوْلَاكُمْ ای اولی بکم اشبه بالفاظهم استشهد بقول لبید علی ما ادعاه
و شیخ حقی در صفحه (۳۴۳) از مجلد چهارم از تفسیر مطبوعه (۱۳۰۶) در شرح این مقام از سوره حدید گوید ای اولی بکم فالمولی مشتق
من الاولی بحذف الزوائد و حقیقته مکانکم الذی یقال فیه هو اولی بکم و نیشابوری در صفحه (۱۰۸) از مجلد ششم از تفسیر خود چنین
گوید [illegible] و قیل المراد هی اولی بکم قال [illegible] حقیقته هی محرزکم و مصیرکم ای مکانکم الذی یقال فیه هو اولی بکم والعلامة ابو السعود
در صفحه (۱۳۱) از تفسیر خود که در حاشیه تفسیر فخر رازی طبع شده در حاشیه جلد هشتم چنین گوید هِيَ مَوْلَاكُمْ اولی بکم و حقیقته
مکانکم الذی یقال فیه هو اولی بکم و امام فخر رازی در صفحه (۱۳۱) از مجلد هشتم چنین گوید قال الکلبی یعنی اولی بکم و هو قول
الزجاج و الفراء و ابو عبیدة اشبه بالفاظهم و رسمی که فخر رازی این قول را نسبت بچهار نفر از ائمه لغت داده [illegible]
از راه مغالطه است عنقریب جواب این کلام خواهد شد ان شاء الله و نیز از استعمالات [illegible] معلوم و ظاهر میشود که مولی بمعنی اولی
و صاحب قاموس یکی از معانی مولی را معنی اولی بتصرف گرفته و ابو بکر انباری در ذکر اقسام معانی مولی گفته است که مولی بمعنی اولی
بتصرف است و گفته که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند ایما امرأة تزوجت بغیر اذن مولیها فنکاحها باطل و مولی را
بمعنی ولی تفسیر کرده یعنی زنی که شوهر کند بدون اذن کسی که اولی به او است نکاحش باطل است و فراء در کتاب معانی القرآن در تفسیر
هِيَ مَوْلَاكُمْ گفته هی اولی بکم و ابو القاسم انباری هشت معنی برای مولی ذکر کرده از جمله معانی معروفه او اولی را نیز گفته است
ابن اثیر در کتاب نهایه حمل نمود لفظ مولی را در کلام عمر که گفت اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة را بر اولی بتصرف و ملا سعد
تفتازانی در شرح مقاصد بعد از ذکر [illegible] و حدیث ایما امرأة تزوجت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل اعتراف
[illegible] اکثر استعمال لفظ مولی بمعنی اولی بتصرف در کلام عرب شایع است و [illegible] برای اولی بتصرف و از نیشابوری [illegible]
منقول است [illegible] از مفسرین و اهل لغت [illegible] از این جمله واضح و لایح گردید که مولی در کلام رسول الله صلی
[illegible] معنی اولی است [illegible] الناصر [illegible] کالمحب و العدو [illegible]
[illegible] کلام عبث خواهد بود و نسبت عبث [illegible] و اما اگر حمل نمائیم مولی را بمعنی اولی بدون هیچ تکلف حقایق و صادق
خواهد بود و قرائن کثیره از لفظیه و عقلیه شهادت میدهند بر اینکه مراد از مولی اولی بتصرف است و غیر این غیر مناسب است
و آن قرائن بسیارند و ما اکتفا [illegible] ذکر کرده قرینه الْقَرِينَةُ الْأُولَى قول النبی صلی الله علیه و آله علی ما هو ثابت
فی الحدیث الشریف بعد السؤال الست اولی بکم من انفسکم ثم تصریح باینکه من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible] لفظ مولی [illegible]
و تفریع آن بر قول سید الفصحاء الست اولی بکم من انفسکم غیر صحیح است این کلام از ادنی فصحاء اهل لسان صادر نمیشود فضلا
عن سید اهل اللسان الذی ارسل بلسان قومه و هذه قرینة صحیحة صریحة لفظیة لا یجوز التجاوز عنها هر چند که استعمال مولی
اولی مجاز است فضلا از اینکه محقق شد که از اظهر معانی لفظ مولی بحسب لغت و عرف معنی اولی است و این قرینه نص در مطلوب
[illegible] لفظ [illegible] قرینه صریحه است بر حمل لفظ [illegible] و این [illegible] است و اکرم

ثابت محتاج بیان نباشد **القرینة الثانیة** تهنیت عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب علیه السلام را بقول خود هنیئا لك علی ما نقله الرازی والثعلبی والنیشابوری او بخ بخ لك یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة علی ما نقله غیرهما چه از جمله واضحات است این معنی و سر این که حمل لفظ مولی بر ناصر و محب و معین و غیر اینها ممتنع است در این مقام اکر این مطلب اختصاص بحضرت امیر نداشته بلکه از برای عموم مؤمنین این مطلب ثابت و محقق است چه همه ایشان معین و محب و ناصر یکدیگرند پس تهنیت عمر قرینه صریحه است که مراد از لفظ مولی همان اولی بتصرف است و آن مخصوص بحضرت رسول بود که فرمود الست اولی بکم من انفسکم و بعد از خود آنحضرت مخصوص بامیر المؤمنین بود باقرار و اعتراف عمر حیث قال هنیئا لك یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة **القرینة الثالثة** مدح حسان بن ثابت است امیر المؤمنین را بامر و اجازه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بقول خود

فقال له قم یا علی فاننی … رضیتك من بعدی اماما و هادیا

و ظاهر است از این قول که مقصود از مولی اولی بتصرف است محتاج بیان نخواهد بود و اکر مراد از لفظ مولی غیر اولی بتصرف بود اولا غیر حسان [illegible] همچنین نمی‌گفت و ثانیا محمد صلی الله علیه و آله انکار او می‌کرد که مراد من این نیست که علی امام است بعد از من بلکه مقصود من فلان و فلان و ثالثا دیگران انکار می‌کردند که تو مقصود را نفهمیدی و رابعا [illegible] و اموال [illegible] و چون هیچکدام از امور مذکوره واقع نشد دانستیم که مقصود همانست که حسان گفت و فهمید **القرینة الرابعة**

قول عمرو بن العاص در مدح آن سرور در قصیده غدیریه خود حیث قال

نصرته کبیعة مختم … معاقدها من القوم الرقاب

و این قول صریح است در اینکه مقصود از مولی اولی بتصرف است و همین طور است سایر نظم و نثرها که شعرا و صحابه واقعه غدیر خم یاد کرده‌اند و بتواتر رسیده که همه [illegible] و کوای [illegible] که مراد همانست که ما گفتیم **القرینة الخامسة** قول النبی علیه و آله السلام ان الله الملك الحق [illegible] امام کل مؤمن [illegible] ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی و انه ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی و این [illegible] و الحسن [illegible] و عبد الرحمن بن ابی لیلی و ابن عباس [illegible] در اخبار غدیر خم و هکذا احمد بن حنبل و ابن مغازلی شافعی و ابن مردویه [illegible] معتمد روایت کرده‌اند از [illegible] چون از سفر حج مراجعت کردند [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بتمام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] این سرور [illegible] و فرمود ایها الناس الست اولی بالمؤمنین من انفسهم عرض کردیم بلی یا رسول الله پس فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ان علیا اولی الناس بکم بعدی [illegible] کل مؤمن و مؤمنة بعدی [illegible] ابن [illegible] را بحکم [illegible] و [illegible] هم [illegible] الکهول والفحول **القرینة السادسة** نزول این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك [illegible] اولی [illegible] اعلم [illegible] اعتراف نموده‌اند [illegible] و اما [illegible] ثعلبی و حاکم ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و سیوطی در در منثور و ابن مردویه و [illegible] و ابو نعیم [illegible] و محمد بن ابراهیم حموینی و ابو کر [illegible] و [illegible] ما از علمای [illegible] [illegible] ولایت [illegible] اطلاع [illegible] آنکه [illegible] و [illegible] پس معلوم [illegible] که مراد از مولی [illegible] اولی [illegible] امیر المؤمنین [illegible] الیوم [illegible] [illegible] الاسلام [illegible]

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد باعتراف علماء و مفسرین و روات عامه چنانکه صدر الائمه اخطب خوارزمی
از ابی هریره و ابی سعید خدری نقل نموده که روز پنجشنبه در غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله طلبید مردم را و دعوت نمود ایشان را به
ولایت علی علیه السلام و بازوی او را گرفت تا اینکه مردم او را دیدند بعد از نقل حضرت رسول را و هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه الیوم اکملت
لکم دینکم نازل شد پس رسول خدا فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولایة لعلی علیه السلام
و ابوبکر جرجانی و ابو عبدالله شیرازی و ابو احمد بصری از ابو سعید خدری و ابی هریره نقل کرده اند که چون آیه الیوم اکملت لکم
دینکم نازل شد رسول خدا فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بالولایة لعلی بن ابیطالب من بعدی
و محمد بن ابراهیم حموینی همین حدیث را بعینه الفاظ مذکوره به دو سند از ابو سعید خدری نقل نموده است و ابو القاسم حسکانی
و ابو نعیم به دو سند در کتاب نزول القرآن از ابی رافع و عطیه نقل کرده اند و مالکی در فصول المهمه نقل کرده نزول این آیه را در
حق علی بن ابیطالب علیه السلام و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان در حدیث صحیح از عمر بن الخطاب نقل نموده که این آیه در حجة
الوداع در میان مکه و مدینه نازل شد و ابن مردویه از ابی سعید نقل نموده که در روز غدیر خم این آیه نازل شد و محمد بن جریر شافعی
باسناد عدیده نقل نموده نزول آیه را در غدیر خم و ابن عقده و ابن مغازلی شافعی نقل این حدیث نموده اند و محمد بن الجزری شافعی در
کتاب اسنی المطالب ادعای تواتر این حدیث نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام
النعمة و رضی الرب برسالتی والولایة لعلی بن ابیطالب بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه الی آخره و منکر این حدیث را نسبت
بجهل و تعصب داده است و از روایات اینکه لفظ رضی الرب برسالتی والولایة لعلی بن ابی طالب بعدی و شکر رسول خدا صلی
الله علیه و آله باکمال دین و اتمام نعمت و خوشنودی پروردگار از دین اسلام بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام نص صریح است در
مطلوب که مراد بلفظ مولی در حدیث شریف من کنت مولاه فعلی مولاه بمعنی اولی بتصرف و سید و مطاع تمام امت است لا غیر
القرینة الثامنة آمدن حارث بن نعمان فهری بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و معارضه کردن با حضرت جناب
ثعلبی که از اعاظم مفسرین عامه است و همچنین محمد بن ابراهیم حموینی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابو عبدالله شیرازی و ابوبکر جرجانی
و ابو احمد بصری جمیعاً از سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در تفسیر آیه سأل سائل بعذاب واقع نقل نموده اند
که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم نصب نمود علی بن ابیطالب علیه السلام را و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
این خبر شایع و منتشر شد در بلاد حارث بن نعمان فهری سوار بر ناقه خود شده آمد خدمت رسول خدا و عرض کرد که امر کردی ما را
بگفتن و شهادت لا اله الا الله و نبوت خود از جانب خدا قبول نمودیم و بجهاد و زکوة و حج و صوم و صلوة امر فرمودی همگی قبول
نمودیم باینها اکتفا ننمودی دست پسر عمت را گرفتی و او را بر ما برتری دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا این از پیش خود است
یا از جانب خدا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآن کسیکه بجز او خدائی نیست که این امر از جانب خدا است پس حارث بن
نعمان رو بناقه خود رفت و میگفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم
که هنوز بناقه خود نرسیده سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت بجهنم واصل گردید که آیه سأل سائل
بعذاب واقع نازل شد و از روایات اینکه حارث بن نعمان از اهل لسان بود و از لفظ مولی اولی بتصرف فهمید که باین قسم با
رسول خدا صلی الله علیه و آله معارضه نمود و مستحق عذاب دنیا و آخرت شد و اگر مولی در حدیث شریف بمعنی یار و ناصر
و دوست باشد این مطلب از برای همه مسلمین ثابت بود دیگر جای معارضه و گفتگو نبود از برای احدی که با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در این باب معارضه نماید **القرینة التاسعة** شهادت خواستن امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه
از مردم که شنیده است در حق او در غدیر خم فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و همچنین در روز شوری چنانکه در کتب اخبار
وارده در باب غدیر خم علماء خاصه نقل نموده اند چنانکه صدر الائمه اخطب خوارزمی در قصه شوری از عامر بن واثله نقل

که حضرت امیر علیه السلام فرموده انشدکم بالله هل فیکم احد قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه
لیبلغ الشاهد منکم الغائب غیری قالوا اللهم لا و ابن مغازلی شافعی از ریاح بن حرث نقل نموده که حضرت امیر در رحبه بود که جماعتی
گفتند ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود در روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه و احمد بن حنبل از ابی الطفیل نقل
نموده که در مسجد کوفه علی بن ابی طالب علیه السلام قسم داد مسلمانان را که هر کس بگوش خود شنیده باشد از رسول خدا صلی الله علیه وآله روز
غدیر خم برخیزد و شهادت دهد سی نفر برخواستند و شهادت دادند که در روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی بن
ابی طالب علیه السلام را گرفته بمردمان گفت تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله آنگاه حضرت فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه و نیز احمد بن حنبل همین حدیث را بسند دیگر از زاذان نقل نموده و گفته سیزده مرد برخواستند و شهادت دادند که ما شنیدیم
از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و ابن مردویه که از مشایخ عظام علماء عامه است مناشده حضرت
امیر علیه السلام در روز شوری با اصحاب شوری از عامر بن واثله نقل نموده و ابن اثیر که از عظام مورخین عامه است از عبد الرحمن بن ابی لیلی
گفته است شهادت خواستن علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را که دوازده نفر برخواستند و شهادت دادند که ما شنیدیم از رسول خدا
صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و از جمله واضحات اینکه اگر مولی در حدیث شریف بمعنی اولی ب
تصرف نباشد و محمول شود بر یاری و یا محبت و دوستی هر آینه معقول نخواهد بود استشهاد نمودن باین کلام و از مردم شهادت
طلبیدن بآنچه رسول خدا در حق امیر المؤمنین فرموده لا سیما از تمام المؤمنین مع علی بن ابی طالب علیه السلام فی هذا المعنی والفضیلة
القرینة العاشرة آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حجة الوداع اخبار فرموده است بنزدیک شدن رحلت نفس
مقدس خود چنانکه متضمن بود اخبار وارده در کیفیت حدیث غدیر خم چنانکه محمد بن جریر طبری و حاکم ابو القاسم و ابن عقده
در کتاب ولایت و مؤلف کتاب النشر والطی که از کتب معتبره اهل سنت است حدیث غدیر را نقل کرده اند چنانکه مفصلا در مسئله
اولی سبق بیان یافت و از واضحات اینکه عادت مستمره از زمان جاری شده بود که ملوک و پادشاهان و امرا که نزدیک بوفات خود بعض
خلیفه مینمایند و جمع میکنند رعایا و لشکر خود را و امر باطاعت مخصوص بر ایشان از عساکر خود را نصب مینمایند برای ولایت و خلافت
او بعد از او تا آنکه منتظم شود امور ایشان بعد از ایشان و آنکه احدی از لشکریان و رعایا طمع در سلطنت و ریاست ننمایند و تاکید و تشدید
مینمایند امر ولایت و خلافت او را و اگر مراد ولی معاونت بودن حضرت امیر المؤمنین باشد که دوست و یاور باشد مر کسانی را که آنکه
رسول خدا دوست و یاور او بود دیگر احتیاج بجمع آوری این همه خلایق نبود در وقعه غدیر خم که از شدت حرارت در وصف در جمع آوری
و از ما ن ملکه بحوی و حصه هم حاصل مینشد و کفیر این مطلب عمر دم لازم و ضرور نبوده اینکه بمعنی از یکا لفت تحمیه
از متکلمین بود که حسن تا سبه مجملا از این قبیل قرائن بسیار است که هر کدام در صورت انفراد نیز شده در اینکه مراد از لفظ مولی
در کلام مولی در حق مولی بمعنی اولی بتصرف است فضلا عن صورة الاجتماع کما لا یخفی علی اهل البصیرة والمتتبع الخبیر
المسئلة السادسة در رد شبهات مخالفین مکشوف باد شبهاتی که در صدد نقل و جواب آنها هستیم کدام
منسبت بحد بسیار است و نقل عین عبارات هم موجب تطویل و اقتصار بعض موجب تقصیر است لهذا ما حصل مقصود هر را
نقل مینمائیم و جواب میگوئیم مگر در شبهاتی که نقل عبارت صاحب شبهه بعون الله تعالی مقول بالله التوفیق **الشبهة الاولی**
ابن حجر و قوشجی و عضدی و بعض دیگر منع نموده اند تواتر حدیث غدیر را و گفته اند این حدیث را ابن ابی حاتم رازی قبول ندارد
الجواب اولا ظهور این مخالفین و منکرین اجماع بین المسلمین منعقد گردیده است بر صحت و تواتر این حدیث و انکار تواتر
این مثل انکار تواتر معجزات حضرت رسول صلی الله علیه وآله است که فضل بن روزبهان با شدت تعصب تواتر اینست که
صحت حدیث غدیر خم در تفسیر یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک اقرار صریح کرده و گفته است
وقد ثبت هذا فی الصحاح واما فخر رازی در جزء ... از جمله هشتم از تفسیر کبیر خود در تفسیر آیه ماویکم النار هی مولیکم

از سورهٔ الحدید در مقابل سید مرتضی قدس سره نموده است حق و تواتر حدیث غدیر را انکار نماید بلکه بتمام
تاویل آن را مانند همین طور بیضاوی در صفحهٔ (۲۰۸) از مجلد ششم از تفسیر خود در ذیل شرح آیهٔ مأویکم النار هی مولیکم واحد
حمل کرده که از ائمهٔ کبار سنت در مسند خود بطرق متعدده ذکر کرده است و هکذا ثعلبی در تفسیر خود و ابن مغازلی شافعی در
کتاب مناقب بطرق شتی روایت نموده و ابن عقده بصد و پنج طریق حدیث را نقل نموده است و شیخ ابن کثیر شامی شافعی در تاریخ حال
محمد بن جریر طبری شافعی که صاحب تفسیر است مرقوم داشته که احادیث غدیر در دو جلد جمع شده بود در دو مجلد بزرگ بود و از ابو المعالی جوینی
که او تعجب میکرد و میگفت کتابی دیدم در بغداد در دست صحافی که در او روایات خبر غدیر بوده است و بر او نوشته بود این مجلد
بیست و هشتم است از طرق من کنت مولاه فهذا علی مولاه و بعد از این مجلد بیست و نهم است و شیخ ابن الجزری شافعی در رساله
خود الموسومه باسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب تواتر حدیث غدیر را از طرق کثیره ثابت کرده است و منکر این امر را منسوب بجهل
و عصبیت نموده است بالجمله معلوم و محقق گردید که انکار تواتر و صحت حدیث غدیر نباشد مگر از روی جهل و عصبیت و لیکن
چون انکار صحت آن هم ممکن نیست **الشبهة الثانیة** اگر مسلم میداریم که مولی بمعنی اولی بتصرف باشد
بلکه بمعنی دوست و یار و ناصر است بقرینهٔ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **الجواب** اولا در مسئلهٔ سابق این مسئله
ثابت و محقق نمودیم که مولی بمعنی اولی بتصرف است بعلاوه ربط کلام مسلم است و مهمل بودن این قسم کلام از عاقل دور است
و هیچ عاقلی چنین کلامی نمیگوید تا با لفظ وال من والاه دعا است مستقل و ربطی بما قبل ندارد بر حسب معنی بلکه امری
که مبشود است و بعد دعا و طلب معرفت و امثال آن از برای مخاطبین میشود دعای لاحق ربطی بکلام سابق ندارد بلکه کلام
سابق در معنی خود تام است و برقرار است ثانیا میگوئیم که این دعا ... [illegible] ... اگر مولی بمعنی اولی بتصرف باشد
یا بمعنی دوست باشد هیچکدام از معانی منافی نخواهد بود و در این صورت محال خود باقی است ثالثا میگوئیم این دعا است بمعنی اولی
بتصرف بالنفس بمعنی دوست و ناصر اگر نباشد ... امر خلافت و امامت باشد از برای حضرت امیر محتاج باعوان و انصار است
لهذا پیغمبر ... [illegible] ... و نصرت کرده در حق معاندین و مخالفین آن بزرگوار و جامع ... [illegible]
گوئیم که حکومت ... [illegible] ... الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال من کنت
مولاه فعلی مولاه ... [illegible] ... (فعلی) مولاه ... [illegible]
[illegible]
اولی ... [illegible] ... الاحکام ... [illegible]
[illegible] ... القطع و العمی ... [illegible]
الشبهة الثالثة ... [illegible] ... یا ایها الرسول ... [illegible]
... [illegible] ... صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]
... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible]
... **الجواب** اولا ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

امام محمد رازی در تفسیر (مأواکم النار هی مولاکم) گفته است قال الکلبی یعنی اولی بکم وهو قول الزجاج والفراء وابو عبیدة
واعلم ان هذا الذی قالوه معنا ولیس بتفسیر اللفظ لانه لو کان مولی واولی بمعنی واحد فی اللغة لصح استعمال کل واحد منهما
فی مکان الآخر فکان یجب ان یقال هذا مولی من فلان کما یقال هذا اولی من فلان ویصح ان یقال هذا اولی فلان کما
یقال هذا مولی فلان ولما بطل ذلک علمنا ان الذی قالوه معنا ولیس بتفسیر وانما نبهنا علی هذه الدقیقة لان الشریف
المرتضی لما تمسک فی امامة علی بقوله علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه قال احد معانی مولی انه اولی واحتج فی ذلک باقوال ائمة
اللغة فی تفسیر هذه الآیة بان مولی معناه اولی واذا ثبت ان اللفظ محتمل له وجب حمله علیه لان ما عداه اما بین الثبوت ککونه ابن
العم والناصر او بین الانتفاء کالمعتق والمعتق فیکون علی التقدیر الاول عبثا وعلی التقدیر الثانی کذبا واما نحن فقد بینا بالدلیل
ان قول هؤلاء فی هذا الموضع معنا لا تفسیر وحینئذ یسقط الاستدلال بآنچه ما قاطع یعنی گفته است معنی هی مولاکم در این
بهر اولی بکم است واین قول زجاج وفراء وابو عبیده است وبدانکه این قول که ایشان گفته اند معنی است نه تفسیر لفظ زیرا که هر گاه
مولی واولی یک معنی بودند در لغت هر آینه صحیح بود استعمال هر کدام از این دو لفظ در جای دیگری پس واجب بود که این قول صحیح باشد
هذا مولی من فلان چنانکه گفته میشود هذا اولی من فلان واگر صحیح باشد که گفته شود هذا اولی فلان چنانکه گفته شود هذا مولی فلان
وچون این قول باطل شد دانستیم که قول ائمه لغت معنا است نه تفسیر وانست که این تنبیه کردیم بر این دقیقه زیرا که شریف
المرتضی متمسک شده است در اثبات امامت علی علیه السلام بقول رسول خدا صلی الله علیه واله من کنت مولاه فعلی مولاه وگفته است
که یکی از معانی مولی اولی است واحتجاج کرده است در این مطلب باقوال ائمه لغت در تفسیر این آیه (هی مولاکم) ... واگر ثابت
شد که اولی است وچون ثابت شد که لفظ محتمل این معنا است (مولی بمعنی اولی) واجب است حمل مولی بر اولی زیرا که ما عدای این معنی
از معانی مولی یا بین الثبوت بود در حق امیر المؤمنین مثل ابن عم وناصر ویا بین الانتفاء مثل معتِق ومعتَق پس بنا بر تقدیر اول (یعنی کونه
که مراد پیغمبر صلی الله علیه واله ابن عم وناصر بود است) از لفظ مولی این عبث است چه معلوم بود که علی ابن عم وناصر او بود وبر تقدیر
ثانی کلام پیغمبر کذب خواهد بود زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام معتِق ومعتَق نبود پس معتِق ومعتَق واما ما پس بیان کردیم بدلیل که قول ائمه
لغت در این موضع معنا است نه تفسیر پس استدلال بقول ائمه لغت ساقط است **الجواب** در سقوط استدلال بطلان است چه
اولا مراد از لفظ مولی اسم است بمعنی اولی نه صفت تمیز اولی تا اگر کسی اعتراض نماید که مولی از صیغ اسم تفضیل نیست واگر
مولی در جای اولی استعمال نمیشود وثانیا کون اللفظین بمعنی واحد مقتضی صحت قران هر یکی از لفظین نمیشود در استعمال بما
یقترن بالآخر زیرا که صحت قران لفظ بلفظ دیگر از عوارض الفاظ است نه از عوارض معانی مثلا صلوة ودعا بمعنی واحد اند مع هذا
صلوة مقترن بعلی میشود ودعا باللام میگوئیم صلی علیه ودعا له ولو قیل دعا علیه لم یکن بمعنا ... صریح کرد است دراینست
عالم ومعروف وحال آنکه علم متعدی میشود بمفعولین دون المعرفة الحاصل کون اللفظین بمعنی احد مسلم نیست که هر یکی در جای
دیگری استعمال شود کما علمت پس معلوم شد که استدلال سید مرتضی علم الهدی صحیح وساقط ما امام محمد رازی صحیح است التمهید
الخامسة اگر مولی بمعنی اولی بتصرف باشد **الجواب** این مکابره محضه وانکار محسوسات است چه در سابق
شد که اظهر استعمالات مولی بحسب اللغة والعرف همان اولی بتصرف است **التمهید السادسة** وفرض تسلیم کنیم
معنی اولی بتصرف باشد اطلاق وعموم آن ممنوع است لعل که مراد اولویت در امری از امور باشد لا در کل **الجواب** اولا ظاهر لفظ
اطلاق است وتقیید بامر واحد محتاج بدلیل بر خلاف است وثانیا اولویت در امر واحد مجهول در مثل مقام مضحکه ومسخره است
لا یسمعه العاقل فضلا عن العالم فضلا عن النبی فضلا عن سید الانبیا ولا یترتب علیه فائده للمخاطبین وثالثا
قرینه بر عموم در کلام موجود است که مراد او اولویت در جمیع امور است قرینه است الست اولی بالمؤمنین من انفسهم در ورود
بمعنی اولی بتصرف وعلم بر عموم دیگر از این استدلال او لرتبه بر عموم ... امور که پرای او وبطریق اولی ثابت خواهد بود

الشبهة السابعة آنکه مراد از اولویت خلافت و امامت علی بن ابی طالب نباشد لکن خلافت خلفاء ثلثه باطل میشود منهی امامت علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت میشود باین حدیث و مسلّم است که امیر و خلیفه چهارم بوده **الجواب** اولاً جواب از عقلاء که امثال این شبهات و اهیه را ذکر نمایند و جود شان از اسباب مصحکه و مسخره قرار بدهند آیا امکان دارد که پیغمبر علیه السلام خلیفه چهارم را تعیین نماید و از تلثه سابقه تو حرمی الوجوه اسم نبرد و ثانیاً ظاهر کلام الحصرت ... عموم و استغراق است مرکنت مولاه فهذا علی مولیه و معلوم است که بعد علیه السلام مولای خلفاء ثلثه بوده و همچنین امام و پیشوای ایشان بود پس علی بن ابی طالب مولی و امام و پیشوای ایشان خواهد بود و لذا فرمود لک عمر حیث قال هنیئا لک یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة **دلیل قرآنی** **آیه سیزدهم** آیه (۲۳) از سوره مبارکه الشوری قوله تعالی قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از شما در ازاء تبلیغ رسالت مگر حب و مودت ذی القربای من و مراد از ذوی القربی حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین میباشند باتفاق صاحب کشاف و امام فخر رازی در ذیل شرح آیه مبارکه و همچنین نیشابوری که میگویند لما نزلت هذه الآیة قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم فقال علیه السلام علی و فاطمة و ابناهما یعنی چون این آیه مبارکه نازل شد سؤال شد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردند یا رسول الله ذی القربای شما کیانند که خداوند محبت و مودت ایشان را بر ما امت واجب کرده است فرمود علی و فاطمه و دو فرزند ایشان میباشد پس حدیث صحیح است در اینکه مراد از ذی القربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این چهار بزرگوار و امام فخر رازی در صفحه (۴۰۵ ۴) از جلد هفتم از تفسیر کبیر خود در ذیل شرح آیه مبارکه چنین گوید المسئلة الثالثة نقل صاحب الکشاف عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال من مات علی حب آل محمد مات شهیداً الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له الا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوباً بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة هذا هو الذی رواه صاحب الکشاف و انا اقول آل محمد صلی الله علیه و سلم هم الذین یؤل امرهم الیه فکل من کان امرهم الیه اشد و اکمل کانوا هم الآل و لا شک ان فاطمة و علیاً و الحسن و الحسین کان التعلق بینهم و بین رسول الله صلی الله علیه و سلم اشد التعلقات و هذا کالمعلوم بالنقل المتواتر فوجب ان یکونوا هم الآل و ایضاً اختلف الناس فی الآل فقیل هم الاقارب و قیل هم امته فان حملناه علی القرابة فهم الآل و ان حملناه علی الامة الذین قبلوا دعوته فهم ایضاً آل فثبت علی جمیع التقدیرات انهم الآل و اما غیرهم فهل یدخلون تحت لفظ الآل فمختلف فیه و روی صاحب الکشاف انه لما نزلت هذه الآیة قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم فقال علی و فاطمة و ابناهما فثبت ان هؤلاء الاربعة اقارب النبی صلی الله علیه و سلم و اذا ثبت هذا وجب ان یکونوا مخصوصین بمزید التعظیم و یدل علیه وجوه الاول قوله تعالی إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و وجه الاستدلال به ما سبق الثانی لا شک ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یحب فاطمة علیها السلام قال صلی الله علیه و سلم فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها و ثبت بالنقل المتواتر عن محمد صلی الله علیه و سلم انه کان یحب علیاً و الحسن و الحسین و اذا ثبت ذلک وجب علی کل الامة مثله لقوله وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و لقوله تعالی فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ و لقوله قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و لقوله سبحانه لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ **الثالث** ان الدعاء للآل منصب عظیم و لذلک جعل هذا الدعاء خاتمة التشهد فی الصلوة و هو قوله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد و هذا

التعظیم لم یوجد فی الاجنبی مثل ما یوجد فی الآل وکل ذلک یدل علی ان حب آل محمد واجب وقال الشافعی رضی الله عنه

یا راکبا قف بالمحصب من منی ۞ واهتف بساکن خیفها والناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی ۞ فیضا کما نظم الفرات الفائض
ان کان رفضا حب آل محمد ۞ فلیشهد الثقلان انی رافضی

وقال ایضا فی الصفحة المذکوره انه صلی الله علیه وسلم قال مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق انتهی

الشریف حاصل الصفحه مفاد این کلمات بفارسی اینکه نقل نموده است صاحب کشاف که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته هرکه بمیرد بر محبت آل محمد شهید مرده است آگاه باشید و هرکه بمیرد بر محبت آل محمد مغفور مرده است آگاه باشید هرکه بمیرد بر محبت آل محمد با توبه مرده است آگاه باشید و هرکه بمیرد بر محبت آل محمد مؤمن مستکمل الایمان مرده است آگاه باشید و هرکه بمیرد بر محبت آل محمد ملک الموت و منکر و نکیر مژده بهشتش میدهند آگاه باشید هرکه بمیرد بر محبت آل محمد بسوی بهشتش برند مانند عروس که بخانه داماد برند آگاه باشید و هرکه بمیرد بر محبت آل محمد دو در از قبرش بسوی بهشت گشایند آگاه باشید و هرکه بمیرد بر محبت آل محمد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت گرداند آگاه باشید و هرکه بمیرد بر محبت آل محمد بر سنت و جماعت مرده است آگاه باشید و هرکه بمیرد بر بغض آل محمد در روز قیامت حاضر شود در میان دو چشمش نوشته باشد که نا امید است از رحمت خدا آگاه باشید هرکه بمیرد بر بغض آل محمد کافر مرده است آگاه باشید و هرکه بمیرد بر بغض آل محمد بوی بهشت را نشنود و این حدیث شریف را صاحب کشاف نقل کرده است (و همچنین شیخ اسماعیل حقی در صفحه (۵۳۴) از مجلد ششم از تفسیر روح البیان در شرح آیه کریمه همین عبارات و الفاظ مسطوره) و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم کسانی هستند که امر ایشان با حضرت راجع میشود و هرکه رجوع امر بسوی حضرت اشد و اکمل باشد ایشان آل اند و شکی و شبهه نیست در اینکه تعلق میانه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و فاطمه و علی و حسن و حسین سلام الله علیهم اشد تعلقات بوده و این کالمعلوم است بنقل متواتر پس واجب است که این چهار بزرگوار آل باشند و ایضا مردم اختلاف دارند در معنی آل محمد پس بعضی گفتند که آل محمد اقارب محمد اند و بعضی گفتند که امت محمد اند اگر حمل نمائیم بر قرابت این چهار بزرگوار آل میباشند و اگر حمل نمائیم بر امت که دعوت محمد را قبول کردند ایضا ایشان آل خواهند بود پس ثابت شد که بر جمیع تقدیرات ایشان آل محمد اند و اما غیر این چهار بزرگوار آیا داخل هستند در تحت لفظ آل یا نه پس مختلف و مشکوک فیه است (عامل دست ومیفشرد و مجمع علیه را بگذارد و مختلف و مشکوک فیه را بگیرد عامل ناشی مرتابی) و صاحب کشاف روایت کرد که چون این آیه مبارکه نازل شد عرض کردند که خویشاوندان شما کیانند که خداوند محبت و مودت ایشان را بر ما واجب کرده فرمود علی و فاطمه و فرزندان ایشانند پس ثابت و محقق گردید که این چهار بزرگوار اقارب پیغمبر صلی الله علیه وآله هستند و چون این ثابت شد واجب است که ایشان مخصوص باشند بمزید تعظیم و تکریم و دلیل بر این مطلب وجوهی است اول قول حق تعالی الا المودة فی القربی و وجه استدلال باین آیه شریفه بیان آن گذشت که دلالت دارد دوم شکی نیست که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه سلام الله علیها را دوست میداشت و فرمود فاطمه بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها فاطمه سلام الله علیها پاره تن من است مرا اذیت میکند هر کس او را اذیت میکند و بنقل متواتر ثابت کردیده است که حضرت محمد صلی الله علیه وآله دوست میداشت علی و حسن و حسین علیهم السلام را و چون این مطلب ثابت شد واجب است بر جمیع امت که ایشان را دوست داشته باشند مثل او بقول خداوند و اتبعوه لعلکم تهتدون و بهمان جهت که پیغمبر ایشان را دوست میداشت باید دوست داشت و بقول خدا فلیحذر الذین یخالفون عن امره یعنی پس حذر کنند کسانی که مخالفت میکنند امر پیغمبر را و بقول خدا قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو ای محمد اگر شما دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا خدا دوست بدارد شما را و بقول سبحانه و تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة سوم اینکه دعای آل مصطفی منصب عظیمی است لهذا این دعا را خاتمه تشهد قرار داده شده است در نماز و هو قوله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد وارحم محمدا و آل محمد و این نحو تعظیم و تکریم در حق

در باب صدقه دادن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

غزالی باب مقصود نیست همین جا دلالت میکند بر اینکه محبت و دوستی آل محمد بر جمیع امت واجب است و امام شافعی گفته
اشعاری اگر محبت آل محمد رافضی است پس انس و جن شاهد باشند که من رافضی هستم و پیغمبر علیه السلام فرموده که مثل اهل بیت من
مثل کشتی نوح است هر که در او نشست نجات یافت و علامه ابو السعود در حاشیه صفحه (۴۰۴) از حاشیه جلد هفتم از تفسیر
امام فخر رازی در شرح همین آیه مبارکه گوید روی انها لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم
قال علی وفاطمة وابناهما وعن النبی صلی الله علیه وسلم حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی وآذانی فی عترتی ومن اصطنع صنیعة
الی احد من ولد عبد المطلب ولم یجازه فانا اجازیه علیها غدا اذا لقینی یوم القیمة انتهی بالفاظه (۵۳۴) و شیخ اسماعیل حقی در صفحه
از جلد سیم از تفسیر روح البیان در صفحه مطبوعه سنه ۱۳۰۶ گوید که انها لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا
مودتهم قال علی وفاطمة وابناهما ای الحسن والحسین رضی الله عنهم انتهی بالفاظه ثم قال انصافی الضمیر المذکوره وآل محمد هم
الذین یؤول امرهم الیه علیه السلام فکل من کان مآل امرهم الیه اشد واکمل کانوا هم الآل ولا شک ان علیا وفاطمة والحسن والحسین کان التعلق
بینهم وبین رسول الله اشد التعلقات بالنقل المتواتر فوجب ان یکونوا هم الآل و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول
بنی هاشم و بنی المطلب که خمس بر ایشان باید قسمت کرد ولی الکواشی فرموده علیه السلام فاطمه و علی و ابناهما انتهی بالفاظه ملخصا
و در تفسیر بیضاوی و زمخشری و نیشابوری و غیرهم من التفاسیر بر صریحا اقرار و اعتراف نموده اند باینکه آل رسول این چهار
بزرگوارند و حدیث بر در این باب نقل نموده اند و چون نقل عبارات تمامی معتبرین موجب تطویل کلام بود لهذا صرف نظر نموده همین
قدر را اکتفا و اختصار ورزیدیم خلاصه کلام این شد که اولا این بزرگواران یعنی حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم
اجمعین بالاجماع والاتفاق آل رسول اند و اما عترت ایشان تا آل هستند با پیغمبر متصل و محل ... است و ثالثا اینکه خدا
محبت ایشان را بر تمامی امت واجب فرموده است و رابعا اینکه صلوات را در خاتمه التشهد بر ایشان واجب فرموده و اگر کسی بر آل
نماید نماز او باطل خواهد بود بحکم فقهاء و خامسا اینکه مثل ایشان مثل سفینه نوح است هر که در او نشست نجات یافت و اگر نه غرق
بود امام فخر رازی گوید الان انا در بحر تکلیف هستیم و امواج شبهات و شهوات در طغیان میباشد و ما را باید طریق و اطاعت مرید
و در اینجا محتاج بدو امر است اول سفینه خالیه از عیب دوم کواکب ظاهره طالعه نیره و چون انسان در سفینه نشست و هدایت کواکب
ظاهره حرکت کرد غالبا سلامت است انتهی الله و بحمد الله اصحاب ما اهل سنت در سفینه محبت آل محمد نشسته اند و وضع نموده اند
چشمهای خود را بر حضرت علی و حسن و حسین سلام الله علیهم که اگر چه حدیث اصحابی کالنجوم صحیح باشد بالقطع والیقین انسان از
اصحاب شد و امیدوار بلطف و فضل خداوند که بهمین عظیم نشان سلامت و سعادت برسد در دنیا و آخرت اللهم لا تخیب رجاءنا و ارزقنا
فی الدنیا زیارتهم وفی الآخرة شفاعتهم واحشرنا معهم الذین وارفع عنا کل شین امین یا رب العالمین **دلیل و آیه چهارم**
آیه (۱۲) از سوره مبارکه المجادله یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة ذلک خیر لکم
واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اند هرگاه که خواهید راز گوئید با رسول خدا پس داده باشید
پیش از راز گفتن خود صدقه دادن را یعنی این صدقه دادن قبل از نجوی بهتر است شما را در دین و پاکیزه تر است از گناه و اگر نیابید
از گناه پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید پس بدرستیکه خداوند غفور رحیم است انتهی و اما نزول این آیه گویند که چون اکثر
الناس علیه السؤال حتی اسأموه و املوه فامرهم الله بتقدیم الصدقة عند المناجاة فکف کثیر من الناس اما الفقیر فلعسرته واما الغنی فلشحه
وفی هذا الامر تعظیم الرسول ونفع الفقراء والزجر عن الافراط فی السؤال والتمییز بین المخلص والمنافق ومحب الآخرة ومحب الدنیا
انتهی بالفاظه خلاصه مفاد بفارسی اینکه این آیه مبارکه در وقتی نازل شد که از کثرت سؤال مردم پیغمبر صلی الله علیه وآله ملول شده
بود خداوند فرمود هر کس خواسته باشد با پیغمبر نجوی کند باید چیزی به فقراء بدهد پس اکثر ناس ترک نجوی نمودند و اما فقراء
پس بجهت احتیاج و اما اغنیا پس بجهت بخل و فواید این امر اول تعظیم الرسول است دوم نفع فقراء سیم زجر از افراط در سؤال

چهارم چون مخلص و منافق مخلوط کرده بودند این امر را ترتیب داد تا شد میان ایشان یعنی مخلص و منافق پنجم آنکه این امر علامت شد
میان محب آخرت و محب دنیا یعنی کسیکه اقدام بر این امر کرد مخلص و محب آخرت است و کسیکه اقدام نکرد نا وجود مکنت منافق و محب
دنیاست و چون این مراد است پس گوئیم که امام فخر رازی در صفحه (۱۶۷) از مجلد هشتم از تفسیر کبیر از تفسیر مطبوعه سنه ۱۲۹۴ گفت روی
عن علی علیه السلام انه قال ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی کان لی دینار فاشتریت به عشرة دراهم فکلما
ناجیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قدمت بین یدی نجوای درهما ثم نسخت فلم یعمل بها احد و روی عن ابن جریج والکلبی و عطا عن
ابن عباس انهم نهوا عن المناجاة حتی یتصدقوا فلم یناجه الا علی علیه السلام تصدق بدینار ثم نزلت الرخصة قال القاضی والاکثر فی الروایات
انه علیه السلام تفرد بالتصدق قبل مناجاته ثم ورد النسخ وان کان قد روی ایضا ان افاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلک انتهی
بالفاظه و در حاشیه صفحه (۱۶۵) از مجلد هشتم از تفسیر کبیر فخر رازی علامه ابو السعود در شرح این مقام گوید وفی هذا الامر تعظیم الرسول
صلی الله علیه وسلم وانفاع الفقراء والزجر عن الافراط فی السؤال والتمییز بین المخلص والمنافق ومحب الآخرة ومحب الدنیا وعن علی
رضی الله عنه ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد غیری کان لی دینار فصرفته فکنت اذا ناجیته علیه الصلوة والسلام تصدقت بدرهم و شیخ حقی در
صفحه (۳۷ و ۲۷۱) از روح البیان از تفسیر مطبوعه سنه ۱۳۰۶ در شرح این مبارکه همین گوید روی عن علی علیه السلام رضی الله عنه انه قال
ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی کان لی دینار فصرفته وفی روایة فاشتریت به عشرة دراهم فکنت اذا ناجیته
علیه السلام تصدقت بدرهم یعنی کسانیکه تم بین یدی نجوی ای کل یوم درهما الی عشرة ایام واسئله خصلة من الخصال الحسنة کما قال
الکلبی تصدق به فی عشر کلمات سألهن رسول الله علیه السلام وعن ابن عمر رضی الله عنه کان لعلی رضی الله عنه ثلاث لو کانت لی
واحدة منهن کانت احب الی من حمر النعم تزویجه فاطمة رضی الله عنها واعطاؤه الرایة یوم خیبر وآیة النجوی قوله حمر النعم بسکون المیم الحمر
وهی من اموال العرب یضربون بها المثل فی نفاسة الشیء وانه لیس هناک اعظم منه انتهی بالفاظه ملخصا و نیشابوری در مجلد بیست و هشتم از
تفسیر خود در شرح این مبارکه گوید عنه (ای علی علیه السلام) ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی کان لی دینار فصرفته
بعشرة دراهم فکنت اذا ناجیته تصدقت بدرهم قال الکلبی تصدق به فی عشر کلمات سألهن رسول الله صلعم انتهی بالفاظه و قاضی
بیضاوی نیز مانند این از تفسیر مذکور و معتبر است نزول این آیه برای فرق و تمیز بوده میان مخلص و منافق و محب الآخرة و محب الدنیا
و احدی اقدام بتصدق نکرد مگر علی علیه السلام و چون امر چنین است اکنون با اختصار کلمات مذکوره را بفارسی برای دوستان ترجمه میکنم که
مفسرین اهل سنت مثل امام فخر رازی و شیخ حقی و نیشابوری و بیضاوی و غیر ایشان از مفسرین بطور اجماع و اتفاق از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده اند که آن بزرگوار در مقام افتخار و شمار فضائل و خصائص خود میفرمودند بدرستیکه در کتاب الله آیه ایست احدی پیش از من
عمل بآن نکرده است و احدی بعد از من عمل بآن نخواهد کرد (و آن آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول میباشد) و من
یک دینار داشتم و آنرا به ده درهم فروختم و هر وقتیکه اراده نجوی کردم با رسول الله یک درهم بفقراء صدقه دادم الی ده روز بعد آیه
منسوخ شد و احدی بآن عمل نکرد و از ابن جریج و کلبی و عطا از ابن عباس روایت شده است که اصحاب نهی کرده شدند از نجوی و راز گفتن
با پیغمبر تا آنکه تصدق بدهند و احدی راز و نجوی نکرد مگر علی علیه السلام یک دینار تصدق داد بعد رخصت نازل شد و قاضی گفت در
اکثر روایات وارد شده است که علی علیه السلام منفرد شد بتصدق قبل از مناجات با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بعد امر منسوخ گردید
و هر چند که روایت شده است ایضا که افاضل صحابه وقت پیدا کردند و اقدام بتصدق ننمودند ... حضرت امیر ع مرقوم فرمودند الی ده روز بعد
از نزول آیه روزی یک درهم صدقه میدادم و بآن خصلتی [?] از خصال حسنه را از پیغمبر سؤال کردم چنانکه کلبی گفته است که دینار را تصدق
داد در ده کلمه که آنها را سؤال کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و از ابن عمر روایت شده است که علی علیه السلام دارای سه خصلت است
اگر یکی از آنها از من بود اسم محبوب تر بود در نزد من از حمر النعم اول آنها تزویج فرمودن فاطمه زهرا سلام الله علیها را دوم بعد [?]
در فتح خیبر علم را باو داد (بدلیل آنکه فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله ویحبه الله و رسوله) سوم آیه نجوی که منفرد شد

تصدق فرمودن و نجوی کردن با پیغمبر زده خصلت نکوهیده **شکسته** امام فخر رازی پس از نقل اراده امیر المؤمنین بنجوی و صدقه
دادن از جانب صحابه بعد بنا بر دعوی ضمیر و عرمعی مقصد ذکر کرده است چنین گفته است قول علی تقدیر ان افاضل الصحابة
وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك فهذا لا يجر اليهم طعنا وذلك الاقدام على هذا العمل مما يضيق قلب الفقير فانه لا يقدر على مثله فيضيق
قلبه ويوحش قلب الغني فانه لما لم يفعل الغني ذلك وفعله غيره صار ذلك الفعل سببا للطعن فيمن لم يفعل فهذا الفعل لما كان سببا
لحزن الفقراء ووحشة الاغنياء لم يكن في تركه كبير مضرة لان الذي يكون سببا للالفة اولى مما يكون سببا للوحشة وايضا فهذه المناجاة
ليست من الواجبات ولا من الطاعات المندوبة بل قد بينا انهم انما كلفوا بهذه الصدقة ليتركوا هذه المناجاة ولما كان الاولى بهذه
المناجاة ان تكون متروكة لم يكن تركها سببا للطعن انتهى بالفاظه حاصل مفاد این کلمات بفارسی چنین است که امام فخر رازی میگوید
بر تقدیر یکه افاضل صحابه وقت یافته باشند برای صدقه دادن ومع هذا صدقه نداده باشند این موجب طعن ایشان نمیشود زیرا که اقدام
باین عمل موجب دلتنگی فقرا است چه ایشان قادر بر صدقه نمیشدند دلتنگ میشدند و موجب وحشت اغنیا میگردید و چون این عمل سبب حزن
فقراء و وحشت اغنیاست و در ترک آن کثیر مضرت نبود چه آنکه سبب الفت باشد اولی است از چیزی که سبب وحشت باشد وایضا
این مناجات از واجبات و مندوبات نیست بلکه بیان کردیم که علت مکلف شدن صحابه بصدقه دادن در وقت نجوی برای این
بود که نجوی را ترک کنند پس اولی ترک این نجوی و رازگفتن بود پس ترک آن سبب طعن صحابه نمیشود ترجمه کلام فخر رازی تمام شد
مؤلف عفا الله عنه گوید که این کلام مملو از تعصب است و بکرهم مدقّقین بر او اعتراض کرده اند بر او و دادن امعان
از جمله نیشابوری پس از نقل کلام فخر رازی در مجلد ششم از تفسیر خود در ذیل شرح این آیه نجوی از سوره مجادله چنین گوید قلت هذا
الكلام لا يخلو عن تعصب ما ومن اين يلزمنا ان نثبت مفضولية علي عليه السلام في كل خصلة ولم لا يجوز ان يحصل له فضيلة لم يوجد لغيره
من اكابر الصحابة فقد روي عن ابن عمر كان لعلي عليه السلام ثلث لو كانت لي واحدة منهن كانت احب الي من حمر النعم تزويجه فاطمة عليها السلام واعطائه
الراية يوم خيبر وآية النجوى وهل يقول منصف ان مناجاة النبي نقيصة على انه لم يرد في الآية نهي عن المناجاة وانما ورد تقديم
الصدقة على المناجاة فمن عمل بالآية حصل له الفضيلة من جهتين سد خلة بعض الفقراء ومن جهة محبة نجوى الرسول صلى الله عليه وآله
ففيها القرب منه وحل المسائل العويصة واظهار ان نجواه احب اليه من المال انتهى بالفاظه يعنی کلام امام فخر رازی خالی
از تعصبی نباشد و از کجا لازم میشود ما را اثبات مفضولیت علی علیه السلام در هر خصلتی و چرا جایز نیست که در این عمل
فضیلتی برای علی علیه السلام حاصل شده باشد که غیر او از اکابر صحابه یافت نشده است و از ابن عمر منقول است که علی علیه السلام
دارای سه خصلت است و اگر من دارای یکی از آنها بودم محبوب تر بود در نزد من از حمر النعم (یعنی اموال نفیسه) تزویج او با فاطمه
سلام الله علیها و دادن پیغمبر رایت را در روز خیبر باو و آیه نجوی و آیا منصف میگوید که نجوی کردن امیر المؤمنین
با پیغمبر نقیصه بوده است و در آیه نهی وارد نشده است از نجوی و رازگفتن بلکه صدقه دادن وارد شده است قبل از نجوی
پس هر که عمل بآیه کرد فضیلت دو جهتی برای او حاصل است از جهت رفع احتیاج بعضی فقراء و از جهت دوست داشتن مناجات
نجوای رسول را پس فضیلت برای او حاصل است از حل مسائل مشکله چنانکه مفسرین تصریح کرده اند چنانکه گفته شد که حضرت امیر
خصلت رحمت را نیکو دانسته نجوی تحصیل فرموده و دیگر نجوی اظهار است که رازگفتن با پیغمبر در نزد او محبوب تر از مال است
ترجمه کلام نیشابوری تمام شد **مؤلف گوید** الحق والانصاف امام فخر رازی برای حفظ مذهب خلفای وجوه بی وجود
جانب انصاف را انکار کرده است هر چند که در اول این باب اظهار داشتم که مسطور من در این کتاب است که طریق حق را شأن
تمام و نیز وجود را مسلم حتی الامکان طرفی قرار دهم الا اینکه در این موضع لابد دو سه کلمه عرض مینمایم اولاً اینکه حلاوت بدرجه
صدقه دادن قبل از مناجات با پیغمبر موجود بود دلیل آنکه یعنی صدقه دادن قبل از نجوی امر است که ازدر ... و ... بود بدوا
یعنی تاکنون برای ایشان گناه آیا ممکن بود یا امکان داشت برای شخص مسلم که بتواند بگوید عملی که آیه حلاوت نداشت نجوی ... پیغمبر را

مرجوح بوده است و حال آنکه در حق صوم ماه مبارک رمضان هم این عبارت را فرموده است و ان تصوموا خیر لکم سوره بقره
و در حق صدقه فرموده و ان تصدقوا خیر لکم سوره بقره و در حق صبر فرموده و ان تصبروا خیر لکم سوره نساء ا علی الاحکام با
خداوند همان لفظ خیر را فرموده است حالا که منتج محقق ثابت شد که هم اینها در نزد این امام مرجوح باشد و نه علی اینها
معصول و باد کن اینها فاصل بل افضل باشد سبحان الله که بعضی انسان را خطور مسلوب العقل و العلم میسازد تا آنکه
این امام در صفحه (۱۶۶) از مجلد هشتم از تفسیر خود از نسخه مطبوعه سنه ۱۲۹۴ فوائد این تکلیف را که شمرده است یعنی صدقه دادن
قبل از نجوی را گفته است و سادسها انه یمیز محب الاخرة عن محب الدنیا فان المال محک الدواعی یعنی با لفاظ یعنی فائده ششم
از فوائد صدقه دادن قبل از نجوی است که جدا شود دوست این صدقه دهنده محب آخرت و محب دنیا در سکه مال محک دواعی است
پس این قول صریح است در آنکه هرکس اقدام بر این تکلیف نمود محب آخرت بوده است و هرکس اقدام نکرد محب دنیا بوده است و خود
این امام گفته اینها که اقدام بصدقه نکردند فعلشان راجح بوده است و اینها که اقدام کردند مرجوح بوده پس معلوم و مشخص
که اهل دنیا در نزد این امام رجحان دارند بر اهل آخرت و رابعا شیخ حقی در صفحه (۳۷) از مجلد چهارم از روح البیان در بیان
فوائد تکلیف گفته التمییز بین المخلص والمنافق و محب الاخرة و محب الدنیا یعنی از جمله فوائد این تکلیف این بوده است که فرق
شود مابین مخلص و منافق و محب آخرت و محب دنیا یعنی هرکس که اقدام بر این تکلیف کرد مخلص است و محب آخرت و هرکس که اقدام
نکرد منافق است و محب دنیا و ابو السعود علامه بیرد در تفسیر خود در بیان فوائد این تکلیف الفاظ مطابق است با الفاظ شیخ حقی
و چون این اراده می‌کنیم که بگوییم انها الامام منافق بود در نزد بود فان دارد ربط الصادق بالله من البحث والضلال وخامسا
خود این امام و سایر مفسرین اسلام که تمام مثل امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند اند که آن بزرگوار در مقام افتخار میفرمود که در کتاب
خدا آیه است که احدی قبل از من عمل نکرده است و بعد از من هم عمل نخواهد کرد امیر المؤمنین علیه السلام نسبت بفعل مرجوح افتخار میکرد و در کتاب
تنها کار صحابه بود چرا نسبت ترک این فعل افتخار نکردند که فعل ایشان راجح بود در نزد تو و سادسا قول او والاقدام علی هذا العمل
مما یضیق قلب الفقراء الخ او لا صدقه بفقرا و مساکین دادن موجب دلتنگی ایشان میشود یا منع صدقه از ایشان معلوم است که
عاقل نمیگوید که صدقه دادن اغنیا موجب دلتنگی فقرا است مسلمان اگر فقراء بجهت عدم قدرت بر نجوای پیغمبر دلتنگ بودند صدقه را
از اغنیا میگرفتند که دیگر از فقراء صدا نمیدادند و نجوی میکردند و علاوه بر این باید اغنیاء برای صدقات و زکوات و حقوقات
واجبه را نمایند که مبادا موجب دلتنگی فقرا شود و فعلشان مرجوح باشد خوشا بحال مؤمنین که بواسطه مسامحه برای آنکه
حقوقات مالی را از اینان ساقط میسازی و فقیر مسکین که با وجود استطاعت بگذارند که هم بروند برای آنکه موجب دلتنگی فقرا است و ثانیا
اینها که فعل ایشان در نزد تو رجحان دارد بر فعل امیر المؤمنین علیه السلام تمنا میکردند که کاش یکی از خصال ثلثه امیر المؤمنین علیه السلام
دارا بودند که محبوبتر بود در نزد ایشان از حمر النعم و از جمله آن خصال یکی عمل کردن آیه نجوی بوده است چنانکه سیوطی نیز ثابت
پس قول تو بر خلاف معتقد صحابه کبار هست و ثامنا در اکثر تفاسیر اهل سنت مثل تفسیر روح البیان و نیشاپوری و غیرها
از کلبی منقول کرده است که حضرت ده درهم را صدقه داد قبل از نجوی وده خصلت از خصال حسنه تحصیل فرمود از نجوای پیغمبر
اما تحصیل خصال حسنه مرجوح است حالی را که آن ندارم که نقوه این کلام نماید نعلا عن العالم و تاسعا خود امام فخر رازی
در صفحه (۱۶۷) از مجلد هشتم از ابو مسلم اصفهانی چنین نقل کرده است که او گفته که منافقین امتناع داشتند از بذل صدقه
و کره هم ارائه اینان ترک تعالی نمود طاهرا و باطنا از روی حقیقت ایمان آوردند پس خدا و ندعالم اراده کرد که خدا نمایند اینان را
از منافقین پس امر فرمود بتقدیم صدقه بر نجوی تا مؤمنین جدا شوند از منافقین که بر خلاف اصلی خود ثابت بودند و امام فخر رازی
بعد از نقل این کلام تا آخر گفته است هذا کلام حسن ما به باس یعنی این کلام حسن است و عیبی ندارد پس این کلام صریح است
در آنکه این تکلیف برای امتیاز و فرق بود است مابین مؤمن و منافق و اگر خود امام فخر قائل باشیم باید بر این سرح بدهیم ...

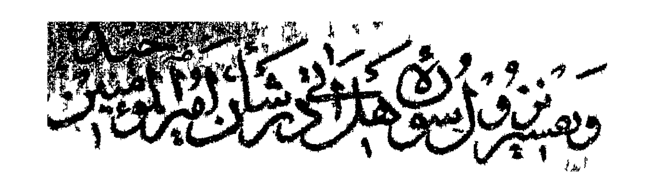
تمامیم شاید بعضی از احوال اهل اسلام آورده خواطر شوید لهذا تفریعات را موکول میکنیم بهمام مصنفین ابعد زهم که قصد
شد محض ادای تکلیف بوده بس معلوم و محقق گردید که بعضی از احوال خالی از تعصب نبوده و از این جمله فخر رازی بوده پس اگر
این تعصب فضیلتی را نقل شود در حق اصحاب کسا و آل عبا موجب اطمینان قلب مؤمنین و دوستان خمسه ایشان خواهد بود
و حجت بر مخالف معاند تمام خواهد گشت و چون این را دانستی اکنون مستمع باش که آیهٔ تطهیر را از ابتدا شرح بدهم معول
دلیل از آیهٔ تطهیر آیه سی و سیم است از سوره احزاب قال الله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی جز این نیست که خدا میخواهد تا ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند
شما را از معاصی و از خباثت پاک کردنی ابدی خلاصه معنی آنکه ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی تعلق گرفته باینکه خطیئات و سیئات
و آثام را از شما دور دارد تا ادنا ذلت از شما سر نزند و بعناد عصیان آلوده نگردید و از صغیره و کبیره مبرّه و معصوم باشید
و چون معنی آیه را دانستی اکنون اقوال علمای عامه را از تفاسیر نقل کنیم تا موجب خوشنودی [illegible] امام فخر رازی در سطر
آخر صفحه (۷۹۹) و صفحه (۸۰۰) از مجلد دوم از تفسیر کبیر خود از نسخه مطبوعه سنه ۱۲۹۴ در ذیل شرح آیه المباهله گوید
روی انه علیه السلام لما خرج فی المرط الاسود فجاء الحسن رضی الله عنه فادخله ثم جاء الحسین رضی الله عنه فادخله ثم فاطمه ثم علی رضی الله
عنهما ثم قال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و اعلم ان هذه الروایة کالمتفق علی
صحتها بین اهل التفسیر والحدیث یعنی بالفارسی و روایت شده است که پیغمبر علیه السلام بیرون آمد برای مباهله در مرط
اسود یعنی عبای سیاه مخطط پس حسن علیه السلام آمد او را داخل کرد در زیر عبا و بعد حسین علیه السلام آمد او را هم داخل کرد و بعد فاطمه
و بعد علی علیه السلام آمدند او ایشان را داخل فرمود إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
بدانکه این روایت کالمتفق و مجمع علیها است در صحت و اعتبار میان اهل تفسیر و حدیث و نیشابوری که صریحا اقرار و اعتراف
نموده باینکه [illegible] حدیث که مفسرین و محدثین اتفاق دارند بر صحت و اعتبار آن
و نیشابوری در ذیل شرح آیه المباهله از سوره آل عمران [illegible] و روی انه علیه السلام لما خرج فی
المرط الاسود جاء الحسن فادخله ثم جاء الحسین فادخله ثم فاطمه ثم علی ثم قال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و هذه الروایة کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر والحدیث یعنی بالفارسی [illegible] همانست که گذشت
و جار الله زمخشری در صفحه (۳۰۷) از مجلد اول از کشاف از نسخه مطبوعه سنه ۱۳۰۸ در ذیل شرح آیه المباهله از سوره آل عمران گوید
[illegible] عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن فادخله
ثم جاء الحسین فادخله ثم فاطمه ثم علی ثم قال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ یعنی بالفارسی و نیشابوری که
از اقوال [illegible] سلام الله علیهم و امام فخر
رازی در شرح [illegible] از سوره احزاب در صفحه (۷۸۳) از نسخه مطبوعه سنه ۱۲۹۴ [illegible] و قوله تعالی لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ [illegible] الرجس [illegible] ولا یطهر المحل فقوله تعالی لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ای یزیل
عنکم الذنوب وَيُطَهِّرَكُمْ ای یلبسکم خلع الکرامة [illegible] ان الله تعالی یزیل خطایا المؤمنین [illegible] المذکر فی قوله
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ [illegible] اهل بیته [illegible] واختلفت الاقوال فی اهل البیت والاولی ان یقال هم اولاده و
ازواجه والحسن والحسین منهم وعلی منهم لانه کان من اهل بیته بسبب معاشرته بنت النبی علیه السلام و ملازمته للنبی
[illegible] لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ [illegible]
[illegible] لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ [illegible]
[illegible]

لیذهب عنکم الرجس تا داخل شود در تحت این قول نساء اهل بیت پیغمبر و در حال ایشان و اقوال مختلف است در اهل بیت
اول آنست که گویم اولاد پیغمبر و ازواج اهل بیت پیغمبرند و حسن و حسین علیهما السلام از اهل بیت اند و علی علیه السلام هم از اهل بیت
است زیرا که داماد پیغمبر و ملازم پیغمبر بود انتهی **مؤلف گوید** که ازواج پیغمبر را در اینجا از اهل بیت پیغمبر شمردن و این قول در نزد
شیعه مردود است چه ایشان گویند اهل بیت پیغمبر عبارت از امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم میباشند
اما ازواج از اهل بیت نیستند مؤلف گوید اگر مراد از بیت مذکور در آیه خانه های گلی پیغمبر است حق با اهل سنت و جماعت است
ازواج پیغمبر در آن خانه ها ساکن بودند و اگر مراد از بیت خانه گلی نباشد بلکه مراد از اهل بیت اهل قرآن و اهل بیت نبوت باشد چنانکه
میگویند اهل الله و اهل القرآن و اهل بیت نبوت حق با شیعه خواهد بود و لکن جماعت شیعه میگویند مراد از بیت خانه ساختمانی
از چوب و گل نیست چه بسا هست که خادمات هم در آن خانه بودند [illegible] و شرع معلوم است که قائل نمیگوید که اینها داخل در اهل
بیت پیغمبر بودند اینها در خانه گلی [illegible] و مراد این علمای شیعه گویند اگر بگوییم ازواج از اهل بیت اند که نسبت در کلام الهی در امر العیاذ
بالله چه بعضی از ازواج بی عقلی بروز داده مصدر خطا واقع گردیدند مثل عصمت حفظ و صون کلام الله تعالی از کذب لازم آید چنانکه
امام فخر رازی در شرح کریمه ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط الخ چنین گوید و فی ضمن هذین التمثیلین
تعریض بامی المؤمنین وهما حفصة وعائشة لما فرط منهما وتحذیر لهما علی اغلظ وجه واشده الخ و هر کسی سوره تحریم را بخواند
بنابر خود خاتمه بطور جزم میداند که حفصه و عائشه پیغمبر را اذیت کردند و اذیت پیغمبر اگر کفر نباشد بلاشبهه از اکبر کبائر است
و در آیه (۵۷) از سوره احزاب خداوند میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا
مهینا و اگر شبهه داری در اینکه آن دو نفر پیغمبر را اذیت کردند رجوع کن بشرح سوره تحریم از تفسیر کبیر فخر رازی و از تصریح
بر در شان این خمسه بزرگوار نازل شده است حتی نصوص علمای عامه نیز اگر بطور اختصار اشاره شود بعضی از اقوال
علمای عامه بجا و مناسب خواهد بود و بالله التوفیق احمد بن حنبل در مسند خود ده روایت نقل کرده که همه آنها متحد
المضمون و المعنی هستند از روات عدیده از اصحاب پیغمبر علیه السلام مثل ابو سلمه و عطاء بن ابی رباح و شداد بن عبد الله و ابن
حوشب و سهل وام سلمه که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود حضرت فاطمه حریره از برای آن حضرت آورد و
آن حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه او بود و عبای خیبری در زیر تن گسترده بود رسول خدا فرمود ای فاطمه شوهر و پسرهای
خود را طلب کن علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و نشستند و بخوردن حریره مشغول شدند در آن وقت حق تعالی این آیه را
فرستاد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است خدای تعالی مگر
آنکه برطرف کند از شما اهل بیت پلیدی و هر بدی را و پاک گرداند شما را پاک کردنی بعد از آن حضرت رسول فرمود خداوندا اینها
اهل بیت منند و اهل بیت من سزاوارترند باین امر و در روایت عطا چنین نقل کرده که بعد از نزول آیه حضرت عبا را بر سر ایشان
انداخت و دست خود را از عبا بیرون آورده بجانب آسمان بلند نمود و دعا فرمود در حق ایشان و در روایت دیگر از ام سلمه چنین
نقل نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عبا را بر سر ایشان انداخت و دست را بجانب آسمان بلند نمود و عرض کرد
اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ام سلمه عرض کرد یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود
انک الی خیر و از صحیح بخاری چند سند در روایت و از صحیح مسلم روایات چندی و ثعلبی که از اعاظم مفسرین است
روایات از طرق متعدده نقل نموده است که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و از ابی الحمراء نقل
کرده است که گفت در مدت شش ماه در مدینه بودم که هر روزه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر در خانه علی و فاطمه می آمد و میفرمود
الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و حمیدی از صحیح مسلم و بخاری هم حدیث را
از عائشه نقل نموده است و مؤلف کتاب جمع بین الصحاح از صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و صحیح ابی داود سجستانی و صحیح نسائی

از ام سلمه همین حدیث را نقل نموده و از انس بن مالک خادم رسول الله و از عایشه نیز نقل نموده اند و مسلم بن حجاج در صحیح خود
از زید بن ارقم و احمد حنبل در مسند بسه روایت از ابو سعید خدری و ام سلمه این حدیث را نقل کرده و گفته است که
تا شش ماه حضرت رسول بر در خانه فاطمه و علی می آمد و این آیه را تلاوت میفرمود و محمد بن ابراهیم حموینی به سه روایت حدیث را نقل
نموده و مالکی در کتاب فصول المهمه دو روایت نقل نموده و گفته است بعد از آن پیغمبر تا شش ماه این آیه را بر در خانه فاطمه تلاوت مینمود
صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة بروایات عدیده حدیث را بمعنی مذکور نقل نموده اند و ابن حجر با کمال تعصب خود اعتراف نموده
که اکثر مفسرین بر آن رفته اند که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است
و صاحب جامع الاصول روایت کرده است که از زید بن ارقم پرسیدند که آیا زنان حضرت پیغمبر از اهل بیت وی اند زید بن ارقم گفته است نه بخدا
سوگند زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاق میگفت باز بسوی پدر و قوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت وی خویشان اویند که
صدقه بر ایشان حرام است و دلالت بر عصمت اهل بیت بچند وجه است یکی آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت مفید حصر است و مراد
از اراده اراده تکلیفی نخواهد بود که مراد باشد امر بطهارت از ذنوب و ازهاق رجس باشد چه اگر بدین معنی هر امتی را شریک کند که ما و ربطها
بمعنی کرد تحصیل طهارت ظاهر نماید و نکته آن از ذنوب و معاصی و نفس باطنی نماید پس حصر در این صورت لغو و بیجا
خواهد بود بلکه این معنی اختصاص به ایشان نداشته بلکه همه امت را شامل است بلکه کفار هم بسر آن مأمورند باطل خواهد بود که جمیع
مکلفین مأمور بآن خطاب خواهند بود و نیز ظاهر آنکه در مقام مدح هؤلاء مخاطبین است و این معنی منزلت ممات با مدح
بود و نیز در اکثر همین روایات حسن است که پیغمبر اولا استغفار نمود و بعد از آن طهارت اهل بیت خود را و بعد از آن آیه
نازل شد اگر مقصود از همین معنای مشترک بین جمیع خلق باشد معنای با تعظیم نیز آن بی ثمر خواهد بود و نیز در این روایات
مذکور است که ام سلمه رضی الله عنها استدعا نمود که داخل در اهل بیت بود و پیغمبر مضایقه فرمودند و با آنکه فرمودند انک
الی خیر و با آنکه عایشه خواهش نمود و حضرت رسول مضایقه فرمودند چنانکه در بعضی از روایات اثبات است و اگر این معنی مشترک
بین جمیع امت باشد استدعاء ام سلمه یا عایشه محل خواهد بود و مضایقه نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وجهی ندارد و بعد از وضوح
آنکه اراده در این معنی اراده تکلیفیه نخواهد بود بنابر قرائن مذکوره قطعی الدلاله است که مراد با وارده تکوینیه باشد یعنی آنکه
اراده که بعد از او فعل حاصل شود و علت باشد از برای مراد که تخلف علت از معلول نشود لقوله تعالی اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ
یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ بنابر این معلوم شد که مراد از حسن خاص طاهر است بلکه لازم مراد او تا بد نیز است و دوری و گناهان و مرود
و ملاحظه باشد بیرون معنی ارحض خواهد بود که حق تعالی اراده قطعیه فرمود که منزه و پاک گرداند شما را از جمیع ذنوب و سیئات و
مانع و سر و وای اهل بیت پیغمبر پاک گرداند یکی با اراده او حاصل شود مراد او که طهارت شما اهل بیت باشد و این معنی عصمت است
که ایشان موهبت الهیه است با تفسیر سوی اهل بیت پیغمبران فلما نزل تطهیر در دلیل اثانی واقع شد که خطابات این مخصوص بازواج
باشد پس بنا بر این امر که لازم دارد که مرتبه طهارت زوجات پیغمبر و ما بعد تطهیر قرآن همان محل رجس عصمت ازواج است پس لازم
است طهارت عصمت اهل بیت نوع است حقا که مراد از این هم کلام آنکه حقا و تبارک اراده فرموده که دور و مانع شرک و کفر
و احسن سایل زنا و اعمال این از ازواج نبی لاحق و لاحق است امر طهارت ازواج نبی از ارتکاب محصوصه که کفر و شرک و فواحش باشد
احمالی است که بعضی از مفسرین مثل عامه جون قاضی بیضاوی آن را مال او معتقدان رد اهل الامامه و عقاید الحق ابداع
و اختراع نموده اکثر محققات ستاره سار کثر علما عامه و از جمیع صحاح اکثر روایات احبار ایشان که شان نزول این اختصاص
دارد با اهل بیت مخصوص یعنی که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باشد و انکه در روایات ایشان مذکور است که زوجات نبی
از اهل بیت او محسوب نخواهد بود بلکه زن مدتی با شوهر خود خواهد بود و بعد از آن میشود که مطلقه شود و ملحق باهل خود
میشود بلکه اطلاق اهل بیت بر ازواج مرحلاقا اصل و وضع لغت است و اکثر اطلاق و شمول باب انساب مجاز است اما احوال

بگوئیم که این حمل غلط است اولاً آنکه خداوند غالباً از خطاب نساء عدول نموده بخطاب رجال نموده و فرموده که لِیُذهِبَ عَنکُمُ
الرِّجسَ و فرموده وَ یُطَهِّرَکُم و اگر خطاب نساء باشد استعمال غیر صحیح خواهد بود و لا یصدر هذا الکلام من غیر اهل اللسان فضلاً
عن اهل اللسان خصوصاً از فصیح‌ترین تعالی و این تحریف نموده تا که مراد از تطهیر علی و فاطمه و حسن و حسین خواهد بود
لذکر ضمیر عَنکُم و یُطَهِّرَکُم و ثانیاً آنکه معنی هم منافی با کلمهٔ اِنَّما خواهد بود که مفید حصر است باتفاق اهل عربیت چه آنکه طهارت
از کفر و شرک و فواحش و زنا حاصل است در برای اکثر مسلمات امت پیغمبر و اختصاص بازواج نبی ندارد و این دلالت بر مدح و شرافت
و تعظیم از برای ازواج پیغمبر در این صورت نخواهد بود و ثالثاً آنچه ذکر کرده‌اند که این تطهیر چون در ذیل خطابات بازواج نبی واقع شد
مناسب است که این خطابات هم با ایشان باشد و انسب بنظم قرآن خواهد بود جواب آن است که نظم و ارتباط را اعتبار آنکه محتمل است که
کیفیت نزول قرآن مخالف با کیفیت جمع و تألیف قرآن باشد چه حین نزول این آیه علی‌حده نازل شد چنانکه همین روایات مذکوره از
عامه که نقل نمودیم اشعار بلکه ظهور در آن دارد که نزول این شریفه پیغمبر بعد از استدعاء انحصار بود که همین قدر نازل شد
بدون انضمام خطابات و اما اینکه در باب ازواج نازل شد تا که بگوئیم که در قرآن از این قبیل خطابات که عدول از غیبت بخطاب
و از خطاب بغیبت بکثیر بسیار واقع شده و اما مطلب در نظم قرآن نواسطه بعضی از تکلف بلاغت و در تأویل و معانی کثیراً واقع شده است
از آنجمله در همین سورهٔ احزاب در جمله موضع معروف ساخت ذکر مؤمنین را با ازواج و حال آنکه قبل و بعد از حال ازواج سخن است
در وسط وارد خطاب فرموده بمؤمنین من قوله تعالی یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدخُلُوا بُیُوتَ النَّبیِّ بلکه در بعضی از آیات همین
سوره معروف فرموده خطاب بمؤمنین زائد کرده با او بازواج نبی من قوله تعالی ذلِکُم اَطهَرُ لِقُلُوبِکُم وَ قُلُوبِهِنَّ با آنکه تا ذکر ازواج است
چون قوله تعالی وَ لا اَن تَنکِحُوا اَزواجَهُ معروف و فرمودن خطاب اهل بیت مغایر با ازواج اولی و انسب خواهد بود از [illegible]
با مؤمنین با آنکه طاهره دارد [illegible]
حال آنکه حق تعالی امر فرموده [illegible]
خود از مردمان ظاهر [illegible] آنکه اهل [illegible] و آنکه [illegible] و اهل صلح و اطاعت
اتصاف باشند و بعد از آن خطاب فرموده اهل بیت پیغمبر که خداوند شما را معصوم [illegible] است و دلیل آنکه
نسبت با ازواج نبی که شما منسوب بسوی پیغمبر و منسوب با اهل بیت معصوم و هستید [illegible]
هستید و لایق حال شما و مناسب حال [illegible] و [illegible] مناسب حال ایشان اهل بیت باشد من قوله تعالی
خطاباً لهن وَ لا تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجاهِلیَّةِ [illegible] ازواج نبی که شما [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible] نسبت [illegible] بمقتضای طبع [illegible]
بمقتضای [illegible] فرموده [illegible] اِنَّ اللهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبریلُ وَ صالِحُ المُؤمِنینَ [illegible]
[illegible]
سوره احزاب [illegible] ازواج نبی [illegible]
[illegible]
[illegible]
در طهارت و عصمت [illegible]
ظاهر خطاب [illegible]
[illegible]

تسوی بود و محل نزول تخصیص غلط و عین موهم خواهد بود و اگر گفته شود مثلا اکرم العلماء التسمیه و لا بن عام التسمیه
بعد ول نص و مستقر خواهد بود با التسمیه بعد عدول ظاهر خواهد بود و اگر تخصیصا و مرجوریا التسویه فقد مستقر که نص
معقول نخواهد بود فافهم و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که ابن صریح نیست در اینکه علی معصوم است هرچند عصمت
شرط در امام نخواهد بود و لکن ادله صراحت دلالت میکند بر عصمت و این امر نیست مخصوص با امام و نافی خلفا از آن حقی نیست
مؤلف گوید اما اینجا اقرار نموده است بر عصمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فهو ما قال و اما اینجا انکار کرده است شرطیت
عصمت در امام و خلیفه پس بحمد الله در امامت مبرهن و مفصلا مذکور شده و خواهد شد از ادله و براهین عقلیه و نقلیه بر عصمت
خلیفه و امام لقد قطع و من قلوبهم المنکوسه و هذا من ادلتهم الموهومه و عجب است از ابن ابی الحدید تا انکار او اصلا معنی اراست
و قائل است بحسن و قبح عقلی و با این احوال منکر است عصمت را در امام و ظاهرا بنابر انکار او و دعوی الخلفاء و اصطرار و تعصب بوده است
او بسبب انکار او و اما بعد شد از اذعان بحق و اینجا خود معترف است با اذعان بحکم عقل و تمامیت حکم عقل در حسن و قبح و هذا الدس اول
قارورة کسرت فی الاسلام و اینجا آنچه ظاهر آیه الالباب است بر عصمت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و آن مبنی است بر آنکه
مراد با اهل بیت عموم خطاب موجه باشد پس چنانکه سیدنا و ابن جوزی نیز فرموده است از اخبار عامه و خاصه نقل شده که
مراد با اهل بیت بحیثیت علیهم الصلوة من اطاعة ذریة الرسول من الائمة الاثنی عشر الذین امر الله سبحانه و تعالی و رسوله بالتمسک
بهم من قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا و قول النبی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا
و سوال کرده شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عترت اهل بیت تو چه کسانند فرموده علی بن ابی طالب و حسن و حسین
و تسعه من ذریة الحسین واحدا بعد واحد هر چند اگر او مسلما تنبیه است که اطلاق بر ذریه حضرت رسول از ائمه دین از اهل بیت آن
حضرت و بعد از وضوح اهل بیت و عموم خطاب عنکم و یطهرکم در این آیه دیگر محل کلام نخواهد بود در ظهور دلالت بر عصمت
طهر و عصمت و طهارت ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین **مؤلف گوید** اگر چه مفصلا اکنون نوشته شد در ذیل
این آیه از ادله عقلیه و نقلیه بر وجود سه امر ظاهر باشکار خواهد گردید اول نزول آیه در حق اهل بیت دوم آنکه
اهل بیت عبارت هستند از امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین سلام الله علیهم و سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
که صلب هر انسان حرام است و سوم آنکه [illegible] معصوم و کذب معانی عصمت است مطلقا بر مصر علیه ادعای خلاف
بلا فصل بود برای خود اگر صادق باشد [illegible] علیا دیگر باطل خواهد بود بالطبع و الضرر و اگر کاذب باشد
العیاذ بالله منافی عصمت خواهد بود از سر تمسک سخنانی است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا لا یحتاج الیه خلاف مراد
با سیاق آیه تطهیر و خواه تنها سند منافی استدلال ما نخواهد بود چه امر المؤمنین علیه السلام از اهل بیت است بالاتفاق چنانکه سابق
بیان نمودیم مدللا و مفصلا **دلیل ثانی بر عصمت** از سوره مبارکه البقرة و من الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد خبر میدهد که کسی هست که معرفت شان بود در طلب خوشنودی خدا
و خدا رؤف و مهربانست با بندگان که نوعی این آیه را در شأن او نازل فرموده است آنکه امام تحریر ثعلبی در صحیفه (۲۸۳)
از مجلد دوم از تفسیر کبیر مطبوع مصر و ... روایت کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلام در فراش رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم تا هنگام رحلت الی الغار و روی ابن عباس الامام علی فراش قام حرسا علیه [illegible] عبدالدار و مکانی عند لبیه و حرسا
سارع من قبل ابن ابی طالب [illegible] الملائکه من الامر آسمان [illegible] علیه السلام و ایضا او در تفسیر
شرح امر مبارکه گوید که و فضل او بر فی علت یا علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی الغار روی ابن عمار امام علی بن ابی طالب فراشه را
عبدالدار و مکانی عند رحله حرسا بی ابی بکر [illegible] سلمان ابن ابی طالب تا بن الله بالملائکه و من الامر العالم
[illegible] بعد از آن که رسول الله [illegible] علی بن ابی طالب با سینه هر یک در [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم



در شبی که پیغمبر هجرت فرمود بسوی غار و روایت شده است که چون امیرالمؤمنین خواست بر فراش خود جبرئیل علیه السلام در نزد سر آن بزرگوار استاد و میکائیل علیه السلام در نزد پاهاش و جبرئیل ندا کرد به که کیست مثل تو ای پسر ابیطالب که خدا بتو مباهات میکند بر ملائکه پس این آیه در حق او نازل شد پس آنکه بعضی از علمای اهل سنت و جماعت تو شمرده اند که این آیه در حق صهیب رومی نازل شده است و آن روایت در نزد علمای شیعه سنداً و متناً مقدوح و مجروح است و اما سنداً پس راوی آن سعد بن مسیب است و آن مرد شقی و از اعداء اهل بیت بوده از جمله آثار عداوتش و این بوده که نماز نخواند بر جنازه زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام با آنکه علامش و راحرز آن و علام را اعطاش میکرد خطاب نمود کما هو مسطور فی محله و اما متناً مدلول آیه مبارکه مدلول نصیب است و مدلول روایت بدل مال است و این هذا من ذاک الحاصل در صورت تسکیر جبرئیل ما نسبتا لا ثبات امیرالمؤمنین علیه السلام و بگوید بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یعنی کیست مثل تو ای پسر ابوطالب بعد از نزول ثنائه میگوییم لا اقل در میان صحابه پیغمبر علی علیه السلام مثل و ثانی نخواهد داشت پس افضل و اعلم و اقدم بر همه خواهد بود پس در این صورت تقدیم غیر او عقلاً و نقلاً قبیح خواهد بود و اما عقلاً پس معلوم است که تقدیم مفضول بر فاضل عند العقل قبیح است و در محل خود ثابت شد که حسن و قبح اشیاء عقلی است و اما نقلاً فلقوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون فافهم **دلیل هفدهم** سوره مبارکه هل اتی است که این آیه مبارکه یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا الخ یعنی وفا کنند اهل بیت بنذر و آن سه روز روزه داشتن بود و میترسند از روزی که شر او یعنی شدت و هول آن فاش و آشکار و بهم اهل عصیان و طغیان رسنده و بجمیع اقطار منتشر گشته و میدهند طعام را بر دوستی خدا و با وجود محبت و احتیاج ایشان بر طعام مسکین و یتیم و اسیر را خوراک میکنند و میگویند جز این نیست که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعام را برای رضای خدا نمیخواهیم از شما پاداش و مکافات این را و نه شکرگزاری و اما نزول سوره مبارکه پس بنا بر تکرار شیخ اسماعیل حقی در صفحه (۵۴۰ و ۵۴۱) از مجلد چهارم از تفسیر روح البیان از نسخه مطبوعه سنه ۱۳ چنین گوید در شرح سوره هل اتی وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان الحسن والحسین رضی الله عنهما مرضا فعادهما النبی علیه السلام فی ناس معه فقالوا لعلی رضی الله عنه لو نذرت علی ولدک نذراً یعنی اگر نذر کنی برای عافیت و شفای ایشان نیکو است فنذر علی و فاطمة و فضة جارية لهما رضی الله عنهم ان برئا مما بهما ان یصوموا ثلثة ایام تقربا الی الله وطلبا لمرضاته وشکراً له فشفیا فصاموا وما معهم شیء یفطرون علیه فاستقرض علی من شمعون الخیبری الیهودی ثلثة اصوع من شعیر وهی جمع صاع وهو اربعة امداد کل مد رطل وثلث بالبغدادی معیاره الذی لا یختلف اربع حفنات بکفی الرجل الذی لیس بعظیم الکفین ولا صغیرهما اذ لیس کل مکان یوجد فیه صاع النبی علیه السلام فطحنت فاطمة رضی الله عنها صاعا یعنی فاطمه زهرا آرد کرد یک صاع را با آسیای دستی و خبزت خمسة اقراص علی عددهم جمع قرص بمعنی الخبز فوضعوا بین ایدیهم وقت الافطار لیفطروا فوقف علیهم سائل فقال السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة فآثروه یعنی حضرت علی رضی الله عنه نصیب خود را بآن مسکین داد و سائر اهل بیت موافقت کردند یعنی بعد از آن شعر علی رسید روی فرا فاطمه کرد و گفت

فاطم ذات المجد والیقین　　یا بنت خیر الناس اجمعین　　اما ترین البائس المسکین　　قد قام بالباب له حنین

یشکو الی الله و یستکین　　یشکو الینا جائعاً حزین　　فاطمه رضی الله عنها او را جواب داد و گفت

امرک یا ابن عم سمع طاعه　　ما بی من لؤم ولا ضراعه　　ارجو اذا اشبعت ذا المجاعه　　الحق بالاخیار والجماعه

وادخل الخلد ولی شفاعه

آنگاه طعام پیش نهاده بود بجمله بدرویش دادند و هر کسی صبر کردند و با تو ایشان لم یذوقوا الا الماء واصبحوا صیاماً فاطمه رضی الله عنها صاعا دیگر خرد کرد و از آن نان پخت فلما امسوا و وضعوا الطعام بین ایدیهم وقف علیهم یتیم فقال السلام علیکم

یا اهل بیت محمد یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة حضرت علی
رضی الله عنه چون سخن آن یتیم شنید روی فرا فاطمه کرد و گفت

انی لاعطیه ولا ابالی واوثر الله علی عیالی امسوا جیاعا وهم اشبالی اصغرهم یقتل فی القتال

فاطمه نیز همچنان طعام که در پیش بود همه به یتیم دادند و جو دیگر بستر حصه دیگر بود آن صاع که مانده بود فاطمه رضی الله عنها
آن را آرد کرده نان پخت فلما امسوا ووضعوا الطعام بین ایدیهم وقف علیهم اسیر فقال السلام علیکم یا اهل بیت النبوة اسیر من
الاسراء اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة آن طعام با اسیر دادند و بجز آب نچشیدند و سه روز بدان بگذشت فلما اصبحوا فی الیوم
الرابع اخذ علی بید الحسن والحسین رضی الله عنهم فاقبلوا الی النبی علیه السلام فلما ابصرهم وهم یرتعشون کالفراخ من شدة الجوع
قال علیه السلام ما اشد ما یسوءنی ما اری بکم وقام فانطلق معهم فرای فاطمة فی محرابها قد التصق ظهرها ببطنها وغارت عیناها فساءه
ذلک فنزل جبرئیل علیه السلام وقال خذها یا محمد هنأک الله فی اهل بیتک فاقرأه السورة انتهی بالفاظه و علامه نظام الدین نیسابوری
در مجلد ششم از تفسیر خود چنین گوید ذکر الواحدی فی البسیط والزمخشری فی الکشاف وکذا الامامیة اطبقوا علی ان السورة نزلت
فی اهل بیت النبی ولا سیما فی هذه الآیة روی عن ابن عباس ان الحسن والحسین مرضا فعادهما رسول الله فی ناس معه فقال یا ابا
الحسن لو نذرت علی ولدیک الی آخر الحدیث یعنی ذکر کرده است واحدی اشعری در کتاب بسیط و زمخشری معتزلی در کتاب کشاف و همچنین
امامیه اتفاق دارند برینکه سوره نازل شده است در شان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم لاسیما در این آیه (یوفون بالنذر)
و از ابن عباس روایت است که حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند پس پیغمبر علیه السلام ایشان را عیادت فرمود با جمعی که در خدمتش بودند
یا ابا الحسن هرگاه نذر کنی [illegible] تا آخر حدیث شریف که پیش مذکور شد مختصرا با اتحاد در مفاد و همکذا از زمخشری
در صفحه (۵۱۱) از مجلد دوم از تفسیر کشاف او نسخه مطبوعه ۱۳۰۷ حدیث را ذکر کرده است و تصریح نموده است بآنکه هل اتی در حق
اهل بیت نازل شده و امام فخر رازی در صفحه (۳۹۲) از مجلد هشتم از تفسیر کبیر او نسخه مطبوعه ۱۲۹۴ از واحدی و صاحب کشاف نقل
کرده است نزول سوره هل اتی را در حق اهل بیت یعنی این چهار بزرگوار و همین است حال اغلب مفسرین عامه پس ثابت و محقق
گردید که سوره مبارکه در حق اهل بیت است و آن مدایحی که در این سوره است در حق ایشان است فافهم و علامه نظام نیسابوری
بعد از نقل حدیث نزول سوره هل اتی در حق اهل بیت چنین گوید روایت شده است که سائل در لیالی ثلثه جبرئیل علیه السلام بوده است
و خواست اهل بیت را امتحان کند [illegible] و ترس از اهوال قیامت در دو موضع اولا در قوله (یوفون بالنذر و یخافون یوما
کان شره مستطیرا) و ثانیا فی قوله (انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا) و ما شکر حال اهل بیت نبی صلی الله علیه واله
در [illegible] انتهی ملخصا [illegible] شیخ حقی در صفحه (۵۴۱)
از مجلد چهارم از تفسیر خود از نسخه مطبوعه ۱۳۰۱ بعد از نقل اقوال مفسرین حدیث نزول هل اتی در حق اهل بیت علیهم
چنین گوید قال المولی الفناری فی تفسیر الفاتحة نقلا عن جمع من العلماء الکبار ان هل اتی علی الانسان من السور النازلة فی
المدینة وکذا قال مجاهد وقتادة مدنیة الا آیة واحدة وهی ولا تطع منهم آثما او کفورا فانها مکیة وکذا قال الحسن وعکرمة
والماوردی مدنیة الا قوله فاصبر لحکم ربک الی الآخر فانه مکی ودل علی ذلک ان الاسر انما کان فی المدینة بعد آیة القتال و
الامر بالجهاد وضم الآیات المکیة الی الآیات المدنیة فان ثبت فلانها ای السورة مکیة وان ثبت فلانها مدنیة الا ان
الآیات المدنیة فی هذه السورة اکثر کمیة من الآیات المکیة فالظاهر ان یسمی ما سرة مکیة [illegible] لا نشک فی صحة العصر والله
اعلم انتهی بالفاظه حاصل استشهاد فارسی انکه مولی الفناری در تفسیر سوره فاتحه [illegible]
که سوره هل اتی علی الانسان [illegible] و همچنین مجاهد و قتاده گفته اند که این سوره [illegible] مگر
[illegible] ولا تطع منهم آثما او کفورا [illegible] و حسن و عکرمه [illegible] گویند که مکیست

مگر قوله تعالی فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ الی آخر السوره که آن مکی است و دلیلی بر این مطلب نیست که این در مدینه بوده بعد از این قال
و امر بجهاد نیز مختص گردید بمدینه تا آیات مکیه تا آیات مدنیه پس اگر خواسته باشی بگوئی این سوره مکیه است و اگر خواسته باشی بگو مدنیه است
و آیات مدنیه اکثر است در این سوره گشته از آیات مکیه پس ظاهر اینکه این سوره مسمی شود بسوره مدنیه نه مکیه هر حال ما شک
نداریم از اینکه در صحت این قصه یعنی قصه نزول سوره هل اتی در شأن اهل بیت پیغمبر سنی شان نامتناهی بود از اقوال اهل سنت در
خصوص مکی و مدنی بودن این سوره که هیچ منافات با مطلب ما ندارد و بلکه مؤید و سند قول ما است چنانکه بعضی از علمای اثنی عشریه
با دله قویه ثابت کرده اند که سوره هل اتی مدنیه است نه مکیه راجع بمحله صاحب مجمع البیان اگر خواسته باشی رجوع کن **دلیل و**
آیهٔ هجدهم اِنَّ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ امام فخر رازی در صفحه (۳۱۷) از مجلد هفتم از تفسیر کبیر در ذیل
شرح آیه وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ اِیمَانَهُ چنین گوید که روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال الصدیقون
ثلثة حبیب النجار مؤمن آل یاسین ومؤمن آل فرعون الذی قال اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ والثالث علی بن ابی طالب وهو
افضلهم انتهی بالفاظه یعنی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که آن بزرگوار فرمودند که صدیقون سه نفرند حبیب
نجار که مؤمن آل یاسین باشد و مؤمن آل فرعون که گفت اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ وسیم علی بن ابیطالب است که او افضل
از ایشان است و در تفسیر نیشابوری نیز حدیث مذکور مسطور است و فضل بن روزبهان در شرح امیر پردهم از احقاق الحق
گوید قوله هذا الحدیث جاء فی روایة اهل السنة و شیخ حقی در صفحه (۴۴۴) از تفسیر خود از نسخه مطبوعه مطبعه عثمانیه
۱۳۰۶ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که سباق الامم ثلثة لم یکفروا بالله طرفة عین حزقیل مؤمن آل فرعون وحبیب النجار
صاحب یاسین وعلی بن ابیطالب کرم الله وجهه وهو رضی الله عنه افضلهم انتهی بالفاظه **دلیل و آیهٔ نوزدهم**
آیه شریفه (۴۳) از سوره مبارکه الرعد که آخر سوره شریفه است وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیدًا
بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ یعنی کفار و مشرکین میگویند تو مرسل از جانب خدا نیستی بگو بایشان که
کفایت میکند خدای متعال از جهت شهادت و گواهی میان من و شما و کسیکه علم کتاب در نزد او است بدانکه بعضی از مفسرین
گفته اند که وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ عبد الله بن ابی سلول است که مسلم او یا عبد الله سلام میگویند که از علمای اهل
کتاب بود و ایمان آورد و این آیه در حق او نازل شد و این احتمال بعید یا مردود است بدو وجه وجه اول اینکه نزول این مبارکه
در مکه معظمه بود در مقابل کفار و مشرکین قریش و عبده الاصنام و عبد الله سلام در مدینه باسلام مشرف شد پس چطور
میشود گفت که این در حق او است و سعید بن جبیر این قول را همین وجه منع نموده است و نیشابوری نیز در تفسیر خود همین وجه
منع بر دخول وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ از عبد الله سلام و قول باینکه هر چند که سوره الرعد مکیه است ولکن این مدنیه است
مستند بر محمل صحیح ندارد وجه دوم آنکه عبد الله سلام و امثال او که خطا از آنها جایز است چگونه کفایت میکند شهادت
آنها با مراده و با الاستدلال در امر نبوت و رسالت الحاصل امر معروف است در میان مفسرین و روات عامه و خاصه اینکه
این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و مراد از وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ آن سرور است چنانکه امام ثعلبی و ابن مغازلی
شافعی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده اند که او گفت که مع محمد الباقر رضی الله عنه فی المسجد فرأیت ابن عبد الله بن
سلام فقلت هذا ابن الذی عنده علم الکتاب قال انما ذلک علی بن ابی طالب انتهی یعنی در خدمت حضرت باقر در مسجد الحرام
بودم پس دیدم محمد بن عبد الله بن سلام را پس عرض کردم این پسر من عنده علم الکتاب است حضرت فرمودند جز این نیست وَمَنْ
عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ علی بن ابیطالب است و ایضاً امام ثعلبی و ابو نعیم بسند خود نقل کرده اند از زاذان از محمد بن الحنفیه که فرمود
وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ علی بن ابیطالب است و از فضل بن یسار از امام باقر علیه السلام وارد است هذه الآیة نزلت فی علی علیه السلام انه عالم
هذه الامة بعد النبی پس این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد که او عالم امت است و ایضاً از حضرت امام رضا منقول است که

ابانا عنّا وعلیٌّ افضلنا واوّلنا وخیرنا بعد النبی ﷺ یعنی خداوند و «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» ما را قصد کرده است و علی افضل
ما و اوّل ما و بهتر ماست بعد از پیغمبر و از عمر بن اذینه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود قال امیر المؤمنین صلوات الله
علیه الا ان علم الذی هبط به آدم علیه السلام من السماء الی الارض وجمیع ما فضّلت به النبیون الی خاتم النبیین فی عترة خاتم النبیین
یعنی آگاه باشید بدرستی علمی که آدم علیه السلام از آسمان نازل شد بزمین و جمیع آنچه موجب فضیلت پیغمبران بود الی خاتم النبیین
تماما در عترت خاتم النبیین است و از عبد الله بن عباس روایت شده است که فرمود «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» انما هو علی لقد
کان عالما بالتفسیر والتأویل والناسخ والمنسوخ یعنی «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» علی بن ابی طالب است و عالم بود بتفسیر
و تأویل و ناسخ و منسوخ و سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از قیس بن سعد بن عباده نقل کرده که او گفت «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»
علی علیه السلام است و معاویة بن ابی سفیان گفت عبد الله بن سلام است و سعد گفت خدا نازل فرمود «اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ
قَوْمٍ هَادٍ» و فرو فرستاد «اَفَمَنْ کَانَ عَلَی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» پس هادی از آیه اولی و شاهد از آیه ثانیه علی بن
ابی طالب علیه السلام است زیرا که پیغمبر او را نصب نمود در روز غدیر و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و فرمود انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس معاویه ساکت شد و نتوانست این حمله را ردّ نماید مجملا از این قبیل روایات در کتب تفاسیر
و احادیث اهل بیت زیاد است که ذکر همه موجب تطویل است و مفاد همه این است که «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» علی بن ابی طالب است
و شهادت او کافی است زیرا که او معصوم است بحکم آیه تطهیر و شهادت علی بسبیل الانفراد والاستقلال کافی است درباب
رسالت پس کسی باید شهادت او معادل باشد شهادت پروردگار خواهد بود و اکتفا باو خواهد شد **مؤلف گوید**
معروف است شخص فاضلی از عالمی از علمای ربانی سوال نمود که در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین ص بکدام دلیل خاطر خود را جمع
نموده و قلب خود را مطمئن فرموده آن عالم در جواب گفت بسبب علی بن ابی طالب ع نبوت پیغمبر را خاطر خود را جمع و قلب خود را
مطمئن نموده ام **اقول** لعل نظر آن عالم بدو امر بوده اوّل اینکه استفاده این مطلب از آیه مبارکه نموده باشد که خداوند
عالم خود را بالنفس نمود باینکه شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام بنبوت حضرت ختمی مرتبت مکفی و مجزی از اشهاد است دوم
اینکه چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مجمع جمیع کمالات نفسانیه است از علم و عمل پس آنکه منتهی در رسالت پیغمبر ص بود چنانکه
است تصدیق نمود پس تصدیق او اصحاب دلیل است بر اینکه او صادق النبوه بود **قلت یقیناً** شعشعانی نورانی
ملکوتی بود آنکه بعضی از محققین گفته اند حقا خداوند تبارک و تعالی مبعوث فرموده خاتم انبیا و اشرف رسل و اکرم خلق خود را بکافه
خلق عموما و بر عشیره خود خصوصا و هم بنی هاشم و فرمود و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک المخلصین پس مقتضای عقل
باید در میان بنی هاشم مردی باشد عالم باسرار کتاب بعد از نبی صلی الله علیه و آله و اول ناس باشد باسلام و اقدم ایمانا باو و امه
باشد باسرار رسالت و آنکه در جمیع اوقات مواظب باشد خدمت پیغمبر را بحسب ما یعقل لکون خبیرا عن جمیع احوال النبی ص
و اقوال او و آنکه از طفولیت مبرا باشد از اعمال جاهلیت و متحلی باشد باخلاق او و مؤدب باشد بآداب او و بطهارت نسب
و ولادت باشد چنانکه یوشع و شمعون دائم الحضور بودند در خدمت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام و صفات و شروط مذکوره
در احدی نیافت مگر در علی بن ابی طالب علیه السلام و اما عبد الله سلام پس بشرف اسلام مشرف نشد مگر بعد الهجره و بسیاری
سور و آیات قبل از هجرت نازل شده است و چون حال بر ما ذکر بود پس عالم بتأویل و تفسیر قرآن کما هو حقه نخواهد بود و سلمان
علیه الرحمة والرضوان سیصد و پنجاه سال عمر خود را صرف نمود در تعلیم اسرار انجیل و تورات و زبور و سایر صحف انبیاء و قرآن
محمد مع هذا من عنده علم الکتاب نشد بجهت فقدان شروط مذکوره پس چگونه عبد الله سلام من عنده علم الکتاب خواهد بود
و حال آنکه کلمه واحده از انجیل نخوانده بود و اسرار و حقایق آن از انبیا نشنیده بود و او نیز هم مقلد است مگر الفاظ را مثل بنا بر علما
شود که از معانی بکلی غفلت دارند در صدد اول آن ما هذا اگر بسبب ادنی رجوع کن بقاعده انسان که بکلی از حقایق او اواد

کہ در شأن حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام

معارف غاری هستند و در غالب الفاظ مبهم هستند لذا حذا و بد در حق ایشان فرموده مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا
ای حملوا الالفاظ ولم یحملوا المعانی کَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا آکثر کہ خیال او ما ذکرنا شد من عنده علم الکتاب خواهد
بود و آنکه بدرجهٔ ثبوت و تحقیق رسید در تلو کتاب مستطاب سبیل الاعلام فی نصرة الاسلام کہ در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
جامع بود کتابی در دست نداشتند مگر نوشتہ ها بر پوست و حرا یب و علم را اسعد رها شایی ندارد تا شهادت او معادل باشد با
شهادت پروردگار مقصود از این کلمات بر نوشتن صحابه است بلکه مقصود اظهار و بیان حق است و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ کسی
خواهد بود که مکرر در خطبات بر منابر فرماید سلونی قبل ان تفقدونی فان حسبی علوما کالبحار الزاخر و اوست دَلِيلٌ وَاضِحٌ بِيِّنٌ و
آیه (۱۹) از سوره مبارکهٔ التوبه است أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ یعنی میکردانید اهل سقایهٔ حاج را و اصحاب عمارهٔ
مسجد الحرام را مثل کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز جزا برابر نیستند این هر دو قوم عند الله سبحانه و تعالی و خدا و ند قوم ظالمین را
هدایت نمیفرماید بجهة علم او بسوء سریرهٔ ایشان و در صفحه (۸۸) از روح البیان شیخ حقی در ذیل شرح این آیه چنین ذکر
نموده است قال الکاشفی آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمزم حاج را آب میدادند تا غسل و سبوی میداده اند و در زمان
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منصب سقایه بعباس تعلق داشت و منصب عمارهٔ مسجد الحرام بشیبة بن طلحه بود روزی این هر دو نامزد با علی
مفاخرت در آمدند عباس بسقایت و شیبه بعمارت مباهات نمودند علی باسلام و جهاد مفتخر میشود ند حق سبحانه و تعالی
تصدیق علی نمود فرستاد آیه ی بالقاطعه و امام فخر رازی در صفحه (۴) از جلد چهارم از تفسیر کبیر از تفسیر مطبوعه سنه ۱۲۹۴
دو روایت نقل کرده است که این آیه مبارکه در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و همچنین ثعلبی و قرطبی و در جمع بین الصحیح النسائی بطرق
نحو مکتوب است قال حدثنا محمد بن کعب القرظی قال افتخر طلحة بن شیبة من بنی عبد الدار و عباس بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنهم فقال طلحه معی مفاتیح البیت و قال العباس انا صاحب السقایه و قال علی لقد صلیت الی القبلة ستة اشهر قبل الناس
و انا صاحب الجهاد فانزل اللہ تعالی أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ و علی بن محمد الخطیب الفقیه الشافعی المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب و شیخ محمد بن ابراهیم الحموینی
الجوینی الشافعی الخراسانی در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والزهراء والسبطین و ابو نعیم الحافظ الاصفهانی در کتاب
نزول القرآن فی مناقب اهل البیت و ما آنکه در فصول المهمه و صاحب کتب مذکوره استخراج نموده اند تِلْكَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ
و کلمهٔ آیه (۲۵) از سوره مبارکهٔ الاحزاب وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا و آیه (۶۲) از سوره الانفال
هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ و آیه (۲۳) ایضا از سوره الاحزاب قوله تعالی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا
عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ابو نعیم الحافظ بسند خود از ابو هریره
ایضا از ابی صالح از ابن عباس ایضا از جعفر صادق علیه السلام فی قوله تعالی هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ انها نزلت
فی علی و ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال رأیت مکتوبا علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و
رسولی ایدته و نصرته بعلی بن ابی طالب یعنی امام جعفر صادق و ابن عباس و ابو هریره متفقا گفته اند که هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ
بِنَصْرِهِ الخ در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و شنیدند از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود دیدم که مکتوب بود بر عرش
لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد کہ بنده و رسول من است تقویت نمودم و نصرت دادم بعلی بن ابی طالب و ابن
مالک [illegible] است و در کتاب الفضائل روایت شده از انس قال ابی الحمراء و کعب قال رسول الله
صلی اللہ [illegible] وسلم لما اسری بی الی السماء اعلی العرش مکتوب لا اله الا الله [illegible] محمد رسول الله ایدته بعلی یعنی رسول خدا
فرموده اند در شب معراج دیدم بر عرش معلا در کلمه مبارکه لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] مکتوب بود (ایدته بعلی)

نبی محمد را تأیید نمودم یعنی صلوات الله علیهما و امام فخر رازی در تفسیر کریمهٔ لیلة القدر خیر من الف شهر چنین گوید و هذا
کقوله علیه السلام لمبارزة علی علیه السلام مع عمرو بن عبد ود افضل من عمل امتی الی یوم القیمة فلم یقل مثل عمله بل قال افضل یعنی و این
مثل قول شعرا است که فرموده مبارزت علی علیه السلام با عمرو بن عبدود (در یوم خندق) همراه است با عمل امت من تا روز قیامت
و نفرموده مثل عمل امت من است بلکه فرموده بهتر از عمل امت من است تا روز قیامت و نظام نیشابوری نیز این روایت را بالفاظ مسطوره
در تفسیر لیلة القدر نقل نموده است و ابن شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس نسخه خود از عروة بن زبیر از ابن عباس روایت کرده آ
که لما قتل علی عمرو بن عبد ود العامری جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم و سیفه یقطر دما فلما رأی علیا قال اللهم اعط علیا فضیلة
لم تعطها احدا قبله و لا تعطها احدا بعده فهبط جبرئیل و معه اترجة من الجنة فقال ان الله یقرئک السلام و یقول حیّ بهذا علیا فدفعها الیه فانفلقت فی
یده فاذا فیها حریرة خضراء مکتوب فیها سطران تحفة من الله الطالب الغالب الی ولیه علی بن ابی طالب یعنی چون حضرت
امیر المومنین سلام الله علیه عمرو بن عبدود عامری را کشت آمد نزد پیغمبر علیه السلام در حالتیکه قطرات خون از شمشیرش میچکید و چون
نظر شریف پیغمبر بجانب علی علیه السلام افتاد عرض کرد خداوندا بعلی فضیلتی عنایت فرما که باحدی قبل او عنایت نفرموده باشی
و باحدی بعد او مرحمت نفرمائی پس جبرئیل نازل شد و با او ترنجی از بهشت بود پس گفت خداوند بر تو سلام میرساند
و میفرماید این ترنج را بعلی علیه السلام بده پس آنرا پیغمبر علیه السلام گرفت و بعلی علیه السلام داد و در دست علی علیه السلام دو نصف شد و پارچه
حریر سبزی در میان آن بیرون آمد و دو سطر بر او نوشته بود تحفه من الله الطالب الغالب الی ولیه علی بن ابی طالب یعنی این تحفه
از جانب خداوند طالب غالب است بسوی ولیش علی بن ابی طالب و خطیب [illegible] این حدیث را از ابن عباس نقل کرده است و ایضا
صاحب روضة الفضائل و صاحب کتاب المناقب [illegible] الله
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیة المومنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الا الله یا رسول الله [illegible] امیر المومنین
علیه السلام [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] الفصول [illegible]
امیر المومنین [illegible] پس امیر المومنین [illegible]
فرمود برز الایمان کله الی الشرک کله یعنی [illegible] لا یذر [illegible]
اللهم [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه السلام با عمرو [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] علی [illegible]
[illegible] و کفی الله المومنین القتال بعلی [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]

در قوله تعالی أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ که در حق علی و حمزه علیهما السلام نازل شده است و ابو نعیم الحافظ از امام جعفر
صادق علیه السلام و از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است و اثبات امامت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمودند که من و حمزه و جعفر و عبیده
بن الحارث با خدا و رسول عهد کرده بودیم بر امری و وفا کردیم ... خدا و رسول پس اصحاب من بر من تقدم کردند و بعد در شهادت و ماندم
من بعد از ایشان ماندم فانزل الله سبحانه و تعالی فینا رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ حمزه و جعفر و
عبیده وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا انا المنتظر و ما بدلت تبدیلا یعنی ... ذکر کرده است که مردانی اند که عهد کرده‌اند
با خدا بر آن که ثابت بر قتال باشند پس بعضی از ایشان کسی است که وفا کرد به نذر خود که کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و جعفر و عبیده
و بعضی دیگر از ایشان کسی هست که انتظار شهادت میکشد و تغییر نداده عهد خود را تغییر دادنی و حضرت علی فرمود که من آن منتظر
که تغییر ندادم عهد خود را بهیچ وجه من الوجوه مُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ از این قبیل اخبار در کتب علمای اهل سنت [illegible] بسیار
سطر بسته که تصریح ... موجب تطویل کلام و ملال خاطر ناظر است اکنون گوئیم در صورتیکه ... [illegible]
... ثواب ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]
امامت ... [illegible]
المؤمنین علیه السلام ... اهل بیت پیغمبر ... امیر المؤمنین علیه السلام

دلیل و آیه بیست و هفتم از (۲۹) از سوره مبارکه الرعد و هی قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ
لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنانکه ایمان آوردند و کردند عملهای شایسته از برای ایشان است ... و ... امام ثعلبی
باسناد خود از جابر جعفی از امام جعفر علیهما السلام نقل کرده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ قال هی شجرة فی الجنة اصلها فی داری و فرعها علی اهل الجنة قیل له یا رسول الله
سئلناک عنها فقلت اصلها فی دار علی و فرعها علی اهل الجنة فقال ان داری و دار علی فی الجنة فی مکان واحد ...
[illegible] که رسول خدا فرمود که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه من است و فرع آن منتشر است بر ...
... [illegible] ... یا رسول الله ... طوبی ... علی ...
و فرع آن ... [illegible]
و ایضا ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که طوبی شجره‌ای است که خدا ... [illegible]
... [illegible]
و از حضرت باقر علیه السلام ... [illegible]
از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر ... [illegible]
وان اغصانها لیری من وراء سور الجنة الحدیث **دلیل و آیه بیست و هشتم** از (۳۷) از سوره ... [illegible]
فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ... [illegible]
خود ... [illegible] ... حق تعالی ... رجوع کننده است ...
بخشنده و مهربان است ... و علی بن محمد ... در کتاب خود المسمی ... باسناد خود ... ابن عباس
منقول است که قال سئل النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال سأله بحق محمد و علی و فاطمه
و الحسن و الحسین فتاب علیه و غفر له انتهی یعنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرده شد از کلماتی که آدم علیه السلام ...
... قبول ... [illegible] ... سوال کرد بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله
علیهم اجمعین ... [illegible] ... و در تفسیر مولانا امام حسن عسکری ...

از علی بن الحسین بن القاسم بن علیه السلام منقول است و در وی مذکور است که از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
صلوات الله علیه قال یا عباد الله ان آدم علیه السلام لما رای النور ساطعا من صلبه اذ کان الله تعالی نقل اشباحنا من ذروة العرش الی ظهره
رای النور و لم یتبین الاشباح فقال یا رب ما هذه الانوار قال انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشی الی ظهرک و لذلک امرت
الملائکة بالسجود لک اذ کنت وعاء لتلک الاشباح فقال آدم علیه السلام لو بینتها لی فقال الله عز و جل انظر یا آدم الی ذروة العرش
فنظر آدم علیه السلام و وقع نور اشباحنا من ظهر آدم علیه السلام علی ذروة العرش فانطبع فیه صور انوار اشباحنا فقال ما هذه الاشباح
یا رب قال الله تعالی یا آدم هذه الاشباح اشباح افضل خلائقی و بریاتی هذا محمد و انا المحمود فی افعالی شققت له اسما
من اسمی و هذا علی و انا العلی العظیم شققت له اسما من اسمی و هذه فاطمة و انا فاطر السموات و الارض فاطم اعدائی من رحمتی یوم
فصل قضائی و فاطم اولیائی عما یعتریهم و یشینهم فشققت لها اسما من اسمی و هذا الحسن و هذا الحسین و انا المحسن المجمل شققت
اسمیهما من اسمی هؤلاء خیار خلقی و کرام بریتی بهم آخذ و بهم اعطی و بهم اعاقب و بهم اثیب فتوسل بهم الی
یا آدم و اذا دهتک داهیة فاجعلهم الی شفعائک فانی آلیت علی نفسی قسما حقا لا اخیب بهم آملا و لا ارد بهم سائلا فلذلک حین
صدرت منه الخطیئة دعا الله عز و جل بهم فتاب علیه و غفر له **دلیل و آیه بیست و چهارم** از (۸۹ و ۹۰)
از سوره النمل مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي
النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی هر کس بیاید با حسنه پس او راست بهتر از آن ... بهتر از آنکه او بجای آورده و ایشان
و ایشان یعنی ارباب حسنات از فزع و هول و ترس عظیم روز قیامت ایمن و مطمئن اند و هر که بیاید با سیئه پس سرنگون کرده شود
روهای ایشان در آتش پاداده شوید مگر با آنچه بودید که در دنیا میکردید یعنی جزای عمل بما سبب کردار شما داده میشوید و اینکه
حافظ ... و ثعلبی در کتب خود باسناد خود از ابی عبد الله الجدلی روایت کرده اند که گفت قال لی علی کرم الله وجهه یا ابا عبد الله الا
انبئک بالحسنة التی من جاء بها ادخله الله الجنة و السیئة التی من جاء بها اکبه الله فی النار و لم یقبل معها عمل قلت بلی قال
الحسنة حبنا و السیئة بغضنا انتهی یعنی راوی گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا ابا عبد الله آیا خبر ندهم ترا بحسنه
که هر که با او بیاید او را داخل جنت میکند و بسیئه که هر که با او بیاید او را سرنگون در آتش میکند و هیچ عملی با وجود آن
مقبول نمی شود گفتم بلی فرمود حسنه محبت ما اهل بیت است و سیئه بغض ما اهل بیت است و ایضا از جابر بن عبد الله
انصاری روایت کرده که پیغمبر فرمود یا علی اگر امت من روزه بدارند تا آنکه مانند تار یکی و لاغری چون زه کمان شوند و نماز کنند
تا آنکه مانند کمان دو تا گردند و نور از سم داشته باشند حق تعالی ایشان را در آتش اندازد و از حضرت جعفر صادق علیه السلام
از پدران بزرگوار او منقول است ... ابن الفاظ الحسنة معرفة الولایة و حبنا اهل البیت و السیئة انکار الولایة
و بغضنا اهل البیت ... مذکوره در آن معرفت ولایت و محبت ما اهل بیت است و سیئه انکار ولایت و بغض ما اهل
بیت است و ایضا از ... امام جعفر صادق علیه السلام قال قوله تعالی مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا هی للمسلمین عامة
و اما الحسنة التی من جاء بها فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ هی الولایة و حبنا یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که من
جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا برای عامه مسلمانان است و اما حسنه که فرمود من جاء بها فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ
آمِنُونَ پس آن ولایت و محبت ما است یعنی مراد از اول عموم حسنات است در حق عموم مسلمین و از این آیه حسنه خاص است که
مراد محبت و ولای ما اهل بیت باشد و ایضا از محمد بن ... علی از پدران خود علیهم السلام منقول است که گفت سمعت ابی محمد الباقر علیه السلام
... ابو عبد الله الجدلی علی امیر المؤمنین علیه السلام فقال له یا ابا عبد الله الا اخبرک بقول الله عز و جل مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ الی قوله
... آمِنُونَ قال بلی جعلت فداک قال الحسنة حبنا اهل البیت و السیئة بغضنا اهل البیت ... **ابن شهر آشوب** ... احادیث بسیار ... ایضا
... مکرر مذکور شده ... بنابر این معلوم شود که این احادیث ... اعتقاد عموم اهل ... است

آثار آیات قرآنیه و احادیث نبویه

بلکه اخبار متواتر هستند تواتر معنوی و اگر بحد تواتر نرسیده باشند بعضی از آنها مفسّر بحد شیاع و استفاضه رسیده اند و
اکثر آنها به نظر قاصر حقیر رسیده است از کتب عامه و خاصه بر وجهی که ذکر میشود طلباً للاختصار و خوفاً من التکرار و چون اکثر آنها علی التحقیق
تا حال هر دلیل آیات نقل شده است و بعد هم نقل میشود از کتب عامه و طرق ایشان است تماماً للحجة و اطمیناناً للقلب **دلیل**
و بیست و پنجم آیه (۴۱ و ۴۲) از سوره مبارکه الزخرف قال الله تعالی فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ
أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ یعنی پس اگر ببریم ترا یعنی اگر قبض روح تو نمائیم پیش از انتقام از ایشان
بدرستیکه ما از ایشان انتقام کشنده ایم بعذاب و نکال در دنیا و عقبی یا اگر خواهیم بنمائیم ترا آنچه وعده داده ایم ایشان را
از عذاب و عقاب در زمان تو مثل روز بدر و غیره پس بدرستیکه ما بر عذاب کردن کفار قادریم یعنی در هر حال عذاب خدای تعالی
بر کفار و منافقین به نکال خواهد رسید یا در حیات تو یا بعد از ممات تو و ابو نعیم حافظ بسند خود از ...
حذیفة بن الیمان رضی الله عنه نقل کرده است قال قوله تعالی فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بعلی یعنی خداوند از کفار و منافقین انتقام کشد
بشمشیر امیر المؤمنین علیه السلام در حال حیات آن حضرت و بعد از ممات آن سرور و از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده که در حجة
الوداع حاضر بودم حضرت رسول خطاب باصحاب خود کرده گفت باینکه من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی مبادا که بعد از من برگردید
و گردن خود را بشمشیر بزنید پس قسم بخدا اگر چنین رفتار بکنید مشغول شوید شناسید مرا در آن لشکری که با شما مجادله کند
پس در عقب خود نگاه کرد امیر المؤمنین را دید گفت یا علی یا علی و این آیه مبارکه را تکرار فرمود جابر گفت فی الحال نزول وحی آن حضرت
ظاهر گشت و این آیه نازل شد فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ای بعلی چنانکه در حدیث حنبل و صفوان و غیر آن آمده و لشکری که
شناسید مرا در آن لشکری مقصود علی است که ... است و مکرر فرموده علی منی و انا منه و بسی فرموده ...
این قسم آیات بسیار بعلمای خاصه و عامه بتصریح فرموده اند در کتب تفاسیر و احادیث که در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده
کما لا یخفی علی المتتبع و لکن کتاب ما گنجایش ذکر زیاده بر این را ندارد لهذا اکتفا و اختصار نمودیم و چون بحمد الله ...
دلخواه از مطالب فصل اول فراغت و اتمام حاصل آمد اکنون بی تأمل و توقف بمطالب فصل دوم شروع نمائیم بعون الله تعالی

فصل دوم

در بیان احادیث منقوله از کتب عامه در خصوص امامت و ولایت و فضیلت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین
که هر یک از آنها نص صریح بر خلافت و امامت بلافصل است و این فصل را چند نوع قرار دادیم **نوع اول** در بیان خلافت
از احادیث حدیث اول از انس بن مالک منقول است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابی طالب
... صاحب الفردوس یعنی رسول خدا فرمود که عنوان اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب علیه السلام است و ...
کتاب الفردوس نقل نموده حدیث دویم از جابر بن عبد الله منقول است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز و جل باهی
بعلی بن ابی طالب کل یوم علی الملائکة المقربین حتی یقول بخ بخ هنیئاً لک یا علی رواه صاحب الفردوس یعنی رسول خدا فرمود
بدرستیکه خداوند جل جلاله هر روز مباهات میکند به ملائکه مقربین بسبب علی بن ابی طالب تا اینکه میفرماید به به گوارا باد ترا
یا علی حدیث سیم از انس بن مالک منقول است قال قلنا لسلمان سل النبی صلی الله علیه و سلم من وصیه فقال یا سلمان من وصی
و وارثی و مقضی دینی و منجز وعدی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه رواه احمد بن حنبل فی مسنده یعنی انس بن مالک گفت سلمان علیه
الرضوان عرض کردم که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کن که وصی او کیست پس سلمان سؤال کرد آن حضرت فرمود که ای
سلمان وصی من و وارث من و ادا کننده دین من ... علی بن ابی طالب علیه السلام است در مسند احمد بن حنبل ظاهر کرد حدیث چهارم
از سهل بن سعد از پدرش سعد منقول است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیبر لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله لا یرجع حتی یفتح الله علیه رواه احمد فی مسنده یعنی ... روز جنگ خیبر ...

فصل دوم از باب هفتم از کتاب انیس الاعلام

فردا امروزی که خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا و رسول خدا هم او را دوست میدارند و فتح میکرد تا اینکه خدا بروی فتح نمود حدیث پنجم از عباس بن عبد المطلب منقولست که قال رسول الله صلوات الله علیه ما بال اقوام یتحدثون بینهم فاذا رأوا الرجل من اهل بیتی قطعوا حدیثهم والله لا یدخل قلب رجل الایمان حتی یحبهم لله ولقرابتهم منی رواه صاحب الفردوس یعنی حضرت رسول فرمودند که چه میشود گروهی را که صحبت میکنند میان خود تا اینکه چون می‌بینند مردی را از اهل بیت من قطع حکایت میکنند سوگند بخدا قسم است که ایمان داخل قلب مرد نمیشود تا اینکه اهل بیت را دوست داشته باشد برای خدا و برای قرابت ایشان با من حدیث ششم از عمار بن یاسر رضی الله عنهما منقولست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی یا علی ان الله تعالی زینک بزینة لم یزین الخلایق بزینة هی احب الیه منها الزهد فی الدنیا وجعلک لا تنال من الدنیا ولا تنال منک الدنیا شیئا ووهب لک حب المساکین فرضوا بک اماما ورضیت بهم اتباعا رواه صاحب الفردوس یعنی پیغمبر علیه و آله سلام الله الملک الاکبر بحضرت علی علیه و آله سلام الله الملک الوفی فرمودند که یا علی بدرستیکه خدا زینت داد ترا بزینتی که نیاراسته بود بان کسی را که محبوبتر باشد بسوی او از آن و آن زهد در دنیاست و ترا قرار داد که چیزی را از دنیا نگیری و دنیا هم از تو چیزی نگیرد و بخشید بتو محبت مساکین را پس راضی شدند بتو که امام و پیشوای ایشان باشی و تو راضی شدی باینکه اتباع تو باشند حدیث هفتم از عبد الله بن عباس مرویست که قال رسول الله صلعم لفاطمة یا فاطمة اما ترضین ان الله عز و جل اطلع علی اهل الارض فاختار بعلک و وصیک رواه صاحب الفردوس یعنی رسول خدا صلعم بحضرت زهرا فرمودند یا فاطمه آیا راضی نمیشوی باینکه خداوند تعالی و تقدس مطلع شد بر اهل زمین و شوهر ترا از میان ایشان اختیار کرد و او را وصی من فرمود حدیث هشتم از بریده منقولست که او گفت قال رسول الله علیه و آله صلوات الله لکل نبی وصی ووارث وان علیا وصیی ووارثی یعنی رسول خدا صلعم فرمودند برای هر نبی وصی و وارثی بوده بدرستیکه وصی و وارث من علی علیه السلام است حدیث نهم سعد بن ابی وقاص گفت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله من آذی علیا فقد آذانی یعنی پیغمبر فرمود هر که علی را رنجانید مرا رنجانیده است و این کلام را سه مرتبه فرمودند حدیث دهم ابو هریره گفت که کان رسول الله صلعم بعث بعثین وبعث علی احدهما علیا وعلی الآخر خالد بن ولید وقال اذا التقیتم فعلی علی الناس امام واذا افترقتم فکل علی جنده فلقینا العدو فقتلنا وظفرنا علیهم وسبینا فاصطفی علی من السبی واحدا لنفسه فبعث خالد الی النبی صلی الله علیه و آله یخبره بذلک فلما اتیت واخبرته قلت یا رسول الله بلغنا ما ارسلته فقال لا تبغضوا علیا فانه منی وانا منه وهو ولیکم ووصیی من بعدی رواه احمد فی مسنده یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله دو لشکری فرستادند که امیر یکی امیر المؤمنین و دومی را امیر کرد یکی خالد بن ولید و فرمودند چون دو لشکر یکجا جمع شوند امام و امیر شما همه علی علیه السلام است و چون متفرق شوند هر کسی بسر لشکر خود خواهد بود پس بدشمن برخوردیم و بر ایشان ظفر یافتیم و بعضی را اسیر کردیم و جناب امیر ع از میان اسیران یکی را برای خود جدا فرمود و خالد مرا فرستاد خدمت پیغمبر که اخبار کنم آنحضرت را خبر دادم او را از این قصه پس متغیر شد و سلم و قصه عرض کردم پس گفتم یا رسول الله رسالت خود را نمودم و فرمودند بغض نکنید در حق علی علیه السلام بدرستیکه علی از من و من از اویم و علی ولی امر شما و وصی من است بعد از من حدیث یازدهم از وهب بن صیفی النصری منقولست که او گفت قال رسول الله علیه و آله صلوات و سلام الله انا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تأویل القرآن رواه صاحب الفردوس یعنی حضرت ختمی مرتبت فرمودند که من با کفار مقاتله میکنم بر تنزیل قرآن و علی علیه السلام مقاتله خواهد کرد با منافقین بر تأویل قرآن حدیث دوازدهم از ابو بکر منقولست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یا ابا بکر کفی وکف علی فی العدل سواء رواه صاحب الفردوس یعنی پیغمبر یا ابا بکر فرمودند که ای ابا بکر دست من و دست علی در عدل برابر است حدیث سیزدهم از عمران بن الحصین منقولست که او گفت قال رسول الله علیه الصلوة والسلام علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن ومؤمنة بعدی رواه صاحب الفردوس یعنی رسول خدا صلعم فرمودند که علی ع از من و من از اویم و او ولی امر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من است حدیث چهاردهم ابو هارون

در بیان احادیث دالّه بر ولایت مطلقه حضرت امیر

انصاری منقولست که او گفت مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات والارض بالفی عام محمد رسول الله وعلی اخوه
رواه ابن المغازلی یعنی پیغمبر خدا ص فرمود دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین بر در بهشت نوشته شده است محمد رسول الله علی
برادر اوست حدیث نوزدهم ایضا از جابر منقولست که رسول خدا فرمود ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب
علی بن ابی طالب رواه صاحب الفردوس یعنی خدا وند عزّ وجل ذریه هر پیغمبری را در صلب او قرار داده و ذریّه مرا در صلب علی بن
ابی طالب قرار داده حدیث بیستم ایضا از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که گفت قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم لعلی لما
خرج الی غزوة تبوک وخرج الناس معه دون علی فبکی فقال علیه السلام اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انه لا نبی بعدی
انه لا ینبغی ان اذهب الّا وانت خلیفتی رواه ابن المغازلی یعنی وقتی پیغمبر بیرون رفت بغزوهٔ تبوک و مردم در خدمت آنحضرت بودند
غیر از امیر المؤمنین علی علیه السلام گریه کرد و پیغمبر باو فرمود آیا راضی نمیشوی که از من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی الا اینکه پیغمبری بعد از من
نیست و اینکه سزاوار نیست برای من رفتن مگر اینکه تو خلیفهٔ من باشی **مؤلف گوید** تفصیل این حدیث عنقریب انشاء الله
مذکور خواهد شد پس در صورتیکه برای پیغمبر سزاوار نباشد رفتن مگر اینکه علی را در جای خود خلیفه قرار دهد چگونه امکان
دارد که بسفر آخرت برود و خلیفه در جای خود تعیین نکند بر خلاف عادت خود و عادت انبیای عظام حدیث بیست و یکم ایضا از جابر
عبد الله رضی الله عنه منقولست که گفت قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم حق علی بن ابی طالب علی هذه الامة کحق الوالد علی
ولده رواه صاحب الفردوس یعنی پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق علی بن ابی طالب بر این امت مانند حق پدر است بر اولاد
در حدیث بیست و دوم از سلمان رضی الله عنه که گفت قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم لکل نبی صاحب سرّ وصاحب سرّی علی بن
ابی طالب رواه صاحب الفردوس یعنی هر پیغمبری را صاحب سرّی بوده و صاحب سرّ من علی بن ابی طالبست حدیث بیست و سوم ایضا از سلمان
که او گفت قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب رواه صاحب الفردوس یعنی پیغمبر فرمود
که اعلم امت من بعد از من علی بن ابی طالبست حدیث بیست و چهارم ایضا از سلمان روایتست که قال رسول الله علیه وآله الصلوة والسلام
اوّلکم ورودا علی الحوض اوّلکم اسلاما علی بن ابی طالب رواه صاحب الفردوس یعنی اوّل شما از جهت ورود بر حوض کوثر
و اوّل شما از جهت قبول دین اسلام علی بن ابی طالبست حدیث بیست و پنجم از جابر روایت شده است که قال رسول الله
صلّی الله علیه وآله علی بن ابی طالب خیر الناس فمن ابی فقد کفر رواه صاحب الفردوس یعنی علی بن ابی طالب بهترین مردمست
پس هر که ابا کند کافر شده حدیث بیست و ششم از ابی ذر روایت شده است که قال رسول الله صلّی الله علیه وآله علی باب
علمی ومبیّن لامتی ما ارسلت به من بعدی حبّه ایمان وبغضه نفاق والنظر الیه رأفة ومودته عبادة رواه صاحب الفردوس یعنی رسول خدا
فرمود که علی باب علم منست و بیان کننده است برای امت من آنچه را که من فرستاده شدم با او بعد از من حبّ علی ایمانست
و بغض او نفاقست و نظر کردن بسوی علی از جهت رأفت و مودّت و محبّت عبادتست حدیث بیست و هفتم از معاذ بن جبل منقولست
که گفت قال رسول الله النظر الی وجه علی عبادة رواه صاحب الفردوس یعنی پیغمبر فرمود که نظر بسوی روی علی علیه السلام عبادتست
حدیث بیست و هشتم از انس بن مالک منقولست که قال رسول الله صلّی الله علیه وآله علی بن ابی طالب یزهر فی الجنة ککوکب الصبح
لاهل الدنیا رواه صاحب الفردوس یعنی علی بن ابی طالب میدرخشد در بهشت مانند ستارهٔ صبح از برای اهل دنیا حدیث بیست و نهم
از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که قال رسول الله حبّ علی بن ابی طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب رواه صاحب
الفردوس یعنی محبّت امیر المؤمنین علیه السلام گناهان را میخورد چنانکه آتش هیزم را میخورد و فانی میکند حدیث سی‌ام از ابن مسعود
رضی الله عنه منقولست که قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم ان الله امرنی ان ازوّج فاطمة من علی رواه
صاحب الفردوس یعنی پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلم فرمود خدا امر کرد مرا که فاطمه را تزویج کنم به علی علیه السلام امیر المؤمنین
[illegible]

صداقت برای او قرار داده هرکسی مشی بر روی زمین کند در خانه بکر معصوم بنا شد مسی و حرام خواهد بود حدیث بیست و هفتم ایضا
از عبد الله مسعود مرویست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انا و علی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی رواه صاحب الفردوس
یعنی من و علی علیه السلام از شجره واحده و یک درخت هستیم و سایر مردم از اشجار شتای مختلفه دیگر می باشند حدیث بیست و هشتم ایضا از ابن مسعود
منقول گردیده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلام الله علی منی مثل رأسی من بدنی رواه صاحب الفردوس یعنی علی علیه السلام از من مثل سر من است
از بدن من حدیث بیست و نهم ایضا از ابن مسعود است قال رسول الله سلام الله علیه علی بن ابیطالب باب الدین من دخل فیه کان مومنا و من
خرج منه کان کافرا رواه صاحب الفردوس یعنی علی بن ابیطالب ع در دین است هرکس داخل آن شد مؤمن خواهد بود و هرکس خارج از آن شد
کافر خواهد بود حدیث سیم ایضا از ابن مسعود رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا اجتمع الناس علی حب علی بن ابی
طالب ع ما خلق الله النار الفردوس خلاصه معنا آنکه اگر مردم اجماع میکردند بر محبت علی بن ابیطالب ع خداوند آتش را خلق نمیکرد
حدیث سی و یکم ایضا از ابن مسعود رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله فلم احب علیا عرفنها الدخول الجنة الفردوس
یعنی رسول خدا ص فرمود هر که علی را دوست بدارد میرساند او را دوستی علی بدخول بهشت حدیث سی و دوم از ام سلمه
رضی الله عنها قال رسول الله صلی الله علیه و آله القرآن مع علی و علی مع القرآن الفردوس یعنی قرآن با حضرت امیر المومنین است و حضرت
امیر المومنین با قرآنست حدیث سی و سیم از ام سلمه رضی الله عنها منقولست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی و شیعته هم الفائزون
یوم القیمة رواه صاحب الفردوس یعنی امیر المومنین و شیعیانش فائزون میباشند در روز قیامت حدیث سی و چهارم از عایشه منقولست
قال رسول الله علیه سلام الله ذکر علی عبادة الفردوس یعنی پیغمبر فرمود که یاد علی عبادتست حدیث سی و پنجم از عمار یاسر رضی الله عنه
منقولست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابیطالب ع من تولاه فقد تولانی ومن تولانی فقد تولی الله
الفردوس پیغمبر فرمود وصیت میکنم کسیرا که بمن ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است بولایت علی بن ابیطالب ع پس هرکس علی را دوست
دارد مرا دوست داشته است و هرکه مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است حدیث سی و ششم از ابی هریره منقولست که قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لما اسری بی فی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة
ان لا اله الا الله وحده وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابیطالب ع رواه الحافظ ابو نعیم حاصل مقصود از این کلمات نبار آنکه
رسول خدا ص فرمود که در لیلة المعراج انبیا برمن جمع شدند در آسمان پس خداوند عالم بمن وحی نمود که یا محمد از ایشان سوال کن که بچه چیز
مبعوث گردیده بودند پس از ایشان پرسیدم گفتند مبعوث گردیدیم بر شهادت بلا اله الا الله و بر اقرار بنبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام
حدیث سی و هفتم از ابو هریره روایت شده است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده
لا شریک له و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابیطالب ع رواه الحافظ ابو نعیم یعنی رسول خدا ص فرمود که بر ساق عرش خدا مکتوبست
ساق عرش لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد بنده و فرستاده من است و او را تایید نمودم بعلی بن ابیطالب ع حدیث سی و هشتم
از حذیفه رضی الله عنه منقولست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المومنین لما انکروا فضائله سمی
بذلک و آدم بین الروح والجسد وحین قال الست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم الفردوس یعنی سید
عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هرگاه مردم بدانند که علی علیه السلام در چه زمانی مسمی بامیر المومنین شد هر آینه فضائلش را انکار نمیکردند
مسمی شد بامیر المومنین و حال آنکه آدم بین روح و جسد بود در هنگامیکه خدا فرمود الست بربکم قالوا بلی پس خدای تعالی فرمود من پروردگار
شمایم و محمد ص نبی شما و حضرت علی امیر شما است حدیث سی و نهم از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم جاءنی جبرئیل بورقة خضراء مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابیطالب علی خلقی فبلغهم ذلک منی الفردوس
یعنی رسول خدا ص فرمود که جبرئیل ع نازل شد بر من با ورقه سبز که در آن برگ سبز با سفیدی نوشته شده بود که من
واجب کردم اسلام محبت علی بن ابیطالب علیه السلام را و بر بندگانم پس تو این را بایشان تبلیغ نموده و برسان حدیث چهلم از انس بن مالک

در ذکر احادیث نبویه در آل نبی و ولایت مطلقه

روایت شده است که فرمود رسول الله انا السابق علی الخلق انا وهذا آخرهم [illegible] علی خلقه رواه احمد فی مسنده وصاحب الفردوس یعنی

انس بن مالک گفت عمر [illegible] نشستند امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمودند و ابن حسین [illegible] حدیث چهل و یکم از ابن عباس رضی الله

عنه منقول است قال کنا جلوسا مع فئة من شبان قریش [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله اذ انقض نجم فقال علیه السلام من انقضی هذا النجم

فی منزله فهو وصیی من بعدی فقاموا و نظروا فوجدوا انقضی فی منزل علی فقالوا قد ضللت فی علی فانزلت والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم

وما غوی رواه المغازلی یعنی ابن عباس گفت با جمعی از جوانان قریش در مکه نشسته بودیم و رسول خدا علیه السلام در میان ما بود ناگهان

ستاره از آسمان ساقط شد پس رسول خدا فرمود هرکسی که این ستاره بخانه او نازل شود پس او وصی من است بعد از من پس مردم برخواسته

و نگاه کردند دیدند که در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام ساقط شد پس گفتند با محمد [illegible] علی گمراه شدی (العیاذ بالله) پس این آیه نازل شد که

والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی حدیث چهل و دوم از ابن مسعود منقول است که گفت قال رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم حب آل محمد یوما خیر من عبادة سنة رواه صاحب الفردوس یعنی یک روز دوست داشتن آل محمد بهتر از عبادت یک سال است

حدیث چهل و سوم از ابن مسعود است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اهل البیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا

رواه صاحب الفردوس یعنی خدا وند تبارک و تعالی آخرت را اختیار کرده برای ما اهل البیت حدیث چهل و چهارم از ابی سعید

الخدری منقول است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة من دخله غفر له رواه صاحب الفردوس

یعنی پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه است (در میان بنی اسرائیل) هرکه داخل شد آمرزیده است ادخلوا

الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین (۵۸) سورهٔ البقرة حدیث چهل و پنجم از ابن عباس رضی الله

عنه [illegible] است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان الریاض اقلام و البحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا

فضائل علی بن ابی طالب رواه صاحب الفردوس یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرگاه درختهای باغها قلمها باشد

و دریاها [illegible] و جن حساب [illegible] و انسها [illegible] نوشته [illegible] نمی‌توانند احصا کنند و بشمارند فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله معنی آل محمد رواه من التابوت آل محمد

[illegible] صاحب الفردوس فی فضائل امیر المؤمنین یعنی

[illegible] ولایت آل محمد امان از عذاب است

[illegible] و احعل [illegible] الاستحر

[illegible] الاحول والاحوال الحول

[illegible] احسن الحال [illegible] حدیث [illegible] جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه منقول است

که گفت [illegible] النبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] سبحان الله [illegible] اصحاح النحل [illegible] لا اله الا

[illegible] الائمة الطاهرین [illegible] اصحاح النحل [illegible] اصحاح النحل

[illegible] رسول الله [illegible] علی [illegible] الله [illegible] النبی صلی الله علیه و آله [illegible] ذلک الیوم الصحابی رواه

[illegible] القطع [illegible] و مخلصان

[illegible] علیهم السلام [illegible] الاسماء است و

[illegible] کرده ایم

[illegible]

[illegible] سلمان منقول است که

[illegible] علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

قال لمّا اسری بی الی السّماء اخذ جبرئیل بیدی واقعدنی علی درنوک من درانیک الجنّة وناولنی سفرجلة فانا اقلّبها اذا انفلقت فخرجت

منها جاریة حوراء لم ار احسن منها فقالت السّلام علیک یا رسول الله فقلت من انت قالت انا الراضیة المرضیّة خلقنی الجبّار من ثلاثة اصناف

اسفلی من مسک ووسطی من کافور واعلای من عنبر عجنی الله من ماء الحیوان ثم قال الجبّار کونی فکنت وخلقنی لاخیک وابن عمّک

علی بن ابی طالب ع رواه موفق بن احمد واخرجه الزمخشری فی کتاب ربیع الابرار یعنی پیغمبر فرمودند در شب معراج چون سیر داده شدم بسوی

آسمانها جبرئیل دست مرا گرفت و مرا بر فرشی از فرشهای جنت نشاند و بهی بمن داد پس من آن بهی را میگردانیدم ناگهان دو نصف شد

و حوریه از میان آن بیرون آمد و بهتر از او ندیده بودم در حسن و جمال پس گفت السّلام علیک یا رسول الله گفتم تو که هستی گفت من راضیه

مرضیه هستم از سه چیز آفریده شده ام اسفل من از مشک و وسط من از کافور و اعلای من از عنبر و خمیر مرا از آب حیوان نمود پس خداوند جبّار

بمن فرمود باش پس شدم و خداوند مرا خلق کرد برای برادر و پسر عمّ تو علی بن ابی طالب ع و در المناقب بسند دیگر از ابن عباس مذکور است

زیادتی این الفاظ کان اشفار عینیها مقادیم النسور فقالت السّلام علیک یا احمد والسّلام علیک یا محمّد [illegible]

اللوز است از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله نزل جبرئیل ومعه لوزة فقال یا رسول الله

ان الله یقرؤک السّلام ویقول لک هذه اللوزة فلمّا فککتها اذا فیها ورقة خضراء مکتوب علیها لا اله الا الله محمّد رسول الله اید

علی ونصره به رواه ابن المغازلی یعنی پیغمبر فرمود جبرئیل بمن نازل شد و با او بادامی بود و عرض کرد یا رسول الله خداوند سلام

میرساند و میفرماید این بادام را بشکن و چون شکستم برگ سبزی از میان آن بیرون آمد و در او نوشته بود که لا اله الا الله

محمّد رسول الله اید به علی ونصره به حدیث پنجاهم از جابر بن عبد الله انصاری از خود امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که قال رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده لولا ان تقول طائفة من امّتی فیک ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک مقالا

لا تمرّ بملاء من المسلمین الا اخذوا التراب من تحت قدمیک للبرکة رواه احمد فی مسنده وموفق بن احمد خوارزمی عن ابن مسعود یعنی

پیغمبر فرمودند یا علی قسم بآنکسی که جان من در ید قدرت اوست هرگاه این نبود که طایفه از امت من در حق تو خواهند گفت آنچه نصاری

در حق عیسی بن مریم گفتند هر آینه میگفتم در حق تو سخنی که بر ملائی از مسلمین عبور نمیکردی مگر آنکه خاک زیر پای ترا میگرفتند

برای برکت و چون حدیث پنجاه [illegible]

اللّهم ارزقنا وجمیع المسلمین بحق صاحب هذه الفضائل یا محوّل الحول والاحوال حوّل حالنا الی احسن الحال [illegible]

[illegible] فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام [illegible]

رسول صلی الله علیه وآله وسلم است در وجوب اطاعت و متابعت و اقتدا بامیر المؤمنین و اولاد طاهرین [illegible]

علمای اهل سنّت و جماعت حدیث اوّل محمّد بن ابراهیم حموینی از ابن عبّاس روایت نموده [illegible] صلی الله علیه وآله

وسلم فرمودند هر که خواهد [illegible] که ناجی شود [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

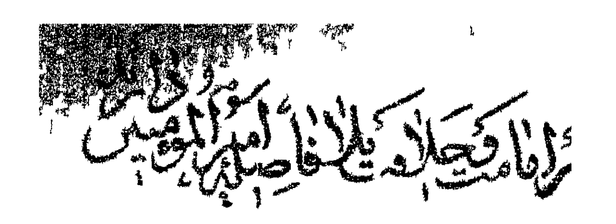
[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه واله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]



تو را از هدایت باز نخواهد داشت و به ضلالت نخواهد کشاند ای عمار طاعت علی طاعت من است و طاعت من طاعت الله است
حدیث بیست و چهارم صاحب ینابیع از ابن المغازلی نقل نموده است از زید بن ارقم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
هر که خواهد زندگانی من زنده باشد و بموت من بمیرد باید که علی بن ابیطالب علیه السلام را تولی بجوید که او هرگز شما را از راه هدایت
خارج نمیکند و به ضلالت نمی اندازد حدیث بیست و پنجم صاحب ینابیع از حدیث نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که
طاعت علی طاعت من است و معصیت علی معصیت من است حدیث بیست و ششم صاحب ینابیع باسناد خود از حضرت سید الشهداء علیه آلاف
التحیة روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که فاطمه سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند شوهرش
نور دیده من است و امامان از اولاد فاطمه امناء پروردگار منند و حبل الممدود بین او و بندگانند کسی که چنگ زند در ایشان او و هر که با ایشان
پیوند نجات یابد و هر که از ایشان باز پس ماند هلاک شود حدیث بیست و هفتم ابن شاذان از طریق اهل سنت و جماعت نقل نموده و صاحب
کتاب حلیة الاولیاء و ابن ابی الحدید و هم از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خدا
اقدس الهی سماوات و ارضین را آفرید و خواند ایشان را [illegible] نمودند پس نبوت من و ولایت علی را بر ایشان عرض کرد قبول کردند
ثم خلق الخلائق و امر دین و آئین را بما تفویض فرمود پس سعید کسی است که بما سعادت یابد و شقی کسی است که بعد از ما باز دارد
ما ئیم محلل حلال و محرم حرام حدیث بیست و هشتم حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا به علی بن ابیطالب ع
فرمودند که تو امام امت منی و خلیفه منی بر ایشان هر که تو را اطاعت کند سعید است و هر که عصیان تو ورزد شقی است و هر که تو
دوست دارد رستگار شد و هر که از تو دوری جست هلاک شد مثل تو و امامان از اولاد تو مثل کشتی نوح است هر که بر آن نشست نجات یافت
و هر که از آن تخلف ورزید غرق شد مثل شما مثل کواکب است هر گاه یکی از آنها غروب کند دیگری طلوع نماید حتی یوم
القیمه حدیث سی ام ابن شاذان بطریق دیگر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمودند علی از من بمنزله سر من از بدن
من است هر که با او تولی جوید هدایت یابد و هر که او را دوست دارد براه راست رود و هر که او را یاری کند نجات یابد حدیث سی و یکم
ابن شاذان بطریق دیگر از سعید بن جماده روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من سید اولاد آدم
و علی سید عرب است و حق علی مثل حق من است و طاعت او طاعت من است مگر اینکه پیغمبری بعد از من نباشد هر که از او مفارقت کند
از من مفارقت کرده و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده علی خیر البشر است هر که او را انکار کند کافر است حدیث سی و دوم صاحب الاربعین
از سلمان رضی الله عنه روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود بر شما باد اطاعت علی بن ابیطالب علیه السلام
که او مولای اعظم شما است او را پیروی کنید و عالم شما است او را اکرام کنید [illegible] شما را دعوت کند اجابت نمائید و اگر امر کند
کنید که [illegible] حق تعالی مکرم [illegible] مامور گردیده بودم تا این حدیث را رسانیدم ابن مغازلی شافعی باسناد خود از
رسول خدا روایت کرده که فرمود حق تعالی درباره علی عهدی با من کرده است و فرمود که علی رایت هدایت است
امام دوستان و اولیای من است و نوری است که مرا اطاعت کند [illegible] و هر که علی را دوست
کند مرا اطاعت کرده است ای محمد علی را باین بشارت ده حدیث سی و سوم [illegible] ابن عباس [illegible] در هنگام وفات رسول خدا
[illegible] حاضر بودم [illegible] رجوع کنید بسوی علی علیه السلام [illegible] علی
مع الحق و الحق معه [illegible] حدیث سی و چهارم [illegible] المتفق
الائمه [illegible] العلماء از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا [illegible] که
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله است و علی [illegible]
[illegible] حدیث سی و پنجم [illegible] حموینی [illegible] روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] فرمود [illegible]

پس برخواستند جماعتی از صحابه چون زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و گواهی دادند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی امر فرمود مرا که نصب نمایم و بر پا کنم از برای شما بعد از خود
وصی و خلیفه خود را و آن کسیرا که حق تعالی واجب کردانیده است بر همه مؤمنان اطاعت او را و اطاعت او را مقرون باطاعت
من فرموده و شما را بقبول ولایت او امر نموده و من شما را گواه میگیرم که ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را بان امر فرموده مخصوص
باین مرد است و دست خود را بر سر علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشت و از برای دو پسر او و پس بعد از او و از برای اوصیای من است بعد از ایشان
ای گروه مردم بیان کردم از برای شما و آگاه کردانیدم شما را بانکسیکه پناه شما باشد بعد از من و شما را از ضلالت و عصیان باز
دارد و شما اعلام کردم که امام و دلیل و هادی شما بعد از من برادرم علی بن ابیطالب است و او در میان شما بمنزله من است در میان شما پس
باو تقلید کنید در امور دین خود و در جمیع امور اطاعت او نمائید **مؤلف عفی الله عنه گوید** دلالت این اخبار از جمیع
ما کفتیم از خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت و ولایت او ظاهر بیش از آنکه از منصفین جهان مخفی و مستور نیست تا اینکه
محتاج بکفتگو و شرح و بیان باشد **نوع سیم** از اخبار داله بر خلافت و امامت بلافصل مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام
اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام امیرالمؤمنین و سید الوصیین و قائد الغر
المحجلین است از طرق عامه در این باب زیاده بر دویست حدیث بنظر رسیده است طلبا للاختصار در این موضع اکتفا مینمائیم بذکر
بیست حدیث حدیث اول اخطب خوارزمی از اصبغ بن نباته و از زید بن صوحان و از وحید بهم روایت کرده است که از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود علی امیر البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله الا ان الحق معه یتبعه الا
فمیلوا معه حق پیوسته با علی است و پیروی او میکند بدانید و روی بیاورید با او تا رسید حدیث دوم ابن شیرویه در کتاب فردوس از حذیفه
نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی را امیرالمؤمنین میگفتند در وقتی که آدم در میان روح و جسد بود یعنی هنوز
روح در جسد او داخل نشده بود که خطاب از جانب رب الارباب رسید در عالم ارواح بملائکه و ذریات آدم که الست بربکم و محمد نبیکم
و علی ولیکم و امیرکم حدیث سیم مسعود که نسب خود را بابی داود رسانیده و او از ابو هریره نقل کرده است که ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم آمد حضرت فرمود ای ابوبکر برو و بر امیرالمؤمنین علی سلام کن عرض کرد ای رسول الله در حضور تو علی را امیرالمؤمنین کویم
فرمود بلی در حضور من او امیرالمؤمنین است پس عمر آمد و بهمین فرمود عمر بهمان سؤال نمود رسول خدا همان جواب که باو کفته بود
داد بعمر فرمود پس عمر عرض کرد از جانب خدا و از رسول خدا فرمود بلی از جانب خدا و از رسول خدا صلی الله علیه و آله او امیرالمؤمنین است
حدیث چهارم و پنجم و ششم عامه بطرق بسیار از ابوهریره و ابراهیم نخعی از عبدالله بن حکیم و جهنی و سعری بن عبدالله باسناد خود نقل
نموده اند از رسول خدا این حدیث سلموا علی علی بامرة المؤمنین حدیث هفتم اخطب خوارزم در کتاب مناقب ... روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا باسمان بردند و بسدرة المنتهی رسیدم ... حق تعالی ایستادم
فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک فرمود مردم را امتحان کرده از میان ایشان کدام یک را یافتی که بیشتر از همه اطاعت و فرمانبرداری
تو کند عرض کردم پروردکارا علی را فرمود راست کفتی آیا هیچ خلیفه بجای خود نصب کرده که بعد از تو ادای پیغام تو نماید و مردم را
تعلیم کند از کتاب من که قرآن باشد عرض کردم پروردگارا تو اختیار کن خلیفه مرا که را تو اختیار کنی من راضیم
اختیار کنم فرمود من علی را اختیار کردم تو نیز او را خلیفه خود کردان که من علم و حلم خود را باو ارزانی داشتم و او امیرالمؤمنین است حقا
و احدی پیش از او باین مرتبه بلند و مقام ارجمند فایز نکردیده است که او را امیرالمؤمنین کوید و برای احدی بعد از او نیز این مقام نخواهد بود
علی سر هدایت است و امام کسی است که بمن ایمان آورده و علی نور اولیاء و احباء من است حدیث هشتم سید الائمه اخطب
خوارزمی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از علی بن ابیطالب علیه السلام است که ...
کوشت من است و خون او خون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی مکر اینکه بعد از من پیغمبری نیست ای ام سلمه گواه باش ...

و گواه باش تا گواهی دهی که علی امیرالمؤمنین و سید الوصیین و علی صندوق علم من است و علی باب من است که مردم از آن باب
من در آیند و علی برادر من و مصاحب من است در آخرت و نام من خواهد بود در اعلی. حدیث هشتم حدیث نهم خطیب عمری صاحب
مشکوة المصابیح باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود در روز قیامت من سوار خواهم شد
بر مرکبی که حق تعالی بمن عطا فرموده و نام آن براق است و اما برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب پس بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت که مهارش
دو پایی آن از زبرجد سبز و مهارش از طلا و سر آن ناقه از کافور سفید و دم آن از عنبر اشهب و دستهای آن از مشک اذفر و گردنش از مروارید
و بر پشت آن ناقه قبه‌ای بسته‌اند که ظاهر آن رحمة الله و باطن آن عفو الله و چون سوار شود لوای حمد بر دست او خواهد بود
هیچ فوجی از ملائکه نیابد مگر اینکه بگویند این کدام ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش پروردگار عالمیان است تا که منادی
از درون عرش با ایشان ندا کند که این نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه حامل عرش است بلکه هذا علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین
و امام المتقین و قائد الغر المحجلین الی جنات النعیم افلح من صدقه و خاب من کذبه. حدیث دهم ابن مردویه بسند خود از انس
بن مالک روایت کرده است که در خدمت پیغمبر بودم که فرمود الحال وارد خواهد شد عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد که وارد
خواهد شد فرمود آنکه سید مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء و اولی‌ترین مردم است بخلق گوید تا که داخل شد علی بن ابی
طالب آنگاه رسول خدا فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی. حدیث یازدهم صدر الائمه در کتاب مناقب از انس بن مالک
روایت کرده است که روزی در خدمت پیغمبر بودم که فرمود الحال مردی داخل میشود که او امیرالمؤمنین و سید الوصیین و اولی
الناس بالمؤمنین و قائد الغر المحجلین است من گفتم اللهم اجعله رجلا من الانصار در این دعا بودم که علی علیه السلام داخل شد
حدیث دوازدهم هم صدر الائمه در کتاب مناقب بطریق دیگر از انس بن مالک نحو روایت کرده است که رسول خدا فرمود
الحال داخل میشود بر ما مردی که او امیرالمؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی الناس بالمؤمنین است تا که علی علیه السلام
از در در آمد و چون نمایان شد حضرت برخاسته و عرق از پیشانی و روی مبارک خود پاک کرده و بروی علی مالید و از روی علی
پاک کرده و بروی خود مالید حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله آیا در باره من چیزی نازل شده فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا علی تو برادر و وزیر منی و بهترین کسی هستی که من او را پس از خود خلیفه و جانشین کنم
حدیث سیزدهم ابن مردویه بسند خود از بریده روایت کرده است که گفت پیغمبر امر کرده که چون بعلی سلام کنیم بگوییم السلام
علیک یا امیرالمؤمنین و او را بلقب امیرالمؤمنین تحیت بگوییم. حدیث چهاردهم حافظ ابوبکر باسناد خود از ابن عباس روایت کرده
که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره جابر نشسته بود و سر مبارک آنحضرت در دامن دحیه کلبی بود در این هنگام علی داخل
شد و گفت السلام علیک کیف اصبح رسول الله دحیه گفت بخیر گفت یا علی برادر مرا مدحی است از آن تو بگویم و روز قیامت تو
گرامی باشی یا علی تو امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین هستی [illegible] و سوای اولاد آدم بر دیگران [illegible] خالص الله پس سر مبارک
آنحضرت را در دامن علی داد و در این هنگام پیغمبر از خواب وحی بیدار شد فرمود ما هذه الهمهمه حضرت امیرالمؤمنین ما جری را
عرض کرد فرمود یا علی این مرد دحیه کلبی نبود بلکه او جبرئیل بود که بصورت دحیه شده بود و ترا نامید بنامی که حق تعالی ترا بآن
نام نامیده است و او دانسته که محبت تو را در دل اهل ایمان انداخته است و خوف تو را در دل کفار و این حدیث دحیه کلبی را چند
سند و روایت نوشته و نقل نموده‌اند. حدیث پانزدهم محمد بن ابراهیم الحموینی از عبد الرحمن بن سمرة روایت کرده که از رسول خدا
شنیدم در روز حدیبیه که بازوی علی را گرفته و بلند کرد فرمود علی امام البرره و قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله
حدیث شانزدهم ابن شاذان از طرق علماء و بروایت عامه بخارا نقل نموده از جمله از ابوسعید الخدری روایت کرده است
از رسول خدا در تفسیر این آیه وقفوهم انهم مسئولون که در پل صراط دو ملک نشسته و نگذارند که احدی از آن پل بگذرد مگر برات
امیرالمؤمنین و کسی که برات نیاورد او را در آتش اندازند اینست که میفرماید وقفوهم انهم مسئولون یعنی نگاه دارید

در بیان اخبار و احادیثی که کاملة الدلالة

انسان را و از انسان سؤال کنند که چرا امیر المؤمنین نام دارند پاسخ عرض کردم چه بوده ما در مدای تو یا رسول الله فرمود نام امیر المؤمنین
چه نام است فرمودند در او نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین وصی رسول الله از اخطب از ابن عباس روایت
کرده که رسول خدا فرمود هنگامیکه مرا بحق بخشا رب مردم فرستاده است که عرش بر کرسی آرام نگرفتند و افلاک نگردیدند و دنیا بنا شد
و آسمان و زمین قرار نگرفتند مگر اینکه هر یک را بر آنها نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین حقا و حق تعالی مرا باسمان
برد و مخصوص کرد است بلطف ندای خود و فرمود یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک فرمود من محمودم و تو محمدی نام تو را از نام خود
شکافتم و نور ترا بجمیع سکان و پاکان رسانیدم خود متصل دادم پس علی را نصب کن ما بین علی که حلفا اهدانت و اهدایت کند بدین
من یا محمد من علی را بر همه مؤمنین امیر گردانیدم و هرکه بر او امارت کند و حکم نماید او را لعن کنم و هرکه مخالفت کند او را عذاب کنم
و هرکه اطاعت کند او را در درگاه خود مقرب گردانم یا محمد من علی را بر مردم امام کردم هرکه در امامت بر او سبقت گیرد او را رسوا گردانم
و کسیکه یاور و فرمانبر او گردد در مرتبه خاصان او را داخل گردانم و فرمود انّ علیا امیر المؤمنین و قائد الغرّ المحجلین و حجتی علی الخلق اجمعین
حدیث هفتم مالکی در کتاب صفوة الائمه بسند خود از جمعی آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شبی که
مرا بمعراج بردند حق تعالی وحی فرستاد در باره علی بن ابیطالب علیه السلام سه چیز را امیر سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین
حدیث هشتم محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود هرکسیکه بخواهد خدا
را ببیند و بکشتی نجات در آید و بدوستی رسول الله خود را رهاند بعد از من باید بعلی اقتدا و پیروی نماید زیرا که علی وصی
من و خلیفه من در امت من است در زمان حیوة من و بعد از ممات من و او امام هر مؤمن و امیر هر مسلم است حدیث نهم
صدر الائمه اخطب خوارزمی بسند از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت بعلی بن ابیطالب علیه السلام
فرمود یا ابا الحسن با ما سخن گوی که تا تو سخن گوید علی علیه السلام گفت السلام علیک ایتها العبد الصالح المطیع لله امانت دار
جواب گفت و علیک السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین یا علی جای تو و شیعه تو در بهشت است حدیث دهم
از صدر الائمه اخطب خوارزمی بسند دیگر از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
آب وضو حاضر کن پس برخاست و دو رکعت نماز کرد پس بمن فرمود یا انس هرکس پیش از همه از این در وارد شود امیر المؤمنین و سید
المسلمین و قائد الغر المحجلین است من گفتم خداوندا امر اینکه از انصار قرار دهی ناگهان علی از در در آمد رسول خدا فرمود یا انس
کیست عرض کردم علی بن ابیطالب است آنحضرت شاد شد و از جای خود برخاست و دست در گردن او در آورد و عرق از جبین
مبین او پاک میکرد **مؤلف این کتاب** عفی عنه گوید اخبار وارده در این باب زیاده از آنست که این کتاب گنجایش ذکر
همه آنها را داشته باشد از این رو بهمین قدر اکتفا نمودیم و دلالت این اخبار بر مدعی اوضح از آنست که محتاج بیان
گفتگو شود بلکه مکابره نمودن در دلالت آنها در کمال رکاکت و قباحت است چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بعموم مهاجرین و انصار امر فرماید که سلام کنند بعلی بن ابیطالب بامرة المؤمنین و بعضی از صحابه مثل ابوبکر و عمر سؤال کنند که در
حال حیوة تو یا امیر المؤمنین بگوئیم حضرت امر فرمایند بلی در حال حیوة من او امیر المؤمنین است یا مرحبا و هکذا احادیث متعاله
دیگر را زیاد در عالم انس و بعد وفات ملقب بامیر المؤمنین نماید و هکذا امکر بسعی بعمیر فرماید که علی امیر المؤمنین و سید المسلمین
و قائد الغر المحجلین است وصی من و خلیفه من و بمنزله هرون است بموسی یا التصریح پس در اینصورت امارت دیگران معقول و
متصور نخواهد بود چنانکه بر همه مؤمنین است الظاهر **نوع چهارم** از اخبار داله بر امامت و خلافت مولانا امیر
المؤمنین علیه السلام اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در اتحاد نور این دو بزرگوار و این مثل اخبار از طرق عامه
معمول ... است ولکن اکتفا میشود بمختصر از آنها یعنی نام برده میشود عده مجموع اخبار معموله در این فصل یک صد و سند
حدیث اول شیخ محمد بن ابراهیم حموینی در کتاب فرائد السمطین از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت شنیدم

برخلاف بقای صلب آباء مطلقه علیهم

از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود من و علی آفریده شدیم پیش از خلقت آدم از نور بچهارده هزار سال و بودیم نزد
ساق راست عرش و خدا را تسبیح میکردیم و او را تبریک و عظمت یاد میکردیم پس آدم علیه السلام را آفرید و ما در اصلاب طاهره و ارحام
مطهره منتقل شدیم تا آنکه بصلب عبد المطلب رسیدیم و در آنجا از نور واحد بهم رسیدیم پس دو نیمه شدیم پس نیمی در پشت پدرم عبد الله قرار گرفت و نیم دیگر
در پشت عمم ابوطالب و من از این نیم خلق شدهام و علی از آن نیم دیگر و خدای تعالی چند نام از نامهای خود برای ما جدا ساخته و او
محمود است و من محمد و او اعلی و برادرم علی و او فاطر است و دختر من فاطمه و او محسن و این دو پسر من حسن و حسین و نام من در نبوت
رسالت و نام علی در خلافت. حدیث دوم [illegible] محمد بن ابراهیم حموینی نقل نموده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی علیه السلام
فرمود یا علی خلقت انا و انت من نور الله تعالی. حدیث سیم شیخ محمد بن ابراهیم حموینی از ابوهریره نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که چون حق تعالی آدم را آفرید و روح در او دمید بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع و سجود بودند آدم عرض کرد
الهی هیچ مخلوقی را پیش از من آفریدهای فرمود [illegible] عرض کرد پس اینها چه کسانند که مشاهده میکنم حق تعالی فرمود ای
آدم اینها از اولاد تواند و اگر اینها نبودند ترا نمی آفریدم و نامهای ایشان را از نامهای خود شکافتهام و اگر نبودند اینها
نمی آفریدم بهشت و نه دوزخ و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه جن را من محمودم و این محمد است و من عالیم و این علی
و من فاطرم و این فاطمه و من محسنم و این حسن و من احسانم و این حسین بعزت و جلال خود سوگند یاد کردهام که [illegible] هر که در دل
از عداوت ایشان باشد [illegible] ای آدم اینها برگزیدگان منند [illegible] ایشان [illegible] از عذاب جهنم نجات
دهم و بعداوت ایشان مردم را در آتش جهنم [illegible] ای آدم چون ترا حاجتی باشد بوسیله اینها بسوی من توسل جوی [illegible]
حدیث چهارم شیخ محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از ابن عباس [illegible] و سلمان همین حدیث را
نقل نموده [illegible] حدیث پنجم ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از سلمان [illegible] نقل نموده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی نوری بودیم در نزد حق تعالی و تسبیح و تقدیس میکردیم پیش از خلقت آدم به
چهارده هزار سال چون آدم را آفرید آن نور را در صلب او جای داد و پیوسته با هم بودیم تا آنکه در صلب عبد المطلب جدا شدیم پس من
دارای نبوت شدم و علی دارای خلافت و در روایت [illegible] نقل نموده [illegible] علی [illegible]
[illegible] حدیث ششم ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس بسند خود از سلمان رضی الله عنه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود من و علی از یک نور آفریده شدیم پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال چون آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او
[illegible] و پیوسته با هم بودیم تا در پشت عبد المطلب [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] عبد الله بن عمر روایت کرده است که از پیغمبر سوال کردند که حق تعالی در شب معراج بچه زبان
با تو سخن گفت فرمود بزبان برادرم علی [illegible]
[illegible] سوال کردم [illegible] و علی را از نور خود آفریدم [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] صاحب کتاب مناقب [illegible]
بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] آدم
عرش [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] عرض کرد الهی [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] نامهای [illegible] اگر اینها نبودند نمی آفریدم [illegible]
ای آدم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] مقام [illegible] عرض کرد الهی [illegible]
دعای او [illegible] عرض کرد الهی [illegible] اولاد تواند

فصل ششم از باب سیزدهم از کتاب ابواب الاعلا

و بعضی از ایشان پنج نام از نامهای خود مرکب کردیم من محمودم و این احمد و من عالیم و این علی و من فاطرم و این فاطمه و من محسنم و این حسن و من
احسانم و این حسین حدیث سیزدهم صدر الائمه بسند خود از ابن عباس از یزید بن شریک روایت کرده و از حماد بن سلمه از ثابت و عبد الله بن مسعود
بچند طریق نقل کرده است حدیث با حماد بن زید از عبد الله بن مسعود چنین نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون
آدم بعرش نظر نمود دید نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمه و علی مقیم الحجه من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر حقه لعن
و خاب حدیث چهاردهم صدر الائمه اخطب خوارزمی از ابو سلیمان راعی رسول الله روایت کرده که در لیلة المعراج حق سبحانه و تعالی
فرمود که ای محمد کرا خلیفه و جانشین خود کرده در امت خود عرض کردم همین را بشارت فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی پس فرمود که
ای محمد توجه کردم در زمین و ترا از اهل زمین اختیار کردم و جدا کردم از برای تو نامی از نامهای خود که یاد نشوم در جائی مگر
اینکه تو با من یاد شوی من محمودم و توئی محمد باز نظر کردم و علی را اختیار نمودم و جدا کردم از برای او نامی از نامهای خود نام من اعلی
و نام او علی یا محمد خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از نور خود بعد از آن ولایت شما را بر اهل
آسمانها و زمین عرض کردم هرکه قبول کرد ولایت شما را از اهل ایمان شد و هرکه را انکار نمود نزد من از کفار شد
حدیث پانزدهم ابن مغازلی بسند دیگر از جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق
سبحانه و تعالی قطعه از نور فرستاد و آنرا در صلب آدم جای داد بعد از آن آنرا از اصلاب و ارحام نقل داد تا اینکه آنرا دو قسمت نمود
قسمتی از آنرا در صلب عبد الله و جزو دیگر را در صلب ابوطالب جای داد پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من انتهی از این قبیل اخبار زیاده از غایت
و مرویست بروایات ایشان و فوق حد تواتر است ولی چون مرکبات ما وسعت زیاده بر این را ندارد و به همین قدر اکتفا نمودیم و امیدوارم مؤمن
منصف حق جوی بهمین کافی باشد در دلالت این اخبار بر مدعی در کمال وضوح و روشنی است احتیاج بهیچ تأمل و توضیح ندارد

فصل ششم در استدلال بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام ببراهین عقلیه و مقصود از براهین عقلیه در
مقام همان مسائل امامت عقلیه است که لابد است از احد بودن بعضی از مقدمات قطعیه و عقلیه و اگر عقل بتنهائی در تعیین
موضوعات جزئیه شخصیه راهی ندارد که حکم عقل همان ادراکات امور کلیه است و اعلمت ذلک فنقول بالله التوفیق برهان
اول اینکه امامت عبارت از خلافت کبری و ریاست عظمی است و آن احتیاج به ثبوت از جانب حق سبحانه و تعالی است و لا یلیق الا من کان عین
النبی فی العلم و السخاوة و الزهد و العبادة و الصفات و الکمالات و هذه الصفة و الحالة لا توجد الا فی علی بن ابیطالب و هذا
الشأن لا یلیق بغیره و صریح العقل یحکم بانه هو المعین للخلافة و این برهان مرکب از مقدمات چندی میباشد اول اینکه
معنی امامت ریاست عامه است از آنجا که متفق علیه امت است در تعریف امامت که امام خلیفه الله و نایب رسول الله است در
امر دین و دنیای مجموع امت و از برای او سلطنت الهیه و ولایت مطلقه بالنسبه بکافه عباد در امر معاش و معاد دوم اینکه
امامت احتیاج بثبوت از جانب حق سبحانه و تعالی است و اهمیت منصب و خصوصیت حکم قطعی عقلی و امری واضح و لا عیب که تا شخص
موصوف نباشد در حریکه متعلق بامر ریاست و کار و مقام او صفت صاحب منصب نباشد همان صاحب ریاست در امر ریاست
صاحب نشود و لهذا در بر عقلا قبیح است از روی ضرورت و بداهت که با صنعت تابع باشد در امر صناعت و یا اینکه
با طبیب باشد در امر طبابت و یا بالعکس و چونان که در عامه الاعصار و الاثار و کار جاهل احکام الله باشد بر علما
و فقهاء در استنباط احکام الهی و بیان آنها امر غلط و مضحک است در نزد عقول چه اگر معلم اطفال و مربی صبیان باید
و حکیم برای خود قرار دهد طفل جاهل غافل را از اصلاح امور اطفال از تدریس و تعلیم و تربیت امور و آداب اطفال عهد
خود البته این معلم عند العقلاء مذموم و از سفهاء شمرده میشود از این جمله بیانات سرحد برای با ثمره او تعالی
مربی موصوف باشد در متعلق سابق شتم اینکه در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله کسی نبود که متصف باشد
بصفات و جمال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از صفت علم بکثیر احکام و شجاعت و سخاوت و عفت و عصمت

ورهد الحمید ثالث در صفات مکرمهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام در مطالب سابقه ثابت و محقق کردید از آیات و اخبار مسلم بین الطرفین
چه از کثرت خطابی متعال حضرت امیر را بمنزله نفس حضرت رسول مطهر مقرر فرموده و رسول آنگاهان چنانکه در دلیل آیه تطهیر بیان شد در علم و
حلم و شجاعت و سخاوت و نصرت و بردباری و امثال آن مثل حضرت پیغمبر بود و بحکم آیه انفسنا و حدیث منزلت مثل حضرت رسول بود
الا اینکه اوحی الدلیل و اخ الرسول بود پیغمبر میان خود و امیر المؤمنین برادری قرار داد در یوم الاخا بین الصحابه و بود مثل محمد
نابود رسول الله کاملترها را و بعد از تحقق این مقدمات متعین خواهد بود عقلاً که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه و نایب بلا فصل پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم برهان دوم اینکه در ضمن آیات و اخبار سابقه ثابت شد که امام و خلیفه باید مثل پیغمبر
معصوم باشد و نیز ثابت و محقق است که در میان صحابه پیغمبر بعد از پیغمبر کسی نبود که متصف بصفت عصمت باشد مگر
امیر المؤمنین علیه السلام بحکم آیه تطهیر که خصم هم قایل است که امیر المؤمنین هم داخل است در تحت آیه تطهیر کما مرّ و اذا علمت ذلک فنقول
از شرایط صحت امامت عصمت است و عصمت در میان صحابه منحصر بامیر المؤمنین است پس امامت منحصر بامیر المؤمنین و اولاد طیبین
اوست برهان سیم اینکه از شرایط امامت و خلافت است که امام باید اعلم باشد از جمیع امت و الا دور و یا تسلسل لازم خواهد آمد
زیرا که امام جاهل هم در احکام تا بعضی از آن محتاج بامام دیگر خواهد بود بحکم عقل و شرع و اما الشرع فلقوله تعالی أَفَمَنْ يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى و اضرابهما بید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و
اما عقلاً معلوم است که تقدیم جاهل بر عالم قبیح است و هکذا اما آن بدور و یا تسلسل و تصحیح نمودیم در میان صحابه اعلم از
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده است زیرا که جمیع علوم مکرمه در میان امت است از افراد علمای اسلام از سنی و شیعه
ثابت مرویست از فقه و کلام و تفسیر و سایر علوم شرعیه ظاهریه و باطنیه و مرجع جمیع اصحاب پیغمبر بود در مسائل مشکله بآن حضرت
رجوع مینمودند خصوص ابوبکر و عمر و مکرر میگفت لولا علیّ لهلک عمر و گاهی میگفت عمر زنده نماند در جائی که علی نباشد و پیغمبر
میفرمود اقضاکم علیّ و نیز میفرمود انا مدینة العلم و علیّ بابها و حق تعالی در حق او فرموده وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ چنانکه
در ضمن آیات از امام فخر رازی و غیره شنیدی و ثعلبی و خوارزمی و مالکی و ابن ابی الحدید و قاضی مسکوی و سری و ابو نعیم
و ابو الحسن واقدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود حضرت پیغمبر
که پروردگار مرا امر کرده است که ترا نزدیک خود خوانم و دور نکنم و بتمام علوم خود ترا تعلیم نمایم و تو را امر کرده است
که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس نازل شد و پیغمبر تعلیم نمود امیر المؤمنین علیه السلام هزار باب از علم را و از هر بابی هزار باب
استنباط فرمود امام فخر رازی در مجلد دوم از تفسیر کبیر در ذیل شرح آیه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده است قال علی رضی الله عنه علمنی رسول الله صلی الله علیه و سلم الف باب من العلم و استنبطت من کل
باب الف باب انتهی بعد فخر رازی در مقام تعجب گوید فاذا کان حال الولی هکذا فکیف حال النبی و غزالی در مقدمات علم اللدنی
این روایت را نقل نموده است و خود حضرت امیر المؤمنین فرموده لو ثنیت لی الوسادة لحکمت علی اهل التوراة بتوراتهم و علی
اهل الانجیل بانجیلهم و علی اهل الزبور بزبورهم و غزالی بعد از نقل این حدیث گفته است که چنین علمی نتواند بود مگر لدنی و چون ثابت شد
اینکه امیر المؤمنین اعلم امت است و اینکه امام باید اعلم امت باشد و بعد از ثبوت این دو مقدمه منتج خواهد بود بحکم عقل که امیر
المؤمنین خلیفه بلا فصل است هذا هو المطلوب برهان چهارم اینکه امام باید افضل از جمیع امت باشد چه اگر مساوی و یا
ادون باشد ترجیح بلا مرجح و یا ترجیح مرجوح بر راجح لازم خواهد آمد و قبح هر دو عقلاً معلوم است پس لابد باید افضل از جمیع امت
باشد و بعد از ثبوت این مقدمه میگوئیم تفحص و تجسس نمودیم حال امت را بعد از رسول خدا خصوصاً حال صحابه آن سرور را و یافتیم
علی بن ابی طالب علیه السلام را که افضل از جمیع امت است بموجب آیات و اخبار متواتره که علمای امت از فریقین نقل نموده اند که در حق
آن سرور ذکر کشته مراد او و فضیلت اوست که اصلا محتاج بذکر آن نیست و بزرگی آن و سرایت صفات او خواهد بود

پس ملاحظه نمودیم در قرآن دیدیم که خداوند علی اعلی در آیات چندی مدح آن ستوده صفات نموده و در آیهٔ مباهله او را نفس
پیغمبر قرار داد و در آیهٔ وَیَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ او را از جانب حضرت رسول و شاهد و تالی او خوانده و در مقام صدقات او را معصوم
نازل فرموده و در حق او در سورهٔ هَلْ أَتَى و در خصوص انگشتر بخشیدن در رکوع از قوله تعالی إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ او را ولی خود خطاب فرموده
و در مقام جهاد او را تفضیل بر همه داده و در آیهٔ تطهیر او را مطهر و منزه و مبرا از جمیع عیوب و ذنوب و مصفا از کل ریب و شین
نامبرده و او را مخاطب فرموده در چندین آیات به صادق و صدیق چنانکه سبق بیان یافت با افراد و اعزاز عشیرت و محبت اولاد
در آیهٔ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى فرض نموده بر تمام امت و دربارهٔ او فرموده که از حزب الله است بقوله تعالی
أُولئِكَ هُمْ حِزْبُ اللَّهِ و او را محبوب خود خوانده است در آیهٔ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ و او را مخاطب بخطاب
صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ فرموده چنانکه در مفصل جملهٔ آیات سبق بیان یافت و کثیری از آن در استدلال با آیات مذکور حتی اینکه اصلاً
تجرداری که سید است که خداوند علی اعلی در قرآن در حق هر یک از انبیای اولوا العزم و غیر ایشان چیزی از عتاب و ترک اولی و مخالف
ارتکاب ایشان فرموده است چنانکه در حق حضرت آدم فرموده وَعَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى و دربارهٔ حضرت نوح فرموده لاتکن
مِنَ الْجاهِلِينَ و در حق داود بیان نموده که فَخَرَّ راكِعاً وَأَنابَ و در حق حضرت سلیمان و هکذا سایر انبیاء سلف که عتاب و تعبیر
و اظهار بادبی فرموده مگر هٰذا الفتی اعنی علی بن ابیطالب علیه السلام که هر چند تصفح در قرآن مشود چیزی در باب او خداوند ذکر
نفرموده مگر مدح و ثنا و فضائل و مناقب و اذکر فرموده و سورهٔ هل اتی الله علیه السلام المخصوص باو حق جود ذکر داشته که تا
تا آسوده شده و ابعد داز فضائل و مناقب سلطان سریر لوکتی ... مجامع و محافل صدور و عنایت او حصر البلاد و بهادر
است و غیر او سمو شتران و غلامان فرموده که مسامع تمام اهل عالم از دوست و دشمن و مخالف و موالف را مملو ساخته
از فضائل و مناقب او فرموده در حق او که من و علی از یک نور واحد خلق شده ایم و اکمل او سید الوصیین است و او حجت خدا و بعد
و او ولی هر مؤمن و مؤمنه است و او امیر المؤمنین هر دو ستان و موسی مگر اینکه نبی بعد از من نیست و او کشاورز و وصی و خلیفهٔ من است
و او کلید دو شهر علم است و او هادی و راه نمای خلق است و او مثل کشتی نوح است و او حبل الله المتین است و او عروة الوثقی
است و او صراط المستقیم است و او صدیق و صادق است ... خداوند بنای اعمال و مشکور داشته و عمل احدی از بندگان
حق قبول نخواهد بود مگر بولایت و محبت و معرفت او و جمیع امت از بغض او پرسش و سؤال کرده میشوند از ولایت ... او ... واحدی
از صراط نمیگذرد مگر به جواز و امضای او و دعوت او برهم جلیل است و او و اهل بیت او امان در زمین اهل من
بر تمام امت و احسن که در ما ... بحکام صلوات بر او و اهل بیت او بفرستند و او و ستد آل محمد است و از اصحاب ... است
او ستاره عظیم و در ... او ست علم کتاب که خداوند تعالی فرموده وَعِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ و او از اذن و اعمر و کوش سوای خدا است
و او هاشمی نسب و صهر و داماد بعصمت است و روح البتول و ابو السبطین الحسن و الحسین است و او اول کسی است که خداوند
او را اسلام رسانده و او اسبق در اسلام و ایمان است و اول من امن بالرسول و صاحب سر او و راکع و ساجد و صابر است و او مصداق
وَالنَّجْمِ إِذا هَوى در شأن و جلالت او نازل شده و اسم و ذکر او از میان آن است که لاذا ... وَلَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ در وصف شأن
او نازل شده ... او را است اعنی از بر تو نمود آن ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که
فرموده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی زهده فلینظر
الی علی بن ابیطالب و مقصود از فرمایشات بینه ... که هر یک از اوصاف و احدی از هر یک از انبیا اولوا العزم متحقق
بود و در او سپردار او لیا جمیع آن اوصاف بدون استثنا واحد از اینها محقق و موجود است و ... اینکه او کسی است که افضل از تمام امت
افضل از همه خلایق و اجمل از کل عرب و افضل از جمیع ناس است و سید الوصیین است و ... در حق او است ... افضل اصفیا است و مرده
که علی منی و انا من علی و ... امر فرموده ... سورهٔ برائت ... در حق او ... لاعطین الرایة غدا ...

تعلیقه بر ... خلافت

ودر سوله وخیرة الله ورسوله وندیحی او فرمود در حدیث طایر مسوی اللهم ائتنی باحب خلقک الیک تاکل معی هذا الطیر

وانکه اوست اول من سمی بالاسلام واول من صلی مع الرسول صلی الله علیه وآله واوست که پیغمبر رسول خدا در حق او فرمود

انا مدینة العلم وعلی بابها وانا دار الحکمة وعلی بابها وانا مدینة الجنة وعلی بابها واوست صاحب سر سلونی قبل ان تفقدونی

ودر حق او فرمود اقضاکم علی ودر حق او فرمود الحق مع علی وعلی مع الحق ودر منقبت دیگر علی مع القرآن والقرآن

مع علی ودر حق او فرمود من فارقک فقد فارقنی وفرمود انا وعلی ابوا هذه الامة وحق علی علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده

واوست ملجا وپناه انصار ومهاجرین در سراء وضراء ودر جهاد با اعداء ودر مشکلات احکام وترویج دین وملت اسلام

ودر حق او فرمود مثل علی فی هذه الامة کمثل قل هو الله احد فی القرآن وفرمود یا علی لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق

واو وزیر رسول الله ووارث علم او وان النظر فی وجهه عبادة واوست که پیغمبر چند مرتبه آفتاب برای او برگشت وانه هو الذی

تکلم مع الشمس وسلمت علیه وهو الذی تکلم مع اصحاب الکهف واوست که با جنیان ... علی اعلی در یوم طائف

وهو الذی انزل الله علیه السطل والمندیل هو الذی اهدی الیه الله سبحانه وتعالی من السماء ... وتفاحه وانار ...

ورمانتین ... وسلم علیه الملائکة فی لیلة بدر وهو الذی نادی جبرئیل یوم احد لا فتی الا علی لا سیف

الا ذو الفقار واوست که پیغمبر ... وهو الذی ... قسیم الجنة والنار وصاحب

لواء الحمد وساقی الحوض واوست که پیغمبر رسول خدا امر فرمود ... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب واوست که

در جای ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... وفرمود هو ...

وقاتل عمرو ومرحب وعنتر هو الانزع البطین ... وحبل الله المتین وسائق یوم الدین وامام المتقین وخیر المهتدین

وافضل السابقین وحجة الله علی الخلق اجمعین ابن عم المصطفی وولیه وناصره وباب علمه وحکمته وصاحب ...

روح الرسول وسیف الله المسلول المردود له الشمس بعد الافول سید الوصیین وصالح المؤمنین ووارث النبیین و...

ویعسوب الدین ونور المجاهدین ... وقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین ... ناصر دین الله

وولی امر الله ... وحکمة الله وعیبة علمه ...

... احدی ... الحسن والحسین ... الله ...

... کتاب ... اعیان علما ... اخبار کثیره ...

... ذکر ...

... رسول خدا صلی الله علیه وآله ...

...

... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ...

... تعالی ...

... احلال ... والاحر علی خلاف الحکم وابضا احلال ...

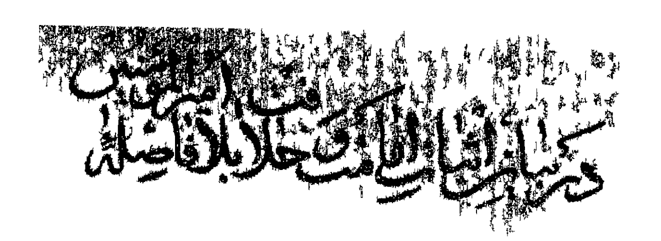
... واصحاب اکثر ... امامت ...

امام ... اعظم ... اعظم ...

... الاسلام علی ... الامامة فی کل زمان ... تعالی فرمود

الیوم اکملت لکم دینکم ... فرمود ... کمال دین ... رسول ...

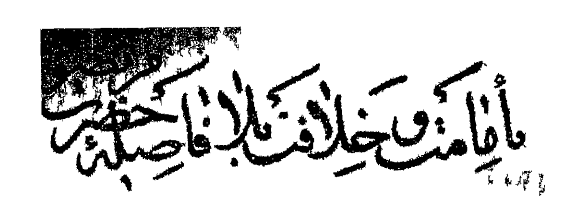
... تعالی ... امامت ... الدین ...



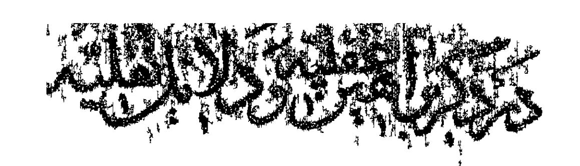
امام از اعظم و اتم مقومات شرع قویم است عقلا پس اگر حضرت باری تعالی اعلام فرموده است با کمال دین و تمامیت شرع
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دین مبین خواهد بود خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چرا که با اعتراف عامه
و اتفاق تمام امت دعوی تعیین و نص بر خلافت احدی از خلفاء غیر از علی بن ابیطالب کسی ننموده پس با نکار مقدم تالی لازم
خواهد آمد بخو [illegible] و صیح از حضرت باری تعالی و با نکار مقدم تالی لازم خواهد آمد انکار ضروریات و القول بان مسئلة
الامامة خارجة عن الامور الدینیة راسا و هو باطل جدا و با نکار مقدم تالی لازم خواهد آمد تکلیف حضرت باری تعالی و القول
بنقصان الدین و هو کما تری فلا مناص الا القول بتعیین الخلافة لامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و هو المطلوب
برهان ششم اگر لطف واجب بر حضرت باری تعالی و وجوب لطف علی الله تعالی سبب بود از برای ارسال رسل و انزال
کتب و جعل اصل تکالیف شرعیه و وجود امام حافظ دین باشد و وجود مبلغ و رسول و کتاب و جعل اصل تکالیف لطف است که تقریب
اطاعة الله تعالی علی المکلفین و الکل مشترک فی العلة و علی حد سواء عقلا و بعد عقل باکرار است که چنین حافظی که باشد رسول
مبلغ است باید عالم بجمیع احکام و معصوم از هر خطا و زلل باشد تا آنکه بتواند حفظ دین و نگهبانی شرع مبین نماید و بعد از این
دو معنی منحصر بود در ارجال صحابه حضرت رسول و کسی از ایشان که متصف بملکه عصمت و عالم بهر احکام و جامع جمیع علوم ظاهره
و باطنه و مطلع بر اسرار رسالت باشد غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که عصمت طهارت او و خلافت او بدلیل اجلی شهادت داده
آیه تطهیر اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً و اعلام بعلم او فرموده در آیه وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ
الْکِتابِ و آیه وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَةٌ و سید انبیاء صلی الله علیه و آله در حق او فرموده انا مدینة العلم و علی بابها با دیگر شواهد
و بینه برهان عادد حق آن ولی خدا و آن تصور نمیشود که سایر آن شود و با حصر بکار آن نماید تا انکار مسلمات طرفین است
مطلقا و متفق علیه بین خاصه و عامه است صفات [illegible] و اولیاء او در معصیت و کرامت [illegible] تعالی [illegible] عقلا الا
مولا علی بن ابیطالب علیه السلام و هو المطلوب [illegible]
[illegible] الله و اکرم [illegible] من السلطان [illegible]
العدل و الحکمة [illegible] نظام الکل
و معصوم [illegible] نظام [illegible] الوجود [illegible]
العلم و الهدایة و لامر الحل لعدم الفساد و للضرورة [illegible] الامام [illegible]
المکلفین و ام بحفظ معادهم و معاشهم عند الله [illegible]
و دسائم علی [illegible] الاتم و الاصلح [illegible] صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] اصلح [illegible] معاد و معاش [illegible] خواهد بود مگر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که [illegible] و اعلم از جمیع امت
بود بعد از رسول خدا در احکام [illegible] و معصوم از هر خطا و خلل بود با ضرورة و حفظ [illegible]
بود که در غزوات [illegible] اشجع از جمیع ناس بود در مقام حفظ حوزه مسلمین و قلع و قمع بنیان کفر و مشرکین و قاسطین و مارقین
[illegible] کما قال النبی صلی الله علیه و آله ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة امتی الی یوم القیمة و لولا لما قام عمود الدین و عمر بن
الخطاب اعتراف [illegible] که لولا لما قام عمود الدین الاسلام [illegible]
[illegible] الا [illegible] تعالی [illegible]
و [illegible] الامام [illegible] عبد الله [illegible] امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible]

وفرار نمودند ایشان در جنگها خصوصا در جنگ خیبر و یوم احد و غیر این فان قلت اصلح بحال امت امامت و خلافت ثبت در ایام ولایت ایشان
و ذلک لعداوة القوم مع امیر المؤمنین زیرا که اکثر طوایف قریش و غیر ایشان از مشرکین و کفار عرب در غزوات بشمشیر امیر المؤمنین
علیه السلام کشته شده بودند و اکثر خانواده عرب معانده و شقاق با امیر المؤمنین داشتند و اطاعت نمی نمودند از این جهة بود که
اجماع نمودند برابی بکر و عمر و مطیع و منقاد ایشان شدند فالاصلح بحال الامة هو خلافة ابی بکر و عمر دون غیرهما قلت هذا کلام من لا بصیرة
له ولا فهم له اولا آنکه معانده قریش و کفار مشرکین با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر بود از معانده ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام
جز آنکه موسس اساس قلع و قمع کفار و مشرکین و اهل مذاهب و ملل از یهود و نصاری و غیرهم حضرت رسول بود نه امیر المؤمنین لکن امیر
المؤمنین تابع رسول خدا و مامور بامر آنحضرت بود و اگر معانده قوم باکسی سبب شد برای عدم صلاحیت خلافت آنکس پس العیاذ
بالله رسول خدا صلی الله علیه و آله صلاحیت برای رسالت نداشته باشد چنانکه غنای همین مطلب کفار قریش در حق رسول خدا
داشتند و قالوا لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم که در مقام تکذیب حضرت رسول گفتند که چرا خدا این قرآن
نفرستاد بر مرد بزرگ در دو قریه که آن ولید بن مغیره است در مکه و عروة بن مسعود ثقفی است در طائف که آنها
صاحب ثروت و اموال بسیار بودند و رد الله تعالی علیهم بقوله اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم ثانیا آنکه
مراد اصلح بحال امت تمام امت است من الاولین و الآخرین الی یوم القیمة من الحاضرین و الغائبین و الموجودین و المعدومین چرا که
رسالت ختم شد بسید رسل صلی الله علیه و آله و دین او مقرر است الی یوم الدین و معانده منافقین و متعصبین با امیر المؤمنین
سبب نمیشود که اصلح بحسب نفس الامر است عند الله او نباشد پس اگر اصلح علی بن ابیطالب علیه السلام برای کافه مؤمنین الی یوم الدین نباشد
شود تا اصلح باشد بامت جماعتی دیگر از برای تمام امت تاکنون بحال معانده امیر المؤمنین را حضرت رسول اعلام نمود بامت و کشف از
شان فرمود من قوله یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و ثالثا آنکه حضرت امیر المؤمنین اصلح بحال همه بود چرا که اگر
مانند حضرت رسول داعی الی الله بود همه اتباع او میشدند او مانند خود دعوة حضرت رسول ابو جهل و غیره و متعصبین از
کفار قریش را که تا مراد غزوات و اصل جهنم شدند و این اصلحیت بحسب معاد است و بحسب معاش هم اصلح بود چرا که اگر منافقین و معاندین
مطیع و منقاد او میشدند افضل اهل صفاء و انقیاء بود ایشان را او امینا بر سر مجمع الصفاء و مرجع اهل سعادت میشد و امر معاش کرستگی نجات
ایشان بود در مهالک دنیویه و لکن حب دنیا و ریاست طلبی سبب شد از برای عناد و اطاعت ایشان مر داعی الی الشیطان و عبده الاصنام را
و هذا هو السر فی عدم اطاعتهم الداعی الی الله و الاکسیر خدا و ندعلی اعلی مرتبه فرموده است سر نبوت و ولایت را در کل زمان و محل فرمود
و از ما خواسته اصطفا و تکلیف عصمت که شان انبیا و رسل بود با وعطا فرموده مخصوص ساخت و اعلم الذی خود حکومت بعقل نمیشود
علم اصلحیت او را برای امامت و خلافت عند الله برهان قاطع اینکه نص غرض او مقتضیات داشته است که عقل مستقل است در
حکم بقبح دانی چه اگر نقض غرض نادر بمشود حق تعالی یا الذی ذا المرئیین و بعلو عن فعله چه نقض ان نا ذا امر با رسید
موجب نقص است مثلا اذا امر بعبد النصر و فرعون شی و یعلو عن بفعله و مع ذلک ابی بجاره بخرید بعضو العقلاء فی فعله
مکر اینکه اصل امر جود داشته نماند و آن غرض را ناشره از جود دفع نماید و بعدها اینکه نقض غرض قبیح باشد از من لایسال حق تعالی باینکه باهل
الادیان العقلاء و صلا عن حال العقلاء و اذا عرفت ذلک فنقول امامت و خلافت غیر از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
موجب نقض غرض الهی است در اصل دین چرا که غرض الهی در تشریع دین اسلام و نسخ سایر شرایع و ادیان موقت بعدین سدکان خدا
با آداب الهیه است بر طبق قانون و شریعت اسلام و معرفت و طاعت پروردگار تا مجرد از آن فرمود بر حضرت سید رسل از قواعد اصولیه
اسلام از توحید پروردگار و عدل و صفات افعال و غوامض مسائل اصول دین و تمام فروعات احکام شرعیه و فهم او عبادات و مسائل مهما
و معاملات و احکام و فرایض و مواریث و قضا و مسائل حدود و تعزیرات و از اصحاب آنکه با حضرت سید رسل در حیات بود متمم امر
ناقص بود از برای بندگان خدا و بعد از وفات او لابد است جانشین از هادی و مرشد و رهنمای تسکین حدای و شریعت اسلام جز آنکه

وحی منقطع شد بر خلق و اوضاع سوق تا الی یوم القیمة و النشور پیچیده شده است نص قرآن مجید و مقصود دین اسلام
و غرض از نصب امام و خلیفه همان حفظ شریعت دین اسلام است و غرض حق اولیا و خلقت بندگان معرفت و طاعت و عبادت اوست
و معرفت و عبادت حاصل نخواهد شد مگر بعلم بکیفیت آنچه حق او [illegible] از اراده نموده از بندگان خود [illegible] عقل قطعی [illegible]
نفس و مرشد و هادی بندگان بعد از وفات رسول خدا امام عالم همه آنها باشد من اولها و آخرها و هو علیها [illegible] و معصوم از لغزش و
خطا باشد و منزه از لوث معاصی باشد تا اینکه بوثوق بقول او و فعل او باشد در نزد بندگان خدا و [illegible] بعد از رسول خدا کسیکه
عالم بتمام شریعت اسلام و حافظ همه حدود و احکام الهیه و معصوم از لغزش و خطیئه باشد نبود مگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام چنانکه متفق علیه تمام است پس بخلافت و امامت آن [illegible] حاصل و محقق خواهد شد غرض الهی از تشریع
شریعت دین اسلام و بغیر او این غرض حاصل نمیشود و از روی حکم عقل قطعی خلافت و امامت غیر او موجب نقض غرض الهی خواهد
بود ممتنع عقلا پس [illegible] خلافت و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب برهان ثانی آنکه از بدیهیات
معقول است که شخص جاهل بشیء و غیر عالم بحقیقت آن شیء نمیتواند که هادی و دلیل دیگری واقع شود بمعرفت آن [illegible]
اگر خود راه معرفت آن شیء ندارد و [illegible] اعمی و اصم و کور و کنگ است [illegible] آن شیء چگونه میشود که
دال بر آن شیء باشد پس لابد و ناچار محتاج بعالم آن شیء خواهد بود در طریق معرفت آن شیء و ارشاد بحکم عقل است قوله تعالی
أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ و این امر در امور [illegible] محسوسه مصور و متعقل
خواهد بود فضلا عن الامور الغیر المحسوسة من المعقولات و العلوم و المعارف و الاحکام الالهیه پس کسیکه جاهل بطریق [illegible]
[illegible] باشد مثل نابینا [illegible] جاهل دیگر را ارشاد و هدایت [illegible] بطریق [illegible] محتاج بمرشد متین
عالم بآن طریق است کسیکه جاهل بصنعتی از صنایع باشد چون خیاطی مثلا نمیتواند تعلیم نماید جاهل دیگر را [illegible] بلکه
خود محتاج باهل حرفه و صاحب صنعت دیگر است و هکذا آن دیگری [illegible] جاهل و غیر عالم بآن شیء است رجوع بجاهل اول [illegible]
[illegible] اگر [illegible] رجوع نماید و هکذا پس آن تسلسل است الی ان ینتهی الی العالم [illegible]
و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام موجب دور یا تسلسل است الی ان ینتهی الی الامام [illegible]
المطلوب [illegible] اسلام [illegible]
الامام صلی الله علیه و آله [illegible]
من الله تعالی [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] شریعت اسلام موجب دور و تسلسل است [illegible] الامام [illegible]
مجهولات هادی و مرشد دیگران [illegible] حکم عقل [illegible] محتاج [illegible] خواهد [illegible] کلام در آن دیگری
یا جاهل است که رجوع بجاهل اول خواهد بود و هو دور باطل و یا رجوع بثالث و هکذا متسلسل الی ان ینتهی الی العالم من الله
[illegible] هو العالم دون غیره و لیس معنی الامام و الخلیفة الا الحافظ و العالم بالاحکام علی [illegible] الامام [illegible]
[illegible] الامام و هو مخصوص [illegible] امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب برهان [illegible] آنکه لولا امامة
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] الامام [illegible]
[illegible] وجود امام [illegible] مسلمین [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اسلام



و الا ممکن نخواهد بود از برای اهل اسلام بعد از وفات نبی رفع شبهات و احتجاجات علماء و احبار ذوی الادیان از غیر دین اسلام
از علمای یهود و نصاری و در این صورت محفوظ نخواهد ماند دین اسلام بلکه عجز امام و خلیفه از رفع شبهات و احتجاجات و الزامات علماء
و احبار یهود و نصاری مستلزم خواهد شد از برای ضعف و وهن دین اسلام و خروج اکثری از ضعفاء مسلمین از شریعت اسلام به سبب ورود
مثل احتجاجات بر حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که بی بود که غالب ایشان شرایع و مذاهب ملل و ادیان باشد مگر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام و کسی از عهده احتجاجات احبار یهود و نصاری بر نیامد مگر آنحضرت چنانکه مراراً و کراراً ابابکر و عمر و اصحاب ثلثه مسائل ایشان
ان شد و ملتجی بحضرت اقدس مرتضوی علیه السلام میشد علی ما نطقت به الاخبار و صرحت به علماء الاخیار و مهاتی الرابع من البحار کرباً ما فی حاشیه
و غایه دریافت علم او روایت شده است لو ثنیت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الفرقان
بفرقانهم فاذا ثبت تعین الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله لمولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرهانی ثابت چنانکه از جمله
شرایط صحت امامت و خلافت قادر بودن آن امام و خلیفه است بر اتیان معجزه و خارق عادت در مقام حاجت بجهت قطع شدن و دفع
احتجاج صالین و مشککین و الا لازم خواهد آمد الحام و عجز امام و خلیفه و نیز لازم خواهد آمد عدم تمامیت حجت الهیه بر عباد و مکلفین
و منقطع نشدن لسان معاندین ایشان در قبول نکردن دین اسلام و این منافی با وجوب لطف است و مستلزم اخلال باللطف و احتجاج و مستلزم
فتح عقاب کفار و مشرکین خواهد بود و این خلاف اجماع مسلمین و مستلزم تکلیف بلا حجت و بیانست و هر یک از این مجذورات عقلاً مستقل
قبیح و ممتنع است و در میان اصحاب ثلثه کسیکه صاحب معجزات و قادر بر اتیان خارق عادات باشد نبود مگر علی بن ابیطالب علیه السلام
و مواقع حاجت بیان معجزات و وقوع خارق عادات بجهة الزام کفار و مشرکین و معاندین دین اسلام از یهود و نصاری و غیر ایشان و داخل
شدن اکثر طوایف در دین اسلام بمعجزات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و رفع شدن همه این مجذورات عقلیه چنانکه خواهد آمد
در فصول آینده فاذا ثبت تعین الامامة و الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله عقلاً و ضرورة لمولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
ثبت المطلوب و ظهر المقصود برهان سیم و اکثر دهم از انکه اهمال امر امامت و خلافت بر الله تعالی و رسوله چنانکه بعضی علمای اسلام
قائلند باینکه خدا و رسول او را اهمال کرده اند و تعیین شخص معینی را نفرموده اند موجب اغراء عباد الله و عامه مکلفین است در فساد
و فتن و هرج و مرج عظیمی است بر الله و رسوله علی عباد الله حرام است که هیچ احتمال نرود بخلاف آنها و فساد و سایر طباع
در نوران فتن و وقوع فساد و اغراء عباد در فتن و شرور از اعظم قبایح و منکرات در عقول است عند العقلاء فصلاً عن خالق العقلاء
و رسوله علیهم بضد و ذلک ممتنع علی من الله تعالی و رسوله عقلاً فاذا ثبت عقلاً وجوب النص من الله و رسوله علی الامامة و
الخلافة بعد رسول الله و تنصیص بر خلافت احدی من الله تعالی و رسوله و امر نشده است باتفاق امت مگر لمولانا امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام چنانکه در فصلین سابقین نصوص ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام بر وجوب با اخبار و مسلم از خاصه و
عامه بقول النبی صلی الله علیه و آله انت اخی و وصیی و وارثی و قاضی دینی علی ما هو الامر علماء عامه مکوید که نص مذکور دلالت ندارد بر امامت
و خلافت بلا فصل بر روایت آنها جواب از آن بعد از اغماض از انچه در ثبوت امامت که حکم عقل قطعی مذکور قاطع عناد و لجاج اهل مقال
و ضلال است ما تمام را هم عقلیه که چند بر ثابت معتبر و محکم بر امر نص است موجب ثبات مرام است و هو المطلوب برهان
سیم دهم اینکه امر خلافت و امامت و وجوب طاعت الامام از اعظم احکام دین و اهم امور مسلمین است و اگر جایز باشد عقلاً اهمال
و تشریع آن نسبت بکلفه هر امر جایز خواهد بود اهمال و تشریع سایر احکام شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نسبت
بمکلفین حال آنکه احکام شرع مبین بعد از اصول عقاید از معرفة الله و رسوله اول مرتبه و اقل اهمیت خواهد بود از معرفت امام
و وجوب طاعت او با تفاق طرفین از خاصه و عامه و این مستلزم اسقاط و بی باری مکلفین است و بعبارت دیگر چنانکه غرض از بعثت
انبیا تبلیغ احکام و تشریع شرعیات است و بعد تکرار و تصحیح شد اسناد اعظم امور دین نسبت بمکلفین پس اسناد غیر اعظم
از امور دین بطریق اولی جایز خواهد بود نسبت بمکلفین و لازم میآید لغویت بعثت الانبیاء و التزام باین مجذور کفر عظیمی است که ضرور



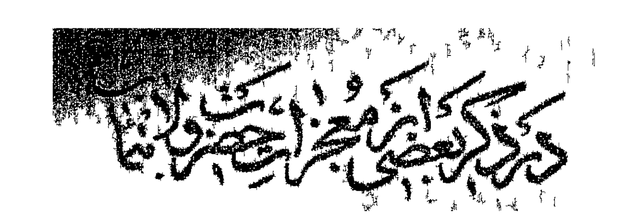
عقل و شرع قائم است مطلوب آن است که احکام دین از امور تعبدیه است که لا یعلم مصالحها و مفاسدها الا الله سبحانه
و تعالی و عقول قاصر از ادراک مصالح و مفاسد نفس الامریه و اکتساب آن دو موقوف بر حجت و رسول و خواهد بود لا عن وادا
ملزوم الاستغناء عن بعث الانبیاء ممنوع چنانکه بیان شد که از شرایط صحت امامت عصمت امام و حلیم است و عصمت و علو
از مواطن عبادات مطلع خواهد بود واحدی الا الله سبحانه و تعالی و من هو اصلح للعباد فی الحال و الاستقبال الی آخر عمره از امور غیبیه است
که لا یعلمها الا الله پس کشف بحور اسناد الخلافة الی الامامة دون سایر الاحکام فاذا المجد و بطل الرفاداست بطلان الحدود
حکم العقل بعیّن لولا التوارد الخلاف و لولا امر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لما ذکرنا من عدم النص علی احد سواه برهان اخر ثالث
آنکه چون انسان مدنی بالطبع است و لا یمکن ان یستقل وحده بامور معاش از تنها محتاج او بغذا و ملبوس و مسکن و غیر ذلک
از ضروریات معاش که بانفراد محال بجا آورد نیست و لا یحتاج الی فوق الصانع فی امر معاشهم من الحائک و الخائط و الحداد
و الکاتب و الزارع و الصانع و هکذا الی حد ذلک و تحصیل واحد من تلک الصناعات لا بد له من عمر طویل فضلا عما سواه پس کمال
و طبایع بشریه و جبلت الناس بر مقهور و مغلوب شهوت و غضب و تحاسد و تنازع است و اجتماع ایشان با این طباع مظنه فساد
هرج و مرج و اختلال نظام است و لولا المعاملة العادلة و القوانین الالهیة و لا تسلط رئیس فاهر یمنعهم عن الهرج و المرج و الفساد
از مقهور و مغلوب نمودن ظالمین و اعانت مظلومین و منع نمودن از تعدی و فساد و حفظ نوع انسان از حیف و میل و جور و امر نمودن
انسان را بمعروفات الهیه و نهی و منع نمودن از منکرات و شرور و تحریص بر عبادت و حفظ نمودن نوامیس الهیه از تعطیل و تحریف و زیادة و نقصان
و تعریفهم الی الطاعات و تبعیدهم عن المعاصی و التوغل فی الشهوات و حفظ نفوس و عقول و شریعت و نسب و اموال و اعراض
انسان از مفاسد و شرور و علمه بهوای نفس [illegible] و حکومت در میان ایشان علی طبق اراده الهیه بما انزل علی النبی
من الله سبحانه و تعالی و ناچار است در رئیس متصف بهذه الامور من ملکة العصمة و علم بجمیع ذلک لیمکن حفظ نظام النوع عن الاختلال
فاذا ثبت ذلک بالعقل معیّن الخلافة و الولایة لمولانا علی بن ابی طالب علیه السلام لعدم عصمة من سواه من الصحابة و اعلمیته من الکل و هو
المطلوب برهان رابع آنکه امام رئیس کل و مطاع کل خواهد بود و الواجب علی جمیع الامة من العلماء و العقلاء و الاغنیاء و الفقراء
و الرجال و النساء و الاحرار و العبید که [illegible] و اعمال و افعال [illegible] و امر بطاعت که متفق علیه بین
خاصه و عامه است ذکر کرده اند که الامامة [illegible] قوله [illegible] الذین [illegible] اولی الامر [illegible] الامر و ما
[illegible] علی سبیل الاستغراق [illegible]
مالک عصمت و علم الهی [illegible] مطاع کل و رئیس کل [illegible]
در اقوال و افعال [illegible] من الله سبحانه و تعالی [illegible]
و امر [illegible] و اطاعت رئیس کل و هو [illegible] و مطاع کل [illegible] در احکام
شرعیه و امور [illegible]
انسان لازم خواهد [illegible] و اطاعت انسان [illegible]
علی الخطاء و هو باطل بالاتفاق و الضرورة [illegible] النبی صلی الله علیه و آله
لا تجتمع امتی علی الخطاء [illegible] مطاع و رئیس کل [illegible]
خواهد بود [illegible] اجتماع [illegible] و ان الله [illegible]
دلالت [illegible] ان الصرف [illegible] الاطاعة [illegible]
العقل [illegible] العصمة [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] علی بن ابی طالب
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] و هو المطلوب [illegible]

ولایت و امامت و خلافت بلافاصله

اثبات امامت نظیر اثبات نبوت که بر طبق قواعد عقلیه است لکن اگر کسی ادعای امامت یا نبوت نماید و بر طبق دعاوی خود
اتیان معجزه و خارق عادت نماید بلا تردید است تصدیق بر آن مدعی نبوت و امامت چنانکه عقلاً ممتنع است اجراء معجزه بدست کاذب زیرا
که آن موجب اغراء بجهل و اضلال بندگان خدا است و صدور این محال از الله سبحانه است و اوصیاء عند ما معقول نیست که اجراء
معجزه بدست او ولی معنای آن شهادت و تصدیق بر حق او بدانست علی انه هو النبی او الامام و اذا ثبت ذلک عقلا فنقول ان امیر
المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بتصدیق علماء عامه بعد از یوم بیعت در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجماعت حاضرین
تا ابوبکر و عمر فرمودند انا اولی بالخلافة منکما چنانکه ابن ابی الحدید با ارکان جوهری نقل نموده است که گفتند و در آن امیر المومنین
و زبیر از سوی ابوبکر انکار نمودند و بنی هاشم همراه بودند و علی علیه السلام فرمودند انا عبد الله و اخو رسوله چون بردند ابا کردند گفتند بیعت
کن حضرت فرمودند انا اولی منکما بالخلافة و من بیعت با شما نمیکنم و شما اولی‌ترید که با من بیعت کنید زیرا که شما منصرف این امر شدید
از انصار بسبب قرابت با رسول خدا و من بر شما بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و حق ما را
بشناسید چنانکه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا اقرار بما کنید که بظلم و عدوان میکنید عمر گفت دست از تو
نمیدارم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت بدوش تا پستان بگیر تا نصف امروز را برای او میکنی که فردا بتو برگرداند بخدا قسم که تا
تمکین نمیکنم قول ترا ای مهاجرین از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانواده او بیرون مبرید به محلهای خود و دفع کنید اهل او
از مقام او و حق او بخدا قسم که ما اهل بیت حق‌تریم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده باشد
و بداند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امر رعیت را اداره تواند نمود بخدا قسم که اینها
همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود نکنید که از حق دور مسوید و ابن ابی الحدید گفته اکثر جمع کثیری روایت کرده‌اند
است که حضرت امیر المومنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت با ابی بکر یا انکار او و با اکراه آوردند بعد از آن گفت که علی بن ابیطالب
بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله منبر نمود که اگر جهل بعضی اصحاب بر آن عزم که تا سه هم در جهاد بودند می‌یافتم هر آینه سر
منکر دم و ابن اصحاب بن مزاحم و بستاری را از تاریخ نقل نموده اند این حدیث ابن ابی الحدید نقلا عن جماعة کثیرة من العامة فاذا ثبت
دعوته علیه السلام الامامة و الخلافة بلا فصل بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و اما اجراء معجزه بدست علیه السلام فهو من مسلمات الخصم
حیث ان معجزاته المنقولة منه علیه السلام من احیاء الاموات و مکالمته مع الشمس و رد الشمس له کرارا و ما صدر منه من المعجزات فی غزوات
فی جهاد الاعداء و شجاعته المعروفة بین تمام اهل الاسلام و فصاحته فی الکلام من خطبه المنقولة فی نهج البلاغة و ادعیته المأثورة
منه حیث انه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق و فصاحته و حکمه بین الناس و ما صدر منه من المعجزات فلملاء منه الدفاتر و
الطوامیر من الخاصة و العامة فلا یحتاج ثبوته الی بیان و اقامة البرهان و بعون الله بیان و تفصیل آن مذکور خواهد شد اما
المعجزة فاذا ثبت هذه المقدمات من دعواه الامامة و الخلافة بلا فصل بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و من جریان المعجزات و خرق
العادات بیده علیه السلام بالنقل القطعی من جهة اجراء المعجزة بید عن التصدیق عقلا کما ذکرنا فثبت امامته و خلافته عقلا
لمولانا علی بن ابیطالب علیه السلام و هو المطلوب برهان دیگر هم اینکه شبهه نخواهد بود که جمیع فرق علماء اهل اسلام که قرآن
صاحب وجوه و تأویلات و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مبین و عام و خاص و ظاهر و باطن است و حامل سنت رسول خدا صلی
الله علیه و آله است کتاب الهی بتصدیق جمیع علما صاحب وجوه و تأویلات و متشابهات است و لا بد است بعد از رسول خدا در میان
امت رئیس و هادی و عالمی که رافع شبهات و عالم بوجوه و تأویلات و متشابهات و نواسخ و منسوخات باشد چه آنکه اگر همه علماء
اهل اسلام بنصوص و محکمات قرآن و نصوص محکمات سنت شریف کافی نخواهد بود در اکثر مسائل از احکام الهی فضلا عن اکثرها
و جمیعها پس اگر در میان امت نباشد کسیکه رئیس و هادی و عالم که معصوم از هر خطا و زلل و خلل است ... بیان ...
امت دعوی ایشانرا تما اراده الله تعالی علی بینة علی حسب نفس الامر و الواقع و کذا ما ثبته السنة من التنصیص ... الصعبی

اولیای امت [illegible] باشد [illegible] صلاة الله [illegible] باشد و حال [illegible] رسول و امر [illegible] باشد که اصحاب
اولیا [illegible] که [illegible] احکام عمل نماید کما قال اذا قالوا واعملوا و قال رسول الله صلی الله علیه و آله قولوا واعملوا
و این مسلم است که [illegible] رسول الله [illegible] باشند [illegible] عمل [illegible] و احکام [illegible] و ازاله
مکلفین [illegible] و ولایت [illegible] در مسئله واحده [illegible] تاویل و زیاده [illegible]
[illegible] احکام [illegible] شرع [illegible] خواهد
و ان باطل است بالعقل والشرع و اذا ثبت ذلك ثبت الولایة والخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله الامام [illegible] علی بن
ابیطالب علیه السلام لعدم اتصاف غیره بالعلم والعصمة [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله وهو المطلوب [illegible] اگر [illegible]
امر وصیت [illegible] و وصیت [illegible] مسائل [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] مسائل [illegible] شرایع [illegible] است
[illegible] تعالی [illegible] وصیت [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وصیت [illegible] اهتمام [illegible] وصیت [illegible] میتة جاهلیة و قال صلی الله علیه و آله من لم یحسن وصیته عند
الموت کان نقصا فی مروته و عقله [illegible] الا و وصیته [illegible] اهتمام
در امر وصیت [illegible] خواهد بود [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] علما [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] وصیت [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] وهذا [illegible] القول [illegible] الوصیة [illegible] النبی صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] الامر والخلافة [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] الامر علی عدم [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] اخی و وصیی و وارثی و قاضی دینی [illegible] وصیت [illegible] امور دنیویه است و ما [illegible]
و اما امور [illegible] وصیت [illegible] هذا کلام [illegible] وصیت [illegible]
اعظم از وصیت در امور دنیویه است [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible]
احوال [illegible] قوله تعالی ان [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] امور دنیویه [illegible] وصیت [illegible] یعقوب [illegible]
ووصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون و قوله تعالی
ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم
و اسماعیل و اسحق الها واحدا و نحن له مسلمون [illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible] الوصیة [illegible] **فصل چهارم** در اثبات امامت

[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]



از خوارق عادات و امثال آن اگر خلاف سنت اجراء معجزه شد کاذب عقلاً چنانکه مفصلاً و مشروحاً در باب نبوت گذشت که عقلاً محال است که
اجراء معجزه شد بر کاذب اغراء بجهل و اضلال شد که قبیح است و صدور آن از الله تعالی قبیح و محال است پس اجراء معجزه شد بر صدق مدعی و دلیل صحت
این تصدیق و شهادتیست من الله علی امر نبی او ولی چنانکه معرفنا بید در جواب منکر نبوت کَفیٰ بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ
عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ یعنی اگر من کاذب بودم خداوند معجزات زاد به من اجراء نمیفرمود و چون مرا تأیید نمود اینها معجزات بر تصدیق
از جانب او تعالی شاهد حقانیت من الحاصل صدور معجزه از ولی بر طبق دعوی خود بمنزله امضای نبی و اگر است در بردار و صدوق
علیه الرحمة بسند خود از ابو بصیر روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که بجهت چه عطا فرمود خدای عزوجل انبیاء و رسل
و ائمه هدی را معجزات و خوارق عادات فرمود تا اینکه دلیل و برهان باشد بر صدق و اینکه اظهار معجزه نمود و معجزه نشانه و علامتیست
از جانب خداوند و اعطاء آن بغیر نمیفرماید مگر بانبیاء و رسل و حجج خود تا اینکه شناخته شود بآن صدق صادق و از حضرت رضا علیه السلام
شخصی سؤال نمود که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معجزات صادر شد که قادر در این بود جواب حضرت رضا فرمودند که چون ظاهر شد
از حضرت امیر علیه السلام بفرو عافیت خاصه دلیل است اینکه کسیکه خالی از حسن باشد و مشارکت با صفات مخلوقین دارد در این امور
معجزه از فعل او نخواهد بود بلکه از فعل قادر متعال است که منزه از صفت مخلوق است الحاصل معجزه فعل خداوند است اجراء او در دست
نبی و ولی شهادت خداست بر صدق او و چون اینمقدمه معلوم شد اکنون گوئیم اگر چه تمامی وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین
سرا بسر خالی از صفات و کرامات و معجزه و خوارق عادات نیست بلکه تمام سراپای وجود مطهر او ایدو اتحاد نور مقدس اولی از عالم
فرض شود اسم عظمی و حجت خدای اکبر است که خبر میدهند و از آن عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِیمِ و اگر کسی بادنی تأملی تامل
نماید بدیده انصاف بطریکه بحالات او ...ز خواهد مشاهده نمود که از روز ولادت الی یوم شهادت جمیع حرکات و سکنات و قیام
و قعود و نطق و نوم و تکلم و سکوت و عبادت خداوند و معاملات با خلائق و مجاهدات در غزوات و ریاضات نفسانیه و تحمل مشقات
وارده را و زهد و اعراض از دنیا حتی در ایام سلطنت ظاهریه و آنچه تصور میشود در افعال جسمانی ظاهری آن بزرگوار همه معجزه
و خارق عادت بوده فضلاً از آنچه تعلق دارد بر بواطن امور و عالم معقول و عوالم دیگر که فوق ادراک عقول و فهم علما است ادراک
مراتب جلال محمد و آل محمد خصوصاً مراتب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که خدا تعالی او را بمرتبه نفس پیغمبر قرار داده و پیغمبر رحمت یکضرب
زدن او را در یوم خندق افضل از عبادت جمیع امت شمرده الی یوم القیمه فوق ادراک عقول ناقصه و تصورات ماست پس افراد
معجزات ولی و الوان آن بیان مقامات و کرامات آن سرور است و لیکن من باب تمام حجت در مقام استدلال بر منکرین اگر جمله کلمه بیان شود
ضروری خواهد بود و اینکه حضرت امیرالمؤمنین بعد از وفات حضرت خاتم النبیین علیهما و علی آلهما افضل صلوة المصلین دعوی امامت
و خلافت بلافصل نمود باتفاق و اعتراف تمامی ارباب ملل و نحل از مسلم و غیرمسلم و معجزات و خوارق عادات بسیار از آن سرور بظهور
رسید بمرتبه‌ای که احدی از معجزات از حین ولادت الی یوم الشهاده از آن بزرگوار در کتب اهل اسلام از مخالف و موافق بطرق و اسناد احصی
عباد الله نرسیده است بلکه بعد از شهادت آن بزرگوار بسیاری معجزات و خوارق عادات از مرقد مطهر و ضریح منور آن سرور بظهور و بروز نمود
اسماع خلائق را پر کرده و از حد تواتر معنوی گذشته و کتب علما در خصوص معجزات مرقد منور آن حضرت نوشته شده است پس بعد از معلوم شد
بواسطه مقدمات که اجرای معجزه بر کاذب قبیح است من الله تعالی بلکه اجرای معجزه برهان و دلیل است بر حقیت و صدق امامت
خلافت و اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام دعوی امامت و خلافت بلافصل نمود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه صدور معجزه
و خوارق عادات از آنحضرت گردید تا اینکه حقیقت آن سرور کالشمس فی رابعة النهار معلوم و مشخص خواهد گردید و انکار او و رجحان انکار او بمنزله
انکار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اما ثبوت معجزات او بر ثبوت امامت که حکم عقلی حاکم مستقل آن است
و اما معجزات او ... ظاهر و وجدان و بخصوص قرآن ثابت و محقق است که ثبوت صدق حجج الله علام و ثبوت امامت آن امام
با ظهار معجزات و امامت با اثبات است که خارج از طاقت بشر باشد و عقل انصاف مستقل بحکم است بالزوم اتمام الاحتجاج و عدم القرب

پس شرایع الحق و الباطل و عدم تمامیت الحجة علی تمام اهل الغی لوجود ذلک من المفاسد و اما مقدمه ثانیه پس معروض کرده بکمه
اهل عالم مقر و معترفند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخاصمه بود با صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله در خصوص خلافت و فرمود
انا اولی بها من قمیصی هذه و ایضا فرمود لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی، و کلام آنحضرت بعد از
شقشقیه در محضر مهاجر و انصار در مسجد که اکثر مهاجرین متفرسند از صحابه پیغمبر و سلطنت ... از خلفاء ورزیدند ... و بحالهای خود
مبتلا بودند و اهل بیت را از مقام او و حق او دفع و منع نمایند ... سوکند بکرده مهاجرین با اهل بیت و لا تم بایر امر و بیما خود
مبتلا شد که این امر در میان ما واقع شد الحاصل امثال این کلمات از آنحضرت از جمله متواترات است که ... مقصر و الزام خواهد بود
انکار این مطلب مثل انکار وجود ظلم و جور است بلکه انکار فضل بن روزبهان این مطلب را مثل انکار وجود حضرت عیسی علیه السلام است اما
مقدمه ثالثه عرض شد که صدور معجزات از انبیاء و اوصیاء انکار نیست لا احتیاج سوی بیان خواستن باشد و لکن مختصری از آن و ترجمه
بعضی از معجزات ... مذکور خواهد شد ... الله تعالی ... پس چند نوع از معجزات معجزه اول اینکه
با صحاب خود فرمود اما انه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم مندحق البطن یاکل ما یجد و یطلب ما لا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و انه
سیأمرکم بسبی و البرائة منی ... زود باشد که ظاهر شود بعد از من مردی حلقوم کشاده شکم برآمده که هر چه بیابد بخورد
و هر چه نیابد طلب کند پس بکشید و نخواهید کشت او را ... او امر خواهد نمود شما را بدشنام و سب من ... برائت از من ... چنانچه
حضرت فرموده بود بعد از آنحضرت معاویه بر آن قوم غالب شد و امر بسب و برائت از آنحضرت نمود و سکم او ... بود که هر چند میخورد سیر نمیشد
او نامیدی و هر که سیر نشد ... ملول شدم و کسی که ... او ...
که شاعری از شعراء عرب در این خصوص ... کرده میگوید وصاحب لی بطنه کالهاویه کان فی احشائه معاویه
معجزه ثانیه اینکه ... خوارج ... شریعت ... حضرت ... خوارج ... از نهر ... کرده ...
... مصارعهم ... النطفة و الله لا یفلت منهم عشرة و لا یهلک منکم عشرة ... خمس ...
... ایشان ... نخواهد ... شد ... هیچ ...
... نموده بودند ... خوارج ... اصحاب آنحضرت ... و از ...
... اعظم معجزات ... معجزه ... بعد از شکست خوارج با آنحضرت عرض کردند که همه خوارج کشته
شدند ... حضرت فرمود کلا و الله انهم نطف فی اصلاب الرجال و قرارات النساء کلما نجم منهم قرن قطع حتی یکون آخرهم لصوصا
سلابین ... کلا که ... نطفهها ... قطع ...
... طلوع کند قطع خواهد شد ...
... آنحضرت طلوع کردند ... طلوع ...
... ایشان طلوع کرده ... قطع طریق ...
و کسی ... متوکل بن عمرو ... ایشان طلوع نموده ... ابو سعید ...
... جمعی ... و بعد از ... سی ... راه ...
... بود معجزه چهارم ... آنحضرت ... خبر داده بود ... مروان بن حکم ...
... آنحضرت ... عسکر ... آنحضرت ...
... ان له امرة کلعقة الکلب انفه و هو ابو الاکبش الاربعة و ستلقی الامة منه و من ولده یوما احمر ...
... خواهد کرد ... خواهد داشت ...
او ... خواهد بود ... سبز ... بزرگی ...

[illegible]

کز چهار پسر ملعون که هر یک بسلطنت رسیدند و این امت را او و اولاد او و دو نسل او خواهند رسید چنانکه آنحضرت فرموده بود
چنانکه ملعون بعد از آنحضرت کرده بمعاویه ملحق شد و در دمشق شصت و پنج سالگی از این ضلالت خلافت را برداشت و پسرش خلافت
نه ماه خلافت کرد و چهار پسر او هم رسیدند عبد الملک و عبد العزیز و بشر و محمد و هر چهار شجاع بودند و عبد الملک خلیفه شد و بشر والی
عراق شد و محمد والی ولایت جزیره شد و عبد العزیز در مصر ولایت و امارت نمود و متوالد شد اکثر از بعد چهار پسر عبد الملک باشند
که هر چهار پسر بخلافت نشستند که ولید و سلیمان و یزید و هشام باشند و آنچه از اولاد ایشان بنی امیه رسید مشهور و معروف
و در سیر و تواریخ مسطور است محتاج بذکر نیست معجزه چهارم آنکه در خطبه فرموده اند والذی فلق الحبة وبرأ النسمة ان الذی
انبئکم به عن النبی الامی ما کذب المبلغ ولا جهل السامع لکأنی انظر الی ضلیل قد نعق بالشام وفحص برایاته فی ضواحی کوفان
قال فاذا اینع زرعه وقام علی ینعه وهدرت شقاشقه وبرقت بوارقه عقدت رایات الفتن المعضلة واقبلن کاللیل المظلم والبحر الملتطم
هذا وکم یخرق الکوفة من قاصف ویمر علیها من عاصف وعن قلیل تلتف القرون بالقرون ویحصد القائم ویحطم المحصود یعنی بحق آنکس
که دانه را شکافت و انسان را آفرید که خبر میدهم شما را از پیغمبر امی [illegible] رساننده دروغ نگفت و نه جاهل بود شنونده آشنا کردم گویا می‌بینم
گمراهی را بشام صدای خود را بلند کرده و علمهای خود را بنواحی کوفه [illegible] و چون امرش کامل شد [illegible] گمراهی شکوفه
و ماننده [illegible] و چه بسیار قطع کسی که کوفه را قطع کند و بادهای تندی که [illegible] جهانها
شد [illegible] گروهی بگروهی پیچیده شود یعنی دولتی دیگر ظاهر شود و یحصد القائم [illegible] دولت سابق را درو کند [illegible] کرده شود
و هر که را درو کرده اند [illegible] پایمال کنند [illegible] بعد از [illegible] عبد الملک [illegible]
در نواحی کوفه [illegible] تعلق بحجاج [illegible] در تواریخ مسطور است و فتنهای [illegible] ظاهر است
و جنگهای گمراهی که بسته شد و بعد از عبد الملک [illegible] کردند [illegible] بن علی [illegible] مهلب [illegible]
رسید تا [illegible] بنی العباس با بنی مروان و دولت بنی مروان زائل شد و امرای ایشان کشته شدند و متوالد اشاره بمعاویه [illegible]
یزید و فرستادن او لشکر بکوفه [illegible] یزید [illegible] و لعنة الله [illegible] ملعون باشد و مراد از قائم امام عصر [illegible] امام
حسین علیه السلام است [illegible] پایمال کردند [illegible] معجزه پنجم
آنکه در خطبه فرموده اند اما والله لیسلطن علیکم غلام ثقیف الذیال المیال یاکل خضرتکم ویذیب شحمتکم ایه ابا وذحة یعنی آگاه باشید
بخدا قسم که مسلط خواهد شد بر شما جوانی از بنی ثقیف [illegible] که خورد مالهای شما را و گدازد پیه شما را [illegible]
بوده [illegible] و این خبر است از تسلط حجاج یعنی که بعد از بیست سال [illegible] از وفات آنحضرت که [illegible] عبد
الملک مروان [illegible] مسلط شد [illegible]
ظلم او ضرب المثل است [illegible]
و در وقت وفات او پنجاه هزار [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] ملعون [illegible]
بود [illegible]
[illegible] لعنة الله علیه معجزه ششم آنکه [illegible] آنحضرت [illegible] اصحاب
حضرت بود [illegible] فرمودند یا احنف کأنی به وقد سار بالجیش الذی لا یکون له غبار ولا لجب ولا قعقعة لجم ولا حمحمة خیل یثیرون الارض باقدامهم
کأنها اقدام النعام ویل لسکککم العامرة والدور المزخرفة التی لها اجنحة کاجنحة النسور وخراطیم کخراطیم الفیلة من اولئک الذین لا یندب
قتیلهم ولا یفقد غائبهم یعنی ای احنف گویا [illegible]
[illegible]

در ذکر اخبارات مستقبله و معجزات

تمام است وای بر شما ای کوچه‌های معموره و خانه‌های طلاکاری شده که از برای آنها شباکهای مخرّمه و ناودانهای نصب کرده شده باشد
از این گروهی که هر که از ایشان کشته شود نوحه کننده ندارد و هر که از ایشان پنهان شود جوینده ندارد تا آخر کثرت سطوت ایشان پنهان
شدن او و این اخبار است از معلّم صاحب زنج که بعد از دویست و چند سال از عهد آن حضرت ظاهر شد در حوالی بصره و گفته جمع
شدگان این قوم از اوباش پس جمع شوند چون غلامهای سیاه که در دولت بنی عبّاس و غیر او بودند او را جمع شده جمعیتی بسیار از ایشان
فراهم آورد و همه سادگان بودند و [illegible] که بعد از مدتی از برای خود او مهیّا کردند که هیچ اسبی نداشتند و چون لشکر
او همراه با جماعت بودند و اولادی نداشتند [illegible] چون کشته میشدند نوحه کننده نداشتند و اگر از ایشان
کسی گم میشد جوینده نداشت [illegible] که پنهان شد او و امان طلبید و در حوالی بصره [illegible] کرد و جمیع اطراف
بصره را قتل و غارت کردند [illegible] اسیران و امان داده کان [illegible] بر بصره مستولی شده جمیع خانه‌ها
بصره را آتش زدند و سوزانیدند و [illegible] چند نفر که مانده بود بچاههای خانه‌ها گریختند و اکثر [illegible]
مردند و آنحضرت خبر داده بود [illegible] اهل بصره را [illegible] اهل آخرت خواهند
و خانه‌های خود را [illegible] اخراج [illegible] خواهد کرد معجزه دیگر اینکه آن حضرت از اخبار امام
ترکان و لشکر چنگیز خان خبر داده کأنّي أراهم قوماً كأنّ وجوههم المجانّ المطرقة يلبسون السرق والديباج ويعتقبون الخيل العتاق
ويكون هناك استحرار قتل حتى يمشي المجروح على المقتول ويكون المفلت أقل من المأسور فقال له بعض أصحابه لقد أعطيت يا أمير المؤمنين
علم الغيب فضحك وقال ليس هو بعلم غيب إنما هو تعلّم من ذي علم يعني گویا می‌بینم ایشان را گروهی که روهای ایشان مانند سپرهای مطرقه
جامه‌های حریر و دیبا بپوشند و در آنجا واقع خواهد شد قتل بسیار [illegible] که مجروحان بر روی کشتگان راه روند و گریختگان
کمتر باشند از اسیر شدگان و در اینجا بعضی از اصحاب دیگر حضرت خبر میدهد از آنچه بعد از ششصد سال از هجرت واقع شد از خروج لشکر
تاتار که روهای ایشان پهن مانند سپرهاست چنانکه [illegible] که ظاهر است [illegible]
ابن ابی الحدید که در حدود ششصد و پنجاه هجری بوده در شرح کتاب نهج البلاغه میگوید که این غیبی که آنحضرت در این خطبه اخبار فرموده
از اول اسلام تا این زمان مردم نظر میکردند که آنحضرت اخبار از امری کرده است تا آنکه در زمان ما [illegible] رسیده بود و ظاهر شد و بواسطه اخبار آن
اصحاب شهر حله و حوالی آن از غارت و قتل [illegible] بعد از آنکه هلاکو خان بر بغداد آمد و آنجا را محاصره کرد علمای حله که
همه شیعیان آنحضرت بودند چون شیخ ابو القاسم نجم الدین و حسن بن یوسف بن مطهر الشهیر بعلامه و دیگران چون بواسطه اخبار حضرت
علم یقین داشتند [illegible] امان طلبیدند و هلاکو خان [illegible] ایشان را [illegible] بواسطه
امام خود [illegible] و امان نامه بایشان داد و بعد از [illegible] اگر این خبر نبود [illegible]
ششصد و [illegible] هجری [illegible] اسلام [illegible] و غارت و [illegible]
بلاد مسلمین [illegible] کسی مثل این حکایت نکرده و اگر [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] معجزه [illegible] اخبار آنحضرت [illegible] نهج البلاغه [illegible] حضرت رسول
فرمایند [illegible] فقلت يا رسول الله أوليس قد قلت لي يوم أحد حيث استشهد من استشهد من المسلمين وحيزت عنّي الشهادة فشق
ذلك عليّ فقلت لي أبشر فإنّ الشهادة من ورائك فقال لي إنّ ذلك لكذلك فكيف صبرك إذاً فقلت يا رسول الله ليس هذا من مواطن الصبر
ولكن من مواطن البشرى والشكر يعني بحضرت رسول عرض کردم که آیا نفرمودی بمن در روز جنگ احد وقتی که جمعی از مسلمین شهید شدند
[illegible] و این [illegible] شهادت [illegible] حضرت رسول صلی الله
علیه و آله [illegible] یا رسول الله [illegible]

صادره از حضرت مرتضوی علیه السلام

الله این مقام بشارت و شکر است معجزهٔ دهم اینکه مکرر بحضرت سید الشهداء سلام الله علیهما خبر فرمود که بخاک من تو هرد -
از چون سوزان حضات خواهد شد از من دور که در زمین کربلا و چنین شد که آن حضرت خبر داده بود حرفی بحرف همه در مستقبل واقع گردید
تمامی امور مذکوره معجزهٔ یازدهم از ناسخ التواریخ روایت شده است که کفش پیغمبر یکی از ایشان مفقود شد و از هیچ جا نشانی از آن نیافتند
طریق سرای امیر المؤمنین علیه السلام پیوستن کردم چون بر در سرای آن حضرت رسیدم از آن بیرون که بعضی گویم و فرع الناس کم فرع علیه السلام
خاسر بیرون آمد کفش نامن الاولی برو واست چون دو آن را عرفه طلب الشعله ماخود دارد و چنین شد که مردم حاشا آنحضرت اطلاع نمود
معجزهٔ دوازدهم در خبر است که بکر بن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که درگه میباید که اسمعیل را بمدائن حمل کند و تشعیبان عن ینبع
مردی حاضر بود در خاطرها گذشت که مردم و این مال را مکنید و از طریق مکر چه فرمود بمکر ابن عرعب زاده دست کرد پس شد گفت امیر المؤ
من از برای این حدیث شاد باشم و اسمعیل را بمدائن میرسانم فرمود علیه السلام رأسه فقال انا لا ادعی انا طریق المکر چه حضرت بلید
کرده و فرموده از من دور سو که طریق مکر چه در حبس داری معجزهٔ سیزدهم از علام عبد الرحمن بن عوف معقول است که مکر و امیر المؤمنین
در میان لشکر همه اصحاب فرمود که این صوصا در لشکر از خاست که شد که خبر داده که معاویه مقتول شد فقال کلا و رب
الکعبة لا یقتل حتی یجمع علیه الامة فرمود حاشا سوگند بخدای که عبر کسی نمیشود معاویه تا کاهی که امت بمعبر تمام او در مجمع شوند او
دیار سد بس عرض کردند یا امیر المؤمنین ان کان الامر کما تقول از چه راه است که با معاویه سوم منقضی فرمودند در میان خود و خدای خود
حاجی عذر نیکدانم اسهی امر چنین شد که آنحضرت خبر داده بعد از آنحضرت معاویه بر تمامی ممالک مسلط شد و بیست سال مرانام خلافت
طول کشید معجزهٔ چهاردهم رسید ناصح شلشلو صبح بن سام مرسد و او مینکوید که با امیر المؤمنین علیه السلام بودم صبح زا آنکه اسم
ناگهان مردی در رسید که خامه مشافرت در دیار است امیر المؤمنین فرمود از کجا رسیده کفت از شام حضرت فرمود خاص حشیت بوم
خرم مدهی نام نور احریدم عرض کردند امیر المؤمنین تو ما فرمود معاویه مرد و فلان روز از فلان ماه مرد در ذکر قال علی زاده هزار
دستار عطا خواهم داد فلان مرد بر خواست و گفت کمر این بحرمت زاینای بوم و چون بجا خویش بهم نشسته شد و گفت من ابن عم رسول الله
و پدر مردیان رسول الله داعیه خواهم کشت روز دیگر معاویه بر بلع عطا شمرود و گفت سه هزار درهم بدهیم قال علی را و هکذا امر بی
دهدم این حلقه را زکردن بنهاد و او سر مثل شانو پشیمان شد و معاویه دو پستم عطا را سی هزار دینار مرد داست این وقت تو رجوع آمد
وانجام این امر دار بد خود نهادی و بو مردی هستی از سلسلهٔ حمیر عرض کرد سخی بصدق کردی و از آستا فرمود کاش ما همراه بودی
آکنون رای تو چیست هم ازین عهد شکر مراد خواهی گشت عرض کرد که از عقبه برکشیم و پشیمانم لکن عزیمت مراجعت دارم فرمود ای
زاد و راحله او را اصلاح کن و تقمیر عطا شکن و بسوی شام نا در بیت معجزهٔ پانزدهم از عبد الله بن ابی رافع کاتب امیر المؤمنین علیه السلام معمول
که وقتی امیر المؤمنین علیه السلام ابو موسای اشعری را از برای حکم روان میداشت فرمود که از احکام کتاب خدا بیرون مشو و چون ابو موسی روی براه
نمود و روان شد فرمود گویا میبینم که ابو موسی مخدوع گردیده و فریفته شده است عرض کردم یا امیر المؤمنین چون میدانی که فریفته خواهد شد
خزاو را میداری فقال یا بنی لو عمل الله فی خلقه بعلمه ما احتج علیهم بالرسل اگر خدا بعلم خود کار میکرد از ارسال رسل و احتجاج نمیکرد
(زیرا که میداند بعد از ارسال رسل که کافر خواهد شد و که مؤمن و که عاصی خواهد بود و که مطیع) و همانطور شد که امیر المؤمنین خبر داد
که ابو موسی مخدوع عمرو بن العاص گردیده و فریفته او شد چنانکه در تواریخ جهان مسطور است معجزهٔ شانزدهم منقول است که در صفین
روزی که اهل شام همه لشکر عراق را هزیمت دادند سر یحیی یا ملک در میدان لشکریان و هزیمت شد کار امر بر اصحاب تنگ فرمود حضرت
امیر سه مرتبه فرمود یا ابا مسلم خذهم یعنی ای ابا مسلم بگیر که لشکر شام را کری ما لک شکر عرض کرد یا امیر المؤمنین ابا مسلم کیست که من
او را نمیشناسم فرمود او این سخن در بر خواستم که از جانب مشرق برون مسود خدا و بدو مردم شام را بدست و هلاک میکند و سلطنت
بنی امیه را منقرض میسازد اسمی بخی نیست که مقصود حضرت از ابا مسلم ابو مسلم مروزی است که مرو را خراسان در حکم بلد و احدی میباشد
و این هم بلاد سر مرا ست زیاده مو هشتاد سال بعد از آن حضرت از خراسان خروج کرد ... و سلطنت ... را ... بر کرد ...

مقرر داشت و اهل شام را مستاصل نمود و این امر بر احدی مخفی نیست که محتاج بیّنه و برهان باشد حضرت چون حسان
لشکر شام و فرار لشکر عراق را دید دل ما را کسی ندید را امداد مرد شجاع را یاد فرمود معجزه هفدهم ابوبکر جرجانی در تاریخ بغداد روایت
کرده از ابو الدنیا در ایام خلافت ابوبکر متولد شد و در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام عمر کرد که سفر کوه قاف کرده از اشعث صحبت حضرت
بما ابو الدنیا گوید اتفاق شد به سفر کوه قاف کردیم چون زان کوه در بیابان بودیم تشنگی بر من غالب شد و علم کردم که هیچ جا آب در این بیابان
که نیافتم اسکر ان دست که بید را ندانستم و رهم ناگاه بر که ای بیافتم پس بدین سبب اسباشاندم تا سیر آب شدم بر بید را امدم
نشادم که ابیك بر دست ما بر که ای است و بید را بر جا است و اهلك بر که کردم چه اکر عصر کردم نشان از بر که و آب نیافتم و بید را دیدن از عطش
مردا و را عطاك سپردم و اصلی جد امیرالمؤمنین علیه السلام کردم و فی بر بسته کنار اعصر نزا اسرحوش مواد بسیار باخذات عقیر رود
رکاب بگرفتم تا حضرت بیست پس بر روی رکاب افتادم با سوسم جهره ما را اهل رکاب دهی بر داشت چون معروف حال عرض کردم فرمود
هرکس از این آب بر سبلغ او از عمر که بهزار و بیست سال عمر داد و مقرر نام بها دو سر او آشنه آمد بداد بر ایشان دعا کرد چهره نام بطلب
کو بد ابو الدنیا از ان سال بیصد و هجری در بغداد دیدم تا حجی از اقوام حر حاضر بود و از طول عمر و عجب کردند مردمی بسیار که
در سال سیصد و بیست و هشت هجری وفات کرد پس هر عواقب عمر واقع گردید در مستدرک معجزه هیجدهم در مناقب ابن شهرآشوب است
که علی علیه السلام رفیق فرمود الله اکبر رسول خدا فرمود با علی تو را دشمن دارد فرزند الاشقی و ارمضاری الاهوی و عرب الا دعی و
از دیگران الاشقی و از زبان الاسلعلبته دی کف با علی ملعلعته کدام است فرمود اینی که از در حصن بید کسی جدا و دیوارست
کو سا کرمی جرا سر دی کی یعنی تو را سر دیگر و بدان نار بکردم فقال علی علیه السلام اللهم ان کان صادقا فحوّل الله شعرها حسطثت النساء
تعتی الحی اکر چنین راست مکو بیطلب او را اکر جان بدان جا که دیان طمث بید بین بر شقانامت عمر بن الحریث فقای او بر و کف
ای دیو حیس تو که کف بلی حیس بودم عمر و کف سحر و کها سلبن مرد زاد گه دی کف با سوده بعض مکو کرا او را دعل عیب تو نیست عمر و بار
کسب و اجرا را حضرت عرض کرد حضرت فرمود که ان دیار دو سکو بر بعض کف معجزه نوزدهم در شرح ساسیار و مطالب السئوال اهل سنه
وابن سهر آشوب روایت کرده فرمود که بعد از رسیدن فرمائی حضرت امیر علیه السلام که مرد زنان ما یکی خاص جهت مسجد بخوانید سعان علی
علیه السلام بود که در رکاب حضرت جهاد کرد ندار امر عرب زنی بکریب ورد کوه رخای او در روز دیگر باسدادار که امیرالمؤمنین علیه السلام
نماز بگذارد مرد بر او فرمود برود فلان محله در فلان محل در بهلوی فلان مسجد خانه ایست چون بد انجا رسید نا ملك زنی و مردی را دید که با علی صوت
مشاجره و مخاصمه معولند هر دو را بر دا سر در سا عمر بر یك من حاضر کنی امر در رفت و هر دو ایشان را حاضر کرد امیرالمؤمنین
فرمود چیست این تنازع و تشاجر در میان شما آن جوان عرض کرد با امیرالمؤمنین من این زن را تزویج کرده ام و کابین بسیار دادم
کرنا وی خلوت کردم نعره بر زد بعض من نا ند بدانم که اکر تو اسم هم در سبابه دار خود دور کردم و از خانه اخراج نمودم از این دو امر
مخصوصا حاضر شده ام تعالی علی لیر جهر و بیحدث کلا و بر من نماطقه آن سمعر عبره امیرالمؤمنین فرمود بسیار بحرا است کرمحا
کران ما بهکرد تکرکس برا و اصغا نمانند مجلسان بر خواستند و بیرون شد تا موقف دیگی ملان دن کرد و فرمود این جوان امد تا
عرض کرد میشناسم فرمود اکر من تو را خبر دهم از حال او انکار خواهی کرد عرض کرد انکار نکنم فرمود تو خرملان نیستی و تو را اسم عمی
نو کر تو او را خواستی و او تو را خواست و بدر رضا نمیداد که نکاح او دراز و نیز عم تو او را از خوار خود دور کرده تا سمال بابالکه
دست من تو است عرض کرد با امیرالمؤمنین جان بود که حرمیدهی فرمود تا شبی از برای قضای حاجت بیرون شد و آن جوان
معاوضه ربود و ام داکر او با تو هم سرکیست و تو حامل شد و ماد در آکهی داد و نیز پوسیده داشتی و چون حمل وضع نهاد
کودك را در جوی محمد او رد با رخام مکاسیر طمد و اکبدی سوی سگی امد و او را بوئید سم کردی که ما دا او را بحورد سگی
را بدی اسباب بر ت کودك امد و سر بر بکسست بر تو او سنا شکست مجروح و دبیر ان سراو را اخفوف بسنه زانده انکه اسبله تار
شد بر سو د سال بسیار بر داسی و کهی اللهم احفظ ما حافظ الودائع ارد چون این قصه سند ببطون سمان الله

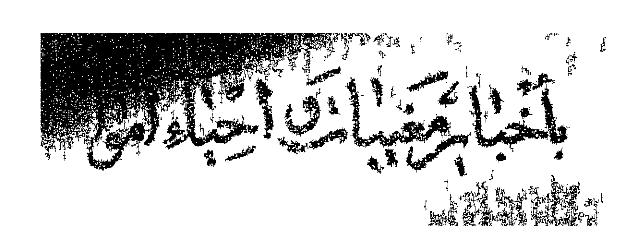
واخبار از حضرت امیر علیه

فرمود حق من بحق کن عرض کرد یا امیرالمؤمنین چون تصدیق بحق نکردی و از این زاری و مادر من آگهی نداشت فرمود خداوند تعالی
آگهی داد معجزه مبسم فرد در روضة الطالب از ابن عباس حدیث مشود که عمر بن الخطاب در زمان خلافت خویش با ملازمان برای عمارت
حاضر مسجد شد شخصی از در محراب حفر دید علامت خویش بر آن را گفت این حفر را بهر عمارت را اکنون فی پس تند و دیگر دست که حاضر بودند
در مرد او دکان کرد که در آن از انصار است و را چند انکه چیزی در او محراب دید نگشود و آنها دکر مرد دست حاضر و نان پوشیده واو و اسم
در محراب افکنده اند عمر فرمود تا برق او و زاد در او سرگذاشت و ادای صلوه بر داشت پس از نماز تا علی علیه السلام عرض کرد حضرتی سبب این امر
فرمود بگوی او را آگهی کند و بخالق سنا رید و ناس آگاهی کرد از محراب کودکی سبی آنگاه امر او بر رو مکشوف شود عمر گفت این سخن از کجا
گوئی فرمود از در من وحی من رسول خدا امر حراده است چون سر ماه از او واقع سر شده سحگاهی عمر بسجد آمد و بالمسکر دید پس
طفلی را صفا بود که صلی الله و رسوله و ابن عم رسوله و برنده را فرمود تا آن طفل را در محراب سر کرفت و بعد از نماز در پیش روی علی
علیه السلام کذاشت امیرالمؤمنین فرمود تا از زنان انصار دایه از بهر او طلب کردند و از بیت المال مبلغی در وجه او مقرر داشت تا آن کودکی
سیر دهد و مبلغ داد آن کودک در محرم بود چون سر ماه شد و عید صیام رسید علی علیه السلام بر برنده را فرمود تا دایه را حاضر ساخت و او را
گفت این کودک را خاص بپوشان و در مصلی حاضر کن و دیگر از ناس تا کدام زن سر دیت بوی این کودک را بنگرد و بشوید و میکوید اطلو
ای بیر مطلوم وای بیر ظالم و آن دیر آنکه و بر روی من سا و چون صحگاه آن زن رسید بفرمان کودک را در مصلی حاضر کرد تا گاه زنی دیدار آید
[illegible] او را بدید کرد که حق محمد بن عبدالله ایستاده باش تا در رسید و کودک را گرفت و بوسید و گفت مطلوم وای بیر مطلوم وای
بیر ظالم سه بوده نا فرزندی که مرد و از دیر احالی بود که نظر بآنست و چون طفل را بدید سر در خواست تا خود کرد و ابرار او را
در آکردم در که مرا رها داده تا باز خود دوم را در کف الا اسکه بود و اسر د علی بن ابیطالب بر این مضطرب گشت و گفت دست او من ملک
ثیا ناعلی برابر به از جماعت حیرت سکند و من فردای قیامت با تو خصومت خواهم کرد چون دید ایرا و را رها مکید و سوی بر رفت و حاشا
داور را خود سر بود در مرد عالی و در صفائی و سیصد درهم هم تا او را عطا کرد و گفت حال ناس که مرا بد بیا شی اکرد عبد احمی
طفل و اسالما ... برهانی داد از کرم سر بود و اعمل از اشنا عطا کم بس او بکذر ... گرجد اسد و چون مردم از مصلی مراجعت کرد
علی علیه السلام داس را طلب فرمود و گفت ای دسم جدا تا و صیت من حکردی عرض کرد در تمام مصلی کرد سرا مدم واحدی را ندیدم فرمود بحق
صاحب این عرد روغ کفتی اری امد و طفل را گرفت و بوسید و بکریست و دو از شوب داد و عطائی مثل آن وعده نهاد دایه برآورد و
کسب باس عم رسول الله عطائی فرمود عمر حداي ... بدان لکن رسول خدای من تعلیم فرمود عرض کرد بفرمود بحق صد و است چنین است
کرد و سکوئی آکنون آکر مهر مانی بروم و از آن سرا در سرا دو حاضر ساختم و حاضر سازم فرمود کاهی کرد از اسنا را با تو عطا کرد از امر ای
بحای دیگر تحویل داد آکنون ناس باعبد احمی برو و بسد بس او را ببرد و من حاضر کن باحداث معقود از د عرض کرد سمعا و طاعة آنگاه چون
عبد اعمی برسید آن زن در مصلی حاضر بود و کودک را گرفت و بوسید و دایه را گفت آکنون سا با تا نو بحر بود او علی نهاده ام عطا کم دایه
کفت دیگر در وب تا روی من دست کند سا رنو با رد ادم تا چار بحضرت علی علیه السلام آمد و فرار او را اعلام کرد آن زن چون حس
روی ناسمان کرد و گفت یا غیاث المستغیثین ویا جار المستجیرین و یا دایه روان شد و بمسجد رسول خدای در آمد چون علی علیه السلام
او را نگران شد فرمود تو قصه خویش از بهر من مکوئی یا من از بهر تو بکویم گفت من تعرض مرسانم فرمود نکو عرض کرد من دختری از
انصار بودم من عامر بن سعد خزرجی در رکاب رسول خدا شهید شد و مادر من در خلافت ابوبکر بمرد و من غریب و تنها بی پرستاری و
غمخواری بماندم تا حدیث از زنان همسایه ما و بس شدم و با ایشان بودم مکذا سیم تکرر و تار را زنان مهاجر و انصار بسر بودم تا گاه عجوز
فرتوت در آمد و نسیجی در دست داشت و بر عصائی تکیه کرد بر سید و سلام داد و با سبحه تکریب آنگاه نام اسم پدر بر رانگلت پرسید پس گفت
نام تو حسنت گفتم جمله گفت دختر کیستی گفتم عامر الانصاری گفت پدر داری گفتم نه دارم گفت شوهر کرده گفتم نکردم گفت تو دختر
حکوم بد نکو پس دست نوازی کرد پس برجال من رقت واطهار شفقت نمود و بکریست و گفت هم محو اهی ربیع تا بو انس کرد و بعد



ذکر دیگر معجزات امیر المؤمنین علیه السلام

حاجت تو کند و اسعاف حاجت تو نماید گفتم چه می‌خواهم از آن تو گفت اینک من حاضرم هر چه خواهم تو را بدهم شعیبی نام و پرستار
کیم من شاد شدم گفتم در آنکه خانه خانهٔ تو است و فرمان فرمان تو پس نان بجا برد آمد و مخشبین آنچه خواست و صورت حاجت من
در دستان نان و شیر و خرما آورد و طعام حاضر کردیم چون برابر اشیاء مکر بیست سخت نگریست گفتم این گریه چیست گفت این حرام
من این طعام من بس طعام من قرص جوین است با اندک نمک و دیگر را نمی‌نگریست و گفت ای مرد وقت طعام من این وقت نیست
بلکه بعد از عشاء است و نماز ایستاد و چون از نماز فراغت جست نان جوین و نمک را پیش داشتم گفت اندک خاکستر حاضر کن
چون حاضر کردم با نمک بیامیخت و با سه لقمه از نان جوین و نمک افطار نمود و نماز و دعا ایستاد تا صبح طالع گشت من پیش رفتم و پیشانی
او را بوسیدم و گفتم در حق من دعا کن که خداوند مرا پسری دهد چه مرا امید دعای تو رد نشود گفت تو دختری داشتی نیکو صورت و من ترا
میترسم که تنها باشی گاهی که از بهر حاجت بیرون میشوم تو تنها خواهی ماند ناچار تو را انیسی میباید اگر خواهی مرا دختریست عاقل و دانا
و عابد و زاهد و نسل از گمراه و از بهر تو حاضر کنم تا مونس تو باشد گفتم چرا نخواهم پس برخاست و بیرون رفت و پس از زمانی تنها
باز آمد گفتم چه شد خواهر من که با خود بیاوردی گفت دختر من با مردم انس نگیرد با خدای خود آشناست و خانهٔ تو را بجای خود
اختیار آمد سعادت داد و او را سعادت نیکو داده من عهد کردم که چنانکه او در سرای من باشد هیچکس را راه ندادم پس برفت و
پس از ساعتی باز آمد با ... او آمد و خویشتن را در خانه محجوبه داشت چنانکه چشمها بر دیده نمیشد و در حجره بایستاد
گفتم چرا دختر ای شیخ و ... گفت ... سرپوش و ... کرده است من ... در خانه را استوار بستم چه گشاده گذاشتم
نهادم ... این کهف و ... آن دختر را ... یکسانی و پرده ... الحاح کردم و از او
سرش برکشیدم ناگاه جوانی دیدم نارسیده ... سپاه و دست و پای خضاب کرده و جامه‌ای ... آورده چون این بدیدم بی‌خویشتن
شدم و از پای درافتادم گاهی که بهوش آمدم گفتم تو را چه بود این است که اهل ... خود ... مرکبی ... و او را که آمدی
ارشوهٔ همچنان در پرده و مکرر از خدا عمر بن الخطاب با ... بکشم و برخواستم که از پرده بیرون سوم ... و در من
او بیخ ... اکنون همسایگان ... مطلع شوند سروی ... باشم و در ... و چون ... بودم که در ... امام
معتکف و جامه ... و در دو شهر کاری ... چون ... فراغت یافت و خواست ... سلام ... بروی
افتاد و مدهوش گشته من نظر کردم در میان او کاردی ... و از کار در افکندم و سر ... پس سر سوی آسمان
کردم و گفتم الهی ... انی ظلمت نفسی و ... و ... توکلت علیک ... العلیم ... احمل ... چون
درآمد ... در میان محراب ... و ... حامل ... در خاطر نهادم که ... تا
که بعد از ولادت کودک را ... چون حمل ... گفتم ... دیگر ... در محراب نهادم ای ...
رسول خدا ... عمر ... سمعت رسول الله ... یقول انا مدینة العلم و علی بابها و سمعته یقول اخی علی ینطق
بلسان الحق ... امیر المؤمنین علیه السلام ... کنیز ...
و ... آمد و ...
آنگاه ... امیر المؤمنین ...
با طفل ... در میان کوی و ...
او را ... امیر المؤمنین علیه السلام ... علی بن ابی طالب
و علم علم رسول خدا است ... و ...
سوی ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
[illegible]



خویش را به ما نماید و بداند که این پیغمبر و خلفای بعد از او ... شام و او کرده بسیار که هرگز امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد الهی اگر این
... بکوبد و از قصد ... شده او ... تا کرد این ... ابدی ... و ایل ... مردم ... بگوید که
که هدایت شوند تا معتقد باشند که آنکه ... از مدینه بیرون رفت و حج کرد و پیراهن برابر ... شد و در کار ... آمد در
در صفین شهید شد انتهی **مؤلف این کتاب غفر الله له ذنوبه** این قبیل اخبار و خوارق عادات که از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده بسیار است اما تحریر همه موجب تطویل کلام و تکدیر خواطر است فلنقتصر بعد هذا الکفایة
انشاء الله برای مؤمنین و افحام و الزام کافرین و ملحدین همین قدر کافی است و اگر تأمل و دقت مطالعه کنند کمال
قول تشبیه بر ایشان ظاهر و آشکار خواهد گردید که کذا تا ادعا نمایند که اخبار غیبیه مذکوره در قرآن مجید و احادیث پیغمبر
یکسال و دو سال و ده سال بعد ظاهر شده و خلاف آن اخبار غیبیه مذکوره در کتب هست که از صد سال بعد خبر داده
خبر داده است که معجزه هستند یعنی خرابی ترکان و چنگیزخان ششصد سال بعد از پیغمبر بعد از خبر واقع شد و هکذا بعضی از
آنها صد سال بعد و بعضی زیادتر و بعضی کمتر مانند خبر خروج ابی مسلم مروزی و انقراض سلطنت بنی امیه علاوه بر این بعد از
تسلیم با یکدیگر اخبار غیبی معجزه است تفاوت نمیکند در اینکه مخبر عنه یکسال بعد از خبر واقع شود تا ده هزار سال همه معجزه است
اما اخبار غیبیه مذکوره در کتب معتبره بسیار است حال آن در باب اول و جلد اول در ضمن اغلاط کتب معتبره معلوم شد بنا بر
موضع مذکور رجوع کرد **نوع دوم** در بیان صدور معجزه احیاء اموات از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معجزه اول
در کتاب علوی تصریح نموده است که جماعتی از اهل یمن مخصوص به هر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف شدند و عرض کردند
ما از بقایای ملل متقدمه و امت مسیح المرسلین حضرت نوح علیه السلام میباشیم و پیغمبر ما را وصی بود که سام نام داشت و ما را خبر
داد که هر پیغمبر را معجزه ایست و هر او را وصی باشد که بعد از او بجای او قیام و بحفظ شرع او اقدام فرماید بگو باید ایمن که وصی
کیست پس اشاره فرمود علی علیه السلام را فرمودند قوم گفتند یا محمد اگر ما از وی درخواهیم که سام را بر ما ظاهر سازد مسئلت ما را اجابت
میفرماید حضرت رسول با امیرالمؤمنین فرمود برخیز و با جماعت به مسجد برده برد ملک خرابای خودش را بزمین بزن
و جماعت را خواهی آن سائلین علی علیه السلام ایشان را با خود بمسجد رسول خدا علیه السلام اوردند و دو رکعت نماز بگذاشت پس برخواست
و ای ملک را بزمین زده و زمین شکافته شد و تابوتی در میان مسجد ظاهر و آشکار گردید و از میان تابوت پیرمردی برخاست
نورانی مثل ماه در شب چهاردهم خاک از ریش مبارک و محاسن برفشاند و برخاست پس نظرش بر علی علیه السلام افتاد صلوات و سلام فرستاد
رکشا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک علی وصی محمد سید الوصیین و انا سام بن نوح و جماعت ابرار به
معنی را خود آورده بود مد در دست گرفته بگشودند شمائل او را چنین یافتند که در صحف بوده و عرض کردند که میخواهیم که صحف
خود سوره قرائت کنی پس سام ابتدا بسوره کرد و ایشان در صحف خود نظر میکردند تا اینکه سوره را تا آخر رسانید بعد از آن بر علی علیه السلام
سلام کرد و دعا نمود خواسته زمین فراهم آمد و همه آن جماعت مسلمانی کردند **معجزه دوم** از ابن ربعی الاسدی روایت میکند که
خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم مرد پیر بر او در خدمت آن حضرت دیدم و او پیش متکفف و ما بودیم این پیر برخواست و دست
عرض کردیم یا امیرالمؤمنین این مرد که بود که تو را از ما مشغول کرد قال هذا وصی موسی یوشع علیه السلام **معجزه سیم** اسکه علیه الرحمه
بن کثیر الهاشمی از ابی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام روایت میکند که امیرالمؤمنین علیه السلام ... در صفین ... و ادای
کف دراسو ... طرف ارجاسکوه ... سکافته شد ... بر وسد تا روی سفید و محاسن سفید و گفت السلام علیک یا امیر
المؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین و الاعز المأمون و الفاضل الفائز بثواب الصدیقین سید
الوصیین امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب او فرمود السلام علیک یا اخی شمعون الصفا بن حمون وصی عیسی بن مریم المؤید بروح القدس
ای شمعون حال تو چگونه است عرض کرد بخیر است خدا تو را رحمت کند و منتظرم که روح الله از آسمان فرود آید تا امیرالمؤمنین



علیه السلام گفت مرا اگر بود رهائی از زندان و بیکو راد و معجزات بود درخواست ابو ثواب پس حضرت مرا علی در این دم وعده فرمود که

حق خود را دید که فقد رأیت اصحابا لا اسرئیل القوام من بنی اسرائیل تشربهم بالمناشیر وحملوهم علی الخشب یعنی حال اصحاب

خود را از انبیا پیش که از بنی اسرائیل بودند و چه کشیدند [illegible] بعضی را با منشارها دو نیم کردند و بعضی را بر دار کردند

معجزه چهارم آنکه ابن بابویه در کتاب المعرفة الفضائل و کتاب علل الشرایع از صادق آل محمد علیهم السلام نقل نموده اند که آنحضرت

پرسیدند که سبب تأخیر نماز عصر امیر المؤمنین علیه السلام در آن حال چه بوده حضرت فرمودند چون علی علیه السلام نماز ظهر را ادا فرمود

چشم مبارکش بر استخوان پوسیده افتاد فرمود ایتها الجمجمة من انت گفت فلان بن فلان پادشاه فلان از آل فلانم فرمود قصه خویش

و معاصرین خود را بگو استخوان پیش آمد و آغاز سخن کرد و دور کار خویش را از ابتدا تا انتها گفت معجزه پنجم مردی ادعای معجزه

حضرت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد برادرم [illegible] بود [illegible] کف [illegible] و او را [illegible] طاف و چهار

شده حضرت فرمود اگر خواهی برادرت زنده شود عرض کرد چگونه خواهم فرمود [illegible] رسول خدا [illegible] کشیده

چون بر سر قبر آمد کلمه چند گفت و پای مبارک بر زمین کوفت در زمان آن مرد از قبر بیرون شد و بزبان فارسی سخن کرد امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود تو مرد عرب بودی بزبان فارسی سخن گوئی چگونه عرض کرد چنین است لکن من بسنت پارسیان مردم لعنه بر هم

معجزه ششم آنکه ابو القاسم [illegible] قاضی ابو عمرو بن احمد در مولفات خود از انس روایت میکند که جماعتی از منافقین در نزد

عمر بن الخطاب از علی مرتضی بکو سخن میکردند سلمان فارسی حاضر بود گفت ای عمر فراموش کردی آن روز را که تو و ابوبکر و من و ابوذر

در خدمت رسول خدای بودیم [illegible] شمله بگستر [illegible] از باد [illegible] بساط نشستیم پس دست علی را گرفت و در میان

بساط گذارد پس قال قم یا ابابکر و سلم علی علی بالامامة وخلافة المسلمین فرمود برخیز ای ابوبکر و علی را بامامت امت و خلافت

مسلمانان سلام کن [illegible] انگاه فرمود یا علی برخیز و این نور را یعنی شمس را

سلام کن پس امیر المؤمنین برخاست و گفت السلام علیک ایتها الآیة المشرقة آفتاب بلرزید و جواب باز داد فقال رسول الله

اللهم انک اعطیت لاخی سلیمان بن داود ملکا و جعلت غدوها شهر و رواحها شهر اللهم ارسل الریح لیحملهم الی اصحاب

الکهف یعنی ای پروردگار من تو عطا کردی برادر من سلیمان را که صبح یکماه راه و شب یکماه راه [illegible]

نگاه ای پروردگار من باد را بفرست تا بساط این جمع را باصحاب کهف رساند و ما را مامور داشت که سلام او را باصحاب

کهف رسانیم آن وقت امیر المؤمنین فرمان کرد که باد بساط ما را صعود دهد پس ما را [illegible] علی

آنگاه فرمود ما را بدر اصحاب کهف فرود آورد [illegible] و اصحاب کهف را سلام دادیم هیچ جواب

نکردند پس علی علیه السلام برخاست و گفت السلام علیکم یا اصحاب الکهف [illegible] و علیک السلام یا وصی محمد یا قوم

محبوسون [illegible] عرض کردند ما از عهد دقیانوس [illegible] فرمود چون [illegible] جواب سلام این

قوم را ندادند [illegible] که جز پیغمبر یا وصی پیغمبر را جواب ندهیم و تو وصی خاتم رسول رب العالمین

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در بساط خود جای گیرید و باد را فرمان کرد تا ما را صعود داد [illegible] فرمود

امیر المؤمنین پای مبارک [illegible] انگاه فرمود

باشید که نماز [illegible] رسول خدای [illegible] و در مسجد رسول خدای [illegible] رکعت

رسول خدای از نماز صبح گذارده بود [illegible]

حضرت رسول حاضر [illegible]

له البساط اذ سری	ومنه الکهف دعا
فما اجابوا الندا	سوی الوصی المرتضی

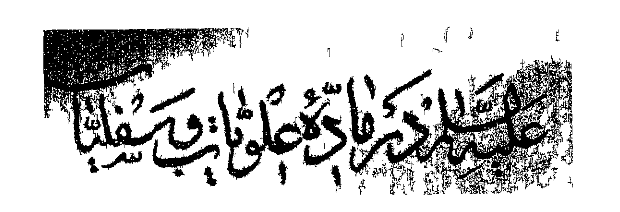
مکشوف باد که داستان [illegible] علمای [illegible] حدیث بساط [illegible] مذکور [illegible]

باحیاء اموات و ظهور خضر

نقل کلمات و عبارات ایشان موجب تکرار و تطویل کلام است لهذا از نقل آنها اعراض نمودیم و بهمین قدر که مذکور شد
اختصار ورزیدیم **تنبیه** در اختلاف هشتاد و نهم از اختلافات کتب نقلیه در نوع دوم از فصل نهم از جلد اول از کتاب
مبارک قرین تبیان ساختیم که از این اناجیل موجوده مستعمله نصاری معلوم و مفهوم میشود که حضرت عیسی علیه السلام از زمان عروج تمام
سه مرده بیشتر زنده نکرد اول دختر یایرس از اهل ناحیه تلثه اول ثانی پسر بیوه که لوقا منفرد است در نقل او در باب سابع از انجیل
خود و ثالث العازر که احوال او را یوحنا فقط در باب یازدهم از انجیل خود نقل نموده است و از تمامی عهد جدید معلوم میشود
که عیسی علیه السلام باکوره القائمین و اول من قام من بین الاموات نامیده شد چنانکه شواهد این مطالب در موضع معروض مذکور
گردید فعلی هذا باید قبل از قیام مسیح من بین الاموات هیچ مرده غیر از قبل از قیام مسیح زنده نشده باشد چه اگر میشد قبل
از قیام مسیح از میان مرده ها برخیزد عیسی اول القائمین نخواهد بود پس معلوم میشود که زنده شدن این سه نفر هم معجزه مسیح
که نسبت به ایشان حکم عهد جدید و کتاب ایوب و شرح مسئله در اختلاف هشتاد و نهم مذکور است باید انجا رجوع کرد ولی
صدور معجزه احیاء اموات از حضرت امیرالمومنین علیه السلام هیچ منافاتی ندارد **معجزه هشتم** آنکه عبدالله بن حسن بن حسن از
پدر و جد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث میکند که بکر و امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بودند تا اینکه عبور کرد
سیاهی چهار ... و کرمت با کمال مردی تا خانه سعد از باب فیل مسجد در آمد و از قفای او جماعات لشکر خارستان در آمدند
امیرالمومنین علیه السلام فرمود چه خیال کرده اید و از هر چه خاطر رسیده اید عرض کردند ... ساختیم که بترسیم برسیدیم که
بر تو غدری کند فقال کلا فاصبروا رحمکم الله انی محفوظ من اهل الارض فمن یحفظنی من اهل السماء فرمود تا رشوید حاله
سماء از رحمت که فرمود که ما را از اهل زمین حفظ کردند که مرا از اهل آسمان محفوظ خواهد داشت پس ... در امیرالمؤمنین
علیه السلام توقف نمود در خانه ... و اینده ... امیرالمؤمنین ... خلاف که خاطر تو بود دست
بار داشتی و از هر دیگران که داشتی و حال آنکه خلافت محتاج تو بود و تو محتاج بخلافت نداشتی لهذا ... حلیه
مجلسک فعلیهم علی الله فانک زاهد فی الدنیا وعظیم فی السموات والارض وان لک فی الآخرة مواقف کثیرة تقر بها عیون
شیعتک وانک لسید الاوصیاء واخوک سید الانبیاء ثم ذکر الائمة الاثنی عشر ... عرض کرد با امیرالمومنین
... و ... ایشان ... اعداء که ... در آسمان و در زمین عظیم و در انجا
... که چشم ... سید الاوصیاء و ... الانبیاء و ائمه اثنی عشر ... واحد
... امیرالمومنین و حسنین علیهم السلام کرده ... حضرت علیه السلام بود
مؤلف گوید ظهور خضر برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام مانند ظهور موسی و الیا علیهما السلام است برای حضرت عیسی
که در باب نهم از انجیل مرقس مرقوم است که مسیحیان ... ذکر کرده اند ...
خود ... در باب اول از جلد اول ... نمودیم که انجیل ... انجیل ...
... و باطل است **نوع نهم** در بیان ظهور معجزات امیرالمومنین علیه السلام در طلوع آفتاب و سلطنات
معجزه اول ابوبکر بن مردویه در کتاب مناقب و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و ابو عبدالله در کتاب المعرفة و ابا عبدالله النطنزی
در کتاب خصائص و خطیب در اربعین و ابو احمد جرجانی در تاریخ جرجان این حدیث رد شمس را برای علی علیه السلام مرقوم داشته
و ابوبکر وراق در کتاب ... حدیث رد شمس را شرح آورده و ابو عبدالله ... رد شمس تمامی تصنیف کرده و ابو القاسم
حسکانی تصحیح رد شمس نموده و ابن محسن ... کتابی در رد شمس برای علی علیه السلام مرقوم داشته و امام ... در تفسیر
سوره انا اعطیناک الکوثر ... و ابوبکر ... در کتاب خود ...
... در شمس ...



و یوم خندق و یوم حنین و یوم خیبر و یوم قریظه و یوم براءت و یوم عاشورا و یوم نهروان و یوم بیعت رضوان و یوم صفین و ذکر
در بعضی و در بنی نضیر و در وادی عقیق شمس رجعت کرده و در کافی مسطور است که بعد در مسجد فضیخ در مدینه شمس رجعت
نمود اما آنچه معروفست آنست که در حیات رسول خدا دو کرت و بعد از وفات آنحضرت شمس از برای امیر المؤمنین رجعت کرد چنانکه
شرح کرده میشود ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر انصاری و ابوذر غفاری و ابن عباس و خدری و ابوهریره روایت کرده اند
و جعفر صادق علیه السلام حدیث فرموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کراع غمیم نماز گذاشت پس وحی ثقیل
بر آنحضرت فرود آمد و بر دوش امیر المؤمنین تکیه کرد و این بود تا آفتاب غروب نشست چون وحی گذران رسید پیغمبر برخاست و
فرمود یا علی نماز گذاشتی عرض کرد که نه پس فقال ادع الله یرد الله علیک الشمس فسئل الله فردت علیه بیضاء نقیه فرمود بخوان
خدا را تا شمس را بسوی تو برگرداند پس امیر المؤمنین سؤال کرد و خداوند شمس را رجعت داد و در روایت ابو جعفر طحاوی ان النبی قال
اللهم ان علیا کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس فردت فقام و صلی علی فلما فرغ من صلوته وقعت الشمس و بدا
الکوکب یعنی رسول خدا عرض کرد پروردگارا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود شمس را از بهر او رجعت فرمای پس شمس
تا رسید و علی نماز بگذاشت و چون از نماز فراغت جست شمس غروب نماید و ستاره آشکار گشت ابوبکر مهرویه از اسماء بنت
عمیس حدیث میکند که وقتی شمس بجانب مغرب سرعت میکرد صریر آن چنان بگوش میرسید که منشار در خشب کار کند و بروایتی
امیر المؤمنین باشارت نماز بگذاشت و گاهی که شمس رجعت کرد نماز را اعادت فرمود و دیگر رجعت چون رسید بعد از رسول خدا
چنان بود که جویریه بن مسهر و ابو رافع و حسن بن علی علیه السلام روایت کرده اند که چون امیر المؤمنین علیه السلام از فرات عبره کرد
و با جماعتی نماز عصر را بگذاشت که گروهی عظیم مجال عبور نیافتند تا آفتاب نشست و ادای نماز نتوانستند و از رده خواطر شدند
امیر المؤمنین علیه السلام خدا را بخواند تا شمس را رجعت داد همگان نماز بگذاشتند پس شمس غروب چنان در افتاد و بانکی هولناک در داد
که مردم سبحان الله و تهلیل و تسبیح همی گفتند و در صفا خانه اراضی بابل مسجد شمس معروف گشت بطرق کثیره از رسول خدا
رسیده است که فرموده که انه لم یرد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد و دیگر محمد بن مسلم از
ابی جعفر علیه السلام و براء حدیث کرده اند که شمس غروب کرد تا امیر المؤمنین علیه السلام سخن کرد حسنین قال له یا امام المسلمین
اشفع لی الی ربی ان لا یعذبنی عرض کرد ای امام مسلمانان مرا در نزد پروردگار من شفاعت فرمای که مرا عذاب نکند دیگر
قال لم ربی احرق معصیتک فانی اعرفهم بسیمائهم عرض کرد مرا فرمان کن تا عمال بوزاسون از جمله انسان را الله بندار انسان
مدیسایم شمر در بابل گاهی که عامه مردم فوت شد امیر المؤمنین او را رجعت فرمود و با تلسم احابت کرد جماعتی قال یا ایها الشمس
هل تعرفین لی خطیئة قالت و عزة ربی لو خلق الله الخلق مثلک لم یخلق النار یعنی فرمود ای شمس هیچ عصیانی از من دانسته عرض
کرد قسم بعزت پروردگار اگر خدا ولد خلق را مانند تو خلق کردی هرگز دوزخ را نیافریدی تحمید چون در خلافت ابوبکر دو کروه بد
مردمان واختلاف در میان قوم ظاهر شد و مخالفت کردند علی علیه السلام با مکلمت الشمس ظاهره فقال الحق له و بعده و معه
یعنی شمس سخن آمد و گفت حق خاص علی است و در دست علی است و با علی است چنان شمرده گفت که همه حاضرین بشنیدند
شبی هنگام رحلت امیر المؤمنین علیه السلام از جهان شمس بر آنحضرت سلام کرد و پیمان داد و پیمان گرفت همه سنّ و بیدملی
عدوس همدانی و خطیب خوارزمی در کتب خویش رقم کرده اند و کتاب سهل بسوب و جمال الفال ارکب وکوبره کسی و عمل کی را بیان
و ابودر وابن عباس روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بعد از وحی مکرّر در سفر مهابله با هوازن قال النبی صلی الله علیه
و آله وسلم یا علی وانظر کرامتک علی الله کلم الشمس اذا طلعت یعنی رسول خدا فرمود یا علی برخیز و با آفتاب بگوی تا کرامت خود نزد
خدا و بلند جلالت را بدانی پس علی علیه السلام برخواست و قال السلام علیک ایها العبد الدائب آفتاب جواب باز داد و گفت و علیک
السلام یا امیر المؤمنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام سجده شکر بگذاشت و در دو



... پیغمبر سر مبارک علی را از زمین برداشت و چهرهٔ مبارکش را مسح فرمود و گفت خبر ای حبیب من که فرشتگان
ذکر تو می‌کردند و خداوند تعالی حاملان عرش بوجود تو مباهات می‌نمود پیغمبر فرمود الحمد لله الذی فضلنی علی سائر الانبیاء
وابتلی بوصیی سید الاوصیاء آنگاه این آیت مبارک را قرائت فرمود افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض
طوعاً وکرهاً والیه یرجعون **مؤلف غفر الله له** گوید که علمای مسیحیه درین باره اعتراضات واهیه بر امثال
این معجزات جلیله نموده‌اند مثل اعتراضات ایشان بر معجزهٔ شق القمر که تفصیل آن اعتراضات با جواب شافی کافی در معجزهٔ
اول از قسم ثانی از مقصد اول از فصل اول از باب پنجم ازین کتاب سبق بیان یافت ذکر در این موضع تکرار را نمی‌نماییم لکن گوییم
ایشان هداهم الله تعالی معجزهٔ رد شمس را برای یوشع بن نون و حضرت اشعیا علیهما السلام ثابت مینمایند اول در باب (۱) از کتاب
خود یوشع مرقوم است دوم در باب (۳۸) از کتاب خود اشعیا مکتوب است پس هر اعتراضی که بر معجزهٔ رد شمس وارد نمایند بر خودشان
وارد خواهد بود و هر جوابی که صحیح بوده باشد ایشان از معجزهٔ ایشان جواب معجزهٔ ما نیز صحیح خواهیم کرد بجهت آنکه از جزافات یهود و نصاری
در این موضع ابهم بحمد الله لهذا عطف عنان مینماییم بسوی اصل مطلب و گوییم معجزهٔ دوم و دیگر در زمان خلافت ابوبکر در مدینه
زلزله حادث گشت و از جنبش باز نمی‌ایستاد و مردمان در خدمت امیر المؤمنین فزع کردند آنحضرت نشست و لبهای مبارکش را حرکت
داد و دست بر زمین زد ثم قال ما لک اسکنی پس چون زمین ساکن شود در زمان از جنبش باز ایستاد آنگاه فرمود منم آن مرد
که خدای تعالی فرموده اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان ما لها منم آن انسان که میگویم در آن
روز با زمین که چیست ترا یومئذ تحدث اخبارها و نیز روایت کرده که فرمود لو کانت الزلزلة التی ذکرها الله تعالی فی کتابه
لاجابتنی ولکنها لیست تلک و دیگر سعید بن المسیب و عمار بن ربیع حدیث میکنند که علی علیه السلام پای مبارک را بر زمین کوفت
زمین بحرکت آمد فرمود ای زمین ساکن باش و این آیت قرائت کرد یومئذ تحدث اخبارها معجزهٔ سیم آنکه یکروز در کوفه ابوهریره
در خدمت امیر المؤمنین از جوانان قبیلهٔ خود شکایت کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دستهای خود بر سر خود بسته
و دیگر باره بگشود و خود را در میان خانه چون دید پس از لحظه امیر المؤمنین علیه السلام را در سطح سرای دید پس فرمود ای ابوهریره
آنچه بچشم دیدی چشم بر هم نه چون بگشود و دیگر باره بگشود خود را در کوفه دید و بیخود در عجب ماند امیر المؤمنین فرمود
که خواهم دو ماهه راه را در طرفة العین طی کنم معجزهٔ چهارم آنکه از جعفر صادق علیه السلام حدیث کرده‌اند که از امیر المؤمنین علیه السلام
خبر یافتند که آنحضرت در پای دیوار نشسته بود در زمان دو خصم حکومت نزد او آوردند یکی عرض کرد یا امیر المؤمنین این دیوار هم
اکنون بر سر ما افتد و دیگری گفت خدا وند حافظ و حارس است حکم کرد میان دو مرد بحکومتی که چون حکومت بپایان رسید برخواست و آن دیوار
بر او فرو افتاد معجزهٔ پنجم آنکه مردی منافق نام حواره مردی مؤمن بود و او را رحمت کرد و آنحضرت علیه السلام اللهم صل علی محمد وآله
الطاهرین ان ... عن عبد لهذا اللعین ثم امره بان یاول ... فاقبل له ... احد و ... وکان الذی یلی اکرمهن
مائة الف دینار پس امیر المؤمنین علیه السلام حقا را اخوانده کرد ... بمراد استود و امر فرمود با سکی و کلوخی از زمین برگرفت و در دست
او طلای احمر گشت ... اگر چه خود را اگر صد هزار درهم برای او باقی ماند معجزهٔ ششم از خالد بن ولید حدیث مسعود که علی
علیه السلام را دیدم که حلقهای زره خود را بدست مبارک اصلاح میفرمود عرض کردم که این معجزه داود است که آهن در دست او مانند
موم نرم بود حضرت فرمود یا خالد بنا الله الحدید لداود وکیف لنا ای خالد بدست ما آهن را نرم کرد و در دست داود نرم ساخت
پس رحمت او در حق ما چگونه خواهد بود معجزهٔ هفتم صالح بن کیسان و ابن رومان از جابر انصاری روایت میکنند که عباس عم رسول خدا
علیه وآله الصلوات الله از امیر المؤمنین علیه السلام ابی طالب میراث رسول خدا نمود و امیر المؤمنین فرمود ای عم از رسول خدا چه دلدل و عضباء
و درع و عمامه سحاب چیزی باقی نمانده است ... اولی بان اسناء ... عباس که من عم پیغمبرم و احد از اسناء ... امیر المؤمنین
با عباس و جماعتی از اصحاب مجتمع شدند پس بر ما کرده تا آنها را حاضر کردند و آنگاه فرمود ای عم ذات السرا ... بر اسب

در ذکر بعضی معجزات صادره از

اسباب خاص اوصیا میراث ایشانست و دیگران را بهره نیست در اموال میراث ایشان پس گفت که این شمشیر را با ردای من و
این درع و عمامه را و ذوالفقار را بگیر و بر دلدل سوار باش و عباس بر حرکت دادن هیچ یک قدرت نداشت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود دلدل بر در مسجد حاضر است برخیز و سوار شو مرد منافق بعباس گفت علی با تو مکر کرده در کار دلدل خود را بپای وقتی که
خواهی پا در رکاب کنی نام خدا را بخوان و این آیه را بخوان ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا
ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا چون عباس از مسجد بیرون آمد بجانب دلدل رفت بر دلدل صیحه
کشید چنان صیحه که کسی نشنیده بود و عباس از پای درآمد و بیهوش گردید و حضرت دلدل را نامی بخواند که کسی نشنیده بود و حاضر
شد دلدل پس آمد و بر در مسجد حضرت درع را پوشید و عمامه سحاب را بر سر مبارک نهاد و ذوالفقار را گرفت و بر دلدل سوار شد آنگاه
فرمود امام حسن و امام حسین علیهما السلام اسباب را پوشیدند و بر دلدل نشستند و حضرت فرمود هذا من فضل ربی لیبلونی
ءاشکر ام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم معجزه سیم شیخ طوسی در کتاب امالی
سند بسلمان میرساند که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که امیرالمؤمنین علیه السلام درآمد و سنگریزه از زمین
برگرفت و در دست او سنگ بزبان فصیح گفت لا اله الا الله محمد رسول الله رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بعلی ولیا پس حضرت فرمود
من اصبح منکم راضیا بولایة علی فقد امن الله وعقابه هرکه از شما صبح کند و خوشنود باشد بولایت علی علیه السلام از عذاب و عقاب
خدا ایمن باشد معجزه چهارم ابن شهرآشوب در مناقب مسطور است از جعفر دقاق که گفت در بصره مردی معروف بابو عبدالله
المحدث همراه ما بود و او خادم بسیار داشت مکرر دیدیم که خود همراه ما بود ... مجلس او ... و ملتفت میشدیم که
هرگاه حدیثی در فضائل اهل بیت مذکور میشد ... و فاطمه علیها السلام مذکور میشد
ابو عبدالله گفت ... علی را سود ... بسیار ... گفت
مکرر ... خود ...
درست ... مجلس ... ابو عبدالله
اسوف امیرالمؤمنین را ... ابو عبدالله ... نخواهد
... ابو عبدالله ... فقال یا ملعون
... و فاطمه فرمود ای ملعون ... ابو عبدالله ...
او کور گردید ...
رده ... ابو عبدالله ...
برگردید ...
نکو ... سکوت علی بن ابی
طالب ...
... علی بن ابیطالب ...
ای ... علی ...
... والله ...
عقد ... علی ...
سر دوم کرد معجزه پنجم ... ابوالقاسم کوفی ...
سر ... علی علیه السلام ... کسی عرض کرد که

فرمود او را هر چه کشتی گفت بر من علیکم بود تا امان عصمت من بلید شاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تا اولیای مقتول که او را
چه وقت بخاک سپردند گفتند در ساعت فرمود بیایید تا سه روز صبر شود حمزه گفت این غلام را سه روز در زندان جای ده
چون سه روز سپری شد عمر را بر سر قبر مقتول آمد و اولیای مقتول را فرمود تا قبر را حفر کردند و لحد را شکافتند مقتول را در کفن نیافتند
فقال علی علیه السلام الله اکبر الله اکبر ما کذبت ولا کذبت سمعت رسول الله یقول من یعمل من امتی عمل قوم لوط ثم یموت علی ذلک فهو مؤجل الی
ان یوضع فی لحده فاذا وضع فیه لم یمکث اکثر من ثلث حتی تقذفه الارض الی جملة قوم لوط المهلکین فیحشر معهم فرمود الله اکبر نه تکذیب کنم
و نه تکذیب من کنند از رسول خدای شنیدم که فرمود اینکه از امت من که کار قوم لوط کند و بر آن عادت بمیرد تا او را در لحد نهند
زیاده بیش از سه روز در آن قرار نگیرد در میان قوم لوط تا با ایشان محشور شود معجزه دوازدهم اینکه در کتاب خرایج مسطور است
از عثمان بن عفان سجزی که میگوید در طلب علم سفر بصره کردم و حاضر حلقه محمد بن عباد صاحب عبادان شدم و گفتم در طلب علم از
بلاد بعیده خدمت تو را اختیار کردم گفت از کدام بلادی گفتم از سجستان گفت از بلاد خوارج مرتبه عرض کردم اگر خارجی بودم در طلب علم
سفر چندان دوری نمیکردم فرمود تو را حدیثی میگویم تا چون بلاد خویش مراجعت کنی مردم را آگاه کنی مرا همسایه بود که امیر
المؤمنین علیه السلام را لعن میفرستاد (العیاذ بالله) و من نیز در زجر و منع او بودم شبی در خواب دیدم که من مردم گفتم کفن کردند و بخاکم
سپردند و در حشر از قبر بیرون آمدم و بکنار حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و حضرت امیر علیه السلام در کنار حوض جای داشت و حسن و حسین
علیهما السلام مردم را سقایت میفرمودند و من را تشنگی غالب شد آب خواستم و ندادند عرض کردم یا رسول الله حسنین علیهما السلام را بفرما تا مرا آب دهند فرمود
اگر بر امیر المؤمنین علیه السلام مرتبه شراب عمدا ندادند و من نگریستم و عرض کردم یا رسول الله من از دشنام بر علی علیه السلام منعم فرمود
تو را همسایه است که علی را لعن میکند و تو او را منع نمیکنی عرض کردم یا رسول الله من مردی ضعیفم و او از من توانا است و سلطانست
کاردی بر آورد و مرا داد و فرمود برو او را بکش و کارد را بگرفتم و رفتم بخانه او و او را خفته دیدم برخاستم سرش ببریدم و او را کشتم
و مراجعت کردم و آن کارد خون آلود را رسول خدا از من بگرفت و فرمود ای حسن او را آب ده پس بر ساغر آب نوشیدم از خواب بیدار شدم از هر یاد
برخاستم اول طلوع صبح بود ناگاه ناله از خانه همسایه برخاست گفتم چه خبر است گفتند که همسایه را در
فراش مقتول یافتند و بعد از ساعتی که قاتل کیست بعد از آن زمانی شحنه شهر با اعوان حاضر شدند و همسایها را ماخوذ ساختند من
نزدیک آن امیر رفتم گفتم ایها الامیر مردم را بچه میگیری قاتل او منم و صورت حال را بعرض رسانیدم امیر گفت خدا ترا جزای خیر دهد
برو ... همسایهها و مردم را رها کرد مؤلف گوید معلوم میشود از این امر عادلی بوده است معجزه سیزدهم در زمان خلافت هشام بن
عبد الملک خالد که در مدینه عامل او بود امیر المؤمنین علیه السلام را دشنام میداد می کرد یک روز محمد بن صفوان را که از فرزندان ابی بن خلف جمحی بود
فرمود که بر منبر شو و علی علیه السلام را لعن کن پس صفوان بر منبر رسول خدای صلی الله علیه و آله صعود داد و زود مدح او کرد و کفایت برود
مردمان علی را در طلب عالی ... ناگاه دیدند که رسول خدا
... سر خود را
... گفت هیچ سبیل نداده
... معجزه چهاردهم اینکه
نکرد و امیر المؤمنین علیه السلام از قوم نصاری مردی برادر که یوسف بعضی از واگذار ... میکند و مجمور الحضر ... بگردانید
با محل و مشعل بود و بر خانه دو قرین ... امد ... هرگاه که ... هر چه میخواهی از این نان
خوری بخواه فان الله یجعل فیه البرکة مرد نصاری ... نان خوری خواهش ... که سیم و لحم ... جمع شوا
باسانی ... امیر المؤمنین علیه السلام ... عرض
کرد ... بودم ... رسول خدا ... بسم الله ... بخدا ... اکنون

معجزهٔ یازدهم آنکه روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام خواست از برای قضای حاجت بیرون شود جماعتی از منافقین
حاضر بودند فرمود ای قنبر این دو درخت را که در برابر یکدیگرند بگو و بگو که وصی محمد صلوات الله علیهما
امر میکند شما را که با هم ملصق شوید چون قنبر این فرمان رسانید درختان با هم ملصق گردیدند و چون آنحضرت نشست منافقان ناسزا
گفتند پس باز آنحضرت فرمان داد درختان بمکان خود معاودت کردند معجزهٔ دوازدهم آنکه میثم تمار روایت کرده که در دکان
خویش بودم مردی آمد و خواست از او خرما بخرد میثم فرمود درهم بگذار و خرما بردار درهم بگذارد و خرما برداشت و رفت پس از آن
چون میثم درهم او را نظاره کرد مغشوش یافت و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و معروض داشت آنسرور فرمود چون این مرد
تلخ یابد تا اینهم را بوقف مرد دهان آن مرد تلخ گشت و باز آمد معجزهٔ سیزدهم آنکه در تفسیر ابی محمد العسکری علیهما السلام مرقوم
است که مردی از شام بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکتوبی فرستاد که من دوست دارم که ملازم حضرت تو گردم و مال و عیال خود در شام حاضر
بود مرقوم فرمودند که اهل خود را و اموال خود را در نزد ایشان بگذار و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و بگو اللهم ان هذه کلها
ودایع عندک بامر عبدک وولیک علی بن ابیطالب و بر دم شامی چنین کرد و از شام فرار کرد بخدمت حضرت مشرف شد چون
معاویه این را شنید فرمان کرد که عیال او را اسیر و مال او را ماخوذ دارند و چون اعوان معاویه بخانهٔ او رفتند دست باموال او دراز
کردند اموال بصورت عقارب و حیات مبدل شد و عیال او مرد گردیدند تا آنها را کشتند معجزهٔ چهاردهم آنکه امیر المؤمنین علیه السلام
بمرد شامی فرمود اگر خواهی مال و عیال تو در نزد تو حاضر شوند فقال اللهم ائت بهم و مرد شامی ایشان را در نزد خود یافت و صورت
حال را عرض رسانید و قال علیه السلام ان الله تبارک وتعالی ربما اظهر لبعض المومنین لیزید فی بصیرته ولبعض الکافرین لیبالغ فی الاعذار
الیه معجزهٔ پانزدهم آنکه چنین اتفاق افتاد که آب فرات زیاد شد و مردم کوفه از غرق ترسیدند و بحضرت امیر المومنین علیه السلام شکایت آوردند
و آنحضرت تجدید وضو فرمود و نماز گذاشت و بکنار فرات آمد و چوبی که در دست داشت بر آب زد و فرمود که آب فرو نشست که
ماهیان پیدا شدند و گروهی بزبان آمدند و آنحضرت را سلام کردند و گروهی سخن نکردند آنحضرت فرمود اینها که سخن نکردند حرام گوشت
بودند و اینها که طیب و طاهر و حلال گوشت بودند سلام کردند معجزهٔ شانزدهم آنکه جماعتی از اهل عراق که
که معجزه میطلبیدند فقال امیر المومنین علیه السلام اخف عنی الخف معجزهٔ هفدهم آنکه عبد الواحد بن زید گوید که در حال
مکه مشغول طواف بودم دختری دیدم که با خواهر خویش این کلمات میگفت و یاد میکرد و حق المنتخب بالوصیة الحاکم بالسویه العادل
فی القضیه زوج فاطمه المرضیه ما کان کذا گفتم مشتاقی که علی را که این کلمات را یاد میکنی که حکومت او را شناسم و حال آنکه بپدرم
در صفین بمیری که کشت و بعد پس مادرم در آمد و نوجوان بود چون شانهٔ مادرم عرض کرد بحرامست و مرا و خواهرم را
که انتک حاضر است و فرود دامن و مرض الله حشم مرا با مستا ساحر بود فلما رانی باوه ثم با وه سر دست مبارک بصورت من کشید
در زمان دیدگان من بینا گشت چنانکه میبینی زاد و شتر های باربار وسنان بعد از دیدار منکر معجزهٔ هیجدهم آنکه در جنگ
صفین بکدست هشام بن عدی الهمدانی بضرب انطال شمشیر قطع شد دست بریده را برداشت بحضرت امیر المومنین علیه السلام آورد و آن
حضرت دست او را بموضع خود ملصق نمود عرض کرد یحکم فرمود و ایه الکافر اقرا سورهٔ فی وهو با دعا بحرا عنب دست خود را
درست یافت کانه لم یکن مقطوعا ابدا معجزهٔ نوزدهم آنکه در تفسیر امام علیه السلام در امر مبارکه قل یا ایها الذین هادوا
ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین مروی است که جماعتی از یهود بحضرت رسول صلی الله علیه
و آله حاضر شدند عرض کردند اگر ... بدر حضرت احدیت با جناب ... در حق ... ما جدا از اخوان
از مرض ... ... فرمود یا علی در حق او دعا کن یا علی او را عافیت ده امیر المومنین علیه السلام او را دعا
کرد در حال ... ... بود و اکثر شفا
... ... علیه السلام اللهم ... ... مسلمان ... ...

و مقام مسئله اثبات وجه سئوال جل عزت خلق بود والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و علی و فاطمه والحسن
والحسین المعصومین من ذریة الحسین صلوة دائمة باقیة اکبر بدوام السموات والارضین اللهم احفظنا بهم وانصرنا وصانا
دینونا ووفقنا لاتمام هذا الکتاب علی ما هو فی النیة بمحمد و آل امین یا رب العالمین و چون عدد معجزات منقوله در این فصل بپنجاه
رسید عنان قلم را باید کشید چه این کتاب مبارک وسعت و گنجایش زیاده براین را ندارد و انشاء الله هر مقداری که ملاحظه حاصل
شد معلوم شد که جمیع طرق خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و محقق است یعنی نصوص و آیات و احادیث متواتره و دلائل
عقلیه و معجزات و کرامات کاملی است و محکم که هیچ وجه بیانکه در فصل آتیه بعون الله تعالی معلوم و مشخص خواهم نمود انشاء الله

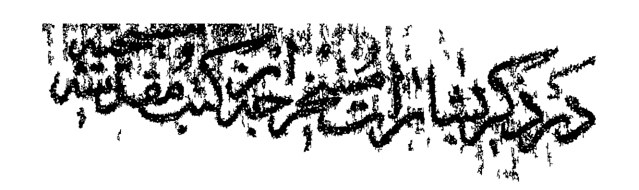
فصل چهارم

در اسناد دلائل ولایت مولانا امیرالمؤمنین باخبار مستخرجه از کتب شریفه و انبیای سلف سلام الله علیهم اجمعین که بکثرت آمده
منقوله در کتب صاحب یهود و نصاری با وجود وقوع تحریف در آنها در حق امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
زیاده از آنست که تفاصیل ذکر همه آنها را داشته باشد لا بد بایستی اختصار شود به ذکر قلیلی از آنها نشانه اول در تورات نخل حاصل
(۱۷) از اسفر (۲) از سفر تکوین از فصل هفدهم و تحلیل در خطاب ابراهیم خلیل که در تحویل کشتن علی و فی العبرانیه ولِ یشماعیل
شمعتیخا هینه برختی اوتو و هفرتی اوتو و هربیتی اوتو بماد ماد شنیم عاسار نسیئیم یولید و نتتیو لگوی گادول اسی و کلمات
در سفر ابن عیسی عثمان و بیان کشتر و البسماعیل سمعتیخا هینه برختی و آسیتی و آکرمه طابطاب ترجمه سرورها تولدی وابلیوا
لیغامانا را اسهی و در سفر حیدلد کلمات مسطوره که بترجمه کسرا ولید اشمعیل شمعتیخ هاوبرختی و هفرتی
و هربیتی اوتو بماد ماد شنیم عاسار نسیئیم یولید و نتتیو لگوی گادول اسهی و در عربیه مطبوعه در شهر بورشت
که بخواهد ترجمه شده است و اما اسماعیل فقد سمعت لک فیه ها انا ابارکه و اثمره و اکثره کثیرا جدا اثنا عشر رئیسا یلد و اجعله
امة کبیرة اسهی و در فارسیه مطبوعه لندن ۱۸۹۵ که بخواهد ترجمه شده است (۲) و اما در خصوص اسمعیل تو را اجابت
نمودم اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم دوازده رئیس از وی پدید آید و امتی عظیم از وی بوجود آورم انتهی موق
گویند شاهد ما در کلمه شنیم عاسار نسیئیم یولید میباشد که معنی شنیم عاسار اثنی عشر میباشد و معنی نسیئم امام میباشد یولید یعنی این
دوازده امام از صلب اسماعیل خواهد بود بدین ترتیب سرور و نام ولیدی معنی است که دوازده امام از صلب اسماعیل ظاهر خواهد
شد در لایسه ترجمه نموده معنی دوازده و رئیس نام معنی امام است و اسماعیل که گویند سه بیست و اگرچه بر امام مسیحه معنی دوازده
رئیس یاد داده امیر ترجمه کرده باشد هرچند که خطا است و لکن غرض است که اهل اسلام خلافت هر امام و رئیس و امیرالمؤمنین است حاکم
در فصل اول از این کتاب بیان شده در معنی امامت و چون معنی الفاظ را دانستی اکنون گوئیم که خداوند جلیل بشارتی که همه
بشارات حضرت خلیل علیه السلام داده اینکه در باره اسمعیل مذکور و مسطور گشته حضرت ابراهیم بعد از استماع بشارات مذکور شاکرالله بوده
اما دو نیما کرد که این اسماعیل زنده بماند حضرت که این او در مردم هرا رهمه شد شریف بخل او بند غالم فرمود دعای تو را
در حق اسماعیل اجابت نمایم او را برکت داده و کثیرالاولاد خواهم قرار داد و نسله برکت که عبادت باشد و رسله عرب
صلب و خواهد بود و او را امت خواهم گردانید ندست ائمه کهما و دوازده امام که از اوصیای حضرت محمد از صلب او خواهند
او را دهم نماد معنی محمد است چنانکه در دل نسار چهارم از باب پنجم از همین کتاب مبارک بیان لاشریک عالم غریب بیان که ختم
پس معلوم شد که این احوال را داد و بعد از برای حالت موسی نقل فرموده که حضرت ابراهیم علیه السلام در حق حضرت اسماعیل چنین دعا
داد چنانکه در عهد ها شکر در حق حالت اسماعیل ذکر نموده برای حضرت موسی علیه السلام نقل فرموده و از جمله واضح است که مراد
از لفظ شنیم عاسار نسیئیم اولاد اسماعیل ظاهرت اسماعیل میباشند که بر او منتهی نمانده باشد و غیر آنها ممکن نیست دو سوم
نصوص و نصوص خود عبارات بوده مراد اوصیاء و ائمه اثنا عشر باشند و سلام الله علیهم اجمعین که اسامی ایشان

از جملت عالم بعرش مکتوب بود که ترجمهٔ آن و بیانش إن شاء الله تعالی بشارت دوم در زبور (۷۲) از زبور حضرت داود علیه السلام
نحو مزمور کشتم آله هبت دبیك لملك وتدیقوتج لبن ملك دن دن لقاماح بر ذبعوت ولمیتکوخ بدن بتشفل طوبه
لقاماح ورامات بتدیقوتح دن دن لسکبی دقامال وبهوق لبنی ثبش ومیح لطا لوم ویحلوبن لح عام شمش وفدم سازا
لدر دربن بحت احیطر اعال کرت واعر بنبی دیحن عال ارعاشوح بتومتبدها وسوقا دشلم آذا مادیمنا دسهر اپی خد
من نم البم ومن بحروت ادامالیسا ریح دارعا قدموبرك کرانا وتعلید تنوه عازایلح کن ملك دیار سین ودکر انا ما
احوال مزمور و معنی این کلمات بفارسی بر وفق فارسیه مطبوع لندن ۱۸۹۵ مدین نحو است (۱) ایخدا احکام خود را با پادشاه
وعدالت خویش را به پسر پادشاه (۲) و او قوم ترا بعدالت داوری خواهد نمود و مساکین ترا بانصاف (۳) آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را
بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت (۴) مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد و ظالمان را زبون خواهد
ساخت (۵) از تو خواهند ترسید مادامیکه آفتاب باقی است و مادامیکه ماه هست تا جمیع طبقات (۶) او مثل باران بر علف زار چیده شده
فرود خواهد آمد و مثل بارشهائیکه زمین را سیراب میکند (۷) در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود مادامیکه
ماه نیست نگردد (۸) و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان (۹) بحضور وی صحرانشینان کردن خواهند
نهاد و دشمنان او خاك را خواهند لیسید (۱۰) پادشاهان ترشیش و جزیرهها باج خواهند آورد و پادشاهان شبا و سبا ارمغانها
خواهند رسانید (۱۱) جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امتها او را بندگی خواهند نمود (۱۲) زیرا چون مسکین استغاثه
کند او را رهائی خواهد داد و فقیر را که رهاننده ندارد (۱۳) بر مسکین و فقیر کرم خواهد نمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید
(۱۴) جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیه خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گرانبها خواهد بود (۱۵) و او زنده خواهد ماند و از طلای
سبا بدو خواهند داد و دائماً برای او دعا خواهند کرد و تمامی روز او را مبارك خواهند خواند (۱۶) و فراوانی غله در زمین بر قلهٔ کوهها
خواهد بود که ثمرهٔ آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد (۱۷) نام او تا ابد الآباد باقی
خواهد ماند اسم او مثل آفتاب دوام خواهد کرد آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امتها وی را خوشحال
خواهند خواند (۱۸) متبارك باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است که او فقط کارهای عجیب میکند (۱۹) و متبارك باد نام مجید او تا
ابد الآباد و تمامی زمین از جلال او پر شود آمین و آمین دعاهای داود بن یسی تمام شد انتهی **مؤلف گوید** در بشارت هشتم
از مقصد هشتم از باب ششم معلوم شد که اختلاف است در میان علمای اهل کتاب من الیهود والنصاری که خبر داود علیه السلام
در این مزمور از شخص بزرگواری خبر میدهد که بعد خواهد آمد لکن در تعیین این شخص اختلاف دارند جماعت یهود گویند که مراد از
ملك خود حضرت داود است و ملك زاده حضرت سلیمان علیهما السلام و این هر دو باطل است و اما بطلان اول پس از دو وجه است وجه اول
آنکه حضرت داود صاحب شرع و احکام نبوده تا گویند ایخدا احکام خود را بملك و عدالت خود را بملك زاده عطا فرما وجه دوم آنکه
حضرت داود علیه السلام در وقت دعا که مقام تذلل و تضرع و تخشع است در حضور ملك الملوك حقیقی و سلطان السلاطین و خالق
السموات والارض خود را ملقب بملك مینامید از قول ارحم الراحمین صادر نمیشود و صلاة علی النبی بلکه انجانب در جمیع خصوص
دعاهای داود در اوقات دعا در کمال خضوع و خشوع بود روی خاك می نشست و میخواند در حین دعا اینجا (۶) از باب (۱۲) از کتاب دوم سموئیل
بدین نحو بیان گشته است (۱۶) و داود خدا را بخصوص آن کودك تضرع نمود و داود روزه گرفت و بانداد رون رفته شب را
بر روی زمین خوابید (۱۷) و مشایخ خانه اش برخاسته بقصد اینکه او را از روی زمین برخیزانند نزد او آمدند اما نخواست و با ایشان
نان نخورد بلکه هفت شبانروز روزه گرفت و روی خاك دعا کرد انتهی و آیه (۱۴) از باب (۶) از کتاب مسطور در بیان حال داود
در حین آوردن صندوق خداوند بدین نحو بیان گشته است (۱۴) و داود با قوت تمام در حضور خداوند هروله میکرد و داود
بایفود کتان ملبس بود (۳) پس داود برکرد تا اهل خانه خود را دعای خیر نماید و میکل دختر شاول باستقبال داود بیرون آمده

کذلک ما الله لا اله الا انا امامت و خلافت

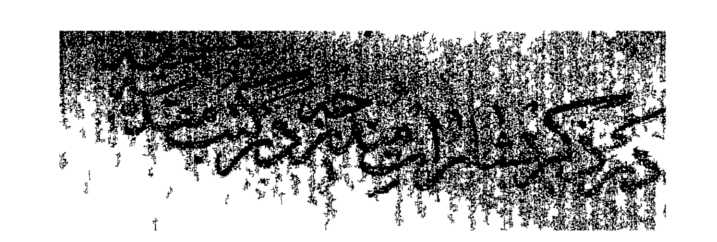
گفت که پادشاه اسرائیل هر چه عزیز است که این را بخویشتن را در نظر کیهان و سدکاتش بر همه عود نظور یکه یکی از کم عراب
خویشتن را بیجا بر همه بماند و داود بیکل گفت این کار در حضور خدا و ند بود که مرا او بد رو نمائی جا بداده اتش بر جمیع دیگر بها
آنکه مرا پیشوای قوم خدا و ند اسرائیل نماید تا بحضور حضور خدا و ند ساده مانی کردند (۲۲) و از این را در خود از لحم خواهم و در نظر
خود ادنی شده در پیش کنیزکان که در باره ایشان گفتی محترم خواهم شد اینها بود از کلمات مرقومه در کمال صفائی معلوم و مشخص میشود که
جناب داود علیه السلام خود را در حضور خدا و ند حقیر و ذلیل میشمرد تا آنکه خداوند وعده مید هد که خود را در نظر خدا و ند ادنی و حقیر
خواهم نمود تا در نظر خلقش محترم شوم پس حب بخشی خود را در وقت اعمال میکوید و اما بطلان ثانی یعنی مقصود از ملکزاده سلیمان
بسیار هم بد و وجه است وجه اول اینکه در عهد سلیمان علیه السلام شکسته شد زیرا که بنا بر اعتقاد اهل کتاب تصریح کتب مقدسه
انجاب زاحو عمرکرد و ما قال الی الله است مرتد شده و عابد الصنم گشت و در مقابل هیکل معابد غالبه برای اصنام ساکرده و در جای
در خانه او عبادت صنم مینمودند کدام ظلمی است که بالاتر از این باشد ولا ظلم اعظم من الشرک فانّی لا تشرک بالله انّ الشرک لظلم
عظیم که یکی اعظم ظلمها از او صادر شود و در خانه او واقع گردد خوما او را طالم شکی نیست لغو و باطل و غلط است وجه دوم اینکه
بنا بر اعتقاد اهل کتاب مملکت حضرت سلیمان وسعتی پیدا نکرد که ملک بد رس بلکه سلطنت و مرتبه اسرائیل بود و پس بعد او کم
میشود که اورد بنا قامت را ازهر با اقصای زمین سلطنت و حکمرانی خواهد کرد چنانکه دست درحق حضرت سلیمان قطعا بس باطل
ولهو و واضح و آشکار کردید و اینکه در اول این مرموز مینویسد لشیلمون یعنی این مرموز در حق سلیمان است قطعا باطل و محرف است
در کلام الهی علی زعمهم و اما جماعت نصاری پس ایشان گویند که این مرموز در حق جناب عیسی است و این قولهم باطل است مثل قول یهود
بوجوهی وجه اول اینکه حضرت عیسی دارای سلطنت بود که رو بهم سلطنت کرد بلکه جماعت یهود بر او سلطنت کردند که مردند و اهانت
نمودند و استهزاء بانجاب کردند و بدار کشیدند علی قولهم وجه دوم اینکه انجاب شریعتی نیاورد تا در حق او گفته شود که عدالت
خود را بپسر پادشاه وجه سیم اینکه انجاب احکام بداشت تا در حق او گفته شود که احکام خود را پادشاه ده پادشاه شهادت
انجیل موجود الآن و بنا بر احکام تورات بود پس از ظهور خود در این با جمل وهکذا سایر صفات مذکوره در این مرموز هیچ کدام با جناب
عیسی موافق نیست بدیکه لا یخفی علی المنصف الخبیر و سیشیر ان شاء الله عن قریب فانتظر انا معکم من المنتظرین للفرصة وادا علمت ذلک
فقل بالله التوفیق مراد از ملک محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم است بعضی این است که سلطان و ملک است
بر همه خلق چنانکه در باب سیم عیان و بیان شد مذ اللاو مفصلا و مراد از ملکزاده مهدی بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیه الرحمن که
در زید دلیل به این اینکه این رکوارا است که انشاء الله عن قریب ظهور فرموده و تمامی روی زمین را مملو از عدل و داد خواهد فرمود و روی زمین
مملو از ظلم و جور بود خواهد بود و از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین سلطنت خواهد فرمود و تمامی اوصاف مذکوره در این مرموز
هیچ تکلف در حق این بزرگوار صادق و ایدکه لا یخفی بیان و فیه النّبایار اوصاف مذکوره در این مرموز برای ایشان
بر دو تفسیر است مذکور مقصود اول اینکه سرّ سلطان است صاحب احکام دوم اینکه خداوند مرحلّ المعوس را او عنایت
خواهد فرمود سیم اینکه در زمان سلطنت کامل خدا بعدالت داوری خواهد فرمود چهارم اینکه با مساکین بانصاف رفتار خواهد فرمود
پنجم اینکه کوهها در زمان او برای قوم سلامتی بار خواهند آورد و تلها در عدالت یعنی اعالی و ادانی در رفاهیت خواهند بود
ششم اینکه مساکین را دادرسی خواهد کرد هفتم اینکه فرزندان فقیر را نجات خواهد داد هشتم اینکه ظالم را زبون و ذلیل خواهد ساخت
نهم اینکه در زمان مسیح حلول و ظهور او میرسد در جمیع طبقات مادامیکه آفتاب و ماه باقی هستند یعنی سلطنت او تا پایان نیست
احکام او منسوخ نخواهد گردید و حلال او حلال است تا قیامت و حرام او حرام تا قیامت دهم اینکه وجود مقدسه مثل باران است که بر علف زار
چیده و مثل بارشهائیکه زمین را سیراب میکند دوازدهم اینکه در زمان او صالحان خواهند شکفت سیزدهم اینکه در زمان او
سلامتی خواهد بود مادامیکه ماه نیست نگردد چهاردهم اینکه از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان حکمرانی خواهد کرد یعنی حکم او



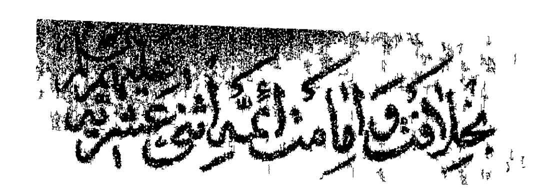
سرتاپای وی و من [illegible] ما ذاتی که قیامت شده است تا بر دیده‌ها اینکه [illegible] محصور کرده خواهد شد و در دستهای او
خالی خواهد نشد پس بشارت دهید اینکه سلاطین جوان و پادشاهان شما و ستایندگان خواهند بود و دروازه‌ها خواهند رسانید
اینکه جمیع امم او را ستایش خواهند نمود خجسته‌اند اینکه به تاراج مسکین و فقیر [illegible] خواهد رسید تو بر تخت بر فقرا و مساکین کرم خواهد
فرمود و مساکین را نجات خواهد داد خجسته‌اند اینکه فقرا و مساکین را از ظلم و ستم فدیه خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گرامی خواهد
بود خجسته‌اند اینکه عمر او بسیار طولانی خواهد بود خجسته‌اند اینکه همه ایام او مبارک خواهد بود خجسته‌اند اینکه در زمان او
فراوانی نعمت و غله زیاد خواهد بود خجسته‌اند اینکه اهل شهرها آسوده و در بر و دریا [illegible] خواهد بود خجسته‌اند
اینکه نام او تا ابد الآباد باقی خواهد ماند خجسته‌اند اینکه آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست خجسته‌اند اینکه جمیع امم
او را خوشحال خواهند خواند انتهی و این اوصاف تماماً بر اکمل و اتم وجه در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و در [illegible] مهدی بن الحسن
باید مسعود اما فقره اول زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبی صاحب شرع مستقل و سلطان بود و سلطنت نبوت و امامت بود
حضرت [illegible] و فی که [illegible] پروردگار [illegible] و [illegible] چنانکه در باب [illegible] از کتاب دانیال مذکور است و شرح
دانیال در ضمن بشارت دوازدهم و سیزدهم از مقصد ششم از فصل اول از باب پنجم سبق بیان یافت و همچنین [illegible] یحیی بنی اسرائیل را
از آمدن [illegible] پروردگار [illegible] ملکوت آسمان نزدیک است چنانکه در باب سوم از انجیل متی مکتوب است
چنین [illegible] عیسی و حواریین [illegible] از آمدن حضرت رسول آخر [illegible] ملکوت آسمان نزدیک شده است
چنانکه در ضمن بشارت [illegible] از باب پنجم مشروحاً [illegible] بیان [illegible] (۷) از باب (۵۲) از کتاب [illegible] در حق حضرت
محمد و سلطنت [illegible] و مشرق [illegible] و [illegible] سلطنت [illegible]
(۹) از باب (۹) از کتاب [illegible] در حق [illegible] و سلطنت [illegible] است (۹) [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] الخاص [illegible] کلمات در حق [illegible] بسیار است که [illegible]
سلطنت [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فتح مکه خواست اهل مکه معظمه شود [illegible] حضرت رسول
[illegible] بود که لشکر حضرت [illegible] لشکر حضرت [illegible] میکردند [illegible]
[illegible] عباس [illegible] و سلطنت عظیمی پیدا کرده و سلطان عظیم الشأن کرده است و اما فقره دوم [illegible]
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه صادق است که [illegible] و چون ظهور فرماید زمین را از عدل و داد خواهد
پر [illegible] از ظلم و جور بوده [illegible] در اخبار متواتره از مخالف و موافق در حق آن حضرت وارد گردیده است [illegible] رسول [illegible]
لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض عدلا و قسطا
کما ملئت جورا و ظلما [illegible] اسکه ظهور [illegible] اهل بیت
[illegible] اسم [illegible] (ابو القاسم) [illegible] عدل و قسط خواهد [illegible]
و ظلم [illegible] (۳۱۸) از کتاب [illegible] الله [illegible] علیه
من [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله سلام الله من ولد فاطمة [illegible] یواطی اسمه اسم [illegible] الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] الناس [illegible] اهل الکوفه [illegible] و یدعوا الی الله [illegible] المذاهب
[illegible] الدین الخالص [illegible] العلماء و اهل [illegible]
[illegible] المسلمین اکثر من [illegible] من اهل [illegible]
[illegible] و لو لا ان [illegible] و لکن الله [illegible] الکرم [illegible]
[illegible] الامان [illegible] فی ذلک [illegible]

ذالک بر نبوت پیغمبر و خلافت ائمه بود

اهل الاجتهاد دون ما سبق لقطع و ما بقی مجتهد فی العالم وان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد و اقامة التقریب
التقریب الالهی بالاحکام الشرعیة وهو صحیح بحو ... سد الحبال یعنی بد بستی ... را علیعر است که ... خواهد آمد
از عزت رسول صلی الله علیه و آله از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام که نام او موافق است با نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کنیت
او حسن بن علی است علیهما السلام که بعث خواهد کرد با او مردم در حرم خدا تعالی در میان رکن یمانی و مقام ابراهیم علیه السلام شباهت
دارد در خلق بعض جاها یعنی در نیکوئی خلقت و صورت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در حرم در است و او صلی الله علیه و آله در خلق صحیح
یعنی در حسن اخلاق و نیکوئی سلوک که سعادت نامبرترین مردم بصحت و مردم اهل کوفه خواهند بود و دید کانی خواهند کرد مردم
پنهان تا همه شان با هشان و خواهد نهاد برکار از یک انی در یهود و نصاری و امثال ایشان و خواهد خواند مردم را بر حق
شمشیر و بر طریق خواهد ساخت مذاهب مختلفه را از روی زمین و باقی خواهد داشت مگر دین حق را و دشمنان او که مقلد علماء و ارباب
اجتهاد باشند چون ببینند او را که بر خلاف ایشان را امامان ایشان بر این رضا حکم میکند در تحت حکم او در خواهند آمد از روی اکراه و
اطاعت خواهند کرد او امر و نواهی او را از خوف شمشیر او و اگر شمشیر او نباشد و ... ایشان و مرحبا ... خود او عامه مسلمانان بیشتر
از خاصان ایشان و بیعت کنند با او دانایان و عارفان از اهل حقایق و ارباب عرفان از روی شهود و کشف سرّ الهی یعنی بسا حق گرا ...
خدا تعالی هدایت ... باشد و او را مهدی نامیدند از جانب خدا تعالی که برپای دارند دعوت و دعوت ... داده ... و او دعوت
مردم به حق و اگر نباشد که شمشیر در دست او نباشد و ... ظاهر ... خدا تعالی شمشیر و کرم
که نفع ... وفا ... و بحمد ... و اطعام او و ... تا ... و قبول کنند احکام او ... ایمان ... او را
باشد و در باطن بر خلاف او باشد ... باشد در باره او کاهی که در میان ایشان حکمی کند بر حکمی که امامان ایشان کرده با
کرد او بر خلاف است و حکم او بر حق است ... اعتقاد است که مجتهدین در زمان اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدی
در عالم باقی نیست و خدا تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد ساخت که در جه اجتهاد ... و اما کسی که دعوی معرفت الهی
و ساخت خدا تعالی ... احکام شرعیه ... بدو ... و فساد حال ... مشهور است شیخ محی الدین کوئی مرحمه
کلام شیخ محی الدین در باره مواضع ... است و بر خلاف ... صحیح ... معلوم ... اسلام است ... حضرت
و مولی ... از اهل کتاب و در باره او مواضع حالی ... الداهص عن الارض ... و لکن ...
مواضع ... مطابق ... مذکور کتب ... صاحب الزمان است ... ظاهر ...
... و نقره ... صاحب ... مطابق است ... است که در زمان ...
... خواهد ... اگر ... که ... کاری ... و ...
روی ... الی ... معارف ... در حق ... حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم است ... منسوخ کرد ... الاشرع ... بزرگوار حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد
حرام الی یوم القیمة ... در حق امام عصر است عجل الله ظهوره ... که تمامی زمین را ظلم و کفر
... عدل و داد ... در حق او صادق است ...
... سوال ... انها ... اصحاب خواهند بود ... معلوم
... حضرت رسول و امام عصر صلوات الله علیهما ... بزرگوار است ...
... و مکان ... فقراء و مساکین ... مظلوم ...
فایده ... بعضی ... کرده اند ... انصاف ...
... ماههای ...



خود ترجمه کرده است اللهم اعط احکاماتنا الکرام و اصول الحمد للذی ترجمه نموده نظر کف بشارت داده که در میلیون دوازدهم
بعوالم و مکاشفات یوحنای لاهوتی که بالاتفاق او را امور آینده حرف به حرف همه بشارت چهارده معصوم است به نحو عیان و بیان کند
وَاَت راس تاج رئیدنشمی آتَ دِمعاط یا شمس وسماهر احبت ركلی دبلاو طال ربش کلیلادیکوکی برعسر وکت بکرس ال
ماعاوت وخاملد وشنقا لبئلد والجزستجرتا آنا نثمیا وهانیتیادبورا تا دائل ربش شمع وقرایات عسر وعال ربش دلی
شمع تالبدو دمنا دبلی کارالنولنا دیکوکب دشمی وآدمی ایون یارغا وهو نبیا قائم هو فدم دهی دائیذا لبئلد کا نادیمت دتلک
بکلی لابرادبلی وبلدت برادیجراهو دعیدلیما لکله غام محدادیرلا واحطت برادبل لوب آله ولوب ترو بوس دبلی وهی
آت ادمت لیادیرا ایلت ارول ککت دمطلنامن آله آیکا نادیمس نرسوبا هوما تا آلپ ومطبن یوشیس اسمه ترجمه کلمات
مذکوره نصاری چنین میباشد (۱) و علامت عظیم در آسمان ظاهر خواهد شد زنی که آفتاب در بر دارد و ماه در زیر پاهای او و بر سرش
تاجی از دوازده ستاره است (۲) و آبستن بود و از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر می‌آورد (۳) و علامت دیگر در آسمان پدید آمد
که اینک اژدهای بزرگ آتش گون (یعنی سرخ مانند آتش و فقط غلط است) که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرش هفت افسر (۴)
و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده آنها را بر زمین خواهد ریخت و اژدها پیش آن زن که میزائید می‌ایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد
(۵) پس پسر نرینه زائید که همه امتهای زمین را بعصای آهنین حکمرانی خواهد کرد و فرزندش بنزد خدا و تخت او ربوده شد (۶) و زن
به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است انتهی مؤلف این کتاب عبد الله گوید که کلمات علمای
علمای مسیحیه در شرح این مقام و تبیین مرام محل التزام مناسب نشد و تا کنون به تفسیری از تفاسیر ایشان برنخوردم که معنی این کلمات را
واضح بیان کرده باشد که سکوت و طمأنینه برای نفس حاصل شود بلکه بعضی از اشارات طوری بیان کرده‌اند که تشکیل از بیان ایشان معهود
واضح اهدوی عدل و انصاف معنی این کلمات ظاهر بیکم وجدنا اکثرهم لنکون من الساکنین مراد از زنی که در آسمان ظاهر
شود حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها است مراد از آفتاب که در بر دارد ذات مقدس نبوت و وجود مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم است و ماه امیر المؤمنین علیه السلام است و تاجی که بر سر دارد تاج کرامت است و مراد از دوازده ستاره که تاج از آنها است
دوازده امام علیهم السلام میباشند که نسبت الامر خاصه آن صدیقه طاهره و دوازده امام سلام الله علیها و علیهم بر کرامت تمام است
افروده مشهود شد امر علی شأن مر کرامه عملی و صاحب هم الصادقین در تفسیر لوح و التسمیر فی مخطوط العبرانیة آبادی
دفن نموده است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مراد با ماه حضرت رسالت
که لمعات نور هدایت بر همه عالم دارا می‌بود ماه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که کسب نور از حضرت نبوی میکرد از جمیع الوجوه تابع او بود
پس معلوم شد که مراد از شمس حضرت رسول است و از قمر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام است و علامه مجلسی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
حسن نقل نموده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرده که ای محمد صلی الله علیه و آله را معجزه بوده باشد معجزه موسی علیه السلام
بلند کردن کوه بر سر ایشان که قبول تورات کنند حضرت فرمود که لیحقق احدا وید مگرا او را با سنی معنون که خواست است که هیچ معجزه
به پیغمبری داده است را آدم تا آخر پیغمبران مگر اینکه با حضرت داده است مثل آن یا بهتر از آن و به درستیکه نظیر این معجزه را با او داده است
معجزات بسیار دیگر و آن چنان بود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه اظهار دین حق نمود عرب برای آن حضرت تیرهای عداوت
خود را بکمان کینه بستند و هر حیله در دفع آن حضرت می‌کردند و من اول کسی بودم که با آن حضرت ایمان آوردم و در روز دوشنبه مبعوث
شد و من در روز سه شنبه با او نماز کردم و هفت روز من تنها با او نماز میکردم تا آنکه بعضی در اسلام داخل شدند و حق تعالی دین
خود را بعد از آن تقویت نمود پس روزی جمعی حضرت رو به مدینه آن را نکرد و دیگران ایمان میآورند تا آنکه گروهی از مشرکان نزد آن حضرت آمدند و گفتند
ای محمد تو دعوی میکنی که رسول پروردگار عالمیانی و به این هم راضی نشد بلکه ادعا مینمائی که به تو نازل شده واضح سخنانی اگر راست میگوئی
چه بیان معجزه معجزات که ما دو سوال میکنیم ما و بر این اسمان چهار نفر شدند فرمود اول که دیده که ما نشاند معجزه نوح او به خواهیم که تو



در خلافت و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

[illegible] خود را [illegible] ظاهر کرد [illegible] ثابت [illegible] که کوه را بر
خود [illegible] اعتقاد او بود [illegible] معجزه [illegible] شما [illegible] برای او [illegible] شد
گفتند که معجزه نماید معجزه عیسی را که مردم را زنده [illegible] خبر کرده بود [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که من از برای شما پیغمبری آمده‌ام و معجزه نمایم و معجزه ظاهر [illegible] برای شما آورده‌ام که شما و جمیع عرب و سایر امتها عاجز
شدند از معارضه آن چون آن حجت رسول است بر شما و مرا نیست که جرأت نمایم بر جناب مقدس الهی و از او اختراع نمایم و از او سؤال کنم
مگر بعد از تبلیغ رسالتهای او و بعد از تمام شدن حجت و ظهور حقیقت من بسا باشد که اگر این اختراع کنم و بطلبم و شما ایمان نیاورید
باعث نزول عذاب گردد بر شما پس [illegible] جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید که من برای تو
ظاهر میگردانم برای ایشان این آیات و معجزات را که طلب کردند و بدرستیکه ایشان بعد از دیدن آنها کافر خواهند ماند
مگر آنکه از ایشان نگاه دارم [illegible] امام حجت [illegible] گویا [illegible] معجزه نوح علیه السلام را طلب
کرده اند که [illegible] کوه [illegible] کوه رسید آب نوح را مشاهده خواهد کرد [illegible] هلاک شوند تو
خوشید علی و دو پسرهای او علیهم السلام که بعد از [illegible] خواهد رسید [illegible] گویا [illegible] معجزه ابراهیم علیه السلام را طلب کرده اند که بروند
هر جا که خواهند از صحرای [illegible] آتش ابراهیم علیه السلام را مشاهده خواهند کرد [illegible] در هوا صورت [illegible] خواهند
کرد [illegible]
بود [illegible] معجزات [illegible] رسول پروردگار عالمیان [illegible] جمع
ما هم بصحرای [illegible] آسمان [illegible] شد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] معجزه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] محمد [illegible] و علی و حسن و حسین
و امامان [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] صراط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم [illegible] فاطمه [illegible] سلام الله
علیها [illegible] عذاب [illegible]
[illegible]

چون در بهار ... دحتی ... صداقت ... بیست ... که در حق صدیقه طاهره سلام الله علیها چه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
اولاد او را با حضرت سید الشهداء و اولاد او تعزیت گفت و او را فضل او و شکر ... امت او را شهید بکشند حضرت صدیقه
سلام الله علیها کراهت سید الشهداء را حامله شد و کراهت را شد آن شهر را شوم ... کتاب الانوار ... باب ... که حمل او به سبب
کشته شدن حسین علیه السلام و اولاد او و تعزیت گفتن نسل او را ... است که حضرت فاطمه سلام الله علیها چون این را دانست ... اینکه
اراده ... شود ... و ... بر ما نازل فرمود حملته امه کرها و وضعته کرها
وحمله وفصاله ثلثون شهرا ... یعنی یکی حمل فاطمه سلام الله علیها حسین علیه السلام را در روی کراهت بود و ... او را ... مکرر
مبتلا است ... است که او را شهید خواهند کرد و اما تمام حمل و فصال او سی ماه بود شش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام رضاع
بود و ... حدیث ... اکمال الدین است ... جبرئیل علیه السلام نازل شد و رسول خدا ... اقرار
بود و همه گفت و تعزیت داد ... فرمود ... امت ... او را ... عرض کرد ... پیغمبر فرمود من ... امت ... و ... فرمود
محتاج نیستم ... جبرئیل عرض کرد ... پس ... پیغمبر ... فاطمه زهرا ... تعزیت گفت و تعزیت ... فرمود
فاطمه ... گفت ... اما ... حسین ... است رسول خدا فرمود ... شهادت ... که او ... است که حسین
علیه السلام معلول ... الائمه ... امام هادی ... الائمه ... الهادی علی المهدی الحسن الناصر
الحسین المصور علی بن الحسین ... محمد بن علی ... جعفر بن محمد الامین موسی بن جعفر الرضا علی بن موسی ... محمد بن علی المؤمن علی
محمد العالم الحسن بن علی ... عیسی بن ... چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ... حسین بن علی علیه السلام
... فاطمه زهراء سلام الله علیها ... معلوم ... صدیقه طاهره سلام الله علیها
... (سوره) ... ستارگان اسما ... [illegible]
... ستاره های او ... لشکر ... و مراد ... او که
... ستاره های اسمان ... صدیقه طاهره سلام الله علیها ... محسن ... سقط
کرد و ... ستاره ها ... اگر محسن سقط نشده بود سادات ... محسنی و حسنی و حسینی ... محسن ...
سادات را کشت ... بحار و جلاء العیون مجلسی علیه الرحمه ... امیر المؤمنین علیه السلام ... است
ریسمان ... امیر المؤمنین علیه السلام ... حضرت فاطمه سلام الله علیها ... سد
پس ... فاطمه سلام الله علیها ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
... رسول خدا او را محسن نام کرد ... ساقط ...
سقط شد و حضرت فاطمه ... حضرت سید الشهداء علیه السلام ... شهادت
... ستاره های اسمان ... ستاره های اسمان ... اهل اسمان ...
سادات ... اهل ... ابن عبد الله ...
... رسول الله ... الشمس ... القمر ... الزهرة ...
... رسول الله ... الشمس ... القمر ... الزهرة ... الفرقدین ... علی ... فاطمه الزهراء
والفرقدان الحسن والحسین ... رسول الله ... علی ... عباده ... الائمه من ولده
عباد ... الاوصیاء ... الله علی عباده ...
الائمه ... اهل الارض ... السماء ... الارض ...
... الله ... السوره ...

موسی بن عمران ثم الی هذه الایام فقال لهما انا انبیاء السماء ما و انا الروح ما لا تعذبوا الخلق ... واحوالهم الله

وهم امان لاهل الارض کما ان الکواکب امان لاهل السماء انتهی پس معلوم شد که مصداق قول یوحنا این صلیب ظاهر و دو

او میباشند سلام الله علیهم **فائده** دو قول بشارت ... که اهل کتاب در معنی این کلمات مبهوت و متحیر بوده و میگویند

وقتی که مصداق ظاهر شد معنی این کلمات معلوم خواهد شد و غافل از اینکه مصداق بحمد الله ظاهر و آشکار گردیده است وَهُم

فی غفلةٍ معرضون و کسی از ایشان هدایت نمی یابد بمعنی این کلمات مگر کسی که خدا خواسته باشد و مصداق همانست که ما بحمد الله

تعالی بیان کردیم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر بشارت چهارم در باب (۱۱) ایضا از مکاشفات یوحنا در حق شهزادگان

و مصائب دو فرزند این زن مذکوره علیها السلام در لغت عبری و سریانی که شبر و شبیر و شهادت و مظلومیت سید الشهداء

بخوبی عیان و بیان گشته است (۳) واتیل لیرتب سهد دیلی الخ یعنی و بدو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده مدت

هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند (۴) اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند

(۵) و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند آتش از دهانشان بدر شده دشمنان ایشان را فرو میگیرد و هر که قصد اذیت ایشان

دارد بدین گونه باید کشته شود (۶) اینها قدرت بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و قدرت بر آبها دارند

که آنها را بخون مبدل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند بانواع بلایا مبتلا سازند (۷) و چون شهادت خود را بتمام رسانند آن

وحشی که از هاویه بر می آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت (۸) و بدنهای ایشان در شارع عام

شهر عظیم خواهند ماند (۹) و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امتها بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره میکنند و اجازت نمیدهند که

بدنهای ایشان را بقبر سپارند (۱۰) و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی میکنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد (۱۱) و

بعد از سه روز و نیم روح حیات از خدا بدیشان در آمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوف عظیم فرو گرفت (۱۲) و

آوازی بلند از آسمان شنیدند که بایشان میگوید باینجا صعود نمائید پس در ابر باسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند (۱۳)

و در همان ساعت (مثل ایشان) زلزلهٔ عظیم حادث گشته که ده یک شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر در زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان

ترسان گشته انتهی ملخصا **مؤلف گوید** دلالت کلمات مرقومه واضح است که محتاج بیان باشد و لکن مع هذا گوئیم مراد

از این دو شاهد حضرت حسن و حسین سلام الله علیهما میباشند ایشان دو درخت زیتون و دو چراغدان چنانکه در شرح سورهٔ والتین

از تفسیر منهج الصادقین از امام محمد باقر ع روایتست که مراد از تین امام حسن است و از زیتون امام حسین و از طور سینین امیر المؤمنین ع

و از بلد امین فاطمه علیها سلام است و مراد از وحشی که از هاویه بر می آید و با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت معاویه و یزید که اول

بر امام حسن غلبه کرد و دوم بر امام حسین ع و مراد از شارع عام که بدنهای ایشان سه روز و نیم خواهند ماند بیابان کربلا است و شهر

عظیم که مراد است واضح محتاج بیان نیست چه تمامی کتب اهل اسلام بلکه در کتب خارجه عموما نوشته اند که نعش اطهر سید الشهداء

و اصحاب را اعوان یزید بعد از شهادت دفن نکردند سه روز ابدان مطهرهٔ ایشان در زمین کربلا افتاده بود و هر آنها میدیدند

و مراد از سه روز و نیم بعد از عاشورا است که علاوه بر سه روز راست که در کتب و تواریخ اهل اسلام معین شده است و قول او در اینکه و ساکنان

زمین بر ایشان خوشی و شادی میکنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد بدون هیچ تکلف مطابق است با احوال حضرت سید

الشهداء و قتل اصحابش روز عاشورا روز خوشحالی بنی امیه شد چنانکه در زیارت عاشورا مذکور است ان هذا یوم تبرکت به

بنو امیة لعنهم الله و قول او بر دیگر یکدیگر هدایا خواهند فرستاد در مقاتل و تواریخ مسطور است که هنگام حمل رؤس مطهر

از کوفه بشام هر شهری که وارد میشدند اهل آن شهر از اعداء اهل بیت بودند بزرگان شهر برای یزید ... و هدایا ...

و عبید الله و یزید لعنهم الله بتشکر این انعام و جایزه دادند و قول او و در همان ساعت زلزلهٔ عظیم حادث گشت ... بالحوادث

علیهم السلام ... در کتب مقاتل و تواریخ بدین نحو مسطور است و بر زلزلة الارض و اظلال الشمس ... و احمرار السماء

و اضطرب و مطر یا لیما ادما عبیطا یعنی زمین بلرزید و مشرق و مغرب زمین را ظلمت فرو گرفت و لرزه در اقالیم مرد افتاد
و مواعق متواتر گشت و آسمان خون تازه بارید **مؤلف گوید** هر کسیکه بنظر تامل و انصاف نظر کند بطور جزم میداند
که مراد صاحب رساله همانست که از برکت نور اسلام ما بیان نمودیم زیرا که معتبرین مسیحیه نوشته اند که موجودات است مسیحیه در
مثل تفسیر و شاهد موصوف بصفات مذکوره در این باب بود و کلیسای آمس و غیر ذلک را توجیه و تفسیر کرده در واقع تفسیر
بالرأی صریح صاحبه است بلکه ادله ما بر خلافت و وصایت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر بهمانست که در این باب
مذکور کردید بلکه زیاده بر اینهاست که در این کتاب نگنجد زیرا که آثار ظهور اسمعیل علیه السلام و انواع بنی آدم هر کسیکه هفتاد و دو مذهب برای حضرت
محمد صلی الله علیه و آله بوشیده اهل هند و بت پرستان اهشان و چین و زاپون و ختا و حبش و اروپا و غیر ذلک در هفتاد و دو تاریخ خود
تصریح نموده اند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله جانشین علی علیه السلام را وصی و خلیفه بلافصل خود قرار داده در مواضع متعدده بعبارات متکثره
و معانی مختلفه در اوایل بعثت و اواسط و اواخر آن چون نقل اقوال همه اینها موجب تطویل و باعث تکلف خاطر ناظر است لهذا اختصار می نمود
و اکتفا نمود بنقل اقوال چند مکشوف با ذکر مسئول و بهوزریان معلم هندیه سارایان با ریس که در شرح و بیان حالات و برکات حضرت
خاتم النبیین علیه و آله افضل صلوة المصلین رساله مختصری نوشته ملعت فرانسه در سنه ۱۸۸۴ مسیحی مطبع و منتشر گردیده که در تعیین خلیفه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلم مذکور بعد از بحث و بیان نموده و بعد از انقضاء مدت دو سال (از بعثت) در سنه ۶۱۲ مسیحی حضرت رسول دیگر
زمان اسلام را در جمیع مذاهب عموم عرب دعوت و دعا نکرد در صدد بود که سایر مردم هم بفهمند و برای چهل نفر از اعیان و بیان نماید حتی
و صادقی مرکب شد زاد اقارب و عشایر و اصحاب خود را در انجمن خاصی ساخت و در میان انجمن با آواز بلند فرمود که کدام یک از شماها
میخواهند برادر و خلیفه و جانشین من در تمامی حضّار و مستمعین از عظمت و بزرگی این سؤال در بیم و خوف افتادند و تماما ساکت گردیده
فکر می نمودند ساکت بودند بعد در خود ایشان معلم محمد مذکور نوشت علی (علیه السلام) بس اراده و اراده سال بداشت سر جوانی
و کمسالی بعمر اکرم روی مکرم مبارک میم و اگر کسی پیدا شود که در مقام تو معاونت کند و هم از برادری رمیده دیندار بهای او را خورد
پیغمبر سر سخن ساکت را پیغمبر حمایت را کنده سکوت را باره پیغمبر اظهار او را و ضع ساختند (علیه السلام) در آن وقت جوانی بس عزیز بهاند بسیاری از
حضار را و رابطه پرسید در حالیکه بحیرت پیامبر جده مردند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بخصایص صریحه مزید نمود
که این برادر من و خلیفه و وصی من است او را بشنوید و اطاعت نمائید انتهی **مصنّف این کتاب** عفی الله عنه
گوید که علمای اثنا عشریه عفی الله الماضین و سلّم الباقین هیچ دلیلی اسمی با اسناد خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نکرده اند که این معلم او را
نقل نماید الزام خصم و اثبات مدعا کافی خواهد بود چه این سخن به سنّی و به شیعی است که هیچ او را مطلع بر عین نمیز بود بر خود را کسی
دارد و به یهودی و نه ترسا او هم در این رساله بوده بتحریر امور و طبعش است که کسی سوانح خلیفه سر نماید و مصرّح مال مذهبی او هم باشد و این
امر در این فصل است پس حال حکومت خواهد بود در صورتی که فرار این محمد و احادیث مرتبطه و نصوص قطعیه و براهین عقلیه را اخبار سلف
و کتب زیاده بر حصر با انسان باشد پس برای منصف بسط البحث نمیخواهد بوجه من الوجوه حاجت بسبب و تامل باقی نخواهد ماند و الحمد لله
علی الوضوح و الهدایه و نعوذ به من الغوایه و الضلاله مجملا ادله این فصل بسیار است و اخبار در کتب معتبره و مسوّدهای مسیحیه و غیره
مسیحیه بسیار است لکن طلبا للاختصار اکتفا بهمین مقدار نمودیم و انشاء الله تعالی از برای منصف لبیب همین مقدار کافی است
و نعم ما قیل در بیان اکثر کس است بیکجرف بس است اکنون به تامّل و توقّف مرجع فیما بین سایه معادیون حال البلاد و الحاکم یوم المیعاد فقول

باب هشتم در معاد است

بدانکه این باب هم مشتمل بر چند فصل است مانند ابواب سابقه **فصل اول** بدانکه اهل اسلام و یا بعد جز الانام علیه الصلوة و السلام
اعتقاد می نمایند که انسان را نفسی است که او را روح میگویند و آن غیر جسد انسان است و متعلق مقصود بجسد و مدت حیوة انسان است و هنگام
انفصال روح از جسد و به حلول میکند و آن روح باقی است بعد از انفکاک از جسد و اداء الـلذت و الم مینماید و اسکه بعد از حلول

در ذکر اثبات معاد جسمانی

موت مر انسان را فانی شدنش نیست و بعد سبحانه و تعالی عود میدهد تعلق روح را به بدن و ثواب و جزاء اعمال حسنه او را اگر در دنیا کرده
از اعمال زشت آورده بود در دنیا پاداش میکند مر اعمال شر که در حال حیوة او را وصا در شده در دار و عالمی که معلوم این عالم است
نعم را اهل اسلام مسمّی بجنت و دار جحیم را مسمّی بجحیم مینامند مدرک لذت و الم در وقت تعلق روح بجسد در وقت ... مانند
مجموع روح و جسد است نه روح تنها و جسد تنها چنانکه مکرّرا در این کتاب در جواب شبهات ... ثابت
حیوانات ... برای ارواح ... انسان و صاحب ادراک و شعور ... باشد برای ... ادراک و
وعقل او ... ادراک و شعور و عقل انسانی بسبب ... انسان مکلف بمعرفت و عبادت خالق تعالی و ... کرده است
دون الحیوانات ... مسمع ... که راهین عقلیه و نقلیه ابطال ... که انسان عبارت
از این هیکل محسوس ... چنانکه جمهور متکلمین و ... طبیعت و ماده میگویند که انسان عبارت از این هیکل محسوس است
... میگویند لا انسان الا ما نری در جواب ... شما اسرائی ... قابل بوجود او هستند و میگویند که عالم را
... کرده است چنانکه در ... مرحله دوم در جواب ... شما ... وهکذا بعض حیوانات ... میگویند
مع هذا قائل بوجود ... هستند ماده و حرکت ... مع ذلک قائل هستند پس معلوم میشود که ادعای شما لا انسان
الا ما نری باطل است الحاصل ... برهان اول ... روح ... صورت ... بخاطر ... آورد
... صور جسمانی ... روحانیت و محال است که محل صورت ...
صورت ... در محل ... که محل ... جسمانی ... انسان ... روحی است ... جسد
برهان دوم ... علم و قدرت ... اجزاء جسد و بدن ...
... علم و قدرت ... باطل است و ... الا ان
... واحد ... واحد و ... احد ...
... باطل است ... عرض واحد ... المحال
و اگر ... علم و قدرت ... جوهر فرد ... جوهر فرد ... جزء ...
... جوهر فرد ... معلوم ... جوهر فرد محال ...
... محل علم و قدرت ... روحانی است جسمانی ... الروح برهان سیم هرکسی ...
... روح ... جسد و ...
...
... انسان ...
برهان چهارم ... انسان ... اعضا و جوارح ...
... برهان ... اعضا ...
... انسان ... جمیع اعضا و جوارح ...
اعضا و جوارح برهان پنجم ... انسان ... جمیع اعضاء و جوارح او ...
...
عقل جسمانی ... روحانی ... روح برهان ششم ... جسم ...
... عقل ...
... معلوم میشود که ... عقل جسمانی نیست بلکه روحانی ... روح برهان هفتم ... انسان جمیع اعضا ...

تمام بدن و کوبیده شود و باقی ماند هیکل این پس باید که حقیقت ذات او مغایر این اعضا باشد فتامل برهان بیست و هفتم گرسنگی
گرسنگی و تشنگی بدن است و این موجب نقصان او است و موجب باعث کمال نفس است پس اگر نفس و جسد شیء واحد بودند باید که هر دو
کامل و ناقص باشند در انسان ملکه فقط موجب نقص یا کمال باشد و حال آنکه بالبداهه می‌بینیم که مکر موجب نقصان بدن و کمال نفس است
پس معلوم شد که انسان عبارت از این هیکل محسوس نیست فتامل و بهر روح برهان بیست و هشتم خواب موجب نقصان قواهای جسمانیست
دیگر آنکه در وقت خواب قوه باصره و سامعه و غیر آن معطل است و خواب موجب قوت قوای روحانیست چه مردم می‌خوابند قوتی در
انها پیدا میکند بر بهیها و اسمانها و غیره دیدنها مطلع شود و بلاد دور را سیر کند پس معلوم میشود که قوت روحانی غیر جسمانی است
برهان بیست و نهم اینکه احوال نفس بر خلاف احوال بدن است چه نفس چون مشغول میشود و منتهی میکردد بمعارف الهیه بدلیل قوله تعالی
الا بذکر الله تطمئن القلوب و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و بدون سلب و شبهه این طعام و شراب نیست که مذکور
محبت و اشارت تعالی است و هر اینها موجب نقص بدن شد و باعث قوه و استبشار روح بعد هذا و لا یعقل برهان سی ام اینکه ثابت شد
که انسان حی است و حال آنکه بدن او میت است بدلیل قوله تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و این
امر صریح است در اینکه این مقتولین احیاء هستند و حس دلالت میکند بر اینکه این جسد میت است پس معلوم میشود که انسان عبارت
از این جسد نیست فقط در باب یم و شتم چون بر اهل عقلیه و دلایل قطعیه عقلیه ثابت و محقق بودیم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول الله
و این کلام الله است [illegible] رسول پیغمبر صلی الله علیه و آله استدلال کنیم بر کل خلق
حاضر است برهان [illegible] قوله تعالی النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و قوله عز و جل اغرقوا فادخلوا نارا این دو قول صریح دلالت
میکند بر اینکه انسان حی است بعد از موت بدن و هکذا قول پیغمبر انبیاء الله لا یموتون و لکن ینقلون من دار الی دار و هکذا قول پیغمبر القبر
روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار و هکذا قول پیغمبر من مات فقد قامت قیامته پس هر اینها نصوص است و دلالت میکند بر اینکه انسان
باقی و حی است بعد از موت جسد [illegible]
[illegible] دیگر اینکه انسان حی است [illegible]
باشد [illegible] قول رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
فوق النعش و یقول یا اهلی و یا ولدی لا یلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی جمعت المال من حله و من غیر حله [illegible]
انتهی [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
و میکوید یا اهلی و یا ولدی لا یلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی جمعت المال من حله و غیر حله و معلوم است که اهل و ولد او بودند
مال بود از حلال و حرام [illegible]
بوده انسان حی و باقی است [illegible] برهان سی و چهارم قوله تعالی
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی انتهی خطاب بقوله ارجعی الی
ربک موجه بسوی نفس میشود در حال موت [illegible]
و راضی [illegible]
جسد [illegible] برهان سی و پنجم قوله تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا
و هم لا یفرطون ثم ردوا الی الله مولاهم الحق انتهی [illegible] معلوم میشود که مذکورین [illegible] مردود الی الله تعالی هستند
که او تعالی [illegible] مولای ایشانست و حال آنکه جسد [illegible]
باشد پس معلوم شد که انسان غیر از این جسد و هیکل محسوس است برهان سی و ششم اینکه جمیع فرق و اقوام دنیا [illegible] هند و روم و عرب
و حبش [illegible] و جمیع ارباب ملل و نحل [illegible] یهود و نصاری و مجوس و سایر فرق عالم [illegible]

خود دعا میکنند در حق ایشان و میروند بزیارت ایشان و لا اینکه بعد از موت جسد ایشان احیاء ورد ما انزل الله ...
اجابت ایشان عبث و دعای چه در حق ایشان لغو و عبث و زیارت ایشان لغو و عبث خواهد بود پس اتفاق اهل عالم بر این صدقه و دعا و
زیارت دلالت میکند بر اینکه ... اینکه انسان چیزیست غیر جسد ... که بمیرد بلکه مرده این جسد است
پس ثابت شد که انسان عبارت از این هیکل محسوس نباشد برهان ... بسیار ... در عالم
خواب میبیند و میگوید در موضع فلان که برای تو ... کرده ام و او را وصیت میکند بقضای دین و احسان ... بیدار شد
بیداری بموضع ... میکند ... و در خواب گفته شده بود ... پس اگر انسان باقی بود بعد از موت جسد ...
... پس این دلیل دلالت میکند بر اینکه انسان باقی است بعد از موت جسد و معلوم میشود که انسان مغایر این جسد مرده است برهان ...
اینکه هر گاه عضوی از اعضاء انسان ضایع و فاسد شود مثل اینکه دست و پاهای او قطع شود و چشم او قلع و گوش او بریده ... اعضاء ...
انسان در عقل و فعل خود ... همان است که قبل از آن بوده است ... انسان اول ... در نظر خود
در نظر غیر خود ... مطالب طلب میکند ... میکند بسوی او ... برهان ...
بر اینکه انسان چیزیست مغایر این اعضاء و ... باطل میکند قول ... انسان عبارت از این ... محسوس است
برهان ... قرآن مجید ... دلالت میکند بر اینکه ... صورت ...
... میگوئیم که انسان ... باشد ... صحیح ... و اگر ... میگوئیم
انسان باقی است بعد از حصول ... انسان باقی است ... که میگوئیم
... این هیکل و این ... برهان ... اینکه ... و ... واحد است که میگوئیم
... سوای ... استعمال میکند ... دیگر ... است الا اینکه
چون لذت بواسطهٔ این عضو حاصل شد ... بواسطهٔ ... عضو ... و محقق شد که انسان چیزیست مغایر
این هیکل برهان ... چون ... تکلم میکنی ... و میگوئی افعل کذا و لا تفعل کذا ... مخاطب ...
... و ... چشم ... اعضاء او ... که میگوئیم مأمور و منهی و مخاطب چیز دیگر است
... اعضاء و این دلالت میکند بر اینکه مأمور و منهی غیر این جسد است ... لا یجوز ان یقال المأمور والمنهی جملة هذا
البدن لا شیء من اعضائه وابعاضه ... التکلیف علی الجملة انما یصح لو کان الجملة عالمة ... فنقول لو کانت الجملة عالمة فاهمة
فاما ان یقوم بمجموع البدن علم واحد او یقوم بکل واحد من اجزاء البدن علم ... والاول یقتضی قیام العرض بالمحال الکثیرة وهو محال
والثانی یقتضی ان یکون کل واحد من اجزاء البدن عالما فاهما مدرکا ... الاستدلال ... علم ... حاصل
بان الجزء المعین من البدن ... عالما فاهما مدرکا ... الاستدلال ... السؤال برهان ... اینکه واجب است که انسان
عالم باشد ... علم حاصل ... در قلب ... میگوئیم که انسان ... موجود در قلب ... چون این ...
... باطل ... قول اینکه انسان عبارت از این هیکل محسوس ... شهود ... واجب است عالم باشد و ... اگر انسان
فاعل مختار است ... فعل بواسطهٔ قلب ... اراده ... صادر شود ... فعل ... بواسطهٔ قلب مشروط بعلم ...
... مقصود ... مسمع است ... گفتیم ... انسان عالم باشد ... چرا گفتیم که علم
... در قلب ... و حکم قرآن ... و اما القرآن پس
آیاتی است مثل قول خدای تعالی لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا و قوله تعالی كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و قوله نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ
عَلَىٰ قَلْبِكَ و چون ثابت شد واجب است که انسان عالم باشد و معلوم شد که علم ... در قلب است ... مقصود که انسان شی
در قلب ... است که تعلق دارد بقلب و علی التقدیرین باطل ... قول ... انسان عبارت از این هیکل و جسد است

بلکه حقیقت انسان مقتضای این ادله داخل هیکل محسوس است و این هیکل آلت تعین و تشخص حقیقت است و معلوم است که
انسان چیز خارج از حقیقت انسان خواهد بود با محتوی و العیان و حاصل این براهین این شد که هیکل مرکب از دو چیز است لطیف علوی
که او را روح می گوئیم که حقیقت انسان است و کثیف سفلی که او را جسد می گوئیم که آلت تشخص است و چون تعلق روح شد به جسد زنده
و منشأ افعال و اعمال است از خیر و شر و چون مفارقت روح جسد مرده است و چون روح از بدن مفارق بود زنده است و جسد
مرده الی یوم القیمه و روز قیامت روح عود میکند به همین بدن و جسد بعد رجعت با اعمال و این بدن زنده میشود و روح و بدن معًا
محشور خواهند آمد و جزای اعمال خود را خواهند یافت از خیر و شر و [illegible] و این اسلام است و منکر آن کافر
و مخالف است بلکه ضرورت جمیع ادیان است صحایف انبیاء و انجیل و رسائل حواریین و قرآن مجید و احادیث شریفه استشهاد بر این
امر میدهند چنانچه میفرماید وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ يُفْنِيهَا ثُمَّ يُعِيدُهَا (كما كان) وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ یعنی خدا
آن کسی است که هر چیزی را آفریده است و فنا میکند و بعد برمیگرداند چنانچه بود و تعالی عالم هر خلقی است چنانچه ابتداء شما را
خلق فرموده باز خواهد خلق فرمود بلکه تغیر و تبدل در خلقت شما واقع نشود بلکه شما را اعاده میدهد همان جسم و جسد ثانی
نص قرآن مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ از منکر معاد جسمانی یا ابی بن خلف اول
ابی بن خلف استخوان پوسیده را بدست خود گرفته [illegible] پس ریز ریز کرد پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد مَن يُحْيِي الْعِظَامَ
وَهِيَ رَمِيمٌ الخ فرمود بگو ای رسول کسی زنده میکند اینها را که اول مرتبه انشاء و ایجاد فرموده و او است عالم هر خلق الَّذِي جَعَلَ لَكُم
مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا و خداوند آن کسی است که از درخت سبز و تر برای شما آتش قرار داد جمع نکرد در مرخ و عفار بلکه جمع در شجر الا
اخضر فرمود [illegible] این بود که دو درخت را بهم میسایند [illegible] آتش حاصل میشد [illegible] خداوند این دو نوع [illegible]
که [illegible] فرمان عمل خلق این بود إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ لفظ کن هم نمیخواهد محض اراده خدا در [illegible] لفظ کن
کنایه از سرعت [illegible] پس مسلمین بحکم این آیات و غیرها که مثل اینها بسیار است معتقدند که معاد روحانی و جسمانی است معاد و منکر
این کافر و نجس میباشد [illegible] اعتقاد نمائی **فصل دوم** و این فصل بیان میکند سؤال و جواب آنکه مربوط
متعلق به فصل اول متعلق به ثانی [illegible] بعضی مسلمانان [illegible] ترجمه شده است [illegible]
كريمه يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا این بود است که جماعت یهود [illegible]
[illegible] و آن کسی که [illegible] جواب [illegible] خواهد بود و الا [illegible] و سؤال از قصه اصحاب کهف
و ذو القرنین و روح کردند [illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible] و انشاء الله [illegible]
[illegible] وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ [illegible] قصه اصحاب کهف
و قصه ذو القرنین [illegible] و قصه روح [illegible] وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي [illegible]
[illegible] حقیقت روح [illegible] وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و [illegible] صحیح است [illegible] اعتقاد
که حضرت محمد صلی الله علیه و آله [illegible] انشاء الله [illegible]
معلوم است [illegible] جواب این [illegible] اهل اسلام [illegible] روح [illegible]
[illegible] معرفت الله تعالی [illegible] معرفت روح [illegible]
[illegible] جواب [illegible] قصه کهف و ذو القرنین و جواب [illegible] روح [illegible] و الا [illegible] کلام [illegible]
[illegible] قصه اصحاب کهف و ذو القرنین [illegible] حکایت [illegible] موجوده [illegible]
[illegible] الا [illegible] اسماء [illegible]
[illegible] معلوم بود [illegible]

و امّا علم جواب از حقیقت روح ابهام بسیار بعید است که از دلایل ثبوت تا شد مثل کرد بالقطع و الیقین سکوت از جواب سائل علیه
از دلایل ثبوت نیست عند الکل و حقیقت امر اینکه اصلا اشعار بلا سعر و از دلیل مشکل تر حقیقت روح را مثال اسد سر اکر نیست بعالم را صلی الله
علیه و آله و سلم بفرماید مر حقیقت روح را بعداً ام معلوم است که این موجب تحقیر و سعیرا و نسبت جهل بمثل این مسئله موجب تحقیر
انسان نیست بلکه موجب تحقیر نیست تعالی الله خواهد بود و حال آنکه علم علما از او و فضل فضلاء هم از اوست و جمیع را فرمایند که حق تعالی در حق
او فرموده اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ عَظِیْمًا و فرموده وَ قُلْ رَّبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا و در صفت او
فرموده لا رَطْبٍ وَّ لَا یَابِسٍ اِلَّا فِیْ كِتٰبٍ مُّبِیْنٍ و آنحضرت مستمر بوده در دعای الاشیاء کما هی و ایضاً در حق قرآن فرموده تِبْیَانًا لِّكُلِّ شَیْءٍ پس کسیکه
حال او ما ذکر است چگونه لایق و سزاوار خواهد بود که بگوید مر حقیقت روح را عدد الام و معرفت حال او ندارم و حال آنکه در مسائل
مشهوره و بین الجمهور مذکوره بود پس معلوم شد که مثل این روایت مطعون و معیوب است سؤال عمر مسلم از جواب سؤال سائل و علو
شد که بجا در نهر تحقیق اهل اسلام حقیقت روح دانسته شد اکرمنا که بیان شده است پس خواهش دارم که تفسیر این آیات کرید
تا بدانم که خطور در این حقیقت روح بیان شده است ما هم و مکرم که از ظاهر این چنین می فهمیم جواب مستمع ناس بناهی
بلی اعتقاد ما اینکه از آنحضرت علیه السلام سوال کردند از روح و آنحضرت باحسن وجوه جواب داد و نفس این مطلب که اینجا در آیه
مذکور است این است که سائل سوال کرده از روح و سؤال از روح بر چهار گونه واقع میشود اول آنکه گفته شود ماهیت روح
چه است تا مجرد است یا حال در محل است و یا موجود است غیر مجرد و غیر حال در محل دوم آنکه گفته شود سوال آنکه آیا روح
که روح قدیم است یا حادث سوم آنکه گفته شود که حقیقت سعادت ارواح و شقاوت او در چه چیز است الحاصل ما حصل متعلق
روح و سوال از روح بسیار است و قوله تعالی یَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ در این قول و سوال آخر مذکور نیست که دلالت داشته باشد
بر اینکه سوال سائل از کدام و چهار وجوه مذکور و غیر مذکوره بوده ولکن خداوند در جواب این سوال فرموده که قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ
و این جواب لایق و سزاوار بعضی از مسائل مذکوره اول آنکه سؤال از ماهیت روح بود و با آنکه سؤال از حدوث و قدم
روح بوده اما بحث اول پس انسان سوال کرده و گفته که حقیقت روح و ماهیت او چه چیز است آیا عبارت است از اجسام موجوده داخل بدن
این بدن متولده از امزاج طبایع و اخلاط و یا عبارت است از نفس امتزاج و ترکیب و یا عبارت است از عرض دیگر که قائم باین اجسام است و یا عبارت
از موجودی مغایر این اجسام و اعراض پس خداوند بارک و تعالی جواب فرمود که روح عبارت از موجودیست مغایر این اجسام و اعراض زیرا
که این اجسام اشیائیست حادث موجود از امزاج اخلاط و عناصر و امّا روح پس او بر خلاف است بلکه هی جوهر لطیف سماوی ساری فی البدن
کسریان النار فی الفحم و دهن السمسم فی السمسم و ماء الورد فی الورد و الماء فی العود الاخضر و لا یقبل التجزی و التحلل و لا یحدث الا بقوله تعالی
کن فیکون پس انسان گفته چرا روح مغایر این اجسام و اعراض است خداوند تعالی جواب داد باینکه موجود بحدث امر الله و تکوینه و تاثیره
فی افاده الحیوة لهذا الجسد و لا یلزم من عدم العلم بحقیقته المخصوصة نفیه زیرا که حقایق الاشیاء و ماهیتها مجهولة عندنا فانا
نعلم مثلا ان السکنجبین له خاصیة تقتضی قطع الصفراء فامّا اذا اردنا ان نعرف ماهیة تلک الخاصیة و حقیقتها المخصوصة فلا سبیل الیه فعلی
فعلم من هذا المثال ان اکثر الماهیات و الحقایق مجهولة و لم یلزم من کونها مجهولة نفیها فکذلک فیهما و هذا هو المراد من قوله تعالی
وَ مَاۤ اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا و امّا بحث ثانی پس بدانکه لفظ امر در قرآن مجید بمعنی فعل آمده است قال الله تعالی وَ مَاۤ اَمْرُ فِرْعَوْنَ
بِرَشِیْدٍ ای فعله و ایضا قال تعالی فَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا ای فعلنا پس قول خدا قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ ای من فعل ربی و این جواب دلالت میکند
بر اینکه سوال سائل این بوده ان الارواح اهی قدیمة او حادثة و خداوند فرموده بل هی حادثة و انما حصل بفعل الله و تکوینه و ایجاده
ثم احتج علی حدوث الروح لقوله تعالی وَ مَاۤ اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا یعنی ارواح در مبدء فطرت و اول خلقت خالی از علوم و معارف میباشد
و بعد علوم و معارف حاصل میشود در آنها پس لا یزال ارواح در تغیر بوده از حالی بحالی دیگر از نقصان و کمال و تغیر دلیل حدوث
و امارات حدوث شد بالقطع و الیقین و قوله قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ بدلالت واضح دلالت میکند بر اینکه سوال سائل این بوده که از روح

حادثه هستند و با قدیم ربطی ندارند و بنحوی که ذکر شد ارواح حادثه هستند و موجود میشوند بخلق جدید و گویا حق تعالی اشاره

بآن فرموده بقوله تعالی قل الروح من امر ربی همین است که گفته شد و بعد از آنکه الآن موجود هستند ارواح شبیه آنها از حالی بحالی

میرود و قوله تعالی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا همین است که گفته شد پس معلوم شد که در این مقام ذکر اجمالی بیش نکرد باحسن بیان واضح

نمیشود از برای ارباب الباب بنحو عیان و بیان کرده اند است هذا و لا تعجل و کن من الشاکرین پس در کمال دقت این موضع و شناختن موضع

این کتاب را معرفت و سعی در مطالعه کن و چون معلوم و محقق کردید که انسان مخلوقی است مرکب از روح و جوهر لطیف علوی و جوهر کثیف سفلی

و این را هم دانستی بدلایل و براهین قاطعه که ارواح بعد از مفارقت از اجسام باقی است و حقیقت روح هم مفهوم گردید اکنون شروع

تا شما را بیان کنم که برای جمادات میباشد ... و بعد از موت مبعوث میشوند و ... دار میرود و اجزاء

سکوت نمیکند ... حقوق مظلومین را از ظالمین میگیرد **فصل سیم** در اثبات معاد است بدلایل عقلیه و

نقلیه بدانکه برای مسلم هیچ معارضی نیست که اعتقاد نماید باینکه خداوند بعد از فنای اجسام آنها را زنده میفرماید و ارواح را بآنها اعاده

میدهد برای حساب و جزا و جهت امکان عقلی بیانی لازم نیست بلکه دائر باشد در جواز عقلی و آن داخل است در تحت قدرت حق تعالی چه

نصوص صریح ناطق است باین امر و تصدیق آن نصوص کافی است برای مسلم باین نحو اقامه برهان ... باعادة الارواح الی الاجساد

بعد ما ... امر ممکن فاخبر عنه المخبر الصادق و کل امر ممکن اخبر عن وقوعه المخبر الصادق یجب القطع بوقوعه و همین معنا

از برای مسلم کافیست لازم نیست برای انسان دانستن کیفیت اعاده روح ... اگر شریعت معاد را اثبات ... نموده

نموده است و لکن چون در این زمان جماعت حکماء و منکرین معاد و طبیعیون و مادیون که منکر همه اشیاء هستند که شرایع انبیاء را اساس ...

و ... پاره شبهات و اشکالات بر مسلمین وارد نموده و ... ظاهر مستلزم محالات عقلیه است ... اعاده اجساد ...

در این زمان ... مشتبه ... اقامه برهان برای اقناع عقول ضعفاء و اسکات ایشان و صون عقیده خود ...

جواز آن عقلا ... تفصیل آن ... شبهات منکرین ...

عقلا و مضطرب نشود افکار ضعفاء در دین قبول دلیل اول اینکه لابد است از فرق میان المحسن والمسیئ والعاصی والمطیع

والموافق والمخالف و این فرق ظاهر نمیشود مگر در روز جزا و در داری که عمل در آن نباشد کما قال الله تعالی لیجزی الذین اساؤا بما عملوا

ویجزی الذین احسنوا بالحسنی و قال تعالی ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین

کالفجار و قال تعالی ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی بدانکه اگر کسی مسلط کند ظالم بر مظلوم

و بعد انتقام نگیرد ... کاشف از احد امور ثلاثه خواهد بود یا عجز و یا جهل و یا اینکه راضی بظلم بوده است و امور ثلاثه

بر خدا تعالی محال است پس واجب است انتقام مظلومین از ظالمین بکشد و ... و این انتقام در دنیا غیر حاصل است پس

که حاصل شود در دار عقبی و چون حصول جزا در حال حیوة محال است پس لابد است از اعاده حیوة و اجسام برای ثواب جزا و هو المطلوب

پس ثابت شد که اعاده روح بر اجسام لازم است دلیل دویم اینکه ما می بینیم که در دار دنیا اکثر ظالمین مسلط بر مظلومین میباشند

و اولیاء مشغول ... هستند و می بینیم عالم ... کامل ... عاقل ... و بیعقل ...

مسکین و کافر و فاسق ... انواع استراحت و مستغرق در نعمت و این عمل لایق رحمت ارحم الراحمین و احکم الحاکمین نیست پس

اگر معاد حاصل نشود و بعث و حشر و نشر واقع نگردد تا اینکه خداوند بعدالت حقوق مظلومین را از ظالمین بگیرد و باهل طاعت جزای اعمال

برساند و باهل کفر و معصیت عقاب نماید هر آینه این اهمال ... ظلم خواهد بود من الله تعالی پس معاد و اقامه روز جزا واجب شود

... دلیل سیم اینکه وعده ثواب و وعید عقاب ...

... ...

... اکثر کفار و فجار مسلط هستند در دار دنیا بانواع

مسئلهٔ ثواب که ملاک همه نا... مطابق حکمت ایشان نیز اگر وارد کرده شد با آخرت نباشد پس اینها را اگر ممکن شود دل آن بنا
را بر وعد و وعید و ثواب و عقاب و اینها تکلیف باطل و وعد و وعید باطل خواهد بود و این لا محاله عقلاً قبیح است و ممتنع العقد
از واجب الوجود حکیم است و چون موت واقع است پس واجب است عود جسم تا ممکن شود وفا به وعد و وعید و ایصال ثواب و عقاب
و مراد از معاد عود انسان است بجانه بعد از طریان موت و حلول فوت پس معاد واجب باشد عقلاً چنانکه مذهب اهل تحصیل و تصحیح
عقلی است و شرایع بر آن اکید و تا شد و چون عقلی ثابت شد لکن در بر مذهب حس و جمع عقلی معاد سمعی خواهد بود و نیز عقد
عقلی و سمعی است که افترا ماء و سمع بر علتک ملایمی دلیل چهارم قوله تعالی أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ
وجه استدلال آیه کریمه اینکه منی حاصل می شود از فضله هضم رابع و آن باشد طلی منبث و متفرق در اطراف و آفاق اعضاء و لذا همه
مشترکند در التذاذ عند الوقاع بجهت حصول انحلال از تمامی اینها و حدّ او بقوّه شهوتیه را استطلاع کرد ما سرر اعضا تا اسکان جمع
آن اجزاء طلبید تا حاصل مقصود اسکه اجزاء متفرق بود ولادر اطراف عالم بعد اینها را حداد جمع کرده بدن انسان بعد متفرق شد
در اطراف بدن همان انسان پس حق او تعالی اینها را جمع کرده در او عبث نیست و احتیاجها ماده دانه الا ... از الرحم و چون اجزاء متفرق بود جمع کرد
اینها را او شخص انسان موجود از اینها پس همانکه متفرق شد نیست بوقت مرگ و اجزاء ... و جمع مشهود جمع اینها را او تعالی شاید واجب
حتمی است قاطع و برهانیست ساطع برای اسکات مستعد بر امر معاد و جدا و بدانکه تفسیر و تطهیر از دموع اصع مستعد دو اکتا کریمه
ذکر فرموده است در سوره الحج میفرماید يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ الی قوله وَتَرَى الْأَرْضَ
هَامِدَةً ثم قال ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ
مَن فِي الْقُبُورِ و در سوره قد افلح المؤمنون بعد از ذکر مراتب خلقت میفرماید ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ
و در سوره لا اقسم أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ و در سوره الطارق میفرماید فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ
خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ الی قوله تعالی إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ دلیل پنجم قوله تعالی أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ
نَحْنُ الزَّارِعُونَ وجه استدلال آیه کریمه اینکه حبوب بر چند قسمند از مطول مستوی و غیر مستوی کالارز و الشعیر و مدوّر
مثلث و مربع و غیر ذلک علی اختلاف اشکالهم و چون واقع مستور در ارض مرطوبه و مستو مستور از آب و حال بطر عقلی اقتضا
میکند که حبوب متعفن و فاسد شود زیرا که هر کدام از حالات آب کافیست در حصول عفونت و فساد در حبوبات پس وقتی که هر دو
جمع شد بطریق اولی باید عفونت و فساد حاصل شود در حبوبات مع هذا فساد حاصل نمیشود بلکه محفوظ میماند در جوف ارض پس از آن
چون رطوبت زمین مستور شد منقلب میشود بقلعی و شکافته میشود ... دو ورق ... سر از او خارج شد و برمی شود پس اما [illegible]
اما مطول پس ظاهر میشود دو سر او یعنی ظاهر میشود مطول حال نکرد در ... و اما آنوا و حصه او وجود انصلاب عظیم و سعی ...
کرد نیست اگر مردم عاجز میشود از شکستن و طی ... و چون واقع میشود در میان رطوبت از منقلع میشود و شکافته میگردد
بإذن الله الخالق القهار و نواة تمر او بعمره که بر نیست دارد شکافته میشود و مجموع شاب دو نصف میشود و از احد نصفین جزو صاعد بر
ساید و از جزء ثانی جزو هابط و آنانکه جزء صاعد پس الا زمه و بلند میشود و اما جزو هابط پس فرو میرود تا عمان ارض کما ... ه مکرر دعفت...
صالح و الحاصل از نواه صغیر خارج میشود دو شجره کبیره ملکدام از اینها جمع صاعد و ثانی ... هابط با وجود اتحاد عنصر و اتحاد
طبع نواه و آب و هوا و تربت و جمیع لوازمات بعد ... از دلالت ... و اختصاص ... شکافه و حکمت شامله العصر ... پس
چطور عاجز میشود از جمع و فراهم آوردن اجزاء و ترکیب اعضاء و احیاء موتی تعالی ... و ... اینها ... در سوره حج است قال
وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ دلالت اینها است که در امر سابقه ذکر شد دلیل ششم قوله تعالی
أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ و بعد از این قول اینکه از آنجا که جسم ثقیل است بالطبع
و اصعاد ثقیل امر نیست بر خلاف طبیعت پس لا بد است از ... قاهر بر خلاف الطبع و ... الحاصل و ... سایر الهبوط و النزول

وثانی آنکه جمع شدن اجزاء بعد از تفرق و ثالث آنکه از برای حرکت مبدء هدایت معلوم است چنانکه از لفظ ثانیست که بر خلاف طبیعت

است صعود نمایند و چهارم آنکه مشوب نشوند اجزاء بعضی در بعضی با آنکه در غایت خاصیت و امتیاز بودند پس اینها دلالت دارند بر جواز حشر و نشر زیرا

که منتقل می‌شود از حالتی بحالتی پس دلالت بر جواز آنها بر بعثت و اظهار جنود و رطوبت از حصاب تراب و ماء و دوم آنها خوف حال اینها

است که جمع ذرات متفرقه بعد از تفرق آنها در هوا و اجزاء متفرقه بعد از تفرق آنها در دریا بعد از آن در یکجا مجتمع شوند

و در صورت دیگر خلق و بعد از آن است که چون از آنکه متصل نمایند بعضی از اجزاء بعضی با یکدیگر از هر جا بر مجتمع شوند

و چهارم خلق و ایجاد اشیاء نباتات است برای احتیاج مردم بسوی او پس در ماحصل مستطرف اولی آنکه بدانند مکلفین ماند در سر ماسوی

او بجهت مستحق او شدن از ثواب و عقاب آنکه خلق و بعث خلایق این دلالت دارد در مواضع دیگر از کتاب کریم ذکر فرموده پس در سوره

اعراف بعد از ذکر دلایل توحید و هو قوله تعالى إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ الى قوله إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ

مِنَ الْمُحْسِنِينَ پس از آن دلیل حشر و نشر را ذکر فرموده است و هو قوله تعالى وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ

حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ دلیل هفتم قوله تعالى أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ وجه استدلال

آنکه نار بالطبع صاعده است و شجر هابطه و اصل نار لطیفه و شجر کثیفه و اصل نار نور است و شجر ظلمانیه و نار حاره یابسه

و شجر بارده رطبه و این صفات متضاده بیکدیگر پس چنانکه خلق ... نماید و نگاه دارد در داخل شجر و باطن در حال احراق

نور است با تیرگی ... از این اشیاء متنافره ... ترکیب حیوانات و تألیف آنها

بعد از تفرق و ... سبحانه و تعالى عما یقول الظالمون علوا کبیرا و این دلالت را در سوره ... ذکر فرموده

حیث قال الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا ... و بعد از این سوره ... ذکر فرموده (الواقعه) و در سوره

نمل ... و هو قوله تعالى أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ الى قوله أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ و در سوره حج ... ذکر نموده

و هو قوله وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً و مقصود از همه اینها آنست که ... اعلان ... مبدء هدایت عناصر ... در جمیع احوال ...

... امکان حشر و نشر و اعاده ارواح الی الابدان بعد از ... لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ

أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى دلیل هشتم قوله تعالى در سوره البقره كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و وجه دلالت آنکه ... در صورت ... در ... ایجاد ... اولی ...

خواهد بود از اعاده ... این دلالت در عقل ظاهر ... این دلالت را در مواضع کثیره از کتاب کریم

خود ذکر فرموده منها در سوره سبحان الَّذِي ... وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

الى قوله قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ و منها در سوره ... وَكَيْفَ يَبْدَأُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ و منها در سوره روم

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ ... و منها در سوره یس قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا

أَوَّلَ مَرَّةٍ و دلالت این آیات ... دلیل نهم ... انسان

... در خلقت ... و ... اینها ...

... حکیم ... حکیم کار لغو نکند ...

... خواهد بود ...

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ... خلق ... نار ...

... لا ... کسی ...

... معلوم است ...

از او مشاهده نماید البته او را حکیم خواهد دانست و هر عاقلی او را ملامت و سرزنش میکند پس چگونه میشود که خداوند عالم
با وجود حکمت و علم و قدرت و معنای عدل و غایت رحمت و شفقت خلق مسکین را خلق کند و ابتلا داده در این دار دنیا بانواع بلاها و
مرضها و رنجها و خطرها و فقرها و فاقه‌ها مبتلا نماید و بعد همه را بکشد و هم ریزه ریزه و نابود سازد پس چگونه حکیمی لاعب و لغو کار است
پس باید انسان فکر کند و حاصل این عمل را بسنجد که چیست و بکجا منتهی میرسد و بخاصه در این روی زمین جسم و نفس که خدا را دار بیست ضرر این
دار دنیا نیست جز این خاسر و الا کار عبث و لغو و عبث خواهد بود و عبث بر خدا روا نیست ذلک ظن الذین کفروا پس اینکه خدا و بدین خلق را
از برای معقول نهایتی ثابت نمود و بنده عقل فرو میگذارد دنیا حس و تمیز و قدرت بانسان عطا نمود و بسبب قدرت قادر مستقل
در افعال جبر و شر و چون این جمله ثابت شد پس ازعمل واجب است در حکمت خدای متعال و عدل و رحمت و اینکه منع نماید خلق را از
دیگر خود بسوء و اینکه منع نماید انسان را از جهل و کذب [illegible] ابتلاء انبیاء و حسادت با اولیاء و صلحاء و از واجب است در حکمت اینکه اعانت
نماید در طاعات و جزاء و حساب و اگر منع نماید خلق را از قبایح و ز عصیان هر آینه جزاء بین و مدح عدل و احسان او خواهد بود
با انتشار عباد و از جمله معلوم است که رغبت در طاعات ممکن نیست مگر بترتب ثواب بفعل طاعات و رد جواز قبایح صورت نمی‌بندد
مگر بترتب عقاب بفعل آن و ثواب هر عبد و عقاب هر بد به عمر حاصل است در دار دنیا بنا بر این لابد است دار آخرت تا دیگر جمع حاصل
شود در او این ثواب و عقاب هو المطلوب و الا لازم میآید که العیاذ بالله خدا کاذب شد و آن باطل است قطعا و مراد از کریمه لیجزی
الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط همین است که گفته شد و آن علت جزا این است که گفته شود که کافی است در ترغیب بفعل
حرام و ردع از منکرات چیز که خدا وعده و وعید نهاده است در عقول از حسن حرام و قبح منکرات پس حاجتی بسوی وعده و عید
نخواهد بود و برفرض تسلیم اینکه لابد است بوعده و وعید جزا این است که گفته شود که غرض اصلی از وعده و وعید ترغیب و ترهیب است
که نظام عالم [illegible] اما اول اینکه حکما [illegible] بوعده و وعید نماید بلا دلیل است و قول اینکه اگر وفا نماید بوعده و وعید کلام
او کذب خواهد بود [illegible] عموما [illegible] تخصیص [illegible] در صورت عام دلیل [illegible] تخصیص [illegible]
باشد واجب است که تخصیص [illegible] باشد و برفرض تسلیم اینکه واجب است که خدا وفا بوعده و وعید نماید جزا این است که گفته شود که
ثواب و عقاب [illegible] است [illegible] بانسان از انواع [illegible] و [illegible] و انواع الام و اسقام و هموم و غموم [illegible]
جواب سوال اول اینکه عقل هر چند انسان را دعوت میکند بفعل حرام و [illegible] اینکه هوای نفس دعوت میکند انسان را بسوی
[illegible] در شهوات [illegible] و لذات [illegible] و چون تعارض حاصل شد [illegible] لابد است از مرجح قوی و معاضد کامل و آن نیست مگر
[illegible] و عید و ثواب و عقاب بر فعل حرام و ارتکاب شهوات و جواب سوال ثانی اینکه چون [illegible] انسان حصول [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] وعده [illegible] حاصل [illegible] و وعید [illegible] مکنونه [illegible] جایز [illegible] است
جواب سوال ثالث اینکه [illegible] در دار دنیا [illegible] که مشغول عمل است و اجر در حال اشتغال بعمل جایز نیست
[illegible] اگر [illegible] تمام در [illegible] [illegible] در عمل و [illegible] احد [illegible]
و [illegible] در عمل [illegible] خواهد بود [illegible] در این دار [illegible] و اعلم باین [illegible] است بانواع هموم و غموم
و [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] که دار الجزاء این دار نیست [illegible]
و [illegible] الجزاء [illegible] سقوط [illegible] الدنیا لیس [illegible] عقل [illegible] در حکمت حکیم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] مطیع و [illegible] و چون اظهار [illegible] واجب شد پس حصول آن
[illegible] اسماء در [illegible] در اعظم [illegible] علما [illegible]
در اعظم [illegible] و لولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم
سقفا من فضة [illegible] و هو المراد من قوله تعالی

لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط وایضا هو المراد من قوله تعالی فی سورة طه ان الساعة آتیة اکاد
اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی ومن قوله تعالی فی سورة ص ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض
ام نجعل المتقین کالفجار اگر قائل شوی که بر تقدیر عدم معاد لازم نیست که فرق نگذارد میان محسن و مسیئ و مطیع و عاصی
مؤمن و کافر در ثواب و عقاب چنانکه فرق نگذاشته میان ایشان در حسن صورت و کثرت مال و قلت اموال در جواب این
سائل گوئیم که این سؤال وارد نیست زیرا که دلیل ما است چه ثابت شده در صریح عقل که خوب و بد فرق و تمییز میان ایشان و خوب دلالت
میکند بر اینکه این فرق و تمییز بر وجود دارد یا حاصل شده است بلکه وجه دیگر است که مجازات در آخرت و مؤمن در مصیبت
دانستم که لابد است اراده آخرت که مظهر این تفاوت باشد که فرق نگذارد میان ایشان و ایضا ممکن است گفت که حق تعالی
هرگاه بر عباد خود عطا میکند اگر کافر عطا فرموده است هر آینه طاغی و یاغی میشود و ایشان میکنند چنانکه دنیا از او
کار را سلب کرده و مراد و فاسق را چنانکه هست اهل شر جویند از آن میکند و همین مکر اشاره میکند قوله تعالی ولو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض لکن ینزل بقدر ما یشاء اینکه حق تعالی امتثال و معبود بر آن عباد و بندگان خود او مکلف نموده است بعبادت و بندگی
چنانکه قال وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و حکم چون امر او باید بشود خود ایچ پس لابد است از تکالیف و تادیب الناس و نظم
الاحوال بما بد باشد که ممکن باشد برای او اشتغال باوامر و نواهی که لابد مردم مجبول بر طلب لذات و تحصیل اسباب راحت
پس هرگاه برای انسان داعی نباشد بجز معاد هر آینه هرج و مرج زیاد میشود در همه وقت و فساد ظاهر میگردد و در این هنگام مکلف هم
نمیکند برای اشتغال باداء عبادات پس واجب است قطع و نفس نمودن بحصول دار ثواب و عقاب تا منتظم شود احوال او و مکلف
قادر باشد بر اشتغال باداء عبودیت و آن قطع چرا جاری نیست که کسر شود کرنا مستحق دفاع نظام عالم مهابت ملوک و سیاست انبیا
و ایضا او باین حیله نمیشد هرگاه حکم باشد هرج و مرج امر بر انسان معطل میشود و عرض انسان بکار فقد رفاه امام نمیتواند عمل ایشان مساعد اموال
انسان را میکرد و مجبور نمیشد احراز از اطفا و نسب میکنند الحوادث مجرد مهابت و سطوت ملوک کفایت میکند در نظم عالم دیگر سلطان
با عایق رسیده است در وقت و وقت که ابدا خوف و ترس از عقاب ندارد و از معاد هم نمیترسد پس در این صورت امام مسامحه بظلم و
و ابتداء عباد را بهیج وجه در اکراه اعم نیستی مترتب موجوده او را در ملک دنیا رسیده باشد ترسیده اخرت و تا اکنون از عقاب ندارد در این
هنگام رعایا مخوف شده از او و ماتف نخواهد بود پس مهابت ملوک و سطوت سلاطین و سیاست ایشان زائده و تا مع در آن نخواهد
بود پس باعث شده نظام عالم عام نمیشود مگر بر عقیده معاد و دوم آنکه ذلک سر دهیم اینکه اگر سلطان ظاهر قادر باشد
دانسته باشد بعضی از ایشان اقویا و بعضی ضعفا و اجسام بسلطان اگر باشد رحیم و رحمن متقی و مهربان در عقیده سکه انصاف
نماید برای مظلوم ضعیف از ظالم قادر قوی و اگر انصاف نماید کا سئل در صابر او حواهد بود ظلم در صاطلم لابد رحمن رحیم
باطر محسن و متقی مهربان خواهد بود یا داشته هذا معقول که حق تعالی سلطانی است قاهر و قادر در حکم علم متروک ظلم و جود
پس واجب است که انصاف نماید برای عبد مظلوم از عبد ظالم و این انصاف در دنیا حاصل نشده بالحق و العیان دیدیم
کردیم هست که مظلوم در عاقبت و هلاکت یا نماند و ظالم در منتهای عزت و قدرت پس لابد است از آخرت که مظهر عدل و انصاف
باشد قالوا لولا المعاد لما امتد الظالم علی الظلم فی هذا الدار وما اعجز عبد الملک کونه انصاف مالک الظلم ولما الامتداد علی الظلم
من الاقدار علی العدل والطاعة والله لم یقدر تعالی علی الظلم لکان اعجز عن فعل الخیرات والطاعات وذلک لا یلیق بالحکم
فی فعل المقدار علی النیا العدل ... امر تعالی حشر ای جعله یوما وتمیم للمظلوم من الظالم دلیل چهارم اینکه حق تعالی
ایجاد فرمود اسحال ... اکثر نکوییم که انسان را خلق فرموده لا المعصوم و لا المصلح و یا گوئیم که خلق انسان المعصوم
و مصلح بوده و اول لابد رحمن رحیم و کریم کریم نیست و ثانی و هو ان تعالی اتی خلقهم المعصوم و مصلح و حق این مصلح
... حاصل شود دو باید در عقبی و قول باطل است و وجه وجه ... سکه لذات اشیاء الحسنات است ولذا

حسابت حیث [illegible] دیگر با التذاذ وآلالم علیحده است واین علم حاصل بوده درحالیکه کل واحد از حلاوت و معلوم
بود پس برای تحقیق [illegible] خواهد بود [illegible] اینکه لذات بعالم مرجع است ما لام و مصائب و محن [illegible]
والافات والمحن والبلیات ولذات [illegible] اسنیم [illegible] که خلق [illegible] مقصوده
او [illegible] عالم اهل جهنم [illegible] عذاب [illegible] حکمت و مصلحت
[illegible] ابتغاء [illegible] [illegible] حاصل [illegible] اهل جهنم بعد [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] عظیم [illegible] المصائب التی المذ
والالام [illegible] الرحمن ذلیل [illegible] معاد [illegible] برای انسان [illegible]
احسن وادون واصل از جمیع حیوانات خواهد بود [illegible] والالام [illegible] مصائب انسان در دنیا
اکثر از مصائب جمیع حیوانات است [illegible] الالام واسقام [illegible] الا است [illegible] اکثر [illegible]
راما انسان [illegible] عقل [illegible] احوال [illegible] احوال [illegible] انواع [illegible] برای او حاصل
[illegible] اکثر احوال [illegible] انواع [illegible] حاصل و موجود نیست [illegible] احوال [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] که حصول عقل در انسان [illegible] الا [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] در ملای انسان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] برای انسان [illegible] معاد [illegible] کمال عقل
هموم و غموم و احزان [illegible] و معلوم [illegible] وشقاوت و نعب
[illegible] حاصل [illegible] برای انسان [illegible] خواهد بود
[illegible] این باطل است [illegible] الاتر [illegible] انسان [illegible] برای [illegible]
[illegible] عقل [illegible] که عقل [illegible] است و موجب [illegible] انسان است
[illegible] اول
[illegible] واحزان [illegible] جمیع آفات واحزان والالام واسقام و هموم و غموم [illegible]
[illegible] الکمال [illegible] والرحمة والحکمة پس
[illegible] و هموم و غموم و شهوات و شبهات [illegible]
[illegible] انسان [illegible] واشد
[illegible] حال [illegible] والطف واشرف
و [illegible] اعلی بود از اول [illegible] اول حال
اول و چون از گهواره [illegible] واول
[illegible] اول [illegible] واطف [illegible] حالت [illegible] اوست که [illegible]
بود ثم [illegible] الحکیم [illegible] حالت الطف
الطف [illegible] حالت [illegible] خواهد بود و چون [illegible] حالت
بعد از موت و حلول [illegible] و بعد عود الروح الی العظام [illegible] و الطف واعلی [illegible]
بود نعوذ بالله تعالی ذلیل [illegible] اسکم [illegible] ایمان [illegible] معاد [illegible] برای او [illegible]
[illegible] والله [illegible] باطل باشد واین [illegible] معاد [illegible] باشد

این حیات و حیات بدن و معاد بوجود آن و چون صریح محال معقول بودن و قابلین معاد بخواهد داشت غایتها فی الباب اینکه گفته شود
که بعض لذات جسمانیه را در دنیا تفویت کرده ام و عاقل بحکم عقل باید متأسف شود برای فوت بعض لذات جسمانیه
لا بد در امر اول اینکه لذات جسمانیه در غایت خساست است زیرا که مشترک است میان حمار و دیدان و کلاب و خنازیر و موش و
حرکویش آیا برای عاقل سزاوار است که متأسف شود برای فوت این قسم از لذات لا والله الا ان یکون مثل هذه الحیوانات امر دوم اینکه
لذات جسمانیه منقطع و سریع الزوال و فنا است مع ذلک انواع ضررهای جسمانی در آنها موجود است چنانکه ظاهر است و وقایع است
ضرر جسمانی دارد مهر طور و کثرت اکل ... تحقیق کرده که احتیاط در اقرار بمعاد و نفی عناد است چنانکه شاعر در این مقام گفته است شعر

قال المنجم والطبیب کلاهما لا تحشر الاموات قلت الیکما
ان صح قولکما فلست بخاسر او صح قولی فالخسار علیکما

و حضرت ابو جعفر محمد الصادق علیه السلام با یک نفر در اثنای مناظره تا رسید بانکه منکر معاد بود اشاره فرمود که هو الزارع
من الثمار والاشجار ذلک لک شبیه اینکه حیوان تا زنده است اگر چیزی از او قطع شود مثل ظفر و طلبه و سر و شاخ و این مقطوع
میکند بعد از زمانی و اگر جراحت ... باو برسد و ... باشد چون در حیوان است در عروق و اعضای او و ماسک جریان است در عروق
اشجار و اعضای آنها و بعد از موت از احوال منقلب شود ... اگر مو و ناخن او قطع شود ... و ... ملتئم نمیشود و چون
در عروق و اعضاء ... تا زنده است و بالاخره حال او ... و اضمحلال میکند ... و اعضاء ... منفصل
کرده و چون نظر ... محال الحیوان ... در درمیان ... جسمهای ... جاری و ... حال او
... و اعضای و عروق اشجار ... حوس ... جریان ثم ازهار و انوار
و ثمار ... ظاهر و اشکار میکردد چنانکه خدا تعالی میفرماید فَاِذَآ اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَاَنْۢبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ
و اگر جزئی از ... بریده و ... سود ... او ... و اگر عضوی از اعضای اشجار قطع شود ... او ... کردد
اگر ... اشجار ... حیوان ... مذکور ... چون ... و ...
میکند چشمها ... و ... و مسود ... اگر عضوی از شجره قطع شود ... سلف
... احوال ... الحال ... بهار ... عود
میکند ... و ... و ... معانی ... نعمل بما ثم ... ممکن ثم
... حیوان ... پس ... احوال
مذکوره حاصل ... و تعالی کیف
تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ... سوال ...
... و ... مشود و ... الانسان ... الصادق و ... قلت ...
... جوهر ... و اگر ... اصلیه ... اول ...
... اجزاء اصلیه ... الاخبار و ... العلما الاخبار ذلک
... و ... اسب و ...
... مسود ...
... اجزاء ...
و معاد ... و ... مسود ... اعضا
بدن و اجزاء ... مسود ... بطن ...
... و ... انسان ...

در بخار و بخار و دود و دخان هوا بعد بطریق مذکور جمع شد و بدن از او متولد شد پس ممکن است که انسان مرد تا باز اجزاء متفرقه بدن
بر مثال آنکه اول واد اثبت هذا معقول و احسن است تا قطع نظر از آنکه ممتنع و محال نیست اجتماع اجزاء متفرقه مرّه اخری بر مثال اجتماع
اوّل و ایضا چون منی واقع شد در رحم ام قطره صغیره بود و بدن انسان از او متولد شد و روح با او متعلق گردید در حالتیکه بدن در
غایت صغر بود و بلا اشکال و رنگ که بدن در آن حال در غایت رطوبت بود و بلا شبهه اجزاء کثیره از او تحلیل میرود بسبب غلبه حرارت
غریزیه در او و نیز گوشت و اجزاء بدنیه ثانیه دائما در طول عمر پیوسته کائن در تحلل است و اگر تحلیل نباشد که بسکی حاصل میشود و محتاج
بغذا نمیگردد مع ذلک که مطولا بعضی بدون تردد و شبهه میدانیم که انسان شیخ عین همان انسانیست که در شکم مادر بوده که از شکم
مادر بیرون آمد طفل بود بعد جوان شد بعد بسن کهولت و شیخوخت رسید پس واضح و لایح گردید که بدن انسان دائما در تحلل است
و اینکه انسان هو بهو ثانی است پس واحسن قطع نظر از آنکه عادت رحم طبیعی است نوزاد و او ثانی است با وجود تحلل و تفرق و تمزق
اجزاء بدن و چون حال بدین منوال است ممتنع و محال نیست عود روح بحشر مرّه اخری که انسان عائد عین انسان اول باشد و همین بدن
عنصری باشد بغیر از این شبهه و تحقیق گشت که قول معاد موافق عقل و نقل عین و چون ثابت است هیچ شکی و شبهه در او نیست دلیل بر
اینکه خداوند سخن میفرماید أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ بنا بر قول خداوند تعالی أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ
مشعر است که اجزا او را ما ذکر کردیم در دلیل بود دهم که بیان بر این دلیل است که اجزاء متفرقه بود در مثانه و مغارب و حالات
منتقل انها اجمع فرموده و ترکیب این حیوان از آنها آفرید از جمله ادلّه که معین و موید دلیل مذکور است قول خدا تعالی وَلَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ بعضی از مفسرین به این نحو تفسیر نموده بوجه مذکور آنست که
نبات متکون میشود از سلاله الطین و آن نبات را انسان میخورد و از او حیوان متولد میشود و چون منقلب بنطفه میگردد در این طریق
ظاهر این مرتبط میشود و بعد از ذکر اسمعی خداوند کلام منکر را ذکر و حکایت فرموده است و هو قوله تعالی مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ
رَمِيمٌ و بعد امکان آنچه مدعی خداوند بارک بیان فرموده و اثبات امکان شیء معقول و مصور بدو طریق میشود و طریق طریق اوّل
اینکه گفته شود که این امر ممکن است مثل واحد که مثل این ممکن باشد چون حکم المثلین واحد طریق دوم اینکه گفته شود که اعظم
و اجل از این است ممکنست پس این هم ممکن خواهد بود کسیکه قادر بدادن هزار تومان باشد بطریق اولی قادر بدادن یکصد تومان
خواهد بود چونکه صد آمد نود هم پیش ماست و خداوند تبارک و تعالی اول طریقه اول را ذکر فرموده قال قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ تقریر مقصود این است که قوله قُلْ يُحْيِيهَا اشاره است بکمال قدرت و منتهای سلطنت و قوله وَهُوَ بِكُلِّ
خَلْقٍ عَلِيمٌ اشاره است بکمال علم و منکر حشر و نشر انکار مقصود منکر نیست جهل بأین دو اصل دارد اگر کاهی بگوید که خداوند
متعال موجب بالذات است و موجب بالذات قصد تکوین او صورت نبندد و گاهی گوید ممتنع و محال است عالم بجزئیات باشد پس
ممتنع و محال است او عموم و خصوص این اجزاء بدن و بدان اجزاء بدن عمرو چون منتشر و ممزوج شده از این دو اصل است و مادّی
و طبیعیون هم مانع اثبات این دو اصل مع شیء باشند لاجرم هر وقت خداوند عالم مسئله معاد را ذکر میفرماید این دو امر اتفاق را بیان
میفرماید این دو اصل و بعد طریق ثانی را ذکر نموده تا سابقا استدلال با علاست بر ادنی و بعد از آن مطلب را دو وجه است وجه اول اینکه
خلق ما حاصل نمیشود مگر بحرارت و رطوبت و خاک سرد و خشک است پس ضدّیت میان اینها حاصل است الا اینکه خلوت نمیشود
دو صفت حرارت و دو صفت رطوبت را حرارت غریزیه تولید حرارت نار را باوجود اینکه او هم اشد دو صفت حرارت را در آخر ممتنع الوقوع
نیست بلکه عین واقع است وجود کامل است و صدّیت میان این دو پس چگونه ممتنع میشود حدوث حرارت غریزیه در جرم این بعد دوم
اینکه قوله تعالی أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی قصور نکند
بدانکه خداوند متعال اجرام افلاک و کواکب است پس چگونه ممکن است برای ما که بگوید محال است که خداوند در اعاده جسم بشر عاجز
ذلک خداوند اعاده بتمام احسن فرموده و کسیکه است قول خود اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُوْلَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ مراد

اینکه تحقق و تکوین [illegible] حصول آلات و ادوات و تطهیر بدن و روح تا درست دلیل مدعا اینکه آیات اول را خلق فرموده
[illegible] شد بر اینکه خدا غنی است در خلقت و ایجاد و تکوین از وسائط آلات و ادوات بعد خدا و بعد تقاضا
[illegible] الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون نسبی مره استحقاق و بدار اینکه سلکانرا عود دهد و حشر و نشر نماید
ثانیا و امر مطلوبین را مهمل گذارد و حقوق خاص مسکین را ابطال ننموده گردد و مقصود از این کریمه لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ مطالب مذکوره مناسب دلیل نیست و مگر اینکه دلایل ساطعه و براهین قاطعه در مقدمه هم
ملک در انشای تکوین تا ماده توفیق شان باشد که ابقای حادث است و لا بد است و در ارتباط تا در بقا احسب کرا و عالم
باشد بر آنکه محل سعی و عناد و بستی مکر [illegible] عالم و احسنت و سبحانه و تعالی غنی باشد از ابقای عالم و اگر به عالم زیاد در اول خلق معرفت
وارد مطالب دلایل مذکوره در مقدمه تا اصح و لائح گردید که برای ابقای عالم جهات ثابت در بقای عالم وعد و وعید هم اینها ثابت شد
تقدیری تأمل و تفکر و تدبر نمائیم و ببینیم آیا جایز است در حق این حکیم غنی از کل ما سوی اینکه سلکان خود را مهمل گذارد و بر کرم نسک
و برای سلکان جایز است که به هر جا برسند و برای او سبحانه و تعالی جایز است ملح کند برای انبیاء شتم خود را و اینکه مکر
شوند و توسعه اوراد اینکه بعضی او را اطاعت کنند و عبادت حق و طاعت را اتیان دو اینکه اسعد او و اتلاد برای او قرار دهند و اینکه
اوامر و نواهی و وعد و وعید او را منکر شوند در اینجا وضع حکم حکیم مذکور عقل صبغه ارزشت و قصبه و حکمت و غیر ذلک که این
معانی لایق نیست مگر به صبغه جاهل و عبد از حکمت و قرین عبث و لغو و لهو و لعب پس برای این مقدمات حکم حکیم که خدا از امر زشت
نهی و سلطنی است و عادتا نارسا شده باشد تأمل نمائیم و بگوئیم آیا جایز است برای این خدای حکیم علیم که امر و نهی داشته باشد و وعد
و وعید داشته باشد [illegible] ایضا حکم حکیم به صریح عقل که لا بد است مرا و را اصل ثانیا و وعد و وعید اکرام مقارن نشود و وعد
ثواب و نهی و وعید عقاب امر و نهی موکد نشود و مقصود حاصل نگردد در این شک که لا بد است مر او را از وعد و وعید نار
باشد تأمل کنیم و ببینیم که جایز است آیا خدا را تعالی که وعد و وعید داشته باشد ولکن وفا به وعده ننماید برای اهل ثواب و به وعید
برای اهل عقاب [illegible] ایضا حکم حکیم که این مطلب جایز نیست چه اگر که در خلف به وعد و وعید او جایز باشد و بود و اطمینان حاصل
نشود به وعد و وعید و این موجب لغویت است که فایده هم باقی نماند در وعد و وعید پس بدون جزم میدانیم لا بد است از تحقق
و ابقای [illegible] معلوم است که تحقق ثواب و عقاب عام نشود مگر به حشر و نشر [illegible] الاسم الواحد فهو واحد این مقدمات است
صحیح [illegible] سلسله و [illegible] بعضی از اینها صحیح باشد همه صحیح خواهد بود و به فساد بعض همه فاسد میشود
در مشاهده انصار [illegible] دلالت میکند بر حدوث عالم و حدوث عالم دلالت میکند بر وجود صانع حکیم غنی و وجود صانع
حکیم غنی دلالت میکند بر وجود امر و نهی و وجود امر و نهی دلالت میکند بر وعد و وعید و وعد و وعید دلالت میکند بر وجود ثواب
عقاب و وجود ثواب و عقاب دلالت میکند بر وجود حشر و نشر و اگر حشر و نشر نباشد منجر میشود به بطلان جمیع مقدمات مسلمه
و آن مستلزم انکار علوم بدیهیه و انکار علوم نظریه قطعیه است [illegible] و محقق گشت که لا بد است از اعاده ابدان و عظام نخره
و اجزاء متفرقه و ممزقه [illegible] بعد از موت [illegible] اگر این حاصل نشود وعد و وعید
حاصل نشود و اگر وعد و وعید حاصل نشود حصول امر و نهی محال خواهد بود و اگر امر و نهی حاصل نباشد [illegible] و اگر [illegible]
باشد العیاذ بالله [illegible] لازم خواهد بود و مقصود از کریمه لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ مطلبی است که
اشاره شد [illegible]

فصل چهارم

در بیان ادله سمعیه از کتب مقدسه جماعت یهود و نصاری
که دلالت میکند بر اثبات معاد جسمانی [illegible] اهل اسلام محتاج به کتب اهل کتاب نیستند در اثبات معاد [illegible] ولکن چون
طرف مباحثه [illegible] اهل کتاب [illegible] برای خاطر [illegible] استخراج نموده در این موقع مذکور میدارم و شواهد این
مدعا بسیار است ولکن ما للاختصار اکتفا میکنیم به ذکر بعضی از اینها پس گوئیم بالله التوفیق شاهد اول اینکه در باب (۹)

از انجیل مرقس ... عیسی بزبان ... (۴۳) پس هرگاه دست تو ترا بلغزاند آنرا ببر زیرا ترا بهتر است که شل داخل حیات
شوی از اینکه با دو دست وارد جهنم گردی در آتشی که خاموشی نپذیرد (۴۴) جائیکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نپذیرد (۴۵)
و هرگاه پایت ترا بلغزاند قطعش کن زیرا ترا مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از اینکه با دو پا بجهنم افکنده شوی در آتشی که
خاموشی نپذیرد (۴۶) آنجائیکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموش نشود (۴۷) و هرگاه چشم تو ترا بلغزاند قلعش کن زیرا ترا بهتر است
که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی از اینکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی (۴۸) جائیکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نپذیرد انتهی
و این آیات ظاهرند در اینکه با دو دست و دو پا و دو چشم داخل جهنم میشود و با یکی از آنها داخل ملکوت میگردد و این کلمات ظاهرند
در معاد جسمانی و منقول هم هستند در نزد علماء مسیحیه چه معاد در نزد ایشان جسمانیست مانند مسلمانان و فرقه کثیره از ملاحده مسلمانان
همین است که مسلمانان گویند که لذات و آلام انسان روحانی و جسمانیست و اینان گویند لذات و آلام روحانیست و بس و این جعلی
محض است زیرا در صورتیکه معاد جسمانی مثل اسد لذات و آلام روحانی ... بعقلی و نقلی ... و مادر آیات نفیسه از این
مطالب در مقدمه مرحله اول شرح مبسوطی نوشته ام در این خصوص و بادله عقلیه و نقلیه مسیحیه هر که مقدمه از ایشان ثابت نموده ام
که لذات و آلام انسان جسمانی و روحانیست معاد را بهر وضع دیگر تکرار آن نمی پردازم هر که شک در مذکورین باید رجوع کند و اگر کسی سؤال
نماید اینکه مذکور شد در این آیات از قطع دست و پا و قلع چشم در صورتیکه اعضا ... شود محمول بر ظاهر باشد معاد در شرع مسیح
تا بدا اعضا را هم در صورتیکه اعضا لغزش شوند باز ... در صورت ثانی تاویل اینها چه خواهد بود در جواب گوئیم علمای مسیحیه
مضطر شده اند تاویل این آیات و الا نا ملا اکثر ایشان و قسیسین عظام ایشان ... ماهی
مقطوع الید و الرجل و مقلوع العین باشد بحکم این آیات مذکوره و تاویل این آیات در نزد ایشان است که هرگاه اقارب و دوستان
و اصدقاء تو باعث تو نشود و یا عزیز تو مثل ید و رجل و چشم باشد و تو هم آنها را مثل این اعضاء دوست داشته باشی ولکن چون باعث
لغزش تو هستند با ایشان قطع دوستی و علاقه نما از انسان ... و انسان خدا شوی و انشاء ... چه ... ماهش ...
از اینکه اقرباء و اصدقاء ... جهنم روی و ... در احادیث ... در حق ... شهود ...
... شاهد ... در باب (۵) از انجیل یوحنا ... (۲) ...
مکن ... (۲۳) ... (۲۴) ... هرکه کلام ... و ... از ایمان ...
... (۲۴) ... که ساعتی ...
که ... (۲۷) ... ساعتی ... در آن جمیع کسانیکه
در قبور ... (۲۸) و بیرون خواهند آمد هرکه اعمال نیکو کرده برای قیامت حیات و هرکه اعمال ...
... که ساعتی ... و ... صریح است در معاد جسمانی ...
... اینکه ... ساعتی ... که در آن جمیع کسانیکه در قبور ... صریح ...
... در قبور ... بیرون ... جسم است ... و هرکه اعمال نیکو کرده برای ...
حیات ... صریح است ... اعمال است ... جزای ...
... شاهد ... در باب (۱۹) از کتاب ... (۲۵) و من ...
و در ایام آخر ... خواهد ... (۲۶) و بعد از آنکه این پوست ... خواهم دید (۲۷)
و من او را برای خود خواهم دید و چشمان من او را خواهد نگریست ... اگرچه ... در اندرون ... انتهی
و دلالت این اقوال ... و قول او و بعد از آنکه پوست ... صریح ... است
چه پوست ... و ... او و چشمان من او را خواهد نگریست ...

مصائب در کتب مقدسه از اهل کتاب بسیار است چنانکه برادر لوط از مطالب این کتاب عشق بیان نامه ورود به الله تعالی مطلقا
غالب چنانکه در باب [illegible] کرده‌اند اثبات توحید و ابطال تثلیث است که در شش شاهد چهارم را اسکندر دوم (۱۵) از رساله اوّل
پولس و غیر ایشان بدین نحو عیان و بیان گشته است (۱۲) لکن اگر به مسیح وعظ منسوخ که از مردگان برخواست چون است که بعضی از
شما میگویند که قیامت مردگان نیست (۱۳) امّا اگر مردگان را قیامت نیست مسیح نیز برنخواسته است (۱۴) و اگر مسیح برنخواسته
باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما (۱۵) و شهود کذبه نیز برای خدا شده‌ایم زیرا درباره خدا شهادت داده‌ایم که مسیح را بر
خیزانید و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتیکه مردگان را برنخیزاند (۱۶) زیرا هرگاه مردگان برنخیزند مسیح نیز برنخواسته است
(۱۷) امّا هرگاه مسیح برنخواسته است ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید (۱۸) بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده شده‌اند
هلاک شده‌اند (۱۹) اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم از جمیع مردم بدبخت‌تریم (۲۰) لکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته
و نوبر خوابیدگان شده است (۲۱) زیرا چنانکه به انسان موت آمد به انسان نیز قیامت مردگان شد (۲۲) و چنانکه در آدم همه میمیرند
در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت (۲۳) لکن هر کس به رتبه خود مسیح نوبر است و بعد آنانیکه در وقت آمدن او از آن مسیح میباشند
(۲۴) و بعد از آن انتهاست وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد الخ (۲۹) و الّا آنانیکه برای مردگان تعمید می‌یابند چکنند هرگاه
مردگان مطلقا برنخیزند پس چرا برای ایشان تعمید میگیرند (۳۰) و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می‌اندازیم (۳۱) به فخری درباره
شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم که هر روز مرا مردنی است (۳۲) چون بطور انسان در افسس با وحوش جنگ کردم
مرا چه سود است اگر مردگان برنخیزند بخوریم و بنوشیم چون فردا میمیریم (۳۳) فریب مخورید معاشرت بد اخلاق حسنه را فاسد
میسازد (۳۴) برای عدالت بیدار شده گناه مکنید الخ (۳۵) امّا اگر کسی گوید مردگان چگونه برمیخیزند و به کدام بدن می‌آیند (۳۶)
ای احمق آنچه تو میکاری زنده نمیگردد جز آنکه بمیرد (۳۷) و آنچه میکاری نه آن جسمی را که خواهد شد میکاری بلکه دانهٔ مجرد خواه از گندم
یا از دانه‌های دیگر (۳۸) لکن خدا برحسب اراده خود آن را جسمی میدهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را (۳۹) هر گوشت یکنوع گوشت
نیست بلکه گوشت انسان دیگر است و گوشت بهایم دیگر و گوشت مرغان دیگر و گوشت ماهیان دیگر (۴۰) و جسمهای آسمانی هست و
جسمهای زمینی نیز لیکن شأن آسمانیها دیگر و شأن زمینیها دیگر است (۴۱) و شأن آفتاب دیگر و شأن ماه دیگر و شأن ستارگان دیگر
زیرا که ستاره از ستاره در شأن فرق دارد (۴۲) همچنین است نیز قیامت مردگان در فساد کاشته میشود و در بی‌فسادی برمیخیزد (۴۳)
در ذلت کاشته میگردد و در جلال برمیخیزد در ضعف کاشته میشود و در قوت برمیخیزد (۴۴) جسم نفسانی کاشته میشود و جسم
روحانی برمیخیزد اگر جسم نفسانی هست هر آینه روحانی نیز هست (۴۵) و همچنین نیز مکتوب است که انسان اوّل یعنی آدم نفس زنده گشت
اما آدم آخر روح حیات‌بخش شد (۴۶) لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی (۴۷) انسان اوّل از زمین است خاکی
انسان دوم خداوند است از آسمان (۴۸) چنانکه خاکی است خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانیها هم چنان میباشند (۴۹)
و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت (۵۰) لکن ای برادران این را میگویم که گوشت و خون نمیتواند وارث
ملکوت خدا شود و فاسد وارث بی‌فسادی نمیشود (۵۱) همانا سرّی به شما میگویم که همه نخواهیم خوابید لکن همه مبدل خواهیم شد
(۵۲) در لحظه در طرفة العینی به مجرد نواختن صور اخیر زیرا کرنا صدا خواهد داد و مردگان بی‌فساد خواهند برخاست و ما مبدل
خواهیم شد (۵۳) زیرا که میباید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی بقا را در بر کند (۵۴) اما چون این فاسد بی‌فسادی را
پوشید و این فانی بقا را در بر کرد آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که مرگ در ظفر بلعیده شده است (۵۵) ای
موت نیش تو کجاست و ای گور ظفر تو کجا (۵۶) نیش موت گناه است و قوت گناه شریعت (۵۷) لکن شکر خدا راست که ما را بواسطه
خداوند ما عیسی مسیح ظفر میدهد (۵۸) بنابراین ای برادران حبیب من پایدار و بی‌تشویش شده پیوسته در عمل خداوند بیفزایید
چون میدانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست انتهی از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ منقول کردیم [illegible]

مطلب با بطور مثل عیان و بیان بیاحتر است دیگر محتاج توضیح نخواهد بود و طریق خود اثبات معاد جسمانی
و صریح اکفر است قول بعدم قیام اموات مستلزم انکار قیام مسیح است و از موجب بطلان ایمان مسیحی است و اینکه اگر قیامت
ساعت حشر و نشر واقع نگردد سعی انسان باطل خواهد بود و وعد و وعید بیفایده خواهد شد و تشبیه کرده است انسان را بتخم گندم که در وقت
زراعت مستور و بدنها هم در وقت ربیع منشق میشود چنانکه حشر میپوسد بدن هم میپوسد و از او آثاری نمیماند و چنانچه حشر تا بآخر نسل پیدا میشود همچنان
بدن جدید باداده که نماند حشر اولی که چنانچه اولی اگر نمیباید و از اصول مجهول چرا که هر سنه بود و جدا و بد خواست و از آنچه گذاشته که هر ماده ربیب که
گندم اول را نبوساند و گندم تازه از همان گندم و اصل ماهیت ان احداث شود تا مدت دیگر نماند و همان جهت از عهد آدم تا حال گندم در دنیا
مانده است و همچنین حال خواهد است انسان مدتی در دست که بدن و این بدن فاسد و فانی بود و او را در حالت ربیع کرده و بوساند تا از آن جوهر بدن آخر
سر برون آمد پس در ربیع صور اجزاء بدنهای پوسیده تجدید شده و از میان قبور سر برون خواهد آمد و اینکه میگوید لباس نو میپوشیم لباسی دیگر و لباس
و لباس لابس نخواهد لابس روح است و لباس جسد خلاصه کلام آنکه بر ذکر شده صریحند در معاد جسمانی و حشر و نار جسمانی و نوشته
که عبارت از مردود است ولکن کلمه حق بر زبان او جاری شده و ما نظر بما قال مینمائیم نه بمن قال و کلمه حقه ما الیوم است هر چند اگر چه او را
منکر چنانکه کلمه باطله ما الیکانرا است هر چه او ادا منکرد خلاصه کلام از قرآن مجید و عهد عتیق و جدید معلوم میکند که انکار معاد
جسمانی مسلم انکار شرایع و ابطال وعد و وعید و تکالیف است و قول او در باب (۲۹) هر گاه مردگان مطلقا برخیزند اگر چه در باب (۳)
و ما خواهر بشاعت خود داد خطر ... صریح است در ذیل ما کسیم شاهد محکم در باب (۱۰) از باب (۵) از رساله ثانیه پولس بقرنتیان
بدین نحو مرقوم گشته (۱) زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد بحسب آنچه کرده باشد خیر
خواه شر و این امر صریح است بقیام اجساد و جزای هر کس بر حاضرت جسد او ... معلوم است که بدن بقول روح آ...
و هر کس با عمل بد و خوب خود را در باید بدانکه لفظ بدن در عبری (ماعر) است و آن بمعنی جسد و بدن است و اصل الفاظ بدین نحو است
[illegible]
زیرا که واجبست بر همه ما شوم در پیش کرسی دیوان مسیح شود داد هر آدمی جزا آنکه سببش خود کرده است
پس لفظ دِیاعِره صریح است در معاد جسمانی و هر کس جزای عمل بدنی خود را خواهد یافت در مقام شاهد ششم در باب (۸) از باب (۲۱)
از مکاشفات یوحنا بدین نحو بیان کرده است (۸) لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان
و جمیع دروغگویان نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده باتش و کبریت خواهد بود این است موت ثانی انتهی و این هم صریح است در حکم
اوضاع اعمال و حکم اینجهد دریاچه و گوگرد امری است جسمانی الحاصل چنانکه مکرر گفته شد که انبیا علیهم السلام از لدن آدم الی الخاتم اتفاق
دارند بر اینکه لا بد است از معاد و معاد هم جسمانیست و همین بدن عنصری انسان مبعوث میشود و بحشر حاضر میشود برای دریافتن جزای اعمال
خود و بحکم اوضاع اعمال و اینکه لذات و آلام اینعالم هم روحانیست و هم جسمانی یعنی هم روح معذب میشود و هم جسم چرا که در معصیت شراکت
داشته اند اختصاص احدهما بعذاب دون الآخر کمره برخلاف عدل است و همین طور در لذت و استراحت چرا که عبادت و طاعات از هر دو
صادر شده است پس باید هر دو ملتذ و متنعم شوند و حرمان احدهما دون الآخر ظلم و خلاف عدل است و مسلم واضح است که ما از اعتقاد
نمایند و قائل بمعاد روحانی تنها و جسمانی تنها شود بعلت آنکه کفر است و قول بمعاد هور ... کفر است برخلاف قول خدا و رسول و تمامی
انبیاء است علیهم السلام خلاصه کلام از این قبیل شواهد در عهد عتیق و جدید بسیار است و کتب علمای مسیحیه مملو است و در همه ما حاضر
ولکن طلبا للاختصار بهمین قدر اکتفا شد و ازینها اعراض نمودیم و انشاء الله همین قدر برای منصف لبیب طالب نجات کافی است و اما
برای غیر منصف قائل که عداوت باطن خود دارد اگر تمامی کلمات انبیاء را بعمل نمایم از کجفهمی و کجبحثی خود دست بر نمیدارد
مگر اینکه خدا بخواهد دست بردارد **مناجات** ابتدای برجوی ای معبود مطلق و ای قیوم مطلق باعظم اسماء و صفات
و جلال و کبریائی خود که برما رحم نمائی ... از شیطان رجیم محفوظ فرما ...

بار دلیل این سفر دراز مرا تنها گذاری و تنها نمانی مرا بر آتش جهنم در خواب کنی تا ملائکه که حاضرند در جواب گویند هذا ما
وعد الرحمن وصدق المرسلون این همان چیزیست که خدا وعده داده بود و دانست که پیغمبران بحق صدق گفتند ایشان الان
ظاهر و معلوم شد ومالی لا ابکی ابکی لخروجی من قبری عریانا ذلیلا حاملا ثقلی علی ظهری وانظر مرة عن یمینی واخری عن
شمالی واذا الخلائق فی شأن غیر شأنی اعدای دین و دیگر متصل و خود کی در حق ما کار کان در محشر و در موقف حساب و در
پای میزان و عبور از صراط خدا با جسم ضعیف تاب و طاقت حرارت آتش جهنم ندارد که هیبت آن در این دنیا بی امر و ما را
تاب سعادت ابدیه رسان و از نظر رحمت خود دور مدار و اولیای خود مبتلا و اعدای که بر غضب و لعن کسی که این کتاب مبارک بجز ما بیاورد
عطا نمایا و ذلت و خواری بدهی و سعادت ابدیه رسان و بعث خاوندی خود ذار و او در بیع مهربان اللهم انی اسألک ایمانا لا اجل له دون
لقائک واحینی ما احییتنی علیه وتوفنی اذا توفیتنی علیه وابعثنی اذا بعثتنی علیه برحمتک یا ارحم الراحمین بحق ای مهربان بعطا کنند
این کتاب بما بیان ما اند بما دشمن و اگر اصحاب ما رد اصحاب ما رحمت کن و اگر هم ما رد و محبت کن و اگر ذار دانها ز در حق او دیا کن
بشارت ای بعطا کننده عزیز ابد غافلا انشاء الله در حق تو مستجابست چون اکثر در وقت این دعاها حالت خوبی و بهمان خ
و مکان خوبی و خلوتی داشتم و باشک چشم این دعا را در حق تو کردم تو هم بعض نقلها نما و احبادی ادر خود در کن رحام به سای
شود و معروض نما باش چون اکثر ما بیست حق را بیرون کن و من هم حالا ذکر این فصل را ختم میکنم و شروع میشمایم بمطالب فصل پنجم و از خدا و
استعانت میجویم و باری بطلم کرم از توفیق و نصرت مدد کرد بنام شبهات منکرین معاد را جواب بگویم معقول بالله التوفیق وبه استعین و
الیه مرجعین **فصل پنجم** در جواب شبهات منکرین معاد جسمانیست **الشبهة الاولی** اگر منکرین
معاد گویند هرگاه فرض شود که بعضی ابدان بعضی ابدان دیگر جزو آن آن بعضی خواهد بود باید آن بدن را این درصورت
اول عبث خواهد بود و درصورت ثانی بدل مستعمل است و درصورت ثالث که ابعاض هر دو ابدان باشد پس گوییم در اول حلاف قادر بود
بر حلاف جزو بحر و اگر بار در بود تا جود این بحر ازین عود و بد بر آن آمر بدن ساهر خواهد بود و اگر گوییم که آنها در سود بعد آن
شد پس لازم آید اشتغال او از عمر بدرب و بار بحول بحکمت و این بحال و محالست پس بدل استعمال ابعاض دیگر محال خواهد بود در
جواب گوییم این شبهه در مقابل ادله عقلیه و نقلیه و براهین حسنه و اتفاق ارباب ملل و نحل و نصوص کتب سماویه المتکثره
سمو سان باب و هر ارس عکوس سع ذلک در جواب آن گوییم خواجا ریست که که فرض شود که هم اجزاء ابعاض را بر ابعاض آخر خود جوهر
مرجست مقتضای مصلحت و حکمت بوده است زیرا که کالات بصاییر که موجب معادیات هر مناسبه بحصیلش امکان ندارد مگر در این
عالم بطور دیگر هستند بعد از تحصیل کمالات بقاء در این عالم خوب نیست و دوام آن اجزاء بود لهذا خدا او را بعالم دیگر انتقال با حسن
منهم ابدا **الشبهة الثانیه** اگر حرکت افلاک قسری است و قسر همیشه نمی ماند و ما لا اول له لا یقبل الفساد
الجواب این شبهه هم مثل شبهه سابق چیزی نیست چه گوییم که اجرام افلاک مخلوق و مصنوع اند و چون امر جل جلاله اعدام
عدم و تفرق و تمزق خواهد بود و حقاوند بار تفرق و تمزق آن خبر داده لانه من القول بالتفرق والتمزق قال الله تبارک وتعالی کل شیء
هالک الا وجهه ای همه چیز هالک است مگر ذات او و عنقریب سموات خواهد بود و در جای دیگر میفرماید اذا السماء انشقت
و در موضع دیگر میفرماید اذا السماء انفطرت واذا الکواکب انتثرت و انفطار و انشقاق عبارت از تفرق و تمزق و خرابی آنها
و در جای دیگر میفرماید یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات مطویات بیمینه و در جای دیگر میفرماید یوم نطوی السماء
کطی السجل للکتب الی غیر ذلک از نصوص وارده در شریعت عادلکه بنا بر آنها است پس لازم است اعتقاد بخرابی افلاک
و تبدیل آن بعالم دیگر و این عقیده از ضروریات اهل اسلام است بلکه مسئله ایست که همه ارباب ملل و نحل و عقلاء ملیون اتفاق و اجماع
بر این امر دارند و نصوص انبیای سلف و ارباب شرع علیهم السلام هم دلیل بر اوست **الشبهة الثالثه** اگر انسان معدوم
شود و اعادۀ انسان دیگر واقع شود پس لازم آید که بگوییم که اجزاء جزء دهر بار تحصیل واقع شده و این محالست **الجواب**

این شبهه مبنی بر این است که انسانی غذای انسان دیگر شود جمیع اجزاء بدن او یا بعضی از آن که از اهل اسلام ممنوع است چه ادیان چنانچه
از اجزاء اصلیه را بجزء بدن آکل متصل نگردد و جمیع اجزاء محفوظ است بحفظ الهی و لا یقبل التفرق والتمزق بدانکه قول باجزاء
اصلیه از اقوال عظمای علماء دیگر این ملت است و علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار تصریح باین قول فرموده مذهب بعد از معاد
ارکان حق الیقین و هم عبارت ان را از ابواب معاد حق الیقین در این موضع نقل می نمودیم آنست که منقول است و مشهور و قسم آن
که میگویند که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو
اجزاء کوه ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و این شبهه آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد اجزاء ماکول جزو بدن آکل میشود
اگر در حشر برگرداند اگر این اجزاء در بدن آکل داخل شود بدن ماکول ناقص خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از
چه جهت خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه فرموده است و هو بکل خلق علیم و جوابش اینست که در آکل اجزاء اصلیه
هست که از اول عمر بوده و اجزای فضلیه هست که از غذا هم رسیده و در ماکول نیز دو قسم است پس اگر انسانی انسان را بخورد اجزاء
اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است و حقتعالی
همه را عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن میدمد و جمع میکند
اجزای اصلی ماکول را و روح در آن میکند و همچنین که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند
پس حقتعالی رفع استبعاد ایشان و جهی دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آنچنان خداوندی که از درخت سبز [illegible]
و مبالغه است از سبز و آب که میوه در آن ها اشاره است باینکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند هر گاه
میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی را بر دو درخت دیگر میمالند و از آنها آتش ظاهر میشود و در خاطر دیگر چنان معنی متعارف
عاجز اند اینان دو درخت بعمل میآید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه
خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و امام رازی گفته است که مراد از مثل ایشان که آن
مرکبات بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم جزوی معین است که در جمیع بدن ساری است و اگر استبعاد
میکنند هر سنه جزو است و حیات اوست استبعاد میکنند در اکبر بودن انسان در دوحین مرکبات را میگیرند و همین است
و اگر استبعاد میکنید خلق همین را این خلق آسمانها و زمین بزرگتر است و خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره باینست که خلقت
او کامل است العلیم اشاره است باینکه علم او شامل است معنی کلام ملا فاطمی و شیخ بهائی رضوان الله در شرح حدیث می فرماید از
حبس فرموده و بعضی استعداد کرده و در و در انسان اندکی بروح را سنگی که طعم حیوانات در بدنش شده باشد با سوخته باشد
او برای درهم باشد و حق است که هیچ استعدادی در آن نیست نظر بقدرت الهی را سنگ که اجزاء اصلیه محفوظ باشد اینهم
باینکه پراکنده باشد و متفرق شده بعد برگرداند که فراهم آید و روح با آن تعلق گیرد و از ائمه علیهم السلام احادیث بسیاری روایت
شده است که دلالت دارد بر اینکه اجزای اصلیه محفوظ بر قرار میماند تا از اعجاز حدیثی است که روایت کرده است او را احمد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سوال کرد که آیا جسد میت در قبر کهنه میشود و در ظاهر عالم هیچ از او باقی نمیماند
حضرت فرمود بلی حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا الطینة التی خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی
از هم میپاشد و چنین میشود که هیچ گوشتی باقی نمیماند برای او و نه استخوانی مگر طینت و سرشتی یعنی اجزاء اصلیه که از آن مخلوق شده که آن از هم
پاشیده نمیشود که باقی میماند در قبر تا آنکه خلق کرده شود از آن چنانچه در اول خلق شده بود از آن و این ناموس حکیم است بدو این تفسیر شده و در
اسفار باطلاط صاحب حجت اربعین مؤلف کوید این حدیث را مراد از آن در بعد اجزاء کهنه باشد که اجزای
اصلیه و فضلیه میباشد اگر غرض این باشد که انسانی انسانی را بخورد اجزاء اصلیه ماکول جزو بدن آکل نمیشود یعنی آنکه از او منفصل گردد و فضله

نمیشود و فنا در او راه نیابد ... نحو اکل و ماکول را علماء اسلام جواب میگویند و امام فخر رازی در مجلد چهارم از تفسیر
کبیر در شرح [illegible] مرجعکم جمیعا وعد الله حقا انه یبدؤ الخلق ثم یعیده الخ برای انسان اجزای اصلیه و فضلیه قائل شده
و شبهه را جواب داده است و ابو طاهر در کتاب سراج العقول کما فی احسن الیواقیت للشعرانی در جواب این شبهه شاهد وارده بر
جواب گفته است که خلاصه آن اینست ان الذرة التی قبضت من الارض وهی فی کل انسان باقیة لا تتبدل البتة وهو الجزء القائم الذی
اخذ علیه المیثاق (یعنی کما فی آیه خطاب الذر) ویتوجه علیه فی القبر السؤال ویتولی الجواب فیه الروح الیه علی ما دلت علیه الاخبار
ینضم الیه سائر الاجزاء حتی کان بقدرة الله تعالی حتی یقوم الشخص تاما کما کان فی الدنیا هذا شیء لا یحاله عقل ولا شرع انتهی ملخصا
اول کذا اصل القول بالاجزاء الاصلیة والاجزاء الفضلیة فی الیواقیت عن جمع الجوامع وحاشیة الکمال علیه فی الجواب عن شبهة آکل
الانسان انسانا وهو یصلح جوابا عن بقیة الشبهة کما ستعرف برای فما المانع من الله تعالی الواسع العلم العظیم القدرة بحفظ تلک الاجزاء
الاصلیة من التفرق ومن زوال صورها ومن التحول فی ترکیب اجزاء اصلیة لحیوان آخر وان دخل فی ترکیب اجزاء فضلیة فتحصل عند الاضمحلال
هذه ثم ان عند الاعادة والبعث یعید الله تعالی تعلق الروح بها ویضم الیها اجزاء فضلیة ویصدق علی هذه الکیفیة انها اعادة اذ قد اعید
تعلق الروح بالاجزاء الاصلیة بعد ان فارقها واعید لهذه الاجزاء الاصلیة المجموع واعید الیها اجزاء فضلیة فقام شخصا تاما کما کان فی
الدنیا [illegible] لعلک هو هو وبهذا یرتفع الاشکالات **بیان فیه التبیان** ظاهر است در رای مثبتین عالم ذر که بعض
علما اجزای اصلیه را که در اخبار و کلمات علماء اخیار واقع شده است چنانکه گذشت ذرا میگیرند امد از ظهر آدم ابو البشر علیه السلام
در عالم ذر عهد و میثاق از ایشان گرفته شد مادیین که میگویند که آن ذرات اجزای اصلیه هر انسانی میباشد و همه بشر مشاهده محسوس
ما اجزای فضلیه هستند که تغیر و تبدل مییابند و انسان حقیقی مخاطب و مکلف که عود میکند معاد و منعم و معذب میشود عبارت
از آن ذرات است تا برسد که روح در آن حلول میکند و هیکل مشاهد عبارت است از اجزاء فضلیه لا عبرة بها فی تحقق الاعادة سواء اعیدت باعیانها
او بامثالها لکن عیب در تحقق اعاده با اجزاء اصلیه است که طاری میشود بر او مگر مفارقت روح و انسلاخ اجزای فضلیه از او
و در بعث روح سوی آن اجزای اصلیه عود میکند و اجزاء فضلیه با آن منضم میگردد باعیانها او بامثالها و سر بیان باب که
روح جسم لطیف شفاف حی لذاته متشبک بالاجسام الکثیفة اشتباک الماء بالعود الاخضر تبیین گوئیم ممکن است که خدای متعال
ارواح را مکون از موجودات اجزاء فرده از ماده لطیفه مانند ماده الاثیر که شما مادیون و طبیعیون بوجود او قائلید و میگوئید که
اخلاء را پر کرده است [illegible] که حاصل شود دست او جمیع خواص که مدعی ارواح از برای ارواح ذکر میشود مانند
و مفهوم میشود آن خواص از [illegible] میگوئید ارواح دارای جاسد نفسها یعنی محتاج نیستند با نضمام جسم دیگر
سوی وکه نسبت او بد شوند و اینکه ارواح صاحب ادراک و شعورند و در هر جسمی که حلول میکنند اجسام کسب حیات و ادراک مینمایند
و باقی صفات حی و مثال این که در [illegible] سناها باشد ولله الامثال العلیا والاسماء الحسنی مغناطیس فی حد ذاته دارای خاصیت
جذب و لا دوا هم است و چون مغناطیس را [illegible] مساتیم خاصیت جذب پیدا میکند یعنی از مغناطیس کسب میکند و همینطور است
حال روح حی است فی حد ذاته و هر جسمی که تعلق میگیرد آن جسم از او کسب حیات نموده و زنده میشود و همچنین سایر صفات روح را دارا
میشود و چون روح از او مفارقت نماید جسم بحالت اولیه عود نموده و مرده خواهد بود و اجزاء اصلیه که متعلق روح است بطوری
کوچک است که حواس آنها را درک نمیکند و مع ذلک عند تعلق الروح بها کسب حیات و باقی خواص روح را از ادراک و شعور بجوابها
دارا میشود و همچنین دارای اعضاء انسانی میشود چنانکه حیوانات ذره بینی با کوچکی وجود صغر جثه دارای اجزاء و اعضا هستند
در آرای مثبتین عالم ذر اجزای اصلیه میگویند که هیکل آدمی که اجزای فضلیه است غلاف اجزای اصلیه است و موضع اجزای اصلیه از
هیکل مجهول که [illegible] امر کرد بعد از این [illegible] خداوند تعالی سایر ذرات را فرمود در ظهر و هیکل آدم قرار داد
ولا غرابة فی ذلک که جمع در تحت [illegible] آدم علیه السلام در ظهر او قرار دیگر بحر شما مادیون میگوئید که یک قطره [illegible] ذرات دارای معدا

بسیاری از حیوانات دیگر نیکو است که علمای ... ثابت نمایند بشر که موجود است در بدنی ... صلاحیت ... خواهد

در این قول که اگر بگوئیم جمیع ذریات آدم علیه السلام را خدای تعالی در ظهر آدم قرار داد در شکل و هیأت ذرات ... و بعد از روح

در بدن او قرار داد کما یقول فی القرآن الشریف وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي و اضافه برای تشریف است و روح آدم در آن ذرات حلول نمود

دارای حیات شدند همانطور هیکل آدم ... هیکل را مستعد فرمود برای قبول حیات عند حلول الروح و هکذا ذرات و بعد

جمیع ذرات بنی آدم را از ظهر او بیرون آورد و امر بحلول ارواح در آنها فرمود پس ذرات دارای ادراک و حیات شدند پس با خطاب الهی

واحد میثاق گرفت پس خداوند تبارک و تعالی فرمود أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالوا بلی و بعد ارواح را از ذرات منفصل فرمود و اعاده داد

آنها را بظهر آدم ابو البشر و اگر کسی گوید بمحل دخول و خروج این ذرات چه موضع بود از کجا خارج شدند و از کجا داخل الحق است که از

... مسامات بدن بیرون آمدند و از مسامات داخل شدند چنانکه مشاهده میکنید که حیوانات و مگسهای ریز ... از مسامات بدن

داخل میشوند و از مسامات خارج میشوند و خداوند ارواح را حفظ فرمود حتی ... الکون ثم ذرات در عالم ... آدم منفصل شده

خارج شدند و در رحم حوا داخل شدند بعد از ... در ذرات حلول کردند ... منفصل ... ابو البشر ...

انسانی ... سوی ... میکردند ... هیکل انسانی و اول ذره ... که در ظهر آدم

... علیها السلام که ماده ... اول بود دارای ذرات کثیره بود ... است ... و ...

... و ... در ... القمر ... الحسین علیه السلام ... الاعلی ...

المطهره ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ...

... الامهات ... العالمین ... هیکل ...

... روح ... انسانی ... روح

... اجزای ... صلی الله علیه و آله و سلم ...

...

اجزای اصلیه است ... انسانی ... اجزای اصلیه

مفارقت کند و ... اجزای اصلیه ... اجزای اصلیه ... اجزای اصلیه ...

متفرق و ممزوج میشوند حتی لا یبقی لحم و لا عظم و لا شحم و اجزای اصلیه داخل میشوند ... و گوشت و ... محفوظ

مانند ... چنانکه ... داخل ... و اگر این اجزای اصلیه داخل ... حیوان

دیگر ... هیکل او ... اجزای اصلیه باشد و چون ... هیکل ... اجزای اصلیه انسان محفوظ ... اجزای اصلیه

این انسان و حیوان اصلیه انسان و حیوان ... اگر انسان ... و حیوان ... اجزای اصلیه

اصلیه انسان ممزوج و مخلوط ... اجزاء انسان ... میشوند و همین طور است اگر انسان ... اجزای اصلیه

اصلیه ... اجزای اصلیه ... ذلک تقدیر العزیز العلیم ... اجزاء اصلیه

... اجزاء اصلیه ... انسان و حیوان ... محفوظ است ...

... بواسطه مفارقت روح و انحلال و ... هیکل ... خداوند تعالی ... روح ...

... جمیع ... همینطور است حال هیکل ...

... است و علماء اعلام ...

... اجزای اصلیه ...

... هیکل و صورت ...

بالظلام و یمکن ان یکون ... الاجزاء الاصلیة والفضلیة کما تقدمت الیه الاشارة و چون
... ذرات و آثار آنها از کائنات مشاهده میشود هیچ امری از امور ... مستبعد نیست
... جاری نموده است بواسطه ذره بینهائی که بخلاف ... نموده است برای جزئیات این امور قبل اتصالات
و اتصالات و تکونات اجزای فضلیه و صغیره و ... چون با دقت تأمل و تأمل شوید شماها ای اصحاب المادة والطبیعة در
اکتشافات جدیده خود میکروسکوپها حیوانات صغیره و کثرت آنها در یک قطره صغیره از آب و حیات و حرکت و ادراکات و شعور آنها
در امر معیشت و احتراز از اعداء و میل بسوی اصدقاء و معرفت ذکر و انثی و حفظ و حراست خود برای شماها ظاهر و آشکار میگردد بطور
جزم و یقین خواهید دانست که هیچ غرابتی و استحاله ای نیست در امکان حلول روح انسانی در ذرات و اجزاء اصلیه و اتصاف آن ذرات
اجزاء بجمیع خواص حیات و بیدکانی و ... چون تأمل فرمائید در مسامات هیکل انسانی و کثرت آنها ... خود شما کشف نموده و در کتب خود
تصریح نموده اید باینکه در هر شبر مربع چهار ملیان مسامات موجود است قطعا مستبعد نخواهید شمرد خروج ذرات از ظهر آدم و عود
آنها بصلب ظهر آدم و اتصاف آنها بعقول کم کم شماها قائل شده اید بحول حیوانات مرئیه و میکربهای ... و غیرها (المکروبها) در
حیوانات و امثال آنها از جسد ... و سرایت آنها در ... و امثال ذلک که در کتب علوم طبیعیه شما مذکور و شما قائل
بآنها هستید پس چه جای تعجب برای شما باقی خواهد ماند در دخول و خروج ذرات ظهر آدم ابو البشر علیه السلام و تعلق روح بآن ذرات
و صاحب ادراک و شعور شدن آنها **ایضاح** شماها مادیون و طبیعیون قائل شده اید بوجود حیوانات موئیه و ...
موئیه که متصل میشود از حیض ذکور و تلقیح واقع میشود برای پرورانیدن و حیوانات موئیه بسیار صغیر و کوچک و در ذره بین میکروسکوپ
و در ذره بین مشاهده میشود طول هر یک از آنها ... از اجزاء ... و طول ... هر یک از آنها ...
الی ششصد هزار جزء ... و شماها گوئید در میان آنها حرکت میکنند با واسطه حرکت ... و دمهای خود را ... که ذاتا خود را
حرکت میدهند ... و بیش و پس و ظاهر و آشکار میگردد که حرکت آنها حرکت مستقل است تعلق ندارد ...
بوجه من الوجوه بشرط اینکه ... طبیعت ... و حرکت آنها ... در طول میکشد ... داخل جسد ... در خارج از
جسد ... و چهار ساعت ... کافی میکند بشرط عدم تغییرات ... معلوم است و بعضی ...
گویند که در هر ... دقیقه ... سیر میکند و مسافت مذکوره را قطع میکند و این حیوانات و میکربهای موئیه ... جمیع حیوانات
نامیده میشود لامثالها ... و جود او که معلوم شده است اینکه ملامسه و ملاقات او با ... و پرورانیدن ... ضروری ولازم
از برای تلقیح کما هو المسطور فی کتب الفسیولوجیا ... پس گوئیم ... اینکه ... حیوانات و میکربها
موئیه ... انسانی ... بنی آدم ... اجزای اصلیه ... حرکت میدهند باینکه آنها
القا میشوند در ... متصل ... و ... هیکل انسانی ... اجزای فضلیه ... و انسان ...
که روح ... و حلول میکند ... میشود ... که حیوانات ... داخل نموده ... داخل میشود
با ... که ... ذرات ... در هیکل ...
... مسعود ... هیکل ... الی یوم القیمة واذا جری الحال علی هذا المنوال که ... علمی دارد و ...
تحقق و ... کلام امام حضرت ... الانام علیه وآله الصلوة والسلام بلکه کلام ... که مسکوت ... انسان ...
از اینکه ... مسعود از صلب آباء و رحم امهات ... خلاف قول شما ... انسان ... میشود از ... برای ... تلقیح است
و علت این قول اینکه ... هیکل انسانی یعنی اجزای فضلیه و علم شما ... یعنی اجزای اصلیه) و لذا قائل
... اصل ... هیکل ... اجزای فضلیه اجزای اصلیه هم ... انسانی ...
مسکوت که انسان ... متصل میشود ... هیکل یعنی اجزای اصلیه ... و اجزای فضلیه ... روح ...

عقلا مدعند امثال اولاد [illegible] تذکرة [illegible] اختلاف
دارند در سبب نظام عمل قلب و حرکت و معلل کرده اند این امر را بعلل [illegible] و بعد وجود شان [illegible] بعض بوده اند و
ایشان را پسندیده اند در [illegible] اخیر [illegible] است در وجود قلب میگوید چه ظاهر میشود که منشأ نظام
عمل عصبیه موجوده در قلب است و او [illegible] است در رای عمل نظامی [illegible] تا کنون معلوم نشده است که علت [illegible] عصبیه [illegible]
چه منقطع است [illegible] و میگوید [illegible] تجارب کثیره معلوم شده است که قوه [illegible] انقباضات قلب [illegible] کافیست برای [illegible]
انتهی ای اصحاب [illegible] چون تامل کنید در این کلام ظاهر و آشکار میگردد برای شما [illegible] معقولات ایشان [illegible]
کنتر شوند که [illegible] انسانیه قلب است در هیکل انسانی و چون روح در او حلول میکند آثار حیات میگردد و ابتدا بحرکت میکند [illegible]
منظم [illegible] و از آن دم میشود [illegible] در سایر هیکل و بدن [illegible] روح تابع میشود [illegible] عمل کافی برای
حیاة هیکل و اعمال اعضاء عضلات [illegible] الصغیره [illegible] طفل صغیر [illegible] حرکت میدهد [illegible] میشود از آن حرکت [illegible]
که منشأ اعمال عظیمه میگردد [illegible] محتاج میشود [illegible] عظیمه و چون امثال این مشاهده میشود در اعمال انسانی [illegible]
علی الاله العلیم القادر الذی [illegible] تنشأ [illegible] بحار [illegible] العقول [illegible]
انسانی [illegible] بخلاصه کلام [illegible] انسان [illegible]
که حلول در قلب میکند و متعلق روح است و [illegible] روح [illegible] هیکل و هیکل [illegible] الاسعه
اعمال [illegible] است در این کون [illegible] روح [illegible]
[illegible] انسانی [illegible] شده است در [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] برای سؤال [illegible] التأمل الصالح
الله اعلم و علمه اتم **سؤال** در شریعت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اعاده [illegible] وجود هیکل انسانی [illegible] اعاده [illegible] اجزای هیکل [illegible] تعالی فی سوره
قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم [illegible]
[illegible] اجزای [illegible]
اجزای [illegible] اجزای اصلیه [illegible]
[illegible] علمای اسلام [illegible]
اصلیه [illegible] **جواب** [illegible]
مذکوره [illegible] اجزای اصلیه [illegible]
[illegible] اجزای اصلیه [illegible]
[illegible] اجزای [illegible]
[illegible] اعاده روح [illegible] اجزای [illegible]
[illegible]
[illegible] اجزای اصلیه [illegible]
[illegible] اجزای اصلیه [illegible]
[illegible] اجزای [illegible]
[illegible] اجزای اعمال انسانی [illegible]

و دانستن با لجمله افلاطون بوده مقصود امام علیه السلام علمای اسلام و ائمه انام اند این تعریضات و تصریحات که گذشت آنست که
هرگاه کردار شما بسوی شهوات نفس و خواهش دفع و دفع عادات و در دین خود متزلزل باشید و سست شما است مگر بیاد دین بوده که بگوئید ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب **توضیح** ای اصحاب ماده و فرنگی مآبان بد اعتقاد
که مدهوش شما در انکار معاد شریعت که هیچ شرعی با او مماثلت و مقابلت نمیکند مسلم است که هیچ ملالی بجزای امری و نهیی و تکلیفی نباشد
و این منافات کلی با نظام عالم دارد و جواب شما اینست که نظام عالم کامل میشود بعلم نفس انسان بما له من الحقوق و ما علیه من الواجبات و امعر
کامل میشود بعلم صحیح تام عام در جواب شما میگوئیم که شما عامل نشده اید در انجا چه این علم شما مقاومت نمیکند با لشکر هوای نفس و شهوات
و حب لذات و در امثال شما تعامل میکند با احادیث لذات و شهوات در لابد است رفا بودن دیگر که تسلط بر شرور نماید و آن عبارتست از
ایمان بمعاد و جزای اعمال و ثواب و عقاب و حساب و کتاب ای فرنگی مآبهای ایران و ای اصحاب ماده و طبیعت و ای بد عملهای جاهل و ای فرقه ضاله
مضله بدانید که قسمت مدهم کرد است یکی و یکی قسم مدهم کرد است یکی قسم مدهم مشهودات و محسوسات خود و منکر طبیعت
و تسلیم ماده کرد است یکی هرگاه انسان معتقد بر این باشد که انسان نیست مگر مثل حیوانات که در دنیا مشغول و در خوب فانی و دیگر
هیچ بار ندارد و حظی و لذتی دیگر در وجود خود ندارد مگر لذت ... که مثل او و حیوانات مثل خاص و ددان و لذتی منحصر بلذات
دنیویه است و علم طبیعی هم بدرجه کمال رسیده و اذ بوا امس تا بستر است حقوق خود را بجز رای او و بر او بسته در این صورت اگر اراده شود
مال غیر و احد مال او که هیچ ملال مرسد و احدی از مردم مطلع نمیشود بر این قتل و احد مال و تا قادر شود بر هتک اشرف اعراض و بلوغ مشتهیات
شهوات و عادات لذات بدون اطلاع احدی در عاقبت هم و ملاکی و حرص باشد در بقای شهوات و استیفاء لذات حال چه کمان داری در حق
حس شخصی با این علم طبیعی او در امانع و دافع میشود از اقدام بقتل و اخذ اموال و استیفاء لذات و شهوات نفسانیه که معتقد بر این باشد
که لذتی نیست مگر همین و لا یقول مذ الله الامکان و معصیت انسان مطور است بر حسب ذات خود با مانع و راحتی بلا اسم باشد از همه
لذتی و شهوتی زود کرد از نمیشود و ان مانع و راحتی نیست مگر نکال لطف و حد و دیانت و اعتقاد بمعاد و جزای اعمال و اوضاع برزخ و محشر
پس اگر جدای بکرده در دل منکر معاد بالجمله را الحد دکه این عقاید فاسده را نیز بهم و تعلیم عمومها شده چه فساد است که ما فوق آن متصور نیست
و برای العین می بینم فرنگی مآبها و اصحاب ماده و طبیعت را اگر بی غرض باشد در حفظ عرض و ناموس خود و ابدا باکی ندارند از معاشرت
و مانس باغیار با محارم انسان بلکه هر قدر که در علم طبیعی ترقی نمایند و تحصیل ایشان مکنند و بقول خود بر همه مشوبند تر شوند خود
بی اعتنا سوت مخصوص برای زنهای مکنند چنانکه در اروپا و حال آنکه زنها مصنع انسانی و مرجع عقد ناسل و مثل نفس است و سزاست
منکر ایشان و نمایند و حال آنکه ازالة العقول از خواص لازمه است و هکذا در سایر شرور و نوامیس که ترقی نمایند در حفظ مملکت نمایند
و مرد باشی پس احتیاط در عدم شرابی عقاید باطل است و باز میگوییم ای فرنگی مآبها طریق حزم و احتیاط را از دست مدهید تصور کنید که
اگر نعمت مصدق بمائیدام معاد را و تحصیل زاد نمائید و مهیا شوید برای آن پس اگر امر معاد راست و حق باشد نعمت نجات خواهید یافت
و اگر باطل باشد العیاذ بالله این اعتقاد مضر بحال شما نخواهد بود عاقبت مانی اللباب که بعضی از لذات جسمانی از فوت میشود لکن
عاقل را نمیسزد که برای فوت لذات جسمانیه محروم شود بدرجه که اولا لذات جسمانیه در عاقبت جسمانیست بجهت اشتراک انسان با بهایم از جنس
حیوانات مثل خاص و ددان و مار و مور و کلاب و خنازیر و کاو و خر و با سامعطع و سریع الزوال و الفناست و حرص بر آن مساوات
و برابری نمیکند با رنج حرم و احتیاط در ام بکرار غافت مرسی پس بهمه لازم است که از اوامر نمائید و از محرمات و مناهی دوری
کرده از نواهی و اوامر و اعتقاد بمعاد و تحصیل زاد و بگوئید ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا
ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيامة
انك لا تخلف الميعاد این وصیت را ختم میکنیم بر کلام حق و نعمت الحق کلام او تعالی ... ... و ... علی ...
والهدایه من البدایه الی النهایه و اعوذ به من الضلاله و الغوایه و الصلوة و السلام علی ... ...

در دعوت عباد الله بطرق الرشاد و انقاذهم من اهوال المعاد فصل دوم در بیان بعثت رسول و ابتدای ... و فصل اول در بیان ... [illegible]

دعوت ایشان باسلام **فصل اول** بدان ایدک الله بالتوفیق و سقاک من رحیق التحقیق که مقصود از ارسال رسل و انزال

کتب دعوت خلق است بمعرفت و عبادت خالق و از برای همین پیغمبران آمدند و مردم را به خدا دعوت نمودند تا نوبت رسید بخاتم النبیین و سید

المرسلین محمد بن عبد الله علیه و آله افضل صلوات المصلین و آن بزرگوار اول همه بود در وجود مسعود که کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین

و آخر همه پیغمبران در ظهور ... [illegible] ... و چهل سال از عمر شریفش گذشته بود و آن مطابق بود با ... [illegible]

... [illegible] ... ولادت ... [illegible] ... درین بعثت ... [illegible] ...

... [illegible] ... مشهور در میان شیعه اثنی عشریه ... بعد از آنکه ... سوره اقرأ این بود بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر

قم فانذر و ربک فکبر پس آنحضرت ... [illegible] ... دعوت خلق نمود ... [illegible] ...

... [illegible] ... اعوان و انصار پیدا شد ... [illegible] ...

... [illegible] ... رسل و رسائل ... [illegible] ... برای دعوت خلق ... [illegible] ...

... [illegible] ... **فصل اول** ... [illegible] ... روایت کرده است که اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس ... [illegible]

... [illegible] ... ای عمره بسوی مکه آمدند ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... عبد الله بن عبد المطلب ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

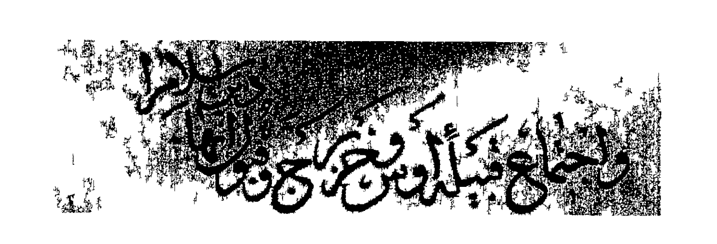
... [illegible] ... السلام علیکم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و نیم ما بهای غلامان که بیش از وصف بهاست که خدا شما را اکرام کرده شاد کند که شوید چون اسعد این سخنان شنید تو را بنا
دیدن دل ما شد و سعادت ما در این روز دریافت و گفت شهادت میدهم که خداوندی بجز خداوند یکتا نیست و شهادت میدهم که تو رسول
خدائی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد من از اهل مدینه ام از قبیله خزرج و میان ما و قبیله اوس دشمنیهای کهنه هست یعنی با ایشان
شکسته است اگر خداوند ما را بتو بپیوندد و میان ما و ایشان را اصلاح آورد هیچکس بتو عزیزتر نخواهد بود و همراه
من یکی از قوم ما هست اگر او هم در این امر راضی شود امید وارم که خدا امر ما را در باب تو تمام کند بحق خدا سوگند که ما پیش خیرخواه تو را
از یهود میشنیدیم و بشارت میدادند ما را بآمدن تو و خبر میدادند ما را از صفت تو و امید وارم که دار ما محل هجرت تو باشد زیرا که
یهود ما را چنین خبر میدادند و شکر میکنم خداوند را که مرا بسوی تو داد بخدمت تو رسیدم و الله که من برای آن آمده بودم که از قریش سوگند
بگیرم و خدا از آن بهتر برای من مهیا و میسر کردانید که بسوی تو آمدم و اسعد گفت این است آن پیغمبر که یهود ما را بآن بشارت میدادند
ما را از اوصاف او خبر میدادند پس او نیز ایمان آورد و گفتند یا رسول الله کسی را با ما بفرست که تعلیم قرآن نماید بما و مردم را بخواند بسوی
دین اسلام حضرت مصعب بن عمیر را با ایشان فرستاد و او جوانی بود کم سال و بناز و نعمت پرورش یافته بود و پدر و مادرش او را دوست
میداشتند و هرگز از مکه بیرون نرفته بود و چون مسلمان شد پدر و مادرش او را حبس کردند و از خود دور کردند و با حضرت در شعب
بود و حالی بسیار مشقت کشیده بود و تحمل شدتها را او دشوار بود و بسیاری از قرآن و احکام الهی فرا گرفته بود پس اسعد و ذکوان
و مصعب همه بیرون شدند و چون بقوم خود رسیدند خبر آن حضرت را ذکر کردند و اوصاف او را بیان نمودند و از هر قبیله یکی و
دو نفر مسلمان شدند و مصعب در خانه اسعد بود و هر روز بیرون می آمد و بمجالس قبیله خزرج میگردید و ایشان را بسوی اسلام
دعوت میکرد و جوانان اجابت مینمودند و عبدالله بن ابی در آن وقت بزرگ خزرج بود و اوس و خزرج هر دو اتفاق کرده بودند که او را
بر خود امیر کردانند باعتبار شرافت و سخاوتی که داشت و اکلیلی برای او ساخته بودند و انتظار میکشیدند که در میان نصب
کنند و از این بابت تمام او راضی شده بودند تا اکثر قبیله ایشان شود بر اکثر او در حلف تنعم(?) خزرج نکرد و گفت این
ظلم است بر ما از اوس و چون اسعد بمدینه آمد و خبر آن حضرت منتشر شد امر پادشاهی و امارت عبدالله در نیامد(?) شد و ایشان سعی در
ابطال این امر مینمودند پس اسعد با مصعب گفت که خالوی من سعد بن معاذ از رؤسای اوس است و مرد شریف عاقلی است و قبیله عمرو بن
عوف او را اطاعت مینمایند اگر او مسلمان شود کار ما تمام میشود پس با ما رو بمحله ایشان بر مصعب با اسعد بمحله سعد بن معاذ آمدند
و بر سر چاهی از چاههای ایشان نشستند و جمعی از جوانان ایشان گرد آمدند و مصعب قرآن بر ایشان میخواند چون خبر بسعد بن
معاذ رسید اسید بن حضیر را که از اشراف ایشان بود گفت شنیده ام که اسعد بن زراره با مرد قریشی بمحله ما آمده است و جوانان ما را فاسد
مینماید برو و او را نهی کن از این امر چون اسید آمد اسعد با مصعب گفت که این مرد بزرگ کسیست و اگر در امر ما داخل شود امید وارم که کار
ما تمام شود و چون اسید بنزدیک ایشان رسید با ایشان گفت که خالوی تو میگوید که در مجالس ما میا و جوانان ما را فاسد مکردان و از این
خود بترس مصعب گفت بنشین تا امر خود را بر تو عرض نمایم اگر بپسندی داخل شو در آن و اگر نخواهی ما از محله شما بیرون میرویم چون
اسید نشست و مصعب سوره از قرآن بر او خواند نور اسلام خانه دلش را روشن کردانید گفت کسیکه داخل این امر میشود چکار میکند گفت
غسل میکند و دو جامه پاک میپوشد و شهادتین میگوید و دو رکعت نماز میکند پس اسید خود را با جامه در چاه افکند و غسل کرد و
بیرون آمد و جامه های خود را فشرد و گفت شهادتین را بر من عرض کن پس کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله گفت و دو رکعت نماز ادا کرد
و با اسعد گفت که الحال میروم که خالوی تو را هم حیله کنم(?) و برای تو بفرستم چون اسید نزد سعد آمد سعد گفت سوگند یاد میکنم که
اسید بروی دیگر می آید غیر آن روی که رفته بود پس اسید سعد را بحیله که بود نزد ایشان فرستاد و نزد مصعب آمد و مصعب سوره حم
تنزیل من الرحمن الرحیم را بر او خواند همین که مصعب سوره را قرائت نمود نور ایمان در جبین سعد بن معاذ ساطع کردید پس سعد بخانه
خود رفت و دو جامه پاک پوشید و غسل کرد و شهادت گفت و دو رکعت نماز ادا کرد و دست مصعب را گرفت و بمجلس خود برد و گفت



امر خود را ظاهر نمی‌ساختند و از منافقین بود … در میان قبیلهٔ عمرو بن عوف ایستاد و ایشان را انا و ارسلید ملاکرد که ای بنی
عوف هیچ مرد و زنی نماند که شوهر دارد و … تا آنکه اسعد … که هر چه در پی است که کسی در بیرون خانه … است چون
همه جمع شدند گفت حال من در میان شما چگونه است گفتند تو بزرگ ما و … هر چه بفرمائی اطاعت میکنیم و هیچ امر تو را رد نمیکنیم اکنون هر چه خواهی
بفرما اسعد گفت سخن گفتن مردان و زنان و کودکان شما بر من حرام است تا شهادت دهید به وحدانیت خدا و پیغمبری محمد رسول خدا و حمد میکنم
خداوند را که ما را به این نعمت گرامی داشت و این همان پیغمبری است که یهود ما را خبر میدادند پس در آن روز همه قبیله مسلمان شدند و اسلام
میان هر دو قبیلهٔ خزرج و اوس رواج هم رسانید و اشراف هر دو قبیله مسلمان شدند مگر کسی که از یهود و اوصیا … حضرت را نشسته بودند پس
مصعب … حقیقت حال را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد و آنحضرت … را رخصت فرمود که هر که مسلمان شده
و قوم او را از اشکر … برسانند و … بعد از آن یک یک از ایشان میگریختند و بعد … میآمدند و هر که از ایشان داخل مدینه میشد
اوس و خزرج ایشان را انصار میبردند و اکرام میکردند و ایشان را در خود جا میکردند و بعضی روایت کرده‌اند که بعد از بیرون آمدن از
شعب در سال یازدهم بعثت حضرت شش نفر از قبیلهٔ خزرج در موسم با آنحضرت ملاقات کردند که ایشان اسعد بن زراره و عوف بن الحرث و رافع بن مالک
و قطبة بن عامر و عقبة بن عامر و جابر بن عبدالله بودند و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند که ما از قبیلهٔ خزرجیم فرمود که آیا نمی
نشینید که با شما سخن گویم ایشان نشستند و حضرت اسلام را بر ایشان عرض نمود و قرآن مجید بر ایشان خواند چون آثار صدق در بیان آن
حضرت یافتند با یکدیگر گفتند که این همان پیغمبری است که یهود ما را خبر میدادند نباید که … سبقت گیرند و پیش از ما بسوی او … ایمان آوردند
پس ایمان آوردند و بعد برگشتند و ذکر آنحضرت در مدینه منتشر گشت و چون سال دوازدهم بعثت شد دوازده نفر از انصار آمدند
و در عقبه بیعت کردند و این بیعت عقبهٔ اولی است و موافق این روایت در این سال حضرت مصعب بن عمیر را با ایشان فرستاد که مسائل دین و قرآن
تعلیم ایشان نماید و ایشان را بدین اسلام دعوت نماید و در موسم دیگر در سال سیزدهم بعثت جماعت بسیار از قبیلهٔ اوس و خزرج از مسلمانان
و کفار به قصد ملازمت رسول مختار با حاج به مکه آمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد و فرمود که آیا ضامن میشوید
من کار … را از شما … مسلمان شوید … که … یا رسول الله هر پیمان که خواهی از برای خود و از برای پروردگار
خود بگیر حضرت فرمود که وعدهٔ من و شما گردنهٔ منی است در شب دوازدهم … ایام تشریق … بیائید و چون … برگشتند انصار جمع شدند
و مسلمانان بسیار در میان ایشان بود و اکثر ایشان هنوز مشرک بودند و عبدالله بن ابی … در میان ایشان بود پس حضرت در روز دوم
منی یعنی روز یازدهم ایشان را گفت که همه در خانهٔ عبدالمطلب که در عقبه واقع است جمع شوید اما یک یک بیائید و کسی را از خواب بیدار نکنید
و حضرت در خانهٔ عبدالمطلب فرود آمده بود و امیرالمؤمنین و حمزه و عباس با آنحضرت بودند و چون شب شد هفتاد نفر از اوس و خزرج
در آنجا جمع شدند و بروایتی هفتاد و سه مرد و دو زن بودند چون حضرت ایشان را دعوت نمود بر اسلام و بر اسلام وعدهٔ بهشت فرمود
اسعد بن زراره و براء بن معرور و عبدالله بن حرام گفتند یا رسول الله شرطی برای خود و پروردگار خود هر چه خواهی بکن حضرت فرمود که
شرط میکنم که مرا محافظت نمائید از آنچه جانهای خود را از آن محافظت مینمائید و اهل بیت مرا محافظت نمائید از آنچه اهل بیت و اولاد خود را
از آن محافظت مینمائید گفتند هر گاه چنین کنیم برای ما چه خواهد بود حضرت فرمود که بهشت برای شما خواهد بود و در دنیا
عرب خواهید شد و عجم شما را اطاعت خواهند کرد و ملوک و امراء خواهید بود گفتند راضی شدیم پس عباس بن نضله که از قبیلهٔ اوس بود
برخاست و گفت ای گروه اوس و خزرج میدانید که چه اقدام مینمائید بر جنگ عرب و عجم و … پادشاهان روی زمین اگر
میدانید که هر گاه او را مصیبتی برسد او را خواهید گذاشت و یاری او نخواهید کرد پس او را فریب مدهید و بگذارید که در بلاد خود باشد
زیرا که هر چند قوم آنحضرت مخالفت او کرده‌اند ولیکن باز عزیز و منیع است در میان ایشان و کسی از قوم … بر …
برخاستند عبدالله بن حرام و اسعد بن زراره و ابوالهیثم بن تیهان گفتند ترا چکار است با سخن گفتن یا رسول الله خون ما فدای
خون تو است و جان ما فدای جان تو است هر شرط که خواهی برای پروردگار و برای خود بکن پس حضرت فرمود که دوازده نفر از میان

خود جدا کنید که [illegible] از ایشان باشند چنانکه موسی علیه السلام دوازده نقیب در میان بنی اسرائیل فرمود و گفتند هر کدام [illegible]

احوال [illegible] نقبا کرد و حضرت هم بر وجه [illegible] بر سر هر قبیله [illegible] اختیار کرد اسعد بن زراره و براء بن معرور و عبد الله بن حرام

و جابر و رافع بن مالک و سعد بن عباده و منذر بن عمرو و عبد الله بن رواحه و سعد بن ربیع و عبادة بن صامت و سه مرد از اوس ابو الهیثم بن

تیهان و اسید بن حضیر و سعد بن خیثمه [illegible] از این جا معلوم میشود که طریقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این بوده است که رسول

میفرستند برای دعوت خلق و از اینجا [illegible] علماء مسیحیه ظاهر و آشکار میگردد که گویند دین اسلام منتشر نشد مگر به شمشیر و نیز [illegible]

اهل مدینه بالطوع والرغبة داخل دین مبین گردیدند **شاهد دوم** اینکه شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب روایت کرده اند که

گروهی از قبیله عضل و قاره آمدند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتند یا رسول الله گروهی از قوم خود را امر کن که

قرآن و معالم دین اسلام را تعلیم ما نمایند حضرت رسول مرثد بن ابی مرثد غنوی و خالد بن بکیر و عاصم بن ثابت و خبیب بن عدی و زید بن

دثنه و عبد الله بن طارق را با ایشان فرستاد و مرثد را بر ایشان امیر کرد چون به رجیع رسیدند که آبی بود [illegible] قبیله هذیل گروهی از هذیل

که ایشان را بنو لحیان میگفتند بیرون آمدند و همه مسلمانان که همراه بودند شهید کردند و چون خواستند [illegible] سعد [illegible] عاصم

[illegible] در جنگ احد [illegible] کشته بود [illegible] نذر کرده بود که [illegible] سر عاصم [illegible] چون عاصم را شهید کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **شاهد سوم** [illegible] ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند [illegible] عامر بن مالک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دعوت [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] چهار ماه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **شاهد چهارم** [illegible] قل یا ایها الناس انی رسول

الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی

یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

در بعضی دعوی چون در سال هفتم از هجرت پیغمبر خواست تا سلاطین جهان را به اسلام دعوت نماید عرض کردند که هر مکتوبی که نشان
مهر و خاتم نباشد پادشاهان مکاتیب و مخطوط نخوانند پیغمبر فرمود تا انگشتری از زر ساختند تا هر کس نام خویش بر نگین نقش کند و
دیگر جبرئیل علیه السلام فرمان آورد که پوشیدن زر مردان را حرام است پس پیغمبر فرمود تا انگشتری از نقره کردند نگین و نگین دان همان
نقره بود و نقش نگین رسول خدا کلمهٔ الله را در سطر نخستین و محمد را در سطر دوم و رسول را در سطر سیم نقش کردند آنگاه فرمان داد که شش
نامه به سلاطین روی زمین نگارند و این قصه در شهر محرم بود نخستین مکتوب نجاشی را از هر نجاشی کردند و نام نجاشی اصحمة بن الحبر است پیغمبر
نامهٔ او را بعمرو بن امیه ضمری سپردند و کتاب دوم را از هر هرقل روم که هرقل معروف است رقم کردند چنانکه راقم حروف در کتاب اول ناسخ
التواریخ در شرح حال هرقل بدان اشارت کرد و این نامه را دحیة بن خلیفه کلبی سپردند و کتاب سیم را از هر کسری کردند و بعبد الله بن
حذافه سهمی سپردند و ما بر جلد دوم از کتاب اول در قصه پرویز در شرح تاریخ آن رقم کرده ایم و مکتوب چهارم را از هر مقوقس والی اسکندریه رقم کردند
و حامل این کتاب حاطب بن ابی بلتعه لخمی بود و کتاب پنجم از هر حارث بن ابی شمر غسانی بود که حکومت شام داشت و این نامه را شجاع بن وهب اسدی
حامل گشت و کتاب ششم از هر هوذة بن علی حنفی و ثمامة بن اثال حنفی بود که امرای [illegible] بودند و این نامه را سلیط بن عمرو عامری سپردند
هر یک از این رسولان زبان آن قوم که میان ایشان مأمور بود بی دریافت سخن میکردند و این از معجزه پیغمبر بود مع القصه عمرو بن امیه ضمری از مدینه بیرون
شده طریق مملکت حبشه پیش گرفت و بعد از رسیدن بدرگاه نجاشی رخصت حاصل کرده بر وی درآمد و ابلاغ رسالت کرد نجاشی چون نامهٔ رسول
خدای بستد از تخت بزیر آمد و نامهٔ پیغمبر را بر سر و چشم نهاد و بفرمود تا ترجمانی حاضر شد و قرائت نامه کرد و در طی مکتوب این کلمات رقم
بود بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی النجاشی ملک الحبشة اما بعد فانی احمد الله الملک الذی لا اله الا هو الملک القدوس
السلام المؤمن المهیمن واشهد ان عیسی بن مریم روح الله وکلمته القاها الی مریم البتول الطیبة الحصینة فحملت بعیسی فخلقه من روحه ونفخه
کما خلق آدم بیده وانی ادعوک الی الله وحده لا شریک له والموالاة علی طاعته فان تتبعنی وتؤمن بالذی جاءنی فانی رسول الله وانی ادعوک
وجنودک الی الله تعالی وقد بلغت ونصحت فاقبلوا نصیحتی وقد بعثت الیک ابن عمی جعفرا ومعه نفر من المسلمین والسلام علی من اتبع الهدی
یعنی این نامه از رسول خداست بملک حبشه سپاس میگذارم مر خدای را که جز او خدای نیست و پادشاهی بر حق و پاک و مطلق و پاک است
از همه نقایص و عیوب و سالم از همه آفات و عیوب و مصدق پیغمبران خویش است و امان دهنده بندگان از وقوع ملامت
عقوبات و غالب بر تمام اشیاء و جبار و متکبر ذات است و گواهی میدهم که عیسی روح الله و کلمه اوست که القا فرمود آن کلمه را بمریم بتول
طاهره حصینه که بعیسی آبستن گشت و خداوند عیسی را از روح خود بیافرید و در او بدمید چنانکه آدم را بقدرت خود بیافرید
او هم نامی آدم بود و مردم را بخدای واحد دعوت کرد و اکنون پسر عم خود جعفر و جمعی از مسلمین را پیش تو فرستادم تا تکریم و تحریم
کماری و پند و اندرز مرا بپذیری والسلام علی من اتبع الهدی چون نجاشی این کلمات را اصغا نمود کلمهٔ شهادت بگفت و بر رسالت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داد و گفت [illegible] و جواب نامه را بدین گونه رقم کرد بسم الله الرحمن الرحیم الی محمد
رسول الله من النجاشی اصحمة سلام علیک یا رسول الله من الله ورحمة الله وبرکاته الله الذی لا اله الا هو والذی هدانی الی الاسلام اما
بعد فقد بلغنی کتابک یا رسول الله فیما ذکرت من امر عیسی علیه السلام فورب السماء والارض ان عیسی علیه السلام لا یزید علی ما ذکرت ثفروقا
انه کما قلت وقد عرفنا ما بعثت به الینا وقد قدم ابن عمک واصحابه واشهد انک رسول الله صادقا مصدقا وقد بایعتک وبایعت ابن عمک
واسلمت علی یدیه لله رب العالمین وقد بعثت الیک بابنی ارها فان شئت ان آتیک فعلت یا رسول الله فانی اشهد ان ما تقول حق
السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته و خلاصه کلمات این است میگوید سلام خدا بر تو ای پیغمبر خدا که مرا بر شـ
[illegible] اسلام هدایت فرمود [illegible]
عیسی [illegible] گواهی میدهم که تو رسول خدائی [illegible] و جعفر [illegible]
[illegible] والسلام علیکم یا رسول الله [illegible]

مصری نازد او بیرون آن شهر چون او رها زانا شد شصت تن از مردم حبوده که سبیل حضرت رسول فرموده انارها چنان افتاد که از زاهد مرتبانی

معزکر ده و کشتی او در میان دریا بلطمه طوفان غرق شد واو رها با مردمش هلاک گشتند گویند چون نجاشی نامه آن حضرت رسول صلی

الله علیه وآله ولی مو حرن نکار کن علی مرتضی بیرون کو در تکاور کرد بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فکانک من الرقه علینا منا وکانا من الثقه بک منک

لانا لا نرجوا منک خیرا الا ملناه ولا نخاف منک امرا الا امناه وبالله التوفیق فقال النبی صلی الله علیه وآله الحمد لله الذی جعل من

اهلی مثلک وشد ازری بک و روایتی ادیر نامه محسنین از حضرت رسول نجاشی فرمان شد که ام حبیبه دختر ابوسفیان که از جمله مسلمانان

و مهاجران بود برای پیغمبر نکاح کند و دیگر با مهاجران حبشه بسوی مدینه فرستد الحاصل نجاشی این بشارت به ام حبیبه رسانیده او

خالد بن سعید بن العاص را وکیل نمودتا او را نکاح پیغمبر در آورده و نجاشی کابین او را چهار صد مثقال ذهب بست و اتفاق مهاجران

کار سفر بساخت و در دو کشتی با عمرو بن امیه ضمری بجانب مدینه گسیل فرمود آنگاه نجاسی فرمان کرد تا دو حقه از عاج بیاوردند

و نامه های پیغمبر را در آن حقه ها جا داد بدو مردم حبشه را فرمود چندانکه این دو نامه در میان شماست خیر و برکت از شما نخواهد بود گویند هنوز

این نامه ها در خزانه ملوک حبشه مضبوط است و چون نجاشی وداع جهان گفت دیگر را اسلام ملک حبشه مکشوف نیست نشان دهد

بیگم رسول خدای نامه هرقل نوشت و بدحیه کلبی سپرد فرمود نخست در بلده بصری در آی و عظیم بصری را آگاه کن تا ترا کس همراه

کند و ترا نزدیک هرقل رساند پس دحیه از مدینه بیرون شد و تا ارض بصری بشتافت و این وقت عظیم بصری در حمص جای داشت دحیه

بسوی عظیم بصری در آمد و فرمان پیغمبر را بگذاشت عظیم بصری عدی بن حاتم را فرمان کرد تا با تفاق دحیه طریق حمص سپارد و

هرقل این هنگام در بیت المقدس جای داشت هر کردن نهاده بود که چون بر لشکر عجم غلبه جوید پیاده به بیت المقدس شود و نماز شکر

گذارد این هنگام در حمص طرحی و پرورنده در سپر او پر مفروش و پایه نمودند تا تمام بساطها گسترده شد و ریاحین بر او فشاندند

پس هرقل پیاده بر بساطها رفت و طی مسافت کرد و به بیت المقدس در آمد و نماز شکر بگذاشت و کسی در بطریقان گوا که بطریق

آگهند و بیحد غمگین گشت و صبحگاه عمده بزرگان بر سلطنت خای کرد مقربان درگاه در آمدند و سبب حزن پادشاه را پرسش کردند

گفت سبب و بس بطریقان گواکب و آثار نجوم مشغول بوری کردم و حالیا هم که پادشاهی از میان گروهی که ختنه کردن شعار ایشان است

سر بر زد و پادشاهی او در جهان بهر کرد و ملوک ممالک را مقهور دارد و مملکت را مسخر کرد و سلطنت را باشاه کند مصر کردند

ادر روی عکس مناس که ختنه کردن شعار جهودان باشد مهر ما فرما تا کشان را امصار ادیان این جهودان را با کمال مرسله

سازند در این سخن بود که حارث بن ابی شمر از بصری رسید و با او مردی از عرب بود که در حضرت شهواد ساز اخبار کرد نا

هرقل کسی را بفرستاد پادشاه را از دعوت رسول خدا آگاه کند الحاصل هرقل آن مرد عرب را بفرمود که کسی از مردم عرب را رد

وی کسی بدیدی در میان تا از دعوی او و ده و حالت او را تفحص کرده و گروهی خالات نموده ام در میان ایشان اندر چاه اسیر

هرقل که سخن دانی که او حسن کرد است فانی گفت کرده ام گفت بیرون کند حسن را بسایر و هنگام هرقل گماشت در دیوان

اهل بیت او پادشاه با اصحاب سلیم شد و ما دانیم آنکه بدی بر حاکم با اصحاب آن رطیل او را [illegible] حال بود

بحر رسانید هرقل انسان اطلاعات سر بود [illegible] سلطنت و امامت کمر او را علام حضرت با دحیه که خود پادشاه زاده آن ملک

تا ملک دحیه [illegible] گفت [illegible] در سخن [illegible] که [illegible]

سامورم با مرزا امرا [illegible] گردد [illegible] گویند [illegible]

دست [illegible] رسول الله الی هرقل

الروم بر وای الی هرقل عظیم الروم [illegible] و نامه الروم تا او بگشاد

[illegible] سخن بگو [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع

الهدی اما بعد فانی ادعوک بدعایة الاسلام اسلم تسلم اسلم یؤتک الله اجرک مرتین فان تولیت فان علیک اثم الاریسیین و یا اهل
الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان
تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون خطاب هرقل بعرب آنکه بیائید تا کلمهٔ لا اله الا الله دعوت بکنیم مسلمان شوی تا ارکان دنیا و ملل
عقبی سالم بمانی و دو مزد یابی یکی از بهر متابعت عیسی و دیگر از بهر اطاعت رسول الله و اگر سر بگردانی گناه اهالی این مملکت را بر خود خواهی نهاد
خود را اعانت نکرده و ترتیب بر خدای تعالی بسبب و خدای کسی را امر بده و منعم باید داشت چنانکه گروهی از نصاری چنان
دانسته که پاپا قسیس تواند که گناه مردم را معفو داشت چون هرقل این نامه بخواند فرمان کرد که درین باب تفحص کنید تا اگر از خویشان او بدین
کسی بدست شود بر من حاضر کرد اتفاقا ابوسفیان بن حرب با جماعتی از قریش بتجارت شام میشد بغزه رسیده کاتب هرقل در غزه ایشان را
ایشان را دریافتند و ابلاغ فرمان کرده ایشان را در بیت المقدس که پادشاه حاضر بود بردند پادشاه حاضر ساخت هرقل ترجمانی طلب کرد و گفت از ایشان بپرسید
که کدام یک نسبت نزدیکتر دارد ابوسفیان عرض کرد که من قربت نسبت با او دارم پس هرقل او را پیش طلبید و دیگران را
پس پشت او بداشت تا اگر دروغی گوید یاران او در چشم او بنگرند تا ترسی بگیرد و بگذارند پس ترجمان را فرمود که با ایشان
بگوی که از ابوسفیان چیزی چند پرسش خواهم کرد اگر سخن بکذب گوید شما انکار نمائید ابوسفیان هم داشت که اگر بر پیغمبر دروغ گویم مردمان او را
دروغ زن گویند اول هرقل پرسش کرد که محمد در میان شما از چه سبب و نسب است ابوسفیان گفت در میان ما نسبت بزرگ و حسب شریف
دارد گفت در میان قوم شما و عرب هیچکس جز او این دعوی و طلب خواسته است عرض کرد و گفت هیچکس از پدران او پادشاهی بوده گفت
گفت کار پادشاهان نکرده اند گفت چه مردم بر سلک او بزرگان و توانگران اند یا مسکینان و ضعفان پیرو او شده اند ابوسفیان گفت
بیشتر ضعفاء بر شریعت و سنت او رفتند باز پرسش کرد که دین او روز بروز افزون است یا نقصان گفت هر روز افزون میگردد و گفت
هیچکس از وی برگشته میشود که دین او را مکروه دارد تا از وی بارضا شود گفت کس برگشته نشود گفت پیش از آنکه این دعوی کند
هرگز بدروغ زدن و سخن بکذب کردن شما متهم بود یا بصدق و راستی نام داشت ابوسفیان گفت هرگز بکذب متهم نگشت و پرسید
پرسید که هیچ عهد کند و عهد بشکند یا در پیمان خویش استوار باشد ابوسفیان گفت تا این زمان ما و او کار عهد و صلح در میان است
بپای خواهد برد یا نقض عهد خواهد کرد ابوسفیان گوید نتوانستم در این سخنان نقصانی بدو در سلم جز در این سخن و هرقل هیچ التفات
و هیچ نکرده است گرفت هم پرسید معاملت شما با او چگونه است گفت کار ما با او بنوبت رفت و گاهی او بر ما نصرت بود و گاهی ما از ایشان
کرد که شما را بچه امر میفرماید گفت میگوید خدای یکتا را پرستش کنید و شریک بدو میارید و بتان پدران خود را بگذارید و نماز
صدق و صدق و عفاف و صلهٔ رحم امر میکند ... هنگام هرقل ترجمان را گفت با ایشان بگوی که گفتی در میان ما نسب بزرگ دارد و انبیا
چنین باشند و هیچکس از ما قبل از وی این دعوی نکرده و گفتی پس از وی هیچکس بدین طلب نخواسته است این سخن مکتوب است که
شعار دیگری بر خود بسته و گفتی پدران او پادشاه نبوده اند تا گمان برند ملک پدر میجوید و گفتی ضعفاء و فقراء دین او گرفته اند و همیشه پیروان
پیغمبران این چنین مردم بوده اند و گفتی پیروان وی افزون میشوند چون دین برحق باشد کمال پذیرد و گفتی هیچکس از وی برگشته نشود
این بر گواه صدق باشد زیرا که چون حلاوت دین در دل جای کند بیرون نشود و گفتی هرگز بدروغ زن نبوده آنکس که بر مردم دروغ روا
ندارد بر خدای دروغ نبندد و گفتی هرگز غدر نکند و پیمان نشکند آنکس که در طلب دنیا غدر کند و گفتی گاهی در جنگ غالب شود و گاه
مغلوب گردد عادت انبیاء را این بوده چنانکه در ابتدای امر بحرب انبیاء مبتلا باشد و گفتی ما را بتوحید خدای و صدق و صدق و عفاف
و صلهٔ رحم امر میکند این همه سیرت پسندیده پیغمبران است اگر این گفتی راستی گفتی زود باشد که مملکت ما در زیر قدم او درآید
همانا دانسته بودم پیغمبری مبعوث میشود لکن گمان نداشتم از قریش باشد و اگر دانم که ملازمت او توانم دریافت تحصیل آن نمایم
و پاهای مبارکش را خود میشستم چون سخن بدینجا رسید آواز کال اندوه بر ابوسفیان رسید و گفت اگر ...
ارمغانی ... دروغ ... هرقل گفت کدام است ...



دیگر از صحیح بخاری آمده است که ابوسفیان گفت آنگاه که در مجلس هرقل بپای خواستم گفت با ملک این مرد صد
چهار ماه است که در هوای بیت المقدس باهر شب بسته ام آتش که اینم دگوید که در این آتش بنشیم بنشیم و تمام مردم ان بلد را نتوه
کردم مرحبا و ما در نشستیم با جان را کتیم تا با مرد کرد ما شاد شدیم از بیش را بنزدیک ان کردیم هرقل فرمود تا دیگر باره
کتاب پیغمبر را بروی قرائت کردند و ارهبان نام عرفا و جبر هرقل همی برفت و ادرهنا با سکر در مجلس و حاضر بود تعوعا
برخواست آنگاه ابوسفیان و دیگر مردم عرب را رخصت انصراف داد چون ابوسفیان بیرون شد با هر اقران خود گفت لقد امر
امر ابن ابی کبشه انه یخافه ملک بنی الاصفر یعنی بزرگ شد کار پسر ابی کبشه چندانکه او را پادشاه بنی اصفر ترسناک است و دانستم
که کار پیغمبر بالا گیرد تا اسوی هرقل مرد عسانیرا فرمود هم اکنون بمدینه شتابید تا بدیت رفت در انجا محمد را و کردار او را نظاره
میکن و مارا خبر باز ده سالم او و آگاهی ده که بحسب معنی بر چیز دست نشسته است و بهر طرف راست و چپ کس جای داده سر دیگر اگر تو الی
مهر نبوت را نگران شوی مرد عسانی شتابان آمد تا بمدینه برسید و بحضرت رسول آمد دید که آنحضرت بر زمین نشسته و پای مبارک را
در میان آب نهاده و از دو طرف او نیز همچو سید و علی مرتضی با کاست بمنی جای داده مرد عسانی چون این بدید بطار بعضام را فراموش
کرد سمر بروی بر و دو فرمود این ستم را که صاحب امرکرد ارخاطر بسپردی و او را پیش خواند و خاتم نبوت را بر او مکشوف داشت آنگاه
عسانی باز رساند تمام عصر را با هرقل بگفت فرمود این همان پیغمبر است که عیسی علیه السلام بشارت داده که بر شتر سوار خواهد شد او را
تصدیق کنید با جمله هرقل بکرد و محلس از مرد احضر کرد جنبه کلی را طلب داشت و گفت سوگند با خدای که من میدانم محمد پیغمبر است که ما
کتب آسمانی خبر داده بودیم و انتظار او میبردیم اما اگر من اسلام آورم عیان طریقت او کنم مرد ما رای ملال نکند و پس که قصد من کنند
اکنون او را شهر رومیه الکبری نامه رقم کرد اعلم علمای زمان و مرجع جمله نصاری ضغاطر است و او را باید تا از کتب و ادعوت پیغمبر
آگهی دهی چه اگر او پیرو شد و مردم ایالیا سخن او را اسوار دارند و عاطلان را کار دشوار نشود و با مردم بیهوده ضغاطر بکار داده بدو
سپرد و این ضغاطر همان پاپ است که امروز با مجمله دحیه را با ایالیا بشهر رومیه الکبری در آمد و با ضغاطر را ملاقات
و مکتوب هرقل را بداد و از دعوت پیغمبر آگاهی داد ضغاطر گفت سوگند با خدای که او پیغمبر است و بر حق است و او زود است بدو ایمان
آورم نام و صفات او را در انجیل ... را دیدم و در خال سلطنت ... ره کرده جامه سفید در پوشید و عصای بدست کرد بکلیسا در آمد
و گفت ای گروه روم بدانید که از احمد عربی مکتوبی بما آمد و ما را بحق خواند و اسلام من گواهی میدهم که خدا یکیست و احمد رسول او
چون این کلمات را اهالی روم بشنیدند بشوریدند و بر ضغاطر حمله کردند او را بیرون آوردند و بکشتند دحیه باز آمد و در حضرت هرقل
کیفیت حال را بگفت چون این بدید سر جویش بکرد و پیکار شد و دیگر باره بدرگاه هرقل بسامان و از این پس بود مرقوم داشت هرقل
گفت سوگند با خدای که ضغاطر در نزد رومیان از من بزرگتر بود ...
هرقل از بیت المقدس بدار السلطنه حمص شد و در عمر از عرفا ... برآمد آنگاه خطاب کرد که ای مردم
اگر خواهید که ملک و مملکت شما پاینده ماند رسالت محمد را ایمان آورید رومیان چون این بشنیدند و هر کس بکاری در شد چون این بدید
دیگر باره ایشان را طلب کرد و گفت من این سخن خواستم تا شما را امتحان کنم و اینک دانستم که در دین خود استوار هستید و هم گفت ای مردم روم حطا
کردم که سوگند با خدای که محمد است و او را با شمشیر بگیرد و ... عرب ... سوم که
... و سوگند ما را انبار ... اگر خواهید ... و امن سوم که ... هرگز ... جاری ...
رضا ندهیم ... تر ... و ... گویم ... تر ... ادا ... کرنا
... هرقل گفت سوگند با خدای که او بدین ما ... اسلام ... و ملک ... و ... حق است و خدای
... هر کس دعوت ... الحاح ... خواهند قبول ... ما را ... اللهم ...
... جاشد تمامه ششم ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلّم



فرمود تا کرد فرمان هم بکسری نوشتن و دحیة بن ... و عبدالله بن حذافه سهمی را ندید و حذافه نامه رسول خدای را ماخوذ داشت و بدرگاه
خسرو پرویز حضار ... بافت و نامه مبارک را بخسرو پرویز تسلیم نمود و او حکم کرد تا ترجمانی حاضر شده متن شریف قرائت کرد بسم الله
الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی وآمن بالله ورسوله وشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له وان محمدا عبده ورسوله وادعوک بداعیة الله عز وجل فانی انا رسول الله کافة الی الناس لانذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین
اسلم تسلم فان ابیت فعلیک اثم المجوس یعنی از رسول خدای مکتوب میشود بسوی کسری که بزرگ فارس است سلام بر کسی باد که طریق
هدایت و راه راست سپرد و بر خدا و رسول ایمان آورد و گواهی دهد که خدا یکیست و محمد بنده و رسول اوست و میخوانم ترا بکلمه اسلام همانا
رسول خدایم بتمام مردمان تا هر که زنده است او را بیم کنم و سر انجام تمام حجت کنم بر کافران و مسلمان شو تا سالم مانی و اگر سر از این
سر کشی عقاب و بال مجوس بر تو خواهد بود چون نامه پیغمبر بکسری رسید در خشم شد و نامه را بدرید و گفت بنده من با من چنین مکتوب کند
خواب باز ... چون این خبر برسول خدای آوردند فرمود مزق الله ملکه و در روایتی فرمود اللهم مزق ملکه الهی کسری نامه مرا بدرید تو
پادشاهی او را قطع کن بالجمله چون پرویز دعوت پیغمبر را بدانست بباذان که از امهات کیان داشت و از وقت پادشاهی یمن داشت فرمان
کرد که ... از مردم خود را بفرست که این مرد را که دعوی نبوت کند و مرا بدین دیگر خواند ونام خود را بر نام من مقدم نوشته است او را
بسته بدرگاه من آورد پس باذان بر حسب حکم خسرو مردی را از ابطال فارس که بابویه نام داشت و در کار دبیری و قلم در میان مردم علم بود با
خرخسره مامور داشت و گفت بر در مدینت محمد شو و بگو کسری که شاهنشاه جهان است ترا طلب کرده صواب است که با ایشان بدرگاه
او کبری ... با بویه سفارش کرد که در این عشا و طلب او طریق ادب سپرده شوی و او را با واحتیاط حاضر کرده مرا آگهی دهی پس بابویه راه مدینه
پیش گرفت و چون بار اضی طائف رسیدند ابو سفیان بن حرب و صفوان بن امیه و جماعتی دیگر از قریش دو چار شدند و از کار پیغمبر پرسش
نمود گفتند او در یثرب ساکن است و سخت شاد شدند که کسری بخصمی پیغمبر خاسته و کار بر مراد ایشان خواهد شد بالجمله بابویه و خرخسره
از ایشان در گذشته تا مدینه ادر آمدند و چون بر پیغمبر در آمدند روی بر پرسش حال پیغمبر نمودند امر دیگری بر حسب فرمان باذان گفتند اگر ایمن
از جانب خداوند است همچنان با تو ان معاذ الله بخواهد ماند و از احاطه مسافت بوده وارد مدینه شدند و در حضرت پیغمبر حاضر گشتند
بخستین بابویه آغاز سخن کرد و گفت شاهنشاه خسرو پرویز باذان ملک یمن را امر کرده و فرمان داده که ترا بدرگاه ببرند و نواب درگاه کسری برد
و باذان بار این ما را نیز کسیل نموده که اینجا بیائی و بر ما آگر بدر رفتار ا احکم شوی باذان بدرگاه کسری مکتوب کند تا از تو عفو فرماید و اگر نه
تو خود کسری را خوب شناسی شهر تو را ها ... کند و تو را و قوم تو را از جهان براندازد این بگفت و نامه باذان را به پیغمبر بدادند
و جامه های ... و ریش برهنه بودند ... سبیلها او را ... رسول خدای چون ایشان را
مکروه داشت و فرمود که ... فرمان داده که ... ایشان گفتند پروردگار ما کسری ... فرمود پروردگار من حکم داده که
موی ریش را بگذارم و سبلت را برگیرم آنگاه ایشان را حکم جلوس داد و هر دو تن را بود و امید و از ... رسول خدای که ... بر سر
تمام در آید ایشان را بحاضر کرد آنگاه سخن از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و وعید ایشان فرا یاد کرد و فرمود تا ... بر
من ایمان آورید ایشان قبول اسلام نکردند و گفتند اگر با ما را هدرگاه کسری نگیری جواب نامه باذان را بنگار تا بازگردیم رسول خدای ایشان را
شبانه روزی چند ایشان را نگاه داشت و ... کردند و در حضرت پیغمبر حاضر شدند که باز ... فرمان شو اما ... حضرت
فرمای پیغمبر فرمود دانید که عز وجل ... و تمکین ... سلط الله علیه ابنه شیرویه ... یعنی خداوند من پروردگار شما را که کسری
پسرش را بر او نصرت داد تا بشب دوشین هلاک ساخت اکنون باذان را آگاه سازید که شب دوشین در ساعت هفتم شیرویه شکم خسرو را چاک زد
و این شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفتم هجری بود و در روایتی در سال هشتم روز دوشنبه یازدهم معمول گشت بالجمله فرمود باذان را بگو
اگر اسلام گیری پادشاهی تو بر ساند و تو را بر بعضی از اسباب فارس سلطنت دهیم و اگر به طریق هلاک سپری روز ... شد که در مدینه ...
و همانا کسری را از کرده و کمربند از سیم ... داد و تو دو معوض حضرت رسول ... هدیه ابناء ... خسرو را عشرا او ... مخ

بمن خبر بود و ابو سفیان گفت ... ایشان را ... نمایند ... هرقل گفت ... مردم خیر ... نام کرد ... ابو سفیان و حرب ... اشتباه

که رسول خدای را ... قتل ... و نهاد ... که چه در طریق ... که شکست ... نه ... از پیغمبر رسول خدای ... ده

و ... و ... که در ... گفت این سخن ... کلمات ... ساخت ... بشنید ... آنچه ... اکنون ... اگر ... کسی ... است ... بد

من ... که ... ایمان ... ابو سفیان گفت ... چند ... که ... شدیم ... و ... که ... شبی ... کشتم ... که ... دو

ملک ... اکنون ... مردم ... دعوی ... پیغمبری دارد ... کشور ... آن ... شود ... از ... چون

این ... سلمان ... و ... کلمه شهادت بر زبان راند ... شاهد ... که بفرمود ... حضرت ... صلی الله

علیه و آله ... مقوقس ... دعوت ... مقوقس ملک روم ... حاطب بن ابی بلتعه سپرده

او را به رسول ... اسکندریه ... داشت ... و قطع مراحل ... شهر اسکندریه ... آمد و ... گشت

درگاه مقوقس ... منصب حاجب ... داشت ... ساخت و ... حاصل کرد و

مجلس مقوقس درآمد ... اسلام ... سلام ... ملک اسکندریه ... گفت ... ای ... که ... ده

پیغمبر ... مقوقس ... آنگاه ... مکر ... خواست ... اجماع ... عن الرحمن

هلاک ... حاطب ... گفت ... عیسی ... پیغمبر ... پیغمبر خدای بود ... خدای ... گفت ... که

... مقوقس گفت ... که ... حکیم بود ... و از ... حکیمی ... حاطب

مکتوب رسول خدای را بدو سپرد و مقوقس ... طلب کرده ... قرائت کرد ... بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الی

المقوقس عظیم القبط سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک بدعایة الاسلام اسلم تسلم و یؤتک الله اجرک مرتین فان تولیت

فعلیک اثم القبط یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من

دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون مقوقس ... پیغمبر ... کرده ...

... خواری ... آنگاه ... حاطب ... رسول خدا ... حاطب

مقوقس گفت ... عیسی ... بشارت داده ... ظاهر خواهد شد و ...

... خواهد ... حاطب ... اسکندریه ... آنگاه کاهی ... طلب

و فرمان کرد تا جواب نامه رسول ... بسم الله الرحمن الرحیم لمحمد بن عبد الله من المقوقس عظیم القبط سلام علیک اما

بعد فقد قرأت کتابک و فهمت ما ذکرت فیه و ما تدعو الیه و قد علمت ان نبیا بقی و کنت اظن انه یخرج بالشام و قد اکرمت رسولک و بعثت

الیک بجاریتین لهما مکان فی القبط عظیم و بکسوة و اهدیت الیک بغلة لترکبها والسلام علیک ... مقوقس ...

سلام ... مکتوب ... خواندم و فهم کردم ... ظاهر خواهد ... اسلام ...

فرستاده ... دو ... چهار ... جواهر ... مردم ...

... نام ... بود ... ماریه ... ماریه ... بود و دیگر

... اکنون نام ... دیگر ... پیغمبر ... مصر ...

... که دلدل ... یعفور نام داشت و دیگر ... عسل ... و دیگر

مثقال ... حاطب ... سپرد و حاطب ... مثقال ... عطا کرد ... چون

حاطب ... رسول ... مقوقس ... آنحضرت ... پادشاهی ... کرد و

با اسلام ... پادشاهی ... اسلام ... مصر

... علیه ... مولد ... کرام ... مکر ...

حد بعد بخشید و بر یعفور کاهی بر وی نشست و در سفر حجة الوداع یعفور هلاک شد و دلدل از هر سو لوی پیغمبر بود و بعد از پیغمبر
علی علیه السلام بر آن نشست و پس او شاخص امام حسن علیه السلام گشت و در زمان خلافت معاویه هلاک گشت دلدل بسبب پا کجا آن حمل کرد شوخی
انها دداشت پیغمبر را بعضا ورد و در آن دعای برکت فرا مود و معوقی و در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز بود **نشانه هشتم**
نامه آن حضرت بحارث بن ابی شمر چون حضرت امر فرمود که نامه بحارث نوشته شود و او را بسلم شجاع بن وهب سپرد و او را تا مسیر کرد
و طریق شام بر داشت و طی مسافت کرده در غوطه دمشق فرود شد و این وقتی بود که هرقل قیصر روم به بیت المقدس و حارث بن ابی شمر غسانی عامل
و او و فرمانبردار پادشاه روم است خبر بگیرد و کسرا در حدمت او تا رسود ناچار شجاع بن وهب دو روز بر سرای حارث اقامت داشت و او را
دیدار سواری کرد حاجب دربار حارث کرمردی نصرانی بود او را بشارت نعمت الهی نمود و او روی محضر خال رسول خدای بود شجاع لختی از سیرت
سیرت رسول خدای بر وی شمرد دحاجب بگریست و گفت این همان کس است که در انجیل خوانده ام اکنون بدو ایمان آوردم لکن
تا بیم از حارث پوشیده داشت چه اگر اسلام مرا بداند مرا زنده نگذارد و شجاع را بسرای خویش آورد و او را عظیم برکت داشت و او را مکارم صحبت
دمعتی مهمل نگذاشت روزی بود تا بیرون که حارث بر تخت حکومت نشست و بار داد حاجب نیز او را مقدم داشت صورت حال شجاع بن وهب
بعرض رسانید و اجازت حاصل کرده او را در آورد شجاع رسالت خویش بگزارد رسالت رسول خدای را معروض داشت و کتاب پیغمبر را که بدین شرح بود تسلیم
داد بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی الحارث بن ابی شمر سلام علی من اتبع الهدی و آمن به و صدق و انی ادعوک الی ان تؤمن بالله
وحده لا شریک له یبقی لک ملکک حارث نامه پیغمبر را بگرفت و آغاز سفاهت کرد و گفت هیچکس نتواند ملک مرا از من بستاند پس جواب
از مجلس بر خاست و فرمان داد که کار سپاه را راست کنند و اسپان را نعل بر بندند و در زمان مکتوبی بهرقل کرد که اینک مردی دعوت نبوت
بلند در داده و نامه بمن فرستاده حضرت ما را او طلب بدهم لشکری را برانم هرقل در پاسخ نگاشت که این اندیشه مکن و از پیوسته سوی
الیا شتاب و روی از این کار برتاب حارث چون از قیصر این جواب بشنید شجاع بن وهب را طلب داشت و صد مثقال زر بدو عطا
کرد و در حضرت او حسن حسنه مود حاجب دربار حارث نیز شجاع بن وهب را بذل کرد و او را راه سپار داد و گفت سلام مرا بحضرت پیغمبر
برسان و اسلام مرا معروض دار پس شجاع طریق مدینه را طی کرده بحضرت رسول آمد و قصه خویش مکشوف داشت پیغمبر فرمود اد ملکه
یعنی هلاک باد پادشاهی او و حارث در سال فتح مکه بمرد و بعضی گفته اند حارث مسلمانی گرفت و اسلام خود را از بیم قیصر مخفی میداشت
نشانه نهم دعوت نامه حضرت رسول است بهوذة بن علی و حامل آن سلیط بن عمرو عامری بود پس سلیط نامه پیغمبر را با خود
داشت و راه یمامه را پیش داشت تا هوذة بن علی رسانید و این هوذة در میان مکاتب یمامه داشت چنانکه او را تاج داد و حکومت عمان بدو
گذاشت بالجمله سلیط بن عمرو بعمان آمد و هوذة بن علی حیوة او بداشت و نامه پیغمبر را تسلیم داد و رسالت خویش بگذاشت هوذة نامه را بدو
نکرد و حشمت آن مکتوب بالید بنشست و سلیط را بسی عظیم گرامی بود و کتاب رسول خدای بدین شرح کرده بود بسم الله الرحمن الرحیم
من محمد رسول الله الی هوذة بن علی سلام علی من اتبع الهدی و اعلم ان دینی سیظهر الی منتهی الخف و الحافر فاسلم تسلم و اجعل لک
ما تحت یدیک حاصل معنی آنست که بعد از سلام میفرماید بدانکه دین من در همه جهان گسترده شود مسلمانی گیر تا ایمن بمانی
داری پادشاهی بدو پاینده ماند پس نامه هوذة بن علی سلیط بن عمرو را با احسان و انعام بیاد خاطر بنواخت و رسول خدای مکتوب کرد که چه
نیکو سخن است که تو مردم را بدان دعوت کنی من خطیب و شاعر قوم خودم و عرب از من بیم و هراس در دل است و ترا اندرین
سرمایه خویش بهرۀ ای و بعضی از بلاد را با من بگذاری تا تو را اطاعت و متابعت کنم و پس از عطایی که با سلیط نامه ها تقدیم کرد و هم
نامه بود خلعت کرد و در حضرت رسول معیت داد پس سلیط بمدینه سفر کرد و هوذة را معروض داشت پیغمبر فرمود لو سألنی سیابة من الارض
ما فعلت باد و ما فی یده یعنی اگر از من خوشه خرمایی طلب کند ندهم او و آنچه در دست اوست هلاک شود و بعد از فتح مکه جبرئیل علیه السلام خبر مرگ
هوذة را به پیغمبر آورد **نشانه دهم** دعوت نامه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی منصور بن ساوی ... ...
نامه ای نوشته شود و بدست پیغمبر سپرده شد نامه رسول خدای را بدو داد عاصم بن عمرو و عبد الله بن اسید و ... بن عبد الله ... ...

تصمیم ... نجران [illegible] دیدند وایشان مکتوب را نا خوانده نشستند و زاء نجران پیش داشتند طی منازل و قطع
مراحل ... نجران [illegible] مکتوب مبارک را در مجلس حاضر دیدند قوم پیش داشتند باین شرح بود بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول
الله الی اسقف نجران واهل نجران ان اسلمتم فانی احمد الیکم الله اله ابراهیم واسحق ویعقوب اما بعد فانی ادعوکم الی عبادة الله من
عبادة العباد وادعوکم الی ولایة الله من ولایة العباد فان ابیتم فالجزیة فان ابیتم فقد آذنتکم بحرب والسلام حاصل معنی آنستکه من
شما را بمسلمانی میخوانم و اگر نپذیرید جزیه دهید و هرگاه این دو کار را نپذیرید آماده جنگ باشید
واین آیه مبارکه را نیز در نامه درج فرموده بود قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد الا الله ولا
نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون یعنی ای محمد بگو ای اهل کتاب
بیائید بسوی کلمه ... که در میان ما و شما یکسان است ... عمل داشته ایم که این کلمه عدل است ... که جز خدا
... را نپرستیم ... و از اطاعت حق ... ایشان را اطاعت حق ...
وچون جماعت نصاری ... مسطور شریف ... در هول ... اطاعت ... کردن
... اینکار [illegible] ایشان ... حضرت رسول خدا ... ابنا بود ... آمدند وایشان
... بمباهله ... مجلس ... کلام ... محمد گردید
وما آل ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وآله ... ایشان ... بعضی مسلمان و بعضی قبول
جزیه کردند با حضرت مصالحه نمودند **فائده** مکشوف باد که جمع کثیری از اعیان علماء مسیحیه ساکن جزیرة العرب بودند در ایام
حضرت رسول صلی الله علیه وآله و معاصر دار نصارای نجران همانها ساسند و کتابس معتبره در نجران داشتند و مرجع نصاری بودند
وهو عندنا ... صاحب جامع الاسلام در اوائل فصل چهارم از کتاب ... ایشان را ... واحدا است ... مجالس و
با ایشان ... بمذهب ... ایشان معرض ... انسان ... نصارا ... صاحب ... و ... ست
که هزار و ... صد سال بعد از حضرت مسیح ظهور نمودند ... نصاری ... اهل ... ضلالت ... ایشان
... حضرت ... معلوم و محقق کردند ... کلمات ناطقه
... اسلام ... بود ... ملک عشره کامله
... تذکره ... عشره در
کمال ... معلوم و مشخص گردید که ... حضرت رسالت پناه علیه الاف التحیة والثناء بعنوان ارسال رسل وابعاد رسائل
بوده و ... دین اسلام ... کما هو مکتوب فی التوریة والانجیل که حضرت ابراهیم علیه السلام
لوط علیه السلام ... و حضرت موسی و عیسی علیهم السلام هر کدام رسولان ... برای دعوت ... حضرت هرون
... حضرت موسی ... رسالت داشت کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر ... حضرت امیر المؤمنین
... ظاهرین علیهم سلام الله اجمعین ... حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مجلس اول
... هر کدام ... امیر المؤمنین ... کما هو المسطور فی کتب الاحادیث والتواریخ در ... رسولان حضرت
امیر المؤمنین بودند ... حضرت ... دوازده ... ایشان
برای دعوت ... اول ... دوازده ... رسول ...
برای دعوت ... برای ... کردند
اول عمار یاسر ... برای دعوت اهل کوفه ... اصلاح امر ... ارسال ... اهل کوفه ... ابو موسای اشعری که
حاکم ... مردم را ... حضرت امیر المؤمنین ... اهل کوفه را ... حضرت

حضرت و همین طور برای طاغی و یاغیان بصره رسولان فرستاد و برای دعوت معاویه و تابعین او چند رسول و رسائل ارسال فرمود
شاید یکی شرح البلاغه رسائل حضرت را ناشد برای معاویه و تابعین او کالایخفی و همین طور برای دعوت خوارج و طریقه حضرت امام
و امام حسین علیهما السلام همین بوده است و حضرت سید الشهداء علیه السلام در مکه معظمه بعد از موت معاویه مردم را جمع کرده و فرمایشات بسیار
در حق امیر المؤمنین و اولادش بیان فرموده و بعد با ایشان فرموده در میان مسائل اینها را بمردم ابلاغ کنید و مردم را از باطل بودن یزید و معاویه
پدر او خبردار کنید و بعد جناب مسلم بن عقیل را فرستاد برای دعوت اهل کوفه و هکذا رسل و رسائل می فرستاد باطراف عالم حتی در شب عاشورا
حبیب بن مظاهر را برای دعوت بنی اسد فرستاد چنانکه جمیع تواریخ و کتب احادیث و اخبار و مقاتل شواهد این مطلب و همین بوده است
طریقه سایر ائمه طاهرین تا نوبت رسید بامام عصر عجل الله فرجه و امر کرد نواب خاصه داشت بتوسط آنها رسائل می فرستادند
عالم چنانکه این امور در کتابهای خود مذکور و مسطور است تا غیبت کبری واقع شد و نواب عامه قرار داده شد و فرمود انظروا الی رواة احادیثنا
و ایشان در دوام رسولان حضرتند برای تبلیغ احکام و بیان حلال و حرام پس جز این راهی نیست و احسن معاذ لقد کان لکم فی رسول
الله اسوة حسنة و کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم طریقه محمدیین و اوصیاء کرام را از دست ندهیم تا
تمام دنیا است خود را حفظ نمائیم چنانکه اهل اسلام مادامیکه این طریقه معهوده را مسلوک داشتند دین اسلام روز بروز در تمام عالم
ظاهر بود و اهالی جمیع ادیان پناه بدین مبین می بردند پس از انقراض سلطنت عرب این طریقه مرضیه را اهل اسلام دفعةً ترک کردند
و اعداء که منتظر فرصت بودند و سابقاً مقهور و مغلوب بودند و باعث شد که این طریقه حقه را از خود ما دزدیدند عوض اینکه ما
رسولان هر سمت برای دعوت ایشان ایشان رسولان برای دعوت اهل اسلام بکفر فرستادند بصور و عناوین مختلفه در ظاهر دوست و مطلع
و در باطن از اسلاف اعداء دین وارد بلاد اسلام گردیدند یکی بصورت طبابت دیگری بشکل تجارت و قسیس بصورت تقدس و کشیش بعنوان
... و یکی بعنوان تعلیم مشق نظام موجب اختلال در تمام امور اسلام گردیده و دیگری بعنوان تجارت آمدند که برای ساخت و تعلیم
علم ... دیگری بقصد تعلیم زبان موجب اختلال لسان گردیدند و آن یک بعنوان سفارت و دیگری بعنوان امارت و یکی تجارت و دیگری
بنائی یکی ... و آن یک ... و انگلیس با مجاهدین ... وارد بلاد اسلامیه گردیدند که از مخترعات در شهرهای اسلام
گردیدند و در باطن تمامی این صور مختلفه مقصود ایشان واحد بود و بس ... اسلام و اضلال با نعمت حضرت الامام علیه السلام
... اسلام ... مطلوب رسیده دولت و ملت اسلام را با لکلیه ... ملت
... در شهرهای اسلام مشغول ... و ... ملا ... اکثر ... و مشغول
لسان اهل اسلام ترجمه نموده و در بلاد اسلام نشر نمودند و هر کلمه ... ترجمه نکرده اند ... عوده اند ... احمل
مثل ... طریق ... در حقیقت اسلام و ... این دو ... اسامی ... المذکورین ... که
... سبب ... نموده اند که ... بعضی ... و ... از ... اهل اسلام ...
... اهل اسلام مسلمان بوده است که ... الحاصل ... مسلط ... شد ... منکرات
و ربا و اکل ربا و اکل لحم خنزیر و سایر امور ... در بلاد اسلامیه علانیه و آشکار نمودند و اهل اسلام را از جهت قلت معارف و اطلاع
و نیز از ضعف و نقص ایمان و یا از جهت میل با دنیا ... اسلام ... عالم ... میل سلاطین ... الناس علی دین
ملوکهم میل بکفر و کفر و افعال ... ایشان نمودند ... مسلمان ... دادند ... و امریکی ... و لی با حال ... است که
نگویند فلان فرنگی اسلام ... است پس ... منکرات ... در بلاد اسلام و ... منکرات ... در محلات و خانهای
مخصوصه برای ... مسکر قرار داده شد ... مخصوصه برای ... در شهر اسلام ... و قمار و کفره
... و سؤال و جواب ... ربا و شرب مسکرات شدند و همین طور برای اکل ربا (بانک) و برای اکل لحم خنزیر و بیع ...
... مخصوصه ... علانیه ... منکرات و ملاهی ... علانیه ...

پس منکر ابدا مأمور و منهی نبی منکر نبوده باشد و امر بمعروف و نهی از منکر بکلی از میان رفت و گویا شریعه کنتم خیر امة اخرجت للناس
تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر منسوخ شد و حال آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اواخر عمر شریف خود در وصیت خود
در خطاب بحسنین فرموده لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولّی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم دیدی از این جهت
یعنی از جهت ترک امر بمعروف و نهی از منکر اشرار نصاری و فرنگیها بر ما مسلط شدند و هر چه دعا میکنیم از ایشان مستجاب نمیشود
لانا ترکنا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و در حدیث دیگر فرموده و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف
و النهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجیّ و انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لا یقربان من اجل و لا ینقصان من رزق و هم
اینها را نشنیده و از ظهور نموده ایم آسوده نشسته ایم و حال آنکه از جمله شرایط جزیه است که اهل کتاب در بلاد اسلام متجاهر بکاری نشوند
و مدارس بنا نکنند و اینها ... کلیساهای نو اگر خراب شد تعمیر نکنند و ناقوس نزنند الا اصواتا خفیة فی کنائسهم لا یسمع احد من المسلمین و کتب
منسوخه خود را در بلاد اسلام منتشر ننمایند و صداهای خود را بقرائت کتب و نماز و دعا بلند ننمایند و شرب خمر و زنا و اجرای ربا و
اکل لحم خنزیر علانیه ننمایند و هکذا اقدام بسایر محرمات که در دین اسلام حرام است نکنند و در ماه صیام آشکارا افطار نکنند و نیز
اقدام بر خلاف سایر امور واجبه در دین مبین علانیه ننمایند چنانکه در کتاب جهاد از کتب فقهیه تمامی این امور و غیرها مفصلا
در کتاب الصافی عیان و بیان کرده اند مخصوص در جواهر الکلام و کشف الغطاء مؤلف حقیر در کتاب مبارک نفس الحدود
علی النصاری و الیهود که صورت مناظره ایشان است با جماعت یهود مشروحا شرایط جزیه را نوشته ام و قریبا بازده هزار بیت است
خداوند توفیق طبع و نشر او اعانت فرماید الحاصل از جهت اینکه از امر بمعروف و نهی از منکر ضعیف شده ایم سکته ... در صورت سکته حصر
حتی مرتبت را ضایع میشود که کفار علانیه و آشکار مرتکب امور غیر مشروعه در دین مثل شرب مسکرات و ... میشوند که میگویند
ما مسلمانان هستیم مجرات و جسارت اقدام بر اعمال قبیحه ... از دین خارج شده با اجرای اعمال ... امور کرده و اگر منتظر
دولت ... حرف کردم حال خود را الحاصل جماعت نصاری که ما این امور نموده اند ... رفته رفته سای قدح
در اسلام و اظهار لسان ... وارکان ایمان و قرآن محمد را گذاشتند و دعوت بکفر و بر آیین منسوخ مسیح در انظار عوام شعار
خود ساختند ... احتیاط ... که مبادا اصدای مسلمین بلند شود ولی در هر حتی الامکان مصالحه ...
... مقاصد خود را ... بعضی از ایشان بعنوان وعظ در کلیسا و برخی بعنوان درس ... مباحثه
در مجلس خواص و برخی در مجلس عوام و در سر بازار و طرق و شوارع حتی در دکاکین و منازل و بیان ایشان بعنوان ... مسلمانان
مقصود ایشان کلیه دعوت و القاء شبهه بود در قلوب ساده لوحان و ... از یکطرف و کامل از طرف دیگر ...
حال احوال ... و سطوت ... دیگر ... اتفاق افتاد که ... مسلمان ... بمناظره و مباحثه
و گفتگوی ... فرق مختلفه نصاری و حال آنکه این عوام ابدا خواص و اعدا ... ملاحظه نما
... ساله الف ...
... اسلام ...
خارج و اگر ... در کتاب الصافی ... حافظان شرع
...
که دین اسلام ... در انظار خود اهل اسلام که عوام ابدا عمل با احکام دین ... و سلاطین و
و حکّام عالم احکام ایشان بر خلاف قواعد ... و علمای اعلام ایشان هم در مقام
حفظ دین ... عالم احکام ایشان ... اسلام ... مؤلف این کتاب عفی الله ...
ایشان ... و لکن ... اعراض ... نموده اند

(العیاذ بالله) الحاصل عمر اذ منتشر شدن در صفحه دین و محو شدن قواعد شرع شریف حضرت سید المرسلین علیه و آله افضل الصلوة
ترقی کرده‌اند که امروز دین مبین علی رغم ملت اهل اسلام مثل عربی و فارسی و ترکی نوشته و طبع نموده در بلاد اسلامیه منتشر کرده
و اکر کسی بکوید که سال مثل تاکنون نوشته شده است علاقه تمام مخارج این یکصد مجلد خواهد بود قطعاً ابتدا و صاحب حقیر سبعه است
شاید زیاده از اینها باشد حقیر اطلاع ندارد) مع ذلک اکثر جمهور اهل اسلام در خواب غفلت می‌باشند و این نوع غفلت از حفظ و حراست
دین سبب خرابی دین و دنیای ایشان گردید بخسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین و اما خرابی آخرت پس آن معلوم است و مستغنی
از تبیین و برهان است هر فردی از افراد مسلمین چون بحال خود از اول عمر تا آخر نظر بنماید خواهد دید که عقاید و اعمال و اقوال و احوال او
و خلاف شریعت ظاهره است الا ما شاء الله و ... پس معلوم شد که آخرت ندارند و اما خرابی دنیا پس آن هم واضح
لا یحتاج ... کار و صنایع ندارند و در کسب تجارت و در علم فلاحت و زراعت و در قواعد امارت و در همه محتاج بغیر شده‌اند
از ماکولات و ملبوسات و مشروبات و اسلحه و ادویه و غیرها و اعدا را برایشان مسلط نمودند پس قدری ... را بیکر
حسابی خود را ... و صلاح الابدا ... چه مالک حقوق خود نمی‌باشند ... تمام عقاید فاسده
و اعمال ناشایسته و مجالست اشرار و متابعت و اطاعت کفار و جهال اکبر ... در قرآن مجید اهل ایمان را نهی فرموده‌اند
متابعت اشرار حیث قال یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین
بل الله مولیکم و هو خیر الناصرین سوره آل عمران آیه ۱۴۹ یعنی ای کروه مؤمنان اکر اطاعت کنید آنانی که کافر شده‌اند
باز کردانند شما را بکفر و مرتد سازند از دین پس اکر چنین کردید ... تا کار شما در هر دو سرا یعنی در دنیا و آخرت ... است که کفار
مددکار شما باشند یعنی چنین تصور نکنید که از متابعت کفار دفع دشمنی و یا احدی ... نصرت و یاری شما خواهد ... ملکه
معین و ناصر شما است و او تعالی ... خیر الناصرین است پس معلوم و محقق کردید که متابعت کفار موجب خرابی دنیا و آخرت
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که لم تزالوا منصورین علی اعدائکم ما دمتم متمسکین بسنتی فان خالفتم سلط الله علیکم اعدائکم
لن ینزع خوفهم من قلوبکم حتی تعودوا الی سنتی یعنی همیشه شما بر اعداء و دشمنان خود غالب و ظاهر بید مادامیکه متمسک باشید
بشریعت من پس چون مخالفت سنت و شریعت کردید خدا و ند دشمنان شما را بر شما مسلط میکند و خوف ایشان را از دلهای شما بیرون نمیکند
تا اینکه رجوع کنید بسنت و شریعت من ... ما بین ... حضرت رسول مصطفی ... تا بفرمایش ...
فرموده‌اند و الآن مصداقش ظاهر است ... اسلام ... ظاهر شرع را محفوظ داشتند
اینان غالب و ظاهر بودند و ... که ظاهر شرع را ... مغلوب و مقهور هستیم ایها المسلمون اکر دنیا و آخرت را طالب و راغب هستید
با قطع ... شرع انور ... الظاهر و الباطن رجوع کنید با طاعت ... دنیا و آخرت ... رجوع کنید و خوف و ... از
دلهای شما بیرون رود چنانکه فرموده لن ینزع خوفهم من قلوبکم حتی تعودوا الی سنتی یا اهل الاسلام ... نظری
خدا تعالی را فراموش فرموده اید در قرآن مجید ... ان تنصروا الله ینصرکم ... و ان الدین
عند الله الاسلام در سوره الصف میفرماید و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام و الله لا یهدی
القوم الظالمین یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم
تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم
ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم یعنی کیست ستمکارتر
از کسیکه ... دروغ را یعنی ... خدا ... خواند ... دین اسلام که ...
دنیا و ... عقبی ... ستمکاران ... کراه ... قوم ... نمیکند

خاموش کنند نور خدا را که دین اسلام و قرآن است بدهنهای خود طمع کردن در او شبهات و گفتار ناپسند به و خدا تمام کرد
نور خود را باشد و اگر چه کراهت داشته باشند کافران از تمام آن و او است خدا اینکه فرستاد پیغمبر خود را بحق بهدایت و دین
حق است تا غالب نماید این دین را بر جمیع ادیان اگر چه کراهت داشته باشند مشرکان ای آنانیکه ایمان آورده اید آیا دلالت کنم شما را بر تجارتی که نجات
دهد شما را از عذاب الیم و شرح جحیم و آن تجارت اینستکه مجاهده کنید در راه خدا با مالها و جانهای خود یعنی مال و جان را در راه
در راه خدا این بهتر است برای شما اگر میدانید شما تا بیامرزد خدا گناهان شما را و داخل کند شما را در بهشتها که جاری شود
و مسکنهای پاکیزه که واقع شده است در بهشتهای عدن و این فوز عظیم است و در جای دیگر میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل
والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به ذلک هو الفوز العظیم تا آنکه در فضل وجهت است
مشتری خدا و بنده تابع مؤمن کامل است مال و جان ثمن جنت ضامن در توریة و انجیل و قرآن سجل این مبایعه است فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به ذلک هو الفوز العظیم ایها المؤمنون عهود الله را فراموش نکنید و وعدهای خدا را از خاطر نبرید الحمد لله امروز عهد
نفوس شما شیعه کرده است بل روز عهد شما را بر وعدهای خدا حق ومن اوفی بعهده من الله چون از افعال اهل زمان در اینکه
بودن این چند کلمه رحمت داد آگاهی از این فصل را ختم مینمایم و شروع مینمایم بمطالب فصل دوم پس گوییم **فصل دوم** بدان ایدک الله تعالی
بالتوفیق و سقاک بحقیقة التحقیق که چون در فصل اول معلوم و محقق گردید که طریقه حقه رسول الله و ائمه طاهرین سلام الله علیه وعلیهم اجمعین
این بوده در ترویج دین مبین که رسل و رسائل بسفر فرستادند باطراف برای دعوت خلق پس بر ما هم لازم و واجب است که متابعت کنیم پیغمبر خدا
و ائمه هدی را در این امر و سایر امور لقوله تعالی فاتبعوه لعلکم تهتدون یعنی ای مردم متابعت کنید این پیغمبر را در اقوال و افعال و
احوال تا شما هدایت یابید ولقوله تعالی فلیحذر الذین یخالفون عن امره یعنی پس حذر کنند آنها که مخالفت میکنند امر پیغمبر را
ولقوله تعالی و تقدس قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله خلاصه معنی اینکه ای پیغمبر بامت خود بفرما اگر شما دوست
میدارید خدا را پس مرا متابعت کنید تا خدا شما را محبوب گرداند ولقوله سبحانه و تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
وقوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم پس بر ما نیز واجب و لازم است که بحکم این
آیات و غیر اینها که مثل اینها است متابعت اینها کنیم در این امر عظیم که موجب نور و فلاح و رستگاری در دنیا و آخرت است و چون
اسرار آن است اکنون در این فصل باید صفت رسولان را بیان کنیم که چه نوع اشخاص را باید بجانب عالم از ثنا امت برای دعوت مکتوب
یا ذکر رسولان باید جامع این صفات شریفه باشند **اول** آنکه عقاید حقه اسلامیه را بدلائل و براهین محکم و متقن عقلیه و نقلیه
در ذهن ایشان حاضر باشد و در عقاید حقه چنان ثابت و راسخ باشد که اگر قصه دانا و فقیهان دانا و بد هند از عقیده خود برنگردد
و در تعلیم تقصیر ننموده و از دعوت خودداری ننماید ولو قطعه قطعه اربا اربا و خدا را همه جا حاضر و ناظر و معین و ناصر خود داند و بغیر از او
نترسد آنگاه اگر در این راه بمیرد افضل الشهداء خواهد بود پس اگر چه اسلامیه او دارای این صفات مذکوره نباشد و یا خود وی
خود دارای این مقام نباشد بصحبت خلل بوی ندهند و خود او قبول نکند و مکرر با امتحان شود **صفت دوم** آنکه رسول
باید عابد و زاهد و متقی و مرتاض و صاحب نفس مطمئنه باشد و اقوال و افعال و احوال و حرکات و سکنات و کلام و سکوت و اکل و شرب
و لباس و نوم و یقظه او همه مطابق شرع انور اقدس باشد و بقدر سر موئی از صراط مستقیم و منهج قویم شرع مبین تخطی و تجاوز و انحراف
ننماید مستحبات را ترک ننماید و مرتکب فعل مکروه نشود حتی الامکان در این امر بسیار ساعی و جاهد باشد خود را مرتبه نماید بر نفس خود که
و دائما اهدنا الصراط المستقیم صادق باشد و که جز ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا
ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون در حق ایشان منظور نظر داشته باشد و مصداق فاستقم کما امرت واقع شود
الحاصل طوری کند که جمیع افعال و اقوال او و اراده میل با اسلام کند و فعل و قول او مخالفت نکند مگر نباشد که این امر موجب نقص در او

دین است اما که علوم مراتب تابعین از دین زبان بوده صحیح اسلام واسلامیان کردیده در اظهار خارجه محاله افعال او باید اظهار شد

تا بجیر تا عیان وبیان نمودیم در فصل سیوم از باب پنجم از همین کتاب در بیان غلط الحادی عشر صفحه اینکه رسول باید عالم باشد

بلسنهٔ مرسل الیهم قال الله تبارک وتعالی وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هم رسول است بسوی

بسوی هر قومی پیغمبر فرستاده عالم بوده بلغت آن قوم چنانکه در فصل اول از همین باب مذکور است و مراد از اینان شد چرا اگر اهل لسان قوم باشد

تا فصیح ما بینوا مطالب حقه را کما ینبغی برسانند و این از جمله بدیهیات ضروریه است ومحتاج بدلیل نیست که عالم بلغات کتب مقدسه

اهل کتاب باشد از قبیل لغت یونانی وسریانی وکلدانی وعبرانی بوده و اکمل بخصوص لغت کلدانی که ما او را لغت عبرانی میگوئیم

معقولات باد در این کتاب همین لغت است که اهل اروپا این لغت را لغت کلدانی میگویند وبعضی این لغت را لغت عبری قدیم مینامند وگاهی لغت

اهل الصورش میگویند وگاهی لغت اسوری وگاهی چلی وگاهی بابلی وهر یک از اینها علتی وجهتی دارد وتمامی این علل وجهات در تفسیر المسیح

ذکر وبیان شده است دیگر تکرار آنها درین مقام نمی‌پردازیم ودر این زمان امر بس صحیح معلوم ومحقق گردیده است که لغت حضرت عیسی و

حضرت مریم وحواریون ویهودیهائیکه در زمان آنجناب بودند همان لغت کلدانی بوده است واینکه بعضی این را از آن عبری میگویند بجهت

تکلم عبرانیون باوست نه عبرانی حقیقی که واضع آن غیر جد ابراهیم خلیل علیه السلام بوده چه در اسیری بابل بخت النصر حکم کرد که کسی بلغت عبری

تکلم نکند وخط ننویسد ودر آن لغت کسی تألیف وتصنیف ننماید وعبرانیون تکلم بلغت پدران خود را فراموش کردند وحالت اسالت کتاب

خود را در لغت کلدانی تألیف نمودند چنانکه طوبیا وعزرا و بنابراینکه حضرت عزرا اصلاح کتب عهد عتیق نمود کرده تمامی عهد عتیق در لغت

کلدانی خواهد بود پس تخصیص کتاب طوبیا وعزرا ونحوهم بلغت کلدانی بمعنی خواهد بود بلکه تمامی کتب عهد عتیق همین لغت خواهد بود

وبعد از مراجعت خود از اسیری بابل نیز همان لغت تکلم کردند ویهودیهائیکه معاصر حضرت عیسی علیه السلام بودند همین لغت تکلم میکردند پس

اگر درجائی از این کتاب گفته شده است که حضرت عیسی بلغت عبری تکلم میکرد مراد ما تکلم بلغت عبرانیون خواهد بود نه عبرانی حقیقی ونیز

سابق که اینمطلب در زمان ما در زمان مسیحیین بدرجه ثبوت وتحقق رسیده است بطوریکه در روزنامه‌ها نوشته در اطراف اکناف

عالم منتشر نموده اند من جمله در جریده ملّه دیشن در عدد چهارم مطبوع یازدهم نیسان سنه ۱۹ مطبوعه شهر رومیه بماسبه مریکا شهادت

ادوات آنها واگرچه چند فقره از عبارات در اینموضع درج نمائیم شاید خالی از فایده نباشد که صاحب روزنامه مذکور

در بحث ودلیل لفظ عونا ذلک عیسی بعد از تکلم از معالم مذکوره در صحیفه (ع) حسن گوید دمارن یشوع مشیح دیله هو

مرهر شلب وسلیح قدیشی یاه لیس هر ملی آه بدعت لا دیهودی برون دمشیحا لهم میوه بلسنهر عبرانا الشرد سوریا الا

بصورای دلیلون کونا ملکد لسلی تاما بر یونکد نصر ملکه وفم مبلیلی وهر ناطر بلی من نادرا بطی لیهدی وملین

یهودی د ایدیعی برنا لی کرفادی للیسان دیهودی من دهودین آراما ما اصورنای وحکم کیفر ودلی نورای این آه

لسن دلی بلیع لکین یهودی تسلی وربا یحدث عرای الا حسح مرسله چو نکر دعرای کهیر منوه سوح وبر نکی کره ربلی کلها

خونکر دکر بیلیلی لکین کلدی لس بلح لیس هر ملی ما دان و قم هر وشلیحو دهوه لیس دی آره ودیدی کیسی اسهی ملحصا

یعنی رب ما یسوع مسیح والله صالح ادم بر رسول وملامه معلم سرا و زبان سریانی تکلم میفرمودند وامطالب معلوم ومفصل است که یهود

معاصر حضرت مسیح بودند زبان عبرانی تکلم نمیکردند که زبان ندارند بلکه بزبان صور بنها تکلم میکردند که بعلم کرفتند اولا

در بابل دهکا میکرد بخت النصر اسیرا اسیر برد بابل واین زبان را استعمال کردند وحفظ نمودند پس از مراجعت بوطن موروثی آباء

خود ومعلمان یهود که معروف بربانیون بساعت داران دمان باکون لسان یهود را اسانی میگویند و لسان صورها وگاهی لسان

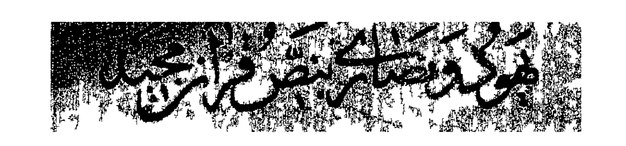
اسوریس میگویند واما این لسان که مستعمل جماعت یهود است در عهد جدید لسان عبرانی خوانده شد و جهت تکلم عبرانیان است باو

واگر نه عبرانی حقیقی نیست وفرقی که این لسان را لسان کلدانی میگویند محض اشتباه است وبکلدانیان وهمان لسان کلدانی تکلم مینمود حضرت عیسی

ومادر او مریم وحواریون او وهمین لسان مملکت واساس حضرت انسان بود استعمال میکرد [illegible] الله لکوید پس معلوم ومشخص گردید از این



مذکور است حضرت عیسی و اصل و شخص مریم و حواریین همان بیان شرایف بوده است که اصل مقولات ما در این کتاب مبارک و سایر
مؤلفات خود همین را است پس چون ابراد اسنی بطلان قول عبد المسیح کندی در رساله خود المسمی برهان بطلان نموده ایم کرده
توجیه اشکالات و دفع اعتراضات رساله شهیر برهان المسلمین که از مؤلفات این حقیر است و منتشر است در صفحه (۲۵ و ۲۶) از رساله
مطبوعه سنه ۱۳۱۱ المسمی با صحیح و اشکار کرده که اعتراض بر حقیر کرده است که نسخه اصلی منتشر است با این حال خود معلوم میشود که
این کشیش غالط و یا مغلط و یا جاهل صرف است و تا کنون در بیان حضرت عیسی زیاده منتشر است مع ذلک میخواهد اشکالات برهان المسلمین را
دفع نماید (انجیل در چند طبع مطبوع که کشت تقریباً هفت سال بعد از مراجع او تصنیف) عملا در مرتبه بر سر صفت **چهارم**
اینکه اغلب مطالب آن کتاب منطبق با بین الاعلام باید در نظر رسول و مبلغ باشد و همین طور مطالب قرآن مجید و عهد عتیق و جدید صفت **پنجم**
از علم طبیعی جدید مربوط باشد چه غالب الحکماء و فیلسوفان طبیعی شده اند که سنوات بعد قواعد علوم ایشان خواب نهار بدهد و اینکه قادر
باشد طبیعی و معقول را با معقول جلا صفت **ششم** اینکه ربط غلط نباشد اگر حلیم و بردبار باشد و در هنگام مناظره عصبانی نشود که عصبی
در حین مناظره مطلب حق را از میان نبرد صفت **هفتم** اینکه در صرف پول ملت اسراف نکند و ملت و دولت سلامتیهم در مواقع
لازمه مال و جان خود را در نصرت و مساعدت میخواهد کرد الی غیر ذلک از صفات که لازمه این امر است **فایده جلیله** و فیها اسئله
واجوبه **سؤال اول** تکلیف مسلمان در معاشرت با اهل کتاب مثل یهود و نصاری چه خواهد بود در خصوص اطعمه و اشربه و البسه و ظروف
و مدفوعات ایشان آیا پاک و حلال است به حکم اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ وَطَعَامُکُمْ
حِلٌّ لَهُمْ یا اجتناب از آنها کافر و مشرک اند باید از ایشان اجتناب نمود به حکم کریمه اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ **جواب** بدون هیچ دغدغه و تردید
اهل کتاب کافر و مشرک اند بنص قرآن و شواهد این مدعا بسیار است **شاهد اول** قول الله تبارک و تعالی فی سورة التوبة (۲۹)
قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلَا یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَلَا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا
الْکِتَابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللهِ وَقَالَتِ النَّصَارَی الْمَسِیحُ ابْنُ اللهِ ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ
بِاَفْوَاهِهِمْ یُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللهُ اَنَّی یُؤْفَکُونَ اتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ
وَالْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَمَا اُمِرُوا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اِلٰهًا وَاحِدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ
وَیَاْبَی اللهُ اِلَّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ
لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ الترجمه کارزار کنید با غیر مؤمنین و نصاری که ایمان بالله و روز محشر ندارند یعنی یهود که قائل هستند و نصاری
که قائل به ثلث اند و ایمان به روز قیامت ندارند و حرام نمیدانند آنچه را که حرام کرده است خدا و رسول او یعنی خمر و خنزیر و
نکاح محرمات را ... است حرام نمیدانند مثل خمر و لحم خنزیر که حرمت آنها بحکم تورات و انجیل و قرآن ثابت شده مع هذا التحقیق
در نزد نصاری لحم خنزیر است و الدمشقی ... عند العرب هم مسکر است و مدتی بدین حق که اسلام است نمی آیند تا اینکه جزیه بدهند
کتاب ... خود را در دست خود بدهند و خوار و ذلیل باشند و گفتند جماعت یهود که عزیر پسر خداست
(و این قول جماعت یهود که در زمان حضرت ... میگویند که عزیر پسر خداست ... قول را نسبت به یهود ...)
قول الجواب من وجهین وجه اول اینکه جماعت یهود و نصاری بحکم تورات و انجیل و قرآن خود را عموماً ابناء الله میدانند و
صلوات ... و نبی میدانند و حکم است عندهم و چون جماعت یهود اینها را ... اصلی ...
میخواهند بگویند که عزیر را پسر خدا میدانند ... و صور ... پسر خدا میدانند عزیر را پسر خدا میدانند
بر انکار ایشان ... باطل و ... انجیل و تورات ... جماعت یهود و نصاری خود را ابناء الله میدانند
در قرآن مجید است قَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَی نَحْنُ اَبْنَاءُ اللهِ وَاَحِبَّاؤُهُ اینکه در کتاب بالمذکور ... مشهور است
انکلیس تصریح کرده است در کتاب مذکور خود که سلطان محمد الثانی ... مقامی ... کتاب اسرائیل را کشت و عیال و اطفال ایشان را



اسیر نموده بباتل برد و بیت المقدس را خراب کرد و تمامی نسخ توریت را اتلاف و احراق نمود و چنانچه عزیر از آن سبی صبی صغیر بود
از دجلت بجعت النصر نمر احساب اسرائیل با رض المقدس عزیز توریت را عن ظهر القلب نوشت و ایشان داد و ایشان کفتند که عزیر ابن الله
حقا از اینجهة بود که حفظ توریت را با و الهام نمود و دو بنا و ابن عطیه در میان ایشان ناند تا طهور قرآن اللّٰه اعلم ابن منان دو مقام توضیح
مر دسن ایشان فرمود (عزیر ابن الله) آکنون بر کردیم بر ترجمه آیات قرآنی و کفتند جماعت نصاری که مسیح پسر خداست و این قول قول جمیع
ایشانست در جمیع طبقات و اینجه مذکور شد از کفار یهود و نصاری قولیست بدهان ایشان حقیقت ندارد مشابهت میکنند با اینها
آنانکه کافر شدند پیش از ایشان یعنی در کفر اینها تا بع کفره خود میباشند هلاک کند خدا ایشان را و ملعون باشند لعنت الله علیهم
بر کردانیده میشوند از راه حق براه باطل و مرو کرفتند جماعت یهود و نصاری علما و عباد خود را خدایان بجز خدای و اسلمعیی ایشانرا
اطاعت مینمایند در تحلیل حرام و تحریم حلال و سجده میکنند ایشانرا و پاپ و کلای او را و مشار قسیس را خدایان میدانند در معرفت
دو ب این نحو که کاهان خود را بیس قسیس ذکر میکنند و قسیس عو کرد معنو میشوند پس تعمیر دارت خدا میدانند در معرفت
و با پا یا مالک جهنم بر روح میدانند و جهنم بر روح را سعی عطهر میدانند و میکویند که کنه کاران بعد مردن در مطهر که روح با پا بسالی
القبیه مکر اسکر و رشوه بیت مقصر ملی نفذیم با پ و با و کلای وی عاید که اموات ایشانرا از مطهر آزاد کند و کر نه تا قیامت معذب
و در ماتم جهنم جلا مرید و صورت احبار و رهبان را در معبد خود شان که اشه سجده میکنند و سیم قریم بر دار سجدا ئم میکرند
و حال آنکه جناب عیسی و احبار و رهبان نامور کردیده مکر اینکه پرستند خدای واحد را که هیچ معبودی نیست مکر او سبحانه
تعالی عما یشرکون یعنی منزه است خدا از اینکه بوی انباز میکیرند و برای او شریک قرار میدهند در تحلیل حرام و تحلیل و معرفت دوجه
بعد مرن عاصیین و مفسرین عامه و خاصه مثل صاحب مجمع و منهج و امام محمد رازی در شرح این مقام از عدی بن حاتم روایت کرده اند که او
کفت که من نصرانی بودم و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدم و صلیب در کردن داشتم مرا کفت یا عدی این بت را
از کردن خود بیرون کن من او را بیرون کردم و بعد از آن حضرت شروع فرمود بتلاوت سوره مبارکه برائت تا بموضع رسید اِتَّخَذُوا
اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ من کفتم ما ایشانرا عبادت نمیکنیم فرمود نه چنین است که ایشان حلال را حلال و حرام را حرام
میدانید کفتم بلی فرمود پس ایشانرا هر چه شما میکویند اطاعت میکنید و فرمان میبرید کفتم آری فرمود اینست عبادت شما ایشانرا
سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ اللّٰهُ لَهُ وَلَهُ الْعِبَادَة عبادت نمودن ایشان مر احبار و رهبان را منحصر نیست در همین که در اینجا بیان شد بلکه
جنانکه سوق بیان یا ما ایشان ارادت میدانند در معرفت دو ب و سر عقوبت بعد مردن در مطهر و سجده کردن بر صور ایشان حتی الی
یومنا هذا چنانکه در کتابی کاتلکه و روسیه و کرکیه و غیرها از جمیع فرق نصاری الا فرقه پروتستنت منهی اختلاف آنها
و ضعف عبادتیست از همه کلیسای روم است که امام الکنائس و حاکم بر همه است و بجهت احبار بر نصاری عمادت وش مکرید
اعلی او فاسد و این ذکر را میکویند فاتح مرقدس ما درین یا پا یعنی قدوس قدوس رب ما آب و در احبار اهل اسلام وارد شده است که حمله
عرش الرحمن الیوم چهار نفرند روز قیامت هشت میشوند و ذکر حمله عرش اینست قدوس قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح پس معلوم شد
که شرک و کفر ایشان از جهات متعدد است سبحانه و تعالی عما یشرکون آکنون بر دیم بر تفسیر آیات میخواهند یعنی جماعت یهود و نصاری که
فرو نشانند نور خدا را که آن دلیل روشنی است بر وحدانیت او تعالی و تقدس بدهنهای خود یعنی بدلائل واهیه و سخنان ضعیفه که
مثل باد دهن است در ضعف و منع میکند خدا و نمی پسندد مکر اینکه تمام کرداند نور خود را مراد از نور دین است و اکر چه کاره باشند کافران
که مراد جماعت یهود و نصاری است و اوست خدا اینکه بفضل عمیم خود فرستاد رسول خود را که حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
پیغمبر آنکه مخصوص هدایت است و دین حق با ظاهر شاد و غالب کرداند دین خود را بر جمیع ادیان و تکمیل این معنی بعد از خروج مهدی علیه السلام و ظهور
مسیح خواهد بود و اکر چه کراهت دارند مشرکان که یهود و نصاری است معنی در نوبتی که لفظ کافر و مشرک هر دو در این آیه بر جماعت
یهود و نصاری اطلاق شده است و مشرک هم محل است بمعنی قرآن و هو قوله تعالی اِنَّمَا الْمُشْرِکُوْنَ نَجَسٌ و امام محمد رازی در علت چهارم



تفسیر کرده است جمعا یعنی در ذیل قوله تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله الخ المسئلة الاولی اعلم انه تعالی ذکر ان اهل
الکتاب اذا کانوا موصوفین بصفات اربعة وجب مقاتلتهم الی ان یسلموا او الی ان یعطوا الجزیة فالصفة الاولی انهم لا یؤمنون بالله
والصفة الثانیة انهم لا یؤمنون بالیوم الآخر والصفة الثالثة انهم لا یحرمون ما حرم الله ورسوله والصفة الرابعة ولا یدینون دین الحق
ثم قال فی تفسیر اتخذوا احبارهم ورهبانهم الخ واعلم انه تعالی وصف الیهود والنصاری بضرب آخر من الشرک و در سوره مبارکه
الصف بدین نحو مرقوم گردیده (۸) یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی اینها هستند که کذب و آزار الکافرون والمشرکون
در این آیات ایشانها را اهل کتاب میباشند **شاهد دوم** در سوره مبارکه النساء در خطاب با اهل کتاب بدین نحو عیان و بیان
گشته است (۱۸) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ
أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ
وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا یعنی ای جماعت یهود و نصاری غلو مکنید در دین خود یهود را
میفرماید غلو مکنید در حق عزیر که بگوئید ابن الله او است و در حق نصاری میفرماید غلو مکنید در حق مسیح تا او را ابن الله و ثالث ثلثه نسبتم
گوئید هیچ کلام از شما مگوئید بر خدا مگر آنچه را که راست و درست باشد زیرا که عیسی بن مریم سلام الله علیهما هر دو بنده
خدا و رسولان او بود بجز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است رسول خدا و کلمه او است که خداوند تعالی در حق پیغمبر او تکلم است که
تکلم کن بدون سبب روح بماده او متولد گردید الهی فرمود خدا آن کلمه را بسوی مریم یعنی عیسی را در رحم او حلول کرد و دیگر عیسی روح است از
جانب حق تعالی بی توسط پدر و نطفه و اضافه برای تشریف است چنانکه در حق روح آدم فرموده و نفخت فیه من روحی پس ایمان آرید بخدا
و رسول او و مگوئید خدایان سه گانه یعنی بگذارید قائل شوید منتهی شوید از این گفتار یا ایستادن از این گفتار بهتر است برای شما چون این
که الله خدا نیست مگر یکتا در ذات و صفات پاک است او از اینکه مر او را شریکی و منزه است او از شریک در ذات و صفات و اینکه او را فرزندی
باشد مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی همه مخلوق و بنده و مخلوق مثل خالق نشود و فرزند او نمیباشد و خدا تعالی
کافی و نگهبان بندگان و سعی در کار و مددکار است **شاهد سیم** در سوره مبارکه المائده بدین نحو عیان و بیان گشته است
لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ
فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی بدرستیکه کافر شدند آنانکه گفتند بدرستیکه خدا الله
کسیکه خدائی نیست مگر مسیح که پسر مریم است و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را که پروردگار من و پروردگار
شما است و خالق من و خالق شما هاست پس مرا که مخلوق و بنده هستم نپرستید که هر که شریک قرار داد برای خدا بتحقیق که خدا تعالی حرام کرد
بروی بهشت را و هر که را و جای او در دوزخ است که آماده است برای مشرکین و نیست ظالمین را که بستم شرک بر خود
ظلم کرده اند هیچ یاری و مددکاری که دفع عذاب کند از ایشان بدرستیکه کافر شدند آنانکه قائل به تثلیث شدند و گفتند خدا
یکی از سه تا است و این حکایتی است از قول عموم نصاری الیوم کسی نیست از فرنگیها که قول او چنانچه ذکر باشد (وهذا شرک خفی
وهو من اقبح انواع الشرک) و اقانیم ثلثه عندهم اب و ابن و روح القدس است و حال آنکه نیست خدائیکه مستحق عبادت باشد
مگر خدای یگانه در ذات و صفات و اگر باز نایستند این قوم از آنچه میگویند از کفر و شرک هر آینه برسد آنان را که کافر شدند از جماعت
نصاری عذاب الیم و سخت و دردناک **شاهد چهارم** اینکه خداوند جل شانه ایضا در سوره مائده میفرماید (۱۱۶)
وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ
مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا

أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی یاد کن چون گوید خدا عیسی بن مریم را
آیا تو گفتی مردمان را که فرا گیرید مرا و مادر مرا دو خدا غیر از خدای تعالی جواب گوید عیسی منزهی تو از شریک و شایسته نیست که گویم
مرا چیزی را که مرا سزاوار نیست گفتن آن اگر بودم که گفته ام آن را پس بدرستیکه دانسته آن را تو میدانی آنچه هست در نفس من
و نمیدانم آنچه هست در نفس تو بدرستیکه تویی علام الغیوب و نگفتم ایشان را مگر آنچه امر کردی مرا به آن که
بپرستید خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست و بودم من بر اعمال و اقوال ایشان گواه مادامیکه بودم
میان ایشان پس هنگامیکه مرا گرفتی و به آسمان بردی بودی تو نگهبان بر ایشان و عالم به احوال ایشان و بر همه چیز گواه و شاهدی اگر
عذاب کنی ایشان را بر کفر و شرک پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را مالک مطلق اعتراض نمیرسد و اگر بیامرزی ایشان را از
کفر و شرک پس بدرستیکه تویی غالب قادر و حکیم در همه چیز که از عفو و عذاب بر وجه حکمت است و صواب عموم افعال تو انتهی

مؤلف عفی الله له و لوالدیه گوید مفهوم از آیات مبارکات امور چند است امر اول آنکه اهل کتاب ایمان بخدای تعالی ندارند
و هو قوله تعالی لا یؤمنون بالله و اما عدم ایمان جماعت یهود پس ظاهر است که ایشان مشبهه هستند و گویند که الهی موجود نیست مگر
جسم او ما یحل فی الجسم و اما موجود نیست مگر جسم است و یا ما یحل فی الجسم پس [illegible] او هستند و حال آنکه نزد اهل قطع به تحقیق
تحقیق و ثبوت پیوسته که الله موجود نه جسم است و نه ما یحل فی الجسم پس معلوم و محقق گردید که ایشان معتقد خدا نیستند در حقیقت
چه خدایی که ایشان گویند خدا نیست در معنی و اما عدم ایمان نصاری پس برای اینکه ایشان ذات خدای تعالی را مرکب از اقانیم ثلثه
میدانند یعنی اقنوم اب و ابن و روح القدس و خدایی که ذات او مشتمل بر اقانیم ثلثه باشد و مرکب از آنها است معتقد او نیستند
او را خدا نمیدانند و حال آنکه معلوم و مشخص گردیده است که بهیچ وجه من الوجوه ترکیب در ذات خدا راه نیست [illegible]
و تعالی واحد من جمیع الجهات است پس معلوم است که معتقد خدا نیستند در واقع امر دویم آنکه ایمان به آخرت ندارند و معتقد آن نیستند
والا آن عالم را روحانی صرف میدانند یا اینکه قائل به معاد جسمانی نمیباشند و حال آنکه عند المسلمین به درجه تحقیق رسیده [illegible]
در اثبات [illegible] قدهم الله تعالی که لذات و آلام آن عالم جسمانی و روحانی است معا نه جسمانی فقط و نه روحانی فقط چنانکه [illegible]
این مسئله در این کتاب مبارک [illegible] یافت امر سیم آنکه حرام خدا را حرام و حلال خدا را حلال نمیدانند و محرماتی که در
حرام میدانند و در قرآن است امر چهارم اینکه جماعت یهود عزیر را پسر خدا میدانند امر پنجم آنکه جماعت
نصاری مسیح را ابن الله میدانند امر ششم آنکه احبار و رهبان را بجهت خود ارباب میدانند من دون الله
اما [illegible] امر هفتم آنکه لفظ مشرک در قرآن مجید بر اهل کتاب اطلاق شده است و هو قوله تعالی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا
إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ و در صافی در شرح این مقام گوید ای من الاشراک و در مجمع البیان من اشراکهم
تفسیر کبیر سبحانه عما یشرکون امام فخر رازی گوید واعلم انه تعالی وصف الیهود والنصاری بضرب من الشرک بقوله اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
وَرُهْبَانَهُمْ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ انتهی بالفاظه او لا علم من هذا الکلام ان هذا ضرب من الشرک و هو صریح
تفسیر ابو السعود علامه که در هامش تفسیر کبیر طبع شده است در ذیل شرح سبحانه عما یشرکون گوید عن الاشراک به فی العبادة والطاعة
انتهی بالفاظه پس معلوم و محقق گردید که ایشان مشرکند و مشرک هم بنص قرآن نجس است و هو قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ امر هشتم
آنکه اهل کتاب میخواهند که به شبهات کاذبه و اهواء باطله نور خدا را که دین اسلام است خاموش کنند امر نهم آنکه لفظ کافر و
الکافرون مکرر بر ایشان اطلاق شده است و هو قوله لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و قوله وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ امر
دهم آنکه لفظ المشرکون بر ایشان اطلاق شده است در سوره توبه و در سوره الصف و هو قوله تعالی وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
پس لفظ مشرکون و المشرکون بر ایشان اطلاق کرده شده است در قرآن مجید پس جاهل مردی است که گوید که اهل کتاب مشرک نیستند پس معلوم

میشود که این بخاری غریب ... الله است و عجب اینکه مصنف میزان الحق باطل بود و اعجب از همه اینها آنست که مدعی علم شود که اصلا
... باین ... الله ما اجهله انکار ساده یا امر دوازدهم آنکه جماعت یهود و نصاری غالی در دین میباشند و هو
قوله لا تغلوا في دينكم امر سیزدهم آنکه اناجیل خود را منسوب بخدا مینمایند و هو قوله تعالی ولا تقولوا على الله الا الحق امر چهاردهم
اینکه حضرت مسیح علیه السلام رسول الله است و بس امر پانزدهم آنکه جماعت نصاری قائل بتثلیث در ذات حق تعالی و تقدس و هو
قوله تعالی ولا تقولوا ثلاثة امر شانزدهم آنکه مسیح را ابن الله میدانند امر هفدهم اینکه احبار را الله میدانند و هو قوله
لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم امر هجدهم اینکه حضرت مسیح مامور بود با بنی اسرائیل اعبدوا الله ربي وربكم
انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة واين صریح است در اینکه عبادت غیر الله را منکر بود و غیر الله را شریک قرار میداد
در عبادت الله مامور بود امر من یشرک بالله بعد از امر بعبادت الله امر نوزدهم آنکه اینها قائل بالهه ثلاثه هستند و هو قوله
تعالی لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة و هو اشراک ذاتی و هو من افحش انواع الشرک امر بیستم اینکه حق تعالی
در رد اینها فرمود وما من اله الا اله واحد واین صریح است در انحصار ما کفر شرک اینها امر بیست و یکم اینکه حضرت
مسیح و مادر او را الهه میدانستند من دون الله و هو قوله تعالی ءانت قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله امر
بیست و دوم آنکه در سوره ... لفظ المشركون را حق تعالی بر اینها اطلاق فرمود هذا هو الحق وعين الصدق
تبصره اکثر مفسرین اسلام از عامه و خاصه بجهة عدم اطلاع و وقوف اینها بر حقیقت مذهب نصاری در تفسیر آیاتیکه
مذکور شد در شواهد اربعه خبط عظیم کرده اند و مراد و مقصود صاحب قرآن را نفهمیده و مراد آنکه اقانیم ثلاثه دانسته اند آنکه
جمع بین الاقانیم ثلاثه نماید کرده که حق تعالی فرمود لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة پس از اینجا معلوم میشود که جماعت
نصاری قائل بسه خدا هستند و در جای دیگر فرمود لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم پس باید که یکی از الهه ثلاثه مسیح
باشد و در جای دیگر فرموده ءانت قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله پس باید که یکی از اقانیم ثلاثه حضرت مریم باشد
واین خبط عظیم و غلط جسیم است و حقیقت مراد این است که اقانیم ثلاثه عبارتست از اب و ابن و روح القدس است
اموم ابن و روح القدس را شریک خدا میدانند در همه ذات و صفات و افعال و عبادت و حضرت مریم را شریک خدا میدانند در
عبادت و بس حال اینان در خصوص حضرت مریم مثل حال مشرکین عرب است در خصوص بتها تا آنکه اعتقاد خدا دانستند چنانکه فرمود
ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله با وجود این اصنام را عبادت میکردند برای اینکه شفعاء ایشان باشند و
میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و میگفتند ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى و بعینه حال مسیحیین در حق مریم همین است که
صورت او و آثار اسلاف در کلیساهای خودشان گذاشته سجده میکنند و دعا قرائت برای او میخوانند و نماز برای او میخوانند تا شفیع ایشان باشد
در نزد اقانیم ثلاثه و این نوع شرک در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شایع بود و برای ابطال این نوع شرک مبعوث گردید آنکه
و در قرن رابع از قرون مسیحیه عبادت اصنام و صور در میان مسیحیین اختراع شد و پیشتر از بعثت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الی یومنا هذا در جمیع کلیساهای نصاری این نوع بت پرستی موجود است مگر کلیسای فرقه پروتستنت در صفحه (۱۴۳) از مقدمه
از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۹ در دلیل چهاردهم باین عبارت نوشته است ... [illegible]
صلبی و سفی و برکت ... [illegible]
کوک ید ... انتهی ملخصا یعنی دادن عظمت برای صور مقدسان و مریم بتول و صلیبها و بوسیدن اینها و ...
اینها و بخور کردن و دعا قرائت نمودن برای اینها و نماز خواندن برای اینها و ایمان آوردن باینها که حضرات را شفاعت میکنند ... معمول
شده ... معلوم میشود که عبادت اولیاء در حین نزول قرآن در میان مسیحیین معمول بود
... اکنون بطلان قول صاحب ینابیع الاسلام در صفحه (۱۴۸) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۹ ... واضح و لایح

کشف کرده مقام انکار قرآن مجید (اتّخذونی وامّی الهین) کفته است وهیچ مسیحی حقیقی مرکب معنی الوهیت حضرت مریم نبوده
اشاعی بالفاظه چه بوده است که در جمیع کتابهای مسیحیه الا کلیسای مریم پرستند الی یومنا هذا مریم را عبادت میکنند واو را الهه
میداند کما هو محقق اینکه صاحب کتاب هو بود صحیح مسطور بعد از قول مزبور بلا فاصله مرحلة ادّعای جهودند ... مرحوم
نموده است اما حقیقت است که در بعضی اجزای کلیسای مسیحی عبادت حضرت مریم دخول یافته است که عین بت پرستی میباشد انتهی
بالفاظه هذا هو الحق وعین الصدق والانصاف چه صورت پرستی همان بت پرستی است حرما ولکن مخفی نماند از این مترجم که اول
این نحو انکار و بعد اقرار میباشد وچون حقیقت اسقاط الحدود یافت نمودی برای نوشتکی وشبهه ثانی نماند در اینکه اهل کتاب مشرک
ومحسند ودر باب اول از رساله اول از همین کتاب مبارک در فصل اول معلوم ومشخص نمودیم که اهل کتاب بحکم کتب مقدسه خویش

سؤال دوم حال که معلوم ومشخص کردید که اهل کتاب بعض قرآن مشرک ومحسند پس چرا خداوند در سوره مبارکه مائده
طعام ایشان را بر مسلمانان حلال وطعام مسلمانان را بر ایشان حلال نموده است حیث قال الیوم احلّ لکم الطیبات وطعام الذین
اوتوا الکتاب حلّ لکم وطعامکم حلّ لهم یعنی در روز نزول این آیات حلال کرده شد است شما را طعامهای لذیذ وخوش
وطعام آنانکه داده شده اند کتاب حلال است شما را وطعام شما نیز حلال است بر ایشان انتهی **جواب** روحی له الفداء مختصر

وجه اول آنکه شرع محمدی وجمیع احکام آن بالتدریج منصوص شد کما فی قوله تعالی یسئلونک عن الخمر والمیسر ویسئلونک ماذا احلّ
لهم ویسئلونک عن الانفال ویسئلونک عن الشهر الحرام واز همین قبیل است آیه شریفه طعام الذین اوتوا الکتاب حلّ لکم لفظ
سؤال در اوائل آن کاشف مطلب است پس با این تدریج بعض اشیاء واطعمه ومعاملات اینها مباح کرده شده مگر آنکه فی الحقیقه بخشش ماشاء الله
جون خمر وخنزیر ومیته وغیره که بیع وشراء وبذل وبخشش اینها الی قیام الساعة بر مسلمین حرام است وجه دوم آنکه اهل کتاب
از اعدای مسلمین بودند واز شدت عداوت در اوائل ظهور اسلام معامله با مسلمین نمیکردند ومسلمین هم قلیل ومحتاج بودند لهذا
حق تعالی عسر وحرج را از حال مسلمین بنزول این آیه زائل فرمود وجه سوم آنکه باید دانست وشنیده است که بعضی نعم مخصوصه را
مخصوص بیهود کرده بود اسم من وسلوی ونیز بقولات وحبوبات که یهود بها ادعا مینمودند ودر قرآن مجید از اینها باسم طعام تعبیر شده است
وهو قوله تعالی واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض ... پس مراد از طعام
الذین اوتوا الکتاب همین نوع طعام است که ایشان مخصوص بخود میدانستند ومیگفتند بر غیر حلال نیست حالا ... طعام
که ایشان مخصوص بخود میدانستند شما مسلمین حلال کردم پس مذبوحات ومطبوخات اهل کتاب داخل در این طعام نیست جونا وجه چهارم
اینکه جون بسبب ظلم اهل کتاب اکثر اطعمه ولحوم حیوانات بری وبحری برایشان حرام کرده بود جنانکه میفرماید فبظلم من الذین هادوا حرّمنا
علیهم طیبات احلّت لهم ودر جای دیگر میفرماید وعلی الذین هادوا حرّمنا علیهم کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرّمنا علیهم
شحومهما وچون قرآن مجید نازل شد آن محرمات را خداوند بر امت خود هم حلال کرد وطعام مسلمین را هم بر اهل کتاب حلال کرد یعنی
اگر در شریعت قبل حرام بوده بسبب ظلم جماعت اهل کتاب در این شریعت حلال شد زیراکه همه امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله شده
هر چند که ایشان ابطال قبول نکنند پس مراد از طعام اهل کتاب که حلال شد طعامی است که بر ایشان حرام بود که در این امت حلال شد
پس مذبوح ومطبوخ ومرطوب داخل در آن نمیشود زیراکه اصل طعام مستلزم آن نیست وجه پنجم اینکه جوهری وفیروزآبادی وصاحب
مغرب وصاحب مجمع وصاحب کلیات ومصباح وجلیل وصاحب منتهی که ائمه لغت اند تصریح میکنند که طعام در اصل لغت وضع خاصه
گندم اطلاق میشود ودر بعضی میگویند که در لغت طعام خاصه گندم وجو وخرما اطلاق میشود مگر علمای مخصوص که بر آن اطلاق میشود
وچون طعام در لغت بمعنی حبوبات آمده لذا ائمه طاهرین علیهم السلام طعام را در این آیه مبارکه بحبوبات تفسیر کرده اند فی الصافی فی شرح هذه الآیة
القمی قال علی بطعامهم فیهما الحبوب الفاکهة غیر الذبائح التی یذبحونها فانهم لا یذکرون اسم الله علیها قال الصادق علی ذبائحهم الحدیث وفی
الکافی وغیره عنهما انّ علماء احبار انّ المراد به الحبوب انتهی ملخصا وچون اسرار این معلوم ومحقق گردید که شرعا ولغة ...

مطبوع در طهران [illegible] و جمیع اصل الهیت و اصل مقدم بر مجاز مباشر تا [illegible] و ثبوت حقیقت شرعیه
در شرع [illegible] خواهد بود وجه ششم اینکه در مجمع البیان در ذیل شرح این آیه مبارکه وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ گوید و قال اصحابنا لا یجوز عقد نکاح الدوام علی الکتابیة لقوله تعالی وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ولقوله
وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وروی ابو الجارود عن ابی جعفر انه منسوخ بقوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وبقوله وَلَا تُمْسِكُوا
بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وقوله إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ای مهورهن وهو عوض الاستمتاع بهن انتهی کلامه رفع مقامه مؤلف
گوید از این کلام دو امر مستفاد میشود اول اینکه این منسوخ است دوم اینکه اهل کتاب مشرکند لذا نکاح ایشان منهی
عنه است بقوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و شبهه نیست در اینکه مشرکین نجس اند وهو قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ پس مذبوح
و مطبوخ و مرطوبات ایشان نجس خواهد بود وجه ششم اینکه اهل کتاب در وقت ذبح اسم خدای واحد را بر زبان جاری نمیکنند
بلکه گویند بنام پدر و پسر و روح قدس یعنی باسم الاب والابن و روح القدس و چنین مذبوح بقول خدا حلال نیست
وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ پس معلوم شد که
مذبوح ایشان حرام است وجه هفتم اینکه حلیت مذبوح عند الاحناف مشروط است باینکه ذابح و مذبوح بمحاذات کعبه معظمه
و رو بقبله باشد و اهل کتاب چنین نمیکنند و قبله ایشان مشروط است پس مذبوح ایشان حلال نخواهد بود الحاصل
از این قبیل وجوه بسیار است ذکر همه موجب تطویل کلام است سؤال سیم اینکه اولاً اهل کتاب را خدا [illegible] در قرآن مجید در اکثر
موارد در مقابل مشرکین شمرده است من جمله در کریمه لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ الخ و ثانیاً احکام
اهل کتاب با احکام مشرکین عرب تفاوت دارد در شرع اقدس [illegible] مشرکین عرب [illegible] قبول [illegible] اسلام بخلاف اهل کتاب که اینها
[illegible] بعقد انقطاع جایز است و حال اینکه نکاح مشرک
عرب مطلقاً جایز نیست نه بالدوام و لا بالانقطاع [illegible] و هم المشرکون مع هذا الفرق جواب اولاً بعد از اطلاع
بر مضامین آیات مبارکات و اقوال علماء و اخبار که در همه اینها تصریح شده است باینکه همه اهل کتاب مشرکند [illegible] سؤال جواب
[illegible] لکن چون سؤال کرده ای [illegible] عن الجواب [illegible] لم یکن الذین کفروا از اهل کتاب [illegible]
عام [illegible] شرک [illegible] حاصل است [illegible] کافر [illegible] وجود واجب الوجود شود [illegible]
در مرتبه ذات و صفات و یا افعال و یا عبادت [illegible] کسی که اهل کتاب [illegible]
[illegible] و یا احکام [illegible] الهی [illegible] اسلام [illegible]
صفات واجب الوجود و یا افعال و عبادت او شریک قرار دهند و امام فخر رازی در صفحه (۱۹۹) از مجلد هشتم از تفسیر کبیر از طبع
مطبوع سنه ۱۲۹۴ در ذیل شرح کریمه وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ از سوره الصف گوید ولان لفظ الکافر اعم من لفظ المشرک انتهی پس معلوم
میشود که لفظ کافر بر مشرک هم اطلاق میشود کما فی قوله تعالی قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ [illegible] مراد از کافرون
در اینجا مشرکون میباشند و هکذا فی قوله تعالی لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ [illegible] که لفظ مشرک در کتاب و
اقوال علما بر اهل کتاب اطلاق شده است و اختلاف اهل کتاب با مشرکین در احکام دلالت نمیکند بر اینکه اهل کتاب مشرک نیستند چرا که
گوییم احکام مشرکین بر دو قسم است در شریعت [illegible] مشرکین جزیره عرب که قریب بودند قبول نمیشود مگر اسلام و یا قتل و اهل کتاب و من له
شبه الکتاب کالمجوس مخیرند مابین اسلام و یا قتال و یا ادای جزیه بشروط مقرره در شرع و این حکم هم اختصاص بشرع محمدی صلی الله علیه
و آله و سلم ندارد بلکه در شریعت موسی علیه السلام مشرکین منقسم بر دو قسم بودند اینها که در شهرهای قریب بودند حکمشان قتل بود مگر
اینها که دور بودند حکم ایشان صلح بود بشرط ادای جزیه در فصل (۲) [illegible] (۱) [illegible]
[illegible] (۱۱) [illegible] (۱۲)

وَإِنْ لَا يَنْتَهُوا لَكَ إِلَّا يَعْنِي (١٠) و چون شهرها را فتح نمودي پس صلح نماي اگر ايشان صلح نمايند (١١) و اگر نخواهند صلح و عهد
های ایشان را بشکنند بکار نمائی خونریزی که ایشان ناچار شوند به جزیه دهند و تو را اطاعت نمایند (١٢) و اگر با تو صلح نکردند از حمله
نمایند پس ایشان را محاصره کن (١٣) و چون همه حلابت از ایشان است تو سپاه جمیع کن و ایشان را به دم شمشیر بکش (١٤) لیکن زنان و اطفال
و پیران و ایشان را در شهر باشد یعنی تمامی عمل ایشان برای خودت باج بر و غنایم دشمنان خود را که همه حلال است بر تو خود هد بخور (١٥)
همه شهرها که از تو بسیار دور و نه از شهرهای این امتها باشند چنین رفتار نما (١٦) اما از شهرهای این امتها که همه حلال است تو را ملکیت
میدهد هیچ ذی نفسی را زنده مگذار (١٧) بلکه ایشان را یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را چنانکه
یهوه خدایت تو را امر فرموده است بالکلیه هلاک ساز انتهی مطبوعه موافق ترجمه ۱۸۹۵ در لندن دراز کلمات مرقومه بالصراحه معلوم
میشود که احکام مشرکین رد و قسم بوده اند بعضی مامور بوده اند با دادن جزیه ایشان را قبول نمایند و بعضی دیگر باید بالکلیه هلاک شوند
چون قائل شد و حال اینکه هر دو شرکشان مساوی بوده اند و این حکم در شریعت عادله قابل نیست تا عجب چه قتل زنان و صبیان مطلقا
در شریعت عادله جایز ولو از مشرکین عرب باشند تا اینکه این حکم در شریعت موسی جایز بلکه واجب بود با التسنه بقابل ستر لیس مثبت
و مخفی کشکه تفاوت دراحکام فیمابین عرب و اهل کتاب و حسب شرایط اهل کتاب بشود الحاصل ان شاء الله تعالی رسولان
تکلف خود را مدلل اسد و ایحید تکلیم هم للتذکار و التنبیه عرض شد عسر و حرج در دین نیست و حکم مصطلح هم غیر از ذکر مباشد
والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا اول منتصرا وواحدا ومسعرا رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا
رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا
تُخْلِفُ الْمِيعَادَ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ قُلْ يَا
أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ
والسلام على المومنين والمسلمين جميعا الى يوم الدين ورحمة الله وبركاته من اقل الانام مصنف هذا الكتاب المدعو بمحمد صادق
والمعروف بفخر الاسلام وقدتم الكتاب بعون الملك الوهاب في شهر ربيع الاول ۱۳۱۲ سنه وتاريخ ختم كتاب مطابق است با ان هذا الكتاب ...

مؤلف این کتاب گوید که در اثناء تألیف و تصنیف این کتاب مستطاب مدتهای عمی به شبانه روز سوای سنه بعد رجب
این ذره بیمقدار از لطف خدا و بعنایات و توجه رسول مختار و ائمه اطهار از رحمت خود و محفوظ شد ببهانه در شب دوازدهم شهر ربیع الاول
۱۳۱۲ الهجری در ظهران حقیقت ما الامیر والائمار و شعوب مطالعه کتاب طریق الحیات بودم که از مصنفات پادری مید در میباشد و مصحح
دهم ادبی بر مطبوعه ۱۸۸۸ به موضع رسیدم که کشیش مزبور میفرماید مضمون کلمات مذکوره دلالت بر این میکند که گویا خدا آنها
هر دو متفق حالا که از قرآن واضح است بتفهیم میکرد دخول کرده باشد بس ای با لفاظ خوب این کلمات امطالعه نمودم اذی اصالح
اهل کتاب متحیر و متفکر گردیدم که چرا اینها اسعد از انصاف و کذا هستند که جای قرآن دارد که چرا اینها را امرند و متفق اند
بحال آنکه میفرماید إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و در جای دیگر میفرماید إِنَّمَا أَمْرُهُ
إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ خلاصه بعد از فکر بسیار خوابیدم و در عالم رویا دیدم جمعیت بسیاری در یک مکان جمع
شده اند پرسیدم این اجتماع از برای چیست گفتند حضرت رسول صلی الله علیه وآله تشریف دارند باین جهت اسلام باین جمع شده
وارد حمام شدم و دهلیزی دیدم تا خود دهلیز رسیدم دو نفر در آن ایستاده بودند یکی در جانب یسار در و دیگری در جانب
کفش دار در دستها یکی هر دو دست و دیگری مامون خواستم وارد سوم خلوت ز اگر شد که ... خلوت سحر
عرض کنند اگر اذن داده شود خواهم شد و الا مرخص خواهم کرد (لا تدخلوا البيوت الا باذن اهلها دورا خواند ام) در یاسکر در جانب
راست دو ایستاد بود درب و بعدا اذن داد ... ای حجره بزرگ بود وان حجره ایم وارد دهلیز طولانی دیدی شدم پس پرداخت
اطاق بنماهای کهنه بر روی آن بود و در وسط اطاق عوض ها ... بحجره مسجدی بود و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم نشسته



مهمان در دست مبارک [illegible] بود سلام کردم و در جلوس نمودم ملاحظه کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستها را بر روی زانوها گذاشته
گذاشته بودند و انگشتهای ابهام چپ با ابهام راست بود شهد الله وکفی بالله شهیدا که بعد سر [illegible] که روی دانه ناخن بود و نوری از پشت دستهای
مبارک حضرت ساطع بود که هیچیک از انوار این عالم شبیه نبود و سقف خانه را نورانی نموده بود و با سر انگشتها متصل مثل دو ستون نور بود
پیشانی مبارکش مثل قرص ماه سفید درخشید و نوری شبیه نور پشت دستهای مبارک از پیشانی مقدس ساطع و لامع بود و دو
عارض مبارکش مثل ماه [illegible] لامع بود و نور عارض مبارک با نور پیشانی مقدس متحد شده تا آسمان متصل گردیده بود و از دهان
مبارکش مشکی و متصل و محاسن شریفش حنائی و مشکی و بعد از مطالعه انوار جمال مبارک برخواستم و [illegible] و نشستم و عرض کردم
یا رسول الله [illegible] فرمودند چه عرض کردم فرنگیها در این شماره نوشته اند فرمودند جمله چیست کلمات سطوره فوق را
خدمت سرور عرض کردم فرمودند چه جواب گفتی عرض کردم این آیه را از سوره مبارکه یس در جواب ایشان خواندم (انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون) بعد عرض کردم یا رسول الله [illegible] که حالا بعد در ایجاد اشیاء محتاج لفظ کن باشد اگر
این لفظ کن [illegible] قدرت است و حضرت تبسم نموده و فرمودند خوب گفتی اینها پا از اندازه خود بیرون گذاشته اند [illegible]
شمشیر [illegible] (برده ام در مصنف است) [illegible] فرستاد که همه را هلاک کند این را فرمودند و برخواستند [illegible]
[illegible] سؤال کردم که حضرت [illegible] پیش خود خیال کردم که [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] ١٣١٤ هجری [illegible] مسلمانان
[illegible]
[illegible] سلطان عبد الحمید خان ایده الله تعالی ونصره علی الکافرین [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] ولو کره الکافرون والمشرکون ولی معلوم است که [illegible]
[illegible]
[illegible] ١٣١ هجری [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]